

کتابخانه ملی و کتابخانه مجلس شورای اسلامی

This image shows a full-page spread from an illuminated manuscript. The page is dominated by a complex, repeating pattern of interlocking lines forming a diamond or lattice structure. Overlaid on this pattern are large, flowing, and highly stylized floral motifs, including what appear to be stylized flowers and scrolling vines. The central focus of the page is a large, bold inscription in Arabic calligraphy, written in a cursive style. The text is arranged in several lines, with the most prominent line at the top center. The overall aesthetic is one of extreme detail and decorative richness, typical of the manuscript illumination tradition in the Islamic world.

درین محلی مسیحا است و از این برین طرح است که درین

DAIRY PL 011
F. H. 11
J. E. 11



بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی لاجسی حکیمی را که بکمال حکمت و وفور عنایت و قدرت مابیت اشرف انسانی را از خزانه جو و خلعت وجود پوشانید که والله خلقکم و ما تعلمون و شقائق عقل و حواس در سرای سبتان ابدان انسان بشکلفانید که و جعل لکم السمع و الابصار و الالامنة قليلا ما تشكرون و صد در حواس را مخزن جوامع علم و حکمت گردانید که یوتی الحکمة من بشارة و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و مرض عالم دیش نبین شربت شافی هدایت و درایت چشایید و منزل من القرآن با هو شفاء و رحمة للمؤمنین و صلوات بی انتها بر خاتم و متر انبیا محمد مصطفی که اشربوا و ادا و جافط صحت ایمان ابرار و ادویه نوای تریاق عموم افعال اشربوا و ادا و جافط و احباب او که احبابی دار الشفای دین و اصحاب حفظ و یقین اند اما بعضی چنین معروض دارد و خادم الفقر المله بهار الله له و اه الله تعالی که چون کلام حضرت سید الانام علیه التحية و السلام که من کتم علما نفعنا بحجة الله تعالی یوم القیامة بجام من النار ام بود با نهار علمی نافع مرد و زن و مرد و زن را و این بیچاره را بعضی از تجارب طبی که مشتمل است بر فوائد بدنی حاصل بود لازم نمود انما اطاعة الامر الا علی و نورا تنک السعادة فی الآخرة و الا ولی مثبت نمود و قلند ارشغال ساکن این ساله موسوم به تحفة الاحصاء التجارب در او ان سید سبع و تسعمائة در سکن طر

ای

مردی زار اتفاق افتاد و شکر بیتی پنج باب بعون الله الملك الوهاب باب اول
در بیان آنچه دانستن آن موقوف علیه حفظ صحت و رفع مرض است و وجه کلی چون طبیعت مزاج
و علامات با تیه امر طبیعت و تغییر و تبدل مزاج و اخلاط اربعه و اعضای مفروده و بعضی از مرکبات
اولیه این مفردات و ارواح و قوی افعال بدنیه و باب حدوده کیفیات در بدن مطلقا و درجات
نبض و نفس و قاروره و برابر و عرق بر حالات بدنیه مطلقا اما طبیعت با یک طبیعت آن چیزی که گویند
که بالذات نمدار اول باشد حرکت و سکون آن چیزی را که این طبیعت در او حاصل بود یعنی جسم که
از بساط فلکی و عنصری و مرکبات و مطلقا و ترکیب در عناصر و بر مزاج در مرکبات اگر چه
نخوری باشد در عرف طبایع غیر هم بسیار واقع است و همیست طبیعت ظاهر است در اکثر طبع نیز طبیعت
مستعمل بود چون جسم آدمی را چنین میداند حاصلست جمله اموری را که بمنزله مواد تواند بودن مر این جسم را
مثل ارکان اخلاط و ارواح و اعضا و با بنزله صورت تواند بودن مر این جسم باشد مثل مزاج و قوی افعال
مبادیه مذکور منسوباً زنده یعنی جمله را طبیعت گویند بعضی طبیعت انسانی را قوت مدبره بدن گویند جهت مبادیه
مذکور و هم طبیعت بعضی غرضش در شکم اطلاق نمایند باستعاره و بعضی طبیعت انسان را گویند قوتیست که از
شان وی باشد حفظ کمالات چنانچه هست بر بدن بقدر طاقت بشری و اما مزاج بدانکه مزاج کیفیت می گویند
حاصل آمده از کیفیات عناصر اربعه که آن آتش و آب و هوا و خاکست در حالیکه متعبر از اجزای حاصل
بعضی بعضی فعلی و فعلی در میان آن اجزا واقع شده باشد چنانچه نفس کیفیات فاعل بود یعنی تاثیر کننده
و صدور کیفیات منفعل بود یعنی تاثیر پذیرنده و کیفیات است بسبب چهارست حرارت برودت رطوبت یوست
و بل که آب حاصلست در رطوبت خلست و کیفیات مرکبه نیز چهارست گرم خشک سرد و خشک گرم تر سرد تر و مزاج
مستدل حقیقی که در جمل عناصر مرکب کیفیت برابر یکدیگر افتاده باشد موجود است بر آن به احتمال آن که کتب طبیعت مذکور
لیکن کیفیت متعل آن مقیاسی بود مر امر جزو فقره را که متغایر اخلاف یکی میبوازند آن معلوم گردد اگر چه مزاج طبیعت
فاما اعتدال که شتق از عدل در قسمت بود یعنی فرار سیده مرکب از عناصر مرکبیت کفایت منطقی که لایق
حال او بود در مزاج آن موجود باشد بهرشت اعتبار یکی اعتبار نوع قیاس یا خارج چنانچه مزاج انسانی که نسبت
بهر فردی لایق است در دیگر انواع از مزاج دوم باعتبار نوع قیاس یا داخل چنانچه مزاج سبب نسبت با هر فرد
از اهل هند الیق است بدو از مزاج انسانی که در فردی هم است الیق است بدو از سایر انحرسبه افراد سوم

باعتبار صنف قیاس یا خارج چنانچه مزاج سائر اصناف انسانی چهارم باعتبار صنف قیاس یا خارج چنانچه
 مزاج پنجم چنانچه در فردی از هوادوم باشد البت است بدو از مزاج سائر افراد اهل بنده و پنجم متباین قیاس
 یا خارج از نفس از و دخل در نوع و صنف او چنانچه مزاج زید مثلا از ان حیثیت که زید است البت است بدو از
 اخره اشخاص و گشت ششم باعتبار صنف قیاس باحوال نفس و می چنانچه مزاج شخص در فعل احوال و این است
 بدو از مزاج سائر اوقات او پنجم باعتبار صنف قیاس با سائر اعضا چنانچه مزاج عضو معین لایق بدو البت است
 بدو از مزاج سائر اعضا ششم باعتبار عضو قیاس باحوال نفس و می در اوقات چنانچه پنجم شد و اقرب اخره
 معتدل حقیقی معروض مزاج انسان است بواسطه تعلق نفس با طقه که شش در آن است بدو و عادل اصناف
 انسان که ان حوالی خط استوی اند بواسطه تساوی لیل و نهار در حرو و آخا و بعد از ان که ان قلوب مزاج اند
 بواسطه تعادل فصول آسجا در انسان عادل اعضا پوست سر است سیاه بود پس پوست سر است دیگر
 انگشتان پس است باقی اطراف انگشتان پس پوست راحه پس پوست کف پس پوست باقی دست پس است
 باقی تن و باقی اعضای مفرد و مرکب بعد از انکه بعضی بیک کیفیت عالی و بعضی بدو کیفیت عالی شده
 اعلم و اما اطلاعات ثانیه از مزاج طبیعیه حاصله بدانکه دلائل طبایع و اخره بسیار است از طبیعی و غیره و مشترک
 بینها چنانچه تقریب بین گرد و انشا را الله اعلم لیکن آنچه دلالت آن بر مزاج طبیعیه است و معین است پوست و
 شحم و طمس و موی و بعضی ملکات انسانی و اصحاب تجارت چنان یافته اند که سرخی لون تن و گرمی و گرمی
 و بسیاری موی با سیاهی و کثافت و زبر و تهور و کثرت غضب از گرمی مزاج بود و سفیدی لون بسیار می بود
 و شرمه و سردی طمس کمی مبارکی و سفیدی و سردی موی و بلادت و وقار از سردی مزاج بود و سیاهی لون و
 عدم پیر و شرمه و خافت و سختی گوشت و دشتی طمس وجود و تنگ تنگی موی و ثبات نیات و تحفظ و تساوت
 از خشکی مزاج بود و سرخ سفیدی لون غلبگی گوشت نرمی طمس میگوینی موی و سرعت زوال صور و رقت و لطافت
 از نرمی مزاج بود و سردی لون با تیرگی خوش آئیده و زیادتی گوشت بر پیه و فری و نرمی و گرمی طمس
 غلبگی و میگوینی و بهواری موی و شجاعت و صروت از گرمی و نرمی مزاج بود و سرخ سیاهی لون و کم گوشتی
 و بی سی و گرمی و دشتی طمس میگوینی موی با اندک وجود و بخل و حقد و حسد و گرمی از گرمی و دشتی
 مزاج بود و گندم گون لون و بسیار تنی و سردی و نرمی طمس اندک نرمی و بهواری و سفیدی موی
 و بلاهت و مجود و کمالی از سردی و نرمی مزاج بود و سیاه زردی لون و انهمی و تیرگی آن و سختی و دشتی

مقدار گوشت و سردی و درشتی ملس و قله و در هم شکستگی و غلظت موی و چین و موی ظن و نفرت
از سردی خشکی مزاج بود و متغی همانند که هرگاه این دلائل متفق واقع شوند و کیفیات مدلوله غالبه که است
ملحق خواهند بود و الا حکم بر قرب اعتدال و کیفیات مدلوله غالبه باید کرد و حکم الوان و موی چون
با اختلاف هوا می باشد آن مختلف میگردد و در احکام ملاحظه آن لازم بود و وجه ملازمات این دلائل تقریباً
معلوم گردد و بدینکه بهترین افزج مفروضه انسانی گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه
در جوانی گریز از خشکی بر وی غلبه کند لیکن پیری وی ویریدید آید و در آن سن در وضعیف نشود و بدترین افزج
مفروضه انسانی خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در بالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه
بر حال شود و از افزج مرکب انسانی بهترین گرم و تر بود زیرا که جوهر طبع روح و حیوة است و بدین جهت قوت و صحت
وی بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکویدید آید و بدترین آن سرد و خشک باشد زیرا که بر طبع موب است و توان
او متکامل بود و پیری بر وز و پدید آید و الله اعلم و اما تغیر و تبدیل المزاج بدانکه هر شخصی صحیح را مزاجی بود بدین
لائق و از هر حال او حاصل گشته از تعادل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین بر عضوی را خواهم مفروضه خواهم
مرکب مزاجی حاصل بود و بدین حال وی بر وفق اقتضای مصالح بدنیه چنانکه مجلس مبین گردد و انشاء الله تعالی
پس هرگاه که مزاج شخصی لائق بوی و یا مزاجی عضوی لائق بوی از آن درجه مقر بطرف افراط یا فساد
میل کند خواه یک کیفیت خواه بد کیفیت آنقدر که تغیری در افعال طبیعی وی پدید نیاید آنرا تغیر المزاج
گویند و اگر این تغیر تدریجی واقع شود آنرا تبدیل المزاج گویند و اگر این تغیر بسبب تغیر در افعال طبیعی شود
آنرا سوء المزاج گویند و اگر این تغیر تدریجی و بسبب این اگر کیفیت ردیه اخلاط بود آنرا مادی گویند و اگر
آن نباشد آنرا سافج گویند و اگر چه تدریج این تغیر پذیرفته باشد و اقسام هر یکی از تغیر المزاج و تدریس المزاج باعتبار
کیفیات از بیست و بیرون نباشد و اقسام هر یک از سوء المزاج همچنین بود لیکن آنچه یکی کیفیت غالب بود
آنرا مفراط نامند و بد کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب سوء آنرا در نیاید متفق خوانند و آنچه
از اسباب خارجیه یافته مختلف نامند و هر سوء المزاجی را علامت چند خاص بود چنانچه معلوم گردد و انشاء الله
تعالی و بعضی بر مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطرافنی دارد اگر چه طبیعی بود آنرا از سوء المزاج سافج شمرده اند
ولیکن ثبات تخصیص کرده اند و بعضی غیر من جوانی را نسبت بآن هم از سوء المزاج سافج ثابت عمده
کرده اند و الله اعلم و اما اخلاط اربعه آنکه بر غذای مبنی بر ماکولی و مشروبی که تغذیه بدن را لائق باشد

چون وارد شود بر بدن تا آنوقت که جز تمام بدن گردد و در آنچه استحالت وضع در چهار محل از بدن واقع
 شود که هر یکی به قسمی تغیر کنند اول در معده و دوم در کبد سوم در عروق چهارم در تمام اعضا و این چنان
 بود که خوردنی اول چون بعد از آنکه حرارت معده و معونت حرارت اعضایی که در گردوی اندر آمد و اند
 چون جگر از جانب راست و شریان که از سپرزست از جانب چپ و عضله های شکم از پیش و حجاب که از
 دل مجاورت گرم میشود از طرف بالا اندران ماکول اثر کند و اگر آنرا چون کشکابی غلیظ سازد و آنرا کیلوس گویند
 و گواریدن و هضم معده این بود و در بعضی موضع دهن نیز مد و بعد از این هضم باشد بعد از این آنچه از این کیلوس
 پیخته تر و لطیف تر بود و جگر آنرا بنود و در کشد از راه رگهای باریک و جگر تمامی حرارت خود در آن اثر کند و طبع
 هضم نکند و بعد از این طبع سه بهره شود و بهره از آن بجز کشکی شود که از وی بقعر معده رود و باقی باقی متصل است
 و آن عروق را مار سیقین گویند و این کیلوس چون جگر رسد بعضی که آنرا باب الکبد گویند در آید و از شاخها
 باب در حمله اجزای جگر پراکنده شود که بر بالا استاده و آن صغرا بود و بهره از آن بجز در وی مترتب
 گردد و آن سرد و در بود و بهره تمام و صفائی سیالوده مانند آن خون باشد و اگر در طبع جگر بقهری افتد چیزی
 از آن خام بماند و آنرا بلغم گویند و این کم باشد و تولد بلغم بیشتر اندر معده بود و اندر روده های بالائین و
 بنادر در موضع دیگر افتد چنانچه تولد صغرا بیشتر اندر جگر باشد و بنادر در رگها و معده افتد و تولد دم اندر
 غیر جگر نباشد و بعد از این هضم خون با بعضی از دیگر اخلاط از جگر برگی که بر مجذب اوطاع است از آن
 در آورده که از آن استنبت است منقسم شود و بعد اول آورده آید و در دوازده انجا بسوای حد اول در رود و
 از آنجا بر مواضع سوای در رود و از آنجا بعروق لیفیه شعریه که نهایت عروق است منتشر و جلد و اعضا
 در رود و جمله این عروق طبعی و هضمی دیگر باید و تشابه و مناسبت مزاجی با هر عضوی درین رتبه از احاطه گردد
 و بعد از این از افواه این عروق با بعضی استر شخ گردد و غذا در دوازده انجا نیز نفیج و هضمی دیگر باید و کمال قایم
 قبول صورت عضوی درین هضم از او هب الصور بران قاش شود و بعد از این کیلوس تا این غایت آنرا
 کیلوس و خلط خوانند و در هضمی از غذا چیزی نماند و از آنکه آنرا فضله گویند اما فضله هضم اول که در معده
 واقع است نفل بود که در اما منافع گردد و در از آن است فضله هضم دوم که در جگر و باب واقع است بیشتر مائی
 بود که با غذا آمیخته بدیده آن میشود و بگرفته و مشابه منجذب گردد و قبول نیست و بعضی از صغرا بود و آن بر مره
 منجذب شود و با بعضی از سودا بود و آن سپرز منجذب گردد و فضله هضم سیم که در رگها واقع است فضله هضم چهارم

که در اعضا حاصل است بعضی تحلیل رود و بطریق بخار و بعضی بعروق چرک از راه مسام تن بر آید و بعضی مائی بود که
از خون جدا گشته رجوع قهقری بعروق چرک باز آید و از اینجا هم بکلیه منجذب گردد و بشانیه رود و بول شود و بعضی
از منفذ گوش و بینی بچرک و غیره پدید آید و بعضی غذای ناخن و موی گردد و بعضی ماده منی گردد و بعنوان طنجی نیکو
و باو عیه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و براه سپستان بالا آید و بعضی حیض شود و از راه رحم مندفع گردد
و بعضی در اعضا محتبس شود و با آب اس ظاهراً گردد و بداند ازین اخلاط بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن بر حال لا ائز
خویش بماند و بعضی ناطع بود که طبیعت با آن از لائق حال خود بگریزد و اما خون طبیعی طبعی گرم و تر بود
و در رقت و غلظت قوام معتدل باشد و شیرین و خوشبوی و سرخ بود و لیکن آنچه در آورده و چرک باشد سخت سرخ بود
و آنچه در دل و شتر این باشد سرخ در خشان و تنگ قوام بود نسبت بخون کبدی و گرم تر بود و زیادت حرارت دل
و خون طبیعی از غذای قریب با معتدل بیشتر خرد و نطفیت وی نیست که بدن غذای تمام معنی بدل
بتحلیل اغلب از وی گیرد و از آن پرورش و نمو در نیت یابد و اکثر بران رفته اند که جوهر روح از وی
خیزد و اندر شبان و سن پیری تن را گرم دارد و بجزارت قوت های طبیعی و حیوانی را یاری دهد و جوهر خود پو
ولون را بار و رونق و از جهت این منافع بزرگ افضل اخلاط باشد و توله خون در بیمار و در سال های کودکی
و از پس شایه و حرکت های معتدل و غذای گرم و تر حیوانی بیشتر آید و خون ناطع طبیعی که این منافع زیساند
و در اوصاف مذکور مختلف باشد خواه در جمله و خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بخود تغییر شود و چنانچه
گرم و تر و یا سرد و تر از آنچه باید شود یا بعضی پذیرد و دیگر آنکه بخاطرات و غلطی فاسد تغییر شود و چنانچه گرم و تر
یا سرد و تر و این مختلطه مفسد گاهی بعضی هم از دم متعفن باشد و بدی بوی دلون و مزه بدان گوهری و دهن گاه
صفراوی فزونی دهد و تلخ طعم باشد یا شور و رتبه قوام در روشنی لون بدان گوهری دهد و گاهی سودای فزونی
و ترشی طعم و سیاهی لون و غلظت قوام بدان گوهری دهند و گاهی بلغم فزونی بود و قلت طعم و لون بدان
گوهری دهد و باشد که شورتر و غلیظتر از جمله باشد اگر حرارت قوی با این بلغم بوده باشد و اگر حرارت ضعیف بود
ترش بوی بود و بوی ترشی دهد اما بلغم طبیعی طبعی گرم و تر بود و بعضی ترشی یعنی بله و سهولت قبول اشکال
ترکیب و سرد بود و قیاس با گرمی خون و صفرا و اما قیاس با بدن اندکی با کم سردی باشد و بلون سپیدی و طعم
بایل بجلالت و بقوام قریب بخون معتدل بود زیرا که غونی باشد تمام ناگوارنده و بلغم را مفرغی و خزانه خاصه چنانچه
جهت صفراوی تیره و جهت سودای سبز واقع است نباشد بلکه همچو خون در همه عروق تن پراکنده بود و توله

اندر سده کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر شتا و بعد از افراط سکون و تعطیل بیشتر افتاده و منفعت و می نشت
 که هرگاه بسببی غذا بدین کمتر و بدیر برید حرارت اصلی بدن و قوت باضمه اندران اثر کند و از غذای اعضا گردان
 و بختی از وی با خون غذای اعضای که مزاجش مناسب آن بود و گرد و چون دماغ و خون را از ریه و جبهی و پهلوی
 نیکو بچسپد و بنگاه بار اگر گرم نرم تر دارد و تا بسبب حرارتیکه از حرکت و صفاکت پدید آید خشکی و نازمانی در آن پیدا
 و بلغم تا طبعی یا متعفن بود و یا متغیر بقوام و طبع و یا متغیر بطعم و طبع و یا متغیر بکجه و متعفن اما متغیر قوام و
 چهار گونه بود یکی سخت و قویق باشد یعنی تنگ قوام و تنگ و آنرا مانی گویند دوم آنکه سخت غلیظ بود و بسبب آنکه
 دیگر گاه در بنگاه متعفن مانده باشد و حرارت لطافت آنرا تحلیل کرده و همچو کجی در آب آغشته شده از اجزای گویند سوم
 آنکه لزج و جبهی و کثافتی مطول نگردد و پدید آید و در قوام با بگیند گدازنده مشبه گشته آنرا از اجزای گویند چهارم آنکه قوام
 مختلف بود و در قسمتی یکی آنکه اختلاف اجزای آن مشاهده بود همچو مخاط و آنرا مخاطی گویند دیگر آنکه مستوی القوام
 بماند ولیکن بعضی از اجزای آنرا عوض در جسم قابل همچو آب مثلا اسرغ از بعضی دیگر باشد و آنرا خام گویند اما تغیر طعم و
 نیز از چهار گونه یزدن نباشد یا حامض بود یا مالح یا مقص یا مسرج اما سبب ترشی وی چند چیز بود یکی آنکه بلغمی
 بوده باشد و تغیر و رفیق و سوزانی با وی مختلط گردد و در آنرا ترش سازد و دیگری آنکه حرارت غریزی ضعیف بود
 و طبع آن نتواند کردن و آنرا متحمل و قابل بر و خارجی سازد و بدین ترش گردد و ازین مختلطه چنانچه از حال میوه
 بهر که حرارت ضعیف نفع آن کند شتاب میگردد و دیگر آنکه بلغمی رقیق خلط بود و باشد و حرارتی غریب آن
 اثر کند و آنرا همچو شاند و از آن غشایان حرارت غریزی آن تحلیل پذیرد و برودت بر آن مستولی شود و ترش گردد
 چنانچه از حال عصارات و صیف محسوس میگردد و دیگر آنکه برودتی از خارج بر آن مستولی شود و حرارت غریزی
 آن لطفا کند و ترش سازد چنانچه از حال عصارات و شتاب محسوس میگردد و طبع بلغم ترش مطلقا مائل بسردی و
 خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم و چیز بود یکی آنکه بلغمی قه رقیق بوده باشد و صفراوی محرکه با وی مختلط گردد و شتاب
 و آنرا شور سازد اگر چه طعم صفرا شور نیست لیکن اخلاط اراثیت با اجزای ارضیه یا سبب تلخ طعم فی الجمله سبب شوری
 آن شود چنانچه از مرد آب بر زمینهای سوخته تلخ طعم و رنگسار را و از جو شاییدن نوره و خاکستر در آب شتاب میگردد
 و اخلاط زیاده از اعتدال سبب تلخی میشود و آن نیز مشاهدست در اصناف صفراوی غیر طبعی بلغمی غلیظ را که کثرت
 اخلاط صفرا سوخته تلخ گردد و در مذکور شود دیگر آنکه حرارتی قویع ناریم غیر متعجب در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد چنانچه
 از حال لون آب بحر مشاهدست و طبع بلغم شور مطلقا مائل بگرمی و خشکی بود و اما سبب غلظت است که آن را از

بهم کشیدن بود و وزن باشد یکی مخالف سودای عفسه و دیگری آنکه بر دی بر بستگی گردد و سخیل گردد اند
 آنرا با بصیرت و عفو صفت پیدا کند چنانچه احوال میو یا در اول ظهور شاخه گردد و چنانچه در تری هنوز در آن
 نکرده که آنرا ترش کند یا نضج دهد و طبع بلغم عفسه طلقا نامل بود و سردی و خشکی لیکن در سیس جهت جمود
 مائیه زیاده از حاض باشد اما سبب بزرگی عدم مخالفه است بادی طعمی چنانچه معلوم شد و عدم تعفن
 و سایر تغیرات مذکوره و طبع مسیح در غایت برودت باشد جهت فسادگی که از طول خفتن پیدا کرده
 و در خامی از پخته شدن بلغم فزون بود و قله بوی مشارک آید مگر عفن که در بدی کوب
 مخالف بود و آنرا صفر طبیعی بطبع گرم و خشک باشد و رطوبت جسم وی فضلی بود و چنانچه تری جسم سودا
 بطعم تلخ و تیز و بلون زرد مائل بسرخ بود و چو شکر زعفران و بوزن سبکتر از خون باشد و بقوام تنگ تر بود
 و قول طبیعی اندر جگر معتدل باشد نوعی از صفر طبیعی بود که اطبا آنرا امره گویند جهت سرخی لون وی و آن
 صفرا می باشد با خون آمیخته و طبع و طعم از خالص فروتر باشد و بلون تیره تر و بقوام و وزن بیشتر بود
 و قول صفر از خوردن چیزهای گرم و خشک اندر تابستان و از پی تبها و غضب مغز بیشتر باشد و منفعت
 وی آنست که خون را رقیق سازد و در مجاری تنگ اندر برود و سختی با خون غذای اعضا می شود که مزاجش
 مناسب آن باشد چون شش و زهره و سختی از خالص می با معمار و دوا آنها را از فضل و بلغم لزوج بشود و
 عضلات متعذر را بکشد تا حاجت بر خیزد و بگرمی مقاومت یابد و خارجی نماید و آنرا صفرانا طبیعی آنچه نفیس و
 متغیر شده باشد یا متعفن بود یا محرق و این سوختگی صفر چون بسیار نباشد آنرا اگر ائی گویند جهت مشابست
 در لون کبریات تازه و چون سخت آنرا زنجاری گویند جهت مشابست لون زنجار و این صنف از غایت
 حدت و لزج و در ایت کیفیت مثل سم بود و قول این نوع بیشتر از مده در و دماغی گرم باشد و از نظر آن
 بود که صفرای محی سوخته گردد و کرافتی شود و کرافتی سوخته تر شود و زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم شود
 گردد و لطیف آن صفرائی بود سوخته و کثیف آن سودای بود سوخته و آنچه بخالطه خلط و دیگر متغیر شده باشد
 اگر آن مخالفه بلغم رقیق باشد آنرا صفره گویند و لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفره
 محی نامند جهت مشابست در لون و قوام نبرده و تخم مرغ و قول این دو صنف بیشتر از جگر بود و آن مخالفه سودا
 سوخته یا سختی از صفرای سوخته بود آنرا صفرای محرقه گویند و این صنف دوم و در ایت کیفیت و خواص بدتر از
 صنف مخالفه سودا بود و صفرای محرقه در لون مائل کبوده بود و جمله اصناف صفر از حرارت و بیس و مرارت

در وقت قوام مشترک هستند و اگر چه در لون مختلف باشند لیکن هر یکی را درین عروق مثلثه تفاوتی بدرجه لائق
 حال خود حاصل بود چنانچه تحقیق آن را ذکیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبیعی بطبع سرد و خشک بود و بلون سیاه
 و بطعم شیرین باشد و خالی از عفوضتی نبود و بوزن گران تر از جمله اخلاط طبیعی بود و در قوام غلیظ تر و
 منفعت او آنست که خون را ستانی و غلظتی بپیدا آورد تا در حین رسیدن آن با اعضا قبول صورت عضو
 و انعقاد را شایسته تر باشد و از تاثیر محمل دور بود و نهاده اعضا را نیز بدان پایداری و استواری باشد و فعل آن
 شبیه لبغلی الفخ بود و شیر و نیز سختی از آن با خون غذای اعضا گردد که مزاجش مناسب آن بود چون استخوان
 و نیز قدری بلغم معده آید و آنرا تقویت نماید و غذه کند و اشتها می طعم حسیب باند و تولد سودا در فائیه و از غده
 سرد و خشک و کثیف و اندرین کمولت و از عقب قهجمای خرق ریز بیشتر باشد اما سودای طبیعی بیشتر از
 احتراق اخلاط ایچ پدید آید و جمله احتراقی را مرده گویند و گاه بود که از دردی خون طبیعی حاصل گردد و گاه بود که
 از بلغمی سبب فشرده پدید آید بواسطه بروی از خارج بدن یا از داخل و تولد این صنف بیشتر از دیگر سودا بود
 اما آنچه از احتراق خون حاصل شود و شور بود و باندک شیرینی گراید و آنچه از احتراق بلغم رقیق حاصل گردد و نیز بود
 مائل شور و آنچه از احتراق بلغم غلیظ حاصل گردد و نیز بود مائل ترشی و آنچه از احتراق صفرا حاصل گردد
 در غایت تلخی و حدت بود و آنچه از احتراق سودای رقیق حاصل گردد و بغایت تر بود و ترش باشد چون بزین
 آید همچو سکه که بر چو شانده و گس هیچ بر آن نشیند و بر مجاری بگذرد و آنرا بسوزد و بخراند و آنچه از احتراق سودا
 غلیظ حاصل گردد و بدان روآت وحدت نباشد و ترشی آن بی عفوضتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر عطف بود
 مائل بجموضت یا ملوحث و از وفاسد و آفتد این اصناف آن بود که از احتراق صفرا یا از احتراق سودا
 رقیق حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فرو و تر در روآت و فساد در
 خون طبیعی باشد و دم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود و در فساد لیکن
 در قبول علاج و تحلیل خاصی تر از جمله اصناف بود و تمامی این سوداها در لون و قوام قریب یکدیگر باشند
 و لیکن در کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب ماده هر یک بود و غیر آن بعد از وقوف بر مائیات
 را ذکیا مخفی نخواهد بود و بدانکه بدست بلغم طبیعی زیاده بود و از بر قوت سودای طبیعی در طوبت بلغم طبیعی
 زیاده بود و از بر طوبت خون طبیعی و بدست سودای طبیعی زیاده بود و از بر قوت صفرای طبیعی و حرارت
 صفرای طبیعی زیاده بود و از حرارت خون طبیعی و حکما پسندند خلط صفرا سودا را گویند و بلغم را از رطوبات مائی

بر رتبه غذا و مقدار غذا و دم و باوشنماست و خون را ماده روح و حیات و قوام بدن دارند و با در از فضل است
 دانسته بعضی آنرا هم خلط نامند و بنابرین در استغنیات و تحلیلات از تعلیل و تمسک نمایند و اندک اسلم
 اما اعضا و مفرد و بعضی از مرکبات اولیا این مفردات که جمله اینها اساس و مقوم بدن اند به آنکه تن آدمی
 چیز نیست ترکیب یافته از استخوان و غضروف و رباط و عصب و عضله و وتر و غشاء و گوشت و پدید و شکر و
 و ورید و شریان و پوست و این جمله در اصل خلقت از مٹی مادر و پدر و رحم متولد شوند بعضی بواسطه و بعضی بواسطه
 با خلط طبیعی و رطوبات صفا که بر پوشش یا بنده غیر از گوشت که آن از منتن خون متولد شود و چنانچه حرارت
 طبیعی آنرا عقد کند تحلیل رطوبات زائده آن و غیر از پیوسته که از رطوبت و چربی خون متولد شوند بدان نوع
 که رطوبت بر و دت طبیعی آنها را عقد کند اما استخوان بلبلج سرد و خشک بود و منقشت وی از روی کلیه آفت
 که بنحو آسیائی و قوامی بود و در بدن را دعای مراعضای نرم ذی حرکت را چه ظاهر است که حیواناتی که استخوان
 مثل که در حرکات بنایست ضعیف اند ازین جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره بودن آن جهت است
 حرکات و استطاعت افعال که از عظام منافع بدنی است و همچنین مجوف بودن استخوانهای قوس
 جنت نمیکند یافتن غذا و هفت امری واضح است و نیز اگر جمله یک وجه بودی چون آفتی بعضی از آن رسید
 همه تن از آن مضرت یافتی و این استخوانها بعضی بمنزله سرد و عا و نگا هبانا و غذا فند بعضی اجسام
 غریزی بدن را چون قحف معرزا و مهرهای پشت و منخاع را و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی و گرد و
 و غیر آنرا از احشاء و بعضی بمنزله خدام اند چون استخوان دندانها در طحن و مضغ غذا و بعضی بمنزله سلاح
 اند جهت دفع مودی چون تناسل که از دو طرف مهرهای پشت برآمده و بعضی بمنزله متعلق اند از اجسامی
 که بعلاقه محتاج اند چون عظم لامی و عضلات حنجره و زبان و بعضی بمنزله قالب استخوان اند که خیمه بدن بر
 پایی دارند چون استخوان ساق و ران و بازو و انگشت و مهرهای پشت و گردن و مجموع استخوانها
 تن سومی عظم لامی و عظم شمانیه که دندانهاست زیر بعضی استخوانها جهت تنگی عقد و ربط و بست و چپ و
 پاره است بعضی متصل یکدیگر شده و بعضی مفصل و بهم مربوط گشته غیر جمله به در مار و مفصلها بود و ازین جمله
 هفت پاره استخوانهای سرت و پاره ازان استخوان قحف بود و از چهار دروزا کلیله و لامی و سنه
 و قشری هر یک را چهار حد پدید آید و چنانچه پاره ازان دیوارهای سرت که یکی استخوان پیشانی است و دو استخوان
 بنا گوش و یکی استخوان پس سر و یکی پاره ازان استخوان وندی است که حال سر و قاعده و دماغ است و بنده

استخوانهای سر بر دو پیوسته است و چهار پاره از مجموع استخوانهای صد و نهمین است از هر صد و نهمی دو پاره و چهار پاره از مجموع استخوانهای ننگ بالا نهمین است و دو پاره از اینها اصل بینی است و دو پاره از مجموع استخوانهای ننگ زیرین است و دو پاره از مجموع استخوانهای دندان است که بر هر دو فک نهاده است و هفت پاره از مجموع مهرهای گردن و دو دوازده دگر مهرهای پشت است و پنج دگر مهرهای کمر که هشت و سه دگر مهرهای سرین است که شصت و دوم بر آن است و از آن حصص گویند و جمله سی مهره بود است و چهار پاره از مجموع استخوان پرهای پهلوی است و جمله آنها مهرهای پشت است و هفت از آن از جانب است و هفت از آن از جانب چپ است و استخوانهای سینه هم پیوسته بود و هفت پاره از مجموع استخوانهای سینه است و دو پاره از مجموع استخوان خنجر گریخت و دو پاره از مجموع استخوان شایه است و چپ است و دو پاره از مجموع استخوان سرهای است که از افق اکتف خوانند و دیگر حیوانات را نباشد و شخصت پاره از مجموع استخوانهای دستهاست بر هر دو سی پاره و چنانچه باز و یکپاره هساعد دو پاره خرده دست هشت پاره و استخوانهای پشت است که از پشت گویند چهار پاره و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و ابهام خرده متصل بود و چهار دیگر مشط و دو پاره از مجموع استخوانهای تنی که است و شخصت پاره از مجموع استخوان پایهاست بر هر پای سی پاره و چنانچه بر آن یکپاره و ساق و دو پاره و آئینه زانو یکپاره و شانگ بینی کعب یکپاره و پشته یکپاره استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی گویند یکپاره استخوان سیدی نزدی که بر جانب وحشی قدم نهاده است یکپاره خرده چهار پاره اگر نزدی را داخل و نمی آرند و سه پاره با کماره از وی دارند استخوانهای پشت پای که آنرا هم مشط گویند پنج پاره استخوانهای انگشتان چهار و دو پاره هر انگشتی سوا سی ابهام سه پاره و ابهام دو بار و جمله اینها مشط بود و گذشته اند و تفصیل نهاد و همیاست هر یک از کتاب تشریح باید طلبید آنرا غرض است که بعضی جایهای آنرا از جنه گویند و آن نرم تر از استخوان و سخت تر از باقی اعضا بود و بر سر استخوانها را دید و قوام گوش و بینی و خنجره و قصبه شش و پلک چشم بر آنست بطبع هم بود و خشک بود و صفت وی از روی کلیه آنست که واسطه باشد میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا پیوند نرم با صلب بتدریج و نیکو آید و نیز در اعضای متحرک سر استخوانها را نرم دارد تا از صلابت آنها در حرکت گوشت و پر و پوست که متلاقی آنها نماند و نرم و آزرده نشوند چون غضروفی که بر سر شانهاست و غضارین سر است و همچنین مفاصل را حفظ کند تا در حرکت بیکدگر رسوده و کوفته نشوند و نیز اعتمادی باشد مراودا و عضلاتی را که گفته بر استخوان ندارند چون غضروف جنین و عضلات آنرا و نیز وقایع بود بر بعضی اعضا چون غضروف خنجر

مرقم معده را و نیز در اعتمادات ضروریه بدنی کوفتی و استیسی نرسد باعضای صلب و نرم چون غضروف و گوش
 بوقت ذواب و تبه مهر و نشسته گاه در حین شستن آن را بباط که شبیه است باصبع در سفیدی و نرمی و کشیدگی
 و صلابت در انفصال و لیکن حسن ندارد و از سر استخوانها رسته از استخوان دیگر یا با عضله دیگر ربط کرده و بطبع
 بهم سر و خشک بود و شفقت آن از روی کلیه آنست که بسن بعضی اعضای صلبه بعضی بدان استخوان و نیکو
 آید و نیز شقوق و دندانهای آن با شقوق و دندانهای عصب بهم نیکو پیچیده و مولف گردد و از آن جهت
 سر عصبیه و تری پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و قرح و شوائب از گوشت آکنده گردد و بنشاست
 پوشیده شود و از آن عضله پدید آید و نیز کیفیات از آن برخیزد و بنمود در هم یافته شود یا لیفهای عصبیه
 یافته گردد و از آن عظامی پدید آید آنها عصب که از اپی گوئید بطبع هم سر و خشک بود و شفقت آن از روی
 کلیه آنست که حسن حرکت از روی اعضای حساسیه و شجر که را بوسیله آن پدید آید زیرا که نفوذ روح خاص قوت
 حس و روح خاص قوت حرکت از دماغ در اجزای عصب مستولی بود و بعضی اعضای که عصب در جرم آن
 داخل نیست نه حس دارند و نه حرکت بار آورده چون جگر و سپرد و امثال آنها و نیز گوشت را با خلط عصب
 قوی در جرم پدید آید و نیز از بافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار با غشاء متشکون گردد و بانهاست
 شاخهای بار یک آورده پوست تن متکون شود و شفقت تولد عضله از آن در رباط معلوم شد جمیع عظام
 حسن حرکت از دماغ و از نخاع رسته اند و بدن پریشان گشته و در پوست بنهایت رسید و از دندانها و ستن
 آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب رسته دماغ با نخاع بیرون آمده بود و یکی از جانب حسیب
 در مقابل آن با یکدیگر جفت گشته مگر یک عصب که فرو و نه نهایت بهمست و مجموع سی و نه جفت
 و یکفرود و نه جفت آن از نفس دماغ رسته است و اکثر آن از منفذهای استخوانهای سر بطرف
 چشم و گوش و صدع و روی و خلق و بینی و غیره بیرون آمده و درین اعضا اندر قصبه کشش و خلق و دل
 و معده و احشاء حجاب پر آکنده باشد شده آید و نه جفت است از او اشل نخاع رسته و از مهره های گردن
 بیرون آمده و دوازده جفت از او اسط نخاع رسته است و از مهره های پشت بیرون آمده و پنج جفت هم
 از او اسط نخاع رسته است و از مهره های قطن که گاو بیرون آمده و سه جفت از او اخر نخاع رسته است
 و از مهره های نختر بیرون آمده و سه جفت دیگر از او اخر نخاع با نهایت آن رسته است و از مهره های
 عذوق بیرون آمده و یک فرد از منفذ مهره آخرین که منفذ نخاع است بیرون آمده از سر نخاع رسته است

اما آنچه اعصاب را جبر فقط اندر طبع قریب باعتبار باشد و بدین سبب حکم آنها در ملوسات صحیح بود
و این اعصاب چون حاکم افتاده اند بحسب نرم و لطیف مخلوق گشته اند تا بزرگوئی قبول اثر کنند و آنگاه
سازند و آنچه اعصاب حرکت فقط اند قوی و صلب مخلوق شده تا اندر کار خویش عاجز نیایند و آنچه
مربک اند متوسط و واقع اند در صلابت و لیس و از مجموع اعصابی که از دماغ رسته اند جز اعصابی سرور و
واخشا جس و حرکت نیابند و باقی اعضا حس و حرکت از اعصابی یابند که از نخاع رسته اند اما عضله که
بعضی بزرگ آنرا بیک گوشت خوانند بطبع مائل باعتبار بود در گرمی و تری و منفعت وی از روی کلیه
که گرمی و حساس دارد و بعضی اعضا را و نیز تحریک اعضا حسب اراده بقبل او تمام میشود چنانچه هرگاه
مردم خواهند که عضوی را سوی خویش آورند یعنی بسیدار نزدیک سازند قوت محرکه بیانیجی عصب در عضله آن
عضو حلول کرده است بهت حرکت آن عضو آن عضله را متشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم درشاند و کوتاه
گرداند تا و تر او بدان عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا بخوابش کشد و هرگاه بخلاف این اراده کنند
آن عضله را نرم گردانند تا و تر آن بجای خود باز رود و عضو برینا و خویش باز آید و اگر عضوی باشد که بخواب
مختلفه حرکت تواند کرد و آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوت محرکه بر وفق اراده آنرا بجای تحریک نماید
با تقباض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالف عضله آنرا منبسط گرداند و علی هذا القیاس دگاه
بود که بعضی از عضلات بی اراده نیز تحریک عضوی برای تسلیت بدنی نماید چنانچه حجاب حاضر که از
عضلات سینه است آلات دم زدن را در حالت نوم و غشی تحریک کنند برای تنفس و مجموع عضلات
که جهت این منافع مخلوق گشته اند و بر اعضا شمت یافته یا قصد و نیست و نه عدد بود و تر و این بی
پانصد سجد باشد از آنجا که یک عضله تمام پیشانی بود و در عضله رخسار از سرور وی یکی و چهار عضله خاصه
لبها و دو عضله بینی و نیست و چهار عضله بر و چشم و یککهای آن از هر چشمی دو و از ده و دو و ده عضله
فک زیرین بی و دو عضله سر و گردن سجد از آن خاصه سر و نیست و هشت عضله خنجر و علق و عظم لای
شش ازین خاصه عظم و شانزده و ناصبه خنجر و باقی از علق و دم و ده عضله زبان و دو و از ده و عضله کتف
از هر کنفی شش و نیست و شش عضله حرکت باز و بازگشت هر بازوی را سیر و ده عضله ساعد
هر ساعدی را و ده عضله و نیست و شش عضله خورده و مشط و انگشتان و دستها از هر دستی سیزده و دو و از ده عضله
باسطه و آلات تنفس سینه که حجاب از آنهاست و هشت عضله قافضه سینه و آلات تنفس و هشتاد و شش عضله

میان استخوانهای پهلو از درون و بیرون طرفین چه آنها و انواع واقع شده اند و چهل و هشت عضله
 است و هشت عضله شکم و چهار عضله قفسیه و چهار عضله خایه مردان اما زنان را دو عضله بود و چهار عضله
 عقب و یک عضله شانه و دو عضله حرکت را آنها از هر سرین باز و عضله قیچی و عضله حرکت ساق از زانو
 هر ساقی را نه عضله است و هشت عضله قد و نه از هر قدمی چهار و دو عضله پتیا و دو عضله خرو و ده انگشتان
 هر پای را بیست و شش عضله تفصیل نهاد این عضلات را بطبیعی عظیم است و حواله تحقیق آن کاتب تشریح
 اولی بنیاید و اما در مکتون و طبیعت منفعت آن از تقریبات سابقه نموده و اما غشای که آنرا پرده گویند و بر
 سطوح ظاهر اعضا و در حشا گسترده بود و مکتون و طبیعت از تقریبات سابقه معلوم شده و منفعت آن از زانو
 کلیه آنست که نهاد و اعضای را که بدان پوشیده و باشد بر حال خویش نگاه دارد و منع آن سطوح از آفات
 فی الجمله بکشد و وصل بعضی اعضای را که از عضوی دیگر آویخته شده چون گرد و محکم دارد و نیز اعضای که
 چستی ندارد و بوسیله غشاء و صلابت ادراک نمودی کنند و نیز واسطه شود میان جسم نرم و صلب یا نرم
 از صلب متضرر نگردد و چون پروهای و باغ و نیز جدا کنند بعضی اعضا را از بعضی تا در آلام شریک نباشند
 چون غشای منصف و باغ و نخاع و نیز منع حرارت غریزی از تحلیل یافتن فی الجمله بکشد چون صفات شکم
 و نیز منع وصول نجارات که بعضی اعضای شریف بکشد چون حجاب حاجز که میان شش و الت غذا
 واقع است و نیز منع بعضی اعضا از ملاقات فضله غذای آن بکشد چون غشای عنکبوتی و تحقیق غشای بقر
 بیان اعضای مرکبه و معالجات واقع شود انشاء الله تعالی و اما گوشت آنچه غیر غد و است بطبع گرم و تر
 بود و منفعت آن از زردی کلیه آنست که خلل در شش و اعضا پر سازد و تا بر وضعی که لائق آنها باشد محفوظ بماند
 و نیز بدن را گرم کند و از دمج حرارت طبیعی در بدن و حفظ آن از تفرق بکشد و نیز بختی منع ضرر سقوط و ضرب
 از بعضی اعضا نماید و نیز منع نفوذ وید و خارجی از باطن بکشد و نیز منع ضرر ملاقات صلب از بعضی اعضا
 نماید چون گوشت پشت عروقی را که بر آن میگذرند و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضا را چون گوشت ران
 و هر شکل را انگیذد و اما محم غدومی که در پستان و خصیتین و شیب تیر بان و غیره واقع است بطبع تر بود
 مائل بگریه است ترکیب آن و اما پیه که آن بعضی بر پروهای و اعضا صلبانیه میشود و طبیعت سرد و تر بود
 و منفعت آن از زردی کلیه آنست که بدین سوره خود نرم دارد و بعضی اعضای خشک مزاجی را که ملاقی
 آنهاست با جنات در حرکت و تعب مفرط به آنها راه نیابد و نیز ایمن است نماید هر مضم بود واسطه قبول و حرارت را

سیر فی جسم و حفظ مزاجت آن بر دخت قوام و آتش که آن بر شش عضلات میباشد و بر روی گوشت
 ظاهر است بطبع سرد و تر بود و منقبت دمی از روی کلیه است که اعضای با سینه ملاقی با نرم دارد و در
 در برین پدید آید و از نکات حرد و بر و خارجی و مصداقات فی الجملة صیانت نماید و اما در بر و عرق که آنرا
 رگ گویند و سراسر انداخته غیر چسبند و بر طبیعت آن گرم و خشک باشد و گرمی آن مکتب از خون بود که در آنما
 اندر دست و الا جوهر آن چون شبیه است با اعضای عصبانی بر دوت بر آن انسب باشد و منقبت آن
 از روی کلیه تریخ خون است بر اعضا و انتشار قوت های طبیعی در تن و جذب و هضم غذائی با جملة و مجاری
 بودن منقبات را و اختلاط را جهت صلاح بر فی و جمیع اورد و از جگر رسته اند بعضی از جانب مقعر جگر
 و بعضی از جانب محدب وی و اصل جمله در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر رسته آنرا باب گویند و
 و پنج وی از اندرون جگر پنج شاخ بود و هر شاخ شاخ های بسیار کرده همچون دخت در زمین در اجزاء
 جگر منتشر شده و یکی از آن شاخها بر رفته و آنچه از جگر بطرف معده و بر دوت آمده هشت رگ از وی برخاسته
 و طبیعت یونانی اینها را ماسا رتین گویند و هر یکی از اینها شاخها زد و اند بعضی بقعر معده و رود با پیوسته و
 بعضی بسر و در ثوب نم معده رفته و آنچه از جانب محدب رسته آنرا اجوف گویند جهت کشاد و تر بودن جوف
 آن و پنج آن نیز از اندرون جگر شاخ های بسیار باریک کرده و سر شاخها پنج هر دو قسم از اندرون جگر
 هم اتصال یافته اند و در جگر کشاده شده و آنجا که از محدب جگر بیرون آمده و دو شاخ شده و از هر شاخ
 رگ های بسیار برخاسته شده و در گم های کیشاخ بر نیمه بالا سینه بر آن بر آمده و توسط غشا و جابها عضله ها
 و غیر آن و جدا اند اما اندرونی و بیرونی آن نصف پراکنده شده و اند و رگ های شاخ و در نیمه زیرین
 بر آن آمده و هم توسط مذکور است و همچنان اندر همه اندام های اندرونی و بیرونی این نصف پراکنده شده و
 و جگر اورد و مینوع مخلوق اند الا یک شش از اجوف که بطرف بالا بر آمده و در جاب سینه گذشته در غلاف
 و ن شاخها بر دوت بر آن اندر آمده است و این را اوردید شریانی گویند جهت مناسبت با شریان در دوت و ن
 بر دوت و آسمانی اقسام شش این عروق از اقوی یا ضعف یا العروق لیقه شعریه در بحث اخلاط مذکور شد
 و آسمانی عروق قصدیه در بحث قصدیه مذکور گرد و انتشار الله تعالی و تفصیل اورد و هر دریدی بر عضوی از شش
 انتشار با چسبیدن الله علم و آتش شریان که آن رگ های چسبند و بود که بطبع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن هم
 مکتب از خون بود که در آن رگ های جاری است و الا جوهر آن چون شبیه است بر باطیات بر دوت

بدو انسب باشد و نفعت وی از روی کلیه توزیع روح و حرارت غریزی بود و بر اعضا و نفعت انسباط
 و انقباض آن در فیض معلوم شود و انتشار الله تعالی و اصل جمله شرآیین و دشریان است و آن جسم و
 از تجویف السیر دل رسته اند و آنجا که از دل برآمده اند ششبد و اند و در اعضا متفرق گشته آید و از
 دو اصل آنچه کوچک تر است و از رقی اجزای دل برآمده مکنوع نرم مخلوق گشته و بد و غشای پوشیده شده و
 و این را شریان و یدری گویند بنا به است یک طبقه بودن وی و این ششبدیان ششبد خود از دل ششبد اند
 رفته باشد جهت اشتقاق دل نسیم را بوسیله آنها و غذا یا فتن شش از دل بواسطه آنها و اما اصل بزرگتر
 که از سطو آنرا در طی خوانند آنجا که از دل برآمده و ششبد شده است و از هر ششبد شاخهای بسیار برخاسته است
 رگهای کیشاخ بنیبه بالا آیین بدن برآمده است و در آن اعضا متفرق گشته و رگهای کیشاخ نیمه دیگر بنیبه
 بدن فرو آمده اند و در آن اعضا متفرق شده است و دو شاخ از این هر دو اندر اجزای دل پراکنده شده است
 و این جمله و طبقه مخلوق شده تا روح حیوانی و حار غریزی که توأم حیات بد است در ظرفی مستحکم باشند
 و محفوظ مانند از تحلیل محل و تفصیل در و در شریان بی بر عضوی از کتب شریح بای جستن و اما پوست و طبع و قو
 معتدل بود و جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و شا به اعتدال آن است که از ادراک
 کیفیات معتدله متاثر نمیکند و چنانچه بسیار بود که خون معتدل در گرمی از عضوی بر پوست آید و از آن آگاه
 نمیکند و چند آنکه شتی سردی هوا اندر آن اثر کند و بنا برین است که حکم لیس اختصاص به ششبد است
 داشته اند و نفعت وی در حفظ و صیانت اعضای ظاهری و سطح ظاهری و ادراک امور لیس واضح است بد آنکه
 گرم ترین این اعضا گوشت بود پس از آن عضله پس از آن شریان پس از آن و ید پس از آن جلد کف و در
 ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن و در پس از آن غشای پس از آن عصب
 پس از آن شر پس از آن جلد و در ترین این اعضا شر بود پس از آن پیه پس از آن گوشت پس از آن
 عضله پس از آن جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن غضروف پس از آن رباط پس از آن و در
 پس از آن غشای پس از آن شریان پس از آن عروق پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن
 جلد مطلقا و الله اعلم و احکم اما روح بد آنکه روح نزد اطباء جسمی لطیف است بخاری که از لطافت اخلاط
 بتخصیص خون طبیعی متکون گردد و چنانچه اعضا از کثافت آنها متکون میشود و در روح سه قسم بود اول طبیعی
 و محل آن جگر بود و دوم حیوانی و محل آن دل بود و سوم نفسانی و محل آن دماغ بود و در غشای مولد روح مطلقا

دل باشد و این چنان بود که بخشی از خون طبیعی لطیف از جگر بدل اندر آید و در جوف اسیر دل نصیج دیگر یا بدو لطیف گردد و جوهری شود بخاری نورانی پس قسمی از آن در دل و شرابین بماند و آنرا روح حیوانی گویند و آن با حار غریزی از طریق شرابین باعضارسد و قسمی بجز آنکه آید و آنرا روح طبیعی گویند و آن باخون از طریق عروق باعضارسد و قسمی بدماغ اندر آید و آنرا روح نفسانی گویند و آن از طریق اعصاب باعضارسد و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع قوای بدنی چنانچه تفصیل بعد ازین بسین گردد و جهت احتیاج این عوامل در حرکت از مبادی بمقاصد بجز کم و احتیاج آن قلیفیات که قوتهای حالت اند درین محل سجالی در انتقال از مبادی بمقاصد و انداعلم و اما قوای بدانی که قوت نزد اطباء ما هیاتنی است در جسم حیوانی که بان افعال حیوان بالذات صادر گردد و در جمیع قوتهای بدنی بنسبت ارواحی که حاصل اند سه قسم اند طبیعی و حیوانی و نفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعت و قسم بود اول قوت متصرفه در غذا باشد از جهت بقا یا کمال شخص و این تصرف اگر برای غذا دادن بدن بود چنانچه جوهری قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که از اکیموس و خلط گویند و آنرا بر اعضا بچسباند و با جزای شعیبه گرداند برین اعتبار قوت غاذیه نامند و اگر تصرف برای از دیاد بدن بود و طول و عرض و عمق بسببی که مقتضای نوع است برین اعتبارش قوت نامیه خوانند و دیگری قوت متصرفه در غذا بود بلکه در رطوبات مایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بر وجه تولید منی بود چنانچه چه اکنه از اشتیاج و تخلیطات بدن جوهری را برین اعتبارش مولده مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن اخراج مختلف ضروری بود در منی چنانچه در هر جزوی از آن مزاجی که لائق عضو از اعضا بود و چنین پدید آید و برین اعتبارش هم مولده دانند و اگر متغیره اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه شکل یافتن چنانچه در منی مستقر در رحم تخلیط اعضا تشکیل و تجویف و ملاست و خشویه و مقادیر و مثال اینها باذن خالق اشیا مقدس و تعالی پدید آید و برین اعتبارش قوت مصوره خوانند و شیخ ابوعلی میگوید که نوعی از قوت طبیعت است که عامه فعل آن حفظ نوع است و آن تصرف است در ام التناسل چنانچه فاضل سازد و از اشتیاج بدن جوهری را و بعد تصور کند آنرا باذن خالق تبارک و تعالی و سکون این نوع و قصد افعال این انشیان است و بدانکه فعل این قوت مصوره باستخدام قوت غاذیه نامیه تمام میگردد و در فعل قوت نامیه باستخدام قوت غاذیه تمام میشود و فعل قوت غاذیه باستخدام چهار قوت دیگر تمام میشود که آن قوت جاذبه یا منفع و ماسکه و مایلیق و باضمه یا احتیاج و و افقه یا فیض و یضرت و غسل

این چهار قوت با ستخدا کم کیفیات اربعه مفروضه بدنی تمام میشود خواه غریزی و این قوای اربعه مخدومات کیفیات
در هر جزئی از اجزای بدن حاصل اند و استعمال هر کیفیت از کیفیات هر عضوی در محل لایق حسب اقتضای
طبیعت می نماید اما قوت حیوانیه که محل آن روح حیوانی است قوتی است که آماده میگردد اندامها را از برای
قبول قوای نفسانی طبیعی و حیات بدون این قوت نمی باشد لیکن بی قوای دیگر میباشد چنانچه در عضو
مفلوج بی قوت نفسانی و در سن و قوت بی قوت نمو و در وقت انقطاع حیض بقیوت مولده و در سوراخ
صعب که در عضوی افتد چنانچه قبول غذا نکند بی قوت غاذیه اما قوت نفسانی که محل آن روح نفسانی است
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بدنیه و آنرا محرکه گویند و دوم قوت ادراک معقولات و محسوسات ظاهریه
و آنرا مدرکه گویند و قوت محرکه را دو مرتبه است یکی باعث بودن بر تحریک در حین تنخیل یا توهم غریبی یا مهر و
بدین اعتبارش شوقیه و نزو غیه نامند و باز شوقیه را نسبت بر غروب و مطلوب شهویه گویند و نسبت بر سوز
و مکروب و مضبیه خوانند و دیگری فاعل بودن تحریک آلات را چنانچه تشنج گرداند و عضلات را در جذب مبداء
و از خانماید و خلافت آن چنانچه در بیان عضلات گفته شد و قوت مدرکه را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امور
ظاهری و آن حسب مدرکات خارجی پنج قسم شود اول مدرک الوان و اضا و اشکال و آنرا قوت بصر
گویند و موضع آن در بدن و عصب مجوف بود که از این وسیله مقدم دماغ رشته بطرف چشم آمده اند و بهم
گشته اند و در قرب عین و باز متفرق گشته و این چشم راست و ایسر چشم چپ اندر آمده و ادراک جسمه
بران و جهت که شبح مرئی واقع میشود بر روحی که تشبیه تشبیه ازان مملوست و آن روح آنرا محفل تفتلح و
اختلاف عصبین مذکورین میرساند و قوت مدرکه آنرا در می باید و وجود دیگر در تشبیه تفصیل مذکور است دوم
مدرک اصوات و آنرا قوت سمع گویند و موضع آن عصبی است که بر نهایت سماخ که آنرا سوراخ گوش گویند
گسترده شد و ادراک آنچنان بود که هوای تشبیه متوج از قوتها بدین عصب رسد و سوم مدرک روائح و آنرا
قوت شم و شامه گویند و موضع آن و عصب زائده است بر مقدم دماغ رشته است و نهایت تشبیه تشبیه
دماغ تشبیه بدو سریان و ادراک آنچنان بود که هوای تشبیه از ذی ریه بدین ریه بدین سوراخ چهارم مدرک
طعوم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبی است بر جرم لسان مفروض شده و ادراک آن چنان بود که
رطوبتی که باقی که از تخمندی زمان حاصل میشود و با اجزای ذی طعم مختلط گشته بدین عصب رسد و تشبیه شده
و ادراک آنچنان بود که رطوبتی بی اختلاط رسد و بر مدرکه در بر و رطب و یابس و خشونت و ملاست و صلاست

ولین بجاست و موضع آن پوست است با گوشتی که در تحت آنست و دیگر ادراک امور باطنی و این نیز پنج قسم است اول مرکز و جامع صور جزیه محسوسات یعنی هر چه در ظاهر و دریا بندید و در سازند آنرا حس شده و گویند و محل او در بدن مقدم بطین اول بود و از دماغ دوم حافظه آن معانی صور مرتبه و حس مشترک و آنرا خیال گویند و تصور و نیز گویند و جهت استحضار بعضی صور بعد از غائب شدن و آن نیز که خواند است حس مشترک را و محل آن موخر بطین اول بود و از دماغ سوم مدرک معانی جزئی که قابلند بهمان صورند که در آنرا و هم و او همه و متوجه و خیزند و بعضی تمثیل نمایند و محل آن دوده است که در مقدم بطین وسط دماغ است چهارم حافظه و آن مخانی جزئی مدرک و هم و آنرا حافظه گویند و بعضی متذکره هم گویند جهت یاد آوردن بعضی صور و محل آن بطین موخر و دماغ پنجم ترکیب دهند و بعضی صور یا بعضی دیگر یا بعضی صور یا بعضی معانی یا تفصیل کنند و اینها و آنرا متصرف گویند و بعضی آنرا بصورت در معانی باشند ام نفس ناطقه متفکره خوانند و نظر بصورت در صور و معانی باستحضار و هم تخلیه خوانند و محل آن موخر بطین وسط است از دماغ و طبیب از قوی جزئی حاصل قسین کنند چنانچه حس مشترک و خیال را یک قوت دهند و هم و حافظه را یک قوت دهند و متصرف را یک قوت دهند و محل هر قوتی را با احتمال آن قوت از احتمال بهمان محل شناخته اند و در او حسن کتابت این قوی چنان الهام رسیده که و رای این قوی مذکوره قوتی دیگر در جلد بدن هست که بدان قوت طبیعت نقطه تعطیل و فرغت میطلبد و در امور جزئیة تخصیص شاکه و اعیانیه و تسمیه این قوت به نقطه مناسب بود و همین قوت است نفس حیوانی که چون غلبه میکند بر قوی تعطیل کلی و ترک تدبیر مدنی باستقام لازم می آید و مرکب حاصل بگیرد و اما افعال طبیعی بعضی مفرد اند که یک قوی تمام میشود و چون دفع برافنده و مضغ بهایضمه و جذب بجاذبه و اساک باسکه و بعضی مرکب اند که بدو قوت تمام میشود و یا بیشتر از دو قوت چون او را و بجاذبه طبیعی که در معد است و برافنده را و یک که در عضل از در او است و چون اغذیه بقوت محصله غذا و حر بر بدن را و بقوت ملصقه غذا ای بدن و بقوت شستبه غذا بدن و اما اعلم بالصواب و اما اسباب حدوث کیفیات در بدن سلبا معنی طبیعی و غیر طبیعی بدانکه سببها که تن مروح را گرم کند و دوازده نوع است اول غر و نهایی معتدل و گرمی مائل از غذا و چار و دو از گرم حرکتی معتدل و قریب به تب چون ریاضات و صناعات غیر شاکه و مائل به شقت سوم مایلین با معتدل قریب به شقت چهارم خفا و باد و دار و دار و غنهای معتدل و گرمی مائل از خارج بکار داشتن و محجمه بر بنادون بی از زون تخیم گرم بکار معتدل و گرمی مائل ششم موالی معتدل و گرمی مائل هفتم خواب بیدار

معتدل ششم غسل با بیا که پوست را محکم کند و حرارت اندرون تن بماند و هر مایه که می رسد و حرارت در شش
 جفت کند و هم یعنی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر متد و تفکر متد یا زده دم گرفتن و دوازدهم غفونت
 و یا بجمع حیوانی که زیر گرم دارد و لکن گرمی غفونت و بسط نا طبیعی بود و چنانچه می گویند که از افراط جمله این اسباب
 مذکوره افتد و اما سببهای که تن را سرد کند یا زده نوع است اول تبساجت تحلیل حرارت غریزی اگر چه
 در اول حال سختی اشتعاش آن میکنند و دوم بعضی از اعراض نفسانی چون جبن و غم غیر متد سوم سکون که منتهی ط
 بهت فرو ماندن حرارت غریزی و احداث رطوبات فضلیه و خامی اخلاط چهارم خوردنهای سرد و
 پنجم خوردن با فراط بهت آنکه چون نیک بهضم نشود و حرارت را فرو گیرد و هر چند ششم نایافتن غذا از بهت
 آنکه ماده حرارت و حار غریزی بسته شود و تحلیل یا بند بهضم هوای سخت گرم بهت بسیاری تحلیلات و گرم شدن
 ماده حار غریزی و یا خرج شدن مواد گرم از مسام ششم بسیار شستن در گرما بهت آبهای گرم هم بدین سبب
 بهت بسیار رفتن در سرما بهت فرو ماندن مراندن حرارت های سختی و هم استعمال ضما دات و اطلیه و ادویه
 سرد از خارج یا زده هم سده از بهت بسته شدن راه مواد گرم کننده این طبیعت بود که در یک عضو فستد
 بهیچ مفصل که از افراط بعضی از این اسباب مذکوره افتد و دوازدهم افراط استغراغات بهت افراط تحلیل
 سیزدهم خامی اخلاط چهارم غلبه اخلاط سرد و رطوبات فضلیه یا زده هم گرم کردن حیوانی که زهر آن سرد بود
 و این سردی هم نا طبیعی بود و اما سببهای که تر می فراید یا زده نوع است یکی دعست و سکون با فراط بهت هم
 تحلیل رطوبات و جمع شدن آنها و دوم بسیار رفتن بر پی می معده بهت بهین سبب سوم قلت استغراغات
 و تحلیل چهارم استغراغ صغرا تجم استبقار اغذیه لذیه غیر یا سبب حصول رطوبات ششم خوردن زیاد
 و نو که با فراط هفتم تدین با دمان متد بهت حفظ رطوبات و تقویت اعضا و تربیت ششم گرم کردن با معتدل
 بعد از طبعا تم بهت جذب رطوبات بجلد و عدم تحلیل آن نیم هوای تر معتدل در سردی و گرمی و نیم ضما دات
 و طلسمای سرد بهت منع رطوبات از تحلیل و جبن بخار یا زده هم شادی معتدل اما سببهای که خشکی فراید
 و دوازدهم نوع است اول خوردن آنها و غذا های شور و دوم خوردن غذا و دوا های خشک و قابض فراط
 سوم کم خوردن تر یا چهارم بیماری حرکت یا تعب محلل تخم غلبه استغراغات ششم بخوابی با فراط بهت
 تحلیل یافتن رطوبات و داغی بهت کم یافتن غذا بهت قلت بدل ششم افراط غم متد بهت استعمال کماد
 و ادویه خشک و گرد و غبار از خارج و هم اغسال با بهای قابض یا زده هم سرمای مفرط که یکبار مضبوطی

جست منع از کشیدن غذا و از زخم سده و این هر دو خشکی طبیعی بود و اسباب حدوث مرکبات این
 کیفیات مرکبات این اسباب بود و بودن اکثر این اسباب حدوث کیفیات اربعه بلکه ثمانیه موجب
 حدوث فضلات اخلاط اربعه امری و جنح است و حاجت تبصیر آن نباشد و الله اعلم اما دلالت حالات
 نبض بر حالات بدن مطلقاً یعنی مستقیم و مرضی بدانکه نبض و حرکت وضعیه و عمید روح را گویند که آن اثر
 است جهت تعدیل روح بنسبم و اخراج فضلات آن و تفصیل این معنی در بیان احوال و امراض قلبیه
 کرده شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود و از انقباض که آن حرکت مستقیم است شریانه را
 از محیط مجرای آن انقباضی که آن عکس انقباض است و از دو سکون که در میان این حرکت واقع است و اطلاقی
 اسم نبض بر چل آنکه شریان است در عرف اطباء شائع بود و شناختن حالات بدن از حالات نبض از آن چه
 بود که چون فاعل نبض قوت حیات بود و ناده آن روح حیوانی است و غنی که حاصل آن روح و خارج غریزی
 و منبع این جمله دل است و حاصل نبض و دعای روح و خارج غریزی خاص شریان اند که از دل رسته اند
 پس بلا شبهه نبض خبر دهنده بود و از حالات روح و حرارت غریزی و حاصل منبع آنها بالذات و خون حاصل
 جمیع قوای بدن فی روح است و قوام حیوة و تن بدن و حرارت غریزی است پس بیشک حالات آنها خبر
 دهنده بود و از احوال و قوتها و زندگی و از آن احوال کیفیت تولد اخلاط و کسیت و فساد و صلاح آنها
 بتوان شناختن و از آنها کیفیت مزاج تن و اعضا را و در ضمن تفصیل احوال نبض این معانی بفرستید
 و حالات کلیه نبض که آنرا اجناس اوله و گویند باستقران خالت بود و در تحت هر یک از آن انواع بود
 اما حالت اول مقدار چنده از شریان نبض بود و بر ساعد و تحت این جنس انواع بسط بود و حسب هر قطر
 نوع چون طویل و قصیر و معتدل و بنیما حسب طول و عرض و ضیق و معتدل و بنیما حسب عرض و شامه
 و مخفض و معتدل و بنیما حسب سمک و آنکه که آنرا غمق گویند و مقیاس معتد معرفت این انواع و غیره اگر چه
 مقدار نبض معتدل نوعی چنانچه باشد شخصی بود لیکن چون واسطه و دراک پوست سر گشتان دست است
 از جهت در تشخیص بالملاحظه آن نسبت اضافه مقدار یا صانع نیز کنند چنانچه طویل آنرا گویند و در از غنی رنگ
 هر چهار گشت را از دست معتدل در کوچکی و بزرگی از آن صنف آگاه سازد و قصیر آنرا گویند که سر گشت
 پیش آگاه سازد و معتدل بنیما آنرا گویند که از سر یک گشت بیشتر و از سر چهار گشت کمتر آگاه سازد
 و عرض آنرا گویند که در پستان عرض سر گشتان خیلی فرا گیرد و ضیق آنرا گویند که اندکی را فرا گیرد

آزاد و دقیق نیز مانند معتدل بنمایا ظاهرست و شایسته این عمیق که از آگونی که در انبساط چنان بسرگشتان برآید
 که گویا غوص خواهد کرد و از اشرف نیز مانند و متخفص آنرا آگونی که در انبساط سخت اندک نماید و معتدل بنمایا
 ظاهرست و چون این انواع شش را با یکدیگر ترکیب کنیم بیشک بسبب هر قطری خالی از احوالی مذکوره خالص
 نخواهد بود مجموع این بیست هفت قسم مرکب ثلثانی از ضرب سه در نه حاصل آید برین وجه اول طول عریض باشد
 و این را در عرف اطباء عظیم گویند و دوم قصیر و دقیق متخفص و این را صغیر گویند سوم عریض شایسته قصیر و این را
 غلیظ گویند چهارم شرف عریض معتدل و طول و قصیر و این را نیز غلیظ گویند پنجم طول متخفص ضیق و این را
 دقیق گویند ششم متخفص ضیق معتدل و طول و این اتم دقیق گویند هفتم طول عریض متخفص ششم طول
 ضیق و پنجم طول عریض معتدل و در عمق و سیم طول ضیق معتدل و در عمق یا زود هم طول معتدل و در عرض و عمق
 و دوازدهم طول شایسته معتدل و در عرض سیزدهم طول متخفص معتدل و در عرض چهاردهم قصیر عریض متخفص یا زود
 قصیر عریض معتدل و در عمق شانزدهم که ماه تنگ معتدل و در عمق هجدهم که ماه شایسته معتدل و در عمق و عرض
 پانزدهم قصیر متخفص معتدل و نوزدهم قصیر معتدل و در عرض ضیق سیم قصیر معتدل و در عرض و عمق بیست و یکم قصیر
 عریض معتدل و طول بیست و دوم عریض معتدل و طول و عمق بیست و سوم عریض متخفص معتدل و طول
 بیست و چهارم ضیق معتدل و طول و عمق بیست و پنجم شایسته معتدل و طول و در عرض بیست و ششم متخفص معتدل و در
 طول و در عرض بیست و هفتم معتدل و در اقطار ثلثه اما حالت ثانی کیفیت کوفتن شریان بود و در انبساط سرگشتان برآید
 و این سه قسم بود قوی ضعیف و متوسط بینهما اما قوی آن بود که کوفتن او بقوت باشد و اگر نگشت بر سر
 نشان حرکت او باطل نشود بلکه چنان باشد که درمی آید در گوشت سرگشت و از آن خود دفع میکند گویا
 ضعیف مقابل این بود و متوسط ظاهرست و افضل احوال نبض در هر جنسی جدا اعتدال طبیعی بود و اگر درین بر
 که افضل قوی بود و جهت دلالت بر فوریت اصلی که مطلوب کلی است و لازم نیست که هر جنسی قوی عظیم بود
 و برعکس زیرا که بسیار بود که قوت غالب باشد ولیکن اگر از جهت ملائمت نیکو مطاوعت انبساط نکند
 و استجاب نبض قوی بود و عظیم نباشد بسیار بود که رگ نرم بود و سببی که آنرا فرود گیر و نباشد و بانند قوی انبساط
 تمام کند لیکن چون سرگشت آنرا سختی فرود گیر و کوفتن آن قوی نباشد یا جو و عظم اما حالت ثالث زمان
 حرکت بود و این نیز سیم باشد سریع و بطی و متوسط بینهما اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص انبساط
 کمتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت نبض معتدل

و متوسط آنکه زمان حرکت او قریب بود و زمان حرکت معتدل و بدانکه در احساس حرکت انقباضی جهت بود
 و در آنکه آن انحطاط کرد و اندو در اکثر احوال این ادراک ممکن نباشد لیکن آنجا که پوست تن نرم و گوشت
 آن منعکم کم باشد و نبض قوی و صلب و بطی الانبساط بود و ظاهر باشد نزدیکی کس و بیشک این نسبت
 چون حرکت است از یکی از این اقسام نکتہ بیرون بخوراد بود و بمقابلہ انبساط سختی معین گردد و از غایت که در
 حالات او موافق بود و با حالات انبساط فکند و چون حالات هر دو را با هم ترکیب نمود، ملاحظه کنیم
 نه قسم حاصل گردد اما حالت را به قوام شریان بود و این نیز سه قسم باشد صلب و نرم و متوسط بین
 اما صلب آن بود که چون سرنگشت در حال انبساط اندکی بر فشار اند فرمایان برود و فرو نشیند و نرم آنکه
 نیکو فرمایان برود و متوسط ظاهر است و فرق میان صلب و قوی آن بود که باز گوشتین شریان در حال انبساط
 با سرنگشتان اندر نبض صلب نه با قوت حرکت باشد و نگشت را از خود دفع بکند و در سکون برضای
 اندر رگ باقی بود و اندر نبض قوی انقباضات این باشد و ادخال این جنس در اجناس نبض حجت آنست
 که حامل نبض بسبب آن شریان است اما حالت خاصه زمان سکون بود و میان حرکت انبساطی انقباضی
 آنجا که حرکت انقباضی محسوس بود و چنانچه در اصول این علم مبین گشته است که میان هر دو حرکت متضاده
 لابد است از سکون و آنچه بعد از انبساط بود و آنرا سکون محیطی و خارج گویند جهت بعد از مرکز و محو شریان آنچه
 بعد از انقباض بود و آنرا سکون مرکزی و داخل گویند جهت قرب مرکز و محو شریان و آنجا که حرکت
 انقباضی محسوس نباشد معتبر زمان سکونی بود که میان دو انبساط واقع است و این حالت نیز بر سه قسم
 متواتر و متفاوت و متوسط بینها اما متواتر آن بود که زمانی که بین اکثر کتین در احساس حرکت شریان
 نمیشود و کوتاه تر بود و از زمان سکون نبض طبیعی و این را مستدار گویند و متفاوت آنکه از زمان اطول بود
 از زمان سکون نبض طبیعی و این را متر اخی و شکاکت و تحلیل هم گویند و متوسط آنکه قریب بسکون
 طبیعی بود و چون این سکونین لازم صورت نبض اند بران سبب این جنس در اجناس نبض داخل گشته
 و غرق میان نبض متواتر و سریع است که در متواتر زمان سکون سخت کوتاه بود و خود از زمان حرکت کوتاه باشد
 و خود و در سریع برعکس اما حالت سادس شریان نابض بود و این نیز بر سه قسم است حار و بار و معتدل
 بینها اما نبض حار آن بود که طمس آن گرم و تر بود و قیاس طمس نبض طبیعی گاهی که مانعی پس از خارج و غیر
 نباشد و در اکثر حالات این ملاحظه را داخلی است و بار و آنکه اندکی اذعان مقیاس فرو تر باشد معتدل آنکه

در گرمی از جانب افراط قریب بمقیاس بود و احوال این جنس در اجناس نبض بجهت آنست که حرارت او عمده تر
 ظاهرست و درین تاویل جای تاویل است و اگر نبض را اجابی تقسیم کنند این اعتراضات را در فروع بود
 اما حالات سابعه مقدار رطوبتی بود که در عروق نابض است و این بر سه قسم بود متمسکی و خالی و متوسط نهیسا
 اما متمسکی آن بود که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار طبیعی مقدار محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد
 و متوسط ظاهرست و چون اختلاف حالات نبض بسبب این حال بسیار واقع است اینچنین در اجناس
 نبض داخل گشته اما حالت ثانیست استواری و اختلاف بود در پنج حال ازین اجناس مذکوره که آن استواری
 پس مقدار رطوبت داخل عرفست و این دو قسم بود استواری و مختلف و تحت هر یک اصناف بود اما استواری
 آنرا گویند که کوفتهای آن سرگشتان را یکدیگر مانند باشد و احوال خسته معلومه مختلف در مقابل این بود
 پس اگر در جمیع احوال یکدیگر مانند باشد آنرا استواری صحیح مطلق گویند و بهترین نبضها این باشد جهت دلالت او
 بر عدم اسباب غیر طبیعی و اگر در جمیع غیر تشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و بدترین نبضها این باشد جهت
 دلالت بر کثرت اسباب غیر طبیعی و اگر در بعضی تشابه باشند و در بعضی دیگر غیر تشابه آنرا نسبت به تشابه
 استواری در آن حال گویند و نسبت به غیر تشابه فیه مختلف در آن حال نامند و هر یک ازین استواری
 و اختلاف گاه بود که در دو سه انبساط و انقباض و سکنت آنها واقع باشد و گاه بود که در تمامی یک نبض
 واقع باشد و این ششم اخیر گاه بود که در تمامی اجزای شریان که در شیب انگشتانست واقع باشد چنانچه
 احساس هر یک از انگشتان موافق احساس دیگر باشد و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود
 که در یک جزو از آن شریان واقع شود و چنانکه اول انبساط و آخر و وسط از آن در شیب یک انگشت یکسان
 محسوس گردد و با آنکه بوجه مختلفه محسوس شود و فی الجمله اختلاف نبض منقسم بدو قسم بود منتظم و غیر منتظم
 اما منتظم آن بود که در مابین اختلافات آن تریسی واقع باشد چنانچه اختلافات با فراط و قفریط و در هر حال
 از احوال ممکنه اگر تدریج واقع باشد بوسط مستقل شود و بجا نبین بر سه بدفعات و این را منتظم منقسم خوانند
 و اگر غیر تدریجی باشد در تحت دوری واحد ناستند و محفوظ بود و مثل آنکه سه نبض سریع بود و یک نبض بطی
 و بهمین ترتیب عود میکنند و یا آنکه بعد بطوی نبض دیگر سریع بود و یکی بطی و باز باول عود کنند و بدو قسم نقل کنند
 بترتیب و برین قیاس کن باقی حالات را و همچنین قلت و کثرت او و در عدد و نبضات را و غیر منتظم
 آن بود که این ترتیبات معلومه در وی نباشد و گاه بود که در بعضی حالات اختلاف منتظم افتد و در بعضی

غیر منظم و آنجا منظم و غیر منظم بالنسبه پدید آید چنانچه در ستوی و مختلف و نسبه شده چون این و منظم و عدم
از او در جمیع اجزای شکستیدان و در بعضی از آن باحوال نسبه ملاخطه کرد و شود شب بسیار در تحت اختلاف
پدید آید و از منضه های مختلف بعضی اطبایحی نقش کرده اند مناسب وضع وی از آنجمله یکی ذنب الفار است
و این چون در منضات متعدد و افتد چنان بود که نخست نبضی قوی یا سریع یا عظیم یا غیر آن آغاز کند
و بتدریج ضعیف یا بطی یا صغیر و غیره شود چنانکه کوی مخمر طلیست و یا برعکس آن از نقصان بنیادی ترقی
نماید و این قسم اول از سه حال بیرون نباشد یا در منزل بجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب
منقضی گویند و یا بجدی رسد که میتوان یافت و از آنجا بتدریج باز گردد و بحال بپزدارود و این را
ذنب متر ارج و بخانه گویند و این از سه حال بیرون نباشد بتمام حال اول باز آید این را تمام الرجوع
گویند و یا زیاده بر حال اول شود و از این اید الرجوع گویند و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند
و یا در منزل بجدی رسد از صغر و یا ضعف و یا بطی و غیره بر آن حد ستر شود و از آن قاری ثابت گویند و آنچه
ایست منزل و فقه ترقی کند بحال اول و یا بجد ترقی و فقه منزل کند بحال اول از آن قاری گویند مطلقاً و ذنب الفار
چون در منضه واحد و افتد اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که نخست اول انبساط از اعظم یا قوی یا سریع
یا غیر آن در یابد و دوم کمتر و سوم کمتر از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جز نبض باشد چنان
بود که سیدای انبساط آن جز در شیب یک است نخست زیاده یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر انبساط ناقص یا زیاده
گردد و دیگری سلبی است و این شش ثانی بود و از ذنب الفار که باز از حد ترقی تناقص شود و بتدریج ناقص
سبب دارد و این پنج بیت ابراشعیه کرده اند و ذنب الفار که از طرف زیاده بهم متصل نباشد و در حد
التصال در نبض فشاری او را لازم بود و دیگری منقطع است و این اندر اجزای منضه واحد و افتد چنانکه
ابتدای انبساط از امثال نخست اول در یابد و در دیگر نخست منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا
در یابند و دیگری منطرفی است و این نیز در یک نبض باشد چنانچه بانبساط سر انگشتان را بگوید و هنوز از آن
تمام باز نیابد و دیگر بگوید شیبی لفعیل منطرفه که بر سندان زنند بدست نرم داشته لیکن آنچه حرکت دوم در یابد
باشد کمتر از اول بود و نیز اسیم مخصوص باشد و آنرا ذواته عثمان نیز گویند و آنچه حرکت دوم در وی یابد و با
از اول آنرا غریبی گویند جهت مشابهت به حرکت آهوبه و دیگری منخل است و این بر دو وجه بود یکی آنکه
آنجا که حرکتی متوقع باشد سکون بجای آن افتد و این را ذواته که گویند دوم آنجا که سکون متوقع باشد

حرکتی بجای آن افتد و این را واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و مطلقاً بی تمامی حرکت اول بود
 و مطلقاً بی تمامی در واقع فی الوسط و متخلل و مضطرب ظاهر گردد و دیگری تقشیر است و این چنان
 بود که شریان با حرکتی که میکند مضطرب و لرزان باشد و دیگری تشنج و ملتوی است و آنچنان بود
 که رگ با حرکتی که میکند گویا بر خود پیچیده و پیچیده شده که کشیده باشد و دیگری موجی است و این نبضی بود نرم
 و بین و متواتر و حرکت آنکه و اندر طول باشد تشبیه موج بود و چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم
 جویند و بر یک حرکت و بعضی متخلف و بعضی شرف نمایند و دیگری فشار نیست و این نبضی بود سریع و متواتر
 و صلب و در شوق و غور و تقدم و تاخر و لین و صلابت اجزا چنان نمایند که گویا چون دندانها
 را نه با هموار پیدا دارد و دیگری و دومی است و این نبض بود تشبیه موجی در حالات مذکوره لیکن از جهت صغر
 با تواتر تشبیه بود و حرکت کرم بسیار پای و چنان نمایند که گویا سریع است و نباشد و دیگری غلی است این
 نبضی بود تشبیه بر دوی در حالات مذکوره لیکن از غایت صغر و تواتر و ضعف حرکت موجی مانند اما حالت
 ناسعه وزن نبض بود که آن عبارت است از اعتبار نسبت مقایسه بعضی با بعضی و این بر دو قسم باشد
 حسن الوزن و روی الوزن اما حسن الوزن آن بود که زمان حرکات و سکناات آن با یکدیگر متناسب
 افتد متناسب طبیعی ملائم و این را مستقیم الوزن نیز گویند و روی الوزن آن بود که زمان حرکت و سکناات
 آن با یکدیگر متناسب باشد اما غیر طبیعی و ساقط بود فی الحقیقه یعنی آنست که حرکات و سکناات
 شریانی تشبیه اند بر زمانها و تار که مولد نغمات اند و سکناات آن که مابین نغمات و نغمات اند و هرگاه
 تکلیف نغمات که آن بعد از ای و تار اند در مراتب بلندی و پستی که آنرا صد و تقسیر گویند متفق واقع شوند و
 همچنین اذوار و نسب و ایقاعات آنها که زمان حرکت و سکون او تار است طبع از آن متولد گردد و آنرا
 ملائم و موزون گویند و هرگاه آن نسب نامهی و ایقاعی غیر متفق باشد طبع از آن منفرد گردد و آنرا منافر
 و غیر موزون گویند و در جنس قوت و ضعف و مقدار همچنان است که بلندی و پستی نغمه و سرعت و بطول و
 و تواتر و تفاوت همچنان است که ایقاعات آن پس هرگاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض و عمق
 و همچنین نسب زمان حرکت انبساط و انقباض و سکون محیطی و مرکزی آن بر چرخای طبیعی چنانچه لایق است و
 و تقسیر و صفت و شحمه و بلد و غالب تدبیر است واقع باشد وزن آن نیکو و درست و طبیعی بود و
 اگر غیر از آن باشد وزن آن بد و نادرست و نامطبیعی بود و آنچه در بعضی موافق لایق و در بعضی مخالف باشد

بنابال باز خوانند و بعضی بر وزن سه گونه باشند یکی آنکه وزن وی مشابه وزن بعضی سنی باشد که نزدیکی بود
 بر صاحب آن چنانکه گوید که را شد لا وزن بعضی لا اثن حال جوان حاصل بود و برعکس و این تغییر وزن
 و تنجی و لا وزن گویند جهت گردیدن بعضی از آنچه الاثن بحال وی بود و برین قیاس بود تنجی و وزن بعضی
 لا اثن فصل بعضی لا اثن فصل قریب و تنجی و وزن لا اثن فصل قریب بود و برین قیاس بود و برین قیاس بود و برین قیاس بود
 وزن بعضی لا اثن اهل بلده و وزن بعضی لا اثن اهل بلده قریب و دوم آنکه وزن وی مشابه وزن بعضی سنی باشد که باطنی
 و بعد بالطبع باشد چنانکه گوید که را شد لا وزن بعضی لا اثن حال کامل و برعکس حاصل بود یا بر وزن بعضی لا اثن
 صنف و صنف مشابه وزن بعضی لا اثن حال بسیج و برعکس باشد یا وزن بعضی لا اثن اهل سر و سیراب مشابه
 وزن لا اثن حال اهل گرم سیراب باشد و برعکس و برین قیاس بود و تنجی و صنف و صنف و بر این را
 میانه الی وزن خوانند سوم آنکه وزن آن هیچ وزن طبیعی انسانی شبیه نباشد و این را خارج الی وزن گویند
 ولیکن ناموزون مطلقا گویند جهت آنکه هیچ بعضی خالی از وزن نباشد و برین قیاس بود و برین قیاس بود و برین قیاس بود
 این قسم بود و کسی را که اصول دست و دست و از علم او را بر بنابر باشد تمیز میان نسب و احوال بعضی بود و آسان
 بود و مخفی مانند که این اجناس تسعه را چون با یکدیگر ترکیب نمود و ملاحظه کند اصناف بسیار در بعضی بود و آید
 اکنون چون اقسام بعضی بوضوح میست بد آنکه سبب اصل بعضی سه جز بود اول دل و شتر این و انتخاب
 در شتر این سارست و اینها را آله گویند دوم قوت حیوانی و آنرا فاعل گویند سوم جذب هوا از او سام
 جهت ترویج روح و بیرون کردن بخار و دانی بعد و آن جهت تبدیل روح چنانچه بتقریب معلوم گردد و آنرا
 حاجت گویند و این جمله را که داخل اند در تقویم بعضی اسباب ماسکه نامند و تغییر بعضی از حد اعتدال نوعی باشد
 یا شخصی حاصل شود و الا تغییر بدی ازین اسباب ماسکه از حد اعتدال الاثن و اسباب تغییرات آنها و اگر چه
 بسیار اند لیکن مجموع آن سه نوع باز گردد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالهای عمر و نری و ماسکه
 و فصلها و شمنه و بلده و اینها را اسباب لازم طبیعی گویند نوع دوم اسباب بود غیر لازم که از خارجی پدید آید
 چون باریا و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبیعی خارجی از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان
 طبیعی و غیر طبیعی بدان معنی که هرگاه آنرا خد آنکه باید در آنوقت که باید و چنانکه باید بکار دارند موجب حالت طبیعی
 کردند که تدریجی عبارت از آنست و هرگاه در خلاف این وجه بکار دارند موجب حالت طبیعی کردند
 که مرض عبارت از آنست چون ضرورت است که در حفظ الصحة مذکور گردد و اینها را اسباب مشترک

بسته ضروری گویند و با کمال سبب افراط حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی و خواه غیر غریزی و یا از
 جوهر روح و یا کثرت بذرات و خانی بود اسطه حصول حاجت یا قلت حرارتین بود و سببی ازین اسباب
 لازم یا غیر لازم یا متوسطه و سبب تغذیه بود اسطه سببی ازین اسباب مذکور و یا قلت تجار و خانی و یا افست
 روح و یا تجار و خانی بجا و شش نفس و سبب صلا است آله بار و بی منجر باشد یا تعدد و غرق و یا سبب
 چنانچه در اوقات سجده آنها واقع میشود و یا قلت رطوبت غریزی و غریب بود اسطه حصول سببی ازین اسباب
 مذکور و سبب لین که عدم برودت و کثرت رطوبات نرم کنند و بود اسطه حصول سببی ازین اسباب
 مذکور و سبب و فور قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریبه و مد و یا قوت جوهر روح
 بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و سبب ضعف قوت حیوانی قلت حرارت غریزی بود و یا غلبه
 حرارت غریبه و نقصان یا قوت روح بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و سبب غلبه رطوبت حاصل
 روح در شرائین و سبب قلت آن از امتلا است و خلو بود اسطه حصول سببی ازین اسباب مذکور و یا کمال
 واضح است و تفصیل جمله این معانی عنقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی و بعد تحقیق این مسائل باید دانست
 که سبب طول نبض کثرات احتیاج و فور قوت و مطا و عت آله بود و تخصیص آنجا که کثانت گوشت
 و حتی پوست مانع باشد از عرض و شوق و سبب تضییع عکس این بود و تخصیص آنجا که تحلیل گوشت و
 جلد مانع باشد از ضیق و انقباض و سبب عرض خلل عرق بود و چنانچه طبقه بالائین شریان بر طبقه دروین
 نشینند و یا بسیاری نرمی آله و سبب ضیق امتلا بود و یا شدت صلا است آله و سبب شوق شدت حاجت
 و مطا و عت آله بود و سبب انقباض قلت حاجت و عصیان آله بود و سبب تمامی مرکبات این اجزای
 متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و دقیق و غیر با هم از تنجا معلوم گردد و وجه اعتدال چون از باب تغییر است
 و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود و احتیاج تبخیر آن نباشد و مخفی نماند که هر تغییر از
 چون جمله اسباب آن حاصل باشد بعد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود و بعد از
 آن ظهور یابد و اما سبب قوت نبض و فور قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض و قوت حیوانی بود
 و سبب سرعت نبض شدت حاجت است زیاد و بر آنچه موجب عظم باشد چه طبع ترویجی که بطن متواند
 حاصل گردن بسرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت انبساط اسرع بود و سبب و فور قوت
 بحدیب نیم باشد و چون حرکت انقباض اسرع بود و سبب و فور حاجت با خراج دغان و سبب عرقن باشد

و چون هر دو حرکت سریع بود و سبب و فور احتیاج به غیر نقصان روح باشد و سبب بطور قوت حاجت بود و
ضعف قوت و یا کمتر قوت که بعظم مستغنی گردد و انداز سرعت و سبب صلابت و لین بهمان است که
معلوم شد قبل ازین و سبب توازن یکی شدت حاجت شد و بود زیاد و بود اندک مستغنی سرعت بود و چه تر و تکی
که سرعت حاصل نیاید توازن حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از اجداث سرعت و عظم و سبب تراستی
ضعف مفراط بود و قوت حاجت و قوت غالبی که بعظم مستغنی گردد و انداز سرعت و توازن و سبب حرارت
و برودت طس و خلاصه مثلا که بسیار پیشه شود و بعد از معرفت دلائل مذکور و سبب استوی در هر حالت
بودن اسباب آن حال است قریب با اختلاف طبیعی و سبب اختلاف بر خلاف این و نظایر است که این حکم
از روی کلیه است و اما از روی جزئی سبب اختلاف با غلبه ضعف قوت بود و در صحن کوشش طبع یا بعض
یا بروی که خواهد و در وقتی که خواهد تحریک آنکه تواند کرد و او را شش نامهور شده و با قوت و احتیاج
با اشتغال طبیعت مثل غذای و شرابی یا سی و یا عرض نفسانی و یا خلطی غالب در ابتدای گفتار که
چون خلط بد و معده بسیار نکند اختلاف لازم بود و باشد که خفقان پدید آید و نبض خفقی شود و
سبب وزن النار ضعف قوت باشد لیکن آنچه زائد الرجوع باشد و ال بود بر قوت ضعف اشتغال طبع و
حدوث قوت و آنچه تمام الرجوع بود و ال باشد بر قوت ضعف و اشتغال بلا حدوث قوت همچو قاری مطلق
و منظم متصل و موزون حسن الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد و ال باشد بر ضعف و حدوث از و یا و آن
و آنچه منقصه بود و سبب آن کمال ضعف باشد و ال بود بر قوت مقبوط تمام و آن در قرب بالا گفتار
و قاری ثابت متوسط بود و ضعف میان منقصی و ناقص الرجوع و در سبب قوت و و چندان بود که در وزن الفا
چهار ضعف بنیاد میکنند و چون بنایت قوت میرسد بتدریج آسایش می طلبید لیکن احتیاج در وزن کمتر
و بنا برین هر یکی را بر دیگری فضلی بود از وجهی و سبب ذوالقرعین و غزالی بسیار حاجت و لو انائی و قوت
و صلابت آن باشد چه مقداری که قوت را نسیاط تکلیف میکند آن فرمان نمیرد و با یک ضرب را بلا افتقار
بد و دفعه تمام میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذوالقرعین مانده شدن قوت و استراحت
طلبیدن آن بود و در انشای تحریک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع را یکبار مشغول کند بد و آید و فرقی
در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود و سبب ترش و قوت و سن و صلابت
آنکه و شدت حاجت بود و زیاد و از آنچه در ذی القرعین و غزالی است و کوشش طبع یا غلبه علت بار تمام

و منجر شده و بسبب ملتوی همین سبب لیکن در ملتوی آله چون تشنج بود در حرکت بر نتواند آمدن و بر خود پیچید
و بسبب موجی ضعف قوت بود که تمام رگ بیکبار انقباض نتواند کرد و در جزو جزو را در تحت انگشتان حسی چنانچه
و گاه بود که قوت تحت ضعیف نباشد لیکن اجزای شریان بسبب غایت نرمی اندک اندک بر یکدیگر تقدم
کند در حرکت و شقوق بسبب فشاری اختلاف اجزای عروق بود و در صلابت و لئین و با اختلاف اجزاء
رطوبتی که در عروق است بقوت وضعی چنانچه اجزای عروق و نیت بکس نرم نماید و غیر عروق و خام سخت نماید
و یا در می باشد در اجزای عصبانی که عصبانی که عروق پوشیده است بسبب آن تعددی پیدا نماید بکس و
سبب دودی و غلی غایت ضعف قوت باشد که هر جزوی وضعی جنبه و بسبب دوی الوزن آنجا که
نقصان در زمان سکون باشد زیادتی حاجت بود و آنجا که قدر در زمان حرکت بود و ضعف قوت باشد
و یا عدم حاجت چون این دلائل بوضوح پیوسته بیاید و آنست که نبض لائق صبیان سریع متواتر و
متدل در عظم بود و لئین جهت کثرت حاجت ایشان ترویج بسبب غلبه بخار و غائی که از پیوستگی مضطرب غده
مختلفه تنوایه در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و نبض لائق جوانان عظیم و
قوی بود و جهت دل در لئین و صلابت و سرعت و بطور و دماثل تفاوت جهت و فور قوت و کثرت حاجت
در سیدگی اندامها و اعتدال رطوبات نبض لائق که در تفاوت بود و دماثل بصغر و بطور نسبت با نبض
جهت ضعف فی الجمله و قلت حاجت بواسطه بر و لازم نبض لائق پیران صغیر تفاوت بطی بود و جهت غایت
ضعف دانی و قلت حاجت و باشد که بسبب غلبه حاجت رطوبات غریب لئین نیز باشد و پیران هنگام
بی اختلافی باشد نبض لائق مردان بجا می آید قوی و عظیم بود و بطی تفاوت جهت و فور قوت حاجت
گرمی مزاج و بیشک تعظیم قوت کامل را در رنگی نیکو مطلوب بود و نبض لائق زنان در جمله این احوال
انزل بود و جهت تنزل ایشان در جمله اسباب نسبت با مردان و بیشک سرعت و تواتر اندک عظم کند
و نبض لائق خنثی شکل متوسط بود میان نبض مردان و زنان و از اندک اختلافی باید که خالی نباشد نبض لائق
صحیح گرم مزاج قوی بود و جهت و فور قوت و حاجت و اگر با مطا و مست الیه باشد عظیم تر گردد و نبض لائق
صحیح سرد مزاج صغیر بود و یا بطی یا تفاوت جهت قلت قوت و حاجت و نبض لائق صحیح گرم مزاج عظیم
بود و یا موجی جهت غایت لئین الیه و ضعف قوت فی الجمله و نبض لائق صحیح خشک مزاج دقیق بود و صلب
جهت قوت و سبب آله و قلت رطوبت نبض لائق باقی از نیمه صغیر مگر بعد از مشرت مفردات ظاهر بود

و نبض لائق و جهتین که مزاج یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شقی مناسب مزاج آن
 بود و اختلاف لازم بود و نبض لائق مردم لائق عظیم بود و بطی جهت عدم مانع طول و عرض و شقوق و جهت
 عظیم و نبض لائق مردم فربه باطن بیشتر بود و جهت وجود موانع غشائیه لیکن قوت نبض مردم لائق گرم مزاج بیشتر
 از قوت نبض فربه گوشتین بود و قوت نبض فربه گوشتین بیشتر از قوت نبض مردم فربه بسیار رقیب باشد
 زیرا که مزاج فربه بسیار گوشت بگری باطن بود و مزاج گرم بطبیعت اقرب بود و از مزاج سرد و نبض لائق
 فصل بیع قوی بود و مستدل در باقی حالات جهت اعتدال اسباب فی الجملة از جهت اعتدال هوا و نبض
 لائق صیف سرخ شوار و صغیر ضعیف بود و جهت کثرت حاجت و جهت قوت تحلیل مغرط از حرارت خارج
 و نبض لائق فصل خریف فی الجملة ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استحال مزاج عرضی بجز در تحت است
 متوالی و جهت قوت طبع این فصل با طبع حیوانه بطلت حرارت و غلبه میرست و نبض لائق فصل شتاء
 متفاوت بطی و صغیر باشد جهت قلت احتیاج بواسطه بردها و بجم در شستن گوشت و پوست و
 گاه باشد که گرم مزاج را حرارت حاجت بردها در درون منقبض شود و جمع آید و برودت را از غور مانع آید
 و قوت زیاده شود و نبض قوی گردد و حکم نبض را در امتزاجات حکم نبض لائق او اصل فصل بی فصل حس
 از آن باشد و حکم نبض در بلاد معتدله برجه حکم نبض لائق برنج بود و در بلاد حاره صیف حکم نبض لائق صیف
 و در بلاد باره شتاء حکم نبض لائق شتاء در بلاد یاسه خریف حکم نبض لائق خریف و نبض لائق صاحب
 تمایز گرمی فزاده سردی فزاد و خشکی فزاد و تری فزاد برین قیاس معلوم گردد و نیست بیان نبضها سی طبیع
 که موازین نبضها سی غیر طبیعی تواند بودند و چون از پیش معلوم شد که اندک افزو مزاج فوج انسان
 از تنجا با اعتدال لائق نبض نوعی مفهوم گردد و میزان و قیاس کلی خود آن بود و بدان که اختیار حبس از اول
 نبض از عرق ساعد جهت آن کرده اند که این عرق مجاری دل واقع است و نسبت با بسیاری از شرا نیز
 ظاهر این دل نزدیکتر است از شجارات چنان معلوم است که شریانهای صغیر و گردن بواسطه بودن آنها
 بر احلاهی قلب و غلبه صعود و شجاریان آنها و در گوشت نیز بسیار پوشیده است چنانکه دیگر شریانها و نیز در
 کشف آن بشقی و استخیای زیاد که موجب تغیر نبض باشد واقع نیست چون عرق صدر و تجرب نیز اشتداد
 آنرا صح یافته اند و ادعای علم و کمال و دلالت حالات نبض بر حالات بدن بدانکه سبب اصل دم زدن بر سه
 چیز است قوت حیوانی فاعل و حاجت احوال هوا و اخراج و خان قلب و آلتی که نصبه خلق و جرحه و شش و حجاب

و عضله های سینه است و هرگاه حال یکی از اینها از مجاری طبیعی بگردد و حال دم زدن نیز از مجاری طبیعی بگردد و هرگاه این جمله بر وضع طبیعی باشند نفس نیز طبیعی باشد پس تغییرات دم زدن تغییر را در خبر دهنده بود از تغییر است اسباب بواسطه تغییر است لازمه و غیر لازمه چنانچه در بعضی مذکور شد و بدین جهت اکثر احوال بدنی چنانچه از بعضی شناخته میشود و از دم زدن نیز شناخته شود و چون میان حرکت آلات نفس حرکت شیرانی ترافی و توافق دائمی نیست پس میان قنات نفس و تنفس ملازمه کلیه نباشد بلکه آنچه با هم واقع شود اتفاقی بود و چه متعاد آن بودیم که قنات را بقدر است در آن اشیاء و نفس بسیار پدید آید و نفس تغییر می کند و نیز بسیار بود که در اجزای حیات نفس تغییر بود و نفس طبیعی باشد و تغییر حال دم زدن تغییر حال اسباب تاثیر چنان بود که هرگاه یکی از این جمله ضعیف باشد و اگر چه باقی برقرار طبیعی باشند دم زدن صغیر باشد زیرا که باضعف حاجت قاعلی را که هر چند قوی باشند تحرک یک با اندازه حاجت کنند و باضعف قوت آله حاجت هر چند قوی باشند تحرک یک با اندازه قوت میسر گردد و باضعف آله قوت و حاجت هرگاه حاجت بسیار بود و قوت قوی باشند تحرک یک با اندازه قابلیت آله میسر گردد و از آنکه اسطوار دم زدن عظم بود و هرگاه حاجت بیشتر گردد و دم زدن قوی شود و چون احتیاج سخت غلبه گردد و متواتر شود و یا شد که ضعف قوت و قلت مطاوعت آله باشد حاجت در تواتر افزاید و تغییر بوده باشد که بدان حد رسد و سرع و صغیر بود و هرگاه حاجت اندک و قوت ضعیف باشد دم زدن لطیف و صغیر بود و باشد که قوت خلط کند و لطیف و غلیظ می شود و باشد که متفاوت بود و با یک نفس در اکثر احوال شبیه بود و بعضی از حرکات سینه و پوست شکم و متغیر می شود و در آن براندن هوا مستشق و بودن نفخ و عدم آن تمامی کیفیات نفس را بتوان شناختن و بسبب دم زدن متخالف و نامطبیعی و دلالت آنها جماعتی بسیار گزود و انشاء الله تعالی اما دلالت حالات بول بر حالات بدن بدانکه بول که آنرا دلیل و تفسیر نامند چون فتنه منجم کبدی و عروقی است و گذرا و برگرد و مثانه است و در آن موضع نیز کشی دارد پس بالذات خبر دهنده بود و از حال آن اعضا و مجاری و همچنین از حال اخلاط که در آن اعضا و مجاری با آن مشابه بود و اند بواسطه آنها از ذکر احوال بدنی از این مزجه کفایت عصب خبر دهنده و اشیاء او شش را که بود و دلیل طبیعی مرکب بود از ماده خاکیه که از کبد و عروق کلیه و مثانه منجذب گشته و از قبلی از آنها را خلط از نفلی که از عروق آب رجوع کرده و آن گاهی در تر آب نشینند و گاهی بر سر آب ایستد و گاهی در میان آب قرار یابد و جمله آنرا رسوب گویند جهت قابلیت رسوب

و حالات کلیه بول که آنها را اجناس اوله گویند بکلی اشتراک هفت حالت بود اما حالت اول رنگ زایل بود
و اصول رنگهای آن چهارست بعد و مناسبت اخلاط اربعه زرد و سرخ و سیاه و سفید و از ترکیب این
رنگهای بسیار پیدا می شود یکی از این بساط را چند مرتبه است اما مراتب زرد و سفید است یکی تنی است که مشابه است
برنگ کاه یا بآبی که از کاه پاک جدا شود و بعد از مجامعت معتدل و سبب آن در اکثر اوقات بر مزاج بود که
صفر اکم متولد شود و تصور مضتم آنرا لازم باشد و گاه بود که بار و المزاج را بنوعی بسیار بجاری بول میل نموده
با آن مضتم گشته باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محرور را از جهت میل صفر اجماعا عالی رنگ بول
چنین بود و دوم اترجی است که شبیه است برنگ پوست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت و برودت مزاج بود
و همچنین تولد صفر با اعتدال لائق و یکی مضتم آنرا لازم بود لیکن اگر لقبوا مرقیق باشد هنوز در اخلاط مانده و
و خامی بود و طبیعت این بولون جهت آنست که نیمی از صفر الا به است که مبنایه منصب شود از زهره تا مثانه و
آلات بول را بلند و بیا کماند که زردی آن اندکی مائل بسرخ و در خشان بود و سبب آن زیادتی حرارت و
غلبه صفر باشد سوم نارنجی است که حرمت آن بیشتر از اشقر است و سبب آن اخلاط حرارت بود و چهارم
ناری است که برنگ آبی بود که از زعفران گیرند و سرخی وی زیاده از نارنجی بود و شعاعی با آن باشد
همچو شعاع آتش و سبب آن شدت حرارت بود و پنجم سرخ ناصع است که بلون شعر زعفران بود و سرخی آن زیاد
از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفر باشد و جالینوس بول صحیح معتدل آنرا یافته است که
سیان نارنجی و ناری باشد و شیخ بول اترجی را یافته است و محمد ذکر میگوید که بسیار را دیدم که روز اول
که تب پیدا می شود بول اترجی بود و بران حال بماند و بیشتر از روز چهارم و پنجم خراک شد و بدین جهت میگوید که
مراتب بعد معلوم شده که اندر آب زرد و حرارت بیشتر از آنست که اندر آب سرخ و اندر مائل بسرخ و اشد
در خشان اگر کم تر از جمله یافته است و بعد از آن نارنجی را و آنچه مائل بسرخ است فرو انداخته و حق آنست
که آنچه با اشراق و شعاع بود گرم تر از جمله الوان باشد چه اشراق نمی باشد الا از حرارت صفر و اما مراتب
سرخ چهارست اول صعب آنست که هنوز تمام سرخ نشده و مابین حرمت و شقرت است و سبب آن در اکثر
حال غلبه حرارت بود لیکن آنچه از ترکم صفر حاصل شده باشد گرمی بآن بیشتر بود که با آنچه از وقت وحدت
دم حاصل شده باشد زیرا که گرمی از صفر زیاده بود و از گرمی خون دوم و ردی است که بلون گل سرخ
بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و بر حرارت اول از حرارت اصعب سوم رقیق است یعنی آب

که حرمت آن بسیاری و غیرت مائل بود چون رنگ پشت بازی و سبب آن غالباً غلبه خون سودا و
بود و وزارت بیشتر از حرارت در وی و یا بلغمی عفن بود و بجزارتی اقل از مرتبه اول چهارم سرخ قانی است
که رنگ خون طبیعی بود و سبب آن نیز در اکثر حال غلبه خون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی
بول سبب ضعف کبد و یا کرده و یا عروق را بارش مجاری و یا بجهت در صعب و شدت و عفت خلط
پدید آید و آنچه از ضعف کبد باشد بانی ماند که گوشت خام در آن شسته باشند اما مراتب سیاه نیز چهار است
اول مائل بزروی است و سبب آن سوخته شدن صفرا و یا خون بود و بهجت بدی بوی شاد آن باشد
دوم مائل لشکره است و سبب آن غلبه خون سودا و دی باشد سوم مائل بخت است و سبب آن غلبه سودا
صفت بود چهارم مائل سفیدی است و سودای آن بلغمی بود که بجهت ماده بلغم حاصل گشته و تقدم عدم بوی
و قلت لون شاد آن باشد و انسداد این جمله ضعف اول بود و خصوصاً که بر آن حال بماند و گاه بود که درین
بحران بول سیاه شود و سبب حرکت خلط سودا و دی که از کوشش طبیعت و وقت بحران علامات آن
شاد آن بود و گاه باشد که از فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شاد آن بود اما مراتب
سفیدی دوست یکی سفید حقیقی که بلون شیر بود و سبب آن غالباً یا غلبه بلغم بود یا برودت غلبه
و غلظت و محالطت شاد این دو بود یکی که اخن پی و شرجه بجزارت غالب و محمود آن در قاروره شاد آن
بود و یا که اخن اعضای اصلیه و زلول شاد آن بود و دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بطورین منفرق
بصر چون کاغذ سفید و سبب آن غالباً یا عدم تصرف طبیعه در آب بجهت بر مزاج و درینجا انقیط طبع
باید استن و یا سده که منع نفوذ سایر بود و وقت شاد این هر دو بود و گاه باشد که سبب میل هوا و مواد
بدماغ لون سفید شود و این در امراض گرم با خنلا و عفن افتد و گاه باشد که سبب بجزارت مرض بلغم لون
سفید شود چه ماده با دراز منع گردد و گاه که سبب ریشی شان و آلات بول دلیل سفید شود و محالطه ریم
بدان شاد بود و گاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود و گاه بود که سبب گرمی گردد و زود
بیرون آمدن آب بول سفید شود و علت قویطیس شاد آن باشد اما رنگهای مرکب ظاهر ده است اول
مشمقی است و سبب آن احتراق صفرا باشد دوم کرافی مادی است و سبب آن زیادتی
احتراق صفراست سوم زنجاری است و سبب آن شدت احتراق صفراست و افزای
حرارت خود جمله را لازم چهارم آسمان گوشت و سبب آن بر دو آنجا ماده بود و یا خوردن زهر

پنجم سبب نیکو نیست و سبب برودن اجزاء و خلط بود ششم بر می است که تشبیه بلون روغن زیت و با تشبیه
بقوام آن و یا مجموع بود و خالی از چیزی نباشد و سبب آن که اختلاج عضوی از کثرت حرارت و یا از
ماده خرب بود و بسیار باشد که از کثرت جماع جری پیدا آید و غالباً هضم ارغوانی است و سبب آن اترق
مره صفرا و سودا بود ششم که در رت که مشابه بلون و قوام شراب کننده بود و سبب آن آمان است و
یا قمل باشد ششم که رت که تشبیه بلون و قوام خود آب باشد و سبب آن نیز همین است که مذکور شد و ششم
غشایی است که پشت گوشت مانده و سبب آن بقریب معلوم شد و بر او کیا مضمی نماید که حکم برین است
گاهی ضعیف آید که بلون بواسطه سابی از و روات خارجی نباشد چنانچه مثلاً خوردن زعفران و قشر و خیار
و زرد و زرد و شیرین کس آب را از روده و خوردن تره آب را سبب کند و خوردن آب کاه
آب را سیاه کند و تره و لبنین خمار دست و پا آب را سرخ کند و حیض و نفاس بنحاطه آب را سرخ کند
و همچنین خوردن روغن شراب در اکثر حال آب را بلون خود مائل سازد و بسیار خوردن آب و تره
بلون را کم رنگ و سفید کند و افعال خفیف و کثرت احتباس بول بلون آنرا بزر و در سرخ مائل سازد
اما حالت ثانیه قوام دلیل بود و این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب رقت قوام عدم نفج
بود چه در صحت و چه در مرض و یا وقوع سده باشد در مجاری که حبس اجزاء غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب
و تره یا چه در صحت و چه در مرض و یا در ضعف که ده مجاری بول که جذب نکند مگر رقیق را و یا سردی
و خشکی مزاج و یا سبب مواد بجانب غیر مجاری و یا استقراغ رطوبات رقیقه و اما سبب غلظت یا عدم نفج باشد
و تقدم بول غلظت شاهان بود و یا غلبه خلط و یا تامل بود و یا بخت شدن خلطی در غایت غلظت و وقوع طبیعت
آنرا و عدم تقدم بول غلظت شاهان بود و یا ضعف و بطلان حرارت باشد و اما سبب اعتدال قوام نفج ماده
باشد چه در صحت و چه در مرض اما حالت ثالثه صفا و کدورت بول و توسط در آن بود اما سبب صفا نفج
ماده بود و تالی بود آنرا اعتدال و استوی قوام و سکون و ترتیب اخلاط و اما سبب کدورت عدم نفج بود
بیشک ماده ریجی با آن بود که اجزای از ضعیف را که محافظت است نگذارد که ترش گردد و دوزخه دارد آنرا
و گاه باشد که سبب کدورت سقوط قوت باشد بجهت حرارت غریزی و گاه بود که سبب آن در می بود و گاه
و گاه بود که سبب بدی هضم باشد که سبب ناگوار ریگی اجزاء و غذا انکیو تمیز گردد و در فرق میان غلیظ و کدورت
آن بود که غلیظ استقوی القوام باشد و کدورت خلط القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ و بصر است

همچو باین نفع بخلاف کرد که منع نفوذ بصبر جز بقدر نفع وی بودی و بتجشیف منصف نتواند شدن بسبب توفیق
 که در وقت قلت اسباب آن باشد و ابتدای نفع اما حالت را بیه بوی بول باشد و این ششتم بود
 یکی بی بوی است و سبب آن یا بر مزاج و خامی یا خلط بود و عدم تقدم متن و جمی شاید آن بود و یا سقوط
 قوت و عجز طبیعت از مقابله با مرض یا تقدم متن و بقای حرارت شاید آن بود و دوم متن یعنی
 گنده بویست و سبب آن عفونت غالب بود و در عروق و یا حدوث قرص در مجاری و تقدم آثار نفعی علا
 قرص شاید آن بود و سوم ترش بویست و سبب آن استیلا حرارت غریبه بود و خلط بارد و با قوت
 حرارت غریزی و جمی شاید آن بود و گاه باشد که سبب غلبه سودا باشد و لون شاید آن بود چهارم
 شیرین بویست و سبب آن غلبگی خون بود پنجم تلخ بویست و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا
 بود ششم ماهی بویست یعنی بوی ماهی خام که گرم شد و باشد و سبب آن استیلا حرارت غریبه
 بر طوبت نفعی باشد هفتم تیز بویست و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود هشتم بوی معتدل است که
 متن آن بدستور متن بول اصحا بود در سن الاثین و سبب آن نفعیست و عدم اسباب غیر طبیعی
 و این احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که مغیر بوی باشد وارد نشده باشد چنانچه مثلاً خوردن
 خردل بوی بول را تیز میازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران و جوز بود و عصا رة برگ
 شفتالو و آتشباده آنها بوی بول را شبیه بوی خود میازند اما حالت خاصه کفک بود که بر اثر آب
 می آید و سبب حدوث وی مختلطت با و باشد با رطوبت و استهلال بدان از چند وجه بود
 اول از لون وی اما سبب زردی و سیاهی غلبه صفرا و سودا باشد و مندر بود ویرقان و سبب
 رنگ کفک نیز در بول زرد گونه مرض شش بود و سبب لون دیگر ما واضح باشد و دوم از بسیار شی
 اما سبب آن غلبه نفع و خامی خلط باشد سوم از بزرگی وی چهارم از ویرماندن وی و سبب این
 هر دو لزوم جبت و غلظت مواد بود و قلت وی جمیع این وجه دال بر نفعی باشد اما حالت سادس
 مقدار بول بود و این سه شتم باشد قلیل و کثیر و معتدل طبیعی معاد اما سبب قلت یا بسیار
 تحلیل رطوبت باشد بود از قلیب سابق و یا از حرارت حاصل و یا از خوردن چیزهای خشک و کم خوردن
 آبها و ترها و یا کثرت اجابت شکم و یا سده که از خروج غلظت باشد و تعدد موضع شده شاید آن بود و دلیل
 مواد مائی بجانب جلد چنانچه در استسقا یا ضعف قوت هضم و نفع و دفع و اما سبب کثرت یا بسیار

خوردن آب و تر بهای استغنیای مغز در مجرای بقوت طبیعت و حصول خفت و راحت متعاقب آن شاهد آن
 بود و با گداختن اعضا بود و حرارت محرقه شاهد آن باشد و سبب طبیعی ظاهرت اما حالت سابعه
 رسوب بود و استلال بدان از بهفت وجه باشد اول از جوهر رسوب است و آن هفتده نوع بود
 نوع اول طبیعی است که سپید و شاد با اجزا و تخالی متصل بود و شبیه بر سوب کلاب و سبب آن بضم و نضج
 طبیعی باشد نوع دوم خراطی است که اجزای آن از کثرت عرض و تشن تیرا شده چوب مانند و این سفید
 بود و سبب آن تراشید و شدن و ریش نشانه باشد و یا سرخ بود و غیر تیره و سبب آن تراشیدن
 و ریش کرده بود و جمله اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاده مفسد بود نوع سوم غلوسی است که شبیه
 لنبوس ماهی و این یا تیره رنگ مکد بود و یا نیلگون و سبب هر دو تراشید و شدن از اضمای اصله
 باشد و بدترین اصناف رسوب نیست نوع چهارم تخالی است که پارهای آن کوچک تر از خراطی بود
 لیکن سبب تر باشد و سپید گوی بود و شبیه بیدوس سطر و سبب این جرب نشانه یا عروق بود و با گداختن
 اعضا لیکن آنچه از گداختن باشد او کمن بود و حرارت و ضعف غالب شاهد آن بود و آنچه از جرب باشد
 کمنه بود و تقدیم رحم و خارش بن قشیب شاهد آن باشد نوع پنجم تشوری است که بر پارهای پوست
 درون بینه ماند و سبب این انحراف و یا جرب و ریش نشانه و کلیه بود نوع ششم صناعی است که شبیه بود
 بصفاح خرد و در تشن فزون بود و از تشوری و سبب این اکثر سبب خراطی باشد و گاه بود که سبب آن
 سوخته شدن خون باشد اندر جگر یا اندر گرده و سحرخی و تیرگی شاهد آن بود و یا اندر سپرز و لون آن لغا
 تیر و باشد و سرخ و خلاص صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم کرسی است و اجزای آن بزرگتر از
 تخالی باشد و سرخ بود و بنایت تخمین شبیه یکبرسه و سبب این یا سوخته شدن خون باشد اندر جگر و گرده
 و یا سوخته شدن اجزای جگر و یا اجزای گرده و بهجت حرارت عظیم و آنچه از جگر آید سرخی آن بسیار است و
 آنچه از گرده بر روی گراید و نادر است بسیار مائل باشد و حال صاحب آن هم بنایت بد بود و جن نسبت
 که این جمله مذکور اصناف خراطی اند نوع هشتم سولقی است و او را ووششی نیز گویند و اجزای آن خرد تر از تخالی
 بود و نسبت با یکدیگر مخالف باشد و صغیر و کثیر و سبب وی یا گداختن گوشت بود و از حرارتی قوی که خشک
 آنرا بجز زردی کند و آنجا خشک گرداند و همچو پستی سازد و بلون زریخ سرخ و یا سوخته شدن خون بود و سرخی
 لون و تیرگی شاهد آن بود و یا گداختن اعضا یا اصله باشد سپید لون او کمنی و ضعف شاهد بود و یا جرب

شانه باشد و شانه آن نرگوشند نوع نهم کمی است که بارهای ریزه گوشت ماند و اگر بدست بماند دیر از هم
 جدا شود و سبب این بیشتر گدازش گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دسمی است
 یعنی جرب و سبب این بیشتر گدازش پیه و شرجه بود و آنچه با آب آسخته باشد از غیر حلالی گرفته اند
 و در تر آید و گاهی اختراغ فضله جرب باشد نوع یازدهم شدنی است و مدته رحیم را گویند و سبب آن
 سر کردن قرصه بود و در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است و سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت رطوبات
 خام بود و در تمام بدن و یا در آلات بول که بقوت طبع منقطع گردد و نگاه باشد که بجران عرق العسا بود
 یا بجران وجه مفصل بود و خفت متعاقب آن شاهر جران باشد و مخاطی بی منت بود و در اجزای آن
 از هر گداز متفرق شود و بمخاط بخلاف مدی و آنچه از مخاطی لطیف باشد در وقت نفیج پدید آید و آید
 خیر باشد نوع سیزدهم شغری است که در طول بیشتر ماند و سبب این بسته شدن رطوبات مستطیله بود و
 مجاری ضعیفه بقوت حرارت عاقله و آنچه سرخ بود از گرده آید و آنچه سفید بود از آلات بول آید و نگاه
 بود که در از می شیری باشد و جالینوس گوید که این نوع رسوب را خطر نباشد نوع چهاردهم ربلی است
 که بر یک ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ گرده مشابه بود و یا بسته شدن اندامها آنچسب
 سرخ بود از گرده آید و آنچه سفید گدازد از مشابه آید نوع پانزدهم رادی است که سبب آن سبب این
 بسیار ماندن بلغمی بایده باشد و عضوی نماید آن جهت لون او کشته بود و اجزای آن از گداز گداز
 که حرارتی در آن نیک اثر کرده باشد و از این چنین ساخته نوع شانزدهم علفی و موسی است که با خون آید و
 یا خون بسته ماند و سبب این یا ضعف کبد بود و نیکی مزاج رسوب و خون با بول شاهر آن باشد و یا جرب
 شانه و مجاری بول بود و نیز خون از بول شاهر آن باشد نوع هفدهم شایه غیر پاره باست و سبب این ضعف
 معده و ناگواریدن طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار خوردن شیر و غیره و وجه دوم از که
 و بسیاری رسوب است اما سبب بسیاری آن غلبه فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی بخلاف این
 و چون بغایت کم بود دلالت بر عدم نفیج کند و یا برسد که مانع نزول آن بود و جوانان و احتیاج و مردم لاغر
 را اکثر رسوب کم باشد و بسیار بود که در امراض جوانان و صفراوی صرف رسوب محسوس نباشد و اگر اندکی
 محسوس نباشد و اگر اندکی محسوس شود و غلام وضع بود و وجه سوم از کیفیت رسوب مثل لون و بوی
 و سبب آنها از مباحث سابقه فی الجمله معلوم شد و تفصیل بتقریب بسین گردد و انشاء الله تعالی

و چه چهارم از موضع رسوب است مثل استخوان که آن تشابه اجزا را گویند و سبب آن در رسوب محمود تمامی نفع بود
و در غیر محمود طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست که آن اتصال اجزا را گویند و سبب آن در رسوب
محمود عدم ریح و نسج میهم بود و در غیر محمود طبیعت از تفریق آن و مثل تشمت که آن عدم ملاست را گویند
و سبب آن در محمود و غیر محمود عکس سبب ملاست بود و وجه پنجم از مکان رسوب است و رسوب با عین با
سه قسم بود یکی غمام که بر سر آب ایستد و از اسباب و ضباب و طافی نیز گویند باعتبار فرست و غلط و سبب این
قلبت نفع و تضییع باد بود و در رسوب راد و دم متعلق که در میان نگاه آب قرار یابد و سبب آن نفع فی کسب
و قلبت ریح مستعد بود و سوم راسب که در تیر آب نشیند این از عدم ریح و نفع تا مست و غشی نماند که در رسوب
تیک استلال برین دوجه صحیح و تمام بود و لیکن در رسوبهای بدترین دوجه درست نیاید بلکه راسبانها
اکثر بسبب حرارتی محرق باشد که نقل را تحلیل لطائف کرده و از غنیت آن گذشته و یا کمیت بر سبب
که اجزاء و تکلیف آن کرده و متعلق اکثر بسبب ضعف این اسباب مذکور بود و گاه باشد که با وجود قوت
اسباب مذکور با وی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و غمام اکثر بسبب غایت قلبت آن اسباب مذکور
باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احرار لطائف آن مکرده باشد و از این جهت
بر آورده باشد همچو تصعید از خسته و غیر با و گاه بود که با وجود قوت اسباب با وی بسیار باشد که اتصال را بر آب
پس ازین دلائل و قیاس شود که بدترین اقسام از رسوب بد راسب بود و بعد متعلق بعد غمام که آنها را ریح قوی یا قوت
حرارت تصعید نموده باشد و بهترین غمام بود که از غیر ریح باشد بعد متعلق که نه از ریح بود و از رسوب نیک است
راسب بود پس متعلق که در وسط قرار دارد و پس غمام و سبب ششم از زمان بدترین و بهم در رسوب آن بد و اما
زود بدترین و بهم در رسوب قوت طبیعت و یکی نفع و لطافت خلط بود و سبب در بهم بر بدن و در بدترین
بمخلاف این باشد لیکن باید که طبیعت محرومی بود و وجه هفتم از هیات اختلاط رسوب یا بول است اما آنچه سبب این است
هیچ نمیگزارد و سبب آن در کبد و اعضای بالا این باشد و نگردد بهایت متمیز کرد و سبب آن در تضییع و تحسین
قریب بدن باشد و آنچه متورم بود و در تیز و عدم تمیز سبب آن در او وسط بدن باشد و چه آنچه سائر
احوال بدن است و نمایند این است فی الجمله میان اسباب حالات بول و طریق استلال احوال از آنها
و تحقیق اسباب مرکبات اجناس اینها به تفریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی و بدانکه بول لائق حال اطفال
سپید شیرگون بود و مناسب خورش و مزاج ایشان و بول لائق حال کودکان غلیظ تر باشد و سحاب

مضطرب برانگیزد باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوت مزاج ایشان باشد و چه اگر درین رسوب از
آب و غلبه فعلیات خام در بدن ایشان از جهت پر خوردن و حرکات بی ترتیب از اینجا است که گفته اند که
بول که در دکان را در احکام اعتقادی نیست و قلمت سبب قبول و سفرای صلیغ و بدیدی گفته اند در بدن طفل و
که در دکان واضح است و بول لائق حال جوانان معتدل القوام بود مایل به نارسیست و بول لائق حال کهنان
مایل به پیدی و رقت بود و باشد که بواسطه سببهای مختلفه است که در تن ایشان پدید می آید غلبه که در دمی غلبه
و غالب آید و بول لائق حال پیران سبب سردی مزاج ایشان و ضعفی نشانه داند بیشتر و تنها
با وجود سبب از شایب سیاهی خالی نباشد و هرگاه بول پر سخت غلیظه شود و علامت تولد رنگ باشد و بول
لائق حال زنان در جمیع احوال غلیظه تر و گسسته تر می رود و از بول مردان بود و مراد از بی روستی
که صفائی و کم رختانی است و جمله بواسطه آنست که هضم ایشان ضعیف تر و فعلیات ایشان بیشتر است
مناقصه و نقصان کشاده تر و پالوده و منقول ایشان از منقذ بول هم بیشتر است و فرق میان بول زن
و مرد آن بود که بول مرد را هرگاه که سبب تیره شود و تیرگی آن سیل سودی بالا کند و بول زنان از جناب بدین
تیره نشود و از بهر آنکه نقل بول ایشان با آب نیکو آمیخته بود و اگر اندکی شود تیرگی آن سیل بفرسودگی گشته
و اندر بیشتر حالها بر بول آن کفکی بود و بسیار بود که چون مرد جماع کرده باشد اندر بول وی ثقیل چون سبب
اندر چشم شده و این غیر از رسوب شعری بود و طریق گرفتن بول جهت ملاحظه نمودن چنان بود که نخست
شیشه سپید نازک صافی بر شکل مثانه بزرگ چنانکه تمام بول اندران گنجد بپست اندر آید و آن شیشه را در
میگویند انگاه از پس آسایش خواب تمام و هضم شراب و طعام در آن بول کنند و در شیشه یک ساعت بخت
تقریباً از این مدت تا قرار گیرد و خیر و شسته آن بقیق و منور باید آن هنگام بطیب عرضه کنند چنانچه حرکت
کنند و باید که شیشه را و آب را از گرد و باد و سردی و گرمای مطر و حرارت آفتاب حفظ کنند تا بسبب تاثیر
آنها در دلیل تغییرات پدید می آید بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت بر آب اعتنا و باشد و تغییر نشود و تا قریب
شش ساعت بخوبی کرده اند و حق آنست که بعد از ساعت آب تغییر یگیرد و احوال آن متحد نبود
و تا قریب ساعتی که هنوز قرار نیافته باشد احوال آن بهم متمسک نبود و متغی نماند که این در جمله احکام شرع و ط
ست بعد از تغییرات خارجی و داخلی مثل حصول نع و اعراض نفسانی و تمیها و جماع و تحلیلات مغز و بافتن اعضا
و غیره اکثر احتیاس و سببها و اینها و ماه لالت حالات بر از به حالات بدن بدانکه بر از چون

که نشفت رطوبات کند تخصیص در کبد و گرده و یا کم خوردن آب و تره یا و یا خوردن غذا یا می خشک و یا بسیار
رفتن بول و یا بسیار زدن ثقل در اسعا و یا خشکی مزاج و یا المزاج القوام بود و سبب آن باز و جفت غذا
باشد و یا خلط المزاج و یا گدازن عضو اصلی و غلبه من و منقوض قوت باشد این بود و یا مختلف القوام بود
مختلف از رقیق و کثیف و سبب آن کشودن افعال یا سبب محبت بود و بواسطه منفعتی و حدوث اسباب رقیق
بعد القبض بقبض و لغزائیدن افعال خشک را و اما حالت خاصه شریک بر از بود و سبب لال از انتفاخ
آن کسند چنانچه ثقلی که شبیه بود بزل گاوی در بوی و خفتن اجزا و سبب آن غلبه باد باشد از جهت
حرارت نفع کنند و اما حالت ساد و سده و قوت خروج بر از بود و این یا زودتر واقع باشد از زمان خروج
طبیعی یا از مدت معتاد و سبب آن بسیار آمدن صفر یا مابا باشد یا ضعف ماسکه و یا دیرتر واقع باشد
و سبب آن گاهی که ثقل خشک باشد یا بر و اسعا و ضعف یا ضربه باشد و یا ضعف و افعه و اما حالت سبب
کفک بر از بود و سبب شدت آن حرارتی باشد که موجب غلیان آن باشد و عدم قراقرین را لازم بود و
یا کثرت فحالت ریح و قراقرین را لازم بود و اما حالت ثامنه چربی بر از بود و سبب این گاهی که چربی
بسیار خورده باشد و عمل نکند و گدازش اندامهای صلیب بود و اما حالت تاسعه آواز باد بود و که بار بار
بر آید و این باقیان باشد و سبب آن اختلاط باد یا بسیار بود و یا رطوبات مانع که بار بار است و قراقرین
این را لازم بود و موجب حد و ثریح بخل خود پسین خواهد شد و ولالت این حال بر قلت حرارت معده
تمام بود و یا آواز قوی کنند و سبب آن غلظت ریح و تمامی قوت و افعه بود و یا آواز ضعیف کند و سبب آن
رفت باد و ضعف قوت و افعه بود و مخفی نماید که بر جمله این احوال گاهی صحیح آید که مغیرات خارج و مدت
دارد نشده باشد چنانچه در بول و غیره این قید پسین گشته و تحقیق احوال مکرر این بساط و اسباب سابقه
و لاحت و دلالت آنها تفصیل از مباحث معالجات و غیر ما معلوم گردد ان شاء الله تعالی بیاید و منت که
لازم نیست هر بر ازی که مخالف بود و در حالی با بر از طبیعی مفهوم از بیانات اجناس موجب حالی نا طبیعی باشد
زیرا که هر شخصی ابراز میست مناسب مزاج و سن و فصل و بلده و نیز بر طبیع نسبت بحال او براد است که
غالب احوال صحت بران کیفیات و کمیات باشد و این هنگام بر از طبیعی حسیتی نسبت بحال و مزاج او
نا طبیعی بود پس مقیاس اگر معتاد غالب صحیح را دارند معتد تر بود و آنچه بقراط حکیم گفته است که من کان بطبیعه
فی شبابه یطین فانه اذا شاح یس و من کان فی شبابه یابس لبطن فانه اذا شاح لان بطنه بیان همین اختصارا

طبیعی میکند و مخالفت اهل گرم سیراب و اهل سرد سیراب و اندر فصول درین اکثر را معلوم است اما در
حالات عرق بر حالات بدن بدانکه عرق چون فضله مضمر عروق و اعضاست که از راه مسام دفع میشود و
منفذ بای تنگ را گویند و چنانکه موی از بعضی از آنها بر کن می آید و کربست از فضلات رطوبات مائی
خلطی پس با لذت خبر دهند و بود و از حال مضمرها و فضلات اخلاط بواسطه اینها از بسیاری احوال دیگر
خبر دهند و باشند چنانچه تفصیل آن بتقریب معلوم میشود و حالات کلیه عرق که از اجناس اولاد و در مجتنب
اما حالات اول مقدار عرق است و سبب بسیاری آن در غیر تعب فرود و در معوقات یا دفع طبیعت بود
چنانچه در مجربها و غنث متعاقب آن مشاهده این بود و یا ضعف یا سکه و یا کشادگی مسام و یا کثرت رطوبات
و ضعف مضمر و یا رقت فضلات و ضعف متعاقب آن مشاهده آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت و یا
بود یا تمامی قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا غلظت مسام و یا قوت رطوبات و سبب نبودن
آن یا اختصاص جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب سردی که از خارج بود و یا قوت طبع نبود و دفع و یا
رطوبات بجا نیست و یا توجه طبیعت بشغلی داخلی و یا خامی اخلاط و کثافت آنها و اما حالت ثانیه لون
عرق است و این را نیز بود و یا سپید و یا چرکن و یا خونا به مانند اسباب سردی غلبه صفرا و یا سبب سپید
غلبه بغم و رطوبات بود و سبب چرکنی غلبه سودا بود و سبب بودن آن بلون خونا به ضعف قوت ماسکه در گها بود
و گاه بود که خون سخت غلیظ و فاسد بود و غده است را نشاید و اندامها از قبول شدن طبیعت دفع آن طبع
و عرق بچرخون باشند و اما حالت ثالثه بوی عرق است و این یا ترش بود و سبب آن ترشی بغم بسته
و یا تیز بود و یا تلخ و سبب این هر دو غلبه و حدت صفرا باشد و یا گند بود و سبب این بخت اخلاط باشد
و یا کم بوی بود و سبب آن خامی خلط و یا ضعف قوت باشد و یا خوش بوی بود و سبب آن پاک بودن باشد
و اما حالت رابع طعم عرق است و اسباب معلوم همین اسباب بود و یا باشد و اما حالت خامسه کیفیت عرق
است و این یا سرد بود و سبب این در تنهائی حاد و غیر طبیعت و حرارت غریزی بود و از دفع و دفع خلط خام
و غلبه و عدم دفع قوت جدت لائق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریبه و اندر تنهائی آهسته
خلط و دفع قوت جدت طبع و تحلیل آن در غیر جمیع طبع حرارت بدنی بواسطه در و سرد است و در حین
کشادگی مسام و یا گرم بود و سبب آن در جمله احوال قوت طبیعت و گرمی مزاج و اخلاط باشد و اما حالت
سادس قوام عرق است چون لزج است و سبب آن لزج است و بود و در مثل غلبه قوت و سبب آن در رقت

سواد بود و یا تنگی سسایم بسبب کشافتی حادثه از مبدی و یا از دوائی یا اما حالت سابقه قوت و ضعف سیردن آید
عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت و ضعف بود و سبب ضعف آن غلبه قوت ماسکه بود و اسباب کسب
این احوال هم مخفی نخواهد بود و زیادتى و ضوچ بتقریب حاصل گرد و انشاء الله تعالی در شرط صحت و اعتدالین
دلائل هم بهمانست که در دیگر انواع دلائل گفته شد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان حفظ الصحة

که عظمی مقاصد طبیی است بدانکه صحت عبارتست از بهیئت بدنی که بواسطه آن افعال بدن بی سلامت
باشد یعنی بر وضع طبیعی صادر تواند شد و مرض در مقابل این بود و حفظ صحت عبارتست از مدد دادن
مطبیعت و مزاج صحیح را بتدبیر حکمی در استقامت آن بهیئت مذکوره تا حالت ناطبیع به ناسیه الیه را قبول کنند
بسهولت و افضلتناج این باب بتقریباً و تلکما بفرموده و نوایدیکلمات و اشارت حضرت خداوندی البوی بیاید
خلدیت برکات هدایه میشود و توله تله العالی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المودة بیت کل دار
و الحکمة راس کل دوار بدان استدلال خدا تعالی فی الدارین که معده خانه علما بدان سبب است که طماحه
مختلف و آبهای مختلف و روی بهضم می شود و طبایع مختلفه و کیفیت متضاده و روی جمع می آید و بهضم می شود
و جمع مضادات بوی بوی دشوار میگردد و بدان سبب اکثر مردم را سده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی که
خوردنی کسریافته باشند و آنچه خورده باشند نیکو بهضم شده باشد و بهضم پسندیده عادت کرده باشند تا اگر چه
بهضم می معده را عادت شود و دشوار نباشد پس در معالجه جمیع اعضا عادت را تقدیم
باید کرد و چیزیکه در تندرستی عادت بهضم آن نگردیده باشد و بیماری بهضم نکند و حصر باید از معالجه بدان و اثر
عادت بهضم نیست که هر که زهر خوردن عادت کند زهر در بدن او فاذ زهر شود و انواع مرضها بسادست
زهر خوردن از وی دفع گردد که غیر زهر بهضم دوائی دفع نتوان کرد و بدانکه هر غذا که غایط تر باشد و جوهر سرد
مثین تر خورده و عادت کننده آنرا عمر درازتر و مرض کمتر بود زیرا که از قبول آثار و تغذیه بعید تر باشد
و غذای و شربت لطیف اگر چه زود بهضم شود معده را ضعیف کند مثل کشتی گری که با کوه و کان کشتی گیرد
و کم زور شود و خوب بازی که با کنده باز باز و کم باز شود و سخت کمافی که از نرم کشیدن و کاپلی نرم کشش شود
و اگر چه غذای محمود و فصل محمود و لیکن زود متاثر و متغیر میگردد و موجب مرض می شود

و متغییان و صحرانشینان از اترک و اعراب راز دیگران می بیند که قوت بسیار و عمر مای را زود دارند و اکثر اوقات
تندرست می باشند و شربت خواران را و کسانی را که غذای لطیف معتادند می بینند که ضعف قوی اند و با مرض
گونگون مبتلا و از غلط فاحش خویش متنبه نمی شوند با وجود که در کتب بطورست که هر چه لطیفست زود متاثر از غیر میشود
و هر چه کثیفست دیر متاثر از غیر میشود و همین سبب را دلیل ساخته اند که هر چه کثیفست دیر و بدیض می شود و هر چه خفیفست زود و
در غلط بدیضت گردد و حال آنکه این مسئله نسبت با غیر معتاد است اما چون عادت شود و نیک و زود بدیض می شود
و هر چه چنین باشد مولود خلل نیک و بدیضت شود و بسبب کثافت و دیر تغیر گردد و دیر تحلیل پذیرد و موجب
عمر دراز شود و ان شاء الله تعالی سبب هر غذا که مزاجش محکم تر بود و بهتر بود اما چون عادت نباشد بدیض می شود
و زیان دارد و هرگاه عادت شود و نیک بدیض می شود و زود دارد و عادت ابون هم دخل تمام دارد زیرا که
اجزای اصلی بدن در روح از غذای پدر و مادرست و عادت در صفت نیز دخل تمام دارد و عادت را تا سیه
بسیارست مثلاً کسی که هیچ رنجی و مشقتی و ریاضتی نگشیده باشد او را باندک حرکتی تحلیل می آید و بسیار شود و ممکن
که مرض آنجا بدو بسبب مشقت بسیار کشیده باشد هرگاه ترک حرکت و ریاضت کند بیمار شود و کسانی که خوردن
کثیر یافته باشند هرگاه نعمت بسیار یابد و بدن طریقی که در کلیات طب گفته اند حفظ صحت نکنند با انواع صفا
مبتلا شوند که اطباء از علاج آن عاجز آیند و این هنگام اگر کسی نظر لباذات مرضی کرده علاج کنند بزود
صحت یابد و ایشان چنان نامند و ندانند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلان اقال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم العادة طبعیه خامسه بدانکه در طب اصل جمیع معالجات تجربه است پس در حفظ صحت نیز
متبع تجربه بهتر و معتد تر بود از باقی استعدالات و هرگاه از احوال مردم با خبر شویم اصحاب ریاضات
را می یابیم یعنی معتاد آنرا که جهت ریاضت و عادت اندک مشقتی بخشن خود تحمل کرده باشند و جمعی که
در حقیقت این سبب خبر ندارند گمان برند که گرسنگی کشیدن ریاضتست و این باطلست چه ریاضت
عادت را گویند اگر گرسنگی و تشنگی کشیدن عادت کرده باشند مراض باشند چون می بینیم که اکثر فرمایان
صحیح میباشند و بیشتر که ریاضت حافظ صحتست و غذای اصحا غذای رمضان بود و اکثر غذا
ایشان غذای غلیظ و پر قوت میباشد کوشی گران و زور گران این سبب را نمی بینند و چون در تعب
مرضان نیز افراطی واقع شود بیمار شوند و در محارقات نیستند زیرا که تعب مفرط بیرون از عادتست
و غذای این طایفه غلیظ غذا می چرب و غلیظ برنج بریان و گوشت های بریان و نانهای فطیر و بورانی

و کبابهای نیم خام و کماهای و فاقتهای ناست و قروت بود و شیرین با کم خورند که حرارت را فروزا
و نیم تب باشد و شیرینی خود را کمتر مردم را زیان دارد و صحت را بشیرینی حفظ نتوان کرد و مگر آن که
بسیارهای بسیار عادت کنند و بسیار بپاشند و اگر جان سلامت بزند صبح شود چون عادت شده باشد
موجب حفظ صحت گردد و اکثر غذای اصلی که غیر زردگرانه نامهای جو و غنیمت یا گندم یا جاورس
و گاهی غیر غنیمت بود بادوغ و ناست و یا پنیر و آشهای بنهید و بار و غن و بسر که فائق کرده و یا بدوغ
و قروت و شباده آن فافهم و وضع و ناست جمیع اصحاب موافق بود و چنانچه طبیعت حیوانی اکثر مردم
مناسب آید و کسانی که طبیعت نظر کرده اند مقلدانند و بادوغ و ناست و سرکه و سایر ترشهارا منع می کنند
خود را که اکثر مرضی باشند کسی حفظ صحت بطریق ایشان تدریست نباشد و این غذاها که عذکر و نیم بحسب تجربه اکثر
مردم را حقیقت اینها معلوم گردد و جمله غذای غلیظ است و این سنگام بحسب این تجربه متبع اگر کسی گوید
که حفظ صحت غذا را غلیظ می باید کرد صحیح بود لیکن قبل از فهمیدن این مقدمات این سخن پس بحسب می نماید
فافهم و متبع و میوه خواران کم درست باشند و اکثر جایی که میوه بسیار بود و بسیاری بسیار بود اما اگر کسی
بیکسایو و یا دمیوه عادت کند و بر سبیل ریاضت خورد و لیکن که مدد صحت گردد و مثل انگور که در بعضی
ممالک سال بسال میماند و ترش و آمار تحفه بیض خربزه خوب کفغ بسیار دارد و خواص نیکوش پس است
اما هر میوه که هر سال نگاه میتوان داشت عادت را نشاید اما علاج مرضی است و حفظ صحت و او میوه
را چون هر سال نگاه میتوان داشت اگر عادت کنند زیان ندارد و اما آنچه مشاهدست میوه خوار و شیرینی
صحیح طویل العمر کم یابست و غرض از شیرینی خوار و میوه خوار این است که گاهی خورند چنانچه این خود کشته
مرد را میسرست و حاصل غذای صحیح نان بود و آتش آروینه و پنجه ای که صحت برنج خوار که اکثر از صحت خوار
و گندم خوار بود و بعضی و اما عادت کردن چون برنج و سر و بلادر و امثال آنها حافظ صحت را
جائزست بلکه او را نایب است از وانی که در او تخمیری و یا اساک قوی باشد بسکه و غیر آن چه تحلیل بسیارست
و چنانکه غذا بدن می باید تحلیل قوی بدن نمی باید پس چیزی که حفظ قوتها کند بدین نوع مذکور تواند بود و افضل
سموم است پس جو را مثل پس جو را و اما شبها لیکن بر بکده و انقضا را ولی باشد بر سبیل عادت و هر غذا که
حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتها می نختی باقی بود که پس کند و آیه که میوه کلو او شهر بود و اکثر خواندین
شاهدست و کم خواران با اختیار غیر افراط و اتم تدریست باشند و حجام حافظ صحت را منضرست و خواب و

بسی زیان دارد و شب بسیار خفقن هم زیان دارد و خواب و بیداری هم سبیل ریاضت و عادت باید
و جماع هم زیان دارد بلا خلاف مسئله آنچه گفته اند که در زمستان طعام گرم با فضل باید و در تابستان سرد
با فضل باید حق است که طعام سرد و خور و اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که الوان اطعمه جمع کردن
طبیعت را متعجب سازد و راست است اما آنچه گفته اند که دفع مضرت جلوبیاض و حاض و قنفه بجام و ماسج بتفه و حاض
کنند بعینه همان جمع الوان اطعمه است و منبر بود و آنچه گفته اند که پیسز و صحت پیسز ترک پیسز است و مرض
یعنی محتاد که در مرض ترک بعضی عادات کرده باشند باز بر سر کار خود و در صحت و پیسز که در مرض فرموده
ملازمست نکنند آنکه هر چه خواهد کردند و آنچه گفته اند که غذای صحیح صغیر اوی میرد و مرطب بود که هر خلطی را غذا
مخالف فرموده اند چون دانستی که هیچ را بمقتضای صحت باید اصلاحات بدین سخنان نهی چنان مسئله در
دفع مرض مناسب بود و در حفظ صحت زیرا که مردم گرم سیراب گرم مزاج اند و هندیان اکثراد و به حاره خورند
و ایما حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر خرد و امثال آن مواظبت می نمایند و این خود از مشهور است
و مردم ترکستان و کویبستان و سایر سرد سیراب اکثر بد و غ و هاست و سرکه و امثال آنها مشغول اند و حفظ صحت
بذیهامی کنند و بهر شیر و آب چنان باید که آب در وقت تشنگی خورند و بی ضرورت نخورند و بعد از هر کتله
خلیف چون جماع و غیره و خورند و اگر سیراب بود باشند آبهای که مردم آزموده باشند بهتر است که خورند و اگر آب
که میخورد بود بهر شیر و آب چنان باشد که قوی را از از است کنند بر سبیل عادت و از موای است و مخصوص بلا و
طوایین بر پیسز واجب دانند اللهم و تقوا اند و شراب مسکرو و حفظ صحت هیچ نفع ندارد و زیرا که از شراب و
خیر و در مرض چگونگی حافظ صحت تواند بود و خود باید من الغلاته بایر الحکرة و السکون اما حرکت و احتمال اندک
تعب و مشقت در حفظ صحت مددی بزرگ است و این امر مع امتدای مردم متعاد باید کرد و مثل پیوای متحد
خفقن و کمان کشیدن و غیره با حرکت پیسز و تعجب طعام زیان دارد چنانکه بر گشتگی اما از عادت غافل نباید
که بعضی از عادات چنان بود که سیر خورند و سوار شوند و بپای تیارند و همیشه صحیح و پر قوت باشند و بهر سیرانی طعام
جماع مضرب بود و غیر متعاد و لیکن متعاد را کمتر مضرب کند و بر گشتگی و تشنگی هم مضرب بود و آنکه او را جماع کردن مضر کند
هم یافت می شود بلکه اگر جماع طلقا او را مضرب بود و آگاه باشی تا هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی بمانند است
که مفید است متعاد را لیکن با خطر است مثل چوگان زدن و اسب تاختن و در کشتی نشستن و بر مواضع رفیه
چون نردبان و بالای درخت رفتن و از پیمان متعلق با خوردن و سیاحت و غرق آبها کردن و بر روی

بخود دیدن و از بلندیه با جمیدن و امثال اینها و بهر حال ترک این جمله اولی بود و آنجا که بالفرضه واقع شود چنانچه
 بسیار باید کرد و ذلک در حفظ صحت مدوی بزرگ است و اسلام آبی سعادتمند چون طالب طبع و بین مانی
 که حضرت نذله العالمی افاده فرموده اند نیکو نامل نماید و بر طبق حکمت عمل او و مقصود حاصل گردد و از طول
 و عرض تداوی اطباء فارغ شود و خیر الکلام ماقبل و دل و اگر مرید بین بسطی خواهی بد آنکه حفظ صحت میسر خواهد شد
 الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حال حاصل نشود و الابدات فرمودن طبیعت بخت قوی از تخمین مضطرب و
 اخلاط و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود بقراط حکیم از آنچه گفته که الطیب خام الطبیعت نیست که
 مادام که این ملک طبع را حاصل نشود با دنی سببی متغیر گردد و از آن بزدی متعسر بود چون این سبب نیکو فهمند و دانستند
 که آنچه اطباء فرموده اند که تقیه کنند با سفاغات و رعایت مزاج با غذیه و آشامیدنی مضاده و تبدیل طبیعت و بهر
 این عادت فرمودن طبع است بخت و ضعف بلکه تولید و تحریک اخلاط بر وجه غیر طبیعی چنانچه سست است که مردم چون
 در اسباب موثره مثل مکان سخت کشیدن و با خصم بر توت کشی گرفتن و حمل افعال نمودن امثال آنها هر کار
 بخودی خود اشتغال نمایند چون عادت شود به سولت اعداد گردد و از آن بهر چه کلفتی و وحشتی در نیاید چون
 بعد دیگری باشد تنها نتواند ترکب شدن و اگر شوند خوب و وحشت یابند و همچنین چون بسر تراشیدن و چرک
 از تن دور کردن عادت کردند به گاه از مو عدا اندکی و حشمتا چون صدراع و خارشش و دند غب پریدی آید و اگر در
 عادت شده باشد زیاده وحشتی ندارد پس برین تیس کن عادت قصد و حجامت و قی و اسهال و غیره و نامل
 انذیه و کشیده مضاده و ادویه منیره مزاج را و مخفی نماید که هر شخصی امراضی لائق حال مدوی واقع است و تبدیل افعال
 شخصی لائق حال مدی جهت حفظ صحت موجوده مدی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از تعادل و کمال مشتق
 باشد و موجود نیست و نمیتواند بود و آنچه از عدل و قسمت مشتق بود و هر شخصی را نسبت بحال خود واقع است چنانکه
 صفراوی بود و خواه مدوی و خواه بلغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد و تبدیل این اضراب از صاحب
 او اگر چه با حسن باشد نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لائق مدی بودند و حفظ مائل با آنکه مزاج مبدل و آنجا
 رجوع باصل می طلبد و حفظ مدی ممکن نباشد و در این مسئله را تحقیقی تقریب خواهد شد انشاء الله تعالی اما اگر طبیعت
 بد را آنچه معلوم شد قادر گردد و مرض راز و در خود راه نهد بلکه اگر سبب قوی از خارج آنرا فی در طبع پیدا یزد و
 دفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم قوی مزاج متعادل و صحت هستند که نه بر البقوت مزاج بی ترایاق دفع می کنند
 و در عفونات درمی آیند و مضرت نمی یابند پس آنچه اطباء فرموده اند در رفع مرض و دفع حالت نا طبیعت

از فرونی خلط و غیره بیکار شود و در حفظ صحبت و آنچه قبل ازین از کلام حضرت ملاحظه العالی فهم کردی از
 حفظ الصلحه باد و به مقتضای سکره و یا محذره و عادت فرمودن طبع است بطبع و ضعف و غیره چه آنست
 مدد و حافظ قوی اندر نه و دفع مرض و غیره مزاج بحقیقت و غیره باید آنکه درین تقویت و اعتیاد مذکور رعایت
 هفت چیز واجب بود اول هوای خوب که احتیاج بدو بیشتر است زیرا که روح چون جوهر لطیف
 سهل التحلیل است اگر کیامت باستشاق هوای لائق تعذیل نیابد و تجارت و خانی که درین
 طبع روح در دل متولد شده آن هوای مخالف با روح از راه مسام آید و از اجده انسان و در بعضی
 بر نیار و بیشک مزاج روح فاسد گردد و در خلل در قوی و حیات پیدا آید بلکه از راه حدث و حرارت
 آن او خنجر روح بسوزد و یا تجلیل رود و حسن و حرکت و حیات باطل شود و چنانچه از حال غرقین شایسته
 و معلوم است خوبی بود که قوت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قلت وقوع امراض و عقوبات در آن
 بود چون هوای قستان و فائن و جبال مستندار و بعضی از جبال و حوالی رستان و گردستان و باد و غیره
 حرات و بعضی از نرسان و دنا و در اینر و مثال این مواضع چون مشاهده نمایند اکثر جاهایی که هوا
 بحدی خفک و غلیظ و آشفته باشد آن علامات مذکوره در وی بهتر یافته شود و چه ظاهر است که روح را تعذیل
 در احتی که از هوای خشک میشود و از هوای گرم نمیشود و نیز مروج را قوی که در حین خنکی هوا باشد در حین
 گرمی نمی باشد و قوی قوت و طول عمر اهل جبال و در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوای لطیف و سبب
 غذای لطیف زود از کیفیات رویه متاثر میشود و تاثیر می پذیرد و بدینا شبهه مزاجی که نشو و نما و پرورش
 در وی یا به همین حال دارد اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوای لطیف جمع شود و بدینا آن
 هم نیکو آید و رعایت هوای نسبت باین بیان باید که در حین اشتداد و حرور و قبل از عادت بگرمی و سردی
 و میانه را از آن حفظ نمایند تا بواسطه افراط و خون در گمان شود و در گرمی نفس شده روح را گرم نسازد
 گرمی با طبیعت و اخلاط را فاسد و متعفن نگرداند و یا بواسطه افراط و خون در گمان فرود نشود و آن هنگام
 مجال حرکت روح نماند و از آن حالت با طبیعت پیدا آید چنانچه تحقیق آن در امراض کرده شود و انشاء الله تعالی
 و افراط و فقر و یخ و در جمیع احوال از حکمت و درست و مضرات نسبت با غیر متناظر است و با تجربه هر چه
 که عادت واقع باشد تن را از ادراک حرور و در زمان قریب حفظ باید کرد که توازن امور مختلف البسته
 متعیر سازد و طبع و غیره مزاج است و حافظ صحبت را چون اعتیاد مذکور میست پس خدا را از چنین حالات

قلند او مواضع گرم چون حمام و غیره بیکبار به واسطه بنای خشک نقل نگینند و یکس شبیه بدین حالت
 به واسطه فائز را که روز بنایت گرم است و شب سرد و با وجود آنکه نقل از سجا نشین و فنی نیست اما چون در سجا
 جبهت حرارت هوا کشاده بود و آنجا به تحلیل می رفته سرمای شب چون بتن ریزد و سرد سادات و استخوانها
 جلد واقع شود و آنجا محقق گردد و از آن حالات تا طبیعیه پیدا آید چنانچه بتقریب معلوم گردد و انشاء الله تعالی
 و بحسب این اختلاف اکثر جایها امراض درین فصل بیشتر از فصول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت
 و اسافل از سرمای شب فائز و حبس بود و نقل از سرمای سلاق بعلوان بیکبار اصرار عکس بود زیرا که در خصوص
 روح متوحش و متغیر بود و در عکس و متضاد و سرمای بهاری در همه جای تن مضرب بود و امر احتیاج
 درین فصل کمتر افتد و حدیث استقبلوا بر الربیع فایده ایضی بابدانکم کما ایضی باعضائکم منضج ایضی است و
 که بخوردن افغی و مقویات گرم عادت می کنند ایشان از حالتی چه سبب می آید که از سرمای هر چند عظیم بود
 راحت یابند و از گرمای هر چند اندک بود مضرت یابند و آنکه مقویات خشک معطادند بر عکس و از اینجا واضح گردد
 که تاثیر اختلاف هوا و افرط کیفیات آن در افرجه غیر معطاد و تقویت نامه نیافته واقع و بیشتر است در استراحت
 شخصی را دیدیم که زمستان در میان آبهای یخ نشسته و چغنه های یخ را سوراخ کرده در گردن آنگذری و چون
 در شهر سیر کردی در صبح تا وقتیکه یخ بسته برهنه تنگی زده و مروج بسته و ظرفی پر آب در دست داشته
 و آب پر سر سختی و مروج خود را با دزدی و از مویهای سرش اینخ بسته آویخته بود و مع ذلک اظهار گرمی هوا کرد
 و چون هوا گرم شدی فصل دیگر چه جامه و پوستینه پوشیدی و متصل خود را با تن گرم کردی و چنان نمود
 که میل زد و سالها بود که بدین پنج گذرانیدی تندرست و خوش حال بود اما عادت به واسطه متعفن و مختلط باختر
 و او خنود و پیچید عادت نمودن بسوم است و اگر حکمت میسر گردد و از آن مضرت نباشد و اولی حد بود و ازین جمله
 و همچنین از استنشاق هوای خنک گرم که مضرت دل است و اگر چه بعد از آن عاده بسیار ضرر نکند و دوم آب
 گوارنده خوش که بعد از آنکه احتیاج برود واقع است چون ترقیق غذا تا بعد از وقت و بقیه گذریا بدو پنج آن در
 معد و غیره و نیکو واقع شود و از فساد و سوخته شدن محفوظ ماند و ترقیق فصول تن جبهت ارفع شدن بسبب است
 و تسکین بوسیله حرارت و ترطیب بدن و اگر چه گوارندگی و خوشی طبع آب بهضم و ذوق توان در یافتن
 اما آنچه از مود و سپندیده بود معتقد باشد چه آب سبیط موجود نیست و مرکب از اجزای اختلاف را که
 با اجزای ارضیه خود مختلط است و غیره و شرآن بر همه کس واضح نیست و غایت خوبی آب بهر کیفیت

قوت مزاج و طول عمر شرایان عدم آن تولید امراض منسوب به آب بود چون رسته و غیره خواهد آب
 چاه باشد و خواه آب کار بر و خواه آب نهر و خواه آب چشمه و خواه آب باران و برین و خواه آب صطخ
 و حوض و یا بحکم آب نهر که از دور آید و نیز رود و بر سنگ ریزه گذرد و علفهای خبیث بر کنار آن نباشد اگر نیک
 خاصیت بود و رعایت آب چنان بود که از بی طعام گرم آب سرد نخورد و اگر خسته بود و جهت گرمی
 معده آهسته آهسته اندک اندک بخرج کند بیکه هر وقت که رغبت آب باشد چیز باید خوردن و آب سرد
 بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طعام گرم هم آب سرد نخورد زیرا که معده را سرد میسازد و به
 را ضعیف می سازد و غذا را خام میگرداند و بر هم میزند ولیکن مردم گرم معده و جگر را که بر تشنگی طاعت
 نداشتند و بدین نوع عادت کرده باشند بر حضرت بخند بیکه منعیت رساند جهت مقادیرت با حرارت معده
 و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام مدام آب سرد نخورند آشنای طعام بدینکسند
 و این از غایت گرمی جگر بود و معده ضعیب و داخلی یا خارجی و غیر اینچنین کسان را جهت سرد شدن معده مضرب بود
 و عند الضرورة بخرج بر وجه مذکور در جمله تصوری ندارد و بحد و حد آن و اعصاب هم نسب و اولی بود
 و بعد از حرکتهای عظیم چون جماع و غیره و بر نشاء و بر سر میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سهیل قوی و در حین
 خواب کردن و در او اسطخواب و بر طشش کاذب و بغیر تشنگی آب تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد
 از جماع چون اعضا گرم شده و مشتاق بر گشته و بسبب استفرغ رطوبات منی جذب اعضا مرطوبات را
 بیشتر و قوی تر گشته و منافذ گشاده شده و آب را بخورد و گشته تبدیل نیافته و انطفای حرارت غریز
 از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکتهای عظیم مطلقاً و بعد حمام نیز لیکن بر حرکتهای عظیم اثر باشد
 جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی غلبت و اما بعد سهیل قوی چون افواه عروق گشاده و جذب بیشتر
 و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تبدیل نیافته باعضای آرسید زودتر سرد و بیشتر بود و بدین
 حکمای هند را که مسهل خود را چون از اطاسال میشد و یا مسهل بخون آوردن می انجامید آب سرد و در
 سرد کرده کاوی میخوردند و حال استفرغ اذنان اصلاح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و اما
 و اما بر نشاء جهت آنکه نفوذ باعضای رطوبه بصیر افتد اسرع بود و بر معده و بر هم زدن اخلاط و بیکه بعد
 منصب گشته واقع شود و اذنان دشته باید آید شخصی در قاین بود و بعد سال قریب شده و اکثر اوقات
 تدریست و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و آب او آن بود که بر شب چند عدد و پنج کاسی را شسته

در شکر کفوت در کاسه آب انگیزی و بر پدای بیرون نهادهای تا سر و شندی علی الصبح بر نهشتا صاف
از اگر کشیدی و نفع عظیم یافتی و تدبیر یکی او در حفظ الصحتة همین بود همین تقدیل و اما بر سر سیه جبت
اجتماع و تحریک رطوبات مستعد و مرصده و در ساختن مضغ و با خورچه همیشه بسیار
کنند و اما در وقت خواب کردن و انتهای اوقات خواب از جهت تحریک رطوبات و صعود
بخارات نیز مقصد بدماغ زیاد از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی یا خشکی فرا نگیرد و خورده باشد
و نبات تشنه شده که آن هنگام صبر ضرر بود و اگر عطش کاوب جبت آنکه هر خید آب خورند موده منطشر
قوت گیرد و از آبهای وارد زائد همان نوع و ششهای مذکور پدید آید و اما بغیر تشنگی جبت آنکه چون
اعضا مشتاق آب نیستند جذب نکنند و مگر مضغ آن در معد و رطوبات را بر هم نزنند و معد را سست
کنند و فساد مضغ و سستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که بهینه شکر و دجبت یافتن آن اخلاط را در معد
و بر هم زدن و فساد معد و آنرا که بحیث ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معد و جگر و دل
غالب بود از خوردن آب سرد و در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در سده ان شخصی اودیم ملاکر زه نام
که او نهال بود و مضغ نهال او آن بود که به عودی آب غلبه خوروی بهر محل که فرمودندی چنانچه عادت
بدان رسانیده بود که قریب یک خیک سقاسی آب و کشیدی و اگر گاهی بتابیری بعضی ار و در کس
و باقی با در دفع شدی و ششهای طعام بسیار داشت و مضغ او را تصور می نمود و از ان فعل مضرتی نیفتاد
و حکمای هند ارسال مرطبات بر بدن تخصیص آنچه سرد بالفعل و غیر مخدزی و یا قلیل التغذیه باشد کفایت
میکردند و در حفظ الصحتة عادت تشقیل احتمال آنرا را کرنی بزرگ میدانند زیرا که میس مده ثبات و بقا است
و رطوبت قابل عفونت و فساد و تبرید مطنی حرارت طابخه و غریزی نبینی که مردمی که فی الجمله سودا
و مالینو لیاقتی پیدا کردند و با وجود که میس نا طبیع و مزاج ایشان پدید آمد و اکثر در از عمر می باشند
و از پی طعامهای خشک شد و و غلیظ آب سرد خوردن مضرت نباشد بلکه غذای غلیظ را زود و نیکو مضغ کردند
خصوصاً آنچه معطش باشد چون غیر و کشک و امثال آن و از پی شیرینیا اگر عطش غالب میشود
صبر اولی بود زیرا که شیرینی رطوبات را لطیف و ترقیق میکند و قائم مقام آب میگرداند و هرگاه
آب خورند از جهت غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آنرا با آب
مضغ نماید یا قه برونق منخذب شود و از ان فسادات تو که کند درین فعل همیشه بسیار واقع شود و از آنجا

قوت مزاج و طول عمر شاربان عدم آن تولید امراض منسوب به آب بود چون رسته و غیره خواهد آب
 چاه باشد و خواه آب کاریز و خواه آب منر و خواه آب چشمه و خواه آب باران و برین خواه آب صطخ
 و حوض و یا بحکم آب تر که از دور آید و نیز در بستر سنگریزه گذرد و علفهای خشک بر کنار آن نباشد اگر نیک
 خاصیت بود در رعایت آب چنان بود که از پی طعام گرم آب سرد نخورد و اگر صبر تواند کرد و جهت گرمی
 معده آهسته آهسته اندک اندک تخرج کند بکافیه و رفت که رغبت آب باشد چیز باید خوردن و اعتیاد
 بدین نوع اسلم بود و همچنین در آشنای طعام گرم هم آب سرد نخورد زیرا که معده را سرد میسازد و بسیار
 را ضعیف میسازد و غذا را خام میگردد و در بر هم میزند و لیکن مردم گرم معده و جگر را که تشنگی طاقت
 ندارند و بدین نوع عادت کرده باشند حضرت بخند بکافیه و نفع رساند جهت مقادست با حرارت معده
 و جگر و دل و ترک مضرب بود و بعضی هستند که قبل از طعام مدام آب سرد نخوردند آشنای طعام بدینگونه
 و این از غایت گرمی جگر بود و سبب اسهال و اخلای یا خارجی و غیره همچنین کسانی که جهت سرد شدن معده مضرب بود
 و عند الضرورة تخرج بر وجه مذکور در جمله تصوری ندارد و حفظ دندان و اعصاب هم نسب و اولی بود
 و بعد از کتهای عذیف چون جماع و غیره و بر ناشاء و بر سر میوه تر و بعد حمام گرم و بعد سهل قوی و در صین
 خواب کردن و در او اسطخواب و بر طشش کاوب و بغیر تشنگی آب تخصیص آب سرد نباید خورد زیرا که بعد
 از جماع چون اعضا گرم شده و شقاق برگشته و بسبب استسفرغ و طوبات منی جذب اعضا مرطوبات را
 بیشتر و قوی تر گشته و منافذ کشاوه شده آب را بخورد و در کشید تعدیل نیافته و انطفای حرارت غریز
 از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از کتهای عذیف مطلقا و بعد حمام نیز لیکن بر کتهای عذیف اثر باشد
 جهت تحلیل قوی و ضعف حرارت غریزی غلبت و اما بعد سهل قوی چون افواه عروق کشاوه و جذب بیشتر است
 و ضعف حرارت غریزی تحلیل واقع مضرت آب تعدیل نیافته با اعضای رسیه زودتر رسد و بیشتر بود و بدین
 حکمای هند را که مهمل خورده و چون افراط اسهال میشد و یا مهمل بخون آلودن می آنجا میاد آب سرد و دود
 سرد کرده کاوی میخورانیدند و حال استسفرغ از آن بصلح می آید و هیچ مضرتی نیافت جهت غلبه حرارت و اما
 و اما بر ناشاء جهت آنکه نفوذ او با اعضای رسیه بصرف افتد اسرع بود و بر معده و بر هم زدن اخلاط و بعد از آن
 منصب گشته واقع شود و از آن مشتبه باید آید شخصی در قاین بود و بعد سال قریب شده و اکثر اوقات
 تندرست و با قوت بود و مزاجی گرم داشت و آب او آن بود که بر شب چند عدد و پنج کاسی را شسته و

و نیز گوشت در کاسه آب آنکندی و بر پوای بیرون نهادهای تا سر و شوی علی الصبح بر ناستاحصاف
 از آن سرشیدی و نفع عظیم یافتی و تدبیر کلی او در حفظ الصحة همین بود و همین تقدیل و اما بر سر سینه جبت
 جتساع و تحریک رطوبات مفسده و محسده و در ساخن مضمر و با خورنجه همیشه بسیار
 کنند و اما در وقت خواب کردن و انشای اوقات خواب از جبت تحریک رطوبات و صعود
 بخارات نیز مفسد بدماغ زیاد و از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی یا خشکی فرا نید و خورد و باشد
 و نبات تشنه شده که آن هنگام صبر مضمر بود و اما بر عطش کاذب جبت آنکه هر خید آب خورند ماده مضطر
 قوت گیر و از آبهای وار و زائد همان نوع و ششهای مذکور پیدا آمد و اما بغیر تشنگی جبت آنکه چون
 اعضا مشتاق آب نیستند چیز بکنند و گشت مضمر آن در معده رطوبات را بر هم زنند و معده را سست
 کند و فساد مضمر و مستی مزاج پیدا آید و بسیار باشد که بهینه منجر گردد و جبت یافتن آن اخلاط را در معده
 و بر هم زدن و فساد معده و آنرا که جبت ضرورتی بدینا عادت شده باشد یا گرمی معده و جگر و دل
 غالب بود و از خوردن آب سرد و در اکثر این حالات کمتر ضرر یابد و در همان شخصی او دیم ملاک زنه نام
 که او هزار بود و منظم نزل او آن بود که به عودی آب غلبه خوروی بهر محل که فرمودندی چنانچه عادت
 بدان رسیده بود که قریب یک سقاسی آب در شیدی و اگر گاهی تبایدی بعضی ار و در کوب
 و باقی با در دفع شدی و ششهای طوام بسیار داشت و مضمر او را قصوری نبود و از آن فعل مضرتی نیفتاد
 و حکمای هند ارسال رطوبات بر بدن چنانچه پیش از سر و با فعل و غیر مضمری و یا قلیل التغذیه باشد کفایت
 میکرد و در حفظ الصحة عادت بتقلیل احتمال آنرا را کنی بزرگ میدارند زیرا که مین مده ثبات و بقا
 و رطوبت قابل عفونت و فساد و تبرید مطلق حرارت طابنجه و غریزی نمینی که مروی که فی الجمله سو و اس
 و یا بخوبی پدید آید و در وجود مین طبیعی در مزاج ایشان پیدا آمده اکثر در او عمر می باشند
 و از پی طعامهای خشک شد و غلبه آب سرد و خوردن مضمر نباشد بلکه غذای غلیظ را زود و نکو مضمر گردد
 خصوصاً آنچه عطش باشد چون غیر و خشک و امثال آن و از پی شیرینها اگر عطش غالب میشود
 صبر اولی بود زیرا که شیرینی رطوبات را تکلیف و ترقیق میکند و قائم مقام آب میگردد و هرگاه
 آب خورند از جبت غلبه اشتیاق طبع و محبوبیت و قوت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آنرا آب
 مضمر نیاخته بر دق منخوب شود و از آن فسادات تو که کند درین فعل مضمر بسیار واقع شود و از آنجا که

صبرتوان اگر اندک برت یا بخار دارن مناسب بود بمیوه ترش هم تسکین حرارت عطش جاز باشد
 و اگر بد آنها تسکین نشود و اندک اندک آب تخرج کنند و در حین خلگی هوا هم از شراب و مائعات بنهایت
 سرد کرد و اجتناب نمایند تا بواسطه جمع بر و خارجی و داخلی بجزارت غریزی و اعضای رتبه قصور
 نشود و عطش صادق صبر کردن بجزا منهد بود و انشاء طوبات نافعه واقع شود لیکن مردی که
 تشنگی عظیم کشیده باشد نشاید که آب سرد بیکبار در کشند زیرا که حرارت غریزی ایشان ببنایت ضعیف گشته
 همچو مردی که آب بسیار خورده باشند و بیم بود که بقیه حرارت بدان فعل بیکبار فانی گردد و ایشانرا اول
 مستغضه و غرغره بسیار باید کردند و اندک اندک تخرج نمودن و آبچرا ابرو آب مائعات در بیکبار غلبه بر بدن
 با جماع مضر بود و اصحا و اکثر مرضی را و بیم وقوع حالات مذکوره باشد خواه معتاد بود و کسی و خواه غیر معتاد
 و اما استعمال آب سرد از بدن و در گرما بنهایت مفید بود و جهت منع اخلاط و تحلیل مفسرط و تعدیل حرارت
 دل و از اذنه منق و کدورات ظاهرا و با بر طیکه بسیار سرد باشد چنانچه تن را از ان نفرت بود و و کث
 وزان بسیار واقع نشود که سرد صدام کند همچو هوای سرد و از آب گرم بآب سرد و عکس نقل کردن بیکبار
 همان حکم دارد که در هوا اندک ورزند و در رستان استعمال آب گرم مناسب بود و در دیر شربطین مذکورین
 و در حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم تفتیح مسام جلد و تحلیل انچه محکمه میشود و بدن را از ان احتی سیر
 و کثرت آن سبب تحلیل منهد بود و در فایز و بهار استعمال آب فاتر گاهی مناسب باشد لیکن در بهار
 باطل سبب دی و در فایز باطل گبرمی و در محل محفوظ و در دیر بخلاف تابستان که در وی زود و استعمال
 آب مناسب بود و طبع حیوانی خود مقتضی نیست چنانچه از اکثر حیوانات این حال مشاهدست و اما استعمال
 آب معادل نیکو و آبهای که ادویه نافعه در آن جو شیده باشد از خارج بدن مر آن اکثر اوقات حافظان
 صحت را بنایت مفید بود و جهت منع عفونات و تقویت اعضای ظاهری و در چنانچه در بحث معالجات
 بتقریب معلوم گردانند الله تعالی سوم غذای پر قوت که بدل یا تحلیل شود و غذا چهار قسم بود یکی آنکه
 اثر او در بدن بجا و فقط باشد بلکه حاصل شود و از خلطی که قبول صورت مصنوعی تواند کرد و چون نان و گوشت
 پنجه و امثال آن و این را غذای مطلق گویند و دوم آنکه اثر او بجا و کیفیت هر دو بود و آنرا غذا
 و دای گویند چون کاهو که کیفیت تری یکجمله سوم آنکه اثر او بجا و در صورت نوعیه هر دو بود و آنرا غذا
 و خاصیت گویند چون تفاح که بنحایت که لازم صورت نوعیه است تفریح میکند چهارم آنکه اثر او بجا و در

و از آن غذای خود خاصیت و دایمی گویند چون تحرکه بجا آورده بدل شود و بخاصیت تفریح و دفع عفو ناس می کنند
و کیفیت تن را اگر گرم می سازد و اینجام را از غذای مطلق غذاست نه غذای مطلق و مراد از پر قوت
کثیر غذاست یعنی با کثر اجزای خود مستحیل شود و ضعیف در مقابل این بود و غذا نیز قوی بعضی از صدها
معلوم شد و بعضی دیگر بتقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی در رعایت غذا چنان بود که چون اختلاف
احوال قوای بدن و ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حرکت و حاله قوت با آن
و دفع و جذب و امساک و غیره بحسب آسمان عمر از بد و طفولیت تا آخر شیخوخت مشاهد و مقرر است پس
تدبیر اعیال غذا از ابتدای نشو و نما که غایت ضعف قوی است تا محل و قوت که کمال قوت است تدبیر می باید
چنانچه قوت و غلظت غذا باید که بمقدار قوت مضمم بود و الا از غذای مستعد و بون و مرضه و آخر از آن
مستعد و می و محتا و اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاده کردن باز دیا و فعال ریاضات
بتدریج واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال قوت یافته حاصل شده باشد و غذای قوی
غلظت را نیکو مضمم نماید و در مضمم غذا نیز و اگر چه ناگاه مختلف و یا بشیعه واقع شود و عا جزی نگر دو و طبع را متغیر
فساد و مراد از غذای غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که تغیر قبول صورت مخصوص
و تحلیل کند و بعد از این چون بمراتب کمالت بنیاد و ضعف طبیعی شود و هم بتدریج تطهیر غذا و تحلیل می نماید
تا چون بقایات هر مرسد غذای او قریب غذای اطفال شده باشد و بسیار مردم در از عمر هستند که کشته
اوقات تندرست بوده اند و غذای ایشان از اول عمر تا آخر عمر بر آید و نه و گاهی برنجینه و نان و دوشه
و یا ماست و یا غیره مقرر بوده و مراعات حال غذا تحلیل و کثیر میگرداند و نه تکلیف و تطهیر این نوع
خود اکثر خلق را واقع است و طریق عام و مجربست و باید که غذا برشته های صادق خورد تا طبع از آن نیکو
تکلی نماید و بگوید و بر بالای طعنه ام مضمم نیافته و بی اشتها بوس طعام خوردند که چون طبع از مضمم سابق
باز پر و خسته است از مضمم آن عاجز آید و فاسد گردد و فساد کند و حدیث سن اکل الطعام بشوئیم مامور است
الحکمه علی قلبه شیر بدین معنی است و برشته های صادق صبر نباید کرد که اختلاط به بدل غذا انجذب گردد
و اشتها را باطل کند و طبع را متغیر سازد و بشیعه صفر انجذب گردد و از جهت سهولیت قبول انجذاب
در حین خوردن حرارت معد و مجموع تخصیص در گرمی هوا و تلخی و بین و تنوع و زوال اشتها بر آن گاهی می دهند
مگر وقتی که بزرگسنگی کشیدن مستعد باشند که آن هنگام مراعات عادت مضمرت رساند و برشته های کاوی

طعام خوردن حکم بی اشتها دارد و تجا و از مقدار غیر متعارف بسیار کم میل اعتیاد و تدریجی نتوان که در آن
مضرات کلیه بدیدارید چه معده خورد مضرم آن طبیعت بقبول آن معتاد نباشد نیکو مضرم نشود و بدن آنرا
نیکو قبول نکند و طبیعت آنرا تلقی ننماید و دیدم که بانی را که آروینه خورد و تو بخش گرفت در روز خاکی
را که دیدم که برنج خورد و تو بخش گرفت و شخصی ادیدم که شیرینی کم خورده بود و پدران و مضرم او نیز
بدان عادت داشتند هرگاه شیرینی خوردی مرضی چون صداع و شب و خارش پیدا کردی و امثال
این حال بسیارست و در چنین وقت غلبه بول و غائط هم تیزی نباید خوردن و طبیعت میان دو حالت
معتاد و غیر معتاد بود و مضرم بر نشود و مدت طعام خوردن را بسیار و از نباید کردن که حکم او خال طعام
بر طعام نیم مضرم گیرد و طعام کم شیف را ناخائید و فرو بردن عاجز کنند و یا ضمه و مزلم هر که بود بسیار
خائیدن طعام عادت فرمودن معده بود و مضرم خیر بای نرم و بصفت مضرم خفستیده طعام خوردن
مضرم ناپدید از قند و مضرم بود و خوردن اطعمه مختلفه بود چون نس و آرد و از زبان طویل واقع شود و طبع را
متحیر سازد و مضرم برافتنه بتقصیص که اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود و باید که از جمع اطعمه که با نخا صیبه
یافته شده باشند که از جمع آنها مرضی در بدن حاصل شود و چنانکه از جمع ماهی تازه و شیر فایز و جذام از جمع
عسل و خرزهره و شیرین و خرزهره و مهنیه و از جمع ویکوس و شیر و روغن حاصل و اعصاب و از جمع
ماست و تخم مرغ و بوق و کلفت و از جمع هر سیه و انار و سب و از جمع سب و شیر برنج و تو بخش و از
جمع روغن باغوره و در و فاضل و لکه های سبیل و از جمع شیر و بقیه لکه های پلید و از جمع هست و با قلا پاک
تر و در شکم و از شیر و کشمش اب نفوس خذر و حب و هند و بسیار دیدم که مردم از جمع اینها عذر نمیکردند
چون عذر می داشتند و بودند هیچ ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر متعارف میان اینها جمع کرد و مضرت یافت و
و اعتیاد و تدریجی حکم تدریجی و غیره حکم اعتیاد بسیار دارد و نیکو بود و چه گاه باشد
که بالضرورت اتفاق افتد و چون عادت بود و مضرت نکند و آنچه جمع آنرا این حالت باشد حکم طعام
داشته باشد که از اجزای مختلفه تهیه باشد بلکه در اکثر خورشها جمع مختلفات غیر مضرت واقع است و در و یک
معده هم چنانکه خلطی و فرجی می یابند و یک وضع پیدا می کنند و معده و مضرت در مجموع می کشند در هر یک
خلاصه و لیکن آنچه لطیف است اول متعجب بکنید و از نهایت در جمع لطیف و کثیف و از از او
تقدیم لطیف لازم داشته اند و مضرم درین وجوه و بکار او افتد و باید که در جمیع اغذیه است و از با غیر متعارف

اعتدال بر پدید نیامد زیرا که طبع از هیچ چیز خنایان تملک و تکرار و در که از معتاد و فلهذا آنرا تلقی کند و از غیر معتاد چون تنفر بود و نیکای تلقی نهند و بهضم مختلف افتد و ضرر نهند و باید که قطع طعام باشد تا شش و ده قطع آید تا طعام تا بهضم سرع بود و معد و پر قوت و این رعایت بیشک ماسک ز مایع صحت بود و مردم گر سنگی کشیده و انشاید که طعام بکلیا بر مقدار خورشت خورند زیرا که حرارت غریزی و قوت های ایشان ضعیف شد تا آب آن باریا ورید و از آن بیم ملاکت بود و بداند که غذای خشک کرده و در گرمی هوا بجهت آنکه معدل حرارت فاضله قلب و کبد و معد است محبوب و مرغوب طبع بود و همچنین غذا را فی الجمله گرم در سردی هوا و جهت تقاوم و تعارض با بر نفس و خارج و هرگز طبع از محبوب و مرغوب مضرت نیابد چنانچه از معتاد و این رکن بزرگ است و حفظ صحت و رفع مرض و خلل آن کردن این مضرت کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت چون صبح از خواب برخیزد و بخورد و دو اسه علی الرق معتاد نباشد سه لقمه نان خشک و یا سفوفی که بجای آن بود بخورد و بعد از آن مباحات دیگر استعمال نماید و حکمای هند و این باب مبانیست زیرا که معد و همه شب هیچ و یک در جوش بوده و اخلاط بد و سیر کرده اند و صبح که از خواب برخاستند و حرکت آغاز کرد و در خفا نشاند که آتش دیگر ابرگر و در دست و یکبار بر دارند آن بخارات همچنان مرتفع گشته و باغ را مشوش گشته و چون چیزی اندک و خشک بعد از جذب رطوبات فاسده بکند و اخلاط بدان متوجه میشوند و طبع بهضم مشغول میگردد و بخار است تسکین بسیار باید چنانچه چغنی آب و امثال آن بر جوش و یک بطیوخ زنند و چون اندک است از آن و شسته متولد میشود و مائمی نیز دارند که تحریک رطوبات و تشویش معد کند و تسهیل و پاک نافع است این اندک به از ریختن صفرا و غیره بعد و حرکت کردن نباشد اگر چه معتاد و از آنفا و فی فاحش نهند لیکن این ذات نیکو بود و این تدبیر و معالجات نیز بسیار بکار می آید و مخفی نماند که چون تغذیه کیفیات فصول از غیر آن و مقصدات طبیعت است بجهت اختلافات و تبدلات مضاده و تولید و تحریک، اخلاط بهنج غیر طبع و طبیعت بدین سبب طالب اغذیه و اثر به مضاد و ضد و مخالفت خود است پس در هر فصله غذایی بکار باید داشت که مناسب و معتاد طبع و مضاد مضاد بود و چنانچه در بهار که محل حرکت اخلاط و از دیا و خون است بجهت گرمی و تری هوا غذای مسکن و رقیق و طویل المنه از خورند از مثل دوغ و گوشت بر دوان و ماهی و شور یا و پنجه و کوش یا و اینها و حبشی و سیاهی و بهار

چون ریواس شش بخار و امثال اینها نه نیکو بود بشرطی که اندک خوردند در وقت لائق یعنی وقتیکه
برخند و گران نیاید و گران بیابو اسطه میری از خدام و شراب بود یا بواسطه خلط معد و سحر یک
خلطی منفسد یا تولید آن و در حقیقت که محل گداز خشن و نسبت شدن اخلاط و فزونی صفر است جهت
گرمی و خشکی برای غذای خنک و تر و سرد که در ده بخی و برت و غیره باطل بجهت خوردن چون
نان و دروغ آب برنج و امثال آن سرد کرد و در اختیار افکند و آوشامی قاتق دارد و بعضی سیب
ماسبتهانی چون بادزنگ و سهند و اند و شفا و آمار میخوش و سیب و آمار و اندکی در وقت لائق
مناسب بود و اندر فصل و چون بعضی ضعیف است بسبب قلت حرارت درون و ضعف دل و
بجهت اشتیاق برای گرم غذا کم خوردن و به نفعات اولی بود و بعضی مردم گرم تر بهیچ جهت که در
فصل در عین گرمی روز و شفت در رفته و امثال آن خورش ایشان چنانکه در مایه باشد و
اکثر با قوت و تند است می باشند و معمر می شود از این نکته نیز غافل نشاید بودن لیکن اعتیاد بر این
نکته را دلی است و در خلیفه که محل سبب و از دبا و سو د است بجهت سردی و خشکی مفاصل برای نرم و چرب
و چاشنی که در ده و هم خنک بایز خورد چون خلیفه فرا و مایه و قلیه که در دبا و بخوان که محبوب طبع است و
امثال اینها و بعضی سیب یا چون خرمز و انگور شیرین و انجیر و آمار و سیب شیرین و نار و امثال اینها
اندکی در محل نیکو بود و در زمستان که محل سرد است و حسن انجیر و تولد بلغم و قرار و مبد و مواست
جست سردی و تری برای غذا می غلیظ و گرم کرده گرمی باطل خوردن چون هر چه دکیا و جنگاسنی
و قلیه برنج و غفرانی و امثال آن و قوت بهیچ جهت که کثرت حرارت درون نیکو بود و از بهیچ آنها
عاجز نیاید بجهت بعد العاده و اگر چه مستاد در اکثر فصول مضمین اینها اند لیکن در فصل بهتر و انفع بود
و شیره یبانی انجیر درین فصل جهت ترقیق بلغم میخوردند و در معده مناسب آید حتی آنست که در حله
فصول از انجیر مفاسد برای آن فصل بود و اگر چه مستاد باشد بدان اندکی خورند چنانچه رعایت
بشتر که علاجه بود و در آن مفاسد بود و اگر چه خنک و در غذا و مراعات فصول لازم است مراعات اوقات
شبان و روزی نیز لازم بود و چنانکه در طرف صباح که محل حرکت صفر است مسکنات صفر او میری و بعضی مردم
و در چاشنی که شیرین که محل حرکت دم است متویات و لطیفیات دم خوردند و در آخر روز و اول شب
که محل حرکت بطن سرد است و مقطعات و لطیفات و ملاط بلغم و خوردند و السلام چهارم

۱۲

دوای مقوی که با نخاصیت اعم از آنکه بحقیقت نیز موثر باشد یا به تقویت اجزای مسلیه بدن و حفظ
 جمیع قوتها و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل مفرط کند و مقادیرت با کیفیات مغیره
 طبیعت از واردات خارجی و داخلی نماید و شرح او در مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها در باب
 ترکیب و موم خواهد آمد انشاء الله تعالی و با توجه رعایت دوای مقوی بعد از است مرتب تر است
 و عدم استعمال چند آن قبل الساده و الثانیه و استعمال در وقت مناسب و عدم استعمال در بین
 تحلیلات مفرط و اشتبا و اینها باید که در تخریب خواب و بیداری که لا بد است جهت آسایش تن و دماغ و قوت
 و تیرمهاست به بی چون مضمم و غیره و تعدیل مزاج تعطیل و تحلیل و رعایت آنچنان می باید که
 هرگاه خواب طبیعی غلبه کند تخریب تا نیکو و بار است باشد و خواب ضروری را دفع نکند تا کوفته و
 ماند و نشود و خواب شب و بیداری روز را عادت کند زیرا که شب بهشت تاریکی و سکون خلق و آرام
 آرمیده تر بود و خواب ستمفرق تر آید و از غلبت راحت بیشتر و در و نیز چون شب خشک تر است و خنکی
 نفس با حرارتی که در خواب با ندرن میل میکند بهتر متقا و مست نماید و نیز مناسب است و ضاع
 سماوی و جزی عادت طبیعی سکون و اس و اخلاط و طرف نشب بیشتر باشد و در خواص که دست
 لیل و نهار در از گذر و انجا نخراند و تا کم است بلخ طبیعت و در خواب کمتر از بیداری باید زیرا که در خواب
 حرارت بدرون بیشتر مائل گردد و به شدادت اطلب و شمار و این حالت جهت تکمیل مضمم بکار آید و زیاده
 بر آن سبب بخوبی حرارت نا طبیعی و اخلاط گردد و نیز آنچه طبعه که از اغذیه در حالت نوم
 بدماغ متصاعد می شود و دماغ را آسایش میدهد و من از ان راحت می یابد چون زیاده واقع شود
 بخار است اخلاطی که بیده حال انحراف منجذب شده بدماغ صعود کند و مضمرت رساند و مع ذلک افتاد
 رطوبت اصلیه فی النکله و تحلیل روح نیز واقع شود و از انجا واضح گردد که بر قلوب و استسماج
 بغداد آب خواب نشاید کرد و اسباب ریاضت را خواب بیشتر فائده دهد و بیکاران امید که
 زیرا که خواب اعضای انصباکی که ماندگی یافته آسایش یابد و من را قسطیله بود و از زیاده و تحلیل روشن
 بیکاران خورنده و متلی بود جهت قلت تحلیل و در بیداری چون تحلیل بیشتر بود و طبع را با اعتدال
 آرد و از انجا واضح گردد که از سر مفرط تحلیل روح و ضعف قوی بقایست حاصل شود و مضمرت
 آن غطیم بود و از بی طعام گرم و خشک غلبه چون کبابی یا بزا و یا سرد و خشک و غلبه چون پزیر شود

و سببیکه بدن مقدار که طبع بصدری محتاج آب بود خواب نباید کرد و تا حرارت میسر طعام با حرارت غالبه
 درونی جهت خواب بدو شد و افقهای رطوبات بدن زیاده از حد و احراق طعام در معده و نفس جگر
 نمکند و مواد که طعام از فرم معده فرو نشود و نباید خفت تا معضم مختلف نگردد و اگر مراض را صاحب
 نباشد و خواب غلبه کند چند قدم حرکت کند انگاه بخسید و گفته اند که جهت نیکی معضم قبل از آنکه طعام
 با فضل معده اندکی بر جانب راست باید خفت تا غذا انکیو بقعر معده قرار یابد جهت میل نهادن و فقر معده
 بر جانب ایمن و بعد از آن بر جانب چپ باید خفت تا غلبه حرارت جگر سبب اشتعال او بر معده
 درین جهت با حرارت معده معضم شده و طبع غذا را از معده نیکو تمام کند و انگاه دیگر بر جانب راست
 خستند تا میل کیلوس بجگر اتم بود و معضم اسهع گردد و در شکم خفتن را هم معضم دشته اند جهت خفتن
 حاد غریزی و میل حرارت بیشتر بر جانب معده و این جمله نسبت با کسی نیکو باشد که در معضم معینی محتاج باشد
 به جهت اعتقاد و در پشت خفتن را بدو داشته جهت میل فضول بطرف قفا و ضیق مجاری نفس و غیره
 از جانب پیش و آفرین نیست هم وقوع کابوس و سکت و فاجع و نزول نزالات و غیره بود و مرضی از
 جهت ضعف اعصاب بالضرورة بر اعداب اعتماد میکند و می آید که اعتقاد بر خلاف این نیست باید کرد
 چه اکثر مردم که چنین خستند و تقصیر می کنند که بالین است بود در خواب چنان بیند که کسی میب گدوی ایشان
 گرفته و یا میگردد و یا بر سینه او خفته و میخوابد که او را خفته کند و یا بنایت گرافی میکند و او می خوابد که خنود
 گوید و یا حرکتی کند و وضع آن از خود نماید نمیتواند و عاجز ماند و مثال این خستند و این سبب حقن تجربه
 رویه بود و در مجاری و دماغی بواسطه این نیست و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشابه گردد و در نفس نیز
 اکثر درین وضع واقع شود و اما نیست و دیگر اگر بر یک وضع عادت کرده باشند تغییر آن جهت نفع معضم
 احتیاج نباشد مگر آنجا که سبب کثرت میل مواد و یکجانب معضمی اعضا در آن طرفند بزرگ تر گردد و نیست
 خلقت متغیر شود و چنانچه در اطفال مشاهده است بلکه گاه بود که افعال اعضای داخل از آنجانب چون جگر و
 سیر و معده بسبب میل مواد و تجربه قوی تر گردد و از آنجانب مخالف ضعیف تر آن هنگام تغییر آن عادت
 واجب بود و در قطع نظر از این عادت بجهت این نیست استنباط و تا بهمه وجه بدن از جهت رسیدن و همچنین
 با انبساط بلند نیست نیز و باید که بر غده بول و غایط خواب نکند تا خواب نیکو بود و معضم مضرت رساند
 ششم حرکات و سکناات بدنی و قوای نفسانی آثار عایت حرکات و سکناات بدنی که لا بد است جهت

تجربیهات مزاج و وضع فضلات اغذیه بعد و دادن طبیعت تحلیل آن با فاعاش حرارت غریزی بجز یک
اعضا جهت آسایش طبع تحلیل تحلیل زائد مضرو و حال یافتن برای تصرف و مطلوب و قدری اجماع
باید که ریاضت حرکت بعد انقباض و تبس از خلوت نام واقع شود و با همضم و تحلیل معتدل افتد و بر هر دو حالت
مخالفت مذکور سکون اولی بود و بر حرکت متعصب است و که مشغول گردد و مادام که طبع از آن نشاط میکند و نگ
در وی افروخته می شود و کوفتگی و مانندی و کسالتی از آن درمی یابد و از آمدن عرق رحمت و خفت می یابد
نیکو بود و چون طبع از آن سیر خجسته و با وجودها و تشنگی و در آن تشنگی و عرق و تحلیلات زیاده
می شود و در عضوی و مانندی درمی یابد سکون و اجسب بود و حرارت غریزی اگر چه از حرکت بری افروز
و تاثیر خود تمام میکند فضلات را بفرق و غیره دفع می سازد اما از آن رطوبات بدنی و روح و هم حرارت
غریزی تحلیل مضطرب می یابد و از اینجا واضح گردد که در عین گرمی هوا دعت و آسایش بهتر و سلامت تر بود
و در خشکی هوا حرکت و ریاضت و در عین احتیاج با خراج بول و غائط و امثال آن حرکت متعصب مثل دوی
و چیدن و زور و عظمی کردن و تشبیه اینها نشانید که در آن که هم عین فضلات و تصور عضو باشد بلا تشبیه و باید که
بعد از تناول او و تفرقه و مقویه مادام که احتیاج تمام حاصل نشده باشد حرکات متعصب نشاند تا بواسطه کثرت
حرارت و تحلیلات و غفلت طبع از بازگوشیدن با قوت و دافندگی کلی در فرج پی پی نیاید و بعد از مسلمات
و در صیرورت قوی و اعضا هم سکون از تعصب لازم بود زیرا که از تعصب بیم بود که روح یکبار تحلیل پذیرد
و یا تصویری عضوی واقع شود و اگر چه معتاد بود و باشد و ذاک اعضا اگر چه از ریاضاتی است که دافع
گرفت بعضی تعصب است تحلیل مواد آنکه کند و معتد و مقوی بدن است بهشت جذب مواد و حاصل بعضی خفاخته
مشابهت از مردمی که ملازم است و کس می کنند که فریب می دهند و افراد آن هم مضرب و بهجت زیاده و سستی
تحلیل نشاند و بهر حال که بر عضوی بر آن که ریاضت قوی فرمایند قوت او در انزال زیاده گردد و تشخیص در آن
مستاد و چنانکه معتد را فعلی که از آن بصورت صادر قوت استی شد بهولت صادر گردد و همچنین قوتها
بدنی نیز کثرت ریاضت قوت می یابند چون حافظه از کثرت حفظ و تشنگی از کثرت فکر و تشنگی از کثرت
تحلیل و امثال اینها سبب جمله کثرت توجه روح و حار غریزی است بدان عضو و محل آن قوت سبب
و دامن ریاضت خفاخته مقتضای است و طبیعت است و بر عضوی را ریاضتی است مخصوص بدو چنانکه
سینه و حشره را خوانندگی و چشم را دیدن و گوش را شنیدن و ذائقه را چشیدن و شامه را بو سیدن

و قلی بود انقیاس و اعتدال درجه ریاضات برین قوی میگردانند و نیز از اقل با کثرت از صفت باشد
 تا سر قوت و حفظ صحت گردد و الا مضرت آن نباشد و خواهر قوی رسد چنانچه تدریج معلوم گردد و
 انتشار الله تعالی آثار حیات حرکات سکونت قوای غنائی که موقوف علیها اند حرکات و سکونت بدنی
 را چنان باید که رفع افراط و تفریط و بکشد اعتدال اینها که طایفه یکبار است از است نفس را مستعد و ماض
 سازند تا بسبب بی اعتدالی آنها نظام حرکات بی غنی و اعتدالی مزاج مختل نگردد و چه هرگاه در قوای غنائی
 که صور و کیفیات از ادراج انداز قیام امور نفع نماید و یا مضرت سازد و واقع شود نفس را تعین آن است
 و انفسالات کثیر و چند عارض میگردد که از اعراض نفسانی خواهند چون غم و شادی و غضب و فرح
 و ملالت و توبالت و غیره چنانچه در حکمت بسیار است و نفس توجه و تفریب قوی در هر حال بر وجهی میگردد
 چنانچه در غم و خوف که از ادراک منافعه حاصل میگردد و توجه تدریجی بجانب سود و اعماق بدن میگرداند
 هرگاه غم و در غضب و شادی که از ادراک منافع و اول و ملائم در وجهی میگرداند و توجه تدریجی بجانب
 بجانب خارج و فواید و منافع میگرداند و در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال و در هر حال
 مذکور منافعه حاصل میگردد و توجه تدریجی بجانب سود و اعماق بدن میگرداند و در هر حال و در هر حال
 حیوانی که حاصل قوی است با آن مرتجعی شود و چون روح جوهر لطیف است و تحلیل است و تحریک او بسیار
 بر اسب غیریت دم صافی لطیف است که مناسب جوهر روح و حاصل حرارت غریزی است و در این صواب است
 و در این تحلیل او میگرداند و در این با او توجه شود و چون در این و در این و در این و در این و در این
 لطیف است و در این که در این اول از او نسبت بسبب پرب و تنفس طبع و در منافعه و در این و در این
 بهم کشیده و در این با او توجه شود و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 و لطیف است روح که در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 تحلیل روح نکند آموخه و خبر که حس و حرکت جهت حسی حاصل گردد و در این و در این و در این و در این
 سازد و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 یا منافعه و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 گردد و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این
 حفظ و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این و در این

هم بحسب مد و نیازت در تحلیل و در نجار تو واقع شود چون وقتی وضعیف واقع باشد تحلیل تمام واقع نشود
 و لیکن فی الجمله بر ظاهر و باطن وضعیف روح و قلب پدید آید و غشی افتد و نادین حرکت گرم شود
 و محمی لایم پدید آید و اخضر اسب دل و حین ادرار که اموال و اشتاق محسوس است و سایر کیفیات نفسانی
 نیز بحسب این از افراط تنبیه است مزاج و افعال ناموری باید و اکثر معلوم است و اما افراط سکون قوی که تقریباً
 اعراض است چون موجب تغایر روح است بسبب قلهت تحلیل است بیشک شمر تلاوت بود و چون این غلظت است
 دم که با در روح است بحسب قلهت حرکت بدنی و کثافت اغذیه و همچنین منع جود و تراش و مغز است
 افعال و قوی بود لیکن که روح بحسب غلظت حرکت و استنشاق بود و تریج بر وجه لائق تواند و کرمی
 ناطبیعی پدید آید محمی پدید آید و هرگاه این حرکات و سکناست بر وجه اعتدال شود و از جمیع این آفات
 محض بود و در این حال بکلی است فاصله که تمیز با اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق مستوفی
 است بهشتی و فیرفه غلظت است داخله و خارجیه تن و حبس آنها مثل غلظت و بول و منی و عرق و مخاط و تن و
 و منی و هر چه که در رعایت استخوان بود که هرگاه تغذای غلظت و بول نیکو شود و دفع کنند چه از
 نگاه داشتن آنها به قوی و حبس بول و است مجاری آنها باشد چنانچه بتدریج معلوم گردد و بازنگر تغذای
 نیا به خواست تا در حیرت و دفع طبیعت نیکو یاری دهد و ناقص نگردد و چون غلظت نباشد میل اخراج نصیب
 نماید که و ناطبیع را و غلظت کاذب حادث نگردد و نیز سبب ادا که میاد و بی ضرورت بدان آلات میل کند
 و از ان وحشی چون درم و غیره توکر کند و بر غلظت کاذب حبس باید کرد و خود را مشغول داشتن ناطبیع
 آنرا فراموش کند و آن مدخلی بنحو تحلیل نبرد و اگر در خیال ریاضتی مغرب کند تا زودتر تحلیل
 موده شود و ادلی باشد و باید که اخراج بول و غلظت آن مقدار که طبع اقتضا میکند از برای خروج مهیا شده
 کنند و در نیمه کار باز نه ایستند و بیا یاد حبس نکنند که از ان مضرت بجاری رسد و جهت ماندن نصیب یا
 در غیر محل خود را و گذرانی بول و غلظت و دفعه را نیز مضرب و در حین اخراج بحسب انداختن بر آن اعضا
 آنکه بر میل مضرب است و غلظت طبع نمایند و بول در سوراخها نگذارد که میباید سمیتی از حیوانی سمی که ما و امی و
 باشد با غلظت کرمی و در موش و سایر اشیاء و غلظت بر اسیر و غلظت بر اسیر و غلظت بر اسیر و غلظت بر اسیر و غلظت بر اسیر
 و صاحب سبیل و در سوراخ و باقی و است با اینها نشیند که بدان غلظت قلهت اگر دود و بزرگتر شود
 اگر در شش ایشان پیشتر از وقت طبع بود و بی حرکتی طبیعتی تند است و دراز عمر باشد و جهت قوت موده

[illegible]

در حرارت فصل داخل حفظ صحت منت و معدل مزاج و آنچه بحکام داد و دید تسخیر هوا و تعبها واقع شود منتفی بود
داخل علاج و اعتدال که آن منفید و مطلوب است باعتبار حرکات شعبه معقوده بود و مخاط آنچه در مینه
جمع شود و اخراج آن بدینسان باید کرد که آسان تر بود و در انقباض کشاد و گرد و دو اگر دیگر فضله در دماغ بود
بجای استفراغ آنهم پدید آید و آنچه بر انقباض باز کشند و از دهن بر آورند منفذ بینی را انکیو پاک نسا زد و مگر
آنچه بحکام بود که خروج آن از راه دهن آسان باشد و در حین دیدن و غیره غف ناید کرد که مباد
تفرق اتصال در منفذ و حوالی دماغ واقع باشد و در حین فرو بردن طعام و آب و غیره نشاید بینی دیدن
که ممکن بود که از آنها چیزی بنفوذ بینی چید و جثت کند و مخاط را فرو ناید برود که چنانکه دماغ است مهم آن
مفسد بود اگر چه اکثر بدان معنا و نذوقین نیل را زود زود دفع باید کرد و شبست و شوی و امثال آن تا چشم را
بوی بد او نهم نیاورد و دماغ را مضر نشود و تدبیر از آن با تکلیف با صلاح عضو نشاید کرد زیرا که نقل
مفرغی است مردل را پس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقاً مضر باشد و از آن موی سحر در محله
باید که هوای آن نجاست گرم باشد زیرا که موی همچو پوششی است عضو را و چون هوا سرد بود و بسام آن
عضو که موی دور کرده اند بسته شود و مزاج آنرا ناطبیع ساز و جهت حقن آنخبره و غیره و زود زود هوا
نسبایستد که دماغ را مضر باشد و از موعد معتاد و نباید گذرانید تا از صداع و خارشش و جثت نیاید
و اگر بالضرورت تاخیری افتد تا آب گرم اندکی بیخ موی را از ترابید ساخت و مانیدن و شستن تا تسکین یابد
و اگر اعتیاد و نگا داشتن موی شده باشد نیکو تر بود و جهت حفظ صحت دماغ فاشستن آن بهر دست
جهت دفع چرک و حیوان لازم بود و چنانچه داب است و از آن چرک تن جهت تفتیح مسام بدن مناسب بود
و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت نیست فی الجمله طریق حفظ صحت و بر آنکه مخفی همانند که این تمایز
سبب حفظ صحت بناسبت پرورش کواکب سببه سیاه و واقع است هوا از تربیت شتری و آب از
تربیت زمره و غذا از تربیت آفتاب و دوا می مقوی از تربیت میخ و خواب و بیداری از تربیت عطار و
حرکت و سکون از تربیت قمر و دفع و حبس فضلات از تربیت زحل آبی سعادتمند فطر حکمای یونان و
اتباع ایشان برسانیدن مزاج مختص است با نتمسای اجل که آنرا طبعی سخن اند و آن ناصه و سینه مال
بود با آنکه حفظ کنند زهر سنی را از طفولیت و شباب و کولت و شیخوخت بر آنچه لائق آن سن بود متبدل
اسباب ضروری مذکور که آنکه چون این را تشخیص آدمی را از طبعی یافته اند که مقارن بود بجرارتی که نصیج

و تدبیر و دفع فضلات او کند و بتدبیر تحلیل آن نیز می نماید و تجزیه تحلیل سراج مرد بین را و آن رطوبت و حرارت
غریزیست یعنی اصلی را و زادی که توأم اصل حیوان بدانهاست و آنچه از رطوبات غریزیه بدل با تحلیل بدن
همی شود و قاعده مقام آن رطوبت نمیشود زیرا که آن رطوبت اصلیه قبل طبع درین بدن در او غیه غذا و منی در رحم
پدر و مادر طبع یافته و طبع این رطوبات هم درین بدن بود و قاعده پس آن رطوبت حسب مقتضای طبیعت بدست
مذکور تحلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که با نشت روح حیوانی است منطفی گردد و چنانچه چراغ از چرخ شدن و غن
و صوت طبیعی واجب شود و این بر تقدیر عدم ضمت مزاج اصلی و مقتضیات خارجی بود و بحسب استقرا درین بدن
و این ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود عدم ورود و اسباب معنده خارجی و داخلی بیشتر ازین یافته اند
هر چند که مراعات نیز نموده اند اما حکمای هند را چون اعتقاد بطل حیات چنانچه صریح نص کلام الله شاهد آن است
بلکه مافوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج بتدبیر حکمی خود مجمع علییهست نظر بر ابقاء و ثبات کمال قوت
انسانی است که آن مدت جوانی است فوق البلوغ بتدبیر فقهی حکمی چه بر چند تدبیر بیشتر و قوی تر بود و مزاج محکم تر و
ثابت تر باشد و اعظم تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است و در اینجا چند فائده ملحوظ بود یکی آنکه چون روح
تجوار محتاج است بتجدیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه پست عشاق هواشش در دفعش و از نینجبت انسان
مضطرب است بواسطه بدین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل و در مخالطه او خنثه حاره و عدم احتراق
و صاحب را قلت احتیاجی و کمی اضطرابی پدید آید و دیگری آنکه چون روح جوهر لطیف سهل التحلل است
و در حین حرکت اعضا بیشتر تحلیل میرود پس بدین اعتبار چون آلات تنفس دل و اعضا اکثر ساکن اند
تحلیل کمتر یافته و دیگری قلت تصرف از هوا می معنده پست عشاق و دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله و دماغ
بسبب از دیار حرارت قلب بتدبیر و صعود آنچه حاره از آن بدماغ و دیگری تقویت قوی و اعضا چه مقررت
که از کثرت توجه روح بقوی و اعضا قوت متوجه الیه زیاد و دیگری دو بدین فعل البتة روح را توجه تمام بداخل
می شود چه از توجه به خارج جهت قمع میل و هر باب از مغز صاحب که او خنثه قلبی است و از برای ادراکات و
امثال اینها باز پرداخته است و نیز بینی که دم نگیرند در حین و در کردن و تمام افعال شاقه و بدین فعل روح را
مستوجب بدان عضو نسیان قوت میسر نگردد و ایشان را در غیاب اوقاتهای کلی باشند و بتدبیر دیگر شعاع اشراط
تحلیلات اخلاط و قوی و ارواح و حرارت و رطوبت غریزی بود و تحلیل محلات خارجی و داخلی چون اوقات
و احسانات و افعال شاقه و اخراج منی و استغزافات و اخلاط جهت ثبوت قوی و ارواح و ممانعت اخلاط

و تدبیر دیگر عدم ارایه مختلفات و غرائب بود و بدین از اندیز که شریک و ادویه طایفه شیر نشود و از اجزای اصلی را از انار غریبه که برسد و تدبیر دیگر اعتقاد بود و به وایای مقوی که در آن تجدیری و یا سکر سست با وجود تقویت قوی و اجزای اصلی باشد تا از تحلیل بیشتر حفظ کند و تدبیر دیگر تعاقیل غذا بود و به اوقات جهش قوت استیاج بدل بود و اسطه قوت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای مقوی باشد که جوهر آن از نقص و نفاذ دور باشد با خاصیت تقویت مزاج خواندنی بود و چون شرح مرایای باد و به و چون خمرهای بدبر و امثال آن و خواه حیوانی بود و چون مار و غراب و محوم با قوت و بیض و لبنیات و ادویه آن جمله در باد و به و قوت بعضی از اینها در هر تیر اخیر میگشاید و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده و اسهال بود و استعمال ترپلا و امثال آن و اغذیه چرب و البان از عقیق آن چنانچه در ترتیب جلو و قریب بدین حالی مشاهده است تا رطوبات مجاور معده را دوده از مزاج و تضعیف و ارغای آن نکنند چه هرگاه معده قوی بود و اکثر احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال ادویه مقویه جلد و اعضای ظاهری و مانع اخلاط از قبول فساد بود و از خارج بدن از مطبوعات و میاه و معادن و حصیر نباتات و سقوطات و ادویه آن در بره و تجارت و غیره یا تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود و از تغیرات هوا به اثر و ادویه موافقی که در بدن آن مبتدل بود و ملبس البسته لائقه فی الجمله و تدبیر دیگر تعقیل خواب بود و به اوقات که غلبه آن بطل بود و اندک حشمت و مانع حبس است و گاهی که اندک خواب تجویز کنند همچنان شسته خواب روزنامه را بسیار بدماغ میل کنند و خواب گران نشود و بلاشک چون تحلیلات بهجت تعطل مذکور اندکی واقع است بدین سبب با سایش تن و دماغ و اعصاب تبطیل خواب کمتر محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال ادویه دفع مانع مضرت و مقوی بدن بود و تدبیر دیگر تقویم قویه فرمودن قوی و روح تقویت مزاج و دفع مضرت بود و شدت آن عدم حکم و احساس ظاهری بود و در حین حشمت و تدبیر دیگر ترتیب طبسمات و تمایل مناسبه مدعی بود و در اوقات لائقه بدان و تاثیر افنون هندیان در دفع سحر و سم در دمای صعب و تب و عذر و قصد و مکر و ظلم و تاثیر طلسم نیز سحر ایشان در دفع خصم با وجود شترت من نیز عزرات مشاهده کرده ام و گاهی شریفه خواص الاشیاء حق شاهد آنست و بلاشک چیزی که طبع را بر دفع تب و در و هم یاری تواند زد و آن تقویت طبیعت را نشان میدهد بود و با جمله خدرا و جمیع محلات روح و قوی و غیر آنرا و اخلاط صفا که با قوا و از استقراض اخلاط نصیبه و حسب سید اندک تخصیص از اخراج خون و منی و در حفظ منی مبالغه بیشتر دارند چه از تبدیل یا تحلیل و قائم مقام رطوبت غریزی میداند پس تصنیف ضعیف ترین اشیا باشد مزاج را و چنان رعایت آن

که از حیوانات ایشان را احتلام افتد آنرا از جامه بشویند و بخورند تا ضائع نشود و همچنین حذر نمایند از ابرو اغذیه
 داشته بمضغه بدن و از هواهای متعفن و مست و مفرط و در و دوازده ماهی بگواری و غایت متعین ایشان
 را این تدبیر را چون منع مرض کمالت است اگر چنانچه بسبب تقصیرات از آثار آن چیزی بظهور پیوندد و دفع
 آن تدبیر حکمی سعی بلیغ نمایند و بزرگترین تدبیر ایشان چیست آن یعنی انگندن پوست است همچو مار که هر سال
 پوستی می افکند تا زخمی شود و درازی عمر مار را از این فعل دلسته اند و این خود ممکن است و فی الجمله واقع
 و از جمیع کثیر و از حکمای ایشان شنیدم که چون این تجلب کردند و میبایست ایشان که باز برمی آید سیاه برمی آید
 و این علامت عود و شباب است مرقوت حرارت و رطوبت غریزی و در آن اوقات ادویه مقوی مزاج
 و سود مشرف خاصیت و لون از داخل بپوشیده بکار و از آن جمیع کثیر از کبار ایشان شنیدم که بعضی از حکما
 ایشان هستند که چون در اسامی خود و قصوری در پانصد از طرف پشت رو دمای خود را بعضی برون آورند
 و باز گردانیده آنرا با آبهای ادویه مناسبه بشویند و با ادویه دیگر آنرا بایا لایند و تیار کرده آنرا بخورد باز کشند
 و بعضی هستند که نفس را فرا گیرند و درون خود و آنرا حرکت دهند چنانچه هر عضوی را که خواهند با قوی سازند
 تمام دم را بد آنجا مائل گردانند و در داخل آن در برند و بچرخد و آنرا بزرگ کنند چنانکه گو میادرم کرده باز سجا
 اصلی عود فرمایند و سن جگر را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود و در بار اچنان حرکت میفرمود که
 که از مریون پوست شکم او کسی نپیدا شستی که چیزی مجتمع گشته پوست را بلند داشته بهر طرف میرود و در آن چیز
 شکم او قرار عظیم میکرد و امثال این غرائب در اعمال ایشان بسیار است اینست فی الجمله بیان حفظ صحت
 و آنچه در ذکر پادشاه بهین میگردد و نگارنده این مسائل را حاصل شده از انشا الله

باب سوم در بیان تدبیر اطفال

ویران و فاقمان و مرقاضان و تبیب و اعراض مفرطه نفسانی و آبهای بد و هواهای مضر و استغراضات
 بر آنکه مولود را قبل از آنکه اعضای او مستعد حرکت و منوص شود و آنرا سن طفولیت گویند مزاج او گرم و تر بود
 بهجت و فور حرارت و رطوبت غریزین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت غریزی طبع و دفع
 اجزای بدن کمال نمیتواند کرد و از نهایت اعضا و جوارح اطفال نارسید و بهجت بهین و فور
 رطوبت اصفیه نشود و نمودن درین سن بیشتر است و حال ایشان نه در آن حالت است و نه داخل مرض

و چون ازین مرتبه تجاوز کردن کوهی بود و مزاج او همچنان گرم و تر باشد آتشی کمتر از مرتبه اول بود
بواسطه زیادتی تحلیل و این بعد از بر خاستن و حرکت بازاده بود تا بر آوردن دندان بعد سقوط و محکم
شدن اعضا و غایت آن تا هشت سال باشد و حال کوهی که در آن فی الجمله خلل صحت بود چون ازین مرتبه
گذشت سن ترشح بود و مزاج او همچنان گرم و تر باشد آتشی کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت مشغول تر و ظاهر
ست و این تا صین بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کردن کوهی رطوبت بود و او همچنان گرم و تر باشد
آتشی کمتر از مرتبه ثالثه بود و این تا صین بر آوردن موی روی بود که غایت آن تا هجده سال است
و چون ازین مرتبه تجاوز گذشت سن جوانی بود تا قرب چهل سال و غایت نشو و نمو تا سی سال بود و از سی سال
تا چهل راسن الوقت گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک باشد زیرا که حرارت غریزی اشتعال
تمام طبیعی یافته چنانچه چراغ در اعتدال و غن و بار طوبات برابر شد و درین مرتبه چنانکه تمام می باید بحیثیت
کمال قوت حرارت غریزی و باز پر و خن غریزین از نشو و نمو بدن و چون ازین مرتبه تجاوز کردن کوهی
کهولت بود و نقصان طوبت غریزی درین اوقات واقع می شود و سبب نقصان حرارت غریزی
میگردد و بدینچه چنانچه نقصان روغن بعد از اشتعال چراغ و مزاج کمال نسبت شبان پس روی و خشکی یافتن
این تا شصت سالگی باشد و بعضی ابتدای کهولت از سی و پنج گیرند و این چهار مرتبه در خلل حساس اند
و بعد ازین سن پیری که از آن شجوخ گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزین از و بادی باید
و قوی و اعضا بدان سبب ضعیف می شود و تا آنکه این رطوبت بنوعی نقصان یابد که حفظ آن حرارت
نشانده کرد و آن موت طبیعی بود چنانکه از پیش دانسته شد و غایت این تا صد و بیست سال بود و مزاج
مشالح بسبب این نقصان مذکور در غایت بر و پس باشد لیکن بحیثیت حصول رطوبات غریبه با که کمتر
از سدی هفتم در بدن ایشان مزاج ثانیة ایشان سرد و تر باشد نسبت به نقصان طبیعی و حال بر این سن
از شصین صحت و مرض بیرون بود و جهت ضعف همچو حال ناقمان و نقصان رطوبات غریزی غلبه بر
حرارت غریزی از استیلا می حرارت غریبه و حرکات غنیفه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است و
همچنین نقصان حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از بردات و حملات و غیره و چون
این مسائل بوضوح پیوسته محقق گردد که کمال استقامت حکما و حفظ صحت و تقویت مزاج و در جمیع اقسام عمر
بر حفظ صحت رطوبت و حرارت غریزین است از نقص و اتفاد و تحلیل از این خود و با تشک و در رعایت

اطفال و شایخ و ناکتین که ضعیف القوی و اعضا اند استام بیشتر و بهتر باید اما تدبیر اطفال و کودکان باید
 که چون طفل متولد شود تن او را از خشکی بپوشانند و لباس و غیره آنگاه رود و ناف او را که بخت او
 که از شیشه گویند متصل است بدو انگشت نز و شهادت آنرا آهسته گرفته بماند از طرف شکم بطرف جفت
 تا چیزی که در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بر سیانی نرم بافته و بر وخن چرب کرده ببنده اند
 محل کی نزدیک ناف و یکی مقرب شبری دور تر و آنچه نزدیک ناف بنده بسیار محکم بنده تا اسل
 بطفل نرسد پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض دوسه انگشت آنرا بر تیغ تیز برند و با نخه چنان بستند
 که چون بر کلیه نهاده آنرا قطع کنند طفل در وی کم کند و بعضی ازین روده ناف را بکتر از شبری قطع کنند
 و آن نیک نباشد زیرا که تجربه چنان یافته اند چون از شبری زیاد قطع کنند آن طفل را قوت ناسک
 مثلاً بیشتر بود و کمیز برود کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کمیز بسیار برود کند و تا نیک بزرگ نشود و
 آن بکشد و نیز تجربه چنان یافته اند که روده ناف را چون نیکو از باد و خلط پاک نکنند و نیکو بنده در خصیه
 و زبانه طفل باد پیدا شود و در مثانه و یارحم و یا معده علت پیدا کند و بعد ازین باید که نمک سود و بر تمام
 تن طفل نیک بپاشند و محطه نیکو او را پیچیده در آن حال بگذارند تا تن وی نمک خورده شود و عفونات کمتر
 قبول کند بعد در ظرفی کشاده آب نیم گرم بشویند و در اول بختی او را در میان آن شود آب را بکشند
 و از آن آب شور بدرون چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن آب پاک بشویند و بردارند و خشک سازند
 و تن او را در زخمهای نرم پیچید و گرمی بر تن او و قریب بگرمی رحم نگاه دارند چند آنکه با بیهوشی بهدای بیرون
 معناد شود و بعضی هستند که بچه را اندک سود و بر تن او و رفتن بپاشند و همچنان شسته در خر قه سحبت یک
 شب بار و زویشتر بعد از آن بشویند و تجربه چنان یافته اند که آن طفل را اعضا کمتر جوشش کند و کمتر عفونت
 پذیرد و اگر در اول نمک آب بشویند هم شاید بعضی طفل را بعد از نمک به آبها میویند که در آن اندک
 سماق و قسط و شاد و حلیه و اشال آن چوشید و بپاشند و این نوع تدبیر در پرورش ایشان ازین وقت
 یا زبیک منافع کلیه در حفظ و صحت برایشان علی الخصوص که آن او ویرا خواص نیکو بود و در تقویت اعضا
 و قوی اعتقاد و حکمی واقع شود و باید که در حین بستن در خر قه که آنرا غنندق گویند بعضی اعضا می او را که در وقت
 ولادت ضرب یافته باشد و ناهموار شده و از موضع مقر تقصیر یافته به شکاری هموار کنند و بعضی که باید بر
 سر و پستانی او را پاهای او و دستهای او را بر آن شکل که می باید راست کنند آنگاه به بنده بسیار محکم بنده

که گفت و آنگاه آن بچہ طفل نرسد و هرگاه باز می کنند می بندند همچنین دست و پایی او را کشید و هموار باید
و مادام که اعضای ایشان نباشد نرم و تر و عصاب ایشان سست و قوی ضعیف است در خوابانیدن
پیشتر باید خوابانیدن تا یک طرف تن قوی تر نشود و گوشت کم یابد و از وقتیکه ولادت واقع شده باشد
تا همان وقت از شبانه روز شیر نباید داد و اگر ناف می نباشد تا طفل حرکت و گریه کند و خود طلب صادق نماید
و معده و خلق او بچسبند و کشادگی یابد و تجربه چنان یافته اند که اگر کثرت اول چون شیر شکام بوقت قرار مردم
دهند آن طفل خاموش و کم آزار باشد و چون در وقت سیری مضطرب و خلق دهند کم حرص بود و در اول که
شیر می دهند می باید که کام طفل برابر دارند و آستینان بود که گشت شهادت را بشیرینی آلوده کنند و بر کام او
نیکو بماند آنگاه شیر دهند و تجربه چنان یافته اند که کام طفل را بچیز نیکه بردارند در مدت عمر از آن کم ضرر است باید
و چند کس را دیدیم که کام ایشان را بقریب سوده یا نبات برداشته بودند چون عقرب ایشان را گزید
المی نیافتند و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوی دهند و بتدریج زیاد می کنند تا به شیر خوردن در آید و هم
نیکو از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و گریه آغاز و
و قبل از شیر خوردن اندک گریه را در مفید بود و در فرنگ بعضی دانایان پستند که بعضی اعضای اطفال غل و
که میدانند که قائل علتی بدست مخصوص بدان عضو داعی بچل آن می نهند و از آن علت این میشود چنانچه
بر پیشانی و بر حبت صرع و جنون و بر ریه غین حبت امراض عین اشال و دوسیت که اگر بعضی عروق و شرا
را که مزاجها را و آنچه فاسد باعضای شد رقیه واقع اند و در معالجات امر بقطع و داغ آنها می کنند حکمت
آزاد و غنی و یا قطع و سد می کنند حبت بیم امراض آن اعضا می نیکو بود و باید که طفل را در موضعی دارند
که سخت گرم و سرد و سخت روشن نباشد و بدر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج معتاد سازند و هر روز
و نوبت یا سه نوبت و شب یک نوبت طفل را از غنقد و یا عهد باز کنند و بخت بماند و رخت او را
خشک سازند تا مباد که عصاب پیشتر او گوشت یابد و یا اعضای او را حرارت بول بسوزد و در حین بستن
و کشادن قبل از افتادن رو و دونه ناف احتیاط باید کرد و تا آنکه گوشتی نرسد و اگر رکوی چوب هر بار بر
بالای او نهند و یا آن محل وصل را چرب کنند بر سیم پیه و زرد چوبه نیکو بود و تا هفته آن دوده بیش و کم
نیفتد بعد از ناف او اندک سرمه یا سفیداب یا موم و خشک یا گل سائید یا خاکستر بپاشند تا رطوبت
آزاد بکند و آن محل خشک و مستحکم گردد و دوران حین روغن از آن محل و در اند و در فصل گرما

هر روز تمام تن او را با آب فاتر بشوید یا کمی روز در میان و در سه ماه یا سه روز یا پنج روز لیکن در محل گرم و
 بعد از آن خشک سازند و بر وزن چرب کنند و در غنچه با مهندسند و در چین غسل احتیاط کنند
 تا آب در گوش او نرود و این غسل نه روز و تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در غنچه
 مناسب نافع جوشیده مثل بهنگرا و حلبه و خارشخین و امثال اینها بهتر بود و بعد جلد هر هفته یک نوبت
 غسل یا استحمام معتدل و در این مذکور مناسب بود و این تدبیر نه روز و در نوزده تا چهار ماه مناسب بود
 بر وزن تازه گاوی و گوسفندی و با ونبه تازه و یا بیه تازه و یا مادینه را دو ماه بر وزن نفعش بادام و
 امثال آن و بعد از آن زبیر را هفت هفته و اگر او باقی واقع شود که بتجربه یافته باشند که نفع مناسب ایشان
 داشته باشد و حافظه صحت بود و اولی باشد و بعد سه روز از ولادت در همدستین اولی بود و جهت حفظ
 از مضرت آلائش و باید که بعد از غسل اندر گرداگرد و خم کردن و در پس گوشها و گوش را آنها و غلظت
 طفل برگ مورد سائید و با گل سرشوی ضمیم کرده باشند تا خراب نشود و در سر ما گل تنها کافی بود و
 در چین روغن مالیدن باید که اعصاب و عضله های او را که بر دو طرف مهرهای پشت است تا کردن او چرب
 کرده باشند و نرم تر مایلند تا کوفتگی و ماندگی و تشنجی که بحسب ریاضت غلبه اعتماد حاصل شده باشد
 بر طرف و بسیار اطفال را دیدم که گر پیکر و دندانچه نزدیک بود که بهوش شوند و شیر نیکیفتند و هیچ وجه
 خاموش نمی شدند چون این تدبیر کرد و شیر گرفتند و بخواب فرستند و عوام این حال را ارگ پشت گویند
 و درین حال تنگم ایشان را شافی نرود و آوردن بغایت نافع بود و باید که در چین جنباشین مذهبیت خوا
 آمدن طفل غنچه نمکنند تا کوفتگی نیاید چه این حرکت یا ضعیفی تمام است مرا ایشان را و باید که بلجن خوش
 جت او ذکر می بگویند معتدل زیرا که طبع ایشان بغایت لطیف است و از او را که صوت ملائم لذت تمام
 می یابند و از غیر ملائم نفرت و بهترین شیرینی که طفل خورد شیر مادر است بشرط صحت و جوانی و بهتر آن
 بود که مادر معتاد باشد با و و نه مقویه و حافظه صحت بدستور مذکور تا مزاج طفل را درین زمان باز نکند و قوت
 مطلوب حاصل شود و این صلی عظیم بود و اگر مرضه چنین بود و مادر چنین باشد آن مرضه اولی بود و شیر بکلی
 صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر نیست مزاج بود و حکما بعضی در مرضه نیکی اخلاق را نیز شرط کرده اند
 و این بغایت تدبیر نیکوست در مخوفانیدن شخص از مرضت افراط اغراض نفسانی و شیر جوانی است و از
 شیر کس بود و شیر مرغی و در بستن بغایت طفل را مضرب باشد و در او املی ولادت چون مادر را تعجبی عظمی

و شیر و اقلان یافته فاسدست شیر تدرستی باید داد و شیر سپری جهت دختر و شیر و خمری جهت پسر بهتر باشد و بعضی گویند که شست باید که طفل شیر قلمه مادر خورد تا اجزای اصلی و اعضا را او بداند پس بهر
 سبب و شیر را و بهتر فریاد شود این نیک است که کسیت مادر باید که تا هفته شیر خود را میدهد و شیر نیز و
 و اگر بچه بکفیفه آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع اعمال باید کرد و بعد از آن شیر چون نیک
 نیکو و تمام محتاج آید چنانچه معروف است ایشان است طفل را شیر دهند و مصلحت را باید که مطلقاً در وقت شیر
 دادن شست سرستان را از تختی ببالد و شیر اندکی بیرون کند نگاه در دهن طفل نهد و پستان اندک پستان را
 می فشارد تا او را در مکیدن مددی باشد و کام در زبان و حلق او کوفت نیابد و اگر روان و غلبه باشد
 اندک اندک پستان در دهن او بگذارد و بیرون می آورد تا شیر در گوی طفل بنماند و در منفذ بینی او بچند که
 از این طفل نفی عظیم بدو رسد و باید که تا یکسال و بیشتر طفل را یک هفته از جانب راست شیر دهند و یک هفته
 از جانب چپ تا وضع جانین او متساوی باشد و هرگاه که طفل از گریه شیر خوردن خاموش شود و معلوم شود
 که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و شیر نگیرد و مشک او را بلی باشد و یا وحشی در مزاج برود و بی ازارک
 باید کرد و تا از روز گریه وحشت بیشتر نشود و علاج مشکل تر گردد و دیدیم که بعضی اطفال از غلبه گریه گشتی
 و بعضی فسق و بعضی متوسر پیدا کردند و بسیاری گریه اطفال با نیک سببی تا اتمام چاه ولادت بود و گویند
 عوارث که چاه سیدارد و بعد چاه سبب قوی گریه میکنند چون جوع و کوفت اعصاب و اشال آن و بعضی چاه
 گریه بسیار می کنند با نیک سببی و لیکن سبب گریه چاهش ضعف بود و جهت مجر ضعف در تن و قوی و قصور
 مراعات در دگرش بیشتر ایشان را زنجیر میدارد و قوی شیر اطفال را منع نباید کرد و مادام که از افراط آن مضرتی عظیم
 نباشد زیرا که معده ایشان بدان پاک میشود و زود فریاد میشوند و خوب می بالند و دیدیم چندین را که اسهال
 میکردند و ضعیف پستان و حوالی آنرا بکبر برتن و جامه می بالند آلود و دیگر و طفل از آن می مکید و شیر و بوسه
 آن می شنید و قوی کم میشد و بسیاری که در ایشان و نفع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج اسهال
 لازم بود و باید که منقذ بینی طفل را همواره بر فوق پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بران دوشند و زخم کنند
 از نگاه دفع نمایند و چنانچه گریه چشم را از دمیخ پاک میدارند و اگر ملک بهم چسبیده باشد بیشتر دوشیدن نرم
 سازند و پاک کنند و هر روز بر کشته بدن او را چسبند و چشم و قوت با صبر و متعبد بود و بعد چاه هر روز طفل را
 چند نوبت دست و پای کشاد باید کشید تا ترکت بدست و پایی کشید و قوی در دست و پایی و نفع است

در وی پریدمی آید و نیز حرارتها و قوتهای طبیعیه می جنبند و هضم بهتری شود و تولید قوایات و محقق برایشان
 جهت منع مضرت چشم و همچنین سوختن سیند و نمک بر انگشت افزوده بپیت ایشان و دفع مضرات و جابجایی
 کنند پوشانیدن لازم بود و این را رنگی بزرگ دهند و ترسب ایشان که بنایت مجرب است و مدت شیر دادن
 با طفل تا دو سال بود و از یکسال و نیم کمتر و از دو سال بیشتر مضر بود زیرا که قبل از یکسال و نیم باضه ایشان از
 قوت بیشتر از آن نباشد و اصل اعضای ایشان هنوز پرورده نشده باشد و خام بود و بعد دو سال بعد بیشتر
 خواهند و باضه قوی تر بود و بهضم شیر عادت بضعف هضم کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه
 از شیر باز خواهند کرد و اندک اندک از اغذیه معتاد بوی چنانند تا در حین باز گرفتن شیر تغذیه ای دیگر عادت
 کرده باشد و همچنین در غذا بتدریج افزایند و در شیر دادن بتدریج کم کنند تا از ترک متعاده یکبار مضرت نیابند
 و هیچ غذای کثیف و مستحکم بدیشان نشاید داد که هضم نکند و تولید شده و سنگ در ایشان شود و واقع شود
 و ممکن بود بواسطه وسوسه چیزی از آن در بینی ایشان جمید و بماند و چون اطفال را محبتی و مونسیتی عظیم با شیر
 و پستان واقع است درین آشناندن پستان پیش ایشان همواره باید کرد و گاهی پستان آساید کنند
 تا از آن خائف نگردد و گاهی بچیزی تلخ غیر مضر اندکی بیالایند تا از طعم آن نفرتی عظیم نماید و از فراق آن
 بسیار متالم نگردد و در اعراض نفسانی مضرت نکند و بچیزی مرغوب او را مشغول دارند و چون زودتر ترک
 شیر خوردن کرد و از جهت نفرت شبها که وی در خواب باشد اندکی او را بیاگاهانند و شیر دهند و روز
 طعام چند آنکه از شیر نیکوست بچشمه گردد و آنگاه تمام باز گیرند و اگر بران عادت شبها گرسنه شود چیزی مناسب
 دهند و آن مقدار را او را بیدار دارند که طعام نخشی از معدود او بگذرد و آنگاه اگر خواب خواهد کند چون
 تشنه شود و در شب آب دهند و اگر از شیرین بجایی آب خورد و بهتر باشد و غذای طفل و کودک مدتی مشغول
 چندین نوبت باید چنانچه طلب کنند و اگر از شغل معسر بدان نرسد و از طعام بدیشان باید نمودن و مایل
 ساختن هرگاه کسی که داند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان و از غیر آن و همواره ایشان را بلباس
 مناسب و احسان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت تا بفکری که نباید بپردازند و بهترین مونس
 جهت از شیر باز گرفتن بهار و فائز است و اگر ضرورتی بود در آخر زمستان و اوایل تابستان نیز توان
 آماورپرد و وجه صیفی و شستوی مضر بود چه در تابستان آهمال عظیم پیدا کند و در زمستان بجهت استیلا
 تشنگی و شرب آب سرد و سرد و سرد و هضم پیدا کند و مضرت تابستان بیشتر بود و اگر جهت ضرورتی

در تابستان از شیر بازگیرند باید که چیزهای مسکن عیش باشد و اندک مایه قابض خشک کرده هر ساعت بدو دهند
 چون دوغ و آب شیرین و آب تخم خیار و بادرنگک نارسیده و شیر که خنک و بورانی خنک بجاست و ملاخ شکاب
 و ماست و نان و ماست غذای مناسب بود ایشانرا بپزند و بچینین آرند و بجاست و دوغ قاقق کرده و مرغ
 جان کباب با پلا و خشک و افشکه و مرغ بز و شکاب و یا نار و آنه آلوده بهتر بود و اش نار دان با گوشت بز
 و آرد برنج و اندکی نعناع هم نیکو بود و از چرب بسیار و شیرینی و ملینات خنک کلی فرمایند و باید که بر محل بز
 سر او خنانند هر یک روز در میان و نشاسته در سر که و گلاب حل کرده بر آن محل طلا کردن جهت تشنگی طفلان
 نافع آید و شبها دست و پای او خنانند و در میانهای بد و زرد و دوغ گادی سرد نشاندن تن او را
 بدان شستن نیکو بود و اگر در زیستان از شیر بازگیرند باید که غذای گرم کرده و لذیذ و کم قاقق دهند و از چیزهای
 خنک و فی سرد کرده و آب سخت سرد خنک فرمایند و شیرین و غذای نیکو بود ایشانرا و بچینین هر سیه و گوشت
 نقلی و نان سیده و شبها و اینها را از نو که در گرما بپزند و آنه و نارنج خوش و خربزه و شفا و و بی و سیب آمد و
 مناسب آید و در سر با انار شیرین و سیب شیرین و بی شیرین و امر و شیرین نیکو بود و هرگاه در طبع طفل
 گرمی در یابند میوه و غذای قابض دهند و کودکان را مراعات ضروریات مثال دستور اطفال جوانان
 باید که در و در تندیب اخلاق ایشان کوشیدن تا از آفات اعراض محفوظ مانند و با اول لطیف و ملائمت باید کرد
 و رضای او بد آنچه لائق باشد و ممکن گردد و حشمت و تقصیر در آنچه او را مشغول دارد و او را بفرج بسیار فرحان
 باید داشت تا نیکو پالند و از دیدن او را منع نباید کرد و گرفتگی که افراط در عرق و تحلیل شود و از بیداری و
 زور گرمی و تبها منع باید نمود تا از آفات قصور عضوریش و حرارت محفوظ باشد و آنرا جهت تقویت جسم
 و بی و امر و شیرین جهت تقویت معده و سیب جهت تقویت دل و ترشی ربو اس و دوغ و قرصها و
 امثال آن جهت تسکین حرارت تبهای ایشان و خیار و بادرنگک و کدو و کاه و امثال آن جهت تطبیق
 تیرید مزاج ایشان فی آنجا که گاهی مناسب بود و چیزهای گرم و خشک مطلقا مضر بود و خربزه و بند و
 جهت پاک داشتن کرده و نشانه ایشان بلاغم بود و تخم خیارین با اندک بادیان و شکر کوفته گاهی ایشانرا
 جهت همین معنی بجاست نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و کودکان از هر چه بر طبع ایشان عفت و
 شود و در وجب انداختن مخصوص تدابیر قویه زیرا که مزاج ایشان در غایت نزاکت است بواسطه قریب
 باشد او از ادتی ناملائی مضرت بسیاری یابند و شیر خواره را ملاطفت حال مرضیه بیشتر کنند که بسیار

از امراض ایشان بطالع مرصع در عایت شیر نقطه بر طرف میشود و کلیه و لطفل بیاج مرصع از سلامت
 مجربات اطباءست فی الجملة آنچه تجربه پیوسته در علاج امراض ایشان برین نوع بود و آنم اهل بیابان
 این صرع حقیقی بود که تشخیص که اکثر طفلان و بعضی که و کان خرد را افتد و بیشتر مرطوبان ایشان را بدید
 و اکثر از صغیر افتد و از بزرگان بدین بلغم اندر دماغ و بعضی آنرا بعد از اتمام اهل بیابان گویند و اکثر کسان
 که این مرض در طفولیت داشته باشند و بهر شدت در بیشتر اوقات عمر از صرع این نباشند و گویند کسی را که
 این مرض در طفولیت نشد و باشد در اوقات دیگر پیدا کنند و اگر در اوقات دیگر نشد و در حین حملت
 بر آن رود و عکس آنج بگیرند ستر و چند یک ستر و زیره برابر و یکو با هم سحر کنند و مقدار سه جبه از آن در آب
 یا شیر مرصع بخوراند و باید که مرصع از اغذیه و ترشیهایی با و انگیز و ترشی فراز در بشد و اکثر آن بود که
 از یکبار و از سه بار در گذرد و آنچه از این در گذرد و علاج با اهتمام تر باشد که در تمام مرض شکمن نگر و در بسیار افتد
 که صغیر او می واقع شود آن هنگام مسکنات صغیر و نقیحات مناسب آن باید دانچه با نجا صیت نافع بود
 در جمله مفید آید و دیدیم که چند طفل را این مرض از سه نوبت و بیشتر هم تجاوز کرده و هر دو مرغانی را با شش سرخ
 کرده و بزرگ یک سیان و دو ابروی او از میثانی داغ نهادند و در حین مرض و بسوزش آن بسوزش آمدند و دیگر
 نشد و بعضی بیشک گویند و غیر آن هم داغ کنند مفید آید و چند نیز در آن گوش و سفید بینی و بر کفهای دست
 و پا می مالیدن بغایت مفید است و نیز باید که گوش نیمه انگ تا د انگلی در آب حل کرده و دادن با نجا صیت نافع
 آید و طریقت آن در اسهال گفته شود و در سرهای ماه این مرض اوقات و حرکت بیشتر است و ازین جمله طفل را
 که این مرض نکر واقع شده باشد و هنوز رفع آن معلوم نباشد و زنگی طفل بآن نهند و بود و در او امل نماند
 البته چند باید بویانید بلکه بر مهد و لباس او تعلیق نمودن دانند که هم خورائیدن مناسب باشد و بسیار باشد
 که در سرهای ماه گریه بی جهت و بدخوی کنند و اندک غفلتی در ایشان پیدا آید و خرخر نفسی اندک نه بطریق
 که در گریه میباشد بی جهت مقرر پیدا کنند و در قرب این علامات ایشان را صرع پیدا آید و رعایت در وقت
 ظهور این علامات لازم بود و در اوقات علاج طفل را از خوردنیهای بسیار خیر کنند و چیزهای دوار و کشته
 و ششیدن آوازهای بلند و بر آوردن بر نقاجنای بلند که پائین پیدا بود و اعراض نفسانی و سردنوم با فراط
 نگاه دارند و آوار بعد از خواب پیوسته مشغول دارند و اندام او را درین اوقات بیشتر نماند و مرصع و بعضی را
 از گوشت بز و گاو و ب و کرفسات و چیزهای بخار انگیز بر سر زنایند و اگر مرصع یک در میان آب ششامی

یا حافظه الصخره نور و بسیار مناسب آید و از هر شیر اورا غلیظ یا کزناک گرداند و با فاسد ساز و حذر
 لازم بود و از جاع و بل نیز دور باید بود و قوت را به دم الصبغیان و تقطیل و تحلیل صفرا و تبدیل مزاج
 و پزیز از گرسنه گرامی صفرا انگیز باید کرد و اگر طفل خرد و یا شد متغیبه مزاج مرضه باید کرد و غذا با
 معدل صفرا و دن و فاد زهر حیوانی و شیر یا دوغ هر دو را نافع آید و داغ پیشانی طفل متعین بود و پزیز
 بستن اطراف و منجمه بر پاهای نهادن و چند نالیدن و تراب زرم بکشت یا بهای او مالیدن و مع ذلک
 تدبیر سابق مرعیه شدن و عطر اگر از جبت ورمی بود و در نواحی داغ علاج به تبرید داغ و غلظت با
 مبر و دمنج بصار و دروغهای مناسب چون آب کدوی تر و آب برگ عنب و اشعلب آب برگ کشنیز
 بر روغن بنفشه با دام و کدو آویخته باید کرد و اگر از جبت ورم نباشد با روغن محوق و سفوف را بهما شوره در
 بینی او و منافع آید و گویند آبی که از گرده گوسفند و صحن کباب گردن چکد و ربی او نیم گرم چکانیدن
 فایده دهد و کدوی رطوبه متواتر آدمی سه شبار و زرد و یک بهلاکت شد و هر چند علاجه اطباء نمیکردند
 سفید بود و بعضی فرمود که قدری تند و زعفران با آب هم کوفته بخور کنند و بینی بر آن دار و چنین کرد و تشکیر
 یافت تشنگی و این ورمی است گرم که در پاره مغز برید آید و علامت این خلط آن بود که جایگاه
 مناز محل نرمی سر و نوشته شود و در و بکل و چشم فرو آید و چشمها و اکثر تن او زرد شود و هر چند آب
 خور و سیر نشود و از بنفشه و عطاس موسوم به دمنج و تبرید و ترطیب و داغ کنند چنانچه کدوی تر و خیار تر را
 تبر باشند و با آب برگ عنب اشعلب و آب برگ خرفه و کشنیز تر و روغن گل و اندک سرکه بهم بریزند و
 بر سه اومی نهند و بیشتر کبسه آن محل نرمی پسیده و بنفشه مرغ بار و روغن گل خلط کرده طلا گردن هم سفید بود
 و هم نشسته باشد که قلیل و روغن گل و عنب اشعلب بار و روغن گل تنها هم نافع آید و بنفشه تر و یا خیار
 کوفته ضا کردن سفید آید و طفل اندک طباشیر با تخم خرد بریان کرده و ساسیده خورانیدن نیکو بود و تن را
 بطبخ خیار شیرین و بادوغ گاوی تازه و آب بنفشه و آه شستن مناسب بود و در حاکت و است و پاهای
 او بستن مناسب باشد و غذای طفل و مرضه همه طریب و مبر و داغ باید چون قلیه مرغ بکند و در اختار
 کشک جو و اشال آن در مرضه رجعت تسکین و جع طفل اندک حب الشفاسی یا حافظه الصخره در طن
 شبیر بالایی طعام باید فرودگاه بود که ایشان را در می گرم و جرم داغ افتد و علاج آن هم بدین نوع
 باید کرد و بعضی از آنچه در امراض ناعی مبین میشود باید مرعی داشت کشنیز و کز از آنچه از مبین بود

چنانچه از عصب حمیات و یا استغراغات افتد و آن اندک اندک پدید آید علاج آنست که روغن مغز
 بادام تخم گرم بسراوه و سیالند و اندام او بدان چرب میکنند و در مواضع که هوای آن برتر
 و گرمی مانک باشد و او را میدارند و موضع خیرهای گرم و تر میخورند و اگر طفل خورنده باشد بدو هم میخورند
 و مدارکت و استغراغ بدستور میکنند و باشد که از خشکی طبع و خجالی و گرمی بسیار افتد و علاج آن بشیاف
 خشک و خاموش کردن طفل خلیل و مخدر خوردن مرصعه خواب آوردن طفل چنانچه بعد از این واضح گردد
 باید کرد و آنچه در طوبت غالب افتد علاج خشک ساختن مزاج طفل و مرصعه باید کردن و شیاف نیز
 گرم مکرر بکار داشتن نیکو بود و غذای مرصعه نان و عسل مناسب باشد و باخود آب پرازار و بجای آب
 آب و طفل را در غنهای گرم و خشک مالیدن مفید بود و دشمنی که از تب افتد و تب باقی باشد هملک بود
 و آنچه از چیدن عصب بود در اضطرار طفل و آنچه از ضعف معده بود و از درد و بوقت دندان برآمدن جمله را
 همین نوع علاج ماف بود و علاج سرعت برآمدن دندان و قسم اخیر لازم بود و مرصعه راحیه الشفا و یا
 حافظه الصحه هر روز بر بالاسی طعام درین اقسام مفید اند و خجالی و بدخونی چون سبب مانک واضح نباشد
 علاج آنست که او را چند بیکر بستر بیاورد و اگر اندکی بخوراند تخم نیکو بود و طبعا و بطنهای ملائم حزن او را
 مشغول دارند و اندکی ترسانیدن او را بسیار مفید بود و اگر احتیاج بزیادتی تدبیر افتد شکم او را بشیاف
 نرم سازند و دو لک اعصاب و ارجحه مرتب دارند و در ضایع فی خاطر کنند بد آنچه ممکن بود و آنچه بدو موافق
 داشته باشد حاضر سازند و حب الشفا بزرگ و حافظه الصحه مرصعه بکار دارد و بعد ساعتی شیر و اگر احتیاج
 زیاده شود و طفل نیز اندکی بخوراند و شیر حل کرده و تخم خشخاش و گندم و شاهانه تخم کاه را بریان
 کرده در کیسه بندوبی آن طفل میرسانند تا خواب آورد و نیز دالین او نهادن همواره مناسب آید
 و میان سه شقیقه ها و دو طرف مهره پشت او را بر روغن تخم خشخاش یا روغن خشخاش چرب کردن خواب آورد
 و همچنین شیره تخم خشخاش و طعام خورائیدن و اگر احتیاج افتد با عیبه و تقویدات نیز توسل نمایند تا فایده
 و بسیار بود که بدخونی و گرمی عصب از جهت کوفت نامتنامی خواب بود و علاج آن بالیدن نرم و تدبیر
 خواب آوردن کند و شستن در خواب اگر جهت آن باشد که در بیداری از چیزی ترسیده باشد
 و آنرا بچوبهای بنید آن خوف را بچوب از ویردن بر نه کافی بود و اگر از جهت استلاد بود که بخارات غلیظ
 دماغ او را برنج دارد و صورت های هسیب می انگیزد و علاج آنست که مرصعه غذای لطیف خورند

و حافظ الصحتہ بکارسیدارد و طفل را بعد غذا نگذار که زود خواب برود و اگر میسر نباشد خواب او غلبه
 بود و در او را حکم بجنب باند تا نخمید و در چشم و تحلیل شود و مصطکی خائیدن طفل اندکی بماند خشک کوفته
 خوردن نافع آید و قنودیات را در بنیاب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بلور اعلی را و پوست پیشانی خزر طفل
 تعلیق کنند ترسیدن خواب و بیداری را کم کند با نخاصیت و اگر بر ناستا هر روز یک گشت آب بین
 بخوراند مفید بود و آنرا که قریب بجا بوس حالتی بنیابش بوقت خواب چند بیکس تر باید بود یا بیدار علامت
 که در صرع گفته شد نخستی بکار داشتن و گاهی قبل از خواب شیان صابون شکم او فرو آوردن ترسیدن
 از چیزها بیداری علاج آنست که اگر اورا ممکن باشد بر انچه از ترسیده و دیسازند و بان استشنا
 گردانند و در اول حال پنج پاک شستن و آن آب را دادن نفع بود و سوخته استخوان خرچک بابنا
 و خرقة بریان سوده خوراندن نافع بود و قنودیات بکستور مذکور مفید بود و مشغول داشتن او را چند آنکه
 فراموش کند آنرا لازم بود و آنرا که حسی از خوف پیدا آید علاج حسی خونی بکار دارند که بود و حسی
 یعنی از وقتی آنچه غیر موردنی باشد علاج آنست که در مدت چهل طفل بیفتد چند نوبت شک و عفران
 برابر با هم نیکو حق کرده میل در شیم اکوشند و اگر شیر مادر نرم نکنند هم شاید از موم شیان کوچک است
 و در آن سحوق شک و عفران گردانیده و در غنیه و نوبت استعمال نمودن آید و بعد چله اگر نازل
 نشد و پیشه گذارند که تا بشکی نازل شود و بسیار بود که کبودی دارد و چون بزرگ شد بخود نازل شود
 و بسیار بود که علاج نکنند و همچنان بماند و در اولاد من این جمله تجربه پیوست و اگر بعللاج اقوی اقبال
 و یا خود در چله علاج نیافته باشد فندق را بسوزانند و بار و غن زیت سخن کرده بر محل نرمی سر کوبد و بماند
 و مکرری سازند نافع باشد و عصا رة عنب الثعلب و عصا رة پوست انار شیرین اندر کشند نافع آید شیر ط
 بدوست مع المله و تخمین مداومت سر و گلاب باز عفران و شک سخن کرده گویند اگر میل تخفیف تر
 فرزند و اندر کشند چند نوبت عظیم نافع آید بیان کلی نافع بگیرند سر و صفهانی سه درم ننگ زعفران
 و مر و در غیر مشقوب از هر یکی یکدرم شک و کافور از هر سیئه و انگلی و دود و چراغ زیت و دوم جمله را
 سخن وصل نیکو نموده هر هفته چند نوبت بکشند بطبری یک چشم و مفید می که بر حدقه افتد
 این هر دو علت بیشتر از غله گریافته علاج هر دو آنست که آب عنب الثعلب می کشند
 در شب یا روزی چند نوبت و از گریه سبب الامکان مگاه میدارند و آنچه سبب آن گریه نباشد

و علاج افوی محتاج باشند به صبح ببول گرم می شود و بعد از آن جنب ایشانند که شند مطبوعی تا
بر طرف شود و هر روز اندک جمع ساق با چهار برابر نبات سوده اند که شند سپیده را بر دهن حبس کنند
ملکها چون زیاد و از سهو و خواب و مقر اطفال و کودکان بود و بعد بمرده باشد علاج آنست که در صبح
بول گرم خود شش بخورند و کحل اصغها کنی کنند و اگر چشم او از برون تو تپای شسته مسخون
مانند و از گرد و بوی بقیل و بوی جوز و بوی خربزه و شمار حفظ کنند و اگر از دو چوب کباب از چشم بینی
او آورند مفید بود و در چشم که آزار دگر گویند علاج آنست که ناسه روز تمام هیچ دار و دگر چشم او
نگردانند و غذای موضعه و فلفل خورند و از ترید کف و پاچه و آنچه چرب باشد بازند و اگر کباب چشم بهرم
چسبیده باشد شیر موضعه و غیره باریک پاکیزه و ششیده و بر چشمها طلا کنند و شیر و خردی بهتر از شیر سیر
بوز و خبه کنند و دگر داده گرم بپشت چشمها بپوشند و در عصب در دم ملکها بقیات شست بود
و بول گرم شش غلیظ مانع آید و بعد سه روز نرسد و منفر جز به نیم بیکو تن که در دیاب بدن برکت دست کرد
آنرا بسیار بپوشند و بخور می سازند بر روی منید کنند و شیر بران آید و شش چشم او بندند و شبها و روز
در دو درم و در چشم سپیدی را غلیظ می شود و تخصیص در سر ما و در زیر کجی بسیار را دیدم که بدن تغییر
میافتند و اگر مزید بدن احتیاج افتد و اسی را رسید که بپوشد که در علاج در دوز بپوشد بکار دارند
و بر بزرگان نوع دارند ناممکن باشد هیچ دایمی بول بپوشد اطفال و کودکان خرد و نباید که در آب
که در چشم ایشان بقیات نازک است و نیم مسخر تمامی دیگر باشد آب رفتن از چشم بپوشد
و بی افتادن چیزی در می چون سبب این رفتن آب در گوش بود و بوقت غسل و غیره از یک چشم آب
آردن بدان شاد بود و علاج آنست که فیتا از خیز شک در گوش او بندند از آنجا آب او را هم بران گوش
خوابانند تا آبها منجذب بشود و باز گردد و اگر باشد شش چند شش گوش فلفل را بر بدن نهند و نفس کشند
تا آبها سیر در آید بیکو بود و اگر آرد و میده در آن منقذ بیکو بپاشند و بر آن چند بیکو بود و چون خواست
خانه چشم علاج آنست که حنظل کنی بشیر موضعه سائیده و در فیه که در بپشت چشم او طلا کنند و بطبع با تو
سر چشم او ششاید و پنجه آب با در و چ بپوشد و کحل عوام با گلاب بر ششیدن آید و کفیل و موضعه فی الجمله
از مقویات معده بکار سید دارند و از خوردنیهای نافع و بلغم فرا بر می کنند و اکثر اوقات چشم را بسته
میدارند تا در آن چیزی از پیشانی این بوقت انداخته خوردن واقع شود که ببطه بپوشد و غیره چیز

بر او بینی در جود و جانند طفل آنرا نتواند برودن کردن گفتن و آن دغدغه کند و متعفن گردد و بخار آن داغ
 اور از بجه وار و در این جهت همواره متعش باشد و بدخونی و بیداری کند و دست بر مینی غر و از ان جانب
 مالد و بنگدازد غیره نیکو میل نخند ز روی لون و بدخوابی و ضعف و خفاقت پیدا آید و باشد که از وحشت آن
 تب نرمی لازم بگیرد و نیاید نفس از انطرف بی نزله و دست بدان مالیدن هر ساعت بر آن وحشت
 و بر آن جانب گواهی میدهد علاج آنست که مینی اورا تمام از برون و درون چرب دارنیز نیکو و بوقت
 که در خواب باشد اورا پشت باز خوا باندید چند قطره روغن در منفذ ناسی بینی او بچکانند و بعد در وقت
 بیداری چیزی معطر سیویانند تا عطسه کند اگر بدان بیرون آید فیهاد الا اورا پشت خوا باندید و دست
 و دهن اورا محکم بگیرد و باد از دهن خود در منفذ مینی گرفته و سخت بدیند و متعاقب در منفذ مخالف سخت تر بدیند
 تا بزد نفس طفل و باد و مسیده آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد چرب کردن منفذ کشا و دهنی او
 بگیرد تا دهن بکشاید و در منفذ گرفته نیکو بدیند و آنچه باشد براه گلو می او باز گردد و بسیار طفل را دیدیم که
 تب نیز بدین سبب پیدا کرد و بود و بدین تدابیر از مینی ایشان بخند و باد آنرا بیرون آمد متعفن شد
 و بهمین علاج بعد چند روز صحت آمدند و بسیار باشد که مینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره
 هم اندرون چکانند و همین بقطه باد اندر دهنند و آنچه بیرون آید کودکی دانه انار یا گشت در مینی خود
 فرستاد نفس باز کشید محکم شد و هیچ نوع بیرون نمی آمد آخر بطریق اول بیرون آمد در همان روز و در گوش
 علامت این سبزی رنگ بر از بود و پیچیدن سر و گردن و گرمی گوش و گریه و اضطراب و راحت
 یافتن از دست نهادن بر آن و بر آن جانب خوا باندیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از سوراخ
 گوش او بآرد و نمک طبرزد سوده و با سبب دیگر برابر آمیخته فنیله نرم بپاشند و بگذارند و بادیان خائید
 نرم در جنبه برقیق کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و آنچه بنیم خشک بادیان امبقدر شربتی بکشد
 و گیرانند و یکسر در آنرا بر سوراخ گوش فروزند چنانچه بخار او بگوش او در رود و آب آن نرمه فنیله
 بود و شیر و شیدن در گوش نافع بود و هر چند حب الشفا و یا حافظه و یا هر شب یک نوبت و هر روز
 یک نوبت خورد نیکو بود و اگر بدای قوی استیلاج اندر فنیله از کاغذ حریر بر آلود در گوش در دنا
 نهند و دهن در باد دهن شروع نیکو کرد و بار و غش گاه و نیکو کم با سپیده تخم مرغ آمیخته اندر چکانند
 و بیرون گوش اورا هم بدان چرب و آتش در دو خارش گوش را نافع بود و در دهن باد آنچه کوسه

دست به بل آلود و نیز مقید اند و صبر در آب حل کرده و یا در عصاره کشمش ترش و یا در عصاره عناب شل
بر بر و ان گوش را به جالی سفید و بنا گوش مالیدن بسی نفع بخشند و دوامی قوی پنج وقت بگوش ایشان
نباید نهادن که یکیم کری و آماس بود و گفته اند که طبع با بون در آفتاب گینند گرم و سوراخ گوش او را سوراخ
بر بون او دهند تا بخار بگوش او در رود و تسکین یابد یا بون پخته می از گوش آنچه بعد از در بود
در علاج نباید کرد و آنچه بعد از در و هم نباشد چند روز صفت باید داد تا منتهی مواد فاسد دفع شود پس از آن
در علاج کند علاج آنست که فستیل را به بل سبب یا لایند و به انز و سست بوده و بختی آنرا گردانند و در گوش او
نهند هر شب از روزی چند نوبت تا چو که را پاک کنند و در شش را به علاج آورند و اگر در شب سوده بگردانند و نهند
هم نیکو بود و گوشتی که به سوراخ ایشان در روی گوش در زد و در چیزهای پخته اند چون آب پیاز و برغن کرچک
نیکو گرم و شش باه آن در گوش او بچکانند نیکو شیار و زرا کنند و کمیخته چو که می آمد اندک در دباقی بود و کمی
که نه روی اثری را در آب حل کرد و دوبار بفرساید چو شش را به چند چو که آب رفت و در هر شب از روزی چند نوبت
در گوش او نیکو می چکانند و گاهی قطره چند روغن باداچ که می نیز بچکانند نه در تمام صحت یافت بسیار
از سودیم نافع آمد در آنچه بعد از در بود و آنچه بر در بود و در هم لخته وقت بر آمدن دندان اکثر اطفال که دندان
بر آورند گوشت بن دندان و نبت آن تورم کرد و به نایت در کنند و بسبب حرارت در دوشش طبع
اختلاف ترقیق باید و طبع به غم نیکو میزد و از دواهای پخته آید و بسیار بود که مودی به شنج و کز از در و چشم و
خاکش و آماس کرده شود و چون آن دندان تمام بر آید اکثر این اعراض منفع گردد و گاهی تب نیز آید
در علاج آنست که چیزهای را که بسیار باید خائیدن بدیشان بزنند تا ماده تحلیل نیاید و گوشت نبت دندانها
را به ترخ گوش و پیچ مرغ بماند و بدان نرم سپارند و گوشت بر فرق تمام بران محل سپارند و روغن بنفشه
با دانه که باب نیکو گرم بهم آمیخته سرد گردان و در آن چرب کنند و گاهی قطره چند روغن بنفشه نیکو گرم
در گوش او از آن چای نیکو چکانند و غسل با روغن با بون یا روغن شبت خلط کرده و همچنین غسل با جع میو یک
که آنرا به گوشت نیکو که ده بر گوشت دندانهای او مالیدن نافع آید و همچنین با بون و شبت بر سر او بختن در محل
که تخمید بود و در خواص آورده اند که ناب رنگ را از آنجا نیکو کنند و بر آن جانب روی طفل تسکین کنند
و دندان را در بر آید و بخت تقویت اعتصاب و قلت احساس و جع هر روز طفل را اندکی حب الشفا یا حافظه
باید داد و اگر از آن اعراض مذکوره چیزی بعد از بر آمدن دندان باقی بود علاج آن بدستور خودش باید کرد

آماس گوشت بن دندان بعد رسیدگی دندان سبب آن بسیاری معلومست که چون تجارت سهل
 بود از سده و بدی مضاعف علاج همین طلا که در ورم گشته گفته شد گفته شد گوشت نیک بر آن بماند اگر
 خون از آن برآید بهتر بود و مخففات چون لیمو سوده و فلفل سوده بر آن پاشیدن شفا بخانه و گشت
 و مسدگی و مان که تازی قلع گوشت ریشی بود که بر ظاهر پوست لب در داخل و بظا هر زبان و
 گوشت دندانها پدید آید و با سوزش دندان در و ضربان بود و در حین جنبانیدن آن معصوم و یا رسیدن
 چیزی قوی طعم بدان این اعراض نیاورد و کرد و بلور پخته سفید و سرخ بود و سفید آنرا بعضی ز قلع گوشت
 و این هر دو اسلم باشند و آنچه بر روی مائل باشد سوزاثر و موطم باشد و گرم نیز بود و آنچه بسیار است
 گاهی نخر با کله شود و ورم کلب باشد علاج آنچه غیر سیاه بود و آنست که در حین خواب کردن آرد جو بر زبان که
 که آنرا است گوشت بر آن پاشند و بگذارند و اگر آنرا زرد کرد و گشت و چمن گل سرخ سوده یا گشت و خشک
 سوده یا قند و یا ترنجبین پاک و ناکر و سوده و عظیم نافع بود و مکرر آرد بسیار دیدم که شب ترنجبین پاک ناکر و
 سوده عظیم نافع بود و ناسید و خواب گیر و بهتر شود و و سکران آن زائل شود و نیز تجربه آن در سده و
 یا آنچه وز باشد بسیار بود که بی علاج سه چهار روز از صحبت یا بدخفته مسوق پاشیدن در چمن یا اصل سوسن
 مسوق سفید اند و خوراند که پندار شد و ترشت و چمن شراب و قرار و است که آنرا شیخ گویند میسبب آید
 و شستن آن بمسل آب و بعد از آن پاشیدن و و انفع آید و پاشیدن پوست یا سوز و مسوق با ترنجبین
 بسیار نافع آید میان معصوم و محرم بگذرد ترنجبین و زل سرخ خانگی و یا زل خشک آردی و نه اکسیر است
 قور و نپ و خاکستر میوه سبزه و و جل بر آن نیکو کرد و بعد از غسل محض تر از بمسل پوشیده و آن قوت
 خواب بر آن پاشند و در قلع هر ای کینه عظیم سفید آید و مرصه و فلفل از نفع آید و گرم مایه آب بکشد و اگر
 تنقیه حاجت آید و در اطفال مرصه را تنقیه خلط سبب بفرمانند و در کودکان سجااست و زل و شراب و زل و
 بلین و شپاف تنقیه کنند و اگر علاجی اقوی محتاج شود و یا قلع سبب بود و از علاج قلع غیر طلست مال
 آنچه ناسب بود و بکار دارند و هم حلق در میان مری و زین این مرض بسیار افتد و چیزی فرو بردن
 نهایت دشوار باشد و گاه بود که این درم بعضی امداد هر ای پس گردن رسد و از آن است که طبیعت را در
 پیشانیات نرم دارند و بعد از آن ریه شفا و گوشت سید چند و مرصه نار و سمان با گوشت کبوتر نیز در و زدن
 شیخ طاهر از نافع آید و شپاف آن هم سفید باشد و زهم طراثر و زل و ترنجبین سفید با این اکثر مملو بود که

از دماغ به اینجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی را طوایف و مانع را بگذارد و بطریق نزله به اینجا رسد
 فرو آید و در ری و رم و زین را کل بود و گوش گویند علامت آن در سمت و دشوار میکند فرو بردن
 شیر علاج طلا کردن خشک است چون خا و سرکه و یا خا و آب گاسنی یا آب کشنیزه و عنب ثعلب
 بر محل نرمی سه در سبز کردن مرصه از چیزهای غنیم فرا و تیزی که در ورم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر
 انگشت بسل و اندک شب سوده بیا لایند و بدان نامی مالند تا لعاب بسیار بیاید پس بنشیند آید و اگر
 سخت قوی افتد بعد سه روز با انگشت بر آن زور کردن و آزار ترکانیدن تا اخلاط آن دفع شود و تیر
 کامل بود و اندک استمر خا و سرکه را بر و شستن آنها بوسیل و شب سوده یا برغن و شب سوده
 و مازوی سبر که سوده بر یا فوخ او طلا کردن مفید آید و نشاسته و سرکه هم نافع بود و زکام هم چون سرمای ناگاه
 بسر پیشانی او رسد یا آنکه از مسکن سرد خوش بود یکبار به او اجتهت گرم نقل کنند و یا بوی گل تانه و یکبار
 به او رسد او را زکام نرو و افتد علاج آنست که سرایش از گرم دارند و هوای گرم را قندیل کنند
 و بوی خوش گل و غیره و در دارند و کهنای دست و پاییهای ایشان را بر و غن گاو و در شب چرب
 که ده بر آتش گرم کنند و حب استخوان شیر حل کرده یا در میان نان و غیره پنهان کرده شب و صبح
 اندکی دهند و مرصه نیز بخیمان بکار رسد او بسیار بود که خوردن مرصه کافی بود و بعد از تشنگی ماده تمام
 فرمایند و در غذا تعلیل کنند و لوغان بکار دارند و بسیار بود که او را چون شب آید ماده بختی گردد و زکام
 نیک شود و آنکه مرطوب بود و زکام قوی افتد مرصه فصد کند و اگر احتیاج افتد در روز دوم آخر روز سرب
 گوش طفل یا کودک را با چند بختی خون بردارند و در فیاب جیل نکیو مرعیدارند تا خون عظیم نکند سرفه
 آنچه از رفتن دغانی بود و در حلق علاج آنست که اندکی و دوشاب یا عقیقه موز آب در آب سرد خورند
 و اگر آن نباشد نبات و شکر و زنجبین و عسل هر کدام بود دهند و شیر می مفید آمد و بسیار بود که شیر مرصه
 کافی باشد و آنچه از رفتن گرد بود و در حلق علاج آن شیر و غذا های چرب کنند و قدری روغن بادام شیراز
 نافع بود و چرب کردن سینه و حلق مناسب باشد و آنچه از میس و ششونت فصد بود و خشکی سرفه برین
 گویای سید به علاج آنست که لعاب دانه آب شیرین با نبات سوده به هم خلط کرده میدهند و همچنین لعاب
 تخم کتان با نبات و طریق لعاب گرفتن جهت این حال آنست که دانه را در شیر مرصه و یا آب بنجیانند
 و چون نیک خیسیده شود آنرا بوی شیرین بزنند تا لعابی غلیظ پدید آید آنجا که آنرا از کشته سفت بیا لایند

و بکار دارند و تخم هب شیرین را با مغز بادام و کثیر یا صمغ عربی کوفته و با عسل آب سرشته یا با شکر سرخ و شیرین
 یا با نبات و رب السوس اندک اندک خورانیدن نافع بود و در شیر سرشته هم نافع بود و شیر مرصعه با نبات
 کثیر و شیر بزج با نبات یا شکر و پاپود و نباتی یا شکری یا روغن بادام شیرین جمله غذای نیکو بود و ایشان را
 و آنجا که آنرا صفر ظاهر باشد گاهی اندک رب شاه توت یا رب آلو یا لوبه هم قبل از غذا دهند و مرصعه غذا پاک
 واقع صفر اسخورد و آنچه تیز و درشت نباشد و آنچه از کثرت نزول رطوبت بود و تری سرفه و آب بینی و مرطوب
 مرضی بران گواهی دهد علاج آنست که گاهی نگشت عسل آلوده در بن زبان بماند تا قی کند و رطوبت
 سختی از حلق و کام و دهن او بیالانید و تقطیل غذا مبریدارند و حب الشفا یا حافظه الصخره مرصعه هر شب بکار آید
 و مرضی را هم در عسل آب بخشی حل کرده دهند و بر بینی و بن گوش و شقیقه و کف دست و پای او چند بیدارند
 آب سائید و بماند و هنگام سحر گاه که محل حرکات نزلات است حلوائی مغز بادام عسل دهند و بر سینه او
 سوم روغن بادامی میانند و قدری چشم نرم گوشتی را نیکو دو دو کرده پیوسته بر سینه او می بندند و در
 سحر گاه نفس او را گرم دارند تا هوای خشک بقصد او نرسد و از سختی کردن منع کنند و منضج عناب و منضج
 و سرفه طفلان را عظیم نافع آید ماش برنج یا شیر بادام دادن بسی مفید بود و جهت کم خوابی شیرده خشکاش
 بنایت نافع آید طفل و کودک را و همچنین سرشته یا شیر خشکاش و بادام و طعماهای خشک چون پلا و
 خشک و مرغ کباب و نان و حلوائی مغزی سرفه ترک و دکان نافع آید و همچنین حب السعال نیز شهاب و زرد
 و آشنق و شکر و نار جیل یا هم کوفته خورون و کرکسین که برگ مور و آرد و روغن مگد اشق کودکان را
 بسیار نافع آید بشرط کم گفتن و در او از زمستان سده است و شعایه در ری هوا مولد سرفه شد و از اطفال
 و کودکان و چنان بود که چون سرفه کردند تا قی نشدی ضعف نکر و ندی سرفه شکنج نیافتی و چنان در
 در سینه ایشان گرفتگی که طفلان زیره دست بر سینه خود نهادند و نالیدند و بعضی ازین معالجات نیکو
 میکردند نفعی زیاده در ایشان پدید نمی آمد جهت بعضی مواقع و بسیار لطیف غذای کردند و بر خشک
 و اثر نیک ظاهر میشد بلکه گاه بود که غذای غلیظ بتری آمد و بعضی بهلاکت نزدیک شدند یکی فرمود که
 حبه سفید که در میان سیاهی چشم گوشت است بگیرند و خشک سازند و با نبات سحی کرده و در شیر مرصعه حل
 کنند و بر ناشاکلی باد و از آن حبه بدهند و در شب با هنگام هم این چنین تدریجاً نبات نافع آمد و بدو سرفه و زرد
 صحت می یافتند و بر نیز نیکو دند و بسیار طفلان بدین علاج نیک شدند و کودکان چهار خیار را دیگر

که بوقت خواب مقدار باقلای مرغی بدو دهنه و سه و فیصله کردند و هرگاه علوی مغز با دوام یا حلا اسی مغز
جز مغز روزنه باندگی روزی ازین مرض خلاص شدند و بعضی را از نقیب سرفهت آمدی و بر مغز نیکو کردند
و آن حرارت تب ما در انفع میگرد و قطع میشود و بعضی بجر آن صبح میگرد و صحت می یابند از تب و
سرفه و بعضی آب پیاز خنک یک قاشق بر صبح بنامش میدادند و سینه او را چرب نمیداشتند و شش و دو
داوه می نمودند بهمین صحت می یافت و اکثر این علما به این است تجربه پیوسته است خرخر و تنگی نفس
که در شبها پدید آید و بمانی مانند که بوقت او خرخر عظیم پدید می آید که و کان را علاج آنست که طعام سبک
نهند و فی الحال مادر اسهل گرم قطره قطره بخورند و تخم کتان کوفته و عسل سرشته اند که اندک لقمه بدهند
و از استنشاق هوای خنک نگاه میدارند و بنمای گوش او را بر وزن گرم و پیوسته چرب می کنند و اگر
بحکمت قی آورند که گر نیکو منفعید بود و اگر در اول عظیم مضر بود و گرفتن نبات در دهن و گاهی حلا می دهند
با دوام عملی خوردن کو و کان را نافع آید و دیدم چندین طفل که کو و کان را که بجز و لعن تخم کتان و عسل و خوردن
طعام نرم و چوب و شش سینه و حلق خوش شدند و دیدم طفلی دوساله که این مرض شد و بدین علما به این طرف
نیشده و غذای او شور بای ریخ بود و بچه مرغ شب چهارم در گوش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد و از صبح
وجع پیسته عسل آلوده در گوش او نهادند و در تسکین یافت و تب ما ده که برقصیده او نیشته بود و بچه شد
و دور و ز را عرق گرد و صحت یافت و دیدم کودکی را که شب مغز جز خورده بود و آب بر بالاسی آن
جای گرم خفته نیم شب چنان تنگ شد نفس او که قریب بهلاکت رسید و شیرینی هر چه بدو دادند ضرر کرد
و مقطوع الطبع شد یکی قدری رب شاه لوت بدو خوراند بهتر شد و بهمین مداومت صحت یافت از دو سه
و چند جای دیگر که سبب قریب بدان بود از مو دیدم و عظیم منفعید افتاد و دیدم کودکی را که در انبارگاه کهنه
رفته بود و بازی میکرد و چون از انجا بیرون آمد این مرض او را طاری شد و قریب بهلاکت رسید حضرت
فرمودند که چند سائیده بر بینی در گوش و گنهائی دست و پای و شقیقه او مالیدند و اندکی هم بدو خوراندند
و سینه او را چرب کردند و شور بای چرب بانی قاتق بدو دادند بوقت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت
آزما مقدره صرع تشخیص کردند جهت انصر و باخ از عفونت هوای گاه انبارچه در ابتدای ظهور صرع اطفال
قریب بدین حالت روی نماید چنانچه اشارتی بدان سبقت یافت در صرع ایشان قوا چون شیر خوار
کو چاک را پدید آید مرضه ما گویند که روده و سینه فراخ میکنند و نیکو دارند از آب و شیر بعد از سه

از شیر و زبادی با مثلاً پدید آید و بسیار دیدیم که در آن چنین چون زیاد و واقع شدنی مضاعف شدنی تاری از
لباس او کند می و باب و من ترک کردی و بسیار بینی او چنان دیدی فواش او است و می و بسیار دیدیم
که کو دوکان و اطفالی را که از راکلی و کشتند در صین فواش سخی بدیشان گفتند که شیری و یا خجالتی و یا خنجر
یا چیزی در ایشان پدید آمدی مثل نسبت در می و شخص از آن باب و یا چیزی عجیب شنیدند
و امثال آن و طبع ایشان بدان مشغول شدی و فواش بر طرف شدی و این از تجارب مشهوره است اگر
بیزینا از آن نشود و علاج آنست که وزن خبثه چند بیکتر از آب حل کنند و بدهند و جوشه می باشد سائید
هم نافع آید و چند اندر سر که و گلاب حل کرده فواش قوی واقع را دفع کند و آنچه از پی خوردن چیزهای خشک است
آب و تره یا خوردن نافع بود فی مفرط اگر طبع بلغمی آید علاج آنست که بنیدانگ و نقل سوده در آب
سیب شیرین یا در آب بهی شیرین دهند و پوستیکه خلاف برون پخته است آنرا سائید و یا آب سیب
یا بهی و او را نافع آید و پودنه و ششی کوفته اندر شراب فنعاع و ادون معید بود و اگر حاجت آید ضما دس
از گل سرخ و قرقفل و پودنه سوده و شراب بهی سرشته بر معده او دهند و اگر صفرانیز آید علاج بخوراندن
رب آبی ترش و رب بخوره و رب ریوس و شربت زرشک و بزمیدن سیب ترش و میوه های ترش و
کوبی کنند و شراب پودنه و شراب فنعاع و شراب انار ترش و انار دان و آشی که از اینها و ان باشد حمید
نافع آید و بنیدانگ فادیه حیوانی و یا دودانگ گل از منی در آب سیب یا بهی یا امرو و یا دودن سکه گرفته
یا شراب فنعاع جمله انواع افراطی و غشیان را نافع آید و جوارش فواکه و شراب مصطکی و سکنجبین اطفال
را التابت معید باشد صبیبه بود در رسی که ضعفی در معده او بود و هرگاه از مرخیات و ضعفات معده
چیزی خوردی چون بامست دهند و آنه و انار ترش و امثال اینها بهیضه کونه پدید آید اگر دسی و غشیان او را
بیشوش داشتی و هر خطه تی کردی و اول بلغم آمدی و بعد از آن صفرا می زرد و بعد از آن صفرا می سبز
و بعد از آن صفرا می زنجاری و کراتی و بهوشی عظیم کردی و هیچ نتوانستی خوردن و ترشها چنانچه
فرموده اند تسکین او ندادندی من او را فنعاع سبز چند شامی باشد لقمه نان خشک تحکیم و اذوم
صحت یافت و کرات و گرنفع سبز با خشکه پلا و سید اوم هم نافع بود و چند کرات و گرا و را بر اثر
آن بهیپ آمدی و بهین علاج صحت یافتی و فنعاع با وجود گرمی و خشکی هیچ مضرت برب و فی زنجار
نیکر و منع این می نمود و گاهی اندک مرغ کباب بخت ضعف معده سید اوم با فنعاع و نافع بود و بهی

جای این سبب که دریم و نیک آمد سو فوس این جو شیدن خون بود اندر حوالی دل و جگر و جمع شدن
بخارات گرم از آن اندر فضائ سینه نبض عظیم و قوی متملی باشد سرعت و قوا تر گراید و
اختلافش کمتر از آن بود که در غیب مسدود و محروقه و بل از گلو فی سبب می گراید و بی اثا روضه نباشد
و از اثا ر غفوت خالی نباشد و مخفی نباشد که هر انتقال را بطور علامات مستقل الیه نتوان شناخت
و بعد مظهر سبب را نی که داب اکثر و واضح است و از بیانی که در سائر جمیات خواهد شد مزید
توضیحی حاصل گردد و انشا الله تعالی علاج آن مبادرت بقصد کامل از اکل یا با سلیق بهیج حال قصد
از روز اول و دوم و سوم باز پس نشاید انگذ و خون چندان بر باید داشت که بعد غشی رسد و آنجا که قوت
و فصل و سال مساعد بود چنان خون بیرون باید کرد که بعد غشی افتد زیرا که مادی بقصد مرتفع شود و حرارت
بغشی سبب آنکه غشی مزاج قوی را خشک می سازد و چون دم غیر عنین خلط پنجه است مملت جبت نضج احتیاج
نباشد و گاه باشد که بعد از غشی قی افتد و یا اسهال صفرای عرق کند و صحت یابد و آنجا که از قصد کامل پدیده
مانعی باشد استفراغ دم بد و دفع و دفع و در روز و در روز باید کرد و آنجا که قصد جائز نباشد سبب
و شرط اذن و اشال آن باید شناخت و اگر مانع قصد نتیجه باشد مملت تارفع آن باید داد و همچنین حجاب
و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین چنین تلئین بر فق بسی موافق بود و امساک و تقلیل غذا و بعد
رفع مانع سرعت در تقلیل دم واجب باید شناخت بسبب آنکه چون این مرض از املا می دم است و خون
خلط عام و غالب است از تاخیر استفراغ آن تیم باشد که مجاری روح بسته شود و بسیار رفیات میسر و
و یا بعضی هلاک و اگر منتقل شود و چنانکه قبل ازین گفته شد و بعضی گفته اند که اگر مرض هفت یا ده نیز گذشته باشد
و قوت بر جای باشد استفراغ دم باید کرد و حق آنست که همه استفراغات نظر با قوت مزاج است آنجا که
قوت باشد هر وقت که استفراغ واجب شود باید کرد و الا در روز و بجز آن و اگر ضعیف باشد در اول نیز نشاید
بهیج استفراغ کردن و بعدیل مزاج و تقویت مذاکر باید نمود که بسیار کس دیده اند که در ضعف قوت و
اوقات بحر آن دکنگی مرض قصد کرده اند و هلاک شده اند چالینوس گوید که آنجا که از قصد و حجاب است
مانعی باشد اگر در احشا آفتی نباشد و تخمه نباشد علاج آن با سبب و کنیم و آنچنان بود که چندان آب سرد
کرده خوراند که مرض بلرزد و رنگ او پسری مائل گردد و حرارت زائل شود و اگر در احشا آفتی باشد
و لیکن مضرت تب بیشتر از آن باشد یا سیم بود که بیوفی منتقل شود و هم علاج با سبب سرد کنیم و بعد از آن

اگر قوت قوی باشد بکم کردن اشتلا و تدریج کشادن سده مشغول شویم و اندر تقلیل استلا و تفتیح سده دوا باشد
 خشک بکار داریم محمد ذکر یا گوید بسیار باشد که اندر تب های حاده آب سرد مضطرط دهند و تب اندر حال
 ساکن شود لیکن بعد از آن تبی آهسته باز آید و باشد ناچل و در بیشتر و در دمار عات و یا عرق پدید آید
 زائل نشود و سبب آن باشد که بحر آن را پس انگذده و باد و ران غلیظ و فسرده سازد و یا بلغمی فسرده شود
 و عقودتی در آن آید و در وقت آنست که چون از حرارت بیم مضرت کلی باشد تسکین آن واجب بود که از
 درازی بیماری خطری کمتر از آن افتد که از گرمی و جدت و آنجا که در اجشای آتاسی بود است فراغ نتوان کرد
 و اگر از آب سرد دادن گریز نباشد بکوتبیین کم ترشی و یا جلاب سرد باید داد و اما در بسیار غلیظ و آتاس
 صلب نشود و در جلاب تنه های خشک و نرم باید کرد و آب بیشتر تا بعضی استخفیل شود و فکلی بیشتر دهد و آنجا که
 فصد کامل کرده شود و هنوز حرارت بخشی باقی باشد غذا یا نوشیدنی های ترش و خشک کرده باید داد و
 گوشت و هر چه خون فرازی باشد در باید داشت مگر وقتیکه قوت ضعیف بود که آنجا گوشت چوبه مرغ یا تریا
 خصیت شد و طبیعت را نرم باید داشت مثل معصورانارین یا شیر ششت تنها یا با تر مندی و اندک شکر
 اشال اینها و از هر چه خون را بر جوشاند از شیرینها بچقیص ترنجبین در حله حیات و موسی حذر باید کرد و
 اطفال و کودکان سرد و راشیا های خشک کافی بود و هرگاه بعد فصد آثار حرکت و غلبه صفر اظفار گردد
 است فراغ صفر انقبض عات مقوی یا خرد و معصورانارین یا بلبله نزد باید کرد و اگر جهت تب سرد
 و تقویت بقوا که احتیاج افتد آلودی رسیده و امر و و سیب شیرین و انار اسی و پنوش و قرصیا
 بی و مغز باد رنگ اندکی جاز بود و اسلام اما مطبقه بیشتر تعفن چون از بسیار خوردن میوه ها
 تر باشد که از تر ارقش و آب پاک سازد و در آن سبب عفونت پذیرد و گرم شود و بر جوشد و بپوشد انگور و یا
 رطوبات خام با خون جمع کند و حرارت غریزی آنرا نتواند گوارد و حرارت غریب اندر آن اثر کند و خون را
 تباه گرداند چنانچه در اسباب طلق تعفن اشارت بدین معانی است یافت بسیار باشد که اندر مطبقه
 خونی که در عروق حوالی دل و دیگر است عفونت بیشتر پذیرد و از آن صفرای عفن پدید آید و مخرج متقل شود
 و باشد که از غلبه حرارت دم صفر اسی بدماغ پر شود و بسر سام گرم متقل گردد و باشد که حرارت خون را
 سخت بر جوشد و طبیعت آنرا بر جانب پوست مائل سازد و جعبه و یا آله متقل گردد و باشد که از جهت
 کثرت سبانه در علاج مبرذات جهت تطفیه حرارت بلیسر عن متقل شود و یا بلغمی مطبقه را است که است

و بر آن رفته است که چون غفوت اندر خون اثر کرد و لطیف است و سخیل صغیرای غفن میگردد و پستی که لازم
 آنست بیست دایره صغیرای لیکن چون از صفای دمای حاصل شد و در لازم از غلبه لازم صغیر
 فرد و ترست و از جهت غلبه آنست و در قرب عمد طبع بدین علاج آن قریب بطلان نمی دویست اگر چه این
 خالی از دویست نیست لیکن تجاربند و بقرای چنانچه میان کرده ایم ترجیح یافته است و علامت اینست
 آنست که حرارت آن از اول تیز باشد و قریب بحرارت غلبه لازم و با کمتری و مانگی و گرانی سردترین پدید آید
 جبهه است و غفوت و ملایم که عبارتست از اندک گرمی خلاف عادت و کمالی و صدای هم بر آن
 مقدم بود و هیچ سر او لرز نکند جبهه محضیت خلط در عروق و همچو غلبه لازم فترتش نمی انجامد ظاهر بود و تشنگی
 و صدراع و اختلاف نبض و تغییر طعم دهن و تغییر لون ظاهر زبان در او از بدیشی و سیاهی این جا بیشتر از آنجا
 بود که در سرفه جبهه بعضی خلط و سرفه جبهه در وی و استلای رگها قریب بدان بود که اندر سرفه ناخن بود
 نیز و سرفه ناخن بودی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بجران جبهه محضیت خلط و غلط آن و بدست که
 در وقت استند و حرارت او لا ینکاد و در پوست ظاهر باشد جبهه تحلیل یافتن اندک و طبعی از حرارت
 در مقام نقص نقصان و علامت نفع بزودی ظاهر گردد و اگر چه از اول صعب افتاده باشد و بسیار بود
 که در چهارم بحر آن نیکو کند جبهه قوت طبع و تشنگی خلط و متزاید اکثر آن بود که بحر آن نیست که بجز جبهه
 حدت ماده و غلبه بعضی و قشای بسیار افتاده که تا هفت روز بکمال باشد و بحر آنش در ترقا و بیشتر
 آن بود که این تب چون بحر آن کند نقای تمام حاصل نگردد و اندک حرارتی باقی بود و لیکن بزودت در آن پدید
 و هرگاه در روزی از روزهای بحر آن تب لرز پدید آید نشان سلامتی و زایل شدن این مرض بود و نه
 و گفته اند هرگاه اندرین تب سبابت پدید آید و شکم باد گیر و چنانکه اگر دست زنند او از طبل کند و بیسار
 بی آرام باشد و بر سبب تر میگردد و از اجابت طبع آسایش نمی یابد و برتن او خشک و زرد سبز و پهن پدید آید
 نشان قرب مرگ باشد علاج تفکیک دمست بقصد با حجامت و یا شتر اذن و لیکن بقصد تا حشمتی کفایت بود
 و ترک غذا تا قریب سه شبانه روز اگر تواند لغایت نافع بود و الا قلیل از غذا و لطیفه میدهد و تطفیه در آن
 و تبین صغیرا یکم طوریکه در سوناخن مذکور شد میگذرد بحدی که بعد از آن و بیشتر تبهای در زم و بلین بلین زرد
 در آب انارین و یا به چهار شربت معقوی و یا به شایانای خاک زم چون کشته زرد و آلود و منج و شمال آن در بنجا
 باب سرد و تیز بانی خشک کرده آن شربت حاصل نشود که در سوناخن جبهه آنکه خلط بعضی چون سرد شود و فشرود

در رفع مایه و اگر بگویی با آن حکم شده تعفن نیز و قصد تعصب گرد و طبیعت از دفع عاجز آید بلکه اینجا نهایت
 بیشتر بنفع داده باقیه بعد از استغراق دم باید کرد و اگر مایه و قش باشد از آب سرد و امثال آن
 غلیظ تر ساختن مصلحت بود و اگر غلیظ بود آب سرد و شایه و او بلکه ترشیدانیز کمتر باید داد و غلبه او
 شیرین بنای معتدل و رفیق تر قوی و تلطیف آن باید کرد و اگر قصد رسیه که مانع همت اندک باشد
 از مولدات عفونت و چون تصور هوا و اقصای آن را از این معنوی را موقوف نباشد بیکیشمار روز
 کند اولی بود زیرا که غلیظ چون بعضی است بنفع می طلبد اما چون خون است بنفع بسیار محتاج نیست و همت
 نیز بیشتر می طلبد ولیکن آنجا که تخمه بوده باشد تاخیر دادن و حبس بود و بعد قصد در استغراق و در آن
 یکیشمار روزی اقل همت باید داد و اوقات باز آید و اثر بنفع بهتر ظاهر گردد و آن استغراق متوی و سهل
 افتاده مضمت و تعصب و بیشتر از این همت متوان و آنجا که حرارت ضعیفی باشد از گوشت چوبه مرغ
 و آن گزیر نباشد و آنجا که غلبه بود و شکاب باید داد و آتش جو بیشتر که غلبه خنده در آن جوشیده بود
 و اندک کشنیز سبز و سفید و در آن نیکو بود و تجزیه پیوسته است که آبی که غلبه بسیار در آن جوشیده باشد
 و صاف کرده و خشک ساخته بجای آب گاهی دادن در حیات و موی عظیم نافع بود و عطش و ضعف را
 کم سازد و غذا را بیشتر به نامی خشک و کافوریات که در غلبه مذکور میشود و جمله سفید آید و آنجا که اعراض صعب
 پذیرد که مثل خنداع و سستی و هفتان و شهر و عاف مغر و اوقات و در و اشتا و افراط عرق و قی و اسهال
 و کرب و غیثان و غشی و شنج و گنگی نفس و عطشه مغر و شبا و اینها اگر چه بحرانی باشد علاج هر یک از وسوسه
 که در حاشین مذکور شده آنچه لائق وقت بود باید کرد و در سخت محرقه هم بعضی پسین گردد و در جمله اوقات
 حرارت مسکن را و جوای را خشک باید پوشتن الا در وقت بحران بعرق که آن هنگام هوای معتدل
 باید داشت و تن را پوشیده تا عرق باز نماند و این رعایت در جمله حیات باید کرد و چند آنکه عرق
 افراط رسیده باشد گفته اند که در طبقه بعد معینه و در وقت انحطاط اگر مریض در حمام غوطه بکشد
 بعد از آن در استغراق خنک که عرق نیک کند عظیم نافع بود و بدین تری بسیار کس ازین مرض برود و
 رسته اند و در استغراق متوی بهرات بودیم و در روز و نور و سلطان گذشته بقصد این سعیدیم و در
 آنجا اندک تعفن پیدا شده بود و مولد تب غلیظه و حسیه شده و خلق بسیار در رستان بدین اراضی تلف
 شد و بودند یکیشمار روز که آنجا ساکن شدیم و هفت هشت نفر از جوانانی که هموار بودند و هفت یکیشمار

گرانی در تن و سردی صداعی پیدا شده بعد از ظهر آب نبات گرم در وقت عصر حمله را فصد کردیم و
چون تا حد غشی گرفتیم خفته پیدا کردید بعد از آن وقت خفتن هر یکی را حسب الشماهی بزرگ خورندیم
خیانتی گرفت ایشان را و نوبان گفتن آغاز کردند جمعی را بر ایشان موکل ساختیم که گذارند که ایشان بسیار
حرکت کنند و خود را از جای بکنند و تصور می شود و بهر حال که بود تسکین ایشان کردیم تا خواب کردند
علی الصبح حمله بهوش آمدند صحبت یافته احوال نقل بود اگر دریم ایشان پیاد و چهار فرسخ آمدند و هیچ نشدند
و دیگر نشد و در پهای استلانی عفونی این طریق علاج بسیار بکار داشتیم و القع ازین نیاقتیم بخصیص جهت
مردم غیر تنعم و غیر طفل و اما غیب لازم آمده او آن بواب غیب بسبب آنست که چون ماده آن
در عروق محفوظ است و در آب غیب از جنس خود دیگر مدومی یا بدو اندکی که تحلیل یافته بود عوض میگردد
و حرارت و اضطراب بیشتر ظاهر شود و اکثر انقباضی آن در غیبت روز بود علامت این است متوسط بود
میان علامت مطبقة و محرقة و جالینوس مطبقة را از جهت کثرت مناسبت و مشابهت غیب لازم از جمله
آن عدد کرده است و فرق میان این نمی و مطبقة آنست که درین تب هیچ گرانی تن نباشد جهت خفتن ماده و
صداع و کخی و دهن و کرب و سهر و تلواسه و قلت اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخار آن بول
اکثر زقیق ناری بود و ممکن که اندک عرقی گاهی پیدا آید از جهت رفتن ماده و تب همچنان باقی باشد و
علامات استلای بسیار پیدا نباشد و در روزهای طاق آشد اوی ظاهر شود و بهوشی گاهی طاری گردد و در
میان این تب و محرقة در میان علامات محرقة بنین گردد و علاج آنست که نخست تدریس تسکین حرارت و تعدیل
و تسکین فصد کنند مثل سکنجین در آب هندوانه و لعاب اسپنول و علب تخم خیارین باشد آب لیمو اما با آب
آلو اگر ضعیفی در معده نباشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آتش انار و آتش زرنسک و آتش تمر و تلین طبیعت
کنند هر روز و سه مجلس شرب آب بفته در آب آلو یا تمر یا باندکی شیر خشک درین آبها یا سکنجین قندی یا در
مقصود انارین و اگر بدینا مقصود حاصل نشود و بشافنای نرم و خشک مد کنند مثل شکر بفته و شهابه آن
و آلوئی سیده و غالب پنج خنک کرده خورون هم عظیم مفید آید و بعد ظهور آثار نفع که در مطبقة گفته شده پسندید
خون غلیبکی دارد و فی الحال فصد کنند و خون بقدری بر آورند و فصد ناقص نیز نکنند و بعد فصد مراعات قوت
و تسکین صفرا کنند بشرت و غذای لایق و چون قوت باز آید و شهابه وزمی تقریباً اسهال صفرا کنند تا بابت
مجلسه بد آنجا مناسب بود از طبقاتی که اینجا در مطبقة مذکور شد و اگر بعد نفع در خون غلبه نباشد و معده فصل

وسن هم مقتضی آن نبودنی آن سال با سال صفر اشتغال با میشت. و اگر بقی نیز صفر آخری و رفع
شود و غیب بود و آب سدر و سر و بر ساعت تجرع کردن صفت در انفعج و در و شکم جی است
نمایه و عرق بچیناند و غذا با شربت های خشک کرده هم عظیم مفید بود و آنجا که قوت نیست نیست باشد مقتضیه
مثل گوشت چوبه خروس در آتش داخل باید داشت و کباب آن انار آب زده با اندک خشک پل و در شربت آلو
پنج سر و کرده یا شربت سیکنجین سدر و کرده معنا در اعظم نافع آید و آتش آلو با اندک نعناع و چند در زیر من
سبب نیکو بود و همچنین آتش انار و اگر زیاد فی علاج محتاج شوند از حقیقت علایجی محرقه بکار دارند
اما محرقه صفر اوی انتقال نکس اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجران وی بقی باشد یا با سال
یا بر عاتق یا بر عرق یا به دو حال از اینها و این تب چون پیر از آید یا یک کثر خلاص یا بند از جهت ضعف و
بعد مزاج از مرض و آنچه در فصلهای سرد افتد بهتر باشد و بر اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد
و محرقه چون بویتهای جفت است و آدی باید جفت بد باشد و بجران بد این تب بیشتر اندر ششم بود و در ششم
و آنچه از ششم گذرد امید خلاص بد آید و آنچه از ششم بگذرد و غالب آن چیز بود و آنچه از چهار دهم
بلکه از دوازدهم بگذرد و کم ضرر کند و آنچه از هفتم بگذرد و اگر خطای در تداوم نماند هیچ خوف نباشد
جست سرد شدن ماده فی الجملة و مقاومت قوت و تحلیل سبب و الفت دل با آن علامت این
تب آنست که باطن بوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مضرت و عفونت که بدل و جگر سرد و بدان سبب
تشنگی و اضطراب عظیم بود و سر و کرب و تنش تشنگی و تلواسه و عشی و غور عینین و اختلاط عقل و سقوط
شهرت طعام اینجا بیشتر از ذکر تها باشد و قرائش کم ظاهر گردد و از اول هیچ فراش و از زنباشد و در وقت
بحران عرق کهنه جهت تحفوطیت خلط و عروق و بوقت بحران عرق البتة فراش پدید آید آنگاه گرم تر شود
و عرق کند و نقای تمام حاصل گردد و جهت قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده یکبار و اگر در او از مرض لون
زبان از زردی و درشتی بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و شقوق در لبها پدید آید جهت شدت سبب
صفرای فاسد و علامات استلای دم هیچ ظاهر نباشد و بول بدستور تپای عفونی تری و بد بوی باشد
و بدستور تپای صفرای ناری بود و اگر تر آن باشد که صفرای بر باز دفع میشود هر روز چند مجلسی اندک
بوزان و سخت بد بوی و کم رحمت و کو دکا نادر محرقه بسیار سبب پدید آید یا حالی که بدان ماند جهت کثرت
صعود بخارات تر و بد بوی و شیر خواره اندرین تب شیر نخواهد و آنچه ببرد و مده او ترش گردد و جهت

قبول بعضی حرارت از دل و جگر و انقباض میگوید که کسی را که در محرقه رسته پدید آمده باشد اگر سخن به پیشانی افتاد
رشته او زایل شود و از جهت گرم شدن اعصاب از صفو و سبب از دست و تحلیل یا فتن مواد بی که سبب
رسته شده بود از اعصاب و مراحدت رسته درین سبب غریب نماید که اگر سبب ضعیف قوت
و علت باشد از غالب شان خلط گرم و آن سبب گام از آنکه آن از مبدی سبب تر نماید و چون واقع شود
هرگاه و اختلاط درین سبب هم بود رشته بهتر بر طرف شود و جهت قبول عصبهای نازده عرض را و هم از گوید که
چون در محرقه سعال پدید آید تشنگی زایل شود و جهت میل رطوبات شیش از گوشت رخسار که زردی است
بواسطه حرکت او بر نهفته اند که اندر محرقه چون ناگوار حتی پدید آید بی آنکه بحرانی ظاهر بوده باشد
استغراغی یا اشتیاقی دینی آنکه شش بر تنای خشک و موافق تسکین کرده باشد یا از نهوای هوای لائق
رفته و نبض که سریع بوده باشد آهسته شود و قوت ضعیف باشد زرد و بیر و حرارت از اعصاب بسیار
دل در محرقه عظیم باشد و مجرب است و اکثر بعضی صاحب محرقه از اول عظیم بود و باقره و بی سرعت
و تواتر و در غلبه از مدتی قمر بود و با سرعت و تواتر علاج هیچ تدبیری واجب از و نافع از تسکین حرارت
نیست و طریق آن بر مریض است و بکار دهنش غذا یا و شرابهای خشک و سرد کرده و آب سرد و
غالب و نهادن طلیها و ضماد های خشک سرد کرد و دهنش بر سینه و جگر و سر و خاچ و در دق و غیره معلوم شد
و اینجا جهت انتظار نفس هیچ تقصیر درین ابواب نباید کرد و از دوری مرض بر مریض بسیار نماید رسیدن که خطر
موت عظیم است بسیار باشد که با بدان کم تر بقدر که به جهت طلب نفس و از حدت حرارت دل و دماغ
و معد و مریض بریان شود و تشنگی خشک و عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و یا تشنگی خشک حادث گردد
و نه از آن نتوان کرد و در غلبه از مدتی حرارت و دوری خلط عفن از حراری دل مبالغه در تبرید برین سبب
احتیاج نیست و اینجا قبل از نهوای از نفس کافوریات نباید داد و قفسه را کردن بر و اوان سکنجبین و شربت
صندل و لیمو و شیرین بر و اوان و آنوقت و سبب ترش حله یا کک آب اندک و لعاب استعقول سرد کرد
از سحر بلند تا خفتن و بعضی با آب بنده و اندک یا شیر و تخم خیار برین و یا شیر و تخم سرد کرده هر ساعت از
سحر بلند تا خفتن و در اشتیاق خواب نیز اگر ضرر باشد و همچنین بر و اوان خشک و با آتش جو در جاشگاه و یا
نمک در ضرورت لازم بود و چند آنکه از نفس پدید آید و سکنجبین که ترکیب آن از شیر و تخم خیار و شیر و تخم
کاسنی و زعفران که از آب بنده و اندک گرفته باشند و از آب آلوده و اندک سرکه و اندک صندل و چند نمک

کفایت باشد عظیم نافه بود و در گاه در نفعی بود آید و حرارت و اعراض همچنان بر جای باشد عسل گاه
 قرض کا فر در سنجین باید و او و بولنت اللعین اندک کشکاب سرد کرد و دو بعد از آن دیگر شربت
 سرد کرد و مذکور و آب عسل در پیور مطبوعه اگر در آب بسیار آفتی نباشد و الا تا به سخت سرد کنند
 و کافور و در دارند و همان طریق مقدم عمل کنند نیز شیب و اعتدال و من بسیار کسی را که حرارت این قیاس غایب
 بود و اشتها نه اشتها تشنگی عظیم داشتند و اشامی ایشان به سلامت بود و بعد نفع و بعد بنیت و غوغ آب رخ
 سرد کرد و سید اوم و متا و نیز بود بنان اندکی و گاهی بی تاب و نیز عظیم میشد و بعضی را اندک فراشت
 یا زید می آمد و بعد از آن هر روز بهمان عمل اندک فراشتی باز پدید می آمد و سپس بر حال خود بود و در شربت
 ظاهر پدید آید و از چهار ده روز نیز سبک شد و بعد و سبک و صحت بسیار یافتند و با طباشیر دادن و درغ
 اولست جهت منع آن از قبول عفونت و بعضی کسانی که بعد از آب گیلانی معتاد بود و در شربت با آب عسل
 مرغ کباب و فشره و غیره به رخ سرد کرد و بعد بنیت می دادیم و اگر سرد شستی بخور این آب عسل سرد کرد
 تسکین عیش و سرده او میکردیم و فشره او که ترشی می نمودیم مفید می آمد بعد سینه ده روز به آن صحت
 میکردند حال نفوس اندر محرقه بود و صبحی حرارت طعام فرمود و سه دست آنگاه نیم سقوط قوت است و این
 بنایت تدبیری نافع و آزموده است و آنجا که بیمار را شتهای طعام نباشد بنگرند که اگر در فرموده او خلط باشد
 معده را پیچیری مناسب از سرفه جلایات و در شکلیات و ضحاک و مای خشک تقویت کنند و اگر در فرموده
 خلطی نباشد طعامهای خوشبوی که گرمی که شهودت طعام را بنسباند نزد او دهند چون مرغ بریان زیره و شنبه
 و یاز و نار دان کوفته آنگاه در آن تازه چخته و مثال اینها و اگر اندکی از آن مرغ نیز و بهتر بود و مزین است
 در غرور و در اصدیا و مثال آن بهم نیکو باشد و اندک فشره نیز بسیار است تا بود و گاه باشد که بعضی آگاه
 از حال خود در شته باشد و آب و طعام بدان سبب طلب کنند آن هنگام او را باید آگاهانیدن و آواز دادن
 و بخور نزد یک او نهادن و بر پیشانی و بر گوش و بینی و کفهای دست و پای او بختی مالیدن تا او قنص
 شود پس شربابی مناسب بر و خور این در جرعه آب سرد آسانیدن و باشد که جهت آگاهی با مثال
 شایانی خشک یا نیز احتیاج او فتر و مناسب بود و بعضی بعد از نفع قصد فرموده اند و بعد از آن سهل صغرا
 و حق آنست که اندر اینجا فشره حرارت بخوان بخوان کردن که در مطبوعه غیب لازم تر است که بسیار باشد
 که صغرا بدین فعل حدت زیاده شود و ضعف غالب گردد و در مجال نفع استغراغ صغرا اندر در خطاست

واقع شود پس قصد وقتی واجب کرد که علامت اشتعالی در منظر ظاهر بود و قوت قوی و آسج که چنانچه
 نباشد استفراغ صفرا باید کرد و بسیار شدت و اگر عمل آن ضعیف باشد و زیادت باید سسای مکی اگر
 باید ساخت و سایر طبقات قوی که گرم نباشد هم نکند بود و بسبب خلوص نباشد و بعضی اندک که سسای
 در طبقات صالح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض و افزون قوی را مناسب بود و بعضی
 تاخیر و تنقیه فرموده اند اینجا که طبع هر روز شفقت خویش و در سه مجلسی اجابت صفرا می کند و این خلط است
 جهت آنکه این فعل دال است بر غلبه خلط بدوی که در طبیعت بدفع آن و لا شک چون بدوی نباشد
 بزودی طبیعت از آن عاجز آید و تدارک نه پذیرد و بی شکا می که بعضی را از آن اجابت خفت عظیم حاصل
 شود و طبیب چنان در یابد از علامات که خلط کم و قوت دانی است و بهمان مقدار نقا حاصل شود و اگر کرد
 شکست جائز باشد و استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نباید کرد که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد
 و آنچه از هفت بگذرد و قوت نکند بود و در ششم استفراغ نکنند و آنچه از هشت در گذرد و قوت و فاکند در دهم
 استفراغ جائز بود و اگر محتاج باشد و چون از دهم بگذرد و استفراغ حاجت نشود و چه اگر قوت بر حال است
 بر بخران نیکو قادر بود و در عرض نیز فی اینجا خشک شده است و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد
 و در هیچ مرضی در روز بخران استفراغ جائز نباشد چنانچه پیشتر اشارتی بدین شده و در حیات لازم
 حاد و در ششم نیز نشاید از جهت وقوع بخران و اضطرابی بر خاطر و روحی خصیص درین مرض و سبب است
 که چون طبیعت سخت مشغول است بدفع مرض از تیر آن عاجز آید و استفراغ اگر موافق بخران باشد
 اگر ادا کند و اگر مخالفت باشد طبع عظیم مشوش سازد و اینجا که طبع کثاده باشد و با فراط دفع مایه نکند
 و احتیاج اندک به یازدهمین از جهت عظیم ضعف کلی اقرص طباشیر مسک باید داد و کچین و جلیاب دور
 باید داشت و در غایت نافع بود و شیر و خرفه بریان و شربت های ترش قابض نیز و از هر چه طبع را نرم کند
 حذر لازم بود و غده آتش زرشک و سماق و دیواج و امثال آن اینجا بهتر آید و چنانچه آتش آلوده و تر و آبها و
 آن اینجا که قبض باشد و اگر اسهال بخون ادا کند بدفع و فاد و هر حیوانی شکین باید داد و همچنین بطین در نه
 و ختم و قوا بعض خشک و سماقیات و اینجا که تشنج خشک افتاده باشد سینه در گون او را بوم و روغن که از
 روغن بنفشه بادام و یا خطمی ساخته باشند چرب باید کرد و در آنکه وی تر و بزرگ خرفه بار و روغن گل کوفته بر سینه
 و گردن او بطلایا خما کرد و روغن غذای رقیق و مناسب دادن و آسجا که افراطی در فی افتد و از تنوع و

و غشیمان یسج باشد و بیست و هفت روز قوت باشد شرب انار که بود در آن کرده باشند باید داد و آب سبب
 ترش و آب ابی ترش که اندک پوست چروین پیخته اندران جویند و باشند منید آید و ضار دمای قلیض که
 صندل و گلاب و آب برگ مورد و آب سیب ترش و آب بی ترش با آن ضم که ده باشند بعد و نهاده
 نافع آید و شبیات خشک ماده را به شیب مائل ساختن هم نیکو بود و اگر بقی سودا بر آید و سفیدی لب که گشته
 در بر معده او نهند و اگر تب و غشیمان باشد وقتی نباشد بسکنجین و آب نیم گرم قی باید فروزد و آسنا که افزا
 در عرق باشد دستور سی که در علاج عرق نافه که کور شد معجزه دارند و اگر زیادت از آن حاجت آید و غش
 برگ مورد و دیگر قلیض بر مفاصل و پشت او باید مالید و اطراف او را اندر برت و یخ نهاده و بر و هوا
 با و زدن و هوای خانه و جاسه و تن را خشک و شستن و در طبعی فو که قلیض و نهادهای قلیض سر و کرده
 نشستن و آب سر و غسل کردن و آبهای قلیض بر تن مالیدن نافع بود و سفوف که با و جلدنا و آشپا
 آن بر تن مالیدن و منحل کرده بر تن طلا کردن مفید آید و آنجا که در عروق افزا می شود و از عالجی که در
 افزا طر عات غیر بحرانی مذکور میشود بکار باید داشت و صاحب ذخیره میگوید که من دیدم که یکی را که هیچ
 حال رعاش را باز نمیشد داشت از دست آنجا نبض که دم و مقدار بیت درم خون برداشتم
 در حال بانیتماد و بسیار باشد که اندرین تب سبات و غفلت تمام پدید آید و چاره نباشد از آنکه بیمار را
 بیدار میکنند و با و از بلبله با او سخن میگویند و اگر بیدار نشود و چندی از آن تب سبات
 و کفهای دست و پاهای او بماند و سبتن پاهای از پنج ران تا بقدم چنانکه اندکی او را برنجاند مفید
 آید و با قراحتی نیز نافع آید و شبیههای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و بر مهره گردن و میان و کتف
 شیشه حجامه نهادن مناسب بود و بی شرط بسیار باشد که عطسه دادن گیر و با فراط و بدان سبب و مانع
 بمشلی شود و قوت ضعیف گردد و در طریق باز داشتن آن است که چشم و بینی را با نمک و تخم کدو
 ارمغی آلودن کنند و گردن خشک و زشت بماند و بر و غش و تب که ده و قطره چند از آن نیلگرم
 اندر گوش او چکانند و در قهای گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته بر پیشانی او بکشد کنند و از دو و دو کرد
 و پوهایی عطسه آورنده و حر از فرمایند و سفید بخری و طین سحاح و سونق می بویانند و بسیار باشد که گاه
 تب نیز رخا شد صفر از نیم معده بیمار ریزد و غشی آید و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر روی
 و سینه او زنند و صندل و گلاب و کافور و عرق مشک بید بویانند و او را بگذارند که لقیقا باز آید

و شکم و معده آدمی مانند و اطراف او در یک بالند و به بند و بدین تدریس با و در یک فرو شوند و گاه باشد
که حاجت آید که نقطه قرن و بینی چار را بگیرند تا حرارت با ندر و ن او باز گردد و قوت را بر انگیزد و اگر قدری
سکنجبین با آب گرم در حلق او ریزند یکی از دو مقصود حاصل گردد و یا تا و ده از نم معده فرو رود و طبع
اجابت کند تا بصلح آید و یا بنی باز گردد و دو قسم معده را پاک کند و اگر چنین میسر نباشد مقدار سه درم
شراب ریحانی با آب سرد آمیخته اندر حلق او ریزند و در حال که بهوش آید پست جو با نار و انگ سائیده و
و دونه لقمه نان اندر شراب ریحانی دهند تا قوت بد و باز آید معده چربی مصلح حرارت بخورد و اگر این روش
عنتی داشته قبل از گرم تر شدن چند لقمه نان پاکیزه اندر آب غوره یا اندر آب لیمو یا اندر روغ یا آب انار
ترش یا اندر آب سیب ترش یا اندر آب بهی ترش و امثال آن دهند نفع بود و در منع آن و گاه باشد
که بیمار را شهوت کلی بدید آید و آن هنگام چاره نباشد از آنکه حلوائی سازند از تر انگبین و روغن بادام و سمن
تنج کرد و تخم خیار و بادرنگ و سیدهند و آنجا که بیمار از صداع برنج باشد علاج صداع صفراوی کنند و سمن
معتدل و نرم کفید آید و آنجا که بیمار از سرفه برنج باشد پیوسته حب السعال خشک در دهن نگا هار و بلع باشد
خشک جمله مفید بود و آنجا که از بخوابی بسیار برنج باشد شراب ششاش اندر کشکاب باید داد و گاه بود که تشنگی
مفرط نیز از این نائل شود و از جمله علاج بخوابی آنچه بدین مرض مناسب بود بکار باید داشت و باجمد بوسیدن
منومات و طلاها و ضماد های خوشبو بی بسم و کف دستها و پاهای و جگر نهادن بخوابی و تشنگی مفرط هر دو را
نافع بود و آنجا که از خشکی دهن و زبان برنج باشد بلعایهای پیوسته میشوند و دانه آبی و بزرگ قطونا و آلودگی را
نقره مندی و ریخ در دهن و آتش و بدینها غرغره کردن مفید آید و اگر از وجعی در دهن می باشد بمسل آب
میشوید و اگر بر زبان عصاره بنار باشد پیوسته باشد و سخن بد تواند گفتن اول بلعایها با غسل آب کرده و در
در دهن باید گرفت و این شستن و بعد بانندگی تیز آب فاروقی در چهار برابر آب کرده روی زبان ابدان
شستن اگر در دهن کنده باشد و معاقب آن بلعبات در دهن گرفتن نافع و الا جز مداومت بلعایها نافع نباشد
و سو او روی زبان نیز همین طریق رفع بخار نماید که اشت که مستقر گردد و در بخارات خمیه آن بدماغ بر شود
که دماغ را منوش سازد و نیستانی آنجمله میان تدایر اعراضی و افراط جبر آنها و اگر چه اکثر اینها در دیگر امراض
حاده واقع میشود و علاج اکثر بقریب مرض نیز مذکور خواهد شد ولیکن چون درین تب ازین حالات بسیار
واقع میشود و اینها منطوقی از علاج هر یکی کردن بیان مناسب بود و بسیار دیده ام که کسی را در اوایل این مرض

در دهن

استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود بدین علاج اکثر محتاج گشت و اما غلبه خالصه این تب چون بکبر و زیگیه و دیگر وزیگندار و سالمت تر بود از دیگر تبهای صفراوی و از منطقه و از تبهای سفیدی مطلقا نذر اگر اینجایا قریب سی و شش ساعت اندر آسایش بود و اندران تبهای این فرصت نیابد و ماده این تب چون صفراوی خالص است و اندر گوشت و مائل پوست واقع است امید معرت قبول و تحلیل اینجایا بیشتر است و از جهت وقوع خبطها و مبالغه در تبرید ماده بی نفع و بی استفراغ بسیار باشد که این تب بغیر خالصه منتقل شود و بدوری کشد و بسیار باشد که از جهت تدبیر گرمی و خشکی فراختره و باهرام منتقل گردد و بسبب بهمت یافتن اندرین تب بحدت مذکور است که از صفرا از جهت کمی و رخاچ عروق و معسر جمع میشود اگر چه از جهت رطوبت جسمی قبول عفونت بسوخت میکند بهجت میبست طبع غلط آن بسیار نمیتواند کرد و گساریدن آن بقرب و از ده ساعت میسر میگردد و افاقه بدین مقدار زمان واقع می باشد و علامت این تب آنست که اندر آغاز هر فوجی سرمائی پشت بر آید بهجت آنکه حرارت ناری چون بجنبه بعضی رطوباتی را که مصاحب عضلات است بگذارد و جنبانند و عضلهها و برودت آنرا که بسبب اوقات مجاورت در نمی یافتند در یابند و این سردی را چون زیاد شد و بعد از ایندن نزدیک گردد و فراسا و قشری و گوئید و اندرین حال بیمار چنان بیدار و که پوست و عضلههای او را بسوزن میرنجانند بواسطه حرکت بخارات تیز و اجسام این اعضا حدت آنها را و بدت این حالها اندک بود و بعد از این سردی سخت قوی گردد و چنانکه نیک بگذرد از بهجت گردیدن ماده مرض اعضای حساسه را و کوشیدن قوت و انقباضه با آن و غور حرارت غریزی باطن از برای حمایت دل در رفع ماده و این را ناقص گویند چه گویای اندازد اعضا ماده را از خود و بدت این سردی را نیز دراز نباشد و زود تب پدید آید و سردی ماسکن گردد و جهت گرمی لطافت خلط در ثوبت اول و دوم و سوم لرز و سرما قوی تر باشد بهجت حدت و خامی خلط و بعد از آن ضعیف تر میشود و جهت نقصان یافتن حدت و خامی ماده چنانچه بیشتر ظهور فواید در طرف صباح که محل حرکت صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان تر از گرمی تبهای دیگر باشد چنانچه برتن او چون دست نهند تیزی تب دست را برنجاند و سبب ظاهر است چون زمان نیک بر آن دست دارند تیز تر حرارت آن موضع کمتر شود و جهت تحلیل یافتن ماده لطیف بختی بعد و حرارت کف و در حین لرز و غنیمت و اکثر طعم دهن تلخ بود و جهت صفرا و بول سبز ناری رقیق بود و اگر قوامی یا بدیسی غلیظ نباشد و بسیار

که اندر روز اول یا سوم اثر دفع اندر وی پدید آید و غالب اندر چهارم و یا هفتم پدید آید و نبض اندر آغاز
نوبت هضم و ضعیف و متفاوت باشد جهت غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب و چون شب
پدید آید بطن و قوت میگردد جهت نفث ماده و خلط باشد جهت نفث خلط و لیکن اختلافش کمتر از بضر
دیگر تباهی عفوئی باشد و کساریدن هر نوبت بمرق بود بیشتر از دوقدر دیگر تا به جهت لطافت و
رقت ماده و میل آن به پوست و هرگاه که اندرین شب آب خورده شود بر پوست بخاری پدید آید چنانکه
گویند ترقن خواهد گردید و در از وی نوبت غلب اکثر تا به جهت مساعدت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد
و از دوازده ساعت بسیار در گذرد و جهت سرعت تکلیل ماده و آنچه چهارده و پانزده ساعت رسد خاصه بنا
و او در این شب اگر تکلیلی و تبطلی نشود از بهشت بیش نباشد و در چهارده و در آن اتمام کند و بسیار باشد که
بسته نوبت و بهشت روز بگذرد و دوگاه باشد که یک نوبت بگذرد و سبب قی کامل منفی و یا اسهال تمام منفی
که اتفاق افتد از دو طبیعت و تر اید این شب مناسب باشد و بیقراری و حیوانی و تشنگی در اینجا در اوقات
اشتهاد حرارت و ترس بجزقه بود و ششم و هفتم و طالت و نافرمانی و مانند آن اینجا بیشتر از دیگر تباه باشد
و اگر صداعی بود و سر پیچ گردانی نکند و بسیار باشد که صاحب غلبه غلبانی و در نزدیک جگر خود احساس میکند و بجز
تمام این شب یا بمرق باشد یا با اسهال و یا بطنی و یا باد در علاج این شب خفیفی بود و از آنچه در علاج محرکه گذشته شد
و قریب بود و علاج غلب لازم و در رفع اعراض نیز قریب بدانها باید لیکن چون اینجا از وی و نوبتی و یا بیشتر
بهست چند چیز مرعی باید داشت یکی آنکه در نزدیک نوبت و در ابتدا می آن و در حین سحر و اول روز باشد
و تر اید حرارت شب هیچ چیزی که غذا باشد نباید و او جهت آنکه طبع مشغول است بدفع خصم و باز بدفع هضم
تواند پس غذا سبب گر آن باری طبیعت گردد و نوبت دراز شود و باشد که منفذ های اخلاط را تنگ
سازد و اندر آن خطری بزرگ بود و نیز چون هضم غذا ضعیف است خلط خام از آن پدید آید و فسادات دیگر
از آن متوقع بود و بعد از خطاهای حرارت و صواب بر وقت است و در غذا و شراب مختار اند و دیگری آنکه در حین
آنجا از تراب اگر شربتی از بکنجین در آب یا در آب هندوانه پراشاند و می کند تبصیر گاهی که غلبانی هم میباشد
خطای هضم آید و بسیار آید که برین تیریز بودی از مرض خلاصی نیستند و دیگری آنکه چون در هضم
بجز آن تمام نشود و در هضم یا در هضم یا در دوازده و نیم لایق اسهال هضم بقدر مناسب کند و بسیار کس را
شیر شست و سمنار آب آلود و کلاب و اوم و بیت مجلسی و کمتر بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را

از بعد آن نبوت اندک بر وی و حرارتی یک نوبت و دو نوبت می آید و بر اعراض غذا و کم خوردن تمام صحبت می افتد
 و باید که بعد از مسهل چیزی نماند که بغم فرا باشد کم بکار دارند که سیم عدد و شش غیر خالصه و حمی ملغمی بود و این سنگام
 سکنجبین بنوری معتدل و اصولی عظیم نافع آید و ساد و مضرب و دو محمد و کرمی گوید که در انگلی و نیم سقمونیاس
 مراد و نسبت درم سنگاب جلاب حل باید کرد و در نگاه روز آسایش در او این مرض داون در غیر فصل
 گر ما و بلاد حاره تا یکبار از صفرا پاک کند و ندارد که سقمونیاس شراب بی باید کرد و از این این تنفسیت باز نیاید
 و اگر آید ضعیف بود و بنودی مرتفع گردد و این شدت اتوا و مردم سید و بقیوت را شاید و دیگری
 آنکه در روزهای آسایش آب سرد بسیار و سردیها و ترشیا و ترشیا می مضعت معده خور که در غیر وقت
 حرارت مضعت آوردن آنها بی ظاهری گردد و دفع بدوری کشد و ممکن که خطا شود که در دو دشت زاده شود
 و در این تپ چون مجال آسایش است آب سرد غالب و مبردات بسیار احتیاج نیست و دیگر می آنکه در وقت
 نوبت تن خود را پوشیده دارد و خود را بامری مرغوب غیر مضعت مشغول گرداند و اگر چنانچه تنی نتواند کرد
 بهستوری که مذکور شد شربتی ملین که تبدیل صفرا کند مثل معصوم انار ترش یا اندکی شکر و یا نقوعا شده
 بخور و معده آید و در آشنای حرارت اگر سخت غالب باشد شربت های خشک با طباشیر و لی آن باید داد
 و در اختلاط حرارت اگر پایی اندر آب گرم مندر خطه باقی دشت حرارت را از سر فرو کشد و گفته اند که روزی
 آسایش باید و سکنجبین سرد کرد و خورد و از پس آن کشکاب بد و ساعت خورد و از پس آن چهار ساعت
 شربتی دیگر سکنجبین خورد و از پس آن بد و ساعت خورد و خورد و از پس آن چای مناسب و من آتش بار که
 از پنج و شش و نفع و چند بهستور سخته باشند بی گوشت عظیم نافع یا قتم در عصر چهارم کوشش و دیگر
 روزهای خفت و یکسری آنکه روز و سیزدهم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب معصور فواعت کنند
 اگر باغی نباشد تا نوبت بهفتم بمر آن نیکو کند و بخیر بگذرد و باذن الله تعالی و دیگری آنکه چون نوبت
 از بهفت زیاده شود و سبب الشفا چنانچه دستور است علاج کنند و در نفع کوشند و پیشین تا چهارم
 ماده بکدام طریق دفع سطلید از آن طریق او را اندا کنند و برخلاف طریق میل ماده هیچ دفع نکنند
 که آن عظیم مضعت بود و گفته اند که در غیب خالصه بعد نفع و استفراغ گر ما معتدل در روز یک
 آسایش عظیم نافع بود و الله علم و اما غیب غیر خالصه چون ماده این تپ مختلط است
 نواب و اوقات آن بطریق غیب خالصه منظم و مضبوط نباشد و تفاوت در جاست و نواب آن

مناسب اختلاط و قابلیت ماده باشد چنانچه صفراوی مختلط هرگاه در زیاد و از بطنم بود قابلیت نفع در آن بیشتر بود و نواب آن بهم نزدیکی بود و حرارت بیشتر بیشتر کند و باشد که بنواب خالصه ماند مدت آن کمتر باشد و اگر صفرا با بطنم مساوی افتد و خلط نرسد و تر باشد نواب آن دورتر افتد بواسطه غیر اجتماع ماده غلیظه قلیل و بیشک مدت آن بیشتر باشد و گاه بود که نوابش بنواب ربع ماند چنانچه اشتباه عظیم افتد و این تب انتقالی بسیار واقع شود و علامت این تب آنست که مدت سرما در روز کمتر باشد که در خالصه بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبتهای آن بی نظام باشد یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر افتد و مدت سرما و تب و اسالیب نیز مختلف باشد و از ربع و جنب خالصه بدین اختلاط استسماز نیکو باید و نواب آنرا حدی معلوم نباشد و باجمه بیشتر از هفت نوبت بود و شش ماه بسیار کشد و دوری این تب بسیار پدید آید و اکثر در فایز افتد و از بعد تبهای دیگر بسیار را دیدم که قریب یکسال این تب داشتند و غلبه شبیه نوبت غبه آمدی و گاهی که تخلیط کردندی زودتر آمدی و گاهی که رعایتی کردندی دیرتر آمدی شبیه نوبت ربع و در او از پنهان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار از نوبت آن متضرر نشدندی و بعد ظهور حرارت بصنایع و جهات خویش بر چشم شدی و گاه باشد که اندر او از این تب سپر بزرگ شود و تهیج اندر پشت چشم و اندر رویا پدید آید یعنی برآمده و همچو آماشید بناید و پشت پایها بیامد و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و تباری این اثر بل گویند و در صین تب سرانگی که آن باشد جهت جمع و بخار صفراوی غلیظه باغ و آثام نفع درین مرض پدید آید و در آخر از نوبتهای عرق کمتر از خالصه کند جهت غلظت ماده و بدین سبب بول در اکثر اوقات غلظت و رنگین باشد و کم رسوب و حرارت این تب کمتر از خالصه بود جهت خشکی ماده نسبت بدان سخت ماندن مرض زودگذر است و نوبت و جنب اندر آغاز نوبت تمیض و صغیر و متفاوت بود و باختر مختلف گردد و زیاد و تمیض خالصه ولیکن اندر وقت عظم و قوت چندان نباشد که اندر خالصه و این تب بسیار باشد که در نواب تمیضین ماند و یا بشرط انقباض و فرق میان این و تبین بطول مدت مرض بعضی اعراض خاصه باشد و میان این و شطرنجب بعدم تفاوت مدت نواب در کوتاهی و در درازی و عدم اعراض شطرنجب بود اینها علاج نخست باید و بدین تفاوت آن از خالصه بحد درجه واقع است بر حسب اعراض و لوازم اگر بسیار و در زمانه علاج خالصه بکار باید داشت یا زایدتی رعایت جانب نفع البته و اگر بسیار دور بود

سردیها و ترشیا هیچ نشاید کرد که ماده را فسرده سازد و نفیج را پس افکند و طبع را ضعیف کند
و غذای غلیظ کجبار یا ز نشاید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت نادمات نفیج و فاسخند و حرکت ضعیف
و استحکام اعظمی مضر باشد شناخت زیرا که خلط صالح بحدین فعلها گداخته شود و با غیر صالح بیامیزد و
منتشر گردد و لطافت تحلیل یابد و کثافت بماند و مد و علت و طول مرض شود و بلا شبهه و چون این مرض
را مدت دراز واقع است در موضع آن بزودی نشاید کوشید بلکه بنفع و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد رفت
بعد از نفیج مشغول باید بود و مراعات قوت بواجبی نمود و طریق تدبیر فی الجملة آنست که سفینه اگر
دلیل غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات استلای دم ظاهر بود قصد کنند باعتدال بعد ظهور آثار نفیج و در
غیر روز نوبت و بجران قوی و بعد از قصد بغذا یا و شربت های جالی و گرمی مائل نفیج خلط سید مهند مثل
کشکاب که اندران بخورد و اندک با ویان یا ستر و شباد آن پخته باشند و آتش حلیم جو که در آن بخورد و اندک
شربت و زیره و کشنیز و چوبه مرغ پخته باشند و مثل سکنجبین بزوری و اصولی و قلع شرف و شباد آنها
و بعد از نفیج تام تبلین ملائم دفع خلط فاسد باقی کند بدستور و اگر قصد اتفاق نیفتد و یا نشاید طبع را محسب
باید داشت بسیا فدا و حقه های معتدل و با شربت های ملین مناسب در اوقات آسایش تا مجال نفیج
باشد و غلبه خلط بسیار حضرت نرساند و غذای مناسب غلظین باید داد و او شمای بی قائق کم چسب
و با چوبه مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد و باعتدال و هند وانه شیرین موافق آید و اگر بول
ناری و نبض سریع باشد سکنجبین ساده یا شیرین تخمها چنانچه معلوم شد در خالصه و شباد و آن در اوقات
حرارت و در وقت های لائق داون و آشما که قائق ناروان و قلیل انصاع خشک و شربت باشد نیکو آید و
صباحا کشکاب مذکور قبل از غذا باید داد و لیکن در اوائل مرض و در غیر روز نوبت و اما بعد مهند هم به شربت
و غذای منصفیه مناسب بود و دستور منع غذا و شراب و اوان اینها همانست که در خالصه مذکور شد و در تمام
اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد و اگر در هر چند روز طعامی که تی را شاید بخورد و وقتی کند بوقت آسایش
و یا قبل از نوبت پنج شش ساعت بسیار نافع بود و درین مرض استفراغ خلط موزی بفلوس خیار شربت اندر
منفع مناسب حل گردد و یا اندر شراب گل مکر و یا در کلاب گرم کرده نیکو آید و حسب چنان اندر شراب لمبو
حل کرده بسی مناسب باشد و بسیار بود که خلط عسیر و ناقابل باشد و حاجت آید که بر سرهای استخوان پلو
و مده ضامی نهند که گرم کند و خلط را بپزند تا استفراغ عسیر شود و مثل ضما و لادن و هشتال آن

در ترتیب لایق و آزموده در تدبیر این مرض آنست که چون صفرای غالب باشد البته شکم فرو گیرد
و نسبت به حرارت و صناع رنج دارد و بیشتر تشنه بنوائب و غلبین آید پس غذاها و شرابها که گفته شد در صبح
بهمان ترتیب باید داد و شکم را در اوقات آسایش بشیافا و قهنگامی معتدل نرم و دشمن و ترکیبی که بیشتر
صفرا را که کمتر بلغم را فرو آورد و از شرابها و جبهای ملین بعد از نفع نیکو گاهی بکار و دشمن و در غذاها
چاشنی کرد و چیزی که منفع باشد و جالی داخل ساختن مثل خبازی و اسفناخ و زیره و کشمش و نعناع و مغز
بادام و تخم و پیاز و اسبابه و اینها و در شکاب نخود و اندک بادام کردن و در حلیم جو نخود و شبت کردن
و قبل از نوبت بخت ساعتی بکنجین در شربت حل کرده کردن و دیگر شت خاکوس چوبه در غذا
باید و مثل ساختن و بدین حل چندان بداند و نودن که از مفعده روز گذرد و ماده خنک گردد و طبیعت
با آن خوی کند و نوبتهای آن بر وقتی مقرر قرار باید یعنی اوقات هر نوبت بیشتر و بیشتر و در نوبت
غلبه و یا بر مع می آید و یا هر روز در وقت معین و این هنگام غذاها و شرابهای منفع و جالی نیکوتر باید داد
و هر چه خلط را خام میکند و بلغم می فرزند و در دشمن و بعد نفع تمام و بقای قوت ملین مناسب قوی و دادن
و بعد و تقیه و قرار مزاج نوبتهای حسب انشفا و حافظه و نفع و شربت و کنجین و زوری و اصولی و مثال
اینها و مشغول و دشمن طبع گذرانیدن و اگر بلغم و صفرا براب باشد حرارت نرم تر بود و آن اعراض معلومه
کمتر و اگر تشنه بنوائب رنج آید و اینجا در اوائل حال ابتدا ای معتدل بی قاتی مثل آتش جو نخود و پیاز
و شور یا می رنج و دانه رنج و در شت حدی حله جو خج و مرغ و اسفناخ و زیره و کشمش حفظ قوت باید کرد و تعدیل
خلط جو خوردن و گفتند در کنجین حل کرده و اسبابه آن در صبحا همای روز آسایش نمودن و در روزها
نوبت اگر قوت از غذا کمتر خوردن و قی بسجور کردن قبل از نوبت یا بعد از طعام بجا رنج ساعت اگر بیشتر
باشد و هنوز نوبت نیامده باشد و الا بشیافاهای مائل گرمی شکم فرو آوردن و چون از چهارده روز گذرد
غذاهای جالی و پزاند و دادن بوقت اشتها می مثل نخود آب جو خج مرغ و اندک و اچینی و اسفناخ و
خبازی و مثال آن و شربت نعناع شربت و اسبابه آن هر صبح و با اندکی نان و دادن و بعد نفع تقیه
بجای جانی در آنچه لائق مزاج باشد کردن و یا با مثال آن و بعد از قرار گرفتن نوبت بجا بجا
و غیره نوبت را گذرانیدن و اینجا که بقیه احتیاج افتد بعد نفع در ایام لایق فصد کردن و لیکن در قیاب
چشم یا لایب یا باید نمود که در تهی نایب فصد از حضرت بیشتر از طبیعت است و بخت آنکه موده و اگر خارج

عروق متعفن است بقصد پاک نمیشود بلکه اخلاط بار و در افسردگی و برود خامی زیاده میگردانند و اخلاط گرم
 حدی می افزاید پس ما دم که بیم آن نباشد که از غلبه دم فساد می عظم شود که گرو و بقصد جز آنست نباید کرد
 تجویز قهوه را در نایب مخصوص بدین تب باید شناخت و ملاحظه کنی مرض حبت ارسال مضجعات بر
 آنست که چنانچه این مرض مختلط است و در اول غالب است و نوبت پیش غیر مفرط و هرگاه در اولی
 مضجعات و گرمیها داده صغیرا کثیر بجزکت آورد و داده را گرم تر سازد و فساد آن با خلط داخل عروق
 است کند و تب لازمی پدید آید و لیکن چون مرض کهنه شده و داده سرد گشت و تخفیفی یافت طبیعت
 با آن نوبی گرفت آن هنگام گرمیها و مضجعات بزودی تحلیل آن میکنند و حال آن فساد است همیشه
 و ملاحظه تر از گرفتن فواید است احتمال حب الشفا و مخدرات برای آنست که چون محل حرکت و قبول
 قفسه خفاصه مقرر شد مخدرات در قرب آن محال طبع را اشتغال می سازد از انشای فعل مقرر و اخلاط و بخارات
 را در آن حین تسکین میدهند چنانکه آن حین بگذرد و حرارت غریزی اخلاط منجمه تحلیل کند و نگذارد
 که تعفن تپید و هرگاه آن وقت مقرر در گذرد و حسب اقتضای طبع مرضی تعویق در آن کیفیات و حالات
 پدید می آید تا بار دیگر محل فواید میرسد انشاء الله حدوث میکند و چون محل فواید مقرر نیست هرگاه
 کیفیت فواید بر طرف است و داده بجزکت آمد و فصل خود و تمام میکند حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر احتمال
 مخدرات از تنقیه مجرب آنست که چون فواید غالب باشد بخند تسکین آن شکل بود و لیکن که از مخدر
 تعلیل باید و قفسه و فسادات دیگر از آن فواید و لیکن کسی را که تنقیه نکرد و باشد اما مرضش کهنه شده
 و تحلیل نیست یا نه حاجت به تنقیه دیگر نباشد و بی تکلف محض را است و محلات است بکار باید داشت
 و در صورت استعمال حب الشفا و مخدرات آنست که قبل از نوبت چهار ساعت دهند و مقدار
 دهند که دانه که آن مقدار مرض را البته بگیرد و کمتر از آن نیک و بیشتر از آن مضر است و اگر مزاج مرض ضعیف
 است آنرا با مقوی که غذا محض نباشد دهند مثل شربت سبب و شربا و آن را اگر زیادتی نشی و تحلیل
 و قدری محتاج است در کجی بیانات منضج حل کرده یا در شربت سبب یا در غسل تنها یا در غسل سبب یا
 در شربا و دیناری دهند و اگر مرض بخندری معاد بود و باشد و جهت مرض ترک آن کرده از آن متباد
 او دهند مقداری که تخد کیند اگر تخدیر آن مضرتی نداشته باشد همچو افیون که تخدیر آن مضر بود و الا
 بحسب الشفا و اشال آن تخدیر اولی باشد و آنجا که مرض را در مدت گرفتن حب و غیره اساک مضر باشد

باید که قبل از آن غذای مناسب و اندک بدین آنکه مخدر بکار دارند و آنرا که شب بعد از ظهر آید صبح غذا
باید داد و چهار ساعت پیش از نوبت مخدر و حاجت بخنداد و آن مکرر نباشد و در اثنای گرفتگی حب
هیچ چیز نباید داد و اگر خشکی حب و دشالی آن مضرت میکند و مریض نازک مزاج باشد در اثنای گرفتگی
مخدر شربتی مناسب و نرم کننده باید غرضید و آنجا که با وجود مخدر سردی و لرز و حرارت پدید آید در اثناء
خلط و حبست از سکنت سرد و لرز و حرارت پیزی بکار داشتن و در اثنای آسایش تدارک
بیش و حرارت کردن بدینچه مناسب باشد و در نوبت قبل از مخدر و بعد از آن تا انقضاء
نوبت آسایش باید حبست و دست و پای و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و ترهیا و سردیها
باع و ترهیا خنک کردن و هرگاه نوبتی بدین تدابیر بگذرد و در نوبت بهمین دستور نافع و ا
و غذا و غیره باید داد و آنجا که چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از پزیز بریدن آمدن و اگر مخدر بکار
ندارند و باشد به غذا و غلج کنند آنجا مشغول داشتن طبع بلعیا و صنایع مرغویه لازم بود و بسیار باشد
که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید تخصیص متناوب بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع
تخصیص متناوب بسیار کس ایدیم که در وقت ابتدای لرز خود را یکبار در آب سرد انداختند و در غیر
و لرز بر طرف شد و اندک حرارتی ظاهر شد و بزودی رفع شد و نوبت دیگر نیز چنین کردند و صحت یافتند و محسوس
چو آنان بودند با قوت و مرض کمند و سبک شده و بسیار ایدیم که بوقت ابتدای لرز یا سردی یا شغلی سبک
بر آب چنانچه ایشان غافل بودند و عصب ایشان بکجک نمیزد و انداخت چنانچه صبحی کرده از بخت آن
مریض از جای محبت و مرض را طبیعت فراموش کرد و حرارت غریزی یکبار بدرون متوجه شد و داده
علت را تحلیل کرد و سردی و لرز و حرارت او بدین گشت و صحت یافت و بسیار ایدیم
که این شب نوبت ربع می آمد و قبل از نوبت بدو ساعت ایشان از قنطاریه می ستانیده و معسل شده
دادند و آب و ترهیا و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان را گرفت و نوبت گسته شد و بسیار ایدیم که نفع
شرف قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند یا معنی کردند و از روز از آب و غذا قبل از نوبت تا وقت
گذشتن نوبت منع کردند و صحت یافتند و ایشان نوبت غیب می آمد و بسیار را حافظ الصحه داوم
است و حسب الشفا صحت یافتند و بسیار ایدیم که این شب غنیم می آید یعنی هر روز و کمنه شده بود
بهین محالجات مذکوره صحت یافتند و بسیار ایدیم که ترنا سو دادند قبل از چند نوبت بحدی صحت و

از آب منع کردند و گزسته شده و شب اندک آمد و کت و کمر کرد و نه صحت یافتند و بعضی هم بدبیر اول
صحت یافتند بیان ترنا سو که برنجی مثل است بگیرد و مغز خود را هر یکی یک در پنج جزو
سیر خام سببانی و جلد بکشد و در باون نرم بکوبد و اندک آب بر آن زده آنرا نیکو سرشته سازد و بوقت
ضرورت همچنان آب تازه بخورد آن شب بیتی از سه درم بود و داده درم و بسیار را اردینک و رقاق آن
سیر و نقع بود و چاشنی کرده و دوام قبل از وقت نوبت و بر آشفای نیکو و بر آب صبر فرمودم و نوبت
بخیر گذشت و صحت یافتند و بر نوبت آن آزموده ام نافع بود و تخصیص در آب کروش و بسیار برنج
اصول بر ناستایان و بی نان داده ام و بر آب صبر فرموده و صحت یافته اند و در نوبت مختلفه نشین
آزموده ام و بسیار قبل از نوبت پلا و چرب با غسل داده ام و بر بالای آن حبالشفای بزرگ و
نوبت ربعی و نجی بخیر گذشت و کوکوی سر و مطبوخه خارشیت و جوز بود و غسل آب و اندکی گلاب ساییده
و کوکوی ناخواه و کوکوی زبره کوفته و غسل سرشته و سیاه شعله کوفته و غسل سرشته و جلد بیدتر فقط در آب
ساییده و غسل در گلاب سرشته کرده و سکنجین بزور می و منیز آب شکنجه کا و جمله بسیار آزموده ام و در نوبت
شب با اکثر نوبت آن مفید آمده قبل از نوبت خوردن و بعد از کنگلی مرض بدستوری که معلوم شد مکرر
کوکوی این مرض کشیده بود و بزودی صحت یافت و بعد از چند روز چنان واقع شد که هر شب بوقت
خواب اندک حرارتی بی سر بامید اکر دی و صبحگاه گذشتی حضرت مد ظله العالی فرمود که هر نماز شام سه نوبت
با نقع سیر خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کرد و صحت یافت و پرمیزی نداشت و سبب
نیک و بر غذای معتاد و آب مقرر بود و منق بسیار یک بعد از امراض انجین بی میباشند آن تجربه کردم
و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را که در علاج تخلیطات و تقصیرات کرده باشد و هیچ اندر
بشت چشم و اندر روی پدید آمده و سیر بزرگ شده مراعات جانب پسر و جگر و معد و او بسیار باید کرد
و تسکین حرارت بواجبی نمودن و تدایع عند الضرورة باحتیاط تمام کردن و استقراغات به فحاشات و زرف نمودن
و چون فورم در پاهای پدید آمده باشد و تسکین حرارت بخد باید کوشید و بسیار را دیدم و آزمودم که کلسب
یا برگ بید کوفته و یا کاسنی کوفته بر پاهای بسیار مالیدن و پاهای و میان آن کوشیدن و حتما آب برگ بید یا کاسنی
سرشته بر پاهای و دستهایستن جهت آن درم بنامیت نافع است و غذا با می خشک معوی معده و قرض رگر
اندر سکنجین بر صبح بر ناستا خوردن و بدانکه در دفع تپهای که نه خواهد نایب خواهد لازم تر بسل با عید میاکن

گاهی است که غلبه می نماید و در نایب بیشتر اثر ظاهر میگردد و بسیار را دیدم که بدین طریق صحت یافته اند و
 دینی آن نیست که اعراض نفسانی و توجه خاطر مریض را نیز درین گاهی دخلی باشد چنانچه در آمدن نور است دخلی
 دارند و ادویه و اعمال که از اینندیان درین باب نافع دیده ام نیست اما انوشه و سماهی تب بند است
 او آون تار شک آون بر ابرگون پیر کپال و اکنی جوگنی و نیمه بند بونان جی که بالاده و دهنت
 و در وقت تره آون و اگر هر ریش ابی کلا و دما و شت پر کلا و ریش کیان و کان جایی بهیو است
 به سید بلقی کیا و از کزی سیری کور که را و سبک که سونا است و دیگر آون آچی سیر ریش
 را با چندی رانی آچال کی سات پیر کپال و چاند بون و چاند بون و چاند بون بر آچاند بون چاند بون
 چاند بون تینار آچاند بون آچیزانی کی ساری که چیت چاند چندی سیری کت کور کی نکست و طریق
 بستن تب نوبت بدین انوشه است که پیش از نوبت قدری رسیانی که از پیشم برسیا
 بکنند و بدین نیت و دختر بکر آزار شده باشد چنین نیت بستانند و بوقت غروب آفتاب تخم فیل عصر
 چهارشنبه در محل خلوت یکس از ارجانبیج علف کره که در آن ترکان آزار ابد رقای گویند و در زمی آزار
 نوجاک مانند و آن علفی است که باران خا را باست کوچک و گردشییه پاستخوان زیتون و در چراگاه بر سو
 حیوانات بسیار می چید و بزرگ آن علف شبیه است برگ بادبجان ببندند و در حین بستن سه کزت بگویند
 جاگ هاگ سیری کا جگا لاک و نام مریض بر بند و نیت کنند بستن تب او را و قدری نمک از بای آن علف
 بدین نیت برزند و سنگی بر آن بانی رسیان نهند و بگذارند تا صبح از نوبت انگا و صبح قبل از طلوع
 چنانچه هنوز سخن نکرده باشند آن علف را از پنج برگ کنند و دم گرفته بنیت مذکور و درین حین سه کزت همان
 الفاظ را بگویند و آن رسیا را غیر از محل بستن رواند آزار نیست کستن تب مریض بکنند و سه تو کنند و قدری
 این علف ببرند و میان این رسیان سه تور ابران نهند و انوشه و دم را می خوانند چون بقطر چیت بند چره
 رسند قبل از آن نام محمد میر بند شل آنکه بگویند محمد گایارند گا و برین قیاس و در حین تمامی شترسیان این
 رسیان را برسیان پنج گرفته نهند و انوشه را بران دست طاق و باز از هر طرف شترسیان اینچین انوشه
 خوانند و نام محمود برده و وید و جد اگر بزنند و بعد از این را بر گردن محمود بندند و در حین بستن هر دو
 شتر را بخوانند بنام محمود و در وقت آخر رسیان و مشد و گره زنند و سه نوبت بخوانند و هر بار یک گره زنند
 و در بنوقت لاون نزد محمود بخوانند انگاه طاسی پاک را بر آب کشند و کاروی بر بند بولادین آن

و افسه نه را می خوانند و بعد تمام افسون بر آب سیدند و سید کار در اهت کثرت بر زمین میزنند و در محوم
 سه کثرت این عمل با آب کند انجا و ازین آب اندکی بر روی محوم بدست چپ بپاشند و اندک
 بخورند و بدین کار و فی الحال مرغ سبزه را پنج کفند و برای محوم آنرا تصدق نمایند و در این سبقت
 لازم کند نیز همین نوع بود و لیکن آنجا که سیمان از نیله سفید نو باید کرد که دختر بکر بدست محوم شده باشد
 و اگر همین نیست چیده باشد اولی بود و آنرا سه تو باید کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شرط تاثیر این اوجیه
 درست خواندن است و از استخواندگر رفتن و نفس پرستیدن چنانچه در آب است و چندین جایی این عمل
 مفید آمد و استادی دهم که جهت تپه های کهنه میفرمود تا دختر بکر سه بار و ام را چیت محوم می شکست
 چنانچه مغز در آن درست باشد و هوای بیرون نه بنید و آنرا در شب بالین مرخص شب می گذاشتند و
 علی الصبح نزد او می بردند قبل از طلوع و او سخن گفته بر یکی از آن می نوشت که بسم الله و بر دیگر
 می نوشت که بسم الله و بر سوم می نوشت که بسم الله و بدین ترشید هر صبح تا شایمار
 یکی ازین می خورد و صحت می یافت باذن الله تعالی بحربی بود که هر کراشی کشته می بود تخم مرغی می آورد
 و در صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن بر آن تخم مرغ می نوشت بسم الله خادنا الرحمن طارنا الرحمن ایمن
 بسم الله فلان بن فلان زاب و تپه میا حق محمد رسول الله و حق علی ولی الله بعد از آن سیمان که کبر شش
 بهین نیست سه تو بر سیمان تخم مرغ می چسبند و در شب بنجا کستر گرم می چسبند و بر می آورد و زرد آنرا بهین و ز
 بر ناشتای خور و در مرض و سید و آنرا بگ چهار چشم سید او بدست رفتن تپ او و پوستها را در آب
 روان قوی می انداخت بهمان نیت و سیمان را بر بازوی راست مرخص می بست بدست بسته شدن تپ
 و در مرض راحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغمی چون سبب حدت و شوری بلغم صفرا
 محرقه است که با آن آینه می کرد و دو قابل فساد می سازد از جهت بعضی این حمی را از انواع صفرا و
 عذکر و اند و اگر احوال و علامات این حمی صفراوی بود و پیران را این محرقه بیشتر افتد و جوانان را آن
 محرقه و علاج این نیز همان نوع باید کرد که در محرقه صفراوی همین گشت لیکن اینجا چون غشی بیشتر نیست
 رعایت قوت و حمایت دل و فم معده باید نمود و استفراغ بدوئی که بلغم شور آورد و در آن و استفراغ در
 و در بعد استفراغ مفید آید و مراعات اعتدال در اخذیه و کشته به بارده بعد استفراغات لازم آید و ملاطفت
 مناسب بر دل و فم معده و جگر اینجا بیشتر بکار دارند و همواره ملاحظه نفس در آن بسیار باید کرد و منع غشی بود و

و اما حمی لثقه بد آنکه اکثر تپهای بلغمی که در کان و مرطوبان و بیکاران بر خوار و پیران و صاحب تخمه
و آروغ ترش و صاحب زکده امشلاهی و کسانی زکاده بر امشلاهی طعام حمام زنند یا حرکت عنیف کنند افتد
و همچنین میوه خواران که آبها سرد یا شور که بر بالای میوه خوردند و یا شیر بکتهای ترش نیک سرد کرده و یا
معه با آن خوردند و بر سر آن حرکتهای عنیف کنند هیچ یک از تپهای بلغمی از ضعف و االم معده حاصل
نمیشد و بخران تپهای بلغمی اکثر یا با سهال و چون این حمی نشئه گاهی از تعفن بلغم شیرین می افتد و گاهست
از تعفن بلغم ترش و گاهی از تعفن زجاجی پس بیشک حدت و لین و طول و قصر و عراض آن بحسب آب
خلط سبب و می خوردند و بخران این تپ بعد چهاردهم بود و جهت غلظت ماده و قلت حدت آن در اکثر
میان هست و سی افتد و بسیار باشد که در او آخر پاستق یا زگر و دو علامت این تپ آنست که هیچ
سرما و لرز نکند و گساریدش سخت پوشیده بود و مشابه باشد به تپ وق و فرق به لین نبض بود و مکر در وقت
بحران و هیچ عرق نخند مگر در وقت زائل شدن و گاه باشد که صغراوی مزاجان را اندک نمایی بوقت
ظهر یا بعد نیم شب در گردن و سینه پدید آید جهت تحلیل یافتن اندکی بخارات بعد و حرارت نیم روز و جهت
خلو معده و در نیم شب و حرکت حرارت در خل و گرم ساختن معده و جو بگرانی اجماع بول در اکثر احوال کم
بود و در تشنخا هست و گاه باشد که بسبب عفونت بعد او ایل بر خنی مائل گردد و بر صاحب زکده اید و بر آن
بلغمی بود و تشنگی کم باشد و بسیار بود که سرفه رنجبه دارد و ضعف النهار در او ایل شب و بعد آب و ترشها
خوردن حرارت بشیر محسوس گردد و علاج این تپ بقدر آب و شرابهای معتدل باید کرد و معده را بگلشکر و
قرص گل و سفوف مقوی تقویت کردن بعد غذا و اگر تپش جهت تقطیع بلغم احتیاج افتد بکنجبین که
اندر آن اندک بیج کرفس یا بادیان جو شیده باشد و دهند و آنجا که سرفه باشد ترشی و در باید داشت و بگوید شکر
نباشد و اگر گلبین اندر و برین تسکین ندهد و آن و اگر بحسب السعال احتیاج افتد آنچه بی مخدری بود و مناسب
باشد و آنجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استفراغ بلغم باید کرد و بعضی گاه هنگامی بعد طعام آب بقی مناسب
یا با سهال بر فنی بعد ظهور نفخ مبهمی که سخت گرم و تیز نباشد و حسب چنان در مصالح مناسب بود و او در بول
سها و الاصول عظیم نافع بود و اندرین تپ بگریمهای و داروهای پزائنده و لطیف کنند آن دلیر
نشانید که در آن که اندر بلغمی نایب زیرا که بسیار بود که اندر وقت تزیاید چون ماده لطیف گردد و تیز دماغ بر آید
و بهر سام باز گردد و همچنین بهر دیها نیز آن دلیری نشانید که در آن که در تپ صغراوی زیرا که ماده اخام کند

و مرض بدوری گشته و فساد آن بیکبار باز دهد و با متعاقب گشته و انگاه علاج مشکل گردد و آنجا که صداعی باشد
بحقنه و شیاف شکر فرو آوردن مناسب بود و از تداوم که در غیب غیر خالصه جهت تب مذکور شده و از آنچه
در نامه بلغمی بعد از این مذکور می شود آنچه مناسب بود بحمل احتیاج بکار باید داشت غیر از مخدرات در قافیه
سند احمدی و شحمه سفر عراق اتفاق افتاد و فرزند من عین الدوله در سن چهارده بود و در راه خریده و با
روغن و کلیچه بسیار بخورد و گاهی با نه آب شور می خورد و معده او ضعیف شده بود و در کاشان بریان خورد
و امثالاً کرد و شدت بلغمی برین سر کرده با آن واقع شد و آب سرد و حرکت ضعیف بعد از آن کرد
در گرمای شفته پیدا کرد و چون هوای موضع گرم بود و عنف حرکات سفر واقع شده در او اهل بکری آن
حضرت ندادم و نامه شفته کشش برنج و هند وانه و گاهی اندک قریا آکوسید او نذ شهابا و نیم روز با و بعد غذا
و آب گرم تر میشد و آخر شب و صبحها خشک تر میبود و هیچ عرق نمیگردد و بعد هفته سرفه پیدا کرد و آب سرد
به هوای بهتر نقل لازم بود و یکجا ده و شتر او را یک منزل بردیم از کوفت راه و پ در اعضا پیدا کرد و چنانچه
از حرکت شتر برنج بود و گاهی بخنده بر چهارپائی او را سوار میکردیم و گاهی یکجا ده و بدین حیل به نظر و قتم و
جهت تسکینی سرفه لازم شد که از آب گسین در دهن گرفتن و گاهی نبات و این خود جهت تب هم مفید می آید
اندکی چون بنهم رسید و هوای خشک نظر دریافت میزد و اند و ترشی باز گرفتیم و مانع از نیز کمتر میدادیم
و اندک سیب شیرین تجویز کردیم و نیک بود و هیچ غذا غیر ابلح میل نداشت با لضر و در شبانه و فوس
و نوبت اندکی از آن میدادیم و جهت تقویت معده بر بالای ابلح کهنی سفوف مقوی بخوردیم
روز و ششگی کم داشت و آب گرم بخورد و بدین تدابیر تقاضای عظیم در در دما تب و سرفه او شد و شبها
بعد نیم شب اندک عرقی در سینه گردون او پیدا می آمد و هر چند فرسخ یا گوار و شکر آب هسته شیرین در میان دهن
و اصفهان نزول شد و او را آن مقدار قوت بدین تدابیر شده بود که سوار یک فرسخ و دو فرسخ می
میشد و رفتن و تب در او اهل روز کم ظاهر بودی و بعد باز دهم بر سیر نمیکرد و طعامهای قوی تر بخورد
و اما بیوه با کمتر غریب می نمود و ملازمه سفوف بر بالای طعام و آب می نمود و صحت تمام یافت
و الله اعلم و اما حمی هوا خطبه بدانکه عفونت بلغم در خارج عروق بیشتر در جایهای خالی افتد چون دماغ و
معدده و اشباحه اینها و اقل اوقات ابتدای این تب سحیح و روز بود و اقل اوقات اقلع آن با تیر
چهل و شصت روز بود و جهت خامی و غلظت و غلبگی خلط و اسهال این جمیع آن بود که قرات آن تمام بود

و با خفوت غرق نیکو کند جهت دلالت بر قوت ماده و قلت آن و تخیل بدن و از زمان صعود و انحطاط این
 تب بسیار بیشتر از زمان صعود و انحطاط غلب بود و علل است این تب مطلقا است که در هر شب از روز
 یکبار بگیرد و یکسره را و نافض بیشتر از دیگر تبهای نایبه و اکثر اوقات مدت و اشتغال این تب تا سپیده صبح
 بود و مدت تا شش ساعت و پاک نگسار و سبب جمله است که چون بلغم غالب است زودتر جمع شود
 بمحل تقصیر و از جهت رطوبت زودتر قبول عفونت کند و حفظ حرارت بیشتر از دیگر خلطها نماید چون خلط سرد است
 و غالب در مدت حرکت آن سبب حرارت عضلات اسفاس بر ذان کنند و دفع آن طلبند و زمانیکه سرد را در
 مدت شود و چون کیفیات بلغم غرض مختلف میباشد این تب نیز بحسب هر یکی درین حرور و دنا تقصیر و طول و قصه
 متفاوت است و در چنانچه سبب تب هرگاه رطوبت زجاجی یا ترش باشد سرد و گرمی بود و سرد و دنا نافض و زجاج
 پائیند و گرمی تر از جمله باشد لیکن سرماییکه با ظاهر نباشد نخست دست و پاکی سرد شود و اندک اندک
 اندامها سرد می یابند تا بدان حد رسد که گوی جمله اندامها اندام میان برهنه است و بدیناری گرم شود و در آن
 گرم شدن نیز گاه گاه سرد شود و کند زیرا که گرم شدن از اشتغال حرارت معنوی بود و بعد قبول تمامی خلطها عفونت
 و خلط سرد و زود غالب تب بدین قبول عفونت میکند و اندک اندک تب بدین متصل بلکه بدخات و گاه باشد
 که سرمایاندک فراشا بود جهت حرکت اندک صفرای با آن بلغم و در او و آخر سرد را در این مرض عظیم تر بود
 قوت و اختصار یافتن ماده سرد و هرگاه سبب تب بلغم شور بود و اندر آغاز فراشا کند و تشنگی بیشتر از سایر
 اصناف بود و جهت دخل صفرای محترقه و هرگاه سبب بلغم شیرین بود و دنا و نافض کمتر از جمله باشد و بسیار بود
 که در نوبت اول سرمای زیاده و تشنجه و دنا تقصیر بدین نماید و اندرین مرض مطلقا حرارت تب حاد و مبرور
 نباشد و کف گرم بر هر محلی که برتن او نهاده اند که بران می نمند گرمی بیشتر فهم گردد و حس چیر چنان بر یابد
 که گویا چیزی گرم از قعر تن او می بالا آید و بظاهر می رسد و اندرین تب از اعتراض صفرای کم باشد و کمتر
 این تب با کسل و سبات یعنی نخودن بود و جهت نرمی و گرانی خلط و رنگی وی اندرین تب بسیار
 و سپیدی گراید و نباشد که اندک سرخی گاهی بدید آید جهت اضطراب طبیعت و حرارت و بنض ضعیف و بغیر
 و افتاده و متفاوت باشد و با خمتوار و سخت مختلف شود و در اول در اکثر احوال سپید و رفیق باشد و در آخر
 تیره شود و نباشد که سرخی گراید و طعم و من ناخوش بود و دوشوت طعام نباشد و ضعف و اتم معد که لازم
 جمعی طبعی است و بدین سبب استی و غشی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد و بسیار باشد که در او و آخر

این مرض سپرز بزرگ شود و سه پهلو یا تنگی گردد و دبا شد که تنگی و آماس اندر چشم در وی و در شیت باها
 پدید آید علاج این تب همچو علاج غلب خیره خالصه بود لیکن اینجا بشرتها می تنگی جای بیشتر جراثیم
 توان کردن و از ترشیا جبرئیل بنجیدین ساد و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی جهت تخلیج
 بغلغم غیر و افند توان داد و برقی قبل از نوبت اگر نوانند را دوست توانند نمود بی الحاح بسیار و لیکن
 بعد هفتة از مرضی باید بنیاد نهاد و اما ساد و اگر قبل از آن چون معده ترشیا نیده شود و آماسی پدید آید و غذا از پیش
 از نوبت شش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بعد از او دواهای متضج و گرم اینجا بسیار
 دوز و درجات باید کرد که اندر ساعت غلب خیره خالصه و در جمله تدابیر اینجا ملاخطه خلاصه بغلغم باید کرد تا اگر کدام
 صفت است و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بغلغم ترش و زجاجی را دواهای قوی تر و گرم تر و لطیف کننده تر
 باید داد و با جمله ریاضت اندک برگشتگی و دکاک متعادی و نقل بجان گرم و خشک با اعتدال اندرین مرض
 عظیم نافع بود و لطیف غذا را و اهل لازم بود چون بنوش و ریج و راش متشرب و یا در مرق جوید مرغ
 بعد مضج و حب شود برای حفظ قوت و یا گوشت مرغ بعد چهاردهم و خوراک گوشت کبوتر بود است و یکم و
 بعد هفتة بجای آب مار اسل و شویب آب و طبعیچ بادیان و امثال آن بسیار مفید باشد و تقویت نم
 معده و مضامات مقوی مناسب و واجب بود و سفوف مقوی و کل اکثنی و اشبا و آنها را بالامی طعام و
 آب نیکو بود و در آخر و زرب بالامی طعام کنی مقوی ترش و مهارس عظیم نافع باشد و ادراک باد الاصول
 گرم تر و اسهال حبس چنانچه بعد مضج بسیار مناسب باشد و رفع فویرا میجران حافظه الصلحه در غسل آب
 بسیار مناسب تر از حب الشفا باشد و گاهی غذای نان و غسل مفید آید و تخمبیس با همچون مذکور
 در اوقات سرد مردم پر و سرد مزاجان غیر جوان و صاحب ماد و خنثی غلیظ را هر روز بعد از آنکه
 استفراغ قوی کرده باشد و دانگ تریاق فاروق یا نیم درم مشرد و عطش و امثال آن هم بسیار نافع
 آید و آنجا که تنگی اندر شیت چشم در وی و آماس در پاهای پدید آید هر روز با شاقص کل جالینوس و در
 بادیان و سنگجیدین کم ترشی باید داد و در او از بغلغمی نایب حمام و آب زرن که اندران قوت و اکیسل و با بونه و
 و آنرا باشد بسیار مناسب بود و گفته اند که یک شقال زراخبره سفید کوفته در غسل شسته قبل از نوبت
 خوردن جهت غایب لرز و طول بردن نافع بود و لیکن بعد مضج و تقیه اما اگر گاهی که حرارت غالب میباشد
 بدین نوع گرمها دادن جرأت نباید نمود و در بستن تب و تدابیر مستور به آنست که در غلب خیره خالصه

و اکثر او به که در آن مرض از مودیم اینجا نیز نشخ آن ضربت و سکون در سکنی که گرمی و خشکی مایل باشد
 بود و الله اعلم اما حسی غشی خلطی آن بود که یار در هر ذوب بیکشش دینی قوت دلی طاقت باشد
 و سبب این در کشیز و قهتا بسیاری در اگر گندگی بنظم خام نمی بود که بر قوت طبیعت قهر کند و ضعیف
 نیز اعانت آن کند و اینچنین بود که از ماده و شب غشی سبب دل و حوالی آن که لم بعد بهت بود
 مجاورت میل کند در روح از بر دآن سرد شود و قوت بدان جهت مشهور گردد و بدین می هشتم تر و ضعیف
 ممد باشد و غشی افتد لیکن چون طبیعت سرد و حرارت غشوی زو و متعین و لطیف آن ماده و سبب
 پس اندر غشی شانند و بعد از حرارت بعضی از صغر و بطور و قنای که سبب غشی درشت غشی تسلیل
 بیرون آید و سبب غش گر این تخصیص در انقباض و دورانی این تب همان دورهای غشی مذکور بود و دور
 صاحب آن بر یک حال نباشد گاهی بر جصاصی نزد و گاهی بکبودی و گاهی مائل و گاهی سبب
 و گاهی سبزی گر آید و گاه باشد که رنگ لبهای او بر رنگ لب کسی مانند شاه ثروت خورد و باشد
 و لون چشمهای او سبزی و کبودی مائل بود و بوشت همچنان خلط جو را کند همچو چشم مجنون و سر بر پاه
 پهلوی در دفع نباشد و بسیار بود که تهج اندر چشم در وی پیدا آید و قی ترش اندرین مرض بسیار افتد
 و علاج این مرض سخت و دشوار بود زیرا که اگر غذا باز میگیرند از جهت غلبگی و خامی خلط و طبیعت اصلا
 آن کند قوت بدان فراموشد و اگر غذا تقویت میکنند چون هشتم بهت محدود و خلط می شود و اگر سطرانغ
 سبک میکنند ماده غالب و خام دفع نمیشود و حرکت می آید و دشت بیشتر میکنند و ممکن بود که منافذ در
 و نفس را رسد کند و اگر دمای قوی ارسال میکنند طبیعت جهت ضعیف احتمال آن میکنند و ممکن بود که
 از تحریک چنان خطای غشی منجم او فتد و قهت پس هیچ چاره نباشد غیر از آنکه اندک اندک غذای تریاتی منجم
 بدفعات دهند و دوائی که با نخا صه خط قوت و تحلیل ماده و تقویت معده نماید مثل فادر هر حیوان
 در شراب سبب و هارس و کنی مشوی برس و حافظه الصحره اندر غسل برنجیل حل کرده و در دار اندر فعل
 حلوی و کشت باد اینها بر بالای غذا و قبل از نوبت بکار دارند و بعضی حکم را گاه گاهی شبیا فهای نیز چندان
 گرم کشانده چشانند و قهتار غسل آب که اندر آن قوت لطافت باشد و ترک دیگر غذای از ادا
 اگر انهمی نباشد پس نیکو بود و جالینوس گوید که در تحلیل ماده و این مرض تدریجی به از دواک نیست
 باید که نخست را آنها و ساقهای پای او را از بالا پذیرد و سبب اندک به چاشنی بعد از آن از سر کشت

تا سر و دستا بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و بهین تر شب و بیکر و میکشند تا نایبانی که نزد یک
باشد که بیمار از نایب آن بیوشد گردد و چنان سازند که اگر روزگار نوبت را ممکن باشد یک نیمه اندر کمتر
بود و یک نیمه اندر خواب و بوقت تشنگی آب بنی بچین زوری و اشال آن نباید خورد و اندر ضعفها
اندر شراب و سیمانی مفید آید و رعایت مسکن و حرکت بهانست که در مطلق خواب معلوم شد و آنرا که قی
کردن آسان بود و امیدوار باشد که اگر قی را بدستور بر اوست نماید خلاصی یابد و آنجا که اندر احشا آسان
باشد امید خلاص نیاید و پشت و شش و شش اندر قانون آورد که ممکن بود که این تب از صفرا می غالب غلبه
و آن هنگام از نوزش احتیاطی و صفرا و تلخی و بن خالی نباشد و اکثر علامات صفرا ظاهر باشد و لیکن این
ناواقف و اگر افتد علاج آن بعلال غیب غیر خالصه نزدیک بود و اسلام و اما همی و اما همی آن بود
که نوبت آن مقرر بر روز یکبار و شب یکبار و اما همی و اما همی آن بود که نوبت آن مقرر شب
یکبار و بر روز یکبار و دهر و عسر باشند و دراز کشند و نهاری از جهت طول و وقوع و حرر در بیم باشد
که بدین تشقل شود و نیز از اید تر و عسر تر یافته اند و اکثر علامات و علاج این هر دو جهانت که در موافقه
مطلق گفته شد و اما ظاهر این آن بود که اندرون خست سرد باشد و بیرون خست گرم و سبب این
ز حاجی بود که اندر فترت مانده و بخاری از آن عفونت می پذیرد و بظاهر میرسد و گرم می آید و با
از جهت حرارت عفونی بحرکت آمده و لیکن عفونت نه پذیرفته و گرم نشده و حس انضامی باطن سرد
آزاد می آید و از آن متضرر می باشد و مدت نوبت آن از چهار ساعت بود و نایبیت و چهار ساعت و
سبب این باشد که نوبت ربع و یا نوبت غیب آید از جهت غلظت و قلت ماده و این تب و گرفت و سران
از این مرض کم خلاص یابند و علاج این مرض بعلال غشی خلطی و موافقه نزدیک است و لیکن فاک و گرم کردن
ظاهر اینجا جاز نباشد و در وقت نوبت یکبار اندر آب سرد غوطه خورون اگر مانعی نباشد و از تشقل و
و عمر نیکو بود و گرم گرفتن بمقدار امکان و تحویف مفید آید و فضل کوفته در عمل و سیر غالب و طمس
بی قاتی و جذب بیشتر در عمل آب نافع بود و اسلام و اما ظاهر این آن بود که بیرون تن سرد باشد
و اندرون گرم چنانچه میوزد و سبب این اکثر بیغمی بود که اندر فترت عفونت پذیرد و گرم شود و از جهت
غلظت از آن بخاری گرم تحلیل نیاید که بظاهر رسد و گرم کند و مع ذلک حرارت غریزی بدفع آن
بباطن میل کرده باشد و تخصیص که در ظاهر نیز بلا غم خام منتشر باشد و ظاهر سرد می آید و عفونت نمی پذیرد

تا گرم شود و گاه باشد که از ماده مرض بخاری غیر متعفن بظاهر صفو کند و اندک گرمی کند و از مخالطه سرد و سرد شود و در ظاهر گردد و علامات بلغم اندر بلغمی ظاهر بود و مدت این تب از شش الی ثلث روزه باشد علاج این قریب ببلایج موافق باشد ولیکن بگرمیها و اینجا آن حرارت نتوان کردن و دوک متعادل و گرم داشتن تن عظیم نافع بود اینجا باشد که سبب این تب صفراوی سخت غلیظ باشد که اندر قعر تن عجز پذیر و چیزهای از آن تحلیل نیاید که بظاهر هر سرد و گرم کند و حرارت از برون شود و درون گشته باشد و بیرون سرد مانده و اینجا علامات صفرا ظاهر بود و علاج این قریب ببلایج غلبه غیر خالصه باشد و دوک اینجا نیز عظیم نافع آید و اندک اعظم و اما شپ ریح آنچه لازم باشد چون در جو آن نادرست استخراج علامات و علاج آن محل بعلامات و معالجات باقی تنهای سوداوی بود و اما ربع دائر و از تعفن خلط طبیعی و غیر طبیعی هر دو افتد همچو حیثیات بلغمی و از هر خلطی حاصل شدن خاص بود و ربع بیشتر حرارت آن بعد از تبها عفوئی مرکب و غیر مرکب باشد جهت تر مدخلات غیر مستقر غده فاسد و خاصه و گاه باشد که بعد از درم طحال پدید آید و اکثر تنهای ربع کم خطر بود جهت طول آسایش ولیکن دراز کشد و غلبه چون از مبحث ماه بگذرد بمسال رسد و باشد که ماده وی سخت خام باشد تا دراز دو سال بدارد و اینجا سخت دراز کشد و با خود با درم طحال بود و اکثر با سست فاشی گردد و دو اسلم ربع آن بود که از درم طحال خالی بود و ربع سلیم حکایت کردن حرکت ناقص بود و از محل مستقر و تحلیل کردن حرارت مر آنرا از بسیار رندههای سوداوی چون صرع و الیچونیا و شنج خلاصی دهد و هر ربعی که در صیف افتد زودتر از ربع خریفی نزاعل گردد و همچو مواظبت جهت کشا و گی مسام و تحلیل یا فتن و بخت شدن ماده با عانت هوای صیف علامت ربع دائر و آنست که نخست اندک سرما در زیر کند پس حرارتی باز نرم پدید آید بی نساک از بخار تر جبت و خانیث ماده و در هر نوع سرما و لرز زیاد و بیشتر تا وقت استراحت آنکه هر چند ماده سرد و غلیظ نبیند تر قیق می باید نفوذ و نفوذ بخار را که از او متصاعد میگردد و در اعصاب بیشتر میشود و هر گاه تمام نفع یافت حکایت کیفیات و شراد تمام گرمی یا سردی این گاهی در استخوان باشد چنانکه بدارد که می شکنند و چنان برد آید که دندانها یکدیگر زنند جهت رسیدن ماده عنبرن به ششیه محیطه با شخو آنها عسر از فاع ماده غلیظ و مدت نوبت ربع خالصه است و چهار ساعت باشد و مدت آسایش میان نوبتها چهل و شش ساعت بود و سبب این آنست که چون خلط و اندک است و غلیظ و در جمیع گردد و در محل تعفن بود و اسطه میسر بود و در قبول عفونت کند و حفظ حرارت میسر

بسیار تواند کرد و بیشتر این تب اندر قایم اند و نو آیشین بیشتر به اول شب که محل حرکت سود است گیرد و
 بر طرف شدن نوبتهای آن بعرق بود و کمتر از عرق غلبه بیشتر از عرق نایب ملنی و بعضی خلط باشد و بعضا
 گر آید و بول غلیظ و خام و سپید بنام بود و در انتها بسیار بی گراید و آنجا که دوسه وای مشرق باشد
 نبض تیزی و عظم مائل بود و بول غلیظ باشد و عرق کمتر بود و او در آن دراز تر باشد و آنجا که صغیر است
 باشد نبض سبب است و تو اگر آید و شتر بره یا ناقص باشد و او در آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند و شتر
 و انتها غالب باشد و آنجا که موسی باشد و علامات ترسیب سوداوی طبعی خالصه وی بود و حسن
 و عادت کس و فصل و تدبیر گذشته و بیداری گوی و در هیچ یک از اصناف ربع از آنست پس از آن
 نباشد و فساد آن بجز موده نیز باز و درین جمله بول در آخر بسیار بی گراید و این
 مرض در از ست و زمان آسایش نوبت بسیار و خلط اسهال صغیر است تدبیر آن بر فتنه باید کرد و در اول از
 غذا ایستاده و آنچه خند هر مرض باشد و غلبت مائل در باید گذشته و استغفار غلات قوی نباید کرد و در وقت
 خلط و چیزهای گرمی و خشکی فراور باید داشت و در فایض طبع بر آن نباید که خود صفا که هم اندران فضل افتد
 و همچنین بیشتر از مغلطه و روز در وضع آن نباید کوشید و اتهام در فتنه ماده درین شب بیشتر باید کرد و از جربت
 میس و غلظت ماده و در تغذیل مزاج بجز مای مائل گبری و بسیار طبع باید کوشید و اولی آن بود که در
 روزهای نوبت قبل از حد و شت مطلقا هیچ غذا و شراب و آب و ترهیا نخورد و اگر طاعت ندانسته باشد
 قبل از نوبت شش هفت ساعت قبل از غذا ایستد و بعد از آن در روزهای آسایش تغذای مناسب
 مقداری که خواهد بکار دارد و آب سخت بهر درین مرض مضرب بود و در وقت حرارت کمتر ضرر رساند و بقیه
 چیزها پرخام و یاد آگیز به ضرر بود و درات و معرفات و هر چه رقیق اخلاط را دفع کند همه مضرب باشد و بدین
 خریزه منع نکند یا وجود صفت طبع آن با سودا صاحب ذخیره گوید که آنجا که ماده سخت غلیظ باشد بهر بار
 هفت درم سنگ کلنگین بوده درم سکنجبین ساد و سخته دهند و بوی منقاسی و اندامیرون کرده باشند
 بسته و با دم نقل کند هرگاه خواهد و خود آب مرغ فریوان و یا زیر بلخ مرغ برشته شده با بکار دارد و از
 فعل شنب دور باشد و گوید که بسیار تپهای ربع بدن تر برزائل شده است و در او کل این مرض اگر بران
 ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید صغیرای معتدل نرم در هفته یک نوبت در غیر روز نوبت شش
 نرم کننده معتدل مثل شکر بنفشه و مغز خیار شنبه و اشبا آن بکار کوشتن در هفته یکد و کرت نافع بود

و در آغاز نوبتها اگر تنی کردن را ملازمست تو اند نمودن غشیم نافع بود و هرگاه اثر فضع نیکی دید آید و مانده
نباشد استفراغ سودا و اسهالات لائقه واجب بود پیش از روز نوبت و قدری سکنجبین غشلی گلکشت
آمیخته صبا جهای غیر نوبت و یا سکنجبین افتیمونی با گل قند سرشته گاهی که طبع از حرارت خالی باشد
غشیم مفید آید و فضع و تحلیل سودا نیکی کند و نیز تازه بی نمک با عسل خوردن غذای نافع بود و در روز سوم
از بر نوبت و بعد از تنقیه حذر خجیب الشفا و امثال آن دادن لازم بود بدستور یک و غش غشیم
نذکور شد و اکثر آن مدایر که در نایب بلغمی و غش غشیم خالصه مذکور شده اینجا نیز نافع آید تخصیص که مایه سودا
بلغمی باشد و حب الشفا و غشیم آبی است و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تب ربع بود و بر او
ایشان امام الدین جعفر کیال این تب داشت و اطباء عراق از علاج آن شایسته بودند و از این تب و
در دو نوبت خورد و صحت یافت و پرمیزی نداشت در فانی حضرت را ربع سید ایشد و چهار ماه کشید
و نوبت آن در آخر وقت قرار یافت و غذا نخورد آب مرغ فربه بودی و قلیه و پولاد و حرپ بگوشت
بره فربه و شور بای رنج بگوشت گوسفند فربه و جوان و امثال اینها و گاهی انحرک سرکه کبری کم تر شده
با طعام واقع شدی و گاهی گلکشت با سکنجبین غشلی صبا جها خوردنی و از خشکیها و میوه های سرد و تر
و آب خنک و دواهای گرم و خشک حذر کردند و تنقیه نیز کم فرمودندی و چون نوبت ضعیف شد
قبل از نوبت به وساعت مقدار آب قلی می مرکبی را با دودانه قلقل سخت کرده یک فاشق آب گرم را
میخورد و نوبت منع تقصن خلط و دشت و پاهای بدن را اگر گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و
شربت در صبح اندکی میخورد و نوبت بسیار بی غلو معذرتا اختلاط را از خود در حرکت نیاد و وقت
بر جای ماند که سن ایشان از شصت و دو و شصت و سه بود و اگر تا وقت دوا اسناک می نمودند چند نوبت
چنین رعایت نمودند و صحت یافتند و این دوا در بسیار ریه های ضعیف از مودیم و نافع آمد اصل
در تدبیر این مرض آنست که نخست نیکر در مایه مرض از که ام خلط حاصل شد و در غذا و شربت
و تنقیه مراعات جانب آن کنند چنانکه اگر مایه از صفرای محترقه باشد در تطیب مزاج بسیار نیکند
و در خشکی آنچه خلط را از فضع منع کنند چنانکه کردن در دستنراغات دفع خلط مایه محترقه نمودن اصلاح
جگر بواجبی نمودن و گرمیهای بی اعتدال و سرد شدن و اگر از بلغم باشد تدبیر معتدل کردن و در شنبلیله
دسر و پیه مطلقا در دستن و شیرینهای بکار دستن و غشلی و نیز در می و امثال آن و غذا

منفع استمال نمودن و معاجین ترکیباتی منفع مقوی بکار برودن و استفراغ کمتر کردن و آب سخت سرد
 خدر نمودن و اگر از غلبه خردی خون باشد کشتی خون از باسلیق و یا از ضا فن باید گرفتند نگاه
 اعتدیه و کشته معتدل خدر بقدر لایق بکار داشتن و اگر از سودای طبیعی باشد چیزهای گرم و تر
 بکار باید داشت و در منفع سودا محض کوشیدن و هیچ اعتدال نکردن و در جلد بر فون مرض را کهنه باید داشت
 انگاه بر فون آن بپستور کوشیدن و آنجا که آفت سپید سبب آن شده باشد علاج سپید را اولاً باید کرد و بعد
 را از دیدم که علاج سپید را ایشان که وند و برع ایشان بدان زائل شد و جالینوس گوید که بسیار تپهای ربع را
 چنان علاج کردیم که در بعد منفع نام سهل بود و او دم و از پس آن چند روز شراب شبنمین میدادیم و از بعد
 آن روز نوبت تریاق بزرگ میدادیم و سوسه آمد و غذا بپستور مقرر نکرد بود و بعضی ترک طیبیان را دیدیم
 که محل منفع را بر سبب غلبه داغ بپستور میکنند و برع کنند بدان زائل میشود و برعی را اندر خرگوش و در منفع
 که در شرابهای پخته نشاندند و در سببها نوز و خود را اگر نم نگاه داشتن در بنجا و بوی بنجا و در شراب بنجان
 و بنجا و بنجای آنرا در یافتن بسی نافع آید و مجرب است با وجود که علاج ربع در فایز صحتی دارد و لیکن آنچه
 سخت کشته باشد ممکن العلاج بود و اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل افتد و نوب باشد و آنجا که در شراب
 مدنی می پزند و غلبه باشد هوای آن انطب بود و در ربع لازم گویند صد از عرقی که سودا را دفع کنند
 اففع آید جهت بودن خلط فاسد و غرق و او را نیز بعد منفع اینجایی نافع آید بآء الاصول معتدل در فایز
 چون بجم بود که مقصد او را در شستون دفع شود و غلیظ و خارج عروق بماند و مرض بدتر و دراز تر گردد و درین
 هر دو وقت حاجت استیاط بسیار کردن و اسهال و آب استیاط شش و سوسه و در منفع و در شراب
 جمله در علامات و دستور علاج قریب اندر ربع و آب قراط گوید که شش را مدت دراز تر باشد از سبع و سبع را
 مدت دراز تر باشد از یاقی و مدت بدترین جمله این اصناف شش بود جهت آنکه بسیار باشد که مقدمه سهل بود
 و گاه باشد که شش آن پدید آید و بر این این جمله هم بعد از امراض تنفسی انتقال حیات بیشتر باشد و چون
 مقادیر نوب و ازمان و فصل آنها طول و فقر مرض بواسطه فرمان برداری خلط و عدم نشت منفع
 را تا اعتبار احوال مقرر پس منع وجود این امراض جالینوس را و جی ندکشته باشد صاحب فیه سگوبه
 که اندر خوار زم غلامی داشتیم و او را شش پدید آمد و بود و در اول چنان می نمود که مکر در هر نوبت
 میکنند و مرض نوحه داشت میشد و آخر تشخیص کردیم و مزاج او گرم بود و او را در روز بعد روز نوبت صبح

و احوال مرضی هر خطبه بحسب حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد ولیکن اصل آن خاص به پدید نیاید و غلبه هر خلطی
 را از غلبه اعراض قوی هر یکی توان دریافت و در هیچ یک از این اصناف عرق تمام نباشد و مردمی را
 که صفراور بدن ایشان بسیار پدید آید و غفونت می پذیرد و هرگاه و در دیر طولیت فراوانی مساله می کنند
 ایشان را این تسبیح بسیار روز و در پدید آورده چنان مردمی را که در ایشان قیله و طولیت بسیار روز و بود و
 در دیر آید که می فرا مساله کنند این تسبیح بسیار و در غیر مرکب از نایبترین اشتباه بیشتر واقع شود و تسبیح
 عظیم در تشخیص آنها واجب بود و در علاج هر طریقی اصوب و در علاج جمله استقامت تمام است که استفراغ نیکین قبل
 از نضج تمام می باید فرمود و در اوقات لائمه یعنی که از هر خلطی نحتی وقع کند و اگر قبل از هر نوبت یعنی آن
 خلط استفراغ کند نیکو بود و باید نرم نگاه داشتن طبع را بچش و ششای معتدل و میناس خفیف که از
 هر خلطی نحتی وقع کند اما چنان باید که غلیظ و ترسین هر دو دفع شود و اگر نیکین حرارت است حاج بسیار بود
 اولاد آن باید کوشید بنوعی که مانع نضج نشود و بعد نضج باید اسهال صفرا و ملغم کردن لیکن اگر غلبه ملغم را
 باشد آب بسلاب یا شربت گل مکر نیکو بود و اگر غلبه صفرا را باشد سنا و شیر شست و نضج مناسب بود
 و اگر سرد و خلط غالب باشد خلطوس یا شربت انداز آب مرو یا مغلی ترش و اندک ترید مناسب بود و شربت
 و غذاها که در مطلق غلب غیر خالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت و غذا صحرانگر
 باید داد و در نوبت ملغم مقطع و نضج ملغم بکار باید داشت و در ادرار و تقریق بعد از نضج تمام و بعد از استفراغ
 بهر نیکو عظیم نافع آید و بدستورهای سابق مرعی باید داشت و جای نوس قبل از نوبت یعنی چند ساعت پیش از
 باندگی طفل سائید فرموده است و نافع نیست و من جوانی را که در فصل قیام در رسی شطرنج و شربت
 از نایبترین و اعراض بلغمی بیشتر پذیرد است بهر بیت و بخر و ز که نوبت آن ظاهر شد و مقرر شده بود و در
 نوبت بلغمی سبب اعتدال بیشتر از نوبت شربت کشکاب جو یا نیم شقال فلفل سائیده و اوم و دیگر هیچ ندادم
 و آن نوبت بخر گذشت و بهین صحت یافت و آنجا که مرکب از غیر نایبین باشد چون طبع را ملطت اسایش
 نیست علاج با احتیاط بسیار باید کرد و در استفراغات برفق تمام مرعیه داشتن و بهر خلط که غالب باشد
 طریق نضج و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر مساوی باشند غذا و ملغم بکار داشتن رعایت قوت
 هر چه تمامتر بایند و در هر گل کا قوری اندر داخل این نوبت از لازمتین نافع آید و مقرر است گاهی که سبب
 لازم باشد یا و او مکرر تکیه نیک که گفته شده باشد انگاه حافظ الصحت و امثال آن نافع آید و اتمام کسب

از خمیدگی و انقباض و از سه ربع و چهار خمس هر روز هر یکی فویشی بدارد و اگر چه خلط هر یک
 از این مرکبات در یک جنس است لیکن چون از هر خلط تسبیحی چند در مواضع مختلفه تسبیح می پذیرد و بر غیر
 و قوی مقرر مخالفت و دست دیگری اتفاق افتاد و هر یک بنوبت خود آمد و اگر نوبت یکی بر طرف شد و
 نوبت دیگری بذات آن فاصله ظاهر شود تشخیص هر یکی بعلامات آن باید نمود و از تدابیر سابقه فصل
 کیفیت هوا و صحنه و بوی و بوی و بوی و سایر احوال مخصوصه هر خلط علاج هر یکی جدا بیاورد و معلوم شد
 آن باید کرد و باز با قوی استقامت در مراعات ثبوت بپوشد بودن در این هر روز اندر شب و بعد از نفع
 و گشایی مرض چون بخدیری رفع نوبت یکی کرد و شود و بماند و سوره هر روز آن دو باید داد و در نوبت
 دیگری نمودن اگر چه ممکن بود و دیگر ربع یک نوبت رفع خواهد شد و جهت قیاس شدن طبیعت بر تحلیل باید فاصله
 و اگر از آن بعضی مشکلم بود و سهل را رفع باید کرد و نوبت خلط عسیر را گزاشتن تا نفع بیشتر بود و در بعضی
 نوبت و قوی باقی او باز آید و مزاج علاج را قیاس شود و آن هنگام از آن نیز آسان باشد و اشتباه بسیار
 مرکب از شب فاصله و غیر خالصه و شرط انقباض عظیم بود لیکن در علاج بکیده گریز باشند و اما مرکب
 از ربعین و در روز آید و دیگر و گزاشتن دهد و اما مرکب از خمسین و در روز آید و در روز شب آید
 و باشد که بنوبت شب آید و اما مرکب از سه خمسین در روز آید و دیگر و زیاده در بین قیاس بود و در سینه
 و غیره اگر مرکب واقع شود و علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات ربع باشد و اما
 مرکب از خمی و قوی و قوی خلط علامات آن در میان خمی و قوی و غیره معلوم شد و علاج این شب
 است که خلط فاضل فاسد را بر قوی استغراق کنند و بعد نفع و بعد قانون علاج دق مرغی سبب دارند
 آنجا که قوی یا خمی سوداوی افتد که از خلط بقیه افتاد و پخته و گشته بود و علاج آن سخت مشکل باشد جهت
 آنکه باید در سینه غالب تدریج هر یکی ضد تدریج دیگری باید و همچنین چون باخمی یعنی قوی اتفاق افتد
 در چنین مواردی بواسطه خواص آنها چاره نباشد و اما مرکب از غلبه لازم و دانه و علامات
 و معالجات این شب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینها تدریج بیشتر واقع
 تدریج با احتیاط تر و با شتاب تر باید کرد و الله اعلم و اما باخمی و عفو فی و باقی بدانکه هرگاه هوای پاک تسبیح شود
 آنرا و با خنک شدن چون بر آب استنشاقی ببل پس از مزاج روح را که در دال است فاسد سازد و در طبو باقی که در د
 جمل از تسبیح کردن و انداختن عفو فی از آن در بدن منتشر گردد و خمی پدید آید و بواسطه سبب لازم میباشد

و جهت این احوال بزودی هلاک کند چون سبب عامست مرض نیز خام گردد و اکثر خلق آن ملک را پدید آید
مگر کسی را که بدن او پاک باشد از اخلاط بد و مساوات او کثاده نیاشد و مزاج او قوی بود و برتر برست که
دافع آن فساد باشد مشغول بود و بسیار باشد که فساد آن هلاک و ایدل حیوانات نیز سراسیمه کند و حیوان بسیار
هلاک گردد و علامت این تب بعد حدوث و با آنست که طایفه هر تن خست گرم نباشد و در باطن حرکت
سوزان نمی یابد و تاسه و اطش بسیار عظیم باشد و دم زدن از حال طبیعی بگردد و متواتر و عظیم می باشد
و بعضی را نفس تنگ شود و باشد که ناخوشی می گردد و در عروق اینج و بدیو می باشد و بنص صغیر متواتر
باشد و بول تسبیق بد رنگ و بدیو می باشد و گاه بود که بول اسود گردد و که سبز بزرگ شود و حوالی همچو اسهال
پدید آید و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل و فم معده درد می باشد و غشیان و یا سقوط شهوت
طعام گاهی پدید آید و بسیار فی صغیر اوی کند و گاهی فی سوداوی نیز کند و باشد که گوشت بدن و دندانها
و دهن کشیش گردد و باشد سر و تشنگی رنج و در دو سقوط قوت غشی و اختلاط عقل گاهی ظاهر شود و
خواب کم گردد و حوالی شراستند کند و طبع نرم و کفنگانک و سوداوی و بد رنگ و بدیو می باشد و باشد
که شربهای مسخ و شکر برین او پدید می آید و باز پنهان میشود و با خروست و پایی سرد گردد و غشی افتد و باشد
که غیر نفس و تشنگی و گرازی پدید آید و از اول تب گاهی بعضی اعراض بقوت پدید آید و بعضی مردم را گاه بود
که همه این علامات دست دهد و بسیار باشد که بیمار از حرارت خود آگاه می گردد و کشته بود و نقص آب و تشنگی
بسیار از وضع طبیعی دور نباشد و مع ذلک نزد و هلاک شود و طلب درین حال حیرانند و اکثر این مجوسین
چون نفس بدیو می شود و ازین مرض خلاص نیابند جهت استحکام غشوت در طوبات دل و حوالی آن و
اعراض مذکور و نیز چون بقوت و غلبه گردد و امید خیر نباشد و الا ج این تب آنست که نقل میوه خندان و
انگه به ستوری که در خفا الصیحه از تدابیر هوای و بانی گفته شده از غذا و شربت و دوا مرغی میدارند
و عوض میوههای گرم کافوریات اندر ترشیا میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که باضعف و اعراض قوی
نیاید و سبب است که تشنگی ساختن بدن باستفراغ طوبات زائد و فصد و سهل سبک و یا ملین قوی
و با استعمال غذا ای ترش و خشک کنند و تن و تریا قی مثل مرغی که از آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا همان
بریان گردد و باشند و نیز به کشنیز خشک آنرا آلائید و بانار دان کوفته آگند و خشک پلا و و نشک یا طعم
و گرم طوبت و تریا قی و ترش باشد و قرص کافور اندر تپها و ادون و اندر و مرغی مسکه نافع بود و هر روز

کینوت وکل ارسی وکل مخوم مشربتی اندر ترشیهایی که کور با کلاب عظیم مقید آید و آب سرد و با فراط سبب
 بود و بنیز افزایند و ترشنگی و گرنگی صبر کردن غلیظ مضرب بود و اگر ششها کم بود اندک اندک بزرگ
 طعام باید خور و چنانچه امتلا شود و خواص نیز نیفتد و تدریس کن و بگویند در ریاضات کجاست که در وقت از هوا
 و بانی گفته شده اغنم تدابیر بود لیکن گرم و سرد و بخور است گرم و سرد باید داشت و در تقویت جانب دل
 به آنچه ممکن کرد و تقصیر نماید کرد و آنجا که سرمای هلو و پوست شکم طریقیه شود و دست و پا پی سحر و
 گردد و خواب نباشد و اندر دم زدن کسیند بر می افزارد و بیوشی میکند چار و نباشد از آنکه او را بچیز
 که هم پیش از آن تاحارث را بظاهر تن کشد و بخنی او را بماند و حکم کند و طریقی استقراغ آنست که
 خون غالب شود و فصد نکند و از بی آن تر یا قی خنک چون کافور یا تداست یا آن سبب
 و اگر خلط و دیگر غالب باشد استقراغ آن کفیند جملینات قوی و تر یا قی و سسلات تر یا قی سبب
 قلیل است و در اینجا استقراغ نباشد که کمال تنگ است و عرض تعلیل طبوبات است بر رفع
 سبب و احتیاط عظیم و سسل باید کرد که سبب و چون دل ضعیف است فساد می کند و آنجا که اعراض
 ظاهر شده باشد استقراغ نتوان و توسل بر ریاضات خنک و معتدل باید کرد و بزعم من که آنست در
 اول حال هر صبح بعد فصد تمام اگر هر صبح و شام معصودا نارزش باشد بر شرب عصار غوره که حب استقراغ
 بزرگ اندر آن حل کرده باشند خورد و مراعات غذا انقباض را لایق در شب و روز کند بهترین تدبیر
 باشد و احد اعظم خلاص است و با آنست که حیوانی که در کی الطبع باشند مثل لقلق و پرستو و امثال
 آنها سبیل و مانعی گویند ایشان خود ترک کنند و از آن ملک فرار نمایند و ضعیف و حیوانی که از ضعف
 بشود میشوند بسیار پدید آید حیوانی که در زیر زمین می باشند چون موش و غیره همه بر روی زمین
 گردند سبیل و سر اسیمه و مد موش باشند و سبیل سوراخهای خود بکنند و در هیچ محل دم زدن خوش آیند
 نباشد و روح او تقصیر راحتی نیابد بلکه نافر باشد و چون بر بلندی بر آید و اندر هوا نظر کنند چنان نماید
 که دو تا کست و غلیظ و تیره و پر سر غمراش همچو دو دفر و چسپیده بی آنکه دودی باشد و شوا
 وقوع آن سبب تغییرات هوا بود در حر و سرد و متوالی غیر محل و زیاد و از دستور و عادت فصل و
 وقت و غبار ناکی هوا و خلط و تیرگی در طوینهای بی محل و نیست با تعاقب حر و سرد و غلیظ و نوره
 و زمار که در سر خیا خصوصاً در احوال خفیت و انبساط و تغییر احوال فصل از وضع خصوصاً ضعیف و

شاید

بسیاری تیرگی هوا اندر آن فصل بسیاری از نرغ نباتات خبیثه و قابلیت هوای ملک وقوع آن
بار و در وقت قبل ازین شرط بود و الله اعلم

باب چهارم

در بیان حصیه و جدری و سایر شرها و در میان و خدام و سوسه مازدگی و سموم زدگی و کوفتگی و قرحا و
سوزشگیها و عرق مدنی و ریش بلخی و جراحتها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکستگی استخوانها و اسباب عللها
و معالجات این امراض اما حصیه شر برای بسیار بود که اندر ظاهر پوست تن یکبار پدید آید باجمعی مطبقة و آن
پوست برشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و دوقره و خشک میشه پیدا نکند و در اول ظاهر سرخ و آن
شبیه بود و نشانهائی گزیدن کبک و سبب این مرض دفع طبیعت بود و مریخون صفراوی حاد را
که غلیان عفونی یافته باشد و این مرض از جمله امراض و یابی است که آنرا آخذ و دواره گویند
یعنی چون در جای پدید آید خلقی بسیار بدان گرفتار شوند بجهت مصاحبت و مقارنت و ملاقات
یکدیگر چون این مرض بیشتر اندر خفیت و بهار و اندر بدی هوا افتد مردمی را که چون صفراوی اند
در تن ایشان بسیار پدید می آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی یکبار نوبت البته پدید آید
و دو نوبت هم دیده ام و زیاده ازین نادر بود و علامت این مرض نیست که تب مطبقة سخت گرم
باشد و منش کشیدن غالب بود و تا سببی کند و نشانهائی مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود
اندر سه روز از تب بروز کند و الا در هفته بروز کند و آنچه از هفته در گذرد و هنوز هیچ بروز نکرده باشد
اکثر با خطر بود و دیدم شخصی قوی مزاج را که دو روز اندک تملکی بود در روز سوم از سر تا پای حصیه سرخ بیرون
کرد و بخیر گذشت و پیرهنی نداشت دیدم چند کس که اندر تب گاهی فراش می کردند و سخت سوز
داشتند بعد هفته حصیه سرخ بروز کرد و بهر صورت و سلامت می تند و هیچ محصول دروشت و پاپها غالی نباشد
و درری از جهت مناسبت هوا و اندام بشری غالب خوردن انگور شیرین و دوشاب نیم سوخته و خمر و گلاب
و شیرینمای دیگر و نج بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصیه آنچه بلون سیاه و یا بنفش و یا
سبز بود اکثر کشنده باشد بجهت غایت احتراق ماده و آنچه سرخ و اشقر بود سلم باشد جوان کشمیری را درری
حصیه سیاه پدید آید و نزدیک بهلاک رسید حضرت او را سه عدد انجیر خشک با مغز گوز دادند بخورد

سخت یافت و تجربه چنان یافتیم که بول محسوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون سخته بند برید و شود همچو
بول خربانه و سلامتی نفس از او روقبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت دلالت بر سلامتی آلات
تنفس و تمامی قوت و میل موده بخارج و قوت و سرعت نفس حال بود بر سقوط قوت و یا بر ورم حجابی و ظاهر
شدن جمیع رز و پنهان شدن و اختلاف ظاهر بر ذوقهای آن نیک نباشد جهت دلالت بر عجز طبیعت
و میل موده بدرون و این اکثر احوال مندر بوقوع اسهال باشد یا نباشی محسوب نمائیم که لون آن متغیر بود
و هرگاه تشنگی و کرب عظیم شود و ظاهر تن سرگرد و رنگ حبس بسیار یا لبسبزی گراید و ملاک نزدیک
بود و بیوشی آنرا که مضد کرده اند اندرین مرض سخت بد باشد و لبسب سام مملکت و متغیر شود و
اسهال قبل از بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک نباشد اما بعد از بروز تمام و قوت و بعد از دوم
اکثر آن بود که بحرانی نشانی باشد و موجب است در عاف اندرین مرض بحرانی نیکو و اکثر با سلامتی باشد
و هرگاه محسوب اسهال خون یافتند حال بد باشد تخصیص در او اگر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جای
باشد و اعراض بد دیگر نباشد و استلای دسوی بوده باشد نیز خلاص یا تخصیص مرا و اهل و در اینجا که
خون آبید زود ملاک گردد و اگر آب پیچیده ای قابض علاج کند آسانی در اشتا تو کند و ملاک سازد علاج
حکیمت که مضد کنند از باسلیق و اگر نیابند از کحل و اگر نیابند از قیصال و غیره آنچه یا نبند خون نیک است
و اگر مضد بتوان رگ سرگوش و رگ درون بینی و رگ پیشانی زنند و تقطیل خون دسوی فرجان را
واجب بود بقدری که سجد غشی رسند و صفراوی فرجان را جائز بود و اگر صفراوی سبورت تبلیسین
کند بعد مضد اگر یا بدتر باشد و اولی در مضد روز دوم بود و بعد اول بعد سوم بعد چهارم و این
حد تجاوز نباید کرد و اگر استلای دم سخت ظاهر بود و هنوز اثر بر روز حبسید پدید نیامده باشد و الا بعد از
حبسید جائز نباشد بعضی متلی الدم را بعد ظهور نیز اندکی استفراغ دم جائز است بدانند بلکه واجب بقدر تقطیل
ماده تسکین حرارت کنند کفشک آب افراط تجرع آب سخت سر و دست و رجمیات دسوی و با سایش و خشک شدن
نفس اگر بدینها تسکین توان یافت نه با و اگر حرارت می افروزد و شکم از آب پر شده آنرا قی کند و
باز دیگر بخورد پس اگر درین تدبیر عرقی یا ادراری ظاهر شد امیدوار بود که زود نیک خواهد شد و هم بدین نوع
تسکین دهند و اگر حرارت دیگری افروزد تسکین بجا فرمایند اندر کفشک آب و بخوره های و نار نمایی و خشک
و امثال آن باید کرد و اگر دانند که ماده قویست و هوامد و مولد مرض است و البته حبسید بیرون خواهد آمد

جز کشکاب یخ اندک کاهی و آب غناب و آلودنم کرده و بمبادرت و آتش جو ساده که کشنیز سبز اندران با
چیزی دیگر نباید داد و ترشها و سردیهای منفرد چون در نفع و بر وزن توقت می افکند و ممکن بود که از این
حال مادی با بعضای ترشیه میل کند پس این جمله را قبل از هضم و بعد از دم موقوف باید داشت
و شیرینی اگر چه ممبر و زست لیکن چون مادی و زست تخصیص ترش لیکن نشاید داد و طریق علاج که
بر مخصوصان تجربه کرده ایم و بی خطر بوده آنست که در اوائل فصد و یا تقطیل دم فرموده ایم و بعد از آن
جست تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده و آتش جو که اندران غناب و اندکی کشنیز سبز
جوشیده باشد داده ایم و آنرا که ازین غذا نفرت شده برنج اندر آب جوشیده و جوخته داده ایم و آب
سرد و آب غناب جوشیده و اندکی یخ و ششالو تسکین حرارت کرده و گاهی آب آلودن تسکین ممبر
با آب غناب خلط کرده ایم و گاهی که سخت و بدن خشکی کرده بند و آنه سرد کرده شیرین داده ایم
و اگر شکم نرم بود و منع عمل نموده ایم و آلودن دهند و آنه نداده ایم آن هنگام غذا کش برنج اندر آب جو
پخته فرموده ایم مخصوصا بعد بر وزن حصبه و بدین ترتیب و تدبیر هیچ محصولی را خطائی نرسیده و بسیار
از حصبه های بد بدین صحت یافته اند و آنجا که بر وزن و ریشت و و نافصن و یا سراج ست و طبیعت را
بیاری داد و آن احتیاج است باید که تن او را بجا به پوشیده دارند و جود آب سرد میدهند و اگر قوت
داشته باشد که قدری آب گرم ساعتی در شیب جامه او دارند و آنجا که آن تن او را نرم و سالم را
کشاده سازد و صواب بود و آنچه چند در آب غناب جوشیده آب داوون هم ممبر و ز بود و اگر قبل از
بر وزن طبع نرم باشد و منع بر وزن کند و یا سیم حدوث اسهال باشد فزیدن بهی ترش و رب آن مزید
نارزدان و زرشک موافق بود قبل از غذا بسیار را دیدیم که در یخ و ترشی مبالغه کردند و حصبه بسیار
گذشت اما اگر انی در زبان و یا در گوش پیدا کرد و در ایران مانند و آنجا که گرانی سرد صراع و یا سپو
و غفلت بسیار شود و او آملای دم باشد و فصد نشده و حصبه نیز هنوز بر وزن کرده اگر ممکن بود
تقطیل دم غیر از آن هیچ تدبیری مفید نیاید و اگر امتلا می دم نباشد و یا فصد در اوائل شده باشد
ماده را از دماغ باز باید داشت بجهت و شیان و بیاشویه و پو یانیدن کافور و مخلوطهای خشک و
مالیدن تیزاب بر کفهای دست او بعد بر وزن آنکه ضعیفی باشد غذای قوی تر خواهد بود و مرغ با
چوبه خروس باید داد و جوخته یا گیاب کرده بمانبری اندر ری هوامولده حصبه شد در اطفال و

اگر دکان و چنان بود که سر قوت سخت و تنهائی پیدا میکرد و نرود و نیکو و زرب مطبوعه قوی پدید می آمد و نوبت
شب بر سرنگام می سرزد و شب بیشتر میشد و اکثر از آواز می کوفته بود و روز پنجشنبه سرخ بر تمام بدن
ظاهر میشد و چنان بخت میشد که آنجور حبت سحر فوید و نافع بود و بر وز حصبه را نیت میزد و میکرد و
ترشیدها میسر بود و هم سرزد را و هم پ را و غذا نافع بعضی را شور با می برنج بود و گوشت کوفته اندران
جوشیده و و حله کند و گوشت اندران جوشیده و بعضی را آتش جوشاده و بعضی را نونان برنج و بعضی را
ماشین برنج و دیگر چیزها و ترشیدها و سر دها و شیر منیا میچ نمیدادند و بعضی که دکان مقدار میزد و را
انار املی اندکی میدادند و بدین نوع تدبیر حله صحت یافتند اکثر در حبت روز در باز و در حبان تمام بدن
بود و چون مرض مزاجی و ضعیف بود و حاجت پختنیه میشد و بیشتر احتیاج پختنیه که دکان سخت
مطلوب و مردم سیده را باشد حبت قوت سبب تخصیص که تدبیر اکل و شرب ایشان بد بود و باشد
و حضرت شیخ محمود مبارک انگیزد آشتی که جامه پاک بپوشند حبت آنکه گردن پیش حبت بر وز حصبه نیکو باشد
و الله اعلم بما یجوز می که آنرا آبله گویند بر برای بسیار بود که اندر ظاهر تن پدید آید و برنج با حبه
و از پوست برداشته تر شود و غمقی پیدا کند و اکثر آب گیر و نخته شود و با خا زردین بود و در اختصار
شکاک ترشید بر هر شکر پیدا کرد و در اول ظهور نیز بزرگتر از حصبه باشد و سبب این مرض نوع طبیعت بود
مقتضای غنی آنجا که غلیانی یافته باشد و فاسد گشته و این مرض نیز جو حصبه از جمله امراض و سبب
وارد و است و چون طبیعت اسهال حبت پاک ساختن خون و از فضله طوبات ملتی و غیره آنرا جوش میزد
و فاسد آنرا آشتین ساخته و دفع نماید اکثر آن غلیان سجد ری می انجامد حبت تاثیر در حرکت حرارت معده و
این مرض کبریس را اختصاص در کودکی البته پیدا آید و اگر در خردگی پدید آید در نرنگی البته پیدا میکنند
و از یک نوبت بیشتر کم پدید آید در همه مدت عمر و نوبت چند کس را دیده ایم و سبب نوبت هم دیده اند
بر سبیل قدرت و حقیقتار اهت کثرت دیده اند که شخصی بر آورد و با وجود که سحر کثرت و اگر حصبه و آبله
بر آورد است و این مرض حصبه را که رشدان بدان سبب تواند بود که در یک نوبت اندک پدید آید و با
طبیعت کار خود تمام نکرده باشد باز بجز یک سبب شتم طلبه و یا اسباب خارجی قوی دیگر بار اتفاق
افتد و پیران را هم آبله باشد مگر سبب قوی از مزاجی و باطنی و ملاقات مجید و ران و امثال آن و غایت
آنست که سبب همان باشد که یک نوبت یا دو نوبت دیگر بر آورده باشد علامت این مرض است

که تب آن مطلقه باشد با غلبه طبع سرد و دشت غالب و مانند گیج است که تیرت مایه فاسد در شش یا
 بزرگ که نزد یک مهر مانده است و ترسیدن اندر خواب بسیار و از خواب جفتن و لرزیدن با
 در وقتیکه پیش از خواب باز گردد و در آن سر و سرخی چشم و دیدن اشک بیکریه و خاریدن بینی و گرفتگی آواز
 این جمله از خواص آبله بوده باشد که در دگلو و تنگی نفس و یا سر فمهم پدید آید و تن گران و سخت بود و
 آنجا که طبیعت قوی باشد و ماده قابل درد و موم و آبله بنیاد بر در کند و بعضی اطفال را دیدم که در
 او آخر روز اول پدید آمد و روز و صحت یافتند و آنچه در چهارم پدید آید و ریخته شود و آنچه از هفت روز
 بگذرد و بر روز گرده باشد با خطر بود و غلبه آن از غلبه ماده بود و حدوث آن بر اعضای باطن
 نیز باشد و آنچه اندر روزهای نیک ظاهر شود با سلامت بود و آنچه اندر روزهای بد پدید آید بر باشد
 و گاهی بر بدن آمدن و باز نهان شدن نیک نباشد اگر با وجود اینحال لون آن شفاف بود و حکم
 باید داد که غشی خواهد انداد و آنچه بدیری بیرون می آید و قوت ضعیف بود و محل آن سبز یا سیاه می شود
 مملک بود و بهترین آبله آن بود که اندک ذکر و در آگنده بر آید و بزرگ باشد و زرد و خسته گردد و برون
 سفید باشد و تب بر اثر ظهور آن انحطاط یابد و طبع قوت گیرد و آبله سبز بهتر از زرد باشد و زرد
 بهتر از دیگر احوال و سبب سیاهی و سبزی و غشی آبله چون سوختگی خون بود و اکثر با خطر باشد و آبله که
 بعضی بزرگ و بعضی خرد باشد و یا پهلوی دارد و یا در یکدگر پیوسته باشد و یا غالب و یا د و آبله اندر میان
 یکدگر باشد یا در ریخته شود و در بیرون می آید و یا بر اثر نهایت باقی باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر
 و اضطراب غالب باشد سخت بود و آنجا که نخست بیرون آید آبله و انگاه تب گیر و خطرناک باشد
 و خطر این بیشتر از آن بود که آبله بیرون آمده هنوز تب سخت باقی باشد و آنجا که آبله پهن بازمی شود
 و در هم می پیوند و تاسه پیدا باشد و شکم باد گیر و دهاک نزد یک بود و آنجا که آبله کوچک و بی آب باشد
 و می طرقد و بسیار سخن بهر شان گوید برگ نزد یک باشد و همچنین آنجا که نفس متواتر شود و آواز بگیرد و تاسه
 پیدا پدید آید و رنگ آبله سبزی یا سیاهی گراید و بشه سرد می شود و دلیل سبز باشد و غلبگی آبله بر رو
 سینه و شکم و کمی آن بر دست و پایی نشان غلیظی ماده باشد و پدید آمدن بول الدم بزود
 و پس از آن سیاه شدن بول تخصیص که قوت ضعیف باشد و اسهال خونی یا صفراوی با آن یار شود
 هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصه نیز این حال بهلاک کشد و اکثر این کسانی که

در آبله هلاک شدن یا بختان هلاک شدن و این شیر بود و یا بسج یا باسهال فقط جهت سقوط شدن قوت
 و بسیار باشد که آبله با خرفه فوئی یا ماشر اگر دو و یا سه سبکه از ماده آن تولد کند علاج آن قبل از
 بروز بعینه علاج حصیه چنان که مذکور شد باید کرد الا در غذا و شراب و نوا که زیرا که در آبله چون ماده
 آبناک است که غلیان یافته هیچ چیزی که خون را آبناک سازد نباید داد بلکه همه چیزهای که میل بسرد
 دارد و خشکی باید داد مثل سپت جو یا سپت عدس اندر آب انار ترش یا اندر عصیر غوره یا آب بویاج
 و اشباه آن یا اندر جلاب و پلا و عدس و ماش برنج غلیظ سافج بی روغن اندرین ملک رمی میدهند
 و از ترشی حذر میفرمایند و بغایت مناسب می آید و ماگو دکان سیوه خوار را قبل از بروز و بعد از بروز
 انار املسی سید او نیم نیکوی آمد و ترش خواران آتش برنج با ناردان گاه گاهی سید او نیم و مفید میبود
 اندر ما و را و انهر پلا و خشک با خرما میدهند و بسیار نافع می آید جهت ترشی سوامی آنجا و در اکثر مواضع
 تر قوی این غذا مناسب بود و اما در مذهبای گریختن این شیرینی بقدر احتیاط باید کرد که مد و غلیان
 نشود و هر حال آن مقدار که ترشی اندر حصیه جرات توان کرد و در آبله نتوان و آن مقدار که بشیرینی در آبله
 جرات توان کرد و در حصیه نتوان لمشش ظاهر است و جمیع مجبه و در از انضام عظیم نافع آید و آنرا که قوت ضعیف
 باشد چه چه کباب بستور یکم از ذکر یافته یا پلا و خشک نیکو آید خصوصاً که طبع نیز نرم باشد و
 آنجا که به استحال تلکین حاجت آید رب هلیله باشد که مناسب باشد و این جمله را در آب انار ترش که در اول
 میسم نیکو بود و در صورت انار ترش یا نبات هم نافع آید و تسکین حرارت اولی بود و آنجا که در اول تسکین
 و تغلیظ خون و روع و منع ماده از غلیان کوشند خوراندین شراب طلع و شراب ریاس و آب نوا که
 قایلین نیکو بود و اما بعد ظهور آنرا بر و تر آن اندر اعمای را که مضرت آبله اندر ان عظیم است مثل گوش و
 چشم و بینی و حلق و کشش و روده و بند کشاد و از ان حفظ باید کرد زیرا که در چشم و درون گوش هم
 نقصان بصیرت و سمع بود و در بینی را نفس را بگیرد و در حلق خناق آورد و در شش بیم سل و ضیق آید
 باشد و در روده اسهال کند و در بندها چون بزرگ و غائر افتد تباه کند و تیر خف و چشم آنت که سماق اندر
 گلاب تر کنند و بیا لایند و اندک کافور اندر ان حل کنند و چشم اندر میچکانند در شبانه روزی چند نوبت و
 آب کشنیز تر و آب تخم انار ترش در چکاندن نافع بود و اما زو گلاب سائیده اندر چکاندن سخت تر
 بود و در جفن و صبر و شفای ما بشا و اقا قیاب را بر و زعفران قلیلی جمله را با آب کشنیز تر سائید

بر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هرگاه آبله اندر چشم پدید آمده باشد کافور اندر گلاب حل کرده باید چکانید
 و اگر این تدبیر نافع نباشد چشم سخت سرخ بود و آبچکانه منطقی که ترشش نباشد باید چکانید و بعضی
 گفته اند که لفظ سفید اندر کشیدن سخت سودمند بود و اگر بسیا همی چشم آبله بزرگ بر آمده باشد
 سرکه صفایان و کافور آب بکشنیز تر حل کرده هر ساعت اندر کشند و سرکه و گلاب نیز نافع آید با کافور
 انفع آید لیکن بستن آن بود که رفاده بر پشت چشم نهند و تخته از سر ب ساخته باندازند چشم بر بالای آن
 نهند و پس بندند تا چشم را فرو نشسته دارد و بعد از آنکه دار و چکانده باشند هر روز چند کرات دار کنند
 و چنین بستند و تدبیر حفظ بینی آنست که هر ساعت سرکه تنه یا گلاب به بینی بپاشند یا صندل و شبنم
 یا میثا و رب غوره و امثال آن که سحر کرده باشند بپاشند و در غن گل یا در غن مور و
 بانده کی کافور اندر چکاندن و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش هم چنانست
 و تسلیه آلامیده بدین مذکور است نهادن بود و تدبیر حفظ حلق آنست که از اول قواصل مذکور از غذا
 و شراب بکار دارد و بعد سماق و رب شاه قوت غرغره می کنند و آب سرد و طبعی عدس و گل سرخ
 در گلاب آغشته غرغره بسن سفید آید و تدبیر حفظ شش آنست که کرکسین بلوطی و تخم آبی پیوسته
 در دهن میدارد و رب شاه قوت میخورد و تخم کدو و تخم خیار و بادام شکر بانیات و کثیرا بر آب سائیده
 و بلعاب اسپغول سرشته چنی از آن پیوسته در دهن آشتن نافع آید و تدبیر حفظ بند و کشا و دانه آنست که
 صندل و شبنم یا میثا و گل ارمنی و گل سرخ و اندکی کافور حله در گلاب سائیده و سرکه بر آن چکانده
 بر بند با طلا میکنند و اگر آبله بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زین بشکافند و طوبیت آنرا بر و کشند آگاه
 بر هم اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ روده آنست که چون آبله اندر انحطاط افتد شراب مورد و قرص طبعی
 در آب آبی و شاه قوت و امثال آن میبپاشند و غذا آبستور مذکور و آنجا که آبله دیر بر و زکند و جدد و آبج
 باشد ترشها و سردیها را باز باید داشت و آبستور یک و حصیه مذکور شد رعایت کردن و عناب خشک و انجیر
 خشک و خرما اندکی گاهی نقل فرمودن زمان و سسه و مزاج را از آنکه آید و غذا آنکه از اینها بچته باشند
 بی روغن و گوشت بهتر باشد و اگر ناچسته با غذا خورد هم نافع بود و طبسج انجیر و عناب با اندکی رازیانه
 خوردن سخت قوی بود و اگر مزاج را آب آلو باید داد اگر طبع نرم باشد و اگر عدس متشرف در دم
 و کاس مغسول بخورم و کثیرا سه درم حله را در تخم من آب بپزند تا بپزند باز آید و از آن میدهند موده را

نزد بیرون فرستد و آنجا که خارش رخ بر می دارد و بنفشه نرم و پیاپی مرغ باید خارید و دستهای زشت را که بسیار
 نرم باید کرد تا بناخن خیر بار از ختم نمکند و بجز با مشغول باید داشت تا خاریدن را سختی فراوان خوش گشت
 و آنجا که آبله و ریخته گردد و دمید و احتیاج باشد به بیند که هرگاه تمام بیرون آمده باشد و نفس خوش بجای
 طبیعت قریب شود و اضطراب و ناله گشته طبع با بوی نه و اکلین الملک نشسته و خشمی بسوس گندم
 اندر شیب دامان او میدارند تا بجای آن آب گیر و بخته شود و چندان نمی باید داشت که از حرارت آن
 ضعف پیدا آید بلکه چون طاقت نباشد مگر مصلحت میدارند و هرگاه از بر دوزختمه بگذرد و آبله دوس
 بخشکی بند و در خشک بشود و آنچه سخت بزرگ بود و بیرون زرین بشکافند با هسته که آب آنرا بنفشه نرم چوب
 و برگ گل خشک یا برگ مور و یا برگ کوسن یا برگ گزنه کوفته و خسته نرم بر آن ریختن و اندر سردی هوا
 چوب گز و پوست پیاز و شاخ و پنجه سوسن خشک در خانه باید سوخت و در زیر دهن او هر روز چند نوبت
 از پیاده و دو که دن و در گرمی هوا چوب صندل و مور و زرد و دگردن و اگر موضعی ریش گز و گل سرخ
 و برگ مور و صبر و کنزد و از زرد و دم الاخرین سوده و نرم خسته بر آن محل باید پاشید و در در خشک
 و سنگ نرم و سفید آب یا بعضی از اینها پاشیدن هم نافع آید و آنجا که آبله غالب و بر آب باشد و بزرگ چاره
 از آنکه بیمار را در میان بیهوده نرم کرده و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 کنند تا ریش نگیرد و دود در میان رنگ سخت نرم باید خوابانید و در گرمی و دود و دود و دود و دود و دود
 رعایت کنند فطیم نافع آید و در میان آنرا دوزن و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 گل خشک و شاخ و برگ کوسن خشک هم نیکو بود و در میان گل سرخ و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 نرم آگند و سخت مفید آید و نمک آب بر آبله و دست زدن و در خشک شدن آنرا باری حسد و نمک آن
 جوی این برگها آگنده اوقوی بود و هر محلی که زخم شود و مرهم کافوری بود و دارد و دود و دود و دود و دود
 بصلح آوردن ریش در جلا و قات نفع عظیم است و هرگاه آبله خشک ریشد پدید آید و اگر دیر می آید
 و در شیب آن رطوبتی نیست و غن نیگرم بر آن باید چکانید تا زود بپزد و اگر در شیب آن تری باشد
 و خشک نشود و میعاد می که دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 تا شوری دارد و باز اگر عقی دارد و در دوزی از صبر و مور و زرد و دود و دود و دود و دود و دود و دود
 اقلیمیا می کشم سازند و بر آن باشد تا آنرا بر آورد و اگر عقی ندارد و با پوسه بر آب پخته و با

و نمک سوده بران باشند و بگذرانند تا در گار خشک کشیده بر آورده و باز به همین نوع ملاطفت میکنند تا تمام
 رطوبت آن زایل شود و بعد از آن آید و بر عظم من است که در او اثر که بعضی بعضی و قوت بحال اصل
 باز آمده باشد اگر جبت دفع رطوبات زائده آید و در او رطوبت بماند آن منجم آید و رنگ قدری
 پرستور باشد تا دفع شود و اینجا که اسهال بدید آید از برای غذای ویرانچه ممکن بود و نیم بریان که در باید
 و سفوف بطین در پی قابض باید و قوی از کشکاب و غده او بر عظم من فاد و هر حیوانی اندر رطوبت
 قابض سوده مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم و بیخیم اندر آید و حسب لوجی باید که در مضر
 اسهال اندرین هر دو مرض عظیم بود و اندرین نمک خشک کشیده های آید را با نبات سوده اگر خورد اطفال
 تندرستی که کمتر گرفتند برای نفس مولد آید از ایشان باز میرسد و اگر آید بر می آورند اندک و کم مضر
 میباشد و بداند که حقیقتا غلبت میان حبس و جبری و اعراض و علامت آن است و اینها را هر چه
 و علامت است اینها است لیکن در جمیع وجود است از آنها و اندر برای مولد حبس
 اطفال هر طریقی و آنها را که تندرست ترند و در دماغه و اندر برای مولد آید اطفال صفراوی و آنها
 که تندرست ترند و در دماغه و علاج آن ترسیب بسیار حبس و آید بود و اندرین نمک آنرا که آید گویند یعنی
 آید است که آب نیگیر و خشک کشیده قوی بر می آید و در دماغه قوی و دیگر ترند اندر نمک ری و نیم
 که علامات و اعراض آنها خیر از وضع و نسبت ترسیب و آید است یکی را استیک گویند جبت مشا
 بنار و آن تندرست با قلب خور بود و کسب تر بود و در دماغه و نسبت برآمد و تندرست که بر تن است
 در شمی آن مجوس میگردد و چون آن اندکی از لون تن میریزد گر آید و اندکی سنجار و هیچ آب نیگیر و
 هیچ بزرگتر نشود و خشک کشیده نشود و بنحو تحلیل پذیرد و تندرست شود و دیگر را خشک کشید گویند
 هم جبت مشا است و آن تندرست با قلب خور بود و کسب تر بود و در دماغه و نسبت برآمد و تندرست که بر تن است
 بر دماغه تر شود و هیچ آب نیگیر و در سنجار و خشک کشیده نشود و بنحو تحلیل پذیرد و تندرست شود و دیگر را
 مردارید گویند هم جبت مشا است و آن تندرست با قلب خور بود و کسب تر بود و در دماغه و نسبت برآمد و تندرست که بر تن است
 برآمد تر نماید و از اول حال بیان بر جز که در دماغه و هیچ قدر آب نیگیر و در صفائی تر از آید رسیده بود
 هیچ خشک کشیده پدید آید و بزرگتر نشود و در دماغه و نسبت برآمد و تندرست که بر تن است
 زود تر افتد و گاهی در تر و در دماغه و نسبت برآمد و تندرست که بر تن است

با تب و بخران ناقص و جمله با عروق بروز کنند و علاج این هر سه نوع بستور علاج حبسه و آبله بگو آید
 و اندر تب جمله چون بروز نماید و آفت است اشتبا و تب بطنی و صفراوی نرسد بسیار واقع شود
 و احتیاط عظیم اندر تشخیص باید کرد و الله اعلم اما سائر جزیره بد آنکه بزرگ عبارتست از مطلق
 در ماهی کوچک که در پوست ظاهر شود و سبب جمله تغییر اخلاط بود از حال طبیعی و اشتغال طبیعت
 بدفع آن تجارچ بدن جهت عجز از تحلیل آن اولاد یا مسامحت بر دفع وضع آن از داخل و هر شری
 که نادره غالب آن خون بود یا صفرا آنرا اگر کم گویند و آنچه غیر ازین باشد آنرا سرد خوانند و از انواع
 بشرات که عموم دارند نسبت با ظاهر بدن آنچه اطباء با غایت یافته اند و از جمله اعراض عدد کرده و علاقا
 و معالجات آنها را بیان نمود و باز در نوع پیش نیست سه نوع از آن حبسه و آبله و حقیقت است که
 نیکو رشد و دوازده نوع دیگر حمه است و نمل و شری و سفه و حصف و نبات اللیل و لطم و حنث و لول
 و سماریه و نفاخه و نقاط و مرج این جمله بدوازده نوع بود بلکه بدوازده نوع چنانچه بعد ازین واضح گردد
 ما چهار نوع دیگر نیستیم که در تب نیکو نیست سه نوع آنست که با حقیقتا گفته شد و یک نوع دیگر از سنی
 دانه است که اندر فرنگ پیدا شود و از پنجاب روم و عربستان رسیده و در سنی و استعمایه در آذربایجان
 پیدا شده و بعد آن در عراق و فارس و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین ممالک غنیمت یار آورده اند
 و برمی آورند و شرح آن بعد بشرات کرده شود و نشان را الله تعالی اما حمه و حیم و حیم بود یکی موسوم
 به حمه حمه باشد و آن شره بود به سخت گرم و سوزان و با در حوالی و رطوبت کم دارد و بر چاکه پدید آید
 پوست را بسوزاند و بخورد و اندکی بگوشت فرود و خشک ریشه سیاه بر آورد و چنانکه جایگاسی را
 که داغ کرده باشند و بدین مناسبت آنرا آتش پاره نام نهاده اند و گاهی یک شره پیش پدید نیاید
 و گاهی متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با خارش سخت باشد اندر آن محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاد
 مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر ولیکن حوالی آن درم کند و محل آن چون خورده شود
 بزرگتر نماید و بسیار باشد که هیچ شره اولاد پدید نیاید و آن محل سخت بخار و بسوزد و سخت سرخ شود
 پس از آن بلون رصاصی گردد و یار نادوی بسیار بود که از سوزش و عفونت و سمیت ماده و در حوالی
 آن تپهای صعب گیرد و باشد که هلاک کند و در سالهای و با و قرب آن این مرض بسیار افتد و ماده این
 شره صفرا و سودای احتراتی عفون باشد علاج آنست که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد

و در خون غلبه ظاهر بود فصد کنند تا حد غشی و اگر غلبه نباشد فی الجمله خون کم کنند بفضله یا حجامت بتخصیص
 بر حوالی اگر مانعی نباشد و بعد از آن استفرغ صفرا و سودای احتراقی کنند مسینه که اندر و تر باشد
 نیکو بود و چون تقلیل خون را مانعی باشد بر سهیل اختصار لازم بود و بر محل علت ضما و مای محصل
 بمحفت معتدل در گرمی و سردی بکار و در اندر شبان روزی و دو کت و سه کت و چهار کت پیش
 ضماوی که از حدس مقرر و برگ سان اکل و نان تنگ بسیار بسوس ساخته باشند و انار ترش با سبب
 و پوست که اندر سر که خنجه باشند و نیکو سائیده و مازوی اندر سر که خنجه و نرم سائیده و غذا با مای تر باشد
 مائل بسردی و ترشی میدهند و گاه بود که احتیاج افتد تا بکنکه محل علت را بر شیخ با چسبند و غول فاسد
 آنرا بریدن کنند نافع بود و در نو انگندن بسی مفید آید و اندرین ملک ری آنرا حویب ر و ناس کرانده
 به آهن سنج کرده داغ میکنند و بر هم اصلاح مینمایند و در و سوزش و درم آن گاهی عظیم میشود و از دهان
 و کم کسی را طاقت آنست اما اگر خطر بازدارد و یکدانه بیش بر نمی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش
 و در و باشد اولی آنست که به تیزاب فاروقی مدبران را داغ کند و چندان تیزاب گرم کرده بر آن میزند
 که آن محل سوراخ میشود و بجز کت آید و آنجا که این مرض بحرانی افتد این عمل واجب بود و بطریق استعمال
 تیزاب بتقریب معلوم گردد و آنجا که جره بر لب یا قنصیب یا قنصبه یا مانند آن بر آید و بار و مای خشک
 کنند محتاج باشد بگریزند قلع طار و قلع سس از هر یکی بیست درم پوره بخدرم و آب بسایند و طلا کنند
 و پشک نیز با انگبین سرشته طلا کردن نافع بود و مرهم کوزه فقا طلا کردن عظیم مفید آید و بر محلها
 مورد از حوالی علت گل ارمنی که رسد که حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش همواره
 بر محل علت بستن عظیم نافع بود و ششم دیگر موسوم بود بنار فارسی و آن برده بود بر آب با خارش
 و سوزش صعب و در و و درم حوالی و هیچ غور نکنند همچنانکه از سوزختن آتش پدید می آید و بدین نسبت
 آنرا نارگویند و تخصیص بفارسی غالباً بجهت آن گردیده باشند که اولاً این مرض اندر فارس پدید آمده باشد
 و اهل فرس از جهت سوزش آن آنرا آتشک گفته باشند چنانچه از منی دانند را میگویند و اندر حوالی این
 بشره و شرهای خرد و از جنس او بسیار پدید آید خصوصاً طوبت و عفونت آن بهر جا بیکه رسد
 و خشک ریشه سیاه کند و حوالی پوست را زخمی بخورد و بسوزد و اندک بهین باز شود و این بشره نیز اندک
 سالهای و با و قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تپهای گرم مهلک پدید آید لیکن ما در این آن گرمی

و سودا ویت و عفت و نباشد که اندر ششم اول یعنی این هر دو ششم را جگر گویند و بعضی هر دو را نارفاست
 و تشنگ گویند علاج این تریب بصلح ششم اول باشد و شش و دواغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آزار
 بناخن مرای بخشی بزند و آب آنرا بخورد بر جگر و کوز و قضاغ و یا مرهم سفید را بر آن خطا کنند
 و بر حوالی آن گل از سی اسبر که حل کرده اند بخلیم نافع بود و سوخته مغر شفتا و در سفال آب خور و در
 بر محل علت طلا کردن هم مفید بود و غلامی آخر را بر شش جگر پیدا شد و تمام شش و حلق او درم کرد
 با در و سوزش عظیم شش که در حضرت او را از جگر پیدا گوشت پر میزد و غذا پاشی شش پیدا و در
 و بوقت خواب مصور انار شش شربتی تمام و بر بالای آن حب الشفای بزرگ میدادند و جگر را با
 لسان اکل سحر کرده در شبانه روزی چندین پوست بر محل مرض و حوالی آن طلا فرو میزدند و بهین علاج
 اغراض بدان بر طرف نشد و در سه روز فربه میسریم سفید را جگر تشنگ و جگر است آنرا با صلح آوردند
 و این علاج بسیار تجربه پیوست و نفع ازین شود و آنرا ششم ششم و ششم بود و یکی موسوم بود با سیم و هم
 که نمک است و آن بتر بای خور و یکدیگر گزند و یک و در شش سیست میگرد و همین باز میشود و با خارش
 اندک در محل باشد و طیس گرم بود و سوزش هر شش در آن آنجا سوزش گزیدن حور خور باشد و کوبت
 آنرا نمک گویند و لون آن بصفرت مائل بود و بهسات که در پشت بویج آن پدید بود و گاهی افتد که بچ آن
 باریکتر از شش باشد و بسیار بود که نمک یک بتره افتد و یا اثرات متفرقه و بعضی که از نمک باشد و شش گردد
 و پوست را اندکی بخورد و بهست تیزی و سوزشگی با دو نمک فرو می آن و بعضی باشد که تحلیل رود و بی آنکه پیش
 که دو از بهست قلت و داریت درشت ماده و قوت طبیعت و گاه باشد که حرارتی سخت و بی بر اثر این
 مرض پدید آید و اکثر غیریاتی که بر جلد پدید آید و همین باز شد و متفرق میگرد و در بعضی زیاد و در دوازده خارش
 و سوزش خالی است آنرا از نمک شمرده اند و ششم و ششم بود و جگر و سیست بهست مشابیه آن و جگر
 و کروی بچ چاکرس و لون آن از زردی بسیار گریه و خواهم آن بصلابت مائل بود و بهست با نمک
 جت احتمالا ماده صفراوی این با بغیم و سودا و هم بر سبب گرمی طس و سوزش و خارش این کثر بود
 و تحلیلش عسر تر از نمک بود و علاج هر دو ششم متفرق است اولاً بهستوری که در جگر و کور شد و اندر سسل
 جاکر سیه شد با تقیون جت تقییل سودا و طبع لازم بود و غذا اندر نمک شش و تریاتی باید و اندر جاکر
 تریاتی چاشنی داریا سوده و او بود که در شش و شش تریا اطفال مذکور شد جمله نافع بود و اینجا که شش ریزد

او دیگر که در جبهه گفته شد بکار باید داشت و اقراص اندر خوردن در خل مزاج و یاد در خمر قابض حل کرده
 طلا کردن مفید بود و همچنین عصاره قشار انجیر و بلخ و مراره تیس و فطرون در بول گاو حل کرده یا در
 بول گاو و کان و اگر در ابتدای ظهور ثمرات مثله یا جاد و سید بر سر برده اند مقدار عرض آن نیز آب فار و قو
 در بر نهند و چون خشک شود دیگر زنند و جان رعایت کنند که نیز آب از غیر سر و اندام باطراف تجاوز نکند عظیم
 نافع آید و نگذار که دیگر حشمتا پدید آید و تحلیل و منع نیکو کند و آنجا که این مرض بجزارتی افتد این علاج
 واجب گردد و آنجا که هنوز ریش نشده باشد طلا کردن صندل و فوفل با هم سحق کرده و پیسج برگ پید
 شستن مفید بود و در تخن چوب گل و چوب کلنگ بر بشو و زدن هم نافع آید و اما شکر
 بنر یا بود و بسیار و همین و شبیه به فحشات مجتبه و متفاوت در کوچکی و بزرگی دم کرده اند و یا ناسه و کرب و
 خاریدن صعب بود و لون آن مائل به سرخی باشد و اکثر دفعه پدید آید و در شب اعراض بدان باید و بشو
 و ماده این مرض با خلط بخاری حاد و موی باشد که در جلد مختسب و شکافت گردد و در زیادتی حرمت لون
 و حرارت پس آن سوزش و سحرمت ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که در چاشنگاه نیز اعراض آن
 زیاده گردد و در خلط بخاری گرم بود که از بلغم بورتی حاصل شده باشد و قلت حرمت و حرارت پس و
 سوزش و بطون ظهور بر آن گواهی دهد و باشد که تری همچو عرق از آن می تراید و شستند و لیلی این قسم بیشتر بود
 علاج آنجا که علامات خون ظاهر باشد نخست تسکین موده باید کرد و طلا کردن آب غوره و مثال آن
 و خوردن دوغ و ترشها و افشکه یا بنج و معصورانارین و بنجور کشنی خشک و در صعیب جامه و لوبه تسکین
 فی الحال مفید یا حجامت کردن و بعد از آن بلغمین صفر افودن و اگر حرارتی غالب باشد قرص کافور و
 طباشیر اندر دوغ و ترشها باید و او اگر مدت دراز گردد و فقیع معبر اندر آب کشند و آب برگ عنب الثعلب
 باید و او آنجا که علامات بلغم بود استقران بلغم کنند به پیلید کابلی و تر بد و مثال آن و کلنگین و
 اندر سکنجبین سوده به صلیح مناسب آید و غذا ای بی فائق باید و او اگر سنگی کشیدن اندکی مناسب
 بود و یکدم کباب سوده با سه درم ننگ شکر سفوف کرده نافع بود و اگر آجر نو در آب نهند و از آن آب
 بخور و سوده و در تخم چنگشت سه درم کوفته و بختی در سه اوقیه شیر جوشیده آشامیدن نافع بود و
 در هر دو صنعت گر ماه و شرق آوردن و سام کشا و ن مشید آید و حب الشفا و به بالایی طعام بسیار نافع آید
 و شیخ گوید که پودنه و طباشیر از هر کدام دو درم گل سرخ نیم درم کافور قیر اطلی حله را سحق کرده و تخیل کرده

در آب انار ترش دادن هر دو صنف را نافع بود و مجرب است همچنین ابله بر ناشتا اندر شترتی آسان
 و اگر باشد ای غشائی بود آب گرم و خمر و یاری باید کرد تا قی تمام کرده شود و بعد طبع را نرم باید داشت
 و در جمله احوال نرم داشتن طبع اولی بود و عورتی قبیای حیض را در خمر محل پاک می بطلد که در آن کج و قوی بعضی
 بر کمرگاه منع کرد و در وقت او را بعد یک روز این مرض پیدا شد و او را عجب کار داشت از خارج بدن خستید
 پس سهل صفا و بلغم خورد و اندک نافع بود و لیکن مرض باقی بود و هرگاه سه دی و ترشی خوردی زیاده تر شد
 و ماست سخت مضر بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی و چون روزه میداشت از غذای مضر و چرب
 پرهیز میکرد و آگاه پیش از موعد باز حیض آید و بهمان صحت یافت اما معصمه دوشم بود یکی موسوم
 باشد بمعصمه و آن بترای متفرق بود که بر سطح تن پیدا آید مائل بکمرت و بعد ریش شود و خشک ریش
 پیدا کند و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و دانه کی غور کند و بعضی همین باز شود و از خارش دانه کی
 سوزش و درد خالی نباشد و بیشتر بر پوست سر پیدا آید و فرغ که آنرا کجلی و کجلی گویند نوعی از این بود
 و گاه باشد که هیچ ریش نکند و گاه باشد که شوره بر آید و بسیار باشد که اندر زمستان از این نوع جوشتی
 پیدا آید و بزودی بر طرف شود و بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام آنرا بنبند و بچوب محل داغ نماید
 چنانچه بعضی کلان را واقع است و گاه باشد که اندک ریشی از آن می آید بقیوم غسل ششم و دیگر
 سعه بود و تفرج و آنرا شندی گویند و در سوزش و ریش آن زیاده از سعه باشد و این بر روی
 و در اندامها بیشتر از آن افتد که پسر و باشد که پوست را بخورد و ماده این غلطی حاصل و آنجا که از صفا بلغم
 و ماده سعه خشک خلط سوداوی باشد که بر طوبی حاد و آمیخته شده باشد علاج آنجا که ریش همین باز نشود
 و در و سیکند و ریم رفیق و سوزان از آن می ترانچست استفراغ صفا کند آنگاه قوا بعضی بدستور اندر کمر
 و روغن گل حل کرده طلا می کشند و اگر خون غالب یا بنده اول نخعی خون کم کنند بفضله قیصال یا بنده طاز
 و رگ پس گوش و رگی که بر پوست سر است و رگ پیشانی اگر علت بیروزی و حوالی آن باشد و اگر اعضا
 سببش باشد فصد صافن است و باید با سلیق آنگاه سهل دهند و حجامت خوالی علت هم نکند و در وقت
 بر علت انگندن تدبیری پس صواب بود و خصوصاً بعد تقیه و اگر ریش همین باز میشود و در طوبی غلیظ لزوج
 از آن ظاهر میگردد و نخست استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلاهای مناسب و آنچه هیچ ریم و طوبی ندارد و شوره
 میکنند اول استفراغ صفا دهند و از بلغم باید که در پیش طبع باید کالی یا انیمون و صبر و قنونا آنگاه طلا

لائق آنکه دندان در چربی که بر روی درای گشته است جمع کرده و آب وین سرشته بدان بکرا مالیدن مفید بود
 و دیگر آنکه بگوید که در علاج سینه و کمر و ششهای بلید اعتماد بر سرکه و نمک باید کرد و همچو گوید که مطلق سینه
 بهتر از این دو دوائی نیست سعال تنور کند یکیز و نکات نیم جزو بهم ساینده بر سرکه ترکند و خلاصی بکنند و حق آنست
 که کسی اطاعت سوختن سرکه و نمک باشد اگر تیزاب در بر فاروقی بکار دارد و چنانچه دستور مالیدن آن بر
 دانه های آن موم در خون بسیار خنده آنکه بگوید فیه چو ک آن کشیده شد پس دم زند و خنجر و زرب آساید و بار در
 در او مت تیزاب در خون با عدالت بنمایند تا ریش لعل لاج آید بهترین علاجی بود مطلق سینه را عظامی اخراج
 را سینه بر اکثر پوست سر بود و مومی را اکثر باطل کرده بود و بدین علاج مرض رفع شد و از اکثر موافق بود
 رفته مومی روئید اما متفرق در این بسنج نیست و مداومت طلا کردن موم در خون فله و لعل با این
 و آب گرم شستن کسی را که طاعت تیزاب نباشد علاجی بی بدل است و سینه اطفال را زود با سلاج آورد
 و گفت گوشت جو شیده و درین علت مالیدن که رگ نافع آید و بسنج مجرب است و آنجا که ریش نیست تر باشد
 تیزاب کاری و موم در خون لفظ هر دو باید و غلطی نافع آید و بسیار آزموده است و آنجا که خشکی سینه غالب بود
 بجام و نجار آب گرم آن محل را نرم باید داشت و فراموشیدن آن محل و خون آن بدون کرون و مومی که
 از مردار رنگ در و چوب در خون است و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین بنز تیز شققا
 سوخته و سائیده مالیدن و فخر تلخ باد هم شش همین حکم دارد ولیکن اگر مردانگ و تو بال سر سوخته و حسا
 و اندک سرکه ضم کنند بهتر بود و آنجا که ریش نیست گرم و خنک باشد گل ارضی و کافور اندر سرکه و گلاب عمل کرده
 کردن و غذای مصلح خلط بکار داشتن و داروهای که در ریش اطفال نیکو شود هم حایه سینه را نافع بود و مردار
 و نار پوست و زرد و زرد و چوب برابر باد و چنان آن خاک کوفته و چینه در سرکه و در خون گل حل کرده طلا کردن
 سینه اطفال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده و سخن نموده بار و خن ریت طلا کردن مفید بود و سوختن
 آنرا اگر در خون بریان کرده طلا کنند بهتر بود و سرگین ضیل را سوخته بار و خن گل طلا کردن مفید بود و همچنین
 زهره خوک را با غسل طلا کردن و سینه موردی علاج و صلاح تام نپذیرد و مع ذلک تیزاب کاری را اندر
 اثری نیک بود و برخلاف دستور در هر است شخصی را سینه بر تمام سر پدید آمده بود هیچ علاج اصلاح بنمایا
 استاد علاء الدین مهندی جراح ساکن هری التخصی را بیهوش سازد و او تمام پوست سر را در آب و شست
 و پوست تاز را بگ بجای آن نهاد و دوخت پوست و در هم و طلا با محل وصل می نماید و ضماد دایمی دیننده

دریست و غذا نویسی مناسبت براحتی خوردن در آن پوست و عمل یافت و بر رویه از سلطان حسین با لعل
شورقی در آن بایستند و این از عجایب است اما حکمتش بنور بسیار بود و سوزانند و دخت کوچک و
سرخ و سوسن آن تجویز منقح خلیل که سحر بار باشد و از خجسته بعضی آنرا شو که بگویند و این شور بر اعصاب
بسیار عرق و تلیل النفس و غنمای که چرخ آنرا نیک و در سوزانند و بر آید تخصیص در پودای گرم و گویا که
با دوان آن اقبال عرق است که لعل آن ترشح میکنند آن در جلد محسوس می ماند و گویا باشد که خشونت منقل
اشک ریش در پوست پیدا آید با خارش و سوزش اندک مخصوصا آنجا که عرق ریش بر پشته باشد و هیچ دانه با آن ظاهر
نشود و علاج آنرا که این مرض بسیار یافتند طبعی فصلی غالب باشد متقی که زرد لاله و لعل تقبیل اخلاط را در
غسل کنند محل آب بهای سحر و عرق و خجسته بهای گرم و شستن تن با رو با طلا و عسل و درون خربزه بزرگ
که در مایع بود و همچنین گل سرشوی و لعل بخی غرض خجسته و حاد آب کاسنی سرشته هم نهان بسیار نیست
و غذای سحر و در خوردن آنرا و لاله و امثال آن و اندر مکن خشک استراحت کردن و تن اشک و شستن
و منع عرق کردن با شستمال زرد و غیره و جلد را نفع آید و طلا کردن روغن گل با مودیا که تازه با کثیر اخلاط کرد
سخت نفع آید و آنجا که فصل کم باشد واجبست متقی نیستند و غشال و طلا با منع عرق کافی باشد و گاه باشد
که مرض قوی تر افتد و در طلا با سحر که در روشن داخل باید ساخت و گاه باشد که متحرک گردد و بر هم آشوبداج و
امثال آن علاج باید که در اگر سخت ریش و سوزش و عرق ریش سحر و امثال آن باید کرد و اما نباتات لعل
بسیار می غالب کوچک و هم رنگ تن باشد که اکثر سطح تن پیدا آید با خاریدن و در شستی پوست گاهی که در شسته
سر و سرای پوست تن سحر پوست را در شست سازد و مسام را بر بندد و تا بخارات هشتم غذا و عسل و در
جلد محسوس گردد و بنابرین تجاویز آنرا نباتات لعل خجسته و اگر چه از خاریدن آن محل در اول لذت می یابند لیکن
بعد خاریدن درد و سوزش آن تشویش دهد و علاج آنجا که جلد فصل بسیار از رجن نباشد مسام را کشاد سازد
بجام و تمرخیات و شستن تن با رو با طلا و عرق جسته و طلا کردن حاد آب کرفس و حمام و یا صبر و در سخن
که در اندر غسل و تن را از سوراخها فرمانند و غذا در روز یکا و خورد و بیکام و سحر خورد و بر بالای طعام حب
یا حافظ الصبح بکار دارند و از شربت و میوه و غذا بهای خشک مسدود کنند و آنجا که جلد بسیار بود و اول
متقی کنند به سحر و لاله و مسام جلد را کشاد و سازند بطریق مذکور و آنجا که مادی آن جلد یورقی بود و خار
آن برین دوا بانیک نشود و بعد از متقی غلغله و اسهال و شیب قنار و انحراف و پنجه تخم خنثی و اندک آرد و سب

در گرم آب بنشیند هر روز بعد از آن آب کرفس و سرکه در روغن گل طلک کنند و غلظت آید می خشک و جالی می دهند و
 و جنسی از علاج جرب و حکم بکار میدارند اما فوطی شرباب بود که در پای بدید آید شبیه به بطم در لون و سبب
 و بطم و افاسیان بن دین و شک گویند و ماده این از جنس ماده و دالی بود و علاج آن بکلیج و دوا
 و علاج شربابی بود و دوی نزدیک بود و فصد از عروق پای خفیف تمام باید و اما جرب که آنرا اهل
 که گویند و نوع بود تر و خشک و تر آن باشد که از شربت آن در حین خاریدن و غیره رطوبتی اندک می تر آید
 و خشک بخلاف این باشد و مرض مشهور است و ماده که تر بلفظ شود که با خون آمیخته شده و اندر مجلس
 گشته و از نخیب شقرح بود و ماده که تر خشک صفر است نهایت محترق که بخار افون شده و بر پوست
 نخیب و از نخیب تری و قرح کند و چون حدی در هر دو ماده واقع است بدان جهت خاریدن درین مرض
 عظیم باشد و اندر سواهای عرق و نمناک و دریا کنار این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن
 چیزهای شور و تیز و مسخ و شیرین عقیص چون دو شتاب انگور و خرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوز
 تنها و باد و شتاب که وجوشتهای بد بسیار بدید آید و در فایز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضا
 جرب تر میان انگشتان بیشتر بدید آید جهت ضعف محل و دفع جگر بسیار باشد که جرب ریشهای بد شود
 و خاجی و باشد که بعضی وقتها منتقل شود و علاج نخست اسهال صفر است و باید غلظت و باید غلظت و باید غلظت
 مسهلاتی که در آن صبر باشد باید داد و مسهل حب الفیل که را دادن هم نفع بود و موجب است و
 بقدرت اصلاح مزاج باید که در فرق و تدریج و طریق آن نقل هو است و اصلاح هوا و مسکن بعضی طبع
 ماده و ترک جماع و چیزهای که معده ماده باشد و استعمال غذاها و شربهای خنثی و اکثر چیزهای
 کم مزه مثل کاه و اسفناخ و کدو و هندوانه و شنبلیله و نعناع و طعاهای کم نمک و چربی بگوشت مرغ
 و گاهی با باران مناسب بود و گوشت بزغال نیز مناسب باشد و ملازمست حمام سبک عظیم نافع
 آید و نداشت حب الشفا نافع آید و ملازمست حمام سبک و چون زریق عظیم نافع بود و گویند که نقیص صبر
 یکدم با کمی تقال در آب کاسنی یک شبانه روز تر کنند و بر ناشتا بخورند و سه روز همچنین بخورند و سه روز
 آسایش میکنند و غذا پخته و میخورند و چند آنکه درم بانه متقال برین مرات خورده شود و عظیم نافع بود
 و اگر کس را نفع آید و حمام است ساقها کرمی فاحش را بنشیند آید و بعضی عصیر شاه ترنج با قند شیرین
 و نافع می آید و اگر از زگی که میان انگشت نزد شهادت از هر دو دست یکبار فصد کنند

عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و ویدیم که بزرگ ششم را اگر کشند و دونه و زنگنه کشند و بعد از آن
در حمام بر خود مالیدند هر جای که کرب و معنی باین طرز ساخته و بعد از آن بآب گرم شسته صحت یافتند
و بعضی بکر کردند و تمام بصلح آمدند اگر بدین تدبیر باز اکل نشو و بعد از آنکه گفته شده باشد مالیدن آن روی
قوی علاج باید کرد و بسیار بود که زد و دانه بر آن نهالند و تجارت آن بجز بکر باز رسد و سودا و عقیقه و درم بر آید
و این محراب است و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضا نیست که از جگر دفع میشود و بسیار
مناسبت نام میان بکر و دست بیشتر بر دست و میان انگشتان او لایق است و میان دو اها
مالیدن بکیر نیز سبق گفته و ایشان و مگر کین خشک سفید سنگی و مردانگ و گوگرد و سفیداب از زیر
راست راست و جمله سخن و نقل کرده در روغن کشیده بچوبم ساخته بر محل علت در حمام طلا کنند و بنید
ساعتی بخیج چون رخت شوی بشوید و اگر لرزش و خشک ریش بسیار بود و با سر که در روغن گل آمیخته طلا کنند
و بکیر می تخم بر این است درم مشردانه زرد آلودی تلخ مثل آن سیاه کشته است درم نمک بخورم
جمله را کوفته و بخیج بکیر که بکشد و با جزات و با آرد کهنه طلا کنند و در حمام و بکیر می گوگرد و سیاه کشته
زرا و در طول بر آب کوفته و بخیج در است گادی کشته طلا کنند و بکیر می نیز بخیج زرد و زرا و در روغن
و عدس و مردانگ و کندش و با دام تلخ از هر یکی جزوی کوفته و بنیسته با روغن زیت یا کنجی بچوبم
سازند و طلا کنند و بکیر می لایق بکشد سیل بکر را طلا کنند و بر آب بشوید و بکیر می گوگرد و سیاه
کشته را اندر موم و روغن زنند و بدان که گفته چرب می کنند و هر روز در حمام بآب ایشان یا چون با آب
بشوند و بکیر می شیطان تازه کوفته با جزات در حمام میالند و اگر سخت میسوزد و زود بشوید و آب
بر غشت و چین مقدار ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید و بکیر می نوشا و مسوق را بار و روغن گاو
در گرابه که خشک میالند و بعد چند ساعت بشوید و بکیر می آهک بنیسته را در جزات گادی زنند
و شب زیستار زنند و صبح از آن زرد آب بر که گفته بمانند و بگذارد تا خشک شود و چون در کیم
تبعاق جزات بمانند و چون لطیفه دهند و آب از آن رو و حمام زنند و بر روغن چرب میدارند تا بصلح آید
و گاه باشد که در مالیدن افزا ط کنند و از تاب آن حرارت و تب شود پس در مالیدن احتیاط کنند و بمانند
نخندند و بکیر می هر لایق را نرم بمانند و در روغن گرم اندازند و بکر که گفته خواه که زرد و خوا خشک بمانند
و بعد سه روز یا هفته حمام زنند تا بصلح آید و بد آنکه اسباب تولد جگر یعنی خاریدن تن بلبه بشر

از جنس اسباب تولید جریست لیکن ماده جرب اقوی و غلط بود و حکم از سند سام و حج آمدن شمع بر تن
 بسیار افتد و از ضعف و افتد و بدیضی چشم می افتد چنانکه پیران و بعضی بیمار از دارا و از باری و در لقا
 می افتد و حکم گاهی که ماده آن غلبت مائل بود یا بدیوسه می باشد و اگر چه حکم از قسم شرارت نیست اما چون
 بنا سبب بسیار است میان جرب و حکم تدبیر آنرا باید تدبیر جرب ذکر کنند و تدبیر هر دو در یک وقت و یک مکان
 نزدیک باشد و اما در استعمال او ویزه خارج و حکم آن مبالغه نشاید که و اندر جرب وید و ای طایفه احتیاج
 نیفتد و آب کرفس اندر سر که و اندر گلاب و زعفران طلا کردن و طبعی حلیه یا طبعی خطی طلا کردن و تخم
 خشخاش کوفته اندر سر که و زعفران گل طلا کردن و آب انار ترش و غوره و برغن گل طلا کردن و آرد با قند
 و تخم خربزه کوفته یا عسل کرفس و بوره طلا کردن و یکشنبه ستن بوم و زعفران گل جرب و آتش کافی بود و تمام
 عظیم نافع آید و نیز آب فاروقی نرم ساخته ستن و بعد بر زعفران گل جرب کردن و انفع علاجه بود و جرب و حکم
 در اینجا که ضعف چشم و قوتها نیست علاج ضعیفها باید کرد و آنجا که سبب جرب و کثافت جلد بود و سبب
 اضلاع باید کرد و وید آنکه جرب و حکم بجزانی راز و علاج نباید کرد که اندران خطر مرغن و انتقال
 بر مرغن آخر باشد و هرگاه و مزاج لطیفه آید و جرب و حکم روی آید بهتر شدن ندارد و علاج به نیز آب کار
 اولی بود زیرا که ماده را یکبار قطع می کنند و مجال عود و حرکت نیند و حکم با در زاوی و حکم مر را علاج
 جرب علاج تمام کم میسر گردد و در اینجا بی جرب است و علاج مطلق جرب و حکما کی سبب غسل است یا بعود
 گوگرد و زراک و آب دریا و اما قو لول اینجا زوی سخت بلند بر آمده باشد و سختی کوشنده باشد از اوقتی
 گوگرد و ماده نایل خلی غلیظ و داوی بود و سنجیل از بلغم و یا از خونی که اندر عروق صفرا حلق شده باشد
 و گاه باشد که قو لول بسیار در اندک وقتی در عضوی پدید آید و گاه باشد که یک قو لول بزرگ پدید آید و سبب
 آن جمله شود و چه از غذائی که با عضفای مجاور می رسد سختی را با ماده خود سنجیل می سازد و بتدریج غالب شود
 و باشد که متفرق بر این علاج جمله چنان است که در نایل اطفال گفته شد نافع آید و تخم خطی با شب
 طلا کردن و مقبب بود و هر روز بر سر که نمک مالیدن و ستن نیکو بود و طلا کردن کفک بول که از ترین
 شور و خربزه و طلا کردن مٹی آدمی بعد از آنکه قو لول را تخم خربزه پاشیده باشد و اثر و صلاح آنرا
 نیست و در کرده نافع بود و اگر ترنج زرد را با نو زدن بر روی کزده کوفته ضما کنند و سه شبانه روز بگذارد و بعد
 پس بکشاید و ترنج زرد دارد و اگر چیزی باقی مانده باشد مگر از طلا می نوره معمول چند ساعتی هم نافع آید

و شونیز مسحق بودل سرشته طلا کردن موجب نافع آید و زراحی اندر مویز که فته طلا کردن قوی بود اندرین ملک بعضی ثولول را تا بن تاید و داغ میکنند تخصیص در او ثل عظیم مفید آید و آنجا که یک ثولول سبب دیگر باشد و باشد بلعاج آن سبب علاج دیگر باشد و آنجا که ثلیل غالب پدید آید و زیاده می شود و استغراق سوداوی باید کرد و غذای مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد حذر کردن در اوست پرورن کبی نافع آید و مجرب است و اما مسیاریه بر ما بود ثولول مانند بسفیدی مائل که طرف سر آن گرد بود و سطح و طرف پنج آن باریک و اندر گوشت و پوست نشسته همچو سمار و تا و این هم از جنس ماده ثولول بود و همچنان که ثولول غالب میشود این غالب نشود لیکن تعد و باید علاج آنست که اگر قوت آن از آب شکاری بیرون آورده و الا آنرا سحر آشفند و صفت کوچک را از سرب خالص بر این بسته میدارند تا با نخاصه آن تحلیل کند و اگر آنز رویت و نوشادر و زنگار در آب صابون سرشته بر آن بندند عظیم نافع آید و نیز آب فاروقی زردن عظیم مفید بود و عمل بلا و هم قوی بود و زراحی چنین و سیما بکشته و خاکستر بلوط و نمک فلیات را تا آب پیاز سرشته طلا کردن و یک شبانه و زبیران گذاشتن نافع بود و جارب کردن چنانچه در دالوک اطفال داشته شد نیکو بود و مخفی نماند که هر دوائی نیز قوی که بر اثرات زنند باید که احتیاط کنند که از عرض بزره زیاده نشود تا عضو صحیح را نسوزانند و ریش کنند و اما نقاخه بزره بود که رطوبتی ندارد و ماده آن بادی بود و در شیب پوست و یا مادون ظاهر عضو محتسب گشته و اما نقاخه بزره بود که رطوبتی در جوف آن باشد و ماده آن مائی بود که از خلط غلیظی مشتمل است بکیار بجانب پوست و غیره منفع شده و در آن محل محتسب گشته باشد همچو آنکه که از سوخته شدن مخبر پیدای می شود و یا خون مستقیم مائی بود که از شیب پوست جمع شود همچو آنکه که از کوفته شدن عضوی بکیار پدید می آید و حرارتی و خارش با اینها باشد و استعمال فقط نقاخه یک معنی در کلام قوم بسیارست علاج آنجا که ریحی باشد و زیاده میشود چیزهای محلل ریح باید خورد و نفث مسام کردن و از مولدات باد حذر کردن و آنجا که خلطی باشد و زیاده میشود نفث باید کرد و به دستور چیزهای مسکن غلیظان اودن و گوشت میوه که خوردن و در اول ظهور آن عدد مسحق مسحق لبر که ترک و طلا کردن نافع آید و همچنین نفث مثل پوست انار اندر سرکه کشیده کرده یا انداز آب جوشانیده و آنچه بزرگ باشد باید شکافت و آب آن بیرون کردن و محققا طلا کردن و خالصن و اگر ریشی پدید آید بر چشم صلاح کردن و اما ارشی و آنکه اندر خراسان بابله و رنگ مشهور بود و جهت کثرت مشابهت اکثر آن سجدری بد در پشت نه در جمیع اعراض به انواع پدید آید

و بعضی را آبله های بزرگ و غالب در هم پیوسته یکبار پدید آید و آب گیر و خشک بزرگ نشود و سوزش
نکند و می خازد و رویه بکند و بعضی را در دو دانه کمتر باشد و بعضی را در اول حال شبیه به نمک ظاهر شود
و هیچ آب نگیرد و همچنین خشک میشد آید و بزرگ میشود و پوست را پختی می خورد و بعضی را اندک آب گیرد
و زود ریش گردد و محل آن سوزش و درد و حرارت عظیم است و همچو حمزه و گاهی بعضی خشک کال باز گردد و گاهی
به نمک بد و بیشتر ظهور آن اولاً بر پوست سر بود یا بر بدن آید و گاهی باشد که بر اکثر اعضا بر آید و هیچ و آب
اول برآید بود و هنوز باقی باشد و بعضی را اندک یک نوبت بر آید و گاهی باشد که بعضی اعضا غلبه کند
تخصیص سر و بعضی نباشد و یا کمتر بود و تخصیص با پنهان و گاهی باشد که ثمرات اندک متعصب بود و اعراس
آن غلبه حرارت مزاج است و اعیان خارجی در و در متعصب بر تیره که حرکت مشکل تواند کرد و در شبها در و در متعصب
بیشتر رنج دارد و آنرا که دانه کمتر بر آید و ج مفاصل بیشتر بود و گاهی باشد که وجع ثاقب بود و چنانکه بسیار
خواهد که خود را اهلک کند و گاهی باشد که زمین سازد و دیدیم که زنی را پاهای مدتی بیکار شد و همچو مفلوج و گاهی باشد
که با وجود در و مفاصل پاهای در کمند و هیچ اندر پشت چشم در می پدید آید و ششهای طبخ هم شود و در مضم
ضعیف گردد و گاهی باشد که از اول دانه غالب بر آید و تا آخر وجع نباشد و بجران تمام آن چنانچه بعضی یافته
چون تخلیص نشود و در مضم و باه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند متعصب نیکو یابد و بعد چند روز دیگر دانه و
یا در و در مضم و دانه و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در تن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراس
آن کمتر رنج دارد و بسیار بود که قبل از ظهور بزرگ حرارتی و تبی و سستی مدتی پدید آید و بعد از آن استغراغات
گاهی کمتر میشود و باز پدید می آید پس ناگاه بزرگ ظاهر شود و یا خود حرارتی و حیانی و در مفاصل
پدید شود و بعد مدتی از ایام بزرگ ظاهر شود و دیدیم زنی را که مدتی گلوی او در سبک و ناگاه آبله و رنگ
بر او و بسیار باشد که اول بزرگ ظاهر شود و ناگاه ازین اعراس بعضی یا همه پدید آید و مرض از جمله امراض
مسر می بود و لیکن بسیار میرع السراپه نباشد و از مجامعت با آتشک و از زود و تر از صاحب پدید آید
و از رسیدن بخار تن در حمام و یا رسیدن عرق و الالیش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و نفس او
پدید آید و با دانه این مرض خلطی بود و بعضی مرکب از اخلاط فاسده لیکن طبعیت سرد و اودیت احتراس
بر آن غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یابد آن عفن سازد
و بعضی خود مستحیل سازد و گاهی فساد و با و بعدی رسد که ریش آن عضو را بخورد و تا بکشد

و بسیار باشد که ثمرات آن با عرض پدید آید و ثمرات بر طرف شود و در دو ورم و بدی هضم باقی باشد
 تا مدت بحران تمام و با آن حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسیکه اندرین مرض تخلیطات کند در علاج تقصیر
 نماید و دو سال و سه سال و چهار سال بیشتر اندرین مرض بماند لیکن بی دانه و یا کم دانه چنین بود و اما بسیار
 دانه از مدت بحران تمام نماند و در گذر و علاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بسیار در بدن باشد و غیر
 بسیار میزد و علاج نیک نیاید و در هلاک گردد و علاج نخست تنقیه باید کرد و دستور و غذای برای
 کم ترشی بکار داشتن و تسکین حرارت بجا فوریت و غیره نمودن و گاهی که ترشی و سردی خوردن ضرر دارد
 و اعراض دیگر افزاید و نیست که خلط بلغم غرض بورتی و اشباع نیست و از سردی و ترشی خذر کردن و اگر
 بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی محترقه است و ترشهای ترشانی بکار باید داشت و آنجا که ثمرات
 یک یک پدید آید به تیزاب در بر رقیق هر یک نمودن عظیم نافع آید و در اوست خوردن و بوسیدن ترش یا قاشق
 تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و غذا از شیر نمیداد که میباید که حاکم کنند و بر جو شانه به خلط باشند
 لازم بود و همچنین از هر چه باد انگیز بود و خمر درین مرض عظیم مضر بود و در هر ماه چند نوبت ملینات خوب
 مثل فلوس خیار شنبه اندر مغلی مناسب باشد و شیر خشک اندر معصورانار و نفوق سنا و حل کرده باید داد و بسیار
 نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب در بر نرم بر محل دراز و محل مالیدن
 سفید بود و بعد تیزاب روغن مورد که مرکبی اندر آن حل کرده باشند مالیدن نفع تمام بشود در دوزمار و روغن
 مغز شفتالو و زرد آلو مالیدن بسی نافع آید و بخور برگ گزنه و صندل و انگور و پخته چند نوبت در شب
 امان مرین که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل علت به لطیف کشته خار و گل سرخ و مورد و گزنه
 که اندک سر که اندر آن باشد هر روز شستن تنقیص در که مفید بود و جودار گلاب سائیده بر محل زخمها
 و در و طلا کردن نافع بود و چون از مباحث افتاده باشد هر شب جودار سائیده باب در حلیل باید چکان
 و بر پر مخ مرفستان و بر خصیه مالیدن و در دو ورم و ماز و آرد باب سائیده میباید بر و آنها و در شب
 کینوت یک شقال و دو شقال عسل بخور آن در وقتی و سه سال چند واقع میشود و عظیم مفید می آید
 و بسیار ایدین نوع علاج کنند و در اوست خوردن جودار صباها و گلاب سائیده و همچنین فادر هر چه
 و گل مختوم و گل ارمنی و شربت آبی و یا در لوبی مناسب و حب الشفا و معصورانار حل کرده و حافظه
 و تریاق کامل و شبا و اینها به این علت را که کشند و اگر آن بود که پیش از هفت ماه اصلاح نیک کنند

و لبنات اکثر آنکه داران را مسقر بود الا دغ آب گاوی تازه در گرم بعضی گرم فراوان را و سیر و گند نه
و پیاز اندر طعام بسی نافع آید جلد را و اکثر آنچه در جدری نافع بود و اینجا نیز نافع آید چربیا و گوشت نازک اینجا
بسیار حضرت کنند و گوشت کبوتر سبزه و اشال آن بسی مفید آید و گوشت خارشپت و راسه و دوا سی این مرض
و با حجامه بدین تدابیر تعدیل و مراعات مزاج کنند تا وقت بحر ان تمام و آن هنگام مری می که آزادار و سوسه
آید رنگ گویند بمانند تا صحت کامل حاصل شود و آن اقوال علاوه بر این مرض است و اگر علت غالب بود
و بدین مدت که در مصلحت ندهد و علاجه ای سابق بسیار مؤثر نیافته یا مسیر نشود چاره جز آن نباشد که دارو
آید بمانند تا تحسینی یابد و در آنها خشک گردد و در بزر و در و کمتر شود و آنگاه علاوه بر این دیگر می کنند و چون
و اگر علت طغیان یابد باز داروی مسقر را اگر عمل کنند بعد از یکماه و دوماه تا آنکه سجدت بحران و صبر تمام
و طریقی استعمال آن دو آهست که بر تمام مفاصل از آن بمانند و بعد از آن در بعضی را بر خور غلب
نیکو بپوشند یکشنبه روز چنانچه عرق بسیار کنند و در آن اثنا بجای آب و غذا او شربت جنت دفع حرارت
و تقویت شربت صندل و گلاب و تخم سبحان با نبات یا عرق پیله و اسپغول دهند و در ضعف مزاج اندک
گوشت آبه هم جایز بود و بعد عرق بغیر القویت کنند و روز سوم ملین شیر خشک و سنا با فلو س خیار شنبه
به دستور مذکور دهند و یکی حمل و این صحت کامل آنگاه بود که بعد اسهال که دستور ملین است خون بکشند
و یاری خون آلود و چند مجلس واقع و آنرا بوقت افراط بقا و زهر حیوانی در دغ سائیده و یا جودار شربت
سائیده خورائیدن تدارک کنند و تا چنین استعقار غ هنوز نقای تمام حاصل نگردد و بشکر از حمل تمامه باز آید
افتد و بعد مدتی در بعضی از مشهور و ایام و علامت و دیگر که بعد دار و از صحت تمام خبر دهد آنست که درون
دین تمام بر جو شه چنانچه زبان درم کند و سخن نتواند گفتن و چسبندی نتواند خوردن و گاه باشد که قبحی
را دفع کند و آن نیک نباشد اما گاه بود که رفاق افتد بعد قی فی آفتی در دماغ و این نیز بنیات است از آنجا
و آنجا که دین سخت بر جو شد بخور سازند از عصیر عینب الشلب کوشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب
دوی بوی در بان دین می شود و غرغره و مضغه میکند و بخر عا شور بای مناسب بد و بخورند و بعد نقا
از دار و موسهل اگر ریشی در باقی بود و صلاح می آید اگر از دوا بای که در نموده و در فارسی مذکور شد طلا
و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دوسه نوبت سهل جنبال میداوم و بسی نافع بود و بعضی بعد سهل
مداومت همچون سیاق فرمودم صحت یافتند و بعضی اطباء را دیده ام که بعد روغن آبله بمانند ششبار و نه

و عرق میفرماید و در آن اثنا غذای لطیف و پر قوت از مرقما میگذرد یک نوبت در روز می‌کیند
 شربت مذکور بعد از آن بلین می‌نهند و این خالی از خطری نیست ویت این مرض چون در اوست
 بر فرق و مدار انتقیه بدفعات و پر سبز با مراعات قوت واجب بود و اسلام و اما ورمها بدانکه هر فرق
 انضال که در عضو است پدید آید پس اگر سبب جمع و احتباس خلط یا مادی یا بخاری یا مادی یا خلط یا بخاری
 آن عضو بود تا حجم آن عضو بیشتر از دستور مقتضای اصلی و طبیعی گردد و معنی بزرگتر و بر آمده تر شود و
 آنرا در مخرج است و بفارسی آنرا س گویند و از اینجا واضح گردد که بثره مطلقا آناسی یکشد خرد و آناس
 مطلقا بثره بود و بزرگ و اجناس آنرا شش قسم می‌رون نیست زیرا که ماده آن یا خونیست یا صفرا یا بنهم
 یا سودا یا مایست یا ریح است و آنچه ماده آن مرکب افتد منسوب بحر و غالب بود و سبب جمع و حبس ماده
 در مخرج اعضا یا سابق بود چون امثال و فساد و خلط و دفع طبیعت بدان محل و ضعف و زوونی عضو و قایم
 او مرقبول خلط فاسد را و یا لاحق و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب و الم و کوفت و جاذبه
 یا ناسک خارجی یا عضو و اکثر اطباء بر این نیستند که ورم در اعضا بغایت نرم چون جرم داغ و در اعضا
 که بغایت چسبند انچه چون استخوان نمی باشد و شیخ مانع و مدعی این هر دو است و صحیح قول شیخ نیست و هر گاه
 که ماده غالب آن گرم باشد آن گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آن سرد باشد آنرا سرد خوانند چنانچه در مرقما
 مذکور شد و بزرگترین نسبت نکند نسبت فاعلیت این دو کیفیت و عدم فاعلیت دیگر با و انوار
 آناسی که عمومی دارند نسبت با ظاهر بدن و اطباء آنها را همه از جمله امراض عدد کرده اند و علامات و
 معالجات آنها را بیان نموده و مفهده نوع بود چون فلفمونی و دل و طاعون و خیارک و حمه و دانه و شراد و سلمه
 و غده و دانه و خنایر و سرطان و سقر و س و کله و نفخه و تهج و استسقا و مرج حله فی الحقیقه بیاز و ده نوع بود
 چنانچه واضح گردد و اما فلفمونی بدانکه فلفمونی در غایت یونان گرم و تهیب را گویند و اصطلاح اطباء بر آن
 جاری شده که فلفمونی ورم و مدی را نامند جهت وجود التهاب و خراش در جمله او را مدموی و اگر چه
 در او را مدموی نیز یافت می شود و بعضی فلفمونی ورم مدموی را گویند که در اعضای ظاهری نیست
 خون آن فاسد نباشد و بهر آن بر آمده نبود و اینجا را داشت و آنچه در اعضای باطنی افتد هر یکی با سبب
 عظیمه مدموی بود چون سدرام و برسام و ذات الحجب و ذات الصدر و درم و ذات الریه و خناق
 و شباهه اینها و تحقیق هر یک محل خود کرده شود و نشانه الله تعالی و ماده فلفمونی هر گاه خونی غلیظ بود

آماس اندر گوشت پوست سرد و باد و بقر و رمد و بود و در و ضربان بسیار کند جهت ملاقات شرائین و هرگاه خون قوی
 بود و درم اندر پوست باشد و ضربان نکند جهت آنکه شرائین اندر پوست نباشد و طس جگر گرم باشد و لون آن بگریز
 گراید و باشد که بگری مائل شود چون گشت بران بختی فشا رند سرخی آن زائل نشود و نگاه باشد که با آن
 بی سخت گرم پدید آید و بسیار بود که ماده آن بد شود و عضو را تباه کند و آنچه ماده آن نیک بود
 زود بخت گردد و در سر کند و در شش آن بزودی اصلاح آید و باشد که تحلیل پذیرد و در نیم کند و هر و درم که
 بپخته شود و در و ضربان وی تسکین یابد و محل آن از خاریدن خالی نباشد و چون ماده دم اندر فلولی
 بی اختلاط خلط دیگر کم میباشد ممکن بود که صفرائی که با آن آمیخته بود و در تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد
 و باشد که طوبی رقیق با خون آمیخته باشد و آماس همچو تپچی نماید و برنگ سرخ و بکس گرم بود و هیچ صلب
 نباشد علاج آنجا که سبب آن لاحق بود و استلای درش باشد سخت قصد نیکو باید کرد و آنجا که تحلیل
 ماده و اخراج آن از عضو مشغول باید شد و بعد از آنکه ماده و طلاهای محل مناسب و به شکار است از
 انگندن معلق و شگافتن و در شش کردن و حجاب است کردن و یکسمن عضو موقوف و گرم داشتن آن
 و شباهه اینها آنچه رای طبیب صلاح میند و تخفیف غذا و شمع استلای لازم بود و اگر استلای نباشد جز
 با صلاح و درم مشغول نباید بود و اکثر این نوع درم تحلیل زائل شود و طلا کردن صندل سرخ و زعفران
 برابر آب کشنیز ترسانیده در و این درم راز و در نشانده و چینی شیم پاره بر وغن نیم گرم آلائیده نهادن
 بر ساعت و آنجا که سبب آن سابق بود و هم در ابتدا قصد باید کرد و هم آخر خلط غالب بعد از قصد
 و هم تحلیل طلا و ضماد و از استلای سخت بر خیزد بود و پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضو شش
 بعضی خیس منفع گشته چنانچه از دماغ پس گوشها و از جگر کش را آنها و از دل بپند که مفارغ
 ایشان اند و هشال اینها هیچ حال دوائی سرد و راجع استعمال نکنند که بیم رجوع ماده بود و این اعضا
 شریفه و حشمت آن بیشتر باشد چه بدین حرکت نشا و آن خلط زیاده شده است و طریق علاج این
 هنگام باستعمال مرخیات بود و مثل روغن در آب گرم طلا کردن و ملینات محلل و شباهه آنها تا بعد
 ماده از عضو شش با تمام واقع شود و نگاه آن ماده را تحلیل دهند یا اخراج کنند بوجی که مصلحت آن
 باشد و اکثر آن باشد که ماده که برین اعضا رسیده شود و بپخته گردد و در سر کند و زود شگافتن آنها در اول
 سخت صلاح باشد و اگر چنانچه اولاد و طبع طبیعت بعضی شریف اتفاق افتاد باشد و یا در عضو سیه که

گوشت کم دارد و بحجاب نزدیک است و یارگ شریان و عصب بسیار دارد و یا مفصلی باشد آنجا از مزاج
و محلات جاذبه هیچ بکار نشاید داشت زیرا که ماده بد آنجا بسیار میل کند و ضرر آن بسیار شود و بحجاب
و بندگاه و عضو شریفت را بیم آفت بود و در و ضرر بان در اعضای ششمانی و عصبانی عظیم معلوم باشد
و طریق علاج استعمال رواع بود اولاً تا سیل ماده بسیار را باز دارد و بعد قرار داده بصورت راع را
با محلول منضج و مرغی باید آمیختن تا از سبب ملاقات راع آنچه ریخته شده غلیظ و سخت نگردد و خام نماند
و در او از نیمه منضج محلول محض بکار باید داشت تا ماده زرد و پخته شود و منفع گردد و اگر در آنست که جای چنین ماده
نیست و بسترکاری اصلاح می پذیرد اولی آن بود که بعد ریخته شدن اگر پوست قوی بود و سر نمیکنند هم
باید شکافت تا ماده فاسد جایی نگیرد و محل آن کشاده شود کسی که با این نخواهد که بشکافد به تیزاب
فاروقی شکافد یا داروهای تیز و به تیزاب بهتر و اسرع شود و جالینوس گوید هرگاه آماس بزرگ و یا ضرر بان
صعب بود و امید تحلیل یافتن آن نباید داشت و زود از آن باید پزایدن و یا دستکاری نمودن زیرا که
اثر مهلت آن بیم باشد که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضور را تنبیه کند و ورمی که رنگ آن
ستغیر شده باشد جز دستکاری و دوائی نباشد و دیوچه افگندن عظیم نافع آید و ورمی که بر گوشت غلیظ افتد
ماده که نیک ریخته نشود نباید شکافت زیرا که مدت سیلان ریم و زرد آب آن دراز گردد و سیان
و دوائی رواع مناسب شیان اما شافول افاقیا صندل سرخ همه را برابر بسایند و با یک شغیر تر بشنند
و طلا می کنند و میان دیگر می که تسکین و ج کند عصاره کشنیز تر و آب کدوی تازه و روغن گل موم
سفید از نیمه قیر وطنی سازند و طلا می کنند و همچنین عصاره کشنیز و عصاره عنب اشلب و عصاره
لسان الحمل آنچنانچه مخلوط و تنها بار و عنغن گل رواع مناسب باشند و مسکن و ج و ضرر بان سیان
محلات مناسب آرد و جو با بونه اکلیل الملک جلبه بزرگ کتان خطمی خبازی خوش نظر و ان عنب اشلب ساییده
اینهار آنگیند کردن و بختیه اینهار اضداد کردن و طبع اینهار انطول کردن و عصاره اکثر اینهار را
و لعاب تخمها را طلا کردن و بجمعه جو و تحلیل نیکو کند پوست و خستخ بیکال در ظرفی کنند و آب غلبه
اندر آن ریزند و در تنور گرم یا تون حمام منته کشند آنگاه بردارند و لعابی که از آن حاصل شده بر بنیه بکنند
کرده طلا کنند محلی بس قوی بود و بسیار ورمهای صلب را بدین تحلیل نموده ایم تا غایتی که بر ورم
پی دست ستوران طلا کنند و تحلیل در اصلاح آن کرده و تیزاب فاروقی حاد مدبر محلی قوی بود

سیکه طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم آنرا مگر طلا کنند بپایان و دمای سوراخ کنند و غسل
 بدارد و زنت تربرد و در احم سنگ انداخته و بکشد و بسد آتش نهند تا آسخته شود و انگا و از آن قدر که
 بر محل که صلاح باشد بنهند و نیم روز بگذارند سوراخ شود و دیگری آهک آب نارسیده بپای پیچند و بنهند
 دیگری زبل کبوتر بلعاب استخوان ترشندی که کوفته و جوشانیده و باشند بکشد و قدری نوساد
 ختم کرد و بر بنند و دیگری تیز آب فارقی فقط اندک اندک گرم کرده می بنند و دیگری زنگار چا
 بپاشند و بنهند و باید که هر دو که استعمال می کنند از خارج اندر گرم کرده و بنند و اندر میان یکدیگر
 کرده بنند اولی اندرین مرض آن بود که هر روز حسب الشفا اندر معصورانار ترش خورد و بر بنند
 تا تسکین اختلاط دفع تعفن کند و اما خارج ورمی بود بزرگ با سطیری محل و الم و ضربان و حرارت
 ملمس که با خ حال سخته شود و درم کند و ماده آن خونی باشد فاسد و منهد و آنچه از خون سخت گرم تو لکند
 میانگاه بر آید و بر دهن و در شکل همچو دمل بزرگ و بکشد و گرم و بزرگ سبب بود و ضربان الم آن
 عظیم باشد و زود تر سخته شود و دگر کند و آنچه از خون غلیظه تر و کم حرارت تر تو لکند پس بوشیقه نقل بموئی
 و بیک گیسو تر از اول و بدان حرارت و ضربان و الم نباشد و در تر سخته شود و چون سرد کند رهنم آن
 کشاده تر بود و اکثر آن باشد که چند جامی سحر کند و با خ حمله یا یکی آید و هر خراجی که بر اعضا می بسیار حس است
 الم و آفت آن بیشتر باشد و هر جراحی که سر با ندر و ن دارد که بدرون کشاده خواهد شد با خطر بود و ضربان
 و الم حمله در ابتدا می سخته شدن بیشتر شود و چون تمام سخته شد الم و ضربان نباشد و خاریدن نمی پدید آید
 از ابتدا می سخته شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احشا بقرب ورم المی و سرد و
 یاب و بنض صلب باشد و تب گریز بی ترتیب و در او امل شپا فراش می باشد و مدت شپا
 فراشا در اول مرض دراز تر بود و هر روز کوتاه تر میشود و گرانی در محل الم بیشتر می گردد و الم کمتر میشود
 و هرگاه الم تمام بر طرف شود و گرانی غالب بود و فراشا و تب ساکن گردد و نشان سخته شدن ماده بود
 و هرگاه محل خراج سوختن و خلیه نگیرد و نیک بلرزاند و تب و وز معاودت کند و وضعی پدید آید
 و محل فرو نشسته شود نشان آن باشد که خراج سر کرده است و بعد کشادن اعراض خلیه تسکین یابد و بر هر
 محله که ریم گذر و سوزش در آن محل در یابد و باشد که ببول یا ببقی و یا با جاست ریم پدید آید و هرگاه
 ریم بسیار بیکبار از خراج برود و قوت ضعیف گردد و دو باشد که غشی و خفقان تو لکند و باشد که ملاک کند

خواه درم اندرون سر کند و خواه بسیر و ن جبت آنکه ماده که اندر خراج ممکن بوده روح و قوی مجسمه
 مشویه اصلاح آن بود و اندون بچو مکی و متعلقه و انسی شده مروح و قوی را پس هرگاه جمله آن یکبار
 بیرون رود و تحلیل عظیم در روح و قوی واقع شود و بشایعت آن و خراجی که اندر سینه کشا و شود و دریم آن در
 فضایی سینه ریخته شود و حال بچو حال خداوند خاق پدید آید و باشد که هلاک کند و از خراجات باطنی آن
 در اعضا سینه شریف باشد و دریم آن اندر تجویفی کشا و شود که فضل آن عضو از آن تجویف پراخته شود
 چنانچه خراج معده را بر اندر داخل معده کشاید و خراج و ماغ را بر اندر منفذ معنی امید خلاصی توان داشت
 و خراج اندر مفاصل کم است جهت آنکه آنجا خلطی مختلط است مگر آنکه بحرانی افتد خصوصاً اندر زوایا
 که خلط آن بسیار مفاصل دفع شود و هر خراجی که پدید آید و باز گردد و نیکو باشد و هر خراج که بر مفاصلی گشت و
 افتد بهتر باشد جهت سرعت قبول دفع و اندامی و هر خراج بحرانی که محل آن کشا و در شود و اولی بوجهت تمام
 آمدن ماده مرض مقدم و هر خراجی که کم صلاحیت بود بهتر باشد و زودتر بچخته شود و چنگی درم را پس و
 انگشت فرو فشار و ن بتوان در یافتن چنانچه هرگاه از کل حالی که در ترزاید و داشت فرو آمد و محل آن نرم
 شد و در زیر پوست در عین غمزه اصبح بران چیزی نرم تر از پوست حرکت می کند یقین گردد که چرک است
 و بد آنکه دریم سفید بود که ناخوش بوی نباشد و لیل قوت طبیعت و غلبه او بر غلبت بود زیرا که رنگ اندامها
 اصلی سپید است و بلا شک دفع مستلزم استوای قوام و قابلیت خلط و عدم تعفن است پس با دم که طبیعت
 قوی نباشد ماده علت را بمرنگ اندامهای اصلی نتواند ساخت و تا بر مرض غالب نیاید تصرف اندر جمله
 اجزای ماده آن نتواند کرد و از تعفن که سبب بدی بوی است منع نتواند نمود و علاج نخست تنقیه باید کرد
 بسترگاه رعایت قوت کردن بقدر امکانی نیکو که مفسد ماده علت نباشد و تر اندین خراج مشغول بود
 و چنان رعایت کردن که دو آنیکه بر محل علت می نهند عرض آن کمتر از عرض خراج بود و تا خراج باز نشود
 و جای بسیار از ریخته و خراب نهند و میاگاه و محل را بکده خراج را معنی باید کرد و تا زودتر بچخته شود و در ابتدا
 ر و اوع با منضج ضم که ده استعمال باید نمود و تا جذب و میل مواد و خام ماندن و در ریخته شدن حاصل نشود
 و بعد از آن منضج فی را اوع بکار باید داشت بیان طایفه های مناسب منضج پیاپی زنگش اندر مانه اصل و
 اندک روغن سوسن بچو شانه و بچو مری باخته بکار دارند و نیکو بود و بچو بن عضله ریخته فی با بچو
 و زرف زوی با شوخ خانه گس آنکه مین که آتر این نرم گویند سرشته و مری که از زنگار در میان و زشت

و موم و روغن زیت سازه بر آنند و سوراخ کنند و بود و همچنین هر یک که از سراز و کربن بخند و مغز بنفشه
و غیر ترش و خردل و زبل کبوتر سازه و همچنین هر یک که از سراز و کربن بخند و مغز بنفشه
و اخیر سرشته باشند و همچنین شکم قلیات و نوشا در بلعاب خردل سرشته و همچنین زرا بر سوز و
و به گین بطایا بر سرشته و یار و غن کر چک و موم و موم ساخته و دواهای اقوی و دفع نفی مذکور شده
اگر احتیاج افتد از آنها بکار دارند و هر گاه سوراخ شود و حرکت و جرح است آنرا بر همه ای مناسب و صلاح
کنند و اگر مریض بعد تنقیه بدوست حب الشفا یا حافظ الصلحه نماید تا رخیق خلط محل علت و تعفن آنرا
منع کنند و قوت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب را از آن آگاهی باشد بهتر بود بلکه واجب باشد
و هر گاه بیند که خراج عظیم افتاده و قوت طبیعت تمام خسته شدن آن و فانی کند و یا بیم آن بود که تمام
پزاینده آن آفتی اندر آن عضو تولد کند باید که تمام باخته آنرا بشکافند و ماده آنرا ببرد و بکشند و بدین
و استیاض نماید تا آنکه جرح بحد شرفی که قابل جرح است نباشد و زرد و آنجا که رحم تمام رسیده باشد و پوست
قوی باشد و بصورت شکافند باید که رحم آنرا بدفعات ببرد و بکشند و نگذارند که بیکدیگر پیوند آید که بیم
هلاک بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غالب بخته باشد در محل علت و جای آن صلاح
پزاینده آن جمله نباشد اگر چنانچه بستی بسریخ آنرا بیاچند چنانچه در جاست می کشند تا سختی ماده آن
دفع گردد و بوی زب آنگاه محلات از مراحیم برنگند مناسب بود و علق بر آن کنند بر حوالی علت عظیم
نافع آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد و در جرح علق افکند و در دستکاری چاره نباشد و طریق
و دستکاری و صلاح آن بجر احان است و متعلق بود و آنجا که مزاج اندر باطن باشد و شست و شسته
باید کرد و بستر و غذا ای لطیف و اودن بدستور و تسکین حرارت بپیرمای متدل و لغها نمودن و از
چیزهای سرد که ماده را خام کند و در بدن بچنین مخدرات و ترشها مطلقا و در دشتن مگر که حرارت
غالب بود که اندک ترشی و تسکینی تواند داد و بعد از تیر بخنق ماده کردن بخوردن منصفیات و غذاها
لطیف مناسب مثل کشکاب و شور با مای نرم که در پختنی و اسفناخ و پیاز اندران کرد و باشند و
نخود آب که کربن و پیاز اندران بخته باشند نهایتا مناسب بود و همچنین ایاج رفیق از آرد جو
به اسفناخ و زرد چوبه و دانه تازه یار و غن با دام بخته و حسی که از آرد جو یا نشاسته جو و روغن بادام
و منع عربی بوده سازند بعد بختی نرم نافع بود و در رفیق بسیار اندک اندک جهت بخته ساختن ماده

خوردن مفید بود و اگر مریدان و دوانگ صبر و دلگیری و عصبانیت خود را بر آب بنهند و بپزند و بچینند و بنوشند و
سر کنند و باید که غذا و شراب است از اندکی دهند و در قمار و اوچت و مض و حین و قلع و قمع نکند و هرگاه در سر کرد
بگیرد و اسپغول بخورد و سنگ و یکدرم گل از منی تخم خبازی و تخم خطمی از هر یکی چهار درم صمغ و کثیر از فک است
و تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ حمله اسائیده غیر از اسپغول شربتی سه درم اندر آب فاتر و انگور و روغن گل
حل کرده هر روز صبح و سه درم شام که سید بند و تریاق فاروق و مشرد و بطوس گویند که مفید بود و هر روز بکنوب
داون و اگر در وی در محل غلظت پیدا شود و کثیر از تخم خبازی و تخم مر و کثیر از هر یک برابر دغله را کوفته و بپزند
بر روغن گل بپزند و در صبح و سه درم شام سید بند اندر صمغ و تریاق شیر خانا و در فشانند و آنجا که درم
اندر فشانند بود و باشد لعاب حله و لعاب تخم کتان و کثیر از صمغ عربی و زرد و تخم مرغ و روغن گل حقه کنند و از
علاج قروح مفید و دوا و شانه بکار بسیارند و مصلحتی بنما که خراج حقیقت از اصناف فاعلونی است و مرا عاقلی
که در تدبیر آنجا حسب اختلاف کتب صاحب سابقه و با وید و غیره از کور شد جمله را با دستورهای اینجا نیز می باید
و اینجا اهتمام در بر انداختن بشود باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل عظامی اخراج راسب گرفت حضرت ادر
برناش صاحب الشفای بزرگ و مصورانار داود و او بهوش شد و آنجا بود و هر روز چون نیم شب شد
عرق کرد و خراجی بسیار پای او ظاهر شد و در آن حین اندک بخود آمده بود و از درد آن می نالید و صاحب
حضرت عصره نیز آب گرم کرده و بر حوب بسیار نگاه آن خراج می نهادند قطره قطره و آن هر قطره بزرگتر میشد
چنانچه در ساعت نجومی مقدار نصف اناری بر آمد و خرطوطی و چینیان نگوار نیز آب میگردید ساعتی دیگر سوراخ شد
و مقدار یک کاسه خون غلیظ و چرک گوشت بهم آمیخته از آن بیرون می آمد و شب و در دو حشمتای او بهر بعد از آن
روی شگین نهاد و صبح خوش بود و آن جراحت را بر سر اصلاح فرمودند و آنرا و مل و در می بود مشهور
و دوا و آن با و خراج باشد و کتب سابق آن بیشتر بدین کتب و در کتب و اهتمام بر امثال بود و تخصیص
مردم فرید را بسیار آمدن آن مندر بخراج بود و بدترین و ملها آن بود که غوز آن بسیار باشد و علاج
چون تحقیقت دل از اصناف خراج است تدبیر آن خفیه بود و از تدبیر خراج ظاهری و جهت هر دلی تدبیر
منقیه حاجت نباشد بلکه در ادل و غلبگی و تقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تقیه نیست جهت کم
پدید آمدن دل و عدم امثال و استقامت بعد سر و کردن دل غلبه نافع بود و بعضی مجربان گفته اند این مرضی
که از حمام پدید می آید و از حمام خوش میشود و جراحت و مل انگاه خوش شود و که چیزی که بهر ریشه و در درون

آنست در دست بیرون آید و آن هنگام که دیگر بر او نهادن آید بیاض نرفته و خاری در آن محل داخل در او افتد که چنانچه
نباشد نشان رسیده و اصلاح آمدن باشد و بسیار بود که تخم نمیدی کوفته نرم و اندر آب بجزو مرهم خنجره نمیکند
مکرر بر دمل نهند و آنرا بپزند و در دمل جعاله آلود و کافی باشد و پنجین خمیر ترش شده و در دمل خنجره
بهم برشته نمیکند مکرر اطلا کردن و خمر و دو شب بهم برشته مکرر نهادن و لعاب تخم موز و لعاب خنجره
کنان نمیکند مکرر را آنکه در آن نگذرد که روزی در خانه دیده باشد ضما و کردن مکرر او را بخنجره و شعیب
آتش بشتن مکرر را عظیم نافع بود و در اول تاسه روز را دمل خون آرد و چون آب غلبه آتش بشتن با آب
کشیز تر طلا کردن اولی بود و اگر دمل سخت گرم نباشد و در پخته می شود و از رنگی که بر آن میست باشد
خنجره خون بیرون باید کرد و اگر دمل جعاله است بر دمل کردن تا ماده آن تمام دفع شود و کسانی را که دمل بسیار
پیدا می شود در ریاضت بعد از مضطعم کردن سود دارد و از طعامهای غلیظه و گوشت و شیرینی مایهست
لازم بود و گینه که هفت روز مقدار ریاضت بخورند و ناس آشامیدن منع آن بکنند و کسی را که دمل در حوض
سینه و غیره پیدا شود باید که البته آنرا نکند و خط کشد که بر جای ساییده نشود که حشمت آن عظیم گردد
بسیار سود دارد و کاغذ بسترش با چوب پائیدن که اگر دیگر در آن کاغذ پیچیده باشد نه بر سر آن عظیم مفید
بود و هر دمل که بجز که آید رطوبت آن چنان پاک میباشد که در دمل بسیار شود که بخیلی دیگر رسد که بسیار باشد
که از بوی آن دیگری بر آید بر آن حوالی که آن رطوبت گذشته و بر رست و بد آنکه بعضی دمل را که رسته در آن
باشد آنرا وسیله گویند و بعضی وسیله دمل بزرگ را گویند که چندین باز کرده و اگر خنجره آخر آن جملگی گرد
و بعضی وسیله بر او را می کشند که اندک صلا این پیدا کند اطلاع کنند و بعضی بر هر درمی که بپخته گرد و در دست
اطلاق نمایند اما طاعون آمانی بود که در غایت سوزان و با حار است و با وی آنرا بخیل گشته
و همچو زهره شده باشد و عضد از آناه کند و رنگ آن غنچه و حوالی آن پخته و با شد که اندک خوشه
یا صندیه می از آن ترشح کند و سمیت مالد آن از راه شهر یا نه با در باز و در خفقان و غشی آورد و آنچه
در گوشت پس گوش و در قیاس و در پستان افتد و در لاک کشد از جهت قرب آنها به باغ و دل و آنچه رنگان
نبرد و بسیار می نائل باشد که هم کشنده بود و آنچه در اعضای دیگر افتد یا لون آن سبز بود و یا زردی گراید
امکان خلاصی از آن باشد و طاعون اندر سالهای و با و اندر سالهای بد و ملک و شهر مانی که بواسطه
آن از دمن شود و بسیار افتد و شهرت و این مرض سرایه و سرایه بود و غایت بسیار کس را دیدم

که در اول حال برآورد و بود و شروع و خوردن تر یا قات ازین خلاص یافته بودند و بعضی را دیدم که شش
 و داغ خوردن تر یا قات خلاص یافته بودند و مجال نصیج کم کسی را دست دهد و تجلیل گاهی بگذرد و تجربه
 یافته اند که متعدد در آئین آن بهتر از مغرود بود و آنچه رفع شود و بر عملهای دیگر بدید آید بهتر بود و علاج
 شخصیت نقل بودا کنند اگر ممکن باشد. و از آنکه دست دل بخوراندین کافور یا ت و غیره از تر یا قات
 خشک چنانچه در خط از هوای دیانی و در تپ و بانی مذکور شد باید نمود و دستور تدابیر که در آن مباحث
 گفته شد در غرض شستن و خوردن جدوار یا کافور اندر ترشی بهترین تدبیری بود و طلای جدوار در آب
 کشیده و سر که اندک سائید و بهترین خلا بود و قبل از بروز اندر و با ازین طلا بونین و ششیدن و بر نقل
 و کشش را با کپسیر گوش و پیراهن متصل مشع بر آمدن طاعون برین مجملها کند و گویند طاعون اریه
 با گوشه کوفته و بر دهن بریان کرد و خوردن مشع بر آمدن و ضرر آن کند مطلقا و مجرب است و حق است
 که این مرض را هیچ تدبیری چنان نبود که در بعضی راز و فصد کنند بعد از بالای طغام ترش یا قات و طباشیر
 بزرگ اندر معصور اما در محل کردن و دهند چون بکیر داور محل مرض را به تیز آب فاروقی در بسیار جدوار
 سوراخ کنند که سقوی که در خراج گفته شده و بر دل و داغ او طلایهای خشک تر یا قاتی عطری بنهند و با
 تدابیر سحره و شش نیست اما طلبیب را بگر و چنین مرض شستن جابز نیست و در هوای و بامی بکشد کردن
 جمل نیست اندر اندر و اما اختیار کرد و این در می بود و از شکل سببیت یا در رنگ کو حاک که اندر
 میخوردان افتد و اندر نقل نیز گاهی افتد و در نزد عوام نیز همین اسم مشهور بود و اما اطباء این ابوم
 همین موضع باز خوانند و از اندام خوشترند و این درم در اول با در سخت و صلابت باشد از اعرص
 طاعون با آن هیچ نبود و دین وی در اول از بون تن دور باشد و بسیار تجلیل گذرد و سبب این درم
 یا دفع طبیعت بود از عضو شش و یف چنانچه معلوم شد و یا المی بود و در عضوی فردوسی آن که از مواد
 که روی بدن عضو آورده باشد و گذر آنها برین محل باشد سختی بکشد نرمی و ضعف و فراخی محل اندرین
 مقام بماند و این هم عرض بود و اکثر آن باشد که بخو تجلیل پذیرد و بعد تسکین الم عضوی مآون که سبب بود
 بر یکدوی استخوان و از اصداغ گویند و گاه بود که در زیر هر دو روی عظم و اما شکست استخوانها باشد
 که استخوانها بعضی از دراز شکسته شود و بعضی از پهنای آن شکسته شود و گاه بود که در شکسته
 باشد گذشته باشد آنچه از پهنای شکسته شود و گاه بود که تمام کرد شکستن شود و آزادوری گویند

وگاه بود که در زنی بر عرض افتاده باشد از کیزوی وگاه بود که بعضی با درازی نمی از سینه ها هم
شکسته شود و باشد که بعضی با پهنی نمی از دراز شکسته شود و همچو قلم وگاه بود که شکسته شانه شانه
شود وگاه بود که استخوان ریزه گردد وگاه باشد که نیک وگردد و از آن آواز خشنی می آید
و هرگاه استخوان تمام پاره و ریزه شود جایگاه شکسته از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره را
در غشای که بر استخوان پوشیده است و در گوشتی که بر جوالی است بخلد و بد آن سبب درد و آس
پدید آید و اگر شکستگیهای ناممور از زخمه خالی نباشد و هر عضوی و جدالی که استخوان آن شکسته شده
دو توگرد و در صلب ترین شکستگی آن بود که استخوان که شکسته شود از هر آنکه مشکل شود و در هر یک بسته
گردد و در استخوان که محکم تر شکسته آن در زیر دست گردد و از استخوانهای شکسته چه استخوان اطفال
باز تر و در سبب قرب ایشان میباید تری و نرمی اعضا و استخوانان جوانان و پیران اگر چه باز تر در
اناست بسته گردد و بدان وجه که کما می می غضروف و جوالی آن جایگاه پدید آید و از آنرا فهم گیرد و محکم
کند و آن تمام را اطباء و شایگان گویند و از همه استخوانهای تن مردم استخوان بازو و شوا از رسته گردد
پس استخوان ساعد پس تر و خفه که شکسته از اندرون بود و استخوان ران و ساق زود تر و آسان تر
بسته گردد و در دم صفر اوی و خشک مزاج دیر تر بسته گردد و جهت قلت لزوجت در خون ایشان
و استخوانهای کم مغز هم دیر بسته گردد و چنان تجربه یافته اند که اکثر غضروف بینی اندر ده و رسته گردد
و استخوان پهلوی در سبب روز و استخوان ساعد از سی تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز
و بعضی تا سه ماه و چهار ماه هم رسد استخوان منته و سختی در سه هفته بسته گردد و در سینه گردن در یکماه
و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق هم چون استخوان ران بود و در شکسته که بر بندگاه
درست شود حرکت آن عضو بد آن سبب دشوار گردد و جهت پدید آمدن بندگی گری بر استخوان
و صلب شدن بندگاه و در نهایت باید که آن نرم شود و آنچه بر بندگاه استخوانهای کوچک درست
شود و صلب گردد و همچنان هر چه در بندگاه می افتد که مجاورت استخوانها بیکدیگر نزدیکی باشد
و کشادگی و پهنی کمتر چون بندگاه اشتانگ و علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگ
خون بر ظاهر پوست پدید آید از هر آنکه چون شکسته درست گردد و طبیعت از آن ماده که انجا آمده کرده بود و بر آن
اصلاح و تغذیه می نمایند و در ظاهر دفع کند و کسی که طریق شکسته بسن دانند و را میجو گویند

دستور العلاج هر شکستگی که در روز نمی و قبور نمی عصبی و عصبه نبود و خلطی و دومی با آن نباشد آنرا
 بطریقی که در روزی گفته شد باید کشید با حبش یا دست استخوان و دانه های آنرا باید که برابر کردن و دست
 هموار داشتن و نظام خود باز کردن آنگاه ضايع و زخا و عصب و بر نهادن و بستن و در حکم خودادی و حجب
 کشیدن بقدر ضرورت باید که اگر زیاد کشید و زوری بی قاعده کشند ممکن که مورث و جرح مملک یا آسان
 و تب و استرخای عصب شود و اگر کم کشند استخوانها جمل خود و مقابل نشوند و نظام خود باز نشود آن رفتن و هموار
 نگردن و مقصود حاصل نشود و در هر شکستگی تمجیل باید کرد و پیش از آنکه محل آن جمل شود و مانع آن بستن شود
 و یا آسانی بدید آید طبیعت عضو فاسد گردد و دندان کشید و باید که بند را از و زود بکشند که بسیار
 هواد یافتن نگذارند که کشیدند حکم گردد و در بستن سخت محکم کشند که بسیار بود که عضو را محکم کشند و در کشاند
 عضو میرد و بوسیده شود و آن هنگام جز بریدن و بدو فکند آن چاره نباشد و باید که گاه اندک برکت
 فرمایند آن مقدار که احتمال کند تا طبیعت عضو کسلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن
 بود و از هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده و شید را تحلیل میدد مثل طعامهای گرم رقیق و حمام و آب گرم
 و تعبیه و جماع و خشم و هوای گرم و دوانای گرم و امثال اینها پرهیز باید کرد و آسایش و آرامش و جو آسایش
 خوش و طعامهای مغزی و غلیظ چون هر سیه و کله پاچه و شراب و حب و حلیم جو و گندم و برنجینه و شکنبه و بریان
 بزغالک و آبشابه آن اختیار کردن و گفته اند که سبب این که اندران خروقی یا غار لقون کرده باشند اندک
 اندک مزیدن باد و صابون را بعضو مالت کشند و بسته شدن یاری دهد و خوردن قاقه و هر حیوانی و موسک
 درین ابواب سخت نافع بود و مجرب است و هرگاه بسته شدن استخوانها از مدتی که آنرا باید بگذرد و بسته نشود
 و محکم نگشتن باید دانست که آنجا ماده است که از آن کشید و نوزد نکند پس آن موضع را بر قی تمام با خون یا باده
 و کف دست بر آن مالیدن بپزد آنکه آن موضع را اگر کم کند و ماده بر تحلیل پذیرد و خون شین بد آنجا میل نماید
 و بعد از آن کشید محکم بود و بسیار باشد که رنگ استخوان بگرد و پوستها از آن برنجیزد و بر آن سبب چیست
 آید که بند را کشاند و هرگاه این حال بود و خنده نشاید است و بزخا و آفتابا باید نمود و بسیار باشد که شکسته را
 رست کرده باشند و بسته ناگاه و روی عظیم تواند کرد آنرا باید کشاد و تسکین در و درون پس در گیار بستن و گاه
 باشد که استخوان رست کرده را از هر گریستان باید ساخت و بی نظام گذاشتن تا بیمار از زخ و الم آن
 خلاص شود و هرگاه که در روز و هر شکستگی که از روز بود و اگر محکم تر باشد چنانچه شکاف دمی از زخم فشار دهد و

و آنجا که سر استخوان شاخ شده باشد از استخوانها گوشت بقیوت تمام و با آنها و بر سیاهها آنرا نیک باید کشید
 با شستن یا بر آب بکشد و در یک جایی خوش بپوشد باز نشیند و درین صحن بهشت نیک باید کشید
 درست و داشتن انگا و عضو را از کشیدن آید بکشی باز کشیدن و بپوشن و اگر باره استخوان از اصل جدا شده باشد
 و غشا و عضله را بپوشد و در دزیا و ده می شود آن موضع را باید چکانست و آنرا بیرون گرفتن و اگر نتوان کشیدن
 گرفتن و آنرا از آب باید برید و چون شکاف جراحت را فراخ باید ساخت مصلحت عضلهها و عصبها و شراطین
 آنرا نگاه باید داشت و آنجا و شستند که آنرا نیک کشید و عمل باید کرد و شست و آنجا که استخوان نیک ریزه شده باشد
 جلد را اگر ممکن بود بیرون باید آورد و آنجا که بخوبی شستاش آواز میدهند لیکن از اندام خود بیرون رفته امیدوار
 بود که چون ببینند بر جوی آنها و شستند بسته گردد و جلد را فرو گیرد و آنجا که با شستن جراحتی و قصور عصبی باشد
 و یا دلی افتاده باشد طریق جراحی و در وادی و مجری جلد مرعی باید داشت چنانکه بسین شده و تا خیر حس بر
 بهشت جراحت نشاید کرد زیرا که تا وقت درست شدن جراحت موضع صلب گردد و درست نتوان کردن مگر
 بکشیدن صعب و از آن دردی عظیم تولد کند و باشد که خطری بزرگتر افتد و گاهی که چنان تقصیر شده باشد
 و بیم خطر عظیم از درست کردن عضو بسیند اولی آنست که بگذارند تا همچنان که کوز بر وید زیر که کوزی یک عضو
 بهتر از خطر آن بود و همین ملاحظه باید کرد و آنجا که کوز رسته را خواهند که باز بشکند و درست به بند و طریق منع آسان
 بقصد داد و دید و کشیدن طبع و غیره و طریق رد خون و منع از جراحات و علاج اعصاب و کوفتگی اعضا
 جلد بمانست که در مباحث کوفتها و جراحت و در وادی گفته شده و استخراج الین و استخراج آنها بر عاقل
 مخفی نخواهد بود و همچنین اوقات استعمال آنها باید آنکه طریق بریدن ششویه آنست که نمدی نرم سوراخ نکنند
 باز از ششویه آن محل خلیدن ششویه نمند و ششویه را بدان سوراخ بیرون آورند آن مقدار که ممکن بود
 و باید پس پوستی بر آن شکل برزیند نمند و ششویه را هم بدین پوست بیرون آورند و دست بر پوست و نمد فرو
 نشانند بطرف اصل ششویه چند انگشت را بر آن چهل نشیند و آنرا از اصل بردارند و ششویه را بابت نازک و تیز
 می باید و طریق بسین بر فاده و تخته و غیره آنست که چون عضو را کشیدند در پوست هموار و نظام اصلی داشتند
 اول رفا دای گمان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نمند و بعضا به پیچیدگی نمند و بعضا بر زبان بسیند
 و تا چهار روز بخین پوشش میدارند و بعد از آن چهار قسمت نرم و هموار از چهار طرف آن بر بالای فاده دهند
 و اگر آن عضو را اطراف از بعد باشد و بعضا به پیچیدگی نمند و بعضا به از چنان کشیدند که نمی بر جای بگذا

درست افتد از دو طرف و باقی بر جایگاه کسر تا آنرا فرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست
و شکستگی بزرگ را بنصبه عصابه باید بست یکی بر فاده تا آنرا تنگ فرا گیرد و جایگاه را سخت تر و دوم
بر تخت نه تا محکم نگاه دارد و مقبول را از جایگاه شکستگی باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام حبله
و بنده عصابه نخستین را از فرو سوئی بطرف بالا باید پیچید و بنده عصابه دوم را بر عکس و بنده عصابه سوم را
بر هر دو نوع چنانچه حبله را فرا رسد و پهنای عصابه در نور شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصابه بیند و بهلو
بقریب یک شبر باید و عرض عصابه مساق و مساعد از سه انگشت بود و تا چهار انگشت و از انگشتان
کسر و برین قیاس در باقی و این برای مجرب متعلق بود و هر چند عضو شکسته بزرگتر بود و تخمه ویر تر باید نهاد
زیرا که زرد و سبزی کوفت کند و خداید رسد مگر آنجا که ترسند که عضو کور شود و آفت آن بزرگ شود
و اگر چه در نخستین باشد تخمه بر باید نهاد و تحقیق آن مجرب با هر متعلق بود و بیک بستن هم ویر تر باید کشاد
و فاده تخمه بند هم بیشتر باید و انقباض میگوید که بسته را در دوزی می باید کشاد و در دوزی نه تا بیمار ضعیف
نشود و خار شش را بنده در و در هر یک بار باید کشاد یا در هر سرخ و از هر آنکه پس از هفته از آماس و
رفاده ها و تخمه نشاید کرد و آنست تا آنچه بسته میگردد و تپا نشود و عضوا و شکل خویش نگردد و پیچید نشود
و در و تخمیز چون هفته بگذرد در چهار روز یکبار باید کشاد یا در هر سرخ و از هر آنکه پس از هفته از آماس و
خار شش این شوند و بعد از آنرا اندک اندک است تر کنند تا عذای بدن محلی بهتر زده یابد و اندر و در کردن
تخت شب تاب نباید کرد و اگر چه گمان افتد که بسته شده جهت آنکه ممکن بود که هنوز و شنبه محکم نشده باشد
و عضو پیچید و کوز جانده بیمار بود که در روز یا بیست روز تخمه بسته دارند و لیکن همواره احتیاط می کنند
تا اگر لون پوست و حال گوشت متغیر شود و متدارک آن مبادرت نمایند و بعضی مجربان هرگاه که کتب
بکشایند باب نیک فادر طول کشند تا ماده و شنبه بد آنجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم مثل آنکه
به بنده طول کشند تا عصبها را نرم کنند و اکثرا شیدن کسر شود و لیکن در وقت بستن تجویز نکنند زیرا که
نگهدارند که و شنبه محکم شود و آنجا که ضما و یا طلا از آن خشک شد و نباشد و در و خواسته و خواهند که بکشایند
اندکی روغن طلا کردن جائز بود و تخصیص کسانی را که مزاج تر بود و آنجا که با شکستگی جراحتی رسیده باشد
رفاده و تخمه از جایگاه جراحت دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحت را بر پهنه گذارند
و بر حوالی آن رفاده با و تخمه را بر پهنه و پیچند در شکل موافق تر و جراحت را بر پهنه مرهم می کنند

در فاده که وجوحت بر اینست که منع آماس میکند ترسید ازند و آنجا که محل کوفتگی را در غیر جرح است هم
 آماس باشد هم فاده آن محل را میواند آماس باید آلائید و بعضی مجریان فاده بر حوالی جرح است نه
 و تحت است نه چنانچه مرهم بر آنجا فرود شود و دریم و چو از وی بیرون آید و بر بالای جرح است نه
 چنانچه جرح است نه و نشه بر روی آن نچسبند تا گس و هوای گرم و سرد و جرح است نه و بعضی در منع آماس
 و رفع خارش قیر و طی فرموده اند تا لیکن آنجا که جرح است باشد استعمال قیر و طی دروغن نشاید
 که بیم تعفن بود و در جمله احوال زخم شکستگی را از سرمای مغرط و گرمای مغرط نگاه باید داشت و از عطسه
 و سرفه و بلند کردن آواز و پر حذر بودن و اگر تعفنی ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن باید
 سبابت نمودن چنانچه در جراحات غیره دانسته شد لیکن آنجا با احتیاط تر باید و در طلا و ضماد و تریاقا
 و مصالحات عظیمه و اعلی باید ساخت چون خواهند که نگاه و کشید صلب از هم سازند گاهی که تعفنی
 اراده کنند بر است و آستن عضو کوز تا یا شکستن و نوبستن گیر و در ما و دینه از هر یکی جزوی روغن وزن
 و انگبین و بعضی شیر که آن نیم جزو به هم سرشته نیگرم ضماد میکنند و دیگری تخم سید انجیر پاک کرده و نیکو فته
 با نیم وزن آن روغن گاو و چهار یک وزن او انگبین سرشته و بعضی سبکین یا جاد و شیر یا حد و یا جاد و یا جاد
 هم اضافت کنند و حلیه در شیر سرشته و طبعی بنج بسکال طلا قویم باشد و بعضی این ترکیب را سبک که مقوی کنند
 و با شبنم بهتر آید و در او رام حلیه محاللات بسیار مذکور شده و اگر احتیاج افتد از آنها نیز بکار دارند و چون
 اندر متاعل از کشیدن بقیاعده افتاده باشد ضماد با سی قالیقین تدارک باید کرد و او اهل و جوز سر و
 وزعفران و مر و راسن و دار چینی و اقا قیا اندر طبعی و ج سرشته ضمادی آن نموده است و گاه باشد که
 در کسر و جبر الی بعده یا جگر رسد تدارک آنها بقویات و مصالحات لازم بود و از آنچه در علاج درد و ضعف
 سده و جگر مجلس مبین خواهد شد و ضمادی که در الم یافتن معده از این احوال مجرب است انیس
 و پاک کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم اقا قیا مصططک و برگ مور و از هر یکی بخیر مر زعفران و جوز سر و
 از هر یکی یکدرم همه کوفته و با آب لسان الحمل سرشته و ضمادی که در الم یافتن جگر مجرب است انیس
 صندل سرخ و سفید و گل سرخ و بنفشه خشک از هر یکی بخیر مر آرد و جسته درم زعفران یکدرم کافور بخیر مر
 جمل کوفته و بگللاب در روغن گل سرشته و دیگری مغاث و گل از منی و برگ مور و جاد کوفته و بگللاب و
 روغن گل سرشته و بد آنکه گاهی که در بعضی را از کوفت و تعب یا کسر و جبر حرارتی و پتی پدید آمده باشد

اتحاد امراض الم کسره بیشتر باید که چه آن حرارت عرضی بود و اگر بمزاجات آن خشکی ساد واده شود وقت
 و الم را زنده سازد و ممکن که چون زخمی هم باشد آن زخم خراب شود و تخصیص از آب سرد خوردن و عذرا
 لطیف هم بیشتر باید باشد و آنجا که مرض دیگر چون عرقه و اجلا و عقل و سدر و سکت و شش باد آن از تبا
 شدن استخوانهای سراسر افتاده باشد چاره جز آن نباشد که پوست سر را بشکافند و آن استخوانهای تبا
 شده را آنجا که تهنه و بی خطر باشد بیرون آورند تا آن اعراض برطرف شود و اگر خطری ممکن بود و در سیر
 آوردن مبالغه نکنند و بسیار کس از استخوان سر بیرون کرده اند چنانچه برده و در نقصانی رسیده
 و رعایت آن جراحت کرده اند و گوشت بر آن موضع بسته است و درست شده صحت یافته اند هر حال
 چون ریشه قوی بر استخوان سر نبیر و شکسته آنرا اگر چه تبا نه زنده باشد بیرون کردن لازم بود که از جمع
 آمدن صندیر در مغز آن گردد و در استخراج آنها احتیاط عظیم باید کرد تا آفتی بقشای دماغ نرسد و از
 هوای سرد و خط آن وجب تر بود و در جراحی هم احتیاط باید کرد که رخاده و ضما و غیره بر آن بار نشوند
 در اول حال که می شکاف پوست سر را خیلی باید شکافت چنانکه یک شکاف آن شکاف شکسته بود
 و یکساکایی که شکاف کسر در آنها بود و گوشت که بخشی جراح است و بود که استخوان تبا شده سر را بر سر
 و استخوان سر را یک یا پارچه که و بجای آن وصل کردی جهت حمایت مغز و پوست ابر بالای آن بدو
 و مراعات کردی و بروئیدی و حکم شدی و این از عجایب است اما آنجا که این امراض مذکوره از جهت
 آفت عشائی بود که از اندرون تحت کت یا از آفت عشائی دماغ اصلاح آنرا مجال نباشد و اگر بر
 استخوان سر درزی که آنرا صداع گویند پدید آمده باشد و آن همچو موی باریک پدید آید و آنرا باید تراشید
 چند آنکه وثر آن نماند مباد که سبب تباهی شود و محل آنرا هم بستورند که شکاف باید کرد و بعد از شکاف
 پوست را باز و ختن و اصلاح کردن و اگر صداع بدان وی دیگر رسیده باشد اندر تر از شیدن افزا
 نباید کرد و آنجا که از شکستن بهلویق نفش و سده خشک و خلیدن و درد درون و نفش خون
 پدید آید جهت رسیدن آفت بحجاب و عشائی درون آنرا بست رست باید و دشمن و دشمن بستور
 و باشد که بدرون فرو بسته باشد و آنرا بلبس نتوان دریافت آنرا نیز بستکاری رست باید کرد
 و بعضی محجمه آتش آنرا بر آورند بعد تنقیه تا اما اولی آن بود که کپاسی خام را به سرش سپیده خایه مرغ
 و مقل از زرق سوده آلایند و بر روی پوست آن محل چسباند و سه روز همچنان بگذارد تا بر آنجا

نیکو خشک شود و پرده پهلوی باز کشد و بر آورد و اگر بخود باز نیاید آن را باز آن روی آن یکبار درست
بر کشد تا پرده پهلوی هموار شود و اگر کشد مگر نکند و بعد از آن چند روز آنرا بسته دارند و اگر حاجت مبتدئتی
در عیال باشد ضنای یا طلای متقوی بکار دارند نیست فی الجمله بیان طریق کسر و جبر و هر که این
دستور را نیکو بداند و در علاج آن آسان باشد و چون جبر از ختم و شکاری پر خطر است از استناد
ماهر بسیار دید البته و آموختن بنا بر آن تفصیل در هر کسری نگردیم چنانچه در وقت است و بر قانون کلی
اختصار نمودیم تا اگر استناد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله ملاحظه توان کرد و الله اعلم بالصواب

پانجمین

در بیان احوال دماغ از ترکیب وضع مزاج و غیره و در علامات از مزج مختلفه طبیسه وی و امراض دماغی و
اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع مزاج و دماغ و متناهی این
حالات بدانکه دماغ عضو نیست مرکب از مغز و پرده و تجوینی چند که از روح مملوست و عروق و
شرینگی که بمنزله پرده اند آمده و جمیع دماغ در طول یعنی از پیش سر تا پس سر بدو بخش است بود و هر دو
بخش حماس یکدگر اند و جدائی هر بخش اندر پیش دماغ پیدا تر بود و آنجا که دو فرو نیست که جاسد بود و این
بدانست و شناع که از دنباله دماغ رسته همچنین منقسم بود و اگر چه آن محسوس نشود لیکن با شارب توان دید
و اکثر مغز شکن شکن همچو پار با خوش بر هم نشسته و آنرا تزیید گویند و غشای که بر مغز دماغ پوشیده است
دو است یکی نرم تر و لطیف تر و آن حماس مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر و آن حماس مغز است بود و
برباطات بدان استوار شده باشد و بعضی که بداند گذر گشته نبشای رقیق مرطوب گشته نبشای
که سخت او را فرو گرفته باشد بلکه اندک فرجه بود تا دماغ را بحال انبساطی باشد و غشای رقیق که
وقایه است مردماغ را از لبطه و ضا لبطه جمیع عروق و شرابین در آورده بدماغ مست همچو مشید و حمله
اولا اندروی یافته شده اند و بعد از آن بدماغ اندر رفته و حمله آورده و شرابینی که نبشای دماغ اندر رفته
اندر سخت در فرو سو دماغ در شیب لطن اوست در هم یافته شده و پهنای آنها در یکدگر کشاده شده است
و آنان حال فی الجمله کشادگیها تو تیرید پیدا و خلل فرجهای آن گوشت غدوی مملوست که آن
حفظ اوضاع آنها میکنند آنرا طبعیان معصره گویند و شبکی هم نامند و نیکه در رگهای دماغ میگردد

نخست استخوان گرداید و اندر توهای آن بگذرد و بمنزاج دماغ نزدیک شود تا غذای او گردد و تمام دماغ را
در طول سه تجوین است که آنرا بطون گویند گوشت و خشا رتجوین است سرخشی از آن متمیز باشد و بطن اول
آنست که اندر پیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و این جزو اعانت کند بر اشتقاق و دفع فضله
دماغ بطن سه و بر توزیع روح حساس و بر افعال قوتهای مصوره باطنی و بطن میاتین کو چک تراز
بطن اول بود و بطن موخر کو چک ترازان بود و این کو چک تر شدن نوعی تدریجی بود که چنان نماید
که نخاع و ببال دماغ است و این جزو اعانت نماید بر افعال قوت حافظه و بر توزیع روح محرکه و بطن
میاتین همچو دلیز است میان آن هر دو نهادوی طولانی افتاده و سهوا که اندرین تجویفات است
اطباء آنرا روح خوانند و درین دلیز بهم متصل شوند و هر چه بجز نخستین ادراک افتد برین جزو میاتین بگذرد
سجود باز پسین سپرده شود و بهنگام باز آوردن همچنین باز آورد و مجمل ادراک اول رساند و باین
بطن میاتین محل تفکر آمده تا در هر چه می سپارد و باز می آورد و در آن تصرف کند و نیکو بدو سازد
و سقف اول این بطن او سطر را بطن آن کری بود و آن جزو دماغ که قاعده این سقف است و
باقی این اجزا که بر دو طرف تجوین است آنرا دو گویند از هر آنگه دراز افتاده است و حرکت انقباضی و بسطی
که آنرا برای تعدیل روح و قوت کوتاه و دراز واقع میشود همچو کرم و آن فی الجمله در اطفال که میان سه
ایشان نرم است محسوس شود و هرگاه منقبض شود آن هر دو قاعده که بر دو جانب تجوین است به یک
تاس شوند و کوتاه و قوی گردند و تجوین بسته گردد و هرگاه منبسط شود از هم جدا گردند و دراز گردند
و باریک تجوین کشاده گردد و این دو جزو را فخذین گویند جهت مشابهت بفعل آن در تقارب
و تباعد و این قاعده یکپارده است تر از اند نیست همچو سایر اجزای دماغ و ازینجه حرکت آن قوت
و تمام بود و جرم دماغ آنچه در طرف پیش بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف نخاع میرود و صلب تر
میشود و جهت منفعتی که در جهت غضب باب اول نوشته شد و فضله دماغ اندر دو مجری دفع شود
یک مجری آنست که از اندتین ملتین است فردوی آن استخوانیست بشکل لکیر که آنرا مصفات گویند
فضله بخشین بیشتر بدین منفذ فرداید بطرف بینی و یک مجری دیگر از میان دماغ آمده است
و اندر هر دو غشای دماغ و اندر عده که میان غشا و صلب استخوان است کشاده شده و سراز
فرخ و پنج اوتنگ بود و برسان قمع و ازین جهت آن را قمع نامند و فضله بخشین میانین غلب

بدین تغذیه فرو آورده بطرف کام و از بخش نخستین نیز بخشی بدینجا واقع شود و بخش باز پسین امجرای چشم
 هست جهت آنکه کوچک است و فضل آن بیشتر بطرف شجاع دفع و منفعت و مانع چون توزیع روح حس
 و محرکه است بر اعضا از طریق اعصاب که منبع آنها نیز و مانع است باینکه سر و مخلوق شده است
 تا از او را کات و غلبه نکرده و فکر که می تواند بطنی شود و بدور راه نیاید و یا حرارت غریزی که پیوسته از دل
 بدو می رسد متعادل باشد و تر مخلوق شده است تا از غلبه حرکات خشکی طبیعی بدور راه نیاید و تر مخلوق شده
 تا در او را کات و قبول استیالات فرمان بردار بود و روحی که حاوی او است و محتاج است به حرکات
 از او بدو نیاید و تعدیه بعضی اعصاب بر وجه لائق آن نیست و در چوب و لایحه مخلوق شده و تا عصبها بسته که
 از وی روئیده کسلنده و شکننده نباشند و مرز و مخلوق شده تا نفوذ روح در او سهولت بود و در کثرت
 دو در اشایسته تر باشد و در بخش مخلوق شده تا اگر آفتی بیک طرف رسد طرف دیگر سلامت بود و تا آن
 از منافع آن با تمام محرم و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین قسمت ریاست معلوم گردد و در وقتها
 دماغی چون دریاب اول مذکور شد اینجا حاجت بیکدیگر را و نباشد و بجهت این منافع عظیم که از دماغ بدین
 تقریر ریاست معلوم شد ریاست او را مسلم باشد و اما علامات امر حجه مختلفه طبیعی و دماغ
 خداوند دماغ گرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب و آتش و گرما به و از طعام و شراب گرم
 و بوی چیزهای گرم تخصیص گل سرخ زرد و صندل و زرد خیز و بزرگ دی چشم او مائل بسرخ باشد
 و در گهای چشم او ظاهر بود و موی او خست سرخ باشد پس سیاهی گراید و زرد و صندل شود و فضل
 دماغ او زرد و بخت شود و در بزرگ و در میانده باشد و از راهها و عریضها زرد و دیگر دو باشد که در و
 طیش و سبکی باری بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد را زرد کام و زرد بسیار افتد و
 چشم او صافی بود و در گهای او باریک و خواب او اگر آن باشد و موی او خست مائل زردی باشد
 و چندان باشد و در موی او زرد و سپیدی بدید آید و حرکت چشم او آهسته باشد و چشمها بگراتی کشاید
 را می و عزمیت او ثابت بود و همچو عزمیت پیران و خداوند دماغ خشک را امجرای مینی از فضل
 پاک باشد و زرد کام و زرد کم افتد و حاسه های او قوی بود و بخوابی تواند کشید و زرد و صندل گردد و
 علمها و غیره کم کند و آنچه کند در نگاه دارد و موی سرد او جدا و غلیظ و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را
 حاسه ها کند باشد و زرد کام و سیلان طوبی از مینی بسیار رود و بسیار خشد و علمها و غیره کم کند

بیان کرده میشود و صداعی است که مرض بود و این بحسب طبایع و اسباب و اوضاع مختلف بود و با صفاست
 متمکنه اما صداع گرم بجا و سبب سابق آن حرارت آفتاب بود که بر سر و روی نماید یا بر اثر
 آتش و یا حرارت گرما یا سخن گفتن بسیار و یا چیزی باواز بلند خواندن و یا یوی چیزی گرم و تیز یا خوردن
 طعام گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت و علامت آن کم خوابست و بودن در دیگرانی سرد خستگی
 در وقت بول و زیاده شدن از این اسباب مذکوره علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکور و بویژه
 صندل و گلاب بر کاه گل گشته ریخته و عرق مشک بید و نعشه تازه و نیلوفر و طلا کردن سرکه و گلاب و
 روغن گل بهم آویخته یا باروغن نعشه بادام یا باروغن نیلوفر بر سر آنجا که در و بیشتر محسوس گردد و بوییدن
 نخله سرکه و آب گشنیز و عرق مشک بید و نعشه کردن کوفته برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ رز و
 صندل و نعشه بگلاب و سرکه و روغن گل سرشته هر ساعت یعنی چون گرم شود و دیگر خشک بر نهند و باید که
 آنچه از خشکیها بر سر می نهند پیش سر نشند که مقدم و مانع است و از پس سرد و در دارند که با عصبان حرکت
 مسخرت نرسد و بعد سه روز که مرض اندر اخطا افتد روغن بابونه اضافه کنند و خشکیها بر و بمقدار حاجت
 بکار نهند و آنجا که خواب کم باشد سرکه از ضماد و طلا و در دارند و روغن زرد کاهو با ششخاش اضافه میکنند
 و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد سرعت باید نمود که از تاخیر عسر گردد و باشد که بخار پاس
 بسیار بجنباند و بجایب دماغ بر آرد و بدین سبب از علاج آن از استفراغها اگر زیست و آب نیک سرد
 و شربت های خشک چون پست جو باشد که اسپنول اندر جلاب خام و آب انار و فزوره با چون افشله
 و فزوره و غوره و امثال آن از ترشهای تهوی و طلیه خیار و کدو و ریوانج و نعشه از اسفناخ و کوس و
 امثال آن همه صداع گرم را نافع آید و قطره های خشک و منوم سفید بود و خاتاب کاسنی سرشته بر سر
 بستن بسی مفید آید اما صداع غنی سبب سابق آن آشفته و حرارت دم و صعود بخار است آن
 بود و بدماغ علامت آن گرانی سر و چشم و اندامها بود و مانند گی یا فتن سینه سبب از تعبها و زحمات
 و غم و نرسیدن بسیار و شیرینی طعام و بان و سیل خواب و سده خنی چشم و پری رگهای چشم و غیره و خاریدن با گچ
 نصه و حجامت و اشتداد بعد غذا و شیرینی علاج آن مبادرت بود و نصه قیال یا کحل و یا بشیرط
 اذن و یا زدن رگ پیشانی و بعد از آن اگر حاجت باشد تقیه ببلبلجاست و امثال آن کردن و غذا
 و شربت و ضماد و طلا بر سر سابق بکار داشتن و اگر تسکین نیابد نصه صاف کردن و برنق حجامت

و محجمه آتش نهادن و شبانی خشک گاهی شکم او فرو آوردن نافع بود و بومیذن کافور عظیم نافع آید و
 حشمتی مستدل اما صدراع صفراوی سبب سابق آن برون آمدن بخارات طعنه آید
 بود و در باغ علامت تشنگی بود و تلخی دمان و درشتی زبان و بیخوابی و بیض سرخ و کشته اوب
 استعمال گرمیها علاج آن تلخین صفرا بود و چهار شربت مقوی بسنا و مطبوخ فواکه و نفوق آنها
 معوق خیار شنبه و اشال آن و غذا و شربت های خشک و نطول و شوم تلخات سرد و طلا و ضما
 مذکور حله مفید بود و در مواضع خشک و تر مقام کردن و خوبایی نافع آید و شبانی مقشتر شکم فرو
 آوردن و قرصیا و اقال و در غر و رنجبه و سیب و بهی میخوش و انارین دادن مفید بود و آنجا که
 حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند کشنیز خشک و خشبه و گل سرخ برابر گرفته و با شکر آغشته بآید و
 شبانگاه و دو درم باب سرد بپزند اما صدراع سردی مایه سبب سابق آن از مقابل
 معلوم گردد و علامت آن سپیدی و رقیق بول بود و عدم گرانی در سردی و نبودن مخاط و باشد که
 اندیشهای فاسد کند از جنس رعوت و زیاده شدن از چیزهای سردی فزای علاج آن تدبیر سست
 بر و غن سداب گرم کرده و سیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی تخنن حاجت آید روغن فلفل
 با دین راجه اضافه کنند و تخمید نیک و کادرس با تخمه نیکو آید و بوی مشک و مرزنجوش و درنج و عسبیر
 و اشال آن عظیم مفید آید و سرکه بر خاکستر گرم رنجین و بر سر طلا کردن نافع آید بقایت و هوای گرم
 و آفتاب و اورا موافق بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب اسطوخودوس تنها و با شراب لیمو او نافع
 باشد و غذا و خن و آب که در چینی و زعفران و زیره و زنجبیل و پیاز و کشنیز در آن باشد گرم خوردن نافع
 و غسل و با قلا آب غسل و کاجی غسل و اشهای که ترشی که سیر و یا گندنا و یا جنت و زان باشد مناسب بود
 و نطول طبع با بوند و اکلیل الملک و مرزنجوش و پوست خنخاش و اسطوخودوس و ضما و جرم اینها نافع بود
 و شومی که از سیب سازند میان آن باقیون و زرقیون و عنبر و مشک و گلاب مطیب کرده بر آتش بخور
 کردن همواره عظیم مفید بود و طلای روغن زیتون که اندک تر نفل و جندوران باشد و طلای شنبه
 بس نافع باشد و تخنن طلای سرکه که دلاله سرخ بدان سرشته و طلای کوش در بندی و آنجا که بسیار
 سرخازده باشد ملاحظه نیک باید کرد و غذا کمتر دادن و طبع را نرم داشتن و شبانی صابون و خوردن
 گافقه و گانگبین و طعمهای نرم و گرم و در مقام گرم بودن و تخمید رنگ و زیره کردن و از هوای سرد

آید و درون
 سرد و تلخ
 سینه آید

و آب سرد و از جمیع و حرکتهای شیب بدنی و نفسانی خذر کردن اما حصار اعظمی سبب سابق آن
بر رفتن تجارت بلغمی بود و باغ غلاصه است آن گران سر و چشم است و کسالتی بسیار خفتن در سر
و همواری صدام و کشتند او بعد خوردن و استعمال سر و پیا و پیا و لون از بینی و بسیاری آب
و مان و بسیاری و شنبلی بول و تفاوت و بلوی نفی و پشه که از جهت در و خشی بخار خون بخا
کشدید و باشد و رنگ چشم و روی که سرخ ساخته علاج آن نفیج و پشه و نفیج بود و بچسب حسیان و
در هر بی و امثال آن و پشه و شیب و صابون و پشه و اینها و خرخره و عطسه آوردن و در و غشای
گرم که کور بر سر طلا کردن و در گوش و بینی چکانیدن و سائر تدابیر است که در صدام سر و ساده گفته
شده باشد که بسیار گفته شده و افتد و غشای و در و غشای و در و غشای و در و غشای و در و غشای
که بعد طعام نفیج و پشه و آب سرد و غلبه افتد و باشد و اگر بدینها ازل شود و سهل نباشد و بسیار باشد که آه
یا طل شود و آن هنگام آب گرم بسیار بر سر یا پیر خشت و در و غشای گرم یا نقطه سیاه و بگوش اندر چکانیدن
و بجای آب غسل آب و شست آب که غسل چاکشی کرده باشد و آن و طعامهای نرم و گرم از نذورات
بکار و خشن اما حصار اعظمی سبب سابق بر رفتن تجارت سوداوی بود و باغ
غلاصه است آن و سواکس و کم خرابی و تیرگی چشم و رنگ و روی باشد و گران سر و چشم است و پشه
بود و استنهای طعام بیشتر باشد و مزاج و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و از چیزهای خشکی فزا
بیشتر بود و علاج آن نفیج و استقران سودا است بچسب حذر از بینی و دهنه و بلبلجات و قلوب خیار شنبه
و امثال آن و در طبیب دماغ و تدبیر خواب کردن و سائر تدابیر که در صدام سر و ساده گفته شده و
باید داشت و اما حصار اعظمی سبب سابق و دماغ سبب سابق و دماغ سبب سابق و دماغ سبب سابق
فهم شد غلاصه است آن خشکی بینی و چشم و لمس بود و میل از دماغی و نفرت از گفتگوی و کم خواب
و خیالات سوداوی و تشنگی با ناخوشی از طعام آب و زیاده شدن از چیزهای خشکی فزا علاج آن
دماغ بود و چیزهای ترینی فزا از هوا و غذا و کشته بود و در و قلعیدلات و غشیه با و با جمله تراشیده که و در خیار
کوته بار و غشیه خنک و در و غشیه بود و حمام فخر و در و غشیه بود و غلاصه است شیر خام و در و غشیه
بسی نیکو بود و غذا ای جرب و نرم معتدل و شربتها می خفتند و نیلوفری و دهنه دانه و خربزه و شیرین و نارنج
نافع آید و غلظت لهای خشک کننده و لعاب نیکو باشد و از استقران غلات و تخمیات و تبهها خذر و آب بود

در و غشای

و چون بی بخار غشی در صبحا و در وقت تاخیر غذا از وقت افتد بیشتر گردد و در طول الم کم گردد و علایق
 آن استعمال غذا با می غلیظ بود و مثل مکه پاچه و هر سید و اشباه آن و تخم زرخس بخوراند و ضماد کردن
 مخدرات از خشکها شایسته و اشباه آن و حب الشفاورین آیتی است و گفته اند که شراب نیلوفر و گوی
 ترنج نافع است اما صمد اسرار که از ضعف و دماغ ضعیف و بهجت قبول بود و در عدم
 رفع آن بر وجه لائق علامت آن فتور جو اس و بلاد است و درونی انجمه و زیاد شدن و غلظت و در طول
 الم علاج آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود و شیر دانه و تخم زرخس که در دیگر صدا اعمان کور شد
 را اگر بر دهنی مقوی سوزا چرب کنند و قنفل سوده بر بالای سرین بر پیش بر پاشند تقویت نمیکند
 حاصل شود و سوسر غالب بر بخار قلبه یونی و دشمن غلظت نافع آید علاج بگیرند و جگر نیکو سفند و فکینه
 و پیاز کوشنیز و زیره در اندک آبی بزنند چون بپخته شود و آب کم شود و در ضمن بگویند اندکی بپاشند و بسیار
 دیگر باریک شینیز و زیره مجد و از استیج کنند و در آخر اندک زعفران و شکاف در آید و بپاشند و بپاشان یا دیگر
 در پیش روی نهند و جامه بپوشد و دیگر پودر شانه چنانچه هوای بیرون داخل نکند و سوسر دیگر بر اندازند
 و چنان مکت کشند که عرق بسیار از وی برود و چوبه نقره از آن بشوید و ششها هم بخورد و هرگاه سخت بود
 آید بر دارند و هرگاه که نواهند مکر کنند و همان را سینه گرم ساخته استعمال تواند کرد و دیگر و زود تقویت
 دماغ بود و دیگر بتقریب معلوم گردد و انتشار الله تعالی اما صمد اسرار که از افراط تمام است
 بهجت حدوث میس و یا صمد و بخارات بر دماغ از حرکت جماع و استیکه بدن پاک نباشد علامت
 آن وقوع سبب مذکور بود و باقی علامات یسبی و عیانی علاج آن و عت و آسایش غذا آگاه
 مطب و دوک متدل و غسل تاب سرد بود و علاج یسبی و عیانی و چرب کردن گردن و دانه و دیگر خصوصیات
 عظیم نافع آید و پیچ و دود و سبب و دوا و غذای گرم و چیز نشاید بکار و دشمن و چیزهای عالی از فواکه و سببه
 همه ضرر بود و چیزهای فی انجمه مغزی بهجت و دل و سببهای مقوی جگر و دل و گرد و بسیار مضرب آید
 اما صمد اسرار که از خمار خیره و بهجت صمد و بخارات فضلات خمر بر دماغ علامت آن
 وجود بقیه آثار خمر و نمن آن بود و علاج آن تسکین بخار بود و بجز مصلحت فواکه و خمر با و تسکین
 بنقوعات خشک و حاض بعد تقویت دماغ تبیین بر و غن گل و آنجا که است لاکم بود و ششها صاف
 پدید آید و در دماغی که در صمد اسرار گرم گفته شد متعید باشد و در ششهای تیز حواس که در بکار مضرب بود

و فی در اول مفید باشد بنیابت در او از خواب و استخفاف فایز نمند و اندک اعظم و اما حاصله آن
 که مشارکت عضو و دیگر است بدست مشارکتی که آن عضو را یاد داغ بود و اما آن را
 در یاد یا تجارت را در یاد از آن بدماغ بر آید علامت آن است که تصور احوال عضو مشترک بود و اما
 آنچه مشترک است بعد بود و علامت است و علاج آن فی اغلب معلوم شد و در یکی و آنچه مشترک است بجا بود و در
 بجانب بیهوشی بود و آنچه مشترک است سپر باشد در و بجانب چپ مائل باشد و آنچه مشترک است کرده باشد
 در و بقیه مائل بود و آنچه مشترک است مراقب بود و در و بجانب یا فوخ باشد بواسطه محاذات این اعضا
 یا این موضع علاج آن تقویت دماغ بود و علاج آن اعضا بد آنچه در علاج امراض آنها که خواسته
 انشاء الله تعالی اما حاصله آن است که از کرم و غیره است بدست مشارکت بر آمدن تجارت از آنها
 بدماغ علامت آن ظهور علامات کرم بود و زیاد شدن بویت گرسنگی و کم شدن بویت سیر
 ویدی و پیشانی خواب و نردوی و سفیدی رنگ و اختلاف بین وختی و بدیوی بر از علاج
 آن تدبیر کرم بود و بد آنچه و محلش مذکور گردد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جامع درین باب
 اطهر بقل کشنیزی بود و پیوسته فریدن کشنیز خشک و سفوف و اچینی و فستق و کشنیز خشک سوده هم
 نافع آید و کشنیز سیاه و طعام رخیه خوردن و تخم بنیزک و در سنترکی با پیوسته سیاه و ناروان کوفته برشته
 خوردن و حافظه نسخه هم درین باب عظیم مفید بود و اما حاصله آن است که از کرم و دماغ خشک و
 و آن در مقدم دماغ مژگن گردد و در حرکات اعصاب را بر بخاند و تجارت بد نیز از آن حادث شود
 علامت آن آمدن بوی بد بود و از بینی و احساس حرکت چیزی محسوس دم دماغ و بدون نیاز
 و گرانی در آن موضع و زیاد شدن درد و حرکات و جمع علاج آن استقران بلغم بود که با ده کرم است
 بعد و تقویت دماغ کردن سیوطها و قطره با مثل کرم در تجلیل فقط و فلفل فقط و عصیر و برگ شفتالو و
 طبع ترس و نجین با صبر و طبع در سنترکی و اگر خشک آب کشنیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دواها که ذکر
 کردیم بکار دارند بهتر بود و جهت آنکه کرم از بوی کشنیز است شود و از دار و نتواند که بخت و تدبیر
 گرمی و خشکی فرا مناسب بود و آنجا که از وجع حرارتی باشد تدبیرات خشکی و سردی فرا مناسب بود و
 استعمال تخم راس از داخل و خارج نافع بود و اما مضاعف و موقوفه این هر دو اسم کینوع حاصله
 با ده و فرس بود که بعد از امراض افتد سبب آن اکثر ضعف دماغ بود و قبول او اختلاط بود

و گاهی عذر را اورام و مایه می نوزد واقع شود و این قسم خارج سبب بود و در این قسمت آن نیست که میسر
 سر را در دفر از سبب و باشد و بدین سبب که از خود و موسوم بود و دباغی سببی از حرکات و غیره از دباغ و گداز
 و از روشنائی و روشن گفتن متغیر بود و از یکی و نه نامی در این سبب باز آنقادن درست دارد و آنجا که ماده در پرده
 دباغ بود و در چشمها فرو آید و آنجا که ماده در پرده بیرونی محلول نمیشد و احساس آن در خارج توان کرد
 و لمس کردن در دباغ و کند و عجز از آن تیزاب کاری است تمام سر را بعد از کشیدن به تیزاب بنیم نرم
 و بعد از آن بنظیف و موم حرم کردن و در تحبیل نرم سائیده باز نقل در آب کاجی و در سینه طلا کردن کرم
 کرم به تمام سر و کرم نگاه داشتن خطیم نافع آید و تقویه و تسکین دغد او شربت و تسکین و تدبیر که در اع
 بلغمی گفته شد جمله آنجا نافع آید و تسکین را بریز و بویات مقبیه بود و شراب شیرین بعد طعام مناسب باشد
 و آب شور و هر چه سرد بود و عظیم منفر باشد و نقل بهوای گرم مغیده آید و تقویت دباغ قلبیه بویاتی مذکور و شهابه
 و تقویت معد و محتویات و حبیب بود و در او مسکه حافطه است و حبیب الشفا بر تبه بخور عظیم مضید بود و در
 که خیار سبب است شهابه نافع آید بویات تخصیص بعد مالیدن حجر مسری و اما شقیقه این در و نیم سر بود
 سبب این همان است که در مضیه گفته شد لیکن اینجا ضعف در یک شش بود و نادان این اگر در عضلات
 صدر و پیشانی بود و از باد غلبه و خفا گرم و خلط سرد و جمله افتد در این است این بودن در دست در یک
 شقیقه و گاه بود که نبض باز آید و گاهی در دآن بر تبه رسد که لمس نتوان علاج آن همچو علاج خود بود
 بتخصیص آنجا که گفته شده باشد و در او اول که از ماده گرم افتاده باشد و علامت غلبه خون ظاهر بود
 و رنگ پیشانی و رگ بین و گوش زدن و نکو بود و مخدرات دادن سبب آنکه در او عمامی محلول بکار آید
 چون آب کشنیز تر یا آب عنب اشوب همیشه نهاده و یا با سرکه در وقت خلط کرده و تیزاب جامع التفعیل
 درین باب و قبل آمدن نوبت آن استغراق می نمیشد بود و بعد از آن تقویت دباغ و اگر مریض بود
 بیل باید است تا علت انتشار پیدا یابد و گویند موم و روغن زراعی پسیدن چند آنکه آبله کند موضع
 در و تخمین خرد لیات و شهابه آن از مفرات نافع بود و بعد از تسبیح تدبیر مصطلحات و حبیب بود
 باید و است که تدبیری که عام بود دفع آن در حلقه اعضاء پاشویه بود و محلات جاذب چون
 طبخ یا بون و کلیل و پودره و خطی و قطره و ن و خاله و برگ سید و مالیدن تیزاب نرم بسم و تیز
 بر کفهای پاچی و دست و پستان اطراف آنجا که بود کشادن در آب گرم نهاده و و مجروح آتش بر ساقها

و خواب کردن و طعام خفیف و کم خوردن و آب با گلاب همیشه بنما صنف خوردن کم کم و نیم سر و یک تریک
 آب و قشقرق بر گلاب و نارالمسی و جلاب قند و گلاب و تخم زربان یا عسل آب یا شکر آب یا
 هندوانه یا خربزه شیرین بتخصیص یا با کشنی و بونیدن چند یک ستر و تخمین طبیعت بملکات و مشیات
 و حقه معتدل و طلاء کردن چیزهای مقوی بر سر خواه گرم و خواه سرد و همچنین روغنهای گندمی که به صراع
 نزله باشد که آنجا روغن و در باید داشت بلکه هر چه ترشی فراید و تکیه بسی نکند و ترک ترشی در کشت
 صد اعما اولی بود و بعضی مردمان بکشند که چون اندک طعام صغیر او را خوردند یا فعل گرمی فرا کردند فی
 ایشان صداع پیدایم نماید چون اندک ترشی خوردند فی الحال تسکین می یابد و حذر از بویهای گرم و
 عطر چون زعفران و سیخ و قسطا و حماما و اسفند و اینها از افادید در اکثر صداع اعما لازم بود و همچنین از
 طعناهای بخار انگیز و شکر افون و رگ پشانی نافع آید در جمله همچنین بالیدن اعصاب و عضلات
 کردن و دوشها و بسیار آید که بهین صحت یافتند با وجو جمعی صداع و پیدم شخصی را که صداع
 صعب و مزمن داشت و در در میان سر و یک یا فوج بیشتر بود و بی اطباء علاج کرد و نمیدانید
 حکیمی هندی فرمود که صنف را گرفتند و بوالی و در شکم او را سوراخ بسیار کرد و در در میان سوراخها
 بستند چنانکه شکم آن بر میان او بود و گذشتند ساعتی فرج ورم کرد و آنرا برداشتند و دیگر بر آنچنان بستند
 چون پنج عدد بستند سخت یافت و چند جای دیگر هم از مودیم نافع بود و پیدم شخصی را که او را بسیار
 صداع شدی بود اگر بکشد و در زنده بپزند و بپزند اگر دی و چند سال چنین بود و یکی فرمود که در حمام
 رود و زرده تخم مرغ را بر روی کیسه حمام بزد و حمام و سوراخ گوش بر آن نهاد و خواب کند و با چنان
 بداد و چند آنکه گوش او تمام آنرا جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر خیسد و زرده دیگر گوش دیگر جذب
 کند همچنین که در صحت یافت و در شفقت نیز از جانب در و تجربه کردیم نافع بود و پیدم شخصی که در در
 عطیه داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و مدت ها نگاه شتی و بی مضطرب ساختی او را و هیچ طلاء و
 نطول کرد و او غدا نافع نیامدی شخصی مجرب فرمود که دو سید بزرگ ساختند و بر سر زده شقیفه او
 نهادند و تا سه حکم بر آن کردند و بر سر او بستند سخت ساعتی را تسکین یافت و هرگاه پدید آمد
 همین نوع علاج کردی چند جای دیگر هم تجربه پیوست و بسیار باشد که صداع مزمن گردد و هیچ علاج و
 دفع نکند الا که دراع باید کرد و میان سوراخها و در غما و سل بستن که از مضرت در چشمها حفظ کند

و دیدم شخصی را که صداع مزمن داشت و هیچ علاجی بکستور اطباء صحت نمی یافت یکی فرمود که
صبر تا آب حل کرده طلا که نوشته یلها بدان آلائیده در گوش نهاد و درون گوشه شمار اینز بدان نطوخ کرد
صحت یافت و بسیار جایها از سودیم مفید بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از
مزید العر و حافظه الصحوه و حب الشفا و جوز بوا و بلادر و زرنج تقویت مزاج نمودند این علت است از ایشان
باز شربت و آنچه احیاناً شدی زود دفع شدی و چند صداع کشته صعب را بعد از است کس بر بالای طبایع
نرم غلیظ و گرم علاج کردم و لابد اعلم و مرا گاهی صداع صعب افتادی و بسوی مراعات کردی و خفتی یافتی
لیکن تا خواب نیکو شب نکردی رخص نشد و خواب شب و کم خوردن منعی بودی از جمیع علاجها و
آخر الامر خپان تجربه شد که حدوث آن از خوردن فرشی در طرف شب و آب بسیار بران یا آب بسیار
بر بالای سیوه در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صعبیت در که بحلقوم سه فرو داده بود و انگشت
اندر حال پیش کردن فرو بردم و بقرصه فرو فشار دادم نافع بود و تکرار کردم در ساعت طلسم شد و
بعد از آن همین نوع علاج میکردم و این بسی عجیب است و غریب و چند نوبت مرا این صداع مزمن افتاد
شد و بهالیدن رگنای گردن و کتف و دوش و حفظ از هوای سرد و دوا و استرس و ترک ترش و
شیرینی صحت یافت اینست فی الجمله بیان صداعها و علاج آنها و لابد اعلم قرآن طیس است که
درم گرمی که از خلط گرم و تیز اند غشاء و باغ افتد از اسیرام گویند و گاه بود که درمی را که در جرم و باغ
افتد از چنین خلطی آنرا سیرام نامند و یک نوع از آن موسوم بود بشقاقلس و چون لازم این نوع
درم و باغی است هندیان گفتن آنرا با سیرام قرآنطیس که در لغت یونان عبارتست از نذیان موسوم
ساخته اند و این از قبیل شمشیه شی است با سیرام لازم دی و این در استمالات بسیار شایع است و چون
سیرام در لغت فوس آما سیرام را گویند مطلقاً گاهی بدین اعتبار بر جمله ادواری که بر دماغ می افتد
اطلاق می نمایند و با ده قرآنطیس صفرائی بود و حاویا مجترق و یا خونی یا صفرا آسمخته تیز و رقیق شده
و این مرض را مقدمات است که جمله آنها خبر دهند و اندر وقوع آن مثل تپهای گرم یا خشکی طبع و فراموشی
امور قریب العند و اندوه مندی بی سبب و سرخی زبان و چشم در روی و استلامی رگنای گردن
و چشم در میدان چشم از روشنی آفتاب و غیره و در و سر لازم با گرانی و بیخوابی و دیدن خوابهای شوم
در تفریق بول و عدم رعایت بعد از اینها و این علت گاهی سبب ورم نواحی سر از خارج افتد و

لازم و گرانی سر و گاهی سخن بهیشتان گفتن و گاهی خاموش بودن و دم زدن عظیم و بی نظام و خواب
مضطرب و در خواب نعره زدن و بدان بیدار شدن مضطرب و کسلانی آواز دادن و باشد که آواز
گاهی منقطع شود و باشد که زانوش آمان گیرد و گزیدن زبان و دشت بول و سبایی لون زبان بود
بعد از زردی و تقطیر بول بی اراده و آنجا که بول مانی بود امید بر نباشد و چشمهای صاحب این مرض
در او اهل خشک بود و در او از یک چشم دمید پدید آید و نبض در ورم حرم و داغ موجی بود و در ورم
غشای مناری و گاه باشد که قرصش گردد و آن مقدمه غشی بود و باشد که از غشی خشک گردد و آنجا که در ورم
اند غشای جز و مقدم باشد و در تحیل او بیشتر بود و زردی از چاه و گاه از دیوار میپسند و دست پیش
چشم بیدار و برسان کسیکه کس اند یا گسید و آنجا که ورم اند جز و میانین بود و اندیشهای او بیا
گرد و دندان بسیار و سخن بهیشتان گوید و آنجا که ورم اند جز و موخر بود و هر چه گوید و خواب فراموش گشته
چنانچه اگر آب نواهد که خورد و فراموش کند و آنجا که آمان در غشای بیرونی و عروق بود که از درزها
سرد آمده اند صد اعمی بود که گونی در زبانی سبک باشد و آنجا که ماده آمان خون صفراوی بود و گاه
سبک او متفنج باشد و فعلهای او باخته بود و قطرات رعان گاهی ظاهر شود و دمید میباشد و حمر
غالب در خساره و چشم او ظاهر بود لیکن اگر صفرا باشد زردی در بشره او غالب بود و حرکات
او مضطرب باشد و خواب نکند و گرانی سر کم بود اگر خلط سوخته بود و کوس و ملاک و خونبار و غالب بود
و خواب او شوش و خیالات او فاسد باشد و آنچه مشارکت اندام دیگر افتد بیکبار ناگاه پدید آید
علامات بیماری آن اندام قبل از آن شاه آن باشد و آنجا که آمان غشای آمان بر دم داغ مودعی شود
علامت آن آنست که بیمار بر پهلوی نتواند خنثی بقیا باز افتاد و خمید و گاهی بیکباری چشم از پهلوی
باشد و سید پهلوی ای او طر خنجره بود و شکم او متفنج شود و اختلاج اندازد اما پدید آید و آنجا که بیشتر
باز گردد و علامت آن آنست که نبض بطبی و نرم شود و سیلاب لعاب پدید آید و چشمها بزرگتر افتد
و فراز کرده دارد و چون علیل را اختلاج عقل او با گریه خسته بود و کم خلاص یابد و آنجا که شنج و سستی
و بخاری پدید آید در ساعت هلاک گردد و آنجا که عروق متفنج گردد و دیوار داخل و سستی باوسته
در پاهای پدید آید و علیل بدان خود را دری یابد و تشنه و سبک عظیم امیدوار بود و علاج آنجا که قرار گیرد
بی مشارکت عضوی باشد تدبیر حی صفراوی لازم محرقه و غیره و صدراع حار مطلقا چنانچه مذکور شد باید کرد

با مبالغه در غضب ماده با سافل و اگر تیزاب فاروقی تیز بر کنه های دست و پایی مریض باشد بخانه
 پوستی قوی از آن بردارد و بر سر او تیزاب نیم نرم مکرر مالند و مهلت دست و در بین کشند و غنای
 محل معده را بعد از آنکه رادع و لطینات و آب کش نیز داشته باشند و آن بکار و آشفته باشند و ماده فی الجمله
 خشک ساخته و با سافل مال گردد و نیده بخته و غیره و غنث بکشتن استغراق حاصل کرده بغایت نافع بود و سکر
 وی با خوش هوا روشن و بی نقش باید و در روز اول پنج غذا نباید داد و بر پنجین ساد و مثال آن
 اقتصار باید نمود و بعد دور و ز کشکاب برقیق باید داد و بعد سه روز یا چهار روز ز کشکاب غلیظ دادن
 مگر آنجا که از ناخوردن آنکه ضعف می شود و طبیعت مریض که آن نمی آید که آن هنگام غذای خشک
 از کشکاب و غیره پیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اعراض قوی تر بود و بر لطیف تر و
 و غذا بیشتر باید و آب سخت سرد را از صاحب این مرض دور باید داشت و آنجا که بول کردن آموش
 کند مثلاً او را بر و عن شبت نیگرم چرب باید کرد و آن گشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که ماده
 قرمطیس خلط محرق بود و تسکین و خشک ساختن ماده اولاً تقصیر نباید کرد و بعد و بکینیات
 خشک استغراق باید نمود و حننه که از آلو و پستان و عناب و نیلوفر و شاتر و دمنون و پنج خطمی و زرد
 و حلیب بزخاری و کشکاب و خبازی را با بونه و روغن بنفشه با دام ساخته باشد بکار داشتن و
 بشیانی که از ترنجبین بنفشه و خطمی شیرین و شکر و خیر و مینو یا دقرا قوت و زهره کا و ساخته باشند
 گاهی گاهی شکم فرو آوردن و باقی ته اسیر بطریقی که ایما شد مرعیه داشتن و آنجا که ماده خون صفراوی بود
 و حننه متقصد قصد قیفال مستونی باید کرد و الا الحجامت ساقین و میان دو شان که درون و رگ گوش
 و رگ پیشانی و بینی و زیر زبان زد و بعد از آن تسکین فرمودن بنده کورات و در خشک ساختن
 ماده اعتدالی مرعیه داشتن و باقی تدابیر که بدان ایما شد بدستور بجا آوردن و آنجا که خطر آب و
 در عظم بود بر تیزاب کاری و غیره تسکین نگیرد چاره نبود جز آنکه مخدری مقوی بدو بخورند
 آن مقدار که او را از درخیر سازد و نگاه مجال یابند و با سهام تحلیل مشغول شوند و آنجا که مرض
 شبه کت اندامی دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در حمله باید که آنچه بر سهیم اند و می مانند جهت
 در نخست را و عنای محض بکار دارند تا آنچه بخارات متوجع بود باز آید و به علت منقطع شود
 و بعد از آن بختی قوی بعضی زیاده کنند تا معضو قوت یابد و بعد از آن سیر دات بی قایلین بکار دارند

و قلیلی از شخاش اضافه کنند جهت خواب اگر ضرور باشد و قلیلی بابونه جهت تعدیل آن و تسلیل
فی الجملة و بعد از آن محلات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و اگر تیزاب خارج ازین تدبیر است
بهر وقت که توان بکار داشت و بعد استفرغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم شفا قلوب
این فلنونی جرم و مانع بود و سبب آن اعتبار خون عفن باشد و مغز علامت آن تب گرم لازم
و اضطراب و صداع صعب بود و چنانکه گوید یا در نای سکه کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بین حواس
و حفظن بیماری نظام و قاعده بود و برخلاف عادت بیشتر بقفا باز خسید و باشد که بسبب مشارکت عشا
کز آن تو که کند و باشد که مشارکت معده فی و غلیان خصب وارد و اکثر این مرض در سیم باشد و آنچه از آن
بگذرد و امید خلاص دارد و علاج آن همچو علاج قرطیس خونی است لیکن اینجا قصد سبالله باید کرد
و خون فاسد بسیار بیرون کردن بدفعات در روزها متعاقب و بعد از قصد قیال اگر اعراض و درد
کمتر نشود و رگ پیشانی در گریز زبان بایزد و اگر زیادتی احتیاج افتد حجامت ساقین کردن و
تدبیر بدستور یکدیگر در سر سام فهم شد و معده اشتق و الله اعلم حمزه و قویای و مانع این هر دو مرض
هم در جوهر و مانع افتند لیکن آنچه ماده درم آن صفراوی صحیح بود آنرا حمره گویند و آنچه ماده درم آن
صفراوی محترقه باشد آنرا قوبا گویند و کوهکان را این مرض بسیار افتد علامت آن تب سخت
نیز بود و صداع قوی و اندرون سر سوزش بسیار در یابد و پوست روی اکثر اوقات سرخ شود و جهت
غلبه میل حرارت باندرون و باز یکبار گرم و تیز گردد و درنگ چشم در روی زرد باشد و دیان و زبان
خشک بود و سبب اینها که از فلنونی بود لیکن سایر اعراض کمتر باشد و اطفال ایافوخ و
ششینه و چشمها غور کنند و جن جنیه گردد و هیچ نمناکی در بدن نیابد و اکثر این مرض در سوم هلاک
کند و اگر از آن بگذرد و خلاص شوند علاج آن علاج سر سام صفراوی بود و باز یادتی در تطیب و
بستن اطراف و جذب اینها پیوسته باید و خود کاهرا سپید و خای مرغ بار و عفن گل آسخته و سر و گرد
سپید طلا کردن و چون گرم شود دیگر سرد ساختن و نهادن متصل و همچنین طلای آبکش نیز بر آب
برگ خرفه و آب کدوی تر بار و عفن گل آسخته و سر و گرد و عظیم مفید آید و الله اعلم صهارا و این بود
صفت که با قرطیس افتد پس حقیقت مرضی بود مرکب از یابنا و قرطیس چنانکه قرطیس
مرکب است از ماخولها و درم و تب و ماده این صفراوی سوخته بود و یا سودای سوخته و گاه و باشد

که اول جنون برپا آید و آنگاه درم حادث شود و متعجب آن علماست است که هر چه بشنود
 جواب مناسب آن قدر در انوشش کار باشد و حرارت تب غالب باشد و چشمها سرخ بود و کراتی
 بکشد و هر طرف مضطرب بگردد و بعضی از چشم زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی
 حرکت نکند و زبان شیر گویند و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آید و هیچ نمکند و چشم
 مشتاید و حرکت نکند و باشد که خاموش زیرانجامه و کاه از دیوار کشان گیرند و بخوابی و آگاهی
 و غیره که در قرآن طیس گفته شد جمله آنچه با شمع الزیادت علاج آن بعینه علاج سرسام صغری بود
 باز یادتی در تطیب و جذب مایه و با ساقط و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مریض را بپند تا
 از اعتدال و حشمتی بدتر رسد و دست به علاج او توان کردن و الله اعلم الغیبات آن درمی
 بلغمی که اغلب اندر مجاری روح و مانع که آن عروق و شریانهاست که به مانع و حجب آن در آمده و افتد
 و هیچ در سیم و مانع و عثمانیونند بواسطه لزجیت خلط و مغز و مصلاب حجب و لیکن از مجاورت
 این درم و مانع و روح را مضرت رسد و ممکن بود که بعد از بلغم لزج را حجاب و مانع را قشر کنند
 و مشورم شوند و با از بعضی بلغم حدی پیدا کند و در آنها نفوذ کند و این کم افتد اما جمعی بیشتر برسد
 این مذکورات اطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم بود و هم بدین اسم موسوم باشند
 و آنچه ماده خالص نباشد لیکن غالب بلغم یا سودا بود و هم داخل بود درین اقسام و با استعمال جمله را
 سرسام منور و خفیه و بیشتر در لغت یونانی بیان را گویند و تسمیه این مرض بدین اسم بواسطه لازم
 بودن سیانست مراین درم را اینجا خود تسمیه قرطیس معلوم شده علماست این تپی نرم و
 لازم بود و صدای خفیف و غنودن نفس بدیری زدن و گرانی بر خواب و فراوانی و سبب
 بر زبان و کسالتی در حرکات حتی و چشم کشادن و درین بدم نهادن و گفتن ضروریات و در جائه
 خواب بیشبب و در فتن و غم و غم و با تفاوت و یا موی و یا بطور و کشید بودن بول و بول خرو
 گا و باشد که بول باز گیر و درم زدن ضعیف و طبی شود و اگر سختی سودا با ما و پرا آن اینجه بود
 سخت با نهان و شجرت و چشمها باز کرده و در همچو چیز یک کسی سخت و در آن تخیر بود و تقدیم علاج
 یا گرانی و کسالت و غفلت و غلبه فراوانی و در خواب دیدن بارانهای غالب بعد از تپی نرم
 مرطب و خوردن چیزهای بخار آلوده و غلبه و مستی و خشم مندر بدین علت بود و علاج آن صدای بلغمی

یار عایت است بدال در گریه حاجت تب و غلبه است تمام منصف نام و او مستقر غلبه بعد از آن و
 مناسب آن بود که اولاً بر سه طلاهای رایج معتدل خنثی از سرکه و گلاب در روغن گل آبیست
 و بتدریج گریه های محمل و خل سازند از آنچو صدراع سر و گفته شده و در او آخر لاجرم تیزاب فار و
 اضافت کنند که با خاصیت نفع عظیم خنثی و خنثی نیز در اول از منقبضه و اصل سوس و منور و آب
 بیج بادیان و صلیب و تخم گاجر و نمک سازند و بعد از آن اصل او خنثی و بیج اضافت کنند و در او
 گریه سازند باصل که در اصل گرفتار است و سوس و فودنه و مری و انیسون و نمک هندی و آب
 آنها و اگر آنرا تقویت کنند بشم خط و بوره و ترب و سقونی و خارقون و امثال اینها یکی یا دو
 از اینها اولی بود و است فراغ حجب چنانال و مری و آب اینها مناسب بود و در جذب ماده بود
 نه که در سایه قاسمی باید نمود و تیزاب کاری و بعد از آن تدبیر بقیر و طی و لفظ و بدین اراده
 عظیم نافع باشد و در است دادن اکثر مغنیه آید و بسیار زانیا بگذشت که بضرورت خواب کنند
 و اگر غمخواران و خواب غالب او را آید باید آگاهانیدن و قطعاً بگذشتن که غافل شود و غلبه آواز
 و کشیدن موسی سه او و خواندن و جنبانیدن و تیزاب نیز گریه های دست و پایی او مالیدن
سبات سهری و سهر سباتی بدانکه سبات غمخواران را گویند و سهر بیداری را و هر یک
 ازین دو نوع مرکب باشد از قراضیس و لیث غش حبت برون ماده مرکب از بلغم و صفه اند و تیزاب
 تمام مزاجی بلکه تریبی اخلاطی و محل این در محل قراضیس و لیث غش بود چنانچه دانسته کنند و چون صفرا
 غالب بود علامتهای قراضیس ظاهر تر باشد آنجا با بنیان و چون بلغم غالب باشد علامتها
 لیث غش ظاهر تر بود و آنجا با بنیان غمخواران بسیار باشد و اگر سیدار شود و غافلانه یکبار چشم باز کنند
 و دیگر چشم فراز کنند تمام بطریق قریب چنانچه گاهی بلغم طغیان کند و امثال سبات سهری ظاهر تر شود
 و گاهی صفرا طغیان کنند و امثال سهر سباتی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقاً باز گرفتن بول را
 سخت بد باشد و سرفه خشک و سهر سباتی نزو و بخت و چیزی بگلو اندراندن و خلق ناشدن آب خوردن
 از بیسیر بیرون آمدن در جمله عظیم بد باشد و در سبات سهری گاه غلبه سحر بلغمی رو به امتیج و رنگ صاف
 بود و در سهر سباتی گاه بود که از جهت غلبه در و بهیوشی صاحب آن هر ساعت بر جلد و بر خود بول
 کنند بی اختیار و نفس صاحب سبات و سهر از منقبضه صاحب لیث غش قوی تر و از منقبضه صاحب انقباض

ضعیف تر باشد علاج این مرض مثلثا مشترک بود میان علاج قزطیس و لیشر غش و گاه بود که یک
 تاشق تیزاب در برابر آب آمیخته دادن عظیم نافع آید و الله اعلم جمیع که آثار عونت
 گویند نقصانی بود که در شکراشته چنانچه تدبیر اعمال ضروری بود آنرا اصلاح توان کرد بطریقیکه قبل
 از آن اورا میر بوده سبب این سوء المزاج بود و بار که بطن او وسطا ستولی گردید و یا سوء المزاج
 بود یا بسبب سوء المزاجی بود و در خشک که جوهر روح را کم و غلیظ و سرد سازد و قوت آنرا ضعیف
 کند و محض اصلی را نل نشود و علاج تعدیل مزاج و داغ بود در سافج و در مادی تنقیه و داغ و بد
 بود و تعدیل مزاج بدن بتقلیل و تطهیر غذا و تقویت محل تبدیلیات با دایان تقوی و طلا با و
 صنادهای و نظو لها و شوها و غیره با و در جمله از اوست طلای قیرو طی که از روغن بلادر با چهار برابر
 روغن کنجد و موم سفید و مقداره کفایت ساخته باشند و طلای و مینا راحت نافع بود و در اوست
 خوردن بلادر و حلهای آن و اطریقیات بسی مفید باشد و خوردن غذا با که در آن دایمی و مصطک
 و کندر و وزعفران و مشک و غیره و زیر و زنجبیل بود و قرص عود و عنبر و مغر و بن و نادر جیل باشد
 و مسکات نافع باشد و رس و زنجبیل و رینی و میدن یا درون مینی مالیدن نافع بود و عادت فکر با
 دقیق بقوانین حکم درست گفت و شنود با مردم محول در معاملات تنگ بود و الله اعلم شیان
 این نقصان قوت ذکر صور معانی بود و سبب این و علاج در غلب احوال بچو سبب و علاج
 حق بود و اما محل مختلف باشد و گاه بود که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در جز و موم
 و داغ و آن هنگام علاج خفیفی بود از لیشر غش و فرق میان و مادی شیان و همچنین از محض غلظت
 اضربه و تاپیر سابقه و غیره آسان بود و الله اعلم ما یستحق لیا این تشبیه کما نهاده فکر با باشد از
 بحر اسی طبع به بدی و خون بیوقع بحیث سوء المزاج سوء اوئی که از داخل کندر و مظم روح نفسا
 بود و بدان سبب روح نفسانی که جوهر شفت و نورانی است از که و رت و ظلمت حاصله جوهر خود
 متغیر گردد و آن و متوحش و ترسان باشد چنانچه از او را ک طلمت خارجی و این سوء المزاج یا سافج
 بود یا مادی و ماده آن یا در نفس داغ بود یا در تمام بدن یا بشکست عضوی از اعضا نیست
 اما آنچه در نفس داغ حادث شود چنان بود که سوء اسی طبع غالب یا غیر طبعی جمع گردد و غیره
 آنرا فراخورد و آن کیفیت داغ و روحی را که در بطن و سیت کندر و شوش دارد و سبب

حرارت و کما و باشد که حرارت و باغ بود یا حرارت دل یا بر دو یا بر آن جهت سودا و اسهال غیر طبیعی
 در و باغ یا خون که در بعضی مجاری و باغ بود و تحیل طبیعی تبکالت و غیره بی اشتراق غالب
 زیرا که آنچه خلط آن نیک محترق باشد آنرا مایه نیکو یا نیکوید بواسطه آنکه اعراض آن از مایه نیکو یا زیاد
 باشد چنانچه پیشتر معلوم گردید و انباشت از این جهت است که مایه نیکو یا این بود که جهت استحکام
 مایه در عضوی رسین باشد و بسیار بود که این صنف از انتقال صرح افتد و آنچه مایه آن اندر تمام بدن
 باشد چنان بود که سبب سوء المزاج کبد یا پستان یا قاع یا سوراخ کبیر یا سوراخ کبیر است و افغات سودا
 متبادر سودا و اسهال غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب از آن بد باغ متصاعد گردد و در روح
 نفسانی را آشوبش و مکرر دارد و این اثر احسان بود و خصوصاً از روی خون و کثیف آن افتاد و با
 و آنچه سبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فصول غذا و بخار معاد در مراق که بعضی است که
 ستر اکرم گردد و یا اخلاط آن بواسطه حرارت جگر و معا و یا سده سوختگی فی الحقیقه پیدا کند و تحیل
 پس و اگر دو و بخاری مطلق از آن بد باغ میرسد و این را مایه نیکو یا مایه مراقی و مایه نیکو یا مایه نیکو
 نفیضه فراقیه نامند جهت غلبه نفع درین صنف و با سوء المزاج با فاج یا اندر و باغ بود فقط و یا اندر
 تمام بدن اما آنچه در نفس و باغ بود چنان باشد که آنچه از طریقت غذا از سد طبع سودا آورد و
 مزاج روح روشن را غلبت و کند و در تحیل سازد و سبب این اغلب سوء المزاج سودا و اسهال بود
 که در دل پیدا آید بواسطه انقباضی که روح حیوانی را با روح نفسانی است و بواسطه آن مزاج و باغ
 را تحیل طبع سودا اگر داند و گاه بود که سبب دیگر باشد از اسباب سردی و خشکی نرا لیکن هیچ سبب
 درین مرض بی مشارکت دل نباشد و آنچه در تمام بدن بود و هم اغلب سبب تقدم سوء المزاج دل
 و یا مشارکت آن و بدانکه سبب قوی در مایه نیکو یا غم مفرط و یا خوف مفرط بود و جهت بود و این و غیر
 موجب تبدیل عظیم در احوال دل و و باغ و روح اینها و بسیار باشد که مردم معده و رخم و با سار لقا و سیر
 و باب الکبد و مراق و غیره سبب مایه نیکو یا شوند جهت حبس و احتراق اخلاط و صعود بخاریه از آنها
 و برقع آنها مرفوع شود و گاه باشد که احتباس طشت و حین و خون بواسطه سبب شوند و کشتادن آنها
 نیز مرفوع شود و مردمی رسیده که دل و جگر ایشان گرم و و باغ ایشان تر بود و تحبص مردم افش و آنان
 که سبک زبان و خشک اندام باشند و چشمهای ایشان متحرک بود و سیاه و سیو است بلکه با مردم میزنند

و باینکه بر همه میفتارند و موسی ایشان بسیار سیاه و غلیظ بود و بزرگ سخت سرخ و پاکند مگویند که بسیار
 مایل باشند و سینه و کتفها فراخ و لبها سطر دارند و در گامی کشاده مستعد این مرض باشند و همچنین آنها
 که بسیار فکرهای دقیق کنند و شدت و گرسنگی و تشنگی کنند و خشکی فراخورند و مردان از ایشان بیشتر از زنان
 افتند و از کین از ایشان بیشتر افتند و که از آن پس از ایشان بیشتر از جوانان افتند و در فصل خریف و صیف بیشتر
 افتند و جمله جفت مناسب طبیعت و در بهار جفت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که سیحان
 آن باد و از بدیدی آید و این مرض با مرضی که چیز اسافل افتد چون بواسیر و داء الفیل و داء امیت
 بسیار منتقل گردد و مرتفع شود و گاهی بصبر منتقل گردد و دیدیم که بفتاح و خدام نیز منتقل شد و علما
 ابتدای حدوث آن آنست که بعد وقوع استعداوت مذکوره و یا سبب دیگر از آنجمله فی الجمله سبب
 و سهری زیاد و می باشد و بلا الهیابی تقریب و سیاق اللسان غالب و غصه های بی موقع و قبض شکم
 فرون از عادت و از اراد رسیدن بی محل و هر اسیدن از اندک چیز یا سخت از نارگی نفرت کردن
 و تحمیر بودن و بسیار بفکر فرو رفتن و راه افتادن چشم غالب و نیک آگاه نشدن از حکایتی که
 گویند با او در آن چنین و سوختن و مانع و خشکی بینی و چشم و اطراف و آسایش و صفایافتن از خوردن
 ترشها و خشکیهای سرد و کرده و زینها و از آمدن شکم و بدینک آمدن از اندک خشکی و گرمی هوا و در خواب
 نازکیها و دو و بسیار دیدن و باخ و ناگاه بلند شدن و بدی صم و سوزش فم معده و بی بودن
 و ترشی طعم و این و گرمی سیان سرد و گاه بخارات بسرو روی بر آمدن چنانچه پندارند که از خوردن خواهد افتاد
 لب و زبان و انگشتان بی تقریری ظاهر و چیزهای تیره و سیاه و تیره را چه بخورد و در خطوط و بخارات نور
 و زمین در پیش چشم گاهی نمون چنانکه نیک احسان چیزی دیگر نتواند و گاهی بخاری در سر و دست
 و روی او حرکت کردن شبیه بچرکت مورچه و غلبه خیال یافتن گنج و قسمت و خرج آن و گرفتار
 سلطنت و ساختن کیمیا و خراج آن و بسیاری میل حرکات مضحک و از او و تنها بودن و گشتار
 و کوهها و غلبه خوف آواز قصد مردم و از افتادن خانه و درخت و شباه آن و علامت
 استحکام آن آنست که اکثر این حالها غلبه است و سخنان نامربوط گوید و کارهای بی قاعده
 کند و حقد و بجاج او بسیار شود و همواره اندیشه های بد و قصد با کندی جفت و گریزان ترش روی
 و غمگین باشد و اویم پندار و که کسی قصد او میکند و زود از چیزهای اندک برینج و سخت برینج و در آنها

وزان یا بدید و ایم بر خود گمان نه و مردن و بیهوشی بزود غلبه کند ضعف عظیم از جمیع اندکی
و احتیاج اعضا و آوار گوشت و سبکه که از این چنین و دومی گویند و از آنجمله و از دوار و جفا
خاص بسیار باشد و چیزهای بسیار پیش چشم نرسد و بوی خوش و از امر و نهی کسی سخت گریزان باشد
میدرد و اختلاف گیرد و اشتعال در اندامی که صبر نمی طلبد و صبر و کمالی در محلی که تحمل نمی کند
مهم از دومی آنچه مقدمه آنست می باشد و گاهی بخار است چنان بدو بر می آید که چشمهای او خیره می شود
و یک نعلقه مرد می بیند و گاهی یک شخص را در دست می بیند و گاهی نمی بیند و خطه نرسد می خواهد
فراموش می کند و بعد از آن دست و زبان از بعضی اعضا می دوی و غیره در خواب سرد و چشم او می بیند
و خطه دیگر را آن نیز بهتر شود و اگر ترس از چیز ناگهانی که هیچ وجهی ندارد و بر غالب شود چون افتادن از جای
و اشتباه آن در محل های جنگ و در کارهای جوانان جراتهای بیوقع کند و گاهی حیوانات با مردم
در نقشه او متشکل شوند تا موزه و با ایشان چکانست و تعجب و حمل کند و یا ترسد و خوشحال بود و بخار
بیشتر بگوید و تعبیر می یابد که اکثر آن است که ناخود از کار می که قبل از آن مشغول می بوده بعد از
مرض همان بر تصور او غالب باشد و آنرا گویند و باشد که خود را از آن تصور کند چنانچه مرغ فروشی
خود را گاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و کوزه گر خود را کوزه داند و از دیوار و سنگ
حذر کند و اشتباه اینها و آنهارا اگر اندکی تمیزی می باشد و از شوای خود گاهی و نفس بر سر که گمان طبع
نیزند از صلاح پسندند و از بی و چون مقرر کنند نگنند و گاه باشد که سخنها و اخبار پنهان و احوال آئینه و
شنود بی آنکه از مردم کسی گویند یا داند و بگویند آنرا و است آید و درین علامات مذکوره اشتخاص
مبتدا است از بعضی هستند که بسیار مرض بر ایشان استیلا یافته و خود آنرا هیچ در نمی یابند و عمر
طویل با آن میگذرانند و سود المزاج متفق بحسب این حالی جمعی این را نامیده اند و در اکثر این مرض
از قسم سود المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده خوبی بود و غم و ترس کمتر باشد و امور ضحک خواهد بود
در رنگ او سخت تیره نباشد و بر خیزند و آنجا که صفرا می با او باشد تشنگی و تندی و زردی رود
و طعمی دیان اکثر اوقات بدان خواهد بود و آنجا که ماده بلغمی بود و کالت و تهستگی و کم سخنی غالب بود
و خواب بیشتر آید و رنگ وی سپید تر و بگوید و نابل بود و آنجا که سودای محض بود و غم و تشنگی و
خمول و اشتباه آن بر غالب بود و آنجا که اگر تیره باشد و آنجا که تشنگی تمام بدن افتد سبب حدیث

سو دای عام از تدبیر مرض جگر یا سپر ز باشد و یا حبس عادت آمدن خون بواسیر و غیره یا جگر و اخلاط
 از بروی خارجی و امثال آن بدان اینها نمایند و آنچه بشاکت مراق بود بی درمی جفا حاصل و دارد
 طبعین و اختلاج روی و بر آید بنجار یا چنانچه بدار و که سستی می شود و متمثل نشدن صفرا و ضعف و درد
 معده و قراقر شکم و ته و اندک در مراق از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت درمی بود و علامت است
 درم بدان گوای و دهر و آنچه از بی حیات افتد مزاج و حال پ بدان شعر باشد و این کم بسیار است
 گذر و علاج آنجا که سیر به المزاج سافج باشد تدبیر کلی تبدیل مزاج بود و بمیان دودام در تطبیق خورد
 غدا یا کوشه و سیاه می ترسی فرا و مغزات سبز و یا مستدل و شهاب مزاج و به نقل نمودن به واسطه
 سیر و یا ترگیری مائل و یا بچکه جذر کردن از هر چه مشکلی فراید و مداومت نمودن بر آنچه تری فراید چنانچه
 در ابواب سابقه مسدود است و اندرین علاج تعجیل توان کردن و نه تعافل بلکه اصلاح دایمی متصل تدبیر
 باید کرد و در فرجه کردن بدن عرض کوشیدن و شغل های فرج آورد گشت و قنجر شکار و مواضع خرم
 و گلزارها و سبز با وجود تناسل مطبوع و سماع اغانی ملائیم و ترنات نیکو و دیدار اغر و اکر ام و انعام
 جمله دای این مرض بود و از بشارت مایه خوش آمدن با ماول بسیار متاثر گردد و دفعه بلع باید و بهواره
 و کفهای پاسه را چرب و شستن بر روغن بنفشه با دام یا نیلوفر با دام یا روغن کدو و سی تخم بود و اگر
 دایما و رسته از دینه تازه بکفت یا بهیاسته دارد و عظیم نافع بود و سی مجرب است و آنجا که ماده باشد
 با این تدبیر متعادل و زود و باید کرد و بملینات خشک و مسهل های سریع الحری که سبک و فصدان
 گاهی که دم غالب بود و یا سودا در عروق همه تن منتشر شده باشد عظیم نفع بخشد و همچنین فصد با سلیق
 اگر در حشا آفتی هم باشد و همچنین هم فصد و دوا چین و عرق پیشانی اگر ماده در دماغ فقط بود و
 نیز آب کاری و بعد از آن تدبیر هم بنایت نافع بود و آنرا که طعام در معده ترش و فاسد میشود
 بعد طعام در هر سه روز یک نوبت بمقیات شود بسیار نیکو آید و مداومت گل قند و قرص عود
 عظیم مفید بود و بهر طعام و همچنین میوه های شیرین در میان و طعام صبح و شام جهت منع حرکت
 بخار و تغلیظ روح نفسانی تا ادراک ظلمت خود بسیار کند و تفتیح سده و خواب آوردن و مداومت نمودن
 حب الشفا یا حافظه مناسبه بود و بهر ته تحذیر و شبها بوقت خواب یا بالای طعام آخر و زاولی بود
 و جهت اصلاح عضو و تبدیل مزاج مداومت زرنج و یا مهارس و یا کسی جنبانی تخصیص آنجا که ضعف

و در روز معدوم باشد عظیم موثر افتد و ملازمت عام فائز بی غلبه کثرت و بی ضرورت جفاست بمقتضای
 برسی و در مراقب با وجود این تدابیر مذکوره گاهی چیزهایی که نفخ را بشکند مثل زیره و دارچینی
 و غیره و نیز بمیل اندر طعام ایشان باید افکند و اصلاح حال جگر کردن و مقویات آن چنانچه در
 امراض جگر بدین است و همچنین تقویت دل نمودن بعبایت در هر تدریجی و برهه راق طلاء باد صفا و پاک
 مصلحت نفخ و مانع تولید آن نهادن از آنچه در او رام سرزد گوشت و آنچه در سر که خیس باشد و در وقت کمید
 باند که روغن گل طلاء سفید آید از موده است همچنین مصیر کاسنی که ششیز و گل مرغ و باند که روغن طلاء
 کردن و برود در گرما خشک و شستن همچنین طلاء جد و در آب که ششیز و گلاب و سرکه و اگر مداومت
 نمایند نیز آب نرم و تدریج بدین در و نمایند تدریجی کامل بود و چون فساد و مزاج غالب باشد در آب
 سوزن بر جاش آب است مفید آید و که بر سر که چاشنی دار و همچنین عنصلی قندی که ترشی و همچنین شربت دنیا
 جمله درین قسم و آنچه از وحشت سپرز افتد نافع بود گاهی خوردن و آنچه که توری در مراقب باشد طلاءهای مذکور
 و جفاست نافع بود و نیز آب تحلیل آن نفع بود و در جمله شربت با و غذاها و میوه های سرد و تر و او را
 در هوای چنین بودند بهترین معالجات است جهت آنکه بر طوبت که صدیق است که سبب کلی آنست نیز
 نافع تولید با و تجارت و تحیل بسود میشود و قطعا و مسکن سایر تجارت است بنا بر اینست که ما خولان و
 اهل سود از چنین خوردنها تازه و کشاده و دل میشوند و تسلی می یابند و بخشی باهوش می آید و از ضدن
 برعکس و آنچه که سبب ورم طحال و رحم یا غیر آن آماسی و شباه آن بود و علاج آن امراض کافی بود و آن
 خارج بحث باشد همچنین موردی که آن خود و علاج پذیر نیست ازین بحث بیرون بود و ما قول هستیم اگر
 جماع کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی تجارت که در مشغول گشتن طبع بر غوب
 و فراموش کردن مرض و تسکین حرارت بخار گرم و سوخت لیکن باید که از او بکند که میس غلبه و خفا
 رغبت کم کنند که تعب عظیم و کراهت حاصل شود و در مرض افزاید و با غیر محبوس بکند که بدل با تحلیل دیه
 پدید آمد و با مرغوب زود ماده منعی حاصل گردد و در وضیف نشود و باید که بعد طعام و شراب و میوه کند
 جهت آنکه بر خلط معدوم و بدن میں و حرکت بخار غالب شود و بر بری معده و تری بدن این حشمتها
 نباشد و طوبات در بعضی مجاری بماند و لیکن که در پاهای می پدید آید و ماده از دماغ بد آنجا متوجه گردد
 و با اشتعالی افتد و سادوت بود و مضوی سفلی بهتر از ماخل و بی نیز بود و در خواب هم بعد از خوردن پیا

از شکم و سینه و بنای مناسب آید جهت بر رفتن بخارات تر و باخ و همچنین در کتب و حرکت
 و با سینه و دود آویخته نشستن جهت جذب مایه در گردن آب سرد غسل کردن و سر آب سرد فرو بردن
 اندر بنایه یا در وقت کمی حر و زکثر روز یا مفید باشد و پیش سر و سینه و کفهای دست و پایی را
 خاک داشتن نافع آید و همچنین گرم و نرم داشتن پشت و پس سر شست اعضا را و در کفها
 و شست و پایی اکثر شبها تا آب کشند سر شست نهادن مفید بود و اگر گاهی بر سر نیز بندند نیکو بود و
 چند کس را دیدم که بخار بسیار با ایشان بر می آمد یکی فرمود که عصب و مصلیهای نعل ایشان را سخت
 میمالیدند بدین مداومت آن حال بنایت کم شد بخار صفت آن نه طبیعت و چندین را دیدم
 که شکم یک پشته که اکثر بعضی موشنگ گویند بستر را با قلاب و نوبت خور و ندر و این بخار از ایشان کم شد
 بنحایت نه طبیعت مجرب است و باید دانست که هر چه در آن قبض و غنوصت و در شتی باشد درین
 مرض مضرب بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا و خشکی و خشکی مانع باشد و از دیاد یا در هر چه
 نیک کرم با فضل و سر و با فضل و یا مرضی بود هم بد باشد جهت ضعف و باخ و دل و جگر و معده و مایه
 و همچنین هر چه در آن طبعی غالب بود مضرب باشد و ضد اینها مفید باشد و حکما میهند در علاج مطلق سودا
 از خوردن هر چه در آن سیاهی است منع کنند که آنرا با نجات بد علت شود و در سودا مزاج ثابت آن
 مرض بطعام طبع نباید کرد و کوشش در تقلیل و منع از دیاد آن باید نمود و از غلبه مایه خود آب
 بگوشت مرغ فربه شور یا برنج بگوشت طفلی فربه رسته بگوشت بره و مرغ قلیه برنج چرب و گوشت پلام
 چرب بر و عن بادام یا مسکه تازه یا دونه و خالوده قند یا عسل بر و عن بنفشه با دانه و گلکاسا و مضرب
 و ششخاش و مرغی بر و عن بادام و ششخاش و مغز پیسته و بنیه تازه با عسل یا شربت سیب یا شربت به یا
 خرما یا سیاه نیده و ششخاش تازه یا اینها و شیر و قند در پلا و رختیه یا نان سیده تازه یا گوشت فربه و نازک
 و ماست شیرین گادی و کله و پاچه و ترید آن و مغز کله با قند و دوغ شیرین و طبخه مرغ و کوهی که گند
 و کشنیز و کاهو مسامی در آن باشد و هر یک گوشت گوشت مرغ و حلیم کشک جو گوشت فربه و اندک شربت
 زرد که فائق آن از آبکاه و عسل یا قند و مغز بادام یا سبزه باشد بشرط آنکه ترشی کم فهم شود و
 در مزاج می بود و فائق آن از نازدان و مغز بادام و کوهی مسیح باشد و ترشی زاید اگر صفراوی
 و موی و استراتی بود و از آنرا با سبزه و جوبات که در بعضی از این اطعمه کنند مرز و کشتنیز

بود اگر هم ساختن روح و یا بوقیست خلطی مستکن در دماغ یا متصعد به باغ که حدست روح را گرم
 سازد و بخارج مائل گرداند و میبست هم مانع خواب شود و جهت آنکه میبست نیز سبب گرمی روح بود
 و سبب بخوابی پیران بیشتر این باشد و سرقه خشک با این هر دو نفع کشند و بود و یا فکری باخود
 و یا غم جهت غلبه توجه و تحلیل روح و حد و شیب و یا غلبه روشنائی که روح بدان میل نماید و
 نور نیست بخصوص که میبست هم در دماغ باشد و یا در رمی سخت که طبیعت را بدفع صدمه شغول دارد و
 روح بدان متوجه باشد و با سایش نتواند بدو خشن و یا نسا و منجم طبع را بشوشت دارد و بخار است
 مفسد از آن بدماغ صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن دماغ را خشک و روح را بشوشت دارد
 چنانچه در مایه نخلیا معلوم شد و شناختن حد و شت آن از هر سببی ازین اسباب نه کور و بقدم آن
 سبب و ظهور علامات آن چنانچه در کتاب مبین است میسر گردد و علاج آنجا که سبب آن بخار
 گرم و خشک بود و تشنگی مفرط و حرارت و سوزش قعر چشم و خشکی بینی و دهن بدان گواهی دهد
 و یا بخار سوداوی پس آن باشد و بعضی اعراض مایه نخلیا بدان گواهی دهد و علاج بدستور
 علاج مایه نخلیا باید کرد یعنی تریه و ترطیب و استعمال منومات و تعدیل مزاج با سحاح و تطهیر و تعدیل
 و تدبیر و دوا و کسب بعد از حمام و نقل و یا بکار و دشمن مخدری سرد و سخته و دهن منجم و دشمن اینها
 و آنجا که سبب بوقیست خلط باشد و در طوب چشم و بینی و سوزی مخاط و نفث و اندک گرم شدن
 چشم و خواب و زود آگاه شدن و برون آرزوی خواب و غنودن بدان گواهی دهد تعدیل خلط بقدر
 و شش بهای مناسب باید نمود و تنقیه بقی و حقه و سسل کردن و گلفند و حب الشفا و حافظ الصحة
 و افیون و خمر بقدر احتیاج بکار و دشمن و علاج بخوابی پیران و دشوار تر بود و در فح و جهل و بیشتر
 و اگر فطولی از بابونه و خشک جو سازند و هر شب بکار دارند و در غن بابونه و انجوان هر شب اندک
 به بینی برکشند و بر سره فاف و مقیده و خصیه مالند و در گوش بچکانند و پیوسته بیاید و از پس کر باید یا صفت مقتدر
 کند و بعد از آن طعام مناسب خورد و آسایش جوید و مضید باشد تا لایوس و دیریری هر روز جهت خود قلیه
 میفرمود و از گوشت نازک و زرد و کبک و دانه چینی در آن میکرد و تا خواب آورد و می گفت که من سیم و مرا
 خواب سود دارد و مالیدن روغن مار بر سر عظیم مفید بود و در باقی اصناف مرغ همان سبب کافی بود
 و در جلد غذای که گوشت یا شیر که خشنای در آن باشد نافع بود و حب الشفا و اشال آن غلط سیم

شغف بخت و سماعی خوش مستدل تخصیص نواخت شد خواب و آواز آب روان و آواز حرکت
 در خان از باد مستعدی و آواز باد شنیدن از خانه درون تاریک و استماع حکایات و قصص و حرکت
 از جوجه جلد خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد قعدیات مزاج و دماغ به بندند و در شب بر او
 حکایت گویند و او را به تکلیف استماع آن بسیار نمایند تا ملول شود و منومی در آن انشاء دهند و چون
 بینگی بنیاد کنند خواب بنوازند نقطه و یکبار خرسینند و اطراف او بکشایند و چراغ بر دراز
 و صبح آواز نکنند و تشویش ندهند خواب رود و الله اعلم شیخوخص که آنرا آغذه و جمود نیز گویند
 علتی بود که یکبار حسن و حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حالیکه باشد هم بران بماند چنانچه
 اگر استیاده بود و میخان بماند و اگر نشسته بود و میخان بماند و اگر سیدار بود و چشم گشاده بماند و اگر در
 خواب بود و چشم بر هم نهاده بماند و اگر دست بکار بود و میخان بماند و جهت تگمیه شیخوخص که باز مال
 چشم است و باخته که گرفتاری است و بجهت و که فسرده شدن است ازین حالات ظاهر بود و سبب این
 علت سوء المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود و از ماده سودای غریز در این ماده اندر جز و موخر بود
 و آفت بهمه اجزا باز دهد و نیز ازین مرض از سایر شیخوخص باید ان کنند که این ناگاه افتد چنانچه
 گفته شد بی تشنجی و بی کف کردن و نبض اندران و تشنج بطبی و صلب بود و جهت بر دوس ماده بود
 و هر چند بنبیانه آگاه نشود و علاج نخست خفنه قوی باید کرد و از ان نوع که در شیر عش در او انگرشند
 و اگر ضایعون و زهر و گاو اندر پنج بابونه و فیتون گدازه و قدری روغن زیت و شکر تان آغشته
 خفنه سازند نافع آید و قبه ازین مجربه بر ساقهای او نهاده و عضلههای صدمع و عضلههای پشت و میان
 انگشت شصت و در بهام در پشت گرفتن و مالیدن و سیرینی او را محکم فشردن و گوش او را
 کشیدن و عضلههای قفل و کف پای او گرفته و رنجانیدن و نیز از اب نیز سیریتور مالیدن جمله او را
 آگاه سازد و جذب ماده و تحریک روح حسانه و بویهای تیز نیز مفید آید و بعد از آگاه شدن تقویت
 دماغ و تعدیل مزاج آن و تنقیه خلط فاسد چنانچه در دیگر فسادات دماغ معلوم شد کردن بهر چه مناسب
 بود و از آب سرد و هوای سرد و سردیها هر چه سودا و خشکی آورد و حذر فرماید و بجای آب مازا سیر
 بماند که گلاب دهند و دماغ پس سرد و نیز از اب کاری بمانی نافع بود و وار و سرد را بن هر دو
 علت را بفباری گرفتن مانند و هر دو یکدیگر نزدیک باشند اما و او را آنکه صاحب آن

چنان باشد که همه چیز با برگردان و در یکسند و اگر برپای خیزد بقیه و سدر آن بود که صاحب آن
 چون برپای خیزد و یا خیزی تعلق کند چشم او تار یک شود و بگرد و دویم باشد که بقیه و سدر اکثر
 مقدمه دوار باشد و این هر دو چون برپای آن غلبه کنند شذر باشند بصیرت یا سکه جهت دلالت
 ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظه در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث سده که سبب آنها بود
 و بسیار بود که دوار بصدر از آنکه شود و بر عکس و سبب سدر بخار تیره غالب بود که بسیار
 در مقدمه دماغ حاصل شود و در روح با صره بخار شود و مانع شود از وقوع شج بر او و حدوث این بخار
 گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار انگیز اندر بطوبی بلغمی مختص و یا اندر عضوی دیگر بود مثل
 دل و سده و جسم و مشانه و گرده و سپرز و مرق و پایا و غیره یا بشارکت بدماغ و سدر
 و سبب دوار و در کردن روح با صره بود و تبدیل یافتن صور و اشتیاج حاصله در آن
 روح علی الاتصال و سبب حرکت روح یا بخار دوار بود و با روح آمیخته از آن نوع که در سدر
 معلوم شد و یا سوالات مزاج مختلف باشد که بسیار در دماغ افتد و ارواح از آن گریخته متفرک شده
 عروق و بطون دماغ دایر گردند و با بسیاری و در زدن و چرخیدن بود و بسیار از نظر بر چیزها
 متحرک و دایر کردن چرخ روح با صره بقریا می افتد آن حالات دائر شود و نهید سکون صاحب
 و قطع نظر همچنان آن کیفیت در و باقی بود و جهت قروالت یا صفر و یا سطر که بر سر سدر و
 روح و بقیه دوار سازد و ازین حال سدر بشیر افتد و مانده اینها از هر خطی افتد اگر چه بشارکت
 باشد و لیکن بخار موجب سدر بی بود و اویشی نباشد و بخار موجب دوار صفر اویشی نباشد و گاه بود
 که مانده را دوار افتد سبب ضعیفی قوت که بی تکلیف حرکت روح او مضطرب شود و در کند علما ما است
 اینجا که سبب بخار نفس دماغ بود پیش از دوار اگر انی سر طوسین گوش و تیرگی چشم و کندی همه حواس
 و ضربان ثریا است صدغ و گردن بوده باشد و اینجا که سبب از عضوی دیگر بود ضعیف قوت و افت
 آن شاید باشد و اینجا که سبب سوالات مزاج مختلف بود و ضعیف دماغ و قوه حرم و یا بر و خارجی دیاک
 چیزی سخت گرم کنند یا سده کنند و مضرب کردن شراب و مانع آمدن آب سرد بدان گواهی دهند
 و در باقی نفس سبب شاه بود و علاج آنجا از بخار متکون در دماغ افتد و غلبه دماغ باید که سبب جنبان
 عضوی بصیر و غریبای مناسب و عطسات لائق و تقویت سده اندر دماغ بطریق و کافیه و کفایت بین

و مشق تقوی و حافظه الصلحه تا حدی که در بنیاب بجهت تنقیه جامع بود و مانع حرکت بخار و مسکن و منقلب
روح که مطلوب است درین مرض و غذا با می اصلاح بار و مفید بود و آنچه شیرین و ترش نباشد و شد
احراق و جذب نماید و بخار را از دماغ بجهت تنقیه که در شیرین گفته شد مناسب بود و آنچه از سوراخ الزاج
متخلف افتد بار و شد اصلاح باید کرد و تقویت دماغ کردن چنانچه معلوم شد و در گرمی مزاج شیرین
چون افیون و جوز مثل و در سردی مخدر گرم چون حب الشفا و حافظه الصلحه مفید آید و غذا آب سرد
در گرمی و سردی مزاج مناسب آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود و سردی آن در آب
از و در دانه و در دانه که بر پدید آید رفع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود و آنچه از صلب بود
افتد اصلاح محل ضرب و کوفت و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه سحرانی بود و از علاج سستنی بود و آنچه
سبب باشد و آنچه از بخار معده افتد اگر از معده و در گرمی و صغیر و سبب معده باشد چنانچه کمی
استهنا و تخم و در وقت صبح و در وقت سیری و غشایان و در صبح و آب فم معده باشد و بود و
بطعام صغیر اشکن تدارک کند و در وقت صغیر و تنبیه آن مناسب بود و اگر از غلبه اخلاط بد معده
باشد و بدی هضم و غشایان و بی اشتهای و امثال آنها و لیل گردد و در تنقیه نفسی و تنبیه لازم بود و بعد از
تقویت معده و شمع بخار از دماغ و اگر آفتی دیگر اندر معده باشد علاج آن کافی بود و آنچه از سنجاق
و آفت عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و آنچه تقویت دماغ و شمع بخار بر کشتن
و مخدرات نمودن و در دانه از چیزهای گرم کننده و بلند بیهوشا و اهیامی بزرگ باز باید داشتن و
چیزهای که مادی و ریه اسافل مثل سبزه و دانه و دانه را تحلیل کنند بخار و کشتن از آنچه دانه و آنها و غیره
نه که ریه و دانه که از حب خدر عضو سبب افتد و در علاج باید کرد و که مندر سبب باشد و نیز آب
گرمی و در بن سیر بعد از آن آنها مناسب باشد و تنبیه و در پیرایه از این مفید آید این نه سبب
و اسد اعلم که کوبیدن این غلشی است که مردم را اندر ابتدای خواب چنان خیال افتد
که چیزی گر آن یا عیب بر سینه افتد و ادراکی فشار و نفس او تنگ شود و زبان سیرمان
و آواز و حرکت تواند کرد و گاه بود که خرد و دانه و دانه شود و منقبض و تنبیه بر او افتد و
و این علت چون غالب شود و اگر منقبض صریح باشد و گاهی منقبض میگردد و یا دانه میهم بود سبب
این سبب یا ریه غلیظه باشد اندر تن چون بغم و سودا و خون سوداوی که بخارهای غلیظه

از این

از ان بدماغ بر می آید لیکن در بیداری بجز گشت تحلیل می یابد و اما در خواب بجهت رفع حرکات و دماغ را
 فرو میگردد و گاه بود که سرمای سرد بدماغ رسد تخصیص در خواب و دماغ را کثیف سازد و فراختر
 فشار و کاه بودی تواند کند و در خواب لون بخار بر خلطی چنانچه در لائل مذکور شد می نماید و بر علامت
 هر خلطی چنانچه بسین شش هم قرینه باشد علاج آنجا که ماده خون بود قصد باسلیق یا صافن باید کرد
 و تطبیق غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر مسهل مناسب بود قصد دماغ را پاک سازند مناسب
 بود و تقویت معده بعد تنقیه و تسکین بخار لازم بود و در اخلاط دیگر تنقیه متوالی و بر فوق باید کرد و
 مسهل نافع بود و در مفتح و دوزب و گاهی خوردن چند بیدستر و بوسیدن آن اکثر اوقات مفید بود و
 غذا با طبیعت کم بخار چون نخود آب نافع باشد و بعد تنقیه تقویت دماغ و معده و منع بخار و حبس بود
 و غیره متوالی و احتقان نمیکند و در دم چند کس که گاه از غلبه مصاحبت مصروع و بسیار شستن این
 سر صافید اگر دزد و یکی در سن چهل سالگی صرع نیز پیدا کرد و اسد اعلم صرع این علتی بود که کیما
 توست حس و حرکت ارادی بخشی از کار باز ماند بسبب مانعی و افعال اندامانی حس و حرکت
 بی نظام شود و در اکثر تشنج اندر آنها پیدا آید و صاحب آن اگر استاده یا شسته بود مفید و بدین
 جهت موسوم بصرع که در وقت افتادن است گشته و غلبه کفک بر لب آورند و سبب این علت
 سده بود تا تمام که اندر طبول نفس مغز افتد تخصیص در مقدم و سفت آن بجهت باز و در و چون دماغ
 بجهت حد از موزی و دفع آن خود را بهم در کشد و صاحب بدان و به تشنج کردند و این بجهت
 بود که معده گاهی که خواهد که طعام فاسد را از خود دفع کند خود را فراخ آورد و قوت افتد آن تشنج
 و فراق کند بجهت پیشش نیز چون خواهد که خطا حادتر را یا موزی را چون گردد و دود از خود دفع کند
 خود را فراخ آورد و قوت افتد آن بجهت دماغ طلب و حرکت سرفه پیدا آید پس صرع دماغ را
 همچو فراق بود و معده را و سرفه شش را و عطسه نیز دماغ را از خود کردن از موزی و فراخ کشیدن خود
 افتد مثل صرع فلان صرع عطسه بود در از عطسه صرع بود و گاه و جهت کوتاهی عطسه لطافت داند که
 ماده بود که طبیعت آن از موزی دفع کند بجهت بیانی از موزی شش و حرکت دماغ و هوا می تشنج
 بر آن یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت و باز رسیدن آن همه بطنهای دماغ است
 تحلیل و دفع آن در از گرد و سبب آن سده و یا با هم در کشیدن دماغ بود و از رسیدن بخاری موزی

از عضوی مشارک که بدان جهت سالک روح بسته گردد و انقباض شود و باز رسیدن
 کیفیت سمیه از خارج چنانچه از راهی پیش و پس عقب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه از داخل
 چنانچه از حیض محتبس و یا از منی مترکم و فاسد گشته در او عید منی و رحم و اشباه آن و یا از رطوبت
 فلیل رذیه ای که هرگز اندر دماغ جایی یافته باشد بکثیبت ایند و انقباض او یا خود یا دی غلیظ باشد
 که محتبس گردد و جهت غلیظ و گزگزگاه روح و یا بر جو شیدن رطوبات بود اندر دماغ و سد کردن
 منافذ آن و یا غایبه غلیظ یا رقیق یا سودا سی رقیق بود و ازین دو خلط بیشتر افتد و از خون
 سوداوی و بلغمی نیز افتد و باشد که نادر از بر جو شیدن خون فقط یا از صفرا می فقط افتد و حق است
 که این سه از بخار غلیظ است چنانچه رانی قوی و اریطو و بعضی از جو گیان برین است و حدوث این
 بخار نیز در عضوی دیگر است چه ناگاه و افتادن این مرض و زود آگاه شدن مرض و بحال اصل
 آمدن و تسلیل نیکو بود برین معنی و تو اصرع رجعت است که از بخار در هر نسبت چیزی اندر
 استجابت و باقی مانده بواسطه ضعف دماغ و بدانی محرکی در حرکت آید و دماغ و روح را بر بخار
 و سبب آن باشد که حس دماغ قوی بود و کیفیتهای ناموافق را زود در یابد و صرع تولد کند و صرع
 دماغی همین دو نوع بود و باقی از اعضا مشارک افتد و اکثر صرعی که ثابت شود و سبب آن بخار
 معده باشد یا مرائی یا سپر یا تمام بدن یا یا بهیایا و سبب دماغی صرعی که از دماغ حس و یا از بخار
 گرم شکم و یا از فساد منی یا حیض و یا وقت حمل و اشباه آنها افتد بر رفع اینها زود مرتفع گردد و در
 بدتر از آنجه بود و طبعی نیز برین فریب باشد و بسیار به اینها و انقباض شود و بسیار به این
 تامل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن تحلیلی بخار و دفع خلط سوداوی بود و تمام می این
 بدان معلوم گردد که حرکت کابیه منتهی باقی بود و چنانچه بصروع احیاناً می تشنج باشد و اندکی درین ضربه
 و نادر است که گوید و اگر سه تمام بودی سکته شدی و تمام حس و حرکت مرتفع گشته و نباید داشت
 که هر صرع که پیش از نسبت پنج سالگی افتد و گذرد و اما بعد از نسبت پنج سالگی بر آن کم اتفاق
 افتد و علاج آن بغایت صعب بود و بعضی اطباء طبع بر و آنرا منع کرده اند و من در قزوین سید
 را دیدم که بعد بخار سالگی صرع پیدا کرد و در شخصت سالگی بر طرف شد و چندین جوان او دیدم
 که بعد از سالگی صرع پیدا کرد و در جهت یافتن چنانچه بعضی را بعللاج وی اطلاع بود و در معالجا

نمذکر گردد و صرع کو دکان بیشتر از غلبه رطوبت باشد و تقبیل رطوبت و تغییر در اصلاح باز آید و بسیار
 باشد که در قرب بلوغ قبل از آن و بعد از آن صرع افتد و آن بحسب قوت مزاجت غریزی باشد که بپذیرد
 زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی کو دکان بصرع بچران کند بحسب بر جوشانیدن آن حرارت
 رطوبات و ماغی را و بسیار باشد که صرع با قویج بر طرف شود و تخصیص که بعضی باشد و با پنهانی ناسم که در
 آغاز آن لرزهای صعب کشد و بعد از آن گرم شود و عرق بسیار کند و ماده آن صرع بدان از جا
 خود کنده شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته اند که چون صرع را بر روی پیشانی ریخت بدید آید نشان
 تحلیل داده باشد و بدان خلاص یابد و اطفال کو دکان را که بر سر اطراف آن جوششهای بسیار
 باشد از صرع امین گردند و اگر صرع بوده باشند بجز آنی شکو بود صرع ایشان را و آنها را که بخار صعب
 صرع ایشان از عضوی مقرر بر می آید چون در آن عضو ریشی و ملی و در می حادث گرد و آن صرع بدان
 بر طرف شود و هر صرع که ماده آن در جوهر و ماغ بود و یا در سخن آن بدتر از آن بود که در میان غشاء و ماغ
 باشد و هر صرع که متواتر گردد و کشنده باشد همچو ام صعب بیان و همچنین صرعی که با آن غشی متقارن بود
 از رسیدن فساد و فتنه و بخار و ماغ بدل در حال تشنج و ماغ علامت مطلق صرع افتادن و بهیچ
 بود و وسیل بسیار چشمه بالا و باشد که غائب شود و تشنج دست و پایی و باز و اندن دهن و گرفته شدن
 نفس بدست و خائید شدن زبان و میل بیان زبان به بیرون آمدن کفک بیرون از دهن
 و جستن عضله های ر و چشم در امتدادی گرفتن و کج شدن دهن و آوازی همچو ناله دراز کشیدن لرزیدن
 دست و پایی مضطربانه و تشنجانه و تیره شدن رنگ در چین گرفتن نفس و در آخر جان بهم لرزیدن
 کشادن نفس به نفحات در نرم شدن اعضا بتدریج و بهوش باز آمدن بعد از آن همچو خواب آلود
 و بعد بجهت سجالت اول شدن و زرد بودن زبان در اکثر اوقات و سبز بودن رگهای زیر زبان و
 گندمی دهن و بدی بوی دهن و آنچه از ماده سو وادی افتد قبل از آن و بعد از آن علامات و
 بعضی ظاهر بود از خوف و حد و حد غضب و خیالات باطله و غلبه کردن سخن و آشوبان دانند
 مراقب و طحالی نیز از این اعراض باشد و اندرین اصناف تشنج بیشتر بود و چشمها بیرون خیز و نهایت
 و دیر تر بهوش و حال اول می آید و می باشد که نفخه از وجه اشود و بعضی از غایت صعب است مرص
 در وقتی که اندک نرمی اعضا و ادراک پیدا آید ناله بسیار کنند و بهر طرف خود را بزنند و باشد

که چنانچه و شیب از جای بدر رود از غلبه شنج و سایر دلائل سودا مزاجات این اعضا و غلبه سودا
چنانچه در مایه بویایی گفته شد تا بدین اصناف شکسته باشد و آنچه از ماده بلغمی افتد این اعضا
بسیار ضعیف نباشد و شنج کمتر بود و کفک بیشتر و زردی بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو
آب گینه که اخیره ظاهر باشد و از کسل و صبر و نسیان و سایر علامات بلغم نباشد خالی و محتاط و کمال
و من او سخت بد بوی و غالب بود و قبل از نوبت بعد فی صناعی و گرانی در سر و اعضا ظاهر بود
انگاه صرع افتد و اندر معده اضطراب و فریاد و در قاع بسیار بود و بواسطه معده بیشتر افتد و صفت
از دیار و صفت و قبل از خوردن شفقان فم معده و غشایان ظاهر گردد و باشد که صناعی بیشتر ظاهر گردد و درگاه
که طعام زیاد خورد و در وی در میان هر دو کفک او پیدا آید و باشد که در بیوشی بر خود بر از بول کند و باشد
که متواتر گردد و در دلاک سازد و سایر دلائل فساد و تصور مزاج معده شاهد بود برین صنف و آنچه از ثبات
اخلاط معده بود و اندر خلط معده بیشتر افتد و شبها در هر خطی را نتوان دانستن و آنچه از خون سودا و
افتد در قرب صرع خندان و ناز و روی بود و در سایر اوقات بهوشتر باشد و فکر و لبا نون بود و صرع
او ساکن بود و کم شنج باشد و سایر دلائل غلبه خون و سودا شاهد بر این صنف بود و آنچه از خون بلغمی افتد
در اعضا فتنه بصر و اطفال و کودکان بود و سایر دلائل غلبه بلغم و آبناکی خون با غلبگی شاهد بر این صنف بود
و آنچه از صفرا و بخاران و خون صفرا و سی افتد فلق و اضطراب و رعد عظیم باشد و شنج ضعیف و قبل
باشد و زود و پیش آید و در حواس او تصویری و فوری واقع نباشد و زردی چشم و روی و تنی و بدن و سایر
دلائل صفرا شاهد بر این صنف بود و آنچه از بول غلیظ و بخار فتنه مقدم طنین و دوی و تند و سخت و مانع
و سختی شنج در زود بخور و آمدن و زردی و نوبت و غلبه اخلاط شاهد بر این صنف بود و آنچه ماده آن اندر
و مانع باشد گرانی سر و زبان و تیرگی حواس و زردی و زردی و خرافت در اوقات هشیاری و لازم بود
و در او را وجود که معده سبک باشد و طبع مجیب و غلبه اضطراب در صرع و بعد از آن مدتی حرکات
بی ترتیب کردن با سلامتی سایر اعضا شاهد بر این صنف بود و آنچه از عضوی دیگر افتد آفت آن عضو
شاهد بود بر این صنف و آنچه از سی خارجی افتد مقدم لمس حیوانی و یا ریحی و یا خوردن می شاهد بر این
باشد و آنچه از بیستی و اخلی افتد چنانچه ماده و روی یا منوی و کبابه آن در عضو مختص شود و سمیت
در آن پیدا آید و بخاران آن بواسطه عصب بد مانع رسد احساس بر آمدن آن بخاران از آن عضو بطرف

و شنج

دماغ همچو حرکت مغز یا نفخی در شیب پوست و درون آن مقدار که بسرد و چسبناک شود
و صرع گثیر و شاد این صفت بود و اعضائی که از آن این بخار بر آید پامی بود و پوست و گوشت و
زهار و رجم و معد و ادویه سنی و آنچه بحسب صفت منی افتد تقدم عادت استفرغ آن و تقدم حبس
آن و غلبه میل جماع و تیرگی جو اس شاد این صفت بود و باشد که در اوقات صرع از زالی یا بدست
واقع شود و آنچه بحسب صفت حبس منی افتد تقدم حبس و تیرگی چشمانا دلیل نبود و تفصیل این دو قسم در
در اختناق رجم کرده شود و آنچه از بخار گرم است سیلان معاب غالب از دهن و منجمد گردد و آنچه
و اشباه در برابر او و سوزاری قلیل و لازم در اکثر اوقات و بدی و سنگی رنگ بشود و شناخت
با وجود خورش تمام پیش شکم در جالی نوبت صرع شاد این صفت بود و آنچه از بخاری بود که از نیم
تن منجمد و دلائل خلط غالب و بر آگنده در بدن و عدم دلیل آفات سائر اعضا شاد این صفت
باشد و آنچه از ذکامی حس دماغ افتد تیزی جو اس و سلامتی اعضا و مقارنت را بجهت بدو عدم
نکته از نوبت و تقدم نفر آن شاد این صفت باشد علاج آنجا که صرع از سودایا از دم سوزا و سوس
افتد یا از آفت مراق و طحال علاج بدستور یا نینجیو لیا باید کرد و آنچه که سبب بلغم و یا دم طبعی بود علاج
بدستور صداع سرد و بلغمی و بعضی از علاج لشرعش باید کرد و آنچه که سبب خلط صفراوی گرم بود
علاج بدستور صداع صفراوی و بعضی از علاج فزائیس باید کرد و آنچه که سبب باد و بخار بود علاج
صداع رنجی باید کرد و آنچه که سبب آفت عضوی باشد علاج آن عضو و تقویت دماغ باید کرد و بعد
تنقیه و آنچه که سبب سیمی باشد علاج آن بدستور که در باب سوم مذکور شده باید کرد و آنچه که سبب بخار
سیمی باشد از اختقان اخلاط در اعضا آن محل را که بخار از آن بر می آید دماغ باید کرد و به تیزاب کار
تحلیل اخلاط آن باید کرد و مسملات تنقیه دماغ و بدن کردن و بالایی آن محل را پس از وقت صرع
مکمل بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کردن قطع آن با تمام مرض منقطع گردد و شرط
آن محل و حجامت آن در هر هفته عظیم مفید باشد و آنچه که سبب بخار ضعف معده باشد قوی در سینه و
مفید بود و ترکیب جلابی و یارس و یا بلادر و یا حافظ الصلحه و سفوف مقوی مداومت نمودن نافع بود
بعد تقویت دماغ و خوردن شراب نرم هم مفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذا با
سبک کم بخار نکند و آنچه که سبب غلبه و مقویات معده بر بالای طعام مفید بود و سائر امراض

علاجش برستوری که در خلش همین سخت باید کرد و تقویت دماغ نمودن و اطر فیلات در تقویت و تنبیه
 معده و دماغ جامع النفع اند و آنجا که سبب فساد و اختلاط معده باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد و بعد
 تقویت دماغ و معده نمودن چنانچه گفته شد و در هر دو نوع از تخمه و مشتقات معده پر بریزد و حبس بود
 و آنجا که سبب بخار منی باشد و یا طشت مجتنب است فراغ آن نافع آید و بعد از آن تقویت دماغ و گرد
 و رحم باید کرد و بعد از این در اطفال رحم اشیا را تمام و قع شود و آنجا که سبب بخار منی بود و خلط غدا
 را دفع باید کرد و مغز را بدین راه تبدیل کردن و فریب را لاغر ساختن و لاغر را فربه کردن و آنجا که سبب تیز
 حس دماغ باشد ششاشیات و مخدرات و غذایا می خنط چنانچه نافع بود و از بویهای خالص حذر لازم بود
 و آنجا که سبب اندر بر دماغ یا غشاء آن بود و تیز ابروی باید کرد و در فنی عظیم مرعیه داشتن و در تقویت دماغ
 و تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج معده را و سر را و جوارحه را بسیار مناسب بود و هر ماده را مناسب
 و بعد تنقیه و دمن مار بر سر مالیدن و بعد از آن غذا و است نفع بود و حکما و هند گویند که صرع بیشتر مردم
 بزرگ را از گرم دماغ افتد و طلا مست آن بود و فی الحال و غلبه نری دماغ باشد و حساس حرکت چیز
 در معده دماغ و کراتی و خارش و دغغه در آن و صرع و خروشه صرع و خلو و حرکت و علاج آن بود که
 بمسکلات رطوبات را کم کنند و چیزهای گرم را کنند و بی چکانند و دمن در میانی و میان دوا بر
 طلا کنند و از او و یک در صراع و دوی دماغی گفته اند و بیان و دستور چند آنکه آن ابراض بر طرف شود
 و آنجا که تقویت دماغ کنند و تعویذ مزاج و چون اکثر خشتای دماغ بی شرکت معده و دل نمی باشد
 و معالجات اعراض آنها واجب داند و طریقی است در معالجات مصرعین آنست که چون
 صرع گرفتند اندامهای او را در است برانند و بیشتر خود را بنده و اگر تشنج قوی می باشد انگشتان
 دست او را کشاده و دست گیرند تا باغض از او نشود و انگشتان پانجهای او را در است باز دارند تا خون بر
 زند و اگر زبان بخاریده در است اندر زمین او بندند و از او تشنج سر او را بجا و رس نمیکند و بعضی
 از اعضا بایست و مخدرات او را بجا گیرند و بماند چنانچه در شخص گفته شد و چند بیدستر و سداب بر او بپاشند
 و بر میانی در و درون که شهابا انده بایست سائیده تازه و تر بخورد و باید که بهواره چند نفر او را پاس دارند
 تا در آب و تشنج بخار و غیره نیفتد و از سبب باد سردی و کسارت آب و تشنج و جابهای نامواری او را
 حذر فرمایند از چیزها که در آن صرع را می خیزانند چون کبر و گشت بر و غیره چیزهاست سخت

چربی و شیرین و غذای غلیظ از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه های کم جلاوت و ماهی و چیزهای
سخت ترش و شکم در تب و سردی و سیاه و باطلای خشک و کدو و بویا و هر چه بخار انگیز و و نیز
طعم بود و یا سخت سرد و یا سخت گرم بود و بر سینه کنند و همچنین از هر سبزی که بوی آن مرغی بجنباند چون ان
دود گوگرد و رومی سوخته و غیره که روغن یا صمغ است سیاه و قطران که روغن یا شکر سیاه و بد بود و
و سرون بز و تیس و بوی مرد و تخم صمغ آنرا که از دکانی جس صمغ اند و همچنین از چیزهایی که حس بر زبان
سبکند و تبار و باغ را می جنباند چون ملاحت و چیزهای و دار و گفتگوی غلبه آوازهای بلند و در آب
روان از بلندها که سینه و بسیار بی فکر و زایل و غیره و بر سفیدی و روشتائی قوی که سینه و از
رسمان با و خورون و در روی با و شستن و همچنین از هر فعلی که احوال طریخت در حرکت می آید و
چون حرکات متعصبی عادت و بر استلجای عادت و حجام گرم و خواب روز و غالب و حرکت در حرکت
غالب و در سرمای خالص و همچنین از اعراض نفسانی متفرک و تخم صمغ از غم و خون و غضب و همچنین از هوا
و غذای بی بد و موله خلط و در آن و در سینه جاسع النفع درین مرض و این که درن پشانی است نزدیک
میان دو ابرو و یا بر میان سینه بر محل یا فوخ یا بر پس سر که حال است و حجامت پس سر و میان دو کتف و
ساق و اوراق و قیراب کاری تمام سرد و کهنای پایا یا بتفصیر و نه اوست و روغن کاری بر سر و غرق و در
و موم و روغن فلفل و کرچک و دهن البهر و رحمت و روغن خفج و اگر گ سحر و گفتار و در هر مرقه و تب
بسیار یا تکیه مناسب یا حننه کردن دیگر و در میان یا دور دزدی کردن و حرکت معتدل بین
چنانچه عرقی فی الحمله بیاید کردن و مسامد کشاده و دشمن و جند بیخته و فاد و یا باخود دشمن و بر جلد
سقوطی مانع بخار بعد طعام مداومت نمودن و در مرض را غشیل با جفن و نظرافتها و جبهه های مرغوب
شغول کردن و غذای بر قوت و سبک سر و جفای خورون و از استلا و حننه و در خوردن
اطراف راستن و بجهه تشن بر ساق نهادن و قتل پیوای خنده های محل حد و ثب مرض کردن و در
جایهای بی نیم و غم نشستن و یکم خورون آب و میوه عادت کردن و اکثر اوقات دکان سینه و
از طرف بالا بشیب کردن و هر روز غرغره بغیر و زمانه سبب کردن و در سرمای ماهه و سبک تر قدر
خورون و سه روز و سه ماه یا فستقهای ماده که درین باب از موده است خواندن و بر مریض و سبب
که طریقی این است که چون مریض از خواب بیدار شود و صبح بیدار شود و یا شبانه و چادری سفید بر سر او بپوشند

و غیر بخور کنند و در ترازو جاردنی افشونگر بدست گیرند و فسون بخوانند و جارب را از سر او با طرأت
فرو بکشد و چون تمام میکنند سه کرت بر زمین میزنند و فسون را هفت کرت بخوانند و اگر روز اول سه کرت
خواند و دوم پنج کرت و سوم هفت کرت نیکو بود و بعد ازین بر قدری آب بخواند و بعد و بر و بپاشد
و اگر بر طعام و بر شربت او اکثر اوقات خوانند و دهم سبی نیکو بود و در وقت بیوشی او اگر بر آب
خواند و دسید و بر روی او بپاشند دهم مفید آید و بدان نیست سورج بهشتی سمندر تری کاست
کاهی کنایه یکی کلا لوبار و کنایه یکی جبال و کلا کتون کتون کرین کتون کت کت کنکالی سرنیک یا ن چو
نار این کاجکده چو بشو کا پران چو کلا بان چو چوین کنکالی و بسن رکبا لاچن من کنکالی چو پرایسی یا و چون
من کنکالی با منی پای تلیکون سیری بهشت و با نتری کی ریسا وین کوژی کی سب بهاد یوس که نتری
ماهین جبال کی چال سرتا بهین چال بهت ماهین جبال کت ماهین چال بهت ماهین چال بهال
سری پسری آوی جادی ایسر بهاد یو کی مندر آلا که جا جالی سمندر پار جا و بعد تمام کردن آن
افسون چند لغظی دیگر خوانده بر مریض دمد و منی تو لون سارا ساری و تار آاند چون تنی یارے
پُر لوبامنی کناد او کی سیری کوزک را و سیکر سونا ست نافع بود انشاء الله تعالی و یک نوع
مرضی هست که ناگاه زنانه را بدید آید که صورتهای نابوده ببینند و سخنان نامربوط گویند و خندند
و در اثنا گریند و در می گویند که اورا میش شد یعنی از جن مضرت یافته و من چندین را بدین افسون
علاج کردم در ساعت صلیبه شش ساله و فانی صبح شفتا لوی نیم رسیده و زرد و زرد و سیاه
خورد و بود و کتر عامی پیدا کرد و بخور شیرین آنرا دروغ کرد و نه صبح و دیگر تپ کرد و بعد سه روز ام ایاز
پیدا کرد و چنانچه مقطوع الطمع شده بود من او را فاد زمر و کلاب سائیده شبا نگا و او دم بهتر شد غذا
گشت ابد و او دم و علی الصبح دیگر فاد زمر و غذا ای مذکور و او دم بهتر شد شبی دیگر مکرر کرد و دم با خود
آمد و غذا الطبعیه شور با می بقیه داویم در روز دیگر عرق کرد و صحت یافت چو افی سی ساله را
در کو بهای پیری صریح پیدا شد و چندین سال دشت و چنان بود که چون نوبت مرض او نزدیک شد
جمعه اعضا می او در و کرسنه چند روز بطریق اعیاء عام و بعد از آن مصروع شدی و بعد صریح بحال خود
باز رفته حضرت در ابتدای در و او را هر شب بوقت خواب شب الشفای میانه می دادند و غذا
و دو وقت صبح و عصر بلا و چوب بگوشت نقلی میفرمودند یا سر که کبری و بر سه طعام کفنه میدادند

و هر روز چند بیکتر سائید و باب دینی و درون گوشه‌های او و بریشانی او می‌آید و او ایسا می‌بویانند و هر صبح برناشته مقدار یک فاشق خرد و سکنجبین غصصلی او را معق گردان می‌کنند به همین ترتیب چنانچه نوبت بخیر گذشت و صحت یافت و به همین ترتیب یکسال مداومت نموده بعد یکسال سکنجبین را نیز ترک کرده خوش شد و علامتی سی ساله رنگی را صرع پیدا شد حضرت او را هر صبح یک شربت جند میخو ترسید و غذای با چرب ساده بخورد و به همین دو صحت یافت و اندک علم سکتة این علتی بود که قوت حس و حرکت ارادی یکبار با تمام معطل شود و بسبب مانع و صاحب آنرا هیچ حرکت جز دم زدن نماند زیرا که آن حرکت ارادی نیست و این مانع سده تمام بود که یکبار اندر مجاری دماغ افتد و راه رسیدن روح حیوانی را بدمای و راه رسیدن قوت روح انسانی را با عضای حس و حرکت مبنی و بسبب این سده یا استیلای دماغ بود از ماده غلیظه یا لزج یعنی یا خون یا سودای غالب و یا به هم کشیدن پرده‌های دماغ خود را از مودی که یکبار بر او وارد شود و یا از خارج مثل سرمای قوی و کفر به محکم و سقط سخت و یا بخاری عفن و یا از داخل چون بخار فاسد می‌غلظت که از غلبه احتباس منی و یا طشت مرفوع گردد و باشد که از غلبه خون در رتبه شدن آن اندر تجاویف دل و دماغ و پیر ساختن آن تمامی رگها و شریانهای بدن را سکتة حمله و مرکز واقع شود و آنرا اطباء خناق قلبی گویند و گاه باشد که ماده فاجع هر دو جانب دماغ را بپزند و فاجع سکتة گردد و علامت خاصه سکتة اندر سیات گفته شد و آنچه مندرج بود و بوقوع دی گرانی بهرست و غلبه دوار و زمین کسلانی اندر حرکات و خیرگی چشم و اختلاج اکثر اندامها و بی‌مردن دندانها و خواب بسیار و استیلای رگها و سردی اطراف و بول زنگاری و یا سیاه یا سوسپ نخالی بختی سابق و باید دانست که هر سکتة که دم زدن اندر وی آسان تر و با نظام بود و اسهل باشد و آنچه صاحب آن نسبت شبیه گردد و یا به بینی خرخره میکند و دندان محکم بهم در برده و کفک بر لب آورده که خلاص گردد و در تقرط حکیم میگوید که سکتة هرگاه که قوی افتاد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتاده علاج بصوبت پذیرد زیرا که چون سده تمام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بجهت لطافت از احتناق تمام نزد فاسد میگردد نیز بر ابدان رسیدن صعب بود و فرق میان سکوت و صاحب شخص بدان کنند که اندر شخص جار سابق مانند و در سکتة پنجهان باشد بلکه اگر ایستاده باشد یا نشسته بیفتد چشم سکوت اگر قبل از آن

گشتا و باده باشد به هم گیرد و فرق میان آن دو غشی در غشی گفته شود و چون آتشگاه باشد که سکوتی که در نزد
 وی ظاهر نباشد زنده است یا نه چنانچه زنده بر می آید و نمند و قدس آب بر روی شکم وی بریزند اگر اندک
 حرکت اندر آب یا نیاید پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آینه روی او دراز شود و آن پاشتر
 بر شش یا فی در درون و بر شش بر جانب دیگر که در پایا حرکت است و بعضی از جهت بر و خارج و بعضی
 زود از حرکت باز میماند و با دستان به هیچ معلوم توان کردن که حرکت میکند یا نه و تا آن ساکن نگردد
 و یا در دستش نشاند و به برتر آن بود که در این چهارم ای سکوت نظر کنند اگر مثال انسان که از او یک
 گوشت و پیر وی شود زنده باشد و الا نه باشد علاج آنجا که خون غالب باشد و سکوت تخت سرخ و مرطوب
 بود و نسبت فربه باید کرد و از تیزال هر دو دست یا از دو چین و بر ساقها حجامت نیکو کردن و شکم را
 بستن با میست رل فرود آوردن و الا بعد و جتنهای جا و اگر احتیاج باشد و چون دندان بهم در شده باشد
 بر مرغ زنده و من به بین و غیره چوب باید ساختن و با یارچ فقیر آلودن و خلط او فرو کردن تا باشد
 که فی آتش و بعد از آن غش کردن اولی باشد و هر مای شست و گردن او را بر دهن فریون گرم کرد و نیک
 بیاید و باید در و اگر چیزی بجای او فرو رود و در تریاق بزرگ و کشا و آن یا چند بیکتر یا جلشیت یا کچینگ
 در راه اسیل حل کرد و بخلق او باید چکانیدن و موی سر را باید شستن و دواهای حا و قرح مثل فریون
 و بال و در ارج و خردل و بنش و سیاه و اشباه اینها بر سر او نهاد و با طلا کردن گرم کرده و پیچ
 مرزنجوش و چند بیکتر و زهره کلنگ بهم آئینه در بینی او چکانیدن و نمک گرم کرده بر او پیچیده شود و اگر
 نافع بود و گفته اند که اگر طبیبی یا تاجر آتش سرخ سازد و بر سر او می نهد چنانچه موی سر او را بسوزد و دم
 سفید بود و این جهت اگر با نیدن بود و در قریق خلط رنج و باید که اطراف او را محکم بماند و پشت بکوب
 پیوسته و بخور مناسب به بینی او میدارند و اطراف او را در محلی که موی آن معتدل بود اندر آب گوگرد
 می نهند و اندر حمام گرم بی آب بعد از آنکه شستارغات می نشاند و آنجا که از بطن رنج افتاده باشد در فی و
 نیز دالیدن بله شستن و نهادن تا به گرم و مفرغات بر سر ضا و گردن و سایر جلاهای مذکور در کتاب
 فیه و تجاست مناسبه تمام باید کرد و خون را بحال خود گذاشته و حرکت بر آوردن و در تخمین و باغ و
 شرفین و مطیبت و ماه بیشتر کوشیدن و قطور یون کبیر و شحم خنثی و طار لقیون اندرین خفته مناسب بود
 و اگر سحر بی نرم باد و ال بکسر او بسیار زنده نماند و غنید باشد و آنجا که از سرد افتاده باشد اگر در خون

خلیج باشد قصد رود این و با با سلیق مناسب باشد بعد از ختم نامی معتدل بکر با سائرند امیری که اولاً
 مذکور شد ولیکن چیزهای بسیار گرم و تیز و در باید داشتن و در حقیقت چیزهایی که سودا از دماغ بکشد و خل
 باید با خشن چنانچه در امراض سوداوی معلوم شد و آنجا که از ضرر به کسر افتاده باشد قصد سخت
 بالیسیدن بعد از آن و چیزی بسیار از وزن و آگاهانیدن و ختم نامی معتدل بکار در کوشش مناسب بود
 و آنجا که از سستی افتاده باشد همین علاج مفید آید و آنجا که از بخاری عین افتاده باشد ثبات
 باید در گوی او چکانیدن و پویانیدن و سرکه پیازی و سیر علی الاجمال در درون بینی و گوشها
 و بر سینه و کفهای دستها و پاها و با بالیدن و تیزاب نرم بر سر و دل او طلاء کردن و غلظت با سست
 موافق بکار در کوشش و بعد از در و در حقیقت کردن و یا به گل مخلوط و در غلظت کرده و کشاده آن در آنجا که از
 اشتغال مرضی افتاده مثل فاج و غیره آنرا علاج نباشد امیر السیاس خواص را در قلم از آنجا که کثر
 شرب خمر سبب شده و بوی شبان روزی که نفس تمام متعلق گشت او را بخیل و تخمین کردند و در حقیقت و نهاده
 بقبر می بردند و مولانا احمد طبیب قی رسید و از کیفیت فوت او پرسید و دانست که سبب است الیه
 کرد و نفس او را بخانه او باز آوردند و خلاصه کرده از شرابان و پیاور یافت که بنویزاند که بر موی باقی است
 فی الحال خانه را گرم ساخت و غلامان را فرمودند تا او را بسیار بالیدند و بر سر او طلاء افروزی کردند تا سستی
 خون بگریخت در آمد نگاه از هر دورگی قیال نصیحت کرد و تا اندک خون روانه شد همچنان او را بسیار بالیدند
 و آنسینه نیز و در خانه نیک خون بگریخت آمد نگاه بر سر او چیزهای گرم کرد و می نهاد و بنویزاند که بر موی باقی است
 بعد از آنکه بگریخت اند و نفس ظاهر شد بعد از سستی و قصد ختم نامی مناسب بکار داشت و از اثر
 و او و به لا اینه بماند اندک چکانید تا بکوشش باز آمد و بعد از آن مراد است یکدیگر و تا تمام از آن خلعت
 تمام می شد باذن اله تعالی و در آن را در ری سبب و موسی افتاد و هر دو را فی الساعه بقتضای
 و چند پویانیدن بکوشش آورد و بعد از آن دیگر مراعات می نمود و مابین حال خود آمدند که
 رسید و از دراز گزشت افتاد و سبب شد شخصی او را در خیال رسید و در فرمود که برادر بر سر او
 و تا زبانه بسیار بر سر او زدند و پیش آمد غلامی سببی را به پهلوانی طپانچه محکم بر تپانچه او زد و او را
 سبب افتاد و بعد سه چهار ساعت که با خبر شدیم دندان هم در برده بود و گاهی اندک کلمات بر لب می آورد
 و آنفسر او بقتضای در آنی آمد حضرت فرمودند تا چند نفر او را بسیار بالیدند و محکم کردیم و ختم نامی نیز زدند

و از هر دو دست از انصاف کردن از آن کحل که قیال او ظاهر بود و در اول خون کم کم و قطره قطره
 می آمد و بعد مدتی روانه شد و دوشست خون از او گرفتند چون قدری بهوش آمد تیزاب بر کفهای
 دست و پایی و پیشانی او مالیدند و هر ساعت دو دانه کبود بر دماغ او میداشتند تا پیاپی زایک
 واقف شد بعد از او را بشیخ دروغن گاو فرمودند تا حقنه کردند سه نوبت بحال خود آمد شخص از
 آب سرد فراقتاد و بکشته شد مخبر می رسید و فرمود تا مردی بر قوت بغلها می آورد اگر فته از زمین دارد
 و محکم بجنب بماند و از چنین کرد و بهوش آمد و بعد ~~سحر حق نزد من است~~ که اگر خون غالب
 باشد بر آنید بیکر که تو اند خون کم کنند اول و بعد اگر بهوش نیاید سر او را تیرا شدند و تیزاب فارغ
 در برها و حلقیتی بر سر و کتفهای و دستهای و پایهای او می مالیدند و اطراف او را دلاک می کنند
 و خشک میزدند و در دانه بیسی او میدارند تا بهوش آید و بعد از آن باحقان مناسب مایه
 خط را دفع می کنند و اگر به بنیان بهوش نیاید قدری تیزاب تیز بر روی زبان او میمالند و قدری
 تیزاب نرم در حلق او قطر و قطر بچکانند چنانچه مقدار یک ملقه حلق او فرو رود و چیزهای سخت گرم
 کرده بر سر او می نهند و قلیلی رس قوی بدرون بینی او بمالند و هرگاه بکشته شده گرد و با بیست
 روز او را مراعات کنند تا از عود او رس گردد و بدان نوع که هر صبح با الاصول با روغن بیدار
 با روغن بادام تلخ دهند و هر هفته سه مرتبه مناسب بکار دارند و یا حقنه موافق کنند و غده انخود آب
 و شور بای گوشت گنجشک و کبوتر بچ فرمایند و در اوست حب الشفا یا حافظ الصخره می کنند و در غیر ملغی
 و در ملغی رس قوی بخورد و این تدابیر امراض ملغی بود و آنجا که خون غالب باشد و ضد مناسب
 ندارند باقی معالجات مذکوره موافق آید و آنجا که از سمیت بخارشی افتاده بود و بعد افتاده دفع آن مناسب
 بود و آنجا که از سمیت بخار طشت افتاده بود و بعد از افتاده در ارحین طشت واجب بود و آنجا که
 از بر و مغرط افتاده باشد گرم کردن سر بکشیات و تا به گرم و در حمام گرم خشک نشاندن و غالب
 مانیدن و تدبیر بدنه های مذکور کردن کفاف بود و الله اعلم فالج در اصطلاح اطباءست عصبها
 و عضله ها و او را یک شق بدن و باطل شدن جس و حرکت آنها را گویند چنانچه مناسب معنی لغو
 فالج است که آن نصف ساختن چیز است و گاهی بسبیل عموم سستی و بی حرکتی هر عضو
 که واقع شود آنرا فالج گویند و این مرادف است رخا و فواج و غلج و غلج بیک معنی می باشد

سبب فاج یا آنست که روح حساس و محرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر و قوت
آن عضو قبول نمیکند بجهت سوء المزاج مغزطی که عارض آن شده و این سوء المزاج اغلب بار و بسیار
باز طب هبت آنکه بدودت یکشیت و اجاد و اجتماع اجزای عضو سد مجاری روح می کند و بطوبت بار خا
و در بل و در ستم نشاندن اجزای عضو سد سیکند و حرارت و بیوست بخلاف فعل اینها می کنند لیکن در افراط
لیکن که تشفیست تام و سد مجاری کنند و این فاج سوء المزاجی و در یک عضوی از اعضا افتد و در تمام
بدن و در یک شق چون فاج مشانه و ذکر و شهابه آن جیت عدم اتفاق سوء المزاج اعضا می
الطباع و دفعی نیز نتواند واقع شدن جیت آنکه حصول سوء المزاج سافج تام را مدتی می باید اما عدم
نفوذ روح حساس و محرک در عضو یا سبب قطع مجاری باشد از پنهان یا سبب سده بود که در مجاری
روح واقع شود و از غلبه خلط یا از غلبه آن یا از لزجیت آن یا از تقصیر شدن عضو یعنی بهم در شستن اجزا
آن جیت رسیدن سرمای غلیظ یا سبب رسیدن ضربت و یا وقوع شدی و خفشی محکم از خارج
و یا مجاورت و رمی و یا سیل نمودن مهر و از مهرهای گردن و پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو چو پوست
عقب و یا باشد که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه و رمی که در تمامی مناسبت عصب افتد از سقظه
قوی یا در شعبه از شعبه های آن و فرق میان آنکه فاجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود سبب قطع مجاری
یا سبب انقباض از ورم بدان کنند که فاج قطعی دفعی بود و ورمی تدریجی و باید دانستن که هرگاه
سبب فاج در یک شعبه عصب افتد اعضا می که حس و حرکت بواسطه آن میرسد مفلوج شوند و باشد
که در عصب حرکت افتد عصب حس سلامت بود و عضو مفلوج را احساس باشد و هرگاه سبب در
یک شق شجاع از گردن افتد نصف بدن و طول مفلوج گردد و لیکن در سلامت بود و در جیت آنکه
اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رسته است و هرگاه سبب در یک شق بطین موخر دماغ افتد یک
بدن در طول و یک نصف پوست روی مفلوج گردد و نصف پوست بر نیز خدر شود و جیت رستن
اعصاب آنها از این بطین و اگر سبب در هر دو شق بطین موخر باشد تمامی بدن غیر از سر مفلوج گردد و در
و مراد از سر مفلوج رقبه است جیت آنکه اکثر اعصاب تن و حرکت بر روی از بطین مقدمه دماغ
رسته اند و هم بدن جیت حس حرکت اعضا درونی بهم سلامت باشد و اگر سبب در جبهه بطین دیگر افتد
آن سکت مملک مذکور بود و این علت فاج از انتقال امراض چون قرح و یا الخور یا و صبه ارش می آید

و صرح و از خنای برجم و ذات کسب و ذات المریه و شیر غش و خدر و لغوه و اما من عضله که درون بسیار
 و گاه باشد که بسبب خشمی غلیظه یا بسبب خونی داند و بی غالب و یا بسبب حرکتی خفیف رطوبتی فرونی
 که اندر تن ساکن بود و چسبید و باطراف فرو و آید و عضوی مفلوج گردد و در امتداد بدن فاجع عامی
 ممکن بود و در عضوی مفلوج که رنگ آن بزمک تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطعی و استقامت
 نباشد علاج پذیر بود و آنچه برخلاف اینها باشد علاج آن مشکل بود و بعضی مفلوج از بطور ضعف فست و است
 و بی نظامی و تفاوت و تو اثر خالی نباشد تخصیص اندر سوز المراجبات بار و وطب و بول کشتن را
 سفید بود و دیگر آنجا که جگر و یا گرد و ضعیف باشد که بسرخ مائل باشد جهت تصور وقت نیم و تقریب خون
 و در خلطی و در می نهض و بول مناسب باشد بجال هر یک چنانچه در ابواب سابقه مفلوم گشت و آنجا که
 بسبب سوز المراج عضوی بود و فاجع و عضوی ظاهری باشد مثل ذکر و انگشت و دست و غیره
 بضما و یا کما و یا بی مناسب و تدبیر متصل بدین سخن و درین راجع و تعدیل مزاج بعد از است کثرتی درین
 و بلا دریات علاج کنند و آنجا که علت و عضوی باطنی بود چون مثانه و معای مستقیم و شبهه آن که بجهت
 مناسب و ضما و یا طلا و یا کما و یا بی لایق از بیرون و تعدیل مزاج بعد کورات علاج کنند و بیانی اینها
 و تفصیل امراض آن اعضا که در دوشماره اند کمالی و آنجا که سبب سده باشد باید دیدن اگر از
 ما و دومی غالب است و حجت و فصل و سن و قوت مساعد یا شدد اول قصد کنند و سه شبار و نه
 اگر ممکن باشد هیچ غذا نهند و بعد از آن هر روز غذا با کمی پخته که بجز لطیف بود و دیر اثر مقوی و فتح
 سده برکشته می غالب صفا و دوزی آن دوا می دهند که تفتیح کند سده را و خون را بخورد و بجا
 و کم سازد و این فعل در سن پر قوت بود و یا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازند همچو بلای
 و هموار و چیزهای که مقوی عصب و محلل ماده و مفتوح بود می مانند تخصیص درین راجع و درین سخن که درینجا
 آتی اند و چون مرض در یک شق بود و تمامی مهر نامی گردن و پشت و آن یکدست و یکپای و یک سر
 را و غن و او دیر میمانند و در ریگ گرم نهند و کمند ریگ دزیر کنند و اگر در تمام تنین باشد
 جمله را اندین و یکدست کنند و درست در ریگ گرم نشیند و غسل اندر آب گرم معادل آب دریا عظیم
 نافع آید و طلا می نیز از نرم بر میادی عصبها از بنجان و فقرات و بعد و بنوم ز و غن لفظ جرب و آنرا
 بسبب سفید بود و اگر گاه بکاهی می کنند بخوردن نیز از نرم ساخته و آنچنین مثل آن بود و ممکن که عظیم سفید

و در هر هفته هفتصد و پنجاه مرتبه مکرر کردن ناف بود و در هر ماه حب بنیال خوردن مفید باشد و چون انحراف
 مرض است در علاج هیچ تعجیل نباید کرد و جهت تقویت گوشتهای گرم لطیف چون کبوتر بجهت
 کینشک و اشباه آن باید داون و دارچینی و بنجیل و زعفران در همه طعمها داخل باید ساخت و چیزها
 نفایح و سیوه با دسر و بهار و شیرینا و هر چه با عصبان و اوتار مضرب باشد و یا چون فزاد و چون حشر
 و در باید داشتن و گل انگبین هر روز باید داون و جد و ار اندر جلاب و مار افسل گرم کرد و سیوه
 هم ناف آید و از سر تا آب سرد خوردن و در حین پیوسته باید کرد و پیوسته سوی یا باید پوشیدن
 همچنین تا هنگامیکه اندک تفاوتی بخیر در یابند انگاه در هر طریق که ناف آید میباید و از دست خوردن و چون
 قصد را مانعی باشد بجهت و ارجاع و شرط اذن و غیره خون کم کنند و بگز سنگی کشیدن و اگر
 اینها را نیز مانعی باشد همین دستور را از عید از نو آنچه از غضب و حرکت عقیق و هم عظیم است
 علاج آنهم بدین نوع کنند و اگر مادی و غلیظ یا غالب بود و در خون هم غلبه سینه با احتیاط
 تمام اول قصد با سلیق با دواج آنجا نب کنند بعد همین تدبیرات مذکوره را بکار می آورند و از چیزها
 خشکی فزاد و مودر سودا و خرمی کشند و اگر در خون غلبه بنید بسهل سودا چون حب سنگ سیاه
 و اشباه آن بعد نصیج و قرار مادی و تقیه میکنند هر ماه و دوسه نوبت و بعد تقیه سایر تدبیرات را بحال لایق
 ملازم می نمایند و بعضی قرار مادی این علت را مطلقا بعد هفدهم تعیین کرده اند و بعضی سه هفته
 و بعضی بعد چهل روز تمام و درین فایده سوداوی اکثر از علاج مایه خوب یا مناسب بود و وقتی کردن
 به تیزاب نرم کرده در برابر آنجا بیشتر منفعت و جهت دفع شدن سودا و این صنف فایده از انتقال
 مایه خوب یا بسیار افتد و علاج پذیرد و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن صعب تر بود و از آنچه از
 غلبه سودا افتد و اگر از ماده بغیر غالب باشد فی الحال که خدر غالب و سستی در یابند تخم ترب
 و سیخ خرنیزه کوفته در مار افسل گرم بپزند و وقتی فرمایند بپاخته و بعد تا چهار روز اگر ممکن باشد با غذا
 هیچ تدبیر نزنند و الا بار بار افسل نیم گرم اقتضا کنند و از آب خوردن هر چه ممکن گردد و رایام
 این مرض منع کنند مگر گوشت سیاه سسل قوی بخورند و داد که آن هنگام پیش از آن آب دهند و اگر بر
 تشنگی صبر نباشد مار افسل دهند و غذا هم کم آب و گرم و با از آن بپزند مثل مطبوخه کبوتر که سستی
 نداشتند باشد و زعفران و دارچینی و فلفل و صندل و کباب و شک اندران باشد و گوشت جودا

مزاج گرم تخم خفیف و دشتی نیکو بود و گوشت رو باه و کفتار و آسودین علت مخصوص باشد و سرخام
 غالب در طعام هم مناسب باشد و برنجینه و اردینه و غیره نیکو نباشد و نان خشکار اندکی جایز بود
 و بعد چهار روز که مرض محقق گردد دنیا و تنقیه کنند جفتنهای لقیوت مائل در سهفته و دو نوبت و ماهین
 حقتین یک تی نیک میکنند چنانکه سهفته بگذرد و بعد از آن جفتنهای قوی کنند چنانچه در سهفته
 سر و معلوم شد و شیافها و فرزه های گرم بر بول و بر طبوبات هم مناسب بود و بعد چهل روز
 هر سهفته از سهلات قوی میدهند مثل حب چندیال و قیر و طی اقوی و شیش و زرسسل فی مفرغ
 بختی بلغم و در غیر اینها هم صیاح محجون غلافی و یاد و آرد اسبک و یا بلبل در بستور باید داد و در بالابا
 طعام از تخم بیل پرورده و اگر بر کس قوی با کبکی ادا و است نماید هم نیک بود و ادلی آن باشد
 که بر شب رس در درون بینی مالیده خواب کند و در موضعی گرم و خشک نشیند و سونبه پوشد
 و در میان رگ یک گرم کرده شب شوق مفلوج را نهاده خواب کند و روز در آفتاب گرم نشیند
 یا در پیش آتش و پیوسته روغن سن بار و روغن راحه بار و روغن حبث نیمه مالند بر پس سر و مهر
 گردن و پشت و بر شامی عضو مفلوج و از استعمال آب از خارج خواهد گرم و خواه سرد الا آب بعد از
 زاج که نیک بود و از میوه خوردن و از بهای کسر و دوز و از هر چه بلغم انگیز و سردی یا تری فرا باشد
 حد عظیم نماید و هر چه گرمی و خشکی میفرزاید بکار دارد و کشتاب را درین مرض عظیم شمر دانند جهت آنکه در
 سده و مفلوج ترش شود و دوسر که گرد و دوسر که بدترین چیزی بود و اندرین مرض و تب لازم و ناسه اندرین مرض نافع
 بود و بشرطیکه در سده وی و تری خوردن جهت حرارت مبالغه نکنند و حرکات عضو مفلوج فی الحاله لازم بود و این هم
 بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از باده بلغم لزوج باشد علاج همین نوع باید کردن لیکن در سهلات
 و جفته با چنان باید اندیشیدن که چیزی داخل سازند که تقطیع بلغم کند و عصب بضر نباشد و اطراف لقیات
 و سفوفانی که پلیده داشته باشد و یا تر کبی که سطوح باطن اعضا را درشت سازند و از آلالش از جهت بلغمی
 آنها را پاک سازند و چون اخراج بلغم لزوج از دماغ و از شجاع و عصب و در تبی مشکلست درین صنف مدارا
 و احتیاطا و ملازمست علاج بیشتر باید کردن و از چیزهای خشکی فرا بگذردی مجتنب باید بود و تیز آب سپید
 اینها را بجل سده و مالیدن و بعد از آن تدبیر بر روغنهای مذکور مناسب بود و در حمله اصناف سده
 بعد تنقیه های قوی مفید و شستن در آب زنی که در آن کفتار نیز زنده و تخم خردل کوفته و زعفران حسب

و خوش نظر باشد و دروغن را به باقی وطنی و لفظ در آن غالب کرده و همچنین در آب زمزمه
 که در آن بچه گرگ زنده و ضفدع زنده و کلای سیاه بزرگ زنده و میشه باشد و دروغن خشت خشت نصفت
 آن کرده عظیم نافع آید همچنین طلای زنجبیل خام سوخته و در آب بچو مرهم خفته گرم گرم بپس سرد و هرگاه
 که را مفید آید و همچنین دواهای آید و رنگ بدستورش مالیدن و عرق کردن و گاه گاهی بنیدرم چند خوردن
 بسی فائده و به خصوصاً مالیدرم ایارج و گفته اند که هر روز یکدردم ایارج با یکدردم چند خوردن مفید آید و به
 حیوانات با از برای مذکور خوردن بجای طعام عظیم مفید بود و دروغنی به پیل و فرقیون و زنجبیل
 و چند در آن باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج بهم در شستن اجزای عضو بود و از سر سبب
 سخت و یا از عارضی و دیگر چنانچه سبب گشت اغلب آن باشد که برقع آن سبب و تدارک و شستن
 آن مرضی مرتفع گردد و دیگر سر را خورده و کوفته گها و او را در هم به از پیش مقرر شده آید و درون فتن
 مهره چون از ریجی غلیظ باشد و یا از ماده لغز نهد و علاج آن صعب باشد و در ریج لافزیه بیان
 این کرده شود و هرگاه باشد که مفلوج را حنجره و مری سخت گردد و چیزی بکلن فرورد و حنجره شش
 بر نیز زخمان او باید نهادن تا گرم شود و آرزای سبب آنچنان بدستور جامست اما خون بیرون
 نکردن و سبب و چند بیدستر طلا کردن امیر شیخ جلال میر در روزی گرم خمر خورده بود و در شش
 بدن سوار شده در پی شکار بسیار تاخته و مطوبتی هم داشت چون بجان آمدنی احوال آب سرد
 خورد و با طعام شیرین از پی آن دیگر آب سرد در ساعت استرخای عامی بدیده آمد مولا نا عطار الله
 طبیب کر وستانی که یکی از استادان صنف بود فی الحال او را در آب سبب غنایت سرد و تا بگردن
 نشاند چنانچه لرزه بر او افتاد بعد از آن سیاه پالوده و غ کاوی پنج سرد کرده بدو بخورید با فراط
 و چون از سرما سخت ببطاقت شد مملتی میداد در سه شبانه و پیوسته بدین طریق میکرد و دیگر هیچ
 غذا نمیداد تا تمام بحال خود باز آمد و فترتی که درین تدبیر دافع میشد زمانی بود که در شب خواب میکرد
 پس این را ای اختراعی غریب است جوانی را از سن ده سالگی افلیج عامی طاری شده بود
 بلغنی و هشت نه سال داشت و دستها و پایهای او لاغر شده بود و در حضرت او را مداومت میدادند
 و بهین را حفر نمودند و آفتاب گرم و در پیش آتش در خانه گرم بر تمام بدن چون دو سال این مداومت
 کرد و چنان شد که برخاستی تا به تنگی دراز خوب بدست گرفته قدری راه رفتی و بدست چیزها

در کتب معتبره در این صنف

فی الحکله گرفت و هر دور و زینه در کمر پاس یافت و همین قلعه شدی و ترک علاج گرفت و الا لاسم
 بصحت آمد به بعد از آن جوایفی افلیح شده بود و در آن روزی تدریجاً کرد و نقصانی بود
 در آن بود و آخر الامر روزی در بهار و کوکی علفی که در میان آنها میوه و گیاه سفید دارد و وسطی
 میوه چیده بود و پیچور و او هم قدری طلب کرد و پیچور و نافع آمد چند روز دیگر از آن بچیان خام خورد و صحت
 یافت خواص الاشیاء حق عوارض پسری زائیده و کوشت عظیم یافت و شب کرد و بهشت در سرد
 خورون از جهت حرارت مبالغه کرد و پانزدهم فالج از یک شق او ظاهر شد و زبان او هم بکایر شد
 و به معالجات کرد و آن مقدار تفاوت شد که بسیار سعی بعضی سخنان شکسته گفتی و بعد بسیار
 پایی خود کشیدی و بر او رفتی بعد چند سال حل پذیرفتی اما ز سید ه اسقاط شدی و چون از انتقال
 فساد جسم بود و علاج قبول نمیکرد و اندک علم حذر یعنی کشتی که آنرا عوام خواب رفتن اعضا گویند
 نقصانی بود که حادث شود و در حین اول و گاهی نقصان حرکت نیز با آن اتفاق افتد چون به
 حس و حرکت عضویکی باشد و سبب این یا غلیظ شدن روح نفسانی بود که بدان جهت نیک نفوذ
 و فرج عصب نتواند کرد و چنانچه از خوردن مخدرات مثل افیون و تنگ و سید ه افتد و یا فسرده
 شدن خون و روح بود و چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضی افتد و یا فساد مزاج روح بود و چنانکه از
 سبب عقرب دور و در بعضی سموم افتد و یا غلیظ شدن غشا و عصب بود که با نقیاض نفوذ روح بود
 و یا سده بود و ناتمام در عصب از بلغم یا از سودا یا از خون و یا فشار ده شدن عصب بود و از مجاورت
 گرمی یا از شدی یا از ضربی بر عصب یا از اعتماد بر آن چنانکه از بسیار بالایی پاشی شستن محسوس بود
 جالینوس گوید که مردم خشک مزاج گاه بود که در وی گرم میخور و خوشکی زیاده شود و بدان سبب
 سر انگشتان خرد شود و آن خرد میگردد و اما بر آید و آنچه در تب های مخرقه بسبب تحلیل طوبت است
 و غلبه خشکی خدر اندر اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد چنانچه
 اندر حال غشی و نزدیک مرگ واقع می شود و بسیار باشد که بخار سوداوی بچینه روح غلیظ کند و از آن
 خدر در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در اینجولیا بدان اشارت شد بسیار بود که خدر از انتقال
 ذات اجنب و ذات الریه و بیشتر غش افتد و بسیار مقدمه فالج و صرع و کشته و تشنج واقع شود و اگر خدر
 بلغمی که لازم گردد و حرکت نیز کم تواند و بواس تیره بود و بقلای باز گردد و گاه باشد که اندر بنه از جهت تیره

و غلبه شدن روح از حرکت تجارت روده خدر سخت افتد و ممکن بود که موده خدر از اندر لبطون و مانع افتد
و حس و حرکت وی جمله یکبارگی باطل شود و همان روز مرضی هلاک گردد و موانع سده و خدر همان است
که در فاج گفته شد علاج چون اسباب حدوث این علت با سباب حدوث فاج قریب است و سده
این ناتمام است و این مرض بست غیر لازم حقیقی از اندر فاج در رفع سده این کافی بود و سائر خدر را
غیر سدی را اندر که بعضی در بحث عموم گفته شد و انشاء الله تعالی و باقی راهمان رفع سبب لاحق از
خالج کافی بود و مثل رفع برود و شد و اشال آن و آنچه از تجارب سوداوی می افتد علاج آن در مایه خوکیا
نافحه نه کور شد و خدر سیسی را به تربطیب و تبدیل مزاج تدارک باید کرد و در عرضی بر این مرض تقوی
مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الخدر اند نیز به سبب خنثی و بعضی از اندر سیر حمی و قی بکار و اشتن
موانع بود و کسانی که مرطوب و کثیر الخدر اند از ایشان را تدریجاً غرض خنثی باید کرد و بشرطی که سودا و کثرت
در ایشان نباشد و الله اعلم بعشقه لرزیدنی باشد که در سردی دست پذیرد آید بی اختیار و این چنان
بود که قوت محکم که اعضا بار آورده عاجز آید از تحریک عضو علی الاقصال بران منجمی که خواهد و قوت عضله
نیز عاجز آید از ترک حرکت و اثبات برای آرام و آسایش بدین جهت عضو میل طبیعی با فعلی حرکت
طلبند و سبب مانع اتمام تواند کرد و از خلط این جمله اضطرابی در ارواح و تجارت و قوتها
عضو پذیرد آید و عضو و عضلات آن لرزان گردد و عجز نکند که با سبب ضعیفی نفس قوتها باشد
چنانکه در مردمی که بیماری غالب کشیده اند و یا جماع بسیار کرده و یا از چیزی سخت رسیده یا غشیم
بسیار خورده یا از چیزی عظیم خشم شده یا بر سردیاری بلند برآمده این حال مشاهد گردد و
یا سبب ضعیفی آلت حرکت عضو بود و از سودا مزاجی سرد و تر چنانچه از مستی شواتر و بسیار خوردن
آب سرد و میوه های سرد و تر و قیاع بسیار و ناگواریدن طعام و اشال آن افتد و یا از سودا مزاجی
چنانچه در فاج و خدر بدین گشت و یا سبب ضعیفی قوت و آلت سرد بود و چنانچه از گردیدن حیوان
سمی افتد که سم آن بصورت نوعیه ضعیف روح کند و کیفیت ایلام و تضعیف آلت کند و عیشیه را
هم ازین تسبیل بود و در عیشیه که از خشم عظیم افتد هم و در نیت که ازین نوع بود و چگاه بود که طوبی فضلیه
اند عصب و یا حوالی بوده باشد و تجارت غضب که راخته شود و در حرکت آید و بر عصب و او تار
ریخته شود و مزاج عصب و او تار را سختی گردد و اندر دست شوند و از تسبیل روح و سبب نیز روح و قوتها

ضعیف شوند و سبب باخار شدن ریشه همین اندر سر و دستها است که عصبان حرکت اینها چون
بیدار و اقرب است نرم ترست و حرکت مختلف باندک تقصیری در قوتها و آلات زرد و پذیرند و بسیار
سبب قومی می باید تا در عضوی دیگر احیاناً ریشه افتد چنانچه درخوف و غضب عظیم لرزیدن آن
گاهی بیدار آید و سبب ترین ریشه آن بود که از جانب چپ منبأ و کند جهت آنکه از طرف چپ
حرارت غریزی و قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه پیران را افتد و آنچه
در سر دست هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس دلوا باشد و از جانب این نیست
سهل العلاج بود و علاج چون ریشه در اکثر اسباب حدوث قریب بخیر است همان نوع تداویر
مرعی باید داشتن لیکن چون این علت را طول مدت و لزومی نیست یا خدر واقع است مداو
علاج و تداویر برقی لازم بود و اگر ریشه که از دوام سستی افتد تبرک خمر و قوت عصب و تقلب غذا
بصالح آید و ریشه که از غلبه جماع کردن افتد تداویر آن در سخت تدارک مضرات جماع گفته می شود
و ادنی ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و او را بطریق که در حفظ الصحه مذکور است و بابت
ریشه های غیر سدی مذکور را برنج آن سبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اگر خرد بصالح آید
بعد رفع سبب و اندر ریشه های غریزی سوز سدی اندک اندک جذب بدست اندر بار غسل هر روز
بر ناشتا خوردن و اگر سنگی تشنگی فرمودن و نوافی آید و خلوائی بباد مناسب باشد و چون ماده این علت
اکثر اندر ریفهای عضله ها و در ترهاست اهتمام و تقویت عضلات بیشتر باید کرد و دماغ بر بسا
جماع نهادن بسی نافع آید و ایداعلم لعلوه که در بدن تمام ظاهر یک شق روی بود و از وضع طبیعی چنانچه
یک طرف دوی کج بود بنمای نسبت باطن و دیگر سبب این یا استرخای بود که اندر عضلات یک شق روی
پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ بر ریفهای عصب آن عضلات و متراهل ساختن عضله ها
و فردا و ریخته شدن آنها و اعضایی که حرکت از ان عضلات می یابند چون پوست پیشانی و روی
و پلک چشم و ابرو و لب و این قسم کمتر افتد و تشخیص باشد که اندر عضلات یک شق روی حادث شود
از جهت مستل شدن آنها از رطوبتی غلیظه که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاده کند و تمدد و انقباض
اعضای روی با آن تمدد و این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بر آن
شدن دماغ و شجاع از حرارتی تشنج خشک اندر عضله یک شق روی پدید آید و نهاد روی با آن بگرد

و در

چنانچه اندر آخر تنبهای بحر قزو ازین استفرغهای با فراطکاهی لقوه حادث شود و باشد که آماش عضله کردن
 اندر خفاق سبب لقوه گردد و بجهت آنکه بعضی اوتار عضلهای روی و لب از چنبر کردن دستخوان سینه
 و خرک کتف رسیده است و ازین لقوه اندر لبها پدید آید و در جمله اقسام خداوند علت آب بدن است
 متواند انداختن و بادرست متواند دیدن و جنبهای چشم و لبها از انجانب نرم نمیکند و منطبق متواند شدن
 و هرگاه این علت قوی و بیکبار افتد پوست روی از جانب دیگریم حکمت متابعت سختی بدین طرف
 منجذب مایل شود و چون اندک اندک و سبک افتد شق دیگریم متغیر نشود و گاه بود که میل شق مایل
 به جانب انشی روی واقع شود و این هنگام که انی این شق بر شق غیر مایل و میل آن ظاهر گردد و
 این نادر بود و از انجاست که جمعی گمان برده اند که جانب لقوه جانب صبح رازی کشد و متغیری سازد
 و خود بر نهاده طبیعی میماند و چون اشتباهی واقع شود فرق بدان کنند که طرف مایل از آنست که
 خالی می باشد و علامت خاصه چشم است و چنانست که حاشیه تیره بود و یک زیرین چشم فرو آمده تر باشد
 و غشاء کام هم از انجانب سختی فرو و کوخچه بود و لعاب دهان باز نتواند داشتن و پوست اعضا
 مایل نرم بود و از آنکه خالی باشد و علامت خاصه چشم شقی است که حاشیه سلامت باشد و پوست
 روی سخت و ترنجیده بود و خطها و شکنهای پیشانی ناپدید گردد و آب بدن کم ظاهر شود و پوست روی
 این شق بطرف گردان بیشتر مایل گردد و از پهلوی و از سر برخی بطرف طول میل کرده باشد و صده
 در ابتدا می نشینی هم واقع شود و این علت چون گمنه و مستحکم شود و علاج آن شکل شود و آنچه از شش ماه
 در گذرد اسید بر آن نباید داشتن علاج طریق احتیاط در جمله آنست که تا هفته نگذرد و ماده آن بی
 قراری نیاید هیچ علاجی قوی که مخصوص لقوه باشد از سقوط و قطره و غرغره و اشباح آن و چسبیدن
 یا استفرغات قوی نیز مشغولی نشوند که مبادا ماده آن خالص باشد و سخت بجنبند و بر بیماری روح بریزد
 و سبک کند و سکت یا فاج با فجا پدید آید اما بعد هفته چون قبض باشد بجهت مستدل شکم فرو و باید آوردن و
 در انجاست که کم باید از اول و آب را کم ساختن و ترک کردن و بر میل آب اقتصار کردن و از
 دیدن روشنائی و آب روان و از هوای متناک و جابهایی سر و خنک کردن و از هر چه ملتهب
 باید انگیز باشد بر سر نودن و بعد و هفته هفته نیز بکار داشتن و چسبیدن و غدا را استرخا
 از بعضی نان و عمل و نان خشک و غله خشک بگوشت کباب و طیور و آرد و گوشت و کوبیده و کباب

و در شنجی خود آب بروغن زیت که در آن دار چینی و زیره و کشنیز خشک کرده باشد و کمی محل سترخی
 بر یک وزیده و طلا کردن آن موضع بخندید ستر غظیم مفید آید و تدبیرین محل شنج و صد غمها و مهر
 کردن بدین اکراده و بدین منافع بود و گفته اند که صاحب لقوه اگر بعد از حقه تیز مکرر و تعلیل موده
 در موضع نشیند که سخت روشن نباشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و بکلفت صورت خود را مشاهده
 می نماید و جویز بود در دهن سیدارد و غذای غریز و گوشت آمو دیار و یاه و یا خر کوره و یا کفکند و یا
 گاو کوهی و یا زله می بزند و کوفته و بروغن زیت آلوده بر سر و گردن در وی از صفا و کمی کنند سخت
 نافع بود و وحاشا و زوفا و پودنه و شنجی و ستر آنچه میسر شود و اندر سر که چو شایده از آن طبع برادر و پیشا
 در بعضی طلا کردن و در بعضی را سر بر بخار آن دوشستن فائده دهد و این تدبیر تا چهل روز باید کرد و آن
 بعد چهل روز چون مرض باقی بود و سوطهای مناسب بکار باید دوشستن و اگر از آن سر که اندکی گاو بکشد
 اندر بینی بر کشد تا رطوبتی از او بیرون آید بهتر بود و در دهن قوی در بینی مالیدن جهت استرخانی و غیر
 نافع بود و نیز آب نرم طلا کردن بر هر پای گردن و بر تمام یک شق روی در حلقه مفید آید و سهامات و سه
 مناسب بود چله باید دادن هر دو هفته و صفا و دای مناسب بر مبادی علت نهادن و بروغن سید و آب
 آن صد غمها و مهرهای گردن را در شنجی نرم دوشستن و در استرخانی خردل میسر که سوده مالیدن و در تخمیل
 و قفل سوده و در آب بچوهریم تخم طلا کردن گرم گرم نافع بود و غالیه در روغن بان حل کرده مالیدن
 در حلقه نافع آید و همچنین منی سوده در روغن سداب و سر بر بخارابی دوشستن که اندر آب آن با بونه و زرد کوزه
 و سداب و قیسوم و حبل جو شیده باشد مفید بود و تجربه بن ذکر یا گوید که اگر طعام از معلق باز گیرند تا تن او گرم
 شود و در گمائی او خالی گرد پس سر بر بخار آفتاب دارد که در آن طبع مذکور بود و مکرر و بسیار نگاهداری
 قسط دیار و روغن سداب گرم کرده بر سر و صندغ او مالند مفید بود و در قفل و وج خائیدن نافع بود و آنچه
 در تدبیر این علت از موده ای است که چون مرض ظاهر شود و زار و طعام و آب نهند و تا چهل روز
 او را در خانه نشاند که سخت تاریک بود و اگر احیاناً بضرورتی بیرون آید لثه سیاه یا کبود و نور بر پیشانی
 چشم او زده و تاریک و شنی نمیند و غذا البعد روز زمان غسل دهند و اگر باقی باشد آتش سرشته یوغان خور و
 و بجای آب غسل آب و پیوسته جویز بود در دهن گیر و در آب آن فرو میرد و جهت شنجی خلطی تخم خردل
 بریان کنند و سائیده بر روی نمیند که با دانه تمامی یک شق روی کنند و چندید ستر سائیده بر آن دانه

و گرم کرده بر شق ماکوف طلا کنند و بر شیب تا صبح بر آن پیچیده بگذارند و صبح دیگری بر آن کنند و تا شب
 بگذارند و جهت استرخائی چند قطره گلاب سائیده طلا کنند شبانه روزی چند نوبت یا جوزه یا یا چند حق
 کرده بر روی لته طلای مذکور نیز کرده و طلا کنند و درین اثنا هضمهای تیز مناسب بعد از سه هفته هر سه روز
 و چهار روز یک نوبت میکنند و همین علاج صحت یابد اکثر باذن الله تعالی و اکثر نیز هر که کنگ آب
 چغندر نیز مناسب اگر بعد از کیفیت حل کرده و برین علیل چکانند رطوبات بسیار دفع کنند و فائده عظیم
 و مجرب است و آنجا که از تشنج میسی افتاده باشد در رطوب و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از رفع اسباب میس
 و آنجا که از سبب ورم افتد نخست علاج ورم باید کرد و اما در اول حال که لقوه پدید آید و بد آن
 که البته لقایج یا سکنه باز خواهد گشت جهت ظهور بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امر ارض بالقوه آنجا
 هیچ مهلت نشاید و ادون و فی الحال حقه تیز باید کرد و غذا قلیلی بخورد آب دادن و نیز آب کار
 بیکو بر مبادی علت و بر کفهای دست و پایی و روی زبان کردن و حبس چندی یا قیر و طی را قوی
 بعد از سه روز متوقف نمودن و بدین حیل سه ماه را منع نمودن و داغ بر چال پس بر پیش سر و پیش
 بر محل بستن بل مناسب بود و متوقف نمیکو مزاج را نیکو تبدیل باید ساختن و الله اعلم شیخ بهمن شیده
 عصب حرکت و عضله باشد چنانچه از انبساط عاجز آید و از حرکت انقباضی عضور اهرام مانع آید و بد جهت
 عضو شیده و کج بماند و این گاهی در جمله اعضای شکر افتد جهت وقوع عصب در سید اعصاب
 و گاهی خاص بعضوی افتد جهت وقوع سبب و عضله و عصب و آن سبب تشنج یا اوراک مودی بود
 که عصب از آن بطرف سید و گریزان شود و چون رسیدن خلطی صفراوی حاو عصب و علامت آن
 آنست که در عضو تشنج و جمی سخت باشد و یا رسیدن بدوی قوی کشت باشد از خارج و یا رسیدن ببر
 از داخل چنانچه از خوردن محذرت افتد و یا رسیدن سمی بود و عصب از نسج و اشباه آن و یا رسیدن
 بنجاری سمی از داخل مثل بنجاری و طشت محتبس تحیل بحفیت سمیت و تقدم این حالات و وقت محل
 آنها دال بود بر آن و یا رسیدن بنجاری عفن از داخل مثل بنجار گرم سده و کدو وانه و غلبه آنها و ظهور
 درشت آنها بر آن گواهی دهد و یا وقوع استلای بود و اندر عصب که طول آنرا کم سازد و عرض آنرا زیاد کند
 و این از بلغم غلیظ بیشتر افتد و اجنایا از سو و انیز افتد و علامت غلبه هر خلطی و افتادن مرض میکیار
 یا استلای بدن و کسالت حرکات و گرافنی محل مرض شاید آن بود و یا وقوع خشکی در جرم عصب بود

پنج درخت بشکال باید نشانند دروغن خفیه و باروغن سوسن و باروغن کفتار مالیدن و خد او نه شنج
 استهای عام را بعضی تشنجهای خاص را است آمدن عظیم نافع بود گفتند اندک اگر حلقیت و چند بید ستر
 بهم ساوی سرشته و چند جوزی بپهند تپ آورد و در حال تشنج بچشاید و غذای ایشان نان و عمل آب
 و سخود آب ببار از گرم و شباه آن نمک بود و اگر قوت کم باشد مرق گوشتهای گرم اندک مناسب بود
 چون تشنج اندر غصوی خاص بود تیزاب در بر جانند مگر عظیم نافع آید و بسی مردم را بدین علاج شده و اگر در تب
 شر حر که ده تازه بر آن مضموم بکنند و بگذارند تا بر آن کنده شود و پس بر داند و مکرر کنند مفید آید و ضما و میوه
 و چند بید تر و زقیون و سوسن و غن کچد مفید باشد و در گرما خشک و در ریگ گرم و زیره شستن نافع باشد
 و خداوند تشنج یا بس را اگر تپ نباشد اندر آرنجی نشانند که اندر آن خفیه و خلی و کد و خیار و موم و غن و
 بنفشه با و ام باشد و روغن نارزم مالیدن و قهقههای تری فرا نیند که در آن نافع بود و غذای شیر تازه و آب شک
 در روغن با و ام دادن مفید آید و آبجاکه تپ بهم باشد اندر آب زنی نشانند که اندر آن کد و زنیلو فر
 و خیار و خرزبه هندسی و برگ بید و کشک جو و بنفشه و کوک جو شیده باشد و روغنهای تری فرا نیند و نافع آید
 و غذای کشک آب باروغن با و ام و آب خیار و کد و می خفیه مفید بود و در حلقه سی لعاب اسپنول و آب
 برگ خرزبه و کد و می تر بر سر طلا کردن پیوسته نافع آید صاحب و خیره گوید که کند نافع بلبل کوفته در گرما بید
 صاحب تشنج خشک و موم مالیدن نافع افتاد و احد اعظم کر از نوعی از تشنج بود مخصوص بعضیها و
 کردن از پیش و پس چنانچه گردن رست بماند و نتواند التفات کردن و نتواند خفتن و از جهت کثرت
 اعراض بدین قسم جدا اندک و سیر و دو سبب غالب آن بادنی غلیظ بود که در منافذ عصب گزرد
 از کشید و دوازده باشد که موده اندر بعضیهای عصب و اجزای عضله گذر یابد و سبب سرمانی که بدان محل
 رسد لیفا و اجزای عصب و عضله فراهم نشینند و بدان جهت در دانه که کند و حرکتها باطل گردد و علل آن
 خاصه که از آنست که هیئت روی و چشم صاحب آن هیئت روی و چشم صاحب خفاق ماند و گاه باشد
 چشمها را زود بر هم سیرند و اشک سیرند و دند آنها بهم در می نشینند و گردن کوتاه ماند و دوشها برآید و
 بعضی زدن از حال طبیعی بگرد و باشد که هیئت خنده بر روی او نماید و خنده نباشد چنانچه در تشنج
 مطلق گفته شد و باشد که عضله شکم و مثانه بهم کشیده شود و بر شکلی که فوت و افه باطل گردد و بول باز
 گیرد و باشد که عضله مثانه کشیده شود و بر شکلی که قوت ماسکه آن باطل گردد و باشد که با آن گلی بکسلد

و بول خون گردد و باشد که عضله مقعده و معای مستقیم کشیده شود و نقل را گاه بتواند و اشق و باشد که
بعضی را بسبب قشری که قوی تر گردد و اندر بیشتر حالها بول همچون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که با
سبب کشیدگی پیچیده شود و بسیار از جانه خواب خود را بر بدن آنکه دمی غلطه و همه انواع از حیوانی و در و جان
نباشد خاصه در میان و کتف و هرگاه عضله قضا و پشت کسی را سخت شود و آب بدن و شربت بد بکشد و رود
اختلاج و خارش اندر همه اندامها پدید آید و از خاریدن لذت نیابد و زبان گرانی کند و مقده که از آب است
علاج همان نوع باید کرد و آن که در شنج مذکور شد و در تحلیل با و غلیظه از عصب و عضله کوشیدن و خواب و
ور و غنهای گرم تر بکار روشن و پیرزگور و پیچ شیر و پیچ کفتار و پیچ گاوگویی گداخته مالیدن و شیر عصبها
و پوشیدن از شیر آدمی و غیره و چون که از آن استلزام یافته بقتله نیز علاج کردن اولی بود و اگر حخته تر معاری
بسوزد و شیر خر و روغن و نه یا گاو و دیگر باز حخته کنند و سوزش بپاشند و در حمله شیر خر در سرد کردن و سرد پاشیدن
نافع بود و نیز آب کاری مفید آید و البته اعلم آنکه در آبست مانند عصب و عضله عضو مقرر که بود و حیوانی از تشنه
عاجز آید و عضورا از حرکت انقباض مانع آید و بر آن جهت عضو است چنانکه و سبب آن اغلب ماده
بود و مستقیم که نفوذ کند در جرم عصب بسا و است و لیهای عصب آنرا از خوردن و در حین انقباض عضودن
ماده انجا نمرد و در جهان نیست در خلل عصب عصب را همچنان بدار ولی آنکه در طول یا عرض آن تشنه
شود و چنانکه فکله که سوم گداخته را از خوردن و سوزد و در دانه که میوه میوه و عصب رسد و عصب از آن
بطرف منتهی در طول گریزان شود و بر آن نیست چنانکه و باز گشتن آن و سوار گردد و باشد که میوه است اندر
آید و عرض آنرا کم کند و جمیع ساختن لیهای عصب و طول آنرا بر حال خود بدار و در آن سپس مانع آید آنرا
انقباض و هر سبب بعللها خود متمیز گردد و چنانچه اکثر میبینید در ابواب و اعراض باله و این مرض
مخصوص با عضمای آید بود علاج همان نوع باید کرد و آن که در شنج میبینید عورتی را در برات یکبار
او تمهید شده بود و از آن فوهم نمیتوانست شد اطلبایست از عللهای شنج فرمودند مانع نیاید بود و حضرت فرمودند
که تیزاب فاروقی تیز بر آن کتف دست و پایی او مالیدند مگر چنانکه پوسته نیک از کتف پایی او بر داشت
و بعد از آن در غن کاری زخم میکرد و در دوسر روز خوش شد و او را از چیزهای نفیسم انگیز بریز نیز فرمودند
از چیزهای پر غرور و نیز منع میکرد و ندانند اعلم آنکه شنج جبین سطح ظاهر عضو بود و سبب آن باد
بود و غلیظه که در عضله متعین گردد و در حرکت خویش عضله و پوستی را که ملاصق آن است بچنانکه و سبب

حرکت آن باد که شش طبیعت عضو بود و در دفع آن داین با غلیظ گاهی بخار ماده غلیظ بود که بسبب و
 حرارت قوی حاصل شده باشد چنانکه بعد از خوردن دوائی گرم احتیاج دفع شود و دریا بعد از غلبه
 دیار غبی عظیم پدید می آید و گاهی بخار ماده غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو مختص که در دوازده اجزای
 غلیظ شود همچو هوای چاه آب و این باد گاهی که سودای افتد چنانچه اصحاب مایه و لیسای تر است
 و سطح لان را افتد تحلیل شکل پذیر و بسبب در یافتن ماده و بیست طبع آن جهت آنکه تحلیل
 می گرمی مینماید و گرمی در تولید ماده و پس آن میشود و هر خست علاج که در همه تن افتد و دوائی گردد و
 مقدمه مایه و لیسای صریح بود و اگر اندر روی افتد و دوائی شود و مقدمه لثوه باشد و اگر اندر سر پهلوی
 افتد و غالب گردد و مقدمه آماش حجاب بود و اندر دیگر اندامها گاهی مقدمه تشنج بود و علاج
 آنجا که از باد خشک افتد تبدیل مزاج و تعلیل سودا و اصلاح عضو ما و من و عضو که بشکست عباد آن
 پدید آمده باید کردن و در محل اختلاج طلائی محلی معتدل و کثیر الرطوبت باید نگه داشتن و در غنهای نرم
 معتدل چون روغن بنفشه بایند بسیار دیدیم که خوردن چیزهای سرد و تر از میوه و غیره تسکین یافت
 و آنجا که از باد تر افتد بعالج لثوه که تر خای و تشنج استلانی علاج کردن و از مضاد و کما و غیره و قدما
 و شدت در روغن کاری و کشاید آن و اگر آن موضع را اول بخورد و شدت بماند نگاه روغن مالند بهتر باشد
 و طلائی مناسب بر آن افکند که بر آن بپایند تبخیر اینچنین در آن سرشیم باشد عظیم نافع آید و از هر چه
 باد انگیزد و خرد و هب باشد و بدانکه حکمای هند اکثر امراض دماغی را که سرخ البرص و بیکار می افتد
 مثل صرع و تشنج و عشه و لثوه و قند و اختلاج سبب آنرا باد غلیظ دانسته اند و در علاج اولی تنقیه
 حاصلی که باد از آن حاصل شده است کنند نگاه بایند و دوائی محلی آن از خارج و خوردن
 دوائی دفع باد که شش و غلبه بقوت عموم آن ماده را از خلل احقاق و انقباض کردن بر نبرد و اعلم

باب ششم در بیان احوال ششم

این ترکیب و وضع و قوت با صره و مزاج و منفعت اینها و علامات اینها و طبیعت آن و آنچه مضر و
 نافع است بر آن در غنهای عین و اسباب علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت با صره
 و مزاج ششم و سابع این حالات بر آنکه ششم عضو است مولف از طبقات و طبایع و عضلات و اعصاب

و بر دوام در گهای اجوف و شریانها و ریب هر یک چنان است که نخست سه طبقه اندر سیکره استخوان
 چشم گسترده شده است نخستین را که تماس استخوان است طبقه صلبیه گویند و دوم را شیمییه خوانند سوم را
 شبکیه خوانند و در طبوت اندر میان این سه طبقه نهاده است نخستین از جاحیه گویند جهت مشابهت
 آن در قوام و رنگ با بگینه که اخته و گوهر آن از خون است دوم را جلیدیه خوانند از بر آنکه صافی
 و روشن و فسرده همچون و شکل گرد است همچو ژاله و بدین سبب آنرا بر دیه نیز خوانند و در آن بیرون
 آن اندکی پهنه دارد و تا اشباح دیدنیها در وی نمیکوبد آید و پشت او برتری گراید تا اندر عصب مخفی
 که در ورطوتها در آمده است باز نامشینند و در طبوت سوم را عینیه گویند جهت مشابهت آن در قوام
 سپیده خایه مرغ و جلیدیه اندر میان زجاجیه است و عینیه تا از زجاجیه نمیکوبد آید و عینیه قوت فروغ
 آفتاب و چیزهای درخشان از وی نحتی باز میدارد و تا بتدریج بومی رسد و چهار طبقه دیگر اندر پیش این
 رطوبت باست نخستین را عنکبوتیه خوانند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن بتار عنکبوت
 دوم را عنبیه گویند جهت آنکه میا نگاه او بر ابر موضع دیدار نقشه است بر سان نقبه دانه انگور که دنباله
 او بر کشیده باشند و هرگاه آن نقبه بسته گردد و بینایی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گویان است
 تا نور دیده اندر وی منتقل گردد و زیر آنکه افراط آنکه سیاهی است نور را تیره دارد و در اجرام آورده و تقریظ آنکه
 سپید است نور را پدید کند و اندرون این طبقه خلهای نرم است که الان آب را که در چشم فرو آید
 بهستکاری در آن خلهها پنهان کنند تا محل آنرا نگاه دارد و نگذارد که دیگر باریش طبقه باز آید و طبقه
 سوم را قرینه گویند جهت مشابهت آن در صافی و صلبی و شفافی بشاخ سفید ترشیده و این طبقه
 چهار قوت است همچو پوستها بر همه که مطبق و مترکم شده و طبقه چهارم را اطحه گویند که بر آن گوشت عینیه
 و چرب و بعضیهای چشم آینه و بر طبقه قرینه سخت شده و بجام پذیرفته بدین جهتش ملحقه گویند اما
 عصبها و نوع است یکی عصب حس بینایی است و آن محفوف که محل نور باشد بر خلاف عصبها
 دوم عصب حرکت است اما عصب محفوف از کنار تجوین نخستین از تجوینهای دماغ رسته است
 و اندر میان دماغ نگذشته و از نزدیکی فرونی دماغ که آنرا علقمان گویند بیرون آمده یکی سو
 چشم راست و یکی سوی چشم چپ آنکه از سوی راست رسته است بسوی چپ آمده است و آنکه از
 سوی چپ رسته است بسوی راست آمده و بعضی وقت در میان مسافت بهم رسیده اند

و میانگاه هر دو آنجا در هم پیوسته است چنانکه تجوید هر دو در هم کشاده شد و بدین شکل عین هر دو در هم
و یکی گشته و آنجا تجوید هر دو در هم کشاده شد و بدین شکل عین هر دو در هم کشاده شد و بدین
و ازین اختلاط با گشته اند و دنبال چه بچشم چپ آمده و دنبال راست بچشم راست و ازین اختلاط
گمان برده اند که آن هر دو شمع از هم گشته است و عصبی دارد از چپ بر راست و از راست بر چپ و نور دیده
که آن را روح با صبر گویند که قوت دیدن با آن است اندرین تجوید بگذرد و بر طوط جلید و در آید و بر
بناب و محلی که این دو عصب ملاقی شده اند از جمیع انور گویند و تسمیه ظاهر است و چون از آن محل گشته
یکی بچشم چپ و یکی بچشم راست آمده اند هر دو عصب را بهما فرخ و سطر شده و در طوط زجاجیه و جلید
اند و آمده اند و طبقه شبکیه از آن مرشبه شده است و شش لب ترین اجزای چشم طوط جلید است که قابل
نور است و همه طوطها و طبقه از برای صحت است چه طوط زجاجیه و طبقه شبکیه که ازین است یک
نیمه آن رسیده اند و دیگر آمده و در طوط یضیه و طبقاتی که در پیش است گردیده و دیگر آمده اند
و از بهر صیانت او در میان حمله نمانده و از دو و از دو عضله بر چشم چپ یک چشم نهاده است و
ازین پنج شش است که حرکت بر داشتن یک بدن است و دو شش که حرکت فرو خوانند یک
بدن است و از جهت باقی یکی است که در اندرون چشم عصب موجود از نگاه میدارد و چشم بر روی چشم
و شش دیگر است که حرکات خاصه چشم بدان است و جنبه مرکب باشد از غشای عصبی و شش عضله
و جلد و در جن اعلا غشاء و دیگر و شش و چون چشم از برای شفقت و دیدن مخلوق شده است بنا برین از اجزا
ترکیب یافته که قابلیت انعکاس و انطباق صور مرئیات متقابل و یا حدوث و زوال و شعاع از عصب
بجانب مبصرات محاذی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر جمعی نوعی از آن قائل شده اند و گشته باشند
و اگر چه اجزای آن بطبع لغایت مختلف افتاده اند لیکن طبیعت که از مجموع حاصل گشته در حرارت و رطوبت
بغایت اعتدال واقع است و بنوعی آن است که احوال اجزای بدن طوط جلید است بهت تعلل
وجود انسانی که روح مجسم نورانی است بدو محل و قابل شدن جلید میفرمزد و چون امر دیدن از اجزا
مهمات بدینست بهت بهت این هم چشم و گویا در مخلوق شده تا اگر آفتی یکی رسد بدن از شفقت دیگر
بافعیب بود و مع ذلک در ابصار و در جهت حرکت هر دو متحد واقع شده اند تا یکی دو دیده نشود چنانچه
احوال را واقع است و سبب اتحاد و رست هر دو چشم است که آنچه روح با صبر و در میان انورین

و بد آنجا که گیاهان ادراک کرده و میوه و داخل را از جهت پیچیده شدن و پاشخ عصب حرکت چشم و وابسته شدن بگوشت
 ملاقی عضبین مخوفین با میل رطوبت جلیده بطرف مخالف طرف دیگر ادراک و حرکت و جهت مختلف است
 و بد آنکه چشم مشارکت تمام است با دماغ و عجب و داعی و معده و بدین سبب امراض آن بشارکت
 این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بران بصیرت است که با وجود قرب جوار عصب نور
 که یکی از طبقات چشم شده از دماغ رسیده است و طبقات چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه
 می یابد و معدن نور با صره هم دماغ بود و مشارکت آن با جیها بران نیز است که از اجزای حجاب
 خارج دماغ که محیطا مخفف است و از اسحاق گویند و از گوشت سفید رنگ طبقه پنجمه پدید آمده و از اجزای
 حجاب علیها که مخافا مخفف است متصل بدان طبقه صلیبه و قریه حاصل شده است و از اجزای حجاب سیرق
 که ملاقی مغز است طبقه ششمه و غنیست متکون گشته و مشارکت آن با معده بواسطه مشارکت دماغ
 با معده بواسطه عصب اوج و سامت دماغ و چشم نیز بمشاقش معده واقع شده است و الله اعلم
 اما علل امراض از جنس مختلفه طبیعی چشم سرعت حرکت چشم باخت و بطور گاههای آن با سرعت
 و تیزی در جهت یافتن از ملاقات خشکیها و زردی لون و اشکالی دلیل گرمی بود و از این حالات
 و کم رنگی و سبزی دلیل سردی باشد و خفت و حرکت چشم بی سرعت و کمی رطوبت و حرارت یافتن از
 ملاقات ترها و بهم فشردن پلکها و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بهتر دیدن دلیل خشکی بود و وضع آنها
 و کبودی دلیل ترشی بود و شدائیت دلیل قوت بصیرت یا آنچه بر چیز را که بیند بی نقصانی ادراک کند دلیل
 و فقدان مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه چشم ضعیف است و بسیار است و گردد و بواجب باد
 و ملاقات هوای سخت سرد و خفت گرم و گرمی بسیار و بسیاری تیره سر و روشن و چشم کردن و تیره
 بر آفتاب و ماه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب و بر چیزهای براق و درخشنده و سخت بپایر و زور
 مثل برین و بر ریشهای شکر همچو عکس آب چنبده و بر چیزهای دوار از بلندیا بر زمین و بر آب و
 بزرگ سیل و بر نقشهای خود و خطهای باریک و بر چیزهای آنچه سیاه و سفید و مستطقی و بر روی خفتن
 وستی و تخدیر متواتر و طعمه و شرب و بگوشت و چیزهای که بخار بسیار و بد از آن بد دماغ بر آید و چیزهای
 تیز چون گندنا و پیاز و سیر و اکثر شیرینها و کندن موی بینی و بغل و ابر و و مژه و بوی بغل و بویها
 گنده و بوی خربزه و شامه و پوست جود و برگ آن و بسیاری استحمام و جماع درگ زدن و حمام

وینوایی و خواب غالب تنوایی و بر استلای خفتن و شب طعام خوردن و چیزهای که فم معده را برینجا
 چون سرکه و بعضی ترشها و آنچه در شکم است و در شور بود و شداب و میوه های سرد و تر و باد و ریح
 و شبت و مخدرات و کوک فریون و کرب و عس و با قلا و کشابه اینها و گوشت های غلیظ و لبنیا
 غیر از جزایات کاه و تاز و وپای برخاک خشک و گل بسیار نهادن و بسیار شرب آب انگذدن و
 از جایها فرو آوردن و بیاصل زدن و غالب غوطه خوردن آنچه چشم را نافع است
 توی و نمبه تازه است بر کفهای پای و بستن جنایات برگ بید یا کاسنی یا آب پامزنکوش یا آب بادیان
 سرشته بر پاها و دستها و دست چوب استن کفهای پای و مداومت سر کشیدن و قوتیا برگ چشم
 مالیدن و گاه گاه توتیای خوره و توتیای شلغم و کشابه اینها کشیدن و دانه پنبی و فلفل و قزفل و زعفران
 و بادیان خوردن و گاهی آب بادیان یا مزنکوش یا گلاب در چشم چکانیدن و انداختن صافی بر روی
 مائل سر فرو بردن و چشم کشادن و در تاریکیها نظر کردن بمبالت و در خطای خوش و جل نگر بستن و در روی
 آبوین و در چیزهای که دوست میدارند نگر بستن و میل زین در چشم کشیدن و اکثر ایام طبع را نرم و آستر
 و غذایایی سنگ که بخار خوردن و سردی کسی طبعی مائل و آب سرد با صلیا خوردن و تشنگی صا و
 و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دود و گاهی تازه خشک کرده و در گدا و در تشنگی خوردن
 و خد از مضرت مذکور کردن و بالین بلند ساختن و تقویت مزاج بدن نمودن و حفظ نظر از ملاحتنه
 بسیار در چیزها مطلقا کردن و بسیار باده پوشیدن و دانه های سنگین و مقوی معده و بعد طعام خوردن و
 مداومت بخیلیات کردن و اندک علم اعراض عین و اسباب و علل و اعلاج
 آن بدانند که مشهور است بدو چشم آماسی بود که در طبقه ملتحمه افتد باد و ضربان و نسا و آن بجای
 بجنف مانیز رسد و سبب رمد غلب خون بود و یا غلب صفراوی و یا آنکه از ماده سوداوی و یا از بغم عین است
 و یا از مرکب ازین اخلاط باشد که از ماده ریجی جارفتد اما علامت رمد غنی در خواب و بیداری
 یا بستن شریاتنگ که از ضربان گویند و گرانی و غلبه سرخی چشم و پیکار و برخاستن و رگهای سر و صندغ چشم
 و بسیاری رمد و آب بینی و بجم سپیدن یک چشم و زود چشم شدن و مری و علامت صفراوی
 حدت در دود و سوزای و گرمی رمد و التهاب و سبکی چشم و کم سپیدن و خلدن در دانه و تفاوت در ملامت
 و غنی درین دلیل سرخی چشم بزدی و زردی رنگ بشر و خافت و علامت سوداوی کمی در دود

نسبت بدوی و منفردی و کمی رص نجابت و ازین جهت آنرا خشک در خوانند و بیکها آماس نکند
اما با سوزش بود و رنگ چشم سرخی و تیرگی مائل باشد و عسر العلاج بود و این صفت کمتر افتد از نسبت صدم
حدوث سودا در چشم و قلت وقوع آن باده خود آنجا و آنجا احیاناً پدید آید مردم سوداوی را توانند
بزن و اما علامت بلغمی غلبه گرانی و ترخی چشم بود بی سوزش و آلتاب و ضربان و کمی سرخی چشم و از دست
رص و بسپیدی مائل بودن و سخی بیکها و تنج بیکها و پدید آمدن خشکی رص و بعضی از علامات
غلبه هر خلطی هم بوقوع آن شاهد باشد و اما علامات ریخی غلبه و ج بود با سمد و غلبه خفیت و کمی سرخی چشم
و کمی رص و عدم علامات خلطی و اگر اندر بیکها تنجی پدید آید زود کم و زیاد گردد و هر ساعت در طر
از چشم دروغ غالب احساس کند و گاهی چنان پندارد که مای از چشم خواهد ترکیدن و هیچ ساعت آرام نگردد
و بد آنکه هر چشمی که بزرگ و فراخ بود و رگهای آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب اوقات مستعد این مرض باشد
و این علت همچو حصیه و جدری اکثر مردم را در ایام عمر پدید آید تخصیص در کودکی و از جمله امراض ارده باشد
و زود با طحال سرایت کند و گاهی بعضی را چندین نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چند که منمن شود
باشد چون زدن الا معایا ز حیر پدید آید و زودی از آن خلاص شود و علاج آنچه مشترک انفع است شستن
ست در مقام خوش هوا و بکرمی و تری مائل و تار یک و لکه کبود و سیاه بر پیش چشم که در ختن و از مضرات
مذکور بر جذر بودن و تاسه روز و چهار روز دست چشم نزن و در وار و نکردن جز شیر و خرمی که بر غلبه
دو شید و گاهی که گشتی مطلوب نباشد از آن طلا کردن و گاهی بول گرم شستن چند آنکه خشک
در رص پدید آید و غذاهای چرب و نرم خوردن مثل پاجه و شیر و شکسته و تخم و آب چرب بر پیا
و اسبابه آن و جز این نوع هیچ غذای گرم و سرد و میوه خوردن و طعام کم خوردن و کم خفتن و هر شام
پاشویه مناسب کردن و در روجه و اسبابه آن خفتن و بکایات نیکو و اورا مشغول داشتن و طبیعت
اوراد آنم نرم و مجیب داشتن بشایه های لایق و خفته های موافق و فتوحه های ملین مستحب و در دادن
تکید کردن خصوصاً در سردی هوا و با شربت لعاب تخم اودن و بعد چهار روز یا سه روز اگر تغییر شود
و داء الرید سپید در چشم ریختن هر روز و نوبت و بعد هفتم اگر سرخی در چشم باقی بود و داء الرید سرخ ریختن
همچنان و درین اوقات اگر بیکها بر چشم سپیده و متورم باشد جو زریه بستوری که در مرد اطفال
گفته شده استن هر شب و بعد یازدهم و چهاردهم اگر سرخی و خشکی و سوزش و اندک

در وی باشد و آب سیریز و شنبلیله و حبیب هر روز در مالک کشیدن یک نوبت و اگر این اعراض قلبی
 باشد پیوسته طوطیای شسته و سود و برگر و بکله مالیدن و تقیه هر روز بحام فایز در آمدن سنگ
 و آب غالب بگری مائل بر سر ریختن و نیز آب نرم بر صدفین و گرد چشمها مالیدن و در غلیظی در دوا پنجه
 بهر سبب مخصوصه نافع است آنست که در وی روز دوم قصد قیال کنند و اگر مانع باشد
 سر را سه گوش با چنید یا بر پس سر حجامت کنند یا بر ساقهای پای بگرار و بعد سوم بلین شراب بنفشه
 و کل بکر در نفوق مذکور و هند یا شیا و بنفشه و شکر شایز و زردی و دو کت شکم فرود آرند و شیا و
 در وی در چشم کشند یا شیا و بر ویوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تقیه
 ملازمت حاکم کنند و اندر صغری و ای چون بی بلغمی نمی باشد روز چهارم تقیه کنند بملینات صغری
 مقوی بسند و آبشاه آن و فلوکس خیار شنبه اندر مقل حاصل یا بلبله زرد و اندر مصدور یا ریا شنبه
 در عصیر آلودی بنفشه یا مقشر شقوق و امثال اینها و درین اثنا سنگنا صغری میزند از ثقیع فوکه
 و فاتی شیرینی مائل یا منزه با دام کوفته و در اوست حمام فایز بعد تقیه و غذا کشکاب که در آن کدو
 پیخته باشند و روغن بادام افکنند و بپس مناسب بود و شیا و در وی طباب بزر قطره ناچل که
 کشیدن نیکو آید و اندر سودای تقیه بدن و دماغ کنند بسلالات سودا بعد چهارم و در تب بدلی
 مزاج کوشند و بر کفهای پای نوی و پیوسته بنزد و غذا با پای چرب خورند و مالک کم تو قیامی کنند
 و اندر بلغمی بعد سوم تقیه بلغم دماغ کنند بسلالات بلغم چون حب چتیا و امثال آن و بخود آب چرب
 و اماج و آبشاه آن اندک اندک خورند و رجوع غالب و قطولات محلل بکار دارند و اگر مسهل را با پسته
 باشد شیانهای حاجت اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و تکیدات پیچ و دو کز و داده و آب
 آن پیوسته می کنند و در ریجی چیزهای شگفته با خورند و از چیزهای افشاج و استلا می ده بر خورند باشد و زرد
 و جوز بستر بنزد و طبع محلات با و بعد سیم قطول کنند و تکیدات با و شکن پیوسته می کنند و مجسم کش
 بر چال پس سر نهادن بی مفید باشد و در حمله اگر تبیری نماند که دن که زحیر یا زین الاسماء از آن
 پدید آید بی نافع باشد چون زرم شستن و چیزهای تیز خورند و آبشاه آن و آنجا که ازین انواع
 مذکور و مبارکت معده افتد و کمی در دآن در خلط معده و زیاد شدن آن در پیری معده و در فساد
 طعام در معده و یا آن گواهی دهد که کم و مقوی معده یا در خوردن و در تقیه مسهل یا بدو آن که معده نافع

و خلطه از معده باز دارد و معده و ریه را پاک کند چون طبله و حب چغیال و کل مکرر و بعد طعام و آب مسکن بنجا
و معقوی معده بکار باید که شش از دواها و معاجین بی مخدر مگر آنجا که در صعب بود و با استعمال
مخدر از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلما مانند که افیون داخل باید ساختن و حب الشفا
و اشباه آن بمقدار لائق خوردن و آنجا که مبارکت حجاب خارج افتد و متده و ضلالت پیشانی و غلبه
آفت بیکه مایلان گواهی دهد در نظولات باید کوشیدن بسره و چشم و در استحمام نیز بعد تنقیه و حجامت پس
کردن و کماد با می محلی و معقوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تنقیه نهادن و آنجا که مبارکت حجاب داخل افتد
و غور چشمها با ابتدای وجع شاهر آن بود و در تنقیه و نظول وضعا و مناسب و احتقان لایق و حجامت پس
و ساتهای با می باید کوشیدن و آنجا که مبارکت و مانع افتد و قهقمر گمانی سر و صداع و بسیاری رطوبات
چشم و بنی و لعاب و دهن و ترکه بدان گواهی دهد و در تنقیه و مانع باید کوشیدن بمسلات لایق و ضد قیال
و بعد و تسکین نزله و نزول مایه خودن و استعمال حب الشفا و حافظه الصبحه و برشش عشا و شباهه آب سار
داع شریان صدغین و تیزاب کاری سر و تنقیه یا و پاشویه با می مناسب و غذا با می نرم که اندران
شیر و خشکاش باشد خوردن و بعد تنقیه نیک و تسکین نزله و دوار را در بکار داشتن بسیار در و بر
که آنرا دوار را در بعضی خود نیم از حجرات اهل ری گیرند که آنرا چشمک و چشم نیم شین گویند و آنرا متفرقا
یا هم چندین نبات مغویه و هم چندین از زرد و میخندان اسپنول سق نیکنو کن در مایه یار رنگ ساق
و جگر از دواهای بسیار سفت بگذران و نگاهدار و بعضی بی اسپنول نیز سازند و نیکو بود و تخصیص در سرد
هوای بسیار در وری دیگر که آنرا دوار را در اخر خواتیم هم از حجرات اهل ری گیرند و دوار را در بعضی در
هر یک گرم از آن یکد انگ خون سیاوشان که آنرا اطباء دم الاخوین خوانند و آن عصاره مغویه و معقوی
بودنانه و نرم پنجه فتم کنند و با هم بگردانند و الا بگذرانند و نگاهدارند و طریق استعمال این دوا
در چشم است که مرصع پشت باز خواند سر بر بالین نهاده و بیکه مارا بد و گشت نزد نهاد و بر دانه
و در دهن بیکه مارا پاشند هر غباری چند آنکه نزدیک بان رسد که سرخی روی بیکه مارا پوشیده شود و بسیار
آن نگاه و بیکه مارا بگذارد تا بجای باز رود و هر چه که فتم پس نشسته نرم پشت چشم بندد و چشم باز نکند و دست
نهال و بخار و چند آنکه دوار را در آنکه بخور یعنی دار و حل شود و نیم اجزای چشم برسد و با اشک بدون آید
و نگاه بر خیزد و چشم اگر خواهد در تاریکی بکشد و بهتر آن بود که هر صباح و عصر رنگ ازین دوا در سفید بکار آید

و صباها اول غذای نرم و چرب بخورد و بعد در وقت نهار یک کوبیده بچنان یافته اند که در چهار شنبه و جمعه نهند
 و بگندن بینی ندارد میان اینها یک از محراب اهل ری بگیرد و عن بادام شیرین و در ظرفی مسی کوبد و بکوبد
 و گشت افروخته بنه و قدری پوست پیاز و قدری ریزه های چوب خشک که و قدری پوست تخم مرغ
 در آن اندازد و آنرا نرم نرم بچوبشان تا بطعم بوی اینها در روغن در آید و اعتقاد کن تا روغن سوخته شود
 پس از آتش بردارد و روغن را با لای و توتیای سوخته کشته و سیراب گرفته بکوبد و کهنه دریا بچوب
 کونجه بستان جزوی جمله سوده از دالای سفید گذرانیده در این روغن بریزد آن مقدار که بخواهد
 شود و بنیکو خوب که آنرا برهم زن و نگا دارد بوقت حاجت قدری از آن بسراشته بردارد و بکوبد
 و بشاد است آنرا بر میلی برخی قوی می مال چنانکه بمرات میل و مالیدن و خالی رنگ میل رنگها آن شود
 نیکو شود و میل بسیار و قوامی پیدا کند انگاه آنرا در ششم و هفتم میل درین اولی بود اگر ششم
 سرمای رسیده باشد بعضی روغن بادام مغز تلخ نرزد و آنرا با شقیما و گوانیم خسته و در سنگ بکوبد
 سائیده باید کردن و از آن دواهای خشک قلیلی با آن سرشته بپیل مالیدن و کشیدن بسیار
 شعیاف و روی محراب بگیرد گل سرخ تر چهار شقیما زعفران و شنبلیله و شول و زهر کبک و شوقیان
 افیون و از زردت از هر یکی شقیما لے جلد را گرفته و نرم بنجیه باب باران صافی بشنند و شعیاف شسته
 نگا دارند بوقت حاجت بپسید و خاموش بپسند و صلا بکنند و شقیما از شنبه نو بار یک بار آن بگردانند
 و اندر میان چینه ها نهند چنانچه در وقت نیکو بکنند و بکش چنان است که بیکبار از شقیما باز گردانند و فله بپسند
 و بگذارند آهسته تا بجا آید و باز در دوا بگیرد و اگر دوار بپسید و حل کرده میل اندر کشند با قطره
 کنند اندر ششم و هفتم شاید میان شعیاف بر و الیومی محراب بعضی اطباء بگیرند یا شیا و از زردت از هر یک
 هفت درم زعفران و دو درم کثیر افیون نیم درم جلد را حق و نرم کرده باب باران بسراشته
 و نگا دارند و بپسوری که در شعیاف در دوی گشتیم عمل نمایند و دعوای واضح آن بود که این شعیاف در
 یک روز در اصلاح میکند و بسیار در شستن که این مبالغه در تنقیه و استوائ شعیافها و خیسید
 از برای رمدای بود که بسیار داده باشند و بنیشت و بویج والا اکثر رمدای اطفال و مردم جوان
 و خوش گوشت و شیرین خون و کم خلط فاسد و هوای را به شقیما که در علاج رمد اطفال گفته شد علاج
 کافی باشد و تا ممکن بود بپسید و دوا می که شسته بپسند یا گرم یا سرد یا خشک یا شقیما بپسند یا شقیما

که عضوی بسین نازک و شریف است و زرد و آرزو می شود و تخصیص گاهی که در چشم دردی و ضرر باشد
 بهشت بجز دو راهی نرم سکن هیچ دو اگر دآن نشاید بدون و آنجا که بیکه های چشم بسیار تورم و
 برهم افتاده بود و اول در تسکین و نرم باید کوشیدن بضماد کردن جزو زیره بر پشت چشم و طلا کردن
 پس زبانه و قشای تازه بر گل غلف باید که که آزاد در بعضی جاها از نیک گویند و در لب آبها بسیار
 روید که گفته نرم همچو سرم ساخته و بیول گرم ساعت شستن و از باد و سرما نگاه داشتن و همچنین در آما
 مناسب و غیر ذلک آنجا که در و روی مذکور افکندن جهت ورم و فقیلهای مذکور نهادن چشم
 بود و آنجا که در ورون بیکه ها نقاطه خونی یا وری همچو کبیه از غلبه یاده و وجع پیدا شود تا آنکه
 و خون آن بیرون نیاید اکثر این دو راهی مذکور نباید افکندن و این مرض از وری گویند که چشم
 فلان فوج دارد و آنجا خایه زرد و چه را که آن کرد و بانی است در خمیر کچیر نهاده در تور بند تا کچی
 پخته شود آنگاه بر آورند و سائیده بسپیده تخم مرغ بپوشند و فقیله بدن آلائیده در چشم او نهند مگر
 و آن نقاطه غیر را بطر کنند که خون چندان از آن برود و ورم تسکینی باید و بعد از آن بدو سه روز
 در ورم در فک کنند و فقیله آید و بسیار دیدم که فقیله زرد و چه مذکور را با نشتیک زعفران را بسپیده
 خایه مرغ آلائیده در تخم که در وری اسپیده ریجک گویند و آنرا در حرار با گینه میگردانند و آنرا با چشم
 در چشم می نهند و در آن نقاطه را می کشاید و یکسان گاهی که ورم هنوز خام است از آن تخمها در و زیاد
 می شود و اگر طاقت نوازند آوردن در و فنج آن بیکه و در آنجا که هنوز ابتدای علائم است سرد باشد
 ربی که از طینچ پنج فرشک و پنج زرشک گرفته باشند خشک ساخته آنرا با آب دهن بسایند و در کنند
 پس نافع آید و قوتیای سوخته خشک بر گرد چشمها پیسته طلا کردن و مالیدن و کفهای باقی اجرب
 و آشتن هم نافع آید و باید که هر دو اشک در چشم کنند و بر آن نهند چون بینند که در در اساکن بسیار و سخا
 بوقتی دیگر که رسازند و تجربه نگویند و هر گاه بینند که در در از آن زیاد شده فی الحال آنرا بردارند و دیگر
 بکار ندارند و عوض آن چیزی دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قویه مخالفت آن دوا باشد
 از جمله مذکورات و اما علم و گاه باشد که در مد طلای مناسب کنند چون عضو با و فست فی الحال
 در و زیاد شود و با سوزش اما چون دست ننگد ساعتی و تسکین گیرند بغض تسکین نیکو یابند
 و اما میران چینی و قوتیای سفال مساوی چون صلایه کرده بر پشت چشمها مالیدن سوزش و تمدد و

در ورا تسکین کنند و مجرب است و در هیچ این رمی بود و عظیم بد چنانچه در مسمومیت و چنانچه در آن حد
 که حدقه را بپوشد و چشم را برهنه نتواند نهادن و این مرض اکثر اطفال را افتاده و جهت غلبه طبع
 مزاج و دماغ و ضعفی چشم و قوای ایشان و باشد که از ماده ریخی افتاده همچو کیسه از مابین سفیدی یک پدید
 شود و بر روی ملتحمه باشد و چشم بهم نهادن با خلیه آن و کوفت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در
 رمی پانی صعب گفته شد لیکن اینجا مبالغه در تنقیه بیشتر باید کرد و چون از ماده گرم افتاده باشد
 در خون میزدن کردن باید که کشیدن بقصد قیصال و حجامت فقره پس چنانکه سر تیغ در از نو و ن
 بیشتر فروزند از قاعده تا ماده بیشتر کشیده شود و حجامت هر دو کف و علق و انگشتان بر پیشانی
 و قصه شریان صدغی و بریدن آن و بدایع کردن پس نافع آید و طریق آن آنست که پوست را از بالا
 آن شق کنند و دو طرف شریان را از محل قطع با برشیم حکم باریک بزنند و سیاه گاه را قطع کنند
 و سیر میلی با تشنج کرده هر دو بر مقلوع را داغ کنند چنانکه از چشم نوز و پس زخم را برهنه اصلاح کنند
 و ضماد کشنیز تر و زده تخم مرغ و اندک زعفران جمله بهم سائیده و با تشنج گرم کرده نهادن مفید باشد
 و اگر عنب الثعلب داخل سازند نفع باشد و موشش شب بر آن کشم شگافه گرم بر آن بسن نافع آید
 و نهما و گل سرخ و عدس منقشر و برگ خشک و عنب الثعلب و آرد جو دروغن گل جمله با هم کوفته و نرم نرم
 چسبیده نیکو آید و آنچه از خلط سرد و غلیظ با افتاده باشد بعد از استقرار ما و غلیظ بنجا را گنیز زیره نرم ساید
 بزده تخم مرغ ریخته بروی بیند کرده و گرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر خشکی با آن باشد
 پیه شمع را نرم نموده با آب بسیار رقیق و با لیمو و بهفت آب از شسته تا چون برین سفید گردد
 و بوی آن برود و بریند کرده بر پشت چشم طلا کردن نافع بود و بعد چند روز که درم تسکین یابد بزر و رگها یا
 بعد تنقیه در و زنیایم انگشتان نافع بود و اگر یک ریش شده باشد در و را غر فائده دهد و در و را چنان بدرد
 یکایک باید نشانند که سجده نزد اولاد الله اعلم قه ر این رمی باشد که از بسیار دیدن روشنی و برت
 افتاده بود ملتحمه غلبه میل نوا و بدینجا علاج کشیدن غسل خام بود و بیل اندر چشم و فقیه نرم و صبل آلوده
 در درون یکها نهادن و اندر تاریکی نشستن و غذا ای نرم خوردن و شیرینی بهم گاهی خوردن و کسر
 بر بنجا طبعی که کاه کنند و کشتن و لته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار بر
 ریختن و آنجا که سرمای هم رسیده باشد همین علاجها نافع آید و بنده و دو کرده داده استن پس نافع بود

در چشمین طبع گاه که گرم شستن و انداختن کرم و تر بود که در چشم پدید آید و چشم
 مانده که بنیاد در مد کرد و دهنوز درم حادثه شده و برین حال مانده باشد که رگهای برخاسته بود و سبب بی
 و بی ضربان و وجع جهت قلت ماده آن و این از اسباب بادیه انده مثل ضربیه که چشم رسد و از سبب الماده
 بد انجا میل کند و یگرمی آفتاب و اشباه آن بخارات سرد در حرکت آورد و بطایر چشم کشد و یا سرامی سخت
 که بخارات سرد چشم را حرق کند و گرم تر سازد تا بدان جهت بچشمه و حتی بطایر چشم کشد و یا خوردن چیزهای گرم که
 بخارات را گرم کند و حتی چشم فرسود و یا خوردن چیزهای سرد و مخدر که بخریب و تغلیظ بخارات و باغ را گرم سازند
 و حتی چشم میل کند و سبب باز در علاج آنچه بقطع سبب و تدارک و جنت آن بر طرف شود و فیهما و فیهما
 بدان زائل نگردد و خفیفی از علاج رسد باید که درون مثل طلای آب کشیده و خض بر دایمیا برگ و چشم و تو تیا
 مسلول همچنان خشک بر گرم چشم مالیدن از برین دگای میمالک کشیدن و گاهی گلاب اندر چکانیدن
 خصوصاً که بوی فعیل سبب آن شده باشد و بندها را هم گلاب شستن و عرق شکن مالیدن نافع بود
 و اگر بعد از آن بکشدین تو تیا بر دوش بنگم و یا خوردن آن بر طرف شود و انداختن طلای
 که اثر انفارسی نماند گویند و فی الجمله و یا خوردن غشای که بر چشمه یا بر چشم پدید آید
 و از چشم بکشد ام نه باشد و این اکثر از کین انسی چشم آغاز کند و باشد که از کین و حتی آغاز کند و گاه بود که از
 گوشه انسی هر دو چشم بنیاد کند از جهت غلبگی ماده و باشد که این نماند بحد بزرگ شود و ماحد
 که روی حد و راپوشه و دیدن تواند و لون آن یا سفید یا زرد بود و یا سبب یا کد حباب غلاطی که سبب
 نگرین آن شده باشد و از حباب پدید و رقیق و نماند به و علاج بهتر بر دوش و دوار و در سبب غلبه آن از
 نباشد علاج در جمله تبر از دستکاری نبوده و در انگیزه ای تحلیل آن در چشم انگشت چون حدقه بنایت
 تا زک است حضرت آن قبل از منقشت رسانیدن نماند بحد رسد مگر در چشم که بجا نیست جامع النفع
 بود که استعمال آن توان اما در اینده اگر تنقیه کنند و انگبین بر بهر از اینخته می کشند و کل و یا شفات
 قیصر بکار رسد و در شب نافع بود و جالینوس آورد و بپوشد که اصل سوسن خشک را بخیو غبار بود و در چشم کشید
 نماند خفیف را بر دوش انداختن و در سبب اصل برده بود و غلیظ و سبب مائل که بر سطح ظاهر تمام چشم پدید آید
 و ابتدای ظهور آن از اطراف چشم بود و با سبب آن شش شدن رگهای چشم بود
 از خون فاسد که در امتلاهی سر و خد و ف مزاج چشم بر اشجار رخته شود و اکثر با خارشش بود و

صاحب آن از روشنائی عظیم بیخ باشد و چشم درین غلظت که چسب تر شود از جهت ضعف و خرج شدت
غذای آن سبیل و این مرض سبب بود و بهر اشیاء بغیر زنده نیز و در عسل علاج آنچه قوی بود و کار
باید کردن و آنچه ضعیف افتد فیوضی که کیش با زور بر او و سخاس قبرسی در آن تر کرده باشند چنانکه
و شعیاف احمر و کشیدن نافع بود و نیز اسب نرم که سباب نهشته باشد و نقره داشته باشد بر آن
کشیدن چنانچه زور آن بعد از سه روز عظیم نافع آید و بر سر و در چشم مالیدن هم نافع آید و آنجا که از حله از
برنج با شنبه طبع سماق که در گلاب جوشیده باشد کشیدن نافع بود و صمغ و سماق با هم وزن خود از روغن
و چهار وزن نبات سوخته که کل کردن بی مفید آید سبیل و حربه اثر او الله اعلم اصطلاح
این بمحوی آماسی بود علاج تدبیر مای لطیف کردن و ضما و های محلی و طلای صبر ریشیت چشم انگندن
و شعیاف خلوتی و شعیاف اسو کشیدن و سر بر بخار طبع با بود و بنفشه داشتن نافع بود و الله اعلم
صلاست ملجمه این چنان بود که ملجمه سخت شود و همه حرکت های چشم دشوار گردد و در ظاهر چشم
سرخ و طر بنجیده و در و منده باشد علاج بخار طبع با بود و بنفشه مفید آید و طلای سپیده و زرد و خایه مرغ
بار و بنفشه و سیاه بزم نهاده و کشیدن شعیاف احمر و حله بعد از تنقیه خلط بلغم و سودا و تدبیر لطیف عظیم
نافع بود و الله اعلم چنانکه درین ملجمه سبب آن میل باد و حا و گرم باشد و بود و آنجا از و ناغ یا غیر از
علاج از هر چه گرم و تیز باشد پرنیز باید کردن و غذا ای چوب و نرم خوردن و هر باد او در گریه آب
بسیار بنفشه باید ریختن و نیز وزنی کردن و همالاک و توتیا و پرورده و بنوره و غیره کشیدن و الله اعلم
چراحت ملجمه که از زخم چوب و شهابه آن افتد علاج اول فصد باید کردن بعد از بلغم
توجه مواد به آنجا کردن و اگر خونی بیرون آمده باشد آنرا پاک باید ساختن و شاد و چرخ مغسول با اندک
شعیاف افیونی سائیده بر آن فرور باید کردن و زرد و بنفشه چشم نهاده و بصما پس چشم بستن و اگر
خون بسیار رفته باشد توتیا و مغسول با زرد و خایه مرغ آخته باید بستن و علاج فرجه کردن بدینچنین مناسب بود
و اگر چنان باشد که زخم پاره از طبعه ملجمه بیرون افتد فی الحال چنانکه پیش سر باید کردن و بسیار اندک و
زرد را غیر سیسته کشیدن و الله اعلم طر قه نقطه بود که سرخ یا کبود و سرخی مانع که بر سپیدی چشم
پدید آید و سبب آن یا ضرب باشد که بر چشم رند و یا غلبه یابی بود و از خون در این موضع و ترشح آن از حفره
بجست است و باید آن خونی قلیل بدین محل از حرارت حرکتی منفرط و یا کشاده شدن سر بر سبب

از رنگهای چشم است در مقامه و تقصیر در حین فروداشتن بر محو زورتی که در علاج آنجا که
 قوی نباشد فونی که از پنج بال کبوتر یا فاخته بقبضد یا بکشد بر مای آن گیرند تازه و گرم در چشم کشیدند
 بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدای رواج داخل سازند مثل طین ارمنی و طین بولیا
 و سوده سنگ سلطان هر دو هم بهتر باشد و ضمای رواج بر پشت چشم نهادن هم مناسب بود و آنجا که
 سبب قوی باشد رنگ قیقال باید زد و دیاجاست پس سر کردن و گوش آغزیدن آنگاه داروهای
 مذکور بکار و اشتن و شیر و خمری و شیان احمر لکین کشیدن بسی نافع آید و ضما و اکلیل الملکات و الاخر
 و حل سوسن و زعفران و عدس شش و زرده تخم مرغ و روغن گل حله را به هم کوفته و گرم کرد و بر پشت
 چشم نهادن بسی مفید آید و الله اعلم قطاطه که در طبقات قرینه بدید آید چون رطوبت آن در میان
 پوست اول و دوم قرینه باشد از جانب خارج رنگ غنیه محبوب نگردد و سیاه نماید و چون در میان
 قشور دیگر قرینه باشد رنگ آن ظاهر بود و رنگ غنیه مخفی است آنکه بعد از شفیت شعاع بصیرت
 و آن باقیست چون شود و یا نیز و اکال باشد الم آن موضع بسیار بود و اگر طعمی نداشته باشد الم کم بود
 علاج آنکه کوچک باشد و وای خشک کننده مثل توتیا و اکمل و قلیسیا انگندن کافی بود و کم خاست
 غذا و دوا و است حب الشفا و شباه آن مفید آید و آنچه بزرگ بود و تقیه باید کرد و بدستکار
 اصلاح آوردن چنانچه باید که جراح موضع محلی را از حلقه که دوا که آنرا اکلیل گویند بشکافند و بطریقی
 که در از عقب قرینه گاهی بیرون می آورند بیرون آوردن آنگاه اصلاح ختم کند و آنچه مناسب بود
 الله اعلم فرجه که بر حلقه افتد و دشت آن یا بقدر زرد باشد که بقیه مواد فاسده آن بر دوش
 ظاهر حلقه و غیره را بختی بسوزد یا بعد وقوع شیره خبیث هم از فساد داده آن و یا در عقب قرینه
 رواج شود که گوشت آن سبب تفرق اتصال و منخ شده باشد و مطلق آن از پشت نوع بیرون
 باشد چهار از آن در سطح ظاهر قرینه افتد فقط دست دیگر در عمق قرینه افتد آنرا از قروح سطح قرینه
 آنچه دودی بر ظاهر و او عین نماید و گویا هیچ نفوذ در جرم آن ندارد آنرا اقسام خوانند و آنچه
 سیاسی حلقه در موضع قرینه بیشتر ظاهر بود و جهت که در تفتیح اما هیچ مانعی دیدن غنیه نشود
 و آنچه از آن کوچک تر باشد و فی الحقیقه دار و بلون سپید گویند بود آنرا اسباب اسود خوانند
 و آنچه بزرگتر از اکلیل بود افتد آنرا اکلیل و درین محل چون شترک است میان قرینه و سطح

انچه بر قرینه که حدقه است افتاده باشد سفید نماید چنانچه از آنکه شل شد و شل شد جرم نوی اول قرینه از آن موضع
 و آنچه بر بلغم افتاده باشد سرخ نماید گاهی که ماده آن تمام تجلید شده باشد و آنچه بر چوبشیم زده بر سر
 حدقه نماید آنرا صوفی گویند و آنجا نیز رنگ طبقه عنبیه محجوب نگردد و اما از قروح عمیق قرینه یکی عنبیه بود
 و محل آن تنگ شده باشد و از چرک و خشک نشیه پاک بود و دیگری رعمق کمتر باشد و محل وی کشادتر بود
 و دیگری با وجود رعمق و وسعت با چرک و خشک نشیه بود و درین هر سه نوع محل قرحه سفید نماید جهت زایل شدن
 شل شد قرینه بقرحه غایر و جمله قروح عین پا و در ضربان قوی باشد اما آنجا که ماده از قرحه بر فاداستانند
 سفید بود و در بیشتر باشد و آنجا که ماده رقیق آید یا زرد گون یا همچو مد بود و کمتر باشد و آنجا که بسری
 مائل بود و سخت کم درو باشد جهت سهولت ترشح دم لطیف علاج آنجا که قرحه بر جانب رست بود و در
 چپ خواب باید کرد و در عکس و غذای لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد گوشتها
 طیب و نازک مناسب بود و اگر اندک نان و گوشت خور و آب شور با او تر یا بخور و بهتر باشد و از
 میوه و چیزهای بخار آگیزه حذر لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید که کشیدن چنانچه نخست فیصد
 نیکو می کنند از قینالی و بعد از آن اگر قوت و فاکند در هر چند روز تقلیل خون و غلطی میکنند بطریق
 نقل ماده چون فیصد صافن و حجامت پس هر دو سابق پایی از همان جانب و کشف همپایان و اگر راست
 در استفراغ خون متواتر باشد پس ملین و خشک و آب شاده آنها تقلیل و نقل ماده کشند و شیخ ابو
 در چهار روز تنقیه فرموده است به سبلی که فضلات گرم و رقیق را بر فوق دفع کنند مثل طبع فو که و نقل
 مسهل و چهار شب مقوی و امثال آن و آنجا که قرحه بسیار و رخ باشد مار افسل کشیدن و شیان
 انار شیرین در شیر و ختری حل کرده کشیدن بسی نافع آید و آنجا که با قرحه از وجع و ریه چیزی باقی بود و چکانند
 شیر و ختری کشیدن همالک و شیان نشاسته اند شیر حل کرده و چنانچه از قرحه از وجع پاک گردد
 و یا و رخ نباشد بمقتضات مثل شیان کشیدن و کشنده رسوده و شیان نشاسته بطریق نقل در شیر حل کرده
 جمله نافع بود و الله اعلم سینه که بر بده افتد همچو ابر شستنی بوج و ضربان و منع دیدن
 و سبب این غلظت یا غلظت در چشم و دوری آن بود و یا صدمه اخفی و صعب تر من که بجهت سبب این غلظت
 سر نخستی از آن بعد از دوری آن نیز اگر گردد و یا رقیق از آن غشای را فاسد سازد و بی تفرج و یا نشسته
 که آنکند و وار و یا بی نامناسب در چشم این بود و آید و باشد که از غلظت تا قوتهای چشم و میل بخار

بدان این حادثه که در و چنانچه بعضی پیر از واقع است علاج آنچه سخت رفیق باشد که بشین
 عصا در دست داشتن التماس و غصا در قنطور یون بار یک و اصل خام توانم داده زود و دود و بسیار
 بود که زبان در دست در آن مالند خیسند و در شستی زبان بچیزی عقیص در دهن گرفتن حاصل شود
 و آنچه قوی بود چنان و ساق و از زرد و سیاه را بر چهار بر این نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین کشیدن
 آنکه کشیدن و با زنی خطان یا کبوتر در غسل سوده کشیدن و لی بوسید و با چهار بر این نبات سوده در
 بس بوسید بود و هر روز چند نوبت در آن در آن مالیدن خصوصاً که در شست باشد نفع بسیار باشد و آنجا
 بر دریا صدام باقی باشد شست علاج آنجا باید کرد و این بیشتر مذکور در ملین در جلد نافع آید و همچنین در است
 قوی و نه یک کینه یا بهیاستن و بول در چکانیدن و اگر تو آنکه اعتدال حدت تیزاب مرعید از نه چنانچه
 تنقیر است کنند از آن تیزاب تا آن سپیدی رسانند زود و نفع گردد و در و علاج و در و غده ای نرم و کم بخار و
 اندک خور در آن جمله لازم باشد و اندک غلظت ساق سبک شستن و سرخ شدن کنار یک چشم بود و چون
 گشته شود از غصا و دما و از فرکان بریزد و محل آن بسوزد و در شش شود و بیشتر در نزد یک پیوسته چشم است
 و باشد که تمام پاک را از آن گیر و گاه باشد که نرسد که در دما و دما و آن غالب شود و وجه تیزاب است
 کند و بینائی خلل نپذیرد و سبب سلاق رطوبتی بود و غلیظ روی که طبع نوره پیدا کرده و اکال شده و این
 علت از انتقال با دوز در بسیار افتد علاج تیزاب کار است چنانچه هر روز تیزاب قوی در زمر
 بر آن میمالند و بوی که به قه رسید و اگر به هر وقت سسل خلاص از ج حاد و غلیظ و غرض مثل حب هر بی و تر بد
 و انتیمه فی خورد و در آن اثنا تیزاب کار می کنند بهتر باشد شخصی را این علت آغاز کرد و در هر دو یک
 و از باز میگرداند و تیزاب نیم نرم می مالید و پیچ در درون چشم می نهاد تا بحد قه نرسد و چون سوزش تمام
 میشد پیچ برداشت و یکبار را هموار میکرد و صحت یافت نزدی و اگر تیزاب حاضر نباشد تقیه باید کرد
 و انگشتان زرد و تخم مرغ در و غن گل سازند و ضماوی که از کشنیز تر و غلب انقلب و برگ مورد و پیچ
 تخم مرغ در و غن گل سازند و ششیا ساق در گلاب و پیچ و خایه مرغ سوده کشیدن و مهابک یکا
 و بشتن و تیزاب دریا و معدن ششیا و هر روز در حمام آب گرم بسیار بر سر بخنق در آن خطا و مرض و آنچه
 گفته شده باشد بر ساق اول جیامت باید کرد و بعد از آن رگ پشانی هر روز مکنوبت زدن و دیگر گشتا
 آنچنین و زو که زنگنه و استحام را متواتر کردن و این طلا از خارج بکار و شستن مس سوخته بنهیدم

و از این سکه درم و در عرقان و فلفل از هر یکی یک درم و نیم و کوفته و نه تخم بیه در بول یا در شراب بخت صمدی
 کرده و بنوعی عمل از هر دو اگر چه تمیز آب بسل و سپید و تخم مرغ سرشته طلا کنند بی نافع آید و اگر مایه
 بد و سبب نباشد تو میبایستی فقال را با مغز یا دام و عنایت بسیار سنگ صمدی که در دو باب فقط از سرشته
 چند نوبت بر مرون یکبار مالیدن نافع بود و الله اعلم به و در طلوعی بود که در درون یکبار جمع آید
 و غایت کرد و تو تخم کرد و کرد و بدین مناسبت بنگار که نه سوم گشته است علاج طلا کردن
 از دروست و صحنه لیل را که سمنار است که باند که سرکه سرشته بود و پیوسته و بجز بیست و اولی آن باشد
 که اول آنرا بختی بد و نگاشت بخت از نازد و بماند انگار طلا کنند از بیرون و باشد که از نازد و سودا و
 افتد و آن کوچک تر و سخت تر و به پستی مائل بود و بعضی آنرا عده گویند و تدبیر آن بختکاری بود
 و بهتر آن باشد که اگر زیاد نشود و در سفری نیز ساند با آن بترض نشوند و الله اعلم به
 در سه بود و در از چو چو بی که در سبط گاه ترکان دیدید که سبب آن یا خونی بود و سوداوی که تخم
 گشته و آن صلب باشد و یا خونی بود و صفائی که غلیظ گشته و آن نرم باشد علاج تنقیه باید کرد
 بقصد و سهل و بعد از آن بر هم پدید آید و در جو صناد کردن و خون کبود و آشفته آن طلا کردن و جرم
 نیز آب بسل و سپید و تخم مرغ سرشته طلا کردن و گس سرکنده و نرم کرده طلا کردن و شفاف
 یا شفاف گل از نی باب کشنده و طلا کردن جمله از خارج و الله اعلم به و در نایق جرم زردی است
 از جنس سینه که درون جنین بالا آید و پدید آید غشائی در وی پوشیده شده و یکبار را او پیچیدار و
 همچو غشوی سترخی و بوقت برداشتن نیز تمام برداشته نشود و سبب این بسیار بی میل رطوبات
 قابل تشخیص بود و به آن مناسبت غشای سترخی وی و عقد کردن حرارت و پس حرکت جنین از او
 حرارت که از نده و قوت و انداختن و از بخت کوکان و رطوبات بیکار و مردم بسیار که در کام
 را بیشتر پدید آید و همچنین مردم بسیار را و علامت آن خص بدین است که چون نگاشت جسم
 و وسطی از هم کشاده بر آن ننهد اعما و کنند شریان از میان انگشتان بدخیز و چون دست بردارند
 زمانی بر همان شکل بماند و شیب پوست همچو سله ضبان بود و خداوند علت روشنائی آفتاب
 نخواهد که میند و در و شکست فروریزد و عطسه فرود آورد و علاج نیکو تر و شکاری بود و آن بخیر است
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و در تذکره خود بسیار

و از درون اندرون و غیره و در صغیر و بطلای صبر و افاق و حوض و سبک و شمایات مایثا و اندکی زعفران
 بآب مورد و سرشته علاج کردم و در نیاب نیز آب کاری بر پشت چشم به نیز آب و بر باغ و بعد
 تنقیه به سهل گشته مناسب بود که طبعه درون چشم زسانند و آنجا که بریدن مصلحت نیست
 تمام آبریدن مانعی باشد بعضی را که کم خطر بود باید بریدن و بر باقی آن نمک ریختن تا آنکه گداز
 و بخورد و البته هر که زکرده بر آن می نهند تا خون باز دارد و جرحت بهم نیاید و تخفیف رطوبات آن
 کند و دفع شود و اگر آنرا بگذارد از آن در سخت و درم گرم و صلابت یکک حادث شود و چون
 آن تحلیل یابد جرحت را با دوید که حوض و شمایات مایثا و زعفران باشد و صلاح کنند و آنجا که
 رد می و زدن لایقی باشد تا علاج آنها کنند دست بدان نزنند و الله اعلم ثلثه گوشه بود و خود
 نرم و سبک بر شکل قوت از جنین آویخته گاهی بر جنین اعلی و گاهی بر جنین اسفل گاهی از اندرون
 و گاهی از برون یکک و باشد که رنگ بعضی بسیار زرد و باشد که از بعضی خون تراید و سبب
 جله خونی سوخته بود که بر جنین ریخته شود و وجای گیرد علاج سخت بقصد و سهل تن را پاک کنند
 و بعد از آن سفوف کشنیزی و اطریفل کشنیزی بخورد و چیزهای که خون را از دم بسته شدن منع
 کنند و ماده او را دم و موسی را تحلیل دهند می نهند از آنچه که خاص در جراحات و اورام و شود
 گفته شده اما آنچه بر برون آویخته باشد اگر بریشمی برین آن نهند و بگذارد تا آبشکه باریک شود
 و در هر چندگاه محکم نرمی کنند تا باختر بسته شود و نکو بود و آنچه در درون بود و بدارد دفع نشود
 بدستکاری دفع باید کرد و الله اعلم گفته بادی غلیظ بود و از جنین و علامات آن آنست که
 خداوند علت هرگاه از خواب بیدار شود و نذر که در چشم او یک ست یا خاک علاج تدبیر
 لطیف باید کرد و در بیدار اگر مابزدون و شمایات طر خا طقیون کشیدن و ضماد جوز و زیره و خنجر
 در بر گفته شد بکار و دشمن و آنجا که مرض غالب باشد تنقیه کردن اول لازم بود و ممالک کشیدن
 مفید آید و الله اعلم خشکی ملکیها این علت چنان بود که هرگاه صاحب علت از خواب بیدار
 چشم تواند کشاد و آن زمانی نیکو ملکیها را نمالد و باشد که با آن سرخ بود و از المی یا سوزشی خاکی
 نباشد و اندر گوشه های چشم رص خشک پدید آید و باشد که ملکیها در خواب بهم نخمید پیوسته
 در یک یک چشم خشکی بهم شود و سبب ریختن ماده غلیظ از ج مائل خشکی بود بر جنین و باشد که

مادی آن دم سوداوی غیر جا بود و در غلبه این مرض بعد از مدتی گرمی شد که آنرا با مالیدن چیز پاک
 سرد و خشک علاج کنند علاج تنقیح خلط غلیظ و یاسن و گرم بود و بعد از آن استحمام متوالی و چشم
 را بر بنجار طبعینهای محلول داشتن و روغنهای گرم کرده بر روی مالیدن و ضماد بنفشه و خنثی و اندک
 سکه بر سر نهادن و شبها با احرارین و ممالک کم قوت آب کشیدن و از غذاهای غلیظ و دیگر گوشت پخته
 کردن و از امتلا بجزر بودن تخصیص در طرف شب و بر پشت جنبه با تیزاب نمرنی باطل مالیدن
 چند آنکه پوستهای خشک از آن برخیزد و گاهی ببول گرم شستن با آب شنان مرا در بر است و در
 گرم واقع شود و آنرا باطلای نامیران و توتیای سفال باب سود و علاج کرد و در من سوزش پیدا میکرد
 و هم وج نیز بود و آخر الام حرام و غذاهای چرب و نرم و مضاد با سلیق و تیزاب خشک و در و چرب کردن آنها
 با پی شبنم و هوای زیستان فایده داد و آنجا که سبب بلغم غلیظ باشد بعد تنقیح آن طلای سکه که
 که اشق یا مصطک یا کندر در آن حل کرده باشد فایده دهد و الله اعلم استخر خاسی حزن این خیال
 بود که بکلی فرو آورده باشد و بجای خود ننوازد استادن و سبب آن کمستی و تری عضله آن باشد
 از خلط سرد و تر علاج تنقیح بدن و دماغ بود از فضلات بلغمی مسهل و چغندر و عرقه عطسه و
 چنانچه در فاج و شباهه آن مذکور شده و بعد از آن مامیثا و مرد و عرق آن آب مورد و سرشته بر پشت چشم
 نهادن و تیزاب بر پیشانی و پشت بکلهای محلول مالیدن چنانچه پوستهای نیک از آن برخیزد و در وقت
 نخست بخت و در وقت مورد که زاج سوخته در آن باشد چرب کردن و الله اعلم استخر حقیق این برود
 شدن جنبه های بالا این بود چنانچه از خواب که برخیزد هر دو پشت چشم بر آید باشد از آنچه دستور خواب
 است و باشد که ناره های بکلهای بر دیده شود فقط و سبب آن بوی معقم و کثرت صحو و بخار است
 بر بود از آن و یا غلبه حرکت بخار بلغم از جهت تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی استخوان و کودکان که اکثر
 حال امتلا کنند و در وقت خواب آنها خورند این علت بسیار ایشان را واقع باشد علاج
 تقویت بعد و احتیاج بود و در طرف شب کم خوردن و بعد معقم خنثی و آب و زهرها و در وقت خواب
 بغاوت ترک کردن و در آخر روز حرکت مشدندل معرق کردن و شبها آنکه که بوز بود و در من گرفتن
 تا روز و الله اعلم **خارش شکم** این در درون شکم افتد و در کمره و گوشه های آن با
 اندک اشک ریختن علاج است که هر بار که اندک را بچون آب آید و تو به جای عرقه و زهرها باشد

یا ساقی پرورد می کشد و آنجا که از بنهار نزله باشد تقیه دماغ و غده و در دست نمودن حب الشفا و شفا
 آن در حب بود و طعمهای که نمک و نرم چله مفید آید و همچنین حرکت سواری و پیاده و دو دو کم خوردن آب
 ترک کردن و از هر چه خلط را بر جو شانه و پیرساند و پیر سر کردن و اگر دو دانه در بینی دارند تا اشک بسیار
 همچنین پیاز خام بپوشد و بخورد تا اشک بریزد و نافع بود و در تجبیل خام در دهن گذاشتن و آبی که در دهن
 جمع کند ریختن بسی فایده دهد و بسیار را دیدیم که دماغ گرم داشتند و بهار از بوی گل سرخ ایشان از گاه
 و نزله و حکم جمله بر حرکت میشد و از بخار شدن جنین رنج میبردند چنانکه موسم میگذشت ز کام و نزله و حکم
 جمله بر طرف میشد و در آن اوقات بعد از اجامی که کور تخفیف می یافتند و اسه اعظم موسمی از آمدگاه باشد که
 در درون جنین برآید و غلیظدن و کوفتن آن چشم را بسیار بود و گاه باشد که بر محل مرغان از درون برآید
 و آن نیز چشم را رنج دهد و گاه بود که از درون مرغان برآید و بد نماید و سبب آن زیادتی ماده موت
 و ضعف و افقد و ناقصه موضع آن و یا غلبه قوت ماسکه آن موضع علاج تقیه بدن و دماغ باید کردن
 و مقدی است خوردن موسمی را بکندن و سر سوزنی قوی که با تشنه باشد و رطوبت آن فرستادن تا در
 شود و محل دماغ را مراجعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیزی طلالوان کردن بوضر
 دماغ داروهای که در منع موسمی گفته شده و بکار باید داشتند و اسه اعظم موسمی متقلب این یا موسمی
 فرونی بود که رطوبت مرغانها برآید و سبب بدرون چشم داشته باشد یا موسمی مرغان بود که کج برآمده باشد
 بر بطرف درون چشم از جهت کجی نسبت چشم از آن در گوشت باشد علاج همان نوع است که در سوز
 زیاد گفته شد و اگر ابره یک در نزدیکی چشم موسمی متقلب فرو برد بطرف برآمدن مرغانهای نیز بالا و موسمی
 سر زنانه و دو تو در سوراخ سوزن بگذرانند و سوزن را از درون آورند و آن موسمی دو قوی را که مقدار
 بکشد که از پایان در پنج موسمی متقلب مقدار حلقه کوچک بماند انگاه موسمی متقلب را در آن حلقه آورند
 و حلقه را بکشد تا از مخرج سوزن بیرون آید تا مرغانها موار و مخرج او بکام گردد و درست شود و تدبیر
 نیکو بود و اسه اعظم ریختن مرغان این علت بعضی را چنان باشد که بریزد و بیک غلیظ شود
 و پیشتر که دو سبب این رطوبتی باشد تیز و غضن و آنچه برایش نهند با ماده دار اشک بود یا خشک
 مزاج عضو علاج آنجا که سبب رطوبتی حاد و غضن باشد و سوزش و خارش شاهد آن بود و تقیه
 باید کردن و غلیظی را بکندن و شبانه یا شبانه و اسه اعظم آن طلال کردن بعد از آن جگر را سنی فرو کردن

رطوبات مجاری غالب و مجاری وسیع لیکن هیچ حال متوجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن نزد
 وضعف آن وضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون ریختن باد و آس کردن و تسخیر
 شدن و یا غلبه کردن رطوبت و حصول سوء المزاجی از آن و یا از اسباب خارجی افتد چون جراحت
 و ضربات و سرمای سخت و دود و غبار و غلبه و بوی طعم تر بسیار و متد و دیدم شخصی را که لکده چند
 بر سر او زد و بدوند خنجر بر او بر زمین بسیار خورده بود و این مرض او را حادث شده بود و بسیار کس را
 دیدم که چشم گوشت خلی میخوردند و باندک حرکتی چنان آب و چشم ایشان می گشت که دیدن نمیتوانستند
 ویران را از جهت غلبه رطوبت وضعف قوت اعتدال این مرض بسیار افتد و از اصلاح ممکن نباشد
 علاج آنجا که نقصانی در گوشه چشم بهشت در شیان مایه نکندرم زعفران و دودانگ میبردند لک شب پانه
 سوخته و انگلی جلد از نرم سوخته آب گن بر سرشند و شیان سازند و شیان بشیر آب بایند نرم و در چشم
 بچکانند و آنجا که ضعفی در گوشه چشم باشد نخست چشم را بشیر آب انگوری بشویند پس اندک صبر در شرب
 یا آب سائیده بدان بچکانند و آن سفیج بشیر آب تر کرده و پیوسته چشم نهادن نافع بود و همچنین ذکر یا گوید
 شب یمانی اندر شرب پیچیده استنجی بدان تر کرده و چشم نهادن نفع آید و افاقیا و برگ مایه نکند
 بر پشت چشم ضا و کردن هم مفید بود و هر مالک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رگهای درون تحت
 بران اعانت کنند پیوستگی دمه و غلبه عطسه بدان گواهی دهد بفرغ و عطوس بوییدن عطر با و بخور آب
 استغراق و باغ را پاک و قوی باید ساختن و بوی سدر و زرد و زرد و ستردن کج بر پشت چشمها و پیشانی
 طلا کردن مخر سرشته پس و دانه های مذکور کشیدن و آنجا که رگهای درون تحت بران اعانت کنند
 بعد تنقیه و تقویت مذکور ضا و کند و غبار اسباب باب غوغ سرشته بر سر باید نهادن و تمام پیش سر
 گاهی کج طلا کردن مخر سرشته و آنجا که وضعف عضله باشد و دود و غبار و قوتیای غوره با سلیقون
 و روشنائی و کل در آب سماق یا خمر حل کرده یا یک کشیدن بعد تنقیه و خیار و ما ز و هم سرشته یکت باها
 و سر سبتن در کلمه نافع بود و همچنین مداومت جو زبوا در وین گرفتن و آب آن خورون و حب اشف
 و شیاره آنرا ملازم است کردن هر شب یا هر روز بر بالای طعام و غذای کمی رطوبت و کم لزجت خورون
 از صیقل و ترها و سردها و پیر سر کردن و آنجا که سبب ضربه و سقطه باشد چیزهای که کوفتی را بر پیچند
 بخار باید داشتند و آنجا که سبب سردی باشد سر بر بخار پیچند و کاه کهنه و آتش و شعله نافع و دود و دود

سبتن نافع ایر و آنجا که سبب و در بود و باشد و شب بکشیدن و در چکانیدن مفید بود و آنجا که سبب
 غبار و در بود و باشد و در تمام شست چشم و در غن با و در نفع و در آنجا که سبب و بیهایی عاود
 باشد از آن حذر نمود و گلاب و در غن چکانیدن و بیهایی سیوه بای تفتید مفید آید و الله اعلم
 غده زیادتی غالب بود که بدان زیادتی گوشه چشم پدید آید علاج استفرغ خلط فاضل
 باید کرد و بعد و در و بانی که در علاج نظره گفته شده افکندن و همان نوع پیمیز کردن و الله اعلم
 غریب اما سی که کوچک و متفرج بود که اندر گوشه چشم پدید آید و این چنان بود که فصلهای که از
 چشم بر بعضی و اشک می پالاید و در غده جمع آید و آنجا نقیض گردد و معتقن شود و سبب آماس و قرصه
 گردد و با ضربان و در بود و باشد که استخوان را تبا کند و قرصه آن بدو زشت گردد و علاج
 زود استفرغ و تقیه تام باید کرد و در تحلیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و چنان مناسب
 باشد که علق بسیار بر افکنند و بعد از آن بر چای پس سر جابت کنند و همچنین بر ساقها و سر پا
 گوش با چینه و حب صلال و اشباه آن سهل بخورند و مایشا و صبر و زعفران و صندل سوخته آنچه
 باشد بآب و خشخاش سوده طلا کنند و طلای نطرون و مرو صبر بهم سرشته و بی آب بپزند و گفته اند
 که خاصیت ماش آنست که اورا بخانید و بر غریب نهند و ازل گردد و اگر کندر با سرکین که بر سرشته
 و زاج سوده و یکینج بسر که حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کنند از اینر اند و بگذارد و اگر گشت
 و سر کنند آنرا بفتارند و پاک کنند و گذارند که چک جای گیرد که با استخوان مجاور آن میخورد باشد و
 مغز جو زهر گرفته در سوراخ غریب آغشته مفید بود و همچنین برگ مور و خشک و مر و زریق با هم گرفته
 و زرد و تخم مرغ سرشته و اگر ممکن بود که در اول بسر عریب باریک تیز آب گرم کرده زنده چنانچه چشم
 برسد چند آنکه سوراخ شود و عظیم نگیو بود و زود و صلاح آید و احتیاط آنست که قدری پنبه چرب در
 درون چشم نهند بملوی آن و محل درم را از آغشته دارند و قطره روغن در چشم چکانند و هر گشت
 آب در روغن حاضر دارند تا اگر قلیل چشم برسد فی الحال بشویند چشم و دیگر بار روغن در چکانند و
 بعد سوراخ شدن مرهم لایق با جود و آنجا دارند و الله اعلم **فوت بصیر**
 چنانچه دیدنیها را بر وجهی که هستند و دیدن بدان میرسد نتواند دیدن سبب آن با سودا که از
 بود در تمام بدن و صاحب آن از دور در نزدیک همه چیزها را از بون بیند و با سودا که از اجای بود

خاص بدانج و صاحب آن از دور همه چیز را می بیند و یا سودا المزاجی بود خاص بکلیه اعضا حی چشم و اکثر
سودا المزاجی یابن باشد که از کم شدن رطوبات بدنی که با دور روح اندوخت شده باشد چنانچه نسبت
از استقراضات مغز و غلیظه جماع و تعبهای طولیه واقع است و باشد که از غلبه رقت روح با صوره افتد چنانچه
نظر کنند و در قرص آفتاب در شعاعها را واقع است و صاحب آن چیزها را خیره بیند و شبیه
بیند و از نزدیک بقدری تواند دیدن و خطوط البصیرات تواند خواندن و از دور نتواند دیدن و باشد
که از افراط غلیظی روح با صوره افتد و صاحب آن از نزدیک بد تواند دیدن و از دور بی آنجه بهتر بیند
و بسیار باشد که افراط غلیظی روح می شود و دیگری وحدت و رقت روح و ایشان از دور و نزدیک هر یک را
نیکو می بیند در یافتن لیکن از نزدیک بی آنجه بیشتر بیند و باشد که از حد و رقت در رطوبات
از رطوبات چشم افتد چنانچه قوام تمام بنحیه هرگاه غلیظه تر شود و اندکی از دور بد تواند دیدن و از نزدیک
هم اندکی بیند و اگر قوام اجزای آن کمتر گردد و غلیظت بجا ذات بجل بصیر البصار شکل باشد و اگر
قوام غلیظه یکد شود بی آنجه غلیظت خروج شعاع و انعکاس و انطباع هر دو ضعیف گردد و همچو آب گداز
و همچنین رنگ و اگر قوام از جاذبه غلیظه تر گردد و همین نوع بود جهت رسیدن غذای که در اذن بکلیه می
و کمتر شدن غلیظه و باشد که از تصور حال طبقات افتد مثل کشاد و شدن نقیصه غلیظه که از اتساع و فشار
گویند و خاک شدن آن و هرگاه که این هر دو علت تقلیل باشد و اگر اکثر باشد شکل گردد و از جهت ایشان
شدن روح در اتساع و منضبط شدن آن و ضیق و کم شدن آن و هر دو حال و اگر این حالتا قوی تر باشد
مبینائی تمام خلل کند و سایر اراض طبقات و صلب بجز هم برین قیاس موجب ضعف بصیرتند اما اینجا
مرا و ضعف مرض است نه عرضی و چون چشم منقوصی است که چنانچه اجزای آن بجا نباشد چشم نزدیک و بیتم اندر
هر سببی از این اسباب مذکوره مخصوصه بسی صعب بود و از زان خدشی قوی باشد علاج آنجا که سبب المزاج
عام بود تبدیل مزاج جلای بدن و تقویت دماغ و چشم باید کردن چنانچه در ابواب سابقه و صدر این باب
معلوم گشت و بدل با تخلیل رطوبات بخوردن غذای مرقی حافظه صحت حاصل باید نمودن و آنجا که
سبب سودا المزاج دماغ بود و تقویه دماغ بدستوری که در اراض دماغی گفته شده باید کردن و بعد
تقویت دماغ و معده و چشم کردن و خوردن اطرفیلات در نیاب جامع النفع بود و همچنین سدر بنجا
قلیه یو پی بسیار روشن و آنجا که سبب سودا المزاج چشم بود فقط صحت سایر اعضا باید آن گواهی دهد

بلی نقصانی درختوی از اعضای چشم افتاد و به باشد فصد قینال باید کردن و بعد از آن حسب
 بکار داشتن و ضماد و از جو آب برگ بید یا برگ خرفه بر پشت چشم نهادن و بر صندغ شیان
 مایشتا و مندل طلا کردن و گلاب سرد و چشم چکانیدن و بر پس سر حجامت کردن بر چشم
 زرده تخم مرغ و روغن گل نهادن و پشت خواب کردن و غذا با می سبک خوردن اگر غلبه
 رطوبت غلبه افتاد و به باشد استقران رطوبات باید کردن و رگ گوشت چشم و صندغ زدن و شیان
 زهر پاکشیدن و سبیل بسین و در آب دریا و مایون دریا نشستن و غذا با می خشک خوردن و آنجا که
 سبب تنگ شدن ثقبه باشد فی الحکله اگر از رطوبتی بود که بر آن متولی شده ثقبه آنرا نختی فرا هم
 آورد و به باشد برنج خربال در رسی تفتیه بقی باید کردن و زورگری و کمان کشیدن و دم گرفتن و زور زدن
 نمودن و قد ایر خشکی فرا نذ کردن و اگر از خشکی غلبه بود که دهن آن نختی فرا هم کشیده باشد و
 در تطیب باید که کشیدن چنانچه داشته شد و بعد از آن دو با می تر در چشم کشیده باشد و ترس
 مزاج حاصل شده دم گرفتن و زور بر چیز پاک کردن و در رنگی ثقبه مطلقا چشم کو پاک تر نماید و در
 غلبه مرض خروشی و شالی از اشیا چیزی نه بنید قریب بسایه آنجا که سبب تصور حال بسیار طبقات
 به عصب محوت افتاده باشد هم قیاس بدن حالات مذکور ثقبه و تقویت عین و عصاب و
 عضلات بدانچه ممکن بود باید کردن و علاج بعضی حالها از قرصه و غیره سبقت بیان یافت
 اما آنچه از روی کلیه درین ضعف نافع است اکثر آنهاست که در صدر باب مذکور شده و گفته اند
 دو عدد و پنج و یا پوست سوزانیده با نسی عدد و هلبه زرد و سوزانیده و سخی کرده با مشقال فلفل غیر خمر
 و زرم حنیه در چشم کشیدن پس مفید بود و عصا زرد انار میخوش را جو شانیده تا به نصف آید نصف آن
 غسل صاف با آن خلط کرده و در آب و در آب نهاده تا غلبه باشد و دانه بر آن پوشیده چنانکه
 گردنگیه و بعد از آن بر پوسته با آنکه صبر و فلفل صلایه کرده و در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افاس
 در همچون کرده خوردن هم بے مفید آید و مسام سر کشاده و داشتن و زرد و زرد و چکی آن دور کردن
 و در پوست خوردن شلغم و اکثمال تخم بیض جو ایر و دار و سی نافع بود و همچنین ورق مار با نبات سوده
 کشیدن و بهارس و سرورس و همچون بلا در خوردن مفید آید و الله اعلم **شکوه**
 سبب آن غلبه شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلبه رطوبت غلبه

باز کشیدن در رگ
 بپوشیدن

و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز گشتن و هوای روز و وقت آخر روز و هوای شب
 جمله بر آن اعانت کنند جهت تحلیل کردن آفتاب و حرارت روز و در ششمانی غالب لطیف
 روح و اجزای لطیفه طوباب را و غلیظ تر شدن آنها از جمع آمدن بخارات و طرف شب گشتن
 هوای شب علاج و مانع را از خلط غلیظ بسبب و غرغره پاک باید کردن هر روز یکوش درون
 بینی مالیدن و غذای لطیف خوردن و تقویت و مانع بویهای لطیف کنند بخارات کردن
 و همچنین تقویت و مانع و معده بخوردن کس و گیتی و حلوا می بلارد و حلوا می دار چینی و سفوف
 مسقوی و از چیزهای غلیظ کننده روح و خلط پرهیز کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن
 و در هوایابی خوش مقام کردن و پیوسته سر در ششانی و شیان مرا رات کشیدن و صبح
 و شام خون گرم خفاش در زیر بال بوم در چشم چکانیدن و اگر جگر تازه را بر آتش نهند یکبار و شمشیر
 رطوبتی که از آن بخوش بر آید و از فلفل و نمک بپزند و از نموده و بخیه بر آن پاشیده بسبب
 آن رطوبت را بگیرد و چشم کشیدن غلظت فائده بخشد و اگر دار فلفل و فنیل را استخارست سودا
 بر آن پاشند و از آن آب کشند هم بسی نافع آید و کباب جگر بز و جگر بوم و قلیه آنها که در پیچینه
 و ستر و زیره و کشنیز داشته باشد و از آن قلیه پوتی گویند خوردن و سر بر بخار آن دوشن سودمند
 بود و چوانی بایزده ساله را استقامی زنی نباشد و بود و در علاج کردیم چون موده او
 تحلیل یافت تختی و باغ او بر آید و شکم شود و فرسودم تا جگر بند بر اقلیه پوتی سیکر و بستر
 و معطر میاخت و هر روز سر بر بخار آن میداشت و خانی پسر انگنده و چشم کشاده چند آنکه غرق
 بسیار از سرور می او سپیدت و همانجا بقدر حاجت ازان میخورد و و شیرین عرق را
 میاخت و پیوسته سرمد می کشید و بچین صحت یافت چوانی دیگر را درم سپرد بود و او را کچو داغ کردند
 بعد چند روز شکم در می پدید کرد و در انبر همین علاج کردیم صحت یافت و سبب برگردن بخار است
 سوداوی بود و باغ و این تقویت مانع آمد و اندر علم کرد و کچو بر می سبب آن غلبه لطافت
 قلت روح با صره بود که روشنی روز تفریق آن کند و گرمی هوای روز تحلیل و ترقیق آن نماید
 این علت چشهای ازرق و اشمل را بیشتر افتد علاج چیزهای ترسی فرا باید خوردن و بر سر چیز
 مرطب و مانع طلا کردن چون شیر و خرمای و لوبیا و کشمش و آن و از تخم لاله و محار است و چیز آ

بیز طعم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زدن بر چشم طلا کردن و کحل و گلاب و آب سماق کشیدن
و نوعی که وضعف بصیر گفته شده مرعیه داشتن و اگر از حبت اکثر بر بن و سفید برافزاید باشد علاج
تجربا نماید و داشتن و اندر اعلم حیا لایق اشکال و الوان بود که در نظر آید بی آنکه موجود باشد
و این گاهی ضعیف است و بچو مو یا بافته مشک و یا توی بر تو و بچو زنجیر و یا مثل عیار هانسیا
و این خود اکثر کس را واقع باشد چون در مو نظر کنند و این طبعی بود و سبب این قوت بصیر باشد
که تجارات چشم یا رطوبات روی حده و خلط بعضی اجزاء را تصور نمایند و اما آنچه غالب شود و سیاه
تر نماید یا مثال دارد و بوی بچو بخار که از آتش نور خیزد یا بچو عکس آفتاب که بر آبهای شور و غالب
ماندنی باشد و بر دیوار افتاده و از باد صبیان بود و با الوان و یا آنچه نماید و یا نصف چیز را را بیند و نصف
را نه بیند و یا میانگاه چیز یا بیند و یا خیالی از چیز یا بنظر آید بچو سایه را در گذر و یا صور تناس
غیر معلوم سبب و ناخوش آئیده و یا بچو گسار و نشنا و مور یا نماید و یا چیز را در میان دو و بخار بیند
و یا که با کسی سیاه بیند این جمله را طبعی بود و بعضی از اینها شکن و دیر یابند و باشد و بعضی بخندد دارد
و بر طرف شود و باز جو و کند بعضی زودتر و بعضی دیرتر بنا سبب اسباب و سبب این مرض یا اثر
شدن روح بود و از آمدن تجارات تیر کشند و از هر خلطی بدماغ بچو آنکه در مایه لیا گاهی می باشد
و در وقت بعضی بچو آنها در وقت پر ام هم شاهد می شود و احیاناً علامت آن در غیر مرض شود
رفع شدن آن خیالها وضعف و مانع و معده بود و قوت یافتن بعد غذا و نمودن هر پوستی بر خلط
که سبب بخار بود و دلالت کند و یا که در تنی بود که در رطوبات چشم یا در طبقات آن پدید آید چنانچه هرگاه
اجزای بقیه بعضی غلیظ تر شود و از بخار تیره یا از خلطی یا از کیفیت و آن اجزاء متفرق بود و پیش چشم
خیالها نماید چون پشه و کس و خطوط و مانند آن و اگر بر یک محل واقع باشد چون میانگاه مثلا هر چه را
بیند میانگاه آنرا سیاه بیند یا خیالی و اگر یک کنار بقیه تمام مکرر بود و همه چیز را یک نصف بیند
و برین قیاس و اگر لون بقیه متغیر شود و تغییر آن از هر خلطی که باشد لون آن خلط در وید بینا بیند
مفر در او مرکب را مرکب و اگر بخاری غلیظ از اخلاط در و ساری باشد سایه آن بخار بلون و شکل
خودش نماید و تغییر لون جلیدیه همین حکم دارد و که در ستار جاجیه بواسطه رسیدن غذای که از آن
بجلیدیه هم داخل بود و برین اسباب و اما در قرینه چون کدورت و کثافتی پدید آید از سد های

و یا از قلیه و بخ یا سیدی از زردی و شباهه آن بخاوت آن دیدنهاید و بشو و یا آن مجله که
مخاوی این که ذرات است تاریک نماید و باشد که آن مشکل بود و مشکل و در سطح مری چنان که
بیند و مری بخواتی مر آن شکل را نماید و بگردانید آن حد که آن تغییرات کند و بچیک از آنها از
ضعف و یا خشم خالی نباشد و منع ذلک چون بخار و داوی در دماغ باشد و یا بخار سسل
مشوش از عضوی بد دماغ بر آید و دماغ را رنج کند صورتهای جن و دیو مسیب نماید و اگر بخار است
اخلطه طینیکه غلیظه که صورتهای خوب در نظر آید و از جمله این خیالات آنچه مجو و دو و کس و پرده و
سایه نماید و تنگن گردد و ضعف بصیرت که اندک با آن زیاده می شود و ناده آن رطوبت است
مقدوره نزول آب سیاه و هر چه از شش یا بگذرد که اتوای کجراتهای ششی است و آب فرو نیاید و دیگر از
گرد و از نزول آب علاج آنجا که سبب آن بخار بود و آن از دماغ و معده باشد تقویه باید کرد
و تقویت نمودن بخور و ن اطریقات تخصیص شنیزی و کسب و ریش و شباهه اینها با طعام خرم
که منع بخار کند از دماغ خوردن و طعامهای سبک بخار و آشن و ملاحظه باید نمودن اگر در خلط
سعد و بهتر است گرنگی فی الجمله بایستید و در کثرت کردن و بر ریاضات غرق آوردن و اگر در خلط
معده و بهتر است غذای متفرق خوردن و سیوای سکن بخارین الطعما من بخار بزود و چشم مقوی
که در ضعف بصیرت که شده کشیدن و آنجا که غصه و دیگر چون مراق و جگر و سپرز و رحم و او و غلیظه
و امعا و یا گرم در دماغ و نخل بود و در اصلاح آنها باید کشیدن و طریق آنرا از بحث هر یک باطله
و بعد اصلاح آنها چیزهای مقوی چشم کشیدن و بخار و آشن و آنجا که سبب که در رطوبت بود
از بخاری هم قریب بدین نوع بخاری علاج باید کرد و آنجا که سبب که در رطوبت بود و یا طبقه بود
از خلط و سودا و مزاجی و کثیفی از خارج هم تقویه باید کرد و تحلیل آن کردن مجله و غلیظه آن
چنانچه در ضعف بصیرت گفته شد و تدبیر رفع خشک ریش و قره نقیه و خشب در مد و سپیده و غلیظه
جمله بقت بیان یافته اند و آنچه عرضی مرض بود و باز از مرض بر طرف شود و آنجا که بیم نزول آب بود
تدبیرهای مشکلی فرازی باید کرد و از زرد کردن و حرکات عین و شریب کردن ریخته باید نمودن
و الله اعلم فر و الله اعلم آب چشم این علت چنان بود که رطوبت غریبه چشیش شود
در نقیه غلیظه کسان اتفاق قریه و رطوبت غلیظه و این رطوبت گاهی سفید بود و گاهی سیاه

یا یکدیگر می باشد و گاهی صاف نماید و گاهی همچو کج گداخته و گاهی و فته نازل شود و تمامها و گاهی
 بند ریخ نازل گردد و بسبب قوی تر اندرین علت غلبه سردی و تری است بر مزاج چشم و نسبت مزاج
 آن و باشد که ضربیه بر سرد و خلی و در اعضای چشم المی پیدا آید و بد آنجت رطوبات به آنجا نازل
 و متبیس گردد و درین اوقات عربی را ویدیم که شتر بر سر آورده بود و آب نازل گشته و یکی شکار
 آنرا علاج کرد و این آب گاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صاحب آنرا اینانی تمام بر طرف شود و گاهی
 در محیط ثقبه با سینه و بلز و جت چسبیده و باشد که بطرف دیگر نزد صاحب آن از طرف دیگر تواند
 در نصف چیزها و نظیر آید و دیگر درین حد و نصفی دیگر را به میند و گاهی در وسط ثقبه با سینه مستحکم
 چنانچه از اطراف او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از فرمات بدور دانه میند و از غلبه سردی
 همچو که سیاه در وسط آن خیال کند علاج آنچه بپایست رقیق و صافی و نور آورده باشد و از
 ضرب نباشد با استفراغ رطوبت مشغول بایستادن و مسهلات مناسب میانای خوردن از تره
 و در خوردن و غذا ای خشک خوردن و در آبیر خشکی فرا کردن و او و به حقیقت کشیدن شنج گویدین شخصی
 عاقل و انصاف معتبر و ویدیم که او را آب سفید که آنرا درواری گویند فرو داند و خود با استفراغ مشغول
 شد و طعام کم خوردی و از چیزهای تری فراموش کردی و بر قلبه شنج و طبعه اختصار می نمود و
 سرمای محلی می کشید آب زائل شد و نور بینائی باز آمد و آنچه گفته شده و یا از ضرب افتاده بود
 و سفید باشد آنرا سیل باید زد و چنانچه در حال کمالان مقرر است و بر آن ناسالی گذرد و دست نباید
 که اکثر بعد نقار باز نمود و آنچه سیاه و یا تیره باشد اما رقیق بود و هم ممکن باشد که بد شکار
 زائل گردد و اما آنچه سخت غلیظ و کدر بود و یا از زین صفا و با همچو کج گداخته بود و علاج پذیر نبود و بار و
 به عمل زدن جهت آنکه از غلظت نیک سیلان نسیند تا پسین دفع شود و بقیضات نسا و او زیاد
 می شود و وقت محلات را تا بدان رسیدن نسا دست و دیگر در حدقه می شود و تدابیر که در خیالات
 و ضعف بصر گفته شده اکثر آنها در ابتدای این مرض و در کمی آن نافع بود و گفته اند که ایارچ فیرا
 و اوان در اول این مرض و در ضعف بصر و خیالات جمله نافع بود و اندر مطبوخ قنطور لیون انفع باشد
 و آزموده است میان مطبوخ قنطور لیون بکثیر قنطور لیون باریک سه درم تر بد پیچیده خاشکیده میان تپی
 نیم گرفته سه درم بسفنج نیم گرفته هفت درم نمون و اندر پیرون کرده پیت درم همه اندر نیم من آب بپزند

تا بقدر نیجا درم باز آید و بیا لاند و بکار و از در میان شیان که اندر تبه اوقات و چشم کشیدن نافع بود
 بگیرند خرقین پدید یک و قید یعلی سفید نیم و قید اشک یک درم بهر از مسموم و ده و غنچه باب بستر شدند
 و شیان سازند بوقت حاجت سوده در کشند و آب پنج پیاز با غسل آینه کشیدن چشم بود
 و زهره کلنگ و زهره کرک و زهره کفتار و زهره شنبو کشیدن مفید بود و میان شیان میگریزند
 زهره گاه و زهره رم و روغن لبان مقداری بآب و پانیزند بعد خشک کنند بمحصول عصاره و باران خشک کنند
 و شیان سازند بوقت حاجت سوده و بکلاب در کشند و الله اعلم چو طایرون خواستن چشم بود اندک
 از محل خولش سبب آن یا قوت می بود یا قوت خنای یا صعبی زادن و باشد که از ضرب تیری یا چوب
 و اشباه آن بهم واقع شود علاج آنجا که سبب زورتی و اشباه آن باشد نخست فصد باید کرد و
 و بر کردن حجامت بشرطی و بی شرطی و در کردن چند نوبت و استغراق بجهت تیز و سهل کردن و چشم را
 بسته داشتن و رفاده بعضا به و بر بالای رفاده تخته از سرب باندازه چشم ساخته بسن و بقفا باز خفتر
 و طعام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و ترهیا و باد انگیز پرهیز کردن و شیان سماق
 اندر چکانده و آنجا که سبب در زادن باشد باین تدابیر ادرار طشت نیز باندک کردن و آنجا که سبب
 ضرب تیر و اشباه آن باشد و تصویری نشده باشد صاحب ذخیره گوید که من دیدم که شخصی صاحب
 آن چشم را باز بست و محجمه آتش پسین سر او چندین نوبت نهاد و شیان داینها و شیان مامیران و
 شیان انار و زرد را غیر در چشم می کشید تا بر جای شد و قرار یافت بی تصور و الله اعلم

باب ششم در بیان احوال گوش

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و صنعت اینها و مضامی گوش و اسباب و علامات و معالجات
 آنها را تا ترکیب و وضع و قوت سامعه و مضامی گوش و اسباب و علامات و معالجات
 گوش مضامی است مؤلف از غضروف و عصب و گوشت و پوست و رگها و ششها و پاره ها
 و با و بان کشتی برده شده تا بهوائی که از او در شکست برسد و سوراخ گوش تنگ و پیچیده برسان
 لبالب مخلوق شده است تا آوازهای قوی بکینار عصب منع گوید و آنچه سازد و در اندرون گوش
 مضامی است و عصب حس بر عصب آن مضامی از جانب انسی گسترده است تا به سوراخ گوش گویند

و در اندرون فضا هوای ست ساکن و گرم مناسب لمس آن محل هرگاه که هوای بیرونی از آوازه
 بجنبه بر پشت نسبتی که لغات حرف گویند در او یا غیر آن حاصل بوده و بر همان وضع تحرک
 آن کرده و بسور اخ گوش اندر آید این هوای ساکن را بر همان نسبت و پشت بجنبه اندر این هوای
 با عصب حس حاصل و بدین شئون حاصل گردد و بر همان دستور و پشت حاصله حس سمع چون
 از اعظم محاسن بدنی است و فضیلت دیگر هم دارد که سخن گفتن که کمال مرتبه انسانی است بر شئون
 موقوف است که هر که را در زانوی و یا هیچ نشنیده هیچ نتواند گفتن و هر چه شنود و بداند جواب دهد
 و باز گویند باین محل آن شئی آفریده شده است تا اگر آفتی می رسد بدن از منفعت دیگر نصیب
 باشد و ادراک هر دو حکیمان و متحد مخلوق شده است تا اختلاف آنها نفع آنرا بر طرف سازد و از محضرت
 مخلوق شده است تا در خفتن و از صدمات و ضربت و دو کوفت نشود و وسیله آن برای صحت مذکور
 میسر باشد مخفی نماید که مشارکت گوش با دماغ بسبب قرب مجاورت و عصبان تمام است و چنانکه در
 گوش جمع می آید فاصله است از غذای صغیر اوی که از دماغ به انجامی آلاء و همچنین بیان گوش و
 زبان بدان سبب که گذرگاه مواد می آید یعنی بر گوش باشد و بدین سبب لال یا دراز
 گرمی باشد و همچنین بیان گوش و آلات متاسل بسبب شریان که در قدامی آن واقع است و خنجر در و صایا
 گفته شد و الله اعلم و اما امراض گوش و اسباب و معالجات آنها
 گرمی و گرانی گوش سبب گرمی و بد شئون که فی نقصان خلقت گوش و بی نقد آن
 قوت سامعه از اصل فطرت حادث گردد و یا سده تمام بود یا ناقص از اسباب داخلی چون غلبه
 حرک گوش بسته شدن آن از حرارت خارجی و چون حد و کرم در گوش از مایه و غرض که گوش
 ریخته بوده باشد و چون حد و غشائی یا ثلوی یا گوشتی زائده از بعد قرح و زشت گوش و چون
 وقوع خلط غلیظ و مری یا خارجی چون ماندن ریگی یا دانه یا خاکی یا کلهی یا پشه که از خارج در فیه
 یا حیوانی دیگر و شباه آنها و یا سودا المزاجی بود یا غیر مضرط و عصب حساس و آن غلبه و المزاجی
 باز می باشد و این سودا المزاج گاهی دفعش عصب بود فقط و گاهی بسبب کت و دماغ افتد و باشد
 که گرمی و گرانی گوش از دفع طبیعت افتد و بر آن با انتقال ماده قلیل یا کثیر بنا حیه گوش و
 سرد باشد که از تصاعد مواد سحر الی گوش افتد بیکبارگی و فته خنجر بعد اسهال صغیر او

بدو و غیره و گاهی واقع میشود و همال بدان منقطع می گردد و باشد که از زور کردن لغت فیه
 همچون زور قی و کشنده آن و باشد که بادی غلیظ و فضایی درون صماخ و یا نواحی پرده حشی درون
 گوشش جمع آید و از سوراخی خارج نیک ستاثر نشود و با حس عصب را سختی تیره کند و از جمله اینها
 آنچه قوی افتد و ممکن و گه گاه در علاج آن مشکل بود و علاج آنجا که سبب آن غلبه و تراکم چرک گوش
 بسته شدن آن باشد و آنرا با دخال میل و عدم اسباب دیگر بتوان دانستن گوش را بر بخار
 آب گرم باید دوشتن بسیار و در وقت عقرب و در وقت غنچه با دانه نمیکم با اندک سرکه چکانید
 و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه نرم گردد و انگاه بعد استحمام بر آن گوش خفتن و یا گوش بر تا و ده
 حمام نهادن و خفتن و زور کردن تا برون آید و میل رسد و بعد پاک شدن تداوی لطیف باید کرد
 و مراعات گوش پیوسته نمودن تا دیگر چرک در مجرای غالب جمع نشود و گفته اند که اگر فستیلیه سازند
 و از تخم سپندان و بوره با هم کوفته در گوش بنهند و سه روز بگذارند بعد در گرم با خطه گوش بر تا بکیم
 نهند و فستیلیه برون آورند چرک حل شده بسیار برون آید و آنجا که سبب حدوث گرم بود و خوردن
 و چیدن و دود غده درون گوش شاهد آن باشد چیزهای کشنده گرم نمیکم باید در چکانیدن مشکل
 عصا را بر گشتن و طبع ترس طبع در سه ترکی و در وقت ترکی و در وقت عقرب جمله با فستیلیه
 و چون گرم برون آید تنقیه مزاج و صلاح گوش باید کرد و تنقیه مقدم بر نافع بود و دیدم سر نو شده
 را که بیمار بود دست لازم داشت بعد تنقیه گوش او در کرد و بعد در روز و چنان صعب شد که
 که بی طاقت شد و گر بسیار کرد و در خواب شد ساعتی ناگاه از گوش وی سیاه نگاه کرخی ظاهر شد و تاشده
 بی آنکه دوائی در گوش او کنند آنرا البته گرفتند و بیرون کشیدند و کرخی سرخ بود و همچون کره صلبه
 و مقداری چهار انگشت طول او بود و باریکتر از کره معده همچون کره سرچون و او بهمان سخت یافت و آید
 در نیاب آرد و ده انداخت که دو درم شرباب و سه درم غسل و یک درم روشن گل و پیچیده و بخای
 مرغ بهم نیکو بامیزند و دیگر کم کنند و چشم بپاورد آن آلوده در گوش بنهند و دست بر آن نهاده بر آن گوش
 خواب کنند یک ساعت و بعد از آن ششم برون آورند خطه را که گرم بآید و آنجا که سبب حدوث غشائی
 و یا ثولوی و یا گوش قزونی بود در مجرای و آنرا بهر آن دیدن جز دستکاری آنرا اندام بیری نباشد
 و مضع آن مقوس باید و دست یا بسیار باید کردن تا فیتی عصب اصل گوش نرسد و بعد بریدن

دوائی سوزانند و بر آن محل طلا باید کردن تا عود کنند و صاحب را قبل از بریدن بهوش باید ساخت
 بحسب اشتغای بزرگ و گفته اند که رومی سوخته و زرنج سرخ هر دو را بر سر که سوزده اند چکانند تا گوشت
 فروئی و تلول را بسوزد و در شیش کنده پس علاج ریش کنند و آنجا که خلط غلیظ از قرحه و غنیه سرده
 منفذ مانده باشد و تقدم وجع و قرحه سبب آن و ظهور ریح و عدم علامات دیگر اسباب
 بدان دلالت کند چیزهای تحلیل کننده باید چکانند چون محصاره سداب با عسل آمیخته و
 چند بیکسره اندر روغن شبت حل کرده یا اندر روغن بادامچه کوبی یا زرد اندر بول یا اندر نرم
 حل کرده و طبخ اهل اندر سرکه چوشیده چندانکه سرکه سیاه شده باشد و طبع خربق و جذبه
 دیوره اندر زهر حله نیم گرم و این دوا با چست شوخ اصلی نیز نافع بود و اگر با خلط غلیظ متقیب
 از قرحه و غیره مانده باشد هم این دوا با سفید آید و آنجا که سبب خدوشا ورم بود و تیر ورم
 باید کردن از هر نوع مناسب آن و علاج آن جدا اند که خواهد شد و آنجا که سبب آن ماندن
 سنگ و اشباه آن بود و در منفذ روغن باید چکانند با آب خرم یا سرکه بعده ماسوره بزرگ بر سر
 آن نهادن و بدین آنرا کشیدن و گلی و آنچه آب نرم شد چون بر آن گوش خفته زور کند بیرون
 آید و الا بی کافق خارج نشود و آنجا که سبب رفق حیوانی بود و در گوش احساس و حرکت و غرضه
 بر آن شایه بود همان تدابیر گرم نافع آید و اگر قطران اندر چکانند زود آنرا بکشند و همچنین عصاره
 و رب پیاز با اندک سقمونی یا اندک صبر حله نیم گرم پس کشته آنرا با احتیاط بس برودن باید آوردن
 و آنجا که سبب سوء المزاج باشد در تبدیل مزاج عصب حس سمع باید کوشید چنانکه در بار و
 روغنهای گرم منهدم کننده گرم کرده باید در چکانند چون روغن ترب و روغن شبت با اندک چند
 در روغن غار و روغن قسط هر دو روغن بادامچه کوبی و از سر و پها و سیوه و هوای سر و لبنیات بر خور
 بزدن و در پوست خور و ن جد و اربا رس با بلادر پاکشی کردن و در حار سکین حرات مزاج
 باید کردن بهستور جمیات و صغیر غلب و کشنده و روغن گل با دومی و یا بنفشه با دهم
 با هم در چکانند و بر آن خلط طلاهای خشک انگندن و در یابس گوش بر بخارهای نرم داشتن
 و شیر زبانه بار روغن بنفشه و چکانند و از چیزهای خشکی فراور و برون نگاه باشد که در روغن
 سالیفا بوده باشد و جهت صلاح آن دوائی غیر مناسب و متعاقب در گوش کرده باشند و مزاج عصب

بدان تصور یافته بود و یا خود گرانی قلیل بود و چیت آن دو ای نامناسب افکنده باشند و اگر
 پدید آمده بود و از تصور مزاج عصب از آن دو ای و اینجا تحقیق آنها نموده و بعد از آنها و مصلح باید
 ارسال نمودن و با عملت و تعدیل مزاج تمامی اعصاب کوشیدن چنانچه در امراض عصب متفرست
 و تدارک مخدرات که در وجع استعمال کرده باشند و غنمای گرم بود و یا چند بیکتر و آنجا که
 سبب سوء المزاج با وی باشد اگر از بلغم بود و این بیشتر باشد استقراغ بلغم بدفعات باید کرد
 و غذای خشک و کم خوردن و شربتها بکار داشتن بعد تنقیه و اگر از خون باشد خشک فصد
 باید کردن و شرط اذن و حجامت شیب گوش کردن و غذای معتدل خوردن بعد و غنمای
 که در بار و گفته شد بکار داشتن مخلوط آب کشنیز یا عنب الثعلب در وزن بادا و پنبه سفید بود
 و اگر از صفرا باشد سخت اسهال صفرا بطبیخ فواکه و نشه و نیلو فربه نعات باید کردن انگاه
 تبرید مزاج بعد از شربتها خشک بستر حیات صفراوی نمودن و آنچه در سوء المزاجی حال
 در گوش چکانند چکانیدن بعد تنقیه و من گری رشف و دم که از سوء المزاج مادی و غیر مادی
 افتاده بود و بلندی که برکنار حضور گوش است از جانب روی بر اول شنفد آنرا به پیشه باریک
 کوتاه داغ نهادند بر ستر و بعد وزی گوش او بیشتر گوش ایشان بستر صحت سابق کشود و نیک
 می شنودند و آنجا که بشیرت ضعف داغ افتد سخت تنقیه و تقویت داغ باید کردن انگاه
 اصلاح گوش نمودن و آنجا که سبب بجران انتقالی باشد و تقدم مرض حا و چون بعضی امراض مادی
 و تنهای ضعف اوی و وقت بجران بدان ایما کنند بعد از حصول قوت مزاج بحال اهل خود
 تنقیه خلط سبب باید کردن بد آنچه مناسب بود و تقویت داغ کردن و انگاه و غنمای نافع مذکور
 آنچه لایق حال بود و افکندن و داغ مذکور هم نافع آید و آنجا که سبب بر آمدن خلط مراری بود با عالی
 و نو ای آن گوش و استقرار آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفرا بعد و ش آن ال گرد
 بران تقویت و تعدیل مزاج بدن و صفرا باید کردن و ملین صنفه ابرق دیگر بار نمودن و مقویات خشک
 و راجع در گوش چکانیدن و اکثر آن بود که این قسم خودی خود و بعد تعدیل اصلاح آید و اگر تسکین گردد
 داغ مذکور نافع آید و آنجا که از زور قی و شباه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بدان اشتها و
 نماید تسکین بر او و آسایش باید کردن و این سینه اکثر خودی خود و اصلاح آید و آنچه تسکین گردد و

همچو دماغ سابق عمل باید کردن و آنجا که از باد غلیظ افتد و وقوع سودا و آب مزاج با غلبت قلیل و
 کشودن گوش گاهی سنجبار و دیگر گران شدن بران دال بود و غذا با بی باد شکن باید خوردن و
 در اسهال سودا و بلغم باید کردن و گوش بر بخار طبعی با بون و قیودم و آشنیدن و تمهید گاورس و زیر و
 یک کردن تفتیه دماغ بر فتن نمودن و در غنمای محل باد با جند آمیخته در گوش چنانچه در تبخیر و تبخیر
 و چیزهای سکن بخار و متدل از ایشان بود و آنکه باید خوردن دانسته علم شودن آواز پاک
 در وضع یعنی آوازهای که از توج و قرح هوای سیر و فی نباشد اما آنچه آواز تند و آواز باد که در کوزه
 و جامی چسبیده و آواز سیاه و آواز گس و زنبور که در ظرفی مانند دایره و آواز آب روان و آواز
 اینها مانند از طنین گویند و دومی و عوام آواز سر مانند جبت ادراک آن در سر و آنچه با یک طرف روبرو
 و چینی مانند که چیزی بران زنده و یا آواز درای از دو جای آنرا عوام آواز گوش خودند جبت ادراک آن
 در گوش و اطباء بر سهیل تقسیم هم طنین و دومی گویند و سبب غالب این علت بخاری بود و یا باد
 در سینه نهایی سرد و حوالی گوش که بکثرت خودت را یا دیوارهای سرد را یا آنچه حاوی تفتیه گوش
 بگوید و هوای مجاور ملائی صفاخ از آن متاثر گردد و آواز صفاخ در باید و این بخار و باد گاهی نفس
 دماغ و نواحی سر متولد گردد و در ظهور و علامت غلبه باد و سبب بخار باد و دماغ و حساس گردیدن
 بخار در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و در ظهور و علامت غلبه باد و سبب بخار باد و در دماغ
 و حساس گردیدن بخار در درون و هر روز جای سجای رفتن آن شاید آن بود و گاهی از عضو دیگر با غلظت
 بر آید و بیشتر از معده بر آید وجود و عدم و کم شدن و زیاد شدن در خلط و پری حس و بدان اشتباه کند
 و نباشد که از مرق یا طحال و یا روده از بخار گرم و غیره و یا از زهره و غیره بر آید چنانچه در مایه و یا غلبه
 اشارت بدان شده و باشد که از سودا المزاج گرم اخلاط بچسبند و بخارات از آنها پدید آید و با عالی فرستند
 چنانچه در آغاز نوبتهای شب گاهی افتد و باشد که از غلبه گرنگی رطوبات بگذارد و بخاری از آن بچسبند
 و بدماغ برآمد و تقدم جوع و عطش بران دال بود و باشد که سبب این علت نوبت حسن سمع و ذکاوت
 گوش و صحت و قوت مزاج و هوای دلیل آن بود و باشد که سبب ضعف دماغ و قوای حساسه بود که از
 ادنی حرکتی متفصل و متاثر گردد و خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی آنرا چنانچه است
 ادراک نتواند کردن و مخلوط از قوح سبب داخل و خارج احساس است و چیزی دیگر شود و غلظت

و این مردم متفکر و سوداوی مزاج و نادره صفت و پریشان و باغ را بسیار افتاده و در کاف و کسبینه
این نوع غلط و او را که غلط تصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت کند و آن هوای ساکن را
شکر یک نماید و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم گوش بر آن دال گردد و علاج
آنجا که سبب بخار و بانفوس و باغ باشد اول تنقیه بدن کنند از کاه و تنقیه و باغ نمایند و بعد تنقیه
در اوست خورون مقوی چون کس و شباه آن نماید تا طبیعت و مزاج و قوی را بر تندرست بر دارد
و چندین را دیدیم که آواز سرگشته بعد تنقیه بد اوست بر و کس بعد سالی بر طرث شد و صد را بر چیزها
که به باغ مضر بود و بخار بسیار به باغ فرستاده از اغذیه و فواکه و بقول واجب بود و استحمام روغنهای
معتدل برسد مالیدن و در گوش چکانیدن نافع بود و از آنچه در طرش گفته شد تخصیص و غن مجرب بود
و آنجا که سبب برآید بخار بود و از عضوی دیگر آفت آن عضو اولاً باید کردن از کاه و تقویت
و باغ و گوش فقط با استعمال اویان و در اوست خورون مقویات مخصوصه بدانها و آنجا که سبب
حیوانی بود و طریقی که در کرمی گفته شده مرغی باید و آشتن و در حمله این انواع و حرارت آفتاب و
آتش و گرمای بسیار نشستن و حرکت عنیف کردن و گرمی کشیدن و طعمهای بخار انگیز خورون
و بر امتلا خفقت و قی و آواز بلند کردن و چیزها در سبم خورون و ادخان کردن و در جماع و
مطالعه مبالغه نمودن و صدای بلند شنیدن و متبض شکم مضر باشد و سر بر قلیه پوتی و آشتن و
از آن خورون و مرغ سمن معطر خورون و ریاحین خشک بویانیدن و هوای گرم و بر غیر عنین
بودن و حرکت سوارچی متدل کردن و خوردن آب پیچرهای گدش مشغول و آشتن و در آن خشک
غوطه خورون و در کرمی هوا و در حمام فایز باب فایز غسل کردن بخفته در سردی هوا و در اوست خورون
نمودن و استماع مفید باشد و الله اعلم در و گوش سبب آن یا سوء المزاج بود و یا مادی بود
در حوالی پرده گوش محقق شده باشد و رنج سیدار دنیا آتاسی بود که حادث شود و در و گوش
یا در بن گوش از ماده گرم یا سرد دنیا از ضرب و سقطة و یا از رفعت حیوانی بود و هر از پاسه و در
اشباه آنها که در و در و در پرده گوش را بر نجاتند و یا گرمی بزرگ بود که بحرکت رنج سیدار و
و یا رفعت آب بود و در گوش بوقت غسل و هر سببی را بالعلامات خاصه آن تمیز توان نمودن
علاج آنجا که سبب سوء المزاج عصب حس باشد دستور می که در کرمی کرانی و سوء المزاج

گفته شد مرعی باید داشتن بعینه دار و نیکه در سوء المزاجات و گوش نهادن و چکانیدن و غیره
شفقت آنها مجرب است و رغن گل است و رغن خر و غ که بولی در آن جوشیده و باشد و تنها
آن وقت بلیه لعل آلوده و رغن بادامچه کوهی و رغن گل که آب پنجه ترب در آن جوشیده و باشد
یا مرکبی یا در آب اول لعل کرده شده چند آنکه بر دود و رغن بماند و رغن بماند و وقت بلیه کاغذ حریر و کاغذ بند آویخته
در رغن در اینج وقت بلیه لعل و انزروت بوده و آلائیده و رغن که بیدستر در آن حل کرده باشند و
وین دانه و شیر و ختری و پسر و آب پیاز پنجه و رغن گل با عصیر عنب الثعلب آمیخته و جوشیده
و گوش بر بنجا طبع و خاک و عنب الثعلب داشته و بر بنجا آب گرم که سخی بنشیند و بر بنجا کشند
و آب گرم بر آن ریزند و شستن بکشد و کاکورس و زیره در یک و یکدنبه و دود کرده و بخور خوب
با وین چنانچه در وجه اذن اطفال گفته شده و شایان اینست بلیه و خایه مرغ سود و چکانیدن و
همچنین پیچیده و رغن گل با هم و رغن گل و آب کشنیر پیچیده با هم ضم کرده و رغن گاو
نیگرم و صبر بر برون گوش مالیدن و آنجا که سبب باد باشد هم علاج است و بر طرش ریختن باید کرد و
و بخور خوب با وین نافع آید و آنجا که سبب آتاس گرم بود و درون گوش کشنده بود و در نهفته بخت
تقریر بدماغ و احداث تشنج و غشی و سرسام تخصیص جو انان را که حرارت مزاج و قوت حس بیشتر است
چاره جز تقلیل باوه و تسکین درد و تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال قصد قبضه نکند و بعد و سر با
گوش با چند دست و بر پس سرد کردن و گفتند و ساقهای پای بدفعات حجامت کنند و شربت
خشک و آتش جو و کشکاب بپزند و رغن گل با اندک سرکه چنانچه فائز می چکانند و بعد و روز لعاب
پنج بشکال بار و رغن گل می چکانند و اگر در غالب باشد و رغن گل و سرکه بار و رغن تا توره و آینه قطور کشند
و لعاب مذکور و رغن بالونه با اندک سرکه و عنب الثعلب بر برون گوش طلا کنند و با عصیر تا توره ضم کرده
بهر بود و بر بر و نهایی گوش از حوالی سرد کردن و بنا گوش تیزاب نرم طلا کردن مکرر مفید آید و
مریض را بخدراش چون حسب الشفا بپوش و شستن تا الم آزار نیابد چند آنکه باوه سر کند تدبیر قوت
است و آنجا که قصد را مانعی باشد یا خون غالب نباشد و صفرا غالب بود و کمین صفرا باید کردن و دفعات
و بلیات معتدل مثل نفق میوه های خشک و شیر خشک و ترنجبین مقوی بسنا و بعد ازان و رغن
مذکور چکانیدن و همچنین عنب الثعلب منخل اندر رغن تا توره و غده ای مذکور و شربت های مناسب

بکار داشتن چنانچه در حیات حاد و گفته شده لیکن قبل از نشیج همه چیزهای متدل باید خوردن که با کار
سفر نباشد و نشیج را پس نینکنند و اینچنانچه خوردن اندک مخدرات و در شدت خشک تخذیر کردن و آب
بود اگر چه مخدر نشیج را پس انگذد لیکن مصدق بزرگتر را مرعی میدارد و آنجا که آماس سرد باشد
و عدم تب و قلت آن و آهسته که در دوسوی مزاج بران شاد بود و نخست استقرغ سرد باید کرد
و بعده روغنهای محمل چون روغن بابونه و سوسن زبان و امثال آن باید چکانیدن و سوراخ گوش
پیوسته بر شیا بطین پنج یا زغالیه و آشن در جمله نافع بود و همچنین ارسال مرهم شافی در گوش آفتاب
که عتیق گردد که سر خواهد گردن و در آماس سوداوی ثقیله در قطور آب غلب اشغال و کشنیز
داخل ساختن مناسب بود و چون آماسی محکم گردد و صدف سوخته با عسل و منقذ باید ریختن تا آزار
تحلیل دهد و جرم تیزاب با عسل هم مناسب بود و آنجا که آماس به انی بود و همین تقویت طبیعت
باید کرد و تدبیر نزد و ایندین آماس و هیچ چیزی که را دوع بود یا سخت جاذب استعمال نباید کرد
در روغن زرد و در روغن بلبلان چکانیدن در جمله اورام سرد و سوء المزاج سرد نافع آید و همچنین روغن
که جبل اندران نخته باشد نیم گرم و جمله روغنهای قطور را که بگوش ریزند نیم گرم کرده باید تازه و تراش
کند و بعبص ضرر نکند و آنجا که سبب آماس بیرون گوش بود و در حال شگوش و بلندی و گوش
و آن اغلب از قسم قورمهائی برخو بود که در کنج لعل و کش ران افتد و آنچه بحرانی بود و محلات جاذب
اطلا باید کرد و تا مادام که اتمام بد آنجا کشد انگاه آنرا ایندین یا تحلیل نمودن به سختی که در اورام
مقرر شده و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد نخست تنقیه باید کرد و انگاه تدبیر آماس بدستور
مشغول بودن و آنچه عرضی باشد برغ مرض مرتفع گردد لیکن درین جمله پیوسته روغن گل درون
گوش چکانیدن و شیر و شیدن تا کوفت آنرا از درون گوش باز دارد و آنچه از ضرب و قطعه افتد
بعد مضد کامل عصاره برگ موسیه بار و روغن گل چوبیده فادر گوش باید چکانیدن و ضماد برگ تازه
موسیه کوفته بار و روغن گل گرم کرده بر بدن و محل ضرب و کوفت بکار و آشن و پوست تازه کوفته
گرم بر بدن گوش کشیده و کشیده بسوس و نمک کردن و از سایر مراعاتها که در کوفتگی مبین شده
بجا آوردن آنچه در خوردن بود و در اوست حب الشفاحه آورده خواب و تسکین در دوا و عظیم نافع
در جمله اورام و غیر اورام و ترک گوشت و غذایانی غلیظ باید از انگیز و گرم و خشک در جمله اورام مفیده آید

و آنچه که بسبب رفتن و بویان و تولد حیوانی بود در گوش به دستور بی که در طرش گفته شد علاج کنند
و آنچه که بسبب رفتن آب باشد در گوش و اگرانی گوش و نقد هم سبب و عدم سبب و دیگر بران
گواهی دهد و باشد که در می ازان حادث گردد و از غلبه در دو باشد که از چشمی که از اشیا است
اشکی هم رود بی جهت تدبیر اخراج آب باید کرد و در طریق آن یکی دستور عام است که بران
طریق بجهت کنند و برست بجنبانند یا بران بایستی استاده گوش برکت دست نهند سر خم کرده
و بر چست بهمان بای و درین بر گوش نهاده بکنند و طریق دیگر آنست که چوبی محو از باد بمان
یا شبت بچنداری که در گوش گنجد بچیرند بقدر شیری و کسیر از ادران شبت گوش بچلانند تا بشتگی
چنانچه هوا داخل تواند کرد و آنگاه بسره دیگران بلبته باز دروغن زیت چرب کرده بچیند و با شتر
در گیرند و بگذارند تا سوخته شود و چند آنکه نزدیک گوش رسد آنگاه شرب و شسته بکیار آنرا برود
کشند آب با آن میرون آید و اگر آب شیم از خون جبری که در صحنی بود بین و بزرگ بچو صدف
لو بود و کیفیت آن در از و باز یک باشد و اندر دریای مشرق در دم و قروان یا بند فتنه سازند و
در گوش می نهند جذب آب کرده شود و اما هر ساعت میرون باید آوردن و خشک ساختن و دیگر با
ارسال کردن دروغن گل نیلگرم ریختن در گوش و باز میرون کردن هر ساعت نیکو بود و اندک علم
قرحه گوش آنچه بر ظاهر گوش پدید آید از ریشهای بزرگ و اجزای آنها بسیار است و در آن
در آن مباحث مقرر شده و علاج کنند و آنچه در درون بود اگر بعد از در و بسیار درم پدید آمده
باید که از شستن تا آنچه پا بودنی است باید اندود و مدتی بیج و دوا نباید کردن جز بتفتیه بدن و تلخیز
طبیعت و تقویت مزاج بقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظه و با و انگیز و بسیار از هوا
سر و محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش نهاده استعمال کردن هر روز نقطه و اگر بیم بستن چرخ
در سفید بود دروغن یا دانه کوچکی یا با دانه تلخ گاهی میچکانند و اگر کنند و نیست بلبه غسل آلوده و بزرگ
سوده در گردن می نهند و شیاف یا فینا بسره که وسیله خایه مرغ سوده گاهی می چکانند
و اگر اندک در وی باقی بود و با اندک سیسی دار دروغن مرکبی باید چکانیدن و گاهی دروغن با دانه کوچکی
و اگر قرحه کند و باشد در طوبت غالب و بدوی ازان می تراید قطران تنها باروغن آنچه میچکانند
تا پاک گردد و در او از این اقسام استعمال مهربامی رو یا سوده و مصلح خون شیاف و با سلیقون

و اسفیداج منفی آید خارش درون گوش سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد یا سبب
 و غده حیوانی بود چون گرم و خنجره و یا حرکت باد و بخار نزله گرم خیاخی در خارش جنین
 گفته شد علاج آنجا که سبب بخار تیز یا شور بود و رغن باید چکانید و اگر غلبه شود استغفر
 غلط تیز یا شور باید کردن انگاه و رغن گل و بادام و شیاف مانع اند که سر که باید چکانید
 و آنجا که سبب غلبه حرک باد و غده حیوانی بود و تیز حرک باید کردن و آنجا که سبب حرکت بخار
 نزله گرم بود و تیز نزله و تعدیل مزاج باید کردن و یا ممکن باشد چیزی بهت خاریدن و در گوش
 نباید کردن که اطبا گفته اند که گوش را با آرنج باید خاریدن و کوی را گوش بدر آمد و سبب
 بسیار میرفت اکثر بهت شنیدن بگس بر انجام گرم میداشت و تشویش میداد گویا بهت که در
 آن را گرم کایک گویند و اکثر آنرا بهت گویند نگاه میدارند قدری نرم نمایند و گوش
 او که در نزد گرم طبع فتنه شد و صحت یافت

باب هشتم در احوال

مغضوبی است مرکب از استخوان و غضروف و عصب و عضله و پوست و عروق و شریان و ریه
 و چنان است که نمیه بالایی آنکه نزدیک است استخوان است و نمیه فرو سویی آنکه در میان
 ریه است غضروف است و حرکت و کناری بینی بد و عضله است که با عضله ریه است و مجرای
 بینی از سویی بالا با استخوانی که آنرا مضغه گویند میرسد و از استخوان برگشته اند بر دوش
 و مانع بر این استخوان منفذی است بودنها از آن منفذ بد باغ رسد و حس بوسیدن که از آنوقت شام
 گویند در آن دو فرونی است که در نهایت این دو مجری است و آنرا حکمتان گویند خیاخی در باطل
 بدین اشارت شده و از هر دو منفذ بینی در منفذ اندر نهایت گاه کشاده است نفس بدان و منفذ
 از قصبه شش بر بینی گذرد و از بینی تقصیه در آید و صفای او را پسندید و منفذ باشد و
 محافظ ازین راه بدین و خلق در دهم اندر مجرای بینی بگوشه چپ منفرجه است یک کشاده است
 و بوی دواها که در چشم کشند از آن دو منفذ بر بینی رسد و طعام آن از همان راه نفس بکام زبان
 رسد و هر دو منفذ بینی از ابتدای که بطرف بیرون است تا نهایت کام فراخ مخلوق شده است

و آب گرم استنشاق کردن و حمام کردن و بعد بنهیدن بزور نفس بیرون کردن و آنجا که چیز
در مینی مانده باشد بپستکاری باید بیرون آوردن و در امراض اطفال اشارتی بدان شده و
آنجا که سبب گوشت فزونی بود و تدبیر آن بعد از این مذکور شود و آنجا که سبب کرم و باغ و منفذ
بینی بود بنوعی که در صداع کرمی گفته شده و در گرم گوشتش علاج باید کردن و آنجا که سبب آلودگی
غلظت بود و در منفذ صفای بخور زیره و بخار سد آب و سحر و پودنه که مسرکه سوده باشند و قطره
لیل و سپیده و بنار اسفید و چند بیک ستر بر دهن با دامن تلخ سوده و نافع بود و همچنین بکوبیدن
ریگ و زیره بریشانی و خوردن بادشکن و آنجا که سبب جدوش آماس باشد بر فح آن برطر
شود و تدبیر آماس مینی هم به وجه آماس گوش بود و الله اعلم و و ام اوراک بوی بد
و لذت یافتن از آن و اوراک بوی در وقت بختیدن و بوی و اگر
طبعی بی آنکه در خراج موجود باشد سبب این یا خلط بلغمی عفن بود و در مقدم و باغ و
یا در خشیوم که نهایت مینی است از درون و یا در زایدتین حلتین که حس مریض پیوسته
اوراک نفع آن میکند اگر بوی آن غالب است و از جهت انف از آن لذت می یابد همچو
و باغان و کناسان و الا در حین توجه باوراک ششومی دیگر بواسطه توجه حاسه و تحریک بخارات
آن و اشتزاج و غلبه کردن بوی آن بر بوی ششوم و اگر چه عطر باشد اوراک آن کمی کند
و با قرحه عفتی بود و در مینی که نفع آنرا می شنود و یا بخاری بود و گنده بوی که از معده و یا از
و یا از دهن بی مینی میرسد از خلطی عفن که بر سطوح آنها با در اجرام آن اعضاء جایی که ده باشد
و یا قرحه در آنها حادث شده باشد بر بوی و پیوسته بوی آنرا در مین باید علاج آنجا که
سبب خلط بلغم عفن بود و در معده یا و باغ یا خشیوم یا زایدتین و مملو در علامت بلغم و که در
جواس و عدم دلائل دیگر اسباب شاهد آن باشد نخست تنقیه و باغ و دهن باید کردن
بسهلالت مناسب بعد از آن بوی مشک بویانیدن و عطوسات اگر مرض سبک بود عطسه آوردن
بالته ماده را به فعات بکند و یا در و ببول گو ساله یا شرباب یا بول خرما و به شوق فرمون
و بغیر غرایف و سقوطهای حاد و باغ را پاک کردن و سقوط طارش بپس معید آید بعد از شستن مینی
و همچنین سلیقه خمر آلائیده در مینی دشمن و دواهای ششومی و منشی باغ و محلل بلغم خوردن

و غذا نهای کم رطوبت و کم بخار و گرم بخار و روشن چون کچکوتر بریان و قطبیه آن و مرغین و قند عسل
و گوشت دنبه و زرد سوخا و کشت و منزه که مرغان یا فلفل سود و شیر و آب و اینها و آنجا که سبب
قره و ناموسری و عفن بود و در منفذ بینی هم سخت استقراغ و تنقیه بدن باید کرد و غذا نهای سبک
تر یا قه خوردن انگار و بعلال ریش مشغول گشتن و شستن آن بول خرما و ده و خمر و آب لسان آمل
بغایت نافع بود و بعد از آن غلیظه از سبب و غنیل و صبر و گل و قز قنل حلیه آب خربزه و سرشته در
نهادن مفید آید و از جمله علل جاهی که در دنیا گفته شد و آنچه مناسب بود و بکار باید داشت و اگر سرشته
به تیراب نرم کرده بدان محل توان رسانیدن و آزار به آن شستن و طافت نمودن آن باشد
عظمت نافع آید و آنچه در قره گوش گفته شد از قطران و غیره هم مفید آید و جد و در مراهم کرده و بار زرد
و تخم مرغ و عسل و ادرک و انزروت و بومرهم و آزار بوشی طلا کردن عظیم نافع باشد تخصیص بعد
از شستن مذکور و آنجا که خون غالب باشد فصد قیفال و شرط اذن و حجامت پس سر فصد کردن
در و ن بینی نافع آید و آنجا که سبب بخاری گنده بوی بود که از عضوی دیگر بدو میرسد علاج آن عضو
به ستوری که در محلش مبین گردد و باید کرد و اندک علم و داهم ادرک بوی خوش و طبیب
بی آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن خونی بود و در و مان در رسیدن بوی آن بشام
و این حال چون در امراض حاده واقع شود و علامات سهل دیگر با آن قرین بود و دلیل قرب مرگ
باشد چنانچه در علامات خیره شده گفته شد و اگر غیر از آن بود اصلاح ممکن باشد و علاج سخت رگ
در و ن بینی با بزرگ و تنقیه و مان کردن مسهل که خلط سوخته را دفع کند انگار و پیوسته چند بار
می بوبند و بر بینی سوط می کنند چنانکه بوی آن در باید و اندک علم حفاف و خشکی کردن در و ن
بسیار و نوع بود یکی آنکه هیچ رطوبت محسوس نشود و خشک و در هم کشیدن آن رنجه دارد
و سبب این با جاراتی مفراط بود و در بدن که رطوبات نازک را تحلیل کرده باشد که نفسی سیدان
رطوبات کثرت چنانچه در حرکت های غلیظ و پنهانی گرم پدید و یا میسی بود و مفراط در تمام بدن که
انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوی و اصحاب تدابیر خشکی فرای را و اضم
سست و یا میسی بود و مفراط در تمام بدن که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه در قوتان را و اضم
سست و دوم آنکه در مجرای رطوبات غالب آید و در خشک شود و محکم بسته گردد و سبب این دو

رطوبات بود که بینی می آید و سیرین حرارتی بزرگ که شفت ترسی آن کند از داخل یا از خارج برآید و در
 غبار و غلبه که بخالت از غلیظ و خشک سازد و علاج در چله ترک ثقب کردن و در سواهی سرد و تر
 سکن شدن و پاشی در آب سرد نهادن و در غصیر کاسنی در پیش سطلانهای خشک و نرم کردن و خا
 تاب کاسنی و لعابها بسته بشمار پیش سرد یا بهار و ستهالبتن در و عنق بنفشه و نیلوفر و کدو
 با اندک آب بنضم کرده در بینی چکانیدن و خطبه حکام فایز در آمدن در غیر حرارت مغرط و خیار و بادک
 و امثال آن پیوسته بوسیدن و از باد و گرد و غبار و گرد مایه خدر بپودن و غذا با کمی سدر و تر بپودن
 در غیر عرض خوردن در حیت غسل تاب سرد کردن زیر ناف فرو بردن و در غلبه سودا و در ریه
 خلط تنقیه و قطع بل خلط مانع بود و اندک اعلم خشک و شسته و این پنج خشک نشیه بود که در درون بینی
 پدید آید و در غده که چون از اینجا باز و بکند خون تر آید و گیر و مخرج شود و ماده سبب این
 خلط محترق غیر عا د بود و از ششم ماده قوی و سالم علاج سخت تنقیه باید کرد و سبب که خلط محترق
 دفع کند انگاه پدید آید از ابدست نرم کرده بر روی آن طلای کتند و همچنین لعابها از درون و درون
 مرهم روغن گل که مردانگ و سفیداج در آن باشد بر آن مالیدن شبها و خواب کردن و درون
 بلعابها شستن مفید بود و در قطع از ابدست باید کافتن که ریش و جرات تازه کرد و در صلاح
 پذیرد و سایر مراعاتی که در جفاف گفته شد جمله اینجا نافع آید و اندک اعلم شفاقی هستی این طریقه
 بود که در کام بینی پدید آید و سیرینی و لب پائین از کوفت آن و نرم کنند و باشد که کوفت آن
 سحوالی چشم رسد و یک چشم آماس کند و درون چشم سرج گردد و در شیه بر آید و بلکه روی سبب
 سودا المزاجی خشک بود چون مزمن گردد و علاج نه پذیرد و علاج تعدیل مزاج باید کرد و و توتیا
 سفال را با مغز بادام و عناب بر سرنگ باب صلایه کردن با پنجه مرهم کردن و بر آن طلا کردن
 پیوسته یعنی چون خشک گردد و از طلا کردن و غذا با کمی چرب دادن و اندک اعلم گوشه
 قره و فی این گوشتی بود نرم و سفید و بیدرد که از وی ترسی پالااید و ریش ز بینی پدید آید و اندک
 بعضی بوسید گویند و باشد که فزونی سخت و تیره رنگ پدید آید و کام بر آماس سخت کند و گمان
 افتد که مکر با سورت و آن سرطان باشد و فرق آن باشد که با سوز نرم بود و از ریش علت سبب افتد
 که مرض تولد کند و باشد که دراز گردد و سوز از بینی برآید و علاج آنچ با سوز بود و جراحان بکار می آورند

خلاصه التمارین
۴۹۸
و اصلاح جرحت کنند و اگر انار را با جرم طبع بگویند و بچو شانه و صاف در ظرف مسی کشت بگذارند و
فتیله بدان تر کرده در مرقه نشاند و برپا سوزانند و در شعله دودت کنند تا گل کند
و بعد بتقیه بچسبند و سبیل او را بکوبند و در سطران راح دست نباید کردن و بتقیه بملطیت خسته و
تیز آب نرم و یا جرم آن و یا عمل اصلاح کردن و اندک اعظم خارشش در رون بینی
سبب آن بخار مسی تیز بود که بسبب دماغ براید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مست
رطاف و یا مقدمه آبله حصیه و دودهای که بخار شده باز دارد بخار و آتش و عده ای کمی بخار و
خشک خوردن و بینی را درون و بیرون بر و غن گل و بادام چرب و آتش و اگر خون غالب باشد
فضله قیال کردن و برگ بینی کشادن و آنجا که سبب مقدمه مالت نکور بود و تیر آن امراض بیدار
و آنجا که از بقیه ماوه غریبه و جرحی باشد فلول آب گرم و بدان شستن درون بینی مفید باشد
و اندک اعظم **مستواثر** سبب عطسه و سرفه گفته شد و طبیب تواند آن قوت دماغ
و زکام و حس آن را تا از رسیدن بخار حاد بود و بعد از آن سبب در بطن اول و این در ابتدا
نزله و زکام و آماس بود و تدریج آن قریب به تدریج بخار می باید کردن و در غن گل و در غن
بیدار بخیر بودیدن و همچنین بخار سرکه و عسل کشید و تر و گلاب و یا عرق بید و همچنین بودیدن سبب و
بسی و آفتاب بخاری و بر پس کردن مجله آتش نهادن و البته گرم کشید بر آن محل کردن و در غن
نیکو گرم چکانیدن و سبب بخار و قند و زعفران و آتش و چشم و گواش و اطراف بالیدن خوب و
بسی چیزهای مرغوب مشغول کردن و ترسانیدن بخیر بانی که آواز می کند و بعضی از چشم و درن فراخ
با ذکر ده در چیزهای شکاف نگرستین و آب گرم بسیار بر سر ریشین این جمله نافع آید و آنچه مقدمه زکام
و نزله باشد تدریج آنرا باید کردن و آنجا بودیدن شمار افیدنی و گاه کل و کل سر شوخی سید و خوردن
حب الشفا در گرسنگی کشیدن و حرکت در خشکی بود اگر درون نافع باشد و آنجا که آماسی در نواحی دماغ
بود و قصد باید کردن و تقلیل غذا و تدریج تحکیم آماس آنجا بودی تیز آب ناروق و امثال آن مفید
باشد و همچنین بودی پیاز بخیده و بودی کرنب بخیده و خوردن شور با پیاز و سر بخار اینها و آتش و برود
چرب کردن و اندک اعظم **رعاف** سبب خون آمدن از بینی یا دفع طبیعت بود و ماوه مرض را
در بخار آن و یا استلاسی بدن از خون که بغلیه شد و سرگی و در شعله بینی از دماغ کشاده شود

طلک کردن مفید بود کج بسکه سرشته یا این عصاره های مذکور سو ده اقا قبا و گلنار و ناز و صندل و کافور
و افیون و گل ارمنی و چای بعضی سرکه سرشته یا عصاره های مذکور و باید که کج را بقدر یک انگشت بیشتر
بر کرد و نصف پیشانی طلک کنند بیا آن دو و ابای مرکب که در درون بینی تا اقصا اندر بقعیده نشاند
خون باز دارد و مجرب است افیون و انگلی غبار آسیا و گلنار و ناز و سو ده و خیدرم و حله و عصاره
رگوش انحرار سرشته و خانه عنکبوت در دافرو و دیان و دوا های که بخورند نافع بود و شربت خشخاش
و دودانگ فاو و مر جویانی و دودغ سائیده و عصاره خرگوله و دودانگ موسیانی در عصاره بادرنجب
یا خرگوله سرشته و شربت در دودغ و در افشاده غوره یا سماق حب الشفا ترش نموده و افیون
نیم خودی گل مخوم و عصاره نعناع و عصاره خرگوله و دودانگ در آب سیب ترش و آب خیار
و بادرنجب سو ده نیم گرم و غیره یا حیوانات و عصاره خرگوله یا سماق و دوا های نافع بود و یا چوبه یا سماق
پخته پنج بومی داده و سماق و اندک نعناع با بود و پنجه نیمه تازه کشک آبش بومی داده و ماش و عدس
بزرگ با سماق پنجه یا پنجه که خمیر آن به نفع گرفته باشند بقا لیساق بنان و دودغ بی سکه خشک
بلا و دودغ و کتاب یا بزرگان آگنده و امثال اینها از آنچه در اسهال و موی فرموده اند و باید که
در حین خفتن چیزی در بینی نهادن احتیاط کنند که خون از راه حلق معده و در و ده که معده و از آن
باز گیر و منجنق ضعیف شود و غشی افتد و بقی محتاج گردد و یا بخورند و حملات و جمله بعارض مضمر
باشند و اگر از معده بگذرد و در دوده اندر در و در و شکم پیدا آید و حقیقه و حملات احتیاج آید
و آن نیز در عارض مضمر بود و بیست و فی الجمله تدبیر رعایت بسیار را بدین نوع علل اجمالی شفا حاصل
شده است الا آنکه شرابان شگافه بود و اندک اعلا م ~~را جهت تقطیع سده و داغی حکیم~~
هندی دوا می نیز در داغ از منقذ بینی و میوه بود و اورا رعایت باشد و سه شنباز و زخون اندک این
میرفت و سر چند آب سرد و شنباه آن به سر او میرختند باز فی استاد همان حکیم فرمود و عصاره
علف بک که در آنکه گندامی باشد از آب بسیار ترشند و بر پیشانی طلک کردند و در بینی او میرخشند
و سر او را خشک سپید اششند بدین باز استاد و زکام و زکام و طلح اطباء بران جاری
شده است که آنچه از طبع باشد و داغ سیلان کنند و تمد و قوت و دفعه را و بینی فرود آید یا آنکه
سده و در نهایت منقذ بینی از آن و رقیق شود و آن از کام نماند و آنچه سیلان کند و بر راه حلق و سینه

کج را بقدر یک انگشت بیشتر
بر کرد و نصف پیشانی
طلک کنند بیا آن دو و ابای
مرکب که در درون بینی تا
اقصا اندر بقعیده نشاند
خون باز دارد و مجرب است
افیون و انگلی غبار آسیا
و گلنار و ناز و سو ده و
خیدرم و حله و عصاره
رگوش انحرار سرشته و خانه
عنکبوت در دافرو و دیان و
دوا های که بخورند نافع بود
و شربت خشخاش و دودانگ
فاو و مر جویانی و دودغ
سائیده و عصاره خرگوله و
دودانگ موسیانی در عصاره
بادرنجب یا خرگوله سرشته و
شربت در دودغ و در افشاده
غوره یا سماق حب الشفا ترش
نموده و افیون نیم خودی گل
مخوم و عصاره نعناع و
عصاره خرگوله و دودانگ در
آب سیب ترش و آب خیار و
بادرنجب سو ده نیم گرم و
غیره یا حیوانات و عصاره
خرگوله یا سماق و دوا های
نافع بود و یا چوبه یا سماق
پخته پنج بومی داده و سماق
و اندک نعناع با بود و پنجه
نیمه تازه کشک آبش بومی
داده و ماش و عدس بزرگ با
سماق پنجه یا پنجه که خمیر
آن به نفع گرفته باشند بقا
لیساق بنان و دودغ بی سکه
خشک بلا و دودغ و کتاب یا
بزرگان آگنده و امثال اینها
از آنچه در اسهال و موی
فرموده اند و باید که در حین
خفتن چیزی در بینی نهادن
احتیاط کنند که خون از راه
حلق معده و در و ده که معده
و از آن باز گیر و منجنق
ضعیف شود و غشی افتد و
بقی محتاج گردد و یا بخورند
و حملات و جمله بعارض
مضمر باشند و اگر از معده
بگذرد و در دوده اندر در و
در و شکم پیدا آید و حقیقه
و حملات احتیاج آید و آن نیز
در عارض مضمر بود و بیست
و فی الجمله تدبیر رعایت
بسیار را بدین نوع علل اجمالی
شفا حاصل شده است الا آنکه
شرابان شگافه بود و اندک
اعلا م را جهت تقطیع سده و
داغی حکیم هندی دوا می نیز
در داغ از منقذ بینی و میوه
بود و اورا رعایت باشد و سه
شنباز و زخون اندک این
میرفت و سر چند آب سرد و
شنباه آن به سر او میرختند
باز فی استاد همان حکیم
فرمود و عصاره علف بک که
در آنکه گندامی باشد از آب
بسیار ترشند و بر پیشانی
طلک کردند و در بینی او
میرخشند و سر او را خشک
سپید اششند بدین باز استاد
و زکام و زکام و طلح
اطباء بران جاری شده است
که آنچه از طبع باشد و داغ
سیلان کنند و تمد و قوت و
دفعه را و بینی فرود آید یا
آنکه سده و در نهایت منقذ
بینی از آن و رقیق شود و آن
از کام نماند و آنچه سیلان
کند و بر راه حلق و سینه

فردا که در دهن مجاری سده کند و با کند نزل نامند و علامت خاصه مطلق زکام و دشواری
نفس نزل و از راه بینی تنفس کلام مخصوصا سیم راسب گفتن و نون و دشواری کلام و
حلق و علامت زکام و نزل که گرم سرخی چشم و روی بود و خشکی و گرمی و تیزی یا شوری رطوبت
که می یالاند بر راه حلق و بینی و سوختن و دغدغه کردن آن مجری حلق را و زردی و تلخی نفث در
صغراوی و سترخی و سیزی آن در دوی و خش و التهاب سرد روی و سبکی در حث یافتن از
خوردن خشکها و موی خشک و پری سده و غلبه آن از گرمیها و هوای گرم و خلط معده و علامت
مطلق زکام و نزل سردگانی سرد روی بود و سده و میثانی و منقذ دم و غلیظی و سفیدی و زشتی
نشان یا بد مزگی یا بد طبی و سردی رطوبات نازک و دغدغه منفذ بینی و سده و آن و زیاده شدن
گرانی در پری معده و از خوردن سرد و یها و ترسیا و هوای خشک و سبکی در حث یافتن از خلط معده
و هوای گرم و دوی گرم بسبب جمع آمدن فضلات رطوبات نازک و در دماغ یا سوز المراحی بود
گرم و در دماغ که بخارات زائده بدان حث بخوبیش کند و از ضعف عارض آنرا نتواند گذاردن
و تحلیل کردن و یا سوز المراحی بود و تر که سبب زیادتی پری دغانی بخارات گردد و در دماغ و یا
سوز المراحی بود و یکب از تنها و از خارج گرمی هوا و امثال آن در سرد اثر کند و رطوبات و دماغ را
بگذارد و بسیار سازد و یا بویهای تیز دماغ رسد و رطوبات و دماغ را بچیناند و بخارات آنرا
را بگیری و یا سرمای بسرد و مساوات آن بسته گردد و در رطوبات بخارات تحلیل نباید و جمع شود
و یا بد و است که خداوند مزاج نرود دماغ را از زکام و نزل بسیار افتد و مردم کم کثیر الفضل
اکثر اوقات مغموم بود و حث عجز از گواردن ترسیا و خداوند دماغ گرم را از بوی گل و مشک و امثال
آن زکام افتد و سبب این ظاهرست و مردم کم کثیر الفضل را هم نزل و زکام بسیار افتد از جهت تحلیل
بدن ایشان و در شمار مردم میوه خواران نزل بسیار افتد و همچنین آب بر بالای شیرینی و میوه خوردن
محر که نزل و زکام بود و لیش ظاهرست و از هوای گرم بیکبار هوای سرد و بر آمدن و سردی را
در گرمی یکبار سرد و ماضق و از سردی در وقتیکه سرد شده باشد بیکبار از خانه آمدن که هوا
سردن در آن داخل نتواند شدن و آنرا گرم ساخته باشند نزل و زکام و داور و حث حن و
شکر یک رطوبات و خواب روزاندر زمستان زکام آورد و حث زیاد و ماضق رطوبات و دماغ را

و همچنین دماغ بسیار خورده و در زمستان و تابستان و امیدن بسیار روشن و زمان چرب بسیار خورده و
 برگاه و در پی باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد و همچنین برگاه که تابستان بر طبع خود و نگذرد و به باد
 بارانهای بسیار آید زمستان نزله بسیار افتد بحسب تخریب و تولید رطوبت و تخریب رطوبت است که هرگز
 نزله بسیار افتد از مرض لثالی این که در و جالینوس میگوید که سبب آنست که هرگز عضو بی ضعیف شده باد و بد که در
 او بد آید و وی بد بخامی آور و پس عضوهای دیگر سلامت افتد و شیخ گوید سبب آنست که مایه خداوند نزله را
 باشد و مایه مطول غلیظ و جواب حق نیست بلکه غلبه تقاوت رطوبت و یوست خلط جم و است
 و مرعجب می آید از حکیمی مثل جالینوس که از تخصیص قول التبراط بطول چون غافل مانده و بد آنکه
 نزله سبب بیماریهای بسیار گردد و و چنانچه مایه نزله چون بر اسیبی فرو آید نزله کام باشد و چون
 بر گوش ریزد و امراض گوش تولد کند و چون بچشم ریزد و امراض چشم تولد کند و چون بدانه ان ریزد
 در دندان تولد کند و چون بکام فرو آید ملازده کند و چون بر و ده آید سبب اسهال و سحج و
 قولنج گردد و چون شش فرو آید سل و سرفه و ذات الریه تولد کند و اگر سحاب فرو آید سبب
 ذات الجنه و شوصه گردد و اگر جلیق فرو آید شقاق گردد و چون بعد فرو آید سبب اکثر امراض
 معده گردد و اگر بعد حرکت در اجزای دماغ متحقق گردد و سبب بعضی امراض دماغی چنانچه دانسته شده
 و از نخبه شیخ گفته است که نزله کام را درست میدارم بمای تقیه دماغ اما از سرسام خون نمیکند فلذا
 در نخست مایه نزله اهتمام بلند لازم بود و در تقویت دماغ دفع آن کوشیدن و جلب رطوبت در
 سر که در کاسه شش معالج را رعایت لازم است تا تسلیل مایه آنچنان بآید
 که چون خلط غالب باشد و سخت گرم در آخر همان روز فصد کند از قیال و خون تمام برود از
 و بعد از آن شکم را نرم دارند و بلینی نرم مناسب و اگر خلط سخت گرم باشد ناسه روز نخست نصف
 مملت و بهند انکا فصد کامل کنند و بعد از آن بلینی نرم شکم فرو می آورند چون مسمی که از
 و پس باو شان و بنستان و تخم بچه خطمی و پنجه سوسن و عناب و خیار شیر و شیر خشک سازند اگر
 غالب و سرد باشد بعد از روز سه روز و بهند از زرد و صبر و رب السوسن و صندل و تخم بادام شیرین
 ترکیب با سسه باشد حب حبیبال و حب انیسون و حبیل حلوی بنامت نیکو بود و هفت روز درین مرض فطر
 دار و که خلط را بر جها هم کشد و دفع مزاج آن کردن و در هم تعدیل مزاج و همچنین بآید

و همچنین دماغ بسیار خورده و در زمستان و تابستان و امیدن بسیار روشن و زمان چرب بسیار خورده و

بالکسر بدل بسیار مثل جند و بنال بنسب صبر بلینه بود

باب سیم در احوال و پان

از ترکیب و وضع و قوت و زبده و منافذ اینها و امراض اعضای که اجزای آنهاست و اسباب علامات
و معالجات آنها اما ترکیب و پان و قوت و زبده و منافذ اینها را بدانند که درین عضو
منبع از چوبه عضو مرکب شدن پان بهما و دندانها و گوشت نبش آنها و نهایت دی پنج منفذ
متصل بود و از پان و درون شیخ و داخل وی در نخدان از حساب پان باشد و عضله و پوست
لب همه وی مقید بهم پیوسته بود و جدا نباشد همچو دیگر اعضای منفعت بهما جهت صحت تکلیف که از
اعمال کمالات بدنی است و جهت تکمیل حسن صوت که درین داند او و اعانت بر آشامیدن و خوردن
امری واضح است و اما در دندانها برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر را بر هر فک
شانزده عدد و شانزده شده و شانها از عصب حس به آنها پیوسته شده است و در پانها پراکنده گشته
اما عفت آن او را که و منافذ طبایع کند و برای اصح در اصل خلقت دندان از تخم مادر و پدر متکون بود
و در حین ولادت اگر چه همچون سایر اعضای جسمانی ظاهر ظاهر باشد لیکن پنج آن در استخوان بافتها
آماده نهاده و پانها در وقت حاجت بر طبق حکمت الهی غرض جل ظاهر گردد و در غلبه احتیاج و کمال قوت
و ضعف با قومی متبدل گردد و چون این عضو بود که حاجت بنایت برابر غالب باشد و قابل نقل و
تبدیل بود و در بزرگ شدن اعضا در حد و در سن هفت و هشت سالگی جایی پنج دندانها از رخ ترک گردد
و در خاندان آنها را بجنبانند و غذا نیکو نیابند و تیرتیر آنچه ضعیف تر بودی افتد و طبیعت عوض آن
نشان می کند و دلیل که بعضی نوشته اند بر آنکه دندانها از تخم مادر و پدریت است آنکه اگر بود
همچو استخوانها باستی که در درجه متکون گشتی خالی از صفتی نیست چنان دیدیم که کودکی متولد شد جز استخوان
سر و مهرانی گردن و پشت و پنج استخوان دندانهاست و هفت سالگی به پیشگی استخوانهای دیگر و در بدن پدید
می آید و از جمله استخوان آنچه جهت خاندان بکار است بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون که سیاه که
از انباری اینها مانند آنچه جهت قطع بکار است بار دیگر و نیز تر مخلوق گشته که آینه گوشت گوشتی بود که
رفو عصبانی و منفعت آن جمله خطه است و گشته است چون دیگر با گوشت پنج دندانها و تخمین است
آن ظاهر است همچو منفعت دندانها جهت تکمیل صورت انسانی و تخمین ادای حروف و جرج و ا...

زبان گوشتی است نرم و سفید غشائی در وی پوشیده و گه گاهی بسیار دریدی و شربانی در گوشت او
 پراکنده گشته شرح نمودن آن طولی چون آن رگهای باشد و اندر اصل وی قطعه گوشت غده و
 مخلوق است جهت اشتکال لعاب یا مطعوم مختلط گردد و در مده سولت بهضغ و او را ک طعم شود و اندر
 غشائی وی نصیبی تمام از عصب حس آید و در وی دوس ذوق که از اقوت ذائقه گویند بدان قاعده باشد
 و گوشت زبان دو شاخ بود و همچو زبان مار لیکن سبب آنکه هر دو اندر یک فاشاست هر دو یکبار بهمانند
 و غشائهای آن نیز از میان دو شاخ واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان در زبان
 در میان او پیدا است و منفعت زبان جهت سخن گفتن ذوق طعم مطعومات و نیکی اکل و شرب که شایسته
 قوت حیات آنست ظاهر است و اما کام که از خشک گردید گوشتی بود صفاتی قوی بر روی استخوان
 پس گسترده شده و بر آن استوار گشته باشد اما متعفی نماید که چون تیز آدمی از اکثر حیوانات
 بسخن گفتن است و اکثر امور معاش و مساو و مضمر حکم سنج است بهجت ششم این چندین عضو مخلوق
 و مخرج هر حرفی بر محلی از حلق تا شقیقین مقرر شده تا در آفت بعضی از منفعت دیگر با بال نصیب باشند
 و با وجود این نوع منفعت انفس فی انجا و اکل و شرب جهت بقای حیات که منوط بهین است بهترین
 منافع است و فی الحقیقه بهین در جامعیت منافع را اکثر اعضا شرف دارد و بهین را با قمری و معده بواسطه
 و قعر جمله یک سطح و با ذماغ بواسطه غشاء و اعصاب با بینی و چشم بواسطه منفعت شراکت تمام است اما علم
 و اما امراض اعضای دهن و اسباب و معالجات آن طریقه

اسباب آن سودا مزاجی بود یا بسبب اکثر آن از جهت اثر هوا افتد علاج کثیر دارد و بهین گرفتار
 و بزبان لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده آن بالیدن نافع بود و همچنین کفای که از خیار با و نمک
 گیرند بوقت بریدن آن و بر چند گیر سودن و همچنین لعاب اسفند و بهی بالیدن و خوردن و شرب
 ناف و معده و چرب کردن بر دغنی نرم و غذا با چرب و نرم خوردن مفید بود و با چرب به نیم شب خوردن
 بیه نافع آید و اگر جراتی و سوزشی با آن باشد کشاکش جو و اسفناخ با گوشت خروس چوبه مفید آید و
 حفظ آن از هوا بجا نیندین کاغذ و کشاده آن بر بالای آن واجب و پوششی که در اندرون فی می باشد
 چسبیدن نیکو بود و بسیار آن مرغی که طلا گفته نافع آید بگیرند اسفند اراج از زیر و مازوی گفته
 در نرم پیچیده و نشان گندم و کثیر از نرم سوده و پیچیده جله بر آید و در موم روغن گل کبر شند و طلا و بر بالای آن

نوعی است

نوعی است

نوعی است

نوعی است

نوعی است

پوست درون سبب پانصد و یکده روز یک نوبت مرهم نهند و باید که از خنده کردن و آشپاوه آن خبر
 باشد و از استقبال باد و رسیدن گرد و آب سرد و گناه دار و دیگر روز نیم روز حمام فارد و آید تا حد عرض
 کف دست کند و آب نیگرم بریزد و از واهی گرم و خشک و از چیزهای سخت شیرین و سخت شور و سخت تر از
 پیرسیر نماید و اعلا علم کما هم این ریشی بود و خشکی مائل که در کجانی لب پدید آید و از سوزشی و بیخوشی
 خالی نباشد و گناه بود که از تاب آن اطراف اندر وی که در حوالی است ورم کند و دهن کشاند و در لب
 سخن گفتن و خائیدن متعذر گردد و بسیار باشد که چون در خانه یکی را پدید آید با کثر اهل آن مقام سر آید
 کند و ماده آن درم سوخته بود و از صفر آید بود و آتش آن بر پیر کردن است از شیرینی با و گرسه و
 کم خوردن و خشکی و غده های ترش شیرین خوردن و پیوسته آنرا بیه تازگی اخته چرب و شستن
 و اگر علاج های طرفین لب مفید بود و اگر سبب این عطشی بود که لب سلب شود و در میان
 آن شقی های گر و دود و پیوسته بخورند و بملات و مرهم های خورنده آنرا دفع کنند شاید و اعلا علم
 و در هم لب سبب آن با باد شقاق بینی بود و با باد شقان لب و علاج آن علاج سبب آن با
 و باشد که سودا و الخراجی بآن ماده را دایم و اندک ماده در خلل آن را دایم و پیوسته متورم باشد بی
 و دوشی دیگر علاج این است که جانوری که در خانه میگرد و دهن پشت بر آمده و سفید گون و بسیار
 دست و پای که آنرا بعضی جای خرنده ای گویند بگیرند و سوزنی در اسافل آن نهند و بزنند و بشارند
 بطوبی از آن سیر و در آن آید از آنرا بر آن ورم سیالند و بسیار را این در و علاج شده است
 اعلا علم و هر که بر لب افتد سبب آنکه که در لب پدید آید غلطی بود و نیز که بر آنجا بریزد و از
 سودا و می خالی نباشد و اغلب از دماغ بر آنجا دفع شود و در عفونات هوا بسیار واقع شود و علاج
 این قریب به علاج ریشهای ساعیه و جره نارفارسی و بتقدیر تیزاب کاری و بعد از آن اصلاح
 بر مرهم جوداری عظیم نافع و معتد بود اگر گوشت دندان بر پدید آید همین انواع علاج فائده دهد و علاج
 قلع سید و هم نیکو بود و این طوبی بود که غرنی را که غذای آن میشود فاسد سازد و این سترن
 و سترن را ناقص گرداند و بی فضا و معده کم افتد و علاج بگیرند که در روز را ندهد و درج دوم الا خون و
 گرسنه و ایرسا حله را سوده و پیوسته بکوبند و متصل سرشته بر آن با گشت سیالند و شب بر آن
 طلا کرده میگذارد و بعد از تقیه رطوبات سبب صمیمال این الفع آید و پیوسته بلیله با جرز بویا با فلفل

زخمهای گندیده
 از آن روایت
 بسیارند

در دهن داشتن و آب آنرا فرو بردن و گاهی بدان مضمضه کردن و رختن نماید و در میان دوا
 سحر جویان کشنیر باریان مغز بادام بریان فلفل بر وغن گاو بریان کرده مر و در بریزه جمله بار
 سوخته و خسته بر شرب برنج و دانه ها پاشند و خواب کنند و بگری فلفل و خارا سوخته و نرم خسته
 بر شرب پاشند و خواب کنند و بگری برگ تنبول و جفت و بلبه زرد و مجموع یا یکیک سوخته و پاشند
 و الله اعلم ~~سست گشتن گشتن~~ گشتن گشتن ~~سست گشتن گشتن~~ گشتن گشتن ~~سست گشتن گشتن~~ گشتن گشتن
 رطوبت غریبه فاسد و غلبه بنهار رسیده بود و علاج است آن آنست که بر دانه ها متواتر باشد بپزند
 سابق و عام بزرگتر نماید و علاج آنچه اندکی علاجی که در نقصان گفته شد نافع ای و کافی بود و اگر بسیار
 باشد بجا آمدن آنست که به لکه نرم چیده خون آنرا بیرون باید کردن و تنقیه رطوبت باست به سهل کردن
 و مضعفات مثل بازوی نیم سوخته و فلفل نیم سوخته و سعد و گلزار و ورا فلفل و شرب میانی سوخته و سیله
 و برگ تنبول و برگ مور و خواست بر پوست کنند و دانه و تخم درون بار کل و دانه های و شهابه اینها یکیک
 یا دو و بیشتر سوخته و بر شرب برنج و دانه ها پاشند و خواب کردن و صبا جابگلاب و طبع ساق و
 در و بر شستن و مشروبات معده غرور و دانه های و خواست بر شرب نگاه بکار و دهن نافع آید گشتن گشتن
 سحر و دانه ها سبب اینست که در دهن و کشاوی سام آنها بود و علاج این علاج تر بل بوده و
 اعلم ~~علاج بیان~~ بیان در امراض اطفال شده و این ثرات آنچه سفید بود که بر شکم مشهور است سبب آن
 بلغمی باشد که سوزش و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنابانین نظام هر شود و آب در دهان
 بسیار آید و آنچه سرخ بود سبب آن خون باشد حاد و سوزش و الم و تعب این بیشتر بود و این که
 و آب دهان غالب شود و دهن بدن حله می و آنچه تیره می باشد با سبب آن صفرائی بود و حار و
 سوزش و حرارت این فرو و از جمله بود و آنچه سیاه می باشد با سبب آن سودائی بود و محترقه
 حار و از درد و سوزش خالی نباشد و آب دهن کم بود و این صفت بدتر و فرس تر از جمله بود و سحر
 اسلم در برع الزوال تر از همه باشد و سیاه اگر با کله متقل شود و علاج نکند نماید بلکه سار و علاج
 و در جمله اصناف غیر سیاه چون غصیفه و افق بپوشند تیره می که در قاع اطفال گفته شد کافی باشد
 و چون ثرات آنها غالب شود و نیز بزرگتر بشود و در هم می پیوندند ثبات استغرائع آن خلا باید کرد
 آنگاه دوا را از خارج بکار و دهن و از کوفی فرو بردن ندر آن چون چله بی فساد بخار است معده بسیار

تقویت و تقیه معده کردن آقا در موی قصد قیال باید تا حاجت فقره و شیب رخندان قصد و
چهار رگ دهن و ترک گوشت کردن و حسب اشتها و غذا ای خشک خوردن و تر نجبین با پاک سوده
یا آرد جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها در روز با بکار داشتن کافی بود و در بلغمی بعد تقیه
بلغم شور غذا ای خشکی با مل و با شیرینی معتدل با مل و بخود آب بریازد با آرد و گریه چون زیره و شنبه
و اگر آرد و یه و سفوف در این خورون و با آب شلغم آب مشهور و آب خردل و سرکه و به طبع تخم تره
و سرکه شستن دهن و منفضه کردن و بعد از آن غسل آزار شستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال
پاشیدن هر صبح و شام و بعد طعام گلخانه و خوردن حافظ الصلحه گاهی سفوفیکه از خا و ما میران و
سود و شب بریانی سازند پاشیدن گام بود و در صغرا و می بعد سهال صغرا و چهار شربت و یا آب
سفوف میوه یا پهلبله زرد و در صغرا نارین دهن و شیخ بریان و با آب کاه شستن و غذا ای افع صغرا
خورون و منفضه و طبع پوست آمار در کتاب و سرکه و با طبع برگ مورد و سرکه و اندک شب پاشی
کردن و سفوفی که از کافور و گلزار و پهلبله زرد و حاق سازند و پاشیدن صبح و شام و گل سرشته
و کثیر او سفوف پوسته در دهن و دهن منقبض برود و آقا قلاع چون سیاه افتد و در قلیل و کثیر آن فی الفل
با ستفراغ سودا و می اختراقی باید مشغول شدن و بعد تقیه به تیزاب نرم غیر سیاهی منفضه کردن و
بمچین کردن بر آب در سرکه که منقبض علی کرد و یا در پنجین غصلی و غذا ای اصلح سودا خوردن و
بر با لای بهار شش نوشیدن و سفوفی که در صغرا و می گفته شد شبها هر روز بکار داشتن و در قلیل
کوشیدن و طبع کز در دهن پوسته داشتن تا نام آید و سفوف مذکور در قلاع اطفال در او خسه
گاهی سفید آید و بعد اعظم لشعاب و چنان سبب آن یا حرارت و غلبه ترها بود و در فم معده
که بر سبیل بخار بدین تصعید می یابد و یا غلبه رطوبات در معده سردیاد و غلبه بخار گردد و یا حرارت
عارضی باشد که از شوق و غضب حادث شود در وقت یا در دن ترشها و غیره و رطوبات حواس
کام و زبان بدان گفته اند که دو و یا یک بدن چیزی که مرفق آن رطوبات و یا جاذب رطوبات دهان
بود و بدین از آرد و یه و سفوف و این هر دو شکم و در لای سفوفی باشد و لای که سبب حرارت فم
معده و باشد و حضرت یا فخر از دو و یا غذا ای گرم و بیشتر شدن مرض به تشخیص در شب بدان
شاید بود و قصد با سلیق باید کردن و مقوی لای و لای لای شکم در او است حسب اشتها و بزرگ

در معصومان از ترش هر صبح یا هر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات معده باشد و بدی معده منقعت یا کمتر
از غذا ایامی خنک بدان گوای دهد و هر شکر و زرد یک نوبت بعد طعام قی باید کردن و طعمهای خنک
خوردن و آب و میوه ترک کردن و مداومت کنند نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت و باغ بود
و غلبه آب بینی و علامات دیگر سردی و باغ بدان آتشها و کنند تنقیه و باغ بمسل مناسب باید کردن
و بعد از آن تبدیل مزاج آتشیان در باب هشتم و غیره بدین شده و پیوسته خیر بود در دهن و آتش
نافع آید و همچنین مداومت حافظه الصحه و آنجا که سبب کرم معده باشد و لعاب آمدن از دهن
در خواب روز و گاهی آب در دهن پر شدن و در دل شورش اندک بران شاهر بود و تحت علاج
کرم بستوری که در محلش مذکور است باید کردن بعد از تقویت معده نمودن و اطراف لیل کشیزه
و حافظه الصحه خوردن و غذا ایامی خنک در طرف شب با وجود کرم نافع آید و مداومت زنج و زنج
کرم مد باشد و در جمله این انواع از استلای معده و آب مکرر و میوه حذر لازم بود و الله اعلم
بیربومی و دهن که آنرا بخر گویند سبب این رطوبتی بود و این عفونت یا اندر نسبت دندانها
و لثه بود و یا اندر نفس دندانها باشد و یا اندر تمام سطح دهن بود و یا در تمام تن باشد چنانچه اندر
حمیات و بائی افتد از بعضی سموم و باشد که صفراوی عفون یا بلغمی عفون اندر معده و باشد و متن عفون
آنها بدین رسد و باشد که قرص درشش و یا در حوالی آن باشد و بخار آن بجهت نفس بر دهن گذرد
و باشد که از خوردن چیزی بدبوی افتد و این قسم از علاج مستغنی بود و علاج آنجا که سبب
نسبت دندانها و گوشت آنها باشد و ترهل آنها و زایل شدن بوی نخطه مسواک و خلک شست
بران شاهر بود و علاج استرخا و مضغه بخل غصعل و طبعی بیخ که نافع آید و آنجا که سبب عفونت
دندانها باشد و تغییر رنگ آنها بر روی یا سیاهی یا سفیدی یا باد بخانی و کرم خوردن بران
آنها و نماید چون یکی یاد و یاسه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر دندانها باشد یعنی نایت باید
و به تیزاب غیر سیاهی نرم مضغه کردن و روی دندانها را بد آنچه ممکن باشد تراشیدن و از
شیرینی خوردن پرهیز کردن و پیوسته چیزی خوشبوی قابض تر یا قی در دهن کشیدن درین جمله
نافع بود و آنجا که سبب آن در تمام سطح دهن بود و زایل شدن بخطه بغرغره و مضغه نیک آب
و آسباده آن و لزج و بد رنگ و بدبوی بود و رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات اساک

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

چند روز

در دهن

بسیار

است

و همچنین شیرینیا به تنصیف خائیدن و سرکه و چیزهای سخت سرد و گوشت ماهی و فاذر و حیوانی و گندما و
 تر یا قما و مضع چیزهای عکس تنصیف شیرینی و چیزهای سرد و بعد از خوردن کرم و عکس و چیز لطیف تر
 بر بالای خوردن و چیزهای سخت دندان شکن و خائیدن و در شب آب خوردن و بعد از چشیدن
 چیز لطیف که در دهان بوزد و خوردن و گل و گلنگین و گل خوردن و موم دندان رسانیدن و دیگر
 بی مکتب شدن است هر چیزی که دندان نافع است چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلال دندان
 کردن بعد طعام تنصیف بعد گوشت خوردن و مسواک کردن بعد آن که سر آن را شیشه ساخته باشند به تنصیف
 از چوب ارک و دیار شیشه درخت جوز یا ریشه درخت زیتون لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان از روی
 و بوقت خواب بر دندان بادام مضغه کردن و گاهی بسنونات که در زیت دندان گفته شده چشیدن و
 و پلیه زرد یا کمالی یا قنفذ یا کاک یا قنفذ یا جوز بود و درین دوشستن با کثر اوقات و کاک تنبوان اندک
 اکبر و پوست تخم مرغ گاهی خائیدن و ریشه علف قبول بردن آنها مالیدن و شنبه یا زیتاق فاروئی یا ریز
 بلسان مالیدن و یا بایرج فیتر او است بلا در کردن و غذا بهای نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد
 خوردن و قنفذ و در چینی و کشته آن در طعام گاهی خوردن و بجا کستر سرخ گوش یا اندک نمک طبر
 و نیم سوخته دندانها شستن و همچنین شب سوخته و با موصافی سوخته و بطین پنج بنوع یا اندک عسل و دیگر
 عملی که گندی دندان خائیدن مغزهای تخم بود و دندان بجز دندان گندی نهادن و در پنج بنوع
 بنوع دیگر کرم و خائیدن برگ خرفه و تخم آن و برگ بادروج و موم زرد و نمک یا اندک عسل در دندان
 محطه و از هر سوخته ترش که کند شده باشد برگ درخت آنرا خائیدن بسی نافع آید و اسه اسلم
 سمد و در دندانها بی محل سبب آن یا بسیاری رطوبت باشد و ریح آنها و در
 دندانها و در بل گوشت پنج آنها بدان گواهی دهد و یا سودا المزاجی بود و خشک چنانچه بعضی آنها را
 افتد و یا غوره شدن گوشت بن دندان بود یا رسیدن کوفتی از خارج بدان محل
 آنجا که سبب بسیاری رطوبت بود متقیه باید کردن بجهت جعال آن و آبهای قالیجن
 مضغه کردن و قوالض سوخته و پنج آنها پاشیدن و اکثر آنچه در امراض گفته شده
 نافع آید و آنجا که سبب سودا المزاج خشک بود و تعدیل و تبدیل مزاج بود باید که شیدن و بنوع سرخ گوش
 و در دندانها سوخته آنرا چرب دوشستن و ملعبات در دندان دوشستن و آنجا که سبب غوره شده

در وقت خواب
 که از پنج آن
 سبب از دندان
 ۱۰
 اسم مرض
 نبات
 سبب ۱۱
 است ۱۲

گوشت بن دندان باشد علایمی که مقرر شده جهت نقصان لثه کردن و آنجا که سبب رسیدن کوفتی بود
از خارج پیوسته عقیق سوده درخ آن باید کردن و در جمله از جنابان دندان بدست و غیره و از
سبب بیماری گفتن و چیزی سخت و یا غالب بدان خائیدن و از مفسدات دندان خوردن حذر
و اجب بود و بسیار سنونی نافع در جمله قرن اثل سوخته تنک اندرانی بعسل سرشته و سوخته و شنبه
از هر یکی جزوی سوده و زخم خسته شنبه بربخ دندان بپاشند و از دوطرف غالب با گشت محکم
کنند و در خواب بکنند و روز بقیو الضیض مضغه می کنند و الله اعلم کرم دندان سبب آن طوطی
بود که در دندان جمع آید و تشن گرد و قابل حیات گرمی شود و علامت آن خورده شدن دندان بود
و باشد که گاهی در دیگر و علایج بگیرند تخم بنخ و تخم گندم یا زرم بپاشند و یا گاه خسته پیچ پیچ بپاشند
مرحور نیکو میسر شد و جها متوسط سازند و بر انگشت افروخته بنهند و قلعی مسین بر روی آن فرو کنند
و سه انبوه بر رابر دندان معلوم نهند چند آنکه بخار آن نیکو بدندان رسد نافع باشد و بخور بنخ چغل
و تخم آن هم مفید آید و اگر تیزاب بچوب بار یک بدان جوف رسانند دفع کرم نیکو کند و الله اعلم
در دندان سبب آن انواع سود المزاج بود الا لطیف و ماده سافج معلوم یا در نفس چغیر
دندان باشد و سلاست لثه و احساس وج در طول دندان بران شاید بود و یا در بنخ دندان در عصب
بود و تورم لثه و ایند یا فتن از لیس و تقدم تهل آن بران دال بود و سافج را تاب گرم و سرد
در دهن گرفتن بتوان شناختن چنانچه هر ماده را بلون دندان و باشد که از جهت کرم سوراخ شدن
و ضعف مزاج و دلیل مواد و هوای بر دندان یا فتن یا کیفیت ماکولات و شرابات در گسید و
ماده یا ثلب که معلوم بود و یا سجدت و یا غلبگی و با و ناکه و اکثر وج اندر دندانهای کبار بود
جهت سخت و قابلیت آنها قبول مواد و از جهت قرب و باغ و شریان این در عصب باشد
و یا ضریان بود و اکثر ماده آن از دماغ آید و به آماس کردن روی و حوالی آن در تسکین یا بد
جهت نقل و انتشار ماده موصی بدان مواضع علایج آنجا که ماده در جهر دندان باشد و الم آن
عظیم بود و اما تسکین نمی باید هیچ بهتر از کردن نیست لیکن احتیاط عظیم باید کردن که ناگاه تشنگی
که بماند و در بیشتر که جهت غلبه جذب الم قطع مواد را به آنجا بسیار بود که ماده در بنخ دندان باشد
و بکین مرتفع شود و جهت دفع ماده با خون و کشاده شدن محل و گاه باشد که بر و الم کشیدن بیشتر شود

اگر سوراخی در آن باشد و در آن گرم و جمع مواد در آن محل باشد هیچ بهتر از تیزاب تیز در زدن نیست و طریق آن آنست بگیرند چوبی سرخ برین میشتند و در سرخ آن اندک نمینهند چنانچه قوی بودن با آن مقداری بود که در آن سوراخ بکنند انگاه و نیمه آنرا به تیزاب برسانند و مریض را به پشت باز خوابانند و دهن او را در روشنی باز کنند و آن سر چوب و نمین را بجوف آن خرویه شده برسانند نیک و بر دارند و ساعت شکین باید و احتیاط باید کرد و ناک تیزاب بگوشت دندان نرسد و گاه باشد که قطره تیزاب بآن نمین برداشته بر سر دندان در و کنند که درست باشد نمیند و ساعتی بدارند که در آن نفوذ کند ماده آنرا تحلیل دهد و در دیگر گیر و در تیزاب تیزاب این است لیکن اکثر آن بود که بعد از آن دندان برشته شود و با بستگی دندان گرم خورده را اگر سر جوال و وزی نافه در سوراخ آن ننهد تا داغ شود و نافع آید اما باید که ماسته نمیند و سر آنرا بر دندان گرم و سوراخ محکم کنند تا سر جوال و وزی بجای نرسد و اگر این علاجه را مانعی باشد و ماده در رخ دندان و کشه و استلابی در طبعی غالب در بدن باشد و یا نرسد حرکت کرده باشد جهت ماده گرم مضه قیفال و یا مضه چهارگ باید کردن یا بشیب نرسد بر محاذی آن حجامت کردن و علق بر محل در و کشیدن و نمینی خاک خوردن و بعد از آن طبخ خاک و نمین انگار میگویند در دهن گرفتن و بعد نمیند و نمیند و حسب الشفا نرسد بعد طعام خاک بکار و دشمن تا از رد اگر غالب باشد نختی بخر سازند و اگر نرسد باشد نمیند و اگر بخندری طلا کردن جهت دفع ثاقب حاجت آید نیم نخودی افیون در لته کرده بر آن دندان گرفتن و چون لعاب غالب شود و رختن مناسب بود و اگر در روغن گل گرم حل کرده نیمه بدان تر کنند و بر دندان نمیند هم نیکو بود و گاهی افیون سوده بر روی از مریض آن طلا کردن هم نافع آید و گرفتن بزر اینج سوده و اشباحه آن از مخدرات قویه هم نمیند آید و جهت ماده سرد و سهل خوردن و غذا ایامی گرم بکار و دشمن و طبخ نمیند و با بونه و زنجبیل گرم کرده مضه کردن و در دهن دشمن از انجانب و از بیرون زنجبیل را به هم میزنند و نمیند طلا کردن و از انجانب را اگر نمیند بکار دشمن و بکار و نمیند کردن و روغن گرم فاخته در گوش چکانیدن از جانب درد و حافظه الصلحه مقدار مخدر خوردن و یا دیان با شست سوده

نمینی سوجا

نمینی سوجا

نمینی سوجا

یا عاقر قرحا و فلفل سوده یا قرتفل سوده یا شک یا نو شاد در درنیه کرده در دندان گرفتن و اگر
 سختی در آن باشد ما و زیره سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده و فلفل سوده
 و از بر دهن هم کشید کردن و چیزهای بادشکن خوردن نافع باشد و طبع برک غناب و برگ زیتون و برگ انجیر
 و برگ خنظل گرم کرده در دهن گرفتن مفید بود و آنجا که سبب سوء المزاج گرم بود و چیزهای خشک در دهن
 گیرند و بر بدن روی هم طلا یا خاک کنند و کافور یا فلفل در نیه کرده در دندان گرفتن نافع بود
 و چندین کشنیز خشک و طبع برک خرفه و کشنیز و غناب و الشلب سرد کرده و چیزهای خشک کرده و سرد
 تر خوردن مفید باشد و آنجا که سبب سوء المزاج سرد بود و برعکس آن عمل باید کرد و آنجا که چیزهای
 گرم و گرم کرده در دهن باید گرفتن در روغن چند در گوش چکانیدن و چند بر بدن روی از آنجا
 طلا کردن و درین دو قسم هم تیزاب زدن و تخم نافع بود و دندان کم فایده دهد و داغ کردن روغن
 دندان و بجز جو زگیر انده و لپت کرده با بن سرد پس هم نافع بود و آنجا که سبب سوء المزاج خشک بود
 روغنهای در دهن گرفتن و بر آنجا که روی طلا کردن و آب روغن گرم در دهن دوشیدن و غذاها
 چرب خوردن نافع بود و تیزاب اینها نیز فایده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رقیق دندان گرم خورده
 قابل قضا بر یافت تیزاب زدن و یا نو شاد در دندان نهادن و یا لبن منبرج بار دوشیده در آن نهادن
 و یا پیله و زرع سبز درختی نهادن و یا داغ با بن کردن کافی باشد و گویند چون جگر با سام ابرص در آن
 نهند در آنجا که اگر داند و ابد اعظم نقل اللسان این مرض چنان بود که صاحب آن در
 سخن گفتن بی شور عاقر آید و این بدو نوع بود یکی آنکه اداسی سخن مطلقا بر و دشوار باشد دوم
 آنکه آغاز تکلم حکایت در بعضی حروف چون ف دیات و یام و یا غیر این بسیار در ماند تا او بگوید
 سبب این است که غرضه آن بود از رطوبتی و موسی یا بلغمی و باشد که شکرک و داغ افتد چنانکه
 در شیر غش و فاجع واقع است و دیدیم که از بعد حبس و آبله از غلبه سردی و ترشی خوردن این مرض
 واقع شد حکایت دو ساله درشت کلام از بام بلند افتاد و بیوشش شد بکسر عضو کهنه و بعد از
 آبیان زده شازده روز یکس با منی شناخت هیچ سخن نمیتوانست گفتن و بعد از آن چون شناختی
 هیچ سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یکک کلمه گفتی و بعد از سالی بعضی کلمات
 درست گفتن توانستی و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی حروف آغاز کلام مانده

و علاج هیچ تفاوتی نیافتی و کسانی را که از کبودی باز این کرانی پدید آمده باشد و بران بزرگ شده باشد
هم علاج پذیر نباشد همچنانکه کرانی زبان متطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل و شواهد
جست غلبه رطوبت جرم لسان و غلبه نزول و مر در رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از
غلبه خفان در تنها و از مرضهای دماغی و از آنکه سرخ و تشنج و غیره بزنج آنها مرتفع گردد و علاج
آنجا که سبب استرخار رطوبت دماغ و موی باشد و حرارت زبان بران دال بر تشکیل غذا
در دهان و اسباب میل عادت مناسب بود و قوا بعضی خشک در دهن داشتن پیوسته و آب بخین فائده
و مداومت بلاد نافع بود و آنجا که سبب رطوبت یعنی باشد و غلبه آب و دمان و غلبه کرانی و سفید
لون بران است و دمانا بعد تقیه بلغم مداومت کشتی کردن و غذا ای خشک خوردن و تر میا ترک کردن
و غرغره و مضغه بقوا بعضی کرم چون جوز بودا کردن و خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن و
آب بخین و شیر نمیا خوردن و از ترشی دور بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حیات از غلبه تبریه
هم بدین نوع تدارک باید کرد و مضغه تیز آب به تیزی ناکل بسی فائده و تخصیص مداومت آن
هر روز و داند اعلم خشک شدن زبان سبب آن یا حرارت و یوست تنها باشد
و یا حرارت تنهای حاره یا حرارت جگر یا غلبه خلط گرم و سده و یا غلبه خلط لزج و نرم سده یا اندر دماغ
و اندرون نخستی از آن سطح زبان را و یا غلبه مر و هوای روی زبان از جهت بسته شدن راه بینی
و جمله ابلاغات خاصه آن توان شناختن علاج آنجا که سبب حرارتی باشد تبدیل مزاج و تسکین
باید کرد و خشکیها و نفوعات فواکه و لمعات خوردن و در محرقه بعضی تدابیر مذکور شده و آنجا که سبب
غلبه صفرا بود و در سده تلخی دهن در روی زبان و بشیره بدان شاها باشد اول تلشین صفرا باید کرد
بعد از آن لمعاتهای خشک شستن و آبغول در بخین خوردن و آنجا که سبب خلط لزج باشد تقیه
باید کرد و بسمل و زبان را بکنجین با آب خربزه و اشباه آن شستن و چیزهای زروا بنده در دهن
نگاه داشتن و آب آزار بخین و آنجا که سبب مر و هوای بود و تیز کام باید کرد و کثیرا و نبات
و اشباه آن در دهن داشتن هم مفید بود و داند اعلم شستن روی زبان سبب
آن یا غلبه خشکی بود و از اسباب مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بخارانی که بران می گذرد یا غلبه خوردن
ترشهای سخت ترش و قوا بعضی غرض علاج آنجا که سبب غلبه خشکی بود و از حرارت چنانچه در تنها

همان نوع مذکور علاج کنند و آنچه از گرمی و خشکی بخار رسیده یا جگر باشد تعدیل مزاج آن باید کرد و
 پیوسته بر نقطه ناصیه و چشم می و اشیا و آن در دهن و دشتن و غذا یا چوبختن و حلیم مناسب بود
 و از ترشها خور لازم بود و امد اعلم شیخ و بان اسباب مطلق تشنج از پیش گذشته در باب
 ششم علامت آن دشواری تکلم و گویا ناسی زبان و نافرمان بود و در حدیث نکات علاج
 در امثال گفته باید کرد و بر پس کردن ضما که با محمل نهادن چون ضماوی که از اکتلیل و بابونه و زنجبیل
 و شک و دشت سازند و غرغره کردن لطیف حلیه و آب پیچ و در دهن و غرغره و در دهن گرفتن اگر خلط
 سازند از آب سبزه و آب و حلیه در دهن سداب یا جوی یا مغز زرد آلودی تلخ و گرم پس کردن او
 می نهند نافع آید و ناممکن بود که سنگی کشیدن و جهت میسی ضما و از منقبضه و خطمی و بابونه و پیچ
 یا مرغ خانگی و نموم و دهن منقبضه با دام ساختن و شیر خرد و دهن کد و در دهن با دام خوردن و
 منقبضه و غرغره بدان کردن و پیوسته از آب و دهن و دشتن و امد اعلم اما اسباب
 زبان اسباب آماها و غلات هر نوعی مگر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی سموم هم
 این حال است مخصوصا علاج آن علاج انواع آماها است لیکن موضع طلای و ضما و عین
 معین است و اینجا ایتام تجلیل داده باید کرد و اگر مصلحت پز اندین باشد منقبضات تحرک
 و هند کشکاب در دهن اندک و عمل منقبضه باید کرد و پیوسته در روزهای و غلغله نافع آید و ترش
 نرم در او اکل مالیدن و بدان منقبضه کردن پس نافع بود و جو اسفند را زبان درم کرده بود
 و از برون دهن آمده و از سخن کردن و چیزی خوردن باز مانده بود و فرمودم تا فرغ را میگرفت
 و شکم می شکافت و گرم بران می نهاد و چنان چند روز تکرار کرد و درم کتر میشد و کشاکش باز در اچنان شد
 که شور بامی خورد و دیگر بهین مدبر صحت تمام یافت و آنچه از سموم است علاج باید کرد و امد اعلم
ضفیع اللسان این همچو غده سخت بود که در زیر زبان پدید آید و وجه تشبیه بضمفیع است
 که لون آن آبیخته است از لون زبان و سبزی رنگهای شیب زبان پدید آید و جهت تشبیه بضمفیع
 ضفیع علاج پیوسته تو شاد و زنگار و زاک و سکه که بهیم شسته بران می باید نهاد و اگر بدید
 تحلیل نیاید رنگ زیر زبان زنده و دار و اما که در تحلیل سرطان و خنازیر و اشباه آن گفته شد می
 تا تحلیل باید و احتیاط کنند تا تحلیل نمود و از غذا ای غلیظ پرهیزی کنند و امد اعلم بر جوشیدن کاه

ملا فینک
 علی سالم
 ست بفارست
 پهلوان
 شفیق
 نبیه گویند
 از مکتبه

سبب آن غلظتی بود که در فم و تیز که از دماغ بر آنجا نرسد و از خوردن جوهر مغز و شیرینها بسیار افتد
 و اکثر با خارشش و آنکه که سوزش و درد بود و علاج که فتن چیزهای خشک بود و در دهن از لعلها
 و غشیه و خوردن غذای نخی خشک و باشد که نصیبه و سهل خشک حاجت آید و از خوردن نمک و گورا
 سبقت حذر باید کرد و در غرغره سبکه که در گلاب و عصیر کشیده نیز آمیخته و باید به لب امانا و بجا نه نوشت
 و از اکثر نافع بود و این را علم خارشش گام سبب این اکثر بلغمی شود بود که از دماغ فرو آید
 و در مقدار است نزل که بسیار افتد و خارشش گوش و یک است چشم علاج غرغره باید کرد و سبکه که
 گلاب و روغن گل آمیخته و روغن بنفشه و پنبی چکانیدن و غذایابی چرب و نرم خوردن و مقداره
 نزل را علاج کردن و الله اعلم

باب و هجدهم در بیان احوال خلق و اندامی آواز و دم و خون چون کلمات و لونه نمون
 حنجره و قصبه شش و حجامت از ترکیب و وضع و منفعت اینها و امر این اعضا و استنباط علامات و
 معالجات آنها اما ترکیب وضع و منافع اینها بدانکه گشادگی که در درون دهن است از
 سوسمی پیش مهر که قصبه و مری اندر آن نهاده است تا از املین نماند و نهامد که از املازه گوشتیست
 گوشتیست نرم و مغز و طی بر نهایت گام و مجری نفس و آنچه محاذی سر و قصبه و شش می ریزد پوشیده شده
 و منفعت این آنست که بختی حضرت هوای سرد و گرم و دود و غبار گردان از حنجره و قصبه شش باز دارد و
 رسیدن آنها اول بر دود و فرو بردن طعمه غذا بر روی تابانغز و حلق بر سرد و بر آه مینی بعد نفس میفتد
 و هر که املازه آید و آواز او تغییر کند و لوزین یعنی دود و غز بادام و صمغ و دونه و نمیت از گوشت غلیظ
 عصبانی همچو عدد و مخلوق گشته و از سوسمی نهایت زبان بر دوطرف برآمده همچون دو گوش طعام که حلق
 فرو آید اندر میان این دو بگذرد و همواره با سگی حلق در روزه و این هر دو چون دو اخلت مرگوش را
 و حنجره سه غصرون است یکی را در رقی گویند و آن بر نهایت زبان پیوسته است بوقت طعام خوردن
 سوسمی مهر کردن آرد و مجری طعام را پیوسته دوم را قندالا اسم که گفته اند بر رقی پیوسته است گام
 کشان حنجره پیوسته آن سوسمی مهر کردن باشد سیم را یکی گویند میان و الذی لا اسم له مفصل است
 هر دو بوقت طعام خوردن سوسمی و رقی آیند و آنرا فرو گیرند و پیوسته تا طعام و شتاب مجری آواز
 فرو رود بوقت سخن یکی از پشت و رقی دوزد و حنجره که گشاده گردد و بدین سبب است که چون

کسی که در حنجره و قصبه شش و حجامت از ترکیب و وضع و منفعت اینها و امر این اعضا و استنباط علامات و معالجات آنها اما ترکیب وضع و منافع اینها بدانکه گشادگی که در درون دهن است از سوسمی پیش مهر که قصبه و مری اندر آن نهاده است تا از املین نماند و نهامد که از املازه گوشتیست گوشتیست نرم و مغز و طی بر نهایت گام و مجری نفس و آنچه محاذی سر و قصبه و شش می ریزد پوشیده شده و منفعت این آنست که بختی حضرت هوای سرد و گرم و دود و غبار گردان از حنجره و قصبه شش باز دارد و رسیدن آنها اول بر دود و فرو بردن طعمه غذا بر روی تابانغز و حلق بر سرد و بر آه مینی بعد نفس میفتد و هر که املازه آید و آواز او تغییر کند و لوزین یعنی دود و غز بادام و صمغ و دونه و نمیت از گوشت غلیظ عصبانی همچو عدد و مخلوق گشته و از سوسمی نهایت زبان بر دوطرف برآمده همچون دو گوش طعام که حلق فرو آید اندر میان این دو بگذرد و همواره با سگی حلق در روزه و این هر دو چون دو اخلت مرگوش را و حنجره سه غصرون است یکی را در رقی گویند و آن بر نهایت زبان پیوسته است بوقت طعام خوردن سوسمی مهر کردن آرد و مجری طعام را پیوسته دوم را قندالا اسم که گفته اند بر رقی پیوسته است گام کشان حنجره پیوسته آن سوسمی مهر کردن باشد سیم را یکی گویند میان و الذی لا اسم له مفصل است هر دو بوقت طعام خوردن سوسمی و رقی آیند و آنرا فرو گیرند و پیوسته تا طعام و شتاب مجری آواز فرو رود بوقت سخن یکی از پشت و رقی دوزد و حنجره که گشاده گردد و بدین سبب است که چون

مردم در عین طعام فرو بردن ناگاه سخن گویند چیزی اندر قصبه افتد و چون شش مقدار منهدم دیگر ندارد و
 که چیزی بدان را در برودن تواند شد قوت در اندک بسعال آید و این مقدار نصف انبساط و عضله
 و عروق استوار در فرمان بردار باشند و اندر میان غضروفهاست حلقه حلقه برهم ساخته بعضی
 حلقهها بزرگ و ناتمام و بعضی کوچک و تمام و با تمامی حلقهها قریب پنججوشی بود و از سه شش این حلقهها
 بدو غشایی بود و از اندرون و یکی از بیرون اما غشای درونی صلب تر و باطنی تر بود و تا از ماده نرم
 تر و متناثر گردد و غشای بیرونی لطیف تر و با گوشت آلوده تر بود و با حرکت انبساط و فراخ تر توان شد
 و جدا و استغناء جهت ترویج روح بیشتر تواند گرفت و از ماست آن امری نشود و بوقت فرو بردن
 طعام فرو نشیند و جای مری باز دهم و بدین سبب دهم زدن و فرو بردن هرگز با هم جمع نشود و دراز
 قصبه دراز می جهنت مرده کردن بود و از آنجا که چیزی کردن است چون فردا این شش اندر آید
 و پنجش شود جهت دو مری بودن و منفعت خلق قصبه از غضروف آنست که پیوسته در آمدن هوا
 برای تسکین بسبب حرارت دل و مدد روح و خسار بخار و خانی آن کشاد و باشد و خواب سهوش
 و است نفس زدن که موقوف علیه حیات است باطل نشود و شش هر کس بود و از گوشتی متخلخل
 و غضروف قصبه و عروق و شش این غشای قریق که پوشش است و منفعت متخلخل آن است
 که در کشیدن هوا آنقدر که باید بدو تواند درآمدن و بخشی از هوای تازه در اجزای آن ذخیره ماند
 تا در آواز کشیدن مدد دهد و در دم گرفتن ضروری روح برانی اجماع مریخ دارد و چه حقیقت شش
 همیوم روح است زیرا که سحر کست انبساطی معیونت عضله حجاب بر وقت انقباضی طبیعت حیوانی
 جذب هوا نماید مثل اسفنج و از راه مسام آنرا بدین رساند و دل روح را خشکی آن تازه سازد و بجز
 انقباض هم معیونت عضله حجاب بر وقت انقباضی طبیعت بخارات سوخته دل رساند و هم انقباض
 از خارج کند و هر گشتش بدو بخش شود و از دو بخش وی آنچه اندر قصبای جانبی است بزرگ است بود
 جهت آنکه دل بخشی بجانب چپ این فضا مائل باشد و جانب راست پر شش شاملی نبود
 تساوی لازم بود و بخش راست از شش سه شعبه است و بخش چپ آن دو شعبه است مجموع
 که در دل اندر آمده و حرکت شش را دوی است چه در سینه و بخشی در خواب از کار خود بازماند
 بخلاف سایر افعال را دوی و مزاج شش گرم و خشک و رطوبت است غلظت یا نفیس از خون

سفر اوی که از دل بدو آید و قبول تجارت و خانه دل را و مجاورت آن و دوام حرکت نفس در
مراج آن بهوائی مستشق است و قبول بطوریات و مانع و مجاورت غصه و فوج و حجاب سینه که از آن
حجاب حاجت گویند بخت و وقوع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات آنها از دو
عضله مخلوق گشته است یکی از سوی راست و یکی از سوی چپ و هر یک از مهره دو دوازدهم
رسبت از مهرهای پشت و از اینجا بر فغانه پهلوی آخرین پیوسته و بر همان سر پهلوی بار آورده است
مورب با استخوان سینه بدو پیوسته است و فضائی تا خیر کردن بدین سبب و خوش و حرکت هر
از شش اندر شش ازین فضا واقع شود و ظهور را در منوشه این اعضا چنان بود که بهوائی که در شش
است بر حسب اراده حجاب و عضله های سینه بجنبه بطرف دهن و بینی و در قصبه ارا و در
جامل شود چون بکناره قصبه که از انسان الزام گویند بخت تشبه قصبه بخرمار رسد آواز شود
و چون در کام که همچون قصبه است مرتجع در او در منافذ بینی و دهن که بجز سوراخهای است سینه صدا
و تنفس و حشره اندر آن بر دوقی اراده کم و زیاده گردد و تقطیحات و نفحات خوانندگی بدید آید
چنانچه از گشت نهادن بر سوراخهای مزمار و بیوت حرکات خلق و زبان و لبا و چین
مزدور آن بهوائی گنج که آواز شده بر خلق و دمان حروف حاصل شود و سخن بدید آید و به
و فراخی قصبه و حشره باشد و مخفی نماند که چون منافع او از تکلم و تنفس چنانچه بکمر رسیدن گشته است
افضل و اتم منافع بدین اندر اعضای که برای این امور مخلوقند اشرف و رئیس اعضا باشند
بجای شش و قصبه و این را از اعضای ریه و شرکائی آنها عدد کردن تا آنکه جمعی برآید
که بهوائی آن جو روح نیز میشود و جهت معقولی برای این معلوم نیست و الله اعلم و اما امر
این اعضا و علامات و معالجات آنها آئاس اینها است سبب این
فرود آمدن ماوه نزل بود و بلاذیه بیشتر از رطوبت و همت دم باشد علامت آن آنست
که ملاذیه او پخته و بزرگ شود و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد
چنین در زیاده گردد و تیز خاطر آن از کون آن و از سینه و سینه و بیاورد و بیاورد و بیاورد
آسان توان کردن از دلائل و استن حلاج آنجا که ماوه غالب باشد و مرض قوی بود
شش و قصبه را که بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد و بیاورد

از آن که در شش
است
آواز شود

و بعد از آن بپوشید و در دهن در دوسوی و صفراوی برب نشاند و ثبوت ریح و طبع سماق در گلاب و سر
ختر ثبوت با عصاره کشمش آینه و سکنجبین با آب گرم آینه و طبع برک سور و و گلاب و گل سرخ و پهلبله و
مازو و نار و پوست دراج بلور و اشال اینها و در لغنی و سوداوی و طبع عاقر قرقا و قوئل و پهلبله و ماز و
شبه و جوز باده و قوئل و زرد و چوبه و شنباه اینها و در غسل آب گرم انفع آید و غرغره و غسل مفید آید و اگر
در اینجه ای مرضی از انشور مزاج مفید بود و در ادر و عن گاه و زنند و با گشت بر ملا و دس مالد نافع بود
و تخفیف دوسوی را و همچنین تیزاب با گشت بدان مالیدن و صفوی که از سیاق و آنکه و و ابرسان
گلاب و صندل سفید و پهلبله و شب میانی سازند با گشت تر که در بران زدن و بر ملا و مالیدن مفید آید
دوسوی و صفراوی را و صفوف نوتاد و عاقر قرقا و زرد و پهلبله و قوئل و در اقل و قوئل
و یازمار و قوئل و قاضی و شنباه اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرد و همچنان با گشت مالیدن
سوداوی و لغنی و نافع آید و غسل سرشته مالیدن بسی مفید بود و تیزاب زدن در اول هم نافع بود و گفته اند
که سکنجبین سگی که در اسه در استخوان واده باشند و خطاف سوخته بدان مالیدن عظیم سودمند و مجرب است
و اگر با این ادویه مذکور بهضم کرد و به جالینوس بهتر باشد و جهت یا باید کرد و ناده اما که غرغره کرد و انداخته
در تر و و غده ای صفراوی و دوسوی آتش جو کشمش سبز و ماشین برنج کی گشت مناسب بود
و خشک پلا و افشانه سماق و غوره و مفید آید و غده ای لغنی نان و غسل مناسب و مفید آید و مجرب است
که غده ای سوداوی و حواسی کم ترشی و شیرینی و آبلج و به مفید آید و در دوسوی که حجب الشفا و تصور
خبر و در اینجه است و در و در هر دو و حافظ الصحه و غسل آب بسی مفید آید چون آماس ملا و به اجماع
که کورسکین و تحلیل نماید به نشود با گشت آنرا باید طر کاندیدن و به تیزاب سبز سورخ کردن نیکو بود
بعد از آن بغرغره ای مناسب اصلاح کنند و الله اعلم استر حای المات سبب آن و
رطوبات و ماغ و صعود بخارات مسدود و علامت آن فرو و آید و بختن آن و مزاجت خنجره بود
بی در و لیکن گرانی کند علاج آن همان نوع است که در آماس لغنی ملا و گفته شد و غسل و بقو اضمین
برداشتن آن کمر کافی بود و الله اعلم و در هم لوثر یقین سبب و علامت ضعیف این مرض
نوع بود که در آماس المات گفته شد این گاهی در کبیرت افتد و گاهی در ه و در طرف و این قسم دوم
چون قوی افتد و از سیردن خلق بچونیم طوقی ظاهر بود و بلون پوست آنرا و سبب گویند و اعراض شود

سماق و قوئل
یعنی با این

سبب این است

مشیه بجهت شخصی که باعث خلق او را فرستاده نگاه دارند و او از منقبض آب و از مرکب و صاحب نر که مانده
 و بسیار امید خلاصی بتواند که شستن و هرگاه که نبض او منقطع میگردد و در اطراف سر و رنگ روست
 زبان سیاه و باز رنگ روی سبز شود و نفس منقطع گردد و خارج عین بسیار بی گراید مرده باشد و خفاق
 کلی که چون سنگ در دهان باز گردیده و زبان دراز بیرون داشته بود و بر باشد و شش خنق خلط بسیار
 آماس بعد ظهور ورم رنگ از زبان و انتفاخ ارواح و تخفیف استغراغات متناوبه چون خون حیض و
 طشت بطیخ و قبلت و کثرت وجع و بالکتاب و کس عدم آن و کمی و بسیاری آب و بهین و قبلت و کثرت
 عطش و بس و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود و چنانچه مراراً بگویند شده اما آماس چون
 و عضلات خنجره نفس بزود و دشوار تر از زور بدون چیزی بود و اندرین قسم چون ورم اندر عضلات
 خارجی آنکه بیرون مایلند باشد سلب بود چون آماس و عضلات سرری باشد زور بدون چیزی
 صعب تر از تنفس بود و علامات بیرون شدن فوره فرو رفتن آن موضع بود و در کردن عدم آماس
 و از پس آن الم بسیار یافتن و کج نمودن کردن ازان محل فی الجمله و آنچه از سم افتد مقدم خوردن
 آن سم علامت آن بود و حکم علاج آنجا که سبب آماس دوی صرف باشد یا مرکب از خون و
 غیر آن خست تقطیل خون باید کردن فصد قیال و غیر آن لیکن باید دیدن اگر استلزام بدن
 از ورم غالب بود و مانعی نباشد چنان خون باید برداشتن که نزدیک بغشی شود اما بغشی نرساند
 که غشی باطلی نفس مملک بود و بعد ازین غرضه بکنکها کند چنانکه در ملاذه و غیره گفته شده اگر بدین
 علاج صحت یافت فبدا دهم و اما بحاجت ساق و بهر دو جانب کردن و فصد رگ زیر زبان
 و دیگر بار داده را کم باید ساختن و همچنین ترک غذا آن مقدار که تواند و بسیار را دیدیم که پیشتر متعجب
 شخو زنده و بختنه نرم طبع فرود باید آوردن و اگر چیزی بکلی فرود و اختیار شنبه و شنبه شست در آب
 کشیده و شنبه اشکلب حل کرد و پیشتر بی باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را ازینافی نمی آید
 و بعد از تمامی عمل اطراف او را بطیخ با بونه و اکلیل و ششپاه آن بشویند و غذا کشاکش و بهین
 که عدس مشرواند کی تخم خشخاش کوفته در آن بپاشند و اگر زان نفرنی باشد بکنجین و بهین و اگر
 خفاق عظیم بود و بعد از شربت حاجت آید و بتواند فرود بدون شیشه حجامت بر مرده دوم از هر دو
 کردن او باید نهادن تا شفته نفس در خنجره غذا غشی کشاده و باید آنگاه چیزی از ششم شور با ن

باید خراشیدن و بعد خورده شدن نشسته برداشتن و اطراف را محکم بسپین و مالیدن جهت میل مایه
 مناسب بود و شایات و حقه معتدل شکم فرو آوردن غلیم مفید آید چکیت ورم صمادی از برگ کشنیز
 و لسان الحمل و آرد جو دعدس و خطمی و فنبش و بابونه و روغن گل برگه اگر در کرون و قفا باید نهان
 و بر محل ورم از برون جد و آرد عصاره کشنیز و لسان الحمل و غنیم اشلب سوخته طلا کردن و نیز
 نیز آب نرم طلا کردن نافع بود و غرغره بشیر تازه گاوی مفید بود و خیار شیر نیز داخل کرده غرغره نافع
 گردود و در اکثر بقع بعضی غرغره آید در او اکل بر بجز و با کچنیز آینه مناسب بود و جهت شکین
 حرارت در غرغره بر آب شاه توت یا آب غنیم اشلب نافع بود و اگر بعد غرغره سوزنی که از دوده
 حمام و شب بمانی و یک اندرانی جمله برابر ساخته باشند تا کیشب ترک کرده بر دشته از درون بران
 تمام ورم مانند بکر را نافع بود و آرد سوخته است و اگر وزع را شکافته تازه تازه بر گلو بندند چنانچه
 تمام ورم برسد غلیم مفید آید و لسان قوی سبلی که افی بدان خفته کرده باشند بر حلق موقوف است
 غلیم فایده دهد و بعضی از اهل تجربه گفته اند که سرکین کرک که مفید و خشک شده باشد و یا سرکین
 که که چند روز استخوان خورده باشد فقط با شربت کچنیز یا بنیلوفر یا بنفشه لعون فرمودن مصلحت
 و از برون با شیخ یا رب خرتوب آینه طلا کردن غلیم مفید و مهره که آنرا گرم ایوب گویند و کاغذ
 بدان مهره زنند در گردن صاحب خناق آویخته و ازین و از آن آب مالش دادن و سوده آزا
 بر برون ورم مالیدن نافع آید یا خاصیت سحر دست مالیدن موش گشته و بعد روز دوم اگر آب
 کشنیز و غنیم اشلب یا طبع گل و آرد آینه فلوس خیار شیر در آن حل کنند و بدان غرغره کنند
 صواب بود و بعد سوم آب بادیان و قدری سخته اضافه کردن و از آن غرغره مفید بود و اگر بینند
 که آماش سخت باشد و خیار شیر اندر شیر تازه حل کنند یا اندکی بوره اندر شراب خرتوب یا خمیر ترش
 اندر طبع حلیه و اخیر خشک دیدن یا غرغره کنند و غرور که تازه با عصاره برگ کرک و سخته و تخم کتان
 هر دو در شیر نیمه نرم کنند و پزائیده و همچنین غرور لعاب بیج لشکال و یا شیر جد و آرد با طبع فرزند
 و اگر ورم غیر شرک در دوزخه یا انگه یا سرکین خطاف یا سرکین خرگوش یا چند یک ستر یا نوشاد یا دود
 حمام یا بلبل یا خر دل یا بزرگ سفید در شراب خرتوب یا در کچنیز حل کرده بدان غرغره می کنند
 و طلا می اینها از برون و کچنیز طلا می خرتوب و نیز آب و در لعاب لشکال حل کرده مفید بود

این نسخه از نسخه
 نسخه در نسخه
 نسخه در نسخه
 نسخه در نسخه

و اگر آماس نرم شود و نمی کشاید و ارمای نابین چون گز مانج و شب غمیده و هاشور و در سبب
 و یا باریب جز آسخته غرغره کنند و حله غر و زوطلا و ضماد و غذا که درین مرض بکار دارند باید که فائز
 و اگر میرشد و که با گشت فشار و ن آنرا بطرق کنند یا بقطره تیز آب تیز بر آن رسانیدن بسبب
 اگر بدان نمایان باشد هم نگوید و لیکن در حینیکه سر کنند سر فرو باید و دشمن و طباط کردن تا
 انقطاع جملی در برود و بعد آمدن خلط بر و غن گاه و یا بر و غن نبضه آب گرم آسخته غرغره کنند
 تا آنرا بشوید و همچنین بزده خای مرغ خام و در و غن بادام در آب گرم و یا بطبخ ایر ساذ اند که
 نشاسته و انگی کثیر از غذا از درین وقت ملبوس آب بر و غن بادام بقوام آکوده مناسب
 بود و آنجا که قصد کامل را مانعی باشد خون بد فوات بیرون باید کردن بقصد و حجامت غمیده
 تا راه دم زدن بدین تدبیر بخشی کشاد ماند و سخت تنگ نشود و نامحال تحلیل و نضج ماده باقی باشد
 و راشاد آن استمراغات همین تدابیر مذکوره کردن صواب بود و آنجا که سبب علت باز آید و
 خون حیض یا طمث یا خون بواسیر بود قصد صافن و حجامت سابقا مناسب بود و کشادن
 آنها اگر غیر شود و صواب بود و گرم خوردن و از لطیف و نرم کنند و خوردن حله مفید آید و آنجا که
 آماس صفراوی باشد بعد تنقیه ماده صفرا بمانینی که مذکور شد و همین علل را بکار باید و دشمن در
 غر و شرباب ششخاش و طبخ سماق یا غوره اضافت کردن صواب بود و اینجا چون در دو حرارت
 بیشتر است در دو تسکین باید بکشیدن بعد از تسکین طبع پیوسته طبع را بقوات فرا که باصلحات
 آسخته و شنبلیله های خنک فرو آوردن نفع تمام بخشد و اینجا اگر سنگی ششیدن فائده ندهد که در دو
 بلکه ممکن بود که گرسنگی و تشنگی ماده را پدید سازد و گرفتگی خون هم غالب باشد که آن هنگام
 بر اندک غذا اقتصار مناسب بود و آنجا که آماس یعنی باشد بعد تنقیه بلغم حبیب حبیب و شنباده آن
 در رب جوز و مثال آن حل کرده همین ترشید و در مذکور و موی معده از نیکوین منقطع جهت نفع لازم
 بود و بقدری که صلاح وقت در آن باشد و غر و یا منضجات و محلات بلغم باید کردن و در شنباده
 که سرخشن و آب بجز عا و قرقا و یا بعل و آب رب و یا به دوا و لطیف لطیف و سخته حل کرده
 غرغره باید کردن و معنی زبانه می مذکور و غسل یا رب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن آنها از بیرون
 هم نفع بود و همچنین دوا می که در عسر شدن خنق گفته شده و غذا های اعلی خوردن و اگر سنگی ششیدن

طبع سرد
 سیال باشد
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسی مفید آید و اگر بگویم شور بود و معینه تدابیر موسیقی غیب از فصد و حجامت جمله نافع بود و آنجا که اکاس
 سوداوی باشد حقنه نیز مناسب بود و متقیه بعد از آن بایارح در مطبوع اقیقونی یا چوب سنگ سیلیکا
 در مطبوع مذکور مفید آید و غرغره بجای آب گرم و ماء لعسل گرم و مسخنه گرم نافع آید و اگر به طبع کلیل و
 بابونه و تخم کتان و حله و اقیقون و شبت و تخم مر و با لعسل یا سخته آسخته غرغره کردن بهتر باشد و غذا
 اسل و کشکاب که شبت در آن سخته باشند نافع آید و باقی عللها و موسیقی غیب از غرورهای ترش و غیره از
 تقلیل دم چون بسین تیغ و شباهه آن جمله موافق بود و باشد که سودا از دموی خالی نباشد و سخته
 بر آن دلالت کند آنچه بعد از فنج بود و فصد با سلیق کنند و آنجا که سبب بیرون آمدن مهره کردن باشد
 تدبیر بجای بیرون مهره باید کرد و اگر به گشت فشار دادن از درون میسر باشد چنان کنند و الا با شستنی
 شبیهت بزبان بیان هنگام ترمگی بر کمانی فرو ریزد و زده چنان لته بر سر آن بچید و آنرا بجای بر بند
 بچیزهای قابض از بیرون چهره طلا و ضماد بکار دارند تا محکم گردد و آنچه کم بود و یا از آنست هم آکاس
 در مجاری باشد بگیرند و باز پوست و برگ سور و و سریش انگشتر آن و خرثوت از هر یکی جز و کس
 و بهر را کوفته و خیت به سریش ناهای گداخته بپوشند و برگ درون بنهند تا مهره را بجای باز آرد و شیشه بر نهاده
 هم مفید بود و اگر چهار روز بگذرد دست و پایی جلد نشود امید خلاصی باشد لیکن گردن کج بماند و اگر بعد
 چهارم روز هم آکاسی بود یا استلای مینید فصد کنند و حقنه شکم را فرو آورند و دوا می که مناسب بود
 بکار دارند و آنجا که سبب سسم باشد علاج آن به ستوری که در بخش مبین است کنند و عوارض
 ترک را از گذشته بود و حجامت رفت در حمام و دو بسیار بود و دو غرور و خفاق شد اطباء ایامی فرمودند
 شربت نارنج و لمبو میدادند و بر میشد حضرت فرمودند تا دو شب دوا می را بارب قابض شربت
 کرده چند نوبت دادند و صحت یافت و میزان در سه روز غشی مبین گرد و شربت حلق آنچه
 بر مری بود از گدشتن طعام غیب ه المی اندر حلق و پس کردن میان دو کتف باید و آنچه
 بر حنجره بود و قصبه بود و از سخن گفتن بلند گردد و دوا الم باید و سبب اثرات حلق همان سبب اثرات دهن بود
 علاج رگ با سلیق باید زد و ن و طبع را تا ب میوه و فلو س خیار شنبه فرو آورند و باید ادو و شنبه نگاه
 کشکاب بار و غن بنفشه با دام و در غن گل با دوا می و لغاب اسپنول و شکر یا ترنجبین دادن و از آب
 سر و ترشها و شکمها پر میگردان تا زود فنج پیدا آید و غرغره با پزانیده که در خفاق دانسته شده

در این کتاب
 از کتاب الفارابی
 نقل شده است

در این کتاب
 از کتاب الفارابی
 نقل شده است

بکار داشتن و اکثر شره بزرگ بود و کهنه گد و و حلق را میخورد و اندک اندک موم روغن باید اودن
 تازه و نی بر دوازان در تسکین می باید و بعد از آن هر ساعت اندک مریهم کافور باز زده خایه
 مرغ فرو می بر و ناپاک کند و بر ویاند و شره را ویدر اجد و در آب لسان الحمل سائیده چند نوبت
 هر روز بخورد و ن تدریج فایده دهد تمام و الله اعلم پیچیدن ز لود و حلق آنکه بتواند بین
 بنک و سرکه و انکه زده اولاباید غرغره باید کردن انگاه آنرا بنفشه با کلینتین باید کنند پاره
 نشود و سدا و بماند که از آن اباس و قرحه و غشی و امثال آن بدید آید و آنچه بتوان دیدن قسم
 شرب آن بز لود و غده کلو و سوزش و گرانی آن محل و حاسن حرکتی در آن جاقفت الدم
 رقیق و حد و شغم و کرب بر آن شاد بود و علاج آنست که غرغره کنند سیرکه و نمک و خردل
 یا باب پیاز خام یا بنشین و شوخیز گرفته در سرکه فرغار کرده و در آفتاب یا گرم یا گرم بسیار بکشد
 کند تا شسته شود و بنایت انگاه و طحلب تازه در دهن بیز که ده میدارد و داند که بخ و آب آنرا
 می بر دواز لوبوی طحلب و هوای میخ بر آن میل کند و بر آید و اگر بعد از فرود و شوخ ارستی و موم
 و بنشین و شوخیز ترش و مغز بنک کابلی و سرخ از هر یکی جز و یکجور و داند سرکه مغز و باب پیاز
 و یا لایند بخورد و اندر طعام سر و پیاز و بابل و خردل و کرب سیدهند و بچمان در آفتاب یا گرم
 تشنگی عظیم می کشند و طحلب کوخ در دهن میدارد تا ز لوب میل کند و بر آید یا ز و یک آید بگزیند و اگر
 بعد از دوا با تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرو بر و بچ یا آب طحلب سر و در دهن گیر و بعد از ساد
 قی کند ز لوب طحلب چسبیده بر آید و الله اعلم مانند خار و اشباه آن در حلق
 اما لقمه آنچه در اعلامی مری مانند فی الحال است چید بضر بر تقضای او باید زدن تا بزور
 نفس زور و ضرب بر دهن جبه و اگر فی الساعه شیشه حامی بر مهره دوم کردن نهند و مانع
 و طبعی اندک در گلوی او چکانند و بدست آهسته آهسته بر حلق او مالند بیکن که نیکو فرود و آنچه
 در او اسط است دانهات روغنهای چیری باید خوردن تا آنرا فرو لغزاند و اما شوک و اشباه آنرا
 چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن باید بنفشه گریختن و اگر نتاید آب غلب
 بیکبار در کشیدن و لغهای بزرگ خوردن تا بر کنده شود و فرود و تخصیص لقمه بزرگ از صمغ
 میوه از صمغ عربی و اگر بدین فعل برهم نشود و خلیدن و الم آن بر آن دال بود و طعم غلب باید خوردن

کدام که در دهن
 که بداند و ساد
 بکنند بهر ساد
 آنرا از دهن بگردانند
 بفتح اول و شش
 با وجود دانه
 فغانی نیست
 از بیکبار که بکشد
 از بیکبار که بکشد
 از بیکبار که بکشد

۱۱

وقتی کردن برآید و اگر بدین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت گاو یا صغیر خشک که پوست آنرا
 کنده باشند باید گرفتن و در میانی باریک محکم بر آن بسپن و دادن تا فرو برود و چند آنکه از خار در
 انگاه آنرا بیکبار کشیدن تا خار را گرفته برآرد و گفته اند که مقدار لقمه اسفنج را لیسان بندند
 و در پیش فرو برد و مقدار آنکه آب بخوراند بدو تا اسفنج آب گیرد و برآید و آن موضع را
 هم نرم کنند آن هنگام بیکبار کشند تا خار را بیارود و اگر سوزنی در مانده باشد باید که هیچ چیز
 بهنجو لقمه فرو نبرد و روزی قطعا نکند تا بیشتر جای نکند و عند الضرورة اندک آب و شور با آبستکه
 شجر کند و پیوسته سنگ مقناطیس و در افضی و دهنگا دارد و اگر مقناطیس بر قوتی یابند مقدار
 لقمه آنرا بر لیسان محکم بند تا نزدیک سوزن فرو برد و با بستی برون می کشد تا سوزن بجا
 منجذب گردد و اگر استخوان نیز در سر حلق و سر می شسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که
 دندانه را تمام در صمغ گیرند و سر مرغ جالبی زنده را در دهن گیر و نفس پیوسته باز می کشد
 تا نفس مرغ با استخوان رسد و بگذارد و بجا صمغ و الله اعلم مخوف شدن صرف آنرا
 که هنوز حیات باقی باشد و پیوسته باشد علاج آنست که او را انگون در آویزند و هر ساعت باز
 مرصع را بر بینی اسپر کنند و چنان سازند که نفس اسپر نیکو به بینی و حلق مخوف در آید بدتی باشد
 تا با بوش آید و غفلت گرفته در سنجیدن بخت از آن شربت بخلق او رسانند و آس در بینی او دهند
 و در کام او ببالند و مویهای سرد او را بکشند و او را گرم دارند و تا به گرم در میان سرد او بندند چنانچه
 دهن و بینی دیگر او را بست نگاه دارند و بوش آید چون بخورد آید از آن شربت بدو بخوراند و غذا
 حسی کند و دهند و الله اعلم لطایف آواز و تخمیر آن بداند که از هیچ آلات آواز و
 آواز متغیر گردد و چنانکه از زنگام و اگر چه این امراض ضعیف باشند اما لطایف آواز از حد و شرف
 آفات و امراض قویه اند و حجاب و عضله و سینه حلق و تخریه پیدا آید و جمله آنها عرضی باشند و در
 مرض بر طرف شوند و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن نقصان طویلت لحن بود که اندر لیسان
 غرض و فهای خنجر بهجت همین صلیحت آواز مخلوق شده است و نقصان قوی او یا هر دو حجاب
 چنانچه اندر سبب محروم و بعضی نقایصها و اندر عقب حرکت گرما دارند و دو دو گرد و شسته اند اگر چه
 و بعد از مسلمات قوی و بعد از فرا یاد کردن بسیار شایسته علاج تر طبیب مزاج و خنجر

و تقویت قوی بدلی باید کرد و در طبایع و بقویات چنانچه مرار اسبین شده و در ابواب گذشته
از اندام سوز و المزاج یابس و نادرنا قها و شباهه آن و اکثر بلعبات با نباتات سوده خوردن
و تخم میوه نبات در دهن و آتش و جی که از لعابها معتد گرد و با نباتات و از تخم کتان کوفته
یا شکر سازند و پیوسته در دهن و آتش فایده دهد و بسیار باشد که سلب حدوث سوز و المزاج سرد
یا تر و در رطوبات غلیظه بران غلبه کند و آواز بار یک نفس شود و همچو آواز سنگ که
و یا قوی نفس بود یا تره و گران که بر یکدیگر افتد علاج دم گرفتن بسیار بود و کباب کشیدن
و احتمال اندک ریاضت کردن و بقدر گرستگی و تشنگی کشیدن و آبک و زیره گرم کرده گاهی
بر حلق بستن و در تبخیل پرورده پیوسته در دهن و آتش و آب آن را فرو بردن و همچنین پارو نبات
و چند دانه لعل و خربزه شیرین و کرن و غیره بجای آب خوردن و غذای لطیف و شیرین و
کم رطوبت بکار بردن و بخردل و خمر غرغره کردن و اگر رطوبات معده نیز غالب باشد می خوردن
آب ترب و عسل و خوردن بسی فایده دهد و بجهت تصبیل تقیه کردن نیکو بود و هر شب حافظ الصحه
در عسل آب حل کرده خوردن جهت تخفیف رطوبات هم منیده آید و اکثر علاجهای خفیف و سبب
موانع اند و گفته اند که خداوند آواز نفس بعد از علاجهای مذکور در اکثر اوقات پشت باز
خفته باشد و گفته اند که آن که از سرب و غیره بر سینه او نهاده بکلفت سخن گوید نافع آید و الله اعلم
بشکلی نفس که آنرا ضیق النفس گویند آنچه عرضی بود از اسباب خناق و از آماسش و
جانب و بعضی احتیاج چون جگر و معده و سبب زائده و همچنین از رنجیده شدن مواد و بقضا و سینه چنانچه
در استقامت واقع است و از بعضی سخنان نیز آفته و باشد که از استرخا و عصب حرکت عضلات صدر
افتد و آنچه مرضی بود سبب آن یا کافیه باشد که در شش پدید آید از رسیدن هوای سرد و
خوردن طعام و آب سرد و حرکت انقباض و انقباض شش چنانچه باید میسر شود و خشکی دهن و رخت
یا فتن از هوای گرم و بر تخفیف یا فتن از خوردن آب گرم و روغن گرم نرم شاه این بود و یا از
جهت غالب شدن بخار و فانی انقباض شش برای اخراج متواتر گردد و انقباض چنانچه باید
شاید از مرور این بخارات ضیق متاخره پس شش پدید آید و حرارت دل و تن و سودا و دست و
احساس و فانی در آلات تنفس و در حلق یا فتن از هوای خنک و غذای خنک و چیزهای سرد

شایان باشد و یا سودا و مزاجی در شش عداوت گردد و در انقباض و انبساط از جهت ضعیف مجاری و شش
 گردد و مقدمه موجبات این شش از غلبه بر فتن و دود گرد و در حلق و غالب و دم گرفتن و حرارت دل
 و غلبه استنشاق هوای سرد و خشکی و بلغم و مزاج و تدابیر خشکی و فرا خشکی حلق و دهن بران آل گردد
 و باشد که از استلای شریان بزرگ که بر پشت می گذرد و یا از استلای قسم چون که بر بالای سرنی آید
 از این ضیق پدید آید از جهت مزاج است آنها را شش را عیلاج آنجا که ضیق مرضی باشد عیلاج آن عیلاج
 مرض سبب آن بود و آنجا که از برداشته آن پدید آمده باشد معنی سگری گرم با عرق سوسن خوردن
 نافع بود و در بین حلق و سینه بر وزن سوسن و در وزن باری که اندک معاش و کثیر است سوده در آن که دوبا
 سفید بود و فیه و دود که داده بر سینه و حلق پیوسته بسن سفید آید و ملازمت هوای معتدل و هوای
 حمام و اعتناب سرد و پناه و سر و کفنه فایده دهد و دم گرفتن بسیار و بیخ در دهن و آتش و آب
 از فرو بردن بی نافع آید و همچنین بکنید کردن بر میان شانها و آنجا که بسبب غلبه بخار و خانی بود و از
 حرارت دل است فراغ سودا بایک کردن و غذا مانده را شیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل و تقویت آن
 کردن بفرج یا قونی و عرقهای عطر و شباه آن و از موالدات سودا و از ترشهای سخت ترش و شور
 پر هیز کردن و شربت قند و عرق کاه و زبان نافع آید و نبات و عرق کاسنی و عرق سیسمن و گلاب با هم
 جو شیده و خشک شده هم بی نافع باشد و همچنین انارلس و نیشکر و سوز و قرص کافور و نفق و بیخ کاه
 لیمو و خربزه فانی شیرین و شکر آب معتدل و عرق بید و قرص کافور و نفق و بیخ کاسنی و شباه آنها
 و بعضی مردم مطوب سوداوی و دهن آنرا این حال بسیار است و در از قصد با سلیق و مداومت
 جد و از عرق بید و تعدیل و خفشت عظیم یا بنده و گاهی ضیق مقدمه قویج هم واقع شود بسبب صعود بخار
 رویه از قوتش بجا بیاورد آنجا که سبب سودا از مزاج یا پس بود و شش خوردن سودا و چرب و روغنما
 معتدل و لعابها جله فار ساخته و خارا از اعمال خشکی و از خوردن چیزهای سرد و یا گرم با کجای نافع آید
 و همچنین تدابیر ترمی و فرا اکثر سفید بود و آنجا که سبب استلای عرق طهر و غیره باشد از دم و فیه فیه عیلاج
 آید و همچنین بتقلیل غذا و اسهال علم عیلاج شش آنرا بگویند حالتی بود که نفس صاحب آن سنجیده
 بنفس مخوف میگردد و ضیق اول نفس و پنجه و از غذا و آن نیز مزمنی و احساس نوده در آن موضع
 سخت نفس و زود بر آمدن نوده باندک هر فرد و شخصی شاهد آن باشد تا بر سطح نهائات قصد و عیلاج آن

از فرج های آن چسبیده و باشد و تنقیح آخر نفس و گرانگی سینه و تحمل کشش و بیرون آمدن مایه و بوسه سرد
سرخ ریخته و عدم علامات مقدم بر آن دال بود و مایه در عروق نیز آن کشش بود و این قسم
بر مایه و بسیار منجر گردد و خفقان و خنق قلبی بواسطه منع مایه نفوذ بهوار ایدل و بطلان ترویج و این
مایه گاهی در کشش متکثر گردد و بواسطه حصول سود المزاجی باز در کشش و تنبیج روح و حد و شش
تدریجی این علت است شاید آن بود و گاهی از دماغ پر کشش ریخته شود و علامات نزله و بعضی اوقات
دماغ چون صدراع و قفل سر و متد و وجودش مرض و فتنه بد آن گویای ذمه و یا سبب مرض بود
و غلیظ در گزند زبانی نفس که مزاجی بود نفسی گردد و دخت صدر و تنقیح یافتن از استعمال چیز
باز دشمن و پیر نیز کردن از چیزهای با و انگیز بر آن دال بود اما سبب بیماری دغانی بود و اوی بود
چنانچه در ضمیمه گفته شد و علامات سردی و حرارت قلب و خفقان و زیاده شدن از حرکت قلب
و خوردن گر سیاه بدن اشتها و نماید و باشد که از حد و شش حرارت غریبه در دل این عسر پیدا آید
و باشد که سبب بر شدن معده از غذا تنگی یا وسوسه نفس پیدا آید که سبب حرارت معده و حجاب
و زایل شدن آن بعد از شستن طعام بر آن شاید بود و بسیار بود که ریوید ذات الریه قتل گردد و
علاج آنجا که سبب بلغم غلیظ بود از زنده پذیرد به بند و شش باید کردن و تقویت و سهل بلغم دادن بعد از
نام و در اول بهت تنفیج هر روز جلاب بعرق سوسن و عرق گاو زبان جو شایند و دادن و غذا اسهول
آب گندمی باشد که بگوام آورده دادن با حوی که از آن و با قلا و شکر ساخته باشند با با قلامی ترغیب
در جلاب قند یا در غسل آب جو شایند یا کاجی قندی که تخم مرو و تخم سیحان اندک سبب و اندک باد یا
در آن باشد و اگر که و گندم و آرد و با قلا و کاجی نصف نصف باشد اولی بود و اگر مایه سخت غلیظ
بجای غسل و نان غسل و فالوده غسل با روغن بادام شیرین مغیره تر آید و در او اسطوخودوس
چون مرغ و شور بامی خروس تخم بوس خروس پیر که منقارش متشرب و خود و با قلا و اندک بنجیل در آن باشد
باید دادن هر روز در طرف صبح و در طرف شب از همان غذا با مقدم دادن و از آب نامکن بود و بر نظر
را حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد ننهد و شاید خوردن و در او خرگوش کبک و
کبوتر جوان و کبک و شاه آن بود که در مطبخ ساخته باشند و زبده کشند و در این صنفی در عرق
در بنجیل و ستر و غلظت و امثال آن در آن کرده نافع و به سهل بلغمی کردن مصلیات بلغم بنجیل

و کشیدن رجالی عظیم سودمند بود و گاهی بکافور از بینه قرار است و تخم بلبل که در آن بعد از آنکه لوقات خورده باشد
 مفید آید و بعد نقیصه لعوقی که از غنصل مشوی در اریس و فراسیدون و زعفران و طیب با بایس و مریم و اسکر
 و غنصل ساخته باشند بکار داشتن عظیم نافع آید و همچنین کوفته و سیل و روغن با و ام سرشته و تخم سیل که کافور
 و همچنین لعوق منزه با و ام مشهور و مغر و سیل و تخم با و اندک زعفران خشک جمله کوفته و گلابی که عرق سوسن
 در آن جوشیده و باشند سرشته و جوی که از اجزا سازند و نبات سوده و اندک افیون و لعاب تخم سیل اضافی
 کنند شبها و روزها در دهن و آتش سودمند بود و هر شب یک حب بزرگ از جافا الصخره در جلاب
 که در آب لسانی باشد حل کرده و دادن جهت آتش نزل و خشک کردن ماده و نقیصه سیل فایده و در
 و اگر برین علاجها نکشاید طبعی بلند اماند که غسل چاشنی کرده بر صبح باید داد و در غنصل است که
 در کوفه با چهار و یک شبیه به نبات و مشهور اما به گاهی آن سبز تر از بزرگ طعم کمتر آن باشد و ازین
 چوب بر نیاید و باشد و شامهای آن غالب و بار یک در شامهای طعم بود و گل آن هم سرخ تر و
 که چوب تر از طعم بود و لیکن در تخم قرص یکدیگر باشند و طریق طبع و خوردن آن است که مقدار
 و در رم از تر آن یکدیرم و نیم از خشک آن از آنجا که در یک من آب بجوشانند تا یک شربت دار
 بماند آنرا صحت از آنکه سفت نیالانند و شب بگذرانند تا نه نشین شود و انگاه صبح از سر آب آن مقدار
 یک تا شش یا دو قاشق با اندک غسل چاشنی کرده بیا شد بعد و سه ساعت غذا خوردن و غنصل عظیم
 از ضیق و در بود و در انصاف مجرب است و آنجا که سبب بغم غلیظ باشد که دشمن شود که گشته علاج
 همین انواع بود و لیکن بعضی نیز نزله تدبیر گرم ساختن شش باید کرد و بدست گرفتن بسیار و حرکت
 زیر و کباده کشیدن و کشیدن و آخر کردن و میان شانها و حذر از چیزهای خنک با فضل و از هر چه
 سرد و آنجا که سبب آن باد غلیظ بود و در مجاری نفس سببهای باد شکن و حذر از باد انگیز اصلاح باید نمود
 و تقویت معده لازم بود و در او است آس و بار بباد فایده و در اکثر طبعی بلند و عرق با و بان
 مفید آید و غذا با جوی که در امراض با و دی مذکور است جمله مفید بود و آنجا که سبب سوخته سوداوی بود
 و خون بسیار باشد بعد از بضع سهل سودا باید داد و غذا با و کور حلیه موافق بود و لیکن عوض غسل لعاب
 سی و کثیر و نبات دادن باشد مفید آید و همچنین لعوق انار اسی و رب و شراب نار شیرین با عرق
 کافور بان و مارا شعیر با قند و جلاب قند و عرق کافور بان جمله نافع باشند و در تقویت و خشک ساختن

کافور بان
خلاصه التمارین

عسل و تخم سیل
در شربت فایده

عسل و تخم سیل
در شربت فایده

بعضی های خشک و غده های عطر خشک و شیرین های کافوری و بنفشه های خشک و نرم و ترک گرمها و بطلکها با
 خشک بر میان شاهناست و برنج و دانه های ترک حرکات و اسایش همین در برای خشک و تبکین سودا
 سعی طبع باید کردن و آنجا که حرارت غریبه در دل باشد در سیر به مزاج سبانه عظیم باید نمودن و هوا
 مسکن و خشک و خوش ساختن و نقل هوای درین جمله بسی منفعت بخشد و اصلاح حال سیر در سودا و
 بی تشبه باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد قصد با سلیق چپ نافع آید در غلبه قصد
 با سلیق هر دو لازم بود البته اینجا قصد قبل از تنقیه منفعت عظیم دهد و تفصیل این اصلاحات در
 امراض آنهاست این که در و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سوختن و رو با بوشش گور خورون
 در جمله این مرض نافع بود و اگر خشک آنها را سود و چند شتال هر روز با یکجین منفعلی است پس نافع
 آید گفته اند که مرو سلیمه و قند از عفران جمله را بر حق کنند و بشراب بسپارند و قندها سازند و بر رو
 بکشد افزوده بخور کنند خداوند بود و دانه این گریه دیگر نافع آید و طبع اینها چنانچه در بعضی گفته شده
 بعد گفته اند سوداوی بسیار نفع باشد چنانچه را این مرض گفته شده بود و گفته اند هر شب مقدار
 با قندای مرکبی فرومی برد و غده ای جرب نرم بخورد بی گوشت مدتی را بهین صحت یافت و الله اعلم
فصل الاثمه صاب این خنان باشد که صاحب آن نادر است این صاب را بشینند و
 تا گردن را راست یابا از بکشد نفس نوازند شستن و این نوعی بود از ضیق صعب بدتر از رو بود و سبب
 این خلطی عظیم و غلبه بود در مجاری ریه و باشد که سبب آماس شش یا حجاب یا غشای چنانچه این حال
 پیدا آید علاج آنچیز عرض بود و بدیر مرض باید کردن و آنچه از غلبه خلط غلیظ افتد علاج رو بود
 فرمن باید کردن و نرم در شستن طبع پیوسته در جمله ضعیف نافع آید و همچنین حریره که از شیر خر سازند
 و چند کس را دیده ام که بهت رو بود و صاب بر چال پیشین ملق و هر دو طرف نصب داغ نهادند و نافع بود
 که در الله اعلم سنی حال تحقیق سر و همان است که در صرع گفته شد و مودیات شش که سبب
 حدوث آن میشود یا مادی و نرم بود یا در ریه است و یا اگر در غالب که با هوای منقبضه شش در
 رو و یا خلطی که اندر شش بر بسته سودا مزاجی پیدا آید و مستقر شود چنانچه در رو گفته شد و کیفیت
 غلبه ماکولات و شیر دیات از طعم و غیره که بجا درت مری و حجاب نصبه و شش و حش یا سبب
 یا سودا مزاجی گرم سازد و بود و در شش که سودا و غده ای که بدست آید گرم سازد و از آن از بنجا

علتی می شود و متوجه شست باشد یا سود المزاجی سردی و یا سردی که بواسطه شش را سیر سازد و از سیرای شش سردی
 غلبه و خست باید و سود المزاجی خشک سازد و بود که اجزای شش را سختی فراهم کند و در آن از اساط
 و خست باید یا سود المزاجات مادی بود که از مواد آنها برنج باشد و حمله آنها از مجرای نقل خالی نباشد
 و یا رخیته شدن و یا سیریل نمودن ماده جاریش بنفهم بعد که مجاورت شش را رخیته دارد و چنانکه در استبداد
 نوبت بعضی تنها واقع شود و چون ماده در ربع غنی و یا آماسی بود و در اعضای بالا چون حجاب
 و سینه و فم سده و جگر حبست شد و یا ترشح ماده آنها شش مستوحش باشد و یا نیز آب بود که در درون
 شش پیدا شود و شش از آن برنج بود و از اثرات السعال گویند و باشد که خراجی در شش پیدا آید
 و یا افتاد و چیزی از ماکول و یا مشروب بود و براده قصبه و بیرون آمدن مرفق شود و جالینوس گوید
 شش را سیر و غلبه بود و ناگاه بفتش سنگه از قصبه او بیرون او افتاد و همچنان سیر و او متکین بود
 و بار و زخمه و آواز بود که شش بدان آزرده شود و بیستگین مرفق گردد و علاج آنجا که سبب
 مزله باشد ترمیز که باید کرد و نفعه قیصال که گفته شده علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفیق بود و بود
 بحلق هوای خشک و خوش و خوردن شربت و شتاب باب سرد و نان در آن شربت ترمیز کرد و
 و خدر از ترشها و دود و غبار علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفیق گردد و بود و حلق هوای خوش و خوردن
 و آتاسیدن در دهن مسکه گذاخته و شیر برنج ده شده و آماج چرب در دهن با دهم در بینی کشیدن و
 آتاسیدن علاجی شافی باشد و آنجا که سبب تولد ماده بلغمی بود و در شش و بود و نوبت مقدم بدان گوید
 و بد علاج ربوی سرد و بد مغزی که گفته شده باید کرد و آنجا که سبب کیفیت غالب بود و یا رخیته
 آن کیفیت تدارک پذیرد و آنجا که سبب سود المزاج گرم ساد و یا شد و گرمی نفس و جهت یافتن
 از هوای خشک و حضرت یافتن از هوای گرم و خشک قصبه و حلق و دهن و غالب شدن در گرمی
 و غلبه نفس و نفس بران دال بود و در تبدیل مزاج شش باید که نشین بسکون و قرار در هوای مروج
 خشک و بنهادن طلا یا خشک و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و تنگها سخت هر دو که در خوردن
 از غذا غنی و دود را خشک ساختن و لغایبهای خشک آتاسیدن و جوی از لغایبهای خشک و دود
 خیارین و نبات و مانند کافور و انیون ساخته باشند پیوسته در دهن گذاشتن و بودیدن شش نیز تر و فواید
 و ترانته که در از دود و دود و بلند آواز داشتن و خواب بسیار و گرمی بسیار و در دهن و اگر با ماده باشد

در شش
 در دهن
 در بینی

خشیت استفرغ ما و باید کردن انگاه همین طریق مرعیه شستن لیکن اگر دم غالب بود قصد باید کردن
 و اگر صفرا غالب باشد بشیر خشک و سنا بنیلوس خیار شنبه در سینه حاصل یا در نفوی نرم یا بر دوطبق
 غلاب و فستق آن را که تخفیف داده کردن در هر چند روز یک نوبت و غذا از جنس آتش جو گوشت
 خروس چوبه یا زغال که کد و یا بقول طب بشیر و خشکاش در آن باشد مناسب بود و آنجا که سبب
 سوء المزاج سرد و ساد و بود و خلالت دلائل سوء المزاج گرم بدان شاهد باشد بسیار گاه باید دانستن
 باشد شش گرم شود و یا بر خلالت سوء المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در ضیق گفته شد بدان
 اگر ای و در همان علاج ضیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد بر فو تمام و حیل استفرغ
 سودا باید کردن و از چیزهای سودا انگیز و در بودن و ضیق از علاج ماخولیا نافع آید و آنجا که سبب سوء المزاج
 تر بود و از جهت تری عضو مجاورت یا مر و رطوبات تر که غنیمت و خر خشک کردن و میل نبض بر آن
 دال بود و در شیر خشکی فرا بکار داشتن چون مواد طبعه غلاب باشد هر در سه چهار روز تمهین و
 استفرغ بغم و رطوبات باید کردن و آنجا که سبب شاکت و مجاورت عضوی دیگر باشد
 به علاج آن عضو و آن مرض سرفه بر طرف شود و آنجا که سبب بر اعد السعال باشد شش قصد و
 استفرغ خلطها را باید کردن و غذا با و شربت خشک بکار داشتن و تدابیری که در ثبات خلق
 گفته شد غیر غرض دیگر جمله اینها مفید باشد میان آنجا که سبب می که در اکثر سردی مزاج
 نافع آید و بدانکه هر مرضی که کمند و مزاج سرد و سرد شود و هیچ تدبیری سردی فرا نافع نیاید و در بعضی
 در سردی که سبب حرکت غیر طبیعی شش و قصبه مواد و رطوبات با آنجا که سبب اندک اندک مال
 باشد و شش را از کثرت رطوبات برودنی غیر طبیعی حاصل بود و تدبیر سرد و سبب دوری مرض
 گردد و مع ذلک چون در اصل حرکت شش مقتضای طبیعت است نه چسبیدار ماده رطوبت
 این عادات حرکت است و ذاتی سبب چون هوا می سرد و مثلاً ویران و زایل گرداند فلاندا
 تدبیری که جامع بود در گرم کردن شش و منع حرکت متعادل بکار باید داشتن و آنچه درین ابواب
 نبسته از موده است سبب که گرم کردن شش و قصبه چنانست که از سحرگاه تا شام از جاش خواب
 بر نیاید و خاستن و سخن نباید کردن و سحر و روی را از هوا می سرد و نی نگاه باید داشتن و در شب
 بر بالین نهاده بر روی خفتن و مالینه غالب بر روی نهاده و داشتن و دم آن مقدار که تواند

و با بستن گدازشتن و اگر نفیست سر فروز گشتی کرده باشند و یا بطریق نزله فرومی آید و و غرض
 در مجاری می گشت حب السعال یا شکر سرخ یا سفید یا حلوائی مغز جوز یا مغز بادام درون
 گدازشتن و یا گداز گلبین بلوطی که در اکثر سرها آئین است یا بستن آب آنرا فرو بردن و همین نوع
 مخالفت و دم کردن و اگر خلط معده در آن باشد از زینها با احتیاط باید بخورون و بسیار سرها
 به فرس را بدین طریق علاج شده و منفعت خواب خوب هم قریب باین است بشرطیکه منبهاست
 واقع شود تا منع رنجین مواد در خواب پیشتر هم کنند و بعد خواب سر فرو غلبه نکند و دیگر
 استعمال سکناات و محففات اخلاط است و متعدلات طبیعت و مقویات اعضا و مزاج بدن
 چون حب الشفا و حافظه اصحه و ریشنا و مزید العلم و اشباه آن لیکن طریق استعمال آنها نیست که
 حبه خورند بقدری که اندکی کلیف سازد و با آن طعناهای غلیظه نرم و چرب خورند چون بهر چه که
 اندک شکر سرخ قلم در آن نهاده باشند و چون با پیچیده هر که قند بر آن سوده باشند و حکاکی خضر یا
 و کاجی سگری و یا عسلی و نان و حلوائی مغز بادام و نان و فرنی قندی که روغن بادام بر آن کرده
 و زیزه بریان کم تنک و شکر و نار جیل و شیر برنج و شکر و یا خرما یا عسل و فرنی که آرد برنج و آرد و نار جیل
 سوده و در آن ساوی بود و نان گداز گلبین و اشباه اینها و هرگاه کیفیت خشکی و تیرگی حواس که
 بسبب حب حاصل شده بود کم شود و دیگر بخورند اگر چه نیم باشد تا بگذرد و که سه تا شش حب
 خورند و مواد و حرکت آید و شش حب موافق عادت مقرره میل کند و بسیار را بدین تدبیر صحت
 حاصل شده و دیگری استعمال داروهای مقوی شش است با نخاضیه چون کوشش گورخ و شش
 چارک و شش سوبه و گوشت راس و طریق دفع در خوردن آنها نیست که خشک سازند در سایه
 تنک و نرم بسایند و اندک نبات سوده اضافه کنند و بر ناشتا از آن سفوف می خورند و باز دوه نیم
 مرغ بر آتش نیم خیمه سازند و ازین سفوف بران ریخته صبا حاسجای غذا خورند و چشم گو سفید
 و حبه سفید آن با نبات سوده چنانچه در سرفه اطفال گفته شده هم نبات سفید آید و همچنین زده
 نیم ریشت که مرکب بران ریخته باشند بیان حب السعال مجرب بگید مغز بادام شیرین
 پوست کنده و مغز تخم که و صمغ و بادام از هر یکی یکدرم کثیرا و نشاسته و نبات از هر یکی دودرم
 و صمغ بایکدر از هر کدام باشد نیم رب السوسن یکدرم و فیون چهار دانگ حمله را سود و

بلعاب تخم سی بر سر شد و جها سازند مقدار فنند فی خشک کرد و در زمین میدارند و تخم صیغ در ششها
 و میگردد می مرکبی دو درم میختره یک درم رب السوسن بخیدرم نبات و نشاسته و مغز بادام شسته
 و زهر یکی سه درم صمغ یک درم و نیم افیون چهار دانگ و نیم جله بر اندوده بلعاب تخم کتان بر سر شد
 و جها سازند مقدار خودی باید و است که سرده و نزله از امراض وارد و انداختن رده و
 و آب و سرده چنانکه از هوای تری خیزد از می اوقته از هوای محض نیز گاهی می افستد سبب
 تنفر روح و شش از هوای سستش محض و من چندین نوبت این مشاهده کرده ام و در هر
 دو نوبت همدانند که تعقیب پیدا کرده بود و بولد سه درم عام بی نزله و میرتب بود و در سرده که
 منقطع نشدی باقی نیاید ضعیف نگردد و ذی و اطفال بهوشل میشدند و بسیار مردم از کوچک
 و بزرگ بهین غشی و زرد سرده ملاک شدند در کت اول آخر الامر تکمیل خام سوخته و ز آب گام
 حکیمیت می فرمود که آشنایند هر روز یک شقال و بیشتر اگر برین علاج صحت یافتند و
 در کت دوم سه درم و بهار بود و علاج بقصد و نشین کردند و بخوردند و تکمیل سوخته و بلع
 مرکبی شنبها و در بهین گرفتن پهلوی و پنج کج و جوز بوا و داجینی و شک طبرزد و پوست نار شیرین
 شنبها و آب آنرا فرودن و بعضی جها و نزله و خوردن غذای نریاتی غلیظه و کم تر سبب
 بعد فی مدید واقع می شد و جمعی از مردم از این سوخته واقع شد و بعدا جای مقدم سابق
 شده در و راه و تا نقل بود و دیگر درم مرثعه نشد و در سه غلام چشمت صندل و می خزان را و
 زمستان سوخته که نه فانی شویش پیدا و چنانچه شب خواب نموانست کردن و از مسکات
 نزله و مجذرات گاهی می خورد و غذای می شد و منفعه نکونی یافت و او را به اوشت انار میخوش
 با پودهای آن فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انار میخوش را و شنبها و آب آن می خورند
 و میخوردند و صحت یافتند و در این فایده بود اندک بعضی داشت کثیر سوخته که سوخته شد
 چنانچه در نقض مقدم گفته شد حضرت او را بعب الشفا بهوش ساختند و شنبها و در بهین غذا
 و آب پود و در و بهید و کشته پانز و در قدری شربت غسل به و دادند و غذای نرم خور نشد
 فائده تام شد سرده لشکین تمام یافته بود و بلعاج قوی دیگر محتاج شد و بهین کس اویدم
 که بهین سرده می کشد بر جال اسپیش کردن داغ کوچکی سوخته فائده عظیم یافتند و چند کس اویدم

مله در کت
 نویست
 ۱۱

که بزرگی که در حال شب زنده گوشت است به لوی استخوان چایه زیرین و چون گوشت بر آن نشاند
سرفه آید و باغ کوچک سوختند و سر فهای سخت بدو استند صحت یافتند و آنجا که سرفه است
اتفاق افتد شربت مورد و اطفال لعون باید فرموده اگر کسی نیز با آن باشد و رمی هم چنین شربت مفید است
و از موده است و الله اعلم نقیض الی در هم خونی که با آن رطوبات خلق و قصبه و شش است بسرفه
و غصه بر آید یا از باغ آید از بینی یا از لثات یا از لوزتین یا از خلق و غصه یا از قصبه یا از
مری یا از شش یا از عروق سینه یا از حجاب سبب کشاده شدن سرفه یا جراحی یا آماسی یا از
ترشح کردن خون شش از عضوی مجاور و آشپاده این حالات از آفات این اعضا علما
اما آنچه از باغ یا مخاط نیز گاهی ظاهر گردد و بی سرفه آید بحر داخ قف و آنچه از بینی آید جراحات
نفس بدان گواهی دهد و یا مخاط بیشتر آید و آنچه از لثات و لوزتین آید آماس و جراثیم آنها
بدان استند و کند و آنچه از خلق و مری آید خون با آب آمیخته بود و بی سرفه و بی تنخ بر آید
و با این وقت غالب بر آید و آنچه سبب ربو بود و علامات ربو بران دال بود و آنچه از غصه
آید با تنخ ظاهر شود و بعضی از امراض و موی آن محل و باز و آواز و غیره بدان شاگرد
آنچه از قصبه پیشش بر آید یا سرفه باشد لیکن آنچه از قصبه آید یا بلغم بود و کمرنگ و بی اندام باشد
و بسرفه ضعیف بر آید و آنچه از شش و نهائات قصبه آید یا سرفه غلیظ و بر آید و کم رنگ و
کفک ناک بود و گاهی بایستد و باز آمدن گیر و آنچه از شکاف رگها از شش یا از سینه آید یا سرفه
سخت و در و بر آید و سیاه رنگ و غلیظ و با اندک کفک بود و غالب باشد و فوته پیدا شود
و اگر از کشادن سر سرگه و رز و یکی قصبه باشد خون آنرا که تر بود کمتر و اگر سبب کشادن و تر
خون یا ترخی خلطی بود که با خون آمیخته است بی تب نباشد و تداویر که بیشتر بران گواهی دهد
و اگر سبب استلای خون بود و ظهور آن اندک اندک و بیدار باشد و از دفع آن اندک راحته
یابد و آنچه بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب غصه و شش آمده باشد اندک اندک و رقیق بود
و در موی آن عضو در و وضعی نفس بران گواهی دهد و آنچه از آماس شش براید علامات
ذات الریه بران شاهد بود و آنچه از قرحه آید با چرک و ریج ظاهر شود و مثل این بود و خطر این قسم
بیشتر از آن باشد که از عروق شش رسیده آید جهت صحت التیام ترش شش و گفته اند که

آنجا از شش غونی آید بی قوه چون بسته می بی جایی و باز آمدن گیرد و دلیل آن بود
که شش ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج آنجا که سبب غرضی مرض بود چون
آما سها در قهر و اجرام و زخمها بپسندوری که در شش سینه است عمل باید نمودن و آنچه از
نژله یا طرکیدن رسک از استلای باعث دم و شنباده آن افتاد و باشد در آلات آواز
یا تنفس شست تمهید تسکین و منع خون در جذب بجانب مخالفت باید کردن و طریق آن اگر چه
در جراحات و نضد و رغات و غیره مذکور شد لیکن درین اعضا مخصوصا چنان بود که
در جمله اولان نضد صافن و نسا کنند نضد باریک مافون میل با سافل کند و قوت بر جاس
ماند و بعد از آنکه بینند اگر خون از دماغ و یا حلق و یا خنجر است از قینال بد نقات خون بگیرند
و اگر در شش رسیده بود از با سلیق بد نقات خون بستانند تا منع آماس شود و قوت ضعیف
نشود و بعد ازین لطراف را با بیهوشن و مالیدن و شیشه بر نهادن و با پیا در آب گرم دوشیدن
و با شویه کردن بجا و بختن کردن تا باقی مانده تمامه با سافل باز گردد و در جمله اینها از
سخن بلبله کردن بسیار گفتن و شتم و صحر که آن قلیق و اضطراب است از غم و بنارس سی خصه
گویند و از صیحه و نطه و خنده و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور و خصوصاً کشتک
و بنیر خشک و از چیزهای منع مخصوصا سخت گرم و یا شیرین و از چیزهای خون فزای تسبیق
و نفوذ و کندن و تحسیص خمر و از بویهای تیز و گرم و خشک و از خوردن مطلق شیرینیا و ترشیا
تیز گرم تبض و از مرخیات ترش و غیره و در پیریز و حبس بود و چون بدین تدابیر تفاوت کله
پدید آید بعضی از دواهای مناسب شش و قصبه و حلق و حجاب و سینه که جهت بسدن خون
در رغات و غیره مذکور شد و بکار باید داشت و در صلاح و تقویت عضله مافون کوشیدن
پیا ان دواهای که بواسطه مشترک النفع باشد بنیاشانند و غرغره کنند شراب انجیر در عصاره
لسان الحمل که با و فون بسیار و شان و منع عربی بریان کنند از هر یکی نیم درم در عصاره مذکور یا در
عصاره بختی السیس جعفر ناد از هر حیوانی یا سعدنی در عصاره مذکور یا در دوق خالص و غیره شادنج
حدسی مقبول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره و خرفه یا عصاره و حصی الراعی یا در
عصاره و خیار و سیب ترش و میانی در یکی از عصاره های مذکور طین مشوم و عصاره های مذکور

اواز بلند

عصاره

طبعین ارشی و عصا ربامی مذکور غیر بایه خرگوش و عصا ره مذکور و اگر حرارتی باشد و غلبه باشد
 شغیره از کاغذ باکی از اینها کم کنند و اگر افرطی باشد و نفث قیر اطلی افیون اضافت کردن
 نافع آید و اقرص کمر باد و عصا ره باد و ریح در بر و اعضا منقبه آید بسیار لغوی مشترک المنفع
 خیار و دم الاخوین و کمر باد و لبد و طراشیت از هر یک ششقاله کثیر و نشاسته و صمغ عربی بریان
 از هر یک درم افیون ربع جزوی جله را نرم سوده و شرباب ناراطسی سرشته و در جله بجا
 آب عصا ره خر توله نافع آید و عصا ره خن نیز در حرارتها مفید بود و اگر آب خواهر شاد و نج عده
 شسته یا گل ارشی و طباشیر اندر آب کیشب بنگند و از آن آب میهند میان غذاها
 مشترک المنفع می باشد نیم برشت تنها یا از جواس مذکور بر آن پاشیده و گوشت بز غاله
 که انجبار و برگ خر توله و کشنیز خشک یا تر و نارگل با آن جوشانیده باشد کشکاب که بقلبه است
 خر توله و حبه انیس و عدس و عناب در آب جوشیده باشد و دم الاخوین سوده بر آن پاشیده یا
 یا چوبه یا بز غاله که بساق و خر و حبه باشد یا بعدس و حبه انیس و بقلبه استحقا حبه باشد و
 سنگ بخته تنها هم مفید آید و انجا که سبب نزله باشد یا تداویر مذکور و سوسن و زود و بیا پیشترون
 و ضمادی از لعبا و سر کین کبوتر بر سر نهادن و پیوسته سر اخاریدن و بجللات شستن و تیز آب
 فاروقی بی سیاب و نرم کرده بهترین معجون بود و حب الشفا یا حافظه الصحه و عصا ره مذکور و زود
 مفید آید و انجا که رگه در سینه از ضربی یا زوری شکافته باشد بعد فصد و تداویر مذکور و ضماد
 از طبعین ارشی و خاک کندر و ماز و دود آرد و جوگر و آسید و پوست انار و برگ مردار اطران و روزه جزای
 رطب سازند و هر را کوفته و حبه چون عسیده ساخته و روغن بار و عن مر و با آن آسخته بر سینه نهادن
 غلبه سوزند بود و اگر سبب شکافتن رگ سرامی سخت بود که بسینه رسد بگردد غلبه شام سه درم
 تخم کتان یکدرم و نیم منبل سه درم کندر و گل سرخ از هر یک یکدرم کمر یا پنجه درم و نیم منبل سه درم
 یکدرم و نیم افاقیا سه درم فادر بر حیوانی و دو درم جله را باد و ریح فادر ساخته و اشال اینها بخورند
 بیه مفید آید و اگر سبب شکافتن رگ باوی بود و غلبه غذا باوی با و شکن باید وادون و مسجون و
 غلونا و تریاق بزرگ نار سیده و عصا ره بود و نافع آید و انجا که سبب کشادن دهن رگ بود
 از استخوان راز و باز نشاید و استخوان تا آنکه استغراق دم بجد واجب رسد اسکا تداویر مذکور

و غذای سرد و زهره ترک کردن صواب بود بعد از آن که خوردن تا طبیعت تمام قرار یابد و آنجا که
 سبب کشادن سرگ تیزی خون نبود یا تیزی مایه بود که با خون آمیخته است بعد از قصد
 کشاکش سرد طانی مفید بود و گاه فور در حواس داخل ساختن لازم آید و اگر بعد از قصد اول
 مبطل مناسب و دفع خلط حاکیست اندکگاه پسین خون بر داند اولی بود و اگر کشادن سرگ
 سبب آفتگی از رطوبت و مستی آن باشد تفکیر رطوبت بکم خوردن و سبب لایق اولی
 باید کردن اندکگاه و تقویت عضو عضو نمودن و حواس بکار داشتن از خارج و داخل و الله اعلم
 و اوقات اگر به این درمی بود حاکم که در شش پدید آید از مایه گرم یا از بلغم شور غرض و سبب
 این اغلب از گرم باشد و از سینه بیان و کتف بدر می رسد و ضربان اندر ریه کتف یا اندر
 ریه یا اندر ریه پستان یا اندر ریه اندکگاه و نبض عظیم یا متواتر و سینه بر آمدن ریه
 بمقدار یک درم سرگ در حدت تب و بر رسیدگی رویها و سیات و افتتاح عینین و غلط ملکیها
 و اگر آنی حرکات چشم نسبت به عادت و استلای رگهای آن و ظهور رطوبت غلیظه از چشمت
 بر روی زبان و در بلغمی سردی روی وحدت تب و مضطرب گشته باشد و اگر آنی محل علت و آن
 و این بیشتر بود در جمله جز به پشت نتواند تکیه کردن و این علت اغلب در تشنه ملاکی و انتقالی
 آن بدتر باشد و گاه بود که در طبیعت قوی بدتر خوب مایه آن بطریق تخریف و تحلیل پذیرد
 و ظهور رطوبت بخت به بران دال باشد یا منتقل شود بذات است و این اسلم از عکس باشد
 و کمتر شدن جنین نفس ظهور و غلیظ شدن و منشار باطل شدن نبض بدان گویا و با باشد که
 بر سر منتقل گردد و چون از سینه بگذرد و تحلیل و انتقال نکند منتقل به تنگی و پاسل گردد و خلاصه
 از این مشکل بود و لزوم تب بعد تشنه بودن در دشت و در معالیه شش هم شا به این حال
 باشد و گاه بود که بعد ریخ کردن متعجب شود و چون در تضای سینه ریزد و در عین و موجب شدن
 نبض بران دال گردد و گاه بود که ذات الریه صلب شود و زیاده شدن تنگی نفس و سرخ شدن
 متواتر بران دال بود و باشد که خراج گردد و باشد که اندر شش خود از علت رطوبت بسیار رخنه شود و حال از
 همچو حال استسفه گردد و در حین خفتن بر جوارب آردا که تواند و شش او سخت گران کند و نفس او
 عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب سنگ در شش تو کند که از جبهت تخریب خواهد شد

و یونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که بسزنی سنگ پاره و بار آورده است همچو زاله و اینکند
گفته است که من دیدم که بسزنی بزرگ سنگی برآمد همچو سنگها که از منشا بیرون آید و بعد از برآمدن
سنگ از زایل شد و یونس خود گوید که من دیده ام که سنگهای خود و درشت همچو خشک برآمد بسزنی
ضعیف بعد و چهار یا پنج و هر یکی بوزن سه قیراطه و پس از آن سه نه کمتر شد لیکن غلت باطل گشت
و مریض بدان هلاک شد علاج قانون تدبیر اینجا آنست که بگرد در آماس خونی و در آماس که از
خون و صفرا باشد که از که ام جانب است و آنرا بسرخ شدن رخسار و شپ از آن جانب بیشتر
و بگرانی جانب ورم و بیشتر آیدن رطوبت از دهن و در حین خفتن بر آن جانب نتوان تشخیص کرد
و همچنین بعد طلاء کردن لته باب و گل تر کرده بر سینه مریض بملاحظه زود تر خشک شدن از جانب تورم
پس اگر ورم از جانب راست شش باشد از پایی راست فصد صافن کنند و بعد سه روز
از این فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد از این سه روز دیگر با سلیق جانب موافق
کنند تا ماده تمام پاک شود و اگر فصد اکمل نتوان این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر
ورم اندر جانب چپ باشد بر عکس این مذکور عمل نمودن درین مرض اعتماد کل بر فصد کامل و بعد
بر خفته بود و استمال مسهل نیک نباشد تشخیص که تب گرم بود و سبب دیگر گرافی نزدیک خیر کرد
نمی باشد اما در مرکب اگر خس گرافی و تمد و در شراب سیف نیز می باید بعد فصد بلیغات موافق
تقلیل و تعلیل خلط ممد و تعدیل مزاج مناسب بود و نرم داشتن شکم در حلقه بخور سیه بن چیزها
ورم و بی سفلی شش و به داخل کردن نمشته و شکم و کشاکش و شکیات بسی نمک و آید اینجا
بیچ شست خشک و قابض نتوان دادن بلکه همه چیزهای ملین منفع و منقی معتدل و شست آورنده
مناسب بود و اگر از جهت گرمی تب بشرت خشک حاجت آید شسته بهای خالی و نرمی فصد
چون آب خیار و آب هندوانه و کشکاب و شراب نمشته و آب که و عرق سوسن و اوان بایز بود
و اگر ورم از جنس حرمت باشد کشکاب و شراب نمشته و آب که و عرق سوسن و اوان جایز بود
و آنجا که ماده خام بود یا اندر احشاء و دیگر ورمی دیگر مزاجست او فصد و شست زیاد کرد و در اول
ضماد از موم سفید و روغن نمشته باید ساختن و بعد از آن پی مرغ و لعاب خطمی و لعاب اشکال بان
باید آمیختن و بتدریج با آب بوزن نمشته و بیچ سوسن اضافه کردن و همچو عصبیه سخته بینه بخار و شستن

و چون ما در بخت خام باشد ضما د از کرب بخت و برگ بادیان بخت و جمله را باید کوفتن و منتر
 و در جمله کما و سبوس گین تازه و زکاد می تنه و بانمک و سبوس و گل خشک نافع آید و آب گرم
 تنه و دروغن بنفشه گرم تنه و دروغن و سبوس یا از زن تنه گرم کرده و در قلع نمونی نمکیده کردن
 مفید آید و در استعمال ضما و کما احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روی بیمار نرسد که
 طاسه و ضیق نفس تولید کند و ما دام که ماده آکاس خام باشد غذا از جنس کشکاب و گندم
 آب و سبوس آب و ماش یا اسفناخ و خباز می و با قلا و سرخ و مرد و ماش مقرر باید دادن
 و اگر در شتی در سینه غوطه و از آرد و با قلا و کر سینه و آرد و نخود و جدر و سبوس پخته و با انگبین و آب
 و ماسل در نیو قوت سینه را پاک کند و لعوق کرب و تخم پیچ و آینه منتشر کرده اند روی بخت و سرشته
 پاک کننده است و لعوق اسفیل با شیر و خرده آینه خست موافق بود و باید دانست که بوقت
 آکاس رسیده خواهد شد ننگی نفس و گرانی سینه و در زیادت کرد و دپ گرم تر گیرد و آن
 که کشاده شود نیک بلزاند بوقت ابتدای ظهور این آثار روزی چند متواتر از ضما و مذکور
 بکار باید پیشین باز و در کشاده گردد و اگر در آن ایام بر بپلوی که آکاس است خواب کند هم
 بر کشادگی اعانت نماید و در زمانه شراب زوفا و کشکاب بخت و دادن هم موافق یافته اند
 و آنجا که ماده بلغم غرض بود و علاج بدستوری که در ذات الحجب گفته شد باید کردن و در فصل بیشتر
 گوشتیدن و الله اعلم **ذات الصدور** این علت ریخته شدن ریم بود و اندر رضای سینه
 و سبب آن یا انفجار آکاس شش و جابها و غشا و عضله بر سینه بود و یا جد و ش فرجه مخرج
 عروق است اندک بود و از راه کلو پاک شود بطریق نفث جهت فرستادن ماده ریم ریش و هر چه
 در مدت چهل روز پاک نشود و اندر جرم شش نفوذ کند و ریش سازد و علت سل تولید کند و اگر ماده
 چپ باشد اجزای سینه را تبا کند و هلاک سازد و گاه بود که مرض طویل گردد و یا بهیا آکاس
 بنیاد کند و آن دلیل ضعف حرارت غریزی بود و بدین باشد و گاهی اتفاق افتد که طبیعت قوی
 دفع شود و دفع آن با دراز پشته باشد جهت اجتماع جذب کرده تا دفع جگر و عدم جذب معا
 علاج تدبیر این علت قریب تدبیر ذات الریه بود ولیکن آنجا چون ریم اکثر بطریق ادرار دفع شود
 یا بطریق استمال بدار و مای که لایق هر حالی و وقتی باشد از مدرات و تسهلات و ملینات

برای امداد بکار باید در مشت و اندام اعظم سسل این ریش شش بود و سبب آن مایه که تیز اکال بود
یا قنقش شدن آن اس شش یا گدشتن ریم حبیب از عضوی مجاور بران چنانچه در انتظام ماده ذرات
بعضلات سینه و شش واقع است علامت این ریش لزوم شب و نوبت است و اشتداد آن
در طرف شب بعد طعام و تقدم سرفه کند و یا ذرات الریه و گدشتن در ستجران آن که مہفتہ است
و یا ذرات اجنب و گدشتن در ستجران که چهار دہ است و ظهور نفث الدم و چرک و ریم با سرفه و گدشتن
درت پاک شدن ریم که آن چهل روز است و گدختن بدستور و دق و باشد که در شبها یا در اوقات
گرمی روز اندک عرقی کند و بیاید و نیستن که این مرض بعد ثلثین و غور کم علاج پذیرد و جبت مانع بود
حرکت سرفه و حرکت نفس از درشت شدن جراثیم آن و آنچه اطباء در علاج آن نوشته اند
جبت تسهیل شد اید اعراض آنست و در اگر درون طبیعت با آن دردت دراز و غلب این
علت کسانی را بود که برو سینه ایشان تنگ باشد و گردن دراز و حلقوم بیرون آمده و کتف
گدشت خالی و بطرف پشت بلند برآمده همچو بال مرغ و آنکس را منج خود اند و اکثر این مرض پس
از شتر و سالگی یا سی سالگی افتد و یا آنکه این مرض و مہفتہ ماه ہلاک میسازد و گاهی که ماده معشہ
و کم جراثیم و کم غور باشد احياناً مہلت دراز دهد و باشد که از سن جوانی تا بکھولت بدرد و شیخ
گوید سرفه کشیدہ را دیدم کہ مہیت و سہ سال اکثری درین علت مہلت یافت و گاہ باشد
کہ بعض کسان را اگر چه در شش ایشان ریم نبود لیکن بسبب آنکہ پیوستہ رطوبتی از جراثیم
بشش فرومی آید سرفه ضعیف نفس با تدا تولد کند و حال ایشان بحال سلولان شبیدہ شود
و اگر چه آن از جنس ذرات الریه بود و اورا سلول گویند و آنچه از ریش شش علاج پذیرد آن بود
کہ ریش از غشای درونی وی تجاوز نکند و باشد و همچنین آنچه اندکی سطح ظاہر گوشت را فرا رسیدہ باشد
و غور نکند و باشد و عروق را فاسد کرد و دہ و مع ذلک ماده کہ ہوا از بہار بصفت منتقل میشہ اسہال
پیدا کرد و چند روز بچکس رانی شناختند و دست بجایہ و دیوار می بر وند و حرکات بی اختیار
میگردند و از ضعف قدرت اتمام هیچ فعل نداشتند و ہمین پنج غنثہ علاج قانون کل
ہمان است کہ در علاج نفس الدم و ذرات الریه و جمعی وقتی گفته شد و اگر چه ریش را بہ محففات
درست میتوان کردن اما اینجا محففات چنان سبب زیادتی سرفه و نافرمانی ریم جبت

برون آمدن میشود و استعمال آن نمیتوان کرد و اما اگر دوائی باشد که بخاصیت ریش را
در تری بر ویانند و صاحب علت دم بسیار تواند نگاه داشتن بدستوری که در سرفه گفته شد و غیر
مرتبی بحسب نفس منع تواند کرد و نیکین که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب تجارب مداد
آشامیدن سرشیم مایهی حل ساخته بستور باندک شکر طبرزد و هر روز دوسه فوتب نافع باشد و ان
در همچنین خوردن موسیائی سبک بچشمش و گوشت پانچ پنجه آنرا و همچنین بر پوست خوردن غاوه
حیوانی در شیر خرسوده و همچنین حنظل که در روز بروز و نیمه رخ و موسیائی سبک بچشم یا موسیائی
انسانی یا معدنی و آبی که پانچ یزغال یا سبک در آن جوشیده باشد بسیار در صحن چشمه بسیار و لازم
بود و یا با لایز و شوخ گفته است که غالب خوردن کلنگین و بجای غذایان خوردن هیچ آن این
را ضرر نمیکند و خشکی آنرا بطبقتی اصلاح کردن نیکو آید و در در لوقات خشک و غیر جهت ادرام
در دس و جراحیها عظیم نافع بود و همچنین چشم حنظل کردن اما با اصلاحات بهتر بود و الله اعلم
و است احسب و شوصه و برسام بر آنکه ذات الحجب خالص در می بود گرم اندر
ججایی که حاجت میان آلات تنفس و غذا و شوصه آماسی گرم بود و اندر عضلهای درونی سینه
یا و رجایی که در شیب حجاب حاجت بر سینه پوشیده و این را ذات الحجب و غیر خالص گویند
و برسام یعنی آماس سینه و آن در می بود گرم و رجایی که اندرون سینه و ضلع بر آن پوشیده است
و آن حجاب را سبطین نیز گویند و جمله این ادرام را بر سبطین تقسیم و تراوت ذات الحجب و برسام گویند و
گاه باشد که این درم گرم و بعضی حجاب باید بداند که اندرون سینه و ضلع را پوشیده است اما اندر
عضلات خارج سینه چنانچه توان احتساب کرد و اینها را بر ذات الحجب و برسام گویند لیکن خالص
نباشد و ماده این درم گرم یا صفر بود یا خونی و صفر آبی و یا خونی و صفر اسادی و احیاناً از مغز
خارج و چمن باشد و شور و نادر از سودای صفر آبی هم افتد و یا غلبه این مواد نزل برین اعضا نزنند
و بواسطه بر دی و کثافتی درین جاها بمانند و سبب درم کردن از این جهت و سردی این مرض بیشتر افتد
و باشد که با مثقال ماده از درم مضبوط و در و یا از اشتغال ذات الصدر پدید آید و این باشد عکس
مطلق این مرض در محل درم بود و تحت خلیه در و اگر ماده گرم باشد خاصه در وقت نفس
باز کشیدن یا دم زدن و در سرفه کردن خود تمام بود و در اول سرفه خشک و پ گرم لازم بود و خشک

و تواتر نفس زون و بودن تمد و اندر محل فورم و بودن نفیس حلیب و فشاری و ظهور نفیس یک مرتبه
در اواخر و برآمدن در سجده و خلیدن آنرا که عوام غله گویند تر قوه و میان کتفها و شنگی و سجده
و در شکی زبان هرگاه که در نفس و استنشاق در بیشتر شود و درم و عضلات باسطی و هرگاه که
در نفس در روز یا دیگر و درم و عضلات عالییه باشد و درم و دومی بیشتر بود و درم و دومی
در صغریائی زیاد باشد بعد ظهور نفس نیز هر خطی از لون آسان بود و سایر دلائل احوال هم
شمار باشد و همچنین است در شب بنوبت غب و سوبت ریح و عدم تفاوت بسیار در اوقات
و دلیل صریح بود بر بلغمی و صفراوی و سوداوی و دومی بترتیب و باید دانستن که درین مرض ذرات
مستقرترین دلائل تغییر اوقات از بعد مرض و حال سلامت و هنگام احوال نفس بود اما دلائل
بر اوقات چنانکه بودن آن و اندک تسیق بودن و دشوار بر آمدن ابتدای مرض باشد و
زبانت شدن آن و از وقت بغلظت نیل کردن و از دشوار بر آمدن آبانی تبدیل یافتن
و از سرخی بزردی اگر آمدن تر اید مرض بود و بخت و همواره شدن و آبانی اندک سرفه غالب
بر آمدن انتهای مرض باشد و باین حال و کم توأم شدن بدیج انحطاط مرض بود اما بر سبب
چند آنکه زود پدید آمدن آن و بخت شدن آن و آبانی بر آمدن و نیل خیس بود و علامت نضج نفیس
سفیدی لون و ملاسه سطح و استوای توأم آن بی لزوم بود و هرگاه نفیس در روز اول پدید آید
توقع نضج یا ده مرض بحسب آن در هفتم باید داشتن و این مرض اگر چه سخت گرم بود لیکن چون
قوت قوی باشد هیچ خوف نباید کرد و در هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفیس در سیم یا
چهارم پدید آید و در اواخر چهارم نضج پیداشد و توقع نضج در هفتم بحران یا در یازدهم باید داشتن
و اگر ظهور نفیس از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد نفیس از حال طبعی بسیار دور باشد
و دیگر اعراض مدار قلت اشتها و خواب و کثرت عطش و امثال آن بسیار باشد نباید در نیستن
که مدت مرض دراز خواهد بود و نقصانی آنرا در چهل روز و شصت روز توقع باید داشتن تا سلامت
عاقبت اگر خبط و غلغلن نشود اما بر موت چنانکه موخر شدن ظهور آن از چهارم یا بدیج هم
نمکوره و کمی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا اشقر یا سفید شدن یا لزوم و دشوار بر آمدن
یا تغییر لون آن بسیار است خصوصاً باید بوی یا بسبزی و حرکتی یا بوی بسیار آمدن در جمله دلائل هلاک بود

علاج آنجا که ماده خون و صفرا بود هنوز روز اول باشد که ماده سخت در حرکت است نصیب
 باید کردن از باسلیق جانب مخالفت درم و چون باعث نشنیک بر داشتن اگر قوت قوی باشد
 و اگر از ضعف ترسند بدو سه مرتبه بر دارند چنانچه از قیال جانب موافق بر دارند و اگر یک روز
 از مرض گذشته باشد که ابتدا بقصد کنند باید که در آخر روز دوم خون از باسلیق بگیرند
 پس از آنکه موافق جانب بر دارند چنانکه رنگ نیکو بگرداند و اگر در چاشت سیم قصد کنند
 هم شاید تنجیس که صفرا غالب باشد و در حله روز دوم را بپوشد یافته اند و درین ایام غذا
 از حبس با شش معتدل و سفناخ و خجاری و کشنیر سبز مناسب بود و چون نفث ظاهر شود و کوفت
 سفتمان جهت سهولت آن باید دادن و یکشنبه روز آنرا منع نشاید کردن و یکشنبه روز
 که دانند که ماده کم باشد آنرا بجا بس که نفث الدم گفته شد چون طین ارنی و مثال آن باز
 باید داشتن و روز دیگر طینی قوی بقدر قوت باید دادن و بعد از آن بنفشه او شتر بهناس
 جالی نرم نقوت کردن و جمله تدابیری که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود و هر یک محل
 و اگر طین دادن محل نباشد بحقیقه غیر حاد هم منفعه میدهد و صفراوی صرفا بعد از تنجیس
 قصد معتدل باید کرد و بطلین قوی بعد یک روز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا او شتر باشد
 خاکس که در معتدل طبع جالی و طین و منشی و منشی دادن و اگر ماده رقیق بود و در اول و منشی
 و بر خواهد بود و شربت ششخاش با شیر ششخاش در آتش جو باید دادن و باقی تدابیر ذات الریه
 صفراوی و ترتیب مذکور مرعیه آشتن و در انقباض و بعد انقباض نیز همان تدابیر که در انقباض
 ذات الریه مذکور شد بجای باید آورد و بیان اشبه که درین مرض گرمی است تشنگی و حرارت
 و درم نافع یافته انجمن تنجیس در او آمل مارا شغیر یا منلی حلو طین عذاب سفتمان و بزرخار
 و بزرخمی عرق سوسن با شراب بنفشه سرد کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فاذا است
 و عرق سوسن که تخم خیار را در آن شیر گرفته باشد با چوبه خردوس و ماش مقشر ساخته بریان کرده
 غذا می مفید باشد و جهت تحلیل اسهال فادر هر بعضی و دوا با داخل ساختن در او شتر توان
 و اما در غیر اسهال اخذ که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه دموی و صفراوی مذکور شد
 میان تلخیصی که مناسب یافته اند بعد از تنجیس و قصد خیار شنبه پخته و درم شراب بنفشه سی درم

با عرض خیال شنبه شربت پانزده درم اگر اسهال قوی نخواهند و اگر خواهند از شربت و خیار شنبه در
 سی درم بنا صنفه اضافه کنند و دیگری شستن و غناب از هر یکی میت عدد و آلوی بخاراده غلظت و
 سنای یکی از هر یکی شش درم اول میوه بارانیک بچشانند و در آخر علفهارا دو سه جوشی دهند و صاف
 و سی درم از آن ابامیت درم یک کتر شرب غلظت دهند و لعوق خیار شنبه شربت می نافع آید اما در درم
 پخته و سو داوی حقه نیز باید کرد و نکر را و بعد از آن ضماد های پز این و تحلیل کنند و بکار
 باید داشتن و آب گرم جبهه و دادن و چندین عملی با آب گرم آسخته یا با قند گاه گاهی و دادن و
 غدا که کتاب از کشاکش جو و خنک و کشک گندم و خنک و دیگر درم تخم بادیان و چند درم پنجه خنک اندازان
 پخته باشند مفید آید و چندین شور بانی که در وی چند رو کرب و شبت و خنک و پخته باشند و جو
 که از حلیه شسته و آرد و با قند و انگبین و مسکه ساخته باشند و بانی شور یا شبت و گند نامی پخته
 پز اینند و پاک کنند و است و اگر ماده بس غلیظ باشد و نفث تنگ شود و با نفث باز آید
 بگیرد و فاسی خشک و خردل کوفته مقدار سه درم و اندر مار اسفل بدیند و گاه باشد که تنگی نفس
 غلبه کند و بدان حاجت افتد وزن با قند از نگار یا انگبین سرشته بدیند و سوزانیدن آتش چینی
 نیم برشت خور و نازل کنند و در بلغمی غذا کم خور و نفع میدهد و دوازده دریا و ترهیا و سردی و فزا
 خدر واجب باشد و افراد در طبیب هم ضرر بود و در سو داوی و تطیب و تلکین غالب مفید باشد
 و لعوق خیار شنبه شربت تمام فایده بخشد و آنجا که از این اورام و عضلات خارج سینه یا در حجاب
 اضلاع افتد از دستور علاج مسخوفی خبره و دستور این اورام درونی مذکور و آنچه مناسب باشد
 بکار باید داشتن و بعد تنقیه ضماد با طلا یا بانی تلکین شود و صلاح یابد و کم خطر باشد و دیدم که
 و تجلیل سائید و را در او آخر بقوام مرهم یا آب آمیز کرده متعاقب بر آن طلای کر و نذر و
 بصلاح آمد و از جمله اعمالی که نفع آنرا در انواع این مرض تجربه کرده ایم یکی مالیدن روغن
 و ضماد و دوطرف سینه است از بالای پستان باز و یکی رتبه تخصیص محلی را که در سینه
 حد می کنند و بعضی گویند که شمع میزنند و چندین مالیدن و دوطرف مهره های پشت را میان و شاک
 تا سرد و ش تخصیص محلی را که در دوش و خلیه بدن بدان شیعه میرسد و طریق این مالیدن بر آن
 بیشتر میزنند و مدتی اندک اندک بیشتر زور می کنند و نوعی انگشت را بر آن میزدند که بگوید

و با بستن انگشت ازان بر سیدارند و گشت و حضور ادم میدهند و دیگر میگيرند خنک انداخته
 و ج درون تفاوتی پیدا کنند انگاه هلت میدهند و شبانه روزی چندین گشت چنین می نمایند
 ماده این علت بدین فعل بسیار تحلیل می یابد و دیگر بکسی نکند که دست خصوصاً بعد از این باید
 بکجادی که از پشک گرفته و بسوس جو و گل سرخ و اسه که از اثر کان کلکه کوئی گویند جمله را
 گرفته و نمک آب نمیر کرده و جو قرضی بر تابد گرم ساخته باشند بر محل درد از سینه و میان شانه ها تا سر
 و دیگر داغ کردن است بقتیل چنانچه دستورست بر مغلطای که در مالیدن گرفتن آن را
 تخصیص کرده شد و داغ بیکبارگی از پیش میان رتق و سپان و یکی بر مجازی آن از قفا
 بر پهلوی مهره و سر میان نزدیک سر دوش و حاکم آن گشت بود چنانکه دانسته شد و آن اکثر
 که ناخوش شدن و غما ماده مرض نیست تمام تحلیل و استفرغ یافته باشد بسیار کس اودیم که بدین علاج
 بی استفرغی صحت یافته تخصیص پیران که مانع استفرغ و در میان استفرغ و دشمنند در میان
 اثر اک این حاجات شایسته شخصی مطوب را اندقی مقدمات مالتو لیا اند که پدید آمده بود
 و در رزستان بقدرین رفت نزد امیر ملا طیب بعلاج رفت بعد از پنهان کردن حقه گرم و سبز
 فرمود و عملی شد و جگر او را ازان حرارتی و ضعفی پدید آمد و سبب ات کجیب شد چنانچه از رتق
 دیگر تب و شمد و طاگشت طیب چون حال چنان دید و مرض مشخص شد غذای او برایش مقرر
 و استفرغ مقرر شد و نمک آب تر کرده و در روزیم اثر نصیج دید از رتق
 که ظاهر تر بود از جانب موافق قصد نامی کرده و غذا از رتق را بود و در آخر همین روزیم نقشت اند
 پدید آمد طیب امیدوار شد و بشارت امید خلاصی داد و جهت سهولت بر آمدن ماده صباح چهارم
 لعوق سقتمان یک طعنه و او شب پنجم طین از سنی در آب کرده و او و خون را بست و نقشت
 پنجمه می آمد و در وقت رتق سینه یافته بود و صباح پنجم طینی که باز و مجلس عمل کند و او از رتق پنجم
 از هر کجی ده درم و طیب پنج غناب و سقتمان حل کرده و چهار درم سنای کمی در آن طبعی اضافه کرد
 و چهار ده مجلس عمل شد و مجلس پنجم مرض غشی کرد و آب بر روی او زدند و کا بکل نمودند
 بخود آمد و اسهال بکلی منقطع گشت و آن روز و آن شب غذا همان او و ششم جو خردوس
 اضافه کرد و جهت ضعیف و شب هفتم عرق کامل شد و صحت یافت و در ششم استقامت معقول فرمود

و بر سبب این که شکر است و بسیار را بدین نوع علاج کرد و به شخصی میرگیلانی الاصل را در فصل
 زمستان در هرات ذات الحجب شد و او را احساس سینه در بوکته چنانچه دستور بعضی بر آن است
 هم واقع بود حضرت ادرافند کاملی فرمودند و بگیدند کور و محلی گرم بیت او تعیین کردند و طبخ عذاب
 و شفته جفت تشنگی پیوسته با و بخور نشیند و غذای او معتاد اصلی مایه شود سبب آتش سخته و بلاد
 خشک کیکی و افشله کرد و در شب حب الشقای بزرگ با و بخور نشیند و بعد قصد همه روز
 و شب اورا نبات و روغن و آتش و آب از آب است که فروردین مقرر فرمودند چون چهارم شد
 نفث الدم پیدا شد و گاهی چنان سرد میگردید که از در و زویر آن ضعف کردی و شبها زود
 چند آن خون نبشت بر آمدی که حیرت شدی مردم را و بدین این بهین شد و دو تا چهار دور و زجران
 صحیح کرد و یافت و این علاج خالی از تعجب نیست زمستانی در کوه طواریس هوای غفنی پیدا کرد
 و موله ذات الحجب مملکت شد و هر که را جوهای شیرین علاج کردند اکثر هلاک شدند و آنجا که شربت
 کمرست مردم آن جا باران عادت اینهاست حضرت هر که امقدمات مرضی درمی یافتند فی الحال
 قصد کامل میفرمودند و غذا شور باهای برنج و اسفناخ میدادند و صبح یک انار بزرگ نیم ترش را
 با لیموهای درون آن عصر کرد و دیالاید و سحرانیدند اعراض بسیار ظاهر نمی شد و در هفته صحت می یافتند
 و مفتاح و نفردین نوع صحت یافتند و بچکس بدین علاج نزد کشیزک و غذای سقید را دیدیم
 که بچیت شد بود و تا هفته آماس بود و اما ما و ضعیف بود و غذا های نرم بخور دهند و در دو کم نمیشد و سحران
 صحیح شکر و شخصی زنجبیل خام را سوده و بستوری که در بالا گفته شد بچیت پیوسته برین آنها طلا کرد
 بهمین علاج در دو کم شد و درم تحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً سرد بوده و اندک اسهال
 باب یازدهم در بیان احوال دل از ترکیب و وضع و مزاج و حرکت
 و منفعت آنها علامات امراض مختلفه وی و امراض قلبی و اسباب
 و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و مزاج لایق دل
 و حرکت و منافع اینها بدانکه دل عضو است مرکب از گوشت و عصب و غضروف و
 شریانیه که از وی رسته است درک احوال که از جگر بدو اندر آمده است و غولی که اندر لیفهای او

چون غذا و آزار بعد از نفع کامل خارج نمی گویند و روح حیوانی که بخار آن خونیست و غشای که غذایست
اما گوشت دل گوشتی است سخت متنازع از گوشت های دیگر و صنوبری شکل است و طرف بزرگتر او
که قاعده است بطرف بالاست با آنها و نیز از این طرف رسته اند و با آنها که دل برابر جاست
خویش سیدارند هم بدین طرف بالا پیوسته اند و آزار حجاب و قصبه استوار کرده و غشرون او
قوی تر از همه غشرونهاست و هم اندرین طرف است جهت آنکه بنیاد دل است و غشای بیرون دل
هم صلب تر از غشای دیگر اند اما است بسبب آنکه حامی عصبی پس شریف است و از اندک منه
خالی نیست و این غشای اندکی از وی جداست و اندکی بخود فرامی هم دارد و با حرکت انبساط دل از
نشده نشود و بخوبی غشای دل بنا بست بطون و باغ سه است و دوازده بزرگتر است و یکی کوچک تر
اما از آن دوازده بزرگتر اند یکی که بر جانب راست واقع است بزرگتر است و از آن دیگر که بر جانب
چپ واقع است جهت آنکه چون ماده غذا نخست از جگر اندر وی می آید بیشتر در وی جمع شود و با
دست ضرورت دل آماده باشد و این شق را شقان دل گویند و آن کوچک در میان این هر دو
واقع است همچو دهنی که منفذ آن در تجویف بدن اندر هم کشاده است و قاعده این تجویف تنیه
از طرف بالاست و لیکن قاعده تجویف بزرگتر و درست از قاعده دوی دیگر تا راه غذا از جگر بدو
نزویک تر باشد و گوشت طرف چپ سخت تر است از بهر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر است از
خون و خون آنکه آن را خارج نمی گویند لطیف تر است پس چنین اولی بود و با انقباض مانع تحلیل
و حافظ آنها باشد از طرف بالایی دل که قاعده است در باره گوشت غلیظ رسته است بر شکل دوازده
و راه آمدن نسیم به از شش بدل بران ترویج دل این دو گوش بود و هرگاه که دل حرکت انبساط کند
هر دو منقبض شوند تا نسیم بیشتر گیرند و هرگاه حرکت انقباضی گیرند هر دو منقبض شوند تا نسیم گرفته باشند
بدل اندر شود و رخاوت دل بدو شود و با ذن اسد تعالی و بزرگترین رگهای دل در پیشه یابی آن که
از جانب راست از طرف جگر حجاب بدر اندر آمده است تا خونی تمام برای تغذیه بدو رساند و با
رگهای رسته از دل چون برای نسیم رسانیدن از راه مسام اندر خود تراند و تشریح شرائین فی الجمله
در باب اول پسین شده است و بیان روح حیوانی هم در آن باب و بیاید نیست که دل چون منبع
خارج نمی و مبد و قوتها معدن روح حیوانی است قبل از جمیع اعضا در رحم شکون گردد و قبل از جمله

در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرتبه ساکن شود و بطبیع از جمله اعضا گرم تر بود و باطبیع و مطلقه ماد
 روح و انشائی آن بخار چنانچه لایق بود تواند کرد و در حرکت کلیه با بر دوت و باغ و عصب
 برابر می که سبب اعتدال مزاج است تواند بود و او را در حرکت بود و یکی انبساط از بر
 هوای خشک در یافتن و یکی انقباض از برای اخراج احوال چنانچه مکرر است گشته و در سکون بود
 که میان آن دو حرکت لازم است و جمیع شعریه اند که از دل رسته اند همچو خامی اند و از در رسانند
 روح حیوانی و حار غریزی جمیع اعضا و در تر و روح آنها فی الجمله در یافتن هوا از راه مسامات بدن
 اظهار است که حرکات و سکناات و شرائین هوائی بود یا حرکات و سکناات دل زیرا که مافقت شرع
 متصل را با اصل که میسر ما و جمله اعضا و قوت حرکات اعصاب حیوانات است سببی قوی با
 و این چنان سببی ظاهریست و نیز چون از قبض دل شریان منبسط شد تختی از بخار و خانی بد آن اندر آید
 و مزاج روح و خون شریان را فاسد سازد و اما حرکت شش در انبساط مقدم بود بر حرکت دل و از
 انقباض منبسط باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد گاهی که درم منقبض گرفته شود و تر و روح دل
 فی الجمله با بقی هوای بود که در خلل شش باز مانده و متخلل گشته و از هوای قلیل که از راه مسامات
 بشره زمین میرسد و محل دل سمیت ریاست و اشرفیت که از تقریر آن معلوم شد متوسط اعضا
 شده و در درون سینه بود و تا از آفات محفوظ باشد و ابد علم ابا علما مات ^{و حمله} ^{و حمله}
 دل از طبیع و غیر طبیع اما طبیع بدانکه خداوند دل گرم از سینه کشاده بود و در است بدانچه
 مناسب بود و موسی بر تن خصوصاً پسینه و کتفها بسیار باشد و قبض و نفس او با وجود سکون عظیم
 بود و از هوای خشک فرحان شود و غضوب و غیور و متور و منذر باشد و نیز فهم خداوند دل سحر را
 یعنی مایل بسوی از حد لایق حال برخلاف آن احوال بود از عطر که محبت فرحان شود و خداوند دل
 را نبض نرم بود با وجود حرکت و تعب و کیفیات نفسانی را از دور و ریاد و زور و ترک کند و بطوبت
 فصلیه در بدن او بسیار خنجر شود و خداوند دل خشک را حال برخلاف این احوال بود و خسته او نه
 مزاج مرکب را حال مرکب بود و از این احوال هر یکی مناسب اجزا شود و چون تغییر مزاج اعضا
 رئیس بحاله بدن سرایت میکند علامات ثانیه که در باب او گفته شده هم با این علامات مشارک باشند
 و اسند لال با عرض نفسانی اینجا بنایت صحیح بود اما غیر طبیع خداوند گرمی دل و انبساط

و تشنگی باشد که از هوای تنگ بهتر از آن تسکین یابد که از آن نفس او سریع بود و ملول و مغمو و سخت دل
و بی سبقت باشد و خداوند سر دی ذیل از نفس و نفس صعب تر و متفاوت و به تطویل بود و در
اخلاق برخلاف آن باشد و از هوای گرم و عطر گرم و گرمی است یا به خداوند تری دل را بهتر
نرم بود و کسبان و کند نرم بود و از رطوبت و فضلات بدی منفر باشد و خداوند تشنگی دل را حال
بر خلاف این بود و مرکبات از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبیعی و غیر طبیعی
درای اعراض آن باشد که اینها اکثر بعد از آنکه نبوده باشند پدید آیند و تبدیل یابند و آنها از
اصل چنان باشند و تغییر تبدیل پذیر و یابند برند و در بعضی دلائل و اعراض با سوء المزاج غلام
غیر طبیعی مشارک باشند و الله اعلم اما اعراض دل و کسباب و علامات و
معاینات آنهاست که اندر دل همه انواع سوء المزاج پدید آید و علاج پذیر داما اما
و تفرق الاتصال و بزه را احتمال نمند جهت تحلیل یا فتن روح از وجع جرات و از فساد ما و
و الم شیه و خسته شدن ارواح و رسیده آماس و گفته اند که هرگاه بدول بزه آید و از مینی خون سپاه برود
بسیار زود و هلاک شود و اما در بده خلاف دل ممکن بود که مطلق تفرق الاتصال و بزه پدید آید و
علاج قبول کند جالینوس نقل کرده است که خردی و بوزینه داشته است و آنها ضعیف می شده اند
و هر چند مراعات میکرد و نمیکشید و نهی شده اند هر دو را کشته بر خلاف دل خروس آماسی یافته چند عدد سر
بریده و دل بوزنه در می یافته و چند با قلابی و بدتری اعراض دل آن بود که از رسیده افتد و سلب سده
یا استلای خلطی بود یا بخار غلیظ که عضوه سده و بوزینه و تقیه دل چنانچه بفضله میگرد و مسهل نشود
و سده استلای آنرا بفضله یا سلیق است تدارک باید کرد و رسیده بخار آنرا بفضله یا سلیق چپ
و از مسلماتی که جهت تقیه دل دهند از او و به قلیه مستدل با رسیده یا گرم یا آنچه موافق باشد باید بیشتر
یا قوت و در اعراض ابل رساند اما او به معتدل قلبی یا قوت است و مرجان و فیروزه و لعل و ورق
زر و سیم و سبب شیرینی و لسان الثور که آنرا بقاری کا و زبان گویند و اما او به گرم قلبی در رنج
عنقریبی است و خداوند از هر خدائی و شک و غیره و آب ریشیم و زعفران و زربا و عود و همین سفید
و سرخ و سبیل و با و بنج و یخ و آرد و پوست لیمو و ترنج و قاقله و کبابه و سافج هندی و دارچینی و کبریا
و خرما و آرد و سیر و قلبی کا و بابت و کشنیز و صندل و غیره به بیشک و مر و ابرید و بسد و نقل و سرخ

و طباشیر و گل مختوم و ترشی ترنج و لمبو و امراض قلبی اگر چه ازین انواع بود که مذکور شد نمیکرد
 چون عرضی اعظم و اقوی از جهت امراض خفقان و غشی است بنا برین ملاحظه این هر دو را بذكر
 مخصوص ساخته اند خفقان این را طبیبین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل
 پدید آید بر احتیاج اعضا یا با بعد از اعضا چنانچه در او اکل فواید بسیار می باشد بر
 دفع موزی از خود خواه مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند بغشی است
 و غشی هرگاه متواتر گردد و بهلاک است و سبب خفقان یا سوء المزاجی بود و سافج یا سوء المزاج
 بود و مادی اندر دل و ماده آن غلطی بود و از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها می پیچید یا مادی باشد
 یا سنجاری و خانی و باشد که خونی و قهوه در دل رسیده شود و در بعضی نفس از ان اختلاط
 عظیم پدید آید و از پی آن بر و غشی است و یا سبب سده با تمامی بود و کوشه بیان در سبب
 که بواسطی کامل از غشی سبب آن بدل تواند رسیدن و سنجار سوخته هم تمامه منسحق
 تواند شدن و یا ضعف مزاج قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا در و چیزی غریب و مضاد بدل
 چنانچه از خوردن سموم آزار دگر بدین جانوران زهر دار افتد و یا رسیدن سنجاری غش از کرم یا
 رحم و غیره بدل باشد یا غلبه خونی و یا غلبه شادی و یا رسیدن سنجاری سوء ادوی از مرق و فم معده
 و یا سپرز بود و علامت است آنچه سوء المزاجی بود و علامات آنها همان است که مراراً مبین شده
 و آنچه از یاد بود و عدم سوء المزاج و عدم افزونی اخلاط و عدم اسباب دیگر بدان گواهی دهند
 و آنچه از سنجار دخان افتد علامات آن چنانچه در ضیق النفس و بسته شده بدان است و نماید و آنچه
 از سده افتد اختلاف نبض در صغر و عظم و قوت و ضعف و عدم علامات استلای بدن بران
 دل بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد متاوی شدن او از بی کیفیت مثل گرمی و سنجار طعم
 و عظیم متاثر شدن از قبیل اعراض نفسانی مثل غمی اندک و فرحی اندک شاید آن بود و آنچه از قوت
 حس دل افتد هم همین باشد علامت آن لیکن و ضعف قلب نبض ضعیف بود و از قوت حس دل
 نبض قوی باشد و این ششم چنانچه از ادنی سبب پدید آید از ادنی علل سنجاری زائل گردد و آنچه
 از و در و چیزی غریب و یا مضاد افتد همان و کوع سبب علامت آن باشد و آنچه از سنجار گرم
 بود علامت گرم بران دل باشد و آنچه از سنجار عضوئی افتد آفت آن عضو بران است و نماید

و آنچه رسیده بخار سرداوی بود از علامات المیخولیا بعضی بدان و چند و آنچه از اعراض نفسانی
 افتد همان حال بدان و ال گرد و گاه باشد که فم معده از جهت برآمدن خلطی مقصد از معده
 بیاد و یا بخاری نیز از اختلاج کند و از جهت قرب الموضع بدل چنان گمان نیست که خفقان است
 و نباشد و فرق آن بود که از تعاقب دیگر از خفقان است و در قوی فهم شود و از تو اثر آن جز
 و عذبه چیز دیگر نباشد علاج آنجا که سود المزاج گرم ساده باشد نقل باید کردن بهوای سرد و تر و
 پیوسته صمدل بودیدن و کشیز سبز و افیون و کافور و گل خشخاش و امثال اینها دهن را گرم باید کرد
 و سینه را خشک و گاهی از خارج او به غالب خشک و خشک کرد و در طول اگر دهن که بهر ساختن و
 غذا ای که خشک باشد کم بخار خور و در تنه صیص آنچه ترشی ترنج یا لیمو یا انار یا غوره بخت باشد
 و پاره های آبی در آن انداخته تا از دکارهای گرمی و خشکی فراوان نفس اگر گرم کند و در بودن
 و همچنین از غذاها و شیرتهای گرم و شیرین و دواهای گرمی فراوانی و طعم و گاهی از میوه های خوشبو
 شیرینی مائل چون سیب و انار و بلخی و انار و طوسی و بی و خربزه و فابری و جسدوی و انگور گلک
 و از شیرتهای مقوی قلب چون شاداب لیمو و حاض و اترج و صمدل و از عرقهای بید مشک و
 کافور و بان و کاسنی و از قرضهای کافوری و لیمونی در صیبا و دین الطمانین بوقت خواب اگر معده
 خالی باشد آنچه مناسب آن وقت باشد بکار روشن و در لامت خوردن افیون و جوز مائل و معالجین
 که از این اجزاء از آنها غالب باشد عظیم فایده دهند و آنجا که ماده گرمی باشد خشک تقیه باید کردن
 بقصد یا بسمل یا جلیین یا ستری که در مقدمه گفته شد و بعد از آن چون او سود المزاج گرم چیز
 باقی مانده باشد بهین دستور است عمل نمودن و در قوی گفته اند که بعد از فصد کامل و باز آمدن
 قوت بتن و جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب سود المزاج سرد و باشد تدبیر آن فصد تدبیر سود المزاج
 گرم ساده باید کردن و با جمل و گرم کردن اینها عظیم نافع آید و همچنین بودیدن عطرهای گرم پیوسته و در اوست رس و
 و سیر خام و خر و زرنج و بلادیات و مفرجات با قوی و شایب و درار اشک بس مقصد آید و بر نهاس
 و عفرانی و قرضهای عود و عنبر و کشتبار اینها خوردن و اگر ماده سرد و باشد تقیه باید کردن بسبب بسیار
 و امثال آن بعد از آن بهین طبع برین تدبیر را مرعی داشتن و آنجا که سبب سود المزاج یا بسبب
 کمالی اعتدال در تدبیر مرعی باید داشتن و اگر سبب سرد و خشکی گرمی بوده باشد از علاج دق و شخو

خشم کاه

و با نهایت بکار بر زبان قرص کافوری مجرب که در اکثر مرصدا نباتات گرم هم نافع آید بکبر غلبه شیر و
 کل سبب و نیلوفر از هر یکی سه درم تخم خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم کوکب و تخم کاسنی و تخم خشتا شش
 و از هر یکی دو درم نشا و هصندل سفید سو و دو چهار درم سرطان خمری بریان کرده سه درم
 رب السوس و کثیر خشک از هر یکی یک درم برنجبین و دو درم زعفران و دو دانگ کافور نیم درم جلد
 کوفته و حبشه بلخاب اسپنول بسر شند و قرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاهدارند و بوقت حاجت
 از شرقی یک درم یا دو درم دهند و الله اعلم غشی که از بعضی از خود رفتن دل گویند حالتی بود
 که با آن یکبار حال معطل شود و قوت حس حرکت اعضا و سبب های تحلیل بافتن روح حیوانی
 باشد و ممد روح نفسانی است با فراط یا خفه شدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خفق روح با تمام باشد
 فجاد و هلاک شدن لازم بود و داخل مرض نباشد و فرق میان غشی و سکوت آنست که در وقت
 غشی افتاد و سستی از دل منوم گردد و در غشی اغلب دهن بخنجر باز شود و در سکوت خنجر بهم فشارد
 و غشی را چون آواز دهند چنان نپندار که از جای دور آواز میرسد و در سکوت این حال نباشد جهت کمال
 آفت دماغ آنجا و سکوت را آفت نبض بشیر باشد و غشی را آفت نبض و لون غشی عظیم متغیر و شبیه
 بآون هوئی گردد و در لون سکوت قریب بعضی باشد و در غیر بخند و تشبیه گردد و ظاهر بدن و اطراف
 متغییر شود و سر و دست و بخلاف اطراف سکوت و سکوت بی تقدم و تشنج و مرض در اعضا کسی نباشد
 بخلاف غشی مگر آنجا که از امری خارجی افتد چون رسیدن بخار به غنچه بدماغ و ضرب و نقطه و امثال آن
 و غشی بسیار کمر رانده و سکوت کم باز آید و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود و قلب اعراض
 و تشبیهای بدنی بد بود و ضعف و قوای تن و وجهای و تجارات حا و حاره صاعده از اعضا و لذت عظیم
 و سوء المزاجات قلبی که در خفقان مذکور شده و سبب خفه شدن در دل یا غلبه میل آن باشد در دل
 بهجت خذر از سوئی مثل تجاری غن و در و گرد که بالفلسه بیشتر در روزند و بدل رسند و یا کیفیت
 و یا عرضی غمی و یا قوی و تشبیه آن و یا وقوع سده بود که منبع نفوذ روح حرکت بآن و یا
 ریخته شدن ماده زائد بود و در جوف آن بواسطه استلزامی و این تشبیه ملک و لامبت آنچه از تحلیل
 روح باشد تقدم اسباب تحلیل بدان اشتها و نماید و آنچه از خفه شدن روح باشد تا تقدم و تفرق اسباب
 خفقن کنند و مذکور به بدان گواهی دهند و در جمله نبض ضعیف و صغیر و بطی گردد و آنچه که

بسیار

غشی بتدریج افتد نخست رنگ روی بگرد و بعضی متغیر شدن گیرد و حرکت چشم ضعیف شود و
 پیش چشم خلطی با خیال رنگ دیگر پدید آید و اطراف سر شود و اندک عرق سرد کند و باشد
 که همه تن اندک عرق کند و غشی خفای را علامات است لابد آن گویای دهد که اگر پیش از غشی
 باشد و پس پدید آمدن سبب آن فساد فم معده باشد و غشی که از پس فصد کافی افتد اکثر هم
 بدین سبب بود و چون حین خلطی بدین معده بر آید تنجید صغیرا و بجا و رت دل از اینجا
 و باشد که سبب غلبه ضعف از جهت خرج شدن چون صبح افتد و هرگاه اندر غشی رنگ روی بسوز
 مایل گردد و سرد اندر پیش آید و نیمه بماند چنانچه زنت نتواند کردن چون کردن و سرد او را است
 کنند فی الحال ببرد و هرگاه غشی را اسباب ماده ساقطه ظاهر نباشد و بشاکت عضو هم
 ببقا و ده بود سبب اندر جوهر دل باشد و آن زود و هلاک کند و تواند غشی چون قوت از سبب
 است در دل یا روح یا سبب قوی مقاوت نتواند کردن و هلاک بزد روی لازم آید علاج
 آنجا که مدت غشی را طولی باشد و سبب آن دوامی بود و نخست تدبیر پیش باز آمدن منته
 باید کردن و بعضی از آن در حین فصد مذکور شده و اقوای تدبیری بود که در سبب و شایه
 آن مذکور است آنچه مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سموات عطریه تقوی
 دل هیچ نباشد و در اخبار و آگاهیدن اسرع از دلالت قوی و تیزاب هیچ نباشد اما از روی کلیه
 و غشی گرم همه عطریه سحر باید بیایند و او و غیره غالب سرد و بکار و دشمن و در سرد و عکس
 این و در جمله در تبدیل مزاج باید کوشیدن و آنجا که سبب اعراض نفسانی باشد بعد افاقه هنوز آن
 عرضی باقی بوده علاج آن عرض در مجلس باید کردن و تقویت دل و بدن بندگان و شیرین
 لایق بودن و آنجا که سبب ضعف قوتها باشد از مرض علاج آن مرض و تدبیر افاقه بدستور
 باید کردن و آنجا که سبب ضعف استغرائی بود و تقویت بدن بندگان و شیرین لایق و عطریه
 باید نمودن و غشی و بعد افاقه و آنجا که سبب ضعف گرگی باشد از ابوی طعامهای خوب
 خوشبوی از کبابها و شیم با و بچکانیدن گوشت آبه که تخمیر ولی خمر گرفته باشند در حلق منته
 تقویت و تدارک باید کردن و بعد افاقه اندک اندک بندگان و شیرین در آوردن که قوت ضعیف
 و تحمل بابرندار و اگر ضعف از تشنگی بوده باشد بچکانیدن آب و شیرین خشک تقوی حلق و

و آب سرد بر روی و پسته اوزون و بهیوی خشک داشتن و بویانیدن عطربای خشک علاج
 باید کردن و آنجا که سبب رسیدن غشی بخار از عضوی چون رحم و غیره علاج عضو باید کردن و بهیوی
 که در محلش مذکور است لیکن در اعتنائی رحم بوی عطربا و در باید داشتن و چیزهایی که بعد از نافع است
 بویانیدن و استغفار بر سر که و پیرو ده و اشباه اینها و آنجا که سبب غلبه لذت جماع باشد بی ترک آن
 باید بودن و تغلیظ روح کردن بخد رات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب غلبه المزاجی باشد بنوعیکه
 در خفقان مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب رفتن و دو غالب یا اگر دو غالب باشد در خلق و
 قصبه علاج همان است که در سر مذکفته شد و لیکن اینجا در چنین غشی از دو و دو شتاب آب کرده در گلو
 او باید چکانیدن و در صحن گرد شیر جرب یا بر وزن بادامی در خلق او باید چکانیدن و روغن بنفشه و شهاب
 آن در بینی او قطیر کردن و بر سر و غفل و پسته او مالیدن و آنجا که سبب اشتیاق بخاری متعفن بود
 جد و اریافا در هر حیوانی و غیره باطین مختوم در خر حل کرده در گلوئی او قطیر کردن و بدان حقه فرمودن
 و سر که پیازی و یا سر که یا صندل یا با گلاب و شیرین بر بویانیدن و همچنین سر که انگور در آن حل کرده
 و بر سر که سر و کاه کل و گلاب و سر که بر آن ریخته و نخله اینها بر بینی او مالیدن در میان سر و پسته او طلا کردن
 و او را سخت مالیدن و نیک جنبانیدن و در طول چاه پی غله بود و سر او را پوشیده بودند و حیوانات
 بر بالای آن ذبل و شمش بسیار کرده بودند و خواستند که آنرا پاک سازند جهت ذخیره غله سر آنرا کشاوند
 شخصی در وقت که آنرا پاک سازد هنوز تنگ چاه نرسیده بود که مرد رفیق داشت هر چند او را آواز داد
 جواب نداد اینها نیز بعد خطه در رفتند تا حال او باز دهند اینهمه در پیر نفیره چند نزد و پیوسته شدند
 مردم از نفیره ایشان خبر شد آمدند که آنها بر دارند هر که در رفتن پیوسته شدی فرمودم تا سر که سر
 غالب آوردند و بر کنارهای چاه افشاندند و باره در چاه ریختند و میان در میان و کس بستند و تنها
 سخت را بدان سر که کلاهید و بر بینی و دهن آنها بستند و آنها را در می آویختند و تحمل آن پیوسته را بر می
 و مع ذلک هر که ام که یکبار در رفتن بود نفس زدن او بسیار ظاهر نبود و آن دوی دیگر نفس میزدند و در
 و پیوسته شام ازین ترایقات مذکوره بخیل در نای گلوئی او میچکانیدیم و می بویانیدیم و طلا میکردیم
 بر سر و پسته ایشان و در بین اصلو ترین تا حصین گاه و پیوسته و دوش میان شانها و دلق و در گما
 ایشان را میمالیدند این دو شخص اندک بخود آمدند و نفیره کاهی میزدند و کسی را نیکو نمی شناسند

تا صبح که خواب کرد و نرود غذا خورد و نرسد بحال خود آمدند آن یکی که اول فرشته بود چون چیزی در حلق او نرسید
 هلاک شد هم در او اول شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در خفقان مذکور شد تدارک باید کرد
 و آنجا که سبب همی باشد علاج بدستورش باید کرد و غشی که در سینه واقع شود علاج بهینه بدستورش
 باید کرد و اگر چنانچه اندک شک و شک و مقابل اندراب آبی یا مار الحکم کرده اندر حلق او چکانند
 و بعد از آنکه هم مار الحکم یا اندک از آن دهند بشی سده بود و آنجا که در غشی متوجع و فوان پدید آید بوی طعام
 از او دور باید داشتن و پر مرغی بخلق او در باید فرستادن و جنبانیدن و قی آوردن و بجز بای معطس
 عطسه آوردن و عضله بای او را محکم مالیدن و با دانه مالیدن آگاهانیدن و چون غشی بتدایر که
 مذکور شد بهوش باز نیاید درنگ او هر محقه متغیر تر گردد و بعضی ضعیف تر شود اسید خلاص نباید داشت
 و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد و دار المسک و اشال آن در خمر حل کرده در حلق او باید چکانند
 و فم معده او را بر عن مصطکی و شباهه آن حرب داشتن و الله اعلم

باب دوازدهم

در بیان احوال مرضی و معده و شرب و خفقان از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض این اعضا
 و اسباب و علامات و مناجات اینها اما ترکیب و وضع و منافع اینها بدانکه مرکب
 عضوی است مرکب از گوشت و عشاها و در گاه که غذا در پوشه یا نه که مرارت و قوت حیوانی بدو وارد
 و عصب حس آن اما عشاها یکی از اندرون آن پوشیده است و یکی از بیرون و لیفهای عشاها اندرون
 آواز دارند و کار قوت جاذبه و اندامها بلیف دراز باشد و لیفهای عشاها بیرونی آواز پهن است و کار
 قوت و افعیه همه اندامها بلیف پهن باشد پس فرو بردن طعام که آنرا از در او گویند بمجاونت هر دو لیف با
 وقتی بمجاونت لیف دفع که از بیرون است نقطه نابراین قی کردن و شوارش از فرو بردن بود و مرضی بر آن
 مریای کردن فرو آمده است از پس قصبه الریه و در عصب دماغی با دنی همراه آمده اند و آنجا که
 برابر مهر چهارم رسیده اند اندکی بطرف دست راست میل کرده اند تا راه شریانی که از دل بایلامی آید
 خالی باشد پس همچنان برابر پشت مهره فرو آمده است تا نزدیکی حجاب پس حجاب فرو آمده است
 در باطنها و پیوسته شده و مرضی و آن در عصب او هر یکی بر باطنی ازین رباطات استوار شده اند
 و از یکدیگر بکسی جدا نیستاده تا هرگاه که معده از طعام و آب منکلی گردد آنها را فرو کشند و هرگاه که مرکب

طعام فرو برد و فراخ ترمی شود این عصبها در گهای دیگر را که اندر حجاب بر دوزد یک اندر انتشار در
فراخ نمک و در مری اینجا که حجاب فرو آمده است بتدریج فراخ تر شده است و آن جایگاه را که آغا
فراخ تر شدن است فم معده گویند و جرم معده بمری پیوسته است و ترکیب هر دو دوزد یک یکدیگر است
و غشای درونی مری و معده و غشای اندرون دهن پیوسته در یک سطح واقع اند و بدین سبب که اند
و بان اندک از قوت هضم نیست و چیزی که آنرا اینجا بیندنی الحال از هضم اندران بپدید آید و از نجاست
که چون گندم خائیده را بر ذریل میهند آنرا بر اند و اگر چشمه بر بند از تنگ و غشای مری رود با هم لغضا یا
معده پیوسته تا معده در یک سطح باشند و مری فراخ تر از روده است و غشای درونی هم قوی تر
از غشای روده است جهت آنکه مری مجری طعام ناگواریده است و روده مجری گوارید و معده و دوطبقه
است و لایه های طبقه اندرون او اکثر از دراز است و بعضی مورب بنماده است و در جرم بافته از بر
نگاه داشتن آنچه لطیف دراز از اجنبی کند تا آنکه هضم و کار معده با تمام کس در چه قوت ماسکه بر اندامها
مورب باشند و لیغناء بره یعنی او همه از پهن است تا بعد اتمام هضم انتقال را واقع کند و طبیعت هر یک
بجل خود کار فرماید و در مری هیچ لطیف مورب نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت با مساک نیست بلکه
مشترک است و آنکه گاهی چیزی در وی محطه باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل یا بزرگی آن است و شکل
معده و گریست و پشت او که ملاقی مری است بهی گراید تا ملاقات هر دو باندام باشد و
طبقه بیرون معده و آنجا که قواست گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و هضم بهتر کند چه قوا و در مساکلی
دل و جگر که او را گرم دارند و درست و شامخی که او عصب حس از عصبهای فم مثل نفم معده آمده است
و اندروی گسترده شده و تا از نقصان غذا و حاجتمندی بد آنکه آنرا گرسنگی گویند خبر دهند و باشد و این
حس گرسنگی بقدر حق تعالی جز اندر فم معده نباشد چه اگر در دیگر اندامهای این بودی آدمی در گرسنگی
می طاقت شدی از خارش و سوزش بر اعضا و شربانی درک اجون از دل و جگر بجانب معده
رسید و اند و شاخا زده و در عهد گیر یافته شده و اصل شرب که آن پرده سر است و بر معده و با ما
پوشیده است ازین رگها بود و از بعضی شاخهای صفق که از پرده شرب و درون عضله های شکم
بر همه احشا پوشیده است از عطوبتی چرب و لزج که آنجا میرسد و بر آن بسته میشود و پیه شرب آنست و
شفقت آن حفظ حرارت است بر معده و امعاء و غیره و فصل صفق از سوی بالا از حجاب سرشته باشد

و بنور بدن را پوشیده و بنور مشاهده اندر آمده و آنجا که در منفذ تنگ در کشه می ران بدیده آمده است
 یا اندازه آنکه زگناه و باطل که بخایه مردم پیوسته است اندر روی گذر یافته هرگاه که یکی از منفذها پاره
 بسبب فزونی تر گردد و در زوده و شرب بدان منفذ فرو و آید بگشاید و حایه از افتق گویند و در و دارا
 همین صفاتی از بنها و خوشن نگاه میدار و بعد و عضله های شکم و پوست و شرب منفذ معده را که نقل
 طعام از وی بر و ده اثنا عشر فرو و آید ابواب گویند از هر آنکه تا طعام مضطرب نشود و این منفذ از هم
 آمده باشد و بسته چون مضطرب تمام شود و این ابواب کشاده گردد و تا قوت دافعه کار خویش تمام نکند
 ابواب همچنان کشاده باشد باون الله تعالی و شفقت مری و معده از برای گذشتن با کول و
 و شرب و طبع غذا تحصیل کپلوس و تغذیه بدن که از اعظم منافع بدنی اند از ان واضح ترست که
 به بیان محتاج تر باشد و من ذلک بمقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مری
 و اسباب و علامات و معالجات اینها و شوارق و بیرون طعام و آب که از اسباب
 از ورا و مانند سبب این یا تنگی مری و درازی آن بود از اصل خلقت و این حال بعضی مری و
 باریک کردن گفته را افند که سر ضربه ایشان قوی بود و از پیش خلق بسیار آمده بیرون و یا
 ضعف قوت جاوید و قوت دافعه باشد و یا ضعف قوای تن بود و چنانچه در آخر بسیار میا گاست
 واقع می شود و تاخر خشکی رطوبات مری باشد و یا عرضی بود از امراض خلق و یا پیش آمدن مهره
 گردن بود از محل خویش و یا چسبیدن از و کینه بر و زدن مری بود و جمله را بعلامات آن چنانچه
 مر از امین شده بتوان شناختن آنچه خلقتی بود و علاج پذیر باشد و آنچه عرضی بود و علاج مرتفع
 گردد و آنچه سبب آن ضعف قوای مری بود به بنید تا موجب آن که ام یک از سوء المزاج
 در تبدیل آن کوشیدن و حد و سوء المزاج مری اکثر از مر واکولات و شروبات و غلطی
 بی رطوبات نزلات باشد پس شناختن هر سوء المزاجی بعلامت حالات سابقه و لاحقه ملاحظه
 حال نزلات و مانعی ممکن و سهل بود و اما در سوء المزاج گرم مری روغنهای خنک یا عصاره کشتن
 و لوک پیوسته باید رییس گردن طلا کردن و شربت های خنک و کشکاب بکار خوشتن و آب سح
 تجرع کردن و منع نر که گرم بنورش کردن و اگر خشکی بهم تا این باشد پیوسته موم روغن
 بر پس گردن باید نالیدن و نیزه های چوب و نرم و خنک کرده آهسته آهسته خوردن و اگر غلظت

با آن باشد اول تنبیه این نصیحه قبضه و ملینات باید کردن بعد از این عملها را بجای آوردن
 و اگر حی خشک بدعا بهما سرشته در دهن پیوسته نگاه دارند و آب آبی از فرومی برنهند
 و همچنین میزبانی خشک در شش غیر قابض چون کشته شمس و شفق و در مثال آن و در سوره المیزان
 سه و بخلاف اینها ماکولات و مشروبات گرم بکار باید داشتند در غنهای گرم بالیدن در دهن
 راحت و امثال آن بالیدن بسی نافع آید و اگر حی بزرگ از زنجبیل و عسل و امثال آن ساخته
 و خشک کرده هر شب یکی فرو برد و چنانکه در مری یافتند نهاده و تری بر بالای آن بخورد و خوابند
 عظیم مفید آید و در اوست اسحق در وقت غلیم نافع بود و در سوره المزاج نیز تری خشکی فرا باید کردن
 از تریها خوردن و در هوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن و خدر نمودن و قطبها و غذای
 خشک و شور خوردن و پس کردن بکشد کردن گاو کرس و شباه آن و اگر حی بزرگ از حافظه
 و امثال آن هر شب در خوردن و در کشته کشیدن و بر نان و عسل اقتضار کردن و ترک آس
 و میوه و حبوبات اولی بود و آنچه پیش کرد و در عسل آب بجای آب و انار املسی بجای آب نافع بود و
 در اوست کشتی فائده دهد و در سوره المزاج خشک بخلاف این اعمال باید کردن و غذای هر شب نرم
 و لغاسات باید خوردن و محلات و در دهن و از ریاضات پر خدر بودن و پیوسته حلق و شام
 کردن را در دهن تنبیه بادام چرب و آستن و اگر سودای غلب باشد و بر فم معده پیوسته میریزد
 علامات بدان گواهی دهنند سودا نیز باید کردن بجز نای که کم قبض بود و میس نباید خورد و فم معده
 پیوسته بجز نای که شمع آمدن سودا است ملازمت باید نمودن و حتی از علاج ضعف معده سودا
 بکار و آستن و پیوسته جهانی نرم و چای شیرین در دهن گرفتن و آب آبی خشکی فرو بردن نافع بود
 و آنچه سبب آن ضعف قوای تن بود در تقویت بدن باید کوشیدن و در اصلاح مزاج و آنچه سبب آن
 خشکی رطوبات مری بود که در سوره المزاج پارس ساد و گفته شد باید کردن و آنچه سبب آن چسبیدن زرد
 و شباه آن بود در گلو و فم معده و علامات از ظهور لیب اندر تی و اندر بر جوشیدن آب بغم معده و بر آن
 بملق و دهن و گرانی خل و احکام افعال آنها در آن موضع بدان گواهی دهد باخراج آن سعی باید نمود
 و طریق اخراج را به سبقت بیان یافته و اگر چیزی باشد که بخورد و آساید و مضرتی با اعضا
 و رونی نرساند و گوشتی را نرسد باشد بود و هرانی بر اثر آن پیدا آمد و آسندهای غذا

میچ نم داشت و سوزشی در فم معده نداشت و اسهال سرفه چنانچه پیش از آن هیچ علامت نداشت و هیچ علامت نداشت و بعد از تفحص احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که کینه بجان این شخص رفته و بر فم معده او استوار شده و با وجود شش میر خاندن پس بی خبر از فرمود گوشت سگ بچرخ را هم بخیه آورو و ند و ند و خوردند و بعد ساعتی بدگفت که این گوشت سگ بچرخ بود که بغلام بخیه میزد و او در ملحق ازان التفن عظیم شد و بی کرد و گوشت را در چسبید و بود و بجهت مجبئی که کینه را با گوشت و خون سگ می باشد بر آورد و او صحت یافت و اگر باز گوشت خام سگ بچرخ را برشته محکم بسته فرو برد و چند آنکه نفهم معده و محل کینه شد و خطه کشت کند انگاه آزار بکشد و بدر آورد و بکین که کینه بر آن چسبید و بر آید و الله اعلم سوره الم اچا سنا و از معده علامت گرمی این تشنگی بود و که بهوای خشک شکم نیاید چنانچه عطش قلبی تسکین می یابد و طعام لطیف را زود تنها کند و طعام غلیظ را بهیتر و زود گوار و دیگر از غلیظ حرارت و اریغ و روانک بود و معنی با آن بوی سوختگی در بینی باید از آب و دهن چو طعام های خام ادراک کند و مضیم اذ افرازه اکثر از هشت تا باشد و از آب خشک و بهوای خشک راحت یابد و باشد که بعد طعام شیرین اریغ ترش آید و روانک و دهن با آن ملخ بود و همچنانچه بعد بخوابی نیز چنین حال گاهی می افتد و علامت سسردی قلت عطش و نفرت از چیزهای سرد با فضل و مضرت یافتن از خوردن سرد و بهیاط و برون اشتها از مضیم و دیر نیک مضیم شدن الطیف گرم و به مضیم شدن کثیف بلکه مضیم نماندن و حد و شب با دوقراقر بعد غذا خوردن تنگی نفس آنچه اندک غلطی هم در گوشت باشد و بسیاری جشاد و سوز طبع و باشد که طعام نگواریده آید علامت تشنگی کمی آب دهن و رطوبات مری بود و از اطامش و بسیار برون میل چربی و راحت یافتن ازان و تشنگی کردن پوست سر گشتان و مضرت عظیم یافتن از جوع و عطش و غذا ای خشک و تسکین نیافتن تشنگی از آب سرد و خنک کردن آب و سرد و بوقت حرکت اندک بعد این علامات پیش بوده باشد که از تشنگی احوال در خواب و بوقت سخن گفتن آب از دهن زد و داین سرد و شدم اخیر مفر و کم واقع شوند و علامات سوراخات مرکب معده مرکب این علامات بود و علاج هر یکی را بعد از آن تبدیل باید کرد و با شسته و اغذیه مناسب و سایر تدابیر مریه کیفیات با فضل آنها شتر تمام بود و در مزاج آنها و این مراعات زودتر نتیجه دهد و سوراخات مزاج باوی در معده علامت باوی صدف را وی تلخی دهن بود و بهیاط و سب

جانب دیگر کے لئے جو کچھ کہنا ہے

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ
ما كنا لنهتدي لہ

غذاست لطیف و شیرین و خوش و سوخته شدن غذای شیرین در وی و حدوث صداع در کمر
 اوقات متناوب آن از روی لون بشه و دلاغری جن و مضرت یافتن از گرمی و شیرینی و غلبه
 رطوبت خشکیا در ششها و سببهای آید اگر کم شیرینی خشک کرده و منقعت یافتن از آنها و باشد که
 از روغ گاوی بوی ایی تباه شده کند و گاوی طعم خود خام بید و گاوی بوی آب استاده و کندیده کند
 و گاوی بوی مغزهای خود و اگر بوی زنگار کند معایست و اگر کم باشد و صفراوی اختراقی و معده بود
 بر گرسنگی و تشنگی صبر نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه سببها و گدا و باشد که در آب
 غلبه کند و او را غشیان و قوی بسیار افتد تخصیص در صین ریختن صفر امده در پری معده از غذا و آب
 و نهاده این اعراض سبک گردد و در خلط معده سوزش فم معده و تشنگی غائب شود و علامات کور
 از گرمی معده و هم باین حالات باشد علامات طبعی بسیار رفتن رطوبت لزوج و غلبه بود از و بر
 در خواب و بیداری و ترش آوردن و طعم دبان و بسیار پدید آمدن بطنهای لزوج شده و در قی و باشد
 که آب دهن و مینی با بلبکی شور می بود و از آنچه تشنگی کاذبی رنج میبرد و این قسم بی ترکیب کم باشد
 و علامات تری سافج هم با علامات بطنی یار باشد و غلب طعمهای که خورده شود و ترش گردد و
 و صغیرهای خشک اغلب نافع آید و حرکت شعب فایده و در شکم نرم باشد علامات سودا و
 غلبه اشتها می کاذب بود و ترشی و طعم دبان و در اغلب احوال با نیک تلخی و ویست طبع و خشکی
 بشه و مضرت یافتن از ترشها و راحت یافتن از غذای ایی جرب و نرم و از چیزهای گرم و تر و
 متدل سوزش و تشنگی کردن بیکه های چشم و تشنگی مینی چشم و خیالات خلط و ترسیدن در خواب و
 بی هضم و سوزش فم معده در گرسنگی و کم شدن آن بعد طعام تخصیص مناسب و علامت بیوش
 معده هم باین علامات ظاهر و در قی قوی که بناگاه و بخود کشند و یا مینی غیر مقوی سودا است
 و یا مینی لون سودا و آن در آن پدید بود و بدانکه سودا المزاج دموی در معده نباشد جهت قلت
 گوشت و خون آنجا و عدم مرار در جواف آن بخلاف سایر اخلاط علاج بهترین تبخیری و در خلط
 تنقیه هر خلطی بود از طریق مینی که مناسب آن خلط باشد چنانچه در باب ثمانت بعضی از آن کور
 و طعم در قی زودتر از صفر آید و صفر از و در از سودا و بعد تنقیه بعد از آب شسته بهنای و در آب
 مخرج خلط سوزی و معدل مزاج باشد و اگر فی را مانعی باشد داده از بعد یلات تصلاح در نیاید

و تسکین نگیرد و بکلیات و تسکمه لافقه تنقیه باید کرد و بعد از آن تقویت معده نمودن بقوت
مناسبه چنانچه بقوت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با کمال در صفا و بی بقرص قوت
و اطریفل و شیر خرفه و روغ و سایر اغذیه و اشربه او و دیگر که در تحریک اشتهاست
محرور مزاجان گفته شده تعدیل و تقویت معده متافع باشد و رسوداوی نبوغی که در تدریس
مراقی گفته شد حقیقت باقی آن موافق آید و آنچه در علاج اوجاع و ضعفهای معده گفته شد
اغلب آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم و در معده سبب آن سوزن مزاجی بود و با
بیشتر از صغرافت باز سوز و اجتهت آنکه فساد معده و آنها مزاج معده را کیفیت جاوده و سبب و نفع
یا خوردنی باشد که در او این کیفیات غلبه سردی مشرب و بات بود چنانچه آب خنک سرد که اکثر مردم
برداشتند و کشند معده ایشان فی الحال در گیر و نیا و کاجی حس معده و بود که از آدمی کیفیت معلوم
و باید آید در فضیلات اخلاط بد باشد نفهم معده از غنوی دیگر میجاست یا بسیار گشت چون جگر در رحم و یا با
غلظت بود که در جوف معده و حادث گرد و با سبب و سبب و ایلام کند و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث
گرد و ویرتر بماند و اسهال بیشتر باشد و مادی بود که در جوف معده و پدید آید و این شمع عرضی بود و بسیار باشد که در
معده است و باید بود بواسطه جبهه میل مواد بجل متالم آسان پدید آید و بسیار باشد که از این اسباب برچاره بود
بالائی زسد قوس بنجه با وجع بارش و علاج آنجا که سبب سوزن مزاج صغرافوی بود و علامات چنانچه
دست شده سابقا بدان گواهی دهند تحت ملاحظه باید نمودن تا مایه و صغرافه اندر نفهم معده است یا اندر
قرمعده است و حسب از معده مادی و در اشرب کرد و است یا نکرده و صغرافه از غنوی دیگر بواسطه سوزن و یا
سوزن و نفهم معده و بی آید و با سبب گرمی معده و میل بر آنجا بیشتر میکند و یا از اصل خلقت منفذ عرضی
از زیره بقدر معده می کشا و است و صغرافه از آن منفذ بیشتر از مقرری آید منع و لک اخلاط ملایمه
باید نمودن تا مادی و تحت رقیق است یا نه پس برحالی را مناسب آن باید تدبیری کرد و چنانچه
ماده اگر رقیق و اندر نفهم معده است و در شوج در خلوصه طرفه صباح و از آن بعد طعام مناسب
و احساس الم در نفهم معده و زود بر آمدن خلط بقی و تسکین و وجع برقیقت آن بدان گواهی دهند
بکنجین یا آب سرد و اکثر روزها بر ناشتایی باید نمودن و بعد از آن در ظرفهای صبح زود و در
غذای لایق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات صغرافه کشن اگر نفهم معده را با

که پیوسته در دهن گذاشته باشد و آب آن فرو می برند و در ششهای متوقفی معده و انفع انداختن بعضی نار و آن
 و آب هب و غذایابی و ششهایابی که در امراض صفراوی ممرانگور شده و در لظایان کشته شده و آن
 معده ای گرم مذکور سبب گیر و همه موافق بود و همچنین ادویه های متوقفی که اینجا بیان می شود و بعد تنقیه
 جمله نافع آید و اگر ماده اندر تمام سطح معده آلامیده است و در واز خلط با استند و کثیر و غلبان به تنوع
 و کم نشدن وجع با وجود وحدت فی و در و بر آمدن خلط و رقی با وجود مضمی مناسب بدان استنداد
 کند بعد از سه رقیق و میخوش و مرغی و غیر فی باید فرمودن و اگر بدین نشود مضمی لائق با آن غده ششم
 و اگر بدین هم پاک نشود تعیین گردد که جرم ماده در شش است که ده است پس اندک ایاریج با شش
 و در کتب تعیین باید دادن و بعد آن آب غالب فایز خوانیدن و فی فرمودن و در شکایت طبع غذا
 مناسب دادن و در دیگر راه سهل با ملین صفرا دادن و همچنین در سینه یک نوبت این عمل کردن و
 غذای شربت و دواهای متوقفی از آنها که جهت قسم سابق مقرر شده از ششهای دادن چند آنکه طبع
 قرار گیرد و اگر ماده ریجی در معده باشد و وحدت در و بعد غذای لطیف و تنوع پیوسته برید رخ
 خلط و سست و ملو اسه و دشوار بر آمدن ماده در فی با وجود این معنی بران دال گردد و تنقیه مبسمل خلط
 غلیظ صفراوی باید کردن چون ایاریج فیهرا و اشباه آن بعد از رفع خجور و در مطبوعات مناسبه قبل از آن
 و بعد تنقیه غذای چاشنی کرده و در ششهای برانند و متبدل الطعم و حراره و متوقفی معده و باید داد
 چون اشتمای ناروان و موز و مغز بادام و نعنای و ششینه دشته باشد و نعنای و شرف و امثال
 اینها و اگر صفرا سبب سودا و یا غلبه گرمی گردد و غلبه آن معده می آید در رفع سده و اصلاح جگر
 به مقوری که در مجلس سبب است باید کوشیدن و اگر از سینه زهر می آید از اسه کردن ممکن نباشد لکن
 پیوسته به تنقیه صفرا و تعدیل خلط و خالی نگذاشتن معده از چیزهای ضعیف و معال صفرا امراض باید نمود
 و اگر سبب گرمی معده صفرا بسیار بد و میل کثرت علاج سودا المزاج حار خشک ملاحظه باید نمودن و شش
 باید کردن و اینجا که سبب سودا المزاج سوداوی بود و علامات سودا چنانچه بوقت بیان یافت
 بران گواهی دهند خشک ملاحظه باید فرمودن تا سودا از مزاج می آید و بودن در و غلبه در طر
 شب و بعد غذایابی سه و خشک بیشتر بودن و میل در دیگران بجانب مزاج از طرف راست
 و عدم آفت سپرز در فصول بر و بیشتر بودن بران گواهی دهد و یا از سپرز می آید و آفت سپرز بران

سپس از مرآت تدبیری که در این نحو لایا مرآت گفته شده آنچه لایق بود بکار باید داشتن و در حلاصه
تدبیر سپید ز مدینه ترش بودن و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جمله از موله است
سودا و خشکی فرا بر خیزد و در ترطیب کوشیدن بشیر طبع که از حاد معده نشود حضرت
دو سال در معده مراقب بود و انواع معالجات که در کتب مسطور است مشغول می بود و در وفاد
بیکدیگر و اما تمام مدتی نشد چوکی آید تغذیه کیتی حیالی مقوی رس ساخت و چند نوبت از آن
داد و شب و روز بر بالای طعام و قبل از آن و آسمان سوداوی چند بر فتن از آن واقع شد
و تمام صحت یافتند و هرگاه بعد ایام اندک کوفتی در معده و تصور منجم در می یافتند باز خیزد و
اعا و سیکر و زنده تی را از آن رس شد و چند جایی دیگر هم این تجربه شد نافع آمد و هر اجم
این نوع در معده هفت سال و بعد اوست پردیس که بر بالای طعام آخر بر طرف شد و
انفع اوقات خوردن این دو درین مرض طرف آخر و زو اول شب بود و بر بالای طعام
مناسب و ترک آب و اقتصاد بر خیزد شیرین بدل آن در غیر وقت استلای معده از طعام
بسی نافع آید و چند روز در معده بریحی را بهم جدا و ست رس علاج کردم و در صفاوی بهم بسیار
باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای طعام ترش شیرین ماس خورند و نافع آید بجا صلی که در اوست
در تقویت اعضا و در بلغمی که نادر از بلغم شود و یا ترش اند همین دواها بعد تنقیه بلغم بقی مکرر
بر بالای طعام کم قاتق و یا بر ناشتابی نافع باشد تا بحدی که مقوی بریس و صیال بداند
بعضی کسان باشند که چون طعام خورند بعد ساعت در غلبه کنند چنان بقرار شوند که ناتی کنند
و نیز ترش بر بنیاد تر از گیرند و بسبب این بودین خلط سودا باشد و در قمر معده که در وقت
هضم با طعام یا میزد و نشتد که دو و نیم معده بر آید و زو آغاز کند و تی را در پنجا بعد خوردن
طعام و کشش از حد و شایع عظیم نافع بود و اگر متقی مناسب بود که ماده را بکشد و یا طعام بر آرد
بسی نیکو باشد و بعد از آن اندک چیزی لطیف باید خوردن و بر بالای دوا می مقوی رود اگر
و تنقیه مبطل اینجا عظیم نافع آید و آسان بود و بهتر این باشند و بسیار بود که کسی بر بالای
آن مناسب بی تنقیه اصلاح کنند ~~مستخص~~ را اندرون می چیدند و به چیدن نافع
اما در حاد معده ادراک آن سیکر و چون در دوزیا و همیشه تی سیکر و کشش هم گاه

حرکت میکرد و در بنهایی از حرکت کین می یافت و بسیار است بود و هیچ اشتها نداشت و زیاد
 لاغری شد حضرت او را نوبت کینی داد و در صحت یافت و آنجا که سبب خوردنی نامناسب باشد
 از حریمات بخورون مصلحات کینیت آن در بعضی وقت کردن اصلاح باید و این را دوا می باشد
 و تکرار سبب مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و تشنگی طعام و از آب سرد و پدید آید همین حال دارد
 و رفع این یعنی کامل شود و بار سال ضعیف و چندین گرفت فوجوان را دیدم که از خوردن هرگز
 منفرد و در گرفت و بخورون چربیها و شیرینهای معتدل و شیر تازه و میوه های شیرین صحت یافتند
 و چند دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلوده در معده سخت پیدا کردند و در متبادران بنامند
 بواسطه تغییر مزاج معده و حدوث خلطی مولم از آنها و قریب با عرض وجع خود او
 ظاهر میشد آخر در اوشت و بار آب شک و حافظه الصحه کردند صحت یافتند و آنجا که سبب ذکا
 حس معده باشد از عدم علامت سوء المزاجات و غیره از مذکورات و متاثر شدن او از آنکه
 کیفیت بدان باشد در اوست بخورون معتدلی معده چون حافظه الصحه و مزید المروءه باشد
 آن نافع بود و وسیع چیز که طعام بسیار غالب داشته باشد باید و اون و آنجا که سبب برآمدن فضل
 اخلاط منوی یا خلطی یا طمشی یا غیر آن باشد باصلاح مزاج آن اعضایی مجاور و مشارک و متغیبه
 آن فضلهای صحت حاصل شود و آنجا که سبب یا غلبه بود از معده و غلبه آرزو و در معده طعام
 و سبب معده و قزاق و حرکت با و در معده و شکم و عدم علامت خلطی مولم در معده بدان گواهی
 از طعامهای شفاخ و پر خوردن و بی ترتیب و هر ساعت خوردن خدربانید کردن و غذاها و دواها
 با و شکن استعمال نباید نمودن و بعد طعام مناسب و دواهای لایق حرکت معتدل کردن و معجون
 در شب با سبب نفی و در تکیه چیزهای شکنده تا وفایده بخشید نباید و اینها سبب تکرار صحت
 اگر قصور مضموم بود و علاج باخته باید کردن به ستورش و اگر خلطی باشد متغیبه آن نمودن و اگر بد
 غذائی بود تغییر کردن و آنجا که بنابر الا اتصال ریجی بین الطبیعین معده واقع باشد و غلبه است و
 و سخت محل و ضعف بعضی قوتهای معده و کمی آرزو و بودن میل آن و صفت برآمدن آن
 و عدم علامات دیگر استجاب بدان گواهی دهد و بر وفق سبب آن و تحلیل آن بکند و است
 با و شکن استعمال از غذایه و اثر به شکنده در میان باید کوشیدن و ممکن که برآمدگی محل چیز

محسوس شود و در غلبه بر او دست مهارش و کفنی و حافظه است و عقول معنوی که بی ثمر باشد
و آنجا که سبب ورم معده باشد علاج ورم باید کردن بدستورش و الله اعلم آما س معده
سبب آن اغلب خلطی گرم بود که در معده و آنرا از اخور و ورم بدید آید و گاهی از خلط
سرد و هم افتد و باشد که از کوفتی غلیظ که از خارج بدور کند علامت آن برآمدگی و
گرانی محل بود و تب لازم و تاسه و غشایان و درشتی زبان و نیز آل و بطلمان اشتها و سایر علامات
اختلاط سبب ورم با این علامت او بود و آنچه از ضرب افتاده باشد بعد از آن و تقاب ورم
با آن دلیل بود و علاج آنجا که سبب خلط گرم باشد خشک فصد باید کردن تا با و گرم گردد
از دیده این شود لیکن شقاوت ماده پس غذا را کم و لطیف و خشک و محلی باید ساختن چون قدر
کشکاب یا انار آب و آب زایا شراب نبشته و با شراب نیلوفر باید دادن و تحلیل ورم بنماید
و نیز آب کاری کردن بدستوری که در او رام گفته شده و از سق و تسهل بر جدر بود و منع شسته
اگر میشو و بکثرت کردن اما چون تبسین و تبسکین و تحلیل ورم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی
با آب خیارشور و قدری روغن بادام شیرین و شراب نبشته باید دادن و آنجا که تبسینی زیاد
نباشد چون ضعف است نبوض خیارشور و روغن و شراب نبشته و ص ملایم شراب عرق مذکور و انار
آن باید دادن هرگاه شکم حبس شود و دیگر تبسین مذکور دادن چند آنکه فصد بدید آید و گوشت فصدیم
اگر میل کند اندک که توان دادن و باید که ضا و از قبل از غذا دادن بدو سه ساعت بدارد و در
غذا بجا ساعت دهند تا ورم فصدیم نبوده و آنجا که سبب ضرب باشد اغلب سحر و فصد و در آنجا
که جثت ضربه بوده باشد یا اغلب و سقط گفته شده و علاج آنجا که سبب خلط سرد است
در ابتدای غذا و آشپزی و ورم و تحلیل بکار باید و شستن و تبخیر کامل خلط معده را و دادن با صفا
صاحب اعراض گوید و ورم ورم ورمی خشک فصد کامل باید کردن آنرا تسکین با آب گل
و تا چهار روز بر کشکاب و آب انار و فصد و آب همان نوع مذکور دادن و طبعی آن و در میان
از عصا و برگ مورد و صندل و صندل و ورم و روغن گل و عصا زلی یا سبب جلد را با سحر و در آن
صلایه کند و باید ساختن و ضا و آن از ابی و زریه آتش بریان کرد و باید با سبب از زریه آتش بریان
کند و در تخته کد و در میان خرقه بران کوفته باید و مرتب گردانیدن و شراب و انار آب و انار

و شیرین و آب آبی و آب سیب باید فرمودن و بعد چهار روز یا هفتم هر روز شربت از آب کشنبر
 و آب عنب اشعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم فلوس خیار شنبه و دانگه زعفران و اندک
 زعفران با دام شیرین باید دادن و ضمادی از آرد جو و صندل سپید سود و ترashed کدوی تر و
 عصا سه عنب اشعلب و اندکی زعفران بکار داشتن و غذا برقرار و از ششم تا چهار و بیستم
 شربت از عرق عنب اشعلب و عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق کرفس مقدار چهل درم
 یا چهار درم فلوس خیار شنبه و دو دانگ زعفران دادن و غذا و آب بر سه روز و اگر طبع را
 نرمی باشد زیاده از مرارت قرض طباشیر معوض خیار شنبه یا روغن داخل باید ساختن و یا قرض
 گل دیارب گل دیارب حبیب یا رب ابی داود و ضماد از عنب اشعلب و کشنبر خشک یا تر
 و بنفشه و خطمی زرد و اکلیل الملک و بابونه و فوج ترس و موم و روغن گل یا بکار داشتن بعد چهار و ده
 که حرارت نخنی کم شود و باشد با بابونه و اکلیل الملک و قفاح از خزانهر یکی سه درم مصطکی و کهر یا
 از پرکی دو درم اندر قرض گل زیادت کند و بشرباب انگور سی بسزند و آفراس کنند و بعرق
 عنب اشعلب جو شاییده و جای کرده مقدار لائق دهند و اگر قوت ضعیف باشد صبح البیضی بنشیند
 قدر توان آن بعد هشت روز که ماده تحلیل کرده باشد و تب آهسته شده و چوبه مرغ خاکی توان ادراک
 و در رشته و ماش برنج و آش جو که از محملات مذکوره در آن جو شیده باشد چون آماس بنشیند خواهد
 و چون کردن و تحلیل شود و در هفت نخست در زیادت آرد و تب گرم تر آید و اگر بنشیند آن
 ظاهر شود و در دو تب آهسته گردد و آماس بر حال خود باقی ماند چون طمس معلوم گردد و باری باید داد
 تا کشاد گردد و در این تدبیر خیال بود که شیر تازه و آب گرم بچرخانند و ببت معد و را میالند و
 و می جنبانند تا کشاید چون کشاد گشت و کم شدن ورم و اعراض سگ و ظاهر شدن ریم در بران
 بدان گواهی و جهت پاک ساختن محل ورم از چون که مایه غسل گرم باید دادن و آنچه خشک و سوز
 منقل فرمودن و اگر حرارت غالب باشد جلاب دادن و اگر در کشاید مقداری خردل کوفته اند
 یا غسل دادن و اگر ترسد که تب معاودت کند خیر ترش اندر آب گرم که آهسته و اندک گلب
 خیار شنبه اندر آن حل کرده باشد که روغن با دام باید دادن و میان نشسته بی بزنند و بکیرش
 آب انجیر دو اوقیه لعاب تخم گمان و لعاب حلیه از هر یکی ده درم زعفران سوده و دو دانگ

صحت یافت و هرگاه که مرض پیش از وقت و نفع ورم گرم سخت بالا نشود و چشمها را سبب درشتی و سبب
وقتی بدید آید و سبب آید باشد و بول اندک اندک آید و معد و سخت باشد چنانکه گشت نهند و در شش
علامت آن بود که ورم در سبب قوی واقع باشد اگر با این حالها ورم در دکنه و اطراف سر و می شود
دلیل بد باشد اما چون در سبب محقق گردد و در نفع آن باید که کشیدن باز و در نفع گردد و در سبب نفع غذا با
و شش بر تها و دواهای بر آنند و همانست که در جفت او را ورم و ازین جفت مذکور بود و از خشکیها و
چیزهایی که نفع را پس از آنکه و باز دارد و در جفت باید کردن و دواهای ضما و طلا را نیز گرم افکندن
و نیز آب کاری فائده و دیگر دواهای و دواهای مجرب بگیند و در نفع کیدرم و نیدرم تخم فرو و حلیه
از هر یکی چند گرم حله را سائید و با سه اوقیه شیر خرباشیر بزرگرم کرد و بخورد و نفع بود و دواهای ضما و
مجرّب بگیند و در نفع خشک یک اوقیه بزرگرم و چهار اوقیه حله کوفته بشیر تازه بزرگرم بسر شدند و
بنهند و هرگاه ورم نرم شود و علامت آن بود که بچه شود و از آن هنگام مرض را باید فرمودن تا بر
قوی جامه خواب فرو خستید و معد را بر فرش نخی فرو فشار و تا بدین مدد بطر کند و ریم دی بر آید
انگاه تدبیر زوایانیدن به مشورت کنند و آنجا که آس کرم صلب گردد و جفت تحلیل یافتن اجزا
لطیفه آن و باز ماندن اجزا کشف آن و صلاحات محل و سکون جمی و طول مرض کرم بی تحلیل ملی نفع
و خشکی و طاقت بدن و خیالات بر دو سبب بدان گواری دهند و در این شیر شتر معوض آب و طعام
باید دادن و گاهی خراشید و از اصول حل کرده و روغن با دوام با خروج بر افکند و اذن بود
بود و اقرص سبیل در تفتیح و اذن نافع آید و گاهی غذا اندکی مغز نان سیده در با قلا آب عسل که
زیره و بادیان و در آن جو شیده بود و اذن مفید باشد و گاهی عملی تخم دارسم نافع بود و مواد می پزند و
اکلیل الملک با نود و حلیه جب التجارب فستقین از هر یکی جزوی اشق مثل از هر یکی ربع جزوی
اشیر خشک و در سبب بعد و در شیر نفع تا نیک همراه شود پس او ویرا سائیده با بگیند بسر شدند
و ضمما را در آن شمع آب مذکور حل کنند و مجموع را ضم کنند و در سبب بر می نهند و بزرگرم کرده و نیز آب کار
بسی نافع باشد و سایر علاجها را از معالجات او را هم حلیه باید استنباط کردن و اما در ورم طبعی اگر گاهی
نپاشد در ورم و در اول غذا و شرب آب آلود باید گرفتن تا بطول بات اغلب تحلیل رود و
بعد از آن دستور می کرد و در حلیه نفعی گفته شد و در عهد اشتن آنچه مناسب وقت دهند تا بهشت روز

ششجات معتدل باید و اودن درج بر اوع مناسب کم بر و کرون و بعد منتهی تدریج گرم تر کردن و در تحلیل
بجملات قوی کوشیدن چو این ورم کم صلب گردد و از و بر ماندن ماده آن غسر گردد و تیزاب کار
قوی در اکثر احوال نافع بود و در غشای تحلیل قوی بالمیدن بعد منتهی چون راجه و اشباه آن و بجای
آب مار اعلی خوردن یا شیر شتر و یا قتر بے نافع بود و آنجا که در مری ازین انواع ورمی پدید آید
بهم بدین نوع معالاج باید کردن و الله اعلم **ریش و پش** **محرر سبب**
ماده بود و تیز و سوزاننده که اندر معده تولید کند از خوردن غشای گرم و تیز که از دماغ بر آنجا ریزد
و باشد ماده نیز از عضوی دیگر بدانجا آید و باشد که از خوردن چیزی سخی نیز چون ذرا یخ و بلادر
و اشمال آن واقع شود یا از چیزی است گرم بالفعل چون روغن داغ کرده و یا سوزاننده چون
تیزاب و اشباه آن حادث گردد و علامت آنچه از ماده حادث میزند بود شا به آن تب گرم
ست و یا چیزی بوی دمان بخلاف عادت و خشکی کام و زبان و قلت اشتها و سوزش و الم
محل از ورون اگر تعاش معده و اعضا نیز گاهی و آبی بسیار در آخر اندر قی پوستانی که از سر شیر
برخیزد و پدید آید و باشد که با باز باز برگردد و اما اگر قرصه و بثره اندر فم معده باشد الم آن اندر
مر و سوی سینه یافته شود و گاه باشد که نفس تنگی کند و اطراف سرد گردد و غشی افکند و پو
قرصه اندر بر از اغلب اینجا پدید آید و اگر اندرون متصل معده باشد هرگاه قتل طعام معده
فرود آید الم اندر حوالی ناف باید و پوست ریش اندر بر از بیند لیکن این پوستها اندک
نازکتر بود و هر که خواهد تا محل وجع را تحقیق کند چیزی که در آن خردل و سرکه باشد بر فیض بخوراند
و ملاحظه کند **علاج** نخست فصد باید کردن خصوصاً که دم غالب بود و هر روز و دوغ ترش
کافی مقدار و سیر یا یکد رم طباشیر و یکد رم گل سرخ و یکد رم بزر اخحاض سید بند بگیند
شیر گا و وده سیر آب نفع حاق یا پودر عصیر غور و پنج سیر یا سیر نه و سنگ باب میکنند چندانکه
آنها برود و مقدار شیر بماند و آن شیر را با آب آنار ترش سید بند بوقت حاجت و آشامد
نزد سبب بوده باشد تنقیه دماغ و سد نزله باید کردن بدستور شش و اگر ماده از عضوی دیگر
آمده باشد اصلاح آن عضو و تنقیه ماده بوجه لایق باید کردن و اگر ریش کشته و منقش شده باشد
جلاب و مار اعلی و آن کی اما بچ نفیر با آن کی جد و از جهت تنقیه محل و اصلاح خلط آن باید

لے فدا شکر
کرب کر از
بادیان و غوی
تیار کیش
از خفا و کینه

پس دوع ترش با آب نار ترش با کشکاب سید هندی غالب نمائی کنند انگا و سنا قبی قی دوع ترش
 و طباشیر و گل ارمنی و گل سرخ باید داد و تا به صلاح آید و طعام تر باقی فرمودن و اگر بهتر باشد
 خاصیت بخار شبنم اندر آب کاسنی باید داد و اگر بخورد اسهالی بدید آید طباشیر در رب
 آبی یا رب سبب یا اندر کشکاب سبی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در سینه
 و بر اذ ظاهر گردد و فاذ هر اوجده و او گل مخموم یا مثل آن در آب لسان اکحل باید داد و
 جمله عصا را می قابض یا مثل تر یا قات خورائیدن مفید آید و علاجی که در قی چون مذکور شود
 هم مفید بود و غذا ای قابض تر باقی مانع باشد و آنجا که سبب برش و نیزه خوردن و ابرج
 و بلا در و امثال آن باشد علاج بدستورش باید کرد و آنجا که سبب خوردن و روغن آن
 بدافع و تیزاب و آتشباده آن باشد و آن جمله مری و معده باشد علاج آن خوردن شیر گوشت
 و روغن و مرهمهای مناسب بود و پیوسته و کم کم جمله غذا های مغری و لعابها و فالودها
 پر صمغ و سریشیم نافع آید و خردین گل سرش و پیوسته پس فایده دهد اینجا و در ریشماک
 صحن روی و اعدا علم کجاست هرگاه طعام در معده نگیرد و شود و چنانکه غشائی که از حلق بر آید بوسه
 تخم منجسته و چیز می کنند و کند بی آنکه چنان چیزی خورده باشد و یا تیز و ترش شود چنانچه در خون
 طعم آن بایستد و نم معده نیز سوزش آنرا در می باید و جشاء حاصل بدان گواهی دهد آنرا تخم گوشت
 و این حال از صحت بسیار دور باشد لیکن مقدمه امراض کلی شود و همچو جشاء غالب سبب
 نوع اول حرارتی و مویی بود که بغیر از سرد و آنرا از قبول معضم باز دارد و تخی آنرا بسوزاند و نیست
 گرداند و بسیار در و این حال معده های گرم را که تشنگی بعد اکل غذا کشند و یا گرمی بر بالای طعام
 یا میوه خورد بسیار افتد و سبب نوع دوم خالطه ملغنی ترش یا سودای بود و یا غذا بود و معده که بر معضم
 اعانت نکند و غذا بسیار در معده بماند ترش شود و علاج اول آن بود که در جمله سبب درشت کنند با شمام
 یا بیشتر آنچه سیر شود و بعد از آن تقویت معده نماید و بقویات مناسب مزاج معده و اگر قی را
 مانعی باشد یک جام آب نیک گرم و ثلث آن کباب یا نیک خوردن و نیم درم صطک سوده قبل از آن
 باید خوردن یا مقوی دیگر که آب یا قابض نباشد تا آنچه اعانت کنند معده و ابر دفع و گد افشان
 هر سه آنرا تخم شکنند و سطح معده را از آن بشویند و انتقال را از و نشتر نهند و بعضی دلوها

باورار دفع کنند و نادام که معده از این طعام فاسد یال نشود و حشمت جوع نیکو بدید نباید نیامند
 هیچ غذا و شربت و شراب و آب و سیوه خوردن و اگر گرمی در دم با مساک تخمه را اصلاح کنند و
 معده کندیده از گرمی و خشکی را این بغسل نیکو نباشد و ترشی معده را بخورد و حرکت و اسهال در سن
 کسی باشد بجا آن نزد و اصلاح کرد و تصبیه را و بدیم که چنان عادت کرده بود که چون معده او
 کندیدی طعام خوب غالب بر بالای آن خوردی آنجمله با هم بنغم نیکو شد و از آن مضرتی نیافت
 و اگر چه این حال رسمی نیست لیکن این حال بشما به است که آب غالب خوب در میان اندک آب
 کندیده در رو و جمله را خوب سازد و آب گرم که فرموده اند آنجا که تی نشود و همین نقل کند و سیوه خوردن
 و شیرین میا نیامند بد باشد و اگر دومی مصالح بعد خوردن طعام بر بالای آن خورد اعتمادی پیدا
 و در اسهال تخمه سیاه فسا و اختلاط و امراضی بدید آید چنانکه تخصیص که ادخالی بران واقع شود
 و اگر ترسب مضمای بود و کان بر خوار ازین بود خصوصاً در خصوص که استحضات جلد و کثافت
 بشده در آن واقع باشد چون فایده صاحب معده کندید و حرکت و آنچه زیاد و مضربه بود
 و عت و خواب را استراحت در هوای خوش و اساک بعد از اسیر کور عظیم معنی بود و او در رو و تلک
 دفع آن کند و در هر دو شتم بعد اصلاح تا سه روز ملاحظه کردن لازم و کسانی را که این مرض بسیار
 می افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت معده و تبدیل و تعدیل مزاج آن باید که شیدن و ترشیت تمام
 در اکل و شرب مرعید اشتن و باجمه کسانی را که معده گرم و خشک باشد آنچه خوردند سردی مانع
 و لغایت نزد آبهای خشک با طعام مناسب بود و سیوه های کم شیرینی مفید آید و هیچ چیز که
 سریع الحضم و لطیف و رقیق باشد نشاید خوردن که نه و متغیر گردد و مستحیل کیفیت بد شود و ولیم سیله
 فقط در وین که اشتن و آب آن فروردن اکثر اوقات عظیم معنی بود و کسانی را که معده سرد بود
 بخلاف مذکوره عمل اختلاج نمودن و فرید اعمال در اصلاح حال معده از مساجت و دیگر معلوم گردد
 و بعد اعلم قوا که بعضی جاها آب از انگشت گویند حرکتی بود و دم معده و معده را غیر طبع
 مرکب از تشنج انقباضی و تمد و انقباضی حشمت دفع موزی و خدر از آن و این موزی با کیفیت
 غالب حری و یابردی بود که از خارج یا داخل بنغم معده رسد چنانچه بعضی مسافران و ریه
 بسیار سرد و بعضی مجربان را در آبهای سخت گرم واقع می شود و با کیفیت حاوه باشد

که از در و چیزی خاوری نم معده نومی چهل آید چنانچه از خوردن او دیار و از گذشتن صفرا
و نجاری در قهبران واقع میشود و با کیفیت خاوری باشد و یا شد که از ترشی در معده دارد و هم بد آید
چنانچه از خوردن آبی ترشی می افتد و یا بلغمی باشد غلیظ و لزج که به نف معده چسبیده بود و شغل
در بر و آنرا بنجیه میازد و یا با وی باشد غلیظ که در معده و حاد شود و باشد و تحلیل نمی پذیرد
و چیز باز نف معده بر می آورد و این را می کنند و یا با بدن چیزی خشک بود و در نف معده که بحریم آنرا
میرنجاند و یا سوء المزاجی سرد بود و چنانچه در ضعف خراست غریزی بعضی در بطن و پیران کودکان
را افتد و یا سوء المزاجی خشک بود که نف معده در تشنگ سازد و چنانچه از غلبه تبهای مفرقه حیوانات
بعده از استفراغهای مفری واقع میشود و این قسم چون سحر نگردد و امید خلاصی نباشد و یا آنکه
والمی باشد در معده و یا در جگر یا در غیر آن که مادی در او ان نف معده و بر آید و اندکند و اگر چه بعضی
از این قسم عرضی بود و بلبلج بر قوت باشد لیکن چون این عرضی است که در اکثر تر از عرض میباشند
در اکثر احوال بلبلج باشد تا آنکه بستوری که بکار بیان یافته کردن لیکن چون با احتمال
بسیار یا سهل است از مقویات نف معده و با آنها باز یاید اگر کثرت تحلیل باشد تقویت است
که دلت ناقدان و مستقر نشان مقرر است باید کردن و آنجا که سبب حرارت است و یا آماس باشد
و تسکین و دشمن و خوردن و حمله لایق آنجا موافق آید و آنجا که سبب خوردن چیزیهای تیز باشد
خوردن آب گرم و در معده و شور با می حریب بر طمائی خشک فائده دهد و آنجا که سبب خوردن
ترشی ز مفتح باشد همین باشد علاج بی آن و شربت فائده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طبع عام
سبب باشد بلغمی دفع آن باید کردن و گدازد و اشباه آن خوردن و آنجا که سبب باد سرد باشد
و دم فرو گرفتن در معده گرم و استحمام فائده بخشد و همچنین خوردن شور با می گرم و آنجا که سبب بادن
افتد بود و گدازد شستن جگر شود و آب آنرا بگذرانند و آنجا که سبب باد غلیظ بود و از علاج دفع رطوبت
بکار دشمن و آنجا که سبب گدازد شستن صفرای زنجاری بود و همچنین اشباه آن فی ستنونی باید کرد
با غسل لقمهای کلان خوردن سفید آید و غسل آب گرم در کشیدن اندک اندک و زنجیریل پرورده
با بستن خردن و خوردن نافع بود و فی کردن بسلاب و خوردن قلع آن کند و کبسی و شیرین بر نافع
خوردن دفع آن و اگر گشتی نف معده آنرا فرآورده باشد باز تا میر قوی تر باید کردن چنانچه

بیدنی سهل بلغم غلیظ باید دادن و مداومت کبشی یا مهارس نمودن و یا حلوای بلادر و
پیوسته جزو بود در دهن و اشتق و آب آرزو و بدون نیازت نافع آید و از معاجین مناسبت
هم در وقت خواب بعد تنقیه و قرار طبع جهای بزرگ فرو بردن پس مفید باشد بشرطیکه
در فم معده مدتی بایستد و بنمیدرم چند بیدستر و سرکه خل کرده آشامیدن توان بمانی ابرو
هر و می در ری بود و او تب ربع داشت و درین اوقات که تب کم شد فوای عظیم
پیدا کرد و هشت روز داشت متصل چنانچه از خواب و بخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ
نی توانست خوردن و در آخر نیز رقیق فی المزاجت خوردن از ضعیف آن ضعیف گشت
که غالب میشد غش میکرد و قریب به ملاکت رسید همین در سرکه فرمودم که سه روز بماند
میخورد و بهتر شد و روز چهارم در آب دادم و غذا شور بار بنجی ساده چرب می خورد و میفرمود
و اول حال تابیده و زردا کثر شب مصطک می خاشد همین و روز چهارم تسکین یافت و در شب
پنجم عرق کرد و صحت یافت و با جمله در اکثر قواها در گرفت و ضد قوی کردن و از چیز
معجب رفتن و حرکات غلیظه مرعجزه و قی کردن و رسیدن آب سرد و یکبار بر روی تن و
و بستن انگشتان پای رست و خوف و غم و فزع و استحمام و عطسه کردن پس مفید بود
و الله اعلم کذب صیحات انبارسی ارفع گویند و آن تمجی بود که قوت معده آن را
تحلیل دهند و از راه خلق بر آرد سبب بسیاری آن با خلط سوداوی و یا غلیظی معده
که تصرف در غذا امکان نبود و بدان سبب ازان باد ما تولد و یا عدم قوت گواریدن
اندر قعر معده بود و اگر باد اندر معده همانند تحلیل نیاید و باروغ برنی آید هم هلاک باشد
که استسقا و طبعی تولد کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظ بود و در معده تنقیه باید کرد
و بقی و سهل ابرج فیفر او واجب هر سه دار و و شباه اینها بسیار بود که دوا می قوی گدازند
آن خلط چون کبشی درس خورده شود و اصلاح کند و آنجا که سبب ضعف معده بود و در دفع و از
آن باید که شیدن و حافظه و صحت را دست نمودن تخصیص با آنچه ضد سودا و مزاج است
تنقیه عظیم مفید بود و آنجا که سبب خلط غذا انفاج بود و بگذشتن آن بر طرث شود و اگر باد اندر
معده بکشد و معده را میرنجاند و بر نمی آید فیترای باد شکن باید خوردن چون کمره

و صفوت مقوی و رس و اشباه آن و حرکت معتدل و اجتماع مفید بود و الله اعلم غشیان تنوع
و قلق بدانکه دشواری و باش گشتن معده که آنرا غشیان گویند و حرکت معده جهت دفع چیزی
از راه گلوئی دفع کند که آنرا تنوع گویند و اضطراب معده با کرب و خفقان و دوار و سردی و تغییر لون
شیر و شکل و غلجه بلخبطی قی آنرا اطلاق و غلب نفس و گویند آنچه از اینها دیرگاه بماند و باز و دعو کند
سبب آن خلطی بود و در معده و مثل صفرا یا بلغم یا سودا و احتراقی یا رطوبات فضلات حیضی و
طبی و اشباه اینها و این مایه در میان طبقتین معده بود و معده آنرا تشرب کرده باشد
و یا بر سطح معده آلائید و باشد و یا اندر فضای معده ریخته باشد و یا اندر قعر معده ایستاده باشد
و یا بلغم معده آمده باشد از معده و یا از عضو دیگر و حوامل در چهار ماه اول این حالت و علامت این مایه
بدان است که آید و طعم آب و بدن شاد و قوی بود و باشد که این حالات از سوء المزاجی سازج است
و عدم علامت اخلاط و قهقهه سبب سوء المزاج بدان گوی و دهند و این سوء المزاج غلب گرم
بود و جهت ضدیت آن با مزاج قهر معده و آنچه از پی خوردنی افتد ناگه سبب آن ناموافق خوردنی
افتد و یا معده یکسبب یا کمیت یا اثر خاچا آنچه از خوردن چیزها و لذت ببری و بلغم معده بر آید
چون آب چغندر و ترب و اسفند آن افتد و از خوردن بعضی چیزهای تیز و یا نرم چون سکه و آب
افتد و بعضی مردم باشند که ایشانرا از بعضی چیزها مثل میخا و درک و حوا و سحسات و اشباه آن
انقباض بر می آید باشد که اگر بنشیند یا نام آن بنشیند قریب بدین حالات ایشانرا دست دهد و باشد
که اگر از آن اعراض نتوانند فی نیز کنند و بعضی هستند که از بعضی بوها چنان متنفر کنند که اینجالات
ایشانرا دست دهد شخصی را دیدم که اگر بد و گفتندی که جنوات و دوشاب در میگرد کنند میخور
و از غشیان غلیم شدی و بسیار باشد که از بعضی اعراض نفسانی چون غم و خوف از این حالات پدید آید
و باشد که سبب گرم گرم از معده تنوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و
غشیان معتدله بجران واقع شود و آنجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض نفسانی بود و تبدیل
با و میوافق اندر چیزی سرد و دغدر بجران بود و از علاج تا گذشتن بجران مستغنی بود و آنجا که سبب گرم
بود و علاج گرم باید کرد و آنجا که معتدله بجران بود و آنجا که سبب خوردنی نامناسب و یا غلبه و
یا سوء مزاج بود و بعضی و در سال ضد آن تدارک آسان باشد و آنجا که سبب مایه بود که از عضو

نکته

بعد و سبب در اصلاح آن عضو باید کردن اگر سبب فاصله حمل بود و چنانچه جو امل را نمی باشد تا چنان
 علاج پذیر نباشد و معی و در آن عضو بود لیکن چون بسیار خون کند و فی نیز می او فتنه لشکین یا به
 و آنچه در لشکین عثمان و تنوع جو امل مجرب است خوردن ماهی شور قدید بود و در زیر خاکستر بریان
 کرده و کباب شکسته گوشت که آنرا از ازار خانه گویند بر ناستا و بار کوفته بعسل آمیخته و در او چینی و یا جوین
 در دهن و آتش و آب آزار فرو بردن و با عسل سائیده لعق کردن هم نافع آید لیکن تدبیر گرم مزاج
 را مناسب باشد و گرم مزاجان را بفرزند که در شکم است زریان دارد و مر بای ترنج و بنی سخته و قرص عود
 مصطکه و شراب غوره و رساس آفتاب و شراب انار مناسب آید و جمله ترشیا به غشیا آنرا گشتند
 نیکو آید و زردک خام خوردن عظیم فایده دهد و پیاز خام و برگ ترب و تره تیره و شباه اینها از قبول
 بانان خوردن هم نفع لشکین دهد و غذای خوشبوی و خوش طعم و کبابهای ملج بزیر و کوشنیر آلا
 بس نیکو بود و آنچه که سبب بند شدن استغراغی بود از حیض و طث و خون بواسیر و غیره و حمل
 نباشد اولاً تدبیر آن استغراغ معتاد لازم بود و نمودن بقصد با سلیق یا جفا ن و استعمال طلا و
 حنما و دواهای کشانیده از شیب و بالا انگاه تقویت معده کردن با دویه و شمشیر و طعمه مقویه
 و آنچه که سبب جفرا بود و معده آنرا تشرب کرده باشد یعنی جرم معده آنرا قدری در غوره باشد
 بتوان در یافتن نخست قی صفر باید کردن بقصیات قوی انگاه با بقی آنرا تبلتین اسهال دفع کرد
 پس تقویت معده بجزای صفر اشکین نمودن و اگر صفر اندر فضا می معده ریخته یا اندر قعر معده
 و غلیظ است و قی افتاد و بی بقی و لشکین نیافتن و بر نیادن بقی و غلیظ قلی بر آنها گواهی دهد
 میسمل و بلین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای تر و گرمی مائل خوردن و غذای سس
 چاشنی کرده بکار بردن و صباها حافظه الصحه در شهری مناسب چون شراب فواکه و کجین
 خوردن پس مناسب بود و ضماد صندل و لادن و کافور و گل آبیاب و فواکه مقوی معده
 سرشته نهادن و طلای اینها کردن بنفید آید و گاهی جهت مناسب غلط جواب آن هم نفع عظیم
 بخشد و اگر ماده اندر قعر معده بود و بقی کردن و کجین و همواره مزید فواکه متوری معده و پیش
 و قرص فواکه و خوردن کباب مرغ بریان و تیار دال و کوشنیر آلا نمیده و بالا و خشک و آبها خوردن
 شباه اینها تا ارک زرد و بزرگ و آنچه که سبب جفرا باشد و غلیظ قلی و کجین و کوشنیر آلا نمیده و بالا و خشک و آبها خوردن

استهنا کنند و یا بلغم قف و خام و عدم تشنگی و بیزگی آب در دهن و بیستی و بدی هضم طعام و عساکه
 در قی بران گواهی دهد و یا بلغم ترش بود و علامات آن ظاهر باشد نخست در قی بقیات
 مناسب نباشد نمودن و از چیزهای بلغم فراختر کردن و تلبینهای خشک برستا و کم خوردن و
 گرسنگی کشیدن و حرکتهای مرتازانه کردن و بر بالای آب و شرب آب کثرت با قلاقلی و آشپاده آن
 بکار بردن و یا پیوسته جو بر باد در دهن داشتن و در تحبیل برپورده شبها خوردن بهم نافع آید و
 مان و غسل که بلغم ترش و بیزه را کم کند و اگر ماده قوی بود و منسل بلغم باید دادن و حب سبیل النسل
 میگو آید و آنچه که سبب بود ای مخرقه چنانچه اصحاب مراقب را گاهی واقعی شود و در تنقیه سودا یا کبریت
 و بعضی از تدابیر اینجولیا مرقی بکار داشتن آنچه مناسب باشد و احتقان در حلقه فائده دهد و تدابیر
 که در اوجاع معده گفته شده اغلب آنها درین امراض مفید بود و هر صنفی را از صنف مناسب آن
 علاج باید جست و بعضی از تدابیر منع فی غیر تدبیر این امراض بود و الله اعلم **افراط**
 حرکت معده باشد جفت دفع نمودن و دفع کردن از چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط
 آن بعینه اسباب غشیان و تنوع باشد علاج در حلقه احوال و تدابیر هم بدان انواع است رعایت
 باید نمودن و با حلقه آنچه خالص و مانعی قی است خصوصاً بعد تعلیل مادی و خوردن و دواهای قابض و
 بود و خواه مفرد و خواه مرکب و همچنین آنچه استهای طعام آورنده باشد و گاه بود که بخوردن مفری آورد
 ماده قی معده پاک شود و دیگر میل نکند و حقه مناسب بسیار بود که ماده را مایل با معاگر و از
 قی را باز دارد و شد اطراف و ضامای قابض و غطر نهادن بر معده و تنک مالیدن رگهای دوش و پشت
 و بعد تنقیه مجرب بر شیب معده قریب بمان نهادن و آنچه در افراطی اطفال گفته شده جمله نافع آید و همچنین
 آنچه از علاج مسافران بحر می گفته شده و آنچه از علاج غشیان و تنوع سبقت ذکر یافت و خواب کردن
 عظیم نماید و در جهت میل حرارت به درون و جدمی باید کردن در متونیم و خوردن مخدرات در قواض
 این بدو کند و اگر بر تختی از تخمه خسید و آن تخت را می جنبان بر قی تمام نیک بود و قی بسیار که از سبب
 او قند علاج آن بخلش مذکور خواهد شد و آنچه از خوردن سهل افند بر شرب آب سخت گرم و غالب تکبیر
 باید و افراط بحرانی را علاج نباید کردن مگر که ضعف و خفاک آورد و آنچه از شناسایی و با خوردن
 ریمان آوخته و از چرخ زدن افند بسیار بدوری نکشد و استراحت و چیزی خوردن از آن سکین

کسی که بلغم ترش
 و بیزه را کم کند
 و اگر ماده قوی
 بود و منسل بلغم
 باید دادن و حب
 سبیل النسل

و باید دانستن که برگاه و معده ماده را تشرب کرده باشد تا دام که ماده را کم سازند هیچ غذا و طلای قایلین کجا
نشانده و اشتن و در جمله ماوی ابتدا علاج بحقیقه مناسب باید کردن یا بطنی اگر داشتند که بدان پاک میشود
و رعایت قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تنوع بسیار و قلی متصل و قلی زود و ضعیف و
غش آور و در تریاق الطین حدید و دوا و زهر در دوا و شیرینی قایلین سائیده در نیاب مد و
عظیم سائید و در جمله انواع این غذاها می که رطوبت و شربتهای آب چون قرحه و ارباب و قوام
باید و اودن و از چیزهای بسیار تر و مرغیات و در رتقات اجتناب کردن و چیزهای که مریض اشت
مشغول گرداند و یا عظیم تر ساند جمله نافع بود و ابتدا علم فی الدم قی خونی یا از مری باشد
یا از معدن یا از جگر و اسباب آمدن خون از این اعضا یا خارج بود چون ضربی برش و آواز کردن
به بندی قوی و پدیدان زود و سبقت این اسباب حصول دلائل دیگر شاید این احوال نبود و
یا اسباب داخلی بود چون امتلاهی عروق خونی بخشی که محل کنجاست آن نمائند پس بشکافد سر عروق
را در آن موضع در ظمیر اشتلا و غلبه گرمی و دم و تدایر سابقه بدان گواهی دهد چون ضعف مزاج عروق
درین مواضع از غلبه بن یا پس یا با قی سبب عشق گردد و علامات پیش و پس در آن عضو و
عدم اشتلا و عدم گرمی خون و تدایر تری و خشکی فرا بدان شاید باشد و ابتدا علم یا بواسطه طلوت
ماده و پس عرق و ضعف قوت ماسکه آن وحدت و حرارت خون خارج و گرمی محل و صفرا و بی مزاج
و غلبه حرارت مریض و آتباتکی خون خارج و قوی و سردی محل مزاج مریض دلیل آن حالات باشد
علاج طریق تدایر این محافت که نفیس الدم مذکور شد لیکن اینجا تدبیر منع قی نیز لازم بود و از
در و مریض نشود و در اشتلاهی اگر مملکت دهد و بلکه سناز و از هر دو دست و هر دو پای یکبار نصب
باید کردن و خون تا قوت و در طل برداشتن صاحب ذخیره میگوید دوستی دشمتم در خوارزم بحمام
سیرت بن سعید و بنین بن ثمود دیدم اشتلاهی عظیم بود و محمد و تدایر غلبه خون گواهی میدهد و از
گفته بحمام مرونی الحال فصد کن قبول نکرد و بحمام رفت چون از حمام بیرون آمد فی الدم آغاز کرد
مرا خبر کردند تا رسیدم هلاک شده بود و اگر بعد از تسکین خون گنجی اندر معده بماند و بیرون عروق
چون غش و سردی اطراف و عرق سرد و ضعف بنین بدید آید نیز خروش یا فیر باید آن یا نمک
اندرانی باید خورد ایندن تا از اهل کند و سبب آزار بر طرف سازد و از فتنه آلوده و بزغاله و بره نیز

نیکو بود و باشد که طبیعت بقوی آنرا دفع کند بعد از آنکه بواسطه که به بر از آن خارج کند و بعد از آن
 حصه موافق کردن ادلی بود و مزیقات خوردن یا مضمی جهت دفع آن اگر مانعی نباشد و قوی
 جایز بود و مفتحات قوی خوردن جایز نباشد و خاکستر چوب انجیر هم بجا جهت شستن آید
 بتجسس که با انجیر خوردن و تریاق الفصی و سر و دلیوس هم موافق بود و محمد ابن زکریا گوید
 مردی را دیدم که بی قی پاره بچو گوشت بر انداخت و از آن هیچ وحشی در و پیدا نیامد و من تفرس
 چنان دریافتم که او را در معده همانا که ماصوری بزرگ بوده و اصل آن ماصور مار یک شده بود
 و بزور قی کند و بیرون آمده و الله اعلم آرزوهای بد چون آرزوی گل و نمک
 و کشت و گنج و برف و پوست تخم مرغ و چیزهای تلخ و تیز و ترش و عفن سبب این حال
 خلط بر فضل و غده که کند بود و اندر نسیم معده و نفم آن چنانچه اکثر حوامل را این صورت واقع
 میباشد تجویس در ماه دوم و سوم و ایشان آرزو یا لان و گستاگویند و این حال بیشتر حوامل را
 در این صورت واقع میباشد چون از چهار ماه پنج ماه بگذرد و بر طرف شود و بچو غشیان جهت خرج شدن
 آن فضالات رحمی در بدن چنین واسطه رسیدگی آن و باشد که بعضی این خون شود و بماند
 و در تمامی عمر ایشان آزار اعلاج دشوار باشد و موجب اینهم عادت بر آمدن مواد بود از جسم
 بعضی معده و آن قلیل و گاه بود و بد آن سبب آرزوی بدیشان هم کم و گاه کاه بود و بچلای
 اوقات اوایل حمل و بعضی که در آن باشند که ایشان را عادت کل خوردن بسی شده باشد
 و بر آن مانده باشند و هیچ وجه از آن منع نشوند عللاج سخت تسکین و غده ایشان بخوراند
 مطلوب باید کرد که در این چیز در حدین خفیدن آرزوی ایشان بجای آن مطلوب نیست بلکه
 بعضی باشند که اگر دیر تر مانند ضعف دل بر ایشان ستولی گردد و بواسطه میل سبغات سهل از آن
 ماده ردی بدل از جهت نیافتن مطلوب و بعد از این تنقیه خلط و تقویت معده باید نمودن و
 تنقیه بدفعات و رفتی کردن و طریق اولی تنقیه حامله قی بود و قی مناسب و اگر زودتر
 بچلای سحر باشد تا تقویت معده نمایند بکوارش عود و کوارش فواکه و قرص و صمغ و میبه و اشال و
 و حب الشفاد حافظ الصمغ باشد ابی درین باب جامع النفع است و طعامهای که در این که
 سیر و خردل یا از آن خلط و در این چنین باشد ایشان را مفید بود و مرغ و کبوتر که سبب و فلهای نهضت

و ناروان و زیر پوشش و پازیر تریب کرده و خفته بجا یث مناسب بود و چیزهای گرم و سبز و
 و دانه‌های بر قوت از حواله دور باید داشتن و مسهل خلط و ملین قوی هم بدیشان نشاید داد و آن
 و غیر حواله را تنقیه بقوی و مسهل بدفعات باید کرد و غذا بهمان نوع که مذکور شد داد و آنرا نشکند و خشک
 بپزد و کباب باطبع و قاز به چینه ناروان آگند و زیر پوشش و ناروان بر آن مالیده و سبب مفید آید
 و متفک بد آن بکشد و در مزین آنرا و متفک بد آنچه در تسکین غشائها و قهنا مذکور شد و مانع
 بود و همچنین متفک بد چیزهای بریان کرده از خود و سبب شور و اشباه آن بسی نیکو بود و دانه‌های
 و کوار ششهای مسهل و قوی که کسی و کسی و معجنات فلافل و اشبه به نفعی و نیز شور با مغز و زیتون
 و نان فو که قابض ترش و قوی و جلد میشد بود و اطفال و کودکان متساو کل را از آن باید منع کردن
 و یاس داشتن و به متفکات مذکوره بنوع مشغول ساختن که بدان نیز داند و اگر در اول حال را
 به از این نوع نقلها مخلوط کرده و به دست بیاورد است که آنرا کم سازند تا به نقلها قرار گیرند و در آن اشیا
 بملینات مناسبه تنقیه خلط ایشان کنند بسی مناسب بود و آنرا که از خوردن گل کنار جگر آماسن هم
 پیدا کرده باشد و اگر آبس از خارج بتوان در یافتن و بسپیدی لب و قبلت اشتها و بار یکی کردن
 و کمی قوت هم توان ساختن و ترش سب و او سعی باید کرد و بهیچ وجه نباید گذشتن که گل خورد و
 محلات است و بکنجینات ریونزی و غصیده و اورانغ آید و طریق تفصیح شود و کند بخش بین گرد و اشیا
 و بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که غیر حواله را خوردن مغز با و ام تلخ یا خیال آن خوردن و آن
 یک سگوره آوردن گل خوردن را بر دو امد علم نقصان و بطلان اشتها و طعم
 بر آنکه شهوت غذا و نوع بود و یکی طبیعت و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا حساس و و نفس
 و آن خاص بود و نفهم معده و اتمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ بر می آید و او را می گاهانند
 و در حین نایافتن غذا بدین حاجت و باعث تبخیر و طلب غذا و دایمی تغذیه هم باشد که از طحال
 نفهم معده آید و مجموع خود را بر او غذا نمی کند و معاصر غذا می آید و پس سبب نقصان و بطلان شهوت غذا
 یا در جمیع بدن باشد چنانچه بعد از سوز الزاجات مفرد و در امتداد آن بدن و در قهنا وضعها و از
 مشغول بودن طبیعت بدفع مرض و یا بدفع غرض نفسانی و در حین شایه و چیزی نفرت آورنده چون طعام
 برگرس و در غلبه مری و گرمی هوا و در وقت نیافتن شراب و دوا می متساو چون افیون و اشیا

واقع است و یا در معده باشد نقطه چون چنانچه در سوء المزاجات سانس و دمای شمع معده و غیره
سوء المزاج گرم و در خنما و در حین اشتیاق بر تریبانی خشک و آب سرد در غلبه گرم در معده
و افساد آذینا معده و اسهال و حرکت واقع است و یا در معده و نفم آن باشد بشارکت غنچه
دیگر چنانچه در حین حصول سده در مجرای که میان سپرز و معده است می افتد بجهت نیاید حبه
سودا و مدفوع و باعث بر شتوت از سپرز بر نفم معده در وقت خلوه و همچنین نقصان و بطلان
شبهه می که می افتد در حین وقوع آماس در جگر و یا در مری و یا در رتی که می کشند غذا را از معده
و یا در امعاء و شباهه اینها و تقدم هر حالی از این مذکورات و حصول سوء المزاجی چنانچه علامت
اینها مبین شده آسان گردد و تشخیص مرض را علاج آنجا که سبب مرض دیگر بود از امراض
و روح و اعضا بشارک و مجاور و سوء المزاجات و اعضا نخست تدبیر آنها باید کردن بدستوری که
در مجلس مبین است از گاه تقویت معده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد اولی بود و آنجا که
سبب سوء المزاج معده باشد تدبیر آن بنوعیکه سبقت بیان یافته باید کردن و آنجا که سبب
اشتهایا باشد ترک غذا و شراب مدتی و حرکت ملائم نافع بود و اگر اشتها غالب باشد تغذیه باید کرد
بوجهیکه انسب بود و دران اثنا تقویت معده نمودن و آب هسکی و اندک اندک بنفخ خوردن و طریقی
و نفی اشتها جمله در اعیاد و بد آنجا مناسب بود و از تدبیر ناقصان و بعضی ضعفهای مرضی و مردم سهل
خوردن و هم سبقت بیان یافته و آنجا که سبب چیزی متغیر بود و چیزهای شستی تبدیل باید کردن و آنجا که
سبب تعدد معتاد بود و چنانچه اکثر ترکیان و شارب انحراف بدن انحراف واقع است بلکه بعضی هستند
که مرضهای دیگر نیز از آن سبب پیدا کنند چون دانند که اگر منجر بر ضل کلی میشود همان علاج کنند
تدریج و حکمت آن عادت را از ایشان بیرون بر نه و بکسب الشفا و حافظه الصحة و مفرجات آنرا
تبدیل فرمایند چنانچه عادت اینها آن مشورت نیابند که از ترک آنها و غایده از آنها بیشتر باشد
و آنجا که سبب تخمه باشد دفع آن بدستوری که سابق مذکور شد باید کردن از گاه شتهیات و اذن
و آنجا که سبب بیسبب تریدها و خشکیها باشد قبل از غذا از ان باید دادن و ازین قبیل بسیار باشند که
مادام که آب یخ یا بنده و از سرد یا از گرمی بخورند و خوردن و سبب این گرمی و صغرا و است
معده بود و خوردن گرمیها چون شرم و همچونهای گرم و غیره و همچنین مردم را از آب سردی در

و ضما و کما می شک بر دل و معده نهادن که چه اشتباهی مردم سر و دماغ را از اینها اندر تقویت میکنند
قوای معده ایشان نماید و بعضیان طبعی نافع بود و در کنگنه بن قرض مصطط که قرض خود قرض غیر قرض نبرد
کز آنکسین در تحصیل پرورد و میرای بی سیل میرای کز و در چینی قرض نعل چرخ بر ایل با و بان برگ میبوال
طبیخ قرض در کلا سب جو شایده خاندن مصطط که با کند ترب می باست تره تره شایسته و پیاز طوق طبع
و پیازه و پیاز مرغ نمکین کباب مرغ نرزه و در چینی مانده شلغم آب که کز شرب بسیار نرول تر شرب با پیاز
و مغز جوز کما می بر افرا رخ و آب بر و در چینی و پیاز و در تحصیل میرای و عطری می گرم می دای گرم و خشک شرب
نفع عرق نعناع بود و در ششی تر نفع ترب سبک تجوید بر و در می باشت تره شایسته که نفع سبک شست سبک که سبک
سبک که جلد چاشنی که در سبک شور شام و بلوط بر بان نان و فصل و نان و در چنان که بنده وانه و در دکل و مغز جوز
در ان باشد و علوی که در علوی نرخیل علوی بلادر علوی ناز و در علوی نرخیل با و اکم شیرین علوی نرخیل
قلیه نرخیل شیرین علوی سسل که کم کاجی سسل بر پنجه و از و شهابه اینها و ضما و کما می گرم قرض نرخیل بر معده نهادن
اما آنچه هست مردم شک مزاج و معده می سوداوی در تحریک اشتها و تقویت مناسب بود و حله امر این
سوداوی تخصیص ربع و مالغونیا که در سست و آنچه معده تر و در سست مناسب بود و در سست معده که در کز و در
و اندر علم ضعیف معده اکثر مردم ضعیف معده که گویند غرض ایشان ضعیف قوت با ضعیف معده باشد
و خداوند آنرا معده و گویند اما بحقیقت ضعیف معده و ضعیف هر قوتی از قوای ثلثه که غیر با ضعیف است بر بدست
مفهم اعانت بیشتر از عکس آن می نماید بنابرین بعضی از بیان آن اقسام علی الانفراد و الاصل که در بیان
این شیم که نقصان اینهمه است مستثنی کرد و در امر او ازین ضعیف است که مانع مرض مقرر از حله امر
اعضای مشارک و مجاور و امراض ظاهر معده نباشد و بدانکه با ضعیف اگر می وزی و اسهال و اسهال که
بسیار از حد اعتدال بیرون شود زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت صفرا و حمل آید و ما که
شک باطل سبوی مد کنند که که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت بحقیقت از خاصیت طبیعت
بلغم آید و چون این معنی واضح شد بلا شک هر قوتی از کیفیات ضد مقوی خود ضعیف شود و اگر چه آن کیفیات
بسیار منحرف از حد اعتدال نباشند لیکن ضعیف بتفارق پیدا آید و از اینجا واقع گردد که هر چه در کیفیات
از ربه مرتب با اعتدال باشد حله قوای معده را بلکه قوای از بعد از انما هم قوت افاده و شجسته است بودن معده
بشاید جوش بدن و داوره و ماسار ریه متصله بدان نیز که جد اول و نهاری که در جوش باطل افان میرانند

که جهت تحریک شهوت محرور مزاجان گفته شد و تقویت کردن و ضماوات ممل بسروزی و مقوی کردن
 بکار باید داشتن و اگر از غلبه خلط سرد بود که سطح معده را آلاید و است و غلظت از امی لغت اندوزد
 ناگوارنده از راه امعا بیرون میکند و یا آن خلط غلیظ در فم معده است و است و تر و فم معده و دلیل
 قوی و نفرت غذا بسیار و حرکت خفقتان معده بدان اشتها و نهایت نخست تدبیر باید کرد و چنانچه
 در فواق و غیره معین شود و در وقت کتبه عضو درونی بسی آثر بخورد و جو بود و کسی و قرض
 در کباب مرغ و داخل ساقینه و یا در گلاب جو شاییده و و هارس و چون انجب و در است اینها
 اصلح باشد که درین و بر پیلهوی چپ و یا خواب کردن و غلظت انان خشکه با نفع است و یا کجین ترش
 بزوری یا ابوبلی و یا عسل و یا نفع تر و ناظر خون و یا رب بهی شیرین و اشباه اینها مفید آید و
 اگر از تحلیلی سطح معده و کتبه جرم آن باشد ضعیف قوت قوی و عدم علامت سوء المزاج آورد
 و نقل طعام بر معده و بعضی و یا فتن است بر باقیه و معده بران گواهی دهد و مقویات مذکوره تقویت
 باید نمود و در است خوردن طبعیات چنانچه پوسته سیاه یا زرد و در دهن دارند تنها یا با جو
 یا با جند و نقل یا مسحوق آنرا کسی شیرین نموده خوردند یا با ربس یا جو شاییده و در گلاب یا بعضی او و
 گرم طبع آنرا بر نماند خورند و تجویض در قدری به شیرین یا شراب مورد در نخله عظیم نافع بود و پوست
 سنگه ان مرغ صحای را خشک کرده رسانیده و یا نیم شغال طریقی یا در شراب مورد خوردن و یا
 نافع بود و نمیدرم نفع خشک شود و شرابی قابض است منفعت دهد و ضماوات قبض کننده مثل بلبله و
 شربت و مورد و سنبل و قرض و قرض خوش و گل سرخ و زیره و اشباه گفته و آب مورد در شسته
 نهادن است نافع آید و غذا هم چیزهای قابض رخوت کننده باید داد و چون شربت بهی که نفع است
 و در آن باشد بانان تنک و نانی که آرد و کنار و یا آرد و بلوط در آن باشد و آشنای قوی که سیر خشک
 جو و نفع در آن باشد و چیزهای کم آب و قلیه های خشک پراثر و شجما و اشباه اینها و کم خوردن
 ملازم خوردن حافظه الصخره و شفا و معصوم را شیرین هم پس مفید آید و آب آبن تاب و
 سنگتاب هم نافع بود و از چیزهای برطوبت و مضیات معده خدر و جب باشد و آنجا که کتبه ضعیف
 قوت دافعه معده بود باید دیدن اگر بشاکت سوء المزاج کبد یا معاست علاج مشدک کردن اگر
 بی شرکت است تدبیر مزاج معده به دستور کردن و اگر از جهت بدی غذا و بی ترتیبی است که

دفع آن بقی و آنچه مناسب بود نمودن و این قسمهای ثانی را شباتی و دوامی نباشد و تقدیم اسباب
 و علامت هر حالی بدان گویای دهد و با محله آنچه و افعه معده را قوی گرداند آب قوی که بکجه بین باد و بود
 و به تیزاب و فلوکس خیار شنبه در آب کشته و هلیله پرورده و نفوق فو که خشک و طما اندامی چرب نرم
 چون اشتهای آلوده که استفراخ و چغندر دوران و دروغن با دوام بران رنجینه و یا منزه با دوام و دران
 رنجینه باشند و کنار با دوام و فالوده بروغن با دوام و چرب کردن معده بروغن مصطک با دوام و آغوش
 سبب قوت با خضر معده بود و باید دیدن اگر موجب آن حرکتهای عقیقه و یا خدای نامناسب بود و کمتر
 باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود و باید دیدن اگر خشکی غالب است علاج و قوی
 کردن و اگر بر دی غالب است قریب بعلاج استسقا کردن و تدابیری که ضعف اشتهای سرد و غشایی
 و فوای سرد گشته باشد بکار و آشتن و چیزهای قوی و مر قهای پر پیاز و یا دیرینی و زیره و شک و خورد
 که از گوشت کبوتر سیمه و اشباه آن باشد بسی مفید بود و اگر با ضعف مضخم معده و ضعف هضم است
 دیگر یا باشد تدبیرات قوی تر باید کردن و در انباش حرارت غریزی به تن کوشیدن بمفرجات و
 تفروح و ضرب ممتد و حرکتهای معتدل در سوای گرم و تر قریب با عمدال و غضبهای معتدل و مداومت
 مهارس و اشباه آن و یا بویانیدن عطرها می گرم و دیدن محاسیب و دوستان عزیز و غذا ایست
 معطر و ترتیب و انداز بوقت خوردن طعام و شربت های مقوی و شاده و ملاک و کسیت عدد و اشار
 این مقویات است قلبی و اگر غلطی بود در ضعف هضمها سبب شده باشد اول تشنه کننده انگاه
 بتقویت مشغول باشد و الله اعلم تشنگی کا و ب **مشرط** آنچه غیر عرضی بود و سبب
 یا غلبه گرمی شش و دل و تسکین یافتن آن بهوای خشک و بیشتر از آنکه آب خنک بدان گویای
 دهد و یا غلبه گرمی معده و تسکین یافتن آن با بیشتر از آنکه بهوای خشک بدان اشتها دکنده
 و یا خشکی مری و فم معده و معده بود و فایده یافتن از خواب بران دلالت کند و سایر علامات
 سوء المزاجات معده در اول باب بتفصیل مذکور و یا غلطی و یا خدائی بود که بواسطه شوری
 و لذت آن طبیعت شتاق آب شود تا آزار بشوید از معده و فم آن و از عروق و علامت بلغم
 و تقدم و تناول شور غذای بدان دال گردد و یا بواسطه لزجیت آن طبیعت خواهان آب شود
 تا آزار اهل ساز و علامت خلط لزج چون لزجیت بر از و مخاط و تقدم خوردن غذایابی لزج

بر آن دلالت نماید و یا بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب ترقیق آن شود آب و غلیظی آب و بدن رسیده
و قندرم کل غذای غلیظ بدان شهادت نماید از جمله این احوال چون معصوم طبیعت بسبب حرارت یا پس
یا ناقصه یا فی خط و غیره و یک آب و در آب حاصل نمیکند و الا حرم هنگام حصول طالب بود و چون
این طلب از جهت ترطیب بدن و تعدیل قوام اخلاط فاصله بین است صادق نباشد و اما آب
مرضی بسبب آن شده باشد چون عطش در تنهای صغری و در بزرگ و کبک و در سود المزاج و در
صدا تم و غیر آن تدبیر آن مرض بود و چنانچه در مجلس همین و با فرایمان محتاج نباشد علاج آنجا که بسبب
تشنگی غلبه گرمی شش و دل باشد و بهیابانی خوش خنک چون بوی خیار در از باد رنگ و بوی
امر و دوی و سیب و صندل و نیلوفر و خنک و آشن نفس درون دل و طلای عطرها می خنک
بر آن وجه وعت و آسایش و بر نمودن و عیش خانه بخوردن ترص کافور و شهاب صندل در عین
کاسته و عرق بید شیر خورده و دوغ و ریخ و برف و آب سخت سرد و میوه های سرد و در خوش بوی
و استیفاء اینها تسکین مناسب بود و همچنین تشنگی در اشتیاق هوا یا گرمی در فصلهای گرم بسیار یافته
بتخصیص که حرکت در آن موافق شود و اخلاط نیز گرم گردد و بد و حرارت دل شود و اطراف را از
آب سرد نهادن بلکه غسل در آن عظیم فایده دهد و بوقت گرمی و خشکی هوا و آنجا که بسبب گرمی مری و معده
بود و باید دیدن اگر از سود المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و مداومت خوردن شیر خورده
با اندک قند و صبح و خوردن بورانی خورده و سازج بی تقیه و از مادی تقیه عظیم مفید بود و همچنین
میوه های ترش و آبهای سخت سرد و ریخ و برف تنها با دوغ و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن دوا
گرم یا حادثت معالجات آن دوا یا باید داون خشک ساخته ریخ و غیره و اگر با این گرمی سود المزاج
خنک است باشد کشکابهای چرب که ده بر وزن بادام یا در وزن گل بادامی و آب گداز و آب خیار
و لعاب تخمهای خنک و معتدل باید دادن و از هر چه گرمی و خشکی آورد و حذر باید کرد و دکتیرا در آب
انارین و اندک روغن بادام نخچه نافع بود و همچنین شیر و جو که با شیر خورده را ببرد و به نبات آنرا خلوط
سازند و بار و وزن گل بادام خوردند و خواب بر بالای آن شربتهای خنک و طوبست و بر دوت آنهارا
بقصر تن رساند و عظیم مفید بود و غالب خوردن خربزه شیرین یا ناری و آب پنبه و آنه با قند بسی مفید آید
و همچنین دوغ شیرینی تسکین دهد و آنجا که بسبب خلطی شور بود و در فم معده و غلبه اگر نقصن نیافت

بصبر کردن تشنگی و کشکاب سادو خوردن تخصیص نیک گرم کرده یا با قدری غلغل سوده آشامیدن
و آب نیک گرم بر ناستا خوردن و یکس و یکس خوردن بعد از غذای مناسب عطش و معده خلط
چون کشکاب سادو و آشپا و آن علاج باید کرد و اگر متعفن بود و متعنه باید کرد و بقی و سهل و بعد از آن
کشکاب و مسکنات و اوان چون حب الشفا و در معصور انار میخوش و یا با بشیره خرفه و قند چون جافا و صفت
و رب زرشک و غیره آنجا که خلط غلیظ و لزج بود و متعنه باید و بعد از آن با رب لعل و جلاب با عرق اوان
و قمر تاز و نبات نیکو بود و همچنین خربزه شیرین و رس و کبسی و اگر خلط در فم بود و بعد قی وانی چها سینه
مسکن عطش در دهن و آتش و آب آن بتدریج فرو بردن و عظیم منفعت رس و همچنین بزرگ از آن و در
بیان می مسکن گیر غلغل و زنجبیل و قرفل از هر یکی یک درم تخم خیارین دو درم بار خار و یک چند درم تخم
سه درم جلهب اکوفه و نرم خجسته و لعل سرشته جها سازد و آنجا که سبب عطش خوردن غذای غلیظ
لطیف کشیف و شور و لزج بود و چون با هر قدر شور آنرا افشاده سرکه یا خ فامده دهد و اکثر میوه های غلیظ
آید از خصوصاً خربزه قابضی نافع بود و بگذشتن آن غذا از معده این تشنگی زد و در بطرف شود و اگر
بگوار شود بقی دفع باید کرد و آب بنخود و آب با قلی از شور یا با می تشنگی آورنده بود و خصوصاً
در رمضان و اسد اعلم شهور و کلی این آرزوی کاذب بفطر بود که هر چند غذا خوردند برطرف
نشود و میخواستهای سنگ و سبب این علت یا خلطی بود و ترش و غلبه در فم معده که پیوسته آزار میگذرد
و غذا نمیکنند و یا زنده بود و تیز که از سپرز بفرم معده میریزد و بعد است آزار میگذرد و غذا نمیکنند
یا غلبه تحلیل و تحلیل بدن بود چنانچه بعد از آن ترش اخلاط دراز و غلبه بیمارها و از تحلیل کننده واقع
و یا غلبه حرارت معده و اندامها و بشورهای بیرون بود که قوت ماسکه را در جمله اعضا ضعیف سازد و
و سامات را کشاده گرداند و غذای اندامها را پیوسته تحلیل میدهد و عوض آن می طلبد و غلبه
آن گرم باشد و معده که آنچه از غذا بعد هر سه میخورند و نمیکنند از آنکه با غذا همراه و درین سبب پیوسته
اندامها غذا طلبند و فم معده از آن می آگازد و این قسم وقتی تواند واقع شدن که حرکت کرمها
و رطوبت معده بسبب غشیان و نفرت نشوند و یا حقیقت گر سنگی این قسم و گر سنگی بعد تحلیل است
اگرچه غالب بود از جنبش گر سنگی از سبب عصبها باشد مگر آنکه ازین حالات تصور قوی از قوت
را بعه که جذم غاذیه اند و واقع باشد و تن را بر اینها باید از آن نمیرسد و نیز دست این حال دراز گردد و

و مقصود یا بعلاج اینها ازین تخمین این قسم بود و آنچه بعضی جوگیان را از بعضی مرصیان اجماع و کما
سمی و غیره در ریاضات ناری در جو و پدید آید که هر چند سخورند و جو و ایشان میگردد و بجا روض
میشود و نقلی و نقلی از آن زیاد و پدید نمی آید خارج ازین بحث علاج آنجا که سبب آمدن آن در
غالب بود و بضم معده و غالب بودن نقل و بضم نیافته بیرون شدن و لاغر شدن بدن و سایر
علامات سودا از سوزش معده در خلوت و آفت سپرز و غیره این حالات بدان گویا که نخست
تنقیه معده و سپرز کنند بقصد باسلیق و اسهال و مطبوخ افیمونی و آشپناه آن انگاه غذاها می چرب کم فر
مثل دنبه کم سخته غالب دهند و تخمین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و خمر و میوه و کشته تها
و اگر در سپرز و رمی بود بعد قصد و سهیل در اصلاح آن سعی عظیم کنند به ستوری که در مجلس همین میگردد
و سودا را از معده بر نهان نموده آتش بر سپرز باز دارند و آتش به و اغذیه و ادویه مناسب قبض و لین
طبیعت دهند و داغ کردن سپرز به کچ و غیر آن هم مفید بود و کور اچو سبب بری و کسی و صبیال قوی
یا مطبوخی مناسب و تنقیه معده از سودای چنین قوت تمام دارند لیکن درین حالت اهتمام در تنقیه
بالباقی قوت و غذا گرفتن تنافی آنجمله جاری بود و این را در ضعف قوی و تن جز تقویت نتوان و این
جوع سوداوی بعد از پنهانی ریع کنند که با ورم طحال بود و بسیار پدید آید و آنجا که سبب بطنم ترش و سرد
معده و نفم معده بود و علامت آن چنانچه مرار اینین شده یا بدی مضم و خافت تن و سستی بران دل
بود نخست تنقیه باید کرد و بقوی و سهیل ایاز فقیر او آشپناه آن و تدابیری که در فواقی بطنی و سودا را از
سر گرفته شده جمله موافق بود و جمعی که در طش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد و از
موالداست خلط سبب در جمله خذر واجب بود و آنجا که سبب نزله سرد بود و معده ترش میشود و بعد از
تنقیه و داغ و معده و سرد نزله همین نوع تدابیر که بدان اشارت شد باید کرد و آنجا که نزله جار بود و
تدبیر آن بدستورش باید کرد و معده را با استفراغ و غیره از آن پاک ساختن و مینات خشک اینجا
موافق تر از تنفی بود و حسب الشفا و امثال آن خوردن یا آتش به بعد و تقوی نفم معده و مناسب ما و
در نیاب جامع النفع بود و بسیار فایده بخشد و آنجا که سبب غالب تحلیل باشد از استفراغات
در از و غلبه بیماری محلل متحد و تقویت قوتها باید کوشیدن بقذاهای چرب لذیذ و خوشگوار است و در
شرتهای قالیض کم ترشی و حسب الشفا بر شانه زور و د و نوبت باید دادن و در گرم هوا

و در آب سرد و نشاندن و در غذاهای خنک بر تمام تن مالیدن و در مقام خنک ساکن بودن از غذا بپز
 افراط استفراغ مقدم دارند بر ناهتمام آنچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مخدرات معتاد
 بوده باشند بهر آن فرمودن و دروغ و فاد و سروران سائید و صبح خوردن قوت تعلیم و هرگاه قوت
 فتوری در این جهت تنبلی در جاذبه و ماسکه تقویات بقویات مناسب آن چنانچه وضعیست
 مبین شده باید کردن و از محملات و هر چه سبب یس تحلیل شود از حرکات و اعراض نفسانی
 حذر کلی و حسب بود و آنجا که سبب تحلیل و افزونی تمام تن بود و تقویت سلمات بواسطه حرارت
 معده و اندامهای و هوای بیرون و علامت سود المزاج خام و تری هوا و عرق بسیار و کمی غلظت
 غالب نقطه ساختن بدن از غذا چنانچه باید بدان گواهی دهند تبدیل سود المزاج گرم بنوعیکه مرار
 مقرر شده باید نمودن و تغییر هوا کردن و تدابیری که در تحلیل استفراغی گفته شد بکار داشتن و
 در سلمات آب سرد و نه نوعی باید کوشیدن که موجب مزید ارها و یس نشود و در تقویت
 قوت ماسکه سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تری بدن بر وزن نور و کردن و در آب خنک مکرر
 غوطه زدن و عطرقهای خنک بنشین و صفا و باطلا با قیاض خنک بر سر نهادن و شراب همان
 اترج و شراب ریاس و غیره و امثال آن خوردن و غذا از جنس مطبوعات ترش بناروان و امثال
 آن از گوشت گوساله و بزغریه و از سبزیها و تخم و امزار با سازند و اکثر آشه های ترش بکار داشتن
 و مخدرات بر بالای آن خوردن مفید بود و هر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود و مضر باشد
 و آنجا که سبب گرم معده بود و علاج گرم بدستورش باید کردن و الله اعلم و بعد از آنکه هرگاه این
 مرض بقایست شکر گرم و دو بدن شجر شود که همه اندامها گرم باشند و معده تمام بخوابد و طبع نرم بود
 بدین جهت با قوت کرد و و بپار بپوشش شود و هر ساعت این راجع البقری ناسند جهت بسیار
 پدید آمدن این علت کادر او مردم سرد مزاج را که در هوای سرد حرکت نکنند هم این علت
 گاهی پدید آید و علاج این مرض بقایست مشکل بود و جهت احتیاج بیمار به استفراغ و تقیه معده
 و مانع بودن ضعف قوت بر جوع اعضا و غشی ازین اعمال و آنچه بعد جوع کلب افتد نباشد و
 طبعی را در تدبیر این علت جز مراعات قوت نباید تا زود و هلاک نشود و چاره نباشد و تقویت او
 بدو مانع بر میسر شود و همین گوشت آبهای پر قوت و بعضی خمر گرفته در حلقه و قطره قطره باید چکانید

و بعضی از علاج غشی بکار دشمن و کمن بود که پس با کسی غیر صبیال یا فاخر در غسل آب گرم با اندک
 تر باق فاروقی در آب گل و یا اثر به مقویه حل ساخته از آمد و غطیه رسانند و تخصیص در غشی را حسب
 وقوع آن اغلب از بودن غلبی غلبه از جلی طعم در فم معده و اگرانی کردن بر آن و پیرانیدن قوت
 شهواتی را بنفاسه ساختن مزاج آن و الله اعلم

باب سیم در غم

در بیان بعضی امراض که اکثر اطباء این نمالک تخصیص آنرا بششوی معین مناسب ندیده اند بنا
 بر بعضی امراض ذکر آن کرده اند و چون بعضی دیگر در غلب حکیم های هند آنها را از امراض معده
 سیدارند بنابرین ما در بابی جدا درین مورد المزاجی بایس باشد که بر بدن غلبه کند و در صورت سیدارند
 نشانه که در بعضی از احوال پیران بر مرض طاری شود و اگر چه وقت خفته های پیری نباشد
 و بدین مناسب بدین اسم سرسام بود و بیان سوء المزاج بایس گاهی گاهی سردی بهم غالب شده
 را این مرض افته لیکن زیادتی مناسب پیران بیشتر از جوانان افته و جوانان را بیشتر از کودکان
 و اسباب و نوع این مرض پنج بود یکی آنکه در عین کثادت و کثافات و تحلیل قوتها
 و عرض اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکت های غلیظ و حمام واقع است آب سردی غالب
 یکبار در کشیده شود و بدین جهت اعضا سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت خاد
 از فعل خود باز ماند و پس بر روی اصل آید و هم آنکه بخار طوبات بدن از جانب ال شود و مزاج
 دل را سرد سازد و قوتها بدین جهت ضعیف گردد و قوت بدین از وضع طبعی بگردد و بنسب
 آن تمام بد باشد هم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر طبعی بر بگردد و تحلیل رود و حرارت غریزی
 سبب او کمی ماده و مرکب ضعیف شود و قوت های قوت و تصور یا به ضعف قوی عادت
 گردد و چهارم هم آنکه استفراغ قوی افته و بدین جهت مواد حرارت غریزی ضایع می شود و
 پس وضع قوی عادت گردد و پنجم آنکه در علاج بیماری های گرم تر بر های سرد کنند با فراوان مزاج
 یکبار بگردد و در وضع اگر کسی آنرا علاج تواند کرد و مرکب را باز تواند بخش و حکمای هند گفته
 اوقات آنرا ممکن علاج دهند و بسیار هم علاج کنند و ایشان سبب این علت بر و دین معده و بعضی

عروق را ششامد بجهت تشرب کردن جرم آنها با دود سوادوی را و عسل یا استامین که
 بهضم بدو بود و تخمه و چرم و مریض خشک و بد رنگ و بی رونق باشد و اغلب رنگ او از زردی کمر
 گراید و آثار غذا بر بدن پیدا آید و قوت هر روز ضعیف تر شود و باشد که طعام را بعد از خوردن بقیه
 بر آفکند یا غیر منضم به باز بر دهن آید و قسم اول اغلب بود و در طبیعت بعد قوتان مانده و بر هر جا از طعام را
 دست نهند و در غیر سر سراسر و غماید و بخش از صغیر و لطیف و متقاوت بود و بول سفید و رقیق باشد و دست
 این مرض باشد که بسیار به شش و کبد و عروق اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فرازی بود و بعد از قوت و
 مناسب مستقنای وقت بر بدن ایراد کنند و بدن عمل در مانند چنانچه در کلیات و در تدریس و طبیب
 مرفوق محمود مذکور است و از جمله اعمال آنچه تجربه نافع اند آنست که در اوائل مرض بیمار بعد از هضم طعام
 بمقداری که او را میزاید و گرمای معتدل و دود آن مقدار که غرق نیکو بنیاد کند نشد کشت کند و بوقت بیرون
 آمدن تمام تن را چرب کند و بدن رنگی و یا کوسن یا چیزی امثال آنها و یا در آب زن و مطب غیر غسل
 نشینند و بعد از آن خود را نیکو خشک کند و درین نوع روغن چرب کند و ترتیب و تدبیر و او غذا و
 شش آب مریض چنان باشد هر صبح پنج مرتبه ناریل پرورده باشد قاع و مری با عسل آنها را آرد
 که خواهد خورد و بعد از آن بساعتی چهار پنج ندرده تخم مرغ نیم سرشته با نبات سه ده خط کرده و لعق کنند
 و بر اثر آن چهل درم یا پنجاه درم شراب انگوری بیاشاید و بعد از ساعت ازین بجام یا آبن در آید
 و بعد از آن پنج کند و بعد ازین اعمال شش خنیکو نماید و پس از استراحت و باز آمدن قوت طعام خورد
 و از جنس شود آب دشور یا برنج و اگر روز گوشت بره فریخته باشد و حواصیل آن در چینی و زنجبیل و
 خولجان و کشنیز و اسفناج کرده باشد و از جنس ضما و دای علی مغز بادامی و شنباه آن بعد طعام اگر
 بشراب معتاد بوده باشد از صد درم زیاد و نخورد و کرفس و سب و ترنج و شنباه اینها شوند و احتقان
 درین مرض نافع بود و تشخیص از طبیعی است و دیا گچ گوشتند و مستقر احد و احتمال آن بگیرند
 سر برده و دست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با یک شست شود و یک شست کشت کند و دود درم
 شست و دود درم بالونه دود درم خشک و دود عدد و انجیر سیاه و زرد انجیر من آب بنزد تاد و پیر دود
 بیا آید و مقدار دود پیر ازین شور با بستاند و دود درم و عفن کا و دود درم و عفن کا و دود درم و عفن
 تازه و چوب درم و عفن بان با اندک مسوم که از خیمه بیاورند و حقه کنند و در هر روز سه مرتبه بخورند

و در این پنج روز فروگذارند و باز سرور و می کنند و پنج روز مملکت می بندند چند نوبت چنین می کنند تا نفع بود
 و بر و غنم را و دست خوردن تا در هر حیوانی در شش و بی مثوی بسی نفع بخشند و بعد از قوت گرفتن بدن
 فی الجمله از این تجربه است و غذا قبول کند و تن و دواهای قوی تر بر بالایی طعام خوردن چون واداشک
 و ترپاک بزرگ و اشباه آن بنیاست مفید بود و اگر مالتی باشد و معدده چیزهای که دباغت آن کنند
 چون اطریفات و پرورده و سله و امثال آن باید داد و اگر قوی تر و دمی افتد و نیکوار که طبیعت
 در آن تصرف نماید از سنگینات فی آنچه مناسب بود بیش از طعام و شفاقت آن باید خوردن از جابجاء
 استقرائات و نصیبا و هر چه خشکی فرااید و در باید بود و آب سرد و خالص منزهت کلی کند و البته آب
 بدر بر دواهای مناسب و کم سردی باید احتمال نمودن و شداب بعد از طعام خوردن اکثر اوقات
 مفیدی بود و از آن و همچنین در عت و آسایش معتدل و شور باهای نیکو رسته طیکه نیک و خوش آب گرم کرده باشند
 و اما طریق حکمای هند است که غذاها می هند معین متنا و خوش طعم و مثوی معدده فی الجمله هستند
 سو و دهن و از بی آن دواهای قوی می که هند سو و اوستوی معدده باشد و در آن قوت نافذ بود که در
 جرم معدده و عروق در آید و قوت مسهلده باشد که ما و سبب مشددم مرض ابراند و میردن فرستند
 و قوت محر که حرارت غریزی و اجزای دانه و معده و عضله و شش باشد که به آنها تقویت اعضا و ارواح
 و دباغت سطوح معدده و عروق و اعصاب و چون کوراجی بر می کسی مثوی بر لعل و صبیال و همارس و غیره
 بتطبیق از هر یک بدر و حللای بلادری و اشباه اینها از هر چه تکمیل دیس آر و منع کنند و همچنین از غشای
 و سبب دات معدده و از چیزهای تیز و شور و پر آب و از چیزهای نفوذ کننده و محر که بی تقویت و
 شبیه آن چون خمر و سیرا ش جانی ترک بخورند و ملازم حکام را که در سن بیت و شست و دو بود
 حضرت معده پیدا شده بود از حرکت درگرا و آب سرد خوردن و آخر الامر بدان خبر شد بعد ساخته
 فی کرد و اندک غذا یافتی و پیوسته اندک اندک گداختی و در قرب سال چنان گداخته بود که دندانها
 او را از بیرون پوست لب برآیندی و شش و شش بدان مرتبه بود که از پیلو به بگریه پیلو بی بدو
 حوائض کشتن و تن درشت و بلند متوانستی گفتن و خواش نیایدی جمله اطباء بدقی شیخوخته در مرتبه باشد
 تشخیص نمودند و بر قوت او تا مقیة را حکم کردند و همه از علاج او استنکاف نمودند و نزد بادشاه وقت
 با اتفاق قرار دادند که حکم العلاج نیست بعد از آن حضرت مد ظله العالی فرمودند تا حاضر ساختند

و مقامی خوش هوا جهت اطمینان منتهی شود و در وقت عصر صحبت در ویشان پنج چربی و شش ناربا
 بختند آوردند حضرت از سوال کردند که هیچ میل بدین طعام داری او قسم کرد و تصور کرد که با او
 مزاج می کنند چه اطباء و در جهت ضعف معده و قوی اکثر بنده شش و شکاب با ایا زیر و مثال آن
 داده بودند حضرت فرمودند که برستی میگویم و معالجات مانوی دیگر است از هر چه ترا غبت میشود طلب
 گفتن فی الجمله بدین طعام میل دارم و از ایشانند و دو قاشق از آن آتش ترش و سه قاشق ملاو
 خوردند بعد از آنکه خوابانیدند تا قرب نماز غفلت نکرد و او را کسی مقوی بر سر و بسیار شربت دادند
 و شب خواب کرد و بعد از صبح باز از همان غذا بهمان مقدار دادند و آسایش کرد و کلمه تشنه شد
 و اگر شدی اندک آب بنیم سرد و زنجی و خوردی عصر وقت بخدای رسیده بود و قاشق آن سرکه و شش
 بدان میل کرد و بدین عادت بیشتر داشت بهشت هشت قاشق از آن باد دادند بی قلیه و بوخت
 خواب بخواب کسی دادند تا سه روز همین نوع غذا میسداوند و همچنین شربت چهارم بعضی کسی
 از کور اچو بی بری دادند و گاه او را اسهال شدند جد و آب سب سائیدند شربت بد و خوردند و سه سال
 بر طرف شد و اشتها نیکو شد و غذا از همان انواع میسداوند و شب پنجم هیچ ندادند و شب ششم و هفتم
 باز کسی دادند و شب هشتم چو کور اچو بی بری و بعد از آن یک شب کسی میدادند و یک شب هیچ ندادند
 و هر هفته یک شب کور اچو بی بری میدادند و گاهی در او اسهال و چون شیرینی میل کردی اندک
 غسل با بان بد و دادی چنین تا پانزده روز و قوت او در سیم چنان شد که از پهلوی پهلوی غلطید
 و بعد از آن راه رفتی و تا هفتم چنان شد که بعد از راه رفتی و باندک در ویر خاسته روز پانزدهم
 کمان غلوله انداختی و مرغان از وی و کمان خود کشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بعد گوشت
 گرفتند او دیدید آمد و بعد پانزده روز و در کبسی ندادند و چنان در عهد اطعام او مراعات فرمود
 که امتلا می داد و خالی نشود و هرگاه اندک ضعف در معده در پانزده روزی که بر بالای آن غذا
 کبسی دادند و بعد بهشت روز جهت رفع تشنگی و ترطیب بدن خربزه در میان روز اندکی دادند
 خربزه شیرین برده و بعد از این دو آب کبسی اقتضای فرمودند و در و سه روز یک نوبت و بعد سی روز
 خیس بر زخم آید چنانچه چهره از بصره تا قمان میان گوشت مانده و از کمان سخت تیر انداختی و در
 بیستم او را اسهال تمام مقید فرموده اند و بعد از آن یک نوبت در هفته بخام رفتی و خطه بشکفت کردی

در حین سوار شدن و بدیدن آن بادشا در وقت در صورت قریب بحالت صحت اصلی و اطباء کبر است قائل
 شدند که بعد از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغعات معده و دیگر پر خدر بودی و هرگاه اندک
 ضغف در معده یافتی بتقبل غذا و کسی اصلاح آن کردی و چندین سال بر همین پنج گذرانیدی فریب
 خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد باذن الله تعالی همه صفت این حالتی بود که مواد فاسد و غذای
 که قابلیت هضم از ایشان رفته بیکبار حرکت کنند و انفصال جویند طبیعت از روی غنیت و بر
 و اضطراب و دفع آبها بطریق اسهال یاقی بآید و در هیچ حال از غشیان خالی نباشد اما آنچه
 بصغر آید نموده و بیالامیل کند و آنچه بزرگ داشته باشد با معاتل شود و این مرض از امراض حاده
 بود و مدت غیر و شر این بسیار بود و کم رسد بسیار باشد که چون اخلاط فاسد و غالب بیکبار در
 حرکت آید طبیعت قهر کند و فجاءه و هلاک سازد و آنچه که طبیعت بر آن غالب شود بدن را تشنه عظیم
 از آن حاصل شود که از هیچ دو آن حاصل نتواند شدن و از طبیعت است که شیخ ابوعلی فرمود که ماهیه
 را محبت پاک شدن بدن دوست میدارم اما از مرگ مناجات می ترسم و بسیار هستند که ایشان را
 این علت بسیار افتد طبیعت ایشان با آن مقاومت نماید و بدفع آن معتاد گردد و در چنین حالت
 از آن خطر کمتر بود و بر ایشان این پاک شود اما مردمی را که این علت کم بود و باشد تا ایام بزرگی چون
 موافق شود قوی و با خطر بود و بخصیص مردم قوی اندام سخت گوشت فربه مثلی البدن را نیز که این منظر
 را قهری بود که از طبیعت بیکبار بر اخلاط فاسد و رقیقه واقع و آن مواد بدهافع میل کنند و صلاح هم
 بشالیت و مخالفت فاسد میل کند و طبیعت حفظ آن جوید و در بحال تحیر گردد و مثالی میداند و زشت
 از گرد و غبار و ذره و ریزش و خون ریزش و غیره و رسیدن بدن حالات ظهور کند و مردم پر ماده
 ضعیف التجاری را از غلبه حرکات اخلاط و تجارت و شت عظیم رسد و سبب این فساد مواد
 ناگوار این طعام بود و مستحیل شدن آن کیفیت ادویه سمیه و موجب این ناگواریدن یا نسا و جوهر غذا باشد
 بواسطه چیزی مضر که در آن بوده باشد و باره و مستحیل شدن آن از حرارت معده و جوهری بد چون
 خربزه و غنم که با هم خورده شود و آب بر بالای آن و یا فاسد شدن آن با اخلاط بعلیه و رسیده
 عروق و یا تحمیل شدن آن با خلطی بد که در معده باشد بواسطه مناسبت چنانچه در حین غلبه صفرا
 در معده خربزه و شیرین و یا شیرینی خورده شود و با هر دو عمل است اظهار این مرض همان است که

و در تعریف معلوم شد اما گاه بود که بعضی را بحسب صفت و بجزایات بدیدافع و زبان و لبها و روست
 و یا سایر انگشتان دست و یا معده و یا کمر و یا کمر خضابندی پیدا کند و گاه باشد که چیزها را از اموش کند
 و گاه باشد که چیزها را انگیخته و خیارهای همچو بخارانش و چیزهای پسته در نظر او آید و هرگاه سستی
 می افتد از تنوع و اندک نظر اسب معده و در او از خالی نباشد و در اکثر تشنگی غلبه کند و اطراف سر و باشد
 و گاه باشد که اسهال یا زحیری افتد و یا آب چشمش نافت و بعضی واقع شود و باشد که بعد مپیچد
 یوم یا بجمعی بدید آید و گاه باشد که در سوزشی بدید آید و استفرغانات صفراوی یا بلوان و اسهال یا
 نیز بدیوی بر اثر آن واقع شود و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستن آن مشکل بود و گاه باشد که
 مرینس را اسهالی افتد تشنجه گوشت یا در خام یا کرب و ضعف و از نفوذ مرض بگذرد و غلبه بول کرم
 زرد بدیوی و نیز و لنج بران و لالت کند و بعضی ضعیف و ضعیف شود و چشمها غور کند و صد غنا در تشنجه
 و بینی یا یک شود و ناخنها کبود و اطراف سر و گرد و تشنجه در عضله های پایی دران و دست بدید آید
 و رنگ مرینس رنگ مردمانند و در این حال با خطر عظیم بود اما اگر با این حالها رنگ سر و
 برقرار باشد نفس با نظام بود هنوز قطع طبع علاج نباید کرد و طبیعت با هر که ترسد و در ترسید
 صفت نماند و ممکن بود که زودانه علاج مزاج کند و جهت بد و کار طبیعت و تشنجه و تشنجه و تشنجه و تشنجه
 آنست که چون مرض شخص شد و دران آبی لغایت گرم چنانکه شکل توان خوردن بسیار در
 یا رنج آن گلاب بنم کرده بر بعضی تشنجه میخورند چنانکه از دهن و بینی او بی خشمبار روان شود و
 هر خط که آمدنی است بر آید یا به چنین میدهند آن مقدار که اثر قوت و جمال و تدریس و دیگر بدید آید اگر
 در قی بدیوی از خارج احتیاط باشد هم کنند مثل ارسال بر مرغ و گشت و ترک این میخی آن هنگام
 کنند که دهند که گشت بر طاق است و بقایای فی الجمله حاصل آید و هیچ حال و بستن استفرغانات
 پیش از بقاء سعی کنند که وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن را آلوده شاند بلکه خشک و آرد
 و در گرما خود را در آب سرد اندازند و بر تن ریزند تا منع که از تنش کند و در درون گرم شود و از خوردن
 غذا و حرکات بجزر باشند بعد از طریق و آسایش و خواب سعی کنند که خواب بعد از طریق و قلب
 اعراض بدترین سکناات و مقویات است اما اگر از قسم خذر و خیالات بسیار خون غشی چیز
 باشد و آدم که تمام تر از این بختن و در رفع آنها باید که بشین اگر رفتن چیز بود و دهن و لبها و

بغسل و اطراف و نیز آب بر کفهای دست و پایی و بر روی وزبان اندکی مالیدن و عطر با و اسفند و بوی
 و در بعضی از زمانیدن یکبار بصبحه و امثال آن خوشبختی باختن درین باب باسی نافع و مجرب است و آنجا که
 آب گرم داودن با فراط میسر نباشد آنچه میسر باشد بر دیار بخورانیدن و قی بر در آوردن و بعد از آن با
 مواد تسکین مصلحات کردن بخوریکه در افراطی اطفال و غیر جم گفته شده در نیاب بکلیه بخلان غالب
 نیک گرم کرده با قرفل در آن جوشیده و سی نافع است و تسکین اسهل جنت میسر شدن این حالات
 و سقوط قوت برودی و پنج شیرینی نیز میسر نباید دادن مگر وقتی که ضعف دل بسیار باشد و خود بهر که قوت
 گشتند و یا اثر دای شود و بدل رسانند بخلالت آن و از شیرینی مرکب یا دای مقوی یا مصالح چای
 عند الضروره استعمال توان نمودن چون گلکند مثلا و اکثر ترشهای مقوی معده بوقت حاجت بمقدار
 ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در احشایانند و استفراغات صفراوی و یا اسهال مائی یا هر دو پیدا
 و بدین تدبیر مقدم عمل نموده باشند و مملتی پیدا آمده باشد و قوت کردن و غنفت کشیدن نداشته باشد
 گلکند و درم و پنج سداب جو شانیده یا بخورانیدن بشرطیکه نیک گرم باشد و اگر بدین سوزش غلبه
 تسکین نیابد فاد از هر حیوانی باطین مختوم یا تریاق الطین قدیم یا جدید در وقت عاشق و دفع یا شربت رب
 و امثال آن ساینده و یا حل ساخته باید داودن و مزیدن سبب ترش و بی ترش هم نافع بود و اگر تر بافت
 بنیانده تا محل ستمش داودن با بنان باشد جهت کم دفع شدن ماده بدجب الشفای بزرگ یا حافظه الصحو
 مقداردنی کوچک و در صورتیکه انار ترش حل کرده یا بخورانیدن و خواب فرمودن و اگر این
 فی الحال قی کند ساعتی گذشتن و بعد از آن از تریاقات مذکوره و غیر اینها آنچه یابد بهر دستور مذکور
 داودن و شربت ترش نعمانی و افشکه سرکه و غوره و نعماعات اندک که مزیدی هم بسی مفید آید
 از غذا تا هنگام نقاع هیچ نباید داودن اما اگر کودکی باشد یاضعفی از پی غذایی در یابد اشتها را بکشد
 پیدا آمده باشد و از اشتها می مرض شبانه زوری گذشته باشد و در بعضی طالب بود و اندکی خشک یار
 با فلفل سیر باید داودن و از چربها و گوشت غلیظ حذر و حسب بود و کباب چوب مرغ که بار داودن
 کشیزه و زیره آلائیده باشند اندکی مزیدن و چشیدن عظیم مقوی و نافع باشد و آنجا که علامات گذارش
 و اسهال غسالی و اعراض بهر مذکوره پیدا آمده باشد در نیک و نفس نیک بود و کلاب سخت گرم کرد
 جرم باید بخورانیدن و بهر مرغ فی را نیک کرد و در آب سرد نشاندن و اطراف را مالیدن

و اگر کوشش و غیره با منفر باشند در ضعف معده و اعانت نمایند و زعفران هم با خاصیت معده و اولی که
منفر باشد و جمله آنچه در ضعف و بطالت این استنهاگشته شده نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شافیه مفید آید
و همچنین آب سرد و غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن و آب چشمها خوردن و اینها هم

باب چهارم در کتب

در بیان احوال جگر و مراره از وضع در کتب و مزاج و نفعات آنها و علامات افزاینده مختلفه کبد و امراض
ابری و مراری و حساب و علامات معالجات اینها ایام کتب و وضع و مزاج کتب
در مبره و معتقد است که اگر جگر عضو است مرکب اندر رگها و از کوشش شصت و پنج
منفر و دویست و پنجاه و دوم که عضو کیلوس را خون گردانند از این گوشت است و قوت جذب و دفع
و اساک اندر عروق وی است و اندر جگر تجویفی نیست که کیلوس آنجا جمع شود و طبع و قیض باید بلکه همه
در عروق باید که در جگر اجزای وی است پیشان گرد و آنجا اجزای در حمله آن اثر کند و جگر آویخته
از جگر هر حیوانی که بجهت متقابل وی باشد بزرگتر است و در درون بر مجاری دند آنها می پندارد و از حساب
است آید نیمه است پیشین و شش در جگر فرو و نیمه است بزبان گشتان پاکت و بدین فرو و نیمه
نیمه که رنده اندر آمده است چنانکه گسیخته می شود از اجزای تمام گشتان فرا گیرد و اینها را بتیاری زواید الکید
نمیزند و اینها از بعضی مردمان چهار تو باشد و اندر بعضی دو تو و اندر بعضی مردمان شصت جگر ماس بعضی
پهلوی است و اندر بعضی نیست و بیماریهایی جگر میبارد که پهلوی با حجاب باندازد و این ماسه باشد و
اندر تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و نفع وی آنست که گوشت جگر در گهای آنرا پنهان و خوش
برارد و جگر را در اکالها بوسیله آن حاصل باشد و اتصال جگر با معده و روده با بد و بود و عروق بر آن
گذر یابد و با عضله روده و جگر را با معده بوسیله این غشا و عروق با ریه و عروق و شاخ عصبی با ریه که از
فم معده بطرف جگر آمده و شرکت تمام بود و مزاج جگر گرم و تر است با سکون خون در سه لایق تر باشد
و نفع جگر از بودن آن محل روح طبیعی و طبع کیلوس و تحصیل دم و اخلاط و غیره تقسیم آنها بر اعضا و
و پرورش بدن چنانچه از تقریرات لایق و بعضی ابواب سابقه مفهوم میگردد و از اینها هم منافع
در فی است در ریاست بدن بدین سپهها و در بیشک حاصل بود و اینها را در خطبه است بگویند

از لطیف جناب و اسماک و دفع یافته شده و برزائده بزرگتر جگر بناده است و در جانب شفره و در بعضی بجا
میوسته است و هم از جانب شفره جگر منفذی است اندر وی کشاده با نقصان عرقی با صفرای فاضل
از آن مرزبهره در رود و از زهره نیز منفذی است برود و با اثنا عشر که منتهی صفرا از آن عرق باین دو
فرود آید و از اینجا بگریزد و بارود و در دما را از رطوبتهای غلیظه بشوید و بر دفع قتل غالب و خنده کند
و یاری دهد و در اکثر مردم این دو منفذ پیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از زهره بقعر معده
کشاده باشد و از عمر صغیر بعد و چون این منفذ کشاده افتد صفرا بیشتر آید و خداوند این مسده
از صفرای معده به پنج یا شش چنانچه در امر احضار معده گفته شد و این از جمله بیماریها باشد که آن را
مذاهبه الاغضا و الاکامه گویند و منفعت زهره از جهت حفظ تغذات این خلط صفرا و پاک و آشتر
عروق از آن بسبب خطر بود و الله اعلم و اما علامات افرجه طبعیه جگر تازگی
رنگت سردی و سوز و سبیدی و گوشت ناکلی تن و قوت نبض نشان با غده ال گرمی و تری جگر
و زردی رنگت و لاغری تن و خشکی بشره و دلیل گرمی و خشکی وی است و لون رصاصی و سیاه
و سختی گوشت و کم عرقی نشان سردی و خشکی و سبیدی لادن و باریکی عروق و پهنای آنرا
و زردی گوشت و عرق ناکلی دلیل سردی و تری است و هم نشان کوچکی وی و رنگهای سبزه و ظاهر
نشان بزرگی آنست و کوچکی انگشتان هم دلیل بزرگی و کوچکی جگر باشد و اما علامات
افرجه غیر طبعیه جگر تشنگی صدق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از چشما
و یخ آب و کمی اشتها و حرکت اشتها از آب سرد و سیوهای تشنگ و اشتها هوای جگر و
راحت یافتن از خشکیها بخوردن و از خارج احتمال نمودن و متضرر شدن از گرمیهای باطل
بالتوجه و دست و صغرت بول و بزرگو گرمی کفهای دست و کفهای پا و پیش سر بیشتر از سایر اعضا
بمختص و ریشها و غلبه تلخی و تان و سحر عت نبض و زردی لادن بشره و سوزنی چشم و دلیل گرمی
و سبیدی لون بشره و لبها و زبان و بیز و نفی رنگت و سردی و کم و است آن و قوت اشتها و لذت
تشنگی و متضرر شدن از سردیها و بزرگو و در جهت یافتن از گرمیها و شیرینیا و سردی اطراف
دست و پایی و بسیاری تری در تن و کمی سیو با آب سرد و غلبه میل حمام و تابستان بطور
و سبیدی بول و کم رنگی بزرگو و کمی قوت تن و دلیل سردی بود و آبنای خون و تناسک که تن

از ان وین منقب و بر آبی دهن و بزرگی آن و کی تشنگی و تریل گوشت شراست و بر قیده بودن روست
 و خشکی رکی بر او بول و صلابت نبض و حضرت یافتن از خشکی با در راحت یافتن از زبیر بن جلیها و راحت یافتن
 خون و غلبه سیل میوه های گرم و تر بر آب و شیرین و حضرت یافتن از اندک قبی دیا فتن متحدی از جانب
 جگر بید اندک تب و جوع و کثافت ببلد و سیل خشکی بود و دلائل امر جگر مرکب جگر این دلائل باشد و چون
 این امر جگر قوی افتد این دلائل بقوت تر باشد و با مراض منجر بود و چنانچه بعد بدین شود و غلبه یون
 خلط ششها و بولها و آن واسطه علم حکیم و ضعف جگر آنچه مانع مرض اند از مراض اعضا و
 مشارک و مجاور و مانع مراض ظاهر کنند چون در دم و قرحه و بشرد و اشهاد آن نباشد از ضعف هر قوه
 از قوای چهارگانه آن واقع شود یعنی اسیم عام را بر مری از ان انواع خاص اطلاق کنند و او را آنرا
 بگوید و گویند و سبب این ضعفها انواع سوء المزاجی اخ باشد سادی و دماوی و حصره قوت و ضعف هر قوه
 از هر مزاجی همانست که ضعف بعد بدین شد و وضعین که بواسطه آنست اعضای مشارکت و مجاور
 افتد و یا از سد و او اشهاد آن خارج از بحث علما است مطلق بگوید آنست که رنگ در وی از سفید
 و زردی مائل شود و در پشت کبر و غلبه کند و بگوید و اقل گردد و بر وقت مضمر ثانی و جگر نرمی و جگر خرد و یا بد
 استخاکه سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید و بول رنگین و شنج القوام بود و بی تدبیر
 جهت غلبه یون و ضعف جاذبه در قتل و استخاکه سبب ضعف باشد چون آنجا که و سبب اندک در پشت ششها
 و قبض اطراف چون پشت پایا بدید آید و استخاکه سبب ضعف ماسک باشد پیوسته در ضعیف مضمر دوم گران
 در کینه خود و در یابد و غذا از کینه زود تر بگذرد و نیکو مضمر نیافت و بدان جهت نشانات ششها بیشتر بدید آید
 استخاکه سبب ضعف و افتد باشد صفرا و سودا و اوائست و در خون فضل بسیار ظاهر گردد و رنگ بر او بول
 کم بود و غذا در جت کم باشد و غلبت کم نشود و علامت سوء المزاجات ضعف این قوی همان آنست
 که سبقت بیان یافته علما است استخاکه خلطی مضمر باشد تقیه باید فرمودن اغصه و در رات و طینات قوی
 و سهلات بیشتر طبعی از کینه از مصلحات مزاج با آن او ویدار باشد و یا در انقباض خود مناسب بگوید
 و مضمر مزاج آن نباشد و بعد تقیه تقویت بگرگند و مقدمات آن و از مضمرات بگذرد و باشد تقویت
 و حذر دمی عمدت اعتیادی با طبیعت ثانیه حاصل و استخاکه خلطی مضمر نباشد و بدیل و تبدل مزاج و جگر

با سنج بناسب کافی بود و متعاقباً جاری نباشد و تعدیل مزاج بجز بواسطه سحر و کدورتان عظمی باشد تا قوت
 آن قوت نماید و شمع عفت اخلاط کند و بعضی باشد تا جرم از قوت و بدو منع تحلیل روح و حفظ
 قوت آن کند و بعضی باشد تا سد و راز را غلبه بواسطه مضمر بجز بدیدی آن بختاید و انضاج و تلقینی باشد
 تا دفع مواد غلبه در عروق بسبب سحر گردد و اغلب دیگر سوء المزاج سرد و تر بدید آید و یا سحر
 آنچه بجز سحر باشد و از اینهاست زعفران مویز با عجم یعنی دانه آن دار چینی قلع اذخر از مایه یونانی
 جذار نار نارادان و زرشک و قرص آن بآب کاسنی و عرق کاسنی و تخم کاسنی شراب و بنارسی سنج بناسب
 کشکاب بود و مستحق فندق گل کک خود سنبل و فلفل بود و جگر گر خشک کرده و سیخه افیون بزر برای سنج
 فلو نیاجب است تا انفعالش سحر سحر بر باغ آبی شفتا و سیفوت مقوی بود و فلفل گلشنه قرص
 گل تخم خرفه نار نار زرشک نار تالیو که مویز و مغز بادام کوفته چاشنی کرده باشد شراب تخم ریجانی
 و کسی را که جگر کوبک باشد و اشتها قوی و در مضمر غذای مستوفی بدان جهت عاجز آید علاج او است
 که پیوسته طعام قلیل المقدار کثیر الغذای سریع که مضمر خورد و یا بتقاریق خورد و صبح و نیم روز
 و عصر با لای آن هوای که مصلح باشد خورد و آنچه بجز سنج بیا مضمر ششگی کشیدن است و حر
 غلیظ بر بالای طعام و تر حلا و او خال و بی ترش خوردن چنانچه لطیف و رقیق را از کثیف و غلیظ
 موخر دارند و آب سرد و غضب و عقب ریاضت و حمام و جماع بر ناستند و در میان خواب و بیداری
 شیرینی و حلا و تناسیر خوردن و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و حلیه شیرینهای مفروضه و آشپزی
 گرم و کل سرشوی و آبهای لای آمیز و هر چه در آن خاک با سنگ سوده باشد و آبهای سرد و آب گرم
 و کبابها بخصیص غلام و سوخته و جماع غالب بر غلبه و بر اشتها و قهقشهای گرم و چیزهای تیز و شور و محقق
 قوی و مبالغه در خوردن سردها و شورهای گرم بر اینها که در آن داد و دیه مسهل گرم و تیز بر قوت و استقام
 بسیار و اند اعظم سحر که سبب است شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت غلیظ باشد
 متعاقب خوردن طعام تخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد نه و تر سده
 کت و همچنین استقام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آید و زیرا که این افعال قبل از تمامی مضمر
 سده غده از اسجدر برزد و فضلات غیر مضمر انجا بماند و نفس این طعامها نیز بی این افعال کاسی
 سده که بجهت غلظت و تنگی مجاری کسب و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده شش کند و جگر سده کند

جهت سرعت نفوذ آن در بکریه و جذب کبد مر آنرا قبل از قبول منجم کبدی و تمامی هضم سده و غلب
 شیرینیا این حکم دارند و کل و چیزهای خاکناک و سوخته سده بکشد و پس ظاهر است و گاه باشد
 که خوردن آبها رخت و انقباض بود و چون آب بعضی معادن و میوه های بسیار قبض زرد و کاشباه
 آن سده کبد آور و بجهت در کم شمعیدن جوانب عروق را و گاه باشد که بواسطه غلبه لین که در جرم عروق
 پدید آید اطراف آنرا بهم درشتاید و گاه باشد که غلبه خلط یا غلبه آن یا از جهت آن سبب سده
 کبد شود و این اغلب از ماده خون افتد و سده کبد بیشتر در جانب مقوی پدید آید بجهت آن که
 کیلوس از این جانب بجزر اندر آید و عروق این جانب بیکتر از عروق جانب مجرب باشد پس آنچه
 خام و غلیظ کیلوس بود در این جانب بماند و بعضی آن بجدب رسد و آنچه در مجرب واقع شود سبب
 آن بسیار می خون است غلیظ و ضعیف قوت و انقباض آن عروق قوت جاذبه و دفعه عروق جانب
 مقعر و ضعیف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی باشد اتفاق افتد که سده در هر دو جانب واقع شود
 بواسطه غلبه خلط سده و ضعف دفعه جله عروق کبد و کسانی را که در اصل خلقت عروق کبد رنگ
 از مقدار لایق واقع شد و باشد و آنرا که بسیار خور و نهیهای کثیف غلیظ خشک خوردند تا بلیت
 و وقوع این مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقعر جگر افتد با سهال باشد و یادار کمتر بود و تحلیل
 سده که در جانب مجرب می افتد یادار بود و آنجا که سده محکم گردد و هم حدوث آماس بود
 یا تپهای عفونی و بسیار با استقامت و آنکه عصاره است علامت سده و انواع است یکی آنکه
 تغیر رقیق و سفید بسیار باشد جهت آنکه کیلوس می باید که تمام بجزر اندر آید و بواسطه سده باز میماند
 و بهر دو طرف می آید و دوم آنکه در جانب جگر گرافنی قوی میاید بیدر و اما اگر سده مقعر باشد
 گرافنی بیشتر در ماسار بقا محسوس گردد و تغییر حال بر از اینجا بیشتر بود و اگر در مجرب باشد گرافنی
 بیشتر در نفس کبد مفهوم شود و تو اینجا بجا نیست تانی و کم نفیج بود و اگر رنگ صاحب سده جگر سبب
 طلت تولد خون بزروی و سپیدی گراید همچون رنگ نا قبان و زرد لاغر شود و بسیار باشد که نفس
 خداوند سده بواسطه مشارکت جگر بماند انهای دم زدن تنگی کند عصاره جگر آنجا که سده در جانب
 مقعر باشد قوی بود و نفیج آن با دو پیشه مسلمان باید کردن بعد از آنکه چند روز مضغیات داده باشند
 از طبخات و غیره و ماده سده بخیه ساخته و اینجا در است محض دادن مضرب و جهت ناکل ساختن نفا

ماده مجرب جگر و منتشر شدن ماده سرد و در تمام جگر و اما سهل سبب شاکت متعرج جگر یا اسهال است
 بی ضررند که دفع آن نماید و سهل نافع و چند در نیاس بر بوز است و آب را از ماده آب کاسنی پدید
 بیاورد آب کاسنی هر یک مخلوط با سکنجبین ماده یا بوزی یا خیارچه گرمی و سردی مزاج اثناسا کند و اما ج
 فیهب اینهم نافع بود و درین مصارفات با آنکه در بوز و اسهال نفع باشد و اگر بدین سهولت اندک
 آب خیارشور و روغن بادام شیرین یا میزداشتهای معده بهتر کند و سهولت قویتر را هیچ چاره
 نباید کرد و نیز اگر اسهال قوی یا دوزاخ از اعضای دور می کشد و همین بود جگر قانع نمیشود و بواسطه
 که ماده بسیار را از راه جگر بکشد و ماده مانع دفع آن شود و در جگر بماند و سده بار و دوش و دوزاخ
 حد و ثامراض مقوی و اسهالهای کندی بود و در سبب ضعف چنانچه اکثر که دکان را می نشاند
 احتیاج بسهل نباشد و مضحکات بر مضجج حالی و ملین و بندهای مقوی را فانی و زرشکی و شتر قهاس
 مقوی سفر علی و زمانی و بوزی و اصولی معتدل در گرمی اصلاح باید و بصورت نارسه مناسب بود
 ایشان را حب الشفا با آن عظیم نافع آید و گل سرخ و پر در ده آن و بی اگر سده های جگر گرم بخشاید
 همچنانکه زعفران و قرص غود و صطک و دارچینی اکثر سده های جگر سرد را بچکانید و اکثر سده نوجوانان
 نیز بدین غذا یا سکنجبینات سفر علی و بوزی و راوندی و اصولی و اسهال آن و بصورت انارین
 و عرق کاسنی و خوردن بی شیرین و تخم کاسنی و زعفران و اسهال اینها کشاده گردد و انتخاب که
 سده قوی گفته شده باشد پیش از سهولت فصد عرق مایض از بای ریهت مناسب بود و
 و آنجا که سده در جانب مجرب جگر باشد بدرات مقوی و مفتخ تقطیع آن باید کرد و چون سکنجبین
 که از بوز معتدل باشد با از اصول معتدل و شیر و تخم خیارین و کاسنی در آن گروه و اگر
 گرم باید تخمهای سرد و در دشتن و شتراب و نیاری و سکنجبین را دندی و اذن و اگر قوی
 باید بوزند از قاعده اصل شربت قدری اضافت کردن تا بماند که تخم کثوف و یا اسهالین روست
 آنرا مقوی گردانیدن و اگر خشک باید مری قوی را در صورت انار یا شیر و تخم زعفران و اسهال
 آن باید داد و در شترها و غذای نافع درین مرض مطلقا و همچنین ادویه مقویه و سکنجبین
 و خوردنیهای مضر بدان جمله همان است که در ضعف کبدنی انجمه سبب شده و ترک نان گشت
 خصوصاً فیلر و سبوس دار و ناسه و گوشتهای پر قوت غلیظ و تراب دار لغایت بفساد بود

و شور با می برنجینه و ماش منقشر بهتر آید و بسیار باشد که خربزه شیرین بجهت قوت ادرار و طبعین و جلا
 لذت و محبوبیت طبع سرد و جگر را بکشتاید خصوصاً سبب و گل خوار و قرصین خوار و اشباه آنرا باطعام
 مناسب یا دوائی منخل خورند اولی بود و بسیار باشد که سدیای گرم جگر را دوش گرم و عنبر شکر
 و بنی میخ سرد و ده بکشیاید و آنرا نیز در مزاجی که بجم بعضی باشد با صلیح باید و ادرار و طبع با و صفا
 و خنک و سرد و ده از خارج سدیای جگر گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده و جگر سرد را شکر آید
 و آنجا که سبب سرد و تبس و قبض عرق و یا تبس جرم عرق باشد تبس برتری فرا بر طرف شود و علاج تبس
 و شور از رو بود و بود از مزاج رطب آید و بصلح و حکما دهند و ششج این سدیای غیر از تبس و آنجا که از گل شود
 و در است سرد و تبس بر تبس و بعضی از اسهل شربتی بر سید و عظیم نافع می آید لیکن در سرد و جگر گرم بر بال
 آشیای ترش و هندرس او در سرد و بنات و بر آن غذا های گرم دهند و حب الشفا و مصلح
 انار حل کرده بر بالای طعام ترش درین ابواب عظیم نافع آید و نفوت مقوی باشد غذا های مناسب آن
 هم عظیم نافع آید و حافظ الصیحه یا شربت مناسب بغایت قوی بود لیکن آنجا که بقیه محتاج باشد بعد از
 تنقیه از اینها باید و ادرار شخصی را سده و جگر شده بود و بعضی را آثار سرد و القیه بنیاد کرد و خرد
 در صبح آب سائیده شربت نیکو خوروی و غذا های مناسب بکار رومی همین صحت یافت
 علامت و ده ساله شد می را از گندم و شکر و بود و لبها سفید گشته و گردن او باریک و قوت
 او ضعیف شد و ده ساله شد و شکم او نرم و گندم بود و مولانا عزالدین طبیب یونانی
 او را وید و تشخیص سده و کبد گردان و از گل خورون و آن غلام گاهی خوروی و سر انگشتان دست
 بر شیب پر بای می بلوی او فرو فشار و تبس دریافت که کنار و جگر او محل اندک صلابتی دارد
 فرمود تا او را از گل خورون غلط میکرد و در هر روز یکجین ساوه بار یونان کی میخورد و یا شربت
 در یکجین ساوه میخورد و انار بخوش انجیمی خواست هم می خورد و آتش بار با و رنگ و امثال
 آن بکار میرود و گاهی هر سه یا بعد از آن که بسر که و دوشاب و مغز با و ام قاتق کرده بود و در از
 هر چه غلط و خشک بود و میسر میکرد و گاهی خربزه هم اندکی می خورد و همین صحت یافت و بعد از
 در و جگر سبب آن با بادی بود و غلیظ که بجهت ضعف و مضن کبد یا غلظت و نفاخت ماکول
 پدید آمده باشد در شیب برده اولین جگر مانده و به شد و و تبس رنج بر میدارد و آن با و

لایق تبس فتح
 قاف کبر
 غذا است که از
 مایه و بنفشه و
 زیت بکشد
 منحن

گاهی متحرک بود که به طرف میزد و این راجع الیک بود که یک محض محض است و این انقباض
 گویند و گاه باشد که باد در جگر باشد و پرخیزد و سبب می باشد و علامت آن آنست که چون دست را
 فشارند و از آن اندک کنند و باشد که آن بدست نهادن و مالیدن متفرق شود و سبب در سده قوی بود
 که با مبتلا و اگر انقباض کند علامه جگر را و وضع تمددی محسوس گردد و با سود المزاجی مختلف باشد که در نواحی
 پاره جگر پیدا آید و کیفیت غالبه انقباض می کند یا قوی بود و در جگر یا مفرج جگر که متفرق اتصال انقباض
 و این باب است بود و علاج آنجا که سبب ریح یا نفخ بود و سبب یکی محل درد و تمددی خوردن چیزها
 نفاخ و عدم علامات دیگر و حرکت ریحی بدان گونه ای دهد غذا بناید دادن و چنانکه ممکن بود و چیزها
 سخت گرم سازنده و کشاننده و تحلیل و تطهیر کنند و جگر باید دشمن از شر بهای متفوق
 چون شراب و نیاری و اصولی و بزوری و مار الاصول با غسل و شرب اینها و از سفوفات
 متفوقی محلول چون سفوفی که از بایوان و نیسون و کون مجر و یا و نامخوانه و تخم کرنس و قاقله و قنصل مجموع
 یا بعضی بقدر شیرین کرده سازند و اگر بمصل مجرب کنند هم سبب نافع آید و در میناب القوی است
 از جمله ضماوت مناسب مثل ضمادی که از سنبل و میان گل و کاکوس کوفته و باب و قنصل سرشته
 و اندک مشک و عود و خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استخوان سبی نافع بود و شراب صرف فایز حبه
 بر ناسته خوردن فایده دهد و گفت سده نیز کند و اگر در حین شنگی اشتها غلبه کند غذای لطیف محلول
 متفوقی کند باید دادن از آنچه در امراض ریحی سبقت یافته و قبل از تسکین نیز همین حکم دارد و در سن
 بر بالایی چنان طعامی منفعت عظمی باشد باذن الله تعالی و آنجا که سبب سده قوی بود و علاج
 بستور که در سده سبقت بنیان یافته است باید کردن و آنجا که سبب سود المزاج مختلف باشد
 تعدیل مزاج باید کردن بنوعیکه مراراً در سود المزاجات اعضا مقرر شده تخصیص سود المزاج معده و مر
 جالینوس گوید مراد آنی وضع اندک در جگر بود و من آنرا با انواع کردم و میگویند که آخر الامر از مدبران
 مایوس شدیم تا خبری کردیم و بنوعی که کوب استخوانی جسم و میوه چنان دیدیم که از جمل الذراع
 ششانی که بنیان خضر و خضر آمده و قطع و داغ کردن نافع است چنانکه هم این حدت بودی زایل
 شد و این چند جای دیگر هم تجربه می شده و آنجا که سبب سده ورم جگر باشد علاج ورم باید کرد
 قریب بستورهای که در ورم معده مذکور شده اما سبب ششانی که سبب آن اول آمده باشد

که مواد را جکسند و در جگر خنده اند که اجزای جگر آنرا فرو خور و در دم کند و ماده آن اغلب صلب بود
و چون باشد که از خلطی بلغمی یا سوداوی افتند و این درم یا در مجب جگر بود یا در مقعر وی و در
تمامی کبد کم میباشد اما ممکن است بسیار باشد که درم گرم جگر دیده شود و درم کند و باشد که صلب گردد
و آن علاج پذیر باشد و بستن یا اسهال منتقل شود و و هلاک سازد و باشد که درم در روده جگر حادث
گردد و باشد که در نفیض با ساریقا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده و درم شده باشد علامت است
درم مجب جگر گاه باشد که بوزم ذات الجنب مشتبه گردد و بواسطه اشتراک در بعضی امراض چون سرفه
و تشنگی نفیض و برآمدن در بجهت گردن و تب لازم و فرق بدان توان کرد که خداوند درم کبد چون
نفیض تنگ باز کشید گرانی و آلمی در شریعت و بالاسی آن در یابد و خداوند ذات الجنب این آلم نیابد
و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و آما س خذ کتند بلالی و یا مستند بر نماید همچو سرج کرده و طیس گاهی
که سر انگشتان بر مجاری و درم از کنار آتخوان بهلونیختی بشارند و نیک مس کنند و گرانی این درم
بوسه پشت مائل بود و بول خداوندان اندک باشد و از تشنگی خالی نبود و تا با خر زبان سبزه شود
و اگر آما س باشد ابو علامات منفرا ظاهر گردد و در نفیض صلب متساوی باشد و تشنگی بی اندازه بود
و تب سخت سوزان باشد و زبان سخت سیاه گردد و آسما که در جانب مقعر باشد و نفیض
باز کشیدن آلم کمتر یابد و سرفه کمتر بود و تشنگی بیشتر باشد و شہوت ضعیف بود و گرانی اینجا کمتر باشد
و بواسطه کشید کردن این جانب بعد و همین جهت در اینجا بیشتر بود و جهت مشارکت اینجا
بامعده و اکثر از فواق و غثیان بیخ باشد مگر تنگامیکه درم اندک بود که اینجا این امراض کمتر باشد
و آسما که درم عام گردد و از اعراض هر دو تشنگی ظاهر گردد و آلم و گرانی عظیم تر بود و خلاصی از آن
ممکن نباشد و این قسم نادانند لیکن ممکن بود که در سده مقعر مد رات قوی محقق داده باشند و ماده را
قوت دوا در تمام جگر منتشر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزای حمله جگر آنرا شرب
کرده باشد و درم تمامی حادث شده و آسما که درم و مقعر و با ساریقا هر دو باشد با علامات
تفصل و تمیز در بعضی احشای بسیار بود و آسما که درم در با ساریقا نقطه پدید آید علامات آن همان
علامات مقعر است لیکن تب کمتر بود و گرانی مبعده و اندرون شکم بازده و تمیز در بعضی بیشتر
از گرانی بود و گفته اند که هر گاه همینند که در سده جعفی ظاهر نیست و برابر رفیق و کیلوس می آید

و از علامات سرد و گرم کبد هم خبر می یابد بدینست و مثلاً وی اندک در حوالی معده از جانب جگر می باشد و
 تب آهسته با آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و بانکه وزم گرم در سائر نقاط است و آنجا که گرم
 و نفس غشا کبد باشد از هر جانب که باشد در عظیم بود و تب سوزان باشد و مضجج جگر بهتر بود و
 تغییر است که در بول ویرا گفته شد کمتر بود و علامات سرد کنند از علامات او را هم گرم مذکور و نرم تر
 و آهسته تر باشد و علامات سرد المزاج بار و با این ظاهر بود چنانچه علامات سرد المزاج حاره یا آهسته
 و در آماکس بدین مطلقاً چون اسهال قبل از نضح پدید آید مندر بود و موت و اغلب این مرض ششقا
 او کند خواه سده بود و خواه گرم و بجز آن آماکس جذبه بار عاف بود و یا بار در یابرق و بجز آن ورم
 باسهال بود و یا بقرق علاج آنجا که آماکس گرم بود شست فصد کنند و در رموی خون ستونی گیرند
 و در صفراوی کمتر و پسته فصد از دست رست کنند از اکحل یا با سلیق و بعد فصد تند بر تحلیل
 مشغول شوند و رعایت قوانین و اوقات که در رمعه گفته شده اینجا نیز ترسب بدان باشد
 و قانون کلی در تدبیر این ورم آنست که در ابتدا اشجیه بکار دارند از شربت و اغذیه لطیفه
 خفیل المقدار و اطلیه وضعات همه رازع باید ساختن بدینطور می که در دیگر او را هم گرم مقررت لیکن
 اینجا چیزی که سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید کردن زیرا که جوهر کبد گوشی بقایست نازک و لطیف
 و از بر و غالب زد و نکشف شود و آن موجب تحجیر ماده و صلاست ورم بود و آن حال مملکت
 باشد لیکن رازع باشد از فلفله و فی اندک سرد تر باید بهر حال با هر رازعی که از داخل و خارج
 استعمال کنند چیزی که لطیف کننده و کشاينده بخاری باشد به تحلیل خلط باید کردن یا سبب بود
 و قبض رازع منافذ تنگ تر شود و صفرا در آن محل محبوس سازد که آن موجب زیادتى ورم
 گردد و بعد از اوقات ابتدا در نزد آن رازعها چیزی که پزائنده باشد و اندکی قابض بود و مخلوط
 سازند تا لطیف و کشیف ماده را نگاه داشته و زائد و قوت عضور هم خط کند بعد اوقات تزئید
 فرشتهایه محملات باید استعمال کردن لیکن در تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز قابض که
 حافظه صحت بود و یا محلل باید آسختن و اگر چیزی باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد مع ذلک
 عطری هم داشته بود که تقویت دل و روح کند همچون مرکب که زعفران و گللاب و بنفشه در آن باشد
 بهتر بود و از محملات چیزهای تیز خوردن چون در دانه گریست و در باید داشتن و در اسهال طاهر

مقتویات بکار باید داشتند و باید که در درم مخدب از مسهل و دادن بر چند باشند و در درم مسهل
از مرزوان و آنجا که مسهل مناسب بود و مبالغه در استعمال نکند که ضعف قوت آورد و آنرا که گفته
باشد شکم او را نرم سازند تا بمرحمت مدام شود و آنرا که لبنی غالب باشد فی الجمله منع کنند بقرص
طباشیر و امثال آن تا با استعمال ناسخاید و آنچه که غده او شربت آن مقدار که طبیعت از دست
بار شود و شاید تجویز کردن و آب سخت سرد مضر بود و لیکن قلیلی تخیر کردن و در صغری و سختی
نکند بلکه گاهی فایده هم بخشد در ابتدا و در بیهوشی آنچه در ابتدا احتیاج بقصد و تسکین بولست
حاجت بکار دارند اما **شربت عرق کاسنی** با کنگبین ساده یا بزوری قرص زرشک کبر
قرص گل شراب دیناری کنگبین ساده با حلیب تخم خیار و بادرننگ و شیر تخم کاسنی و تخم خرخر
با مجموع یا با برکی فتوح زرشک یا ناروان یا قره بندی یا آلو و سیلو فرم یک از اینها یا شیر و تخم خیار
یا خرخره حلیب تخم کاسنی بقرص کاسنی کشیدن کرده بقبند یا شراب بیلوفرو و هر شربت مناسب در درم
حالت دهند چنانچه مرار اشاره بدان شده که در حدی مررات اولی بود و در مقعری طبیعت و گاه
باشد که قبلت و در بیهوشی عظیم شود و آن هنگام چاره نباشد از داخل ساختن آنکه کانوری شربت
یا در صغاری و که بوی تازه و سرطان در کشاکش تخم هم مناسب بود و باشد که هر قدر تخم دارد
کثیر و بولوس داخل ساختن لازم بود و کنگبین کمتر باید داد و در شرباباچاشنی و دادن و
غلبه شکی و حرارت طباشیر داخل ساختن مفید آید اما اعتدیه کشاکش ساده و محلی یا با بار
و اگر غذا کمتر خورد بهتر باشد و اما صمغ و صندل سوده زرد و یا گل سرخ گلاب سونق جو
چله اما آنکه سرکه نیکو خلط کرده بسیار آنچه در بزرگ و انتها استعمال نمایند اما **شربت عرق کاسنی**
مخلوط بقرص بادیان یا بقرص کرفس و این را بجای آب گاهی خوردن مفید آید با کنگبینهای مذکور
و با قرصها هم مناسب آید اما اعتدیه کشاکش جو محلی بشکر یا سونق محلی بشکر و اما صمغ و
آنچه در ابتدا گفته شد مخلوط بپشتین و زعفران و اگر در وقت اشتها صندل و زرد و زرد بهتر
باشد بلکه لازم بود و پشتین و زعفران گلاب سرشته کافی بود و باید که مقدار زعفران طولی و غلیظ
در درم باشد از خارج بیلوفرو و در بیهوشی مائل بطرف بطن راست یا کناره بر با بیهوشی
آنچه در وقت اخطا بکار دارند اما **شربت عرق کاسنی** با آب راز یا نه که بزرگ و در نیمه یا در

دران غیسانیده باشند یا قرص زرشک بزرگ دران حل کرده باشند مخلوط بسکنجبین داده آما
 انخیزد برگ کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و بروغن بادام نخیده و سرکه چاشنی کرده فرو
 ناردان ویرباج ناردانی یا سرکه و غسل و مغز بادام چاشنی کرده و اما ضماد و مسنین
 و عود و طبخ قریض سرشته آما سنجاکه بعد از تفتیح با سهال استیاج افتد و قوت بر جای باشد فلو پس
 خیارشنبه در آب عرق بادیان با کرفس و قدری روغن بادام بران ریخته باید دادن یا مطبوخه
 که دران سبناج و گل بنفشه و قمرندی نخیده باشند و اندکی غارلقون داخل ساخته باید دادن و
 باشیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری سبناج تناده و صاف کرده با قدری تخمین یا با قدر
 شمشیر خشک و قدری ریونند دادن هر یک مناسب حالی و مطلوبی و تعیین مقدار اشهره و غیره
 مناسب حال بیمار برای طبیب و اناستعلی است و اگر بعد چهارم تا هفتم هر روز شربت از آب
 کشته و عنب الثعلب و دوسه درم فلو س خیارشنبه و دانگی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین
 دهند و برضی راقیض هم باشند نهایت نافع آید و برخیزه شدن درم اعانت کند و اگر مرضی آلتینینی
 باشد نباید در کردن و ملاحظه آن بیمار باید نمودن تا غلبه نشود و اولیجات بحسب تقبض تو
 و مقبولی بحسب عداوت با مزاج کبد با نخا صیته در اکثر امراض کبدی تخصیص درام آن استعمال
 نشاید که درون و جرم گوشت تا هفده هم نباید دادن بلکه تا بیستم و هجده ضعف و دغدغه مرضی
 نیم رشت اندکی توان دادن و قانون وقت نهادن و ضما و طلا بر داشتن همان است که در درم
 معده مذکور شد و مخفی ننماید که هرگاه درم تحلیل پذیرفت و اثر درم و جمله اعراض مذکوره برطرف
 شود و بوقت انحطاط و آنجا که آماس و بلیه شود سخت تر نماید و مرض سخت لاغر شود و چشمها سجال در شنیده
 و بول بسیار کم شود و در دواضطراب بیشتر باشد و آن هنگام انتهام عظیم در چنقن ماده بزود
 باید کردن و مضجعات قوی تر با آنچه مذکور شده منعم باید کردن و بیان آن در بحث اورام استونی
 و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آماس نخیده گردد و سرکه باز کند و علامات آن چنانچه در بحث خراج درم
 سده بدین شده اعراض بدان گوی است باید دیدن تا ریم بر راه امکا کثا و ده است و آن در برابر
 ظاهر شود و یا برگاه کرده و مثانه کثا و ده است و آن در بول بدید آید و یا در فضایی شکم کثا و ده است و آن با جگر
 و لائل کثا و ده است و در هیچ یک ظاهر نگردد و باشد که احتیای حدت اثر احساس نماید پس اگر بر راه امکا کثا و ده

چیزهای نرم و ملین باید داد و آنرا طبعیت آنرا زودتر پاک کند و خیار شیر در آب کاسنی و انار با اندک
 روغن بادام در نیاب نافع است و تخمین باغرقهای مذکور و با قدری تخم بنفشه و تخم
 باشک یا با جوهر یا با بجزیم مفید است و اگر براه بول کشاده باشد چیزهای او را رکننده جالی و نرم باید داد
 چون شیر و تخمهای مذکور و شراب بنفشه و شراب زرد فاء و شراب خاشا و بناوق البزور و انار
 شیر تنها و شیر با دود را با الاصول جراحی استادی بود و در قزوین که هرگاه در می یافت که
 آماس نخوده شده و سر خواهد کرد و آنرا می شکافت و این عمل چنان میکرد که محل درم را از زیر پرده
 معلوم میکرد و در موضع را بر پیش مائل میداشت و بعد از آن بیشتری داشت قوی بدر از
 انگشته آنرا بر مجاذی درم فرو می برد و نازک بر آن تریب میکرد و اندک اندک آن را بر می برد
 می آورد و بعد پاک می نمودن محل و زخم سنی می کرد و صحت حاصل می شد و چند کس را برین نوع علاج
 و هرگاه در میانیکه ماده تمام پاک شد تدبیر رویانیدن کنند و آنچه درین باب بنافذ نافع است
 ازین نوعهاست مصطکی و تخم کاسنی و گل مخوم از هر یکی ششالی کنند و دوم الاخوین و گل سرخ و
 طباشیر از هر یکی دو شغال شیرینی سه شغال با مارا غسل یا با جلاب یا با بنجین اگر حرارتی باقی باشد
 و آنچه که گل مخوم نباید درم فاد و زهر حیوانی داخل سازند یا دود درم گل از سنی ضم کنند و غذا
 سبوس آب با اندک نشاسته و غسل نخیه و روغن بادام بر انگند که مخرج درون با اماجی که دینه تازه
 و اندک زرد جو به داشته باشد و خبازی یا خطمی در آن بچینه باشند و کم نمک بود و حریره که زرد و گندم
 مرغ و حلبه در آن باشد و اشال اینها و باید که مریض درین ایام از هر چه زور و عفت آلود و در بار
 و اگر آماس و فضایی شکم کشاده باشد و این اغلب آماس حجاب تواند بود و چاره نماند جز آنکه پوست
 پیغوله را در است و جراح استادی شکافد و عضله را نگاه دارد و صفای درون را به بند و تاد و
 سازد و مریض را ر است بدارند بدست بر آن جوهر بمالند بطرف شیب تا ریهها تمام باشد
 انگاه تدبیر رویانیدن هر دو جهت کنند و اگر در صنف سورخ کردن کشان توان مریض را
 تخدیر کردن بخندری تا الم دریا بد اولی بود و خطر این قسم از اینها بیشتر بود و از آنکه اگر حرکت را برود
 نکند و اشاق تباه کند و اگر مریض نکند عظیم و شوار بود و در ویدان بر دوا ویر می شود و دوا را و مانند
 جراحات و توان این احتمال آنها در همان بحث مذکور شده و آنچه که آماس صلب گردد و علامت آن

از صلابت محل و تسکین تب و لاغر شدن عضله‌های مزان و زیاده شدن گران‌ی محل در وقت اشتها
و کمبود رنگ بشه و کمی بول و تقدم آماس گرم در اغلب احوال و زایل شدن اعراض آن آن
و است کرد و جفت‌های لافقه نرم کننده و شش‌های نرم کننده و لعاب دار و طبع آبجیر و مویز و شش
و بخیای محل و تخم‌های پزاند و نرم کننده و علاج باید کردن و اگر خلطی غالب باشد استغراق آن
کنند مناسب باشد و این درم کم علاج پذیر و تشخیص که سرطان باشد و غلبه در دوز و باک کنند
و بهر حال از معالجات سرطان و اورام صلبه آنچه مناسب بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد
هر لطافت و نضجیات و محلات استعمال باید نمودن و در اکثر احوال چیزی که قابض و خوشبو
با اینها باید ساختن تا حفظ قوت وضع ماده از تخریب حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود روج است
قابض قوی تر باید و بعد ظهور آثار نضج تقیه ماده باید کردن بسبب باید در نضج و تحلیل بعد از است
باید مبالغه کردن و اکثر تداومی که در درم سرد و معده و در سده کبد و اورام بار و گفته شده است
اینجا نافع آید لیکن متعل به و اوامی مناسب کبد باید و آنچه لغایت نافع است احوال آن در ضا و
اشبه بقیل است و زعفران و روماس و کاک و اسارون و مارا لاصول بار و عن بادام مناسبه
نیکو آید پس آن مطبوخی مناسب حسب قرحم و سبج از بهر کی هفت درم فقیون سیستین و سبج سیس
و خطی از بهر کی چهار درم تخم خیار و تخم کاسنی و زرشک و تخم کرفس و غار یقون از بهر کی دو درم حله از بهر کی
و یک من آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و میزده درم لب خیار شنبه و سیست درم شنبه
و نیم درم ریوند نرم کرده و نیم درم روغن گل با آن خلط کرده بخورند و اگر بوخت خواب یک درم
حب ایارج یا یک درم غار یقون حب کرده فرو برند و صبح مطبوخ خورند که عمل نیکو تر کند و آنجا که
بر جگر صدمه یا ضرب بر و از آن درمی در جگر حادث آید علاج آنست که شست فصد کنند و سیر
تا بیز آماس گرم انگور بنزند و بهر نافع آید و گفته اند که بخیانکه در شرب انگور بخیه دهند نفع باشد
و آنجا که سبب صدمه یا زوری بقاعده زائیده بزرگتر جگر از غرغره و جنبند و از آن فرودی در شرب
مستحقا باید آید علاج که رست بایستد و سینه رست کند و برافزاند و خوشی را نیکو بزرگتر از آن
سجای باز رود و در دزائل گردد و دوا علم سودا و شش چینه این ضعیفی بود که در جگر پدید آید و
مزان جگر از حال طبع یعنی بشه به شود و این را سودا المزاج کبد نیز گویند و این مرض مقدمه

استنباط باشد علامت آن است که رنگ روی بزرگی گراید و تیغ اندر پشت چشم در یک
 و از آن پدید آید و باشد که تیغ قوی در تمام بدن پیدا شود و چنانچه هرگاه انگشت بران مانند چوبخیمه یا بر فرزند
 و این در استحکام سود المزاج افتد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاده شود و مضطرب باشد و باد
 و فرار در شکم و کسالتی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخارهای بد گوشت بدن از
 بخار شش گیرد و بچرخد و باز کم ولی ترشید و دفع شود و اگر جراحتی یا قرحه درین سود پیدا آید و بماند آن
 در و بعسرت میرشد و بسیار باشد که خداوند ذات الیه را بر بیماری آبک اندر شش جمع شود و
 حال او بچرخد و صاحب سود تقصید گردد و فرق آن با عرض دیگر باید کردن علاج تدبیر سود و
 حصه بود از نه این استنباط است و این مرض اغلب علاج پذیر بود و مدت آن دراز باشد و قانون
 در علاج سود اقله آنست که آب و ترههارا با لکل ترک کنند و بجای آب انار ترش یا شیرین خوردند
 مناسب خلط و مزاج و تشنه را بدفعات و نزدیک کنند و بسیار وقت بران مورد طلبت کنند و او
 مقوی کبد و عصاره و صلیح و مستحل مزاج دران مورد طلبت نمایند چون کس و حب اشفا و حافظه
 و چون کلکخانه و دود از اسک و اشباه اینها و غذای مناسب مضر بکار دارند و از مشرب مرغ
 و اشباه آن و شرابها و قهقهه از آن نوع بخورند چون کچنبره بوری و ریوندی و شراب وینار
 و قرص عود و غیره و اشباه آن و اگر غالب باشد ماده صفراوی باشد بعد تنقیه آن از غلبه و اسهال
 معتدل و مقوی معطر خوردند و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه آن غذای و شرابهای مرطوب و مفتوح
 بلبلت خوردند و او را از احوال و متلاطم خدر باشند و همچنین از هوای سرد و سرد و در مهمل و طین
 این مرض مطلقا باید که از چیزهای خوشبوی مقوی جگر و خل سازند چون عود خام و مصطکی و اشباه
 آن و بعد از آنکه خلط مفسد را بقی و اسهال بدفعات کم ساخته باشند تدبیر او را کنند و در تنقیه
 گوشت و اینها فصد شاید کردن مگر وقتی که تحقیق دهند که سبب سود المزاج بسته شدن خون حیض
 یا بواسیر است آن هنگام شست تصفیه خون کنند بسبیل سبک چون نفیرا طبعی استنشین و بعد از
 و آرایش خون از رنگی که مناسب آن امراض بود و درون کنند و در زمان آن مواد هم سست
 باید کردن و اگر بی فصد آن تدبیر میر باشد بقصد جرات نمکنند بسته و گفته اند که درین مرض باید
 شراب استنشین خوردن مانع بود و آنجا که ضعف معده ظاهر باشد در تقویت آن هم مجرب

باید کرد

باید که شمعیدن و گفته اند که در این جای آب و طعام اکثر اوقات ششتر نافع آید و بول ششتر سبکی
 یا شتری که در دماغ خورده باشد یا بول بقر و دوا و قیاد یا بنیدرم سبکی بچ یا قدری بیشتر بر روز و آن
 مفید باشد و اگر صفرائی بوده باشد اندکی لبلبیه نر و نیز در آن کردن مناسب بود و دوسه
 معده و جگر را گرم باید و اشتن بنجید رنگ گرم و زیره و ساوی و اگر سنبل و کشباده آن هم
 در آن باشد حضرت را دوری سوء الحقیقه حقیقی از بخار بکساید و مشارکت معده بود و دست
 یکسال دنی آنجمله علاج شتر کی حبت هر سه مرض میگردند و مرض در جگر و شش مفاد است
 می بود و آخر الامر در اطراف بعضی ورم ظاهر ایشان در تنقیه و تفتیح مد که کشیده و بر یوندا
 مثل شراب و نیاری و حب الشفا دامت میگردند و غذا های معطر مناسب می خوردند و گاه
 دوا در المسک و ترباق و فغانی می نوشیدند که ششها و حب جعبیان بگردند و در میان می خوردند
 بر بالایی طعام صباح اما حبی ضعیف که دوسه مجلس تلئینی میشد نافع میبود و ازین قبل سبیل سهل در
 سالی صمد و بیت نوبت خوردند و عاقبت یک نوبتی ازین حب غالب تر خوردند و اسهال و
 آبی بسیار شد و بقی صفرائی می غلب بر آمد و آن مرض بعد از آن بهتر شد و بر غایات اندک و
 صحت تمام حاصل آمد و چند روز در سنه وین این مرض شد حکیمی فرمود تا زنجبیل را از دمنش کرد
 کبابی نمک با عسل حبت غذا میدادند و او را دگاهای که آب میخورد است انار لسی یا عرق کاسه
 اندک نمیدادند و بایر بوج اندکی در هر دو سه روز یکبار شش او را بطبیخ فار شتری می شستند
 از آن طبیح هم قدری بد و بخور سیاه بهین علاج باندک روزی صحت یافت و و است
 چند جوان را سوء الحقیقه پیدا شدن ایشان را هر غنمه دهر و روز طینی از شیر شست در معده
 انار ترش نمیدادند و از آب قند یا بر نیز میفرمودند و گاهی سبجی آب عصیر میفرمودند و گاهی
 سبجی آب عصیر آب برگ کاسنی یا آبی که در آن سبج کاسنی و سبج بادیان قیاسانده بودند و در
 میدادند و از پی آن میفرمودند که در چینی در دهن نگاه دارند و آب آنرا پیوسته فرو برند
 و غذا بپا و بگل گیر و اندک روغن و نه بنجه میدادند و بر سر آن در چینی در دهن گرفتن میفرمودند
 چون تابستان میبود و تا آخر بهار گاهی حبت تسکین ششنگی اندک خربزه یا شفتالو یا زرد آلو
 ششترین خوردن بخور میگردند و از پی آن میخوردند و در چینی می خوردند و بهین صحت یافتند

و اعتماد تمام برین علاج شده و بود و الله اعلم استسقا با آنکه بر آبی که خورد و شود نخست از بعد
بجگر منجذب گردد و بجز اندران تصرفی که لایق باشد نماید و چون اقسام اخلاط و رطوبات بر اعضا
بر وفق تدبیر طبیعت بحقیقت جگر است از آن بعد از ضرورت ترطیب و تسقیه بدن با اخلاط اعضا
و خزاین برنی فرستد و زواید آنرا برابول و سام غلبه و اخراج کند یا در خلل اعضا و فرجهای
بدن با نرماند و بر دو رطوبت مزاج آنها را فاسد سازد پس هرگاه در سام پیدا شود و نتواند
که تسقیه بدن بوجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند بیشک اعضا تشنه شوند و از جگر آب طلبند
و آن رطوبات زائد و در خلل و فرج بر شمع غلبه و در آید و ماند و مزاج آن اعضا را فاسد گرداند
و بکسر حرارت غریزی آنها آن اعضا متورم گردند و بچون خیمه گشت در آنها فرو نشیند و بدنی اثر
آن بازماند و این مرض ابو اسطه آن عرض که تشنگی است استسقا نامند و سبب این ضعف
موجب استسقا با انواع سوء المزاج بود چنانچه سابقا بیان شد و در اغلب از سوء المزاج
سرد و ترافتد و موجب این مزاج بیشتر آبهای سرد بود که بعد از حرکتهای عظیم و حمام و جماع
و بر نشام و تشنگی چنانچه در خط الصحة و غیره بد معنی ایما می شد و بدید آمدن ضعف کبد و استسقا
از سوء المزاج گرم و خشک چنان بود که گرمی رطوبات بدن را بکشد از دو خشکی آورد و خشکی رطوبات
غریزی را کم سازد و ضعف حرارت غریزی به تعلیل بد آن لازم آید و موجب ضعف کبد شود و اعضا
تشنه بمانند و آن رطوبات باخته و ماییت در بدن منتشر شوند و یا محتبس گردند و سبب ضعف
سده و کبد بود چون مستحکم شود و ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان یافته و ماییت درم کبد
و ماسا یقین بود که سده بزرگ است و یا سبب آمدن فضلات بود و بکبد انضامی مشارک غلبه
چون طحال اگر در ماسا رقیق و روده و صائم معد و متعده و یا نفی بود و آنها که بالعرض فعلی جگر
تمام نشود و چون سده که در راه گرده افتد و ماییت دفع کند و قش علی هذا و این جمله اسباب است
باشند مرد قوی استسقا و اگر چه ضعیف جگر سبب و اصل توان گشتن اما بحقیقت سبب و اصل
ماییت و رطوبت گداخته شش و بیشتر باشند پس استسقا مرضی بود و ماده بار و غیره مطلق استسقا
سه فوج بود زنی و نخی و طبیعتی است که طوبیت مائی یا ماییت در فضامی شکم جای گیرد
میان ثریب و صفاق درازتر به پیشتر باشد و یا میان ثریب و معدا و این کمتر بود و خداوند آن چون

از بعد

بهلولی دیگر گردد و از شکم او آواز آید غلبه باد از خشک آید و برین مناسبت باین اسم موسوم شد
 و تحقیق وقوع این مرض از مالکیت غالب در طوبت گد اخته بدنی که از کسباب و اصله آتند چنان بود
 که هرگاه مالیت در طوبات مالی که از مخارج طبیعی خود بیرون نشد باین سبب بود که
 که از سده و غیر آن در مجاری بدن نمایند و کثرت مسام آن اعضا گفته و بطریق ترشح از مسام اعضا
 بیرون بدن میل کنند و جمع آیند در محل مجوس شدن در مجاری حرارتی که لازم احتقان مواد است
 در آنها اثر کند و بطریق بخار آنها را بخارج آن مجاری درون فرستد پس مقرر کردند و جمع آیند و باشد
 که این مواد در ناسار یقا بمانند و یا در مجرای که میان جگر و کبد است و یا در مجرای که میان کبد و مثانه
 است و در آن مجاری تفرق الفضالی قلیلی سبب واقع شود و مواد رقیقه از آن محلها بفضای
 شکم فرو آیند و جمع شوند و گاه باشد که چنان اتفاق افتد که شکر زره از کبد و مثانه افتد و از کبد و مثانه
 آن در مجرای مجری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بی مقدمات دیگر پدید آید و باشد
 که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود و راه نیاید که از جگر بگذرد و مثانه رود و از مقعر جگر بدین رگها
 که بنات مستقبل است میل کند جهت دفع از سده که مخرج اصل بول چنین آن بوده و آنجا را مخرج
 نیاید و بماند و باین سبب در فضای شکم راه کند و جمع آید و سبب غلبه مالیت یا ضعف قوت تمیز است
 که آن مشترک است میان قوت دفع جگر و جاذبه کبد و چه آبی را که با خون مختلط است در جگر و دفع جگر
 آنرا بکلید فرستد و کلیه آنرا از خون جدا کرده بخود کشد پس هرگاه در کاری که از اینها مقصود پدید آید
 آب تمیز نشود و چنانکه باید متدفع نگردد و چون بدن آنرا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و با آنرا
 شرب آب و اشان آن باشد و بجز نمیزد از تفصیل آن و یا که اختن اخلاط و اعضا و بیکبار از
 حرارت مفرط و وقوع سده با آن در مجاری و بد آنکه بدترین اسام زتی بود و زیرا که ماده آنرا از راه
 نباشد که بدان راه دفع آن توان کرد و در بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد غالب از مسام
 روده و آلات بول و اسهال و پوست شکم از بقاء صفت و بعد حصول نیست و نیز چون
 اکثر اعضا درین مرض سلامت اند و در تحلیل این ماده استعانت با وید قویه لازم است از استعمال
 این و از این حضرت با اعضا می سالم بود و در رعایت جمیع اعضا باشد و مع ذلک قوت بدن بفساد
 از جهت ضعف معده و حرارت غریزی چنانچه باید حاصل نمیشود و بواسطه احتمال دایمی قوت

استفراغات قوی کردن میسریت و هلاک ساختن مرض بغیر بر این سخن حرارت مغزی میبرد
و پیش از این اشادر او اختلال عقل هم پیدا آید جهت فاسد شدن مزاج و دماغ و روح نفسانی
علما است استفقای زنی بدین رنگ و روی بود و گرانی اطراف و شکم باورم و در عظمها
و بعضی اطراف چون تمامی با و داریک شدن کردن و بولون پوست شکم بران و کشید و لب
بر آید و آواز دادن شکم بوقت جنبانیدن بجز آواز خفک آید و باشد که بعضی اندکیر هم آواز
گیرد و آنجا که آب میان رو و داریک باشد و بوقت حرکت چنان بدارد که رو و داریک او
در میان آب میگرد و در این قسم اغلب از انصدراع عرقی باشد که آب از آن میجگر میرسد
و همچنین از ترشح کردن آب از حوالی اسهال و شرب تیز واقع شود و اما قسم اول از تخیرات است
و از انصدراع عروق حوالی کرده و شانه و شانه آن و هرگاه این مرض مستحکم شود و سر فید آید و
از جهت احتیاج آب بر پوداشنگی نفس نیز حادث گردد و بول اندک باشد و بعضی را در شربت
دستها اندک و در می پدید آید و اندر بیشتر وقتها سرخ بود و جهت تصور تمیز و قوت فلو ران از
کمی آب و باشد که آن رنگ صفرا و حرا بود و رنگ خون پس درین مرض آب سرخ و لایا دلیل
گر نمی باشد و آنجا که سبب ضعف جگر آمدن سودا بود و باشد بقدر معده و از آنجا بود و چه باید هم
از آنجا بجز رنگ روی بجز می و سیاهی زنده و آفت سپر زدن آن گوی و دود آنجا که سبب استفقا
گرد از شاخته بود و باشد از حرارت قوی سبب آماس اندر کمرگاه و تنگی گاه پدید آید و بول و بر
صیدیدی و غسالی باشد و در اکثر استفقا پاکه از گرمی افتاده بود این علامات ظاهر بود و آنجا که
سبب آماس کبد بود و باشد با وجود آماس بجز ابتدا ای ورم در پاها ظاهر شود و سبب خشک آید
و بعد از آن در ب معده و نوز که ضعف زیاده شود و علامت هر سه المزاجی از اسباب سابقه هم
با علامات این مرض ظاهر باشد و همچنین علامات سند با و آفات اعضای مجاور و مشارک کبد
و ظاهر شدن رنگی از شانه و جمع شدن آب در فضایی شکم متعاقب آن بی مقدمات دیگر و دلیل شتر
شدن غیری باشد و این حقیقت استحقاق باشد و بدانکه اندر همه انواع استفقا نفس تنگی کند و شرب
ضعیف و تشنگی غالب باشد لیکن در بار و نسبت با حار کثر بود و آماس در بار و زودتر از حار ظاهر کند
علاج بدانکه تدبیر مطلق استفقا و دفع مضره و دفع سوء المزاج معده و کبد و مشارکان و

در

و تقویت دل و اعتدال و تبدیل نمودن مزاجات و تقویت کبد و دل و عروق و
 سبب و خواص و غیره بطریق استفراغات و استفراغات اگر چه سابقا بیان یافته لیکن آنچه
 مناسب این مرض است بر تئیی که لایق بود اینجا بسین میگردد اما دفع ماده این مرض سه وجه
 باید کرد اول آنکه از آب و شاییدن ذوی و طعام و نان و میوه آن مقدار که ممکن باشد
 مریض را باز دارند تا بیک سنگ و تشنگی شد ماده منقطع گردد و خیلی تحلیل رود و هرگاه تشنگی بسیار
 شود و انار خوردن یا عصا و کاسنی یا عرق آن اندکی و چون جهت حفظ قوت غذا دادن حاجت
 آید قدری تسلیله پلا و خشک سر و دهند تا تشنه نشود و یا قدری کباب مرغی نمک با عمل با قدر
 پلا و می که گل گیر داندک روغن و نوبه تازه در آن باشد و هشال آنها و غذای غلیظ از ج نباید داد
 و ترشها هم تا ضرورت نباشد نهند و فهم آنکه لثی و اسهال و ادرار و حته و شیاف ماده را
 کم سازند و چون ماده این مرض در خارج عروق و یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق ریح
 و بخار و غشیه و دفع آن نیز بدین نوع تواند بود پس بزور ذو و طبیعت غش نشاید کرد و یکبار
 و دوبار و سه بار طبع از آن نباید کرد و در فحاشات و مرآت استفراغ باید کرد و تا قوت
 بر جاب ماند بماند و دوائی که در دفع آبن آب با سهال و ادرار مجرب است بگیرند و یونون و
 لک مغول بنیدرم زعفران بنیدانگ جمله را سائیده و درسی درم آب ملکشقوق و چهل درم آب
 اشنان فارسی به پند خالطیوش گویند سه درم اشنان فارسی و راسی مناسب هم با سهال و
 هم با در دفع این آب میکنند و دیگر قوس مازنیون و آب ملکشقوق و یا مصورا نارزش
 و اگر صعیال و غار مقون و تر بد و در تنقیه این مرض بغیر غالب و اصل ساختن غلظت نافع آید سو هم
 آنکه با لثی مواد را خفیف کنند بصرق آوزون و از آن بیش کم بسین و در آب معاون ازاج و کبریت
 نشستن غالب آب در یاکرم کرده یا با بهای مثل آن و طبع خار ترنجبین و شستن و سبب حجاب
 و گرم نیر است رفتن و ضمما و محبت بسین و تمام محل درم خصوصاً بر شکم و اما با سیرتدایر چنان بود
 که بعد از استفراغات نباشد اخذ چیزهای که دفع نماید آنها کند بکار باید داشتن از اشربه و غذا
 مناسبه و تقویت احشا کنند چیزهای که دباخت کرده است چون اطریفل و شبث اخذید بر که
 و فضل با جوز بود و بیکه سیاه با آن ضم کرد و بپزند و تقویت موینها می خویش از غذاها و غیره

عادت کردن
 به این کار

و در جمیع احوال و در وقت غارت غریزی او را برافروزانند بفرحات جسم کات منحل
 و تفریحهای مرضی و تشبیهایی مستدل و فرحهای تدابیر سویت باید کردن چنانچه روزی در تعذیل جگر
 باید که شیدن بخورنیدن آب کاسنی یا کینجین و یا گندن طلا با وضاد بای مناسب کربد و
 و روزی از غنچه و فنج با و که شیدن بخورنیدن آب با و یان و غلبه غلبه و روزی
 در نرم کردن مثیل عصیر رب و آب کرفس و خیسره و گاهی قنوت احسا کردن بخورنیدن چیزها
 که با خنچه و فنج با و که شیدن بخورنیدن آب با و یان و غلبه غلبه و روزی
 بقنی بلباب و در سرد و روزی که آب را با سال و در ار قوی دفع کند و اذن و بعد از آن
 اصلاح جزایر استخوان مثیل شراب غوره و لیمو و خیسره کردن و تسکین تشنگی با نار میخوش و شیرین کردن
 و یا بعضی کاسنی و بعد غنچه وضاد بای فحاش بکار و شستن و قوی کردن فی الحمله و غذاهای جاشنی
 زرشک و اناری و سرکه و اذن کم کم و از آب میوه و شکر کردن و ساه طام هر طبع کوبیده
 و از قی گرم داشت و بعد از آن خورن عصیر برگ ترب یا کینجین و صحت یافت و بر چند کس دیگر
 از مودیم صحت یافتند ششخ علی گوید زنی را دیدم زنی گرم داشت و علت بر موصوفی شده
 سیل او با بار شده آن مقدار انار عوض آب و گاهی عوض غذا خورد که اگر تقریر یافته مردم تعب کینند
 و بهین صحت یافت چای کینوس گوید دوستی داشتم او را اشتقا و زنی گرم افتاده بود
 و بسیار کم قوت شد من او را جبه حفظ قوت خصت و ادم تا از گوشتهای لطیف دندان خشکار
 و عصبیه و آشنای که از نار دانه با سرکه و غسل و تری با و دم فائق کرده باشند و کم ترشی بود و آنچه
 منیل کند و آنکه بخورد و از آب و تری با و آشنایه نه با مطلقا و در انار و درم الا در ان و زنی که او را
 ششلی و در زخم استخوان از زیر باجی مناسب اندکی قبل اذن و اندکی بعد اذن میداد و دم
 و از آن جهت بر و غلبه نیک و و مسهل و گاهی این بود و طبعیه زرد داشت و درم شاهرخ چهار درم و شش
 و درم کاسنی و فانه مثیل و تخم کاسنی و درم این اجزا را کوفته در یک من نیم آب جوشانیده
 ششلیت باز آورد و و صحت آنرا بدیدم درم شکر سفید جوش ساخته این یک شربت بود و
 کس به قبل از طعام سه حب با و میدادم که از سیر و شمر و سکر و مسهل و استعفاء کرد و بودم هر یک مقدار
 شکر و و باجی که از سیر و شمر و سکر و مسهل و استعفاء کرد و بودم هر یک مقدار

و شست آنرا بخور اندن آب غوره و ریواس اصلاح میکردم و بعد چکاندگان میسندل طلا میکردم
در بنات و حوالی آن ضلای محلی از گل ارغوانی و آرد و جو و گاو کوسن و سرکین خشک گاو و و شکم بزرگ
خاکستر بلوط و کرم حمله را سبک که ترک و دو به بول گاو و بایه بول بز یا به بول ششتر میالندیم و گاهی اودا
خوردن آنجگر خشک و شکم تجویز میکردم مدتی را همین به غایتها صحت یافت گوشت حجامتی را و
از هر نوع بادهای عربستان افتادند و آنجا جز شیر شتری نمی یافتند مدتی همان می خوردند و بعد
صحت یافتند و هر شش بود و در گیلان که هرگز اشتقاق از قی بودی در سوخته خریده که به هر روز
یک شغال را ده آهن نرم صاف کرده بر روی خسته بزرگه که گیلانی غالب افتاده خوردن یک
پنجین تا چهل روز و آن پس را هر روز از آن ایسالی چند ششی و صحت یافتی و او را آب ندادند
و غذا خشک پلا و گیلانی خاوی و با این تدبیر در آن هوشتنگی کم میشد و آنجا که سو و الفراج سرد
در جگر بوده باشد علاج آنسان از بود و به با لند و تنقیب و تخلیلات بعدی که سابقا مذکور شد نافع آید و
صبر بر کسنگ و تشنگی بهتر تواند کردن و بیشتر فایده یابد و معاینه گرمی نشد و حسب الشفا و
حافظه الصحه و امثال آن نمیکند و اما بعد بقیه ای بسیار و در تحفیف میالند کردن بده کورات هم صفر
بش صاحب و چشمه که بد شخصی را دیدم که این مرض بر او نایب مستولی شده و در
از نظر سن غائب شد و بعد از آن او را دیدم صحت یافته بود و از کیفیت آن سوال کردم گفت چو
بر جای ما بدم و دل از خود بکنم بر پیر از ترک کردم روزی شخصی به خان من آمد و او از کرد که
بلخ قاق نمک سوده میفرستم مرا میل شد غالب از آن خریدم و بسیار خوردم اسهال برین افتاد
و چند آن رفت که حد ندارد و بعد از آن استیاد و شکم من بحال باز آمد و آن مرض بمسین رنج شد پس
رفتم و از بلخ فروش شخص کردم که آن بلخ را از که گرفته بودی گفت از فلان محل و هشتم که از بلخ
گرفته بوده که آنجا ماز ریون بسیار میباشد و آن بلخان از آن بسیار می خورد و اند و آن قوت اسهال
و فایده از آن مریب و در بر می جوانی سیاه جوده درین پخته و ده شانه و ده استقامتی را می چند بود
چنانچه شیب نان و بالایی هزار او در می شد و دشت و دشت پای او نیم اندک بدید آمد و بود
و استنهای او ضعیف گشت و از آن آب منع کردم و او هم شد کم میشد و بجای آب انار شیرین می آورد
و غذا پلا و گیل که در دین پخته می خورد و روزی دو نوبت و هر بار اندک که در روزی یک نوبت فرمودم

تاریک نرم آوردند و ثلث آن زیره و ربع آن نمک سود و در آن کرده گرم کردند و بر لبه پهن کرده و چوبه
 بر شکم اومی بستند و چون سرد میشد نگرار میکردند و مدت یکماه را بدین تدابیر و درم از شکم او بیابان
 او آمد بعد از آن همین نمک بر با پیهای او سیس و دو دم تا از پیهای او تیز رفت چون این درم امل
 شد بخاری از آن بدماغ برآورد و شکم را پدید آورد و از آن نیز دو سه روز علاج کرد و دم چنانچه در شکم
 مذکور است و من آنرا سود المزاج باز و تشخیص کرده بودم که از سودا می سپرد و افع بود و اگرانی هم
 قبل از آن در سپرد او بود و گل گیر و در غن و نه اصلاح آن هم که در وید انکه هرگاه سودا مزاجات
 که اسباب سابقه اند مرتفع کرد و در رفع سبب ملاحق بید خذغه و بی ترکیب تیر بر سی باید نمودن که زرد
 حاصل کرد و در غلب آن باشد که بجز در شک آب و آشامیدن و تسکین عطش به ما مضرب و آب برگ کوفته
 که تسکین جوی به پلا و گل کوبیده است و برنج با عدس و پیسین بر یک وزیده و نمک گرم کردن بکم کرد
 ماده مسهل گاهنگاه و اصلاح می آید و من بسیار کس بدین نوع علاج کرده ام و آنجا که سبب درم گرم
 یا سرد بود و باشد بیشتر تیرید را به تمام درم باید نمود و بدستوری که مجلس مذکور شده و بنوعیکه در جگر گرم
 گفته شده و ترتیب توزیع ایام مرغی باید داشت و با دهم که درم مرتفع نشود و راندن آب بر روی شکم
 شاید و تسکین و افتتاح بقلوس خیار شنبه در و غن با دهم سبب آید و در مضادات مبالغه کردن
 جهت درم مناسب آن در هر یک جدا بکار داشتن اولی باشد و این استقامت درمی مشکل العلاج بود
 بتخمین استقرح گردد و اگر اتفاق افتد که درم بر طرف شود و هنوز قوت باقی باشد آن هنگام
 راندن آب به ملاط در استقامت بسیار قوی نباشد و بدفعات ممکن که فایده دهد و آنجا که سبب گردان
 آب و شکم شکافته شدن مجری بول بود از کرده غلب آن باشد که چون بران بایست بخشد و ترک
 آب و انکاس کنند و در بکار رسید از بهار از همان مکان بمشانه آید و دفع شود و بعد از آن شکم
 رویانیدن عرق باید کرد و بدستور شش شخصه استقامتی زنی بود و شکم بغایت بزرگ شده و درض
 استحکام یافته و از حرکت باز مانده بود و در دکا پنجه خفته ناگاه از آن جاز و افتاد و شکم او بترکید و تمام
 آنها رفت جراحی بیاوردند و شکم او را بدوختند و آن جراحت دیدم و او فرو و صحت یافت
 و این از عجایبهای عالم است و مرا آخنان میگوید که تخمیا پنجه در صحن سخته شدن را بهیم زخم جگر بفضای
 شکم مقرر کرده اند که اندر کشان است و بدست را بشکافند و صفایا را بستند و بنا بر آن را بهار را

پراگندگی

کتاب

بیرون کند اینجا نیز اولی آن بود که چون از دیگر علل جفا لغتی نیاید چنین نوع عمل کنند بعضی اطباء نیز
 این تجویز کرده اند در مردم قوی مزاج کالبه و این نیز وقتی توان که آب میان شرب و صفاق بود
 ولیکن چون در داخل شرب باشد ازین مکر بکشد و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشا و آن که زخم بر آن عضله
 نیفتد و اندک سوراخی در شرب شود و برود با آفتی بسد و اگر نایزه از پولاد تصفیه کنند که سر او
 بقاییت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن بقاییت تنگ بود و برسد دیگر قوی آن ابتلا بجهت پسندند
 تا به او بدرون نرسد و شکم و شرب را با آن بتن نافع بود و مضرتی نرسد صاحب کامل گفته است که
 اولی آن بود که از پهلوی آن سره که محل خراج بول بوده در اصل سوراخ کو چاک کنند به شرب و
 نایزه بر آن استوار کنند و اندک آبی بیرون می کنند و باز سر نایزه را استوار می سازند تا قوت بسته شود
 آن غالب بیکبار تجلیل نزد این بسی تدبیر نیکو بود ولیکن استناد ما هر می باید که چنان عایت کنند
 که مضرتی دیگر پدید نیاید شخصی را ازین مرض مستولی شده بود و قوی بیکل بود و آماسی بند اکبر
 و رانهای او رسیده تا گاه بر روی ران او ریشی پیدا شد و سوراخی و اذان سوراخ آب رقیق
 می پالانید و همین خلاص یافت و آنجا که سبب آفت عضوی مشارک یا مجاور بوده باشد اهتمام
 در اصلاح آن بیشتر باید کرد و در طریقی آن محلش بسین شد ولیکن بدقتوری که در مردم کبد گفته شد
 همان نوع ترکیب علاج مرعی باید داشتن و آنچه تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر افتاده باشد
 کشادن آن نافع بود و اگر بیرون کردن خون درین مرض مضر بود اما مبالغه نکند و بقصد صافن و غیره
 او را رانها جائز نباشد عورتی ترک در با غیر هرات بجهت کرد و در حله آب بسیاری خورد و آن
 مرض بر او طاری شد و مدتی در آن بماند عربی فرمود که بفرستد بسیار آرد و دند و آب غالب
 جوشانیدند و صاف کردند و آنرا در کدو می کردند باریک کردن و دهن آن تنگ و آن کدو را
 در گوی کرد که دو انگشتی دهن آن بیرون بود و او را فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه سر آن
 در دهن فرج بود و چند آنکه آب اندک خشک شدی باز اعاده کردی روز سیم ران و ساق آن زن
 روی پوست ترکید و زرد آب و آب صاف از آن میرفت چند آنکه درم بر طرف شد و او را آب و آنرا
 و نان نمیدادند و تیز و شیر تر می خورد و همین صحت یافت و آنجا که احیاناً نایستی اتفاق افتد با
 مطلقاً علاج مشکل گردد و جهت مخالفت و درین چین اولی آنست که نمینند تا که امم مقدم بود و

در کتب
 کتب
 کتب

در علاج مقدم کوشند و مراعات موخر هم نمی آید بلکه کنند بسیار باشد که تنهایی گرم خصوصاً در غده با
 سبب حرارت بگردد و با تنهایی که در مردم کم دانسته اند بر استسقا کنند و از تسکین حرارت نیز
 باشند و بیمار نزد وی بپاک شود و شخص را چون ترک خراشانی می شود در راه تریز در راه و از جهت
 حرارت تب و حرکت هوا آب حید می خورد و غذای مناسبی نیافت و اکثر اوقات
 نان بخورد و آب او بیست روز کشید و آخر تمام می نماید و دستها روی او آساید اگر در دست
 بر او غلبه کرد و دستهای او ساقط شد و از غلبه ضرب سرفه بپای و سینه او در درون در و حکم می
 حضرت جنت عادت حاصل و حرارت او فرمودند تا آردینه جهت او ترتیب بیکر و نذوق
 آن خراش که در بجای آب او را دروغ میدادند بدین تدبیرت بر طرف شد و درم کم می شد
 تا تمام صحت یافت و الله اعلم و اما کجی آنست که رطوبات غنی و بائیت با خون در خلل ظاهر
 تمام اعضا در آید و قوام گوشت تن همه همچون قوام خمیر شود که چون گشت بر آن نشسته و نشیند
 و در تنی همچنان بماند و بدین مناسبت آنرا کجی نامند و سبب سابق این مرض اغلب ضعف جگر
 باشد و آن مسنون بود و ضعف معده و این ضعفها اگر از بر و باشد و سبب از بضعف با ضمه
 رگها و اعضا باشد بواسطه ضعفهای مذکور و باشد که سرمای از خارج بدن رسد و مزاج اعضا و
 عروق را بر سازد و ضمیمه ثالث است و بدین و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید و جزو
 آن تمام شود و رطوبات آن موجب ورم گردد و باشد که سدهای در سفیدرگها حادث شود
 از خوردن گل و شال آن و آن سدها کیوس شدن را از رسیدن اعضا باز دارند و رطوباتی حریق
 آن بگذارد که از سدها و اعضا پاشان گردد و باشد که که اخن اخلاط و اعضا از حراتی حادث گردد
 و از جهت سدها و بعضی مجاری بر راه بول دفع شود و با خون در بدن منتشر گردد و علامت آنست که
 کجی آنست که از ترهت نیم شد لیکن اول ورم در پاها پدید آید بعد از آن در شکم و جگر و بعد از آن
 در روی و دستها و بعد از آن در سایر اعضا و عرض و موسمی بودن نبض آنجا لازم باشد و آنجا که
 بشا رکت عضوی دیگر باشد علامت آنست که آن عضو هم ظاهر بود و درگاه این مرض مستحکم گردد
 و غلبه کند بر آن و چنانکه پدید آید و باشد که بعضی جگر یا پست او غلبه ورم می شود
 و زرد آبی زرد و در این حال از غلبه و قوت باقی بود و لیکن که مفید باشد و چون آفت از این مرض

بجمله بدن و جمله اعضا اینجاست که علاج اینها هم مشکل بود و ازین جهت بعضی بدترین اقسام
 این را داشته اند اما حسب التجر به بدترین جمله زرقی بود و بعد از آن کجی و هلاک ساختن این علت
 بقسا و مزاج اعضا ظاهر و محمود و حرارت غریزی بتدریج علاج قانون کلی آنست که در زرقی
 مذکور شد لیکن آنجا که سبب باز ایستادن خون حیض بود یا بواسطه باشد و بول سبز و غلیظ بود
 سخت فصد عرقی که کشاید آنها باشد باید کردن و اندک خونی بر دوشستن تا آنکه در استسقا
 تقلیل خون بواسطه کمی و آنجا که آنجا نیست و این مرض را نه علاج است یکی آنکه ماده سبب
 فصد سختی کم میگردد و دیگری آنکه بعضی سبب سابق بنفست میرساند دیگری آنکه بچنانچه هر چه
 چون بر آتش بنند و دیگر می شود و در وی سرد و هرگاه که سبب است اینها نیز این خون آنجا که
 که در تمامی بدن منتشر است بحرارت غریزی اعضا همان نوع مضرت رساند پس بکشت است
 باشد و باقی تدابیر همانست که مذکور شد و زرقی و مداومت حسب الشفا درین مرض عظیم شفا
 و همچنین مداومت قی کردن و غرغره کردن و آنجا که بی باین اتفاق افتاده باشد فصد و مسهل
 قوی جایز باشد و تبدیلات در از آنکه آن باید کوشیدن و بعد از آن شدن تب همان نوع در
 عمل نمودن لیکن آنجا است فراغت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جفت آب بسیار بیشتر
 سیننات آن بدن قوت و حدت نباید و ایامی فقیر اکوشیدن اولاد و بعد از آن علاج استسقا
 مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زرقی مذکور شد و درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن
 و در ریگ گرم عرق نمودن و در تنور گرم تخم خیس و در نفست و به جفت بودن این ماده و در قهقهه
 ظاهر اعضا و درون پوست تریب بسیار و بنابرین و دایمی محلل ماده و عرقی جلد و سطح ظاهر
 بسیار بکار باید دوشستن و کباب سماک با مسهل خوردن بسیار مفید آید و مداومت خوردن پودر
 سوره و مسهل یا کجین سرشته هر روز و دوشسته شفاست و بجای آب انار خوردن این مرض
 را بکشد و به جریب یکی بود و در قرصین آسید و نام او درین مرض مداومت شراب و خیار
 و پودر و بزوری میفرمود و بجای آب انار سید او و گاهی عرق کاسنی یا سبب آینه و غده و خود آب
 پر در جیبی و در غنچه این و زیر کوشنیر و بپاز بگوشت کبوتر و اشعبار آن سید و دند بعضی را
 که هر روز یک شقال پودر در آب کجین جیب ساخته بلغ میگرد و بدین تدابیر تشنگی صحت پیدا

و چون فایز و رستان بودی این اعمال میکردند تا وقتیکه هوا گرم میشد تمام مجال صحت آمدند
 عورتی را در کوسپایری این مرض دست داد و مجری فرمود تا عصا رسد آب سستانی را
 می گرفتند و هر روز بر تمام تن او طلا میکردند و دو قاشقی از آن بد و میخوردانند و غذا را با شک
 بدستور آنجائی خورد و گاهی نان و عسل بهین تدبیر گرفته را تمام صحت یافت کبودی سینه و زردی
 را در رمی در او از تابستان این مرض پدید آمد من او را از آب منع کردم و بجای آن انار
 معصور کرده فرمودم و غذا را با و بگل گیر و دنیبید اوم و تمکید رنگ و زیره بر تن او میگردان
 چنانچه لته و امطه باشد و شستن تن گاهی با طبعی اشتری و اندکی از آن خوردن سیر مودم و او
 نیز خیال خود را غریبیداشت با کل از آب و شور با و میو با احتساب بنمود و بهین چهل روز را
 صحت یافت اما طبعی آنست که با دمی غلیظ در فضا می شکم جای گیر و چنانکه آب در زردی
 و شکم را ماسیده و در چنانچه هرگاه دست بر آن زنند آواز طبل دهد بدین جهت آنرا طبعی باشد
 و گاه باشد که اندکی ماده آن هم با و اتفاق افتد آن هنگام طبعی صرف نباشد و سبب این
 این اقسام هضم اول باشد چه هرگاه حرارت غریزی از طبع و استحال ماده سبب رنج خارج آید بجران کنند
 و بنا بر قوت اجزای ناریه آن با و پدید آید و سبب این اقسام با ضعف قوت با ضمه باشد و علامت
 آن بدوشاید بود و یا عصبیان ماده باشد مرقبول هضم را و علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که
 حرارت غریبه در معده و جگر پدید آید و از جهت غلظت بخارج دفع نشود و در خلل محلهای غذا و اخلاط
 در آید و در تمام آنها بقضای شکم آید و جمع گردد و بماند علامت خاصه طبعی آنست که تبخیر
 معلوم شد و از غلبه زرد با و ناف بیرون خزیده بود و شکم گرانی نکند و از آروغ خفگی یا بد و
 بر آسایدگی اطراف نباشد مگر آنجا که اندک ماده آنجا کی هم بود که آنجا در پشت پاها و خفینا اندک
 تبخیر و قوری پیدا شود و این قسم از آن دو قسم سابق اسلم باشد علاج آنچه در وجه معده ریخی و
 در کثرت جشا در نفوسه الکبده گفته شد اغلب آن اینجاست نافع بود لیکن ملاحظه آن باید کرد که اگر گرمی
 در معده و جگر باشد غلظت معتدل بکار دارند چنانچه آب با و بیان و کرفس و خشک و طبع با بود و
 اکلیل الملک و هند بر شکم ضاوی از صندل و عود و لادن و شک لادن نمند و در غذا او شدت
 هم قریب بدین رعایت کنند و اگر سردی غالب باشد گرمی بیشتر کنند و در تمکیدات محلل

سابقه گفتند و رنگ و زیر و گرم کرده بهین می نگیو بود و در حینه روشن سداب گردن و دیار و عن حرت
 عظیم فایده دهد و خوردن شیر شتر ببول آن آمیخته نافع بود و چهارده سداب و روغن آن روغن است
 بر شکم قبل از نیکید مالیدن بسیار مفید باشد همچنین مجسمه شش بر شکم نهادن و ابد اعلم بر قان
 زرد و بد آنکه تغییر و تبدیل فاحشی باشد که در رنگ ظاهر تمامی پوست تن و سپید چشمها پدید آید زرد
 یا سیاهی یا پیر و دانا آنچه زرد باشد اغلب از تغییر حال نهره و جگر است و این چنان باشد که منفذ
 که میان زهره و جگر است و یا منفذی که میان مزاج و روده است بسته گرفته شود و صفرا از جگر بوجا
 خود نیاید و یا از زهره بخرج معاد خود و منفع نشود و با خون آمیخته طبیعت اعضا آنرا قبول و دفع آن
 بخارج عروق و ظاهر بدن نماید و گاه بود که این سده جهت درم جگر یا عضوی مجاور یافتند و باشد
 که از جهت گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردنیا و چیزهای سیرج الاستحاله بصفر اوجین شیر در شربت
 صفراوی غالب متولد شود و از دعای خود و فاضل آید چنانچه مذکور شد منتشر گردد و غلبه صفراوی
 بسیار شود و باشد که سودا و المزاج گرمی در تمام بدن باشد و آن سبب تولد صفراوی غالب شود
 در زمستانها گاهی اتفاق افتد که اکثر سادات ظاهر بدنی سرد و خشک و در حرارت در درون غلبه کند
 و بدین جهت صفرا غالب متولد شود و چون منفذها اکثر مسدود است و از هم از این حالات
 قوامی بیشتر پدید آید و نیکو در سنا فذ در نیاید و فضلات آن منفع نشود و طبیعت بعضی از این را
 بخارج بدن فرستد و باشد که این مرض بجران تب صفراوی بوده باشد از اثر سیتی در بدن اکثر
 مواضع تحلیل بصفر شود و طبیعت آنرا بخارج اندازد و علامت آنچ سبب سابق آن بسته منفذ
 باشد که میان جگر و زهره است سرعت ظهور ریه قان و بودن گرانی در جانب کبد و تلخی دهان و
 زردی لون براز و میل بول از زردی سبزی و سیاهی و فی صفراوی بران دلالت کند و آنچه
 سبب آن سده منفذی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون براز و ظهور ریه قان بعد
 از طول افتاده باشد یا از رسته شدن قرحه بتدبیر زائل شدن و سبب اندام قرحه بران ال
 گردد و خلاصی از آن مشکل بود و آنچه سبب سابق آن گرمی جگر و گرمای آن باشد تشنگی و تلخی
 و پنهان اشتهار و زیادتی در چشم و روی و رنگینی براز و بول و زردی کف بول بران
 گواهی دهد و باشد که شی هم بدان باشد و آنچه از خوردنهای گرم صفرا آنگیزانند همانند اسبیر

دلیل آن باشد و چون سرد با آن نیاید ضعیف و اندکی بود و اگر آن تدابیر قوی افتاد و بهشت ممکن که
 تسخیر برایشان پیدا آید و غشیان و قی صفر از حبه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیار
 زرد و آنچه حبيب آن خود از مزاج حار تمام بدن باشد شناختن و گرمی آن سابقا و حی لازمه و حار
 تن و ظهور بر شامی صفت راوی و رنگین بودن بول و بر از سقوط اشتها و غلبه تشنگی بر آن لالت
 کند و آنچه سبب آن سبب مساخ ظاهری بدن بود فصل سال و عدم اسباب دیگر و گرمی مزاج بدان
 کند و اگر سده داخلی هم با آن باشد و یا غلبه صفر از غلیظ و لائل آنها نیز علامت باشد و آنچه
 بحرانی بود همان مرض بران دال باشد و این قسم چون مثل از هفتم حادث شود و بد بود و یا خوردن
 سبی با گردیدن جانوری سبی باشد تقدم آنها و وقوع آنها یکبار از بی آن دلیل آن باشد که آنکه
 اندرین مرض بر چند بول رنگین تر باشد و سرد و از تر بود و آنچه بسیار گریه در وقت بحران غلبه
 باشد بهتر بود و بجز آن گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی بخورد که سده در بول پدید آید در شکم
 غریزی باشد و طبیی با تشعیر ضعیفی می باشد و سخن گفتن مرض ضعیف بود تا چهارده روز بزرگ
 شود و کمی بول و گرنگی آن بسیار بود و علاج آنجا که سده باشد در تفتیح آن باید کوشیدن بعد از سه روز
 و طبییات و اغذیه و آشوبه و آهسته و آهسته و غیره تا بنوعیکه در سده کبد و حی یوم اختصاصی و سده
 مبین شده و اگر این سده از ورمی باشد و در جگر یا در عضوی مجاور که سده آن محاذی کند علاج
 ورم باید کرد و در بطریقی که در مجلسش بزرگوار شده و آنجا که سودا مزاجی در کبد یا تمام بدن باشد تعدیل
 و تعدیل باید کرد و در پشور می که در مرار امین شده و طبییات و مدرات و سلمات لایق صفر را
 کم کردن تا لکین آنکه حرارت تب غالب بود و در و طین نشاید و اذن از غلبه احتمال گریه تا و آب
 گرمی فراوان شده باشد و اگر قصه را مانعی باشد حجامت کردن بر فرو سدی گفت نزدیک جگر
 سفید آید و آنجا که بحران بود و باید و در آن اگر بحران صحیح است هیچ بعلاج بر تان اشتغال نتوان کردن
 و کار را طبیعت و باید که اشتغال و اگر طبیعت را یاری یابد و اعانت آن فی انجا که آن سبی نمود
 آن مقدار که در طبیعت چنانچه بود اسی مقام را اگر هم رساند و همچنین که در آن هیچ کاسنی و تخم آن
 و تخم کوشه باشد و طبیعت و بعضی از دهنها مفتوح چون روغن یا بون و شربت و سوسن و ترخ می کنند
 و اگر بحرانی بد و واقع باشد علاج سودا مزاج حار کبد و تمام بدن باید کرد و در هنگامه را حش مزاج

بقرص کافور و شباه آن سعی کردن و بتلین با ده بدفعات کم ساختن و آنجا که از سوم افتاده باشد
 تر یا قات مناسب آن باید دادن و علاج اکثر سبوم مجلس مذکور است و با نخ ~~ساده~~ آنچه در قاف
 بحرانی و غیره می واقع و اسلم است ترک غذا های مسد و مولد صفرا و مقوی حرارت غریبه است و
 ترک گوشت و چربی و استعمال آبریزن مفتوح جالی و سکون در هوای خوش و طعمه در آب پراست
 و فرود بردن مایه خور و زنده و متعدد و تعلیق سنگ یرقان بر جانب کبد با بستن بر بازوی راست
 و کشیدن در چشم و خوردن شربت ها و غذا های خشک نرم و کشاننده و جالی منضج فی الحکله و تر یا قات
 خشک یا معتل دل و ملین و ادرار و قهقریه و بدیج و دفعات و تقویت کبد بمقویات معتدل بر کشاننده
 بول خود هر روز یک شربت بر نماشتا گرم و گرم و شستن بدوغ گاوی بطبیخ قاف ترنجبین گاه
 که سده و مسام نباشد و که ماخورد و آب باشد و آب خاکستر زرد و بید و یا به طبخ تخال جو و جرم سده که در ک
 بید و یا بون و گفته اند که اگر کیدرم سلیج در شراب کهن بدینند و بیمار را بفرمایند تا باره بد و یا سده
 یرقان را بادار برون آرد و شش و دم و کتر درق خشک حقیق دریا عمل پاکسجین بخورد سده و کشاننده
 و سبب نافع بود و دوا نارسائیده هر روز بر کشتا بخورد تا سه روز منقعت کلی گشته و بعضی مجربان
 شکنبه گاوسه که میدهند و نافع می آید و بعضی دوغ گاوی بی روغن و آتش و زرشک میدهند و فایده
 میدهند و بعضی شیر خرد بسیار میخورند و سودمند است عوارض یرقان زرد ضعیف و تب نرم
 با آن داشت لیکن تب قبل ازان پیدا شده بود و بدست هفته و تابستان بود و روزی در خود ضعیف
 عظیم یافت چنانچه طبع از خود قطع کرد و در آن حین انگور شش ترش شیرین حاضر بود و میل کرد و قدری
 ازان ریخت بخورد و وقت عظیم دفعه دروید اشد بعد ازان هر روز ازان می خورد و نافع بود
 و تا بپیر خشک میکرد و بدست بیست روز که صحت یافت و این یرقان بحرانی نبود بلکه تداپیر گرمی منبذا
 چون خوردن قهیر و شباه آن کرده بود و این پیدا شده عوارضی را یرقان زرد و قوی شده بود
 و حکمی فرمود تا هر روز قدری عرق کاسنی را قدری سرکه قریب بنصفی داخل ساختند و دو روز کمین
 خشک را که گفته و سفید باشد و ده بران میخشد و میدادند باندک روزی صحت یافت
 و چند کس دیگر از سده شد نافع بود و حضرت را در چو انی یرقان زرد از حرارت جگر و
 تداپیر گرمی غزا افتاده بود و علاج چند میکردند و زیاد و نافع نبود و از هفته تجاوز کرد و بحرانی فرمود

که زاج بلور را زم لبایند و بر بند و انگشت خود یک نوبت آن مقدار که بر آید بگیرند از آن و در
 یک قاشق جوات یا شامه و سیم روز سه آن مقدار زاج بلور ختم کنند و هر روز یک مشت از
 اضافه می کنند تا بهشت روز بهشت مقدار رسد و غذا پلا و خشک با جغرات تازه گاو
 میخورند چنین کردند هفته رحمت یافتند و چندین جای دیگر آزمودیم نافع بود و از آنها بعضی شب
 نه اشتند و بعضی استپ کنند شد و بود و بسیار دیدیم که بخواص ادویه و طلسمات تقرب کردند و
 فائده عظیم دادند و ملک شهر یاری جماعتی هستند که ایشان را صفر انبندی گویند و در قریه جابا
 ساکن می باشند و همه ایشان نزد چهره و زرد چشم و صفراوی اند و صیغتی در ایشان هست که چون
 بر قانی نان ایشان بخورد و از ظروف ایشان بخورد و از ظروف آبی غسل کند هیچ عیبی ندارد
 جام موروثی در ویست که در اندر جبت همین امر فائده یابد و بحر بست و گاهی دعای نیز میخوانند
 بر باد می چند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بود و باشد و مغزهای آنرا بدندان طاق پاک کنند
 و بعضی بدو میدهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی را با آب روان می دهند و آن دعار او می شود
 بران باد و آنها میخوانند آن مغز بار را پس گردن مریض نهاد و میخوانند و بران مریض میهند
 و آن الفاظ فارسی است میخوانند آنکه بسم صفرای فلان ابن فلان را بحق محمد و بحق علی و بحق
 آل طه و دین و اسلام کو و س که نه ساعه و ایشتم چاشنگاه در باقلازار رفته بود و موسم گل باقلا
 و دران حسین بخاری می نوی که آنرا می باشد و هر کس که دران وقت و دران موسم آنجا
 بسیار بکشد و البته از عروست می آن بر قان و شب پیدای می کند و هر سبت که این کو و کسبانه
 آن گفت سهر من میگنید بوقت حرکت و کسی را از رفتن او بیا قلازار خبر نبود و التفات نکردیم
 روزی دیگر نزدی چشم و تن او پدید آمد و آشفته نامی او کم شد و ضیق شرب سیم حرارت شب
 ظاهر شد و بر قان عظیم پید آید صبح کنجبین ساد و دادیم و بول او غلیظ و رنگین بود و چاشنگاه
 از سبب آن واقف شدیم حضرت او را قدری فادزهر در دوغ سائیده دادند جبت دفع آن سبت
 و پیشین گاه را شب غلبه کرد و بهوشی آمد کی هم داشت حضرت یک شربت داری شیر خرقه فقط
 جربت تسکین حرارت دارند از قریب پیشین تا بعد از پیشین سه نوبت بول سیاه کرد پس در
 شدیم و صفر انبند آمد و غذا پلا و خشک و جغرات فرمود و از آن نان جو و یا جغراتیکه خود آورده بود

قدری داد آن عمل خود را بجای آورد و قبل از آمدن او با دهم در شیب سر او نهاد و دهم شند و زنجار
اشتهان داشت چاشنگاه بخیل قدری پلا و است و دهم و هشتابی بر دانی و بیوشی و غفلت او
طلحه ساخته بودم از سر که دهنش و ششتر و بوی آن او را فائده عظیم داد و هر روز با مغز باد است
که صفر اندوده بود بر ناشتا بخورد و عصر چهارم بستد بود و در نیم روز گاهی دوغ آب سرد و گاهی
سشیر و خره میدادیم و نزدیک شامگاه چهارم غذا می شدر اندکی خورد و آب سرد و هرگاه خواسته
خوردی شب پنجم اندک عرقی کرد و صبح پنجم بهتر بود و اندک اشتهای و این روز در تب همان غذا خورد
و بعد غذا بخورد شکم آمد بجایت زرد و بول بعد از این کم صبح شد و اورا بقدری شغول میداشتم و شکم قان
و باسی و آب پیوسته و زرد داشت و هر روز اغراض او کمتری باشد تا یازده روز از چهارم گاهی که طبیعتش
بدریست و پنج فرمی آورد و در روزی یک نوبت دوازدهم عرق بشیر از پنجم کرد و دهم شش و شش
نصف النهار گاهی نان و دوغ هم خوردی و حرارتش در نیم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد
و در پانزدهم بر پهن شکست و چوبه مرغ خورد و جمیع شکار در تابستان بکرمان آمدند و در راه که باخورد و
و جمله ابرقان زردی تپ طاری شد و بود و مجرب فرمود که بزرگ خیار را در آب بخسانید و شب و صبح آب
آنرا اضافان پالانید و بر ناشتا در می کشیدند و سه روز چنین کرد و در جمله نیکو شد و بی علاج دیگر از طعناها
گرم و چوب و شیرین بر پهن میکردند و الله اعلم

باب پانزدهم در بیان احوال سیر

از ترکیب و وضع و منفعت آنرا و امراض آن و علامات و معالجات آنرا اما ترکیب و وضع
سیر و منفعت آنرا بداند که سیر عضو است مرکب از گوشتی متخلخل و غروق و
شده آئین بسیار و بریت زبانت و در جانب چپ معده واقع شده و منفعت متخلخل و سی است
که چون او دعای است هر سودا که بوی آید جایی باید و در بدن متفرق نگردد و فساد نکند و منفعت رگ و شریانی
سبب که در دست است که بحار است عارضی یا برودت سودا مقاومت نمایند تا مزاج آن فاسد نگردد
و غشائی از خارج در تمام وی پوشیده شده تا آنرا خود بدارد و سیر حساس موزیات بوسیله آن
کند و اورا با حجاب بواسطه این غشا مشارکت باشد و از مکیوی غامض سیر منفعت عرقی شبعر بگر

چونکه است و است پسر نزد خدای بود از جگر آلت جگر اندر دفع سودا از خویش و بیرون فرستادن
 این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن پسر ز معده و چو پیوسته است و سودا که جبهت تحرک است بهشتها بنفسم معده
 بر می آید بدین منفذ معده و آید و اسهال علم و اما پسر از امراض و اسباب و علامات و مسامحات آنها
 در میان سیاه سبب این باشد و باشد که واقع شود و منفذی که سودا از جگر پسر می آید و
 بدان جهت سودا بفرغ و نتواند رسیدن و یا خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا انجارج بران اندازد
 و یا سده باشد که واقع شود و منفذی که سودا از پسر باز گردد و یا خون در عروق مختلط گشته در اعضا
 منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود که در جگر یا پسر واقع شود و یا در عضوی مجاور افتد و کد زرد گریز
 و یا ضعیفی باشد که در قوت جان و پسر واقع شود و سودا را نتواند کشیدن از جگر و مع ذلک در دانه
 جگر نیز تصور می باشد و بدان جهت سودا باز ماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا غلبه تولد سودا بود
 در جگر بود اسطه حرارت آن و سوخته شدن صفرا و یا بواسطه غلبه برودت آن و فسرده شدن خون در جگر
 و استحیل گشتن آن سودا و بدین جهت از دعای خود فاضل آید و منتشر گردد و در این شتم حار بدترین اقسام
 باشد و غلبه یا صفرا مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزهای سودا انگیز باشد و تولد کند و بعضی
 از آن با خون در بدن منتشر گردد و در این نوع اسلم باشد و گاه بود که سیمی بنوعی دارد و شود و بر بدن و
 با نخاصیت بعضی مواد استحیل سودا گردد و داند و طبیعت آنرا انجارج دفع کند و باشد که از بجران مرض
 سوداوی افتد علامت آنچه سبب سابق آن شده باشد در مجرای که میان جگر و پسر است
 سقوط استنهاج ریج باد لائل مطلق شده بران دلالت کند و آنچه از ورم افتد همان دلیل بود و
 و گاهی تب هم باشد و آنچه از ضعف جگر و پسر زافتد و سبب آن ضعف ورم آنها باشد عدم لائل
 آفات آنها و علامات سودا المزاجات بدان اجتهاد کنند و مع ذلک رنگ تن بسیار سیاه باشد
 و اشتها کم و بول سیاه کدر بود و بر اثر هم سیاهی مائل باشد و آنچه از گرمی جگر افتد و علامت سودا المزاج
 کبده و تب و میل رنگ تن از سیاهی نبرد و سی و رنگ بول از سیاهی سبزی در روشنی و لیکن در آفتاب
 از سرخی نبرد و سی و مائل بود و علامتی طحال بدان گواهی دهد و آنچه از سردی و کبد علامت سودا المزاج
 بارد و کبد و کیمی لون سودا در بول و بر باز و بنودن حرارت و ضعف معده بدان اجتهاد کنند و آنچه
 از سیاهی در ابر سودا انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلائل دیگر بران دال باشد و می و بجرانی را بقدر

سهم و مرض دلیل بود علاج آنجا که درمی بود نخست تدبیر از آن باید کردن پس ستورش و آنجا که
از تنی یا بحرانی بوده باشد زین سبب مرقع شود و بطریق دیگر آنی همان نوع بود که در بر جان زرد
گفته شد و آنجا که سبب سودا مزاج کبد باشد بدستورش شد بل باید که خون و در عینا و سبب
و سایر تدابیر آن مستغنیات و مسدلات خود داد و اخل باید ساختن و آنجا که سبب جوشهای سبز باشد
نخست فصد با سلیق یا از اسهال و سبب باید کردن بعد از آن چند کت سبیل سودا دادن و آنجا که
پیر آب دادن و تخصیص شیرانی که از سبب جوش افقیونی بسته باشند و درین گاهی سبب جوش افقیونی که سبب
کبری ساخته باشند دادن تخصیص با آب بادیان یا با مال اصول در صبح و چاشتگاه با مفید بود و غذا
همه مناسب و معتدل بود باید دادن با سبب که اگر زیاده بودی تدبیر حاجت آید در هر چند روز ازین
بلیله دادن مفید آید میان آن گیرند بلیله زرد و سرد و بلیله کاهلی و دو درم انشیمون یک درم نازده
نیم درم نمک پندی و آنکی ازین جمله یک شربت باشد و زیاده و کم کردن آن بمقدار قوت باید و اگر
شیر شتر را با انشیمون و بلیله و غار لقون و نمک هند مقوی ساخته گاهی که مناسب بود و دهند تاغ آید
و آب ترب مزج آب برگ کر و دادن مفید بود و آنجا که حرارتی یا پستی باشد او به سبب و مقوف
و غیره را با آب غلب اشلب و آب کاسنی آینهخته باید دادن و غذا با پاشنی که ده بخل کبر
و سبب جوش افقیونی معتدل موافق آید و آنجا که سبب افست جگر و سیر زرد و باشد فصد با سلیق امین
باید کردن و تدابیر باید آنچنین دانند اعلم و درم سپهر را غلب این مرض سوداوی بود و گاهی
از خون غلیظه که قریب الاستحاله بود و هم افتد و نار از صفرا و بطن هم واقع شود و آنچه از غلط گرم فست
زرد و صلب گردد و اکثر آن ورم در طرف اسفل سیر نباشد چست نقل ماده و خداوند این مرض را مطول
گویند و خوانم آنرا استخوانه اندک است این ورم صلابه و گران می آید و برآمدگی آن بود و ظاهر
تن شیب استخوانهای پهلوی چپ و برآمدن درواز سوزی چپ بچاب تا شانه دست و چنبر کردن
او باشد که دم زدن و ضاقت شود و همچو نفس بچکان اندر گریستن قوت ورم و مزاج است آن بچاب
و خون مطول رقیق بود و چست میل در دیامی غلیظه سیر زرد باشد که گمانی دست و زانو ها و پاهای
گرم باشد و غیرت سبب میل حرارت غریزی با طرف بینی و گوشهای او سرد باشد و سبب مزاج آنرا
و قبول بر و سبب و بسیاری باشد که بر ساقها برآید و گوشت بن وند آنها خورد و خورد آنها

بواسطه میل خون سوداوی بپائین و میل بخارلت بد از دم بیالاد و هرگاه مطحول از اسهال خون افتد
 امید آن بود که بزودی تحلیل پذیرد و اما اگر کمین گردد و بزلق الاسعا و استسقا داد کند از جهت آنکه مزاج
 سرد بود و حرارت غریزی ضعیف شود و بول مطحول هر چند غلیظ تر و رنگین تر باشد بهتر بود و اگر غلیظ
 در سوبی متفرق در آب مینید بهتر بود و هرگاه اندر دلیل خون فسرده پدید آید آماس نازل گردد و دگاه افتد
 که بجران این آماس بر عاف و گاه باشد که اندر پس گوش آماسی کند صلب و سیار بود که این آماس
 طحال بآماس جگر انتقال کند و این اسلم باشد و آنجا که درم گرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل غا
 نباشد و در صفراوی این حالات بیشتر باشد و در بلغمی نفس نرم بود و در رنگ سفید بسیار مائل بود و
 آنجا که صلب شود و مطحول ملول و محزون باشد و فکرش برقرار نباشد و عقلش مختل بود و چون سپرز
 از درم نجات بزرگ شود و شکم بزرگ شود و نفس تنگی کند و جگر ضعیف گردد و در رنگ سبید و
 زردی گر آید و بدن نحیف گردد و گردن باریک شود و سر را است نتواند نگاه داشتن و هرگاه
 سپرز کوچک شود و بدن قوت بگیرد و همان حد را و سپرز را باین نسبت واقع است و گاه باشد
 که چون دست بر درم نهند و آنرا نیک بچسباند قراقری در آن محل پدید آید و سبب آن مادی بود
 که در روده مجاوران ایستاده باشد بواسطه مزاجست و منع درم سپرز آنرا و بدین جهت بسیار باشد
 که قولنج ریجی هم مطحول را واقع شود و از جهت غلظت ماده مطحول از مرض نزلات این بود و گفته اند
 که هرگاه مطحول از در سپرز نبالند امید سلامتی بود و جهت دلالت آن بر سلامتی حس سپرز و البقره
 گفته اند که هرگاه اشتهای مطحول باطل گردد و یار از خون سنج ظاهر گردد و بر اعضای وی شربا
 سپید و قره های بیدر و پدید آید و زود و دم هلاک گردد و علاج بد آنکه ترتیب تدبیر این درم تدریج درم
 کبد نزدیک است لیکن اینجا چون فی و اسهال بعسر واقع میشود و محل نیز از دوا البست و جود عضو
 از جود کبد غلیظ ترست و ادویه که اینجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله بقوت بران آنها و با جود این
 معتدل تر باید تا ماده را بکثافت و سخونت غلیظ و محترق سازد و اگر ادویه تلخ و تیز یا چیزه قابض
 آمیخته مناسب باشد و دستور الاثقال آنست که اولاً از باسلیق دست چپ جبل الذراع فصد کنند
 و چون قوت یتن باز آید و راه را بستر فراغید فحات پاک سازند و در آن اوقات از اشربه و اغذیه
 لایقه آنچه مناسب وقت باشد بکار برند و در تفصیل غذا مقداری که ممکن باشد بکشند و آب آشامیدنی

و خورنی خوردن در ظرفی که از چرخ کز و کبر تراشیده باشند بسی نافع آید و آنجا که درم صلاحتی پیدا کنند
 تدبیر قوی تر باید کرد و بیان آنچه درین مرض مطلقاً نافع باشد و درم تخم کاسنی و کشت یکدرم
 و نیم آرد و ترندی مقداری که اندک طعمی گیرد و حله را بچو شانند و نیمین آب تا شربت داری بماند
 و صاف بپالایند و سحرگاه یک شقال ایارج فیقر او یکدرم غارلقون حب ساخته بخورند و صباح
 این مطبوخ مذکور را بر بالای آن بنیاشانند تنقیه سپرز نکو کند و دو درم غارلقون با کنجبین خل کبری
 همچنین تنقیه کند و اگر قرص بپزند اضافه کنند و یا نیر آب و کنجبین ساده خورند اقوی باشد و
 چون حرارتی باشد با آب غلب اشلب و آب کسی خورند و آنجا که اقوی باشد با آب کرفس بادیا
 و اندک زعفران و فستقین دهند و اصل افزوده و معاش اضافه کنند اما سفوفات بگیرند بگ چوب
 یا برگ بید یا برگ کبریا پوست بچ کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقداری سوده باشد بر بناشتا
 خورند و اگر پوست کبر را با کنجبین بزوری لعن کنند ماده را بطریق بول و براز میروکند و اما
 اقراص قرص نوت قرص کبر و پنج کشت و قرص اشق پس از طعام خوردن انسب باشد
 و اما معاجین پسیا و شان یکدرم بزنجبکشت مثل زوفای خشک سیلی این حله بکنجبین شسته
 یک شربت بود و وقت میمون و پوست بچ کبر کوفته و نیمه بعسل سرشته شربت پنج شقال تریاق کبیر
 شربت مقرر قنطاریون کبیر و پنج شسته بعسل سرشته شربت سدرم و بشیر بر بناشتا و شباگاهه توان رود
 و اما شربت بکنجبین عنصلی کنجبین بزوری کبیر سیلی این حله بکبر شربت و بنارش آب
 اصولی که اصل جزو مثل دران نباشد و درم تخم خرفه در سرکه کبری مزوج باب و دوا نیمه ماء کفر
 بشکر شیرین کرده یا بکنجبین جوش ساخته تخم تر باد و درم و نیم که مزوج باب تلخ قوس
 و اما ضمادات بگیرند سداب و فودنج و فستقین و پوست بچ کبر حله را در سرکه بپزند و کرم
 برندی کرده بپرز بندند و کبر و بنجیر و قدری اکلیل الملک در سرکه بچو شانند و بگ سداب و بوره
 قدری کوفته بران ریزند و بچان بنهند و اگر اشق داخل اینها سازند بهتر باشد و کرب و اسحقو
 قنطاریون که بچ کبر روی است هم منفعت بسیار بخشد و بگیرند عسل و بر کاغذی کنند بمقدار محل ظاهر
 و درم و خردل را کوفته بران پاشند و بنهند و چند انکه طاقت آورد و بگذارند و بر بناشتا این ضمادها
 انفع بود و هر ساعت که سرد شود دیگر را باید کرد و گفته اند که تا بپست و یک نوبت آن ضام را

نکته اگر که در این برنماشته اولی باشد و همچنین بعد حمام و آبریزن و مالیدن این نجر و در شب بسیار و جنبانیدن محل بقدر
 دلک و اما انچه در شور باهای مرغ جوان فریه که خود منتشر و اندکی ریخ و گل کیر در آن باشد و زیر پاج چنان
 کرده سر که کبری یا عضله و کرفس در خل ساخته و گوشت مرغ فریه یا ربه فریه در آن جوشیده و با بای که در شتر
 یا گنجین یا خل کبر یا عضله یا برگ ترب یا کبر سر که یا زیتون پرورد و سیاه پلا و مشهور که گل کیر در آن باشد
 و شهابه اینها از آنچه با اینها کور شد و از هر چه سودا انگیز بود چون حدس و غیره و شهابه آن بر سینه
 واجب بود اما میوه های خشک و تر آنچه خشک مغز پسته مغز بادام مغز جوز فانیذ فیشک خرزبه
 انگور شیرین انجیر تر سوزند آنچه خوانند در بین الطعما این خوردن نیکو بود و انگور لب طعم نیک بود و آنجا
 که در رم ملغمی باشد ابتدا با شتر اغ ملغم مشغول باید بود و از او دید و غیره که اینجا نکر شد آنچه مناسب
 دشت بکار باید و شستن و بعضی از تره ای را و رام معده و کبد را ملاحظه باید کرد و آن سبب این آنچه خاست
 آن در این مرض عظیم یافته اند **شیخ** گوید مطحون در خواب دید که کی می گوید هر روز سه جرعه از بول
 خود گرم گرم بر ناستا بخور تا صحت یابی ده روز چنین کرد و شفقت تمام یافت چنانچه شش گوید را
 این حال بود و خواب دیدم که کی میگوید عرقی میان خضر و ضرورت چپ از جیل الزراع آمده بسرد
 و آن کن چنین که در دو در اندک روزی صحت یافتیم و این تدبیر نبات مشهور و مشغول و نافع است این
 گوید شمره و ناس را با گنجین خورند چند روز شفقت تمام بخشد و همچنین خوردن کب تبس یا گنجین
 بخورند مفید باشد و **شیخ** طلیق یا زعفران در جمل روز نبات مفید بود و بعضی
 از اهل تجارب گفته اند که رو باه و گوشت او خشک کرده و سوده با گنجین خوردن نافع آید و همچنین
 سیر زاسپ خشک کرده و خضاش خشک کرده و سوده با شکر بر ناستا که خورون و همچنین
 خاکستر خضاش سیخیده آید و گفته اند که داغ نهادن بر آن از بیرون جهت قرب آن بکلیه و بگذشتن
 تا چه که بسیار از آن و نافع بود و من دیدم عربی مجرب که بر کس این مرض بودی جوالد و زوی را
 در آتش سرخ کردی و محل و رم را که شیب پره پهلوست به سبب محکم که بفتی چنانچه پوست و بر
 و کنایه سیر زکودر میان انگشت او در آمد و بودی و آن جوالد و زوی از این جانب پوست بز و
 و از آن طرف دیگر بیرون کرده و خطه بگذاشته تا نیکو بسوزد و مرض او کس دستها و سینه
 و سر او را گرفته بود و نه تا بخند و سیر زبدرین دستور داغ شدی و بعد از آن جوالد و زوی را شصیدی و مرض او

شراب شیرین دادی و بسیار هستند که در آن حین غشی می کنند از دور و دور می چرخان رفته
و مریض صحت یافتی و دیگر این مرض اورا طاهر نشد مگر سببی دیگر را دیدم که سیر زرا بکجه
و ان کردی و چرخ بسیار از آن رفتی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر
ماه پیش از چیزی خوردن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مریض دادش بر کاغذ سفید
نموده نویسند و آنرا بچیند و در قاشقی جوین فونند و کشتی آتش بر یک سر آن کنند و مریض را
بپشت بازو امانده و دستهای او را محکم گرفته پشت قاشق را به محل کنار پیر او شیب بسلو
او چنانچه محل ورم آن محسوس است بنزد یار روی پیر این دعای شفا بخوانند و تا دیر نگشت فمشته
آهسته سید منده چنانکه کنار طومار در گیر و دو پاهای تمام آن بسوزد و آن هنگام در شیب قاشق با وجود
که در پیر این هیچ اثری نشود در قاشق نیز حرارتی زیاده پدید نیاید سیر مریض و پوست محل بسوزد و دوباره
عظیم پدید آید با مراد تعالی و مریض اغلب در آن حین طاقت نیاورد و مضطرب و غشی گشت
و آب بر روی او باید زون و او را بهوش
آوردن و آن شکل انیت و بصورتی
و دیگر هم دیده شده و آن نیز همین عمل گشت
و مجرب است و آن شکل دیگر انیت و بعضی
ان و دوا ره چنین نویسند و الله اعلم
و بعضی گفته اند که پوست بیخ کبر را در

۵۹	۵۹۴
حم	یا جابر یا
یا غریب یا	طایس یا میکایل
بریدم	بریدم این را
یا الله	یا رحمن
۲۱	۲۲
۱۹	۲۰
۱۸	۱۷
۱۵	۱۴

یابد و ح

یابد و ح

بکار و نرم تر نشدند بجز تراش تیر کروی و آنرا بر لبه کنند و پنهان بر ورم سپردن و کشتند
و من در هرات ضعیفه را دیدم که این علاج ترک طبیعی بد و فرمود او و سه فرقه شقیه نکرده بود و مرض
نوبه چون دوسه روز این ضما و بست یکبار بادی در تمام بدن او پدید آمد و منتشر شد و از سر تا پا
بر و آهسته چنانکه پنداشتی باد در پوست او و سیده اند و در ضعیفه بد حال و در و منده شد و جمله اعضا
او در و اعیا پیدا کرد و بر هر جا از تن او که دست می فشارد و می گرفتند او را حرکت باد و جسیل
جل او می آمد بطرف بالا سیل کرده چنانکه بخلق سیرید جنشای با آن بر می آمد و قراقرمی گرفت و
بعد از آن شش ماه سهلارث میدادند و رعایت میکردند تا صحت یافت و ورم هم با آن فعل

برطرف شده اما داخل ساختن آنرا در ضادات بعد تنقیه و کنگی مرض نافع یا شیم و امد اعظم
 در دسپیرز باد و می سبب حدوث ریح غلیظ در سپر و ضعف هضم می و تدایر باد کثیر
 بود و این باد در حرم او باشد در میان غشا و جرم و فرق میان این و ریم ریحی و غلیظی سپر زبدان
 کنند که اینجا هیچ گزانی نباشد و تعدد بیشتر بود و از مساس و دست فشاردن سبک در و زیاد
 نشود و علامت غلبه غلط و بول و براز و سخته بسیار ظاهر نباشد و خداوند آن حرکات سبک باشد
 و بول او کفک ناک بود و هیچ تب اینجا نباشد و اگر تبی با این اتفاق افتد نافع بود و در علامات ضعف هضم
 ظمالم و تدایر سابقه هم بدین باد گواهی دهند و علاج اینجا مسالنه در استعمال محملات قویه چنانچه
 در ورم صلب مفهوم شد نافع آید و تحمید بنک و ارزن و تخاله و سبوس و کم خوردن و کم را
 بتفاریق خوردن و بر تشنگی صبر کردن و بجای آب گاهی شراب کمین خوردن و قرص دل و رس
 و کسبی بر سر طعام خوردن نهایت مفید بود و درین رایحه مالیدن کرد و پیس سود باشد و امد اعظم

باب شانزدهم در بیان احوال روده

از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض اسباب و علامات و معالجات آنها تر
 و وضع و منفعت آنها تر بداند و در مطلقاً عضویت عصبانی و دو توئی و بر هر دو
 آن غشای پوشیده است با غشاهای معده در یک سطح واقع شده اند و لیفهای رودها همه از هینا
 واقع اند تا بر تفل اعانت کنند الا در معارف آخر که در بعضی از لیف جذب هم هست تا از امعاء
 جذب با بقی افعال کنند و همه را پاک سازد و جمله رودها و شش صفت واقع اند و همه پیوسته اند
 اول روده است رست و بقعر معده متصل و بواب دمانه است و این روده از قعر
 معده است و فرو آمده است و پنج خیم ندارد اما حوالی آن از بهر احشای دیگر حال باشد و وضع او
 مرا ثقال آسان تر بود و اندر هر شخصی طول این روده بقدر عرض و از ده انگشت است
 بدین جهت این اثناعشری گویند و ورم بد و پیوسته است و آنرا صائم خوانند جهت آنکه تفل
 اندر وی جای نگیرد و زود از وی بگذرد و بواسطه رسیدن صفرای خالص از زهره بد و شش
 آنرا از تفل رودی سوم بدین صائم پیوسته است و آن بر تو در تو بر هم نباشد

ناسرجه شایستگی غذا داشته باشد و با ثقل بدو آید و بودیر تر از وی بیرون رود اندر شکم و تو بهیسا
 آن میگردد و با شستگی تا مقول با سایر ریهای آن خصیصه را از ثقل جدا کرده بجزگشند و نیز کسب جاذبه
 یافتن ثقل آنجا مدتی تقاضای سجاوت بر غرض است و راحت رختجندارد و این هر صفت از باطن
 اصناف بحر لطیف تر و دقیق تر باشند و بدین جهت این اعمار را اوقات گویند چنانچه باقی را
 که غلیظ تر اند با آنکه هر یک نامی دارند جمله را اخلاط هم خوانند و منفعت وقت و لطافت آنها
 آنست که چون حصه از غذا با ثقل بدینامی آید بیشتر از آنکه بیکر امعا حارت اعضا درین و دنا
 زودتر و بهتر اثر تواند کرد و طبعی فی الجملة اینجا نیز حاصل باید که مدد طبع معده گردد و بدین و دنا
 هیچ پدید نباشد بواسطه قریب اینها با اعضای گرم و قبول حرارت آن اعضا را بر وی و در درون
 این اعمار طبعی که طبیبان آنرا مهر و ج الا معا گویند بیشتر و آن رطوبتی است همچو امار نشاسته
 که سطح داخل اعمار آلائیده است تا گذر افعال آسان تر باشد و سبب افعال کشیف و صلب
 بد آنها رسد و از گذشتن اخلاط بر ریش نشوند و منفعت غلبگی آن رطوبت درین اعمار مخصوصا
 آنست که چون صفرای صفت بیشتر برینا میگردد و خنثی شده اینها را چهار هم رود و غلیظ بدین
 امعای قوی قوی پیوسته است و از محلی از وی در او اخل روده همچون خرطیله بسوی راست بیرون
 آمده است اندک بطرف پشت مائل و او را یک منفذ پیش نیست و آنچه بدو در آید از راه هم
 بدان راه بر آید و دیگر اعمار و دجبت این ادر را غور گویند و او همچون معده دیگر است و منفعت
 این آنست که آنچه از بقایا غذا یا ثقل مانده باشد اندروی بایستد و بعد کسب حرارت از مجا
 جگر خنجه تر شد و معروف بخنجه بگردد و اندر علت فرستادن این روده باشد که کبیسه خایفسد و د آید
 از بهر آنکه بر یک پهلوا افتاده است و هیچ رباط پیوسته نیست چنانچه اغوز پیوسته است از
 قولون گویند و آن روده است غلیظ و بسوی راست آمده و نزدیک جگر کشیده پس بسوی
 چپ باز آمده است و فرو سوی کشیده تا نزدیک پیگانه را آن چپ کشیده و باز سوی راست
 باز گشته است تا رابر مهره قطن و گراش هم فرو سوی دارد و آنجا که بسوی چپ میگردد و چون یک
 سپر رسیده است نمک شده است و فرا هم آمده و بدین سبب است که درم سپر نگذارد و که باد
 از روده با تا سانی بیرون آید و محتاج شوند که بدین جالند تا بیرون شود و نام قولنج را از نام

این برود و اشتقاق کرده اند بسبب غلبه وقوع آن اندرین برود و مقتضی آن قریب است به طبیعت
 ششیم برین پیوسته است و آن برود است غلیظ و است که نهایت آن مقعده است
 و این را بسبب که استی نهاد و سفتی خوانند و فراخی وی قریب است به فراخی معده تا ثقل در وی
 جمع شود و در ریه ها حاجت بکسار فارغ شوند و هر خطه اندک دفع نماید که در این برود و بر هر کس
 ششیم پیوسته باشد پیشینی که آن را برین ملوک خویش بدارد و ثقل اندر برود و ثقل در او
 غلیظی گردد و بوی مگر دند و بر نهایت برود و مستقیم که مقعده است چهار عضله بگردوی در آمد و است
 یکی از آن مقعده را فراهم کشیده دارد تا ثقل بر او بیرون نشود و دیگری بر بالای او است و در وی
 مرفیع بر ثقل قوت کند تا تمام بیرون شود و هر دو سدر عضله دوم مردان را به بن قضیب پیوسته باشد
 و در عضله دیگر بر ریب نهاد و است بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جامی خود میزدانند و هرگاه
 درین برود عضله ششیم پیدا شود و مقعده برین چیز و اندر غلظت و اما افاضل اصحاب و اسباب و علامات
 و در کتب است اینها را به حال سبب رخصت شکم باید ای بود و ضعف قوتها و رقیق گشتن و مادها و
 کشاید و سببها و یا به الی بود از سبب اختلاط رقیق در خروجی شین و قوت طبع در دفع آن بر راه
 یا زه نالی باشد در اختلاط و خضار و فرساون طبیعت آنرا معده و معاد و یا تصویری بود در حال غصه
 جو خضار و این معده و جگر و اسهالها و سبب بر زهره و دروغ یا در دو مسهل یا مینوی یا مفرق یا مکر و است
 بطبعیم یا در ویامی بود در بدن اما اسهالی که ازین نوع چیزها واقع شود و ما دم که موجب تغییر حال
 ششیم است از قانون طبیعتی نگردد و در خلاف قوتها خود عمل نماید داخل درین مرض نباشد و چنان
 اسهالی که از اسهالکاری و شوقی خود و چنان اسهالی که سفتی و خضار و مفرانی و ما دم که با قراط بانجی است
 و اختلاطها که در اعصاب گردانند و به افکند سبب شدن مرض معده را اسهالی را چنان بود که
 چون به سبب موافق شود که در غده آتیکه تصرف نماید و کینوس مناسب حاصل کند طبیعت
 از آن تغییر کردند و در آنجا نشسته تمامی آنرا با بعضی را و آن بر معده که آن آید و آنرا با معاف کنند
 و از این نیز از آن نفرت گشت به سبب نامتنگی و بیرون فرستند و باشد که رطوبتی لغزنده تمامی سطح
 معده را آلوده باشد و غذا قبل از آنکه به نظم فردی لغزاند و باشد که اختلاط و مواد فاسد غالب
 معده را آلوده و در آنجا به طبیعت کلی آنرا دفع کند و باشد که آن مواد و اختلاط از قبیل ریم و خون و یا

و یا

و جرح است بر پیش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض که طبیعت خنک آنرا از خود دفع
 کند و تپانساند یقینا باز گردد و اما ساریقا آنرا با معاف فرستد و اما آنرا دفع کند و باشد که سبب باشد
 چند سبب کیلوسن کند و از معده هم با ساریقا با معارف و و اگر گرم قرحه یا خون جراحی و یا شکاف
 عرقی در عروق آن مجتمع گردد و هم بدین طریق اغلب منفع شود و سبب مرضهای با ساریقا سال
 را هم قریب بدین تواند بود و سبب سیر زهره مر اسهال اچیان باشد که سودا و کیمیر غالب
 گردد و معده بیشتر از مقرر ریخته شود و از آنجا با معاف منفع گردد و باشد که در معده با غدا اختلاط شود و
 از استغیر گردد و طبیعت از آن نفرت کند و قبل از اتمام هضم با معاف فرستد و همچنین صفیحه در زهره
 غالب شود و با معارف زهره از منفذ معین با معده آید و از آنجا با معارف و و باشد که از هر دو طرف
 منفع گردد و سبب و باغ مر اسهال اچیان بود که زهره با معارف و آید و طبیعت از آن نفرت کند
 و و افه آنرا با معارف فرستد و با افعال منفع گردد و و باشد که در معده غدا می باشد و آنرا ماده زهره
 کند طبیعت در آن تصرف نکند و با معاف منفع گردد و و باشد که آن ماده عادی بود و مزاج بعضی امعار را
 قایلند سازد و و افه پیوسته دفع آن طلبید و سبب و و مر اسهال اچیان بود که قوت و اساک آن
 سبب زرق یا عرض دیگر ضعیف شود و هر چه بدو آید زود و کند و و باشد که از ریش آن ماده دفع
 و باشد که سبب آفتی اندک که در محلی از آن باشد مواد به آنجا غالب میل کند و طبیعت دفع آنها
 طلبید و باشد که سرگ از وی بکشد و خون منفع گردد و و سبب علامات امراض این اعضا
 که سبب این مرض اسهال واقع اند سومی روده سبقت ذکر یافته اند تحقیق هر یک از محله
 باید نمودن و اما اسباب و علامات امراض امعاء در غیاب سببین گردد و دلائل مطلق است
 در اول باب پنجم مذکور شده است و ذو بان موجب اسهال یا علامات در جمعی وقتی باشد
 و آن نیز سبقت بیان یافته علامات آنچه از مبادی افتاده بود و اختلاف الوان قوام
 بر آن و اکثر رفیق دکم بومی و لرج آمدن و در گرمی و در خرد و ز بیشتر شدن با گرمی و سستی
 ملک و عدم عادت مریض بدان بلکه عادت یقینا آن و لزوم عرق بدان گواهی
 و اگر تحقیقی اندک در مبادی باشد چندی و باقی مانند با این علامات یار بود و صفت مریض بیشتر
 از مقتضای مرض اسهال باشد و مر این مرض را عمومی نیز واقع بود و این قسم را

اسهال قلی استبار توان کردن و آنچه از اسهال پدید آید با چوبیدن نایت بود و پیوسته بنواب آید و
 این چنان باشد که فوجی دور و زیاده روز اسهال کند و پس باز ایستد و مریض چنان نپدارد و
 که بر طرف شد و دیگر بار باز آید و چند روز می باشد و گاه بود که یک هفته بر حال تندرستی باشد و گاه بود
 که نسبت روز تندرست باشد پس نبوت اسهال باز آید و مریض چنان نپدارد که چنان این مرض طاری
 شده باشد که بر اثر برالوان نخست هفته باز گردد و در حمله بارز است و غشت یافتن بود و فرقی میان آنکه نادر
 از جمله عروق بجز رجوع کرده و از آنجا با سار قفا و روده آمده آنکه نادر در جانی معده بوده و بعد از رخت
 و از آنجا که با معده آمده است که اول با کیلوس مختلط باشد و رقیق بود و دوم با غذا و ثقل دفع و غلیظ تر
 باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان باضمه بود و یا ماسکه افتاده باشد در ثقل اندک مضمعه
 پیدا بود و چون سبب این مضمعه باطلان بلغم غلیظ بوده باشد که سطح معده را آلاشیده است و در
 برابر بلغم غالب لزج ظاهر بود و در و در مقدار و در سبب لایق دفع شود و اگر غلیظی دیگر چون سودا
 و صفرا سبب بود باشد و در بر و در پدید آمدن و سار قفا با ضمه هر قاطع واضح باشد و اگر سبب مضمعه
 استقامت مضمعه بود و تولد با و باشد و تر از در شکم معده و بعد غذا با وجع شاهران شود و اگر قوت و دوا
 مسهل در سطح معده جای گرفته باشد و آنرا مده و موجب این ثقل ساخته تقدیم مسهل قوی و عدم دیگر
 اسباب و دلیل آن بود و اگر ریش بر سبب مضمعه بوده باشد چرک و پوستهای قرمز در برابر با علا
 آنها ظاهر بود اگر آس سبب بوده باشد و لایق آن واضح بود و اگر آس کشاده بود و دریم و خون
 در میان پدید باشد و سبب یافتند که دریم از عضوی دیگر معده آید و با معده منزع گردد و در برابر ظاهر شود و
 باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد و علامت هر حال علامت ورم محل آن بود و آنچه از
 دیگر افتاده باشد اگر از بطلان مضمعه آن بود و سار قفا کیلوس مضمعه باشد و بعد از ثقل آید و اگر از ضیف
 باضمه و یا ماسکه آن بود و اندک از مضمعه جگر در آن پدید باشد و در ضیف ماسکه کیلوس در جگر اندک تر باشد
 بود و اگر از ضیف جگر بود و در برابر غالب تر یا کیلوس است و سینه آید و اگر ضیفها و سده یا ورم بود و باشد
 سینه یا با علا با علا ظاهر بود و اگر سوزم کشاده بود و دریم و خون تبهم بر از ظاهر گردد و اگر سوزم
 در جگر افتاده ظاهر کشیده باشد یا سوزم باز گردد و سبب سوزم المزاجی گرم تر از خون صرف و غالب آید و با
 این را از آس سبب و غلیظ شود و سبب دردی شد و در جگر علامت سودا المزاج ظاهر بود و در شکم و روده

هیچ افت نباشد و در نیکند و اگر اسهال و مویی کبدی یک روز یا دو روز حبس شود و باز عود کند
 و نه سجا که خون در جگر از جهت سرد المزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن گداخته شود و با معامض
 گردد و در از صدیدی باشد و علامات غلبه حرارت کبد با آن ظاهر بود و اگر صفراوی و جگر غالب
 منور شده باشد و طبیعت آن از اسهال رقیق و معازشاده بود و علامات آن با صفرا و است بر از ظاهر
 باشد و اگر گران آید و گاهی اندک خونی هم با آن یار بود و گاه باشد که خلطی مستحق کال در جگر
 متولد گردد و در سختی آنرا بخورد و چون خاطر از آن با معامض شود با التهاب وحدت در نواحی کبد باشد
 و بعضی از جرم جگر را بخورد و قطعه از آن جدا گردد و طبیعت آنرا بوجهی با معامض کاند و در بر از یاره
 گوشتی که باقیش بگذارد و در آب حل شود و با عروق صفرا غالب ظاهر گردد و بسیار دیده اند که قطعه
 بزرگی از این نوع در بر از ظاهر شده و آن شخص زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین چیز
 از عروق ضعیفه اختلاف است بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر حرارت غالب وحدت خلط الکالی
 گداخته شود و بدخل امعاء شخ کند و اینجا باز منتقد گرد و بهمان وضع چه گوشت آن بخون بسته مانده
 و این صورت را در عروق شکل توان کردن مگر گویند که شخم ذاب از عروق با معامض و در عروق
 و قاق هم از آن میگردد و در بقعه شخم نیز با هم خون منعقد می شود و بعضی چنان دریافته اند که چون
 پاره جگر سراج امعاء طبیعت یمنی می آید از جهت دفع آن از هم بکشد آن مقدار که آن جرم
 بدخل آن در آمد و بعد از آن بفرار و در سعال خود یا زرد و و اینهم بعید و اگر هر دو نوع را امعاء شخم
 کنند فی الجمله و چه دار و در فرق میان اسهال ممدی و کبدی در بعضی مداخل اشتباه است که در مطلق
 کبدی است با ممدی خلط مندرج بیشتر باشد و عدد مرات آن کمتر بود و ثقل آید شخم خلط و بی منفص باشد
 و در مجلسی باشد و فته و فته بعد فی در از ترا خارج باید و فرق میان اسهال طحالی و اسهال سیاه که از
 اخلاط محترقه و کشادین سده باشد آنست که خلط ممتزج سخت سیاه نباشد و بقوام غلیظ تر از جمله بود
 و خلط سوداوی سیاه تر و رقیق تر باشد و بوی بد نکند و آنچه از سده آید متعفن بد بوی باشد و گفته اند
 که اسهال که از اخلاط محترقه باشد چون سبزی سبلی کشد نشان قوت طبیعت هم سید خلاصی بود و
 بعد از آن بوی زرد گردد و در سختی بد بوی از اسهال رقیق افتاده باشد و بوی هم قوی بکشد
 بود و بوی آن اکثر سرد و قوی بود و در سختی جگر و برانگیختگی بد بوی نباشد و در جگر هیچ که اسهال

تر و دولای برتن پوشیدن و مروحه آنرا خشک داشتن و اطراف را بسپین و آنجا که سبب اسهال باشد
 در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاضلی باشد تقیه کند و غده را با عادت گرم سازند و با آب
 غدارس یا گنقد و امثال اینها می خورند و آب کم خورند و بر تشنگی نمی بسترند و با اندک کلاب یا سنجینه
 خورند و آنجا که سبب امراض معده باشد نخست علاج آن باید کرد و بدستوری که در مجلس مذکور است
 لیکن مرض چون اسهال است رفع اسباب آن سهل و ملین و حقنه مادم که ضرورتی عظیم واقع
 نباشد از آن بی نیاید و جائز نباشد و عند الضرورة سهولات بارده اولی بود چون هلیله و کل و امثال
 آنها اگر مانعی نباشد و گاهی که سبب آماس بود منع اسهال بقواض محض بوار و نشاید کردن
 که ورم را زیاده سازد و ترکیب دوادر جمله احوال لازم باشد و گاهی که سبب قوت داروی سهل
 باشد که در سطح معده مانده بود و تدبیر افراط عمل بود عیبه در حجت تدبیر استفرغات سبقت بیان یافته
 باید کرد و وقتی که در آنجا اگر قوت باقی بود و نفایست نافع آید و همچنین فادر بر دروغ سائیده خورند
 و گاهی که اسهال سوداوی بود نخست فصد اسهال موافق آید و بعد از آن معینات سودا و معدلات
 مزاج دادن مناسب باشد و خوراندن جدر و در آنچه مناسب بود و سبب کرد و فائده تمام شد
 و اصلاح حال سپرز بدستورش لازم بود و اگر مجرب سپرز را نگنجد و بکوبه داغ کنند عظیم نافع آید
 و اگر مضرای مجده بستر نبرد و منفع میگرد و علاج آن علاج مراری باشد و سبب کردن اینجا بسبب
 نافع آید و زلفی بعلایق زلفی مرتفع گردد و در وسط قیض وضع معده و گفته شده **پیان** حی نافع بگیرند
 مروق و فیه و انیون و جند بیکس از یکی یک جز بآب مورد حب سازند هر یکی فصد از فلفل شربت
 از آن مردم رسیده را هفت حب باشد و کوکان او حب و ده ساله را چهار حب و بعضی
 حکمای قرقه تخم کرفش کنند و اگر ضعف مضم از با جوف معده باشد علاج رج رجی و غلبه خشاید کافی
 بود و آنجا که سبب امراض کبد بود و باشد علاج آن بدستوری که در مجلس مذکور است باید کرد و در **ملا**
 در عایت جانب اسهال در سده و ورم از استعمال قواض قوی و بی مصلح مفتوح و منضج و چیزهای
 سده و بالفعل بر جدر باید بودن چنانچه در ورم معده تصریح یافته و خداوند اسهال عالی را غده
 جز کشاکش ساره نباید دادن و آن نیز در روزی دو نوبت توان دادن و اگر این مضم شود
 جا در صحن منقشر با سبب جوینده کچم و در حقیقت جز و آب توان دادن و اقصار بخوردن مویز

ملا انگشت
 سبب کسب بدست
 به عمل

در نیاب عظیم نافع است و شیخ بس از مجربان ازین خبر بر کرده اند و خداوند اسهال و موی را
سفوف الطین و آنچه در بطن خون رخ نماید و جراحت های درونی چند جای تکرار ذکر یافته و اودن نافع بود
و آنجا که استلای هم در خون بود و قصد از عرق مخالف جانب کبده مفید باشد و من چندین اسهال موی
را در سردی بود و خبر بزه فابری شیرین بریان کرده و با فراخور اندین و غذا حاجت بگرم کردن نیست
علاج رنگی را در زمستان شش روز اسهال خون و بغیر ما اندک تر چیزی بود و قدری جوهر بود و
خورا نیدیم بهتر شد و تکرار کردیم و صحت یافت و چندین را اودیدیم که بصبار و خرثو که صحت یافتند چنانچه
روز اول یک قاشق خورند و تا صفت روز هر روز یک قاشق اضافه کرد و در چون برطرف شد
و آنرا که این اسهال از حرارتی و خلط حاوی افتاده باشد آب بخت سرد بر ناسته و اودن و بر جگر
طلا کردن و شربت های سرد و سرد کرده و خوراندین و شربت ششخاش و تخم ششخاش و شیر و آن در
آتش جو و کشاکش و اودن نافع بود و همچنین قرص کافور و قرص طباشیر حاضی اودن مفید بود و اگر
در اسهال خون اطراف سرد گرد و در وی زرد شود و بعضی سقوط کند و غشی افتد و شکم برآید و
خون معلوم گردد که خون در شکم بسته شده است و علاج آن به ستوری که در جفت فی خون گنجه شده
باید کردن و هرگاه خلط مستحق در جگر پدید آید و جگر را بخورد و در تعدیل مزاج و دفع خلط مفید آن
که توان باید که بشین و غذا باو شربت های لطیف خنک تر یابی باید و اودن و جد و در آب خرثو
و طین مخموم و یا فادر هر دو نوع آهین تاب کرده در نیاب نفی جامع ظاهر دارند و تخم خرثو
داود و زرد قطونامی بوی داده و از هر یکی جزوی در شراب ریواس با شیر و صندل لعاب گرفته اودن
بسی مفید آید و جگر و دهن را خشک کرده و اودن و همچنین جگر رنگ بچه نجاسیت نافع بود و ضمادات
زیانی بر جگر نهادن هم بی مفید بود و مخدرات زیانی اودن هر روز یک وقت نیکو بود و ششیا
و حقنه های خنک زیانی فایده مفید باشد لیکن اذخالت مخدرات در حقنه و ششیا و جهت ازین
مرض اسهال مطلقا جائز نباشد و شیخ گوید که یکی را دیدیم که ششیا افیون بر داشت و هلاک شد و آنجا
سبب امراض با ساریقا باشد هم به ستوری که در کبده بیان اشارت شده عمل باید نمود و
ضمادات بر محل که میان سده و جگر و اعصاب انگشتان و آنجا که اسهال از غلبه صغیر باشد که از زهر
می آید نخست جگر را خشک باید ساختن و اگر صغیر است غالب باشد به شیخ پلید زرد و خرماسی

استقر اخی اولاً مناسب بود و بعد از آن تعدیل مزاج و تسکین اسهال بکشتکاب و مغوف حب الرمان و غیر
سنگتاب کرده و شراب خنخاش و اقراص طباشیر و کوارش سماق و اشباه آن و اگر قدری سست بود
بگیرند و مقدار دو درم خنخاش با آن بایمیزند و آب انار ترش و اندکی شراب یا اندر آب ترش
سماق یا اندر آب و روغ آهن تا بک کرده و به بند اسهال صغیر باز دارد و کفک بغدادی سودمند است
چهل درم اندر سکنجاق گوشت گاو یک شپاز و زرد کفند و به بند نافع آید و صغادی که از صندلین و فلفل
و گل سبزه و ماز و وگل نار و گل ارشی و اقاقیا و جله راکوفیه بکباب با آب برگ مور و آب جو و
سرشته ساخته باشد بر جگر نهادن مفید باشد عموماً فی الجمله از اسقاط حمل در تابستان در آب
اسهال صغیر باشد و در شبانه روزی از آب بیت مجلس رفتی بعد سه روز نبات ضعیف شود و هر چند
کردی بی خشتان حضرت فرمودند تا فادیه هر حیوانی در روغ سائید و به و خورانیدند اسهال و غش
جمله برطرف شود و باندک مراعات صحت یافت و آنجا که سبب نزله باشد سبب نزله به دستور که در آخر
سبب نزله باید کرد و در روغ آب قی فرمودن و مغزیات جهت حبس شکم بعد منع نزله بکار درختن
و خنده و کشنده و دو و از قوای غنی و دیر بودن و در ششاه حب نزله بر بالای غذای مناسب
چون شیر سنگتاب کرده و نشاسته شیر تخم دارد و بالوده اطفال و پاجیه بزه سخته و اشباه آن نافع آید و
آنجا که سبب نزله الامعاء باشد آنچه در تدریس مذکور گفته شد و موافق آید و صغادی که از کدو و
و مصطکی و صیر و اقاقیا و شب و لادن و افیون و زبرالنج یا چند برابر آنها آرد و جو و سماق و گل سبزه
و کدو یا روغک و عصاره کیمیا و حبس و غنی و مایه و عصاره مور و جله را هم شتر ساخته باشد
بر شکم طلا کردن و گدازشتن تا بر آنجا خشک شود و بی مفید آید و اگر چه سبب نزله باشد این طلا نیکو آید
و آنجا که سرگی در اسهال باشد و اسهال خون اقمه از او و یک جهت نبستن خون بر ختمای درونی
نادر شده استعمال باید نمودن و از داخل و خارج و از حرکات غلیظه بر چند باید بودن و خشتان
بعضار و خرتوله نبات نافع آید و صغادی که بر شکم نهان خون را به بند و آنجا که سبب باد بود
بر درخت علاج باد بود اسیر به دستور که در مجلس مذکور کرد و باید کردن و هر صبح و اورا پاجیه گویند
چون خوراندن با قدری از ترید آن و از آب آن حقه کردن مفید آید و بسیار کس این بدین
در اوست خوردن پاجیه هر صبح از حضرت و درشت آن با و با معاد و ترکیب اسهال مضر علامتی

و از نیمه دوشنبه و ششم شصت ساله و چندین سال اورا این مرض بود در شبانه روزی سه چهار مرتبه
 بیشتر زغنی در بستانی در هر ات این مرض بر او غلبه کرده و بدنه نوبت بیشتر رسید و کمی ضعف و
 قصور در مضم و روید پیدا و هر علاجی که در اسهال از قوا نبض دادن مقرر است و از قوا و ده اطفال
 و دادن خوشیاشات و شیرها و امثال آن کردن فایده نداد و بلکه قوا نبض مضر آخر بقیه استغاثه کرد
 این تدبیر فرمودم بعدت یکسال فریاد و بقوت و عورتی اوقات روز آنچه خواستی خوردی و اگر
 دوسه روز با نیمه نیاختی بار دیگر شکم بیشتر و غده کردی و چون قطع آن بالکل ممکن نیست جز تعلیل
 آن و تعلیل مزاج طبع بناید و شستن و بعد از اربابید گذرانیدن نیست فی الجمله بیان تدبیر انواع
 اسهال و جمله در علاج کوکان سبقت ذکر یافت جهت مردم رسید به هم عظیم نافع بود و آرد بوده
 و استعمال هر دو ای مناسب هر مزاجی که بر مصلی برای طبیعت با هر مصلی بود و آنچه در علاج سح و قروح
 امعا گفته میشود و هم معنی باشد در این تدبیر را لحم از صواب تجارب گفته اند که شش شغال
 بریان صاحب اسهال کننده را نافع بود و چاکلینوس گوید نیمه شورش در می را چون بشوید و مسح
 چند آنکه شوری آن کم شود و بر روی آن گشت افروخته بریان کرده بخورند نافع بود و اگر سود و سیس
 برشته آنرا بشد آب سوره و یا عصا ر و قبا نبض یا شیراب بهی شیرین یا امر و شیرین بخورند نافع آید و
 گفته اند که بعد ششتر مرغ را خشک کرده و دوده و درم از آن بار سبب جل یا رب اس و دادن
 نافع بود و تخصیص اسهالی را که از سستی معده باشد و گفته اند که از گوشتا گوشت کبوتر سحر و گوشت
 و راج و کبک که آنرا بنار دان و زیره و کشنیر کباب سازند غذای موافق بود و سهولین را این که
 او از خون دادن اما در او اکل تا ممکن بود از گوشت و چربی و هر چه تری فراست حسد
 باید فرمودن و بعضی گوشت سگ بچه را نیمه در اسهال خون مینهد و عظیم نافع می آید و بچه
 مویانی که از گوشت سگ ساخته باشند میدهند و مفید است و حشوان طلیخ گوشت سگ هم
 آرد نموده است و بعضی خونی را که از درون شکم گوسفند بوقت شگافتن بیرون می آید آنرا بریان
 کرده و میدهند بسی نافع باشد و بعضی رود شتر را خشک کرده و سحق کرده با کز آب گبین سوده سفوف
 سیفر مانند در اکثر سالها نافع آید و قتل بزرگ آب گبین بلوطی هم آرد نموده است و همچنین خمر یا سنگ شکر
 و باری که در خاک می باشد سائیده درختی خشکی همچنان سفوف کردن در شبها و گاهی

در دماغ با شیر شکر آب که در دوزن عظیم قانع آید در اکثر سالها و بعضی آرد و بطریقه و زمان می کنند
و منیدهند بسیار فایده میدهد و آرد و کنار نیز آرد و دوست و بعضی تریتون برود و منیدهند و فایده می آید
و شیخ گویند مردم از محرقی طبع چنانچه سیاه شد و پاشد و اوان در آنچه مناسب بود و اسهال کنند را
البسته باز دارد و شخصی اسهال در حوالی ناف دردی بود و با آن انگشت رشتی و ششماشت و علاجه
اسهال زیاد و موثر نمادی روزی دست خشک بر محل وج نهاد و حتی بایست پس لبه آب سرد
تر کردی و بر آن نهادی هر خطه همین بد او دست جمله اعراض بد برطرف شد و صحت یافت و چند کس
دیگر را که چنین مرض داشتند همین نوع علاج شد از آنجا که غلامی چرخس پانزده ساله را چنین حالتی
پیدا شد و بنیابت ضعیف میشد فرمودم تا بخ و برن بر ناف خود در حین دردی نهاد و همین صحت یافت
چون آنی بود و رساد که هر سال در حدود بهار را در اسهال دموی افتادی و شبها زدی و شبها
بیشتر خون صرف آمدی و او چنان تجسس میکرد و بود که بعد سه روز آنرا بجز بوا علاج کردی چنانچه
هر روز یک جوز بوا خوردی و آن مرض برطرف شدی و الله اعلم بحج و قروح اسهال
سج منطوق بحقیقت تفرق الصغالی بود که در سطح خام عضو نبسته شد و باشد و از آن ظاهر سطح چیز
بدان تصرف نائل گشته باشد و تو ابرام از اسهال و گی ظاهر عضو گویند و بعضی اطباء این حالت را جز
در سطح داخل معادری یافته اند و این مجاز در میان قوم اشتهار عظیم یافته خبر تبه که هرگاه سطح
گویند این منی متبادر شود و سطح ظاهر را به عضو می تشخیص کنند و این سطح که بیشتر غور گشته و
چرخ باز و به قرصه بود و باشد که قرصه از وقوع درمی یا تیرد افتد و اسهال خون که از قرصه افتد
آنرا دوسه خطار یا خون اند با طلاق و آنچه از اسهال غیر سج و قرصه و ریش دو بلیه آید آنرا دوسه خطار یا قرصه
خوانند و آنچه از کبد آید آنرا کبد می گویند و سبب سج ر دو یا خلطی حاد و بود که میر و بر معارض طبیعت
صهر و ج را که بر سطح آن پوشیده است و حمله آنرا طبیبان غشای مخاطی هم گویند خبر است و بهر سطح
ظاهر ر دو را بخر است و این خلط یا صفر بود و آن در مدت دو هفته ریش کند و یا بغم نور می کنند
و آن در مدت یکماه و ریش سازد و یا سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار
ریش و تیز باشد بیشتر از دو هفته ریش نکند و آن مهلک بود و یا با و تیز که گرم بود که از دماغ
میخورد و معارضه آن ر دو را از ناحیه ریش سازد و یا سبب ریش دوا می حاد و سبب بود

آید
غیث

[illegible]

یا آهون تاب کرده و او را زودتر از کند و کشکاک بکشد و تخم مورد و در آن جویشده باشد و کل استی سده و در آن ریخته باشد
 و او را در جگه مفید آید و همچنین شیر سنگتاب یا آهون تاب کرده که طباشیر و صنعت عربی و تشابته بریان کرده و سوده باشد
 ریخته باشد و او را در جگه مفید آید و همچنین پوست خشکاش را سوده و بر شراب یا مورد ریخته و حق غر مورد و آن را
 خوردن گل استی مقدار یک رطل بخورای در یک درختدارق اسبال خون اطلاقا غلط مفید بود و اگر آن نباشد گل سرشک
 خوب هم قریب بدین منفعت رساند و حقیق این گلهاء و شیر این تاب یا سنگتاب حل کرده و هم فائده بسیار باشد و حقیق که
 طبع جو برنج دوزخ بریان گلهاء در زرد و سنان انگلی و خطمی پوست خشکاش و تخم برگ مورد و زرد تخم مرغ خشک و اندک
 سون گل یا قدری پیاز یا مورد و سنان باشد پس ناخ آید و شیخ گوید پیاز بلفع مغزیات و حقیق که اگر صنعت بریان کرده و دم نموده
 و سون الطین سیر در کمر با صافه کند و قوی باشد و حقیق در امراض و دمای غلیظ فائده نیکو دهد و خوردن مغزیات
 در بواسیر در امراض اسهال و قاق علیا مفید آید و آنجا که سبب خلط حاد بود و باشد و غلطی باقی بود
 و قوت بر جانی مانده باشد نخست تنقیه باید کرد و آن پیازه و دیگر علاجه اما در صغیر اختیار شنبه و آب گلاب
 و عنب الثعلب و اندک زعفران باید و او را در خلط مایع و سوده و الی مطبوخ همیشه زرد و سیاه و سوز
 و خیار شنبه باید فرمودن و آنجا که سبب گرم و دوزخ بزرگ شود و جهت پاک ساختن گوشت مرده و در ویانیدن
 گوشت صامع مایه اصل و طباب نو یا برنج فیترا چند نوبت باید خورد و آنجا که نگاه دوزخ سنگتاب یا آهون تاب
 و شیر سنگتاب یا آهون تاب و او را در دوزخ دمای کثیف مطلقا تشابه و او را در هیچ غذا غالب است و یکبار
 نباید و او را از اخذ نه جدی که از چند زرد و سوده و پیاز یا مرغ زرد سوزان و افی آید و همچنین جدی که از
 جا و کس مشهور و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مطبوخ خشکاش سخته سازند و صمغ و نفاخته
 بریان اضافه کنند و اگر حار را غالب بود و حوراد و قیح ساق تاب باران خیمه و او را مفید باشد
 و اگر حرارت شب نباشد برنج کوفته در آب پیاز بزند و صمغ سوده بران پاشیده و بدیندفع بود و در بها
 و بعضی اکثر اوقات نافع آید و نیز کرم شسته و برشته چنانچه در همال گفته شد که در رم از آن بوقت
 خواب دادن نافع باشد و اگر کید انگ پیاز یا کدو گوش بدیند زرد و تشاب سوده و در زرد
 و دوزخ انگ بتفاریق بدیند هم شاید و یکبار تشابه و او را که بیم قویج باشد و دوزخ انگ از بستی که از افیون
 و ماز و دوزخ الطریقات جمع ساخته باشند و او را منفعت رساند و در شبانه روزی که هم توان خوردن
 و حقیق که مابقا نذکور شد مفید باشد خصوصاً که خلط در روده دمای شین بود و در حقیق اعصاره خرنوله

و عصاره کچنه آتشین اصل ساختن اولی بود و اگر رود و خورده شود و غلبه در دو غلبه متن بر او بسیار
 آن دگر بودن از بر از قرحه بر آن دلالت کند حقه جالی نیز باید کردن اولاً تسکین وجع و سوزش آن
 بر وزن گل کردن بعد و دیانند و بکار و شستن و اگر ریح بلییدی قرحه بسیار باشد و جالی کافی نباشد
 گفته اند که نمیدرم قرص زینج و عصاره های مذکور یا در کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض اسهال
 سوزش آن نباشد اول و در آن کینه بخندند و سی انگاه این حقه کنند و هلال سوزش آن بعد حقه بخندند
 روغن گل کنند و بعد از آن طین مخوم با جرم فاد زهر و امثال آن در آنچه مناسب باشد بخوراند و بعد از آن
 با ویدر و دیانند و کینه بیز در آن باشد حقه کنند و از آن جنس میخورند و اگر در اوقات حقه خورند تا
 لحظه خفت کند چون حقه بخندند فی الحال استنجی که از آب طین تو بعضی تر کرد و بپاشند بر معد و مریض نهند
 و بگردانند حقه و پیر تا بزرگ و دو الله اعلم و ریح این تقاضای برخواستن بود و حقه فلحظه جهت دفع ثقل با
 به حشیش نام و زرد آمدن متعبد و دشواری دفع و گران برای چیزی اندک جدا شدن غلیظه و مضایقه
 یا بعضی با خون آمیخته بعضی با خراطه و بعضی بی خراطه و این تقاضا و دفع باشد حق و باطل و دغدغه آن
 میشود که ثقل میخواید که دفع گردد و یا ریحین صغری بود یا بلغم شوری بر آن موضع از اعالی و گردیدن دغدغه
 کردن محل را بجدت و دفع آن طلبیدن و یا رسیدن سرمائی بود و بپاشند گاه که به تکفیف آن محله را
 در ریح می کشد و گمان میشود که ثقل است و دغدغه دفع آن می کنند و یا رسیدن صلابتی که بنده بدان موضع
 باشد از سواری و امثال آن که غده محل کند و اما زجر باطل است که سبب آن مانند ثقل خشک بود
 در مافوق مقده و دغدغه کردن آن رود و را بپاشی و نیاید و گاهی گاهی بر بیل عصر رطوبتی از اموا
 فرو آمدن و باشد که بخشونت رطوبت غصالی را بر بد و فرد آور و جوآن نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بدن
 سبب بعضی طبعیان کم دشمن بقوه بعضی علاج فرمایند و آن بقوه پنج مهلک او گفته اند علامت است استنجی از
 درم باشد علامات درم از می و غیره بدان گواهی دهد و چیزی جدا نشود و با قلیله جدا شود و از روز تقاضا
 نشستن در و گران می بیشتر شود و از جدا شدن فضله راحتی و فراری نیاید و آنچه از ریحین صغرا شده باشد
 بدون اسهال صغرا قبل از آن و ظهور وجع و نفخ در محل و خراطه و خون تیرد بزرگ در بر از و
 ریحین و سوزش مقده و از گذشتن آن چنانچه گویند بر نور نشسته است تسکین بر است یافتن از استعمال
 آب سرد و غلبه حرارت و تشنگی و قلت گرانی آن محل شاید آن بود و آنچه از بلغم شوری افتاد و پاشند

منفعه آید و بخور قوا بعضی خصوصاً بکبر در جمیع نافع تر باشد چون بعد تقاضای احوال شستگاری خود را
برود و آنها دارند و آنجا که سبب بطن شوره بود و مغز جو زبان کرده و سه درم و نه خواهر یکدرم و کند
نیم درم جله را بکوبند و در آب گرم بپاشند بعد از آنکه دو روز غذا کرده باشند و غذا آشکاب
شکر دهند یا اباج که تخمهای بوی داده داشته باشد و به پیریز و زردچوبه بختیه باشند و مثال اینها
مواضع آید و رس بالایی این طعامها مناسب بود و اگر سید و صلب از زیره و انیسون را
یک شبار و زرد آب کنند و صاف آنرا با قدری سیر و شراب کهنه غلط کرده دهند نافع آید و در
طبیب با بوند و قیصر و مکل بنفشه و کلین و مرزنگوش و برگ گزنه شستن و بعد از آنکه مقعد را برز
کشان قیصر کرده باشند فایده دهد و آنرا بر گوشت کسی را در یک روز بدین علاج کرده و اگر تقاضا باشد
و چیزی جدا شود و گوگرد را با پیریز بکوبند و در یکی سفالین و اورنگ و او نشسته کنند و آن را در شیب
و یک دو گندم سرنگون نهاده و محل را بر آن سوراخ نمایند و فایده دهد و آنجا که سبب خوردن
چیزهای سرد و بالفعل باشد چیزهای گرم کنند و با فضل خوردن و تنگید است کرده و پیوسته و غذای اندک
گرم نرم لطیف خوردن فایده دهد و آنی که درون با برهائی سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن
سرمایه و از خارج جمل تنگید یک در زیره و مثال آن با فراط فایده بخشند و همچنین طلاء کردن و غش با نوره
و شربت گرم کرده درین سرد و شحم بر روی اگر در درم حب الرشا و بریان کرده و یا کوفته در آب
گرم بپزند و دهند آید و رس و کسبی خوردن و بالایی طعام هم منفعت رسانند و آنجا که سبب سختی
میرکوب بود و روشن گل و زرد و تخم مرغ و قیل سوده و بهم زده و نیم گرم کرده و بشود و مالیدن فایده دهد
و مساجات که در زحیر اطفال گفته شد و منافع آن چیست مردم رسیده و هم از سود و است هر یک در محل که
مناسب آن باشد و آنجا که سبب خشکی ثقلی بر شکم را نرم باید ساختن مثل شراب بنفشه و گلشنه با آبها
و میوه بنفشه و طبعی خنثی و تخم سبزی و طعامی پر آب با قاتی بود و بخارنی و انقباض و بلوغه در آن آنگونه
باشد و گاه باشد که آب گرم خوردن در آن نشاندن کافی بود و اگر اثنای ازین شد آب پیچ
خواهند خیارشور بار و غش با دام یا کثیر از آب اسوس باید داد و دهن نرم که مقل از رقی در آن با
فرمودن و از هر چه خشکی فرا باشد خدر کردن فایده آنکه در اکثر زحیر با گرم و شستن با قیل و تنگید کردن
بر شیب بکمرگاه و بر چیزهای گرم و خشک با فضل نشاندن و بر بخور قوا بعضی و شستن بعد فراغ خلقتند

در آبی بر عباب گرم کرده نیکو داودن و در پنج محل کون بر عینای گرم ناهض و آب گرم شستن بعد از آن با گرم
 شستن و غذا ای طبیعت گرم کرد و خوردن در روز چهارم غلیظ و با قلع بر جده داودن و محل را بشوید از
 ملاقات آن نگاه داشته چست حصیه معصومه نافع اند و اصلاح این علت بیشتر شیانف باید کرد و
 چست کمی طوبت آن و نزدیکی محل در درمی از خشکیها و کمید حرکت عقیف کردن و تنهها و سیر که اندر
 مرض و بند چنانچه در اسهال بدر ساخته سفید آید این نیز همان طریق مرعی باید داشتن و کثیر مای نرم و شکر
 و مالک این مرض را اصلاح باز باید آوردن و کثیر مای قلعش درشت نباید داودن و زود در علاج
 آن باد وید و تدابیر قریبی نباید کرد و کلبه از اخلاط فاسده بدنی بدین علت دفع شود و بعد نقاء
 مختارند و از این جهت شیخ گفته است که نه خیر را و دوشن میداوم چست تنقیه بدن لیکن از حج میترسم و خیر
 بحرانی را علاج نباید کردن در مازند ران کسری بود چست بر فرموده بایز سه
 بگیرند و چوبی بقوت دوکی در میان آن فرو برند چنانچه سوراخ شود و بعد از آن ارجوب مذکوره سازند
 و چند قطره فقط سیاه هم در آن میان کنند و اگر از این سر آتش محکمت بکشد و چون میان بیازد و آتش
 که بخت شد از ابرو دارند و در نهی اطراف آژاد و می کنند چنانکه یکد و قوی میان آنکه دار و دار و مقید
 شیانف بماند و آیز آنجو بردارند و غلطه لوقه کفیلیم بسیار بیکبار فرو و آید و صحت حاصل شود و بسیار
 بدین علاج کرده بود شخصی را اندک ضعف معده گفته بود و روزی حرکت عقیف در سواری کرده
 و از عقب آن دوغ و آب شور بسیار کوشیده و اورانی احوال خیر شد و در تقاضا گاهی غلبه ابا
 درست آمدنی و گاهی بلغم و طووبات محض خنده اشندی و گاهی باغون چرا که بزرنگ خراطی آید
 و گاهی برا و منضم زرد و با بلغم و خون آمدی خشرش بکشدش و در جبت او منفعی ترتیب کرد و از
 عناب منقشه و پوست سیج گاشی و سیج بادیان و قدری قلیل پوست سیج کبر و گل سرخ خالص تر
 سبز و زهره و ز صلیح و شام ازین منضج شربت داری گرم بد و خور انید دس و از آب سرد
 سیوه و غذا ای غلیظ و حرکت عقیف او را باز داشتند و آردینه چوبی گرم با شور با برنجی گرم
 چوب باد و میداوند و گاهی استعمال هم میفرمودند و چون صحت یافت و من چندین شخص دیگر را که
 هم ازین نوع خیر داشتند این منفعج بعد از روز میداوم دو وقت و غذا ابا جی میفرمودم که خیر آزا
 بند و شخم مرغ و شیر و آب ترتیب کرده و بپزند و زرد و زرد و چوب اندک پدید بیاورند و تازه در آن کرده

و تخمهای عاب و از تخمیں تخم خشک در میان بران ریخته و در تخم تا به نیم صحت می یابند و از جمله غلات
 هندی را در تابستان در ری زحیر قوی ثابت افتاده بود و بهین علاج صحت یافت و هر از تابستان
 در ری زحیر شد و در دوم خون و چکر بسیار آمدی با اندک بلغم و تشنگی غالب بود و در باغی خوش هوا
 در سایه بید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشیر مشغول ساختم و صبح کوفته میخوردم و پیوسته نافع بود
 چنانچه در او خرد و زکمه شده بود و رنگش هم فی الجمله اصلاح آمد و عصر به اذان آج خوردم و میگو بود و شب
 باز استاده و در سیم اندک بود و بهین نوع علاج تمام صحت مبدل گشت و علامتی نماند
 انفعونی را در ری ایام صحت زحیر شد و در تقاضا صفا و خون بلغم اندک آمدی و هرگاه غده آتش از طعام
 خالی بودی چنین بیشتر کردی و شبان روزی قریب شصت مجلس تقاضا شدی و از درد و توانی سوزش
 مقتدر بی طاقت بود و او را گاهی در آب خنک می نشاندند و بقدر تسکینی می یافت و گاهی طلای از زرد و تخم
 دروغن گل و مروارید سنگ بر محل او که باز کشته بود میگرداندند و اشتها کم داشت و تشنگی غلبه بر صحت بود
 کشید و بغایت خراب شده بود و ناگاه هوس آتش آر و کرد که قاقن آن ترو بود و قدری که خواست در
 آخر روز خور و صبح را بوشن بند شده بود و در روز تقاضا آمدی قطر چند جد شدی با سوزش تمام حضرت
 فرمودند تا جوار را آب بنهند و دانه بنهند و دانه و دانه و غلبه با آب کشیند و تریز را و آلات طلای
 کردند بعد چند ساعت بوشن بچشود و در دوا فاش هم کم شد و بعد از آن هر روز او را صباها قدری
 جد و آب سائیده میدادند و غذا از دینه بقاتق مار دان و اندکی روغن دندبی خور و بهین علاج تمام
 صحت یافت که **مرحم شک** بد آنکه سبب تولد کردم در معارطه بوشی غالب بلغمی پشت که حرارتی غریبه
 تقلیل در آن اثر کند و از آن مقصود میگردد که چون حیوة و حیوانی خمیس گردانند و این در اسما و قاقن پدید آید
 و اغلب قریب بشیمی باشد و گاهی آنکه که بد رازی میگردانند و بیشتر هم رسد بواسطه درازی با دانه
 و انحصار اجزای آن و این کردم در اکثر مردم یکی بود یا دو یا سه و باشد که بسیار گردد و اطباء آنرا با ترکیب
 تشبیه کرده چیه کردند و کم کرد و کوتاه و ضعیف رنگ همچو گرم گوشت که قوی شده باشد سیمین و
 سوزنا و ضعیف رنگ که آنرا حسب انقراض گوشت صحت مشابست بدان و این هر دو نوع در روده در قولون
 به معور پدید آید و حسب انقراض غالب باشد جمله اندر غشای مخاطی قوی باشد چون خریطه و از آنجا اندک
 اندک بیرون آید افضل چهارم خورد و در او بار یک همچو کریم که و این اند و معافستقیم آمد و گاهی

بافتل بریدن آید علامت آنچه مشترک است میان جمله زرمی بر از است در اغلب احوال و کم رنگی آن
و غالب رفتن از دهن در اکثر اوقات و در شبها بیشتر بودن جیت غلبه میل رطوبات بدرون
وزنی بهما در شب بهین سبب خوشکی آن در روز جیت خراج شدن رطوباتی زیادتی بغذای گرم
و تحلیل و بدی خلق و دلالت دایمی و در خواب دندان بهم بودن در میان روز خواب آوازها کردن
و ناگاه در لرزیدن و جبین و سخنان نامربوط گفتن و در نظر حروف و کلمات غلط بسیار کردن
گاهی دنگی پدید آید در آن خصوصاً در خلوصه از طعامهاست گرم حمله سبب صند و تجارت عفن دست
از آن بد باغ و دل بودن و غشیان و کرب و فقر طعام در اکثر احوال و ضلیدن و دها و چیدن
ناف در گرسنگی جمله بواسطه حرکت گرم و آمدن رطوبات کسبل از حرکت آنها بعد و فاسد ساز
آنها و آن رطوبات طعام او زردی و لاغر گردی و آنچه بکرم در از مخصوص است و غده نم معده
و کزیدن آنست و سوزش پیش ر و دها و تخریب چنان مخلوط شده که خداوند کرم در از از قبض بیشتر
واقع بود و باشد که قبول کشته و باشد که از رسیدن بخار بدی آنها بدل خفان و غشی پدید آید و از
رسیدن آن شش و سرفه خشک تولد کند و صاحب از اجواب و بیداری تیرش نباشد و بیشتر
گاهی سرخ بود و گاهی تیره و باشد که چشم کشادن خواهد و گاه بود که کرم در از و مواد عفن آنچنان غلبه
که شکم بر آید همچو شکم مستفی و آنچه حسب القرع و کرم که مخصوص است آنست که آرزوی غذا هر ساعت
واقع شود و اگر چه از آن بعضی می باشد جیت خوردن که سها غذا را و در حین خلوصه از آنها
حرکات قارضه مودی در نزدیکی نافت پدید آید و تخریب چنان یافته می شود که صاحب حسب القرع را
اکثر شکم نرم بود و معده ضعیف و هیچ بر از اولی آن نباشد و آنچه بکرم ریزه مخصوص است خاریدن
است و باشد که حرکات آن در معده محسوس شود و چون غالب باشد اکثر بار از بدرون آید
و اگر اشتباهی افتد که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهند باید که بیمار را در گرمای بر بند و صبر کنند چند
اندامهای او گرم شود و تشنه گردد پس پاره پنج بر شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکت
استجا پدید آید بداند که کرم در از است و اگر فرو سومی ناف بلند شود و و اخراج کتی پدید آید باید دانست
که کرم بهین یا کرم دست و سرفه اندرت اعراض میگرد و بیوشنهای بی سبب مقرر و تحلیلی که
موجب آن تیره بود و پدید آید دلیل فساد کرم در از یا حسب القرع باشد زیرا که کرمها بواسطه حرارت

و کرم رسیدن غذا در حرکت آیند و معارف از زمین گیرند و بخار ایشان بدماغ برآید و از آنجا بر فم معده رود
و گاهی بدل هم رسند و طویات بنیل تلافی آنها و گاهی هم معده آید و بسین گشتن زبان و بسین گشتن
نوک که کند **عسل** گ و دستور کلی در تیدیر کرم مطلقا آنست که نخست از اسباب تولد ماده آن
اجتناب نمایند و چون بسیار خوردن طعامهای غلیظه و کثرت او خال و استدار طعام و بی ترتیب خوردن
و گندم و میوههای خام و گوشتهای نیم خیده خوردن و شیر و هر چه و دودغ بسیار خوردن و بسیار ساکن بود
و بر سر سبزی جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند و بفرغ غات بطعم انگاه استعمال
ادویه که قاتل کرم باشد تلخی یا بخاصیت از داخل و خارج قتل آن کنند یا با استعمال ادویه که آنها را
خاصیت است سازند بعد از آن شکم را نرم دارند و بملینات مناسب قوی یا منقول و یا کسه ریاب را
دفع شود و چه عقوت کرم مرده مضرت بیشتر رساند و چون جمیع حیوانات غیر از آدمی با طبع از خوردن سم
مختلف اند و بعضی از کرمها را مقامی و مفری دور از معده واقع نماید و از اید ایشان کرسیدن قوت
آن شکسته شده باشد پس در رسانیدن دوا بر آنها چنانچه محصل مقصود باشد حلیلی نیکو باید کرد و
طریق آن بوده و در غیاب آنست که در بعضی چند روز متوالی شیر گوشتی بسیار خور و بانان یا بی نان
تا که مان در خوردن محبوب بناسب ماده خود مشغول و مشغول و استقبال و فرار رفتن آن
مبادرت نمایند بی توقف بعد ازین گرسنگی تنگی تا هنگام خوردن دار و کشند تا که مهاغذ را اقبالیات
طالب شوند انگاه داروی کشنده کرم یا شیر یا پیرنه چنانچه بمریض بوی آن رسد و درین عین مقدار
گوشت بی نمک کباب کرده یا خسته آب فقط دهند تا بوز آب آن فرود تا که مهاجروی آن بیایا
و بین باز کرده و طلبند از آن شیر را بدو بنایا شانه یکبار بنفشه مینی ادراسد کرده تا بوی آن قتل
از وصول دوا با مهاجرتی تنش کبرها از شام و بخل رسد و مخمر نشوند و اگر قبل از زمین گشتن
حرکتی متعجب گشتند بهتر باشد و بعد از خوردن دار و اولی آن بود که نفس آهسته زنند و گاهی باز
میگیرند تا بوی دار و تنش آهسته نگرند و آن هوا چون کرم رسد مدتی بود و در او و بخار که بخار
نخواهد خوردن و بدین خسته کنند و غذا چیزی که مناسب باشد بپزند و اگر حقیقت تیز نتوان پیوسته ضامد
لایق بخار دارند در غذا احیاناً رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم یا است کشنده باشد داخل سازند
تا که مهاجرت از ابر یا پیده و گاهی اگر زیاده مالک شوند و متعجب مناسب هم ندانند هم در آن تا انتها میرود

و آنجا که حرارتی باشد یا شیخی ادویه بارده قانکه گرم استعمال باید کرد و اگر از ادویه جاره قانکه گرم جاره
 نباشد آنرا با مسهلات مناسب مثل بکنجین و آبکامه و روغن و سرکه و آب کاسنی و طمشوق باید داد
 و ادویه گرم کشنده که هم مطلقا درسته ترکیست و قرومانا و قسط و پو و منید و گیمیل و افیمون و زیزرین
 و صغیر و انشتین و تخم کرب و حجاب و شجره غریب و کینکد و ارد و فلفل و مرمری و زیزره بریان و سیاه تخم
 و تخم تره و زیزه و سیر و کبر و سعد و حاشا و تخم خطیل و فلفل و ترس و قطر آن و حب انسلی و ما هو دانه و زیزر
 و روغن مغز زرد آلو و تخم شفتالو و تخم ملوک که در دار المرز آنرا کول گویند و ادویه کشنده که هم کشنده
 خشک است و این گرم راست کنند و بر آرد و سماق و تخم خرفه و سرکه کبری و فلفل و عصیر برگ شفتالو
 و فلفل و سیخ پوست و بخی خروت و غالب و طبع پوست سیخ انار ترش و غوره هم ترش **سیان**
 ترکیبی خاص بگیر از انشتین و شیخ از منی و قسط و مر و فلفل و برنگ کابلی و بلبله کابلی و بلبله و آمله و زیزره
 سیاه و مشک طراش و از هر یکی سه درم ترس و تخم سیاه از هر یکی یک درم غایت شش درم شکر چهار درم
 همه را کوفته و بخیه با بکنجین بپوشند و صباها چند عدد و انجیر خشک بخورند و بعد از آن این شربت مقدار
 جوزی بخورند و چند آنکه توانند بزرگترشکی از بی آن صبر کنند جمله که مهاراد فلفل کنند و دیگر **سیان** بگیرند ایام
 فیهراوش و انشتین از هر یکی یک درم تخم خطیل و دو انگ سبب بپزند و در می این جمله یک شربت بود
 همچنان همچون ساخته بکار دارند و دیگر **سیان** بگیرند بزرگ کابلی بیشتر و خرامی دانه بیرون کرده و مغز جوز
 از هر یکی ده درم جمله را بکوبند و بپوشند و بوقت خواب بخورند و بپزند و اگر این ترکیبات را بهمان
 و سوزنهای را بکار دارند اولی بود و اگر مغز و شیر با هم و بند هم شاید و از ترکیبات قوام بریان بزرگ
 را بسی از موده اند و آنچه از موده ایم در اخراج حیات تخم ملوک است که آنرا با نخ برابر آن انار دانه و زیزره
 کوفته بپوشند و بنامش او بر بالایی الطمه از آن خورند و روی بزرگ را کمتر از شش درم و بیشتر از ده درم
 نباشد و کوکان را تا چهار درم و پنج درم دهند و سیار کوکان بدین صحت یافتند و همچنین غوره که شربت
 شده باشد بر بالایی طوام غالب خورند و مفید آید و همچنین ده اوست کبسی متهوی برین و صباال و مهار
 و زیزرین و ملارد مرمری و تخم و همچنین طعاهاماس قاقق و از که سیر و تخم ملوک بزرگ آن کشته باشد
 و روغن ملوک و شیر است که بر شیر گوشتی سه ساله اگر هم صده تشویش پیدا شود و شکمش برآمده بود و
 بسیار میکرد و فراتر هم در شکم ادوی بود و لاغر میشد و غذا نمی طلبید و شکمش با جود آن فلفل بود و گاه

سیان

که شش آمدی گرمی دراز با آن برآمدی حضرت فرمودند تا در سینه ترکی را با انار دان نیکو گرفتند و با آن
 بر مقدار نخودی بدو سیداد بعد چند روز همین شش کشید و گرمی دراز چند اقامت یافت و
 صحت پیچ ساله را اندرون او پیش کردی و قبض بود قریب شانزده روز و هر غده که خورد
 بعد از غده نیکو شد گرمی و گاهی گرمی دراز هم بقی برآمدی و بسی ضعیف شد حضرت فرمودند غذا را با
 سازند گوشت و کرم دارد و کشنیز غالب در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات کهنه شکر خشک با آن
 نبات در دهن گیرد و با طعام اکثر نیز شیر و سرکه که کبر خور و قبل از طعام اندک شربت دیناری هم
 بدو سیداد در روز دوم شش نوبت می کردند و در هر نوبت گرمی دفع شد و بعد از آن فرمودند که کشنیز
 خشک باب برگ خوخ بر بالای ناف او طلای کردند و روز و شب و هر روز شایانی بعد طعام آخر و در
 عمل میکردند و بنحو مناسب بود و اندکی شغل خشک دفع شدی بعد از این تحقیقات چون غذای آب سله
 بهضم می شد و قوت گرفت در سینه ترکی را با انار دان سخن کرده بدو بخوریدند و شش کشید و کرم
 دفع شد صحت یافت و اما در اخراج حب القرم چون تمام او دورست و جمله در کسب نامدادم که با کسبه
 بیرون نیامد فائده نباشد و آن بقوت سهل مناسب بگرید و بعضی گفتند دارد و بیند نافع آید
 و بعد هم مجرب را که خنجر و طعامهای نرم مناسب با شیر پیچ میداد بعد از آن قریب به نیم گرمی از آن
 با شیر میداد و در ناشناست سال و فی بسیار میشد و بعد از آن که با کسبه می افتادند و از این جمله
 کشیری بود قوی ترکیب و زرد رنگ از و کسبه افتاد از دراعی شیر بر کرم که و دانند بعضی و شش
 از گل شفا آورد و بهار آن و چنان تازه نیکو بود در شیر حله و خاری کنند و میدهند عمل بسیاری کند
 و در آخر کسبه کرم را بیرون می آورد و کرم دراز را هم می کشد و می انگند و اگر رعایتهای که سابقاً
 نکرده باشد بجای آوردند مقصود بهتر حصول میوند و دیگر حقه قوی نافع بگیرند قطور یون و
 سرخس و فستق و لب قیاج و قسط و مر و قشر اصل قوت شیر از هر یکی سه درم حله را پنج کنند در آب بدو
 و صاف آن را با قدری روغن زیت بکار دارند و اکثر که ماریا دفع کنند که محروم را شاید بگیرند پوست
 پنج و خشت شاه قوت و پوست درخت انار و زرش نیکو بود و در یک من و نیم آب صاف شب و روز
 ننهند تا نیکو شود پنج سیر آب بماند صاف آن را پنج سیر یا کمتر غصیر برگ شفا و کجاردانند میان
 ضادی نافع بگیرند طرس برسی و صبر و شکر منظم برابر و جمله را بصیر برگ شفا و یا آلو و سبزی ساخته

جهت گرم بزرگ بر بالایی ناف و جهت حب القرح بر زیر ناف بنهند و اگر در معد و ضعیفی باشد او و پیر انبساط
 بهی یارب آن سرشته بنهند و اگر خلط کنند او لی بود و ضماوی که از تریاق بزرگ سازند درین آب
 بنمایند و دهنده باشد و محبت و دیگر بکیرند و شیر سوخته و آنرا بطینج شحم خنجر خلط کرده
 بر حوالی ناف می بندند و دیگر بکیرند و صبر و استنین و شحم خنجر و قطران و زهره گاو و شونیز
 در سرکه بنجته و ورق خوج جمله را آب سرشته می بندند و هرگاه ضما و خشک میشود تازه می سازند بسیار
 طلای محرب جهت اطفال بکیرند و در سینه ترکی یک شقال صبر نیم درم جلد آب برگ شفتالو سرشته
 بر حوالی ناف او بسته می افکنند و چون خشک میشود او را ده می کنند و شیاف و نسیله که ریش بکشد
 بهم ازین اجزا که در ضما ذات و جفن مذکور شد نافع آید هر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکما می باشد
 بعد از آنکه تنقیه کرده باشند اسهال را از گرم پیوسته بریزمی فرمایند و از آنچه مولداده گرم بود و در خنجر
 گاه دیگر بار سهلی که آن ماده را دفع کند می بندند و او را می بارد و او را میست میفرمایند که مقوی احتشاد و معا
 و نافع تعفن و ضد مزاج گرم و مقوی حرارت غریز و حافظ طوایف است و نسیله باشد مثل کسبی و مهارس و زنج
 و بلادر و اطراف کبر و هرگاه طبیعت عضو مقتضی نبولید این حیوان شد خصوصاً حب القرح و مزاج
 معد و غلبه مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند باز دیگر مانند کسبی و اندک و نسیله
 پدید آید پس از ملاحظه در از مضاد این حالات چاره نباشد و آنجا که با گرم اسهال پدید آید برگ
 لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن داون کر مهار را ضعیف کند و اندر اسهال با سانی بر آرد
 و طینج ساق هم فایده دهد و فادر هر وجه و از هم با این آبها فایده عظیم بخشند و خزیره گرم غالب و
 سرده بریان کرده هم سبی نافع آید درین اسهال و در غیر این اسهال هم و اما در اخراج گرم خورد و آنچه
 در علاج گرم اطفال آورده شد جمله مفید بود و شحم خنجر و قطران و ملح جلد را سوخته و بعصاره برگ
 شفتالو سرشته نسیله بدان آلائید و بر و شستن مفید آید و همچنین نسیله زهره گاو و شیافی که از نظر و ن
 و شونیز سازند بر و شستن فایده تمام دهد و مغز سوخته شفتالو و مغز سوخته جوز بر و شستن و اطراف
 مقعد را بدان آلائید و غارش و خورده شدن آنرا از گرم نافع باشد بسیار و حقیقت که گرم پاک سازد
 بکیرند و ورق و شحم خنجر و شونیز کوفته و خا و قطران و نسیله یا دانگی درست بچوشانند و بدان حقیقت بکنند
 و غذاها در تدریج دیگر که در آنجا نافع بود و جمله غذاها می لایق و بر عطف تشخیص بود و انبساط

و آنچه بقدر در آن بسیار باشد بدین مرض مضر بود و حضرت گفته شد اینجا این که مهالت بکسایات و
 حب انقراض بسیار نباشد و علاج هم سهل بود و الله اعلم **مغص** سبب در دروده و غیره حج
 و قرح و درم بهیچان گاه بگاه غیر از چیزی که در زحرات یا بادی بود که در دروده نباشد و اجزای بود
 از هم می کشد و زحمت باد و هر سوس با اثر و عدم گرمی شکم و راحت یافتن از خروج یا در آن لا
 کنند و مولد این با خلط خام باشد یا غده یا اجوبات و سیوهای باد انگیز و یکسبب در ماده
 فصلی حاد و لایق بود و از صفرا یا بلغم بورقی یا سودای غلیظ و علامات آنها چنانچه مکرر اندک و رشت
 به آنها است و کند هیچ یک بیکرانی نباشد و یا گرم بود که روده را سگزد و در حرکات متدد می سازد
 و علامات گرم بدان گواهی دهد و گرمی این غالب تر و تصور اشتها درین بیشتر بود و یا بحرانی بود که
 طبیعت هوا در او خواجه که باسهال دفع کند و باسهال مستند و این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و
 قرب بحران بدان گواهی دهد و گفته اند که هرگاه باغص علامت اخشا ظاهر نباشد و بول یکبار شب
 و کم شود و در دماغ نیز خستی نباشد و مرض گرمی بر آن مقدم بوده باشد بی اخطا و دلیل آن بود که البته
 اسهال خواهد واقع شدن و هرگاه باغص غلیظ بقولنج مشتبه گردد و علاج آنجا که سبب باد بود از مولد
 آن حذر باید کرد و تقویت معده و پیرهای باد شکن معوی کردن و حقیقی از تدبیر قولنج ریجی و وجع
 معده ریجی مرعید داشتن و آنجا که سبب آمدن خلطی حاد یا لایق بود باید که تشویه باید کرد و بدستور
 رجفته این خلط را دفع کرد و بدستور و بعد از آن بقویات معده و روده و معدلات و مولد خلطها
 اصلاح مزاج نمودن مناسب بود و آنجا که سبب گرم باشد علاج آن چنانچه بقوت بیان یافته باید کرد
 و آنجا که سبب بحران باشد ترک علاج آن و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود و آنجا
 که بقولنج مشتبه گردد و علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنچه در علاج پیش و در روده اطفال و کودکان
 گفته شده درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب صنفی باشد و تمیز آن واجب بود و در
 صفراوی که شکم با آن نرم باشد و اشتها ضعیف آب پیچ بر شکم طلا کردن پیوسته ریخ بر آن نهادن فایده
 دهد و الله اعلم **قولنج** این در صحت بود و در روده که بیرون آمدن باد و بر این طریق معهود و
 آن دشوار باشد و گاه بود که چنان غالب شود و یکشد و بیشتر حد و ث این در روده قولنج باشد
 بواسطه غلبه بر و غلبه شکمهای آن و گاهی در اعوار هم فست بواسطه مجوس بودن نفلی درین

و حد متخروج که در روده های باریک افتد و آن مخصوص بود با هم ایلاوس و مملک باشد جهت افساد
 آن مزاج حسده و معادن قبول نکردن و در ابدان و اسطه و بعد از آن از محل استعمال حقه و شیان
 سبب این علت باد می غلیظ بود که در میان طبیعتین زود بند شود و آنرا از هم می کشد و بسبب
 نمی تواند شدن و حرارت رود و ضعیف بود و آنرا تحلیل نتواند کردن و با بادی غلیظ بود و در روده
 محتبس گشته و منفع نمیشود و متدیر اجزا از آن میکنند و این هر دو قسم را قویج ریحی گویند و تولد این چنین
 باد غلیظ بسیار گناه داشتن باد بود در روده و خوردن چیزهای غلیظ و باد انگیز و یا سبب ثقلی بود
 که در اعضا سبب خشک شود و بنادق گردد و باز مانده روده را میسرخاند و باشد که بعضی سنگ گردد
 همچو سنگ شانه و این قسم را ثقلی نامند و موجب این خشکی ثقل مطعوم بود یا بیست مزاج تن باشد
 یا خراج شدن رطوبات با فراط عروق یا غلبه ادرار با سهال و سهل عاجز بود و یا بسیار باز ماندن براز باشد
 در روده بسبب عدم باعث دفع با ضعف آن یا منع کردن آن از دفع عمد و یا حرارتی زائد بود در
 تمام بدن یا دفع انساعایا در جگر یا در روده که تشف رطوبات ثقل کند و وقوع این قسم ثقلی در ریحی بیشتر
 از سایر اقسام باشد بحسب تجربه حدوث این هر دو از خوردن کشک و غیر شود و سرکه غالب کاه و سر
 و برنج و فطیر و ساج سرکه و تر تیره و خوردن ماست و با قلاهی تر با هم و سونق و شیر برنج با هم و ترشها و
 افیون با هم و خوردن شرابی که آب در آن بسیار کرده باشد و کندش کوهی و نان بلوط و قبی ماست و
 ریوکس و جماع غالب کردن بر پیری معده از طعام یا سیوه غلیظ و ترخمه و فساد معده و بر تقاضا
 خروج براز و باد بیشتر از سایر موجبات باشد و معتا و غیر معتا در این احوال تفاوت بسیار بود اما بسبب
 علت بلغمی بود غلیظ ریحی که در روده و در جمیع آید و راه بیرون شدن ثقل را بگیرد و این قسم را سکه
 گویند و جمله این اقسام احتیاطی نماند و موجب تولد این نوع بلغم در اعضا بیشتر غالب خوردن نان فطیر
 و گوشت های بزرگ و گوشت گاو و بز و خطائف و دودغ و شیر و ساج و سیب و امر و ترش و بقول سبز
 چون چند روز استغنا و تجاری و مثال آن باشد و یکین که صفرائی محمی هم سد کند و گاه باشد که کرمان غلبه
 کنند و جمیع و پیچید شوند و راه گذشتن ثقل نماند و یا تر میا ثقل خیابان خوردن کشک شود و باز مانده
 و این هر دو داخل باشند در سدی و ثقلی و یا در می بود و روده که در کند و مانع گذشتن باد و براز
 هم شود و یا در می بود و اعضای مجاور مثل کرده و مثانه و سبک و سپرز و رحم و عضلات شکم که بصابت

راه گذشتن ثقل و باد را گرفته باشند و آن جمله را در می گویند و اسباب درم چندین جای سفت بیان نموده
و باجمیده شدن روده بود و سبب زور و قوی که ناگه و بدان رسد و آنرا از وضع و نهاد دیگر و اندر
گذرتنگ شود و یا لغزیدن روده باشد از جاسمی سبب بدوشت قرح و سخت آن باد جنب آن
و راه گذشتن ثقل و باد در آن محل تنگ شدن و این هر دو ششم را التواء می گویند و بسیار باشد که قورنج
همچو امراض بابائی در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی بشخصه سرایت کند و از مقامی بمقامی دیگر و
و اولاد و اغلب سپری بود و بسیار افتد که قورنج بحران انتقال بفلج یا باوجاع مفصل یا بواسیر
یا سایر لعل یا باصرع و یا با شقاق بر دوش باز گردد و وجه بواسطه قوت یافتن روده و رقیق شدن
ماده قورنج و دفع کردن طبیعت آن از آن اعضا هر جانبی خاص مقتضی آن و مردم سوداوی و بلغمی را
قورنج بیشتر افتد و در او از رستان و اوایل بهار هم این مرض بیشتر واقع شود علامات آنچه از حبس
با و بین طبیعتین افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت با و بهر سوی و عدم قراقرس باقی و راحتی بنات
از جثا و خروج ریح و بر از وقت دم تدبیر با و انگیز و صعوبت وجع چنانچه گویا سفت سوراج می کند و عدم
نوشتم از مجازی آن بدان گواهی دهد و آنچه از حبس با و در جوف امعاء افتاده باشد شکم سنگ باشد
و از بیرون محل آن در چین سکون با و برآمده باشد و صعوبت وجع چنان بود که گویا روده را می برند
و صاحب آن از پیلودید گیر پیلود غلطد و قراقرس تواند گرفت و قراقرس شکم و حرکت با و قبل از آن بسیار
بوده باشد و از جثا و خروج با و خفت با و در و گاهی این سوی نزو آن سوی تر و در و این حرکت
اسید و از تر از سکون باشد و آنچه از خشکی ثقل مختل شده بود و سفت ظهور بناوق به بلغم آلائیده
مکرر او تقدم اسباب خشک کننده انتقال مولدات آن در حث یافتن از دفع اندک ثقلی و گرانی شکم
و برآمدگی محل و در یکی ثابت بودن وجع نزوال اشتها و بیک نظام بودن در اکثر اوقات
و کمتر بودن از آنچه در سببی گفته شد دلیل آن باشد و آنچه از شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی ظاهر
و گرانی و تقدم تدبیر مولد بلغم غلیظ و وجع قوی و در یک محل مستقر بودن و بند شدن با و ثقل قبل از آن
بچند روز و بدی هضم بدان گواهی دهد و باشد که در بلغمی هم بول سرخ گردد و جهت وجع و اشتها و دو
گرم غالب و گرنگی و تشنگی کشیدن و اگر موجب سده کرم باشد علامات آن بدان اشتها کند
و آنچه از مردم روده افتاده باشد برآمدگی محل مجازی و پدید آمدن درد و احتباس شکم است برنج

و غلبه و تمام آنها را با هم متعدد و دلیل آن باشد و اگر فورم غالب گردد و بول هم باز گیرد و در فورم گرم
غلبه شکی در تب و ضربان و سوزش محل رخداد و در فورم سرد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل
او را هم با اینها یار و یوفرق میان درم برده و علیا و سفلی بجای وجع و بوزن فی و ممنوع در ایلا و سس
توان کردن و آنچه از فورم عضو مجاور افتاده باشد علامات آفات آنها بدان گواهی دهد و آنچه از
التوازی روده افتاده باشد حرکات عنقه سابقه و وقوع مرض متعاقب آن و عدم انتقال و تدریج
و عدم سبقت اعراض دیگر حساب بران لالت کند و در رقیقی و خرتی رفتن روده بدان منافذ در
اندر آن محل واضح باشد و بسیار افتد که در قونج بزرگ و در حصوی ششبه گردد و جهت تشابه بعضی اعراض
فرق بدان توان کردن که مطلق هر دو قونج در شکم محسوس شود و محل آن کسین بود و اکثر ابتدا به وجع
آن از شیب ناف از جانب است آن شود و در مراقب گردد و در جانب چپ ناف پسند و باشد که از
جانب چپ نیاید و کند و باشد که در دیزلار فرو آید و یک خصیه برشیده شود و آن در قونج حقیقی هرگاه
شکم فرو آید یا بادی جدا شود و جهت باید و آن در در گردیده اگر حالات برخلاف این احوال ظهور یابد
چنانچه در علامات آن بین گردد و در هرگاه خداوند قونج ریسی و بلغمی را شب آید سورم میبد خلاصی بود
یزودی و سردی و گرمی این علت را بطور منفعت و مضرت از استعمال دوائی گرم و سرد و بول از
و در فورم قونجی که مزاج روده و طبیعت ایشان بتولید این علت مستعد شده است هرگاه این مضرت
پدید خواهد آمد نخبست اعراض چند ظاهر شود که مندر بود و جدو ث حاجت باز پسترافتد و تقاضا
بول و مقدار آن بیشتر شود و در قضا حاجت دیر تر خلاص گردد و در شتهای طعام نقصان کنند و
تشنگی پیدا آید و آب در دهن بر آید و در شست پا با ردی اعیانی پدید آید و نفس شبیه بیدارد و آنچه
سرخ و نیکو رنگوار و در قضا بسیار در معده و شکم عیا شد و قراقرز میگردد و دفع نمیشود و غشیان رنجیده آید
و آرزو نمیشود چیزهای ترش و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی تعفف و نفرت کند و در سردی
اشک کام مرض وجع و تشنگی غلبه کند و از آب سبزی و لذت حاصل نشود و جهت بسته شدن دهان
با سایر لقا و تزیین آن بجز چنانچه باید و من قونجی را دیدم که هرگاه قونج می آمد سر و در بیشتر در
عام در اکثر بدن او پدید آمدی و با آن اکثر اوقات لرزیدی و سردی را در یاقتی فیس منضمی قوی میداد
و قونج کشیدی و در سال در همان فصل با زنبوبت پیداشدی و گاه بود که کسب بر آمدن بخار

از ثقل یا بغیر محتبس بدماغ و دوار و غلبه آواز گوش و فراموشی هم در حد و مرض ظاهر شود و هیچ قویست
 بی ضعف معده و در و دونا باشد علاج بد آنکه تدبیر افش در رفع قویست بعد از نسخ اسباب
 سابقه آن و استعمال تخمه و شیاف و سسل از داخل و خارج و در هر یکی از اینها چند چیز بر سر
 باید داشتن اما در احتقان چنان رعایت باید کرد که سخت چیزهای نرم کننده بکار باید داشت
 تا غلظت می خشک و داخل امعاء نرم و تر سازد و بعضی اطفال را دفع باید نمود تا مابقی را دفع کند
 و اگر میکبار نتواند مکرر باید عمل کرد و خصوصاً که علت در رودهای سپین باشد و در شیاف سپین
 چنین نوع مرعی باید داشتن و در سسل چنان باید که سسلی مناسب و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه
 محققه راه را فانی با حلیه پاک ساخته باشند تا مواد و اطفال را بالتمام دفع کنند خصوصاً که مرض در رود پاک
 یا لایین باشد و بسیار از طبیبان باطل تعبیل در استعمال سسل کرده اند و مواد را سسل بدان موضع
 بر و ذرا و دفع سسل بود و مرض غالب تر شده و بملاک ساخته و مولانا طیب قزوینی در جمله ثقلی و غلبه
 و در سسلی بر ابتدا سجون سفر حلی سسل در آب گرم مقدار شتر را دوی گشتی چون طبیعت بدفع آن مرض
 از آن محل مشغول است و دوار او را در خصوص خود استعمال میکند و از آن نمی نیست و چنین بود در غلبه
 غلبه که دوی را در مابین چیزها چنان رعایت باید کرد که بعد تنقیه و تخفیف مد و علت بکار دارند
 تا مابقی که وجع را بر دوی تسکین تواند داد و مخدر را جز در وقت صعوبت وجع و هم سقوط قوت استعمال
 نباید کرد و مقتویات را در جمله اوقات بکار باید داشتن و لیکن بغیر آن امکان باشد تقویت کنند
 که اطفال آنرا را گذشتن نباشد و چون طبیعت بدفع مرض مزمن مشغول است بهضم نتواند پرداختن
 و اگر انبار می غلظیم حاصل آید و نیز طبیعت چون بغیر مشغول گردد از دفع مزمن باز ماند و مرض را
 قوت بیشتر شود و طبیعت را ضعف داد و بخت در اکثر قوتها چند روز غذا ندادن و اندک دادن چیزها
 کم جرم مناسب دادن واجب دانسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت شفقت بر تبه است که گاه
 باشد که از دیگر عللها مستغنی گردانند و هیچ علاج را آن مقدار تاثیر نباشد و ازین جمله سرکین کرک
 است که تمام استخوان خورده باشد و پرخار نمند و علامت بودن او استخوان فقط است که
 سفید و بکرنگ باشد و خورند این را در شربتی مناسب یا لعق فرمودن با عمل یا سفوف
 کردن با دویه مناسب عظیم نافع آید و استخوان سفید و درست مانند که در میان آن ماند خوراندن

و تعلیق آن بر آن مریض هم نیابت فائده دهد و جالینوس گوید انفع بود و جرم روده گرگ را خشک کرده با آنچه مناسب بود خوردانیدن هم نافع آید و همچنان که آب کرده خوردن هم قدری شایسته است لیکن با چیزهای نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست پلنگ و آیل و گوسفندی که گرگ کم آنرا گرفته باشد و از گرگ جسته هر یکی از اینها را بر مریض تعلیق کردن بسی فائده دهد و اگر آن زایل مذکور را درین پوستها کرده تعلیق کنند اولی بود و بعضی آنرا در ظرفی از نقره کرده بسته اند و فائده داد و هست و اگر بسیار که از چشم گوسفند مذکور بافته باشند تعلیق کنند آسب باشد و عصاره سرگین خرما ده که دو دو بر سه هم چسبیده باشد و آن در حین اشتداد وجع عظیم نافع بود و بعضی از مجربان زبل کرک و بعضی عصاره مذکور را بقولنجی قبل از حدوث قویج و او اند و دیگر بار او را قویج نگرفته و عقر ب سه و دم افکنده و بریان کرده و آن دو همچنین خاکستر شاخ ایل را آشنایند و منفعت تمام دارد و تخصیص در شدت و رور و غن و نبه کرک بعضی از آن را در زندگی گوسفند روده باشد خوردانیدن و مالیدن و درختنه کردن جمله نافع آید و مجربست و خراطین خشک کرده را بشکست و بنفشه و شوربایی که از گوشت بزد بخته باشد و آن را و بشکست و مالیدن نافع آید و مریض هر سال یا زودتر بنوبت بازمی آید چون در حین ابتدا و مقدمات آن آنها را از قویج بکنند و بگذارند که بقویج بکنند و دیگر بار بازمی آید بنوبت تپانده و اگر آید و بر تپانده و مجربست و آن شخصی را که سابقا ذکر کردیم که قبل از مریض لرزه و درد و اعضا سستی می حضرت او را قبل از قویج بنفشه و بناری و حب الشفا تسکین کردند و بعد تسکین سبیل حبای قویج و او اند و دیگر بار زاید بازمی آید بنوبت ببدان محل فصل او را آن علت و اعراض پیدا شد و تپانده خلاص یافت و با حمله آنچه بدین ریجی مخصوص است آشت که از موزرات باد و بر جز ر باشد و بر دوا و اغذیه که به خوردانند یا بنوعی دیگر استعمال نمایند جمله محلل بود و مقوی معده و امعاء باشد آنچه مراد در امراض ریجی مبدین شد و که با دین الطبیعتین باشد تدریس قوی تر و مبالغه تر کنند و بر سبب شکم بر فاده بین بر محل و جج تخصیص بر بالای کما و بسی مفید باشد و داک محل کف دست نرم نرم از طرف بالا بسوی شیب هم در حین تدریس شکم بر غنهای محلل نافع آید خصوصا آنجا که درم سبز بر قویج راه باد اگر فته باشد مالیدن و جنبانیدن با خراج لازم بود و جالینوس گوید که بانه ترین چسبیده با در قویج ریجی ترک طعام و شراب است آن مقدار که ممکن بود و زیرا که تحلیل داده بدین فعل مخلودن اسلام

از آن باشد که بدوای گرم جیت آنکه ممکن بود که دوائی گرم خلطی را بگذارد و نتواند تحلیل کردن در
 باد و بخار افزاید و وجع صعب تر شود و اگر تر ضیاع بخیر دم تخم تره تیزه نمکوفته در آب با کتاب
 بچوشانند و ده درم فانیز و یکدوم روغن شیزگا و برافکنند و گرم بخورد و فائده تمام باید و سیر خام دان
 درین مرض با نماند نافع ترین چیزهاست جیت آنکه باید از انشکند و شنگلی نمی آورد و اسعار اتقویت
 می نماید و عفونت انشکند چاکلینوس نقل کرده است شخصی این علت در هر چند گاه طاری شد
 و چنان تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدای آنرا دریافته می میان خود را محکم برستی و قدری سیر خام با قدر
 نان خور دی و بوقت خواب قدری شراب انگور کمه صرف خور دی و چنان میان بسته خواب کرد
 صبح که برخوای آن امراض مرتفع شده بود و صحت یافته و مریس و سندر و س و اگر ترکی و سینه و سحران
 کمونی و کوارش انجودان و کشاده آن جلد و ریاب نافع اند و بسیار بود که باد اندک باشد و مجبه تشنه نهند
 این تحلیل کنند و غائب باشد تسکین عظیم نماید و در صعوبت وجع بدین عمل طبیعت را آشفته ارجاع
 حاصل می شود که بحقیقت و شایف و غیر آن تحلیل داده نماید لیکن در صحن احتقان و استعمال و آنرا
 بر باید داشتن و اگر خواهند تا حقه نخ می بیشتر بکشد کند بعد از چیدن و در مجبه بار دیگر افکنند و اگر ساد حقه کنند
 چنانکه بروی در سید و اسافل بلند دارند و با در آن خود کشند و بعد از آنکه در آنجا کشند و باز تکرار کنند
 سه فائده و در تکیهات و مالیدن روغنهای بادشکن بر اینها اثر می عظیم بود و جهت قرب محل بدوای
 قوی بود که در هر چند وقت آنرا ناگاه این باد سید آمد می و چنان تجربه کرده بود که هر گاه
 ظاهر شدی جوالی بر مریز از خاکستر و شک گو سفند بغایت گرم کردی و بر زمین بین ساخته
 بر سیر و شکم را بر روغن محلل چرب کردی بر آن جوال حصی شکم را بزمینه بر آن نهاده و خود را پوشید
 تا غرق نیکو کردی بعد از آن برخوای صحت یافتی و آنجا که اطلاق میشود بر زمی و در و چنان باقی
 سه ده سیر شراب کمه بر ناستا خوردن بقاریق اندک اندک و بعد از آن اندکی نان در مار اللحم
 مقرر اطباء ترید کرده اند خوردن و خواب کردن نافع بود **سیان** حقه نافع در مطلق ریحی بگیرند
 در ق سداب و اکلیل و بابونه و مرزنگوش و تخم کرفس و بادایان و کاجره و قدری منظور یون کبیر
 بچوشانند و صاف آنرا با اندک روغن سداب که در روغن خرد و گرفته باشند و بار روغن زرد
 بار روغن شبت بار روغن زیت گرفته باشند استعمال نمایند و اگر قدری از روغن دانه گو سفند و کرفس گرفته

داخل کنند

و اخل سازند انوی بود و اگر حقیقت را در خیک گشتند که از پوست گرگ بود یا از پوست پلنگ یا از پوست
 کفتار یا از پوست گوسفند که کور یا از پوست ایل انفع آید و اگر زیادتی قوت و داخو آید اندک
 چند بیدستر و خلعت در آن حل کرده و بکار دارند و بیکس گیند تخمهای محمل سطور عظمیات
 محمل مذکوره و بعضی از غیر مذکور آنچه لایق بود و جمله را جو شاند و صاف آید انگیرند و ثلث آن در
 انگنده با تش نرم میجو شاند چنانکه آب برود و روغن بنامند پس گیند ازین روغن مقدار سی که حقیقت
 شاید و قدری پیله در آن بگذارند و درم یکسینج و یکدروم جادو شیر در آن حل کرده و بکار دارند
 و بیکر اتوی گیند از روغن راجه را و چند خلعت بکار دارند تحلیل با دو تسکین و ج کندی و مجرب است
 و بیکری گیند سی درم نرم روغن سداب خرد و می و چند جادو شیر و یکسینج از هر یکی بیکدروم در آن حل کرده
 بکار دارند تحلیل نیکو کند و بیکری که هم در صین صعبوت و ج عظیم نافع بود بیکدروم روغن سداب سی درم
 و چند درم نر البنج را نرم کرده در آن جو شاند با تش نرم و بعد چند جوشی بر دارند و فاشه استعمال نمایند
 و اگر عوض نر البنج سه درم چند بیدستر و سه درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل درین
 سداب و دهن زیره و قصبوم توان کردن **سپیان** شایانی محمل و نافع در مطلق ریخی گیند برگ
 سداب تر و زیره و ناخواه و بوردان برابر جمله را کوفته لعسل نیشد و البته پیچیده بر آن نیکو آید و
 بر دارند و ریمان بر آن بندند تا لته را حفظ کند از بالا رفتن و بیکس در و ج صعب نافع بود و بیکدروم
 چند بیدستر و درم و زعفران و افیون برابر جمله را لعسل بخون ساخته بر دارند تا بچنان البته پیچیده بر دارند
 ریمان بسته و اگر زبل گرگ با عصاره زبل اخل را درین حقیقتا و شیا فدا اخل سازند نفع عظیم شد
بنیان کما دت نافه بحر بر سر کین خشک بگ پشک گو سفند پشک اشتر سوس و شک مشهور
 سر کین کاوسی تازه تنها و یا سیوس و گل آینه و خاکستر استخوانها و گیند یا وارزن در یک ذریه
 و ناخواه و تخم کرفس و حله و تخم سداب و نمک فقط هر یک یکس بعضی آینه بکار باید و دشمن **بنیان**
 روغنهای که خوردن مالیدن آن و در حقیقت کردن لغایت مفید آید و ده است و دهن راجه و روغن سداب
 و روغن زیره و در روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن شبت که اصل آن روغن زیت بود یا روغن زیتیک
 و من چند تو بنجی از مودم که زیره را نیکو کوفته در روغن خرد میجو شاند و بر شکم میمالیدند بسی نافع آید
سپیان مطبوخی محمل با بیکدروم زیره که و یا و سیون و تخم کرفس و یا و بنیان و ناخواه و آنچه از هر یکی

و جمله را در آب میجو شاند و صاف کنند و چهار اوقیه فانیذ و یک اوقیه عسل و نیم اوقیه روغن بادام
ملخ اضافه کنند و بهر شد اگر اصول نیز اضافه کنند و بار روغن خروع دهند به هم بی نافع بود پس آن
افندی مناسبه شور با سی کشک یا شور با سی خروس یا شور با سی کبوتر بچه که بهر دو سیاه و بچه باشند
و سیر و شبست و فنیون و نمک و سداب و لعل و کر و یا و کنند تا دو با و دیان و جمله با بعضی در نیا
جو شیر و باشد بخواند یا به اندک نان و شراب که نه بجای آب هم نافع آید و آنچه تیر قوی و نفع فانیذ
ست آنست که از هر چه بسیار گرم و قابض و مولد سعال مزاج فانیذ است حذر کنند و هر چه بکار دارند
همه نرم و کشاید و باشد و سداب خشکی فانیذ را باز دارند و علاج بیشتر کنند و در جمله اعمال بخواب
چنانچه در برخی گفته شد تقریب نماید و اولی آن بود که جهت نرم کردن انقباض که نخست شکر یا فانیذ
مقدار و سیر در اندک آبی حل سازند و روغن شیر و تازه در وی افکنند و بهر چند روغن تواند خورد
و اون آن نافع بود و انگاه تیر و نفع انقباض با حقیقت بسیار آن حقیقت لایق بگیرند تخم کتان و حبه بادام
و خطمی و سنبلان میجو شاند و صاف آنرا قدری ملخ بپزند و زهره گاو و کبیر عسل و یک سیر روغن کرچک
بر افکنند و فانیذ بزنند و کبیر می که در حرارت و بهر است مزاج مستعمل بود و کبیر ندری در دم برگ چندی خشک
یا سلیق قینه بنفشه هفت درم حبه و تخم کاسنی و کاجره و تخم خرب و نیم کوب از هر یکی نیم درم پستان سی
ترنجبین سی درم خیار شیرینده درم حبه را میجو شاند و صاف آنرا مقداری لایق بستانند و با کاهه شکر
سرخ از هر یکی دو اوزه درم اضافه کرده بار روغن بنفشه با دام بکار دارند و در شیان آبی اکثر شرح در آب
میجو شاند مقداری که میجو دهند و آنرا زهره گاو و قوی میسازند و بار روغن کرچک بکار میسازند فانیذ
و اگر به آن نشود و با بون ادر آب میجو شاند و بار روغن کاجره میسازند می کشاید و بعد نفع انقباض اگر نشکند
نشده باشد بخون فقر حل سهل یا بخون قری سهل یا غیر آن آنچه مجرب باشد باید داد و بعضی گفتند که
در یک اوقیه عسل و دو اوقیه شیر و اون نافع یافته اند و بعضی خیار شیرینده را و تخم کبیر و سیر و سنبلان
و اون بار روغن کرچک بستانند نافع یافته اند در اثنای این تدابیر شیرینهای مناسب بکار داشتن مناسب
و بعد بنفشه و تسکین فی الحال اگر احتیاج افتد اندکی از غذای مناسب و اون بسیار آن است که به لایق
شراب بنفشه با قلاب بی و کتان در آب گرم و شراب آلو با لعل با و با شراب گل که در آب گرم و دو
لعل تخم کتان و حبه را در اگر فته باشد اوقیه ترنجبین آینه و قدری و اگر روغن گل آن بخت

در سعال
در سعال
در سعال

از آنها شام و صبح دادن شکم را نرم کند و وجع را تسکین دهد و طبع سلق با خنجر هم ببرد و بان دو اوقیه و اول
 نافع از بسیاری اغذیه مناسب است و جگر را تسکین دهد و طبع جگر بگوشت مرغ فربه و کارد
 و بعد از آب با شکر و روغن بادام و تخم و آب که بگوشت خروس شیرین یا هر آنچه بخواهد در سفنج
 غالب کرده و ترک غذا اکثر آن مقدار را تا وجع و دفع فضل روی ببرد و آنجا که حقه کردن مانعی باشد
 نخست شب یا نهایی نرم شکم فرو آورند و بعد از آن شیا فهای حاد و بعد از آن مسهل بسیار شیا فهای
 لایق بشکر سرخ و بنفشه و اشغ در هر دو کاوشنج زهره گاو و آلو و صابون فقط شخم خنظل و از زردست و
 فانیه سکیچ و منقل و جاشیر و بوره و زهره گاو و شیر خشک و صابون و شخم خنظل و شکر سرخ و نمک
 هندی و تخم سداب و صطک و زمار سفند و پانید و میبه و بوره و منقل و زهره گاو و آنجا که وجع صعب بود
 و در حقه و شیا فهای و طلا از مخدرات خیا نچه در ریجی گفته شد و خل توان ساختن و سرکین کاوی تازه را
 گرم کرده و بعد جگر کردن شکم بر روغن خروع بر محل وجع بستن فایده بسیار بخشد و مجرب است و قریح کردن
 شکم بلعاب حله در روغن بادام بلعاب خنظل و روغن کرچک را با سداب و این و غنها با لعاب تخم گتان
 و روغن کاج و نافع بود و برق بد و برق اسما و جربا و کرک که روغن نرم در آن باشد و صیغنی عجب بلعاب گاو
 و آنجا که سبب منقل و حرارت بدن و یا جارت جگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج آنها باید که شیدن و با
 تدابیر گرم و یا سرد مطلقا نشاید کردن و با وجود احتقانات و سهلات و شیا فایات مذکوره و طعام و شرابها
 مناسب باید دادن و از چیزهای نرم خشک مناسب معذوم مزاج با آنها بیشتر فهم کردن و اکثر تدابیر
 سهقت بیان یافته و از این جمله آنچه بیشترک النفع است کشکاب و شکر و لعابها و سلق و سفنج و طبع نوا که
 ملین و نفوق آنها و روغن گل و روغن بنفشه و حله و خیار شنبه و ترنجبین و شیر خشک و آب غلب الشلب آب
 کاسنی و آب طبع خروس و آنجا که سبب دیگر باشد از منقل مزاج و دفع ضعف و دفعه و یا عدم باعث و یا غلبه
 استفراغ دیگر و غیر ذلک همین نوع که فهم شد نیز بیشترک اهلحال آن باید کردن و اکثر آنها هم سهقت بیان
 یافته اند و از بیماری سفری در از در رمضان واقع شد و صائم می بود و بعد از آنکه باز آدم تداویر گرم و
 خشک بسیار واقع می شد و عصیر به سبب خام خورد و در بالای سبب خام جو بود و یا حجت نفوس معده
 خورده شد و شبا گاه و لایق قوی طاری شد و در بیشتر و شیب معده و بالای ناف و مراقب از طرف راست
 و با سایر رقیانم میشد و صبحگاه طبع حله و قند خوردم می شد و در و چنان صعب نشد که می طاقت بود و خرم

صباح اطباء آمدند و حقا نه با دستور فرمودند مگر از آنکه بر از صفر ای دفع شد و معصوبت دفع بدان ایل
می شد اما وج تسکین نییافت و من جز بیشت نوعی دیگر نتوانستم خفتن و زانو با خود کشیده و با شتم
در است نیتوانستم کردن و هر چه میدادند که گرمی و فعلی و شست فایده نیک و بلکه ضرر میکرد و آخر الامر
مر اعیان پیشین آنقدر زحمت شد که اندیشه کردم و دانستم که مرض از گرمی جگر پدید آمده و فی الحال فصا و
آوردم و از با سلیق ز است فصد کردم و در ساعت آنقدر تخفیف شد که رست ایستاد و بمقام خود رفتم
انگاه و قدری جزات گاهی تا زده خواب کرد و چشم بدم چشم من روشن شد و نیکو آمد و دفع ساخته و با من خودم
غالب و بر محل وج آب کاشی و گل خشک بله کتان طلا میگزیدم و بزوجه از آن خاک میداشتم و از بی خبر
مغز خیار در زرد آلودی شیرین خودم وج تا شبانگاه و تسکین یافت و بحران با عیال که در شبانگاه بخان
وج اعیالی عام و تمام من بود که جسمی تا صبح همه اعضای من را از دست داشتند تا آنکه من قرار میگرفتم
والابی طافت بودم و سحرگاه و آنکه خواب کردم و غرق شد و صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن
ملاحظه کردم تا قرار نیکو واقع شد و اجابت بدستور مقرر افتاد و شخصی که من را قوی می کرد و بعد از آنکه ده روز
قبض شده بود و در وی صعب پیدا شد و بعضی اوزار بطبوع عصب اشتغال علاج مندر نمودند فایده داد
بعضی معصاره ز بل الحار فرمودند تا من نیز از معصوبت وج اوزار از آمدنی و تب گرفتمی و در صبح با حسن
با تراشیا و شبانه ها محل میکردند و آنکه فضل بر حمت تمام دفع می شد و تسکین نمی یافت آخر الامر
شکمش بعد چند روز درم کرد و تا معده و در وی در سینه اش می بود و نفس بد توانستی زدن و فقیر استناده
کرد و فرمودم تا از خواب و پستان و گل برنج و قدری زیره و پوست خ بادیان و پوست بچ کاشی مطبو
ساختند و در پنج سیر از آن ده درم برنجین و پنج درم روغن بادام نهاده بدو دادند و بر ناستا شاکا
شوربای مرغ فربه که اکثر استفراخ در آن خست بود و در پوسته شکم او را بر روغن گز جاک سنگرم چرب شدند
و در شب آب شیان و منقشه و شکم در زیر گاو و عمل میکرد و ندر مفید بود و سه روز تا تخمین علاج کردم و گاه
روزی در وقت جهت حفظ قوت از آن شور با جو زری کردم و اگر استناده شست یک نوبت تکلیف
میخورنیدم از پ و لرز و در قبض با تمام خلاص شدند چو آنی نیست پنج ساله قوی بود و در
هر چند گاه او را این مرض عاری شدی و مدتی در آن بماندی و هر چه خوردی می کردی و آخر چنان
شده بود که همراه او را قوی تر گفتمی و ضعیف شده بود و حضرتش ایراد از ابایی مناسب ننمودند

و بلبلک سیاه و شکر سیاه و دوشتر سبزه را قوی میکند و و اما فی الحال تسکینی در روزهای می شود و باز عود میکند و در ششها
 و در غالب سببی می شود و دروغین نیم نیم خمی بالید بیفاید و نبود و شکمش بهم گاهی اندکی می آید و شکمین تمام حاصل
 بقیشد و در روزی ناشتا فرمودند تا چهار روز قبل از نماز خورد و صحت یافت چو آنی دیگر را این مرض طاری
 شد و وجع قوی بود و حضرت فرمودند تا چهار شقال بلبلک سیاه و موزیک را نیم گرم در آب چوبشانیخند و صحت
 آزا سه شیر شکر نهاده بدو خوردند پسین فی السانته صحت یافت و چند جایی دیگر هم آزموده ایم نافع
 و در بلغمی نیز نفع این تجربه پیوسته است و آنچه بدو قیر قلع بلغمی مخصوص است آنست که تا کشاده شدن
 شکم و تخفیف ماده ترک غذا کنند و حفظ قوت برق خوس تر و مرتب بدو جنوسی که درین شود و با ساخته
 می کنند و ما دم که نخستی ثقل و بلغم را بشیاف و یا بختنه دفع نکند و مسهل حرارت ننماید و بعد از آن مسهل طریقی
 و آبشابه آن در آنچه مناسب ماده بود و دهند و اگر مرض اندکی بود قوی فرمودن بعضی مناسب بقای
 سودمند بود و در اعمال نجو حسن اشیا چنانچه در برخی گفته شد قریب نمودن نافع باشد **شیاف**
 شیاف فی نافع بگیرند بوره و نمک هندی و یا غیر هندی و بنامند و فانیخند از منی که کفایت بود در بوره
 کفیه آسین گرم بگذارند و او دیر ایدان بپوشند و بمقدار طول چهار انگشت مرغین شیاف رخت با
 و آزار بمره گاه و آلا بیدارند و بعضی بطول پنج انگشت و شش هم فرموده اند جهت تقرب نمودن
 بجل ماده محتبس و مگر نمی بگیرند بوره و شخم قفل و از روت و شکر سرخ و شیاف سازند بدستور
 و اگر بمقنونی از اسقوی گردانند بهتر عمل کنند و دیگر که در دشت را فائده دهد بگیرند بکینج
 و مقل و جاد شیر و صابون و بوره و زهره کاه و فانیخ و مقنونی و شقال و در تخمیل و نمک هندی
 و برگ و تخم سداب و جمله را آب شور شیاف سازند و اگر شیاف فی از صابون ساخته و بوسل و زهره کاه و بایا
 و بردارند هم قریب بدین منفعت رساند **شیاف** حقه نرم و قوی بگیرند از لبا بها و از طبع بعضی علفها
 نرم کنند و از طبع بعضی میوه های نرم کنند و تخاله و لوز و سداب پنجاه درم و درین مجسمه و کشقال
 اشق و یک شقال بکینج و یک شقال مقل و یک درم جاشیر و نیم درم جند و شک و رسمی ملخ و وارز
 درم فانیخ و شفت درم نری و قدری روغن کرچک و پیه مرغ و اخل ساخته بکار دارند که تسکین وجع
 ضعیف کنند و خواب آورده و مجرب این ذکر یا بگیرند بزرابنج سفید یک باوقیه با بونج نصیفه او قیه
 زعفران شاخ ربع او قیه چای را بچشانند بدستوری که گفته شد و صاف کنند و بپوشد درم روغن انبره

وزنم چو شانده آب برود و روغن بماند بدان روغن احتقان گشت و گفته اند که اگر زبرالنج و کنجد را
 مساوی صملا کینند و روغن کینند بدستور و آنرا ریزند هم نافع آید و اینجا نیز احتقان بر روغن راحت
 شود و مندی بود و خوردن بر شش بعضی مردم در شفقت رساند و همچنین کسب و کسبی و معجون بالاد
 نافع بود و عصاره زنبیل الحار و سگین گرگ هم اینجا بسیار فائده رساند بخوردن و احتقان کردن و
 ماییدن و تخلیق کردن و بار بار آرد موده شده است لیکن بعد تنقیه اثر آنهازد و در پدید آید و تریخ کردن
 شکم برین شست و خردل و قنار الحار و روغن خروع و عصاره اینها و یار و روغن زیره بسی نافع آید و بعد
 تریخ تکمیل کردن بعضی کما دات که در ریجی گفته شد تخصیص بعد تنقیه لطافت فایده و در میان
 طلاهی مسدود گیرند زین و تخم انجبره و فسنشین از هر یکی جزوی زهره گاه نصف جزوی شحم خنظل
 ثلث جزوی قویال سس مابوداند از هر یکی جزوی و نیم حبله لبصاره قنار الحار یا عصاره برگ کرکچ
 صملا کرده از نافع تا قصب طلاء کند میان اشده نافع و مجرب عمل باب گرم کرده یا سرد
 بجای آب جلی زنجبیل در آب گرم حل کرده و در تخم تره تیزه کوفته در عمل آب گرم کرده یا در حلا
 معجون مسلا فلی در گلاب حل کرده و آنجا که صفرای می سده کرده باشد سدمات صغیر را بیشتر بماند
 بلغ غلیظ باید آید سخت و تدابیر گرم توان کردن و آنجا که سبب سده گرم باشد علاج گرم بدستور شن باید کرد
 اگر از آن آدویه بادویه مثله در قونج نقلی یا میزداولی بود میان تدبیر قونج در می که از ورم
 امعا افتاد و باشد مخصوص است آنست که در ورم به سخت فصد با سلیق کنند آنگاه فصد صافن
 بتخصیص که بول هم باز گرفته باشد و خون با ندازه بگیرند تا قوت ساقط نشود و در سه روز غذا با ن
 گیرند و شراب بنفشه در آب غلب الشلب یا آب ککنج یا آب برگ خلی می دهند و کشکابی که بنفشه
 سیستان در آن جوشیده باشد بجای غذا آگاهی دادن مناسب باشد و نرم داشتن طبیعت فصد
 و تسکین بخار شش و شیر خشک در آب انارین و آبهای مذکور نافع آید و چهار درم بزرگنوبه و یک و نیم
 روغن گل در شیر در شربت واری آب جوشانیده و دادن شکم را نرم کند و در دراختک سازد و وجع را
 تسکین دهد و مادام که در ورم تخفیفی و ضعیفی پدید نیاید هیچ مسهل نشاید دادن که در آن خطری عظیم باشد
 بواسطه سد طریق بوزم و بعضی این تعبیل کرده اند و بعضی هلاک شده اند و آنکه بزودی هلاک نگردد و در ایام
 افتد و تحلیل این درم بحقه اعتقاد نیکو بود میان حقنه لایق بگیرند جو آب و خیار شش و شیر خشک

در آن محل گنبد مقداری مناسب بکار دارند و اگر در آب جو خفته و خستمان جویشید و باشد الصوب بود
 و اگر قدری آب غلبه الشلب و آب کاکچ با آن بیاورند و فنی باشد و شیخ گوید که بنان دست
 دارم که اینجا خفته بشیر خروخیر شنبدر و روغن بادام روغن شنبدر گنبد خضادی از موده بگیرند برگ
 نبفشه و خلی و کاکچ و غلبه الشلب و جمله این برگها را بکوبند و قدری نبفشه خشک و خلی خشک را
 که فته با مقداری آرد و دانه کی با بونه و اکلیل سوده با آن کوفته برگهای تر بشیرند و می نهند و رعایت
 ترتیب تا بهر چنانچه در درم معدد گفته شده اینجا نیز لازم بود و آنجا که در رسم سرد باشد فصد نشاید کردن
 و همه خللاست و خفته و ضا و و شربت استعمال باید نمودن و در تحمیل مغز غلت باید کوشیدن و اگر سنگی
 و تشنگی اینجا بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت تدبیر بدستوری که در درم سرد معدد گفته شده است
 واجب باشد آنجا که بسبب حبس ثقل و باد و درم عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو بدستور
 باید کردن مادام که درم آن عضو کم گردد و طبع دفع مجوس نباید کردن و خطر سهل اینجا قوت آنچه
 سبقت ذکر یافته واقع گردد و آنچه تدبیر التوای مناسب است آنست که روده چون بچند باشد
 مریض را به فراش است بخوابانند و هر دو پای او را راست به بالا بردارند و او را نیکو جنبه بمانند
 چنانچه روده پای او جنبه بشین در آید و پایی باز گردد و در ساکن شود و بعد کمان رجوع حوسه
 چرب بدو بخوراند و اگر در همچنان باقی بود و معلوم نشود که التوای باقی است یا نه آن هنگام باید که بعضی
 حوسه چرب بخوراند و از پی آن سیاب زنده دو دقیقه بدهند و بفرمایند که تا گاهی چند بروید
 بنشانند او را و بدست چرب کرده و شکم و پشت و منی نگاهدارند از بالا پشیم کف دست فرو می
 داورای جنبانند تا سیاب برودن آید و یقین گردد که روده هموار شده و اگر زریق بدین نوع برودن
 نآید او را بهر طرف باید خوابانیدن و گردن و دست نشانیدن اندک حرکت دادن تا برودن آید
 و باشد که باب روده هم بقوت گرانی زریق و اشود و اگر بدین هم نشود او را نگون باید و کشتن حرکت
 دادن تا زریق از حلق او برودن آید و این علاج و شواگرد و در حمرخ و بدست سجای برودن و حرمت
 رزق با آن گذرانیدن و در هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد جنبانیدن و پایا بردار
 چاره نباشد و هرگاه روده سجای خود باز آید شکم را باز باید بستن بر فاده همواره به تها آرمیده بود و از
 حرکت غلیف جذر کردن و آنجا که فتنی و خرفی باشد و راه را بدستکاری سجای باز باید بردن

و محل البستن چنانچه در وقت گفته شود و بعد از آن اگر سختی از وجع باقی بود آنچه مناسب بود از علل آن
 قولنجی در سجی و شغلی بجا دارند و اما در ایلاوس همین بدن انواع علاج ممکن باشد لیکن چون
 آنجا فی و تنوع و تشنیه بسیارست و بدان سبب چیزیکه نفع رساند و در بعد و کشت نیست و اندک و ن
 احتیاج افتد که بطریق علاج پیشینه و افراطی و تنوع نماید که نفع آید و چون محل آن از حقیقه دورست
 نامه و تنفسه آن باید که درازتر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه بر پهلو و گاه بود که درد بعد از احتیاج
 بجهت بعد از دار و کسر قوت آن بخشد و منتشر گردد و و گمان افتد که مضر بود و آنجا تکرار باید کرد
 و ترییدن و چون این وجع صعب است و حس محل آن هم بیشترست در ضداد و آشفته و حقیقه از مخرج
 و اطل ساختن لازم بود و در آن اشکاء محالی پدید آید تدریجاً کشادن باید کرد و علامات سردی گرمی
 را اینجاست ملاحظه باید کرد و جهت آنکه درین اسعاف قولنج گرم درمی و غیر درمی بیشتر افتد بواسطه قرب
 باعضای گرم و غالب آمدن خلط گرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفرائی محلی درین اسعاف بیشتر
 تواند بود و بنا برین علاج سردی اینجا اکثر نفع آید و گرمی مضر بود و بتجدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افتد دیدم شخصی جوان گرم و خشک مزاج را که این مرض از گرمی افتاده بود و تدریجاً سرد و تر
 بزودی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان همچنین نقلی کرده اند و آنچه در علاج سابقاً بیان کردم هم
 قریب بدین مرضی واقع بود و اینست فی الجمله تدریجاً قولنجها و مردم قولنجی را لازم نیست که مدتها بلکه
 سالها بر تدریج که قند صلب مولد مرض وی سخت مداومت نمایند و تقویت بعد و جشاد و احیای کنند
 تا این گردند از حد و شایسته این علت بلکه ناممکن بود و اور نشاید که هیچ فعلی که موجب آن باشد نکند الا قلیله
 بعد که شوق مدتها از حد و شایسته این علت بلکه ناممکن بود و اور نشاید که هیچ فعلی که موجب آن باشد نکند الا قلیله
 طبیعت ایشان مقتضی آن گشته و بدان خوی کرده و هرگاه حالتی چنین در عضوی پدید آمد باندک جهتی
 احداث آن میکند و بسیار سعی از آن متنع میگردد و تا انگاه که مضید آن حال خوی کند عادات صحیح
 حاصل آید فلذا حکما می باشد بمقتضیات چون هارس و شیر و کس و کشنیز و کسبی مقوی پس صعبان
 و بلادر و حلوای بلادر و همچون آن و زریخ مجرود و اما مداومت میفرمایند و این مرض بدین تدابیر
 تدریجاً شود و چنانکه با وجود سبب است اعمالی که مولدات آن بوده هیچگونه تدریجی پدید نماند و کفایت و ترشح
 ترشها و ترک قرائن و مداومت حب الشفا و حافظه الصخره و غذا ایسی حریب تریم که نیز نباشد

چون برینیهایی مبراز خود آهنبای گم زعفران و زرد یا سیم و کشاده اینها هم درین باب بنایت آرزو
 است و در اینست انیون و انیونیات در مرض بنایت نفع است شکی مرض واولی آن بود
 که هر سال چند نوبت نفعیه گفته خطی که از آن هم تولید مرض بود و وجه درین تیر طبع و متعطل گوشتند
 و اگر چه باید اوست آن ادویه تیر نفعیه کم احتیاج است و الله اعلم

باب سفتدیم

در بیان امراض مقده و شرح و کسباب و علامات و مساجات آنها و این باب بحقیقت ذیلی
 معارجت بود و شرح بنایت بناستقیم آماست **مقصد** در این اغلب گرم باشد و سبب
 آن در اکثر اوقات خونی بود و صفراوی یا صفت و یا حدوث آن است که باشد جثیل مبراز گرم باشد
 بدن فلاندا که بعضی مرض دیگر از امراض مقده که موجب وجاب و سبب بود که باشد بدین موضع حادث
 گردد و چون شقاق و جرح است بواسطه قطع یا جرح دیگر و قرص در رسیدن ضرب یا صدمه بدین محل
 علاج آنست که قصد باسلیق کنند و بر و عن گل و پیه تازه و هم آمیخته چرب سبب پیدا نند یا بر و عن گل
 و زرد و تخم مرغ خام هم خلط نیکو کرده و در حین غلبه و ج آب کشنیز تر داخل یا صفت نافع بود و طلا
 روغن گل و سفید و تخم مرغ آمیخته باشند و در باون اسرب صمدی که در و چند آنکه سیاه شده باشد
 بسبب غلبه آید و تخمین طلای مریم آن محل یا بر و عن گل آمیخته و جاست میان سرین هم سفید باشد
 و هرگاه زمان ابتدا و ترید بگذرد و مریم و باخیلون طلا کردن سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع شده باشد
 و در نشت که اگر تا تمامی ننگام نفع مملکت میدهند مدته آن بعضی از گوشت علاج را هم می نوشانند
 و بنا صود را و آگیند بواسطه آنکه عضوی سفلی است و مر از فاع فضل و عصبی و سیرالات تمام واقع است
 و جهت که غرق و الح مواد به آنجا پیش میریزد پس چاره نباشد جز آنکه قبل از تشنج آنرا قطع کنند
 به شیخ نیز مواد آنرا بر این وجه منفع سازند و بعد از علاج زخم کنند و آنجا که در صمد گردد و
 طلا و مریم و خلیون و مریم شانی و مریم اسفل در و عن گل و ج بعضی محل کرده نافع بود و اینها
 که از برگ سلق آمیخته و طبه کوفته در و عن گلادی کنند سازند نهادن و ج خراج آنرا نافع آید و صمد
 سر شدی و زرد و تخم مرغ و در و عن گل هم خلط کرده و در بنایب نافع است و در و با و کدو

قوا بعضی اخلا و خار جاذه کشند و پوسته طبع را نرم دارند تا نفلی بحرم خود رنجاند و محل او را نوسید
 برین نمبر کم گردد و از اغذیه که در ورم معده مستقیم و در ورم معده و سبب است اینجا فایده چنانچه همان
 تریمبار اینجا نیز مرغی باید داشتند و اثری که فلوس خیار شنبدران باشد فایده نکند و در اینجا که
 ورم معده وی در موضع اتفاق افتد که از برگ کرب پنجه و پیه تازه کاوی نیم کوفته سازند طلا کردن
 خنید آید و اینجا که مرجع امراض سابقه سبب آن شده باشد علاج هر دو با شتر اک باید کرد
 و اینجا که مرض قوی بود و ماده غالب بعد قصد با سلیق اگر بالاض یا جفا فن را هم گشاید
 مناسب باشد و اند علم شقاقی مقصد سبب شکافته شدن لب شرح با حرارتی و
 میسی بود و در آن محل که نشف در طوبت آن بشکافند و زیادتی گرمی و خشکی طس آن و خون آمدن
 از استخوانا بپسرد و آن گرد و بر آن و یا در می بود گرم در آن موضع که در کم شد و شق کند و در
 ورم و بر آمدگی محل و قوت الم شاید آن باشد و یا خشکی و یا تشنه غلیظ بود قوی که در وقت بیرون
 آید و بر انداختن از او باز ورمی که از خارج بدن رسد بر اند و درین هر دو جای وجود سبب تبیل
 آنی باشد و یا ماده حاد و بواسیر بود که سبب تبیل بدن فعل کند و وجود بواسیر و عدم سبب تبیل
 بدان گواهی دهد و یا قوت خونی بود که بد اینجا منفع شده باشد و بر اعلی کردن خون آنرا از هم
 کشیده و شقی لازم آمده که سیلان خون مغرط از آن دلیل آن باشد و یا سمرای بود که از
 خارج بدن محل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف گرداند و بطرکانه چنانکه در پوست دیگر عضا
 این حال محسوس است و تقدم وصول بود و فصل بدان اشتها کند و باشد که مادی خشک و غلیظ شود
 به اینجا میل کند و مزاج آنرا فاسد کند و بطرکانه و تقدم صلاح آن محل بسیار و خاریدن و ترشیده
 و در کردن علامت آن باشد علاج در مطلق این مرض شکم را نرم باید داشتند و خوردن چیزها
 نرم کنند تا جرم نفلی سبب زیادتی مرض نشود و از سواد می و نشستن بچیزهای محکم و خشکی فزاده و
 باید بود و در پیوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و چیزهای سخت ترش و قابض نباید خوردن و شها
 نافع را چرب باید داشتند اما از اینجا که سبب گرمی و خشکی محل مزاج باشد تعدیل مزاج آن کنند
 بخوردن سفیرتها و میوه های مناسب و دواهای لایق و نشستن بر بالایی سبزها و برگ بید
 در وقت که محل از رطوبتی خشک چرب کرده باشد و طلا می مرهم کافوری نافع بود و سحر

در آب سرد در آمدن فائده دهد و پیه تازه بخوراید است نرم کرده بر آن محل طلا کردن و حبله شفا
 مانع بود و اگر شقاق کهن شد و باشد آنرا نباید خاریدن تا خون بسیار از آنجا نزود پس هر سه
 علاج کردن و آنجا که سبب ورم باشد یا بواسیر علاج آن امراض بکستور باید کردن و آنجا که
 سبب خشکی نقل باشد تدبیرهاست که جهت مطلق گفته شد و این قسم و آنچه در زوری خارجی است
 بعد منع و حفظ زودی بصلح آید بی آنکه دوا می استمالی کنند و آنجا که سبب استیلا می خون باشد
 قصد عرفیه مناسب آن باشد باید که درون مثل صافن یا بصلیق و بعد از آن در آب خنک
 باید نشاندن و اگر خون بدینها باز نرسد از حواصس آن باید دادن و ضماد کردن و یا سر
 لامق بکار داشتن و آنجا که رسیدن سرما بود از علاجی که جهت عضو سرما خورده و طریقه از روی
 خارجی گفته شد آنچه مناسب بود بکار باید داشتن و از خوردن آب سرد و سردیها حذر باید نمود
 و آنجا که سبب خشک بود و از علاج بواسیر غیر انسان و علاج با آن و طریقه آن لب است
 مناسب نماید یا که درون از خوردن چیزهای گرم و خشک و از مولدات سودا حذر نمودن درین مورد
 قسم آخر در حمام روغن مالیدن بر محل و بزتابه گرم شستن و در بیرون آمدن پیه تازه سرم کرده
 طلا کردن فائده دهد و در ثانی طلا کردن موم روغن که از کوبان شتر یا روغن کاهوی غور یا زرد
 کند ناساخته باشند نافع بود و اندک علم ریش **طاهر شرح** گاه بود که حوالی آن از
 خارج ریشی که غور بدید آید و اغلب طولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد و ریشی اندک از آن
 تر شمع میکند و سوزش آن آنچه میدارد و سبب آن اکثر غایط میز بود که بر آنجا ریزد و باید آنجا
 گذرد و باشد که سبب خراشیده شدن آب گیرد و مدتی بماند علاج هیچ بهتر از طلا کردن
 گل سرشوی نیست و پاشیدن خشک نرم سوده آن بر آنجا هم نافع آید بواسیر این جبهه بسیار
 است و با سوز و نوع بود و سبب باد غلیظه که اندر ریه گاه و حوالی کرده و گاه و مقعد و زکام
 میگیرد و آباد با سوز گویند و تولد آن در گرده و نواحی باشد و موم فزونی است که مقعد بر آید
 از درون یا از بیرون برکت را و لب آن یا بر بر و از جنس گوشت و شبه این نوع را بواسیر
 اختلاف و اعراض اصناف بسیار بدید آنچه بعضی از وی سوی بالا بود و بعضی بر سر
 مایل باشد و بعضی ناسته بود که چیزی از وی سیالید و چون مدوی نیاید که آنرا جدا سازد

و در دکنه و چنان باشد که بحر میسرخانند و بعضی از این ناسته را گاهی که بدی رسد مثل گرو
 و در دکنه و تنقیر شکستن باید بعضی سفته باشد که در دانه خونی از آن می پالاید و کمتر در دکنه
 و باشد که هیچ در دکنه و بعضی چنان سفته شود که با دقت نقل اندر وی گذارد و کند و جمله اینها از طبیعت
 شکل بیرون نباشد یا همچون دندید بود بزرگ و نرم و آن هیچ در دکنه و یا همچون شکل شاخ سنج متعدد
 داشته باشد و آنرا خیلی ناسته و یا همچون انجیر گرد و دهن بود و آنرا بینی گویند و یا همچون دانه انگور گرد
 و طولانی باشد و از جوانی یا از مانی یا از جوانی بود و آنرا غنچه گویند و یا خود بود همچون حدس
 منجر و صلب باشد شبیه لبولول و آنرا لولول گویند و یا همچون دانه خرما دراز و صلب بود و آنرا هم
 از لولولی و دندید و یا همچون قوت نرم و دراز باشد و آنرا قوتی ناسته و از آنجمله آنچه سطر بود
 ماده سوداوی آن غالب باشد و آنچه نرم تر بود ماده خون آن غالب باشد و برین از خصایف
 شعله بود و بعد از این بینی زیرا که قلع هیچ آنها از محل شکل میسر گردد و ندارد صعب و با خطر بود و در آنرا
 نیز از قلع آنها اثر کمتر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی نیست برتر باشد جهت مزاجت کردن آن که
 ماز و یا و شدن آفت آن و با سوراخه متعدده و هست و اکثر مردم را از دانه و ماسه بیشتر نباشد و بعضی
 را چهار تا پدید آید و باشد که گاهی گاه از مقعد و مانزدیکی گردد و بطول معاصر تقسیم شود و آنرا پدید آید و این
 از جمله اقسام غیر باشد و از جهت بقدر و لطیفه جمع خوانده شود و بهترین این جمله آن بود که بیدر و دیگر است
 باشد یا کم در دکنه و ناسته بود و یا اندک ریسی و فونی از آن رود و بر یک نشانی باشد حال
 این قسم بعلل زیاد و کم محتاج بلکه رفع آن هم اکثر منفر بود **سبب** مطلق این علت غریبی بود
 سوداوی طبیعی یا غیر طبیعی که بد آنجا منفر گردد و بلادی که هوای آبی روی و غش باشد و شیر و خرما
 و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پدید آید و مردم سوداوی مزاج رکب شیر و دانه واقع شود
 و غم و خوف بسیار و مولد این علت باشد و موجب است و بر شوخی میوز بسیار نشستن و هم
 این علت بد آورد و اهل تجارب چنان یافته اند که اگر مردی را که در و مانع علت سوداوی است از
 علت خالی نیستند از یاد آن یا از دانه آن و موجب این حال آن تواند بود که در اکثر این مردم دانه
 قلیل بواسطه مزاج حرق یا مغلط آن حاصل میگردد و آن جهت مغلط در عروق باقی میماند و از آن
 آن منفر نمیشود و طبیعت دفع آن از فواید عروق می طلبد و هر گاه حرارت آن بقدر نباشد

که آنرا با عالی مائل سازد و لاجرم با سافل خواهد ماند منع ساختن تنجیف متعده و حوالی آن که قابلیت
 مثل چنین حوادث اینجا بیشتر دارد و چون در آن موضع حرارتی بدنی بدان رسد و آنرا مستحیل بنجا
 سازد و بواسطه آن متولد گردد پس بعضی از آن در فردا جمع آید و بعضی گاهی از عروق بفضلات
 در میرد و اگر از افواه عروق منع شیب جلد ریزد اینجا باز ماند از آن اورام و بشورید و آید و اگر
 افواه آن عروق بسته شود چیزی فرو آید همچون و شید و گوشت مرده بزرنگ حاصل آید آن با
 بود آن بواسطه فساد مای که در ماده آن هست و مددی نیز گاهی بدان میرسد قابل آن مذکور باشد
 علامات اما باد با سور چون قوی بود با فراق بود در اکثر اوقات اند زمان و زیار و تنجیف
 و خایه و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بحقیقت باشد و بسینه و باشد که بگردن و شتر اسیف و پشت آید
 و در دیگر د و شکم اکثر نرم بود و بر از شود و باشد که شکم با دیگر و در دنان رنجه دارد و باشد در و
 منفاصل و زانو و کسیر اعضا آورد و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آنرا در شستن
 بر خاستن نبد گاه با آواز کند و قوت جماع ضعیف بود و از آن لذت نیابد و دغذغه و آرزو
 آن بسیار کند و در حین میرون جستن منی اندک در وی در متعده و حوالی زیار نقطه پدید آید و اگر
 بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود و گاهی متعده هم مجبور اما با سور آنچه از خون گرم مضر او
 متولد شده باشد با تخلیدن و سوزش بود و آنچه از خون غلیظ پدید آمده بود تخلیدن و سودش
 آن کمتر باشد و گرنی بیشتر ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود و از بادوی و دغذغه هم بیشتر باشد
 و بعد از مجامعت ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوء هضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و بعد
 خواب حمله اعضا را بسیار گر آن و کوفت ناک یا بد رنگ میسر زبرد روی و سبزه گراید
 و باشد که سبزه سیاهی زنده و رصاصی و نحاسی نماید و باشد که رنگ سی بگرد و با سور
 خارش و ریخ آن پدید آید و باشد که بسبب غلبه صغ و خجارت بدماغ بزخندان و موس
 روی ریزیدن گیر و و اکثر اوقات آنها ضعیف و بد رنگ شود و زرد و سفید و روی بر دیده
 نماید و در حرکات زرد و سیست شوند بجهت گرم شدن نجارات بد و زود رسیدن بدل و
 گاه باشد که از رسیدن نجارات بد از بواسطه بد و دوار و صداع پدید آید
 علاج بد آنکه این علت گاهی که استفراغ موده باشد انان بود و از بسبب علت های دماست

تخصیص سودای و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلب موجب از آن که در دو سمن و بیم
 شخصی را که صرع سودای و هشت و با سوس یا به آن پیدا کرد و هرگاه خون از آن رسته
 و مزاج او صحت بود و چون آن خون باز ایستادی او را صرع گرفتنی متعاقب و بنی تو
 که کردی تشکین گرفته و بشود آن خون تشکین رحمت نام یافتی و مردی را که این علت ضعیف
 افتد و طبیعت ایشان با آن خوی کند قوت بدنی با سمن است جز وید آن مقاومت نماید و چون
 طبیعت بگذارد که غلبه کند و تا آخر عمر بدارد و ایشان جز سوز کردن از مولد است آن مادر و پاد
 از قانون طبیعیه و تعدیل مزاج و خط سبب تشکین آن در اعانت محل از بعضی اوقات احتیاج
 به دیگر تدبیری نشود و سعی در از آن آن صحت نباشد و اکثر مجربان زائل شدن این مرض را با سنج
 مادر داشته اند و علاج برای تخفیف مواد تشکین اعراض فرموده اند و اگر چه بسیار واقع شده
 که و اظهار ابریده اند اما اسقاط که در بر طرف شده اما ماده آن بر طرف نشده و بیشک بعضی از
 سودای که بد آنجا منفع می شده هم در بدن منتشر گردد و از آن ماده مرصه ای دیگر پیدا شود باشد
 که بعد مدتی باز ماده بر آنجا ریزد و دیگر بابو اسیر شود که در بعضی را دیدیم که نیکو نموده بودند
 عود کرد و بیشتر و بدتر پس بهر قهقهه در صرح علاج این علت ندارد و رفتی مرغی باید و تشنگی و
 بهر تدبیری نافع نداده و مستحکم لازم آید که در آخر عمر باید نمودن و هر چه در صرح که جهت مرض مطلقاً
 بیان کرده اند از دوه و هر مریون است اول تنقیه بدن است بقصد صافن و مابض یا پهلوی
 و صافن و حجاب است میان سحرین و استفراغ سودا است بر تریب و اعمال وقتی باید که ماده
 غالب باشد و اعراض مرض مستولی گشته و یا بیم استیلائی آن بود که با سیلان نافع متناوب
 که می بود و حبس شده و در آن هم حد و ش مرض دیگر باشد و یا استفراغ دم از طریق با سوز
 مصلحت نباشد و قوت بدن نیکو بود و آنجا که سودای غیر طبیعی سبب باشد اسهال مثل طبع
 بلبله و آله و سیستان و آلود و خیار شیر محبو عافا باید و آنجا که سودای طبیعی سبب باشد تنقیه بطور
 بلبله و فیتون کفایت بود و در هم اصلاح حال طحال و کبد و معده و امثال اینها در مجلس
 معین شده و این مرض بی سود المزاج این اعضا نباشد و هرگاه مزاج اینها بصلاح آید تولید
 احتلاط ماده و مرض بخون که گردد و مزاج روده از قبول ماده آن استسلاج نماید و دفع مرض سازد

بسیار

ولیکن تدبیر اکثر اک علاج لازم بود و سوهم تسلیل موده با سورت با ستم شواتر غیر مفرط
 و در حمام معتدل در ریاضت و دلک اسافل بدستور و سواری آهسته غالب در اکثر ایام
 و لاشک این تدبیر بعد از تدبیر سابقه مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت نباشد شفقت
 این اعمال بهتر و زودتر ظاهر شود و دیگر رعایت غذاست بطرقی که مراد و امراض و ادویه
 تخصیص بالیخو لیا گفته شده و با کجایه حذر از مولد است سودا و از سستی شواتر و شراب قوی
 و از سیر و نیاز و خردل و طرخون و آنچه موجب سوخته شدن خون باشد و حبیب بود و استعمال
 غذا های لطیف و ترش گوشت های نازک و فریه و گوشت های چرب کم قاق و میوه های گرم و در پر آب
 و فالو و ما و فرینه های چرب و امثال اینها سفید باشد و نجاصت خوردن گندنا می نخست و
 روغن آن البته چیزی که منع و تسکین بخار آن و تقویت معده و احسان نماید و گلکند و قوی
 بکار دارند و خلای بلادر می که ادویه گرم و خشک در آن کم کنند و در غیاب جامع النفع است
 و با نجاصت قمع آن مرض میکنند ولیکن بسبیل اعیان و تدبیری از قلیل آن بقصد ازاله لایق باید رفت
 و همچنین بد اوست زریخ بدستور و چغندر و در غیاب خاصیتی عجیب دارد و چشم و اشتیاق
 و امیت از محل بستکاری و آن بجر احسان است و متعلق است و این عمل گاهی توان کرد و
 که مریض طسافت کشیدن الم آن داشته باشد و از دیگر علاجات تحقیقی که به آن توان کرد یا
 نشود و در بریدن خطامی دیگر نباشد مثل رسیدن آفت باصل غصه و مثانه و باز با ستان
 خون و درم کردن و غیر ذلک و با وجود عدم این خطا با تمامی دانه ها را قطع کردن نشاید
 انتشار موده از آن مکرر در بدن و سیم حدود و شامراض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر سخت
 قصد کنند و مریض را بخدر می مناسب است که غذا را از او که الم آن بیقوت نشود و
 خون هم بسیار سیلان نکند اولی بود و حسن وجود در قطع دانه های بلند بر آید است که رخ
 ابرش هم خام بریخ آن نبندد و را کنند ماتی پنج آن باریک و خورده شود و پیوسته تدبیر بخ
 زیاد و تشقیه شش ریزانیدن دانه های با سورت با دویه که گوشت را اینخورند
 و مینوشانند و یا خشک می کنند آنرا بخود یا به نطفه و این عمل گاهی باید کرد که قطع میسر نبود
 تا صلاحت نباشد و دانه های آنرا توان دیدن اما ادویه خورنده که اینجا مستعمل است

و مجرب زنجار و نخاس است و ویک بر ویک و غلافون که آن مری است از انگ و زرنج سرخ
و زرد و شب و مروا فایا جمله سو و دوخل جری سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها
هم نیست که ازین ادویه زردی مری پسند و بی روغن بیک قوام که بر فیه رقیق یا پرده کشم
مرغ و امثال آن کرده باشند و فدری قلیل باشند و بروی دانه چسباند چنانچه بغیر دانه بعضی
دیگر نرسد و دیگر وز بگذرانند و اگر مرهم بویستد از روی آن مکرر سازند و دیگر وز مصلحت است
چندان این عمل میکنند که دانه سیاه شود و بعد از آن بر گل کرب بنخته و روغن گاو که کهنه مرهمی است
بر آن می نهند تا هم درو آزارت کمین دهد و هم آزار نیکنند و اگر بر ماسور قوی اندکی از آنها بپاشند
آن خورده شود و گوشت صحیح از پوست آن ظاهر شود و آنجا که دانه ظاهر نباشد بجهه بر درون
برون باید کشید چنانچه برای قطع گاهی هم بدین عمل احتیاج افتد و ساعتی بچنان گذاشتن یا
فی انجمله تور می سپید کند و زرد باز جای بردا نگاه مجرب روشن و دار و زردن یا طلا کردن و بعد خطه
با احتیاط و چرب کرده باز بجای برون و گذاشتن و اگر سوزش دارد دلی سخت و سستی
بدین آید تا بدین رسیدن و محل را باز چرب باید داشت و شور بای چرب و خشک دادن و بعد
تخفیف آن اعراض دیگر مکرر کردن و پس ببتیزاب سیمیا بی قطع این دانه کردن اول از دیگر
اعمال و در هم بواسطه جمع بودن حدوث و جذب تحلیل و تریاق است در دفع بی سیلان خون بعد از
درین دو نقطه است او خود در اصلاح اکثر ادرام و بشور از آن ظاهر ترست که محتاج بتعویض بود
لیکن این عمل بر فتن و مرور ایام بسیار باید کردن تا جراح احتی قوی نیوفتد و المی دیگر بدین
آیا ادویه که دود آن خشک کننده ماسور و مجرب است بلا درست و زرنج و پوست کنیر و پنخ و
پنج هزار سفید و سورنجان و فرنیون و برگ موز و پوست مار سیاه و خار ترنجبین و علف و
خزیره و ایز ساوین و کمد آن و مغز زرد آکوی تلخ و لپشک شتر مجموع با فردا یا مخلوط بعضی
به بعضی و اقوی این جمله بلا درست و زرنج و فرنیون و پوست مار و این عمل گاهی مناسب باشد
که در آنها ظاهر بود و در وقتضا حاجت برون خیز و خطه کش کند و طریق این عمل نیست که ویک
سفالین براته او مقدار مقعد بین سوراخ کنند و لپشک شتر را با سه پنخ کبر را در گیر اند و نیکو چنانچه
قریب با گشت شود و نگاه ازین ادویه برین اشش بریزند و دیگر اربا لاسی آن نکلون فرو کنند

دانه

و دانه را بر آن سوراخ نهند چنانکه نیکو از آن دو دو بخار بدان رسد انگار بر خیزند و هر روز
 چند کرت چنین مکرر سازند تا بی رانافع آید و اگر بر از میور را خشک سازند و هر روز بدیگ
 در شب آن مکرر بر آید و کنند با سورتو لوی رطوبتیم نافع آید و مجرب است و جارب و بد کرد
 آن بطریق که در تلو لوی گفته شده و هم نجاست مفید باشد و اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده
 با سورتو از موده است بیه افنی است که قدری بر بگ مرز بخوش خشک و نمک نرم سوده در آن خلط
 کرده باشند و داروی آبله و زنگار و دهن المفاصل که از مخترعات جوگیان است آلائید ن
 و آنها بدینا پیوسته نافع آید **محرر** بی بود که بسیار با سورتو خشک کرده بود و عمل او آن بود
 که یاز عضل را در حین نازگی گرفته و شیر می که در سنج آن میباشد قطره قطره بر دانه می با سورتو
 و مکرر کرد و سه جمله دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سورتو بود و ظاهر نشود بگیرند
 زرد آلودی تلخ را روغن کشند و کنجاریه آنرا نیکو در آب بپالند و بپالانید و بپازوه درم ازین غلظ
 و صفت دوم از آن آب پالانید و رخیته و فتر حقه کنند مفید آید و مکرر باید کردن در ایام
 کثیره مجرب است و اگر قلیلی ازین روغنهای مذکور هم احاط کنند نافع آید و در جمله این اعمال
 طلب دفع دانه نشاید کردن جهت همان حضرت که در قطع اتوی آن سعی باید کردن **مفید**
 کشا و آن سورتو است جهت استفراغ ماده آن را این عمل گاهی باید کردن که استفراغ
 معاد آن باز ایستاده باشد و با سورتو مثل گشته باشد و در وی تمددی در آن موضع غالب شده
 و یا امراض دیگر از فساد و او و بخارات آن در بدن پدید آمده بود و تا ابتداء ای ابتلا می و سبب
 در بوسه پدید آمد مصلحت در استفراغ ماده بود و ازین محل جهت وجود موانع دفع آن از دیگر
 طرف و تا وقوع آن بجران مرضی و معنی و طریق این عمل آنست که مریض را چند نوبت شوا
 استحمام فرمایند و بعد بر روغنهای نرم مناسب علت چون مغز ساق بره را چند نوبت بویخ آید
 و روغن کوبان شتر و روغن مغز زرد آلودی تلخ و مغز شفتالو یا مثل ارزق آمیخته یا تناس
 قریح می کنند و بر تانگه گرم می نشانند و سوار می سیفرایند و اگر بدینا نشود و مفتحات نقطه چون
 زرق کبوتر تخم تمرندی نخچه و قتل و بخور مریم و زهره کا و طلا کنند و یا بطریق شیان کچا و
 متعاقب بقطعه بلخه بی قره و از صافین و البض قصد کردن بیناب فنی تمام دارد چنانکه در تفهیه

اولاً بدان اشارتی شد بسیار اتفاق افتد که بجز دفعه صافن بکشد و گرد و اگر پتیزاب
 غارتی در بکشد اسهل و نافع بود شخصی بود که هرگاه او را حبس مالد و بواسطه شدی در وقت
 و بعد محل پهلوی آمدی و چون وقت کشودن آن نزدیک شدی او را صوبت تب و لرز
 آمد و تب اگر فتنه در ایشان می تب چاند زین و بطرف راست و چپ بی اختیار چنان
 حرکت کردی که سخن بد و شواشی گفتن در آن صین او را قدری فادز هر حیوانی در گلاب سوده
 و ادم آن اعراض بروی حلقه تسکین یافت و برض او مدتی هم نافع بود چند ماه باز اندک
 از آن حالها ظاهر شد و او را دفعه باسلیق کردیم و رس دادیم سفید آمد و بعد در حد و حبس او
 رس مسکود دفعه نافع می بود و آن حالها جمله کم شد و اگر درشالی یک نوبتی واقع شد
 تب و لرز آن چند آن خشک نبود و دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسطه
 باز استادی چند روز باد و اسیر در او از شب غلبه کردی و تا سر دوش او بر آمد و آخر بجز
 آنجا میدید و وجه محل بسیار شدی و از صوبت آن و حبس مالد بول سرخ و خون سیاه و بواسطه
 در صین تر خیز قطره چند بر بار با بلغم آمد و او را در روز کمتر بودی درین حال حاضر شد نزد حضرت او را
 بر ناستان شربت نعناع شرف دادند با قدری نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصر
 او را غذا بنجای بدنی و قاتی انار دادند شایگاه بواسطه او بشود و تا صبح پانزده مجلس از و
 خون سیاه اطلاق شد بعضی صفت و بعضی آب بنجی با بلغم بار از خفتی و قوتی او بد آمد صبح
 او را مقصور انارین دادند و غذا ایلا و گجل گیر در و عن گاو فرمودند و بعد قضا حاجت محل را
 بر و و کبر و شستن امر کردند و پیش او بدین اعمال کم شد عصر به او را از باسلیق دفعه کاسه
 فرمودند و تسکین تمام یافت شربت تسکین دادن در و کوفت است بسکنت است
 میان مرتبی که بواسطه شقای را که با آن بود نافع آید و تسکین و ج با علی مرتبه نماید گیرند
 به بلط پیچیده و مزه ساق گاو مسادی و باد و برابر مجموع کوبان شربت بکند از و با نکت مجموع
 خون کبوتر و ربع مجموع افیون و در دانه سبب یا صغیر صلا ی کنند و فاضل احمی کنند و مکرری
 بکند و کند مارا و بشوید و در کت پیچید و در شیب خاکستر گرم بزنند و بر آرد و در و عن کت
 گاو و در و عن مزه زرد آبی و در دانه سبب و در دانه کت را از اصلای کت کنند چنانکه انکه

مرحم شود و پس بر داند و دیگر طلا کنند اما چون دانه بیرون باشد بر جنبه کرده بر آن نشاند
 و اگر درون باشد پس بر آن آلاشیده بر داند چنانچه بدانند رسیده و بگند از دانه بیرون آید و باز
 تجدید کنند و گیسو بکنند و بپایند از هر یکی بپایند و درم زعفران بکشد و درم افیون و درم
 منقل سه درم حله و تخم کتان از هر یکی دو سیر گل خطی یک سیر منقل و افیون را در تخم
 حل سازند و در دانه اگر کوفته و بخیه یک زرد و تخم مرغ با آنها بمانند و حله را با هم بسازند چند آنکه
 مرجم شود و بر کبابی طلا کنند و روی آن را بر روغن گل چرب سازند و دیگر مرجم بر محل دانه نشاند
 و دیگر که درم وج را بر روی زائل سازد و دیگر مذموم سفید و سفید لاج و پیله و پیله و گاو
 حله را بکشد از دانه و گند و ناخن در روغن سم سرشته ساخته را با آن در دانه و مرجم سازند و مرجم گرم
 می کنند بسیار روغنهای که ترشح کنند و بخیمان بمانند و تسکین دهنده روغن عود و کار
 روغن گل که از روغن زرد آلودی تلخ ساخته باشند روغن کوبان شتر روغن گند مار و روغن بابونه
 که از روغن مغز شفا لوباز و آلودی ساخته باشند روغن منو ساق شتر و گاو و اگر منقل و درم
 مذموم در نهنا حل کنند بهتر بود و دیگر گرم کرده بکار و آتش بسیار آن آبی که تسکین و تسکین
 بکشد و بکشد خطی و خشک و خبازی و خوش نظر و حله را نیکو جو شانند و علفهای آنرا بکشد
 زخم کنند و تمامی مقده وی را بر روغن ازین مذکور است چرب کرده در آن آب فایز خاشاک
 نشانند و اگر با چوب مار و مغز کله و اشباه آن در طبع کنند زودتر منفعت رسانند و آنجا که
 دانه مخفی باشد و تسکین تخفیف افتد بدین مرهمها و روغنهای طبعینا حقه کردن فایده تمام بخش
 و بعضی از تدابیر سابقه چون فصد و قفح دانه و استحمام در روغن اسلای این علت عظیم مؤثر باشد
 و آن اعمال چون بعد این شقیه با دفع شود و بهتر و زودتر اثر کند علاج و دیگر بسین خوش
 است که از دانه با سوراخ محل قطع آن رود و قطع کردن زرد آب با سوراخ و این جنب گاو
 باید کرد و آنکه از محل قطع خون صالح با فراطر و دیا از با سوراخ با فراطر منفع شود و بلا شبهه
 این بر و حال ضعیف عظیم آوند و باشد که سیلان ماده و مورث و جی صعب شود و در محل
 و آبس همان است که مرار آرد سیلان خون از جراحت ظاهری و باطنی را انقیاج افواه و در
 گفته شد و استعمال آنها اینها بعضی بخورند و بعضی با حقیقتان کردن و بعضی صفا کردن

تا ختم کند تشخیص محل بریده را و بعضی بطریق ذرور و بعضی آبرزن هر یکی چنانچه مقتضی وقت و
 محل باشد و تعیین آن بطیب مجرب متعلق بود و گاه باشد که در افراط سبب آن
 شد اطراف قبل از ارسال و احتیاج افتد و النفع بود و زرد آب و سفیاج از زیره مردانه
 و شادنج عدسی و اقلماسیم حله شسته در مری سکن طلاء کردن باز دارد و سهیم یا بید
 جراحت با سور و محل قطع آنست بعضی مدلات لایقه از آنچه در بحث جراحات و شورش
 و اورام داخلی و خارجی گفته شده مکرر او شدر و اندمال با سور وقتی باید توقع کردن که
 سیلان خون مستقر آن منقطع شده باشد بنفشه و بو اسیر مندل نشده و دستور این عمل از جراحی
 بود و آنجا که ناصوری در مقعد پدید آید از آنچه در محاشس همین است اختیار باید کردن از آن پشته
 بدستکاری باید اصلاح با سور گاهی که با سور رنج دارد علاج آن هم از این نوعها باشد که
 مذکور شد چه آن هنگام همچو عرضی بود درین مرض را و آنجا که بی با سور بود و اندک باشد به علاج
 قوی احتیاج نیفتد و همین قدر مراعات باید کردن که زیاده نگیرد و ترک مولدات ماده آن
 نمودن و معدلات سودا خوردن و گاه گاهی متعده و گرده را بر وغن کاوی عوارض ساز
 و همچنین به پیه کرده بزور ترطیب غیر ضعیف معده کوشیدن و مداومت بدوای مقوی چنانچه
 در با سور گفته شد کردن و آنجا که قوی باشد با رعایت این تدابیر مذکور قصد و تنقیه ماده مسلی لایق
 در هر چند وقت که قوی در آن می یابد باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقب بستر نمودن بسیار
 و مداومت خوردن پایچه پیچیده و تزید آن صباها درین باب نفی عجب دارد و با طعام گاهی سکه که
 خوردن هم منفعت رساند و زعفران و شهابه آن از گرمیهای ضعیف و مضر باشند و زهره
 شربین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سود دارد و اسهال
 آنرا بغایت نافع بود و الله اعلم ^{بشخص معتمد گفت} مراد آنها بسیار بود و تشویش میدهد
 مجرب فرمود که با خورک ماده مجامعت کردن نافع بود و یک نوبت چنان کرد و صحت یافت و الله اعلم
خارش صفت سبب این یا گرم خوردن بود که آنرا می گزند و غده میکند و ظهور غلبه آن
 در بران بدن گاهی دهد و یا خلطی بود و بورتی یا ماری که غده آنرا میگذرد و مقدم تدابیر مولد آنها
 است و کند و از خوردن علفهای لزج چون بورانی برگ چیت در و سفیاج چیزات بسیار است

و یا قرحه بود و غرغره و یا مقدسه شقاق یا بوسیر باشد و این با سوزش بود و علاج آنجا که سبب
 گرم بود یا قرحه بدستورش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط گزنده باشد تنقیه باید کردن
 و همچنین آنجا که مقدسه شقاق و بوسیر باشد تنقیه لازم بود و بعد از آن تقویت عضو نمودن
 بقیر و طهای مناسب رافع و گفته اند که پنج معده سبب که وجابت عصص لسی نافع بود و پیه تازه
 بدست نیکو نرم کرده طلا کردن بر محل خارشش هم لغایت نیکو بود و خصوصاً که تاب گرم بسیار
 شسته باشد و مدتی در آب گرم شسته و بای که گل سرشوی بسیار در آن حل کرده باشند
 شستن عظیم نافع بود **سستی** شرح این صفتی بود که عضله که مقده را فرازم میگردد و بدین
 و بار و ثقل رفیق بی اختیار گاهی بیرون شود و سبب یا بسیار شستن بود در حرزهای سرد
 و تقدم آن فعل گواهی و پدیدار طوبی باشد در حرم مقده که از جایی عضله آن کند و علامات
 رطوبت و آمدن بلغم بار از بران آشفته و کند یا آسکبه که بصعب آن رسیده باشد از ضرب یا سقط
 متعاقب بودن مرض بان حالها و فته شاهر آن باشد و بعضی جایها نیست که آب و هوای سست و گرم
 دارد و مردمی که بدان متعاقب استند چون بد آنجا روند این طبیعت و استرخا مقده ایشان را
 رست و در چون آب شست **ما سوزش** علاج آنجا که سبب رسیدن سرما عصب باشد تنقیه
 رطوبت باید کردن و بر بهره قطن نیز نگذارد باید کردن و از سرما حفظ نمودن و آنجا که سبب طوبت
 و استرخا عصب باشد تنقیه رطوبت باید کردن و در آرنجهای قابض مقوی شستن و بعد
 روغنهای قابض محلول مایه در بر یک گرم و زرد شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود
 علاج نتوان کردن و آنجا که آب و هوا تنقیه آن بوده باشد تغییر آن باید نمودن و بعد از تقویت
 عضو کردن و الله اعلم **پا زگر و پیر** این مرض بود که بزور قضا حاجت
 مقده باز گردد و دیر و نایب اند و بصعوبت باز جایی رود و سبب این استرخای عضله
 بر جایی دارند و مقده باشد و گاه باشد که مرض ورمی باشد و این خارج بحث بود **علاج**
 آنچه در علاج خر و چ مقده که دوکان گفته شد و جمله لغایت نافع و مجرب بود و قبل از رختن توالت
 بر آن شستن در آبهای قابض آنرا بر وخن قسط و مضطک و مورد چرب کردن نیکو بود
 گاه باشد که استیاج اند بدست آنرا بجای برند و پیه نبند تا محکم بایستد و فرار گیرد و الله اعلم

باب پنجم و هفتم

در بیان احوال گروه از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض کلی و اسباب علامات و معالجات آنها از ترکیب و وضع و مزاج کلیه و منافع آنها بدانکه گروه عضویت مرکب از گوشتی سخت و کمند و عروق و شرائین و غشای که غلاف است و بعد دو دانه و شکل هر یکی چنان واقع است که گویا محیط بسطح ظاهری از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از هر دو پشت تراعلها اتصال یافته اند و جانب مجرب اینها بسوی کمره واقع است تا در حین پخت خم کردن باندام بود و کوفه نشود و منع آن نکند و گروه درست از برابر که دو جیب سختی بر تر نهادند است از بهر آنکه روده اعور چون سختی بجانب راست آمده است بر آن محاذ است پس جیب او بالاتر لازم آمده است با هیچ یک بهم مزاحمت نکنند و از جگر بر دو گروه منفذ است همچو رگ آب که جگر از خون جدا شود و بقوت ممیزه دفعه جگر و جاذبه که در بدن منفذ نکند و آید و گروه یقیه خونی را که بدان آمیخته باشد و از آن بر رفته و بدین جهت غذای آنها را تر و سخته تر شود و چنانچه شایسته آنهاست و از جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طعام و تان ناخوش کنند و گاهی از بخار آن خفقان و غشی تولد کند و از بهر که و منفذی اندر میان کشادوست و آبهای که گروه از آن جگر و اعضا کشیده بعد اتمام فعل خود بدین منفذها میفرستند و این منفذها بار ابرار پنج خوانند و مزاج کرده مایل بسردی و تری است و ازین جهت بر غشای او پیوسته تر تواند بود و وصفی که با آن آمیخته بود و گذر و سختی حدت آن شکسته گردد که تا چون بمشانه رسد از آن سوز و پوست که در احسن نیست و او را که او را لهارا بواسطه غشائی است که غلاف و حافظ است و منفعت او یکی همچو منفعت سایر عضوهای دو گانه است چنانچه اکثره کور شد و حقیقت در بزرگ اکثر اعضا و اجزای حیات آن تواند بود که مبداء اعصاب که معدن روح نفسانی است و اعصاب معدن روح حیوانی که تجویف دل است و دشمن واقع اند و الله اعلم و اما امراض کلیه اسباب و علامات و معالجات اینها سو و اطراز گرم سبب آن بیشتر غلبه خوردن گرمها بود و از طعام و شراب و دار و دهنش بر تنور و آتش

ورنج در یافتن علامت است که بول زعفرانی و نیز بوی باشد و شنگی غالب بود و
 بهای او سنج باشد و بول بسیارنگاه تواند داشت که سخت گرم شود و دغذغه کند و از گدازش
 آب مجری را گاهی باشد و شہوت جماع غالب شود و قطن گرم بود و علاج تعدیل و تبدیل بود و
 از اسهال و اغذیه بار در بطبع غیر جالبه و بستر راحت در هوای سرد و با شتعال جفنها و ضحاک
 و طلالهای خشک چنانچه در سوء المزاج اکثر اعضا اشارتی بدان شده و خیار و باد رنگ سیر که خوردن
 نفی نمکود و اگر آنرا نرم بکنند و از لته شمال بیالایند و با ترنجبین و سستور و تخمین سازند و حساب
 از آن خورد بنمید بود و گاه باشد که در طلالی آن کا فوراندکی داخل باید کردن و فائده دهد و گرمی
 جگر و مراقب بر آید اینجا اصلاح کردن صواب بود و آب سرد تر ناشنا خوردن و بعد حمام و ستر
 سرد و خفشتن اگر درین متغیر حاصل باشد سوء المزاج **سبب** و سبب این ضد اسباب
 گرمی بود و از بس زور کردن و جماع و حرکت سوار علی و آب سرد خوردن بر زمین سرد
 خفتن بسیار احداث این کنند علامت این آنست که بول سفید باشد و شہوت جماع کم یا
 باطل گردد و پشت او بچوب پشت پیران ضعیف شود و در قوت و حرکات و بهای سفید باشد علاج
 تعدیل و تبدیل مزاج آن بود و بجز بای گرمی فرا مناسب کرده و مداومت رس و کسی و بلاد و معجون
 آن و حلوائی مغز بادامچه کوبی و حلوائی بار اوسر و معجون لسان العصاره کوفته و صبل شسته جله
 از سوده اند و احتقان بشور بای سر برده و کیو تر بچرب و عن بادامچه کوبی و بار و عن جوز یا ر و عن بسته
 یا ر و عن بادام تلخ یا ر و عن ناحیل مفید باشد و آنجا که ماده سبب این سوء المزاجان شده باشد
 اول تنقیه آن بقصد و غنیه و باید کردن آنگاه این علاجات را بخرمی گردد و سبب لاغری
 و کم مپی آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خوردن گرمیهای گدازنده و مدرات و چیزهای
 خشکی آورنده یا سوء المزاجی باشد خشک سرد یا گرم علامت این لاغری بدن باشد
 بجهت سریان جناف آن بکند و ضعف پشت بود یا زردی اندک و انقطاع شہوت و حصار
 و سبیدی بول در دوران و باشد که قوت چشم ضعیف شود و صداع بینی می باشد و بول نگاه
 نتواند داشتن و گر گاه در نیا سرد بود و علاج آنجا که سبب کثرت بهای شربت بود و بهای شربت از آن
 باز باید استنادن و استراحت چشمتن و چیزهای طبع سمن از آنجا که در کثرت لاغری مغز را گفته شده

اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال خیرهای خشک آورنده باشد از مد و غیره و تیر بسند آنها را ملازمست باید کرد و آنجا که سبب سود المزاج یا پس بود در تعدیل و تبدیل مزاج تن و گردن و خصوصاً باید که کشیدن خنایچه مراراً بدان انجام داده و حقه سر و پا بچوبه بپایه کرده در غیاب غایب مجرب دارد همچنین خوردن گوشت گرده حیوانات و پیه کرده در اطعمه و حله چیزهای جالبی و نیز و تلخ و شور درین مرض مفید بود و اکثر مغزیات نافع آیند و تدابیری که جهت مزید کردن بعد تعدیل مزاج کرده بغایت سودمند بود و در اوست طلای پیه کرده بز و غیره و یا آنچه گرده بسیار برهنه بند نافع آید میان باز کرده او را گردان مضر باشد و بسیار بر پایی استخوان خصوصاً بر ناشتا عظیم مضرت رساند و بر بسترهای نرم کتان خفقی فائده دهد و شکم را نرم داشتن بچیزهای نرم خشک و در عجز بار و بسیار سودمند بود و بچیزهای گرم و نرم در بار و مفید افتد و احقان همین حکم دارد و الله اعلم **ضعف گردن** این صفتی بود که گرده آبی را که بد آید خون آلود و نتواند گوارانیدن و خون آنز بهجت تغذیه خود گرفتن چنانچه مقرر او بود و همچنین دفع کند بدرد و سوزشی و بول قبل از هضم غذا سفید باشد و بعد از هضم همچو گوشت بر آید که آنرا اسهال گویند و با آن شهوت و جماع و طعام کم گردد و اگر چه سبب مطلق خلقت کرده جمله مرضهای آن بود لیکن سبب این خصوصاً تحلیل توام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه سبب این صفت میمیزد که بود و علامات ضعف هر یکی دون دیگری میسر گردد و سبب بحر آن بود و علامت بحر آن صفت مرض موجب آن بدان اشتداد کند علاج اگر مانعی نباشد رنگ با سیاه باید زد و تدابیر فربه باید کرد و آنکه محالش میبین شده مرعی باید داشت و همچنین از تدابیر سود المزاجات که سابقاً ذکر شد و بکار و دشمن و ضما و دمای قالیض بر کمر گاه نهادن و فادیه حیوانی و موسیای بسیار دادن و از سهیل و در پیچ ندادن و از جماع و حمام و حرکات عظیم منع کردن و آسایش فرمودن در هواهای خشک و غذای او از عذسیه بسیار و غوره که با کببه برده و پیروزان بخت باشد و اثر به از بر بهای ریش قالیض و ریاتی و سونق شیر و گندم در آن در بهاء و قرص طباشر و اشال آنها فرمودن و در وقت اشتها شیر با فلو نیا و اقراص جبنار و اشباه آن بسی موافق آید و آنجا که این مرض گفته گردد و در اطراف درم بدید آید علاج اشتها و

بیش با بد گرفتن و انداختن با دوجوای کرده علامت این آنست که در گاه در ده
و شده وی بیکرانی و در حین گرسنگی زیاده تر گردد و شب بر و بالانزد و در بعضی با آن منکوب
و گاهی مرتفع شود و باز عود کند و فرقی میان این و آن با دوسو ضعیف بدان کنند که انتقال
این بدان مرتبه نباشد و غلبه این نفخ مرقا بود که بدین قتل گردد و علاج این خبر کردن است
از سولفات باد و استعمال محاللات مدد از داخل بخوردن و احتقان کردن و مالیدن و غشای
محال با دوجوای روشن زرد و سداب و نهادن ضماد های باوشکن از آنچه در امراض ریجی مکرر منبر
شد و انداختن سنگ کرده تولد سنگ در اعضا مطلقا اثرات قوی باشد که ماده
بلغمی لزج غلیظه که اندر آن عضو باز مانده است اثر کند و شست و طو بات آن نماید و تجر گردد و
من چنان دانم که در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدبیرات خارجی و خانی عاقد سنجو بخار
که در معادن اجبار آن فعل میکند پدید آید و تولید سنگ کند و بدین جهت بعضی مردم را واقع شود
و این ماده سنجو گاهی از بوی هم خالی نبود و باشد که اجزای ترابی بسبب خوردن آبهای لالی و آب
آن با این ماده مخلوط باشد و بر آن اعانت نماید و نادر آمده و خون هم در او را هم جلب و تجر
گردد و بسیار خوردن چیز های غلیظه لزج و خاکناک و حریات و انچه و آنچه عاقد بود و کثرت بلغمی
و قلت او را برین مرض اعانت کند و در بر آن این سنگ بود و تجر بیض پیرانی که فربه باشند جهت
ضعف قوت دانسته کرده و غلظت و لزجیت ماده و ضیق منافذ فلند و در گاه و گاه فربهی مزاج و
که گوشت و جو انان لاغر سنگ کم تواند پدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جو انان
و کمالات قوی اندام سخت گوشت را که رگها باریک بود و چیز های غلیظه و در با هم بسیار خوردند هم
این مرض طاری شود و در بلادی که آن هوای سرد باشد و برنج مذکور بود و خوردن ایشان این مرض
بسیار متوقع باشد و در بلادی که هوای آن گرمی مائل باشد خربزه و خیار بسیار خوردند اکثر آن مردم
ازین مرض این باشند و سنگ کرده بزرگ نباشد جهت تنگی منافذ آن و رنگ آن سبزخی مائل بود
جهت ضعف کرده از بر آب از خونی که غذایی وی باشد تولد سنگ اندر مردم و گرده بیکبار ممکن
بود و بعضی مردم باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید این را و بیرون آمدن آنرا
هم فوئی باشد میان شش ماه و سالی و این مرض خواه در گرده باشد و خواه در مثانه و سیدر است

در فرزند آن پدید آید همچو سایر امراض ستواترات علامت حدوث آن در گردنه است که در
بول چیزی همچو رنگ ریزه سرخ یا زرد سرسبز شود گرانی ستواتر و غلیظی در قطن و در دسه
در گردنه بی نبی می باشد و بوقت استلامی رسیده از قطن و باشد که همان جانب در آن خنده
پدید آید و آنجا که در دیار سینه پدید آید بعد مکرر علامات سنگ می بود بر آنکه سنگ در مجاری بول
باز مانده است و چون آن وجه سکون باید محقق گردد که از مجاری ممانعت نرود و در آنکه چون
مدت تولد سنگ در ازان باشد و جمعی که ازان اندک اندک زیاد گردد و در وقت در ازان غالب شود
و در محل سنگ قرار گیرد و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار باشد و فرد آید و بد آنجا مایل بود
بطرف پشت از جانب سنگ بدین اعراض از قطن ممتاز بود و آنچه دلالت کند بر آنکه سنگ متولد
میگردد آنست که بول غلیظ و کدر باشد و یکبار رقیق گردد و در بول سیاه و یکبار سبزه و
و بحر آن مرض و تقدم سیاه فی ظاهر میگردد و تخصیص که صاحب آن سیر و قوی و یا سخت گشت و
باریک باشد علاج آنجا که مقدمات آنرا در باندختن اسباب تولد ماده آنرا منع باید کرد
و ماده آنرا بقیه های قوی تمام تحقیقات مناسبه به فعات کم ساختن و از محل باز گردانیدن
و مسهل مناسب بنظم غلیظ دفع کردن و اگر دره را تقویت نمودن و پاک ساختن از بقیه مواد غلیظه
بهدرات و غذای کلیه و اذن و آنجا که سنگ متولد شده باشد هم بدین تدابیر سختی مدد آنرا
اولا کم باید ساختن تا قوی نشود و کمتر گردد و لیکن آنجا که زور قوی در او زیاد شود قوی نشاید فرموده
که بیم نگیرد ورم بود بعد ازان باید تدبیر بریزانیدن و اخراج آن کردن با دویه منقیه قویه درده و
لغز انده و نرم سازنده مجاری و ماده مجبیه و مثل عترت سوخته و جگر السود و دروغن و عترت
و خرگوش سوخته و پوست تخم مرغی که بجه ازان بیرون آمده باشد و خاکستر شیشه سوخته و خاکستر مشاخ
کرنیب بنطی رسیده و سنگ گردد و در نشان در بول قیس و جگر خشک کرده و نبات و خاک و قسط
و حب لبان و غود لبان و دروغن آن و حرش و پرسیاوشان و اسقوله و قندریون و سنگی در میان
اسیخچ یا بند و دروغن زراچ و منتر عکه و کلایر پیر و موز و دواک و از اینان و کرفس و برگ و تخم ترب
خربزه و خیار و قشاق و انگور و انجم سفید و خل گبری و بوره ارشی و قطن و دوج و کاسنی و تخم خطمی و
توت و خبازی و خوش نظر و خون خشک قیس چهار ساله که آنرا در اول صیفت فرج کرده باشند

در بول باندختن
در بول باندختن
در بول باندختن

واداخل واداخل خون ادر اگزشته باشد واداخل آنرا گرفته ولبسته شدن ریزه ساخته و
 بر روی مچل بر آفتاب خشک کرده واز غبار حفظ نموده باشند واین را بعضی بداند خوانده اند
 سبب قوت وکسرت اثر وی در ریزانیدن سنگ وکسرتی از آن تا چهار درم بود
 و طریق خوردن این ادویه ریزاننده سنگ چنانچه محصل مطلوب شود ودر اعتدال بازماند
 و قوت آن شکسته نگردد و دانست که از مدرات آن مثل بزگزرس و با قوت قویه با محضه و
 آن از ادویه قویه بخشی بسیارند تا آنرا از زرد و بر آن راه بر و برساند و چون بچنان چه زرد و برساند
 زرد می گذرانند پس چیزی که آنرا بعد وصول بخطه مکث کنند تا تاثیر خود با تمام رسانند یا میندازند چیزها که
 از ج متع مثل آکو و شباهه آن و چون از قوت و ج آن بیم درد و رست از سنگناست چیزی
 که با خاصیت تسکین کند چون بزگزرس و یا شجدر تسکین نماید چون خشخاش کرم با آن بخشی یا رسانند
 چون سبب در قوت عضو ضعیف شده و از مقویات نیز با آن بخشی فهم کنند از جنس سلیقه و
 سنبل و مثل آن وادون جالی طبیعت هر یک را در آنچه لایق است استعمال نمایند و کنگبین و
 و کبری بزوری و قدری شیر خشخاش و صمغ باهمدگر جامع این مطالب اند و نفع قوی را
 با اینها وادون نیکو آید و در مغز که دکلغ تنها اکثر این منافع حاصل بود و مقدار آن تا نخود و
 بزرگ طبیعت نیز از خوردن آن بسیار منفعتیست و اگر ازین ادویه ریزنده قویه چند تا با هم
 ختم کنند شاید چنانچه در قرابادینا کورست و هرگاه ازین خواص مطلوبه در جبدی از آنها باشد
 ترکیب آنها منعی بود و از ادخال چیزی گرم دیگر از خارج مثل مرکب روغن عقرب و شک و مغز که
 در بسیارشان و شباهه آن تعیین مقدار هر دو این را از کتب ادویه باید جست و بعضی
 در سنگ مشابه گفته شود و مناسب حال هر شخصی برای طبیعت با هر شعلی باشد و حال ایشان
 منفعت و اکثرا بیشتر وادون هم گاهی یاسند وادلی آن بود که چون این ادویه خواهند خورد
 نخست مرص را در آرزین مرضی نشانند تا بالایی که گاه و بمرخیات لافقه فلول یا احتقان کنند
 تا مجموع انگاه وادوبند تا مجاری نرم شده باشد و در قوت واداباسانی بیرون تواند آمدن
 آرزین و نظوس مناسب بگیرند ملو خیا و تخم کتان و کلغ پرشته و بابونه و کلبل و خیزه و مخطی
 و خوش نظر و خاله اند که جلد را جو شانند و بکا دارند و اگر قوه ازین ادویه مرضیه و نفی مذکور ترشید کنند

و بکار دارندیم عظیم نافع آید و محمد زکریا گوید که بسیار تجربه کرده‌ام بقصد وجع شکم یافت و بعد از آن
 سنگ با سانی بر دل آید و آنجا که سنگ از گرده جدا گردد و در جای دیگر باز گردد و آنرا با جلاسن
 در آبریزن و شکم به آب گرم و روغن زیت مخلوط و تحریک باید نمودن و تا که از تنقیت مناسب نباشد
 و بکنین مسالک و منافذ سیر درخسیند و نهایت این تدبیر در کثرت سنگ مشاء اشارتی واقع
 شود و انشاء الله تعالی و مردمی را که این مرض به پیوست بازمی آید پیوسته تریاغات حال کرده
 مشغول باید بودند و برقی که در مداومت نمودن و گاهی سبیل بلغم و خلط غلیظ خوردن و از چیزهای
 غلیظ و گرم کسختند و گرده پیریز کردن و همه چیزهای جامی و لطیف خوردن و هر روز بر بالاس
 طعام معجون را و عقرب و اسبباه آن بکار داشتن و آب سرد با طعام و بر ناشناگایی خوردن
 و خربزه با فراط قبل از طعام نوشیدن و بر سترهای خشک نگیه کردن و از جماع و حرکت منع نمودن
 بودن و الله اعلم و رحم کمالی این اغلب دسوی بود جهت بیشتر که شستن خون بروی از دیگر خلط
 و صفراوی و بلغمی و سوداوی صلب هم افتد بر سبیل مواد موجب درم بدین محل اکثر کوفته شدن
 گرده بود از حرکت عسیر و یا از خربزه یا از سقط یا بسن چیزی گران بر میان مانند همیان و یا از بسکه
 حبس بول یا از زوری قوی بر داشتن چیزی گران باشد که از انتقال ماده مرضی واقع شود و این
 علت گاهی در هر دو گرده افتد و گاهی در یکی افتد و در هر یکی از این نوعین تا در تمام اجزای
 گرده باشد یا در جانب ظهری آن یا در جانب عصبی آن و یا در داخل آن قرب محل تجویف
 و یا در خارج قریب بنشامی که خلاف ویست و باشد که عظیم درم بدان مرتبه رسد که راه رود و
 سکند و قوتی بدید آورد اما علامات مطلق درم گرم که تمپ لازمست با قترتها و سجا بهایی بی نظام
 و قشریه با التهاب و گرانی و تند گرده دارد و در بسیار خصوصاً درم نفشاد و علاقه آن نزدیک
 باشد و هرگاه درم عظیم بود صاحب آن پشت رست و مرفه و عطسه کردن هیچ نتواند و باشد که فساد
 ماده بدماغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل بدید آید و آنچه بدسوی مخصوصست آنست که حرارت
 وی تیز و گزنده باشد و تند و غلبه کند در محل در و یا گرانی و یا هر خطه تشنه شود و ببول کردن کم
 برخسیند و در رنگ چشم و روی سرخ باشد و تیره و برافروخته و آنچه بصفرای مخصوصست آنست که
 شب وی سوزان باشد و گرانی کم بود و سوزشی در محل باشد و تشنگی غالب بود و چنانچه

از خورون آب سسلی نگرود و بول اندک اندک ویزد و زود آید و مجری را بسوزاند و رنگ رسد
 سرخ بزدی مانک بود و از آنجا که درم گرم و سید گرد و داین جمله اعراض مذکوره غالب تر شود
 بول بر سیدی باقی بود و بیمار چنان بیدار که چیزی سران بر کرده آید و خفته است و هرگاه و سید خفته گردد
 این اعراض بتدریج سبک شود و بول رنگین گردد و چون درم منقرض شود و زایل گردد و از سر
 اولاد بیدار چنانچه در انفجار او رام باطنی گفته شد و چون بطرف مشانه کشاده بود و سواد در بول
 ظاهر گردد و در حله درخت بول سفید بود پس نزد گردد و باقی ماندن آن بر سیدی دال بود
 بر وقوع و سید یا صلب شدن درم تحلیل یافتن طائف آن و باقی ماندن کثیف آن
 و آماص صلب و موی از وجهی خالی نباشد و بلغمی با ثقیل جلیل بود و سوادوی مطلقا حسن و ج
 نباشد و بریم که از دایه غشیه به بول آید اگر سید و سوار بود و گنده نباشد امید دارست
 و اگر با خون آسخته و بدبوی و بدقوام بود امید خضر نتوان داشت و اگر از گرد و سبب شانه
 شانه بکشد و سبب رود و منفع شود از طریق جگر و با سار بقا و یا نوعی دیگر از جود دفع
 طبیعت بد باشد و علاج دشوار پذیرد و اگر نقصان می شکم کشاید هم سخت بد باشد همچنانچه
 طریق آن در دیگر اورام دانسته شد باید شکافتن و اخراج آن کردن و آنچه مجتمع شود و بماند
 شد و آن در بدن ایجاد زرد و دایه کند و اما علامات مطلق درم سرد کرده است که
 بت نباشد و گران بسیار بود و سایر اعراض کم باشد و آنچه بلغمی مخصوص است است که
 انحال کرده در وی ضعیف تر باشد و ثقل و تمد و محل بی التهاب بود و بر خورستن به بول
 دیر دیر باشد و بول ویز از سید باشد و قوام بول غلیظ بود و از آب گرم و سوادوی کم است باید
 و شست چشم و روی شنج باشد و گاه بود که تمام بدن شنج گردد و آنچه سوادوی مخصوص است
 قلت گر نیست نسبت به بلغمی و حضرت رنگ بول و کمی آن و وجه آن با حس در جانب
 سپرز کرده و رنگ روی و منحنی ماندن پشت چنانچه رست نتواند کردن و لاغر شدن
 را منا و بر گما و ضعف شیب نیمه و باشد که عدوی در سینه و حتما می ران حادث شود
 و این اورام از ابتدا می صلب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که سبب درم ضعف
 و قوت می گرده آب از خون متمیز نشود و در عروق باز ماند و باستفسار او کند و در مطلق

این اورام مریض را بر جانب عضو متورم خفین و سوار بود و هرگاه بر جانب مخالف آن
خسید چنان پندارد که چیزی گران از محل درم آویخته استاده است و پشت باز خفید
اورا آسان باشد و در درم گرده است از جانب دست و نزدیک جگر محسوس گردد
و باشد که در درم جانب چپ از نزدیک شانه دریافته شود و هرگاه درم عام بود بر هیچ جانب
نخواهد خفین و در از هر طرف محسوس گردد و باشد که در درم داخلی آن بول بالتمام باز گیرد
و علاج آن بدین سه گانه و دو گفته اند که سفید می و غلیظی بول با پتی نرم بی آنکه اسهالی باشد
یا مغلیط و فسطی واقع شده بود یا آفتی و دشتی در و ماغ و احتشاد واقع باشد مقداره حد و شش
این مرض بود جهت تشرب کردن مواد آن اقامت را علاج بد آنکه اصل عظیم در تدبیر
این درم حفظ آنست از صلب شدن و در تبدیل قوام ماده آن بغایت کوشیدن زیاد
بر مراعات سائر اورام احتیاج این عضو معدن تو در سنگ است و سخت گوشت واقع است
پس طبیعت آن تحلیل لطافت مواد و تقصید کثایف آنرا بغایت قابل باشد و باندک
مقدار آن فعل بظهور رسد و بموجب قویه از آن باز استند هر چه مواد را افزوده بکثیف
گرداند بکثیف یا خاصیت آن مقدار که ممکن بود استعمال آن نشاید کردن و اطباء در غیاب
تا غایت احتیاط فرموده اند که آب سرد را که در دیگر اورام در صین غلیان حرارت اندکی
متجسس کردن تجویز کرده اند اینجا جز بزمیدن نظره نایمی که از کوزه نوب آید خفست نداده اند
و آن نیز بشرطیکه بغایت سرد نباشد و استعمال او دویه حاره محلل لطافت و بار دوی محمد را از
داخل و خارج هم بدین قیاس باید نمودن و قوانین مراعات اوقات مرض و تقیهها و استعمال
غذا و شربت و دوا از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لایق بر شخصی همان نوع است که سابقا
در درم معدنه و جگر و غیره همین شده و با کمال در تبدیل قوام و مزاج این ماده و صلاح
درم چند رعایت باید کرد که یکی آنکه اینجا از درات قویه ماده که تشنه کرده و شانه از بقایا
حرکت فرجه درم احتیاج نباشد و در نزد جگر یک کردن آن مواد را در ساندن محصل
مرض از ضرر است بافتن از بر نو استن بقا ضامی بول هر چند در کم دادن آب این مصلحت
مرض بود دیگر آنکه مسهل قوی اصلا استعمال ننمایند جهت و قروح سده قوی چنانند

و دایمی نوی اخلاط را غلبه تمام و از اعمالی بدن با سافل باطل ساختن و حدیث و گرمی
 و دوا و جملہ این حالات بدین مرض منسب بود و دیگر آنکه خیرهای سخت و گرم و تیز طعم سخت
 ترشش یا شور طعم دارد و درازند جهت بد ساختن آنها کیفیت مادی و سبب دردم را دیگر
 آنکه در تحقیق بعضی جهت منافع مذکور و قبل ازین میبایست گفتند دیگر آنکه از حرکت که کوفتی بجل
 رسد بغایت محترز باشند و دیگر آنکه در جذب مواد درم بجانب مخالف و تحلیل باقی آن
 باحققان ملازمست نمایند جهت قرب محل بی انگسار قوت داد و لیکن در درم بسیار مطلقا
 فصد با سلیق یا صافن یا با یض این تدابیر کنند دیگر آنکه پیوسته شکم را نرم دارند بکشمه
 و اغذیه لائقه جهت رفع مزاجت قفل رسیده با کلبه و تقلیل مواد زائد و مضره و اما که مادی
 مرض بجانب امسا و دیگر آنکه با استعمال ضمادات و نظومات و آبرنها و طلا یا و اغذیه و
 و هر چه در آن کیفیت قویه یا فصل یا بطبع باشد از آن بر میزند و غایت اعتدال مرعیه دارند
 جهت آنکه از صلب شدن درم این شوند بطور علامات نضج انگاه اگر تحلیل کردنی است
 پیشتر تحلیل کنند و اگر نپزایند نیست بستر بریزند بعد از تدارک باید کردن محل در و پدید
 آن بدستوری که در او رام و داخلی گفته شده باید کردن و در نرم ساختن و درم
 صلب هم بنوعیکه در تدبیر او رام صلبه داخلی و خارجی گفته شده سعی باید کردن و اگر چه صعب بود
 و چون گرده را با بشانه اشتراک و مناسبت بسیار است و اکثر تدابیر هر یکی تدبیر دیگر بود
 تفصیل این علما و تعیین اغذیه و آشوبه و ادویه را از مجتهد و درم مثانه استخراج باید کرد
 و جملہ را با قوا این تدابیر او رام داخلی مذکور و سابقا خط کردن و الله اعلم قرصه
 سبب آن مایع بود که از گذشتن سنگ پدید آید یا منفرج شدن درم آن باشد و یا گداز
 خاطر تنبیه کنند بر آن ششم کمتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون و پوستها
 سرخ رنگ بود و ربول و کمی بوی در قی و نمودن درد در قطن و خاصره یا پیش گشتن و تشنگی
 غالب باشد که در دگر گاهی بکثرت رسد و اگر قرصه در مجرای سخت کرده باشد که از و بشانه
 می آید در دبا و دوسال علامات در حوالی نان و شبگاه و پیغوله را آن محسوس گردد و در
 ششم بول بسیر بریزد و در دران همین شیز شود و چون قرصه در گشت کرده باشد

با وجود علامات سابقه گرم و تلقین دستورش محل و صلا یه نبض باشد علاج در حقیقت
 باید کردن یعنی متواتر هر روز بسیار باشد که این تقیه منفی گردد اندازد و بگوید تقیه حاجت کم کرد
 ما و دوبار دوشستن مانعی از هیچ و اگر در خون زیادتی باشد از هر دو باسلیق قصد باید کردن
 جانب موافق که قصد درین ابواب تدبیری پیش بود اگر در هر دو که در هر دو اقتاده باشد
 از هر دو باسلیق قصد باید کردن و اگر در مجری اقتاده باشد قصد صاف کردن اولی بود
 و بعد ازین تقیه به نرم دوشستن طبع بطنیات مواد را بجانب مخالف مائل باید ساختن و اگر
 صفرازی باشد بطنی قوی که تغذیه در آن باشد دفع آن باید کردن و از هر دو طبع غلبه از
 ترشی و شیرینی و تیزی و دشوری داشته باشد در باید بودن و همچنین از مولدات خلط سفید
 قطعا استعمال نکردن و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضرر و بلکه بر شور باقی اقتصاد کردن
 اولی بود و کاش بیشتر که استفناخ و ملوخیادران باشد خیلی بار و عن بادام موافق آید و از جماع
 و حرکات متعب که مانع رسیدن عضو باشد پرهیز باید بودن و اینجا که ریح صعب بود از خوردن
 مناسب چیزی باید دادن و در حقیقت قوی ماسکی هم اگر اندک و خنل ساز نیز مناسب بود
 و قرص کاکچ و شراب خشخاش دادن و شیر خراخته درین شکم تقیه قوی سی نافع بود
 و همچنین شراب آب آلو و شراب خراصیا یا شیر خراخته خشخاش و خیار و خرده مجموعه و در دران اولی
 بتخصیص در قوی مبالغه کردن بسی مضرت رسانند و بمقدار ضرورت پاک ساختن محل
 باید استعمال نمودن و صباح جواب که استفناخ و برگ خنملی و کدو در آن باشد دادن موافق آید
 و همچنین کشکاب و شکر باشد که جهت تقیه جلاب علی با تخمها باید دادن گاهی که حرارتی نباشد
 و شیر خرا آب تخمها و شکر هم مناسب باشد و هرگاه محلی از چرک پاک شود و تیز بر دیا نشیند
 باید کردن بخور رسیدن او و پیر و پانزده چنانچه در دیگر قروح داخلی گفته شده بتخصیص قروح
 و اورام منجمده اعضا دادن چهار اوقیه هر بار او با آنچه مناسب مقام باشد و در او
 شیر زنجیران در آخر شیر گا و با قدری عسل باشد آغشته یا قدری از کشمش به موافقت مشعل
 شربت بنفشه و غیره و اینجا که چرک پاک نشده باشد باز ایستد مرخص و در آرنجی موافق
 باید نشاندن و مجاری نرم ساخته آنرا تحریک کردن تا بسته نشود و سبب مزیت علت گردد

و قبح موضع کلیه دارنده و خوراندن در است نرم کشنده آنها استعانت به آب باشد و
 آنجا که مزاج گرم نباشد تدبیرات فی الجمله گرم تر باشد که در آن اگر سردی باشد و اندک
 از نفوذت اعضا می رسد غافل نباید بود و آنجا که قرحه شکر گردد و در شکر باده یا سقاز بود
 و صلاح آن جز نبوده لایق نباید کرد و اگر در می هم با قرحه کلیه اتفاق افتاده باشد در اجابت آن
 نیز باید کرد و در فصد مکرر محل خوراک نافع آید الله اعلم

باب نوزدهم

در بیان احوال مثانه از ترکیب و دفع و مزاج و منفعت آنها و امراض وی و اسباب علایق
 و معالجات اینها از ترکیب و وضع و مزاج مثانه و منافذ آنجا
 بدانکه مثانه که مقرر دفع آبهای فاضله بدست منفعت عضوی است معنایی در دو قوس
 و خطیقه مانند و شکل بلوطی واقع است میان کشاده و دوسه پیرمچو مرغ و قوی اندر زمین آن از
 عضبهای جانویه و ماسکه و واقع بافته شده و تا کار دی نخله آنها بر وفق طبیعت انجام رسد
 و قوی بیرونی و صفاتی است قوی تا هرگاه که آب غالب در وی جمع شود قوی اندر وی
 حفظ کند تا اجزای آن از هرگز باز نشود و منفذی که از گردنه مثانه کشاده شده است اینجا که مثانه
 رسیده است راست و درون مثانه باز نشده است چنانچه آبی که از گردنه اندر آنها گذرد
 و مثانه آید راست فروریزد بلکه آن هر دو منفذ اول بدو منفذی که در میان حقیق و عصب
 مثانه مخلقی است کشاده شده اند و آن منفذها در میان هر دو طبقه آمده اند تا آنجا که نزدیک
 مجری بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ یکی شده اند و در قوی اندر وی کشاده و آب اینجا
 بنشانه ریزد و این محل منفذ پوشیده و باشد هر آنکه از اندرون مثانه غشایی که کوچک همچو پرده
 پیش ازین منفذ آویخته بود تا هرگاه که مثانه از آب پر شود راه بازگشتن آب بدین غشای بسته گردد
 و مثانه را اگر نیست که راه بیرون شدن آب بول بدان بود و مردان را درین گردن سه خم
 است و زنان را یک خم و بدین جهت که مردان ویر پاک شوند از بول و بدان بود که بزبان مثانه
 که آب بیرون می آید عضله است که لیغهای آن از پهنای آن و مانده برآمد است و است باز در

و سپردن کردن بوقت حاجت بر خفته باشد پس هر چه که در خود باشد که بقوت خستیدار است
بول کنند میبایم غشک است گردد و در دیند مشاهده کشاد گردد و در مزاج مشاهده مزاج حسب مزاج
بود و شفت خلق آن و دفع است و به پیشین بازگشت منافع باشد چو شفت حسب و آن است
که قابل کشاد و شدن باشد برای ضرورت جمع و احس کس نیست بول نمود و بر روی دفع را و عیث
نشود و اندام اعظم و اما امر اصل مشاهده در سیاب و علامات و دستجات آهناسنگ
مشاهده این علت بیشتر گوید که در افتد از خلوت مایل و غنیمت نسبت تحلیطات ایشان و باطن
در خوردن و آشامیدن و قوت مزاج ایشان در دفع مواد فاسدیه با ساقط و جوانان و الاغ را هم که بجز
تغیبات سنگ بود بسبب تحلیطات و قوت دفعه کرد و در حرارت قاعده این پدید آید و از زمان
این سنگ ندارد قوت است آنکه مخرج بول ایشان از مشاهده کونا بود و برگردن آن یک خم شیش
نباشد و این سنگ گاهی بعد از جزی و کلان ترجم پدید آید و رنگ خاکستر باشد و حل است
آن پسیدی بول است و در شوار آمدن و گاهی بند شدن و در سوب خاکسترگون و پسید و یافتن حبه
و گرانفی در زهار و سبب و در و آنهاد و دست بردن و بعضی بر ساعت خود و اعتنا و قضیب را بجا
و نبودن در و در مشاهده جهت است که در وقت آرزودن آن سنگ فم مشاهده را بسبب افتادن آن
در و همین مشاهده باشد که بول بدین جهت تمام باز گیر و بدان رسد که از زرد آن و میل تقاضای بول
مقتد و بدن خیزد و در غیر این حال هرگاه و مریض فارغ شود و از بول همچنان تقاضا باشد بجهت غنیمت
کردن سنگ و آنجا که علیین پیشیت باز خید و در و فم مشاهده و غیر و کم شود و بیاید و نشین که سنگ در مشاهده
میگرد و در حکم نیست در دهانه آن و پدید آمدن ریگ و بادی از قار و رده دلالت کند بر تعدد سنگ
و غلبه آن رمل دلالت کند بر جمعی جرم سنگها و کمی ظهور رمل و سبب هم آن دال باشد بر سبب سنگ
و عدم تعدد آن و باشد که بارگیا رسوب تخالی پدید آید جهت تراشیدن آنجا بجز مجری را و آنجا که بول
بعضی بر و ن آید بار تقاضا بینما ذبالا کشیدن ز بار سنگ از دهانه پیشتر خیزد و بول کشاید و چنین
بفرستادن انگشت در مقتده و فرج تا محل سنگ سهولتی حاصل گردد و در این احوال هم دلالت کند
بر آنکه سنگ در مشاهده است علاج نخست در تنقیه یعنی کردن مشاهده باید کردن جهت تقلیل ماده
باز گردانیدن از محل و کشیدن سنگ از دهن مشاهده و عدم مضرتی که در سنگ کرده ممکن بود و بواسطه

تخلیه

کشاوی محل اینجا و شکم را بلبنيات نرم باید داشتن و بشایف آوردن و جنبه خلط موجب سسبل
مناسب کردن و غذا سی لطیف و اندک دادن و از آب و ترهیا که موجب دفعه بول و کثرت
آن شود در مشانه باز باید داشت چند آنکه ممکن گردد و موجب زیادتی حرارت مزاج نشود که مضر
باشد و مدرات قوی بتبنيات که در سنگ گردد گفته میشود و با مقویات و طبنيات چنانچه اینجا
مقرر شد بوقت لایق استعمال نمودن و همان نوع مذکور خوبانیدن و دو او طول و نطول و آیزان
موجود داشتن و چون اینجا علت در مشانه واقع است ضماوات و نفولات و طلاها را همه بر زبان
و عانه بکار داشتن و همین جهت رختن ادویه مناسبه در حلیل و سیال کردن اینجا شایسته و نافع
بود و در آب زن تا نبات نشستن گاهی بود و تکرار آیزان اینجا بسیار مضعف نباشد و جمله ادویه که
اینجا استعمال بود دیگر متر از آن که در سنگ گردد مستعمل گردد زیرا که طبیعت مشانه سرد و از طبیعت گردد
باشد بجهت قلت عروق و گوشت پیمان ترکیب مجرب در ریزانیدن سنگ و پاک کردن گردد
و مشانه بگیرند عقرب سوخته سه درم و نیم و خطیایا نیکو درم و نیم و تخم بیل نیکو درم فلفل و دار فلفل و درم
و نیم پنج کاکج درم و نیم و چند بیدستر چهار درم جمله را کوفته و نرم نموده بمسل بسپارند شربت ازین طلا
را نیندازند و مردم رسیده را دانی چون عقرب مشهور معتد این بود و دیگر بگیرند خاکستر
کرنب و خاکستر پوست تخم مرغ از چوبه جدا شده و حجر الیه و مسادات جمله را سوده مقداره را بکشتال
یا یک درم با آب خشک یا شیان کشته بکار دارند این یک بشرت بود مردم رسیده را و دیگر
بگیرند مغز تخم خیار و خربزه و کدو و از هر یکی یک جز و دراز یا نه نیم جز و گوهر انگبسته سوخته نیم جز و جمله را
کوفته و مردم رسیده را سه درم از آن با شرباب کهن و امثال آن بدهند و دیگر بگیرند
زجاج محرق عقرب سوخته خاکستر کرنب خاکستر خرگوش سنگه که در میان اسفنج باشد خون خشک ستر
خاکستر پوست بضمیه از چوبه جدا شده و حجر الیه و صمغ عربی آلود از هر یکی یک جز و فطر اسالیه و آن توله
مشکطرا مشیع یا تخم و سیاه تخم خطی فلفل از هر یکی یک جز و نیم جمله را کوفته و بمسل بسپارند شربت ازین
یک درم بود تا مشقال مردم رسیده را و طبع خشک یا تخم و سیاه و ضما و نطول که اینجا استعمال بود از
همان نوع باید که در سنگ گردد گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که هر صبح یک ادویه
آب برگ ترب آتاشیدن سنگ را اطلاق ریزانند و همچنین فرو بردن سه عدد موز و دو زک خشک و

درست و بیست و پانجمی که میگویند که تخم کتان خورده باشد با وزن آن شکر ختم کرده و
 بخورد در آب سرد و اذن سنگ اطفال را بریزند و یکدرم سنگ بزرگان را از کم کنند
 و بنوشته عقرب بر باد اواز قیراطی نماید و قیراط در دم رسیده اندر طبع بسیار و شان بخورند
 و قلع شود و کوه و کان را با قیراطی دهند و نیز درم از بوره آهنی بسل کشیده در آب سرد و در
 بخورند سنگ گرده و مشابه دفع شود با وزن الله تعالی گویند و شخصی در پنج کرب می نشست
 و هر روز یک اوقیه مغز تخم خربزه کوفته با شکر می خورد و غده ای لطیف و نرم بکار می شد بسیار
 سنگ شانه ریخت و پاک شد و مالیدن روغن عنقرب بر شانه از زهر تا کش را ن و در حلیل
 چکانیدن و بجمول بکار بستن سنگ شانه را بریزند و در حقه اندکی کردن بر کمر گاه مایه
 بکر را سنگ کرده و در آب بریزند و اندکی در حقه کردن و در کمر گاه مایه اندکی اذان خوردن و در
 شقیق و در خور و در مغز عکمه و یا مغز کلاغ و یا خشک کرده و حقه از خودی کنگی مردم رسیده و را
 با قدری نبات سوده سنگ گرده و مشابه را بریزند و نبات قوی بود و عذره علی را در هر
 بول سنگ شانه حبس شده بود و ازین خورد و صحت یافت و مردمی ازین غالب خورد و
 بوشش بشود و بعد ازان بی اختیار رفتی و طلا کردن عقرب سوخته بر زهر مار هم نبات مفید است
 شخص را این سنگ بود و بوشش بند شده و کی فرمود که حبس فرود و کیه را با پوست کردند
 بر میان و در دم گرم بودند و بر نمیه کهنه پهن کردند و عقرب سوخته بر روی آن پاشیدند و بر زهر
 تا قضیب طلا کردند گرم و هر ساعت دیگر گرم میکردند و بهین سنگ ریزه شده و با بول بز و ن آه
 و اطفال و کوه و کان را با خود و نبات نافع آید و بعد نشانیدن در آب زن از چیزهای نرم لعابی تر شده
 نفع آن عظیم تر بود و من چند کس را مد اوست نشانیدن در طبع خطی و خوش طهر خشک است و با بول و در ک
 و تخم کتان و معصره کوفته و حبس و آتش بر وزن کتان و در حلیل چکانیدن و روغن عنقرب فرمودم
 و ازین مرض خلاصی یافتند و گویند که ده ساله را در همدان سفته کردی و بند شده بود شخصی
 که پنج علفی که از آن حصیر می باشد کوفته و عصاره آن یک اوقیه با خوراندند و غالب ازان
 جوشانیده و در ازان میان نشانیدند سنگ جدا شد و بنفشه خروج آمد و در سخت بگرفت و ا
 و در هر قضیب از بازمانده بنفشه میداد و سوزنی گرفتند و سحر از او قلاب کردند و بهین طلا

آنها کشیده و بر آورده و خلاصی یافت و در اخلیل چکانیدن مغز که در طبع خشک یا تر محل کرده و همچنین
سنگ بود در ایسی شفتت بخشد و صلایه کرده آنها را از فستکه کاغذ لغدادی آلائیده در اخلیل
فرستادن هم مفید بود و مالیدن روغن در آرنج و غور اندیدن جل خشک کرده و سوده هم سنگ میانه
آزموده است و بزعم سن طما کردن نیز آب مدبر زم ساخته برشته نماید که بسی نافع آید و آنجا که از
زور سنگ در کرده یا شانه زرمی پدید آمده باشد مادام که تحلیل آن نکند بدفع سنگ نیز پردازد و
آنجا که از زور سنگ و حبس آن در محل و جعی سخت متولد شده باشد قلوبیا و امثال آن باید داد و
در طبعی مناسب یا بافیون تسکین و جع کنند و دیگر ادویه سنگ را بریزند و آنجا که از گزشتن سنگ
بر مجاری تهی از آن موضع پدید آمده و آدن خون بدان گواهی دهد فی الحال قصد باسلیق باید کرد
تا از ورم امن شود و بعد از آن تدبیر جراحت بکسر کردن در آنجا که سنگ مجری قضیب باز
و در وین قضیب و کرانی سخت و حبس و عسر بول بدان گواهی دهد و بگشت نیز توان یافتن و
دانند که بیرون نمی تواند آمد باید که مرصع را بهشت باز خوانند و یکی یا پیهایی اورا بگردد و بر داشته
به طرف جنب بمانند چنانکه سنگ شانه باز رود و اگر بر وضعی ناممکن در زانده بیرون تواند آمد
سپس زرمی بماند که اورا در آن نشاند و قطعه کشند بیرون آورند باشد بگشت توان در یافتن
ناممکنی از او بدان عمل توان آنرا باز پس لغز اندیدن و ملاحظه کردن چنانکه باید اندام در مجری آید
و اگر بدینها باز نگردد و عنت نکند که از آن بیم ورم بود و قبایط آنرا باز گردانند و مفتحات و
آزین زرم بکار دارند تا ریزه شده بر آید و اکثر این اعمال جز با ورم رسیده نتوان و اگر سنگ
بزرگ باشد و بدین اعمال چاره آن نشود و بیمار را خطر است چاره جز شکافتن نباشد و در آن نیز
چندان خطر بود چه اطفال را قوت آن نباشد و زود باشد که کمالات اسمیم تولد غلغله می بود و اگر
از آن برسد جراحت ایشان سنگین که اصلاح پذیرد و من دیدم یکی را که در جوانی شکافته بودند
و محل شکاف بسته نشده بود و سالها زنده بود و جراحتی استوار دیدم که سنگ از شانه بیرون
آورده بود و مقدار جز بزرگ و سبک کوچک بعضی از آنها بسته بودند و ورم میانه
حدوث ورم درین عضو کم بود و هست استحصاف حرم و ضیق عروق آن و آنچه واقع شود گرم بود
و اسباب آن هم اغلب میل مواد بود و محل و جیت کوفتی و اسهال موده و در وقت ورم سرد هم

بر سهیل ندرت ممکن بود و علامت این گران و بر آمدگی غالب بود و حس بول و یا غیر آن
 و تب گرم و سوزان یا تشنگی غالب و هذیان و سردی اطراف و سیاهی زبان و دردی لازم
 با نخس و ضربان و آنجا که ریاخ غالب باشد بول و براز هر دو باز گیرد و اگر غالب نباشد شکم
 سبکتر تواند آمدن بول قطره قطره آید و بر سهیل خسته هیچ نیاید و چون رست نشسته باشد
 فی الجمله بول تواند دفع کرد و اگر استیاده بول کند آسان تر بود و آنجا که وسیله گردد اعراض
 او نیز بود و اختلالات نظام آبشتری شاهد آن بود و اگر تا هفته نفیج پدید نیاید هلاک سازد
 در همان اوقات و آنچه بقضای شکم گشاید هم هلاک کند و در ورم بار و باز اعراض گرمی نباشد
 و گران حس بول و براز رخیده دارد و چون صلب گردد و سالها ضعیف شود و خدر در آنها پدید آید
 علاج رعایت توأین کلیه که در ورم کلیه گفته شد اینجا نیز موجب بدان لازم بود و قی
 بر نفیج و اسهال باشد و تا بر صفا و رادع بکار دارند و روز دوم ضما دزم کنند نه بند تا صلب نشود
 و چون از روده باشد از گذر و باز از مالبض فصد کند و چون در ابتدای وجع سخت نباشد بجز
 نرم و گرم چون آب نیگرم در مشانه گاه کرده و پیله بر روغن بنفشه فاش کرده بکیک کنند در مشانه تا به
 خصیصه و اگر وجع قوی بود چیزهای نرم و در دارند و شراب غلب با اندک خیارشیر برینند
 جفت کشین و تسکین وجع و پاکشکاب که آنرا خشک در آن جوشیده باشد مثل بنفشه و کدو و نیلوفر
 و استخلاج و غیر آن بشکریں کرده و به سبب و یا شراب نیلوفر و یا شراب بنفشه و لعاب تخم
 با صلب تخم خرد و ششاش مجوده در شراب آلو با بوبه بند هر یکی مناسب مزاجی و غذای او را برینها
 قرار دهند و لعاب بر رطوبت ناما بشیر زنان و پاکشکاب یا بشیر زنان بر گاه او نطول کرده و در گلو
 سوراخ قضیب او برین در مشانه وی و اندک خیارشیر غالب ازینها کرده و به آن احقان
 میفرمایند و در طلق و زنان یشیم بدان آلائید و به سبب دارند و ضما و نطول از خبازی و خطمی و آرد و
 و بنفشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و خاصره در گلو و در معده در مشانه وی بکار میدارند و گاه
 آنرا بر روغن بنفشه با دم و اندکی روغن بابونه چرب میدارند و گاهی بعد ترخ بدین روغنها نهند
 و هر گاه ازین سرخ باشد ترخ تنهائی کنند و ضما و شلغم پنجه در مشانوی هم نافع آید و ضما دس
 از مغز نان سبید و کنجد قشر و شیر و روغن بنفشه و بابونه ترکیب بغایت نیکو بود و در حلقه و چون از

هفته که هنگام ابتدائی تزیدست درگذرد و بقیه رک شود و مملات از جنس از و با قلا و تخم کتان و
 با بونه و اکلیل الملک جمله درین ضمادات و در حقه اضافه کنند و بتدریج اجزای بارده که آنرا
 کم میسازند چنانچه دستورست و شربت غذا و کشکاب بشک شیرین کرده دهند یا بشرباب بلون
 شیرین کرده جهت خاصیتی که آنرا در اکثر امراض کرده و شانه است و اگر حرارت بضعیف
 باشد و اشتها باشد اسفناخ و ملوخیه و کدورا با بامش مقشر خجسته و برغن بادام آسکنده باید داد
 و چون بوقت انحطاط رسد از صافین نیز فصد کنند و حقه و ضماد نامی محلی نیکو بکار دارند لیکن در
 احتقان سبالغه نکنند که ضعف آورد بعد ابتدا و قرب انحطاط باین مناسب نشانند نافع بود
 و چون در انحطاط ضعف غالب باشد غذای اقوی باید و طبع و احتمال کند چوب مرغ در حقه آس
 مذکور اضافه کنند اما از گوشت آن جز اندکی نخورند و آن نیز بعد بحدی خورند که اگر درین اشیاء
 که هنوز قوت قوی بود و خلط را فتح پیدا کرده باشد بسبب احتیاج افتد خیار شنبه در آب کاسنی
 و اندک روغن بوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شنبه در مغای شیرین حل کرده و روغن بادام
 برافکنده و یا در مطبوخی که از سنا و بفته و اسفناخ و مغز کوفته خیار و تخم خرما کوفته و آلود و سنا
 و سفتمان و شامه ترش کربده باشند و روغن بادام برافکنده هر یکی مناسب وقتی و مزاج
 بنایچه رای طبیب اقتضا کند و آنجا که در دم دیله شود و او دیگر که در دیله بدهد و غیره گفته شده
 بکار باید داشتن و قربت بدان قوانین معیه داشتن در منافوی و بعضی از تدابیر سرسام بهم بآن
 شمر کردن و در فنج و انفجار آن سعی بلیغ باید کرد و آن که مملت ملک بود احتیاط باید کرد و آن
 تا بزرگن شکم گشاده نشود و این تدبیر با وجود صعبیت فی الحکله بدان میسر گردد که هرگاه در میان
 که در دم خجسته شد بجهت ضماد و طلا و غیره و انفجار آن نزدیک رسیده از چیزهای کشانیده مثل
 سه کین کبوتر و خمیر ترش و غیره از آنچه توان خورد آید بآن بامد می قوی همراه کرده بپزند
 تا بجل علت رسد و آنرا اندرون کنند و از آن در حلیل چکانند اگر راه دهم هم سفید باشد
 و آنجا که هنوز خجسته نشده باشد و در آن غلبه کند آیسون و اندک زعفران در روغن گل حل کرده
 طلا باید کرد و آنچنانکه مملتی جهت استعمال دیگر آید و بیدید آید و مطلق این صلاح بصعب بود
 و احتیاط بسیار در آن واجب بود و آنجا که در دم سر کند بخور شیرین مدرات قوی مثل برنج یا

و در نزد در شربت قرصها و در کشکاب باید محل را از زنده پاک کردن و چون حرارت قوی باشد
 کشکاب و غسل و غنمای گرم تر مثل بادیان و غیره با شیرهای تخم زنده که باید دادن بعد از آن
 نیز بر رویانیدن به سوز کردن و آنجا که درم صلب گردد و هم به سوز دیگر اورام صلیبیه به سوز
 باید کردن و نیز آب کاری قوی اینجا نبات نافع بود و موثر افتد و اگر بول محکم گرفته باشد
 سنگا فتن از محلی که برای سنگ بشکافد و بول را بیرون می آورند کردن اگر بدگر بگیری بیرون
 نمی آید پس از این اصلاح کردن و اگر چه نفذ بسته نشود لیکن با آن رستن به از آن که بی آن
 مردن و آنجا که درم سردی اتفاق افتد از ابتدای هوای تهر بر محلل باید کردن به سوزی که
 در اورام بار و دهنه گور است و در غنمای گرم در حلیل چکانیدن و در حقنه کردن به سفید
 و شربت اب نیکو گرم خنک کردن هم سی سفید باشد و نیز آب کاری اینجا هم نبات نافع بود و اندک غلظ
 عصر البول سبب دشوار آمدن بول با ضعف و اقمه مشابه بود بسبب خدر یا استرخا
 جرم آن از سوز المزاجی طب بار و بدنی یا خارجی و یا کوفتی بود که از خارج بدن رسد و از تمام
 بر بول در حین دفع نیکو آشتان نکند و یا بسیار نگا و دشوار شدن بول بود که بدان جهت اینها می باشد بهر طر
 مستند و شد و باشد و در حین دفع بول عصر آن بوجبی نتواند و یا با دومی غلیظ بود که مانع آشتان مشابه شود
 بر بول در حین دفع آن و باور می باشد که مانع آید و از آن فعل فی الجملة و مانع شدن را و بیرون
 آمدن بول بود و بواسطه سنگی که کوچک باشد و از مشابه ناکرده در آن مجری افتاده باشد و یا در س
 قبل در آن محل حادث شده و باشد و ماده غلیظی و یا بلغم لزجی یا خون بسته قلیل انجمی در مجری با ز
 مانده باشد و یا گوشت زیاده از اندامال قره و یا ثللول در آن نمرید پیدا شده باشد یا قطنی و اجتماع
 که در اجزای جرم مجری بسبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در اخراج آن مجده
 در خضبت دفع آن یکبار نهد و هرگاه بر آن صکیرتند بول نیکو دفع شود و جهت عدم ضیق مجری
 و عدم ضعف مشابه و گاه باشد که از قره مجرای که سیان گزیده و مشابه است این عسر پیدا می آید چنانچه
 گفته شد و گاه باشد که در عضای مجرای مثل رود و در رحم درمی و شباهه آن پیدا می شود و
 بسبب آن حاصل شود و شباهه درم مثل خشک و ماده و گاه باشد که قصبه به بالا بر کشد و بر آن
 بر آید بواسطه استیلای بر و بر روی و به جهت مجری نخی تنگی گنده علاج آنجا که بسبب خدر یا استرخا

چرم نشانه بود از سوء المزاج بار و طب و نقد هم بسیار خوردن چیزهای سرد و سخت سرد شده باشد
مثل خیار و خربزه که کم فریج و غیره سرد کرده و بسیار خفتن بر چیزهای کسبه در باغ فعل بر روی و بسیار
در میان آب سرد و استخوان تا میان جفت افتد و غیره بدان گواهی دهند چنانچه که فریجین سرد
با کبودی باشد خست منع ساقه آن باید کردن پس در وقوع سبب لاحق آن کوشیدن بخوراندن
در آب گرم با سقویات غیر بدر مثل دارچینی و سعد و سنبل و سیخ و قنطاریل و بسیار و در آب گرم
و بخوراندن تریاق کبیر و تریاق فوقانی و تریاق بعضی و با دارالاصول یا حلاوی یا بلبل و بلبل و بلبل
و انظر و یا خبث و صواب و شال اینها و بالیدن و عن رحمت و دهن سخن از عرق نریزه و آنچه بنیانزد و آب
لو و در گرمی و تحلیل و غنیه و تیزاب فاروقی بدر که منفعت آن در غیاب غلظت و گرم
و خشک و آشتن محل و گاهی رنگ گرم و زیره بستن و باحقان کردن بدین نوع و در غنهای مکرر
و بقی فرمودن گاهی که خلط باردی زائد یابند و در آب گرم معادن نشاندن مکرر از بخور و نشاندن
خای خشک کرده و خرگوش و کوفته و در شرب آب گاهی و یا خایه دادن و در خشک کرده و سودا و
در آب گرم و ناشناخته آن تنها و بر عایت بعضی از نذایری که در فلج و دیگر استخوانها گفته
و هرگاه نشانه از بول پر شود و او را بر سبب بالا باید نشاندن چنانچه جفت دفع بول می نشیند و بکثرت
و بکثرت چرب کرده و بر زمار آهسته آهسته مالیدن و آنند کی فشار دادن تا بول دفع شود و فرستادن
جست تدابیر بدیده آید و اگر بدین فعل هم دفع نکرد و بول زاهر بار بر بدن باید کردن و آنجا که سبب
کوفتی غلظت بود که از ضرر به نشانه رسد قصد باید کردن و یا از ورم این گرد و بعد از آن دفع کوفت
دور و آن بکفیدات بد آنچه مناسب باشد نمودن و چیزهای مانع ورم و مسکن وجع از آنچه از کوفتها
بر جرح است گفته شده دادن و تدبیر کردن و اگر با این کوفت جنبیدن نشانه از مجلس واقع
شده و باشد علاج خلق نشانه چنانچه مذکور گرد و باید کردن و آنجا که سبب حین کردن با اختیار با
ترک آن باید کردن و در عین مقتضای قاضی بر زمار مالیدن و باید که تقاضای غلظت و آنجا که سبب
زاد نشانه بود و علاج برنج نشانه از مجلس باید کردن و آنجا که سبب ورم نشانه یا مجری آن یا وقوع
سنگ در مجری باشد علاج به ستوری گفته شد کردن و از آنجا که سبب ماندن ماد و غلظت باشد
در مجری و بکثرت فرمودن نشانه به آن گواهی دهد و بقی اولادین را پاک باید کردن و آنجا که

بهشت نرمی که فانی و نوره در آن بود احتقان کردن یا بر وزن یا بونه فایز کردن تنها و بعد از آن
 مفتحات مدرد دادن چون مار الاصول و مار البز و آب برگ ترب و غیره با بر عانه ضما و سه
 از حلیه و یا بونه و اکل و اطراف کرب و سلق و پیاز و آرد و با قلا و جو و خنود و قدری زبل کبوتر و
 زعفران ترب ترب داده نهادن نافع باشد و آنجا مسکه پیوسته آب گرم و روغن یا بونه گرم
 کرده لته تر کرده بر موضع تکیه کردن و سبحانی دادن و بایک تخم و مغز عک در آبی مدرد دادن و
 یا در درم از خرچنگ بریان کرده دادن درین ابواب خاصیتی عجب ملاحظه نیست خصوصا
 در مزاج پیران و کوه دکان غذا همه نرم و جالی و مدد ترب باید کردن و آنجا که سبب در پستان
 یا تخم غلیظ بود و در مجری و لز و جبت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه بلغم و تقدم سبب غلظت
 آن بدان است و آنجا که در مجرای بقی و غیره تنگی باید فرمودن آنجا که سبب کین تازه کبوتر دشتی و دیگر
 سبب یا بول کودک حل کرده در اخلیل او چکانیدن و سر کین موش و ششی هم این را النفع بود
 و بر روغن عرق ترنج کردن و در آرنجی مناسب نشاندن و ضما دی که جبت بسته شدن خون
 نافع بود و بکار داشتن و آب ترب در روغن با دام در آرنج دادن و نیز نرس سبب باران
 شوز با می نرم جرب خوراندن و آنجا که خاصیت در نیاب نافع است نوشتن موی سبب
 و آب است یافته در اخلیل که آنرا به نیم سوخته تخم تارنج آلائید و باشد و بخله گذاشتن و همچنین راه
 زبل کبوتر دشتی است در آب ترب یا کرفس و بایک تخم و مغز عک یا کلاغ در شراب و زبل
 موش خانگی و شیر خر و خمر قلیس و آن رخمه را خشک کرده و سوخته با یکد رم ملخ بپزدی در آب
 اگر هم سوخته درم صلیب کوشیر خحل کرده و آنجا که سبب بسته شدن خون بود و در مجری و بعد بول
 بر آن گواهی دهد علاج بدستوری که در مجلس مبین شده باید کردن و آنجا که سبب روئیدن گوشت
 زاید بود و بخل قرصه مجری یا بر آمدن ثولول در آن موضع و عدم و علامات دیگر بدان دلالت کند
 علاج تدبیر کم باشد لیکن در ثولول تبرک اعتدیه مولده ثولول و تکثیر محل و مداومت آنچه در تفسیر
 قطع ثولول نافع است اندر که کردن ممکن بود و تدبیر لایق آنرا از مجلس استنباط باید نمودن و هرگاه
 بزرگ گوشت و یا ثولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند کند چاره آن نباشد که از شیب
 محله را که جبت سنگ می شکافند و محل سدر معلوم کنند و بر بالای سدر منفذی واکشند

تا بول را بدان منفذ دفع می کنند چنانچه در منفذ از ورم مجری گفته شده و آنجا که سبب غیر خلجی مجری
 مجری و در نیم شستن اجزای آن باشد نباید دیدن اگر موجب حفاط حوازی غیریه عام است
 و در بدن چنانچه در حفاط محترقه واقع می شود و در تدبیر مزاج باید کوشیدن و بر محل طبع با بول نه
 و خطی و که و دیانلی فرامخته باید پیوسته بدستور فاسخه ریختن و اگر موجب حفاط بول
 باشد اویار سیدن بر وی کثیف کننده است به آن محل در تبدیل و تعدیل آن بصد باید کوشیدن
 و آنجا که سبب غسر قرحه مجری و یا ورم اعضای مجاور باشد و یا حبس فضل و با بود در آنها و یا بر آن
 خصیه بر تدریر آن امراض چنانچه در عالج سیدن است باید کردن و اما در عسر بول که در کان آنج
 آسان تر و یار فیت تر باشد ازین تدابیر کور بیکانه توان داشتن و در اکثر اوقات هم تدبیر است
 قوی محتاج نباشد و آنچه بدیشان بسی شایسته و نافع است منزه تخم خیارین و خربزه است با شکر گند
 و پوست خشک خربزه سوخته با شکر دادن و یا خاصیه مفید آید و همچنین مثانه ابن عرس را خشک
 کرده و سوخته و بانبات دادن و یا مثانه قفس خشک کرده و سوخته با قدری شکر آب حل و دادن
 و با خرنجک باریان کرده و را کوفته با عسل با شکر خوراندن بسی سودمند باشد و اگر کبوتر بچه را بپخته
 چنانچه خون آن گرم بر خانه او چکد و سبب آنرا شکافته همچنان گرم بر نه مار او بندند فایده دهد و غیا
 نمک بلبرزد و شبان کاغذ آلاشیده بسوخته تخم نارنج نافع بود و چکانیدن مشک و چند بیکتر در
 روغن سداب و غیره حل کرده در حلیل نبات شگفت و در ده گاه بود که شبان باریکی از مشک
 نصف در حلیل فرستند و یا شاخ زعفرانی درختند و بگذارند فایده تمامی دارد و بشوره و
 نیم خسته نارنج همین منفعت دارد اگر سبب قرحه باشد علامت این یافتن روج است در روج
 و کشان و آمدن بول باده بد بوی و خون قلیل رقیق و با شوره سپید و غلبه در و در حین خروج
 بول و اگر در مجاری هم باشد سوزش آب تا ختن بسی رخ و د و بهر حال معیر البول نباشد
 غلبه ده و قشور و خون و اعراض و دلیل قوت مرض و شفت محل آن باشد علاج قوا این تدابیر
 و اکثر ادویه اغذیه و شکر پیستله درین علت همان است که در قرحه کلیه گفته شده و بعضی اعمال
 که بدین موضع و قرحه آن نسبت است که اینجا در تنقیه و استفرغ بقی و هتة نرم و شتان نرم
 کوشند و استعمال شیر چنانچه اینجا گفته شد اینجا نیز کوشند هم بخور سیدن و هم در قطره و حلقه بکار آید

و غذا را و از اکثر مزوره که منزه باد ام بسیار و یا یکی بره در آن نمیده باشد و دهند و آنجا که مریض بسیار
 نحیف شده باشد و گرمی در اعضائی اصلیه باشد و شیر زنان تحفیف شیر مرضیه و
 باید خوراندن و چون آنرا هم کند که شکاب سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که چه
 در دست بسیار با و در ام و قروح و اخلی واقع می شود و این ملاحظه در رعایت اغذیه قوی و در م
 کلیه هم واجب بود چون مثانه مخضوی عضبانی و کرم گوشت و مجر و مجی آبی فاد و قست و در
 اندام آن سخی تر از آن باید کردن که در اندامی کرده و بدین جهت در افودیه که جهت باند مال
 آن اعتدالیه از ده سید هندی تحفیف در سرفوفات و اقراض از حبس و دفع مجری دهند و
 بود و کاش سندی و در ام الاخرین و کبر با و عصاره محبیه التیس و در ق خرتول اضافه باید کرد
 و در قطور است عصاره محبیه التیس و عصاره خر توله و اخل باید ساختن و همچنین در ضاد است
 زیرین عصاره است و عصاره و در ق موز و احواق باید کردن و الله اعلم بحسب شأنه
 خلاصه است آن خاریدین مثانه و بن قضیب و پیوندی را می ران بود و یاد در دوزش آب نهستن و
 بود و ن بول بد بوی و بار و سوب نحالی بود که با بول بطوبی مسدیدی یاغنی خام شود و علاج
 آنچه در تدبیر قروح کلی در مثانه گفته شده بعینه تدبیر این مرض باشد که حقیقت این قرحه است
 که از شرهای خفار و حاصل شده است و حجامت پهنه سرین و مسهل صغیر که با سرفریات باشد
 و بعدتی گلاب گرم دادن در وزن گل در حقه و اخل ساختن و غذا اشتنا می چاشنی کرده که
 منزه باد ام و دو ما کج در آن باشد و در آب بنده و اند شیرین و در طبع شلغم سرد کرده
 نشاندن و اندک گوگرد و اندر شراب غیر شیرین و شانه و جمر فرمودن و در آب معادون
 نشاندن و از آن آب بهار یا از آب استنگران اند که خوراندن بدین مرض مخصوص و بس
 سو دهند بود و اگر این علت در گرده و در اتفاق افتد قارش در کمر گاه بود و از حرارت و
 تشنگی خالی نباشد و علاج آن هم بدین انواع باید کردن و الله اعلم سحر شش آب
 تا حشر سبب این یا قرحه و مزوره مثانه و بیماری بود و چنانکه گفته شد او یا گرمی و تیزی بول بود
 از گرمی مزاج بدن و غلبه صفرا یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خرتول و تخم شلغم
 و حرف و غیره یا بیشتر افتد و یا بر نه شدن مجاری بول بود و از طریق مخضوی که جهت مجاری

و ایماط آنها از گوسشتی غذای که بر دانه نشانه واقع است می آید سبب بسیاری جماع کردن
 و کم شدن رطوبات بدنی و مشابعت نمودن از رطوبات با منی بواسطه قریب مجرای
 و اشخاص و در درجه قضیب و زنان این قسم واقع شود و عللهاست هر قسمی و در درجه
 آن با تقدیم سبب آن بود چنانکه بر زیر کی منفی نخواهد بود و علاج آنجا که سبب قرحه باشد
 علاج آن علاج سبب بود و آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر شی با آن بود و نیز
 آزار نافع آید و ملذذات صفر واقع آن کند و اگر تب نباشد هم ملین صفر باید داد و آن آب
 پند و انداخته خرقه یا قند و کنجدین و بیخ و نسیم و سرکه و دانه خرد و خردن و غذا آتش بر
 یکشیز سبز و جو جزدون و استنجا و کله و فرمودن و در آب خاک و دانه سرکه و کاه
 و آب پند و انداخته نشاندن و غلبه استنجا و آب کاسنی بر منی طلا کردن و در هر دوای خشک
 مریض را آسایش فرمودن و بسیار باشد که چون صفر غالب نباشد همین علاجهای ملین
 و اصلاح آید و مثل متادوی آب سرد سکون در این شفقت بسیار دارد و تشخیص در این است
 در آب سرد و کنجدین قندی و یا آب پند و انداخته و کنجدین سسته فرمودن و ملین شود و مندی است و اگر
 مرض گفته شده و باشد با جمله این تدبیرات مذکوره و لغایبهای خشک و در آتش و غلبه با این
 و در کشکاب و استنجا و کشنیز سبز یا با چه بره خنق و داون با قدری روشن با دانه که کل
 در آن شیده باشد و در اطفال شیر خور و لغایبها چکانیدن و در آنها نشاندن و از هر چه
 گرم و تیز کننده خلط است و در بودن و بر پینه که گاه حجامت کردن هم مفید آید و آنجا که
 چیزهای گرم و تیز باشد ترک آنها باید کرد و شیر غالب خوردن با قند و بی قند و شیر و
 لغایبها در چکانیدن و طعمهای خشک کم نمک چرب بکار داشتن و سیوهای کم مزه پر آب
 خوردن چون پند و انداخته و زبزه فازی کم مزه و نارطلس خیار باد رنگ و شفا و در آتش
 اینها و آنجا که سبب کثرت جماع و کم شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کرد و
 و با استعمال مغزیات و مرطوبات و علاج مزاج و غصه باید کرد و ازین تدبیرات
 و با بسته بود و آن باید ساختن معور رسته را این علت باشد از بسیار شستن بزرگ
 نسا که مجرب بی فرمود که گیشست اگر و پند و انداخته را با نیک بوده استخوان گاندان با و

و دو شب بستر کامی نخت و خورد صحت یافت اما خون صرف وقت بول کردن سبب ظهور خون صرف غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در ران باشد اغلب کشادن سری رگ باشد در حد و در حد و موجب آن افتتاح باشد جرم عرق بود از جهت غلبه کردن مزاجی تر بران و یا حرارت وحدت خون آن موضع بود که قوت ماسکه عرق از حفظ آن عاجز و اغلب سبب غلبان وحدت آن موضع غلبه حرارت کرده بود و مبعوث حرارت کند و آلات بول و یا بادی بود که از حرارت کرده و اول در عرق حادث شده باشد و بکثرت سر رگ را در تنفذ کرده و میسانه کشاده و بجز این نوع را غالب دوز من یافتیم و موجب آن باد بود اسیر دهنم و علامت هر سوء المزاجی جنبه مرار آمیختن شد و ظاهر بود و درین دو قسم اخیر با سائر دلائل خون نبات گرم و تر باشد در ادرک گریگ و سده بود و افتتاحی که از ضرب و اسفک و دهنم و غیره واقع شود چون آنرا امتدادی کم واقع بود خارج از سینه باشد لیکن در بعضی جگات که اینجایده ان اشارت میشود و جهت آنها اینجاست مناسب باشد اعتبار باید کرد و با تدریس اسباب آنها خلط کردن و آنجا که سبب سستی عرق از رطوبت بود و یا حدت خون و اسبابه آن از تدریسی که در نفث الدم و فی الدم و رعات و مثال آنها گفته شده است و آنجا که قوت بود اختیار باید کرد و آنجا که سبب باد بود و در دفع گرمی کرده و دفع باد باید کوشیدن و بعضی ازین مذکوره را از تدریسی که از جهت باد و اسور گفته شد التفات نمود و خلط باید کرد و در سبب احتیاط باید نمودن که ما و ام که تعلیل ما و و جذب آن بجانب مخالف نشد و باشد بقصد و غیره و اس قوی نمیند که سبب او در خون بسته شود و از آن و ششها باید آید و بعضی از اهل تجارب گفته اند که هرگاه که شخص شود که دهن رگ در عروالی کرده از چه محل کشاده شده است بهیچ تدریس بهتر از داغ سوختن بران محل نیست یا ریش کردن آن محل بنوعی که مدتی حرکت رود و آنگاه در آب نیز دادن تا مقصودش که حصول پیوند و جوانی گرم خشک مزاج کثیر و جماع رنج بر کوهستانی بد که باد بود اسیر گاهی رنج داشته این علت پیدا شده و من آنرا از گرمی کرده و او دهنم و او را در دست خورون اشیای ترش چون غوره یا سماق یا زردش یا بگوشت بزغالده و خود و سر و پا بپا که سفند فرمودم و همچنین در دست باید دید که در زیر کمر گاه او را از کدخدای کار شاق

و چیز بایستی گرمی خشکی فراوان منع گردد و همه تدابیر تری فراگیری مایل یا بسرو می مایل مقرر داشته شد
و بر جگر و مرق در اوست طلای خشک و متعوی مثل عصیر کاسنی و گل سرخ سرد که ده فرمودم و درین
اثنایا از علاج باد با سوره هم بعضی کردی همچنین تدابیر در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بر طرف
نشد تب تبخیرین و خشکی هوا باز از ترک علاج و خوردن چیزهای نفع و حرکتهای غلیظ که لازم
گوشه تائیان است پذیرا آمدی در بهار ما و در ارگ با سلیق فرمودی و بعد از آن تدابیر مذکوره
زودتر اثر کردی و چون کم شدی در اوست خوردن فادر و بر و موم میانی در روغ فرمودی و
نشسته در آب سرد و در تائیان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین تدابیر صحت یافت
سینه شدن خون و **درم** شانه هرگاه بول خون بیکبار باز آید و از پی آن
کرب و غشی و سردی اطراف و عرق سرد و غشیان پیدا آید باید دانستن که خون درم شانه
بسته باشد چنانکه یونس گوید که از بسته شدن خون در عضنای میان تنی درونی چون معده و روده
و مثانه و سینه باین علامات مذکوره حمی بارده بانافض هم پدید شود و بواسطه فاسد شدن آن
خون فشرده و حدوث کیفیت سیس در روی و رسیدن آن بعد و دل و این فشرده شدن خون
هم طاری شود و بواسطه فاسد شدن آن خون فشرده و کیفیت سیس در روی و رسیدن آن بعد
و دل و این فشرده شدن خون و درم شانه مخصوص تقبلی از سبیل بول الدنمیت بلکه بهر وجهی که
خون صدف نباشد و آید و وقوع این مرض ممکن باشد علاج آنچه جهت تحلیل و تقطیع خون فشرده
در معده گفته شده و همچنین آنچه جهت ریزانیدن سنگها مذکور شد جمله علاج این مرض باشد
و گاه بود که خوردن سکنجبین غرضی فقط این منفعت رساند و آنچه نفع از اسم اینجا عجب یافت
سواهی تدابیر شار الیها خوردن جگر خشک کرده خست و زهره سنگ اشپت هر که ام از اینها را
که یا بند در آب خاکستر نریا قیصوم یا در پنج سداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخور آید
دو او در اثنای سینه که لقمی مطلوب است حاصل شود و مبالغه نکنند که خطا بود و آنرا تدابیر دیگر
مثل ضماد بای ریزاننده و حقیقتا و ملین محسل و اشباه آن تذکر نمایند و اعلم سلسل البول
سبب بیرون آمدن بول بی اراده کشادگی مجری و غلبه خوردن مدرات بود و چون خربزه و شراب
رحیق یا بروی بود که از خارجی بپشت و اسافل و عضله و ششمانه رسد و در عضله مثانه عذر

و صفتی از اجزای آن که تا بسرخی ساز و آنرا و یا سودا المزاج باروی بود و در بدن که این افعال کنند
 چنانچه در خارج عام واقع است و یا قلع شده بود و چنانچه سابقا ذکر شده و یا حرارتی مفراط بود در
 گرد و مثانه که جذب آن غلبه کنند و دافعه هم با آن جهت حرارت و عین ضعیف باشد و یا آنکه بود
 در غلبه و یا مثانه سبب گرفته شدن آن غلظت و شدت است مجامع و یا از صعوبت وضع حمل
 و استحباب آن و یا سبب از جای رفتن فقره بضر که یا صدمه فی الجمله و یا فشار ده شدن مثانه بود
 از جهت حمل یا از بودن فضل غالب در و یا یا از ورم اعضایی که مجاورند از طرف بالا
 علاج آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه استعمال مدرات باشد ترک مدرات و کم خوردن آب
 و قوی بعضی در آبهای قابض معادن و آنرا نه نشستن بصلح آید و این قسم شبیه برضی باشد و آنجا
 سبب برودتی وضعی بود و در افعال مثانه و عضله آنجا که جهت بول کردن و کان در خواب
 گفته شده و یاغ آید و در اوست مالیدن روغن راحه و درین سمن و روغن زیره که از روغن گل گرفته باشد
 بنزد کار و در روغن قصبه و عسلیم نافع آید و در اوست خوردن مقویات چون بلادر و بلادریات و
 سببها و کبسی و حب الشفا و حافط الصلحه و مزید الحمر و حمله قواضی حاد و تخصیص جزو بود یا و فضل
 جزو بودی اصلاح آن که در پشت بر اسافل را اگر کم خشک و دشمن منقعت رساند و سبب دشمنی و
 نثر و پها و ترها خوردن حمله صغیر بود و از اغذیه برنج خوب بر غلبه آن و مصططک مطیب کرده که با
 صغیر شیرین و قناری و ناروان و سمن که در کشته و قلیه و پیازی و برنج و سیر و گندنا و کرکم و ناخواه
 در سبب سیر و استحباب آن بویاقت شود و مندی و غسل در تبخیر پر و در و و علوی تألیف مؤلفان
 که درم چون نار حبل و در و سینه منقعت رساند و سواری بسینه و مندی بود و یا صفت خوردن مثانه
 سبب تر خشک کرده و مندی و یا تخم شیت و کرفس و بصل و عروق ساخته و تخمین گوشت رو با و کرده
 بر گرد و مثانه آن رو باغ و مثانه کردن هر یکی بنحایت نافع آید و قوی کردن بسیار و و در و یا
 در آب معادن و بر اطراف مثانه غالب نشستن نیکو بود و سبب سردی بود و در باز نذر آن
 سبب اصلاح این مرض چنانکه اگر سینه بود و از زمین که سیر و قلیه یا غالب بر این مواضع آید
 و یا در آنجا که از آن گوشت صغیر و یا پیا که در لایق گوشت غالب از آن گرفته و شکم آنرا
 و در و سینه و در این و قلیه و در غفران بود و مقیاری بر این روشنی و از آن بعضی را

چند مصلح صحت تمام حاصل شدی و اگر چه مرتضی گفته شده بودی و موجب است و آنجا که سبب فاج
 به و علاج نپذیرد باشد و آنجا که سبب خلع نشانه بود در خلع مرتفع شود و آنجا که سبب حرارت
 کرده و غیره بود بر خلاف این مذکور است محل که در واقع بود و این قسم کم واقع شود و آنجا که
 سبب کوفته شدن عضله باشد در تدارک کوفت آن باید کوشیدن و کوفت که صفت وضع محل
 و جبین فقره و ضلع باشد و آنجا که سبب فشار و شدن نشانه بود و مجمل بعد وضع خود و اصلاح آن
 اگر آفتی از وضع نرسد و آنچه از غلبه نقل بود و دفع آن مرتفع شود و این قسم عرض شبیه کرد و
 و آنچه از ورم اعضا و مجاور باشد بر دفع ورم مرتفع گردد و دوا و اعلا و یا مسهل یعنی دوا
 و این علتی بود که پیوسته صاحب آن آب خواهد و از خوردن آن سیرنگ و دو وینا پیوسته
 آب خور و چنان ببول هر خطه بیرون آید بی تغییری زیاده و سبب این حال قوت جاذبه بود و دفعه
 که ده است و استیلا می شود المزاج غلبه استیلاج آن کشیدن آب جهت ترویج
 و تسکین و تبدیل و بدین جهت پیوسته در بگر آب طلب زیاده بر مقدار ضرورت است
 و بگر جهت تنقیه او از ماسا ریتا آب کشد و ماسا ریتا از معده استماند چون زیاده مقدار کنجا
 هر خطه میگیرد و دفع آن هم هر خطه لازم باشد و حال شبیه بقبل و دوا است ظاهر گردد بدین مناسبت
 بدین رسم موسوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت است که کرده بود و بواسطه بر تخیل شدن گوش
 آن از حرارتی که از زنده و بدین جهت خط آب نتواند کردن آن مقداره که در آن تصرف کنند
 و قدر خود از آن بگیرد و چون آب بنشاند و دیگر جهت ضرورت تقذیه طالب آب بود
 و پیوسته آن حالت مذکور لازم آید و بر سبیل خرد است حد و ث این ضعف ماسکه با عطش و دفع تنقیات
 از برد کرده و نیز ممکن بود و بعضی از مقدار آن هم دیده اند آنرا و درین انقسام لازم بود که گاهی بول از
 غسالتی خالی نباشد و هرگاه این مرض دو بار پیدا کند بگر ضعیف سازد و لاغری شن بد پیدا آید و
 باشد که روزی بدق آنجا که شیخی یا غیر آن جهت رسیدن رطوبت و برودت آب به بدن و بر
 مزاج و غلبه گرمی کرده و علاج اصلی این در تدریس این مرض تعدیل مزاج کرده و تقویت آنست
 و آنچه در بناب بی منفعت رسانند مداومت نمودن و خوردن زیباست و دوا با سحر و قوی کفنه
 مرکب و غیره و سیو با سحر و دوا شهای ترش خورده و سیو با سحر و سیو کوشاده آن بگوشت خرگوش

و بر دو هشتال آن و ما جو کوزه کوشنیز تر و برنج و نظائر آن و سکون در هوای خشک نشستن در
 آب خشک آن مندر که کبر و نه و تفصیل این اعمال را از محبت عفش کاؤب که از حرارت
 اعضا باشد باید وین در ابتدا اگر باقی نباشد فصد باسابق موافق آید و شیان منج
 بر و اشمن و طلاهای منج که در تهنیت آب کشنیز و گل خشک و همچنین ضا و های قابض خشک
 که گاه مراق و جگر انگدن مناسب بود و قی فرمودن آب جبهه و اینج بر انگنده منفعت
 رساند و گفته اند اگر سه بقیه بخت را کشان روز در سر که نهند و بخورند نافع آید و آنجا که مرض از
 سده وی اتفاق افتاده باشد و میرات بخت اینها نافع باشد چنانچه اعمال آن طبیب حاذق
 مخفی نخواهد بود و میبایست در قی اینجایی مفید بود و گفته اند که خوردن جوز بریان با غسل درین
 باب خاصیت عجیب دارد و قطعی است این علت چنانچه ممتاز که در از غلبه
 و سلس البول است که در عین بول کردن باراده و مقرر نشی از بول در او اثر باز ماند و
 طبیعت همچنان بدفع مشغول باشد و عضو از اسال آن با نفع یا عاجز بود و طبیرین یکدیگر قطره
 قطره بر مفرغ شود و یا آن امید از حبس آن بقیه و دفع آن هر دو باشد و جهت ویر از بول پاک
 شدن به شومش و چسبیدن که در ابتدا واقع است و بی وقت و بی از او و داخل سلس البول باشد
 و اگر بوقت دار او بود و داخل سلس البول باشد سبب این با اثر کردن سدهای بود و از
 قسم مثانه و اولی آن جهت کشف محل در بر و ویر و رقتن اکثر مواد گرم بولی از آن این جا
 در زمستانها بسیار چیده آید و عدم دیگر که سباب بدان اشیاء کند و یا کوفت یا فتن عضله و بخار
 بولی بود و از زور و احتیاج کردن بول کنند جهت طلب دفع آن بصرحت به سطره همین بار نفع
 آید از مری که از غلبه کوشن آن و پری مثانه یافته بود و در کرون قوت و افعه در آن امر و یا حد
 حرکت را بدی بود و در مثانه و در و مجری جهت فرصت یافتن از سبب خالی شدن مثانه و تحریر
 حرکت آب و عضله و از اثر مثل حرارت در آن جستن و بدان موضع جهت دفع لذت و توجیه طبیعت
 و کوشن را که باید بر اسیر باشد این حال بسیار او را آید و تلخ و جوی و شددی اندک در آن صحن در
 مثانه و خور و آن دلیل این بود و یا بر خود استن قنیه باشد در آنوقت بسبب و غده حد و ش
 با وی خنیدند اند و در نهایت عضلات منجی سده و گرد و مجری خنیدی کند و در صحن کثر شدن

نور آب بول ارسال بقایا بتدریج و فواید گشت و باشد که غلبه شد بول مجرب را
برنجاند و بعد کم شدن نور بول از دفع مایه بیشتی متعین باشد و بتدریج سبب و دفعات
اخراج آنرا اطاعت نماید و این بحرقه البول اوقب باشد علاج آنجا که رسیدن سرما
بود و کوفتی و قبضه اندک از سرما در عضله مجبیه پیدا آمده باشد حفظ محل از سرما باید کرد
و بر چیزهای گرم کرده و تائیه حمام بانیست و از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده حذر کرد
و اگر چیزهای گرم و تر و گرم کرده خوردن و تخصیص شیرینها و شلغم بخته نافع بود و همچنین
چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آنها و آنجا که سبب کوفته شدن مجری عضله بود و از نور
آب در دفع و یا سبب برخاستن قضیب باشد در دفع دغغه در ابتدای آن باید کرد و آن
چیزهای بادگینه خدر نمودن و میوه های سرد خوردن و دفع با احتیاط و آهسته کرد و آنجا که
رابطه و عن زرم و اشتن و آنجا که سبب باد و اسهال و شباهه آن باشد در تعدیل باید کوشید
و بر نشانه دهنهای باد شکن بالیدن آنجا که سبب گرمی تیزی بول بود و علاج بحرقه البول باید کرد و ان شاء الله

باب ستم

در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و وضع و منافع و علامات از مختلقات و امراض
مخصوصه مردان و اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و
منافع و ترکیب و وضع و ادعیه منی بدانکه ذکر خصوصیت متوقف است بر سبب
و رباط عضله و شاخهای رگ اجوف و شاخهای شریان و اصل امر باطنی است که از
استخوان زمار رسته است و اندروی تجا و عصب بسیار است و نفوذ آن وقتی پدید آید که
این تجا و عصب پر باد شود و در جوی این رباط شاخهای که از شریانین واقع است زیاده است از
لا این عضو باشد و عصبهای آن از مهرهای سیمین رسته اند و بدو پیوسته و مجری بول و مخرج
منی هر دو در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در جوی قضیب بود و در اجزاء
عضله است و نما از استخوان زمار رسته است و در هر دو پیله ای او نهاده و بقوت نفوذ آن
هر دو دراز شوند و دوی دیگر هم از استخوان عاقل رسته اند و بدین قضیب پیوسته هرگاه که این

و عضله کوتا و شوند و بهم باز نشینند تضییع است بایستد و هرگاه و نیک کوتا شود تضییع بسیار
 تر بار میل کند و چون یکی بهم باز نشیند و دیگر بدان جانب میل کند و هرگاه که هر دو از کار باز آستینند
 دیگر خسیده باشد اما خصیه عظمیست مخلوق از گوشت غدوی سپید همچو پستان و اندر کوبیده از
 پوست و غشا نهاده و بمبایق نیز بار و پنج تضییع باز بسته است و بعد و دو تا است و در گامای بسیار
 از اعضای رئیس و سایر اندامها که چون مرد را خنثی کنند اندر تضییع فو که ران و حوالی آن و اندر
 صفای که نیز بار پیوسته است بگذشته اند و بدین چنین پیوسته و بدین جهت که چون مرد را خنثی کنند
 تغییر در عقل و تدبیر و حرکات و آواز و قوتهای او پیدا آید و معدن تولیدی بحقیقت خایست زیرا که
 ماده و منی که آن خنثیست و رعایت صفا و عنق چهارم یافته و از بخش اندامها فاضل و از هر اندامی
 کیفیت و قوتی مناسب آن اندام در آن حاصل شده چون از طریق عروق منجسیه یا طبیعت خصیه
 از اسپید گردانند چنانچه طبیعت پستان ماده شیر اسپید میسازد و از آنجا با و عیه آید و قرار گیرد
 و اکثر مردم را خایه راست قومی است مگر کسی را که چپ بود و دعاء منی جمعیت موری که آنرا
 بتاری بر سرچ گویند یکطرف این مورد مناسب بود و یکطرف دیگر بسبب تضییع آمده است و اندر معالجات
 خصیه گذشته و در زیر مجری بول تضییع پیوسته و بدو اندر آمده و آنجا که هر دو متحد شود و اندر برقت
 بسیار است بادی و عروق حوالی آن انگشته شود و با و عیه منی آید و بیرون جستن آب بقوت آن
 با و باشد و منافع این اعضا جهت اندام نسل و القای نوع و تولد جسمی از آن واضح تر است که
 به بیان محتاج و بجهت منافع بیشک ریاست بدن او را حاصل بود و اندر اعلم و اما حال آنکه
 از هر چه محصله آلات تناسل بدانکه شدت شبنق و بسیاری موی بر زار و رانها و بطرف
 و رگهای دیگر و غلبگی آنها و بزرگی آلت و خصیه و تیز منی و سهولت انزال با غلبه شدت آلت
 و زود بانغ شدن دال بود و بر گری مزاج این اعضا و ضد این حالات دال گرد و بر سردی مزاج
 آنها و تنگی قوام منی و غلبگی آن و ضعف نعوظ و نفاذ و لیس تری مزاج این اعضا باشد و ضد
 این حالات و حدت منی دال بود و بر خشکی مزاج اینها و اندر اعلم و اما اعضاء مخصوصه
 بر حوالی و اسباب و علامات و معالجات اینها بدین آید که در خوشه گاه
 این غلبه پستان بود که با دس در پوست نرم گردد و در زیر حشفه افتد و خسیده دارد و

از کیوسه یا از همه جانب چنانچه گویا باد و زان و مسیده دهند و آنچه بر تمام گرد و گرد با شرف ششیه بود
 یبضیه مرغ که خشک و سپید رنگ شده باشد و لیکن نرم و رقیق بود و هیچ درد و تشنگی با آن نباشد
 و سبب این اغلب برزاق یافتن باد و شقاق مقعده بود و آمدن بد آنجا و از سبب شرف بالعضی
 ناپاک و از طلا کردن چیزی های بر که جهت غلبه این علت است و علاج آنجا که سبب باد و شقاق
 بود بر و غنهای محلل مناسب مالیدن و تقوی سبب شرج بر و غنهای مقوی خشک کردن و چیزی های
 منبتل سودا و غصه نفاخ خوردن و اصلاح آید و اکثر آن بود که بر عایت غذا در حب و تشنگی مقعده
 به هم اصلاح آید و در دوسه روز یا بیشتر آنجا که سبب سبب شرج ناپاک باشد و غن تر یا تر
 نوک باید تقطیر کردن و مالیدن و آنجا که سبب طلا کردن چیزی گرم بود و غن را از آن پاک باید کرد
 و یبضیه آن اصلاح نمودن و از رشدن غلبه خصیه این حال اندر ملاوی که هواسه گرم
 و بسیار تر و ست باشد چون هوای هر فرا کثر مردم غیر معتاد واقع شود و در گاهی بدن مرده
 که از زانو پا بگذرد و در شستن و بر خاستن و رفتن تشنگی دهد و باشد که غلافه خصیه مانیز
 مستخرج گردد و خصیه مانیز فرو آید و علاج مردم آنجا چنان یافته اند که کات هند سه را
 می ساینند و بر آن می پاشند و البته تر سبب میدارند بجا سبب باز میسود و دیالقل مواد و استعمال شود
 بر جلد آن و خوردن و بر سبب غصه و بلغم و بقول بعضی تر کرده انفع آید آنجا که بدین تدبیر اصلاح شایسته
 مقداری که ضرر بود و آنرا از میانگاه بپایه و وضع و زواید آنرا بریدن و بهر هم اصلاح کردن
 و ایند علم و مردم خصیه این اغلب گرم بود و بسیار چنان افتد که مردم با ستمانی تحصیل آن
 اسباب و یا ببا شرف تحریک نمی کنند و بگذارند که دفع شود و در آن موضع آن بماند و موجب
 ورم گردد و علائم آن آنچه در کیسه آن واقع شده باشد جعبس انواع آنرا توان یافتن و آنچه
 در یبضیه افتاده باشد وقوع آنرا در یکی یا در هر دو نفس تورم را هم با سانی احساس توان نمودن
 بلبس و غیره چون ورم گرم بود و سرخی و حرارت موضع و حمی بر آن دال و تشخیص صفرا و خون با عرض
 آن کنند و اگر بلغمی بود لیکن و بر محل و قلت و حج و عدم حمی شایده آن باشد و ممکن بود که در یبضیه
 قوی و در ورم جلد هم اندک حرارت باشد جهت مشارکت توبه این عضو یا قلب و بعضی
 و آنجا که ورم صلب بود هم بلبس توان در یافتن و آنجا که رخی بود هیچ گرانگی نماند و گاه باشد

که این ماده بواسطه سرفزینیه متعلق گردد جهت کردن حرکت سرفسودار از اسافل و مائل خنجر
 لعاب و بسیار افتد که درم کبیه کاسه و فاسد و متفرج گردد و کبیه سفید و بیضها برین و معلق بماند
 و باز کبیه دیگر شصید بدان جلد از خنجر صلب براتجا برید و بیضها را پیش انداخته
 آنجا که درم گرم باشد تخت بدن را پاک باید ساختن و باستفراغات چنانچه در دیگر ادو ام
 داشته شد و چنین حدت ماده از محل و تقطیل آن کردن بقصد و حجامت و ترک گوشت و
 تقطیل غذا و تلین طبیعت و اشتباه آن و بعد از آن تجلیل درم و تقطیل مزاج اشتغال نمودن
 انسب آن بود که ابتدا بقصد صافن کنند از جانب موافق یا از هر دو جانب چون عام
 بود و اگر قصد را مانعی باشد تی را باید و بر ساق جانب موافق یا هر دو حجامت کنند و یا بر دو
 ران بهمان دستور یا بر قطن حجامت کنند و شخصی بر قطن که در درین مرض حجامت کرد و بود
 نفع عظیم یافته و بعد از این شیانها که جذب ماده جانب بقصد و کند عمل کردن مفید باشد
 و ترتیب اکل و شرب و اکثر تدبیر همان نوع است که در درم شانه و غیره گفته شد و آرد و دیگر که
 بر موضع نهند در ابتدا در غن گل است و سکه که آرد و با قلا باجو و همچنین طلا که از سر که دگر آب و
 عصا که کاسنی و کاه و کوشنیر ساخته باشند و نهادن ضمادی که از بنفشه و آرد با قلا و آب
 عنب الثعلب سازند و سی آنزوده و شسته و نافع است و در اینها بطبخ با بونه و خطمی و تخم کتان
 و با قلا کوفته لظول کردن و با انفال آنها ضماد کردن نافع آید و اگر برگهای آنرا کوفته نهکند
 مفید باشد و زیر در آب مویزدانید و درون کرده و کوفته ضماد کردن نافع بود و آنجا که درم شنبلیله
 در انتقاج آن از آب و ایضا بید کوشیدن تا صلب نشود و ولی بسیار فرمودن و غذا کم و شیرین
 و گرم باید دادن و محض را از جود اخلاص کردن و ضماد آرد و با قلا و آرد و حلیه بشراب تلخ سرشته
 مفید بود و همچنین ضماد آرد و با قلا باجو و زیر و اکلید و با بونه کوفته و چکانیدن و در غن و بنق در ایل
 و همچنین مشک حل کرده و در غن خسر و عسودار و لیکن احتیاط و سی باید کردن و نار و غن
 و محبسی می در در دونه و در مجری بول بالتمام و آنجا که درم صلب باشد تخت استقرا عسودا
 باید کردن و از مولدات آن خنجر کردن و بعد از آن زردن و ضماد می از زوفا و
 و ششم قمر و مغز ساق ایل و در غن گل و در غن سوسن و کارد و شنب و قنجد و برگ بخت کرب

و آرد حلقه و باطله و یا یونجه و پیر مرغ مجوده هم نافع بود و همچنین مضجعا و انجیر خشک و پیه لبط و برگ سپر و
 زینق جمله کوفته با روغن عسل آب سرشته و ضمادی که از راشق و قمل و آرد با قلا در مضجع ساخته باشند
 پس قوی و آنجا که ورم ریجی باشد شحمیدگا و ریس و سبوس نافع بود و وچیزهای بادشکن باخورد
 و از باد انگیزه جذر کردن و آنجا که موجب ورم حبس منی بوده باشد در مجاری آن موضع
 اگر در اول احساس ثقل در مقده ورم قبل از استحکام آن اخراج منی کنند مباشرت جدا
 ماده ورم منفع گردد و در بعضی آید و اگر تریدی ازین تدبیر اسپید احتیاج افتد از علاج او را م
 داخلی و خارجی آنچه مناسب محل و مزاج باشد التفات باید نمود و الله اعلم بزرگ شد
 پیچید این علت بود که بعضی بی آماس بدن بزرگ شود بطریق فرسی چنانچه در پستان
 زنان گاهی واقع میشود و در حرکات رفتن و نشستن کوفته گردد و عظیم و عدم علامات آماس
 علامت آن باشد علاج آنست که مخدرات و محففات قوت جاذبه و ماسکه و محففات
 بامضه پیوسته بر آن طلا کنند مثل شوکران و بزرالنج باب کشنیر سود و صفحه سرب باب
 کشنیر سود و غبار سنگ آسیا باب کشنیر سود و دوشابه آن و الله اعلم فرجه مذکور
 سبب این خلط حاوی بود که از اعالی بد آنجا منفع گردد و چون عضوی پوشیده و گرم است
 و اکثر اوقات از قوی عرق خالی نیست مواد آن نیز با ذنی سبب زد و عفونت پذیرد و مردم
 گرم و تیز منی را پیشتر پدید آید و از مباشرت زنان تابسته و تیز منی این علت بسیار است
 چون عفونتی در بدن مدخوله بوده باشند این ریش سخت عفون بود و این ریش مدرون سوراخ
 قضیب و در بدن آن و بر هر دو بر پوست خار و در جوالی مقعده هر جا پدید آید با سوزش و
 اندک درد بود و در حین نعوظ در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دهد و آنچه ماده آن
 با عفونت غلبه سمیت بود و غرض از خوردن رسد که کیسه را خشک کند و تا از بدن آن خلط
 هلاک بود و چاره جز آن نیست که باید مجموع ایر خصیه را بر بدن و اصلاح جرح است
 کردن بر هر دو و اغلب آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر بدن آن هم جفته گاه
 پدید آید و غارش و سوزش درون مقعده و قضیب مقعده قرص آن باشد علاج آن
 تنقیه بقی و سهل با دیگر کردن و اگر نویسنه با آن باشد ابتدا البصه غرق با نین با نین

و بهر دو در اسنخ و توتیای مغسول را بشوید یا بشیر زنان سر رشته جدا جدا بگذارند
 و در اعلیل چکانیدن و رعایت اخذیه و شرب و استعمال سار و و با خنچه در حث علاج
 قروح ظاهری گفته شده نمودن و آنچه در غیاب بسی نافع و سهل الاخذ است بسن گل سر
 نرم سوخته بر آن و هر خطه تجدید کردن بعد تنقیه و رعایت اخذیه و شرب مناسبه و
 چون سه سه نیکتر باشد خشک آن بسن گل سر شوی مفید آید و چون کم تر بود کمر
 آب یا شرب سرشته بسن الفع باشد و آنجا که از عفونت و خست رطوبات محل دخول
 واقع شده باشد شستن عضو هر خطه با بهیای تریاقی خشک و بعد از آن آبستن
 اول بود و در سه در محل لعاب گل سر شوی در شیر زنان حل کرده و در اعلیل چکانیدن
 هم نهایت نافع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظ نباشد و چکانیدن شیر مضعفات یار و غن
 هم تعدیل و تنقیه نیکو کند و تدابیر قروح همیشه همه در بخش مذکور است و الله اعلم
 خارش قضیب و کیس خصیب سبب آن ماده رقیق حاو دمای یا غیر آن
 بود که از حراری و اعلالی بد آنجا آورند یا غلبه حرک محل و عرق آن باشد علاج اما تنجیه
 از حرک و عرق بود و اگر آن شبستن آب گرم شست و گریه و آنچه از خطی باشد و کم بود هم شست
 مسام و تئین باب و در غن و با ستم زائل گردد و چون از ماده منوی باشد بجماع کردن
 شکین باید و آنچه غالب بود و تنقیه باید کردن نگاه با جمال مذکور و اصلاح نمودن و حجت
 بر بهر آن سوخته بود و همچنین در آب منادین شستن و طلای گل سر شوی خیسایند
 غطیف آید و اگر بتدبیری قوی تر احتیاج افتد از تدابیر جرب و حکم التفات باید کردن
 و الله اعلم بر آید آن بر چهار بسیار افتد که اجزاء بقیه بنابر بر آید و در زهار پنهان شود
 باید که عسر البول پیدا آید و خساج بول با در و باشد و سبب این سوء المزاج سرد بود و در عضو
 بر و خارتی همه آن باشد علاج آن علاج گرما پست و آبرین و در غنهای گرم مالیدن
 و در سواس گرم و تر ساکن بودن و ضداد های نرم گرم قوی نهادن و سوار می محبت
 کردن و ابو علی گوید که شفا فرموده اند که در مجری قضیب نی نبندد و باد بدند خند آنکه بدن
 همچو نیک بر باد شود و بعد از آن بقیه زد و آید قشور این علمی است مشهور و اغلب پشت زما

یا در حوالی آن یا در کیسه خصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود بر جال و مطلق فتق از سه نوع
 بیرون نباشد یا غشاء و باز بطون شکافته شود آنچه در درون آن مختبئ بوده قبل از شق بعضی
 بدو در آید و جا بگیرد و در عقب مراق و یا در عقب پوست و اگر مراق و صفای نیز شق
 شده باشد آنرا فتق المراق گویند و با مجری نهایت که آن از کشش ران از غایت تنگی واقع است
 در بالای انشعاب کشاده و مجری از داخل آن بدان مجبسی یکش ران فرود آید و شیب برزد
 و آنرا فتق الارینه گویند و گاه بود که اتساع زیاده بود و یکسره فرود آید آنرا فیله گویند و باشد
 که مجری کشش ران و آن مجری مذکور که فرود داخل آن نهاده است بسبب سختی از هم بدرند و آنچه
 در داخل آن موضع مختبئ بود سختی بدان کشادگی یکسره خافیه و آید و آنرا هم قلیله و ادره
 گویند و فتقی که در شیت زیاده یا بالاتر از آن است جمله از اصناف نوع اول باشند و موجب
 این شکافته شدن غشاء و مجاری نهایت آن اکثر دوالی بود که بدان رسد بواسطه زور
 که صاحب آن کند و در بر داشتن چیزهای گران یا از بلند فرو برد یا در عوارس جمید فی محکم کنند
 و یا آن بود که از خارج کوفتی از ضرب یا سقط بدان رسد یا بخارج دریده شود و پوست برود
 و آن شکافته همانند موجب کشاده شدن مجری اغلب بسیار جمید نرم نرم بود و متعجب
 بر پیری شکم و بر در طوبی نوزائنده از طعام و آب و همچنین است با خفق و دیدن بسیار
 و جماع کردن بقوت و غلبه سملقی یا زیر پهلوی و یا فریاد های متعجب بر پیری شکم و مرده
 ز طوبی نوزائنده یا با دخی قوی تحدید کنند و بر آن مجری و آنچه بفتق اندر آید یا شکم
 بود و او را اصناف قلیله و ادره و آنچه داخل آن روده یا ریب و روده هر دو باشد
 یا با دوسه بود و غلیظ یا رطوبتی مائی یا موسوی یا شیر آن باشد آنرا قبله الماء گویند
 و بعضی ادره مطلق که گویند این را خوانند و این فتق قلیله اکثر در یک جانب خصیه نیست و گاه
 باشد که در هر دو از احتباس روده های باریک یا وضع در آن محل بسیار باشد که اعراض
 از درد و کرب و سستی بر جیع و شباه آن ظاهر گردد ولیکن چنان حفظ کردن فتق اعراض
 آسان تر بود و مطلق فتق انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون بدنه
 میسر گردد و فتق پیران مردم خشک لاغر درست نشود و ریحی و مائی زودتر از ترسه

در خالی علاج پذیرد و عموماً ما است اینچنینی بود و هیچ گاه نمیکنند و چون دست بر آن فشار نهند
 زود بترسند و چون دست بردارند زود بر شو و زود بر سر و حرکتی و قراقرص و بسیار کنند
 و گاه باشد که خصیصه صاحب آن نمیدارد و خنجر بر پا شود و بزنان را در کش بر آن اندک
 پذیرد آید و آنچه مائی بود که آنی بسیار کند و ویر خالی شود و تا به پشت باز نرسند خالی نگردد و در پشت
 خایه با آن روشن و بر آن باشد و چون جنب بماند آواز آب محسوس شود و هیچ قرار نگیرد و آنچه
 شری و معالی باشد چون به پشت باز نرسند بجای باز زود و گاه آنی کمتر از این گشت و باشد
 گاهی با دهم با نفل همراه از کسبه غلبه و جهت استلزام تخصیص امور بدینجا باز رود و این علاج
 اندک که در آبرین نشاند و تریح نکند انگار و پشت خورابانیدن و بهت فشاردن اندک اندک
 با بجا باشد باز رود و پاره پاره نشسته را نه با هم فشار و تا باز گردد و آنچه که با دهم با نفل باشد بمیدرد و با
 و بسیار بود که سده هم با آن در کند و آنچه که ثرب در و ده هر دو در محل در آمد و باشد چون
 بفت زنده اول روده باز رود و نگاه ثرب و پس توان در یافتن علاج اصل کلی در علاج
 این مرض مطلقاً و در بودن است از اسباب سابقه و فرو آورنده چیست باید آن محصل
 از موله است و او را یکی و مائی دفع و اخراج آنها و نیک ساختن مجری کش بر آن از گوشت و
 غشاء در و پانیدن پر و پاره باشد اگر ممکن بود و الا مانع کردن در آمدن چیزی به آن بود
 بستن نهی آنجا طریق مفید در دفع باد است که پیوسته چیزهای باد شکن در محل آن
 بضماد و گاه و طلا و غیره بکار دارند و در حلیل آواز آنها چکانیدن و شبان نیز اینها
 استعمال کنند و در غذا و دوا هم از آن نوع دهند و بهت آنرا از محل اخراج کرد و باشند از
 محذرات باد شکنند با آن بر ممبر سبب است محکم چنانکه نزول باد و به آنجا سهولت تواند بود
 در هر بار که چیزی در آید همین نوع عمل می کنند و در نیک ساختن مجری میگویند و بهشهر
 خصوصیات این درفتی که در کان اشارت شده در بعضی از علاج استسقا اطلاع بهم نافع
 آید و در دست مالیدن دهن راحت و طهر آن پستین یک و زیر گرم کرده و در میان آن
 نشسته بنشیند و در اخراج آن شتم بهم ممکن بود شخصی را این مرض بود و نصیب او مقدور
 خورده شد و بود و چون بر پالان سوار شدی بنیان نمودی که گویا خورنده در پیش گرفته

و بدانان پوشیده است و نه می بینند ترکمانی چنانی در دست باد و در پیشه گشت
که خبر بزه که نهان کرده بد گفت این سه بزه نیست ترک گفت در مرغ میگوئی و چاقی در ابر
سرد او کرد و او سرخ و در ابراز کشید چاق بر خصیه نفعی آمد و بطریق دیگر و او از مرکب در اقامت
و بیوشن شد و چون بیوشن باز آمد جراحی آنرا بدوخت و اسطلاح کرد و او خوش شد و طبعه
سفید در وضع مائیت کم خوردن آب و شراب و چیزهای آید است و مداومت بسپین بخت
بر محل و مبر و بهملات آب استغراغ کردن و اکثر تدابیر استسقاء و نفعی بود و استخراج آن
بمنصع چنانچه آفت از خشم حادث نباشد و اندک اندک که ماضی بسیار و ممکن بود و چون
آب غالب بود و جز این چاره نباشد و طریق تنگ ساختن مجرای چند نوع است یکی آن که
داغ سوختن است بر سر مکرش ران چنانکه اثر آن بجزی رسد این روشی نافع آید که آنجسه
فرو آمده بود و کمیته آنرا استخراج یا اعاده کرده باشند و چنان محافظت کنند که تا خوش
شدن جراحت دیگر ماده چیز که کشاده سازند بر آنجا بگذرد و این بسی صعب بود زیرا که آن
حرکت اندک زور و در حین بول و براز کردن و بر آب نشستن چاره نیست و این افعال
نزول معاثر بدمیه می شوند و بر بسین مریاد است بر آن گرفتن فی الجمله ضبط می پذیرد
و آن باداغ شکل است و هم احتمال چیزهای قابض و حاکت بر مجری و مبر با و است
بر آن گرفتن فی الجمله از ضما و طسلا چون زفت و علك لطیم و کندر و مازد و گلنا و سرشیر
کنشگر آن و سرشیم نامی و جوز السر و وزاک و کور و مومبائی شک و خون کته و زین پوشش
چند بیدستر و جنت بلوط و برگ مور و سفید و تخم مرغ و صمغ و جوز بوا جمله کوفته و پیسته و در سر
گذاشته غالب خیر کرد و باید آن نرم سرشته بر لته کرده و این مداومت بسی نافع آید لیکن اینجا
نیز استخراج داخل شده از محل و حفظ آمدن مجریم پسند آنکه از ضیق ظاهر شود و لازم بود و بسته و اکثر
اینجا بهتر میسر گردد و سوم به داشتن مرست و عمل این چنان است که بگریزند تخته پاره مثلث
از چوب بزرگ آن بضمامت و دو گشت برین شکل  و جانب ران خصیه
بر مخرواهد بدن موم بپایند از کنار تا کنار چنانچه در وسط برسد بموا رسید آنگاه فی الجمله
تا در کش بایند ام برشیند و ممر را بهتر ضبط کند آنگاه آنرا در کرباسی سه تو مضبوط کرده بدوزند

و درسته گوشه آن بند کپاسی پس محکم مقدار ذراع بدوزند و از ابعاد خارج کردن پسند
از محل از دوی سوی دار بر میزنند چنانکه گوشه در از بران کپش ران بود بطرف
شیب چنان ران و ذکر آن دو گوشه دیگران از و بر عانه بطرف بالا بود از زمار اول
دو بست بالا می را بر میزد انشان بگذراند و پس پهنه گره زند کشیده و بقدر محکم
بند نفوت بعد از آن بند زیرین از میان مذاکیر دران بطر میانش بگذراند چنانکه از
مقصد اندکی دور باشد بران بند باند و نیک کشیده چنانکه مهر را کوفته دارد و بعد از
مرض در شستن و بر خاستن و راه رفتن ملاحظه کنند که بند پیشین از کنار سرین بسیار نگاه
نیاید که در طور اول محکم تر و بهتر دارد و مهر را و هر دوگاه خشی بند با بست شوند دیگر باره
بجسته و محکم سازد و گاه گاهی که طعام مضغ شود و انفال دفع شده باشد پیاده با آن بسیار
باید گردید تا مهر از جوب کوفته شود و مهر او بدن بد انجامیل کشند و پوست از بران
آبله زند و بعد از آن رفتن و احتیاط کردن تا در شیب جوب خوش شود و باز مکرر کردن و
غذا با سه لرح غلیظ از آن نوع که در کس و جز و غیره مذکور شده باید خوردن و تها
از جماع و قبض بودن شکم و سوار می بصر و آنچه زور آورد و در باید بودن بر پالان
سوار نباید شدن چون بالضروره بر زن سوار شود یا بقضای حاجت رود بند زیرین را
نگه باید کشیدن و بدست جوب را بر می فشارده و دشتن چنانکه ممکن بود و هر چند باید بودن
دورین انشان بسیار بند را اندک نرم کرده در شیب جوب از ضما و طلا اندک کور هم بجار
باید دشتن و بعد بدتهای مدید که اثر تنگی مفرط هر گرد و چنانچه بستر تازوری قوی
نیاید بکسیه میل نکنند و بعضی همتا تشب آورنده فی الحمله اشتغال باید نمودن و چون
تداویر ممر تمام شکم و نیک شود و مدت دیگر بجهت احتیاط هم بسته باید دشتن و گاهی
کشودن چند آنکه امیر شوند و آنجا که فتق در غیرش ران واقع شود و تخته مربع باید ساخت
و بی موم و رسته دوختن و چهار بند نهادن و بستر چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که
بکسیه نرم تر و زور فاده و شباهه آن هم مضبوط گردد و در این عمل اختراع من است و بسیار ضعیفان
که از ده سالگی تا سی سالگی قبله الامعا داشتند بدین نوع بستر بصلاح آمدند و در مدت

و جز بواست دروغن مصطلکی و دهن الراحة و دروغن تریده دروغن با بونه و مثال این
 مالمیدن بر پشت و کرگاه و دنداکیر و درون مقعد و تخصیص بوقت خواب و خوردن غذا
 کم نفخ نرم گرم تر شب تخصیص شیر برنج و خربا و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب گرم خورد
 و در بودن از خوردن و استعمال کردن سردیها و ترشیها و تخصیص در طرف شب و گرم
 و آستن پشت و اسافل و در شب و در دهن گرفتن جز بواست بهر تا صبح و سوار
 کردن معیت بدل و کثرت استحمام و مباشرت در بستر یک نوبت یا دو نوبت مخصوص
 بود و کشته ترشیها و دو نوبت و سه نوبت احتلام شدی و در پشت و کرگاه (دردی اندک)
 بهم داشت و در مباشرت بسی ضعیف بود و برادر من حضرت شاهرخ الدین بود و او
 خوردن بلادر بر بالاس طعمهای مناسب نموده و از ترشیها و سردیها و آب
 خوردن منع کرد و نافع آمد و در اوایل بلادر یا کچی کوفته بقانون مقرر خوردی و بهر شکل زیاده
 کرده چنانچه ساله را بدان مرتبه رسانیده بود که روزی که بلادر یافتی ده عدد خورد
 و ازین مداومت قوت عظیم میدا کرد و چنانچه بعد دو سه سال دوزن خواست و هر دو از
 شاگرد بود و فرزندان پیدا کرد و **در غایت اثر ال با قرب عهد مباشرت**
 سبب این اغلب ضعف قوت ماسکه او عید بود و سبب غلبه رطوبت و غلبه یافتن لذت
 و سستی کرده و معده و کثادگی مجاری و خامی منی و تری و باغ و فی الحکله جذب محل بدخول
 هم بران اجابت نمایند و آنرا که این حال با ضعف نفوذ و قلت شدن آلت افتد و باغ
 و اعصاب وی هم ضعیف باشد و زمان بچگی را ازین دشمن ترند ازند و بعضی این علت
 بدان مرتبه بود که بحر در ساینه بجل قبل از دخول انزال شود و چون این حال با عدم نفوذ
 افتد صاحب را عینین گویند و چون سستی یا در زادی باشد آن عینین حقیقی بودند عارض
 و باشد که سبب سستی رقیقی منی و حدت آن و قوت و دفعه بود و بوقت بیرون آمدن
 مجری و تنگی توأم آن شاهد آن بود و علاج آنچه مجربست تقیه رطوبات فاضله بدنیست
 و تقیه غلبه مداومت آنچه در کثرت است سلام گفته شد و آنچه از ضعف ماده گفته شد و
 مخصوصه جند را این حال بود و مداومت افیون و برش عشا با مجون بخت و افیون یا

و باید در روغنهای گرم قابض منفعی عظیم یافتند و چند شخص دیگر بجز او متعجبان شدند
 بزرگی و حافظه و حیات و حلاوتی یافتند و منفعت عظیم یافتند و بدان رسیدند و بود که این
 قدرت منی بود و بعد از آن پنج بود و اند و تقویت کرد و خصیه و او بعد در جمله این نوع
 امراض اصل کامل است و بعضی چنان رسید که در اندک چون در جنین است و در بر امساک
 محکم و در بسیار شست و از اندامی وقوع انداخته خود را باز کشند و ترک کنند چنانکه نفوذ و خیال
 آن بطرف شود و دیگر باز و استخوان نماید و چون بقریب انزال رسد و دیگر همچنان باز آید
 از حرکت یا نفوذ باز بقوت شود و بجل میل انزال و دیگر بار خود را همچنان منع کنند بدین مهارت
 ثبوت عظیم و حفظ و منع آن منی حاصل شود و بدین فعل محبت عظیم میان زن و شوی که آن
 موجب نیکی تواند و نظام امر معاشین است بدین آید و اگر چه این فعل هم حدوث و رخ میست
 لیکن بسیار هم بجز گذرد و باید که این فعل بعد تقویت مذکور کنند تا بقای و اصلی باشد و الله اعلم
 خون آمدن باین سبب این ضعف یا ضعیف بود که خان تمام سفید فاسخه یا و
 فرستد علاج تقویت کردن خصیه است و نهاده و خصیه در روغن مسکی و راحت و اشال آن
 نافع بود و شخصی مجرب میسازد و دیگر گاه او را اختلام افتادی بنداشتی که بیماری است که
 اندک صبح معصفر با آن آغشته اند و با آن دوشی دیگرند آشت عذیو خط این علتی بود که
 صاحب این کثیر اشق بود و بوقت انزال بر باز او بی اختیار بریدن آید بخلاف سائر اوقات
 تخم ما غلامی شدی و آشت که خدا ساخته و او را در جنین انزال بول منی دفع شد و میان او و
 زن بدین جهت مفارقت شد و بسبب عذیو تا مسترخ شدن عضله مقعد و باشد از افراط است
 و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله مذکور از فزالت مسترخ گردد و بسبب مجاری و زخمی
 و در میان ممد باشد علاج در تقویت عضله مقعد یا مثانه باید کوشیدن ببالیدن و غشای
 قابض و در آبهایی قابض و آب معادن غالب شستن و قبل از میباشند بول و بر از دفع
 و مخدومی خوردن و بالیدن بر مقعد و اندک در وقتی که معده خالی بود و زدیگی کردن با اثر غروب
 اعتبار نمودن و الله اعلم کثرت نفوذ بی شهوت بدانکه موجب نفوذ مطلقا با و
 که از بخاری یا از بخار اغذیه رسید یا از بخار بر آئینه شود و بسبب قضیب در آن

و روح و خون از شریانین بحسب طلب لذت بد آنجا بیشتر میل کند و آنرا پارسا زند و روح و با
بسام اعصاب و رباطهای قضیب در آیند و آنرا در طول و عرض و عمق محدود سازند و شدت
و استقامت و استقامت آنرا حاصل آید و باعث بر خرد و پاد منوی در آن موضع حرارت
غریبه بود که بواسطه غلبه منی و عین بخارات و رغبت و دفع و کثرت شغف و میل التذاذ و حرکت
توجه مواد گرم بدان محلها مینویسند و در آن منی اثر کند و بخاری از آن خریسته اند این نغوظ با
غلبه شهوت و بر غلبه صاوق بود و مادام که آن منی دفع نشود و قضیب شکست گردد و اگر کسی
از اعراض نفسانی سر و کند و حرارت باعث بر ایجاد بخار باز گردد و پند و روح یا گرم کننده مجمل باد
و استقامت آنها باعث بر تولد ریح غیر منوی و آمدن قضیب حدوث بخار است بود و در چنین
طعام چنانچه و مقهور است و تحلیل نیافتن آن و با کیلوس یکبار در آمدن و از آنجا برگرد و او همیشه
منجذب شدن سبب گرمی جانوی طبیعت که در آن موضع حاصل گردد و بنا برینست که در او اثر
خواب این نغوظ بسیار افتد و چون از خواب برخیزند باز آن حرکتی تحلیل باید و قضیب شکست گردد
و بسیار واقع شود که چون که خدا یا آن حال را در یابد مشغول را غنیمت شمرند و ناگاه ویر
هم از کار باز نمانند و بدین نوع اعذیه که در آنها رطوبت فضلیه غالب باشد و باد انگیز باشند
اعانت تمام نمایند و چون این معانی ظاهر شد واضح گردد که کثرت نغوظ بی شهوت ازین اسباب
الفاظ را استیجاب باشد و سبب آن غالب تولد باد انگیز کننده بود و از رطوبتی غالب غلیظ و لزج
و غنی منوی که در حوالی او عیه حادث شده باشد میولد باد و حرارتی بود و از اعضا می بخا و
و مشارک او عیه بخار انگیز و قاضی از تحلیل آن و هرگاه مد تحلیل اندک بود و اعضا دیگر متولد گردد
از تحلیل آن و هرگاه این باد به قوت حرارت های بدنی تحلیل پذیرد و نغوظ بر طرف شود و هرگاه مد
تحلیل اندک بود و دیگر متولد گردد و نغوظ او در تخصیص که از خارج و داخل دیگر مدوی بهم برسد و باشد
که باد و اسیر و یا نفی مرقی سبب این حال گردد و گاه بود که با نغوظ بغایت غلیظ باشد و تحلیل نماید
و قضیب پیوسته استاده بماند و بدوام مدوی گردد و قضیب از آن سالم بود و این اقوال
قضیب گویند و تکاثف پوست نه اکیر و کشا و گی افواه عروق متصله بدان و اعذیه باد انگیز
و بسیار ریش باز خنیدن جمله این علت باشند و چون این علت کنند که دو بغایت منفتح گردد

علامه

و اصلاح کند و موجب تمدد و نرم او عینه شود و شکم از ان جهت باد کند و عرق سرد پدید آید و حساب
آن هلاک شود و علاج تحقیق خلط سبب بود و بعضی بکسر و سهل معتدل و خشک ساختن محلهاست
که حرارت بخار انگیز از ان حاصل میشود و بافتن طلا با وضوهای خشک بر عانه و قطن و پنبه
سرب بر پشت و بخوردن غذا با و شرتهای جالی و خشک نشستن بر گل و شتر و نیلوفر و بید
و خضن بر آنها و بخوردن کاه و بر گشتن سبز و بوئیدن آنها و گاه باشد که آتش سوزن
و با بونه و فطول گر ان بطبیخ آنها فایده نیکو بخشد و ریاضت فرمودن اعضای بالاین
نافع آید و از جماع و سکریهای شتوت انگیز و چیزهای باد انگیز و در باید بودن و تحلیف و
اعراض نفسانی در غیاب بیه فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بر تبه بخور غایب
سوخته بود و بشیاقهای خشک و نرم و سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاغ نیکو بود
و آنجا که با و غلیظ تر باشد و نفوذ میسخته تر گردد و در غیاب و تحلیف اعراض نفسانی در غیاب
بیه فایده دهد و مداومت حب الشفا و حافظه الصحه بر تبه بخور غایب سوخته بود و
و بشیاقهای خشک نرم سرد کرده عمل کردن نافع آید و شیاغ نیکو بود و آنجا که با و غلیظ تر
باشد و نفوذ میسخته گردد و در غیاب مبالغه بیشتر باید کرد و آنجا که با و سبب رخ از و مو
خالی نباشد قصد هم نافع آید و بعد از ان قی بسیار باید کردن و قطن و حوالی کر گاه و ناف
مچگردن نهادن چند آنکه با در اکبند و کمیدات باد شکن کردن و بر عانه و منطقه سر که و گلاب
و عصاره کاه و خمر و طبیخ عدس طلا کردن جالینوس گویند یکی را ازین علت از نا و
بلغم و دم افتاده بود و اورا قصد با سلیق کردم و نجشست و نیلوفر و غور آیدم در شر
موافق و با بونه قضیب او طلا فرمودم نافع بود و بعضی گفته اند غلبه جماع فایده دارد و
کافوریات دادن و در آبرنی مناسب است از ان هم مفید است و همچنین اعراض نفسانی
و فکر همت و یکبار در آب سرد افکندن مریض را سوخته آید و بر قطن و عانه و بر قضیب
هم نیز آب نرم مالیدن رفع تمدد آن کند اعوجاج و کر بقوت نفوذ سبب یاقیل الا
کنه باشد و اگر چه نیک شده بود زیرا که قضیب چون عضو عصبانی است قابلیت آن دارد
که آنرا بر طرف مائل دارند و قی میل کند و بدین جهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن

پیوسته چیزی که انی محل بر قضیب بستن فرموده اند و نافع یافته اند و یا سبب آن تصور
 فضله عضله است که سنده آن بود از جانب مخالف میل و یا زوری بود که نفس محسوس
 آن رسد و گری و کمی پیدا کند شخصی عرب غورتی را تشدد می پیدا شد و میل بر غلبه
 کرد از غایت اضطراب آنرا تا آب محکم داد شکسته و در می دران پیدا شد و گری
 در یک جانب آن و کمی دیگر دران جانب بماند علاج آنجا که سبب یافتن شکست بود
 اصلاح نمودن زیرا که مضرت اصلاح پیشتر از مضرت کمی آن بود و آنجا که عضله از یک جانب
 سست کند روغنهای گرم تخصیص و من راحت و آنچه بدان ماند طلا باید کردن و از
 سر و پا خدر باید نمودن و شبانه های مقوی اعصاب و شعله نمودن و مثال این اعمال چنانچه
 در اجاث سابقه از جنس این تدابیر مذکور شده و الله اعلم **شیق کاذب** غالب از رو
 جماع نه بر قانون طبیع و یا عدم استطاعت آلت و قوت بدن حسی المراد غلبه سبب با و با
 و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته و غده میوه می باشد یا لغو و بی ثمر و یا محکم
 و چون مباحثه واقع شود با آنکه بدو تو انسته باشد بهر سائیدن ضعف عظیم از آن بدو و وضع نکست
 حاصل و غده نمی باقی بود و در وی و تشدد می که شرح در یابد و گاه بود که این حال سبب غلبه نمی
 حکم آورنده و ضعف بعضی از اعضای رسیده افتد و خارج بدن در غده مجاری و مذاکیر و
 ضعف نسلی یافتن و دلائل ضعف عضو شش بدان دلالت کند علاج آنجا که سبب با و با
 و شقاق بود و تدبیر آن بدینطور کردن نافع آید و آنجا که سبب تیزی نمی بود گاه گاه است فراغ آن
 بسیار شتر از زمان تازه سرد المزاج باید کردن و درین اثنا تقویت اعضای رسیده کردن و پیوسته
 و بقی و مقصود حجامت سهل با و با و حاد و در کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با شعله و ادویه شکم
 مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تدابیر چون بقیت بیان یافته حاجت دیگرار نباشد
 و الله اعلم **ضعف قوت باه** سبب قلت غیبت جماع و قلت آلت و بران یا کمی با و
 منی باشد بحجت بقیت تدابیر کم کنند آنها مطابقا و یا کمی گرمی و حرارت در غده منی بود و با
 شیر و میوه و یا بر خصیه و ادویه و غامی آن و یا ضعف قوای بدن و یا غلبه بعضی ناقص را
 واقع است و یا مشغول بودن طبیعت بود و یا مری از جهات بدنی یا بعارضات انسانی چون غم

خون و خجالت و استیحا و غضب و شرح مغرط و یا خشک شدن منی بود و بواسطه اعتیاد و ترک و
اعراض از این و یا ضعف مزاج او و عیبه منی بود و یا ضعف کرده بود و یا ضعف دل باشد و یا
و یا غلبه بود و یا ضعف آلت بود و یا وقوع استرخای قلیل از خوردن آب سرد و بعد جماع و
رسیدن سرما و شباه آن و یا باشد که و و یا بیشتر ازین اسباب موجب آن گردد و یا رسیدن
سرما می بود از خارج بنزد آئینه پشت و یا بدن منی بود و یا جمال بحری چنانچه مشهور و شایع است
و یا چندی جای ملاحظه کرده ایم و باشد که گزافیت سیری فقط از مدخله باعث بران حالات بود
و این بسیار افتد و ازینجا است که عیبه را کافی گفته است در نه لیت خود که اسمعق و یا قشنگ
علامت است که منی و کی و پزی آلت و قوت مقدار منی و دیری انزال و خست شدن در میان
کار و دلیل قوت با و منی بود و و سفیدی منی و کم نوبی و کم قوامی یا فسردگی منی و دلیل سردی منی
جذب و بر و خصیه بود و حصول نقابست و استیغال با نور مذکور و خود و دلیل پشند و چشیدن
زاد و مرضی بودن خود و علامت خفای منی بود و چنانچه منع از جماع برخشکی شیر دانی گردد و
حسب التجربه و اما نشان ضعف او و عیبه منی و خصیه و ضعف سائر اعضا می رسیده و گرده همان
علاماتی است که در سواد المزاجات آنرا مذکور شد لیکن شما خشن این مرض مخصوصه در آنها چنان
بود که هر که را او عیبه منی ضعیف بود آن ضعف محل درین امر اغلب از سواد المزاج آنها باشد
لیکن شما خشن این مرض مخصوصه از آنها که سردی یا تر یا هر دو و فوایدان درین و و از آنکس
باشد و خست کم کند و منی رقیق و غالیب و یا خام بود و و از آنکه جگر ضعیف باشد منی و شوت جماع
کم بود و غلبه کردن تواند و بعد جماع ضعیفی در خود یابد و از آنکه گرو ضعیف باشد با این حالها
مذکور در کبده در ریه و گران در کمرگاه او باشد و بعد از انزال بیشتر شود که نشانه گرو و و
که دل ضعیف باشد شوت کم بود و فوایدان و لذت نیکو نیابد در وقت میل و است و پای او
لرز و باشد که گاهی او را چنان و شست شود که پشت او نیم طرز و دل طمیدن گشته و
و بعد از انزال خفای کند و از آنکه و یا ضعیف باشد خصیه سستی کند و اشتیاهی باشد
کم بود و لذت نیابد و سریع الانزال بود و چون سدد منی بر و یا غلب باشد در سدد منی بود
اقتدار بر جماع نیابد و چون گرمی غالب بود و در گراف قطعاً نخواهد و بر نخاستن است و عین

رخت صادق و عدم دیگر ضعفها و اسباب و با هم خیز شدن با وقوع شدت آن گاست
 قبل از آن و ظهور اسباب استرخا و ضعف استرخای و تغییر در بدو و ایستادگی و وقوع امر
 بقانون بران دال بود و وقوع سببش بر ستوری تصور جای دیگر و باز ماندن
 یک زدن مقرر با دو حصول نمودن پیش از محل کار و یکار شدن در محل کار یکبار دال بر
 بسته شدن بحر سیری و نفرت را دلیل حاجت نباشد علاج جهت تحصیل این مقصود
 سخت رفع اسباب آن باید کردن چنانچه اکثر مبین شده و بعد تقویت بدن و عضو
 انگاه دراز دیا و باد و منی که شیدن از منقعات باه پر خذر بودن **سبب** آن نیمه است
 و ملازم خوردن آنها درین البواب مانع است اما **دو** **مطلب** رس مطلقا از رخ
 بلا دریات حلوائی جز با مثل سرف یا قوی معجون شکست معجون قش بند ی برش غشاشک
 اصله جد و در گلاب ساید و فاد زهر حیوانی در شیر سود و قشید گاو و جانه شک خسته
 و نشاره کرده بر مخ البیض نمیشد افشاریده بنیر مایه حیوانات دود انگ در خیر حل کرد و چشما
 حافظ الصلحه مزید العزیز پیش قش معجون شقاق معجون خصیه اشعلب معجون لعبه بربری معجون
 تخم خرمخون انکر معجون گند نامی صحرای معجون جرجر و دلیوس دوا اسک زنجبیل در
 معجون شفقور معجون فلاسفه حلوائی جز خصیه اشعلب پرورده حلوائی زنجبیل غلجیان پرورده
 زرنبا پرورده بوزیدان پرورده سورنجان پرورده مناث پرورده اما **دو** **مطلب** ضروری
 جرجب عنبر کرفس گند نامی تخم آنها و حب الزلم و اچینی سببه طیب استفقور حلی
 زنجبیل شقاقل اشتر غار و غلجیان بوزیدان تخم گرز زرنبا و سورنجان مناث در خم شک
 کرده که آنرا مالوی گویند شک درون شفقور شک کرده قرصه لعبه بربری کبابه جرن بهمنین قسط
 بنیر مایه شیر عریه یا زخام آب یا زنجبه اما **اخذ** **دو** **مطلب** ضروری
 با فلاسفه زنجبه شکر و زنجبیل و بنیر و آب بستر و بویای زنجبه بکشد جز شفقور حلی
 قندق مغزیله و زنجبیل شکر شفقور شکست عسل عقیده و مویزی تخم مرغ خانگی خصیه خروس تخم کجک
 مغز حیوانات حلال تخصیص با شک شفقور زخمی معنی که از سر درخت خرما گیسند
 شیر کوفته می نیک جوشیده که گشت پیش از پیاز و پنجه قلیه و پیازی گندم آب بگوشته

که نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خردس چون گوشت بیک گوشت قاز خضیه لطیف و قاز
گوشت کبچک کبوتر شیرین تخم قاز و بیک گوشتی کند نامش استخوانها امر و شیرین حلواست
زردک شلغم پنجه ترش گوشت شش کبابی کلای بریان کرده مرغهای مسن کبابهای کم زبده هر سه
در آب پخته است با روغن گوسفند جزیات کاه می و گوسفندی تازه محکم بسته و شیرین انگور تازه و با پخته
و دانه خربزه شیرین گوشتی معالی با قندی ساه از تخمهای مذکور غلبه پنجه قلیه بعد از سیاه و پلا و با زردک
چرب پنخود و مویز گوسفند می مذکور قلیه بر لیون و نخود و بورانی ملیون با قلیه پنخود و دلو بیا و قلیه
جفرا ت یا قروت کم نمک و گفته اند که اگر کسی پوسته سبزی غده گوشت خور و دویهای آب شیر
اکثر اوقات مایه و کثیر المنی باشد یا لاله باشد اما شش سه بیند مویزی خمری معتداری که سبک کند
بر بالاس طعام و طرنت آخر و زعفران و جیر یا بیند مذکور پنجه گز و جیر و شلغم و آب سیر یا بیند مذکور
یا زبانه سیر یا است آینه و بقوام آورده و مرابی گز و مرابی رحمت و مرابی بالنگ میان
انچه مایه آن بر ناکیر و عانه و قند و مقوی و بزرگ سازند و معصوم و مصلح مزاج جمله آلات
تسلی و محسد که شہوت بود در روغن بآن روغن زنبق و روغن مکرم که در فریب ساختن لافز مذکور
و برین مسن روغن قسط و روغن رحمت و روغن غالیه و روغن پنجه می مذکور است چون گز گوسفند یا
باشیر گوشت میان حقنه نافه بگیرند و سر و پا پنجه کبوتر بچیه و گندم از هر یک جزوی جیر و مغا
و بوزیدان و شقاق و قلب الصنوبر از هر یکی ربع جزوی جمله را شب در بخورند تا صبح شود
سپس ببالند بختی و ببالند شیر و روغن اضفاده کرده بکار دارند تا شب سپیده و سرین بر
باشند نهاده اگر سه تنفقور بار روغن آن بیا میزند بهتر باشد و اگر ازین آب غالب باشد و نه
بنشینند فائده یابند میان انواعی که هیچ و مرغ نیست ملا خطبه حسن سیکو و ملا عبید با آن
و دین حضور نامه و آنچه بدان ماند و شنیدن حکایات از ان باب و خواندن طرق این فعل و
نکاح مکرر و مجید و غسل با آب سرد و دمی و استحمام سبک در شبتا و فرج مشد و سوار می معتدل
و قی کردن گاه گاه و عادت هضم نمیکو و دلک معتدل تخصیص از دست مرغوب و دوا است
بزرگ کننده مایه آن میان آنچه مضعف باد بود و ریشها خوردن تخصیص آنچه نیک ترش
بود و چیزهای تیز خوردن و چیزهای شور خوردن و دستی شواتر و نخه کردن متعاقب است و

بسیار خوردن و چیزهای بادشکن خوردن و جماع غالب کردن و حرکات عظیمه کردن و نشستن
و جماعت بسیار کردن و آب بسیار خوردن و تجویف بسیار و دیاسیدهای خشکی آورنده خوردن
و چیزهای سخت باغسل و یا سخت خدکننده و یا سردی فراخوردن و ممتد و ترسیدن و قوس
و بسیار فکر کردن و بسیار نشستن و بسیار میان دارنیتان و همچنین بسیار گردیدن و سوار
بسیار کردن و بارگران برداشتن و چیزهای مرخی یا آتیاک و رفیق بسیار خوردن و بر چیزهای
سرد و جابهایی متناک نشستن و بر سنگ و چیزهای صلب نشستن و چیزهای گران بر میان
بستن و در زمین شکم و یا کوشیدن نیست فی الجمله چیزهایی که بتقویت یا مخصوص است
و احتمال هر یک بحال لایق و ترکیب و ترتیب هر دو دانی برای طبیب حاذق متوسط و
تا غیر این مقویات در مزاج پیران اندکی باشد و در مزاج ضعیف آن عوارضی و مادرزاد
و پدید نیامده و آنست مفلوج بقایست مسترخ اصلاح پذیر نبود و زاهدانی که این فعل فراموش
و منع کرده باشند و کم منی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات اکثریت خواهند که بر سر
کار آچند بقدریج مباشرت و آتسنا کردن و این رعایتها کردن مفید بود و کسی را که بر سر
سبقت باشند باید که این صورت را بر پیشه نولادین نوسیند و در آتش نهند تا سرخ شود
بعد مرطوب بآب سرد غسل کنند و بر آن صورت بول کنند چنانچه بختی شسته شود و باذن الله تعالی
کثا و شوره صورت این است شخصی را شفقتی تمام مباشرت بود و شفقتی در فعال
و اشتی یکی فرمود که مداومت پذیر حیوانی نافع است هر صباح مقدار دو انگبشت خورده
مرتبه قوت یافت که از حال خود رنگ بود و حمار را شفقتی و باه حجت دو استی واقع بود
چنان یافت بود که هرگاه نیک در عهد دار با کلاب خورده قدرت بر مباشرت یافتی و باین
بجست بسیار هم رسیدی و از طعمهای ترش و مصور ناریم فامده یافتی و چندین ضعف الشوت که تریب تریب
عظمت قوت عظیم یافتند و برین طبایع سی گواهی داده اند و کسی مریض را غرضت الشوت
سریع الازال بعد از کثرت و تریج و بلا دریات تریب شد و در آن فرجه قوت عظیم پیدا شد
ایشان را و چندین دیگر سبب است حافظه الصحه و خلوانی تا نوره قوت عظیم حاصل کرد و در هر چه
صبر و کثرت از طعمه پیدا و است بخور و فطرت قوت عظیم پیدا کرد و در بعضی عزم ضعیف الشوت که است مریضه ای که

و بوییدن عطریات و خوردن اغذیه لطیفه و بر قوت بصلالح آمدند و الله اعلم

باب بیست و یکم

در بیان احوال توالد و پستان از ترکیب و وضع و منفعت و امر و مختلفه رحم و امراض مخصوصه
به زنان و اسباب و علامات و معالجات اینها و الال حصول عمل و تدبیر احوال چایل و منع کردن
ایستادن اما ترکیب و وضع و منافعه رحم و تخمدنی بدانکه رحم که از انبساطی زهد ان
گوشت مرکب است از خشتای عصب مانند حبس و گوشتی غصه و ف مانند که درون آنست و عصبی
مانند که در درون است و صن یک پیکه آنست و شرائین و غره و فیکه روح و غذا بد و بسیار نایه
و شکل او همچو آلت مردان است باز گوته چنانکه گوئی از رحم بجای خراطیه خاهاست و گردن رحم
بجای قضیب و محل رحم درون فرج است میان مثانه و روده و سقیم و از مثانه دراز تر است
و مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن بر باطنها محکم بود و در باطنها
آن بعضی برای پشت باز بسته است و بعضی بنات و حد و مثانه و اصل رحم و دو گوشت توست
اندر وین آن چون دو رحم است بهرگز باز نهاده و در رست و چپ چنانکه اگر تومی بر وین او
باز کنند و در رحم پیدا آید و گردن کی بود و منفعت دو تو بود و مثانیست آن همچنان است که در
مثانه گفته شده و منفعت دو تو بود و تجویف آن همان است که در اعضائی دو گانه مبین شد و گوشت
غضبه و فی و گردن رحم شکن بشکن نهاده است و دراز تر و کوتاه تر شود و تجویف رحم تا و ام
آن تمام بالیده و شود و تمام شده و دیگر دو و خشتای رحم هر یک در نزد بزرگ شود و کشاده گرد و دو چو
فارغ شود و بایست که هم باز نشیند قریب بحال اول و زنان را نیز و خایه است لیکن مضیها
ایشان کو چکتر است و گردن از بیضه های مردان و پنی باطل است و هر یک اندر خشتای است جدا
از هم و اندر دو جانب فرج نهاده و او عینه سی ایشان هم بر شان او عینه مرو است لیکن او عینه
ایشان از کیسوی تمام بر بیضه است و هر دیگر آن که محل خروج منی است سوی رحم است تا
منی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود و جهت تولید فرزند و منفذ او عینه ایشان تنگ بود و ازین جهت
انزال ایشان دفعه دفعه واقع شود و یکبار فارغ نشوند و بدین سبب است که از نکر از از حبس ع

همچو مردان ضعیف نگرند و برکنار دهم جسم و دوزخ و فی سست است و همین از رست چوب نهاد
 آنرا از فی الرحم خوانند بوقت مباشرت بر دوطرفه نشوند و دم رحم بدان طرفه می کشند
 منی بیشتر آید و همین باز کرده تا آنرا فرا گیرد از مساس آلت ملذذ و کند و دوشینگی که آنرا
 بکارت از غشای رفیق بود که در اصل منبت فرج قریب فم رحم رسته است و در میان آن
 غشای محاذی قسم رحم اندک متعدی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد و پستان گوشتی بود و
 رسته منی در درون پوست و در گامای بسیار از رحم بدان پیوسته باشد و فضله حیض در آن بسته
 بدان عروق پستان آید و طبیعت گوشت پستان آنرا سفید گرداند و شیر سازد و چون تجویف رحم زمان
 دوست پستان ایشان هم بود و دوماه در هر حیوان عدد پستان بعد و تجویف رحم وی بود و بعد
 سچ در شکم جهت تعدد آن تجویف بود و در جمله حیوانات منفعت آلات مخصوصه ساجت تولید
 فرزند و پروردن و ملذذات ضروری از آن واضح ترست حاجت به تقریر نباشد و الله اعلم
 و اما از هر چه مختص لطف رحم بدانکه گرمی تن بیسی و داخل محل وحدت و گرمی جنین و طشت و
 سرخی دانه روی یا تیرگی آن و غلبه سردی درشت یا سیاه برعانه و محل دانه و قوت نبض و غلظت
 آن و کشادگی عروق تن و خشکی لب و رنگینی بوی و خشکی راز و کشادگی نفس و غلبه سیاه یا
 دلیل گرمی مزاج بود و ضد این احوال سفیدی مائل بودن جنین و رنگی قوام و یا سودا و یا
 آن و بدی رنگ بشهره و دراز می پشت و سردی اسافل و در غیر سرمانشانه سردی رحم بود و در قیقه
 و بسیاری رطوبت و محل و اسفا و جنین در بزرگی و دلیل تری مزاج رحم بود و ضد این حالات و
 سبز رنگی و خشونت خارج محل علامت خشکی مزاج آن باشد و برآمده مرکب آن مرکب این احوال دال گرد
 و الله اعلم و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و
 معالجات آنها و شوارب و رفتن محل و حجه نگر فتن که آنرا عقر گویند سبب اینها
 یا کمی منی مرد و زن بود یا کمی منی هر دو بدان جهت بتولید جنین و فاکت زیرا که کمون اعضا
 سیم یا سده با از ماده منی مرد و زنست و یا فساد طبیعت منی بود چون غلبه سردی یا گرمی یا سردی
 یا قیقه یا غلظت یا غلبه آن و یا خامی آن بود چون منی پیر و کدک نورسیده و مزاج و منی
 کثیر انجم و ست و یا فساد مزاج منی بود چون منی مردم مستقیم و معاد آن بعضی مردم و شایه

و خوف الاعضا بتخصیص اعضای ریه و بدین جهت عقد و انعقاد لائق که موقوف بر مزاج موافق
عاصل نشود و یا سوء المزاج رحم بود و بدان جهت منی و طشت فاسد شوند و تولید و تکثیر
جنین را قابل نباشد و این اغلب از سوء المزاج بارد واقع شود و یا عدم دخول نطفه بود در رحم
بواسطه سده و در قسم رحم از گوشت زائیدی و یا ثولولی یا روثیدین قرصه که آنجا بوده یا بواسطه
کرمی فم رحم از محاذات منفذ قشریب در حین انزال و یا بواسطه اعوجاج قشریب و یا بواسطه
بهم آمدن فم رحم از هر بابی بدان و یا بواسطه نزیدن قشریب بفرم رحم از سبب کوناس و
یا فزیبی مرد یا زن و یا بواسطه استعلا از ن یا عدم سیل و بدین جهت عقد و دل نتواند شدن چنانچه
مرد که منظر قوت عاقله است و اوام که با طوبت منی زن که منظر قوت منفقه است نتواند نگردد و
از تشریح حاصل نشود و حالش بسبب فعل الفقه در شیر بطور رسد چنین صورت نبوده و یا سبب
اقتدار رحم بود و بر قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و باد و اخل آن و در قسم
در آن وسده منافذ تغذیه چنین و دوام حین و حصول رطوبتی لغزانه در رحم و مزاج است
شریب یا بر کینه اعضا و مجاور گرفته شدن از عظم و طول آلت و صعوبت حرکت آن و
بودن طبع بدیع مرضه یا عرض و یا سرد شدن منی بود و در حین نیم رحم بواسطه زیاده بودن
در از می آلت از غایت طول و سردی آن که مقدار عرض یازده انگشت متوسط است و سبب منی
و برودت درین میانست و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم خست لایا هر دو
منه بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقد است بواسطه سرعت نزول مرد و زن و یا استعلا
آن با سبب حرکت و یا وقوع حرکت عقیف در حین جذب بازگشتن منی مرد و این سبب در
هر دو است سبب شدت و اشد این حالات و بدانکه عاقله را نسبت به و بود و اثر پیری در بد و
پدید آید زیرا که تحلیلای منی که ذکر را بود از کشیدن حمل و اعراض آن و در و زادن او انباشته
و غذای او پرورش فرزند در شکم و شیر دادن بوی صورت نشود و لیکن امراض اقبال بر بود بواسطه
باقی ماندن فضلات طشتی در بدن و حال و لو بر عکس اینها باشد البته ازین معجزات بود
خلاصه است آنچه سبب آن گاهی منی بود و یا بر سبب از منقذات منی چون ریاضتها قوت
و غرور و تریاکی و فاقد انشغال و اقبال این احوال بدان جهت صاحب آن احساس آن

نیز تواند کردن در آنچه سبب آن کیفیات غیر لائحه منی بود علامات سود المزاج بدن یا عضو خاص
آن را آوردن و قوام منی چنانچه در امر جمیع این اعضا بدان ایمانی شده و هر کیفیت منی که
در دگر دگر و سبب مزاج را علامت آفت عضو پیش بود و اسباب منع دخول منی
چنانچه عند محس ظاهراست دلیل آن حال باشند و آنجا خنای سده باشد زن دانه سیر
نخود بر دارد و بان خواب کنند و اگر بعد خواب در حلق و دهن خود طعم و بوی آن دریا بید
نباشد و اگر بخلاف این سده باشد تعین آن بدگر علامات کنند و گفته اند که جهت تحقیق سده
نخود و شیبوی کنند و منی بر آن بروی فرزند زن بر آن نشیند و علامات چنانچه در باب
تعمیق جسم رسد و محله کث کند اگر بوی آن در حلق و دهن خود دریا بید نباشد
و اگر بخلاف این بود سده باشد و علامات بوی اسیر در حلق و دهن خود دریا بید نباشد
جسم افتد هم بدست تو ان در یافتن و آنرا که بادی غلیظه در جسم بود در وقت مجامعت آوردن
آن محسوس گردد و در دم سلب کند محسوس و ملوس شود و در طوبی است و زن اند و قبل از مجامعت
بسیار دیده شود و زن آن حال را شیک داند و مزاجت پیر از بزرگی شکم بفرم می معلوم گردد
و عدم علامات دیگر اسباب هم بدان است و کث و طول و قصه و غلظت آنست و مشغول بود
طبع بمرض و غم و خوف و محنت اندازد دلیل دیگر بکار نیاید و همچنانکه استعمال و زن را یا در
باید که آب سرد و راجد بگیرند و در آب اندازند هر کدام که سیر آب است و تصور از جانب آن بود
و بول سرد و راجد بر علف کا هو یا علف کد و ریخته از بول هر کدام که علف خشک شود و تصور از
جانب او بود و منول منی و لالت بر خامی و بر کث و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذب بول
و از آن مزاج اعضا و بدن معلوم گردد و فی الحقیقه علامت منی منی آن بود که سفید و لزج
و منی بر آن بود و گس بر آن نشیند و از آن خورد و بوی آن مثل بوی طلع یا بوی یاسمین بدست
مانده تازه باشد علاج آنجا که سبب کمی منی بود و ترک اسباب آن باید نمودن و چیز پاک
که منی را زیاد و سار و از موطا باشد که در بحث تقویت با و گفته شد بکار باید داشتن و آنجا که سبب
سوز نیست منی بود و در تعدیل مزاج تن و او عید و آلات باید کوشیدن با استعمال اعضاء آن کیفیت
چنانچه در سود المزاج بدست شده و آنجا که سبب خامی منی بود که باشد صبر باید کرد و آن رسید و

و منی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب قسم و یا اخیا و موم و یا آفت عضوی ترسین
و یا سوء المزاج بدن بود و نخست دراز انداختن دست و پا را باید کوشید آن انگار و اوید که جسمی
اعانت کند استعمال نمودن و دیدم چند مرد صحیح گرم مزاج را که بسی که خند اینها متعذر کرد
و غیر تذنی شد و در آخر در سن کبالت زن مرطوبه خواستند بچه شستند و ناسن پری و آنجا که
سبب سد منفذ در رحم بود و گویشت زاید و ثولول ممکن است که رسانیدن بخور زایل آید
بلو که قلع بدان موضع نکرد ز او جاب و سبک کردن چنانچه در ثولول گفته شد و نفی عظیم است
و اگر گنجای حسیله در آن باشد نهادن سیل سر سب و ایادان نمایند و بتدریج قوی تر ساختن
خند آنکه بحال لایق رسد تدریجاً و آنجا که سبب کثری قلم رحم بود و اگر خلش باشد
مکن نبود و ممکن که کج خوابانیدن او را و قنصب او بود و اسباب بدان رسانیدن فایده دهد و اگر
صدمة دوشنه و امثال آن افتاده باشد قصد صفات مخالف و حجامت با قنبا باید کرد
و مع ذلک اگر در خون غلبه سینه قصد اکحل جانب مخالف هم مناسب بود و بوجه قصد یا حجامت
امثال بلغم سبب کثرت و امثال آن باید کرد و در کرب نهادن و از حرکت غنیف دور بودن
و تا یک هفته و نه روز بعد سیل هر روز بار الاصول باد و درم روغن که چاک و سده درم ایام
و اون و شسته روغن بان نیکو گرم چرب کرده فرزه ساختن و ضماد غلبه کردن و در کرب نهادن
و از حرکت غنیف دور بودن و بر جانب مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کور
بشت قضیب بسی عاوش چون اخراج سنگ مثانه و غیر آن اگر دشکاری را قابل بود
اندک از در عضله آن بریدن و بر صفحه هموار بسته داشتن و بر سیم اصلاح کردن مناسب بود
و اگر قطع میسر نبود و نشاید آنرا بر بهار ترم داشتن و بر صفحه هموار بسته داشتن و یا فایده دهد اگر چه
در میسر شود و آنجا که سبب سرما باشد بگرما گرم داشتن تن و محل قلع یابد و آنجا که سبب کونای
قضیب باشد خلطی خیز که گردان و یا بران آویختن و دهن گرم مالیدن و بالین زدن
بلند ساختن و یا بیامی آنرا چندین لطیف بپلوهای او باز پس بردن که قلم رحم بشیر آید فایده
دهد و تبدیل بدن که تاه و بار یکا اوسه بود و اگر کونای از جهت فزونی لازم باشد
و الا بر مقلدات را که صبا لغه و شست تساقده داشته دخول کردن گاهی فایده دارد

بشرط بطور انزال و آنجا که بیهوشی ازین فراموشی رحمت کند همین نسبت فائده و دوا را خواست
اوست بود اگر چه زنان آنحضرت را اینگونه و آنجا که سبب استلای زن باشد بجهت عدم
افتد از زوج بران درصین قرب انزال هر دو مرد را به بالای خوشیدن و رانهای او را
محکم گرفته بخود نیک نزدیک آوردن و داشتن در تنافیه دارد و آنجا که سبب بود اسیر
رحم بود علاج آن موقوف بازائه با سوراخ باشد و آن بجهت نشود و آنجا که سبب باد رحم
بود بطریق که در علاج استقامی طبعی و یا در مشاهده و غیره گفته شده رفع باید کرد و آنرا
و ضامه و فرجهای محلل بعد تفصیل ماده مولد ریج بکار داشتن نافع آید و آنجا که سبب رحم
صلیب کیسه رحم و یا عضوی که فراحم رحم است باشد علاج مشکل پذیرد و بخواص اشیا در تحلیف
آن قسمت بنمودن چنانچه در بحث او را هم گفته میشود که ممکن که فتنی رساند و آنجا که سبب
سده منافذ سد چنین بود و در داخل رحم و آن دهن رگهای بود که شیمه بدان متصل میشود و در
در آینههای مفتوح بایشانیدن و فرجهای مفتوح بکار داشتن و در غنهای مفتوح بر زبار و منافذ
که گاه او را میدن و از تداویر یک در فتوح سد کند و غیره گفته شده و از آنچه در تدبیر منع است قاطع
در اندن نفاس حیض توان نمودن و آنجا که سبب و دوا حیض بود و علاج آن چنانچه بجلش مذکور
گردد و باید کرد و آنجا که سبب رطوبتی لغز انده در رحم ثقی و سبیل تن را از بلغم لزج و غلیظ
پاک باید کرد و در آبهایی قاطع کرم و معاون غلیظه با بایشانیدن و از دواهای گرم بصر
و عطر چون سنبل و عود و سعد و قزقل و برگ مور و در اس و در انک و سبک و غیره با فائده
و شکر سرخ و زهره و زیتون و شهاب استعمال کردن و اگر ازین دواها باز نگیند و کرد یا
بلوط سرشته نهند بسی سودمند بود و خوردن غذاهای گرم و شیرین و بالای آن از معاین
مقوی مثل حافط الصلوة و سفرح شاهی و سلافی و آنچه در بنیانزدیک بود و یا از سمیات مقوی
مثل چهارس و سرورس بدستور رعایت آنها و یا حلزومی جوز بود و در چینی و حلزومی که زمان آنرا
پنجبره گویند خوردن و از مولدات بلغم و رطوبت و جنین میوه و مرغیات و شیر میوه و برنج
گرم و خشک نشستن و از مواضع نناک و سرد و خرد کردن علامت تمام باشد و آنجا که سبب عظم
و طول ذکر و قوت مرد بود و تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب اشتغال طبیعت بود و دفع مرض

از آنجا که کافی باشد و اکثره ایراد نمائند که خوردن آنجا که سبب سحر است از آنجا که سبب سحر است
 بدستوری که بحالتش گفته شد باید کرد و آنجا که سبب حرکتی غلیظ باشد آنچه احتیاج است
 بود و ترک آن باید کرد و آنچه غیر خشمیاری باشد از مثل عطسه و سرفه بعد از دفع سرفه و عطسه
 خود را بجا باید داشت پس آن او دید که باخاصیت برآستنی اعانت نمایند و طریق استعمال
 آنها اشاره علی را چون بخت روز بعد ظهر در صبح یک شقال با عسل آب بپاشانند و بعد از آن
 صحبت دارند مفید بود و بول فیل در حین ابتدای جماعت با اندکی بیشتر از آن یک سرفه
 و آبی آنرا حیل نافع بود و همچنین تخم سیلیوس مقدار کمی کوفته و عسل آب خوردن و
 گویند حیوانات را که اگر اسهال پیدا شود و نیز یارخ گوش بعد ظهر با مسکه حل کرده و بشیم تازه بخورند
 بر دشتن و بعد از آن صحبت و دشتن بود و همچنین بر دشتن نه بره آمو شیر و کرگ مقدار
 دو دانگ با مسکه بپاشانند مثل سفیل و خضیقه اشکلب و چند بیدستر و حب البان و حب
 بر دشتن مفید و در مسکه با نافع آید و علفی که در بهار با مسکه و گل زرد دارد و چون آنرا کوفته
 بر حصوی نهاده آید بیکند و آنرا در ری کاهاک عاشقان گویند کوفته آنرا در مپه کرده و بر دشتن
 خیارچه رستم زمان است چون از حیض پاک شده باشند و بعد چند ساعت صحبت و دشتن بپاشند
 نافع است و گل زرد که آنرا خراج گویند و در مرغزار با بسیاری باشد چون چند عدد آنرا بپاشند
 نیک تا زخم شود و همچنان بخورد و از زخم کبیر کند و در دشتن و در دشتن و در دشتن و در دشتن
 و چند زنی که تمام از آبستنی مایوس شده بودند و این عمل کردند و بار گرفتند با نرسد لغالی و گاه بود
 که برخم ازین در جامی خلق آید که در شش شود و هیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن نیز که دانه
 و تنقیه تمام بود در خم را و بدان پاک شود و همچنان که با دیار می شوند پاک میگردد و در دشتن
 که اطمینان شود و مباشرت باید کرد و در طریق چند گفته شد و گفته می شود و بعد از این مرصع شش فرزند
 که از بیمه دان حیوانات ترتیب کنند بسی نافع آید و خوردن و بر دشتن زرد آن شک خست
 سنگ و زگرگ و گفتار درین باب بعضی عجیب دارند و شیمانی از شک و در عفران و در بار آنرا
 مفید است شک زهریم و در دشتن با شش بر خم بردارند و بعد از ظهر نیم نفعی عظیم باشد و در دشتن
 نهایت و باید دانست که اختلاف و محبت زو جین در قیاب از عظیم است و این حال موقوف است

بر حسب امر یکی مرغویت صورت دوم حسن سیرت و معاشرت و معاشرت موسوم تناسب است
 چهارم شدت شهوت تخم موافق فراغت از انزال یعنی در طریقت و بنا بر بعضانی حکما فرموده اند
 که مناکحت با جمیده اختیار نکند و ناکشتهای جانبین صادق نباشد صحبت ندارد و در وقت
 میل صحبت رفع موانع ملذذ از مشغول بودن طبع بقبض نفسانی یا بدفع بول و براز و غیره
 حسب المقدور کند و بخوشنوی و خوشبوی و خوشگویی و ملاعبه و ملاحظه و مساس و غسل
 و اشبا و آن ابتدا کنند و بعد صدق و ثبوت بر سیرت مقرر عام مشغول شوند و در سال سه
 زوج خود را نگاه دارند و چند آنکه زن است ابتدا کند و آنرا توان که با وسع نفس نمودن و در آن
 حال زوج فارغ سازد و خود را وزن او در حال انزال سخت بخورد و بشکند و بعد از چند آنکه حرکات
 قسم رحم او که ششیه است بحرکات قضیب در حین انزال تمام شود و در رحم قرار گیرد و آنگاه و با شکی
 بخشد و زن بمحیان مدتی زانو یا ران او را آورده و در آنها بهم نهاده قرار گیرد و تا عقد و استیفاء
 صورت بند و وجهت از دیا و لذت برای زیادتی محبت و رغبت مذکور گفت اند که غسل و غسل
 پرورده را آب و دهن حل کنند و بر قضیب بی لسته طلا کنند و بگذار تا خشک شود و آنگاه صحبت
 دارند و چون مکرر شود این عمل لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلای کباب بعلل آب سرشته
 و رقیق و حلیت بعلل آب و دهن سرشته و رقیق و غسل و غسل پرورده و آب و دهن حل کرده
 همین حال دارد و وجهت مراعات تناسب بمحبتین برای از دیا و لذت و محبت و در عظیم یکی و
 بمشوق دیگری هم سعی نموده و اند چنانچه در کتب ایشان مذکور است و تاثیر این اختلاف
 و محبت زوجین در حسن سیرت و اختلاف فرزند هم بسیار است و الله اعلم احوال
 و احتیاس آن بدانکه استغرائی که موجب صحت مزاج زنان است رفتن حیض است
 باعث ذل آن قانون طبیعی است و هرگاه این استغراغ از قانون بگردد و چنانچه بیشتر رود
 و یا باز استمد یا سخت کم شود بی آنکه بقضای چنین صرف شود و موجب حصول امراض گردد
 و بر بدن ایشان چنانچه اکثر بقرب دیگر اسباب امراض مذکور شده و قانون طبیعی
 در احوال حیض نزول طبایع است که از پس ده سالگی تا چهار ده سالگی بدید آید و از ابتدا
 بلوغ زنان از آن محل بود و هر ماه یک مرتبه ظاهر شود و در مدت آن غلبه و سلا

در روز بود و در روز و اکثر آن از بنفشه شکار و زنگنه و انقطاع کلی آن چنانچه دستور جمله است بیشتر از
 سی و پنج سالگی نباشد و از شخصت سالگی بسر نیست و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید
 و با پیشگی کمتر شود و تا بعد ریح منقطع گردد و چون این احوال بیشتر یا کمتر واقع شود و مختلف باشد
 بمقدار سه که لایق باشد وقتی است از اسباب غیر طبیعی بود و صاحب تجارت در اوقات
 و احوال تفاو و بحسب اختلاف امراض یا نشانه اند و بی توقع تفاوتی در حالت فحی ایشان
 چنانچه اکثر نوبالغان را چنان است که بعد وقوع نوبت اول چندین ماه دیگر پدید آید
 و با پیشگی بر دستور قرار گیرند و بعضی را چنان است که مدت طشت ایشان یکروز پیش نباشد
 و بعضی را بعد روز گذشتگی موجب غلبه طبیعی و همچنین بعضی را واقع شود که چندین احوال سالها
 از پیش شخصت سالگی حیض مرتب بدستور سابق آید فلذا اشتدلال با اختلاف طشت حصول
 اسباب غیر طبیعی نسبت بقانون مذکور درست نیاید و چنان معتد تر بود که نسبت بقواعد
 مستمره مراعاتی از حالات حیض او بوقت صحت واقع شود و جهت وجوب ملاحظه اختلاف
 امراض و عادات بحسب اختلاف اوضاع و احوال اصناف و حفظ صحت و دفع مرض اما
 سبب افراط حیض یا استلزامی بدن بود و از خون و قوت طبیعت در دفع آن بدین
 طریق بود اسطه اقتدار برین استغراق معتاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کشاده شدن
 سر آن بهجت استرغای آن از طوبی بدنه یا جفاف آن از طینی بدنی و رسیدن زویر
 اندک بدان و یا گرمی و ترس خون بود و کشا و کشیدگهای رحم را بعون قوت دفع عرقی
 و یا قوه باشد در داخل یا خارج رحم یا با سوری و اسید بود و در آن محل و یا شقایق باشد
 سوراخ المزاج یا پس حاصل شده بود اسطه کثرت اشتعالی تو بعضی در محل و شباهه آن و یا شقایق
 بود و غشی که بزور ولادت و از آله بکار شد و شباهه آن حاصل شده باشد یا ضعف نسج جسم
 بود بسبب ازمان مرضی قوی و یا حکم قوی بود در رحم از خلطی نفوذ کننده و غلبه میل دم بدان
 موضع و منفتح شدن عروق به محل آن جهت و یا وقوع الی بود و از سقطه یا ضربه در رحم
 علاج آنجا که سبب استلزامی دم بود و علامات آن چنانچه سبقت بیان یافته مراراً بدان
 گوای و با بقصد کمال و حی است قطن منیع از سپهر گرد و دور اکثر حال بعلاجی دیگر محتاج نگردد

و اگر زیادتی تدبیر احتیاج افتد فاذهر حیوانی در دوع و ادون کفایت باشد و آنجا که سبب
است رخا با جنات سبب رگی بود در رحم جسد روح دم با جنات و بی وجع و بدون اندک
غششیان و صداع و علامات لعین و بیس رحم و غلبه رطوبات یا بیست عروق تن سبب
تدبیر مرتبه و کثرت استغزافات بدن اشها و گشند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و
علامات گرمی مزاج بدن و سوزش محل از گدشتن خون بران دلالت کند و یا سبب قرص
داخل یا خارج رحم بود و علامات قرص چنانچه در قرص اعصابی داخلی گفته شد از ظهور در تن
بدان گواهی دهد از معالجات که جهت خون آمدن از شانه بینی و سهال خون و قی الدم
نفست الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود اختیار باید کرد و لیکن در اینجا در رسانیدن
آنها بی قایل و شباهه آن به داخل رحم نیز راه و سایر عملها سعی باید نمودن و اگر آن میر نشود
در پیش نهادن و احقان هم فائده رساند و ضما و برنات و عانه و بالا از از کش بان و قطن
که گاه باید نهادن و اکثر خوردن ادویه و دتر و بهتر شفقت رساننده جهت اشتراف عرق نج
و برگ سور و خشک سوخته باب عمل سرشته بر که گاه و حد و زمان طلایه و قضا کردن بی لسه
نافع بود و عمل بسیار هم سوخته برگ سور و با هم طلا کردن مشکو بود و آنجا که سبب با سور رحم بود
آمدن خون قطره و قطره و گاه گاه سیاه و به نواش غیر نواش حیض و بی نواش و بدون آنکه
صداع و گرانی سر و درد اجشاء و کبد و سپرز و تسکین یا فتن اعراض از غالب آمدن و بدون باد
و پیچید در حوائی ناف بدان گواهی دهد علاج آن باز اگر درد اجشاء و کبد و سپرز و تسکین یا فتن
اعراض از غالب آمدن بواسیر میر گردد و در آن امری بغایت با خطر و صعب است و تخصیص که
باسور در فقر رحم بود چه دشکاری و رسانیدن و او بدان نیکو توان و آنچه بر قلم آن بود از برید
آن که از صعب اشتراط عقل و بطلان او از پدید آید جهت بودن اعصابی الخلقه و غلب
سبب تولید ماده این مرض بواسیر رحم و وقوع آن غمی عظیم بود که از جانب فراق فرزند
بدیشان رسد و بسیار افتد که با سور رحم استخوان زهار را بیوشاند و ضائع سازد و باشد که
خانه را سور آن سازد و تدبیری که در نیاب فی الجملة نافع بود فصد با سلیق است و حجامت بر تن
وروی را نه با یقینه بدن از ماده سوداوی و بلیانی که در با سور مقعد گفته شده

و از بهمان نوع ششده تنها غذا را میسور آن بکار بردن و از بهمان نوع تدابیر مرضی
 این خون را تمام کوشیدن بقصد مرضی بود یکی را این مرض بود و جهت بستن خون او و قوی کردن
 و اشتباه آن بدو دادند او شکو بر شد و دیگر را بهمان علاج کردند که کوشید و بهمان بماند و آنجا که
 بهجت شقاق جمع بود و از سود المزاج یابس و تدابیر سابقه و علامات سود المزاج خشک هم بدان
 گواهی دهد و بهر همای مناسب اصلاح باید کردن چون مرهم اسفنداج و قوتیاسه مقبول
 سرشته و هرگاه این شقاق در ظاهر رحم نباشد اجزای مرهمها را با پیاز زده بپزند کوفته از آن سکه
 بزرگ ساخته از پیش بکار دارند و در تعدیل و تبدیل مزاج تن و در رحم کوشد و چون منجن گزد و از
 تدابیر تند روح امعا آنچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزهای عاقل مغسولی دادن
 و در آن نشاندن تا بالایی نافت و هم ازین نوع چیزها بر جوالی نافت و کمرگاه ضما و کردن و آنجا که
 سبب شقاقی بود که از زور ولادت یا بی اصولیهایی قابل اعتقاد باشد چون از جمله بگردد
 و باقی بود و فرسنگ گردد و بهین نوع مذکور غفل باید کردن و زمان آخر را که مزین گردد و گویند که
 پشت اوست شده و جهت این در حمام قوی بعضی گرم غمی بر کمرگاه طلا کنند چنانچه
 سبقت بیان یافت اسفید آید و بزور مرغ پشت و کمرگاه طلا کردن و بر بالایی آن مورد شود
 و امثال آن و باغ سوده پاشیدن و مدتی قرار گرفتن در آب سرخ شدن نافع آید و مجرب است
 و اگر آرد و عسل بر بالایی زرد و طلا کرد و پاشند و کمر پاسی خام بر بالایی آن بر کمرگاه چسباندند
 و بگذازند تا بر آن خشک شود و نافع بود و در حلوای که در پشت آرد و بعضی ادویه قاضیه عطری بزنند
 خوردن در نیای منفعت عجیب دارد و چندین بدان صحت یافته اند سیاه آن بگیری
 پوست درخت رز را بگویند و نرم بزنند و آنرا با دو برابر آرد و سید و سنجیده در روغن بریان کنند
 و دو شاپ برگ کنند به بقور یا حلوای ترشی شود و در روغن بر آرد و سنجیدن اندکی مصلک دارد و چندی
 برگ کنند و به نیم یک طلا کنند و بر دارند و آنجا که سبب رفع بکاهه بود و او را بر خاکستر
 نشانند و فادیر حلوای در روغن سائیده دادن و تسکین فرمودن بسیار سودمند بود
 چنانچه شوس گوید در جمیع انواع از اطرافین خوردن و حسیتر سر توله و تخم آن و در آن شستن
 به آن جفته کردن از جانبین و خوردن شیر که خشت آب دید و در آن بکوشیده بود

یا نیکو آئین تاب کرد و بکشند هر صباح سه اوقیه با قرص طباشیر کافوری و غیر کافوری نافع بود
و جوهر السبس که استعمال آن درین ابواب نافع است گاهی که قطع آن جائز باشد همان است که
که در رفتن خون از اعضائی داخلی و خارجی گفته شده مراراً و تداویم از غذا و شراب و دوا
مائل ساختن بر دوا بجانب مخالف و غیر ذلک بهم قریب بر آنها اختیار باید کرد و آنجا که
ضعف و تحلیل و تشنج رحم بود در تقویت مزاج این باید کوشیدن با غذای مناسبه و مداومت
خوردن ادویه مقویه و استعمال حمولات و شیانفات و احتقانات و آب زنهای و ضمادات پاک
در و غشائے قایض مقوی عضو کردن و از تداویری که جهت تحلیل تشنج و استرخای اعضا
عصبانی چون سده و مشتانه و غیره گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و آنجا که
سبب حمله قوی باشد و خاریدن و دغدغه پیوسته و آزار زوی حرکت و محاسبه مقبض و امثال
آن و آنرا رد و شدن از آن فعلها و وسیله گئی نظام هر فرج بدان گوی و در سخت ملاحظه باید کرد
تا موجب حمله خلط صفراوی است یا خلط سوداوی لذا از اغریا نخورند و قویان بر آن دلالت
نمایند پس اول تنقیه آن خلط باید کرد و نگاه اصلاح حال عضو کردن بموید و غشائے که
در حرب و حمله عام خارج و بعضی اعضا درونی گفته شده و از تداویم حرب آلات بول
بعضی خشک یا رطوبت و درین تنقیه فصد و حجامت را آن و مگر گاه و قطن و شیب ناف و
و استعمال مسهلات غیر خاده پس نیکو بود و در آب معادون و درون و شباهه آن و در
برگ شلغم نشستن و بعد از آن بغیر و طیانی که گاهی حرب کردن و لعاب خطمی با گل سرخ
بر ناف و درون فرج طلا کردن و خیر باس مرطب و خشک خوردن و قوی بسیار کردن و غش
نافع آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بنحو در دوا و در سایه خشک سازد و از لون آن
در یابد و مناسب آن تداویم کنند و گاه بود که این حکم بهم گرمی منی زن بود و آنجا که کثرت
محاسنه و استعمال ادویه که جهت شوق کاذب و غالب بشرط گفته شده فایده و در قوه طرا
او و عین منی ایشان موجب برداشتن نافع آید و گفته اند که طلا کردن نم رحم به افاقیا و عصاره جیمه طباشیر
و گل و صندل و شیانف با فینا و بوش در نزد می باشد که در و غن گل یا با عصاره و برگ کاه
یا عصاره و برگ خرقه نافع بود و در جمیع این حکما و اورا فصد از آن باشد و فصد قوی بر شرب سینه

هم نافع آید و گلی سرشوی یا گلی از منی فقط بیوسته غلبه انقباض و جملة خود و بعضا روده پاک
 کرده بسیار مسکن چکه و سیدان باشد و در اکثر امراض زنان اختتام و بر جانب تجارب
 صجاریه بیشتر بود و آنجا که سبب سقطه یا ضرب بود و اولی قصد باسلیق باید کرد و بعد آنکه آن
 در رده اسپید از آنکه گونگی رحم پر شود و کوشیدن انگاه منع خون بخوراندین و اسب مذکوره از
 فادر و نصار و خر و گله و غنیمت پاک کردن و آسایش و آرامش چنین و اما سبب اعتبار
 طشت و غنیمت و قسطنطنیه استثنای غلبه شده بود و منفذ رحم یا در عروق و قیقه تغذیه چنین می کنند
 و در رحم و دفع فضلات و دم که با دانه حیض است به آنهاست و موجب منفذ رحم
 یا در رحم مخصوصه مجاور با پهلوی و یار و میدان گشته بر آن منفذ از قرحه و غیر آن پار آمد
 نشود و سبب آن و یا بروی که از خارج بدان رسد و این حال پنهان و از زمستان
 بسیار افتد چون هنوز بهیچ این ممالک معتاد نباشند و موجب سردی و یاخته کردن
 سودا و المزاج بار و سبب آن بود و بدین که با جامه و او بدین فعل بدید آید و یا غلبه سودا و المزاج
 خارج است که با جرق آن رطوبت است و دم آن فعل کند و یا سودا و المزاج ساقی که شک
 که شکلی عرق رانیک سازد و جملة این نوع سه عرقی مردم بغایت لاغر است و گاه بود
 که سبب غلبه گوشت و غلبه پیضم آن مرخون متولد را و دم حصول فضله بدان جهت
 باز است و یا سبب کمی خون و اشتیاج بدن بدان فضله بدید نیاید حیض باشد
 علاج آنجا که سبب ورم بود و علاج ورم بدستورش باید کرد و این و آنجا که سبب غلبه
 پیه باشد و لاغر کردن او بدستور باید کوشیدن و میان بسته و یا و بر کوه و طهارت و بنای
 پیه را کم سازد و شد طیکه گوشت و جربی بغایت کم خورد و آنجا که سبب رطوبت و تیز
 بود و منفذ رگ علاج کشادن او و لا بود و در ضمایع متوقع از او دیگر کیفیتها و مراعات
 خوردن و آشامیدن و ریاضت و غنیمت و تدارک باید کرد و تدارک آنجا که سبب بود
 خارجی بود و بکرم کردن و تغییر فصل سرما تدارک پذیرد و آنجا که سبب سودا و المزاج است
 باشد بدستور که مرار اسپین شده و تعدیل و تبدیل مزاج و تفریه با ختن باید کوشیدن
 و بعد رفع تدریس آن ادرار حیض با دویه و اعمال که مذکور شد و در بدن و آنجا که سبب

غلبگی گوشت بود و دام که از آن رنجی و مرضی نباشد نباید کافتن و هرگاه به یقین دانند که مضر
 از آن حاصل میشود نخست در لانه گردان اگر صحت و استقامتی کند بعد از آن بتدریج
 که بین میشود و کشانید و الا در کشیدن سختی ممکن بود که بقصد و حجامت و ریاضت و آشپاش
 آن تدارک دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود باید دیدن اگر از تقصیری جگر است
 علاج جگر باید کرد و اگر از غلبه ریاضات است و کم یافتن غذا و یا غلبه استفراغات است
 بخلاف آن عمل باید نمودن با کمال ملایمت و در حقیقت آنست که اول مزاج دیدن و
 دخیل را استعد و قابل آن استفراغ گردانند بر دفع موانع چنانچه بدان اشارتی فی الجمله شد
 بعد ماده را جسته و اینها هر روز بصورت نرم ابتدا از پنج ران کرده تخصیص در ایامی که حیض
 در آن ایام می بوده و اما بعد از او دوپیکه در آن تفتی و تلینی و تلینی باشد میخورند و
 و در آن می نشاند و شبها بفرزجه بکار میرود و درین اثنا با گاهی حسرتی عینیت زود در آورد
 و یا سوار بری میکند و اگر حملات و لیسانات و مفتحات جو شانیده در فتنه کنند وقتی بر آن سوار
 استوار فرزند کند و لوله قمع را بخود گیر و چنانچه بقبم رحم رسد و مدتی بر آن صبر کند نافع آید و مکرر
 که سبب سرد حیض شحم و یا کرم بود این اعمال سخت موافق آید و بتدریج تا ابرو دیگر بسیار احتیاج
 نیست و سگ گاه بود که بنگار فصد مالبس یا صافن محتاج شوند نفی غلبه شحم بیان او
 که در قیاب شحم است فرومانا بزرگ سستی انیسون حریف خردل قوسم حق خلعت بوج چند سیر
 جوز سداب فلفل زیره و سدر و اس سیلخه و ارچینی مصطکی شبت باور یا ن حله خیاره
 ملونیا خلیج گند نامی خسته تخم گند ناساز خسته و خام تخم مرز و زوبه بار اسل طبع اهل طبع
 خود چنان شاموت طبع اکیسل با بونه کرنب خسته و طبع آن و پیه و نبه و ز و غنها گرفته اند
 اگر شحم خفیل بخور کند و ببلوله قمع آرد بقم رحم رساند و در روز حیض بخشاید بهمنین چنان فرسود
 سوده و آرد سپید کرده بخورند و در دوا خطه بدان صبر کند نافع آید شاموت گوید ز سنی را
 هفت سال احتیاج حیض شده و بعد شمایانی ساختم جبت ادرار مقوم پنج بری اهل و
 سداب شک و مدینه حله را بنهره گاو سرشته چند بار برداشت بکشد و اگر ایشان
 و عاقر قرحا و شیپز و سداب تر و در فینون حله را ساقی بگیرند و بگویند و بطنه سرشته شایان سازد

و بر دار و بنایست نافع بود یکی از حیض نباشد و بود و از و عده گذشته و از سحر گرفتن در گمان بود
 یکی فرمود که خبازی را در زیر خاکستر گرم درشته بر پیچیده نهاده تا نیکو سخته شد آنگاه و آنرا
 نرم کرده بر و فغن خرد و آلائیدند و بخورد و داشت بنگرم و پیاپی از او فرمود که بپشت باز چسبیده
 بر بند می نهد و سه شب چنین کرد و بکشد و چنانچه او فراموشش را نیز علاج کرد و در و غیر گفت که فرج
 چون از گلستانان افزون گیرند و دوسه روز به میان بگذرانند و در اوقات حیض خورد و در دشتها
 نرم بپشت زیار نرم دارند البته حیض بکشاید و تجربه بر پیوست **سیلان** این
 این طبعی بود که پیوسته رطوبتی از رحم غیر از ندی سیر و دوسه موی با عفن غیر منوب و بر
 و غلبه آن بجز فتن خرقه سید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت ایشان چون با غلبه شست
 بود و با گرمی و غلبه آن باشد یا که جسم بود که بدان جهت دفعه لذتی و آگاهی باشد و چون
 بی شست بود و غلبه نسج رحم و کسب خوار و عیسی سبب آن شده باشد و سبب سیلان
 رطوبت عفن ضعف قوت با ضربه رحم و تبخیر هوا و حیضی بود و عروق آن و غیره که از غلظت آن
 و ضعف طبیعت و قوت و افق از اخراج آن یکبار به حیض علامت و در اکثر سیلان رحم
 نفس تنگی کند و اشتهای طعام کم بود و بزرگ تنگی باشد و آواز از آن و شتهای چشم
 باشد که بعضی را اکثر اوقات خشم و در کند و علامت غلبه و گرمی می شد و وقت آن
 و گرمی آن اعضا و بعد باشد که کم یافتنی آن باشد و مقدم هر ضعیف فزین و حد و
 سیلان با آن و کشادگی سر رحم و شیب بر آمدن آن و سستی ملوس جرم رحم بر استرخا و
 و تهمل نسج آن گواهی دهد علاج آنجا که سبب سیلان نمی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد
 باشد رت غذا و تقلیل طوبات بدن بر ایضات و اترقی و مسهلات منی را کم باید
 آنگاه خبیزهای سرد کنند و او و و خشک کننده منی پیوسته باید خوردن و وضعا و گردن
 و حمل نمودن و احتقان کردن از آنچه در تدریک رتب نفع گفته شده و اصل در حین غلبه
 در اوست و دوا می صلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات و سکونات و در فیاض
 نافع بود و آنجا که سبب حله بود بطریق که در افراط حکمت بسبب حله گفته شد و علاج
 باید کرد و اگر چه پیوسته که در آنجا که سبب سیلان رطوبت عفن و تهمل نسج رحم

همان نوع که در افراد حیض است رخای بدان اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون خلوت
 فضلات مثلی ممد ضعف مضوت و رتقیه خشک سعی باید کردن سهل و مبرور و قصد و حجت
 آنجه مناسب وقت مزاج و در جمله سبانه در فی نافع و مداومت حسب الشفاء و شبهه آن تا
 حدیقه رتقیه شقیه عظیم منقب آید و همه غذا را تریاتی یافتند باید اختیار کردن **حاصل**
 حالتی بود شبیه به استجسی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و بستان و رنگ گرد و زرد
 سر سیمانها و آرزوهای سسل و احتباس حیض و بهم آمدن نسیم رحم و بدین سبب از زمان بزرگ
 امیدوار شوند و نباشد گاه بود که این حالتها بچهار سال و پنج سال کشد و اکثر آرد و آخر
 همچو در دزدان پدید آید و بجای سبک رطوبت چندی باد و بادی بسیار برودن آید و شکم خالی گردد
 و فتنه میان این علت و احتباس آنست که اینجا شکم صلب تر بود و تن سست تر باشد
 و حرکتی که بچهره می باشد اینجا نباشد و دست و پاها تشنج بود و همچو در سودا و بطنه ترس و تا چهار سال
 این حال داشت و در آن فرزند بدستور گرفته بود و بعد چهار سال آب و باد چند وضع کرد و خلاص
 شد و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره برودن آید یا رطوبتی که در ولادت ظاهر می شود
 و آنرا جاگوبیند و موجب این جمله قوت جسم بود و در استیلائی غلبه آب زن و ضعف قوت
 عاقله و سنی مرد سبب پیری و غیره و اشتغال کردن رحم بر آن آبها جهت خلوق قدری فتنه
 و اسطه موانع و ماندن بر آن چند آنکه طبیعت دفع آن طلبه سبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه
 بخار و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و بسبب ملات و مداومت و لطیف غذا
 و دستورهای علاجها که در سودا و ترس و احتباس طشت گفته شده اکثر آنها تیر این علت بود
 و انده اعلم **شستن آب در رحم** علامت این آن بود که حیض باز آید
 و در حیض حرکت شکم قرار کند و در مران اندک باشد و رمی و دانی شبیه با استسقا و زنی
 پدید آید و گاهی رطوبت از رحم بالا یزد و سبب این هم از آن نوع تواند بود که در جاگفته شد
 علاج ادویه که بحبت ادرار حیض گفته شد غلب اینجا نافع آید و در تنقیه و تفتیح باید کوشیدن
 وضادها که در استسقای زنی بکار آید احتمال باید کردن و در پیرو و اقلیه خفیفی از تدریس
 استسقای زنی بر عید اشتن و گویند چون سفید موی که در زنی آید **جمع شدن**

یا و علی طاهر رحم این حالتی بود شبیه باستسقای طبعی باقر و نخس و ضربان بود و باشد
 که حرکت آن از طرفی بطرف دیگر محسوس گردد و متدکند و متدکند و آن بیشتر در دماغ و گوش و ریه ها بود
 و باشد که بر آن سر و آید و باشد که بر آن فرود آید و باشد که بحجاب و معده بر آید و از تمکید تسکین یابد
 و باز خود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر ماند و علاج مقبول نکند تخصیص کرد
 با و در میان توها در رحم باشد و سبب این علت ضعف مزاج رحم باشد و آن علت از ضرب یا سقط
 یا زور و لاوت و قاعله افتد و باشد که از سرهای که نفخ رحم رسد و صور المزاج سرد بر آن استولی گردد
 و ضعیف شود و تحلیل یابد و سبب ریج نتواند کردن و خوردن چیزهای باد انگیز برین اعانت نماید
 و ممکن بود که با و بواسیر بد آنجا اشتغال کند و در یاندن آن ازین جهت باشد علاج جمله تدبیر
 در ریج مشابه گفته شده و بعضی از آنچه در ریج معده و استسقا طبعی میگفته اند اینجا نافع آید لیکن آنجا
 چیزها در تحلیل چکانیدن حاجت نبود و در رحم باید چکانیدن و نهادن و تقویه با ریج و خفتن آن
 بچیزهای باد شکن و تحلیل کر را به شفقت رساند و بادهای با سوری را هم بدستورش تدبیر
 باید کرد و **افستلاب** رحم سبب باز کردن رحم یا قسبی و قوی عظیم بود که هم رسد
 از زور و لاوت و تنور قاعله و شیخه قوی و قشر به نقطه چیزی گران بر دوشین و شمال اینها و یا خو
 عظیم بود که بکبار بد درسد از مرغی یا سمومی و یا غلبه رطوبت لغزاشده بود که در ابطار است
 سازد و آنرا فرو لغزاند و باشد که در ابطار آن بقدر خورده خورده گردد و آن با بصر و فرود آید
 علامت این علت گاهی که تمام مریون نیفتاده باشد است که از اندر زمار و معده و پشت و
 حوالی آن درد عظیم باشد و چنان در یابد که گویا چیزی در عانه وی میجست و استاده
 و اندک گزانی نمیکند و قاعله و صاحب علت آنرا با گشت تواند در یافتن و صاحب آنرا خوش
 به سبب حادث گرد و باشد که این درو شب آید و باشد که عشته فولد کند و باشد که بول بر آید
 باز گیر و جهت دکائی که تمام در باطن آن ظاهر گردد و اعراض منفذ رحم ناپدید شود و چون باز گیر
 باشد منفذ رحم مانده آن دیدن کشاده و فرود آمده علاج آنجا که مرض گفته شده باشد و یا صاحب
 آن میر بود و یا از البطاسه آن از جانبی خورده شده باشد بجای باز ایستادن آن ممکن نباشد
 و آنجا که خللاوت این حالها باشد نخست رو و دماغ بجهت نرم و مقوی از نقل پاک باید کرد و آنرا

بر طرف شود و به بول و سبوست میرود و آید بعد از آن باید فرمودن تا پشت باز خیسد و قاعه را بحد
 را نهایی او را از هم باز گیرد و از چشم مرغی پاکیزه بر شان بلعیده چید و رحم را بدان بلعیده با انگشتی
 و احتیاط تمام بجای باز بر دوازده و دوازده چشم دیگر را بصبارۀ اوقاقیا یا شرباب گل که چیز
 قاضی مناسب در آن جوشیده باشد تر کرده بر چشم رحم نهد و چشم دیگر را سبکه که مزج در تر کرده
 بر سر ج و زمار او بنهد و با اینها مرض را نهایی گیرد و بر پهلوی بخشد و کند اوقات این اعمال احتیاط
 کند تا روزی عطسه واقع نشود و بعد ازین محجمه اش بر حوالی ناف و کمر پیوسته می نهد و عطسه
 خوشبوی می بویاند و نفس خود پیوسته باز می کشد تا بین حیلها رحم بجای خود باز آید و از بویها
 کریمه که رحم از آن گریزان است و از هر چه تشبیه آورده و از دور می باشد و دور در برهنش شکل می باشد
 روز سوم شمشیر را بدست کشند آنرا به ششی که آنرا شمشیر الی که برگ مور و گل سرخ و نار پوست و اوقاقیا
 و غیره در آن جوشیده باشد تر کرده باشند و بر فم سده و رحم او بنهد و تا ممکن بود همان شکل به پهلوی
 باشد و بچنان هر ساعت محجمه پیوسته عطری قوی می بوید و غذا اش را با بای قاضی کم تر نشد
 می خورد و از آب و سبزه و دیار چرمای نرم نزنند و برهنی کند و ضا و بای قاضی می نهد و کج
 باز در ده تخم مرغ بر حوالی ناف و پشت و قطن چند آنکه معلوم شود و که فی الحقیقه قرار یافت آنگاه احتیاط
 در آبهای قاضی مذکور تا نبات می کشند و یا بر ضا و یا و نظودا و قاضی سکار و اشش قطن و نبات
 و حوالی آن جهت احتیاط و انقباض می نماید و سیه و آن سنگ و گرگ را خشک کرده و سوده و هر روز
 و او را ن سفید بود و آنجا که رطوبتهای نزنند و باشد تر آید که مناسب آن بود و او را ن لازم باشد
 و در قاضی حقیقات رطوبت داخل باید ساختن حب بود و در قاضی این سبکی منفذ فرج بود و چنانچه
 منع دخول کند و سبب این باغشای قوی باشد بی منفذ که بر دهن فرج از اصل مخلوق شده و بالواسطه
 روئیدن از حیدر آید و صاحب این علت را که اصل بود و رتقا گویند و زنان با مصطلح خویش
 رومی نند و از در قاضی بود گاه بود که آن علت در بدن باشد حشفه را مانع نشود و باشد که
 کجاست و جماعت آن علت را باز پس رود که نصف تقصیب در آن و هر گاه این علت رقیق باشد
 پدید آید بواسطه روئیدن گشتی چنانچه منفذ خروج حیض نماید انواع مرضها را ایشانرا سبب
 انقباض را و در بعضی در بدن دست و دهن فی قاضی کتیزی را سبب سرخ و غ کرده منفذ فرج کتیزی

تشریل باشد و ضعف و علامات بلغم ظاهر بود و علاج تدبیر آن همان نوع باید کردن که در دم معدود و
 روده و مثانه و صلبه گفته شد و بخصوص رعایت چنان باید کردن که هرگاه در دم در فم رحم بود و محکماً
 را بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود و محملات را بر اثر بار بیشتر نهند چون
 در جانب پشت بود از تحلیل باحقان بیشتر کوشند چون در قعر رحم بود و محملات بر نماند و حوالی آن بیشتر
 بکار دارند و احقان بسیار کنند و بر راقه درون رحم نیز رسانند و علاج این نوع صعب تر از جمله بود و جهت
 صعبیت رسانیدن و و ابدان و در تحلیل و در رحم خبازی بخت و لعاب بشکل و صلبه و خطنی و درق کینه
 آفتاد و دغن پدید در دهن خروج و درق خشک کند و ناچخته هر یک را خاصیتی بس نیکوست گاه
 که از اوقات استعمال نمایند و مضادات و احقانات و از نهایی محلل زود و اصلاح آورد و این مرض اذین
 خواب درین علت بنایت نافع بود و در بلیه فم رحم چون در عظیم است شکافتن اگر تواند مناسب بود
 و در قعر رحم را مدرات بک نماید و الله اعلم **احقان رحم** این عشی بود و شبیه بخی و صرع و
 صلب این با حبس شدن حیض بود و بعضی آن در رسیدن بخار عفن بر طاع و دل و حجاب بسبب شاکت
 و یا جمع شدن بود و در او عید و حوالی آن و ستر اکم و سر شدن آن و تحیل گشتن بکفایتی سی در رسیدن
 بسخار آن بدل و مانع و حجاب چنانچه در حجت صرع بدین معانی اشارتی شد و این حال اغلب زنان
 افتد که نور رسیده و بکر باشند و آن آبادان و قلیل حیض و یا زنانی را که کثیر المنی باشند و از شو
 بدتی جدا مانده و به بارسانی گذرانیده احتیاطی که از احتباس طمث افتد اسلم ازان بود که از احتباس
 افتد و آنجا که سمیت مادیو بیشتر بود و حضرت آن بحاجت بیشتر رسد و غلیظ غلبه کند و همک باشد
 هرگاه این علت خواهد افتاد و نخست اندیشهای بد و خیرگی چشم کند و حس و در دسر و وار و طنین خفقان
 و تنگی پدید آید و در قریب وقوع مرض باشد که چنان در یابد که چیزی مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست
 از رحم یا زمار و بطرف بالا بر می آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در لبها و چشم و در
 حرکات بی اراده پدید آید و آواز نتواند کردن و اگر مادیو غلیظ باشد خواب بر و غلبه کند شبیه سبات
 و با نسیان و کسلان بود و در حال مرض خواب کرده ماند و باشد که بعضی طبعی را اندازد و آگاه شود و
 و اگر مادیو سوخته باشد تشنگی غالب بود و در حال نوب چشم در روی او سرخ باشد و از تنی در و چشم
 نالی نیز و وقوع علت یا عدم حیض دلچ استغراق منی و عدم حبس حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن

طبعی

رطوبت از رحم و جن علت و فائده یافتن از آن دلالت کند بر بودن مرض منوسه فرق میان
 این علت و صرع بدان کنند که اینجا زبان خائیدن و آواز بلند کردن بسیار لرزیدن و فلک
 بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبود و باشد که در آن اثنا بعضی سخنان گوید تشنج این
 بسیار قوی علاج آنجا که سبب بشدن حیض بود نخست او را آن بدستورهای که بوقت بابت
 یافته باید کرد و آنجا که تقویت رحم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر مذکور شده
 کرد و از تدابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذای سبک و تر پاشیدن
 و دادن و آنجا که اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و استفرغ آن بوجه لائق باید کرد و آنجا که
 تشنج در این حالت واقع شد و قوا اثری مهلک پیدا کرد و او را بعد هفتگی بشوی و او را به همین صحت بیاورد
 و اگر این نوع میسر نباشد و تخفیف و تقلیل منی باید کرد و استعمال سهل و ریاضت و تقلیل آب غذا
 و غذای که در قاعه فم رحم و فرج او را بگشتان چرب کردن و **اشباه آن** و باید
 و چنانچه این اسافل او را بخت و خوراندن فادر هر حیوانی مگر را در غیر محل مرضی و غذای رمانی
 که تشنج در همین علت مطلقاً باینسان جدید است و بر رحم طمأنه کردن و از داخل اگر توان استعمال کرد
 اندک فائده دهد و بعضی بویهای بد دیگر هم مثل بوی چراغ کشته و خیار شیر و بر از مفید باشد و بوی
 نیکو مغز و دوزین را آن تا بقدم مستقیم و در آب گرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و محجمه آتش
 بر روی بر آنها و سائیدن آن نافع باشد و گفته اند که شیخ آن مقدار یک بندق بر دهن جابجاء
 چرب کرد و به فم رحم رسانیدن و همچنین غالبه را رسانیدن مفید بود و تدابیر که در صرع بخاری و غلبه
 گفته شده اغلب بهت منوسه هم سودمند بود و در طبایعهای مختلف نشستن و بدان احتیاط کردن هر دو
 فایده دهد و همچنین تی کردن و سواری و مشغولی طبع و شیانها که مادی را بقا ماکل سازد و الله اعلم
 که شیخ سبب آن پاکلی خون است و در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استفرغات یا نه و منس
 یا از اراط حیض یا کم یافتن یا بی جوی غذا یا بی میل خون بورمی و یا ضعف که در تولید آن و یا سبب
 جوهر خوشت که بپستان می آید بواسطه غلبه خلطی بر آن و یا سبب کردن آن کیفیتش نالائق را در بدن
 و یا سبب تصور مزاج پستان است که بواسطه مین خشک غلیظ سازد و یا بواسطه غلبه رطوبت آنجا
 سازد و قبول مضوم و استحال نیست از آن بر دوگاه باشد که از جهت غلبگی خون طبیعت از بعضی

و از شیر ساختن آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که بسبب آن لاغری و نعلبکی خون باشد علامات
 آنچه بسبب آن ماده کمی شیر بود بعد هم استناب آن دلیل باشد و آنچه بسبب آن بی جرم
 خون بود علامات غلبه هر خلطی و سودا مزاجات بدنی شاهد آن گردد اما شیر صغیرادی زرد و درشت
 و گرم و حاوی طعم و بویست بود و شیر بزنی سبز بود و قوام و آبناک و شور طعم یا ترش طعم و شیر بود و
 غلیظ و تیره و کم بود باشد که از جهت غلیظی چنانچه شیر درون آید و شیر نیکو قوام و معتدل باشد
 و طعم و بویست آن خوش باشد چنانچه دستور شیر خوانا شد در است و آنچه بسبب قصور مزاج ایشان
 لاغری و خشکی گوشت و ریختگی دلیل بویست و حرارت مزاج و بی زحاده بزرگ و ظهور کبودی را که
 آن نشان غلبه سردی و ترشی مزاج آن باشد و آنچه بسبب استسلا و درم بود علامات آن بدن
 استسما و کند علاج تدبیر این حال بعینه تدبیر دفع لاغری است و دستور اصلاح هر سبب از این اسباب برار
 بتقریب بیان شد و اعتماد تمام و تمسک این مختصر و برخدا بود و آنچه از اغذیه در قیاب نافع و
 مجرب است تدریجاً گوشت و گاو و دست و نمانهای پاکیزه که تخمه در آن باد و آن بود و آرد و نیاس که
 در فائق آن شیر کرده باشند و ترش نباشد و بجزرات و شیر و شیرینج و مغزهای حیوانات و پستان
 حیوانات بسیار شیر که قبل از دو شیرین و سح کرده باشند و پستان نیمه تر خشک بریان و شیر
 و فالوده و قندی و فرنی و دوغ با آن و دوغ شیرین و گوشت ماهی تازه و روغن گاو و گوشت
 مرغ و بزره و بزره و قمر تازه و شیر شتر که ترشی و خربزه و تخم و باقلای تر و بورانی و علف است و
 ریخت و شاخ بادیان و ساق شقایق و اسفناج بجزرات یا قروط یا ناردان و آتش دهند و آن شیر
 قبل از طعام و نارس و با بچه هر چه منی و خون را زباده پیاز و اصلاح می آورد و شیر را نیز زباده پیاز
 و اصلاح میکنند و هر چه بد آنجا منضرت بدینجا نیز منضرت و استعمال هر غذائی از این اغذیه و شیر
 مناسب هر مزاجی که گاهی که هم بدین اغذیه تعدیل مزاج جویند برای طبیب متعلق بود و آنکه کیفیت مزاج
 خویش عالم باشد هم این مراعات نگذارد و تعدیل این اغذیه جهت هر مزاجی باد و به هم چار بود
 بلکه لازم دانند اعظم شده که شیر و پستان آنجا که سبب گرمی مزاج باشد
 روغن اسخته طلا کردن و موم روغن بنفشه را با کشنیز تر و ساق خرفه دریا و آن باید مالیدن نیک و
 ضماد کردن و گاهی که سردی مزاج باشد طلا کردن و آنجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط

و یا خیر است و با سوختن طلا باید کردن و ضما و حلب کوفته و در روغن گل که سحر که بهیم نافع بود
و اگر قوی و سر را این نیز نماند و بهیچ عقید و شو و با سوم روغن خنی ضما که بهیچ عقید باشد و خوردن و نیز با
پربادینه و شلخ ترکان و تخم آن بهیم بود و در و خرطین کوفته طلا که درون صبی نیک بود
و آرد جو و کرب و حله و تخم کتان بخیه ضما و بهی عقید باشد و در حله از خوردن خیر باشد که
مقوی آن مزاج بود و پسر باید کردن و غیر مایه و پسر مایه که شیر را می بند و چون فایز هر
و آنچه مایه دارد و نایه و اودن و لیکن شیر مایه را در سحر که حل کرده طلا که درون سحر و در
و بسیار باشد که شیر به شسته متعفن گردد و آنجا سلق را باید بخن تا ماهر شود و آنگاه با سحر زمان آرد
با طلا باید کوفتن غالب و روغن گل بر چکانید و ضما و کردن و آرد و کوبید و غسل و آرد و با طلا
و نان تنک میگوید سحر کوفته ضما و کردن و شسته بود و ضما و در هر روز و سه نوبت تازه کردن
تازه روز و تحلیل گشت و آب بنیک گرم را هر ساعت سه دوسه تویدان تر کرده بکشد کردن
نافع آید و نیز آب نرم مالیدن سودمند بود و الله اعلم کوفته گوشت **سهمان**
از ضرب و اشباه آن گسترده ناش و مویز بهیم میگوید بنید باب برگی سرد باشد و ضما و کشته
نافع بود و آس **سهمان** علامات آس اعضا می ظاهر و آس باب آن همان است
که مر از اسبین شده و علاج آنجا که آس گرم باشد بکشد کردن سحر که مفرج باب گرم
نافع آید و تقصید به بخن مخلوط روغن گل و آرد با طلا مقید بود و کوفته عنب اشعلب که روغن گل
حرب کرده باشد نیکو آید و اگر از آن نرم کرده مالیدن پیوسته مفید آید و چون از سه روز
گذرد و ضما و با که در سینه شدن شیر گفته شده نهادن فایده نباشد و در آرد و ضما و کوفته تخم کتان که
سرسشته نیکو بود و اگر بخدر تخم خطمی و سه درم مرود و درم زعفران از روده تخم مرغ سرشته طلا
نافع بود و در حله اوقات نیز آب نرم مالیدن فایده دهد بنایت و چون آس سرد باشد تخم کفر
کوفته ضما و کردن و شستن با لونه کوفته و آب یا و این سرشته یا آب کرفس نافع آید و نیز آب کار
بسی مفید بود و ضما و با می گرم که در سینه شدن شیر از سردی گفته شده جمله مفید بود و آنجا که
درم صلب بود و اول روغن شسته و زرد و تخم مرغ بهیم آینه طلا که درون سحر و در و بعد از آن
بر روغن گل در نمره گا و آینه طلا که درون سحر آید و اگر قطر آن قدری شیر با آن یا شیر آرد

و در وی سحر که ویرگ باز گو گفته ضما و که در نسی نیک بود و همچنین برگ شفا و با برگ سدر
 گفته نهادن و آنجا که در رم و بلیه شود چشم گمان و کبود و اصل سوس و صیحه تر و شک بز و زبل که بوز
 و قطعه درن و شاد و پنج جمله مساوی بگوید و بر دشمن کل و متز ساق گاو و خیره و مفتوح و سحر شکن
 و ضما و گفته و اگر به نیز اب گرم کرده آنرا بدستور در دهان سوراخ کنند زود تر و بهتر بود و آنجا که قره
 سوزشکی و خورنده در پستان واقع شود اگر طاقت سوزش نیز اب باشد اولی آن بود که به نیز اب
 آنرا پاک کنند و بصلح آورند و بر مهای لایق که در سه و چ و ا کله گفته بر و مانند و الا بکبیده
 عفت سبز و پنجه از هر یکی چهار دیک من چو سبز نیم من سماق جمله را در یک تن شهاب قابض
 کنند و بستر روز بگذارند بعد با تش نرم بزنند و بچوب سبوی جنبانند چند آنکه به نصیحت آید
 پس بمانند و صاف ببالانند و بخواه آورند بی آنکه در پی مرغ بران قره طلای کمی کنند
 سفینه آید با مراد تعالی و آنجا که نور سید گانز استان بوقت بلوغ کرد و کند و در کبیر
 قصه باید کردن و طعام کم و لطیف دادن و صندل و اقا قیاد و شهابه آن طلا کردن تا سلطان
 نشود و آنجا که سلقه در پستان پدید آید برگ شفا و ویرگ سداب تر گفته ضما و کردن نافع بود
 و آنجا که خواجه در او اطل بلوغ که پستانرا حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طبع عفت و عصاره
 قابض پیوسته طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده باب طلا کردن و شهابه این نوع
 محققانه سودمند آید و بر بسته و شستن آن و آنجا بسیار منقشت دهد و در ادرار حیض و منی آنرا که چاک
 دارد و ادرار علم حصول **ایست** اما در ابتدا چنان بود که از زال مرد وزن با هم
 اتفاق افتد غیبت تمام و زنان را از آن حالت ولدت بسته محکم پدید آید و اندک پیشه
 و زانف خود در یابد و مرد چون خبری کند و ذکر خود را در محل بدخوار هیچ آلودگی منی به دستور سابق
 نیاید و زن بعد سرانغ هر چند سعی کند از منی هیچ باز نگردد و بعد از این نرم رحم بهم آید و بالا
 زن را در از وی مباشرت کمتر شود و در چنین مجامعت اندک در وی از رحم نیاف بازو
 و منی مرد و زودی باز گردد و محل از قاعده بیشتر و خشکتر و نیکتر شود و بعضی قوی تر بود
 و پیوسته حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقا نباشد و این اغلب نبود
 و بانندک پدید آید پستانرا محل خود و این کم باشد و غشیان و کرب و تاریکی چشم و دوار و

کسالت و خفقان و آرزوهای بد پدید شود جمله با کثر اینها بعد یکماه و بیست روز یا دو ماه
و چهل روز و قریب بدین ایام رنگ چهره تیره شود و چشمان بسیار می میل کند و کمرها
بر روی پدید آید و پیدای چشم بزرگ می یابد و شکم بزرگ گردد و بعد چهار ماه
اکثره اعراض چون دلشور و کرب و تارکی چشم و در اولاً حق باید و جنبیدن کعبه
در درون محسوس گردد و آنجا که در ابتدا اشتباه افتد که خلوق حاصل شده است یا نه
تحقیق آن بهمان طریق که جنت تحقیق شد در جم گفته شد باید کرد و گفت اندک در وقت
خواب دو اوقیه غسل بآب باران یا آب سرد بخورند اگر بعد از آن چشمی و دردی در زان
خود در یاد جا مله باشد و زنه بول آستان در اول بزرگت مائل باشد و در وسط قاروره او
چیزی همچو چوبه زده نماید و در آخر بجزمت مائل شود و گاه باشد که بول او صفائی و با قوام بود
و بجز آن همچو خضاب چیزی استاده باشد و در میان آن همچو حبس پدید آید و چون
بجنب مانند بالاز و شیب تر و دو گفته اند که زان و زان را بسایند و غسل بکشند و بر نشاند
زان آرد چشمی بنمخورد و در دو تا پیشین هیچ نخورد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را بر زان
گمان بر زنی چنین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یا بد گمان بر ما و کی چنین بیشتر شود
و مجرب است و اگر هیچ تغییری غالب طعم دهن نیابد حاصل نباشد و مانند آنست
و اما اندک سبب احوال و احوال بد آنکه تی و غشایان ایشان را دادم که با فراسطه
مغشیه بنیایم بیشتر از چهار ماه در رخ آن کوشیدن تا بآنکه بد میسر شود و مضرب باشد جهت دفع
کردن طبیعت هوا و بلشی مایله بدم معد و را هرگاه معدت مضرب در و آرد و درون بسیار شود
و یا چهار ماه در گذشته باشد شکلی که داون لازم بود و طوسه فی این علاج همان است که
در بحث امراض معدی مذکور شد و همچنین طریق علاج و آرزوهای بد ایشان و آنجا که خفقان
رنجبه دارد تجرع آب گرم و گلاب گرم در ریاضت معتدل فائده دهد و اگر نبرد ببرد
حتی حاج افتد تحقیقی از آنجا که در محاشس بدین است اختیار باید کرد و آنجا که بادی در سینه
در دوده میگردد و دوا بدی که چون کوفی و سفوف مقوی و شهابه آن اندکی بر بالای طعم
بخوردن سودمند آید و تفکیک غذا در حرکت هم نیکو بود و آنجا که در می پشت پاهای ظاهر گردد

در غن کلبه که چشم منجمد نگاه کردن مناسب بود همچنین طین تمبوکیا و شکب با سیر که کوشه است
 و سر که طلا کردن و صغیر و بزرگ کرنس پخته و طلا می خنض با آب کرنس و صیر و صندل و فوفل و
 آب عنب الثعلب و بنفشه آید و آنجا که خارش می جوشند در درون و بیرون فرج پخته
 لغاری خطی و گلی نمرودی طلا کردن و در درون و بیرون و صغیر و عنب الثعلب و بنفشه و آنکه کاسنی که گل سرخ
 در آن حل کرده باشند بنفشه در درون و بیرون آنرا بدان که لکهای آن فایده بخشند و آنجا که
 عضلات پشت و سینه و شکم سبب بخارات و گرانگی حمل مبتلی کوشید و شود و اعیای تو
 در آن موضع پدید آید و روشن گل طلا باید کردن و دو کاک نیک نبودن و از اینک پدید آید و جو
 و انجم شمیر کردن و زانی نخوتن و گرم در لته نهاده و کفیه کردن و در چشم و سینه و سینه را این
 حال و در سینه و حال ریشان و معصب باشد چنانچه بخاری هر خطه بدیشان بر آید می که گمانند
 که از خود بخوابد و خونی عظیم و غلبه آب از آن میزد و زجر به تا این زمان مذکور کفیه
 که و به و غده ای لطیف و ادوی که در غن گل طلا کردی و عضلات پشت و دوش و غدهها
 و ششها را بر محکم کردی و می باید این چنانچه در ذات این پدیدان اشارتی شد و در آنرا در
 رگ گرفتن گویند و درین تدبیر اصلاح آید بدین بعضی از افاد و هر حیوانی در دروغ و ادم نافع آید
 و بچشم غذا یا می لعلی جمله آنرا را سپرد آید و آن حال بعد از سستی در باب تربیت بود و در فرزند
 است که با و یافته بود و آنجا که بی حمل و بی و ستور خونی ظاهر شود و در طبع حدس و گمان و طبعه و آب
 خشک و سست که و محمود نشستن در بهانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد از این آنچه که
 از جهت افراط و حیض گفته شد بکار و دشمن و آنجا که جفت خلط زایدی و یا مرضی یا استغرا
 محتاج شود به شخصه فصد و سطل باید که البته قبل از چهار ماه و بعد از هفت ماه این تدبیر
 نکند که نظامی عظیم است و بر او بعضی فصد و حجامت اعالی و شرط او مناسب بود و
 در عوض سطل و طبعین شست که آنرا چهار شربت گویند و مثال آن و آنجا که وراثت بد
 و معویست میشود و در آنجا که در سینه کرنس و بنفشه و صغیر و تخم کتان و جویاری و خطه
 پانزده است و در آنجا که در سینه پدید آید و در آنجا که در سینه پدید آید و در آنجا که در سینه پدید آید
 و کمرگاه و گوش را در آنجا که در سینه پدید آید و در آنجا که در سینه پدید آید و در آنجا که در سینه پدید آید

و بیکار از جانی بر حسب چند نوبت چنین کند انگاه قافله و لعاب سخم گمان بار و غنم با و ارم
 یا بشیر و گنج یا یا بهیله و مرغ یا بار و غنم بنفشه آمیخته میست بر فم رحم وی می مالند
 و در رحم می چکانند و در عین آند آن و زود اودت سیر را مید تا نقش نیکو شود و فرنگی و در آبها
 خود زور کنند و مثل این سگها چون با یا بهیله متعلق است و تجارت ایشان در نیاب بسیار
 است و خوب میدانند در سگله خوض اگر در آن مناسب نیامد لیکن آنچه نفع است از ادرین امر
 نیکو یافته اند و چهار درم نویست خیار ششتر سی و در طبعی مرکبه یا در حلب یا داون یا یا و غیر
 خود در آن صوابی بر طبقه بار و غنم مرغ و با و ارم و بزرگ پیر که و خلی و آتشامیدن حلیت و جن بیدار
 و در این چنین و شکا طر اشبع هر یک اندر طبقه مناسب و لغز انده بغایت نافع بود و سن
 چندان را اندر دو دم مقدار یک با قلاب بزرگ مرکبی با لغز است آن در عفران سوده و در طبع
 حلبه خورند و بجهت و وی خلاص شدند بسیار آن بخونی مجرب است از اطباء بگیرند
 چند بیکست و مینیه و مرکب شقال و مسک و اوت دار چینی و اهل نیم شقال و جمله را کوفت
 و بصل رشته بخوراند و در آب گرم و یا در عسل یا در شکر آب کهنه فاتر کرده
 عطسه آوردن و عطسات بس نافع بود و بخور حشیم یا بی و زبل کبوتر و سنگ پشت و سخم
 و آب و موی سحر در زیر او فائده دهد و گفته اند که هر غنم مقناطیس در دست چپ
 و بسمت زبیر آن راست و صیطرک افروشی هم بر آن فائده عظیم دارد و در آن سخم
 بسیار و خاصیت و گفته اند که طرق احتیاط نیکو درین باب نیست که چون ابتدا
 آثار وضع در یافتند فی الحال کجام رود و در خام مکث نیکو کند و لعابها و روغنهای بسیار
 آنجا نیز بکار دارد و چنانچه مذکور شد و آب گرم بسیار بریزد و ساغل خود را نرم و گرم دارد
 در محلی که هوای آن بگرمی مایل بود و موضع اشتغال کند و خود را از بول و براز خالی کند
 قبل از غلبه درد اگر قبض باشد در خام بختن نرم شکم را فرو آورد و شور بای جرب و نرم
 برود و بخورد و از آب سرد و سرد و ترشها در آن چنین عذر کند و برود و صبر نماید و شکر یا د
 تا ممکن بود و کند و باقی اعمال که سابقا گفته شد می کنند ما و ارم که او را از زور مقرر خود
 آیدن فرزند نباشد او را تکلیف زور کردن نکنند و اگر عسر او از جهت خوف است

که خود را بهم میزد و از واسطه نبودن این حال او را قبل از آن باید که او را بحیل از آن
خوف بیرون آورند و اگر عسر از جهت میل کچه بود بطریق غیر لایق قابله آنرا بحیل هموار سازد
و اگر بعضی اعضا نه بر وجه لایق باشد بیرون آمده باشد آنرا قابله با احتیاط باز پس کند
اگر تواند و الا او را پشت خوا بانند و با هتگی یا سپاهی او را کشاده داشته ببالا برد
چنانچه سرین او از جای خیلی بر داشته شود و انگاه بجنبانند تا بجه باز بجای پس رود و باز او را
نشانند بر سر در افتاده تکیه زده تا بجه بر سر فرو آید و قابله بدست آن احوال را دیر باید
و اگر کچه بر روی پای هموار آید منع نباید کردن که کوفت بیشتر و خطر تر باشد و اگر یکپایه
یا یکدست بیرون کند بد بود و منع لازم بود و بهترین اوضاع آن کچه بر سر فرو آید و قبل از
سه عضو دیگر ظاهر نشود و روی کچه بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر و لاد
سطح می شیمه بود و آن پرده است که در رحم برگرد و چنین متکون میشود و جهت خط آن
همچو کسه گرم که دانه اما صلب تر و بهتر از آن آن هنگام چاره نماند جز آنکه قابله با گشتان
چپ آنرا کشیده دارد و بدست راست یا سپاکی آنرا پاره سازد و هرگاه در دو آنرا زانو
از چهار روز بگذرد و کچه بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدبیر اخراج آن باید کرد
زیرا که گذشتن آن موجب تهلک مادر شود و جهت نقصن پذیرفتن آن و رسیدن بخارج آن
بدل داد و آن بود که چون اعضای آن ظاهر باشد دست قابله بدان رسد قطع قطع
آنرا بحلیل تمام بیرون آورده و شبه آنکه از آن فعل آید بیجا در زنده و الا تریخ رحم کند
چنانچه گفته شد و قوت حامله را بشور با بای نرم بر قوت نگاه دارند و بویها و بخور را که مذکور شد
در تسهیل بکار دارند و جد و اروا مانند آن در لعاب حلبه دهند و تسهیل قوی از کاغذ یا
چوبی از شاخ قوی کشندان یا از طعینا یا سداب یا خ تیزک با چند پرمغ بقطر آن آلائیده
یا روغن لبان یا آب خنظل یا بطبیخ آن بغیر مانند تا بخورد و در دوششیانی که از بخور مریم
وقت و حلیت سازند فرزند که درون آن نیکو بود و سه درم اشنان فارسی کوفته در سبج
حلبه و اشنان آن دادن مفید آید و بر یابیدن چند و مرکی و خوراندن آنها نافع بود و فرزند
که از خر بن سیاه و موینج و زراوند و حجاج و بخور مریم و حب مار و یون و تخم خنظل و اسحق

جمله را گرفته و بخیه بزهره گاوسرشته ساخته باشند بقایت قوت بود و بر عانه و نوات ضما و ضم غنفل
و قسط و برگ سداب بزهره گاوسرشته نهادن عظیم نافع آید و آنجا که بعد آمدن سیم شیمه که زمان
آنرا جفت گویند برآید باید که قابله آنرا بدست نگاهازد و یا با کمی کشش بران بندد و نگذارد که
باز پس برود که از آن خفقان و حقان رحم مملک پدید آید و آنرا بر شایر و ن آید و آنرا
که از آن سیم انقلاب جسم بود و تیر آید و آن سیم نزدیک باور و ن بچم مرده بود و بویها بدوم
که فتن و آتب خاکستر خور و ن و قرچ اندک و عطسه در آن باب نافع بود و اگر بدینها نشود و حسب
علت است آنرا با بخوابانیدن و چیزی بران بسته بگذاشتن و از فریقات مذکوره دادن بچم
جد اشود و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است مائل شود و منفعت بخواب
و دستور عادت و یا حبسی شود و از آن المی حادث گردد و علاج آنها از همان انواع پاکیزدن
که در افراط حصص احتباس آن گفته شده لیکن در منع افراط چیزی که آنرا تمام بازدارد و نشاید
که مضر باشد مگر آنکه از حد در گذر و جهت رفع احتباس فاسد حصص کنند بزرگ شود و بداشتن
چنانچه دستور است بسیار مفید بود و همچنین گز انگبین و برگ بلوط در درانیر شکین می کشند
با بخا صیقه و نفاس زینیه است پنج روز و بویاسی روز و نفاس ما و پنجه روز بود و با حبس
و بعضی باشند که ایشانرا نفاس نبود و یا اندک باشد و آن علاج استغنی بود و آنجا که حالت
عادت بوده باشد که بچه او قبل از وقت بقیقه تدریر آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت
چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب آنرا باز جویند و درازا آن سعی کنند آنگاه در سینه
اوقات حمل تقویت اعضا تخصیص حم و دماغ و دل و گرده می کنند و در حین حمل از مضرات
بجمل مسقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با درحم بود که مانع آید
از فرا گرفتن رحم جنین را و پروردن آن و نکلون آن اندا نماید بر دفع آن یا بطوبی
غالب و لغز اند و بود از جهت سوء المزاجی بار و در دهن رگمای رحم که آنها را را
نقرالرحم گویند و شیمه در رحم بدان متصل باشد در واسطه بود غذا گرفتن جنین از آن و ن
و جهت این رطوبت اتصال شیمه بدان عروق بقایت ضعیف بود و در حین بزرگ
و گران جنین حفظ آن تواند و قبل و بعد از آن رطوبات اندک یعنی از خارج بقیقه

بعد از آنکه سرخ می بوده اند سفید شوند و آنچه دلاکت کنند چنانچه جنین و مندر بود و بسقوط و سقط
 حامله و آمدن جنین با وقایع خود و حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندکی حرکت کرد
 بعد شش ماه و ظهور رطوبتهای بسیار از فرج و بدون با فور رحم و اندک علم اما نه چنانچه
 منع نمودن است گاهی که مصلحت بزرگ در آن باشد مثل سیم آفتاب حاذق
 و غیر ذلک است که بگذارد که منی بر جم و آید و اگر اتفاق افتد برون کنند اما منع
 بچند وجه تواند بود یکی آنکه در حین انزال مرد یا زن خود را باز کشند تا لطفه منی
 نرسد و دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه بعضی می کنند سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی
 که سست شود رحم کند و دفع کننده منی و مانع جمل بود در فم رحم آنها مثل حی یا شیطانی که از
 کرب و محنت و غیره در آن و فاقه انسل و خست احدید و یونند و گزنجین و طوطی
 و زبیره گاو و پرده درون انار و چرک گوش حیوانات و جنین و خست توت و سرکه فنیسل
 سقمونیاس و سفید اب مجموع یا بعضی سازند اما برون کردن از رحم هم بخند و به سیر که دو
 یکی آنکه بعد از انزال فی الحال جدا شوند و زن بز و شام بر خیزد و عطسه و خنج خنجه چند
 قوی بکند و هفت قدم باین قدم عقب باز بجد محکم دوم آنکه دوای که آنرا باز گردانند در منجم
 رحم نهاده مثل نوشادر و نبات و ملیحات و نمک طبرزد و پوند و شال اینها از آنچه بر دشتن
 در بعضی بود و بعضی از اسباب مذکور را هم این خاصیت واقع است سوم آنکه بر سر پا
 نشیند و ناف خود را با انگشت خشتی تاب دهد و جامه و خیر سه بدوی می بود و در زیر خود
 بخور سبکند از آنچه جهت سرعت زادن گفته شده و چیزی مفرق می خورد و آنجا که بدنها از آنجا
 نیاید و علوق جمل شود و چاره نباشد جز آنکه سیله یا چوبی سخت بر چوب سیلی تراشیده و چوبی
 پنج خار سه قدر می در رحم فرستد و کثیر آنرا بر بسیاری بران بسته دارد و تا به بالا نرسد و
 و شیب و اکثر اوقات زور آنرا میخیزان بگذارد و بسیار لطف و تعبیل در دفع بیشتر و شاد و
 میل و غیره کند و بدون آن بسیار دیکه و هفت برین پنج میگردد از آن تا حدی که اندک
 آمدن گیرد و تا به سنگ تمام بکشد و پاک شود و بعضی قدری کاغذ بر سر سیم بخند محکم یا چوب سیله
 و قدری رسیان بر آن میخند و در تعبیل سائید و بر و مالند و بگذارد تا خشک نشود و آنگاه

در رحم فرستند تا حیض آمدن گیرد و پاک شود و این عمل سفرته نذر دوا اگر کاغذ به بالا رود
 باکی نباشد جهت آنکه بزودی نرم شود و سبزدن آید و ازین عمل بیشتریت و خوردن ادویه
 و نهادن هم گاهی می افتد و در آشنای کاغذی که فتن رحم باید که خود را از سر محافظ کند و قطعاً جایزه
 قابلش و ترش رسد و بیا و آب سرد و دهند و نه و شقتا و و چیزهای با دناک و خبثات نخورد
 و هر یک در در میان جام زد و دو شکم در رحم را بلع باها و و غنهای نرم قریح بکند و چیزهای
 نرم کشانیده و محملات غور و شکل کاغذهای تخمه دار و اماج پر پیاز و گندما و خبازی و زرد و
 و دنبه بار و غن خرد و بادام و کشباده آن بگوشت مرغهای جوان یا بی آن و از حرکت عقیقت
 و جماع بپزد و باشد و ملاغیه فایده دهد و زنان زائیده و اسقاط کرده را هم این تدابیر باید
 تا چله اقل تا قریح که بدان محتاج نباشند و جهت رفع تشنگی و کم خوردن آب زائیده را در تابستان
 و دوج گاو شیرین علاجی نیکوست و در دیشان را هم که تا هفت روز بعد ولادت میباشد
 مانع بود و خربزه هم بجای آب نیکو بود و در خلط معده از طعام و در عدم خلط بدن و بهشتا و قمر
 و دوج شتری مانند هم موافق آید و جلا بهایم بسیار مناسب باشد و کشاده و دشتن نفاس
 بفرزجه قویند و گویین و کشباده آنها آن کرد و در تسکین نیکو دهد و اگر این رعایات
 نکنند و بخلاف این اعمال جرأت نمایند هم وقوع انواع امراض رحمی و غیره بود و حائض
 بر عالم باحوال بدنی مخفی نیست و هرگاه بحال صحت باز آید بدست و متاعا عمل نماید و این علم

باب بیست و نهم در بیان امراض شست و مناضل و پاپ

و اسباب و علامات و معالجات انار و شست و تنیگاه

اما سبب در شست یا سوز المزاج سرد و ساده بود یا مادی و در حوالی فقر یا از داخل یا خارج
 و یا مادی بود و غلیظ در آن حد و در این بیشتر افتد و اکثر نفخ مری بدن را یا باد بود یا سیر یا استلا
 و موی بود و در رگ بزرگ که در شست بد را زگی کشیده است و یا رنج و مانند گی بسیار بود و اینها
 زوری یا از غلبه حرکت یا از کثرت مجامعت و یا مرض اعضایی مجاور بود و یا خنجه در اعراض

گفته شد تقسیم حاجت باشد اما سبب در و تحسینگاه در غلبه اوقات یا با غلیظ بود یا با نفی خام
در آن حد و در علاج آنجا که سبب المزاج سرد بود و سردی محل نبودن و گرانی یافتن اکثر
در قطن و نافع بودن چسبندگی گرم با غلیظ و بالاتر و زیاد شدن در سکون و در شب و در
سرد مابراین دلالت کند تبدیل مزاج باید کردن بمداومت بلا دریات و رس و کبسی چون
خرقانی و استعباه اینها از مشروبات و معدلات و غذاها می گرمی فرمایند در و غن
و در و غن و تبخیر و درین الراح و امثال گرم کرده و شربت بر آتش و شستن بر و غن و نمک چرب و
بدنیکر و غنما و پست مالیدن سود دارد و آنجا که سبب بلفظ غلیظ بود و گرانی محل و ظهور قوت
وجع با بیشگی اندک اندک و دشواری برخواستن و بر محل بودن آن اغلب در قطن و سن و تبخیر
و زیاد شدن سکون در سرما و بخوردن میوه با آب سرد و شست ناکردن محل را و غن را
که بر آن مالند بدان اشتها و کند بعد قی که در و سهال با و غلیظ با اعمال مذکوره اصلاح
باید کردن و تیزاب مدبر بکلیت و جدا و مالیدن درین سرد و شستن با آب سرد و در و غن
کردن و گاهی تسکین یافتن و باز خوردن و ظهور و سردی اقوی در حرکت و کم شدن در
آخر حرکت بدان گواهی دهد و غذاها می باید خوردن و غذاها را کم دادی با و تسکین
بکار داشتن در و غن زنده و در و غنهای مذکور مالیدن و و اوهای مقوی مذکور خوردن و در و غن
با و بدو اسیر را بدستوری که بسین شد و تحلیل نمودن و نفخ مرق را بر بعضی از دانه اسیر را بخوراند
و اصلاح کردن و آنجا که سبب استلای عرق پشت بود و بودن وجع بر و ازین پشت بان اشارت
کند باید دیدن که سبب آن استلای استلای حوض یا نفاس یا حبس منی است استفرغ
آنها باید کردن و اگر بجز بدستوری استیلاج آفته قصد با سلیق باید کردن و غذا کم ساختن
و مالیدن آن عرق بر طول و طرف مهره پشت و بعد تدبیر روغن محلی چون روغن میسطک
و یا مسکن چون روغن گل باشد که از بر خوردن ثقل معدود و وقوع شود و آنجا قی کردن و گفتند
و سفوف مقوی و رس و امثال آن خوردن نافع بود و حرکت غالب با بیشگی سواری سود دارد
و آنجا که سبب تعب باشد بعد ماسباب آن خاسته گفته شد بدان گواهی دهد و تسکین و کم شدن
در استراحت و تطیب و خوردن غذاها می مناسب که در اینجا گفته شد و بتفریح و بویهای خوش

اصلاح باید کردن دانه جماع و محملات قویه و تعبها حذر نمودن چو اسهال را در مکرر گاه
 قطن بعد از کف دست و در محکم کردن و در میان و دانه هم چنین هسته از محلی در دیگر دو با
 پشت بلامنت بود و در مکرر گاه چنان بود که زحمت توانستی بر خاستن گوشتن و در دنیا
 شایسته چنان بود که گردن و سینه راسته توانستی بر کشیدن و در خشن و افواج تدبیرگر می باشد
 سیکر و محملات می باشد فائده زیاد و نه اشتها و گشته شده بود و گی رسید و حال او دید
 تا محل در و در این پشه ساخت اول بپختن اگر گاه او که در او بیشتر بود و بر مایه کی تیز شامی آزار
 خفته اند که غرضی از آنها بیرون آمد و سم قش را سائید تا آب و بر مرغی بر آن مالید و گذار
 تا خشک شد و ساعتی را آن محل ورم کرد و بعد از نصف شبی پس آزار و رخن گاه و ریب کرد
 که پشت بر وزی دیگر از آن زنهار و آبی اندک تراشیدن گرفت و چینه کهنه بر آن بسته و
 میفرمود و هر روز بهمان روغن چرب میفرمود و هفته را ورم و درد آن و آمدن زرد آب تمام
 تسکین یافت و بعد از آن محل بالانین را هم همین نوع علاج کرد و بعد تسکین و دانه و در آن محل
 قوی زاد و در شامی این مایه ها جاش تا در آب چرب و نرم بچرخید و در در دست نیست
 صحت تمام حاصل کرد و دیگر خود کرد و دانه و علم میباید کرد و در هر چه پشت آنچه
 بر زرد آید از آن جدا به خوشند و آنچه بجانب درون رود و در آن قش گویند و آنچه به یک پلو
 که از آن آید و سبب آن بیشتر رطوبات لغز شده بود و در محل را با مهر و یا رطوبت
 غلیظه و یا با وی غلیظه و در آن موضع و آنرا فرسوده گویند و باشد که از ورمی و غلیظه در صفاق حدیده
 و بهر در از آن محل خود جنب باند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض کودکان
 بسیار یافته جهت غلیظه تولد یا دانه خام و غلیظه و نفخی در بدن ایشان بواسطه کثرت
 و جهت نرمی روابط مری ایشان و بقرای گفته که هر گاه خداوند ربو یا سرفه مزین را قبول
 بلوغ این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود و ملک بود بواسطه انتقال مواد آن مرض
 و حادث شدن خراجی بزرگ و مرض اذان مواد علامت شایسته بودی که اسباب
 علت اند جهان نوع است که در در پشت گفته شد و تقابض ضربه و سقطه شایسته بود و بر پشت
 و وجه با حسن و جمی دال بود بر ورم چنانچه مرار گفته شده و در جمله سابقا باریک شود

منفذ غذای آن علاج آنجا که سبب رطوبت افلج آورده اند و از آنجه در علاج افلج و رطوبت
گفته شده محقق است آن اختیاری باید کردن در یک و زیره بستن قائده و ده و آنجا که
سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد بقوی در تشنج بلغمی گفته شده عمل کردن نافع آید و آنجا که
سبب باد و غلیظ باشد علاج کوز از سفید بود و با بجمه در تمامی اقسام استفراغ و تحلیل خلط
با سبب علت باید کردن چنانچه مراد طریق آن معلوم شده بعد از تعدیل مزاج نمودن
و بیست مجمه و شش ماه آن مهره را سباجی باز برون و از دستورهای که در هر مقامی مذکور شده
آنچه مناسب باشد مرعی باید داشتند و الله اعلم و **در کسیرین و عرق النساء**
فرق میان این دو مرض آنست که وجع در کسیرین باشد و بران فرو و نباید
مگر اندک و در عرق النساء درازی آن رگی کشیده باشد و بدین جهت با سم آن گ
که محلست موسوم بود و بی ذکر حال و عوام این مرض را اگر تفتیه گویند سبب هر دو
ماده فصلی بود که در درون موضع ریزد و بماند لیکن ماده کسیرین در فصلی در ک بود
ماده عرق النساء در فصلی در ک و درین عرق بود و در ویری بین که کشنده است تا مینه آن
محیط شده و فرو آمده و هر چند گفته که ماده آن فرو و تر آید و یا به پاشند و گشتان
پاشی هم سر و گاه بود که ماده آن که درین در و مذکور شد بی آنکه در فصل بوده باشد
و بدینجا اشتغال کرده و سبب میل مواد بزرگ اغلب ضعف آن بود و بسیار شستن
بر چیزهای صلب و باشد که ماده وجع رحم به آنجا اشتغال کند و این در و پدید آید و
ماده سبب آن بلغم خام بود و این مرض اغلب مقدمه عرق النساء باشد علایم آنست
دلیل هر خلط چنانچه مراد مذکور شده ظاهر بود و بسیار بود که درین دو مرض چون گفته شود
سر استخوان از حقه بریدن خیزد و ساقی دران باریک شود و هر دو خداوند عرق النساء
راست شدن و خم شدن و شوارتر بود و در بران و سه رطوبات مخاطی بسیار باشد علاج
تدریس این هر دو وجع تدریجاً و معالجات بود لیکن اینجا چون ماده در غور تر و محضه ظاهر است
در تدریس این مرضها ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این نوع امراض مزمنه گاه
که نوبت است که نخست ماده آن را باز جویند و تسلیل آن کوشند بتفاریق و تقابلی آنرا

از محل تحلیل کننده محلات قوی که ماده را از عروق بکشد انگاه و عضو را تقویت نمایند تا دیگر فضله را قبول نکند و آن عادت دوزاکی شود و آنجا که گمنده شده باشد استغراق حاجت نبود و در تحلیل باید کوشیدن بدستوریکه بعد تنقیه مذکور میگردد اما آنجا که در او کمال دوزاکی غالب یاست باید ابتدا بقصد سلیق از جانب مجازی باید کردن و در روز روزه فرود و یا چیزی قلیل لطیف دادن بعده چون در از جانب وحشی ران و ساق فرود آمد بود یا از عروق النساء فصد کردن و چون از جانب النسی فرود آمد و باشد فصد صافن کردن و بعد محله یکبار از رگ که بر پشت پای نهاده است میان منبر و خنصر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از با سلیق صواب باشد و جالینوس گوید که فصد صافن و مابض دین مرض الفج است از فصد عرق النساء و مابض الفج از صافن است و بعضی مجربان گفته اند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد هر روز یک نوبت حقه کند و در موی هم سه سال فائده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در سه سال اگر چیزی سحج آورد ندهد کننده نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در دروسن عرق النساء سحج و سه سال خون واقع شود و صحت یابند چنانچه در آنکه فزنگ و بعد این تنقیه تیزاب کاری باید کردن بر تمامی رگ یا حقه ران در عرق النساء غیسره باید کردن و حقه ران پرود و در روز غنما سیخستن یکبار باید فضا است از هر دو مرض و در آن اثنا با از مولات ماده مرض و مضفات عضو بعد از مکان حذر کردن و گفته اند که مجله ماده را از قعر محل بیرون کشیدن و بعد از آن محل را بمقرض ریش ساختن تا وضع شود یا شرط کردن بدستور حجامت و خون بسیار از آن کشیدن و زیاده از قاعده علاجها باید کردن و از مطلق این علمها تدبیری که خشک کننده ماده خام کننده آن بود از داخل یا خارج نشاید کردن و استعانت بمقویات عضو بدن بعد تنقیه لازم و نافع بود و قبل از آن ضرر بود و مقویات همان است که مرارانه کور شده و مداومت آنها هم سحج این علمها را نکند و اگر بعضی دواها یابند که در آن هم جذب ماده از محل تحلیل آن و تقویت عضو باشد از خارج بکار داشتن آنرا فواید عظیم یابد و البته تنبیه چنان استعمال کردن خطا بود و آنچه نفع و صحت این خواص در و تجربیه رسیده است تیزاب مدبر حاکمیت است

و داروی آبله فرنگ و دین سمن و دین المنال عور سگی را علت بود و عمل این دفع گوید
 و در پی آن در درجسم پیدا کرده آن بعد و هفته بوجج الودک منتقل شد و بران حال سمن
 اندک و زردی هم ظاهر بود و عجائز انواع و رغنهای محسلی که در او جابج حین است و حال
 می کنند چون رغن سپت و رغن شبیت و رغن مانخواه و رغن سیاه تخم و رغن کرکیت
 و رغن زیره و رغن جلثیت و رغن تخم گزنه و غیره می مالند و ضاد پای محلل بکار میباشند
 و زرباد و جدر وارد امثال آن طلا میگردند و گاهی جسته تسکین و حج محذرات نیز شانات
 می نمودند و نافع نمی آمد و بعدت یکماه کشید و او بغایت ضعیف شد و نیایچه از حرکت باز ماند
 و ران و ساق او بسی لاغر شده بود و از ضعف و در رخن نتوانستی گفتن فرمودم بایر موضع
 و حج و درم او نیز آب مالیدند و قدر سه فاذ زهر حیوانی و رگلاب ساییده بدو خورانیدند
 بعد ساعتی چشم باز کرده از ناله بر سو و انگاه هر روز و وقت فاذ زهر میسیدادند و نیز آب نیز
 می مالیدند و غذا برشته مرغ می خورانیدند و بهین و سه روز قوت گرفت و در دو روزم این
 و خلاص شد مجرب علی علاج عرق النسا چنان میکرد که تمامی آن پای ما و دت را تدبیر تیرخ
 میکرد و بعد رسانی قوی بر انگشت کلان آن پای می بست و مریض را بدین انگشت از بلندی
 بر می آویخت چنانکه سر مریض از زمین مقدار شیری برداشته میشد و سه جوب بران لیسان میزد
 و مریض را از درد لحظه غشی میشد و انگاه او را فرو می آورد و میگذاشت بهین تدبیر آن و حج
 مرتفع میشد اما درین گاهی که بی احتیاط واقع شود استرخای در بند انگشت پای پدید می آید
 و بهین آن بجرکت ماند و شخصی که تجربه این علاج کرده و این قصور پدید آمد و حکمای هستند
 طریقی در شستن مقرر کرده اند که آن ملازمست و در مرض غلیم نافع است و آنچنان بود که مریض
 مربع نشاند بعد تدبیر و تیرخ محل و سر پای غیر ما و دت چنانکه کشان متصل بود بعد سران
 ما و دت را بزور بکشند و بیاورند و بر بالای ران غیر ما و دت چنانکه کشان متصل بود و بهین آن
 قرار گیر و السلام و در جمله این نوع امراض شستن مریض و آب معاون بعد تدبیر رغن سیاه
 مناسب و بعد از آن هم رغن مالیدن نافع بود و اگر در آب فی نشد که محلات قوی گوگرد
 در آن باشد هم نیکو بود و در پنج پیه گفتار و در و با و و کلاغ سیاه و عک و بهر که کلس و

در حشر با سید و دو سه پیرین دارد و دوم دراز و ضعیف سبز و غیره شستن بسی مفید و مجرب است
 و اگر دوسه از اینها با هم جمع کنند نفع آید و گفته اند که چون ملصق را این علاجه امتحان فرمایند
 یکدرم یا ششقالی نفط سفید یا شراب ریخانی بخور و صحت یابد **بسیار** شبنامی نافع در کتب
 مرض گبیرند یکسینج و جاب و شیر و انزروت و مقل و آتش و شنبیل و سورخا و شقاق و قلع و حشم
 و طبع هندی و جند و زرباد و قسط و ماهی بزمج و برگ سداب و انیسون و تخم بادیان و بوره و فانیخ
 بسا و ات جمله را سود و با هم سه شند و شیان سازند و الله اعلم **وجع المفاصل**
 سبب بفعل و در و بند های زانو و دستها و انگشتان سبب ضعف این اعضا بود و بواسطه
 سو و المزاجی سانج بار و این بیشتر افتد و یا حار که جذب مواد را بجا کند و سبب فاعل درین مرض
 یا سو و المزاج تمام بدن بود یا از اعضایی ترسید فقط که بدان جهت ماده موجد متولد گردد و
 بمفاصل رسد نفع گردد و این سو و المزاج یا ساده باشد یا مادی و ماده و آن یا بلغم و مره بود
 این بیشتر افتد و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفر باشد و یا باد بود و گاهی هم از سودا
 واقع شود و اکثر اینها کفله هفتم و دوم یا سوم باشند و آنچه برین مرض اعانت می نماید
 خوردن غذای سبزه ناموائق مولد ماده است و بدی هضم و ترک ریاضت و حرکت غلیظ است
 سیر و جماع و حمام بر است و احتباس خون بواسطه طشت و شرب خمر و آب و میوه بر ناست
 و دریم خوردن بی ترکیب و بسیار باشد که بحسب خشمی عظیم غلطی بگذارد و دوران صین خست
 نامحوار گردد و خود و آن ماده در شب گاه ریزد و بماند و این مرض بمیراث بفرزند آن رسد
 و دیگر گاه بماند و بعد تسکین در هر چند گاه عود کند و سبب ویرماندن این غلبت آن بود که در
 مفاصل کثجای مواد صفت است بی اختلاط با خرابی اعضا تا بدان جهت متاثر شدن از
 و اسی فعل طبیعت بعد بود و چون در مفاصل و تر و غضروف استخوان و رباط است و
 این اعضا ضعیف بود و دفع ایشان مفضل را بدی سیر گردد و بسیار باشد که ماده و آن رسد
 متحرک شود و بنگاه خست گردد و در انگشتان مظهر در هم پیچیده شود و یا کوزه بماند و باشد که در میان
 ننگه انگشتان گوشت فزونی بدید آید و این از ماده و عمومی است و نخ از ماده سبب
 و سو و ادی سبب سواد است حرکت مفاصل محال است مواد را بی انجمه رجوع لغز و مواد

درین مواضع صلبه و برتر میسر گردد و اگر کمزوری را که مفاصل نیستند اول فقرس پدید آید و اینها علت بیشتر پیران و ناقصان و مردم ضعیف و سوداوی را افتد علما باشت شناختن هر ماده و سودا المزاجی همون محل و مس و ضربان و گرانی و تند و و خراج صاحب و ضرر یا فتن از دوا موافق و رحمت یا فتن از دوا ای مقادیر و طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب و باران و بکار و روزه و استراحت و فصل و سمن و سن آسان بود و چنانچه مراراً گفته ایم میان فتنه و انقباض و دلت کند بر ترکیب ماده است که از گرم فقط و سرد و فقط نفع نیابد و اگر گرسنه و دفعه نفع یابد و دفعه دیگر از سردی متفع شود و کسانی را که مزاج گرم بوده باشد و تدابیر یابد و در طب چون خوردن مایه بسیار واقع شده باشد این ماده مرکب بسیار بود که ماده ایری است فاسد شود همچو سده و علامت آن بان باشد که وجع یا جک یا سوزش بود و از چیزهای گرم و ملاست جاشه تنفسه شود و از چیزهای خشک رحمت یابد و آنجا که ماده رخی بود و فتنه محل اتصال بود از محلی بران دال گرد و فتنه دم تناول اطعمه و نوا که با و انگیزیم بر آن گواه باشد و آنجا که این ماده از حرارت و حدت بر تبه باشد که در استخوان در رود و آنرا تبه کند و این را طبیب ریح الشوک گویند علاج آنجا که مرض اندک و بعضی مفاصل بود و گمنه شده و عرض المبه فرنگ نباشد بقی کردن بسیار و مداومت خوردن ملا و ریات یا زنجیات یا رس و ماسیدن محلات که در عرق النسا گفته شده بزودی اصلاح یابد و آنجا که عرض المبه فرنگ و باوان بود بجهان نوع که در محلش مبین است علاج پذیرد و آنجا که مرض قوی و نوب بود اگر سبب و المزاج ساده باشد نخست تعدیل باید کرد و نوبستوری که مراراً مذکور شد بعد از آن تسکین و حج و تحلیل ماده نمودن و چون سودا المزاج بدن یا اعضای ریه متعده مرض باشد در تعدیل آنها اول سعی باید کرد و بعد از آن تدبیر ماده مرض پر و فتن چنانچه مبین میگردد و گاه بود که در تعدیل ساده و حار آن با استفراغ اندک خون و صفر محتاج شوند و در تعدیل بار و آن استفراغ اندک بنعمه و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن با استفراغات مقرر و منع غلبه رخی آن بعضو باید کرد و آنگاه در تحلیل باقی از محل کوشیدن و در هر تدبیری چند چیز مرعی باید داشتن اما آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کرد و نوب که بعد و گرسنه و ز

نفسه کنند و در آن ایام مرتضی چیزهای قلیل و لطیف مناسب خوردن و چون در و در دست
راست باشد اکمل دست چپ را بکشایند و بر عکس در زانوئی راست باشد با سلیق و
راست را بکشایند و اگر در زانوئی چپ باشد با سلیق دست چپ را بکشایند و اگر در هر دو
پایه بود و با سلیق بکیار فصد کنند و اگر در هر دو دست بود و اکمل بکیار فصد
کنند و خون بقدر قوت بر دارند و بعد سیر روزیاد و روز از آن قی فرمایند خصوصاً که در و
در پایها باشد و اگر بدین قسم تسکین نشود مسهل لائق هم دهند و یکی از ایام بحر آن تخصیص در
هفتم و یازدهم و چهاردهم غذا و شربت سودا و المزاج و موسی میدهند چنانچه در امراض موسی
مرار اند کور شده و در باقی احوال هم برین قیاس باید کردن و درین اثنا بنطول آب سرد
یا طلهای را و فی الحقیقه منع ریختن مایه غالب بجل باید کردن و آنجا که مایه و صفر باشد چنان
رعایت باید کردن که نخست بر دای قوی منع مایه می کنند و شربت های مناسب بخورانشند
و انتظار نفیج می کشند و بعضی مایه را که در خلاف مائل میسازند و چون نفیج پیدا آید مسهل صفر اندازند
لیکن در جلد سودا و گرم چون پی مایه در اتفاق آتش مایه باشد یا شکر غالب و داری در مسهل
دادن و در غذا و شربت ملا حظه جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تداویر سیم
بکار باید داشتن و آنجا که مایه و بلغم خام بود و از ابتدا در نفیج مایه که کشند بسیار بخورند
کنند که برین ماستها یا آب یا زایه و کشاده آن و زایه و در و در نفیج تمام سفرناخ کنند
و این قسم خون غریب است استفراغات این قوی قه باید و قوی قبل از مسهل و بعد از آن بکر
و بسیار باید کردن و آنجا که مایه آن مرکب از بلغم و صفر بود و نخست تدبیر نفیج باید کردن
بخورند و در چیزهای مرکب که مناسب بود و چند و در شکر و غلبه و غلبه غیر خاص
و کشاده آن مذکور شده و قی بسیار باید فرمودن و بعد نفیج مسهل که هر دو خلط را دفع کند و آن
و آنجا که مایه از سودا و قی خالی نباشد از مسهجات و مسهلات سودا هم احتمال باید کردن
و هرگاه نفیج در مصل باشد و اما الاصول بار و غن خرد و چند روز باید دادن و آنجا که با سهال
مایه دفع نشود و در راست قوی بعد از آن باید دادن و چنانچه در کتب امراض کرده و مشابهت
شده و بسیار بود که بعد از بعضی دفع نمایند و حاجت مسهل نماید و آن را طیب محرب بنویسند

و بعد ازین تشبیه تحلیل تقویت موده و تقویت عضو تسکین و جمع باید کردن جمالیان نیز از این تشبیهات
 که در جمع الی و عرق العنایه کور شد و قبل از تحلیل موده و وضع مقویات عضو تجویز رسد و طبیعت
 و مصلحات بکارشاید در این زیر که مصلحت موده و آن در وایای موده بکمر گشت آلوده و دفع کنند از خود
 و آن موده باز گردد و در بدن طبعی میان کاهل بسیار گردد و از آن حال بهیم حدوث انواع مراض
 باشد و اگر باعضای سه تنه قوی و در مانع زود و ملاک گردد و و این نوع خطا از طبیعتان جاها
 بسیار واقع شده است و در این قوی بهیم قریب بدین فعلی کند و او سهل ضعیف بهیم حجت تحرک
 که در آن موده و دفع نام گردد و در این مراض منع کرده اند چون محل مراض عضله است
 واقع است از هر چه بجنب مضرت مثل تشبیهات و بنیات و سه و دینا تا مراض و رانی کلی نباشد
 بر پهنی مایه فرمودن و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب موده است بجل از آن حذر باید نمود
 و طبعی قوی حکمای موده در علاج این چنین امراض آنست که در ابتدا چون وجع غالب بود
 طبیعت بزفع آن مشغول شود و نخست در تسکین وجع کوشند باستعمال سککات از خارج و بخار
 که بجنب مراض از خطا را بهیم فرموده و خام می کنند بلکه بخیزی که موده را از عضو خارج می کشد
 و تحلیل می کند و مع ذلک تقویت عضو بهیم نماید و تجویز آب فاروقی در بر و سینه موده که سوز
 در آن حل کنند اولی بود زیرا که سر نخان را در دفع و تحلیل فضلات از این اعضا تا بهیستی نکند
 و بعد تسکین سهل خطا سبب دهند سهلی قوی سر بهیم که تا از خود آن بر نود و ایمن شود و
 بعد ازین چه می نماید که تقویت عضو کند بنوعیکه دیگر قبول آن موده بکند چون درین اوجاع مایه
 و بدان موده است نمودن فرمایند چند آنکه خود آن از موده بگذرد و تا چهار فصل بر این بگذرد و
 خود بکشد و درین اوقات مداومت خوردن مقویات بدن و مصلح مراض بر بالایی غذا
 مناسب است و دارند و چون مراض کمند دانند که بود و مصلحات مذکور و تحلیل آن نمایند و در
 گاهی که ابتدا اسهال که بهیم می آورد و بهیم اسهال کنند کنند بلکه مکرر دهند و ایشان اخلاط
 دارند سهل و جهای تیزی دهند و بهیم دفع مراض از مینا و طبیعت صفه ادا غل ساخته
 دهند و گاهی که موده خونی سبب باشد و مراض نو و قوی افتاده بود و قصد بهیم تویز میکنند و
 گرسنگی بکند دهند و در این نوع تدابیر بسیار بهتر از تدابیر یونانیان یا نتم است

مفصل گفته شده بود و گشتهای دست او هر یک مقدار باد زنگ خوردن شده بود
 و اندک کسور گشته و لون آن بسیار بی نائل بود و ماده آن از سودا و قی خالص نبود
 بعد از دست مالیدن و من المفصل انگشتان او بحال اصلی رسید و او مرد و اتم آخر
 بود و اکثر اوقات غذای غلیظ خورده اما در اوقات علاج از آنها پرهیز نموده و گاهی
 مسلی ماده غلیظ هم خورده و عورس قی در بهار شیر و ماست و ریواس و چغاله با هم
 خورده بود و در و بند های سردست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب بود و در دست
 گذشت و او از دواهای گرم مثل زنجبیل پرورده و دوا و مشک و غیره خورده
 تمام صحت نمی آمد فرمودم تا تخم تیز تره را سائیده و بگل آب غنچه برشته کند بر تنهای بندگاه با
 عضو ما و دست پیدا چند روز این دوا درست نمود صحت یافت و چند شخص دیگر را قی بسیار نمود
 و ازین دوا می پاشند و پرهیز میکردند و بدی صحت یافتند و چند مرضی که این علت
 گفته شده بود و البته فرنگ فرمودم بایستند و بدستور عرق کردن صحت یافتند و چندین
 که ریح الشوکه داشتند هم بدین نوع علاج کردم و گاهی در ریح الشوکه تیزاب مالیدن فرمودم
 عطیه نافع آمد و طبعها سست که در عرق الفنا گفته شد در آن بسیار نشستن هم از موده است تخصیص
 که بعد از آن بر غنچه سست مذکور تیزاب کنند و آب معادن هم بسی فائده دهد و اینچنین مرض
 مزمنه بدین علاج پذیرد و اگر تسکین باز نرود و عود کند همان ادویه سسته که حکما یونان
 استعمال آنها را درین مرض نافع یافته اند اما مسهل صغیر ایهانت که در امراض
 صفراوی مذکور شد اما چون شدت از آنرا مقوی بکند و درم تا نگیرد و سورنجان کنند
 بدین مرض نافع آید و اما مسهل بلغم بگیرند سورنجان و بوزیدان و شحم خطم
 از هر یک دانگه غار بقول از هر یکی نیم درم و بکند و درم و بکند و بکند و در آب گرم
 حل کرده بپوشند و بپزند این یک شربت بود و درم قوی مزاج را دیگر را بگیرند
 تخم از یانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یک سه درم و بپزند و سورنجان
 از هر یک دو درم و چهار اجوشانند در دو رطل آب تا بلیج بماند انگار از اوصاف کرده
 سی درم و تخمین اضافت کنند و بپزند و درم قوی مزاج را و حب متقن و ایارج و غایا

با هم پدید و اند در مطبوعی مناسب سورنجان و تصفیات و نیل الایق حال هر مزاج و
 مقدار قوت هر شخص و آن برای طبیب و انا متعلق بود و کسانی را که از خوردن و انقباض
 حب حیال اوفت باشد و مجرب است اما مسهل صغیر و بلغم کرمی بود ازین سهل
 که جفت آنها نذکور شد لیکن اجزای سهل بلغم بیشتر باید اگر سهلات بلغم را انقباض و مقویا مقصود
 سازند نیکو بود و ایا رجات خود کافی بود درین مقصود لیکن در مطبوعی سورنجان اولی بود و اما
 مسهل سهل سو و اهماست که در امراض سو وادی گفته شده مقوی سورنجان سیان
 او ویکه ماییدن آنهارا نافع یافته اند و روغن زیت که انقی در آن جوشیده بود و غسل آب
 نارسیده بعد بیرون آمدن از حمام و واسطی این علت بود که بعضی از گرمای ساق و
 قدم مطبوع و برخاسته شود و باشد که اگره بدن پرید آید و غلب در ساق حد و ش شود
 و سبب این مرض کشا و شدن عرق بود و ریختن ماده غلیظ در آن و اکثر ماده این مرض
 چون سو وادی باشد و یا خون بلغمی و گاه بود که چون صرف باشد بی اخلاط غلیظ و دیگر
 هر یک را بعلامات آن چنانچه مراد آید شده بتوان شناختن و طعامها غلیظ خوردن
 بسیار و بر استلا حرکت کردن که بر پاهای زور آورد و برین مرض اعانت کنند و از جهت
 پیکان و حملان را بسیار افتد و گاه بود که از انتقال ماده مرصه طحال و یا غیر آن پدید آید
 و این علت چون گفته گرد و علاج بدیر قبول کند و باشد که احیاناً بسبب حرارتی عارضه
 عفونی سجاد و آن باید و آن جهت ریش گرد و علاج طریق اصوب در مذهب این صنف
 است که پیر می کنند از چیزهای سو و انگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه خون را غلیظ یسار
 و کم خوردن بیشتر از مضغ و حرکت و جماع نکنند و درختن یا بیمار را بر بلندی نهاده دارند
 و بسیار هم بر پاهای نشینند بلکه و اما در از کرده نشینند و ماده آنرا بقصد باسلیق هر دو دست
 محکم کنند و هم جهت مخالف مائل سازند و در او دستی که در قی کردن مرغی دارند چنانکه
 یکدیگر و در میان قی می کنند هم قریب بدن منفعت یابند و در جمیع بهتر نفع یابند و
 بعد این تدابیر تنقیه ماده را با یارچ فیقر او حجر ارمنی و طبع انقیون و یا حب آن انقیون
 نیمه گرم روغن کاسه کنند نافع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود و جز آنکه

پوست را بشکافند و رگ را بیدار کنند و بر رازی شش سازند و بدست بمالند تا خون غلیظ از آن
 بسیار برود و ماده از عضو منفع گردد و در بدن منتشر نگردد و انگاه اصلاح آن کنند
 و اگر امن نباشد و از خود ترسند و یا بار دیگر ماده بدخامیل بکنند لیکن درین تدریس
 ساق ضعیف و لاغر شود و چون ماده آن سوداوی بوده باشد از قطع آن هم انتشار
 آن ماده بود و در بدن و بدید آمدن امراض سوداوی از آن و اندک علم و ابراهیم
 این علتی بود که ساق و سینه پای سطح شود و چنانچه شبیه کرد و پای سلی و سبب آن غایب
 آمدن خون سوداوی حاوی باطنی بود و جسمه و در آن موضع و نفوذ کردن آن از رگ بگوید
 رتبه بگردن گوشت پای آن ماده را و ضعف جذب محل ماده را و دست از غذا
 مولد شود و از رگ گردن بر پا برسد و سیر می جمله برین علت اعانت کنند ازین سبب
 بدین چشما حمالان و سقایان را بسیار واقع شود و گفته این علت را علاج کردن شوار بود
 و این شیر ریش گرد و جهت بودن ماده این صلب تر و نیز تر از ماده دواوی و گاه بود
 که با کله میخ شود و چاره جز آنکه پای را از زانو بر نهد یا از بند کاستم اگر خورده در سر پای
 باشد علاج ضعف این علت را علاج قوی دواوی باید کردن و قوی آنرا بعد از اثر
 منقیه بعد از آب کارک قوی اصلاح ممکن بود و در آنها بسیار و مکرر نهادن بر اطراف
 پای مخصوصا بر عروق و محلهای که دهنه که ابتداء از آن محل نباشد و بدو نافع بود
 این کجاست تقریر این وجه صعب بود و از جنس وجه المفاصل که در سینه پای بدید آید
 و مردمان قاسم را بسیار آید و آید ای آن گاهی از انگشتان شود و تخصیص از انگشت بزرگ
 و این بیشتر باشد و گاهی از پا پاشنه شود و یا از شیب قدیم یا از یک پهلوی آن و باشد
 که تمام شود و در تمام سینه یا به بالا آید و در بران همه برسد و ماده تقریر در باطن
 مفاصل قدیم و یا در شفا و محیط بدان مفاصل باشد و بدین جهت زودتر وجه مفاصل خود
 کند چنانچه باین جهت خود را مگر حرکت و فشار دگی آن و عدم ضلالت محل چنانچه در وجه المفاصل
 واقع است سبب حرکت شریقه قبول و نزول ماده گرد و بلا شبهه و ماده را بسیار جد و
 این مرض همان است که در وجه المفاصل گفته شد و شناختن بر ماده بدلائلی که هم آنجا

بدان اشارت شد و میسر گردید و این علتها مرد و خصی و کونک را تابا شد و زنان را نیز ماهر افتد
و منقرس را پوست خصیه در از گرد و علاج این طریق نیز بر این مرض همان است که تفصیل در
وضع المفاسل مذکور شد لیکن طریق بنده بیان اونست و از مود دوست و حضرت مند اونست
سلطان حسین بالیقار ریس بزرگان ابدین نوح علاج کرد و نزد و تر و بهر علاج یافتند و تقوی
مجر و تنقیه و ریح قوی در اول این مرض همان وحشت آورده که در وضع المفاسل مذکور شد
والله اعلم و روایاتش غیر تقریبی سبب آن یا تیره و مقطعه بود اینجا میثاق و گل از
رادی آب حل کرده خلا کردن و اگر اش حستن و حب اشفا و انشالی آن بر بالای طعام
دادن فایده و هر یک سبب فشار دهنده شدن در موزه بود و اینجا بعد از آنکه آب سرد بسیار
بر آن ریخته باشند همین طلا فایده بخشد و یک سبب ریختن ماده بود بر آن محل از اعالی بدن
و آنجا آتی کردن و طلا کردن روغن گل فایده رساند اگر زیاده و کینه شود و بهر سبب
باید تا بعد از در روغن محلل و مسکن بنشیند و آنرا با صواب

ولیکن در عرف اطباء هر چیزی که چون وارد شود بر بدن فساد می کشد خواه بخاصیت خواه
 بکیفیت غالبه و خواه برود و این فساد خواه که نسبت به مزاج تمام بدن باشد و خواه
 نسبت به مزاج روح تنها و خواه نسبت به مزاج عضوی مخصوص از آن قسم گویند زیرا که هر کیفیت
 که بر مرتبه بر جسم رسد فعل هم آن ظاهر می شود و در تریاق و در مقابل این بود یعنی آنست که چون
 وارد شود بر بدن تقویت بدن و دفع سمیت و ضرت سموم کند خواه بخاصیت و خواه
 بکیفیت غالبه و خواه برود و تقویت خواه که نسبت به تمام بدن باشد و خواه نسبت به اعضاء
 از ارواح شش و خواه نسبت به عضوی از اعضا و هر یک از این قسم و تریاق سه نوع بود
 نباتی و حیوانی و انسانی اما سموم حقیقه نباتی که هندیان جمله آنرا بس پستی و هوا
 و کیدار و بیونت نامند آنچه مجرب است افعال آن یازده است هندی و طبیبان
 که حکما هستند تحقیق هر یک کرده و نام نهاده و بیان حالات آن نموده اند اینها شش
 میشود سینگیا یعنی است در لون و سیاه است شاخ آهوبره مانند آن در که کیدار است
 که میان هند و خطایه واقع است میباشد و قوت اعلاهی آن بر مرتبه است که اگر شش آن
 گفته عرق تن بدان آلوده شود و یا بر زبان رسانند در ساعت هرات کند و بلاک سازد و بواسطه
 تشکیف شدن روح نباتی جلده از آن و فرار کردن بطرف بعد او نشای خود که آن دل است
 و فاسد ساختن روح حیوانی را اندر دل و یا فرار نمودن روح از کیفیت آن و مختل شدن
 پائین در خلق از دل چنانچه در شرائط اعراض نفسانی دانسته شده و حکمای هند
 استخوان قوت بدان کنند که بر شاخ گاو شیر دار تعلیق کنند و بدوشند اگر بجای شیر خون
 آمدن گیسو و بغایت بقوت بود و الا بهترین سینگیا آن بود که بوزن گران باشد
 و چون بشکنند درون آن سیاه و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن مائل به سرخ
 نیز یا سفیدی تیره یا زردی بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بروی آن چیرک هم جویند
 یا کافور بداید و سرخ آن اقوی از زرد و سفید باشد و زرد و اقوی از سفید بود و از جمله سموم
 نباتی و غیر نباتی سینگیا سیاه اقوی باشد و گویند که اگر آنرا بر کباب مالند از بیرون
 موزه را کپ سر است کنند و این متهم کنیاب بود و آنچه یابند حکما و سلاطین هند یکسری ندهند

و بزعم من قرن اسبل نوعی ازین است و پهل که بعضی از اهل اهل گویند صمغ نیست و گویند
صمغ چنیا کست و گویند پهل موضع می بود که در وی سمی بود و یا این صمغ اینجا حاصل میشود
کالا کوت یعنی سیاه کلی دان سخن بود که کل نبات آن سیاهی گراید و در نهایت و لون
شبه سجد و زلفش سیاه بود و اعلامی آن نیز در که کیدار پرست شود و در قوت قریب
بود بگل و سنگ او هم در غایت قوت باشد و بهترین او آن بود که بایقی درون و صلب
و گران وزن باشد چنانکه سخن است در نهایت و ناهمواری خط هر شبیه سجد دارد و لون آن
آن شکری بود و درون او سیاهی گراید و نبات او بقدر فراخی متوسطه بآید و رنگ آن
بر برگ خش مانند و گل وی سبز باشد که زرد بود و زلفش و اعلامی آن در که کیدار کوه
غث کوچک یا بند و بهترین آنست که برون گران باشد و اندرون وی صلب و براق صمغ
مانند بود و اثر قوی او بر شبه است که اگر مقدار از رز سبزه بخورند در یک هفته پلاک گره دارند
تبعض روح و من و دیدم که زنی از صف کینه آن مقدار و دوا نگ خورد و یک هفته زبان
و هن و خلق او را سحر کرد و تن او گرم گشت و بعد چند ساعت باز حال خود آمد بی آنکه
تریاقتی خورد یا عا دتی بوده باشد او را سم شش که حکمای یونان و اتباع ایشان آنرا
از جمله سموم قویه عدد کرده اند آنست و چون بوی چمنیاک مملکت نیست و دست بد و
میتوان برون و بیشتر تریاقتیت میشود و در تراکیب و مساحبات این تحمل بوده و آنچه
بدین ناکام می آورند همیشه است و و هیا و پا چنیاک و تخسارین این هر سه از
اصناف چمنیاک ضعیفند و دوا نگ و یا نیدرم ازینها کشنده بود و تبعض روح و درون
و نهایت شبیه به چمنیاک باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته میشود و از دوا بسیار
مهم است سخن است که سفید شکری رنگ و شیر و طولانی غیر مخر و طی و در کوههاست و
حوالی کشمیر از اعلام آن یابند و آنرا بعضی محموده هم گویند و یکین که هیچ نوعی از محموده آنها
باشد و از اصناف هرنی بودی و از جمله سموم نباتی این افسون قبول نمی کنند و این
حال شعرست تا آنکه روحی حیثیت متصفه عمل می کنند بلکه بیشتر مضرت آن بکفایت غالب است
زیرا که هر چه از نباتات بنحایت متصفه است و میکند قبول افسون میکند و یکد آنکه ازین

و غشی و دوار بدید آید و چشمها بیرون خیزند و و باشد که ریافت کند و باشد که صرع گیرد
و گویند که از بوی آن نیز صرع بداشند و هر که اوین آفات خلاص شود کم بود که اندر
وق و سل افتد و جمله اصناف بیش و افغ ضرر رسد اکثر حیوانات اند چون آب سائید
بر آن ببالند و یا ترتیب کرده بخورند و حکما میسبب حفظ قوت و نگاهداشت جمله این
سموم در میان کنج غالب پوست کنند و از حکیمی مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قوت
چنان بود که در وقتی که این بهیمار رسیدند آنجا بروند و در آن جین غلفهای آن مواضع شام
خسک شده باشد و با آنها رابده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتواند خوبتر آنرا یافتن
شبهه است تا یک در آن موضع گیرند هر جا که سمی قوی باشد از آن موضع شفاعی ظاهر گردد
قدری خاکستر بر آن محل ریزند و روز بعد آن علامت آن محل را بکشند و آن بچ را بر آورند
و با احتیاط از آن بردارند و اما وایا که زبان کار نیافتنی که آنها را از جمله سموم
عد کرده اند بیاورند و در سه شهور است طبیعت آن گرم و خشک بود و در چهارم در جاز بوی
عسل که در میان پوست و مغز است بینی در وی ورم کند و عسل را در آن و مغز او بهر جا که
تن که رسد ورم کند و ریش گردد و چون بخورند قش و حرارت و سوزش درون بدید آید و در تیار
حاره افکند و باشد که اندرون را ریش سازد و در انتقال از وی کشنده بود و اگر ازین
مضرات خلاصی یابند و سواس حادث شود و جهت آنکه اخلاط را بسوزاند و بهترین و سبب
آنست که فربه بود و تازه و پر عسل ذکر آن شیخ گوید عجیب شخصی را دیدم بمادرتنار ایستاده
و میخورد و مضه بنیافیت و عجیب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بعبادت بلا دراز
پیدا میشود بلکه در اکثر سموم مگر است چنانچه تقریباً همین کرد و انشاء الله تعالی که عسل
یعنی آنچه پیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت بیش دارد و بی کمتره قریب بدان
اعراض از خوردن وی ظاهر شود و اگر بیشتر با بیش بوده باشد قوتش بیش بود و در خشک
با اتوس بوده باشد اقوی باشد افیون معروف است طبیعت آن سرد و خشک بود
خوردن آن خدر و فسر دگی اخلاط و ارواح و فزونی و تارکی چشم و پشانی و تنگی نفس
و گرفتگی زبان و گرانی خواب چون سببات آورد و خارجش در همه پوست تن احداث کند

[illegible]

وی گرم و خشک بود و در چهارم درجه در وقت از نیم خود از وی کشنده باشد با سهال مفرط و کمی
 و سوزش و حرارت درون و غشی و تشنج خشک و سفید و بر حرارت در آخر سوم درجه بود
 دانسته از وی هم کشنده بود با سهال و کمی مفرط و غشی و تشنج خشک و حکمای هند گیاه آنرا
 در سهالات و غیره استعمال میکنند جهت غلبه حیات او و سفید او اکثر سموم البقی و سهال دفع
 کنند و بخاصیت با همه مقاوت نماید در وقتی که میزنی را میگیرند و وی خود را بسته اند
 و در قلابی و زان میکشند و میگذارند تا خشک شود و در دانه و چون برسد روی و سینه
 تمام و گرم کند ما در **لئون سیاه** مازریون از ثیوعات است و آن در نوع بود یکی را
 برگ آن بزرگ باشد و در تمیق شبیه برگ زیتون و بر ساق نبات وی مجتمع شده بعضی
 همچو سیب و آن بازگشته و آن در او میستعمل بود و دیگری را برگ آن کوچک باشد
 و غلیظ و کر و سیاهی مانع و همچنان سرد و در بر سردی بعضی جمع آمده و این روی بود و درم
 از فردی خصوصاً آنچه دور از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون و کمی و سهال مفرط
 و غشی و تشنج طبیعت جمله آن گرم و خشک بود و در چهارم درجه ولیکن بقا و متجان قدری
 از آن باشد آب یا شامند سمی بسیار نافع بود و گویند چون سوش رنگ و خاک مازریون
 بخورند بپاک شوند **شیر هم** از ثیوعات و شاخه او متعده و از زمین بر آید و برگ آن
 بزرگ و طرخون و سبک و چک باشد مانند آنچه ساق آن سرخ از آب دور بود و قوی باشد و درم
 از وی هم کشنده باشد بقی و سهال مفرط و حرارت و سوزش درون و غشیان و غشی و تشنج و
 طبیعت شیردی گرم و خشک باشد در چهارم درجه با شراب یا شامند نشویم را
 نافع آید و طلای آن غشییم سفید بود با خیر ضما و شکو باشد **سقمونی** عصاره محموده است
 و محموده را بعضی تیرک گویند و آن از ثیوعات معروفه است طبیعت سقمونی گرم و خشک است
 در آخر سوم درجه لیکن گرم روی غالب بود و از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و **ضبط**
 و حرارت و سهال مفرط و حج و ضعف دل محسوس و جگر پدید آید و عرق سردی آرد و گویند
 جگر را بکشد از و نیم درم از وی کشنده باشد و عصاره نبات هرنی و مازریون و شیرم را
 بهین مضرات بود ولیکن عصاره هرنی اقوی بود و اگر چه در شیرین ثیوعات یا لایق

چنانکه مقدار نیم دانگ گرفته شود و قوت آن زیاده از مقدار مذکور از عصاره است بود و بسیار
 دیدم که برگ محمود در اوقات میکتند و لقمه نان بشیر اومی آکنند چنانچه مقدار سه نخود
 از آن بشیر گرفته میشود و آنرا بخورند و ایسهال بسیاری کنند و بسلامت خلاص میشوند
 و نفع می یابند لیکن گاهی هم محتاج میشوند تا که منع افراط آن کنند بکنات مثل دوغ گاو
 و طعام چسب و ترش و غیر اینها از ترایات و شرب و طلای قنونا گزیدگی عقرب را
 بنایت نافع آید و شربت از قنونا می شود از دانه کی تا دو دانگ و **دانه گیاه**
 که بفارسی آنرا خرنبره گویند چهار پان آنرا انیلط خورند و در سخت دشمنان گیر و بسیار
 و بمیرند طبیعت آن گرم باشد در سوم درجه خشک بود در دوم درجه از خوردن گیاه و تخم گرد
 بر ناسته تنفس گشتن و تنگی نفس و سرفه و در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر مکیدم از کوه
 کشنده بود و تبصیر آنچه آب کمتر خورده باشد و آنچه بری باشد افزای بود و گل وی همین
 خاصیت دارد و آبیکه دغلی در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد که هیچ از می انواع
 بود یکی از ویرا بعضی غایبها کاک عاشقان گویند برگ و شاخ آن به برگ و شاخ ناسخاوه
 شبیه می باشد اما اجوائی در برگ آن هست و گل وی از دست و نبات وی از شرب
 بلند تر نشود و چون نباته وی برسد اندک خاری بجای گل آن پیدا شود و طعم آن تیز و
 سوزاننده است چنانکه از تازه آن قدری اگر بکوبند و در عضوی بنزند و در کیامت آبله کند
 و غالب از عصاره آن اگر بیاشامند مجاری و اعضای درونی را ریش کند و حرارت و سوز
 در درون پیدا شود و بلاک سازد و طبیعت آن گرم خشک در سوم درجه و آن ضما و غضن و سع
 حیوانات می بود **دانه آب** طبیعت آن گرم خشک باشد در سوم درجه
 از بسیار وی سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها بیرون خیند و رنگ سرخ شود و بول و
 غایط باز گیر و بلاک سازد و در تریاق اکثر سموم بود و شرب با و طلاء و ضماد آن **دانه آب**
 اطباء آنرا از بلنج گویند و نبات آن نیم ذراع بپایند و برگهای همین دارد و این تخم در غلافها بود
 و آن غلافها چون قهوا بود و در غلافها سه و گره رقیق و طبیعت قهوا و این تخم سرخ و سفید و
 سیاه بود و جهت تفاوت نبات وی طبع جله سرد و خشک بود و در ششم درجه و سیاه و

از جمله آخر باشد و بعد ه سرخ وی و گل سیاه وی سرخ بود و گل سرخ وی زرد بود و گل سفید
وی سفید باشد باشد شکری و از خوردن اینها چشمها سرخ شود و بسته اندامها و خارش
تن و دوا پیدا شود و زبان سیاه گردد و دویا ماسد و کفک بر لب می آید و اعراض جنون
حاصل شود و ازین جهت بسیار جاها از آن سگ دیوانه گویند و باشد که آخر تنهایی پلای کنند
و عصاره ورق او را نیز قریب بدن خواص باشد قشرب مشهور بود و جنگ قلعند را این جهت
کثرت میل ایشان بخوردن آن و با اصطلاح ایشان اسهال گویند طبیعت آن سرد و خشک
بود و در آخر مسموم درجه از بسیار خوردن آن قریب بجارات بزراینج ظاهر گردد و بسیار بود که
پلای کنند و اقوی آن میندی بود و بعضی که از پوست آن رسیانها سازند و اگر چه در لون پیشت ز
طبع و بدی بوی قریب بقشرب لیکن در خواص و افعال و مضرات بدان مرتبه نباشد و شاید آن تخم
ازین قشرب است **سیرج الصمصم** بیج نباتات تفاح است و بعضی عوام آنرا انجاک گویند
گل او سرخ بود و نبات او در مرغزارها بسیار رود و بعضی اطراف سر او که در شیب زمین است
همچو پنجه باشد و بعضی پنجه خاصی بود و در هم پیوسته و هر یکی از شیب و شاخ شده باشد و در شاخ
آن دیگر در زفته چون پاهای دو شخص که در هم پیوسته طبیعت جمله سرد و خشک بود و در او مسموم
درجه لیکن سردی وی کمتر باشد و از خوردن وی اعراض افتراق رحم و جنون پیدا آید و باشد
که برسیان ماند و نه بیان گویند و باشد که مدتها در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده اند
که در کیفیت آن بودند و بعد از آن علاج صحت یافتند و با بجمله در دماغ خلطی عظیم میکند و اگر بسیار
خوردند پلای میسازد و گویند سیرج آنرا هر که بکند کیسای بیشتر زنده ماند و بنا برین بیج آنرا بعد طور
از شیب خاک برسیان سگ بندند و تنی کند تا بکند و بعضی مسخره و ابرج جفت شده که برسیت
محبت کنند و باشد تا بفور محبت کنند آن سگ را بنان خوانند و باشند که بشخصه محبت
او مطلق است خورند اثری از آن خلاف معمول پیدا آید خصوصاً که ساعات بود و دیگر شراط
رعایت کرده باشند بعضی در ساعت مرغ و روز مرغ بطالعی که مناسب مرغ بود و زحل
و کیفیت آنقدر بجز نم تا نبوبت بخورات مرغ کنند و ادویه لایقه بدفع عدو خوانند و صائم و شفا
در آنگاه نیست خصم آنرا بدستور اول میگردد و در آویزند هرگاه خشک شود و دفع شود

و بنیت مرض بخشن نافع آید و میروج طلا اکثر تسووع بود شوکران به بخت بری مشهور است
و آن پنج نباتی بود شیه نبات رازیانه بری و در حوالی زیوت و قنطاریه بسیار شود و گویند شوکران
تخم این نباتی بود که پنج آنرا قنطاریه نامند طبیعت آن سرد و خشک بود و در آخر سوم درجه از
خوردن وی نخست اطراف سرد شود و تاریکی چشم و دوار پدید آید پس تشنج و تهاق مصیبت کشنده
و هلاک کننده پنج آنرا از جمله انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید مینماید جهت اتفاق جمله اطبا
این دیار برگری بیش و سردی و بس شوکران و قول شیخ مقوی قول حکمای هند است و طبع شیر
که عداقه مشهور است در میان زنان و طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و شش
از وی بخورند غار شش و سوزش در همه تن افکند و بیایا ساند و هلاک سازد و خرق سیاه
غروق صغار که برگ و سیاه رنگ بود که از نزدیک اصل وی گیرند طبیعت آن گرم و خشک
در آخر سوم درجه از آن چون زیاده خورد اسهال با فراط کند و گلوگیر و دود و درم از وی بیش خشک
هلاک سازد و جمله تنگ تخم درختی بود بد بوی و بلند مقدار یک ذراع و نیم و تاد و ذراع در کنار
بعضی آنها بسیار روید و برگ او شبیه برگ قنطاریه بود و شاخ وی بشاخ عودی و بزوی مائل بود
و پنج آن اکثر در و باشد طبیعت آن گرم و خشک بود و در اول چهارم درجه بکدرم و نیم از وی
کشند و باشد و فعل و اعراض آن همچو فعل و اعراض خرق سیاه بود و گاه باشد که چند آن قوی آورد
که باز نتوان داشتند و بعضی گفته اند که جلینک تخم تر بسیار است و تر و بزرگ و پوست پنج وی سست
و آبی که این شبیه و در کنار آن بسیار روید مضر باشد و جلینک هندی اقوی بود و از غیر هند
صمغ سد اب است که آنرا قنطاریه گویند حرارت وی زیاده از حرارت نباتات و
بود و از خوردن وی همان امراض پدید آید و باشد که با و در شکم افتد و زبان پیاسد و
بکشد و احراق و تخفیف آن نیز زیاده از نباتات خود بود لیکن جهت رطوبت فضله که در او است
احراق ویرا دیر نیامد اما بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در گلو و درین پدید آید و قوت این صمغ
نامناسب بیشتر نباشد و پنج آنرا بعضی عوام کشک نامند و بدان گویند جهت آنکه کاه و لبان
از آن گیرند و فرود شد و در شش کوبانند و لواند و از زردی بسیار بی گزاید و پنج
بر دست چیده و باشد و اندر کو چهار وید و طبیعت او گرم و خشک بود و در سوم درجه

و از خوردن او ریش نشانه و اعراض فوارج خورده پدید آید و گویند نرسب چسبند و چسبند
 از وی کشنده بود و گندش و خرب و سیاه و طبعش و عصاره
 قشایر اکهار و غار فیه و سیاه و طبعش و عصاره
 سیاه و طبیعت این جمله گرم و خشک است در سوم درجه از خوردن تنفس گشتن و قشایر
 سگ گشتن پدید آید و باشد که خندان سگ آید که نتوان باز گشتن و باشد که اسهال عظیم کنند
 و باشد که خناق آورند و اگر بیشتر خورند بهوش سازند و قوت را قطع کنند و عرق سرد آورند
 و تشنج هلاک سازند و گندش بخوبی بود و عار و خرب را عطر طبیعت گویند که نوعی از بخور حرمیم باشد
 صفت از آن صنوف شویان و حلوا اگر آن بکار دارند جهت سفید ساختن و صفت آن چون
 بشیراب و حلوا یا شامانند لیس و ام و شکین و جع آنها را نافع آید و قشایر اکهار را بعضی جا بیاض
 است و سفید گویند و باران شبیه بار کنز بود و لیکن کوچک تر باشد و گویند که خرب سفید را چون
 سبک و خوش بخورند بیزندگی و اگر و چیز است بود و بجز آن و سیاه در میان ساق
 و برگ کنکریانند و در وقت خشکی آن طبیعت آن گرم بود و در سوم درجه و خشک بود و در اول
 چهارم درجه بکدرم از وی کشنده بود و با فراط اسهالی و قوی و توجع و سوزش در وقت تشنج خشک
 و خناق و سرفه و در اول حال حرارت و اضطراب و ضعف قلبی که در وقت تشنج و تشنج
 شاه قوت چون از بقیع آن بسیار بخورند اسهالی و قوی مفراط آورند و تشنج خشک
 بکشد و باشد که شکم با و بگیرد و بیامسد و اعضا خرد شود و زبان کران و خناق است
 بکشد و اندکی از وی که نفع رتیلار نافع آید و گویند آن برای تشنج کران است و چه که که اند
 دخت ثوت روان بود و سفید و در آخر سرخ شود و لیس و نافع آید و شرباب و طلا و بسیار خوردن
 آن با خطره بود و حمل آن ملک جنین باشد خالق الله سبحانه و تعالی
 این هر یک گیاه است اند که چون گرگ آن یک بخورد و وینک این گیاه را خناق سببند
 و بر فوک و یوز و سگ هم از موده اند و خناق هلاک شده اند و از خوردن این گیاه
 اخلاط و اعضا پدید آید و در هلاک سازد و خشک اندر کام و دهن و زبان و حلق و قصبه
 شش فیه پدید آید و آس کشند و دهن خشک شود و از دهن بوی و دوسه آید

پس زبان بسته گردد و علاج اندر بنا گوش پیدا شود و و تر اقر و باد اندر شکم افتد و برشته
و تشنج خشک منجر شود و او می تخمیت تلخ طعم بهشت جو چون بسیار از ان بخورند قفسه و
در وی عظیم و شکم پیدا آید و کثرت طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم درجه و چون از
از ان باشد آب بیاشامند اکثر مسموم را نافع بود و بر بسوع طلا کردن هم مفید آید و رنگ
نوعی از نوشاوری بود که در جنگلهای هند میشود و در طبیعت شبیه بلوبیا بود اما پوستی سرخ
و سخت دارد و شیر آن سیاه باشد و مغز وی سفید همچو بویا میگیرد و از وی بخورند تنفس کشن
و تنی باز آید و دوار و سرد و بیوشی و ناله و ضعف آورد و باشد که کشته فقط مشهور به مادی و غ
بود و آن چند نوع باشد طبیعت جمله سرد بود در سوم درجه و تر بود در دوم درجه آنچسبیه یا
سبز یا طاموسی باشد و در ممر حیوانات می رسیده باشد یا در میان بوسیده در خنان مضر یا در مواضع
عفن و جایی که پوست شل و ک بسیار ریخته باشد سخت بد بود و علامت صفت اخیر او آن باشد
که چون دست بدان کنند رطوبتی از جعفن از ان بر دست چسبید و چون آنرا بکنند و بپندزد و
متغیر و متعفن گردد و دیگر سیاه آورد و خوردن این ضعف و خناق و ضیق النفس آورد و باد و شکم
و معده افکند و فواق و عرق سرد و غشی پیدا آورد و رنگ گونه زرد شود و دبلر زانند و باشد که بخور
نام و با سخته ملاک کند و علاج آنرا که بخورند اگر از خام آن بسیار خورند مضریه آورد و غلبه
مشهور به انگور سیاه بود و بیخ آنرا تر بار و باه نامند آنچه انگورهای زرد بود و شمل بود و نسبت
بد دیگر اصنافش کم مضر تر ساند و بسیار رفع دهد و آنچه غیر از زرد و بعضی را از وی خاصیت قریب
بانیون باشد و چهار شقال از تر این صنف کشنده بود و بخورند اعضا و اخلاط و روح و اخلاط و گاه
بود که تنی خون و سهال مخاطی آورد و هیچ کسند و کمتر از چهار شقال اعراض خون آورد و گویند
جمله اصناف وی سرد و تر بود و در آخر دوم درجه لیکن صنف آخر او را بر دوت بر تبه زیاده بود
و از بسیار خوردن صنف صالح وی تنگی نفس و اختلاط عقل و بر دوا طراف و دوازده آید و غم
طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشک است در درجه اول گویند که چون سه چهار شقال
از ان بخورند متفرج بسیار ملاک کند و جمع ریتون برک در طبع و فساد قریب بود و بصغر
سدا ب بدی لیکن در اخلاط بدان مرتبه باشد آشنان معروف است طبیعت آن

گرم بود و در دوم درجه خشک بود و در سوم و صفت آخر تیز تر باشد و گویند ده درم از استخوان بخورند
می کشد و اعراض آن تریب به اعراض آنجری باشد و سرخچان حقی معروف است و آن سرخ
وسپاه و سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد ظاهر او باطناً طبیعت آن جمله گرم و خشک بود
در سوم درجه و از رطوبت فضلیه خالی نباشند و سرخ و سپاه آن را میس و حرارت بیشتر بود و از خوردن
اینها اعراض خریق و قطره پدید آید و هلاک باشند بخناق صعب و شربشی از سفید و س از
نیم درم تا یک درم و تا یک مثقال بود **خسطل** در عربستان بسیار باشد و پهن دانه خرد و مانند پوست
وی در آخر بزرگی گراید و طعم وی بغایت تلخ باشد و خوردن آن کرب و قی و اسهال مفرط آورد
و باشد که هلاک سازد و آنچه مفر و از شحم آن دو دانگ از وی کشنده باشد و یک دانگ از تخم و
یک دانگ از پوست وی کم کنند و باشد و کعبان با وی بخورند آن معتاد اند و بجای میوه خورند
و مضرت نیاند بخسطل گزندگی عقرب و فمی را نافع آید شتر با و طلا و شعل از یخ وی یک درم بود
عصاره برگ شمشیر طبیعت آن سرد و خشک است در دوم درجه نیم رطل از آن بخورند
و وارد احتلاط عقل پدید آورد و بیشتر به برید هلاک کند و چون از آن خلاص یابند در قوت شارب
فتوری عظیم در یابند و این خاصیت در بسیار خوردن کشنیز و خنق و کشنیز زار و بسیار بوی کردن
آن هم باشد **عصاره موم** لفظی ترکی است و آن اسم نباتی بود که شاخهای آن بنده دارد
و لیکن بنده های آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوستان و در آب رویت
و باری همچو غناب انقلاب زرد و آرد و نامهور و گبک آن بسیار خورد و بعضی صیاد آن عصاره
آنرا بریزند و پیکانها را بدان بپالانند و چون اندکی از آن پیکانها شکاری را بخرج سازد و شکا
ساعتی راست گردد و دینیت بد بواسطه سیرایت سمیت آن پس آنرا بکشد و محل رحم آنرا
بریزند و بپزند و باقی را بخورند مضرت نکند و بهر حیوان و آدم که آن مکانها برسد همین حال
بود و گویند چون از آن بخورد و از پی آب بخورد بسیار و هلاک شود و سمیت در لفظ
کشمری گیاهی است که برگهای آن باریک بود و دراز و کوچک و شاخهای بسیار دگرگی دارد
که دینیت همیشه بهار و همواره گل آن روی در آفتاب دارد و بهر طرف که آفتاب بگرد
روی آن گلهای هم گرد و بهیچ آن مقدار جد واری بزرگی باشد سفید رنگ و خوب و آن در

قریب بیست عدد و یکبار بخورد و بعد عوی و سبب عملی و اثری ظاهر نشد و این نوبت عجب است بسیار
 از اعضا فصل و آشفتگی گویند و موش چون از آن بخورد و بعد و یکی صنفی از آن غیر مستعمل باشد و
 نبات گرم بود در سوم درجه تر بود و در دو و در یک و در دو و در یک مزاج اعضا بود چون بیشتر که
 نیاز ماکولی طلائی کردی سبب هوام را نافع آید و گویند خوردن طبع آن و با آنچه گفته ضما کردن
 سبب و در تیل و سفید آید نبات **الحب** بعضی آنرا گویند بر روی برگها و شاخها
 وی خار را نبات بار یک و سفید و غالب باشد و بهر جای تن که رسد در سوزش آید و در کمند
 بطبع منجمد فصل بود از بسیار خوردن وی همان اعراض پیدا میکند با این سه و غلبه کند و در
 هر مجاری بیشتر باشد و الله اعلم اما **سهم** حقیقت **مصعد فی خاک** میش خاصیت آن
 قریب نباتیت من بود و خردم از وی کشنده باشد تبغین روح و از خوردن آن بخورده اعضا
 و سم الفار پیدا آید **سم الفار** باری مرگ موش گویند و آن خاکی سپید سنگ مانند
 بود و معد و نیست و بفرنی شک در تاب باکس هم گویند و بعضی گویند که آن بخار معد و ضرر بود
 و از خوردن آن سوزش درون و گرانی اعضا و خرد پیدا آید و چشمها سرخ و تن گرم و رنگ
 آفر و خسته گردد و باشته که بقی و خون و اسهال کشته گردد و همه تن بیا سدد و در دو و درم از د
 و رنگ و زنجبند تبغین روح و بدن و هر موش که از آن اندکی بخورد و بعد و وی آن موش را
 هر موش که نشند دیگر نزد والا میرد و مجرب است **باب مصعد و شکر و مصعد**
 هر دو در یک حال بود از خوردن آنها اعراض **سم الفار** پیدا میکند اینجا پیش نافت
 و روده و غمبول بیشتر باشد و خردم از آنها کشنده بود و قطع مراحلا طار را گویند نفوذ
 تمام معده در اجرام عضو بواسطه ثقل و حدت تصفیه گویند تبغین روح و مضرت غیر
 بسته کمتر بود و بخار معدی که در گرد از نفوذ گیرند چنان قریب بدین افعال کند و بعضی آنرا
سم الفار گویند **سم الفار** گویند سنگی است همچو سبوزن و انگلی از وی کشنده بود
 تبغین اعراض با جنات پیش نزدیک باشد و زخم من آن کینوع زنجبند است بقوت
 زنجبند مصعد از خوردن این اعراض سیاه **مصعد** پیدا و همان مقدار از این همان
 مضرت است و آنچه غیر مصعد بود بدان قوت نباشد و یک **باب** این در کبی

از زنجیر زرد و لوزه آب نارسیده و زنجار و زیتون و نوشادر که زیتون برادر
صلابت با اینها خاک و غبار ساخته باشند و در انزال که شبیه است بدی که بر بالای دیک بود
فرود کرده باشند مصعد ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم شده است و از خوردن این
مصعد امراض مضمرات آنها ظاهر گردد و بدین تر از آنها دانه اعظم و اما و انا و انما و انما
مصعد فی که آنها را از جمله موسوم کرده اند اسفید راجر صاصی مشهور است
آن سرد و خشک بود در دوم درجه و در م چون از وی بخورند سر و نفوق و احتیاط
عقل پدید آید و زبان و لب سفید و مغز سرد و نیم تن سرد شود و تشنگی نفس در دلد پیدا
آید و اندر خلق عفو همتی بود و چنانچه گویا باز و خورد و است و اکثر کشنده باشد و اگر به نوسادر
مصعد سازند سم شود و سبکی بود سفید و صفیاجی که از آن کج بیرون آرند و از خوردن آن
امراض استعلاج پدید آید و همان طبع دارد و بختی دی بدستور آخر باشد حسی از بسیار
خوردن اینها زبان گران گردد و دانهها آماس کنند و بول و غایط باز گیرند و باشد که اطلاق
بافراط است و اندر مصعد و اما اگرانی و نفخ پدید آید و سح شود و مقعد باز گردد و نفش تنگ
و لون بشد و رصاصی گردد و باشد که سنجاق کشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر گردد و و هلاک سازد
و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم موسوم درجه بعضی سرد
زیاده از خشکی باشد و اسهال و سوزش رصاصی از بسیار خوردن آن
زبان گران گردد و دانهها آماس گیرند و لون و غایط باز گردد و اطلاق با فراط افتد و مصعد
و اما اگرانی و نفخ پدید آید و سح شود و مقعد باز گردد و نفش تنگ و لون بشد و رصاصی گردد و باشد
که سنجاق بکشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر شود و و هلاک سازد و هر یکی را نیز چون مصعد سازند
سم شود و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم موسوم درجه و نیز بعضی سردی زیاده از خشکی باشد
آهک تاره و توره مستعمل از خوردن آهک در مصعد و حبس بول و خون شکم
و در شتی زبان و خلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد و چون یا زنجیر مرکب خوردند
از حدت آن قروح و معاد در و سوزش صعب و شکم پدید آید و آهک بطبع گرم و خشک بود در
دوم درجه زنجیر در سوم و حرارت و حدت و اسهال و تقرح مرکب زیاده از بسط بر دوبا

زنجار از خوردن اینها صداع و خشکی و لرزه پدید آید و گرم کند و سوزش سخت و حلق و شکم
 و معده و قشر و ج اسعا حادث شود و نفی بسیار افتد و هلاک کند تجلیل روح و طبیعت آن
 گرم و خشک و در چهارم درجه جدید و سوزش خبث آن از خوردن اینها صداع
 خشکی حلق و دهن و درد شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود و تخصیص
 آنچه از سر که ساخته باشند ریزه الماس از خوردن آن سوزش در ریش درون و سحج
 و اسهال خون حادث شود و در دود و سوراخ کند و بخت زاج و شب از خوردن اینها
 سده عظیم و قبض و خشکی شش و مجاری پدید آید و باشد که بسبب آنجا طبیعت جمله اصناف
 زاج گرم و خشک و رسوم درجه تیزاب فاروقی و صابون کرن از خوردن آنها
 و سبب حلق و معده و مجاری غذا معده و اسهال سوزد و ریش گرم و دود سوراخ شود و
 هلاک سازد و الا بر بلع آن قی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قی و اسهال و سبب حادث
 شود و لیکن زهر خورده و ملسوع و معضوض را کسی نافع آید و جذب سم نموده بقی و اسهال دفع
 کند و اگر تیزاب نیز مجمل عض و لسع باشد جذب کند و بگذارد که منتشر گردد و بتفصیح
 دفع کند و بهت را زداع بود و در عضها داند اعلم اما سموم حقیقیه حیوانیه
 بر می سوزد که آنرا آدمی گیرند و طریق آن چنان بود که بچاک در مار سیاه بر خیزد و غمی بتانند
 چنانچه داب است و از آن بجاوی خورند و در ساعت هلاک شود و نفی الحال او را نگویسار
 در آویزند و طریق در شیب دهن و بینی او نهند و در وقت روغن کشیدن هم از بوی آن جذر
 بکشند که مهلک بود و از خوردن مهارای اعراض مش قوی ظاهر شود و آنجا که طبع قوی محظ
 احتمال آن کند **موشن** موش از خوردن گوشت آن اعراض لسع و باد های بد ظاهر شود
 مثل ورم عام و کرختی اعضا و سفتی و اضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در کیساعت بکشد و
 از تر یاق موش و ما ذران بد بود و طلای زهره و خون او و ضاد گوشت او جمیع لسع بود و عضو
 نافع بود و زهره مار و پلنگ خوردن اینها از لسع و عض اینها زودتر بکشد و کسی که زهره
 انعمی خورده باشد از دهن و بینی خود بوی صبر در یابد و در چشمها او همچو زردی یرقان پدید
 و اگر زهره پلنگ را بایلد موش خنم کرده خورند خلاصی بجای ممکن نباشد زهره

سلسله آبی و حیوانی و چنانچه که گویند که چون یکس از آن خورند بعد از یک هفته بمیرند
اما در واپس تر پانچا حیات است که آنها را از جمله سموم عد کرده اند
در این حیوانی بود چون زنبوری که سمخ در او از بهار برسد علقها بسیار جمع شوند و
آب دهن و بول آنها بر جای تن که بر آید کند و ریش گردد و از خوردن آن درو
پیدا شود که از دهن تا مشانه را ریش کند و قضیب و حوالی بیاماسد و در دیگر و آب تا فتن
و شوار گردد و بول آنچه آید خون بود و پاره های گوشت و اسهال سحج و قشعی و خست لاط عقل
و ضعف و ضطرب است سخت پدید آید و هلاک کند و آن تر یاق بعضی بخت کلب و بیام و پو
بودند با ریش بصری حیوانی باشد صد فی رنگ او بصری زنده اند و از راه آنها
و حسنه ای او بود همچو گوشت برگ آشنان از خوردن گوشت و خون آن نفس تنگ شود و
چشم سرخ گردد و دوسه قد خشک میکند و خون بر می اندازد و بول باز گیرد و آنچه آید خون بود
تا بر تنک نفس و در دوسه و کرده و قی صفر حادث شود و غایط مخاطی آید و غرق می کنند
و علامت خاص تری آنست که از ماهی ترسد و گوشت ماهی نتواند خوردن و هر که خلاصی یابد
در سل افته حر یا حیوانی است که بعضی جاها آنرا آفتاب پست گویند از آنکه همواره در
در آفتاب دارد و از حرارت آفتاب رنگ رنگ بر آرد و حیة بزرگتر از عطا بود و از احصا
که با پست چون بگذرد کسی مضرت سخت نکند و گوشت این جانور گوشت کشنده است
و از خوردن آن در دل خیزد و قی مفرط آرد و شیخ گوید بیضیه او هم قاتل است فی الساعه
حسره و نوعی از موش دریائی است از خوردن گوشت و خون او زبان بیاماسد
و سیاه گردد و در دوسه و سوزش پدید آید چشم تاریک شود و خارش در همه تن تو که کند و طبع
تر یاق تسع هوام بود و شربا و طلا را امند زار سلامند بیم گویند آن نوعی
از کرباسه است که دنبال او بوده و کرباسه را اکس بود از خوردن آن در دوسه و خیزد و شکم
آماس کند هر سال استسقا و کزاز و حبس بول پدید آید و گوشت زبان بیاماسد و استرخا و
زوال عقل حادث شود و باشد که بر تن او جای سیاهی می آید و بعضی میگردد و اگر کسی
بگذرد هم قریب بدین امراض ظهور یابد و باشد که خدرا اعضا پدید آید و لرزه کند و با خسر

آن عضو غضن شود و بیوقت در چند سبب مشهور بنمایند و قدری در سبب می و آتش می
بزر و آن خسیه نوعی از سگ آبی است که آنرا قندر گویند و آن زرد بود و سیاه بود و
اغیر بود و زرد او اسلم باشد و طبیعت جمله گرم و خشک بود و در سوم درجه و گویند خشکی آن
در دوم باشد و گرمی تا چهارم و چون از سیاه و یا اغیر آن بسیار خورند نشانه های سه سام
پدید آید و گلو بگیرد و اندر روز بکشد و در اکثر از صبح آن تاد و درم احتمال کنند و بسیار
آن نمیند مضر باشد و آن تریاق خنای خریق و اشال آن باشد چون بیاشامند و طلا کنند
همچنین نافع بود و در سبب هوام خنای سبب شیشه و سبب در سبب از خوردن اینها
و خون اینها رنگ روی تیره شود و بزر روی گراید و تن بیاشامند و متزلزل شود و تنگی نفس
سار یکی چشم پدید آید و بوی دهن ناخوش گردد و در حقیقت در دهن و حلق می باشد و باشد که
پیش از او آید و باشد که اسهال تولید کند و باشد که اختلاط عقل و غشی حادث شود و باشد
که بیتی سینه براندازد اگر سلامت یا بدوند آنها بقیلند و گویند که صفیخ صنفی قصد گزیدنی از آن
و در دم کنند و گزید و او آساییم کنند و زرد و بکشد صفیخ زرد و از خوردن آن خون
اشتهای طعام برود و آرد و غ ترش می آید و رنگ روی او تیره شود و پیش کشتن سینه
و در دهن و آساییم شکم و ساقها حادث شود و گویند چون مطلق صفیخ را باز می کشند بر نه
و بخورند تریاق پیش هوام و مرض فدام و شکافته آن بسبق بر خطه تازه و جمله سوء مفید است
که در سبب که در جوف صغیر بود و از خوردن آن بیاشامد و در دهن
کام دهن و حلق پدید آید و عید و در دهن فرو می آید و در همه تن سوزش و حرارت افتد
و صفت غلظت آورد طرف و شب اقبل از خوردن آن تاسه و بیوشی و ضعف سخت
پدید آید و هلاک کند و جهت گزیدن مار نافع آید سوخته و در کجیو اسهال بود و کوچک
و منقش و منقش و بیست نفست بخورد و اندر فانیخ آبی کند از خوردن آن قریب با عرض
اراییم پدید آید جهت مضمض خوردن آن نافع آید و گوشت متغضل اسخه بر یابی بوده باشد
که از سوزن تازه بر آرد و در کجیو پشاید و غن شد و باشد خوردن آن تاسه و بیضه آرد و باشد
که کبر در سبب که در سبب است که عیلت ساست آرد و در کجیو گوشت آن

بختی باشد که شب ماند و غصه شد و باشد از خوردن آن اعراض فطره پدید آید و آنچه گوشت ماه
 مضر باشد و اضر باشد عرق و واب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماس
 کند و از همه تن عروق کندی آنچه تبخیر از فضل و شش سان چرک گوش حیوانات
 از خوردن آنها رنگ بشهره سبز شود و بوشی نیست و اطراف بیاماسد و باشد که بکشد و
 چرک گوش بپایان نخت کشنده باشد همچنین چرک گوش سمیع دیوانه دازد و واب شتر سخت اضر
 باشد خون گاو که تازه باشد گویند که از آشناسیدن آن در مجاری طعام در خیسند و وزان
 سرخ شود و نفس تنگ گردد و هیچ پاره های خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها پدید آید
 و منش کشتن و تاسه صعب و مضطرب آورد و باشد که بخناق و گز از کشته و خوردن گوشت او
 جذام آرد و دنا و خون و بوی اسیر آرد و انواع بید اسازند خاصه برای قلب بغایت بدست
 شیر ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد غصه مزاج بود و سرگشتن و غش
 و پیش نم معده آورد و باشد که به سفید انجامد گوشت فاسد از خوردن آن ضعف و غش
 و قی با فراط و سرد و درم و درختی اعضا و مضطرب پدید آید و آنچه زیر آن اقوی بود و ضرر آن
 بیشتر دوز و تر بود و بکشد و ضار و گوشت هر فاری بر لیس آن مضرت آنرا کم کند قی و غش
 بزرگ و کثرت پخیال مرغان شکاری باشد بر سنگها بر ممرافعی یا بعد از خوردن آن غش
 و خیر و قی با فراط و درم اعضا و ضعف حادث شود و هلاک کند تبخیر اما حیوانات
 سمی که گزند که سم آنها اثر می تمام بود و آری که جمله ماران بحسب ضعف و قوت سمی
 به ضعف باشند یک ضعف است که سم ایشان قوی بود و بر تبه که هر که برسد بکشد و بیشتر
 از همه سماعت و علت شد و اصحاب شکار بگشته اند لیس آن ضعف را علاج نباشد الا بقطع
 عضو فی الحال قبل از انتشار و بسیار بود و اندک بدین تدریس نیز خلاص شد و اندک اختصاص
 این ضعف چند قسم باشد یکی قسم سرد و بکشد و آن ماری باشد که برسد او سه فرغ بود شبیه
 تراجم و بیه مقدار و در با باشد و سرد و چشمهای او سرخ و رنگ او سیاه و دزد و بود و مار گیر
 آنرا احمی و فصل گویند یعنی افسون نمیشود و بر و کاینک کند و این ملک ماران باشد و ماران
 نیز چنینند که در او سم آن بیه تبه باشد که هر چه بد و زنده یک شود از عوام نفس او سوزد

و در گردن و سر و پا و هر چه از حیوان در حوالی مقام او نزود و هر که بمقام او نزود و یک
 شود و از یک تیر بر تپ و نظر آن مار بر او افتد از دور و یا آواز او بشنود و هلاک شود و هر حیوانی
 را که بگذرد در ساعت بدن او منوش بگذارد و همچو صید غسانی از نور و اندک گرد وونی الحالی میرد
 و گویند سوارسی بر بگذری نیزه بدین مار رسانند و فی الفور او اسب هر دو بر دند و گویند
 در رگزار لب اسپری را اگر نه اسب و سوار در ساعت مردند و نموند و باید منها و مقام این مار
 بر کتمان باشد و کم بود ناگاه پدید آید و در وقتی اندک از سالی حرکت کند و در اوقات هیچ
 احدی بدان صحرانگذا نرسد و در وقت آنکه آمد و مراجه تیرست از نیکه تحقیق این چنین خطری چگونه
 کرده باشد قسم دیگر موسوم بخطافات باشد جهت مشابهت رنگ آن بزرگ خطافات که
 آنرا بر سبک گویند درازی او نزود و یک بگزنی بود و قسم او در قرب دو ساعت بکشد
 فواق پدید کند و خدر شود و اندامها سرد گردد پس بابت و حلقان و در غلیم پدید آید و چشم
 باز نتواند کردن قسم دیگر موسوم بپراق و پراق تباری آب و دهن را گویند آنرا بدان جهت
 بدین نام خوانند که چون کسی را بینه هنوز نازیده و دندانها بر هم فشارد و زهر را از دهن پدید آید
 و آن آب دهن او هر که آید هلاک شود و در یک ساعت او و اگر باشد و رنگ او خاکستری بود
 بزودی زند از گردن او سخت تشاوب و قلعی پدید آید و گردن بپسید همچو صاحب کرازد و محل
 لسع در وی سخت میگذرد پس از آن جستن حرکت باطل شود و همچو مسکوت بقیست و قسم دیگر
 موسوم بکراغ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده و روشن باشد و درازی او سه گز
 و چهار ذراع و پنج گز بود و پوست او درشت و خشک باشد و لون او خاکستری گون بود و بزور
 گراید و قسم اندر دو ساعت بکشد از گردن او همچو اعراض گردیدن براه پدید آید و قسم دیگر
 موسوم بقتله بود یعنی شاخدار بدان جهت که بر سر او و بلند می بود و همچو دوسه روی در آن
 آن از یک گز تا دو گز بود و لون چوب رنگ بود و بر شکم او غلوسهای صلب باشد و دندانها
 او بر است و دراز باشد و در زمین نساک جامی گسیب و دواز گز بدین آن تن سخت گران شود
 و پشت چشم سیاه بود و در زوالی عقل پدید آید و غشی گشت و قسم دیگر موسوم باورنوس
 و در روس بود و بلفظ یونانی آن در خشکی و آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با قسم پنجم موسوم

و آنچه در آید بود و با قسم اول موسوم بود و از دیگر باران که تا تر باشد و گردن او بین بود و
 از گزیدن او حرارت سخت پدید آید پس کل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا اگر زد که در
 ضعف مستولی شود و اندر سه ساعت بخشد و اگر کسی از آن خلاص شود و بیمار بپاید غنچه
 که خلاص نیابد و قسم دیگر دوسر داشته باشد و آن اندر حوالی مصر بود و چند قسم و گرم بود که با
 مخصوص نباشد بعضی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی سر سبز و بعضی اشقر و بعضی
 بزرگ انگبین و بعضی را دندانها بود و همچو ضاوه و بعضی مانند افعی باشد و گویند ثقیان کشند و
 از جمله اینهاست و صنف و هم آشت که زیر آن بسیار قوی نباشد و بجز دضاد
 یا طلمای زبانی و علاج قره طبع صلاح باز آید و تب بمرات قوی احتیاج نیافته مثل باران که اکثر
 در آب و غلط زار باشند و از آن جمله بعضی باران بزرگ باشند که بقدر پنج گز و بزرگتر و آنها
 را قدسی فرغ بود و آنها را تین گویند و اندر حبشه و در اتوبه بسیار باشند و هندی اعظم حله بود
 و بعضی ازین بزرگتر ثقیان گویند چشمهای این بار بزرگ بود و اندر زیر شکم از چیزی میرون
 آمده باشد چون زرخدان و از هر سوی سه دندان زیر لب و دو دندان آویخت فرخ باشد و اگر
 در از دار و چنانکه چشمهای او را به چوبش در برگردان او فلوها باشد و اگر دآن موسی باشد
 همچو بال حیوانات و آدم و حیوانات را نهی و کشد و فرو برد و یک ششم ازین در ریای بود
 چراخت آن نیز همچو جرات تین صحرای باشد و صنف و هم آشت که هم آنرا
 مهلت باشد چنانچه گاو و بوقه بعضی البه و زرد و بعضی را بید و هفت رنگ و بعضی را که شیر
 و بعضی را که سنگاری بهم شود و اکثر آن علاج بزم پاشد و نزد اشخاص این صنف هم چند قسم
 یک ششم موسوم با فعی باشد و آن باری بود و زرد و سیاه و شکم چشمهای او سرخ بود
 و سه او بین باشد و گردن او بار یک و هفت و سه و زنب او کو تا ماه و قوی بود چنانکه گوسه
 و هم بریده است و ازین جهت او را کله دم گویند و قد او مقداری یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود
 و نیشهای او چون قلاب بود و چون بگز و نشان دو دندان را دیدید باشد و از این موضع
 و پدید آید هر سال که گوشت تازه و با شد که خشک است از آن رطوبتی آید که آید شصت
 بر دهن از بیت پس رطوبت آید سنگاری و دآن موضع را به اندامها بازدهد و اندران

آماسی خرج و گرم پدید آید و شراب از آن پدید آید چنانکه از سوزش آتش بر می آید پس گرد و خاک
 شد و سوزش و حرارت انداخته افتد و شب گرم و نارضید و عرق سرد گردد و دود لون
 بسته و سبزی زند و تبیح پدید آید و نفس متواضعیت گردد و منشش کشتن و نواق و قی صفر اوله
 کنند و بول و شوارب برون آید و شب گر آن میشود و در زخمت و غشی میکنند و چند مار دیگر بود که در
 لون مخالف افی اند چنانچه بعضی سیاه تر اند و بعضی زرد تر و بعضی سبز و بعضی سفید و سبز هم
 در اما در سیت و فعل قریب به اینها اند اما اینهم از قسم افی دانسته اند و یک قسم دیگر موسوم
 بمعطش بود یعنی تشنه کننده و این ماری بود که یک شبرست و بر تن او شاخهای سیاه باشد
 و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بدنه بال به یاریکی باز آید و دنبال بر دانه
 رود و از میانگاه پشت تا بدنه بال او بسیار بی زنده و از گردن او سوزش و حرارت و تشنه
 تشنه غلبه کند و از آب سیر نشود و آنچه بخورد نه بر قیرون می آید نه ببول و در گها بر شود
 و تن او بسیار در قسم دیگر ماری بود که از گردن آن منافذ و منافذ تن کشا و در گردن
 آمدن گیر و تا بحدیکه اگر قرص بود و باشد و درست شد و دیگر باره خون انسان دانه شود و سینه
 وقتی خون بر آید و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و جایگاه گردیدن پیامد و سیاه شود پس
 رطوبت آنجا که می آید در روده و اسهال و عسر البول و ضیق النفس و استرقاقی اعضا حاد
 شود و آواز منقطع شود و دانه ای همچو غلظت بسیار و سبب پدید آید و باشد که از افتد و دانه
 بینگند و پلاک شود و آنرا این قسم شش است و سیاه باشد و سفید و نقطه بنقطه سیاه در سینه
 و سینه و نقطه و دراز می جمله می شود و در دانه و سبب باشد تشنه رفتن بر زمین تشنه و تشنه
 بود و بوقت باد و دانه ای او دراز باشد و خفان و قسم دیگر موسوم بمطش و دانه باریکی باشد
 باریک و کوتاه و در زخمت شود و هر که آب سینه خوریشتن را بر او اندازد و بگز و بعضی باشد که
 بهم سدی پیش جبهه و سدی پس سر و قسم و میان او بود و دانه آنها بسیار خرد و اگر از تشنه
 آنها اعراضی بود این افی پدید آید و قسم دیگر موسوم به تیر مار بود آن ماری باشد باریک و دراز
 و سحر میرسد و در یکدشت و نیم و در سبب و پدید آید که خود را بر پهلوی حیوان می زند و سحر
 نیز از پهلوی دیگر بیرون فرستاده نفسی و تشنه است که در دانه که به تشنه است و در تشنه و از تشنه

و از آن طرف بدر آمد تا بر ششم در دهن او بود و بزور او او را دو پاره کرده بود از سر
تا دم از گزیدن آن هم قریب به مار انعی اعراض پدید آمد و آن کتر گز و قسم دیگر موسوم
به بلوطیه بود جهت آنکه در محلیکه بلوط بسیار باشد مادی دارد هر که انگیزد پوست باز گذارد
و آنکه او را شعور علاج کنند هم پوست باز گذارد و ازین مار بوی خوش آید و هر که او را بکشد این
بوی در دیگر دو اعراض سح آن گزیدن چون اعراض گزیدن انعی است و قسم دیگر موسوم
به جادرسید جهت مشابه رنگ او رنگ گاو و س و اعراض سح آن نیز همچو گزیدن انعی است
و قسم دیگر موسوم به قضا بود و این ماری باشد رنگین برنگهای مختلف از گزیدن آن جگر و
رود و خورده شود و برین دو در روز بکشد و قسم دیگر موسوم به کفچه بود جهت آنکه سر چانه او بین
باشد و میان سر او دو چاله بود و گردن بلند شبیه کفچه و چون بر او رود و سر و پینه را بکشد
بر داشته رود و چنانکه گوئی اسپناد و میرود و از گزیدن آن نیز همچو اعراض شش انعی پدید آید
و در موضعی از نخیال حوالی نزد ماری بود و بقدر یک شیر از سر تا دم یک انداز و رنگ
خضری خاص بود و کور و چون بر سر او باخشد پندار کسی و زخمی خفته است و آن مار را در گویند
موسوم به خفشی که آن نام دارد جهت غلبگی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار گویند جهت آنکه کور است
از گزیدن آن اعراض سح انعی بد ظاهری شود و زود تر از آن بکشد و قسم دیگر موسوم به سمور یا بود
آن ماری باشد بزرگ و در بانی و گزیدن آن همچو گزیدن انعی بود و قسم دیگر هم در بانی بود که از
گزیدن آن در سخت گیر و طبع سمور مایه و خورده و دلاک گردد با همی مخصوص بود و قسم دیگر
بسالج بود و آن ماری بود و سخت سیاه باشد در جاهای دور از آب و سنگستانها ماری دراز
و از گزیدن اعراض انعی پدید آید و بعضی زود تر از انعی کشند بسیار و استخوان که زود تر از
اگر چه در یک طبقه باشند بحسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند چنانچه
زخم مار ماده بدتر از مار نر بود و جهت آنکه دندانهای شیش ماده چهار و بیشتر بود و نر را اکثر دو
بود و در طبقه انعی که گویند که به پسته انعی باشد و مار جوان بدتر از پیر بود و اگر سه بدتر از دو
بود و در یک صنف نر که زود تر از آن بدتر از خود و کوه او باشد و آنچه در مواضع خشک بود بدتر از آن
باشد که در رطوبت و یک آب بسیار باشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد بدتر از آن بود که در سبزه

و بهماری و شست بامی دارد و آنچه بنامستان و آخر بهار گز و بدتر از آن بود که بدیگر فعلی گز و
 و آنچه سیاه بود بدتر از سرخ باشد و سرخ بدتر از زرد بود و زرد بدتر از سفید باشد و سفید
 بدتر از بزرگ باشد و خاکستری میان سرخ و سفید می بود و بعضی بدتر از سرخ باشد و آنچه
 یک زخم زرد زخم دیگر اضعیف تر از زخم اول باشد و آنچه در شکم اگر می بود گز و بدتر از آن
 بود که در میان آب اتفاقا و یا در وقت خشکی و آنچه روز و شب گز و آنچه خشم زد بود
 بدتر از آن بود که باشد و آنچه در وقت جفت گرفتن گز و بدتر از آن وقت فراغت آن باشد و آنچه
 نیستن پیشه بیان یا عصب یا رگ رسد بدتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبید و آنچه عصبها
 ریشه نزد یک بود بدتر باشد از آنکه دور بود و نزد حکما و محسب با آن هندی زخم با سیاه بدتر باشد
 از دیگر رنگها و هر چه سیاه تر باشد بدتر باشد و زهر مار مطلقا زود ایشان سر و دست جفت نخورد
 و خواب آلودن و کم در کردن و بگر میای قوی علاج یا فتن و نزد حکمای یونان و تبساع
 ایشان زهر مار در غایت گرمی است بهشت است نفوذ و حوسه اقی و تعین است قوی سیاه
 و تولید حار است و زهر مار بیشتر زهره و دندان و کله و قریب و هن باشد و الله اعلم
 آنچه محقق است که در دم سه نوع بود یکی آنکه دم برشته و دود آن خست لون
 سفید باشد نه جفت باشد شکر و زرد و سبز و کبود و خیرنگ و کث و سیاه و دود آن
 دوشی و باشد که بعضی را غالب تن زرد بود و دنیا سیاه باشد و این نوع که در دم اندرین ممالک
 بسیار بود و بوقت طلوع شمع شبانی حرکت و قوت ایشان بیشتر باشد و از جمله اصناف و
 ماده بزرگتر بود و از نر و یکین شش ماده باریکتر باشد و بعضی عمت بهاد و نیش باشد و از زخم او
 و نشان پدید آید و از جمله اینها زهر سیاه بدتر باشد و زهر و سفید ضعیف تر بود و زهر و دنیا
 بعضی را بیشتر بود و بعضی کمتر و اغلب شش نمره داشته باشند از هر که دم بیشتر نیش و دم او باشد
 و مطلقا که دم کوبد و از گزیدن برین نوع همه تن گرم شود و جایگاه زخم سرخ گردد و اما گس
 و زدن کند و پندارد که بر تن بر روی می بارد و گاه گاه بخجلد و چو خلیه ن سوزن و لبها اختلاج کنند
 و نواق و فی غالب شود و بعضی چیرک بر آید و لرزه و اخترا پدید آید در همه تن و با داند شکم
 افتد و لون او بگرد و در قراط روی یافته تخصیص که زخم بسیار فانی بوده باشد و نری آب و گاه نر

و از چشم او در جبهه می پاید و گوشه چشم می افتد و مقصد بیرون خیزد و قضیب آمانس کند و اگر
 زخم بالایی نبوده باشد و پیشانی دست آمانس پدید آید و باخبرین زبان مطبوع شود و در دهان
 بر هم نشیند و این هنگام این علاج نبوده و جالبینوس می گوید که اگر زخمی از و بر شریان افتد غشی آورد
 و اگر بر عصب افتد تشنج کند و اگر بر روده غشوت پدید آورد و فواید دیگر عقرب بر دار بود و آن در
 و حوز بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانه های اجبای و در بر دوزخ آن گویند هر عقرب سیاه
 باشد فوج موسوم بر سرارت بود و جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن
 او هر چه شکل برگ انگه آن باشد و پنجه زستان و سکر بسیار باشد و گوشت زهر او گرم بود و در حال که
 بزنده در او بسیار باشد و دیگر در یاسوم روز در سخت پدید آید و لون او گردد و دو باشد که بر تان
 شود و وزبان بیامد و جایگاه زخم ریش گرد و دلول خون شود و دو باشد که شکم با دیگر دو هلاک شود
 سخت منتان کند و فشی انجامد و سبب آنکه در اول در زخم او عصب نبوده و تدایر او را بهال
 نماید که در آن که زهر او بد باشد و چون مستولی گردد و بدیر علاج پذیرد خصوصاً در او اگر گویند که در جبهه
 در پایی و آن نوعی مخصوص است از گردیدن آن شکم بر آمانس همچو استسقا و بخواب است از وی با و نا
 و در حکما می گویند زهر جمیع اصناف عقرب را گرم دانسته اند جهت غلبه وجع و حرارت و علاج
 آن بر رفتن سبب و دیها و حکمای یونان زهر غیر حرارت را سرد دانسته اند جهت سر نایافتن و کمر خشی و قبول
 علاج که بسیار حق بدین احوال بود و خواص موسوم به طبیعت آنها و چون چنین باشد استلال
 نیکو نه باید اینجا و در نار و نه در بیش و غیره انواع عسل گویند طبقات آن بسیار است
 مسمی و غیر مسمی اما آنکه با پیامی در از دارند و از زخاها مقام دارند یا در جو بسیار با و بر روست
 دیوارهای خانه و روی آبنما و ام نه می باشد و بهای دارند و کسی مضرتی نرسانند و آنچه غیر اینها بود
 و حرمه اما کم آب و زمین در دست از را و خرابها و شورستانها جای دارند اکثر رسم به دارند و
 مضرت رسانند و این نوعی را در ویتیلیا گویند و آن اصناف با همی خاص و موصوف بود و جالبینوس
 میگوید در ویتیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مضرت است که موسوم بر ویتیلیا دارند و از این سبب
 بعضی سفید و کرم و شکم و کویک و پان بود و در پشت او قطعی است و در نشان یک ستاره یا دو است
 موسوم بود و کویک و بعضی نر و بزرگ و دراز باشد و زخمی دارد و چون بر او رود و گوید اگر در

و این را بعضی جابیه و ملک خوانند و بعضی بدانند انگور سیاه مانند کوچک و بزرگ بود و
 هر دو را غلیبه نامند و بفارسی انگورک گویند و بعضی را دمان بر میان سبب باشد و پاهای او
 کوتاه بود و میل او بسوی پشت بود و هرگاه خواهد کسی را از ندر طوبی از دمان میندازد و بعضی
 بر شکل مورچه باشد گردن او سرخ و سر او سیاه و پشت او منقطه نقطه های الهوان بود و آنرا
 الملیله گویند و هم آن ضعیف بود و بعضی زنبور مانند و آنرا زنبوریه نامند و بعضی متقابل اند اگر نیش
 و دمان آن خرد و شکم سرخ و دست و پاهای آن سفید باشد و آنرا کرسنه گویند و بعضی دپوچه
 آنرا دپوچه گویند و بعضی بزرگ و فریب شکم و آنچه خاکستر لون و موسی دار بود و آنرا بعضی جابیه
 بوی دمنده گویند و او در زمین حراخی گرسازد و اکثر بر دیوار آن سوراخ از دام لعاب خود کند
 و بعضی کوتاه دست و پای او و بهیچ جویستن بود و گلس نجیر و آنرا قند گویند و بعضی سخت سیاه
 بود و بعضی در دناک باشد و گویند که یک صفت از وی باریک و سبزه رنگ بود و حد زرد
 گردن او چیزی بود چون سوزنی و در گردن جمله اینها خوشی غالب و در سخت پدید آید
 و باد در شکم گیرد و عرق سرد کند و سرما یابد و موضع گردن آن بیا ماسد و بخار در شکم شود
 و در آخر تیره شود و سبزی میند و در اکثر خدر نیز حادث شود و خواب نیاید و باشد که از ریتلا
 در دل خسیند و غشیان و صدراع سخت پدید آید و تمامی تن افراسیم کشد که رست تواند شدن
 و غشی افتد و هلاک کند و از گردیدن سیاه و فتنه عشته تیز افتد و رانها که آن شود و از گردیدن کوبه
 گرانی سرد و استرخای همیشگی حادث شود و از گردیدن غلیبه که از کوبه وی همه تن و تیرگی بول
 و نفوذاتی بمراد وی پیدا آید و او از منقطع شد و از گردیدن سیاه و دودناک و در سبزه و
 قی متواتر در سبزه و سرفه پیوسته پدید آید و بزودی بکشد و از گردیدن زرد موسی ناک رسته
 پدید آید و از گردیدن دپوچه آبله بر آید و زبان سنگین شود و از گردیدن زنبوریه که از دست
 ضعف زانو پدید آید و از گردیدن کرسنه آید و منقطع شود و نفوذات و تیرگی بول و سرفه
 پدید آید و از گردیدن قی موسی دار همین حالات نیز ظاهر گردد و چند در بعضی سخت بد است
 و من هرگز ندیدم و شنیدم که از آن مضرتی سخت رسیده باشد تا از غلیبه مضرت بسیار
 ظاهر میشود و عمومی دارد و اندر خراسان عمده و لک کسی را که پدید گویند کم علاج پذیرفته است

و نزد من آنست که علاج صواب نیافته اند و الا جمله اینها را اهلیت هست تا سه روز و شش روز
و بسیار را علاج کرده ایم که ریتلا ملک گزیده بود و بد آنکه مینوع عنکبوتی هست در از پاسب
از گزیدن او باد و شکم افتد و فراسا و بقوص و بر و اطراف بدید آید و حیوانی غریب و تن پهن آرد
و پایهای سفید و لیکن یکپوش سر او و دوزخ نیست یکی پیش سر او فرو داده چون خطه
و آن بدیگر است بر او متقاطع شده و ازین پس بدان مانند که آزاد و دوانست و چهار پا و آن
و گر راست بقوص و دوزخ و فی و خطت بنفرونی و مسخرت گزیدن آن هر دو چون ضحمت
گزیدن که دم است و مشهور انواع است کسرخ باغی و صحرای و زرد و مورچه میان و زرد و بخت
و صحرای و سیاه و مورچه میان و دراز و کوچک و بزرگ و زنبور سیاه و سر بزرگ که بر تن او دانه
تشخ و ضعف پایها زانو باید آید از گزیدن آن و باشد که هلاک کند و گاه باشد که جا
صلب شود و ریش گردد و آنچه بر حیوانات مسموم و سمی مرده نشسته باشد زخم آن بدتر باشد
و آنچه زخم آن بر عصب غنچه در و آن صلب تر بود و ساس جانوری بود و کسرخ بمقتدا
و از از زنی و شست شکم و شست دست و پایهای ایشان بمحلول عین کبریت بود و بد بوی باشد
مثل کما فیطوس و شکم او کفایت نرم بود و چنانچه دست چون بدان رسیدنی امکان مشغول شود و آن
حیوان در عمارات کوهستان بسیار باشد و تشخیص آنکه عمارات اکثر در سقف خانههای چوب پور
و در دیوار باجای گیر و دشب حرکت بسیار کند و در جامه در و دوجو پیش تن آن خور و در جامه
که دم و آب و هن ریسد و یا بگز و درم کند صلب و خارش سخت میکند و ملو اسه و دغذغه پیدا آید
و باشد که شب و قی آور و دشتهای طعام بر و و چون علاج کند بدیری آن در مباحال خود
باز آید و اقل آن مفته باشد و اند علم خرچ حیوانی است که بود و سبزی مائل مقدار فاش
و شبیه بود و بکنه سخت کوچک و بوی آن نیز شبیه بود و بوی کاره و هر که باشد و اندام آن نیز
نرم باشد و آن نیز و سقف خانههای کمنه بود و در نیز و دیوار باجای گیر و دشب در جامه در و د
و تن را بخور و در نرم نوعی از ساس است و اندر سسطام از جبال دار المزل بسیار باشد از گزیدن
آن و درم و خارش تن و تب و ملو اسه و ضعف پیدا آید و قی صفرا و بیوشی حادث شود و باشد
که بیاری بد و بدیری کشد و باشد که بکشد و اند علم پیش کر کس حیوانی است چون پیش

و کینه سخت کو چپ جالینوس گوید از کوهی آن آنرا بد توان دیدن ولیکن شست آن بزرگ باشد
و آن نیز در بعضی جاها باشد همچنان مشام گیر که در خرجه معلوم شد و بزعم من آن نوع خرجه
بست از گردیدن آن از مشام و تنقعه و ازین دندانها خون روان شود و بعضی نیز خون برمی آورد
و سبب فتنه نیز چون برمی اندازد و باشد که کار از دست بشود و و الله اعلم طبیبان اندر ناخن و
دندان و قلاب بسیار دم است بسیار باشد و بر عصب و سبب شستن آن رحم باشد البته
آن معضوض بلکه شود و این خاصیتی عجیب است و اعراض آن قریب به اعراض اسع ماران متوسط
اسم باشد و ناخن دندان یوز هم خالی از سمیت نباشد لیکن بسلامت و عافیت باشد
و الله اعلم سگ و یوانه سبب دیوانگی سگ سوختن اخلاط وی می شدن آن بود و بواسطه
گرمی و غفونت هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی و شباه آن و یا خوردن آبهای معفن و مری و یا
و شغفات و یا بواسطه گردیدن سگ و یوانه بگز و علامت جنون وی آنست که احوال طبیعی او
مختلف شود و باشد که تن او سختی بر آساید شود و چیزی کم خورد و خواب نکند و قرار نگیرد
و چشمهای او سرخ بود و اگر تشنه شود و خواب نبرد و از آب تیرسد و نفرت کند و باشد
که بلرزد و لرزه اندر پوست رویش افتد و چشمش تاریکی کند و زبان از دهان آویخته بود و بیرون
و لعاب کفناک از دهن او میچکد و از بینی او برمی آید و گوشها در آویخته بود و سر در پیش افکند
و قوز برآورده و بیکطرف برده باشد و دم در میان کشیده و از همه چیز خشم و ترسان باشد
و آواز نکند و نتواند بگریزد و غفونت بسیار کند و بدان مانند که گوی او را فشرده باشند و رفتن او چون
رفتن مستان بود و چند گامی که رود بسر آید و هر چه پیش را د او آید و در ابران زند و بر هر چیزی
حمله کند و صاحب خود را شناسد و سگان که او را پیوند بگزیند و اگر بسگی باز خورد آن سگ را
مجال قرار نباشد و لند او و مایش او بر تن زند و دلیل بر خاک می افتد و بسیار باشد که چون بکیا
به آبی رسد تیرسد و بلرزد و بسیرد و برای کسی که رود و بطرفهای دیگر میل نکند و در گردیدن آن اگر چه
در اول اندک جراتی پدید باشد کمتر از دیگر جراتها ولیک بعد از چند روز از شیرها بدو آید و
خشمناکی و وسوسه و خشت اما عقل و تشنج اطراف و اخلاط ابروان و قوا و خشکی و بدان تشنج
پدید آید و خوابهای شسته و هولناک بیند و بر خود و بلرزد و از روشنائی بگریزد و اندامهای او بر خ

فاخته روی و پس روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و تا بزرگترید و از آب ترسد و بپزد و بپزد
 آب بنیزد و خیال سنگ در آب می بیند و از آن سخت نفرد و گریز میکند و همچنین از بنه ما بجات گزیند
 باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب بلیه است و باشد که در خاک می غلطد و باشد که بی شهوت
 میباشد شربت بنی از وی جدا شود و تشنگ و گرسنگی او کند و عرق سرد آید و غشی کند و هلاک شود و
 باشد که قبل از آن گاهی از غایت عطش آب طلبد و چون بیارند فریاد کند و بخورد و گاه باشد
 که بچلهها آب در حلق او چکانند و در حلق او بماند و هلاک شود و باشد گاه گاه بانگ سنگ کند
 و باشد که آواز او منقطع شود و اندر بیشتر حالها بول او رقیق باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گیرد
 و در دوشش آید و پدید آید و طبع او اکثر خشک بود و گاه بود که مثانه و مجاری بول او در دست و تن
 عظیم می کند و چیزی با بول آدمی آید بشکل سنگ کوچک و این حال اسید دارد و اگر چهل عدد از آن
 سیاه با بول خلاص یا بسیار مجرب است و عجب تر از احوال او است که برگزیدن مردم در بعضی
 و هر که آب بپزد و بپزد و طعام و شراب که از وی بماند هر که بخورد و بپزد و بپزد و بپزد
 بسیار حیوانات و سباع را گزید و بعضی نفوس و آب و دهن با ورسیدنی آنکه بپزد و بپزد و بپزد
 و چند اسب را دیدیم که گزید و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 و خود را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 نظر کند خود را بشناسد و باشد که بجای خود کسی در آینه بیند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 او آسان تر بود و بعد از آن کم خلاص گردد و اگر در دوشش بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 والا و آنجا که زخم نباشد و نفوس آن اعراض ظهور یافته باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد
 و آنرا که درگزیدن خون بسیار از جراحت رو و باین اعراض بود و کمتر ظاهر شود و علاج بهتر پذیرد
 و هر که ادر و بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود و از بخت ذرایع نفع عظیم رساند
 و بعضی دو هفته ترسد در آب و بعضی بعد از چهل روز ترسد و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از پس
 شش ماه و بعضی از پس چهار ده ماه و بعضی از پس هفت سال حسب ضعف و قوت سم
 بقبول طبیعت و حفظ و مداربان و مغلوب گشتن و بد و یافتن سم و بعضی ترسیدن او را بپشت سال
 منع کرده اند و این نیکو نیست بخت آنکه هر چه تاثیر آن پس از چهل روز و چهار ماه ظاهر تواند شد

بیشتر از آن نیز صفت تواند یافت و بسیار مسومان را دیده‌ام و هم شنیده‌ام که بعد از علاج
 هر سال همان وقت باز اثری از سفر است آن هم طوری یافت و دیگر علاج میکردند و سالها بعد
 نه میگذاشت و اکثر هم آن در چهل روز میشد و چون گزیدن سگ دیوانه با غیر دیوانه
 و خواسته که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جرحت بندند و ساعتی بعد از آن پیش مرغ
 گرسنه اندازند اگر نخورد و نصرت نماید یا بخورد و باید دانست که دیوانه بود و الا نه
 و اگر چنانچه از آن جرحت می‌پایاید قدری نان یا گوشت بدان بیالانند و نزد یک سگ دیگر
 اندازند اگر نصرت کند و نخورد و باید دانست که دیوانه بود و الا نه و آنجا که زخمی نبوده باشد
 مشکل بود و احتیاط بسیار باید کرد و الله اعلم هر گز دیوانه علامات آن و اعراض
 گزیدن آن همچنان بود که در سگ گفته شد لیکن سگ گرگ بدتر باشد و از چهل روز دیگر
 و اکثر کمتر از چهل روز کشد مریض بجای سگ گرگ بند و برسد و قبل از خون از آب
 بعضی خلاصی یابند و علاج گفتار دیوانه و شغال و دیوانه و دیوانه و دیوانه
 و اسوس دیوانه علامات اینها اعراض گزیدن اینها قریب با اعراض گزیدن
 سگ دیوانه بود و در آب از اینها بنید و ترسد و تخم میس بند که اینها با وجود اسکان جنون
 دیگر حیوانات هم سفر است از آنها است که اهل تجربه بخون اینها را می‌انکه حیوان دیگر اینها را
 گزیده باشد و بواسطه دیوانه شده باشند دیده‌اند و در حیوانات دیگر ندیده‌اند و باید دانست
 که این جانوران دیوانه زود می‌بینند مجموع عطش و اضطراب و سست ماده خود و جنون
 آدمی نه چنین است اما اثرات شباهی مطلقا از یک معده و از سفر است
 معده بها عادی باشد اینجا بسین میگردد و مخفی نمائند که خصوصیت فعل هر تر یا تی و طریقی
 استعمال آن محل دیگر تقریب معالجات غلبه مذکور خواهد شدن انشاء الله تعالی
 جد و ارفارسی ماده پرورین گویند و آن چهار نوع بود و بنفشگی کسپاه و سفید و زرد
 و بهترین جمله بنفشگی بود که چون آب بر سنگ ساینند و کاغذی سفید بدان بیالانند
 بنفش گویند و باید که محرومی و صلب اندرون گران وزن بود و بنفشگی تلخ بود و جهت
 آنکه هر چیز تلخ باشد از تر یا تی خالی نبود و هر چه تلخ تر بود و تر یا تی آن زیاد باشد

و اعلاهی آن در حوالی بیش اندر که کیدار پرست روید و سیاه خطی به ستر بود و از زرد و سفید
 هندی و کشمیری بهتر باشد از زرد و سفید و از زرد و سفید و از زرد و سفید و از زرد و سفید
 بود و سیاه صلب نباشد و در اعلا تر یاق جمع محوم بود و بدین سبب هندیان آنرا از سیاه
 گویند بعضی فاخر بر مطلق سبب و نفع جد و در دار نامها بتفصیل مذکور است و بعد از کشمش
 از جد و از مضرخ نیکو بود و کمتر از آن هم تصریح کنند و حکمای هند زبسی را با سیاه صلب کرده اند
 اسهال نیکو میکنند و در علاج و امیل و طو اعین و دوباها و سموم اعتماد تمام بر خوردن جد و از
 طبیعت جد و اگر گرم بود و در سوم درجه و خشک در دوم درجه و جامع این به بیمار آورده که در
 به طلیایی اندلس و سیاه و می باشد که آنرا از شک گویند طعم آن تلخ است و از قوی فانی است
 و برگ نبات آن بکریزه اشکب مانند و با این نبات دیگر سیر و شیرین طعم و بیخ او باخ آن هم
 بر رفته چنانکه گویا از یک جلد و آنرا اطوار و گویند و آن هم قوی است و تر یاق آن همین تله است
 که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات گاهی بغلط نبات طواره را میخورد و حس هم در می یابد
 و فی الساعه میروند و از گیاه شکب میخورند خلاص میشوند و آنرا و جدی است و آن وقوع بود و سیاه
 در از نیست و از طول نامند و گویند که آن است و دیگر گوشت و آنرا در حرج نامند و گویند
 آن ماده است و حکمای هند در حرج را صنفی از جد و از زرد دارند و طبیعت مطلق از زرد و از زرد
 سجده و از زرد است خوردن آنرا هم نفی قریب برفع مراد است جد و از زرد و همچنین در بعضی نفوذ
 و دوم از زرد باشد و قدری خنک و کبند عظیم نافع بود و در سوم و او یا اکثر سموم را با
 کنند و در تفتیح و لطیف در حرج زیاده از طول بود و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد و زرد
 و خشک بود و در سوم درجه لطافت شکنده با باشد و مقدی روح طبیعی و صنفی و خشک و زرد
 بود و در دوم درجه و از زرد و از زرد و از زرد و از زرد و از زرد و از زرد و از زرد و از زرد
 بیش بود و چون با آن سخن کنند آنرا بکشند و سیاه صنفی باقی کم منفعت طبیعت و سی گرم است
 در سوم درجه و خشک در دوم درجه و چون بخورند مقادیر کند با سموم و لطیف کردن زرد و زرد
 و غنیه نام بود و تخصیص بازه و می و سهل خلط لزج و آب زرد بود و زرد و زرد و زرد و زرد

تا شتال و فوس را آزادینار دیر گوید و طبیعت آن گرم و خشک است و رسوم در خوردن
 و طلا کردن سبب بر نافع آید و ماراز بوی آن گریز و دستخیز از نبات و تخم هر دو بود
 سبب از نچسبانی بود گرم و خشک کننده مزاج باشد و رسوم درجه یا چهارم درجه اثر باقی
 است آن در جثه سیاه رویه ای شده و گویند که قوت قوم بر می بیشتر است و لیکن سبب
 سببانی را بکار برند فلفل گرم و سیاه و سفید بود سیاه آن اتوی باشد و طبیعت حله
 گرم و خشک است تا آخر سوم درجه چون آنرا با سیمین سحر نیکو کنند سبب آنرا بشکند و قوت آنرا
 کم سازد و این خاصیت هیچ ددای نیست الا فلفل در زنجبیل واقع است چنانکه گفته شد
 از این است که حکمای هند چون بر سیاه اول آنرا با فلفل سحر می کنند و میگویند که بدین شکر
 میشود و طلا کردن آن با سکر که فوس سبب و زنبور عظیم نافع است و مجرب و اکثر رسوم را با سکر
 یا خمر یا آب لیمو یا بخور یا حامض یا اترج نافع پوست کینج که طبیعت آن گرم و خشک است
 و در آخر دوم درجه گویند که آن با دوزهرش است و در شاخ تازه و برگ غنچه گل و بار کبر سم تر است
 نیکو است جبهه سوم و سوس و بخور پوست کبر جبهه ضرر اکثر بهوش و استرخا مفید آید هر که
 صفت سرد و کثیر الاستعمال طبیعت آن گرم و خشک بود و دوم درجه بهترین غیر مغشوش
 باشد که رنگ آن بسفیدی کبرخی گزاید و خوش بوی بود و با صفا و آن تر باق و غفوات بود
 آتشامیدن با شراب یا فلفل جبهه سبب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین با لیدن محلول آن
 در سکه و شاه آن مخلصه شمرتی و آن اصناف بود و در شبا نگاه و ولایت شام خوب آن
 یافته شود و بهترین آن بود که کم برگ و بسیار دانه و تلخ و از آب دور باشد تر یا قیت آن بمرتب است
 که چون از مقدار نیم درم از آن تا یک درم یا یک شقال بخورند در مدت یک سال هیچ زهری بر آنکس مؤثر
 نیفتد تخصیص سم مار و حشرات و دوزهر دان که او محل با شیر است بسته شود و همچو خوب و از
 چیزی که در میان فادز هر گاهی می باشد گویند که از خوب و دانه خلصات است و ششین حشیش است
 شبیه بدیند برگ آن برگ سترماند و بعضی آنرا شیخ رومی گویند و آن سوسنی و وری و بنط
 و فراسانی بود و بهترین آن سوسنی اطرسوسی بود که بوی صبر کند طبیعت آن گرم بود و از اول
 درجه و خشک در دوم درجه و گویند و رسوم درجه چون با شراب یا شانه نشستن منق و عقرب

نافع آید و با سکه خنق خطرناک را نسیب آید و ضرر شوکران کم سازد و مستعمل از دی تاد و درم
 باشد و آن در بول بود و در مهال صفر واقع کند و گرم شکم بخشد و عصاره آن گرم تر بود و در حبس
 این افعال اقوی باشد افسوس آن بر باد یان روی است طبیعت آن گرم و خشک است
 در اول سوم درجه و نافع بود و جهت ضرر اکثر سموم و سوسج چون با خمر یا شامند و مستعمل از و س
 یکدر سم و نیم سحر و طبیعت آن سرد است در اول درجه و خشک است در دوم و از حرارت لطیفه
 هم خالی نیست درخت وی در بعضی که بسیار باشد عفونت بهوای آن موضع کم راه و باید طبیب
 و عصاره و شیره و طبع آن چون یا شامندش رتلا و عقب رانافع آن به خصوص کبشیر یا شراب
 آفرین چون نوعی از انخودان زرد است و لیکن شاخها بسیار دارد و مقدار بلند شود و بوی
 او را بوی نباشد معتد به در برگ او طولانی بود و با غلبه گوشت یک صنف او را لون سرخ باشد
 طبیعت وی گرم و خشک است و سوم درجه و خوردن وی ضرر است جمیع سموم و سوسج و نافع
 است و غلبه هم صفوی قلب است شربتی از وی یکدر رم باشد حلقه است صنف انجد است و آن
 و نوع بیشتر که سخت منتن و آنرا انجدان منتن گویند و منتن آن قریب به منتن سیر بود و دیگری
 طیب که منتن آن کمتر بود و آنرا انجدان کم بوی گویند و منتن اقوی بود و منتن یان و افغانیان
 و پختنیان و ملتانیان این را همینک گویند و بعضی انگوزه گویند و بیشتر در اطعمه بجای سیر
 استعمال کنند و بنی خفت و نافع وی باشد طبیعت جاده گرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود
 در دوم درجه لطیف آن عضو کلب و منش هوام را عظیم نافع آید و بازیت ملاک کردن
 و باشد آب آشامیدن بچنین نافع آید و ضرر سهام سموم را دفع کند و در ورق نبات است
 که انجد است آنرا بعضی کما ده گویند و در سبج آن مخروشیست قریب هم بدین نافع باشد
 بهترین طبیعت آن بود که سبجی که آید و صاف باشد شبیه بر اعلى قیسو هم نباتی است که
 در اول بهار آید بوی خوش دارد و گلگهای او زرد و در بود و بر سم وی مجتمع شده و بعضی
 آنرا بوی مادران گویند و طبیعت آن گرم بود در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون
 باشد آب یا شامند جهت جمیع سموم نافع آید و از افزایش آن هوام بگریزند ایری ساخ منتن
 آسمان گون است و بعضی آنرا خنق بنفشه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه

و بهترین وی آن بود که صلب کثیف و خوشبوی بود و اندکی سپیدی گراید و از ریح تری خالص
 نباشد و بونیدن وی عطسه آورد و مستعمل از وی نصف اوقیه بود تا سفت در معیات چون شهاب
 باشد یا شامند جمیع سموم و سوسع را نافع آید و مسل آب زرد و مر و بلغم باشد و تخم وی را هم قریب سفت
 وی در سموم و سوسع و عصاره تخم و تخم سوسن باغی را هم این مناسب بود که شربا در وعین آن
 تر یا قریح فطر و شیرین تر بود و تخم ترنج آنچه در میان ترنج ترش بود و از آنچه در میان ترنج
 بشیرین بود طبیعت جمله گرم است و در اول درجه خشک کنند و مزاج است با سموم درجه یکرم
 از آن باشد اب یا شامند مقادیر است کنند با جمیع سموم و نافع آید و در نموشن تخصیص نشن مغرب
 و طلای آن هم نافع آید و پوست ترنج که بر روی گوشت وی است در تر یا قیست قریب به تخم
 باشد و گویند عصاره آنرا شامیدن و کوفته آنرا ضا در دندان پاشن انفی عظیم نافع آید و پوست
 ترنج از مقرحات قلب بود و ترشی وی آنرا احاضن از ترنج گویند نافع بود و سوسع مار که حرارت پش
 و گرس و ساس و زهره را کشد با و طلا و منضرت چند سیاه و تیره را رفع نماید بلسان
 حب و روغن آن بلسان در خشیت اندر مصر در موضعی که آنرا همین شمس گویند
 میرود و در هیچ موضع دیگر نمیرود و گویند آن محل قصر فرعون است و رقی وی و بوی وی شبیه
 بسا بستاننی لیکن وی بسفیدی مائل تر باشد و بزرگی دشت وی بیست و شش در نصف بود
 و حب البلسان بار این شجر بود چون شمعای طلوع کند پوست این دشت را با بنی تیز زنها
 کنند از آن رطوبتی ترشح کنند که آنرا پنبه از انجامی سترند و جمیع می کنند چنانچه در مدت
 دو ماه قریب بر طلا حاصل شود از جمله آن اشجار و در سال و دو سه طل شیرین باشد این روغن بلسان
 و مستعمل غالباً این اجزا بود و عصاره و رقی وی نیز در تریاقات گاهجی داخل سازند و عود و
 در تر یا قیست قوی باشد از جمله این اجزای روغن اقوی و اخر و لطف بود و انگاه حب و
 انگاه عود و وی و حرارت روغن بلسان تا سموم درجه باشد عیس جمله در دوم درجه بود و پوست
 روغن بلسان آن بود که آنرا نموشن ساخته باشند به روغن دیگر و علامت خالص و
 آن است که چون بر زبان نهند اندک که زبان را بگذرد و در بوی وی هیچ حویضه نباشد و نرم
 در سیر الاخلال بود و چنانچه در آب فی الحال حل کرده در آب چنان شیر که گوئی شیر است

و اگر شمی در آن بیالانید و بشوید هیچ اثر آن در آن پشم نماند و اگر قدری از آن در شیر بریزند
 شیر را بپزند و گویند چون قدری از آن با شیر بیاشانند مضر است شکر آن و خالق النعم در امثال
 آن باز دارد و اکثر نهوش را نافع است چنانچه عرق سبب بد را و حب و عود آن همین فائده بخشند
 گویند هر یک با اکثر مجموع متفاوت است گنگار چوبی بزبان هندی میگویند اگر بپزند شارب آن
 بر روی زمین بین باز میشود و همه جانبی گیاهان و ساق نباتات وی بغایت ضعیف بود و بر گها
 آن از دو جانب در مقابل یکدیگر باشد و ضعیف باشد مانند و در تمام کاس بسیار روید
 و اکثر در زمین باقی بماند بوم دور از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که دور از آب روید
 و سبخی در نباتات او نباشد طبیعت حمله آن گرم و خشک بود در اول سوم در عصر
 آن و یا مدق در قی آن چون باشد آب بیاشانند اکثر نهوش را نافع آید و طلا کردن عصیر
 بهم مفید بود و اگر با شیر بیاشانند سهل اخلاط بر باشد و موم از بدن براند و کتب گمرا
 بزبان هندی نام گیاهی است شبیه به نباتات خاد و با درج و اعلاای آن در جنگلهای طبعند
 یافته شوند ضعیف آنرا در گیاهان در مرغزار بپایند و از آن بعضی جبت صباغی رنگه
 سیاه گیرند طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه و آشنایند عصیر و سحوق آن در
 شارب و طلا کردن عصاره آن هیچ گزیدن حیوان را مفید بود و کالای حشر از زبان
 یعنی سیاه شیطرج و این شیطرج سیاه ساق و برگ بود و اندر هندی یافته شود و پوست چوبش
 آنرا جبت آتش کنانیدن با آتش برگ نگاه دارند و هندیان آنرا جبارس گویند یعنی اردو
 که در جبالگاه میدارند و جبار درین ملک جنبه گویند و آن علف راحت غلبه شهرت این است
 را با اسم آن پوست باز خوانند و شیطرج معرب آن بود و طبیعت شیطرج مطلقا گرم و خشک
 است در سوم و سیاه را گرمی و خشکی در آخر این درجه باشد و نبات حاره و محرق بود چون
 با شیر بیاشانند جمع نهوش و سوس را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید است چنانچه نباتات
 وی در قتل کوهناسه بلند و در حمله که سایه و نساک بود و در عین شمس آن بمقدار یکدرج آب و
 نیم و دو درج باشد و در آن شبیه بورق جوز و لسان الحمل باشد و ساق او مجوف و ابلس و
 با عقد بود و بطن او صبی باشد و لون آن سبزخی تیره گراید یا بزرگی و سیاهی و لون

یکم آن نبردوی زند و شمل ساق و عروق و سه بود و بهست برین آن رومی بود و تخصیص آب
 در شمل جبال شامیه یا به طبیعت جلد آن گرم بود و در سوم درجه خشک بود و در دوم درجه
 و خوردن آن عظم نافع آید و سبب را در دوم درجه و در سوم درجه و در چهارم درجه و در پنجم درجه
 سفید بود و جو طبیعت آن گرم است و در سوم درجه خشک است و در اول و دوم درجه
 چون با انجیر و سداب کوفته بخورد و جهت جمیع سموم نافع آید و با پیاز و نمک خنک و در
 معض کلب کلب باشد و در پنجم آن بخورد و تنها و با طعام حضرت بلا در و جز ما مثل
 و شکر آن و جبریات سمی و زرارح و موزة و وزک کم کند و با انجیر این حضرت خون
 گها و باز در دپس و طبیعت گرم است و در سوم درجه اول و در طبع است فضلیه
 است آب آن را با نمک و سداب برگزیده گی سبک و یوانه و شال آن لطول آن
 نافع آید و خوردن پیاز خام سرد را و سموم و عفونات هوا باز دارد و همچنین حضرت
 آبها به در این میان و گنار آبها تخصیص ننواست و
 چشمه سار با بسیار و دید کشتنیز نور ابرده ماند لیکن ساق برگها به او از مری بسیار
 گر آید و بغایت صلب باشد و برگ آن سبز بود و هیچ گل و باز نیاید و در ساق و
 پنج نذر و طبیعت در حرارت و یوست قریب بقندل باشد و یک درم و نیم
 از برگ آن ساقیده باشد آب یا شاست نهش بار و هوام و عضه را نافع آید
 شمشکشت درختی است که برگها به آن پنج پنج با هم بود و همچو پنج شاو و بار می آید
 شمشیه بغافل سفید لیکن سخت تر و کم طعم تر از فلفل باشد و بعضی بار آنرا فلفل فارسی
 گویند و هندیان شمشکشت را سمبالی نامند و درین ممالک مشهور بقاقد الفسل بود
 و گویند جهت تسخیم است که خوردن وی مری را خشک کند و بدین جهت فسل منقطع شود
 یکدرم از ورق آن یا شاست گردید و در سوم ضفیع را نافع آید و خنک و آن عظم ساق و یوانه
 سفید آید و از دو آن هوام برگزیده و طبیعت سها می گرم در اول درجه خشک و در سوم درجه و در پنجم درجه
 به باشد و عدد و نوعی بود از درمنه لیکن از آن خوب شعوی باشد و در خواص اقوی بود و
 و شتی آن گرم خشک است و در دوم درجه طبیعت جلی گرم است و در سوم درجه خشک و در دوم درجه

طبیخ آن جمله نافع بود بخش هوام را کشد باطله و تخمینش عرق بر را چلک علفی بود
 در کوهستانها بسیار و دید نزدیک آب و ساق آن است دارد و فرج شود و چنانست مثل عصا
 بود و چون خشک نمیدارد و در گهگاه آن بین بود و طبیعت برگ چار تخم آن بهیئت تخم لاله
 کوهی بود و طبیعت آن علف آن قریب به بوی وینار وید باشد بلکه اقوی بود و علف تازه آن
 در بهاران در دوغ پرورند و با طعام خورند طبیعت تخم آن گرم و خشک بود و در سوم درجه
 یکدم از آن بیاشامند اکثر نسوج را نافع آید و اگر طبیعت آن گرم و خشک است سوم
 درجه مفرح قلب و مقوی قوای بدن بود و با تخم کوفته ضماد نیکو بود و تسعیت بر باد خوردن
 وی ضرر نسوم هوام را دفع کند و در مقویات نافع آید یا شرب را چون که زیاده باشد آب شامند
 نهش هوام و عسرات را عظیم نافع آید و یا شخم کوفته ضماد کردنش و بعضی حیوانات را نافع باشد
 طبیعت آن سرد است و در اول درجه خشک است و در دوم درجه تر است و مشهور است آنچه
 رطب بود چون با او دید بزرند با جمیع نسوم مقادیر است کند و نمک برش افی حیوانات است
 طلا کردن نافع است و تخم تره نیز است و آنرا حرف نیم گویند طبیعت آن گرم و
 خشک است و در سوم درجه خوردن آن و باسل ضماد کردن نافع آید نهش هوام او از دود و
 بگز نیز شسته و چسب بر می خشک نبات شکر برگ آن شنبیه است برگ خضر
 و بری آنرا شاخای دراز بود و بر زمین گسترده و شده و پیش برگهای وی غاری صلب است و
 بر آید و باری صلب آورد و نباتانی را شاخها از زمین برخاسته باشد و بر شاخهای وی
 قوی تر از بجز شاخها بود و برگ وی بین تر بود و خار وی نر و ورق وی نهاده بود و حسنه
 بر آن رسته باشد همچو موی بار یک و مجتمع چون سه شنبه و باری صلب با آن بود و طبیعت
 مطلقا گرم و خشک است در اول درجه لیکن بری را افزون تر باشد از نهی چون دودم از آن
 با شرب بیاشامند نهش افی را نافع بود و در تخم با شرب سوم است که در پخته آید حاصل
 علفی است ترش طعم و برگهای بین دارد و بزرگ و قوی و بعضی جایها آنرا شاد گویند آنچه
 از آب دور و دید بهتر باشد و خوردن آن تسعیت بر و مفید آید و چون تخم آنرا خورده باشند
 اگر غریب بگز در هیچ مضر نیست بلکه طبیعت آن گرمی مائل بود و تر باشد و در دوم درجه

شکر و خشک که طبیعت آن در خشک باشد چون بیا شامند نسج ریتلار از نافع آید و طبع آن سرد و تر است و از آنکه گوشت
 گویند بجا میماند و تلخ بود و از آن نوعی از کاستی دانسته اند طبیعت آن سرد و تر بود و چون بخورد
 با اکثر سموم مقاوت کند و مضاد وی نافع بود و جمله سوسج را تحفیس نسج عروق بد و ضار و کجاست
 هم این صنعت تمام شد که در طب انواع است مشهور چون رومی و قنبره طبیعت جمله گرم است در
 اول درجه و خشک است در دوم درجه و عصاره آنرا چون آب شکر آب بیا شامند نافع آید نهوش
 عضو را اگر اشتیاقی گندنا گویند و بعضی جا بنیازند و خنک و آن انواع بود در
 و بعضی و شامی و بهترین طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک در دوم درجه و در
 عصاره و خام و خنک آن خوردن نهوش را نافع آید مطلق از رزق و کفنی است معروف است و شکر
 و نوع بود و صنعتی و عربی و آنکه کی بود و آن شکر و شکر دوم است که آنرا با شامی بزنند و آن که
 غیره عملی اند و بهترین مقلد از رزق و صفاتی تلخ و طعم مغش و خوشبو باشد و سوسج را از خلل
 بود یکی طبیعت است سردی و خشکی مائل باشد و طبیعت دیگر با گرمی و خشکی مائل بود و چون کفنی
 مقلد از رزق بیا شامند جهت نسج هوام نافع آید و شکران سهیل عظیم بود و کسیر نباتی معروف
 است طبیعت آن گرم و خشک است در سوم درجه خوردن و بوسیدن آن مقاوت است
 با عفونات و جهت سوسج عظیم نافع آید و مضاد و نیکو بود و سوسج زرد را و شکر بی از وی و درم باشد
 با سنجبین ناخن و آه شخی معروف است طبیعت آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و سوسج آن بر
 معتدب ریزند و در ساکن کنند و خوردن و شخی هوام را نافع آید و بهندیان ناخن و آه را و آنرا
 گویند و نبات معتدب باشند **آب استمالی** نباتی معروف است طبیعت آن گرم و
 خشک است در سوم درجه چون بکدرم از تخم آن آب شکر آب بیا شامند با جمیع سموم مقاوت کند
 من قبل و من بعد و با آنجه و جوز کوفته خوردن جهت نهوش و مضاد کردن بسی مفید آید و کسیر
 گرم و خشک است در اول درجه خوردن و روغن آن نافع بود و ضرر بلادر و ذرا ریج و امثال آنها را
 و گوشت جهت گرمی بیا شامند از عفید و دالین روغن بر وی و درم و در جهت بلادر و ذرا ریج
 بزودی بصلاح آورد و تخم **سوسج** گرمی و اصل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن گرم است
 در اول درجه و خشک است در دوم درجه چون و درم از آن آب شکر آب بیا شامند سوسج هوام را

نافع آید و از بخور تخم سرودی که پی و بار سرد و مطلقا هوام بگزیند و تخم سرور گویند مطلقا با
سموم مقاوت نماید زیرا برتری طبیعت شونیز بود و طبیعت آن گرم بود و در آخر دیم درج
و خشک بود و در سوم درجه چون با شراب بپاشانند جهت نوش هوام نافع آید سیاه حبه
مستعمل طبیعت آن گرم و خشک است در سوم درجه یک دو تخم از آن بپاشانند جهت
وسع رقیلا نافع بود و در سموم را که کند عصبانیه غوره انگور که شب برباهنتاب مانده
صاف شده باشد یک گره از آن در کشند به ناشتا گزندگی اکثر هوام را نافع آید مخصوصا ساس
و خرمه و پس کسی در زنبور در از او خمر عصاره آن تریان اکثر سموم بود و زود اثر بدنی رسد و
در اعضا نفوذ کند و منع نفوذ سموم کند و بر تریان که با او ضم که در خوردن آن زود بدل و اعضا
ارواح رساند و تاثیر آن زودتر پدید آید و کسی که آنرا بر نوش طلما کردن نافع آید خصوصا که بر کل
پاکیزه خشک بچکانند و دروسع زنبور را فی الحال تسکین دهد و خوردن ایجاد و نیمه جالبه قوت آنها
بشدند کافور مشهور است و آن انواع بود بهترین آن مقصوره وجود است طبیعت آن
سرد و خشک است در سوم درجه تریان لبه های گرم و مفرح دل و منوم و لطیف روح باشد و
با خاصیت خوردن آن طبع پیری پدید آورد و دمنی را خشک کند و شهورت را ضعیف سازد و لیمو است
و تخم او گرم و خشک بود و در دوم درجه و ترشی او سرد و خشک بود و در دوم درجه در حمله اجزای
او تر یا قوی نیکو بود نسبت با اکثر سموم و در پوست تر یا قوت بیشتر باشد و منقوی قلب بود و ترشی
او تر یا قوت بیشتر از تخم او باشد و قبل از خروج سموم خوردن هم نافع باشد یا در و سنجی
بزرگ برگ نبات آن به برگ رزمشیه بود و نبات آن به زبر درختان برود و باران به سوجو
خوشه انگور سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در ترشی چون قطع کنند طوبی غلبه چون خشک
باز از روی برودن آید لیکن بدی بوی باشد و لون آن سبز از سفیدی بزرودی گرا و خصوصا در حین
خشک و اینج رتب صلب تر و عظیم تر باشد و نبات آنرا که عصاره ایضا خواهند و صنفی دیگر بود که لون
آن سفیدی و سیاهی بزند و رنگ درق و نبات آن هم از سبزی سیاهی گرایده به گهای آن
بهتر و قوی تر باشد و آن مستعمل نباشد طبیعت جلد گرم و خشک بود و در سوم درجه یک دو تخم یا در نیم
از بنما با شراب بپاشانند نافع بود جهت نوش انفی ووسع جمیع هوام را بکشد که شاید طلما کردن

عظیم مفید بود قبل از سم را دست خوردن با عاده خرز بره سم حشرات را و حیوانات کم سازد و در د
 شکم حیوانات را تسکین دهد چون سه چهار شقال سائیده با پنجه حلبه بخورند و در فوج عظمی
 بخوبی مشهور از جبال شام بسیار گیرند و عقده است کشیده بدم مقرب و درون وی سفید بود
 و برون وی اخضر و صلب و رزین باشد و طعم اندکی مرار می باشد و از عطریتی خالی نباشد طبیعت
 وی گرم و خشک در سوم درجه نافع بود و از جمیع سموم و لدوع شکر با وضاد آنفیس با بخر و مفسد
 و مقوی و سخن دل و جگر و عده بود و در عقوبات مفید آید تا غایتی که تعلیق وی نیز فایده دهد
 حب الغبار بود و شکل فندقی کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم
 بوی باشد و برگ آن بزرگ بود و مانند طبیعت آن گرم و خشک است در دوم درجه باشد آب
 بیاض مانند لبس عقرب را نافع آید و تریاق جمیع سموم شرب را و تاز و اضمنا و نیکو است جهت تسامع
 و نهو رخل فو و حج بود و گونید مشهور است در کنار آبها بسیار بود و یکنوع از آن در کوهها شود
 و برگ و طعم آن بزرگ و مانند قوتش آن بیشتر از نری بود طبیعت جمله گرم و خشک است
 سوم درجه چون باشد آب بیاض مانند جهت نهوش و ضما و کف عظیم نافع آید و طلا کردن آن
 کند و لدوع و اگر بیشتر غرض رسم قاتل باز دارد و در تدفین و افر کش آن هوام بگزیند
 و گویند چون سمانه بود و نه جلی با سطوح بخورند و غرض سباع را نافع آید و طبیعت آن
 تریب است طبیعت فودنه و آن نوعی است از فودنه و حقیقت فودنه است نباتی و بسیار را
 دیدیم که فودنه را در بستان نشاندند و تربیت کردند مگر خیزد سال باز میکنند و می نشاندند چند نته
 نفع شد و بسیار خوردن آن عضو سباع را نافع آید و از نوعی آن هوام بگزیند و عصاره آن
 خوردن نهوش را نافع آید و تربیت آن تخم او قوی از پنج و برگ باشد طبیعت تخم وی گرم است
 در سوم درجه نفع آن کوفته در خمرب است اکثر سموم و نهوش نافع آید و عصاره او پوست ترب هین
 منفعت دارد و آب ترب عجب در ریزند میرد و سیکه بسیار ترب خورده باشد عقرب بگز
 مضرت کند و بری آن نیز قریب بدین منافع باشد تخم شکر طبیعت آن گرم بود و در سوم درجه
 چون نفع آن در خمرب باشد اکثر سموم قاتل و نهوش را نفع کند و قبل از در و در سم منع نماید
 قرطم بر کاجیره بود و در صحرای و در آب میرد و تخم وی کوچک از بستانی باشد

و گل وی کم رنگ بود و بزرگی مائل چون برگ و بار تازه آن به شراب بیاشامند گزندگی عرق
را عظیم نافع بود و بعضی ادعا کرده اند که اگر کینوع از بار و برگ آن در دهن نگذارند و مداوم که
آن در دهن او باشد هیچ وجه در نیاید و چون بیگند و جود نماید پارسه و آزار نماند گویند
و آن صفت ششید بکند نبات آن به نبات بازن گشت مانند طبیعت وی گشت در دهم چه
و خشک کنند و فزاین است و رسوم در چه چون به شراب بیاشامند مضرت هم بهایم و مار و
عقرب دفع کند و از بوی و دود وی هوام بگریزند و بهتر آن بود که تازه و پاک و گران بوی باشد
و اگر از اندکی تخم نبات وی با وی بود شاید رطوبت بخشی شهور است و بهترین صفتی آن بود
که چون بشکنند درون وی سبزی زنده و متخلخل باشد و طعم وی تلخ بود و مانند کقبض و در سب
طباع مختلف است یکشال از آن به شراب جهت جمع نهوش و مخصوص نافع آید را از پاره پاره
آن گرم و خشک بود و در دهم درجه و بری آن گرم و خشک بود و در سوم درجه و بری او اوقوی باشد
و طبع او دایم مطلقا نافع بود جهت نهوش و کوفت بهنج آن طلا کردن نافع بود و عرق کلب را
سبب است از آن در نه ترکی گویند طبیعت آن گرم است در دهم درجه و خشک در سوم
در چه چون بزرگ مضرت کرده امی شکم را کم کند و گران را یکشد و بر آورد و گزندگی عقرب و سبب
نافع آید و مضرت سوم کم کند سبب آنچه شیرین باشد مائل بحار است بود و در خون آن لیسع اثر
را نافع آید و جمله سبب را گویند که در سوم را کم بازند و خوردن و طلا کردن عصاره و ورق آن
سبب را مفید بود و سبب شیرین از مفرحات و تقویات کلب بود و نفع او جهت باشد
آنچه چون با جود و سبب تبلی از عروق و سوم و در مضرت هم از دوازده و در شیرین
نافع بود لیسع عقرب و در سبب طلائی آن در اعضا البیاض مفید بود و همچنین عصاره و ورق آن کوفت
خام آنرا طلا و صفا کردن نافع باشد و به عجم من نیم درم شیرین و نیم خام به شراب آتش اسیدن جهت
اکثر سوم و نهوش نافع بود و کوبیده و بر سر از یونعات است شیرین آن چون با خمر بیاشامند
لیسع عقرب و در سبب نافع آید شیرین نوعی بود و از طوخیاء و قرص و بعضی طوخیاء را نان
کحلخ اشترک گویند و بسیار تر است آبها بسیار بر آید برگ وی دگل وی چون برگ دگل خطی
باشد یا بسی کوچک و در لون وی از سفیدی و کبودی بگلگونی زنده و خبازی برگ بری بود

و اقوی از ملوخی باشد طبیعت جمله سبزه دی و تری مائل بود و برگ آنرا چون بازیت بر سبزه زنبور خنما
 کنند و روساکن باز و تخم آنرا به است موم چون بیاشانند و قی کنند منفعت دهد و سبزه رستلا
 بغایت نافع آید غار لقون سقیب یعنی گویند غار لقون مطلق بخشت و بعضی گویند
 در میان درخت تنکون می شود بر سبیل غنوت و از جنس پوسته و میان شجاری و بهترین وی آن بود
 که لون آن نیک سفید بود و در بلاست و تری کیس رفت و فست بود و بید باشد و طعم و
 اندکی تیز باشد و قبی و حرارتی از آن جداق دریا بند و در ابتدای ذوق اندک جلا دانی هم فم شود و آنچه
 صلب باشد و یا لون و گروشته باشد نیک باشد طبیعت وی گرم است در اول درجه و خشک است در
 دوم درجه شربتی از وی جهت اسهال سودا و غصم تاد و درم باشد چون خما و کند بر سطح ای که هم نشان
 سر و باشد نافع آید و یکدم از آن باشد آب بیاشانند سبب اکثر سوام را سفید آید و اشد اعلم اما مراد
 معنی مطلقا آنچه معتد است و از معتد به عاری باشد یعنی سبب و طبعین مستقیم
 کلی است سر خشک و قضا ساخته و هر برز و از جانب رنگ آورند و علامت خوبی وی آنست که
 خالص باشد و بوی شبت از آن آید و بر زبان چنان بود و بر محلی که خون از و روید باشد و خون ا
 پند و و یکدم چون با شرباب بیاشانند با سموم قمار مقاومت کند و جمیع نهوش را نافع بود و شرباب
 و طلا و نخل و اگر پیش از آتش سبب در بدن بخورند چندان قی آورده و دفع شود و قبل از و در دسم
 منع تاثیر آن کند طین است معرفت طبیعت آن سرد است در اول درجه و خشک است
 در دوم درجه و نافع بود و با شرباب رقیق یا حمزج جهت وبا و عفونات و حیات و بانی و سبب نافع
 آید ز ف الدم و فست الدم و قریح عفته و سل و عفونت اعصارا یا اما الحات لا لفة و مطبوعات
 شناسیه و با سبب برنش عقرب و زنبور طلا کردن فی الحال شکین و به فست سفید و سیا و آن
 شهوت و کثیر الاستمال پیدا از احدت و نفوذ و بیشتر باشد طبیعت فست گرم و خشک است و تابا
 درجه بر جمیع سبب کمر را طلا کردن عظیم نافع آید و صفت آنی معرفت طبیعت آن گرم بود
 در دوم درجه و وجه از آن با طبعین باشد و آنچه بیاشانند جهت سموم نافع آید و قیر اطلی خنیه
 بیاشانند جهت سبب عقرب سفید بود و قیر اطلی بار و غن گاه هم بطبعین نافع آید و زهر زهرگر
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در آخر و دوم و گویند سبب او تا سوم درجه رسد خوردن مسون

و غیر محرق او جبت خنق و قطرب و اشال آن نافع بود و محض کلب کلب را چون با آب یا
 روغن پاشا مندرت در اریح باز دارد و با آنکه آن حضرت خون گا و طری را رافع نماید بحسب
 یا قورصر آنچه از بند دشتن آوردند بچو قوم و رنگ زرد باشد یا اغبر بهتر باشد چون دوازده شیعه
 از آن پاشا مندرت آن باشد و آنفی و شیعه از آن بخور و میر و فی الساعه و بر مواضع عرض
 پاشند و طلا کنند بصلح آید بر بسع عقرب نهند در ساکن شود فی الساعه خاک لانه حسن
 حسن کند و غیبت کو چاک و کبود رنگ و کوتاه دم اندر کوهستانها بسیار بود بر روی سنگها و
 کوه های بلند خانه سازد و کل طبیعت گنبدی و در گله آن گنبد را آید و شده او باشد و هموار چرخ و
 فریاد کند و گوشت حیوانات و حشرات و دانه حله خور و بهترین خاک لانه آن بود که کشته باشد و آنخوان
 مار در آن یا بند چون آن خاک را در آب غشسته کنند و آب آنرا از جهت محض سباع دیوانه بخورند
 قو خوش آب مانع کند و بر کشان بول و آمدن بهار پای دهند و چون در او امل خورند اکثر آن بود
 که بصلح آورد و چنانچه بخت نماید خور و نخر بگذرد و گیسو است آنرا گوگرد گویند و آن انواع بود
 سرخ و سفید بهترین سرخ بود و اعلامی آنرا از کوه و دماوند گیرند طبیعت جمله گرم و خشک باشد
 در سوم درجه چون گرم کرده و بر محل سوس پاشند غشیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا با بول آیسخته و
 یا با عسل خنم کرده و یا با فویل خشک انسانی باب و یا با عسلک البطم گداخته بر سوس منبذ به نجات
 مفید بود و سوس را در آب معدن گوگرد شستن بسی نافع آید و الله اعلم الامور و الحقائق
 و هو فی مطلقا آنچه مستند از مسخرت معتد به اعدای باشد اینجا مبین گردد و ما در این امر
 طبیعی مدون است بهترین آن بود که بزرگ باشد و طبیعت دلون زیتون بود چون با آب رنگ
 ساینده بچو شیر سفید رنگ باشد که سائید و شود و اگر سوزنی نماید بر پوست و بر بند و دوی از آن
 بر آید و دوزنگ از وی سائید و با شیر یا گلاب محل کرده با دغ یا خمر یا آب شور یا آب لیمو
 پاشا مندرت اکثر سوس و سوس را دفع کند اگر کسی بر روز بر نیم دانگ از آن بخور و نجات کند هرگز هیچ
 سحر بر او فرزند آید و در تقویت قوی و منع خون رختن از اعضا و دفع عفونات شافی عالی دارد
 مسک بخت محلی که محل شود و احسان است ثقی و چینی خوش خری و مندی و بحسب
 بهترین طبی غیر منوش بود و طبیعت آن که آهوی آن کسبیل و غیره پیچید و در محک و آنچه در رنگ

سبب بوی باشد بهتر بود و آنچه در نان آگوسته اند بهتر از آن بود که خود در صحرای آن
ریخته باشد طبیعت جمله گرم و خشک است در سوم درجه و گوشت خشکی او زیاد است و طبع او تر است
سموم باقی است تخصیصش و طبل و قرون اسفیل با جماع حکما لعل سینه پشایب برود و در
را چون سالی چند جهت نیش انقی برای سیر زنده بجا است نافع بود و با نظرون بر همه عضوها با الیه
و طلا کردن مفید آید و گفته اند آنرا آشامیدن جهت ارنج بجر و اکثر سموم نافع بود و حکمای
گویند هر که حیوانی بگزید بول او تر یا ق آن سبب باشد و چون بیاشامند و طلا کنند آنها که خوردن
سموم است و اند بول ایشان اکثر سموم و سوس بود و طلا آنرا چل گویند چون بول خروس
بیاشامند جهت سمی که خورده باشند فی الساعه بقی آورد و در بول گفته سفید شده و سبب تر یا ق سوس
و ساس بپوش و اگر کسی باشد و اگر بیشتر خورند از گزیدن ایشان غصه است نماند و زبل آید
و سبب باغیر بیاشامند جهت سموم نافع آید و صناد و سوس بود و زبل قس و اعلی بمر که نخورده باشد آب
بر سوس طلا کردن مفید آید مسرعه اطفال و جنین آهین مانند بود که از گرم خراشیده
چون دود انگ تاب بیاورد و خورند جهت نیش نافع بود و اگر و طعام سموم اند از زهر و نیش
بر آرد و قوت سم آن بشکند شامخ که گردان چون طری از آن بیاشامند زهر خورده و سوس و
در آن آب و طعام و شراب خور و غصه مفید آید و طعام سموم در هر طبع و کثرت جوش بر آورد
و قوت آن بشکند و نفخه بپیرایه بود که از شیردان حیوانات شیر خواره گیرند طبیعت آن
جمله گرم و خشک باشد و گویند تازه آن در جمله تر یا قی نیکو بود و نسبت با اکثر سموم کسی که شوکران
یا فریون و امثال آن خورده باشد بجا است نافع آید تخصیص النفه جدی و در سوم سموم این
اقوی بود و بعد مایه آید و به چارتی و شربت از میه او برین ابواب سه آید و سانس بود و از ده
قیسه اطراف ضرر دانا که مستعمل نباشد و از نفوس النفه غنیت عقد شیر و اخلاط شریقه و
منع سیلان رطوبات و تحلیل خون و شیر که در معده و غیره سبب شده باشد و کثرت حید
کرده اند زراچیر بود و در وقت کسین انقضا که احیاناً در زهره گاه باشد وقت
پری ماه و اجزای آن چون از مراد حاصل شده بجا است طعم تلخ بود و طبیعت آن گرم و خشک
است در آخر سوم درجه و دود انگ باد و جبه از وی بیاشامند نافع آید سبب عقرب و رسیلا

وزن خورده با او سرگشته و مالیدن حجم نافع بود و باشد آب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم مازده
 و زهره گاه را نیز قویست برین منافع بود و خون شش و کوزن آنچه گاه و مخلصه بریافت
 خورده است خون از ریاضتی و نکو بود اکثر سموم و سباعی چون یک ملحقه با خمر یا شامند آنچه
 مار خورده و ریاضت خون از شیرت بود و طلای جمیع نوشن نافع آید و آنچه مار خورده بود و بهر کینه
 طلاء کردن آن نافع آید و زعم من اکثر زهر خورده را مفید آید تجویس کسی را که حیوانات است
 خورده باشد قویست اصل گوشت که سخن شگاف آنرا چون جهت سبب سبب افی با شامنه
 بغایت نافع بود و همچنین چینه است از اجزای چشم اصل و چشم و و منفا که است که چون
 آب از چشم آورد و در آنجا نشاند که در تجویس در وقت که مار خورده و بکشد انگ یا دود آب
 از آن با شامنه نافع آید جمیع سموم اسلاخه چون بول بز که بر سنگ میریزد آن مجتمع
 غلیظ و بسته گردد و آنرا اسلاخه گویند چون جهت نمر و آب شامنه عظیم نافع آید و طلاء کردن آن هم
 مفید آید لیکن جامع طب این مختلفه بود از حرارت غالبه بایه و حرارت معتدل و سردی و
 برودت معتدل و جبینه و غالب ترین شیر در ریاضت شیر بز که بی است از مخلصه مشابه سائر ریاضات
 جبهه و بعد از آن شیر گاو که بی که ریاضات خورده و بعد شیر گاو را بی که از ریاضات جبهه و بعد
 شیر آدمی که سموم قویست و باشد بعد و آنچه بیشتر از گویایای ریاضتی خورده و مطلق شیر نافع بود
 زهره مار خورده و گزنده و انگور که گزیده و در آنجا خورده و وارنج بکری خورده و کسانی را که در آنجا
 زیا نکا خورده باشد مثل بنج و شوکران سیاه و زرنج شیر گاو و زهره مفید باشد و علاج
 اکثر زهر خورده و طلوع و نوشن بر آن کنند و تحقیق طریق آن بجل خود مذکور انشاء الله تعالی
 گوشت بز که بی و گاو که بی که از ریاضات چرند ریاضتی نکو دارند جهت اکثر سموم
 و سموم گوشت خورده و گوشت بره فابری جهت سبب حیات و عقارب بغایت نافع آید و با
 شراب بعضی کلب کلب مفید آید و گوشت خفند و پی که نمک و زیت چینه باشند جهت
 سم اکثر بدام نافع بود و چون شکم آن بشکافند و گرم بر محل سم نهند عظیم فایده دهد و مکرر آب
 مفید آید و گوشت افی را بر زخم افی نهند نافع آید و گوشت اکثر حیوانات گزنده را
 بر زخم ایشان بپزند عظیم نافع بود و خوردن گوشت در جهت گزندگی او نافع بود و همین است که

بسیار نکالورنی میر کی انگلیا لائی اودستی انگبازی و دیگر سے پہلے متشابہ چلی گئی ایک
 مٹس بائیس بجلا اسک کنار کی دیار و دوسرے مادی دیو کے بدیا بر و سنیکے کا لکوت
 سحان پیناک و وسیا جسک اسی سبب شکستار و ن مار و ن ری لبا مار و ن از و
 دسا مار و ن کند رت مار و ن میا و مت کیا یشت تا بر کو بر سالتی سو کنی سبت بن ستر
 بس و فوت این ستر با تا غانی هست کہ اگر بر چوب و طامی خواند مکر و بدست کہ بدین سبای
 خذار اسوم کر و د بکشند از ان طعام بخور و مضرت یابد اگر کسی را ازین موم و خوراند و باند
 این افسونہ را بر ان آب و یا بشیر و اشاہ آن بخواند سہ کرت اگر ہفت کرت چہند
 بشہ ایط و بخوراند و بر و نیز بخواند و میدند و توجہ نیم از تن او ویر و ن آید و صحت یابد
 بعون اللہ تعالیٰ دوم آنکہ اورا تیر یا قیات مناسب بکشند و اندک بخورند و اندک بکشند
 و اندک می بوبند تا بقصد ارفاع آید و این طریق بس معتد بود و سوم اندکی اندک از خالص
 آن بخورند و سہ ریچ زیادہ می سازند چنانچہ سید تمای مدید بقدر اعتدال بیا یابد و آن ہنگام
 چون عادت شدہ باشد مضرت نکنند و قوت عظیم بخشد و ہر گاہ و اذان منفی نیکو یابد
 و خواہند کہ زیادہ خورند چنان سہ ریچ تواند ساختن و این تدبیر آزمودہ تواند کردن کہ مقدار
 قوت آن سابق معلوم شدہ باشد الا در سہ قوی قلیل و کثیر از اتفاقا قی نیاشد و احتیاط در نیاب
 ہست کہ اول سہ را تیر یا قی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از ان اندک اندک از جز و ری یا قی آن
 کم می کنند و بر ان ماتی عادت می کنند چندانکہ عادت بدان رسیده باشد کہ در خالص آن شرع
 تواند کردن آن ہنگام این تدبیر خورند و نوشیدیم کہ سیدی در ہند عادت چنانک خالص را
 بہ انجار سانیدہ بود کہ ہر صباح کیشمال خورسے و سست شدی و چنان فرہ شدہ بود کہ در حاک
 عاجز بود و ہر جا بر تن او شکنند و در گوشت و پوست او پیدا شدہ بود و پوستہ آنہا را مراعات
 کردی تا خراب نشد و چون از سکہ بازمی آمد طعام چرب بسیار خوری و بسیار شرب بسیار کردی
 عمر طویل یافت باسلامت و قوت و جو کس و بد آن کہ حکمای ہند ہر شی را کہ می کشند آنرا
 با تریانی مناسب حق کردہ و صفوی می سازند و چاہ سفوفات را ایشان رس می نامند و بیان
 انفلج کرس و باب ترکیب خواہند نوشتہ اللہ تعالیٰ و قانون خوردن رس چنانکے

و بر هر آن چنان بود که ابتدای خوردن این یک گوش پاک کن بود و بعد از آن را بر پشت او میزدند و در آن
 را بر سینه طعام مناسب و یا خوراک و یا گوشت پاک کن باید مقدار از او نصف و اندک عسل باشد و هفت
 برین پنج بعد از آن بتدریج اندک اندک زیاد میکند تا سالی را بنشیند و رنگ سرسبز و مدتها از این
 تجاوزه نباید کرد و اگر در او اهل مقدار مقرر اجمال نکند که در در میان خود و طایع و نخبه
 و آب سبک خوری کند و باید که در اوقات مدیته را به تشراب چیزهای که بخی دفع غایت و
 قوت آن میکند بخورند مثل فاذیر و جد و دار و امثال آنها و مدتی حذر کند که سمیت آنرا در حرکت
 می آورند مثل کبچ و جوز و نارجیل و همچنین از چیزهای که با خاصیت با آن مضرت دارند چون خردل و بادام
 و همچنین از چیزهای که سمیت آنرا بسیارند مثل خمر و عسل و سائر شرابهای سخت گرم و همچنین
 از چیزهای که فی الجملة نافع است و شکرند و قوت آنند مثل ترشیا می سخت ترش و شیرینیا
 و تره های تیز طعم و خربزه شیرین است از اینها تا جیل و حذر واجب دانند بعد از آن اگر توانند
 در ایام رعایت کنند آن بهتر بود و نصف آن بیشتر و زودتر که دو الی هرگاه عادت مستقیم
 و نیکو شده باشد استعمال آنها را زیاد و مضرتی نباشد پس بدین جهت پس بدیقه است و بعد از آن
 این در دو معده خود را علاج کرده بود و هم بر آن بود و هر چه خواستی آنها خورد می و تفاوت نشد
 با این و و بعد العاده میوه که سخت شیرین نباشد و چیزهای که ترش و شیرین مردم گرم مزاج
 را نافع باشد و ترک جمله سرد و میوه و تره های سرد و تره های را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج
 میوه های شیرین موافق آید و ترشیا و سرد و میوه گرم و مردم مزاجان از هر میوه اندک
 جائز بود و باید که کس خوار از حرکت عنیف و متعین و واضع تر و گرم و گرم و آفتاب گرم از
 تحلیلات مفروده و او و یقوی میوه و غیر سبزه و فصد و حجامت و اکثر استغاثات و جوع و عطش
 حذر کنند و طعامهای چرب و نرم خورد و تشخیص شیرین که غذای پس موافق است ایشان را و
 همچنین طعامهای بزغن گاو و گوسفند و دنبه و باوم و گوشتهای چرب جوان و از استلای خذر باشد
 و در وقت گرمی و در غسل با آب سرد کردن و در گرمی و معتدل گاهی در آمدن بخله مناسب بود
 و از مباحثه مدت تا خد را ولی بود و از آن بجا میته مضرت باشد و بعد العاده بسیار مضرت
 نکند بلکه در او نه قوت غظیم در آن باب حاصل گردد و باید در حق که چون رس و شباهه آنرا

چیست ز رفع مرض خوردن اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرض کشته و غلیظ و یا سرد شده باشد
 خوردن کبشیت نیز بعد رفع آن شود و پسند چون مرض قرار یافت و ماده ساکن شده و تحلیل نیکی
 می پذیرد و از انتقال مرض دیگر این میشود الا چون ماده گرم فستق بود هرگاه طبع قوت کنند
 میکن که بر عضو دیگر ریخته شود اما طریقی خوردن بلادر چنان بود که بنهند بلا در را و کعبه
 دوست کنند و یا ناکند و بر در نیز بنهند آنکه پوشیده شود و بعد از این جمله را با هم در دهن و حق
 نیکی کنند و در این چنین جنسها را کنند که قبل از خلط با کبشیت دست بر دهن آن آلود نشود و بینی را
 بیشتر از بوی آن حفظ کنند تا در نه بکنند و چون نیکی خلط مزاج یافت همچنین شلست مجموع را سازند
 و هر روز و یا کفایت و بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر متدبر احتمال کنند کمتر خوردند و اگر هر روز از احتمال
 نخند کمتر قوت کنند و بعد بخت یک نصفه خوردند و هفته دیگر و شلست خوردند و هفته دیگر را تمام خوردند
 و تا چهل روز ازین زیاد و نه سازند انگاه اگر منفعت در یابند و کفایت باشد نه با و اگر زیاد
 طبعی نه چله دیگر را بد و باز در یابند و چله دیگر را به سه سال در ازین در گذرند و اگر دهنند که طبع زیاد
 می یابند و منتهی شد نیکنه بر ترتیب کند که تا بهشت بداد در آن خوردن و هر که آن مقدار نفع رساند
 و دایمی دیگر باید خوردن در نه نکند و فایست احتیاط است و الا سوزیدیم شخصی را که دو چله بد و باز
 رسانیده بود و نفع خطیم می یافت اما گاهی بجزای می حکم کردی و خسته الامر در سردی بود
 و دوست نمودن و در گرمی بود اگر که در آن و قانون پر پیروز این قریب است بقانون پر پیروز
 چنانچه معلوم امار دهن خورد و کبشیت به با این نهایت نافع آید و چیزهای شور و ترش و شیرین
 و لبنیات نه بخورند و میوه ها و حبوبات تر با نفع نفع دهند قبل از عادت تمام طبع
 خوردن در هیچ چنان است که پس جیل در هیچ از اقل با کثر روند و بنجالت معنی دهند
 از مقدار کاشش یا مدسی نقل کنند و هفته همین سه روز و در بهشتا و در بنزد و بعد از آن بخت
 یکصد سه اضافه کنند تا چنان شود که درست و دو سال را بیکدم رسانند و این در گذرند و در هیچ
 جبرخی غلبه دق بدین در بهشتا و معنی حجت احتیاط آنرا با طبعیله سیاه که مصلح است با بر
 سخن نموده خوردند و بعد از مقدار از خود می کنند و در دو سال بمقدار دو درم قرار دهند و اگر در آخر
 بتدریج چله را کم کرده بر طرف کنند نفع آن زیاد بود و پیشتر این نیز قریب به پر پیروز باشد

اما حرکات اینجابدان مرتبه مضرب بود و لطینات اینجا مطلق جایز نباشد و شبهه با غذای نامی خشک
همه با این مصرت کنند و تریاقات و روغنهای مصنوعی خوردن جایز بود و شیرینهای نافع و چند شخص
دیدیم که انواع علقنها داشتند مثل قونج که سه و سه است انزال و لاغری و قلت اشتها می طعام
و سوء هضم و کفتهای بسیار و سیاهی اعضا و مقدمات مالبیخه لیا جلد آنها را از ریخ صرف خوردن بمر
شد و در مدت دو سال همه فربه شدند اما طریقی خوردن رنج هم اعتقاد کردنی است ابتدای آن
از مقدار زیادی بود و در خشت تمام آن در دو سال بر بنیدرم باشد و پیرسیر آن هم بکستور پیرسیر رنج بود
و من جدگی را دیدیم که سم افکار را بر کف کمره بود و دیگر رم و جان بخورد این دو باج امراض جنبیه
مرسته را بر میکند و دوی اما طریقی خوردن جوز مائل و نوع بود یکی آنکه مصرت آنرا
عادت کنند چنانچه دستور خوردن اینون است و دیگری آنکه ادویه مقویه یا آن چنان کنند که جزو
غالب آن باشد و این نوع انفع باشد و در اوست این ترکیب را بر پیری خاص نباشد لیکن
چربیها و شیرینها با این انفع باشند و چیزهای سرد و خشک عیب غلبه خشکی شوند و چیزهای سرد و
غلظت بلغم فسرده اندر معده پدید آورند و از آن حشمت کسب و معاینه آن بعضی در قرابا و این
نذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما طریقی خوردن مارسته نوع بود یکی آنکه
پخته گوشت آنرا ابتدا ریج عادت کنند بدستور مارگیران و دوم آنکه بکستور حکمای یونان و معاینه
کنند و بدان در اوست می نمایند سوم آنکه بدستور تعینی سازند از اصول نافع مقوی میسازند
مثل ریج هلیر که ریج مارچه و ریج کبر و ریج فاشرا و ریج جوز مائل و ریج شیطرج سیاه و ریج سنا جمله گفته
و از علقنهای مقوی نافع مثل شبت و بهنگره و کالاجرا و نکارجوتی و سمنای پودینه
کوبنی و قشاد و کومار و سفت و برگ هلر که جمله یکویب و از تخمهای مقوی حافظ مزاج چون نانخواه
و سیاه پخته مستعمل و جوز مائل و انیسون و زیره و تخم تیزک و تخم بهنگره از هر جنسی اجزای آن
برابر کنند و از این جمله را در خمی کرده در زمین دفن کنند و بعد کشش ماه که جمیع آن اجزای خاص
طعم و قوت خود با آب باز داشته باشد و سه عدد و مارسیاه و فذر آن خم اندازند و سر آنرا
بکسبند و بگذارند تا بهفت سال که اول محل قوت آسمان است و این هنگام اجزای مار
و ادویه جمله تحلیل یافته یک صورت آبی گرفته باشد پس این آب را ببالا نهد و صاف کرده

که وقت قوت حرکت و مضرت حشرات است سکون در مواضع بلند یا موضعی که آب گرد و گردان
گذرد یا مواضعی که بکج تیار کرده باشند مناسب بود و در آن مقام چیزی که حشرات از بوی او گرد بزنند
معاون و بخوارتی که حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصاً در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات
در آن بیشتر است و گویند کسی که مکره مار با خود نگا هدار و هیچ مار بد و مضرت رساند هیچ حیوانی است
گرد او نگردد و اگر بیشتر احتیاط باید چیز یا برتن خود و جامه که حشرات از آن نفرت کنند و گرد بزنند و اگر
حیوانات مثل مژه خانگی و گرد و طاقس و هر چه در تعلق و گنگام و مرغیان و عقیده و گوندن و مار خورد
خارشت و راس و در مقام خود نگا هدارند حشرات از آنها گریزان باشند و هر چه ظاهر شود و ایشان
رفع آن کنند و عواستة افرونها که در بطن حشرات و دفع مضرت آنها موثر و موجب باشند خواندن
و جیب بود و تفصیص و در وقت خواب و شبانگاه منصفه آن بیشتر باشد و از او عیب هیچی نیست
آیه الکسی چون بوقت آرام خلق بخوابند سه حرکت است فقط از مضرات و مایات حرکت که تمام
بشارت برگرد و خود و مقام خود بدینند بلفظ کوبه بعون الله تعالی از جمیع آفتها در امان باشند و از
افرونها آنچه از موده و مضرت است نیست زرو که به و یک است میان جبهه و بقل است نکات
سفال که روی هست خند که روی در وی دیوان بکمی و بجای با فرد این بوقت بنام علی بن اعلی بوقت
آرام خلق سه دفعه بخوابند و نیست فقط از مضرات و حرکت بر دستهای خود و بدین سه دم و دستها را
بر چشم زند و نمک سه لایه است چنانچه نه نوبت شود خواب کنند چنانچه از غرق و دلماس در دامن شود
خصوصاً و دیگر حشرات و موشها و شفقت این را در انواع حیدر و تجربه نموده ایم و تا کسی با خلق
تمام تسبیح نکند او را عموم این باور نیاید و دیگر نیست در می ران و در می ان ساد و هر کسی که او
بسیار که اجاد اگر بر حشرات و حیوانات مضرت چیزی بایسموم از قوت آنها و از مکره که بعضی آنها
او را دوست میدارند نزنند و مکره که از آن خورند و مکره که از آن فوع که بگو
آن مکره بشوند و دیگر نزنند و الا تمام بیهوده و در موش این تجربه بسیار کرده اند و اگر بوی هم در خانه
و خورند بکلی از آنجا فرار نمایند و گویند از تریا قات خردل و بار را بکشد و کوبد و کوبد و گفته شد که آب
آن مقرب را بکشد و آبی که خنفل در آن آمیخته باشند یکبار بکشند و چون برگشت بر زمین نزن و بکشد
بر آن جمع شوند و اگر به خارشیت بر چوبی مالند و بنهند هم جمع شوند و اکثر احوال مضرتش را بکشند

و دو گوشت در زیر پنجه کش را بکشد و اگر زیر پنجه در شیر باد و غ یا بنیر می کشند یکسان بران جمع شوند همه
 میرند و خافق سرد بکلب گفته شد در بحث سر و مسمومان ادویه که حشرات و جانوران
 مودعی از بوی آن بگریزند و نیز در پوست تبس و شایخ تنیس و ابل و طلیت و پودینه و نعناع
 سرسک و افیون و مسکه و گاوگرد و در سر که حل کرده و نیز اب فار و فی بوره ساخته و جسد و دگندنا
 و آنچه سیر بوی آن یکسبب بود و چند قطرات پیاز بر برگ خار ایشم و خردل کرده و نوشا در یاز پنجه در سر که
 حل کرده بسیار ادویه که از ماران و حشرات و موزیان بگریزند و خوب انار پنجه سوسن مطلقا
 زبر است و بیرون و سپیم و سوی بز و گا و دو گوشت مطلق و قتل و مورد و سبب پنجه و حب لبنا
 برگ روی و جده و پنجه شست و افیون و شونیز و فردمان و پنجه انگدان سیاه و میوه پوست بضمیمه و یا
 خارشپت بز و البیخ و پودینه کوی سبز حلیت پنجه هر که دینار و پنجه حیوانات تا شرا و پیاز که برست
 یسک نیز و زیر پنجه و تخم شلغم و خردل بسیار ادویه که بر خود مالند برای حشرات و موزیات از
 بوی آنها نفرت کند و بگریزند و مغز خرگوش و مسکه در روغن زیت که اخته میوه اندر روغن زیت
 حل کرده برگ صغیر تازه کوفته اندر روغن زیت آغشته و خوشا نیده و همچنین باز سیر و یا حب الفار
 یا حب المر یا برگ سمح الو یا پنجه انگدان یا حب البلسان یا پنجه ترب یا پنجه حرف هر یک تنها یا بعضی
 خلط کرده و کوفته اندر روغن زیت خوشا نیده و اگر ریوشن گا و دو گوشت تنها یا مالند بضمیمه و یکسک
 و در شونده و گوشت سوخت آنچه بر خود مالند کوفته افیون لبس نکند و عصاره جازی یا خطمی یا شمش آن بر خود
 مالند زنبور نکند و مسکه زبان خود بدندان گرفته باشد زنبور که یک اورا بگذارد و اثر نکند و این را
 تجسده به کرده اند و الله اعلم اما طریق علاج کسانی که زهر بر ایشان وارد
 شده باشد بخوردن و مسکه آن طریق کلی درین باب اطباء یونان و شماع
 ایشان است که چون دریابند که سمی وارد شده پیش از آنکه قوت آن در بدن برانگیزد شود و
 بر آن سستی فرمایند مگر را بچیزهای تریاتی که قوت سم را بشکند و جذب و منع انتشار آن بکند و طلیت
 را یا ری و در دفع آن بسبیل استفراغ مثل طلیخ شبت یا روغن شیره قدری بوداده و گدازد
 و طلیخ آنجسده بار و روغن گا و مسکه و تریاق گل مختوم اندر شیر حل کرده و بپسیدی خروس با آب گرم
 و مسکه و پنجه بز که آن یا حب الفار و مسکه یا روغن شیر در چهار درم باز زده و یکدرم مراد شیر

مل کرده و شباه آنها بعد استسقا و زتی شیر تازه بسیار بخورند تا مضرت باقی زهر را بشکند و تدارک
بعضی فسادات آن نماید و زهر را بخوبی بکشد انگاه آن شیر را دیگر فی فرمایند و باشد که عوض شیر مسکه تازه
غالب خورند گویند که آن نیز مضرت سموم را باز دارد و تخفیف سمای حاد و حریف و اکال و محرر
و مقطع و محففت را و آنجا که بغذا دادن حاجت افتد و کفایت نباشد غذای تریاقی مناسب و غالب
و سبب یا محبت غلبه تریاقات قوت سم باز کوشد و باشد که غذا را نیز باز فی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که
نفسم شود که قوت سم با حشا اسافل رسیده است احتقان فرمایند هم مثل این طبعیهای مذکور و آنجا که
اضطراب صعب و تاسه بسیار پدید آید آب برف پیچ و دروغن گل و سبب و بدان فی فرمایند و اگر تسکین
بیشتر حاجت آید گلاب و کافور و شیره خرفه و اسفند و شیر و صندل اضافه کنند و بر دل و جگر و داغ
نیز از این نوع طلاهای تریاقی بنهند و بعضیهای صیدالای طبند و در آید اسید دارند و هیچ حال نگذارند
که در خواب رو و دیار و دارا محبت آنکه از این حال سم بیشتر اثر کند و سستی غالب نشود و آنجا که
بیوشی میکند یا غافل شود و یا سوسوی صدم می کشد با در دهن او میدهند و در انکیومی جنبانند
و نغره و سخن می آگاهانند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و سم معده او را ایمالند و بهوای سنگین
او را اسطر و مروح میدارند و بهوایا و خانهای عطر و تریاق و لباسها غیر رشک و غیره آلوده میسازند
و اگر اولاً افراطی در قی و یا اسهال سبب فعل سم و یا تریاقی بنهند هم تریاقی حاکس منع آن می کنند
و بعد نقانی که تسکین باقی سم تریاقی قوی می نمایند و اگر زخمی از پیشی سموم و یا ضربت حیوانی
و حشراتی رسیده باشد نخست بر محل زخم تریاقات وضع کنند و بجمه و علق و اسبها و آن سم افانی الحاق
هم از زخم بکشند و کم سازند و بخور آید تریاقات تدارک باقی نمایند و گاهی دلغ را عدیل جلد
دارند و بهمان اصلاح کنند و در سم حشرات به گاهی قطع را از جمله علاجات باشند و اما طریقی
کلیه زو حکمای نه انت که نخست تحقیق نمایند که سم دارد و از چه نوع است اگر از انواع شیش یا سم مار
جمله آنرا با فسون دفع کنند چنانچه همواره فسون آن سم بخورند و بر شیر گاو زرد میدهند و بخورند
و چار دی از صفت شانه علف بلم بر هم بسته از سر لطیف پای او می کشند و فسون میدهند و بعد از آن
بر زمین نیز نهند چنانچه در سبب تپانند کور شد بحکم حضرت ربانی زهر با شیر آمیخته باقی و اسهال
و از زخم زخم بیرون آید و در هر چند سموم بدو شش شده باشد و آسان کرده بدین تدبیر و از آنکه زما

اور انجیزانند و جمال اصلی باز آورند و بعضی که سمیت سسم را قوی یابند در آشتای تریاقیات خوراندند
 و بر زخمهای فزاید و اعطای ایشان است که اگر زهر خورده و دمار گزیده سه روز باشد که مرده باشد
 در انجیزانند و میگویند کسی که بزهر مرده شده و زهر شده و بیوش است و تمام مرده است چون از این
 دست بگذرد و دیگر قابل اصلاح نباشد و از کبار جوگیان شنیدیم که در اول حال چون انسون بر سموم پیروز
 شده و بخوراند و سنویش است که برگرداند اگر داد بر چوب باندل می کشند و بر سر او چادر می کشند
 و از بیرون نشسته طشتی روئین می نوازند و انسون تابشنگ و باصول میخوهند ساعتی را بختبند و و
 می نشینند و همچون بخوبی سخننامه گوید و از زبان انگاه در انسون آن سم را با آن مار را که زخم
 گوشت میدهد و می کشند که که ام زهر یا از که ام مارئی و چرا و بچه نوع برین شخص دارد و شده
 آن از زبان سم میگویند که من سلامم و بچه نوع دارد و شده ام و برین شخص که خودش است و جسته چوبو
 اکنون در انسون الناس میکنند که برو او میرود آن شخص بهوش می آید و گاه هست که سم مار
 از زده و از خایت غصیب بدنی عوض می طلبد تا از اینجا بیرون رود و آنرا جز و چهار پای معین بدو
 حواله می کنند و بدو نقل می کنند فی الساعه این شخص منجیبند و این حیوانی می افتد و هلاک
 میشود و من چندی مار و عقرب و دملک گزیده را دیدیم که با ذون محض خلاص یافتند و چندین
 را دیدیم که بعلایج مذکور خلاص شدند و بسیار بیش خورده را دیدیم که با انسون و شیر و جود و خلاص
 شدند و انسون بیش خورده همان است که سابق در شیر خور دن بیش نگه میشد و اما انسون
 مار گزیده است خس خس او دیده از کارش مار الک مرث کر مار سس کرش از چهار جا
 اکان دست اسکاری الک ملیا پر یکپو دانند و دهر منده واری کو جا کسا المین جا گفت آونس
 جا کر می اما بگری مدین جهری تو زنگری بی کل جودی سس کی اند سسی باب جنا اوست سکر با سه
 او سس جیالک بون او سس جا کر ای سس که انکیا لاس که مادی که انگسایر و اما
 انسون عقرب بسیار گزیده است بجی کجی کالاجی دیو کشتی زهره کجی نوره نوره جادی
 سس مادیو کی مندر لاس که و این انسون را دانه بر کار دیو لا و بخوراند و بزخم کردم میدند
 و کار در افرو می کشند و هر نوع است که تمام شده است که می مند و کار در اسه کرت بزمن می کشند
 عدد دطاق سحر است و آنجا که انسون گزیده نباشد و یا بیشتر ای بعضی فقط دیا موانع موجود باشد

وطلات

و علامات چشم ظهور تریاتی می باید شیر که و خام تازه و تخصیص از گاو درون با فرط می کشند و باید که خط
 همان تریاتی می کشند و ملاحظه رنگ و قوام و بوی آن می کنند اگر غلیظ و متغیر است مگر از سینه مانده
 چند آنکه شیر فی الجمله بحال خود باشد باز آید و رنگش از آن نفرت نکند و شکسته نشاید و اگر نیز بر
 حکم دارد انگاد تریاقات قوی در شیر کرده دهند مثل مشک و شیر خام و جده دارد و فادز هر و چنان
 و سیاه و فلفل و زنجبیل و اشباه اینها آنچه مناسب مسموم بود و آنجا که بغذا حاجت آید
 همین شیر دهند چند آنکه در یابند که زیر بیرون شد و آنجا که در اشغال یابند مسکه گاهی تازه بسیار
 دهند و آنجا که قوت باقی بود و دسم تمام دفع نشده باشد اندکی بر بی مری در شیر گاهی بدهند
 یا با سال یا بقی آنرا بیرون بر و آنجا که حرارتی و سوزش در عروق باشد و غوغ تازه گاو و
 خشک کرده دهند یا تریاتی قوی و بدان تی فرمایند و آنجا که زخمی باشد از حیوانی سبی یا حشر را
 بدان موضع تحت تریاتی قوی مانند مثل سنجک غنیمت و فلفل و اشباه اینها و اگر زخم آنکه
 بود آن محل را گاهی به تیغ یا چند انگاه بماند و گاهی زبور بر آنگند و انگاد تریاقات بسیار
 و آنجا که منوش باشند مثل رس و فلفل و زنجبیل پرورده و زینی او می کشند و او را به حقورند که
 بیاکانند و او را در مقامی مریخ نگاه دارند و هوای آنرا به ستورند که در خوش و مناسب سازند
 و لباس او تریاقات آگانه دارند و او را آب و شیر و طعام در شاخ کرگدن دهند یا در پوست
 کرگدن و یا در شاخ گاو گوی یا در پوست آنها و در میان شیر گاو و یا گوسفند نشانند بهتر گردد و اگر
 در میان بول کند بهتر بود و اگر شیر آنقدر نیابند در میان بول گاو مطلقا یا به مطلق یا به و یا بول
 آدمی محبوس نشانند و گاه بود که آن تریاتی ترتیب کنند از طبع غلفهای تریاتی مثل آنجا که سیر کوفته
 و هبند و گاه لاجیر او سیاه و سپید و شان و جده و کر و کار جونی و دیگر که اشباه اینها و اندر آن
 آبن نشانند و او را به خنجر یا حتی اندران گز از نرند و او را اگر سم دارد از معده تریاقت بود و در شیر و مسکه
 بسیار کنند و تی از تریاق قوی دهند و مراعات قوت دل و حفظ هشا و جده نمایند و اگر بعضی سباع
 و پوانه باشد آن محل به تیغ یا زنده و سنجک بر آن مالند و با فسون و غور اندین مدرات از تریاقات و
 و مسهمات سودا تا چهل و او را مراعات کنند و زخم او را بنگارند که دست شود و بعد از آن تا سال
 او را به سوز و احتیاط نمایند و سرهای هر ماه سهل شود و آهسته و از اعطای ایشان حقوق است که

کلی ساخته اند که میل در چشم هر سمومی که کشنده صحت یا بند هر خدیمی قوی بوده باشد و چون اجزاء
آن با تمام معلوم شده و دانسته اند اعلم نیست و دستور علاج سمومین و معضومین از روی
کلیه هر که این دستور را از امری آورد یا آنکه تریاق و هر سمی را بخصوصه چنانکه ذکر کردیم مستحضر بود
علاج جمله بر دآسان بود و اما چون این علاج امری بغایت عظیم است بد البته تفصیل تدبیر بر سر
و هر طبعی و هر معضومی چنانچه تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور گردد تا بر طالبان شجره
هر یک بودت ضرورت آسان تر بود و دانسته اند اعظم علاج شش خورده بهمان طریق است
که مذکور شد لیکن از ادویه دفع آن آنچه بی اثر بوده قوی است تسکین است و فادر بر مدنی و بشیر
و سیر و زنجبیل و موش و جدار و مرئی و قدید پست را سوس دشتی و پوست بچ کبر و طبن مجنوم
و عجون آن در تریاق اربعه و تخم سیر تخم تربج و حقیقت و زراوند و قرض و تریاق کامل و تریاق
حدیدی علاج فرقیون خورده و آنچه بدان ماند از صمغ حاده تی فرمود
همین که شیر و روغن گاو و شور و امی چرب دادند و در آب سرد نشاندند و بر خطره روغن گل
یا کافور و گلاب دادند و ضا و خشک بزدل و جگر نهاده و جدار و فادر بر حیوانی و غیره
در روغن تازه گاوی دادند پس جویت و سیب و انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب
بود و بچینه های نرم و خشک یا فستقل خسته کردن نافه آید علاج مستقیم و خورده
و آنچه بدان ماند از این نوعیات همچون علاج فرقیون خورده بود و ترشهای قابض چون
آب زاجی و رب ریاح و سیب و سماش و روغن ترش حضرت آن بود و شکسته گرد و علاج
جیال خورده و آنچه بدان ماند از مملات قویه تی فرمودن است بر غیر
گاو و شکر و شور یا ریخت چرب و برنج چرب نرم بخت و گرمی دارن کهنای دست و پا و
شکر و ابر و روغن گاو و شکر چرب کردن و جدار یا فادر بر و مثال آن در روغن تازه گاوی و آن
جهت از افراط اسهال علاج جیال خورده و آنچه بدان ماند
از چیزهای خنک آورنده و قریب است به علاج جیال خورده لیکن بچ در روغن دادن نیز
و انیسون و حبند و ناپید موافق آید و نمک گرم کرده بشکم نهادن و ضا و کردن مناسب بود
با وجود غذا های چرب پیر تازه با غسل نیکو بود و حقه در جسم لازم آید و آنجا که تشنج خشک باشد

علاج تشنج خنک کنند علاج و فایده خوردن و آشامیدن بدان مائده از خان جوانا
 بجز بای چرب و شیرین حذر باید کردن و تشنج و تشنج می و طبع می و تر یا می نکاست
 مرا آنها را از طبع خرمای میهندی و حلقه مناسب است و بعد از خوردن هر می میند بهشت
 و نبیند آهسته تاسی که ده و خبث است میرو و غیر باها اندر نبیند بعد از احتقان بلعبات نافع
 و فراسیون و کرفس و هسته و اسفند را اندر نبیند بعد از احتقان بلعبات نافع آید
 و شیر بای چرب موافق آید علاج افیون خوردن و آشامیدن بدان مائده چرب
 از فخرات و مقنیات می فروست بر و عن گوشت می یا گا و س و بوره و نمک و
 لب از ان عمل آسب و چسبند بای چرب و شیرین دادن بر و عنهای مذکور و حوسه
 شیرین همیشه بود و بعد بیدار شود و زعفران و شک اندر طعماها و شکر بها
 دادن و سیر و شیر و جوز و مغز یا نافع آید و شراب کهن و شیرین با فلفل و دارچینی میند
 و تر یا ق الطین و شتر و بلطوس و جند بیدار و زعفران و بعد از این میند آید اندر
 جلاب و شور و کینج و حلیت و نفع و سداب و تخم سیر و خردل همه موافق بود و گاه بود
 که احتقان گرم مکرر باید کردن و تشنج در علاج بزرگ و تشکران خوردن آن هنگام آن
 به فراغ حقه هر ساعت و شراب شیرین با فلفل و شیر و شکر و این اول جواب بود و اگر که بود
 بسیار بود و درین اندکی و بینی و میدان مناسب بود و پیوسته او را ماییدن موافق باشد
 و عرق آفرنده دادن لازم بود و تیراب فاروقی بر میان سرد و میثانی و کفهای دست پا
 ماییدن نافع باشد علاج حلا و خوردن و آشامیدن بدان مائده از چیزها
 ریش کنند چون کبکچ و اشباه آن است که بر و عن گنجی یا و عن بوز در آب گرم می فرماید
 و بر تمام اعضا می ازین روغنها با میهند و شور بای چرب و بجز چرب بدین روغنهای میهند
 و روغن گنجد انفع بود و هر روز دو نوبت خوراندن حید و ارد و فادر هر دو روغن گادی سائیده
 بس میند بود و درهما و سوز شمارا بر طرف کند و شخصی جهت عظم کت متاسل قدر
 روغن بلا در بران ماییده بود و در روز دوم درم کرده بود و بکوش میبند و اضطراب
 بعد بیک درم او را فرمودم تا قدری روغن گنجد هر ساعت بران میباند و بهر روز

و دوست می خورد و با جلیل فرستاد و برنج چرب بر وزن کف دست خور و جهت حرارت و دفع ناز
 گامی می خورد و پوشش بزودی بکشد و ورم رفع شد اما جرحت در شش آن مدت با صلاح
 آمد و پوستها از او افتاد و برکتش و انعکس شد جهت طلب نفس و هوای شوم علماء راج
 همسدر خورده و آنچه بد آن مانند مرعید شدن دستور کلی است و اگر زخم مار به
 باشد بجهت کشند و زویرا کنند بعد و تریاقات غالب بمانند و شستن آن موضع در اول حال
 مفید بود و علاج زنگار خور و آنچه بد آن مانند از معدنیات جاد و
 محرق و اکال همچون علاج فرعون بود الا آنکه آنجا عوض ترشی شیرینی دهند و در لعابها
 تریاتی میمانند کنند علاج سسم الفار خورده و آنچه بد آن مانند از اجزاء
 که مضاد اند بگوهر خویش بآید آنست که در قی فرمودن بجزئیهای چرب و شیرین بمانند
 و بوره و شیر و جدار یا فادزهر میمانند کنند و اگر با خشم فرستند و رسد خشمهای تریاتی کنند
 مکرر و غذاها چرب خورند و هر سه در هم شده آب گویند نافع است و آنجا که شکم باد کوب
 و یا حبس شود حبیبیال یا سقونیای مهربی دهند اندر مارا لسل آنجا که سبب کنند علاج
 خشت خورده و آنچه بد آن مانند از اجزاء مضرت همین نوع است که در
 تشنج گفته شد لیکن دخت و سجا که آهن چون تفرق شده باشد در بدن حاجت آید
 که هر روز قریب یک مثقال مقناطیس سوده دهند انگاه اسهال فرماید و باشد که حبوب
 چوب بیه مقناطیس دهند اسهال آورد و و بر سطلایای نرم و خشک لازم آید جهت آمار
 بیالقه بلعبات خوراندن و بدان جهت که در نافع آید و سهلی نرم بکشید و ادن هم موافق
 علاج زهر مار خورده و آنچه بد آن مانند از حیوانات مملک بدستور
 علاج مار بود و علاج زهر مار خورده و آنچه بد آن مانند از حیوانات
 محرق و مشرق و مضرت شخصی کم دانش از مریدان شنیده بود که کسی را سگ دیوانه
 بگزید و در ارج سوسیدار و شبی در خواب دید که ابر سگ دیوانه گزید علی الصبح بر خاک
 و در ارج خشک کرده و خاصه پنج عدد از آن دست و پاها را انداخته جایند و سر و بر
 در ساعت زبان و حلق و کامش و رحم گرد و پیشش نهد شد و حرارت و درد و سوزش

و ناله روشن برید آید و تا مسه و افغرا بسیار و بیوشی بکشد و فرمودم تا جبهه و اریه بسیار سائید و
 تهر می در لختش ریخته و قدری با کلنگین در چکانیدند و بز بار و مثانه اش مالیدند و گاهی
 دروغ گاه وی تاز و بخور سپیدند و شیر سپید او ند و ماست کاه و شیر گاه وی با طعام میدادند و هر چه
 از جبهه و اریه بخور و لبش کشود و در دهان کشد اما مدت ها ضعف و هشت و آخر الامر بوست انداخت
 سر تا پاسب و بعد از آن بقوت آمد بیشتر از پیشتر و بعضی علت های گفته داشت مثل قولنج و ضعف
 معده و در دشت و کشابه اینها جمله بدین فعل بر طرف شد و اگر اول جبهه مثانه قصد با سیر
 کنند هم مناسب بود و در لغایهای خنک مفید آید و قی بمسکه و سیر مناسب باشد و حقه بکلیات
 که جبهه و اریه در آن باشد عظیم موافق آید و طبیح انجیر یا شیر یا شنبه و میوه های چرب همه نافع آید و بوی
 باین آینه نیکو بود و وفاد از هر حیوانی در شیر بسیار نافع آید و علاج اریه کثیری خورد و
 و انچه در آن نافع از حیوانات منقض و مورم مزاج و مفید است که بعد از سق و
 تنقیه بسبب قوی از پستان حیوانات شیر مر و طبیح سرطان شهری و گوشت خارشپشت و قون
 و خون بط و بول کمن انسانی و گوشت راس و جمله سود دارد و جبهه و اریه و فاد از هر و انچه ز گوشت آید
 در شیر یا شیر آب موافق بود و چیز های که شش و مثانه را قوت دهد و حجاب را بپوشد و سعال
 در دهن و آستن و غذای چرب بود و شاب بخوردن بر خون با دام و حب الشفا و حافظ است
 و تریاق کامل در شیر حل کرده تمام باشد علاج مار گزیده همان است که در قونین کلیه
 معلوم شد و اسلمه اید باران سخت بد باشد و داغ آن اگر در آن خطری باشد چه ناقص قون
 اولی از مردن باشد و اگر سم مار را مملتی بود یا قطع را مانعی باشد سد طرف بالای زخم
 در ساعت واجب بود تا از بهر سرایت تواند زد و وی کردن انگاه بجهه زیر آزار کشیدن تریاق
 نیکو در حال خوردن سپید و بعد از زل و بران محل انگندان و سپید آنکه تمام زیر کشیده شود که زل و از
 کشیدن آن خون باک نمیشود و بعد از آن سیر غام بسیار گرفته باد و غ کا و طلا کردن و بر محل
 لیس و بر بالا و شیب او نهند و چند کس او میدیم که از سم مار بدین نوع خلاص یافتند سیر خام
 بسیار با خم خور اندین بود و معنی بود از همه علاجات یا ز و گندنا و خردل خوراندن بعبایت شد
 باشد و تریاق کامل و شربانی که افسی در وی افتاده باشد و آبی که خورده مار زکر کردیم و در

تخم ترنج و پنج انگه آن و پاد زهر و جده و اریو و زهر هر سه فی و تریاق فاروق و تریاق اطین و
 سیر و رس و کور اچینی بری و سهیل مرئی و غنیمت اهل و مخلصه و حب ابلسان و گوشت
 آهو و قنار و گوشت خر و خون سنگ پشت و سپر زگور خر و سیر و پیل و تریاق العنصر
 و دیار وید و انفعه جدی و خرگوش و خون قیس و مراره آن و گوشت مار این جمله مفرد و مرکب
 خوردن نهایت آرمود است و ضار و اهل و حب القار و بلوطه و عنبر کنه شور و گوشت
 و عنبر و صنفع شکم شکافته و کلانغ و مرغان شکم شکافته و سرگین سوخته بز و سیر صحر
 کوفته با روغن و یا شراب و پیاز و گندم کوفته و عنصل کوفته بپسند که وید روغن یا شراب جمله
 نافع است مفرد و مرکب و ظار و آب سیر و حلیت و عصاره گندم و جده و اریو که سرشته
 یا خمر فطرس یا هر گلی مختوم بپسند که حل کرده و خون قیس و بز کوی یا جوز کریم و فلفل بپسند که سرشته
 روغن بلسان و روغن بار و روغن عشب و روغن و زرع و پیدار و پیدار و پیدار و پیدار و پیدار
 و جامی و بول رسوخاره و اشال آن و سبکین بپسند که حل کرده و زرا و وید و پنج که بپسند که و
 حل کرده و عصاره مخلصه و شیطان و آب خردل و تخم تره تیزه کوفته و زهر که خوب و تیز آب
 در عصاره گندم و جده و فاد زهر و بول سائیده و زهره گاو و کوهی و عصاره بنگره و عصاره
 فودج جمله آنها مفرد و مرکب مفید آید و شیر گاو و زرد با فراط خوردن چرب است علاج دارد
 که ورم گردن و آنست که در ساعت فلفل سائیده در سکه که حل کرده و ببالند اگر نماند
 که خست از عمل سحر زهر را بیکیدن بسیار با خمر و اشال آن بکشند و اگر ممکن بود اول بالا از آن
 عمل زخم را بپسند و از زهر بالا از زرد و دوسر است همه تن بکنند و بعد و سیر خام کوفته بسیار
 بخورند از پی آن مخطئه خمر دهند و گرم نبوشانند تا عرق کند و اگر رس با فلفل یا جده و اریو
 بهم دهند هم نهایت نافع بود و اگر بر زخم اندک بچسباند آب سوده و ببالند در ساعت دفع کنند
 و هر چند که بد باشد بسیار آرمود است و بهتر ازین دو فلفل و سرکه و از یکیدن بسیار و هر خطئه
 آن آب از دهن دور نگه داشتن علاجی ندیده ام و گوشت شخصی را عرق بدجیل و وضع تن او را
 گزید و او بیکدم خطئه تازه خورد و داند کی مالید در ساعت صحت یافت و عرب گاست که
 خطئه تر قیامد که رهنج از اجبای آن میدهند و نافع می آید و افیون سیی محب است

علاج انگور گلی گزیده آنست که بالاتر از محل تنفس را بنهند و بر زخم و از تر یا قات
 که در جفت مار و عتسب گزیده مذکور شده بمانند و شیر گاوی میسند و فی میفرمایند و اگر بعد خوردن
 شیر او را در جال نشاند چنانکه یکدست و سرد او را از جال بیرون باشد و در آویزند و از آنجا
 میسند و صخر مانند بانی بیشتر آید بهتر بود و کشته تر یا قات خورائیدن نافع بود و آبن و اگر با
 و عسق آوردن مفید آید بسیار را با مالیدن جود و فقط و خورائیدن آن علاج کرد و اگر در
 اول او را از محل لسع تو اند بچیر می کشیدن چنانچه در عقرب و غیره گفته شد بعد چیزی مالیدن او
 او سکه بود شخصی محسب را دیدم که چندین دملک گزیده را بدین افقون علاج کرد آنست
 ذب و بیاعتدای عندی عذنی در اسامه و لکمی حکرم منعی چنانکیش حق حق و بهمان دستور که در
 افقون عقرب گفته شد خواندن اولی بود و علاج تر شود گزیده آب غوره بر گل چکانیده بسیار
 و یا سکه بر گل چکانیدن و چنانکه مالیدن انفع است بسیار و سیر گفته بستان هم مفید است فی القور
 و سیکه زبان خود دیدن آن گزیده و باشد محکم دارد و در زبور که زرد او را بگز و اثر نگذد مجرب است
 گو و کی چند را که در ساعت گزیده بود و گفتم چنین کردند و در خطه در و بر طرف شد و گویند در حال کف
 کشنیز خشک خورد و در ساکن شود و یکدست تخم سنگ و یکدست تخم مرغ گوش بهینست دارد
 و شبانی اینج بردارند بی نافع آید و آب بخاری طلا که در خاصیتی عجیب دارد و افقون و اشباه
 آن بصباره خرفه و غیر آن طلا کردن مفید آید و آن موضع را در آب گرم دشتن خطه نیک نگاه
 در آب شور و سکه نهادن فی الحال در دساکن کند و آرموده است و گسشته طلا کردن نافع
 است علاج خرجه و ساس و فیش گرس مالیدن و خورائیدن تر یا قات است
 از آنچه در مار و عقرب دانسته شد و آشنای سماق و غوره عظیم نافع آید و آب غوره و اسهال فرمودن
 نافع آید و تب را رفع کند و آرموده است اندر نشستن و ببول و ذیل گا و تمام تن شستن بسیار
 نیکو بود و ببولهای دیگر مفید آید و آب شتر خاره و غوره و آب خنظل و آب خاکستر تن شستن
 نافع آید و در کوستان رستد از بل خشک سگ در آتش ترش کرده و مفید بود و بهمان صلاح بسیار
 و قبل از لسع نافع مضرت آن باشد و تر یا ق کامل در آب غوره یا لیمو خوردن بلبایت مفید است
 و عصیر علفهای تریاتی رتن مالیدن و زنی است علاج ملینک گزیده و ترب است بعلاج گزیده

و اصلاح و مرعات زخمهای آن تریاقات و بجهت تا چهل روز لازم آید از بخوش رسیدن
 دست او را پائین بیاورد و آتش که بسیار بر آن زخمها بول کند و از مورچه نیز حفظ باید کرد
 که بسیار بر آید و زخم او را عذاب بکنند و ضما و جگر پلنگ بر زخم او مفید باشد و خوردن
 آن با تریاقی نافع آید و ناممکن باشد او را نباید که آتش که در خواب رود و در خواب
 پلنگ بپزند که زخم و دوا شود و داغ کردن محل زخمها را در اول بقیه سبب مناسب بود
 علاج سیاه گریه که از اسم می باشد که قریب است به علاج پلنگ و او را سه
 نیست و اصلاح زخم کافی است علاج سنگ و دیوانه گریه که آنست که جراثیم
 که از دست او است شود و تا چهل روز بجهت و زخم متصل زخمها را می کشند چند آنکه در پاست که
 کم شد و محل آنرا از افراخته کنند بخارج مناسب و تازه کنند هر روز به واسطه سین و سوزان
 که باقی طلا و ضما و چنانکه در بحث ما گردیده مذکور شد میماند و از آن تریاقات میخورند
 و سبب سودا و اسهال و سردی و سردی و حب جیپال و حب هر بی بسنگ سلیمانی باید در
 مطبوخ افیتون به هم مناسب است و مردمی که خون بسیار دارد و فصد کردن بغایت
 مناسب است تا شش طیکه نگذارند که نظر او بر آن خون افتد و آب و طعام او را در پوست
 همان سنگ یا پوست کفتار یا پوست آهو باید دادن که در ظرفی که قوای کلبه به بین شد
 و اگر در حال محل زخم را داغ کنند بقتله بغایت صواب بود و از آب رسیدن این شود
 روز اول و روز دوم داغ کردن هم منفعت دارد و بعد از آن منشیه بنویسد و داغ سرد
 پیشانی قریب بیان و او را بر و هم نافع بود و در حیوانات خود آرموده است که چون حیوان
 دیوانه گردد و آنرا بر میان دو ابروی حیوان داغ نیکو کنند از دیوانه شدن این گردد و
 مجرب است و اگر تیز آب در بر و ساعت آن موضع مخصوص را سوراخ و مجروح کنند که در
 و ریم بسیار از آن برود و چنانچه در ذیل گفته شد و بغایت نافع آید و اگر مرض اطاعت نباشد
 بحسب الشفاء و هرگز او را به پیش سازند اول و انگاه این عمل کنند و جگر سنگ دیوانه را
 قبل از نفوت و از آب خوردن عظم نافع آید و بعد از آن سین و دیده اند که فرغ را برود و غیر یاب
 سنگ هم بخت مفید آید و شراب و آب حنظل و بنها صنف شیر و شراب همچنین بود و او را همواره

گرم باید داشتن چنانچه عرق کند و از سر محافظ باید کرد و اگر مانده که سر را در بدن نشاند
 و تریاق بعضی در قیاب غلظت از موده است و دوا می فرارینجی به جهت جلیس بول و آوردن
 به میان میست و بیان آن در اجزای آن میخون است و قانی کرد و نخواهد شد و او که
 آن بود که چون او را آب و شراب خواهند که دهند و نصف کنند و در از موم و غیر آن
 و کسر آنرا در دهن او کنند و از جای دور آب در دهن او کنند که او بسیند و بهیچ حال آب
 مائعات و آئینه چیزهای روشن که در چیزهای نماید و رطوبت او نباید آوردن که سنگ در آن
 بیند و خوف کنند و مرض بیشتر شود و گفته اند که بخت رفع عطش و منع احتراق اخلاط و اگر
 از آب مستخرج باشد از موم و عقیقه و نظرهای محذوف سازند و آب کنند و او را حل کنند
 تا آنرا فرو برد و گاه بود که گاهی با کراهت قدسی آب از لوله اندک در حلق ریختن و یا سهل
 توان دادن و از حرارت هلاک نکرد و در کمر و فم معده و اعضاء و باقی خاک باید نهادن و
 و بر میان سر خنای نشاند و سر که در دهن گل و آب کاسنی طلا کردن تا عطش او کسر نشود و در آنجا
 ضعیف و مرغانه فهم شود و در آب زن باید نشان دادن و بعد از آنکه دوا می ضرایح یا تریاقی
 خورده باشد خنده اند که در آب زن بول کند و آن زن اگر مایه فاطمه او بود و چند نفس را
 دیده اند که بعد از ترسیدن آب بهیچ خلاص شده اند بعلال لیکن آنها را آدمی گزیده بود و
 دیوانه ساخته و من چندین بار دیدم که در چهلیم چیل بچه بالبول کردند و خلاص نیستند و بعد
 از آب ترسیده بودند و اندک شخصی آخر دیوانه گزید و بیبسی باهر او را چهل روز مسداشت
 بود و در هر سه روز یک نوبت میداد و تریاقات میخورید و در چهلیم چیل کرد و خورد و از
 سر ذکر او بیرون آمد و صحت یافت و بسیار شجره شده که سنگ دیوانه گزیده و چون در
 او ابل از میان بایستی شخصی که او در آن حال بوده و صحت نیست گذر نیده و اندک بهیست
 بچکر و ده صحت یافته و آیه خاک لایه کهنه خوش کند و در او غشته باشد خود سید در قرع
 از آب و کیک کردن عنبه و غلظت نافع آید از موده است و جدواری و کیمیا که خوردن و بر زخم
 مالیدن غلظت نافع است و مشغول داشتن مریض بلع با و چیزهای شایان که بخت نافع است
 و نقل بود و مقام بسیار مناسب است و سنگ کشتن چنانکه او را معلوم شود و بهیچ است

و مسلستک بیمانی و افتخار و فلس و بلیک یا و نبات موافق است اگر توان دان
و گویند جنبیا را و نیم سلطان تحت نافع است و نبات چند و ما هو دانه با هم سرشته
منفست است و دل رنگ و دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و در غن غن
و در غن در ارج بر ز بار لیدن جبت الم نبات نیکو بود و اگر از بول هر روز غن غن
بر ناستاد و بخورند نافع است و نبات گرج و دیوانه گزنده و نبات آلان
هم نبات گرج و دیوانه گزنده نافع است و در جلد اینها غن نافع آید و شجر به پیوسته
که از چناب صاحب این بلاد را می کند نافع آید اگر سفت عدد کسی بخورد و یکشنبه بعد از
عصر قطعا بر و موثر نماید و اینها و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب

باب بیست و چهارم

در بیان بعضی ترکیب که شده اند در معالجات و در کتب طبایع و مالک این مسطور است
و با آنکه مفتت آنها نیست با مراض فی الجملة عمومی دارد و بعضی از آنها و حفظ صحت بیشتر
و خلیه تمام دارند و ستمند جمله آنها بکثرت اهل هند است و اینها و این شامل است بر معالجات
و سفوفات و سملات و شجره و ادویه و تیزابها و اما معالجات و شجره و ادویه و تیزابها
این همچون از مختصرات حضرت است مد ظله العالی چون اکثر اشومان آن بطریق حب است
بدین مودوم گشته اجزاء ترکیب آن بگیرند و تبدیل یک جز را و اند چینی جزو
جزو مثل سه جز و جمله را و ق و حل نرم کرده با د و برابر آن غسل همچون کنند و نگاه دارند
و هرگاه خواهند بکار دارند وقت آن تا عمر طبیقی باقی بود همچون شرف قاف
هم از مختصرات حضرت است و جنت نسبت بفرقان آنست که اجزای بر سبیل تمیز ترک
بعد دودره کلام الله تعالی تالیف یافته و الله اعلم اجزای ترکیب آن بگیرند
اصل سوسن الکلی الملک آئین و مرزگوش با بونج حلیت جده و دیار و دیه کاوش
فلوسوک نیم سوخته را از باغ سد آب غو و سبیل زرشک خاک تخم نیک آرزو زرشک
مارچه ناخواه زمره خرو و سبیل بلوطه آن انشور پوست رنج تخم غو و دیار صند

ریزد لعل شش درم گاو زبان سه درم عنبر اشوب دو درم مشک یک درم صندل اسپید
 دو درم پنج عنبری از هر یکی چهار درم آمله مقشر و زرنبا و از هر یکی سه درم و نیم گل سرخ هشت درم
 عرق بید آفتقد اگر که جمله بآن سرشته گردد و پس جمله را بدستور گرفته و بخیته بعرق بید بسروشند
 و سر خشک کرده و در شراب سبب شیرین محجون کنند و نگاه دارند شراب متغای بود
 حافظ الصحت این ترکیب از مخترعات مصنف است اجزاء ترکیب آن
 بگیر و سیل و دار چینی با دیان جزو با از هر یکی یک درم و مشک یکی جزوی مصطلک و دوز و کند و یک
 نیم جزو با مثل بر آب جوی حله را کوفته و بخیته بعل سجون کنند و هرگاه خواهد بکار بند شراب
 مقدار خودی بزرگ بود و بزرگان بود وقت این دو نیم بطبعی پس در تریاق اخص هم
 از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند چندید شر حتم سلطان بچاک
 سیاه گشته از هر یکی یک جزو و زرنج پیتر مایه سنگ پیتر مایه آه و سلطان محرق فلفل تر فلفل
 و از چینی مشک از هر یکی دو جزو و خطبیا نا جگر سنگ دیوانه از هر یکی شش جزو و زعفران انگی
 و نیم فیون عشره جمله در ارج دست پایی انداخته بیست عدد و ماش مقشر مقابل در ارج خاک لانه حسن کرد
 و در ارج جوی تخت در ارج را با بکاش مقشر و فیون و قرفل و زعفران و دار چینی نیکو بکوبند
 و با هم به بیزند نرم و خاک لانه حسن کرد و در آب گرم کیشب آشته کنند نگاه صاف آردا بر دارند
 و آن بخیته در ارج بدان خیس کنند پس سیاه و بچاک و فلفل و زرنج و مشک را با هم بکوبند
 و به بیزند نرم آردا و نیز بچند کور بسروشند نگاه پیتر مایه و سلطان محرق و جگر سنگ خطبیا نا
 و چشم سلطان را با هم بکوبند و نرم به بیزند و با آب مذکور بسروشند پس جمله را با هم بسیار و حق
 کشته نگاه جمله را خشک شسته بخون بزار و بر بسروشند و قرصها در سایه خشک کنند و نگاه دارند
 شعله بی کشقال بود با تخم یا آب گرم یا شیر گاو یا تنه هر روز تا جمل و زکند تریاق کامل
 از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند سیاه گشته زرنج بچاک از هر یک
 یک جزو و زرا و ندر سرخ فاد زهر حیوانی معدنی مرکبی زنجبیل فلفل تر فلفل بود و مشک تخم فرد و گوشت
 افی و خون کشت از هر یکی دو جزو و زرا سیون پنج انگدان تخم زرنج گوشت مخلوطه قطیب ابل
 انزله هدی انزله خرگوش از هر یکی سه جزو و فاد زهر حیوانی جد و ارج کثیر و چینی خطبیا نا از هر یک

چهار جزو مثل نصف مجموع خون شش مجموع اول گوشه‌ها را نرم بکوبند و قصبه بایل را
 همچنان خشک بچوب ساسی زنند و در آتش بکوبند پس تخمها را آبان بکوبند پس در صینی و
 پوست کثیر و سیخ انگهدان و زنجبیل را نرم بکوبند و با آنها ضم که ده دق کنند و پخته بعد به سیاب
 و چنگاک و زریخ و فلفل و قز نقل و مشک را با هم حقی کرده بخوان کشف صلا کنند نگاه بسته
 احجار او و پیرا حق و حل کرده با آن ضم کنند و بسیار با هم نرم نرم بسایند و بچوب کنند جمله را
 بخون شش بسپارند و چند آن حق و صلا بکنند که با هم خشک شود انگه و جمله را بسپارند و بخون
 در ظرف قلعی کرده در شب چون نگاه دارند و بعد شش ماه احتمال نماینده شترتی از نیم درم بود
 تا یک درم و نیم قوت وی طبع طبیعی شد **ترکیب پنجم** در بیکر نگل از نیم درم
 فادر جویانی یک درم سیاه کشته ده درم چنگاک یک درم جمله را بسایند و با هم بخون بنهار خور
 بسپارند و قز صها کرده بسیار خشک کنند و نگاه دارند شترتی دو دانگ از آن بود و آخره
ترکیب آن از مخترعات مصنف هر یک **العمر** از این **ترکیب** بگیرند
 بلا در یک جزو کنی بنفید و جزو فلفل و قز نقل و دار چینی از هر یکی سه جزو و مشک نصف
 جزوی بلیله بلیله از هر یکی چهار جزو و جزو مثل نصف مجموع اول بلا در یک درم با هم حقی نمایند
 و انگه باقی را کوفته بختیه با آن ضم کنند و بسپارند و شترتی چند خند و تی بود و همسر و
 محروم بر سر طعام و میر و در ناشتا کور را چوبی **ترکیب** این نسبت از مخترعات اهل
 و حکیمی که این ترکیب کرده کور را چوبی نام داشته و بری حسب را گویند چون بر سخن ایشان از گونه
 است لفظ بری را موخر داشته مجموع را نام این حسب داشته اند و اجزای آن زبان خود
 بنظم آورده برین وجه **ترکیب** ریس گندک زهر تار تار کثا شنکار اسپیال
 بهنگر ایند مون بری جو سب روگ کا موری کور را چوبی بری ریس زمین را گویند و بر
 چنگاک را گویند و گندک گوگرد را گویند و بلغتی دیگر و هر تار زریخ را گویند و تر بلا یعنی اطریفل
 صغیر که آن مجموع بلیله و بلیله و آله است و تر کثا و روی آس بود که آن مجموع فلفل
 و زنجبیل و زرد چوب است و شنکار یعنی شنکار اسپیال و بهنگر معلوم است بنده و آن
 یعنی شصت و چهار او بسیار است باز گونه ردگ یعنی علت نکاحی را موری یعنی مسیه و

ترکیب آن بگیرند از مغز و بر دوائی کچر را لایه لایه اگر آن غصه آید آن باید که فستق
آن مفتد را که حله او دید بر آن سرشته شود پس سیاه را با هر تار و گندک سحق و سلاطیه شود
کنند چندانکه تمام خاک شود انگا و پیش را از تر گشت آب بهنگر آب سرشته و جدا سازند هر یک
بمستد از خود می آید و بولت حاجت جوی بر بالامی طعام چوب خورد و مرضی با هر چه مناسب
بود خورد و تنها نیز توان خورد و محافظت با این سپید چنان باید کرد که بارش نریخت
مقرر شده و اگر خواهد که اسهال کمتر کند بسیار کمتر کنند و اگر بهنگر آید درین ملک
عرض آن برگ کرک کند حلوائی پلا دریم از مخترعات اهل هند اجزاء
ترکیب آن بگیرند روشن پلا در یکجور دروغن کنند و برابر آن و آرد و سیر خوب
بدان آب سرشته اند که دستور حلوائی است پس عمل مصفی بر آن بریزند مقدار کفایت
انگا و فلفل و زنجبیل و دارچینی و بادیان و جوز بود و قرضل از هر یک یک جز و ساسیه
و بخینه بر آن ریزند و نیکو هم آردند و هر دوزده مثقال سیخ و زنجبیل و امی جوز و مائل هم
از مخترعات حکمای هند اجزاء ترکیب آن بگیرند تا ثور و نیم من و نیکو بوبند
در پنج من شیر اندازند و قدری آب در شیر کنند و زنجبیل و شانه چندانکه آب بر دوسپس آنرا
پیا لایه و مایه زنند چون به بند و پستور سکه آرد بگیرند و نصف آن صفر و صلی خام با و را
ببندد از غسل سرشته از آرد سید و حلوائی چون از آتش بریزند و شستن عشر مجموع و آرد
و جوز بود و بادیان کوفته بخینه بر آن ریزند و کمی قال زعفران سوده بدان خورند که گندم و انگا
دارند هر دوزده مثقال سیخ و زنجبیل و امی طبعیت متعلق است همچون آب شربت
هم از مخترعات اهل هند اجزاء ترکیب آن بگیرند خشت اکید و ده جز و بلبله و
بلبله و آمله از هر یک سه جز و بهمن و مقشر و زنجبیل و فلفل و جوز بود و قرضل از هر یک
یک جز و ساسیه و مرکب و تخم خشت از هر یک چهار جز و بسیار خسته و پاک کرده و عشر حب
تا ثور و نصف مجموع جمله را کوفته بخینه نیکو خلط کرده و غسل گیرند بدستور نگاهدارند
و شیرینی و و شقال بر ناستا گویند قوت جوانی و سیاهی موی نگا بر آرد و چون سیاه
از مخترعات مصنف اجزاء ترکیب آن بگیرند سیاه ده درم سنون نقوی

بنده نام افغان و شکیل از برکی و درم گرفته و خجسته سیاه را با ناکش لوبل و لیون سجون ساز
 شریقی و در خود سبزه شش گوش از خمر عات حضرت بنایت نمید بود آخر
 ترکیب آن بگیرند و سبزه که در دایره ای از هر یکی و شقال غفلت شقالی زرغون
 ربع جدوی افیون نیدرم جمله را گرفته و خجسته لوبل را بشند و سقوفات کبک این شغوفت
 از خمر عات حکمای ابل بند است و کن این خجسته احد بدست چون انجم اجزای آن این و آن
 خجسته است بر آن مودوم گشته اجزا است ترکیب آن بگیرند و خجسته احد بدست است
 که خواهند در دست شقال از آن کن سقوف و قنول و قنول و جوز بود و قنول و قنول
 و همین شش از هر یکی که شقال گرفته و خجسته نمکنند و با هم بسیار خلط نمایند نگاه در هر یک
 شقال و خجسته از یک گوش پاک کن سبزه در دست ختم کنند و در هر دو شقال بگیرند و خجسته
 پاک کرده ختم کنند و بسیار با آن بکوبند و سقوف و جمله را با هم بپزند و نگاه دارند شریقی
 از آن دو دانگ بود و نایم درم تا یک درم هر روز یک وقت باید و وقت مردم خجسته مزاج
 و سبزه طعام مردم محرر مزاج را داد اما سقوف و مردم قوی مزاج را و سبزه و از آن شش است
 و بوقت خواب هم نمیکند و بعد از غذا و بیشتر هم تواند خوردن و از دو درم زیاد نشود و آن
 نیز بد و دفعه تواند خوردن و پر پیاز آن بچوب پیاز زینج بود و در سقوف بود و یکی را کس
 گویند و دیگر را هارس و سبزه در سقوف بود و خجسته و سقوف آن از خمر عات حکمای
 بدست اجزای سبزه در سقوف و ترکیب آن بگیرند و قنول گرفته و شکیل از سبزه
 و شقال میش قوی شقال غفلت در از بوج پاک که آنرا بشند یا با کپوری گویند و سقوف و سقوف
 از هر یک شقال عاقر قرحا یک شقال سه شقال نشاد و سبزه محلول شقال زیره و نایم و از
 بر یک شقال شقال جمله را با هم سقوف نمکنند و بجل نمایند و سقوف و نگاه دارند و سقوف
 گوگرد و زینج اجزای سبزه در سقوف و سقوف و ترکیب آن بگیرند و سقوف و شقال
 و شقال در دست تخم مرغ و سقوف گرفته و از هر یکی شقال پیله سیاه بزرگ و زینجیل و
 بود که از سقوف از هر یکی یک شقال و سقوف عاقر قرحا جمله را در سقوف نمکنند و سقوف
 بگذراند و نگاه دارند و بعضی گوگرد و زینج و سقوف و زینج و از هر یکی نیم درم ختم کنند

اجزای سر در سر و ترکیب آن بگیرند بچاک اعلا و قنفل از هر یک
یک شقال زنجبیل و دو شقال فلفل کمر و سیاه سه شقال جله را با هم دق و حق نموده اولت
نیم گشت بگذرانند و نگاه دارند و بعضی بجهت قوت باده از او بیه با حسیب بنی با این ضم کنند
و باید که در عین گرفتن سوم قبل از غلط بینی و دست را از آن آلوده شدن بگردان نگاه دارند و حق
اولا بتراف فلفل حق نمیکند نگاه بیاورید که هم بدان گشته گرد و بعضی بجهت مغز قوت
آن فلفل ضعیفند و آن غلط است چه فلفل چیزیکه سمیت آنرا بشکنند و قوت آنرا کم کنند نیست
لیکن لعنه العاده مختار اند و آنجا که قوت او در از زیاد و طلبند فلفل کمتر کنند و هم بیشتر و اگر
ضم ضعیف یا کثرت باشد اجزای قناله کم باید کرد و آن اجزای چهار رس و ترکیب آن
بگیرند اجزای سر در سر کبیر شبر طیکه بچاک و یک شقال و نیم کنند و فلفل را اندک شقال
سازند و باقی بحال خود باشد و از اشعار منقول از هر یکی سبع بحسب نوع ضم کنند و با هم دق و حق
کنند و نگاه دارند و شربت این بسیار باشد از سر در سر لیکن بر سر آن همان بود و در
خوردن همان و بعضی بیش اول سبزند و نگاه داخل جله میازند و گویند که آن اسلم است
سقوط مقوی و اجزای ترکیب آن از مختصرات مصنف بود و بگیرند و این
و بادیان و مصطکی از همه برابر و جله را دق و حق نمیکند و بپزند و نگاه دارند و جهت اطفال
گاه یکی جزو نبات اضافه کنند و شربتی آن مقدار که یک نوبت بسره گشت برادر و تمام
و دو کت برداشتن نیز بعضی را اجازت است و اطفال نصف آن کافی بود و سقوط اطفال
از مختصرات مجربان و بارها اجزای ترکیب آن بگیرند بیه زرد و مصطکی و خلط
بیر و نی پسند از هر یک یکجز و بادیان و پوست نارنج و پوست انار شیرین از هر یکی نیم سبز
جمله را با هم دق و حق ببار یک کرد و نگاه دارند گاهی بی آب و گاهی در آب و گاهی در عصبیه
فراگانه بودت حاجت بخورند و اگر جهت غلبت اطفال نصف جله قنده اضافه کنند شاید
و دیگر مر و در سنگ و بادیان و قنده از هر یک دو دانگ سائید و در آب خیار با دیگر
و سبب ترش به بند و این یک شربت بود و الله اعلم اما معملات حبیبیه
از مختصرات حضرت است مظهر العالی اجزای ترکیب آن بگیرند بیه بیه و

و پاک کرده آنچه خواهد و بعد و هر مغزی یک پله سیاه کوچک که آنرا موزیک گویند کوفته و نیم بسته
 با آن نیکو بکوبند و بر آب جوش آورده و پنج سفید با آن نیکو خلط کنند و جمله را با آب لیمو یا غوره
 بسیار در حق کنند در دوا و کنگرین انگاه جها سازند هر یک بمقدار خود و کنگری بخار آن
 در سایه خشک کرده و شربت جوی بود و این حب با سهال و غیر طوبت فاضله معده و خلط
 لزج و بلغم شور و صندرای طی و قلیل سودا دفع کند و در اندک و در شب حل کرده بر آب
 تنوخ و آب دوان نیکو تر کند حب سفید از مخترعات نصف اجزاء
 ترکیب آن بگیرند از حب جها سازند و بعد وی بر حب یکصد بر حب
 ضم کرده بکوبند و با آب لیمو سه شته جها سازند و حکایت از اول شته بی حب بود و در سهال
 جمله خلط فاسد قوی بود و شفقت این بیشتر از جها باشد چه از اعماق جبهه و فاضل با غم
 و سودای شته که می کشد و به سبب دفع میکند و بی بیشتر آورد و از آنجا که در طبع مسهل است
 مخترعات نصف بگیرند و در غن چینیال سه درم سوم سفید یک درم و یکدانش نرم سوم را
 اندران گذارند و نیم درم پله سیاه سوده و یکدانش پیر بی کوفته و نرم بسته اندران بزنند
 و نیک بهم برآوردند شربت یک گوش کن پاک بود و نوعی دیگر از مخترعات نصف اجزای ترکیب
 آن بگیرند شیری که بر بی اندران ترکیب کرده اند چنانچه حل شود و آن مذکور گردد و آن کشیده را
 ببندند و بعد به کعبه سکه آنرا بگیرند و در هر درم از آن سه درم سوم سفید بگذارند و در هر درم
 نیم پله سیاه و یک مغز چینیال ترتیب کرده کوفته و نیم بسته بریزند و به نیک خلط کنند سر کوی
 پاک کن بود و سهال و بی با فراط آورد و از هر خلطی فاسد سختی نیک دفع کند و قوی و طبع
 از مخترعات حکما سه اجزاء ترکیب آن بگیرند و در غن چینیال و در هر درم
 که بر بی در و شیده یک درم سوم صافی یک درم جمله در آب آتش نرم بگذارند و نگه دارند و شربت
 نصف گوش پاک کن باشد و ادوی آن بود که این قیر و کسار بر قدری نهند نان مالیده
 بلک کنند و بد آن مقدار قیر و کسار بمقتضای سیاه مقرر شده و الا بعضی نرم قوی علاج
 هستند که طبع ایشان بیشتر از این طلبه مسهل است از مخترعات نصف
 اجزاء ترکیب آن بگیرند حب لیسیل هندی شتا دانه و آنرا شربت در غن

و صلیح برآورند و نرم بپایند و یکد انگ از خمبیل و دو دو انگ بر ریزند پس پی و سیدرم کل خشک
همه سه ده و پنج شته با آن خلط کنند و در آب نیکو کم بپاشند چاه یک شربت بود و اگر گرس
کنند در گلاب بپاشند بغم لزوج و آب زرد و سودا بیاورد و سهولت در سینه
سنگ سیلیانی هم از منفعات است و اگر استند و شربت کبیر
گیرند سنگ سیلیانی که از کاشان می آورند و کاسه را بر آن رنگ نیکو می کنند آنرا
حبس از منی گویند آن کی لا جرم می نماید و در صلبه سیاه بزرگ نیکو درم حله را کوفته و
اندر روغن بادام مالند آن مقدار که بجمیع اجزای آن رسد و انگشتان در صلبه
و بایر شغال از آن یک حبس می کنند و حله را بسبل چهار سیر بسزند شربت از آن دو درم بود
اگر یار او یک درم ضمغار حبس ساخته و یا در مطبوخی انقیون با سهال سودا و اخلاط لزوج دفع کند
و اسهل بود و از سهولات عامه و سنگ و منه که در جبال این ملک یا بنه همین نوع عمل کند بلکه بهتر
و ترتیب سهل آن نیز همین نوع باشد و اگر لا جرم و یک و نیم آن در جبال کند هم قوی باشد
منفعات اجزای ترکیب آن بگیرند رب سیاه سیاه و ده درم رب انقیون و ده درم
رب بزرگ و دو درم و نیم حله را بپایند و بسبل بسزند شربت از یک درم بود و دو درم از در گلاب
اسمال شود و اخلاط غلیظه و صفرا می محو و خسته که بچند و اگر یک درم صفرا می شود با مجموع ختم کرد
بچسل با آب لیمو بسزند و در می و نیم در سکنجبین و در می و اشال آن بدهند صفرا می خسته که
بر اند و بغایت مصلح فرا جای سوداوی طبعین و پیچولی هم از منفعات است و اگر
ترکیب آن بگیرند عذاب بیت عدد و دو آلومی بخار و غیر آن سه عدد و پنج عدد
کل سبز و دو درم نمک را دو جوش دهند و انگاه آنرا بپایند و ده درم فلوک بنیاز شربت از آن حل
کنند و یا لایند باز مقدار نیم قاشق بزرگ روغن بادام بر آن ریزند شربت بود و تمام خلط لزوج
و سودا و صفرا می خسته و قیاد و درم سودا می را عظیم موافق بود و اگر یک درم انقیون
و سه درم و سه همراه گل نمک در آن بپاشند سهیل نیکو شود و سودا و صفرا نیز دفع کند و اگر
مستقر خراسان است و ای ترکیب آن بگیرند آلومی و سیر قشندی و سیر شربت و آب
آغشته کنند و شیر شربت بیت شغال در گلاب آغشته کنند و بوقت صبح و عصر و گوناگون بپاشند

و بیایا آنرا شیر خشک را نیز بیالایند و بدان خلط گشته و بخورند این یک شربت بود و حمله را بیاورد
از یک سیاله زیاده نباشد و اگر چهار درم سنار یکی درین گلاب یا شیر خشک آغشته کنند نصف را
بیشتر آورد و وقت اسهال و بی زیاده شود و کدو کان و حیدر اتر اعظم نافع آید طبعش سرد است
هم از خمریات نصف اجزاء می ترکیب آن بگیرند عصیر غوره یک سیاله و سیب درم نیم
در آن آغشته کنند و صاف بیالایند و بخورند یک شربت بود و صفرا و طریبات محدود و اعمار را
براند اما شربت نفع شرف صغیر از خمریات اهل ملک ری اجزاء
ترکیب آن بگیرند اصل سوسن دو عدد و بمقدار شربتی پوست بچ کاسنی تروده درم نیم
بچ بادیان تریت درم پنج کرفس خرد درم غناب بیت و یک عدد و امرود و سیب و بی از
هر یک یکی که در نیم خرد درم نارنجی نفع نعلب یکدسته آب یک انار شیرین که یک و یک انار
ترش که یک سر که نیم سیاله شده و ایلوج که یک و چاشنی شود و ادون پنجه مار انیکو فته و درم نیم آب
اندازند و بچشانند و بعد ساعتی غناب و تخم کر و نیم و پوست نارنج بنیدازند و بعد از ساعتی نفع
در آن کنند و بعد نیم ساعت که بچشانند جمله احوال کنند و باقی اجزاء را بنیدازند و چاشنی کرده
بقوام آورند و درم سوسنی کاسنی گاه در اند شربتی بود و نفع شرف کس از خمریات
نصف درم مظهر العالی اجزاء می ترکیب آن بگیرند پوست بچ کمر درم نیم
بچ بادیان سی درم پوست بچ کاسنی بیت و درم اصل پرورس و بعد و بمقدار شربتی بزر بادیان
سی درم بزر ناخود بزر کاسنی و سیاله تخم از هر یکی بخرد درم نفع تر و کشفه سرخ پانزده درم
سیب امرود و شفتالو آکو و بی از هر یکی سه عدد و مارالمان و سر که پس از هر یکی یک سیاله
آب سماق نیم سیاله شده و تسند آن بمقدار که چاشنی شود و بقوام آید اول اصول را انیکو ب
درنج من آب خراسان بچشانند ساعتی نیک بعد و سیو یا ممتی شمر و آلو و زرشک و غناب و بی
و نیز و آنجیر بچشانند ساعتی نیک انگاه بدست ماسیده جمله را بیالایند انگاه نفع و تخم مار در آن
و بچشانند بعد از ساعتی آب انار و دو شتاب و سماق و سر که بریزند و اندک بچشانند انگاه جمله
باز پاک بیالایند و تسند و تسند و بقوام آورند و چون از آتش برسد از درق نفع شرف
سه درم و در آن ریزند و بهم بر آورند و خاک ساخته نگاه در آن در آتش جوشیدن هر گاه

و در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید آنکه عمل بر نهند و بقوام غلیظ آید و در کوبشیرینی داخل بود
 است تپاله با نایبه نیمه طعمه خورند و غلیظ نافع آید شش است مصلحت که از مخمرات اهل
 از اسهال ترکیب آن بگیرند آب انارین و آب سیب و آب بی و آب جگر و آب
 زرشک از هر یکی یک جز و گلاب با یک جز و نیم آب بهند و آنه و چند شاخ نعنای و نیم جز و بادیا
 در ظرف سنگین بچوشانند تا به نیمه آید پس قند بر نهند و بقوام آورند در جبین برداشتن برابر و جز
 مصلحت سوده بر آن بریزند و بر هم زنند و نگا دارند شربتی غلیظ نیمه طعمه بود گوگرد کوشش در کوب
 از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند آب بهند و آنه شیرین آب انار شیرین آب
 انار ترش برابر جمله و ظرف سنگین بچوشند تا بقوام آید در یک من از آن بوزن خراسان
 دو سه مصلحت سوده و یک سیر قند نقل سوده و نیمه بر افکنند و بهم بریزند و نگا دارند
 شد حتی پنج نخلت از آن بود گوگرد کوشش قوا که از مخمرات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند عصاره شیرین عصاره شیرین عصاره خربزه شیرین عصاره امرو شیرین
 عصاره زرشک عصاره غوره عصاره حاض تریج عصاره حاض لیمو آب رمانین از هر یکی یک جز و
 صندل سوده با ناصفه آن گلاب آغشته شده سه جز و جمله را در ظرف سنگین با هم بچوشانند
 محله نیک کنند آن مقدار نهند که زود و بقوام غلیظ آید و بسته گردد و بدستور جوارش در وقت
 ریختن بر تخت در ده بگذرد مصلحت سوده و خطا کنند و بریزند اما او جان و من اگر است
 از مخمرات حضرت مظهره العالی است ترکیب آن بگیرند با لونه و قیثوم
 و عجب و دافنه شیرین گل سرخ خشک از هر یکی بیت درم فودج شری و حصار از هر یکی درم
 تخم شبت و سیاه دانه و قشای و کاه از هر یکی پانزده درم حب النیل شبت درم قشر اصل
 جوز قشر اصل کبر از هر یکی هجده درم جوز باش و اصل مخلصه از هر یکی سیجده درم تخم مخلصه سجدیم
 جله را نیکوب و پنج من آب بچوشانند پس تخمها را در افکنند و ساعتی نیکو بچوشانند و در آخر
 کل را اینگونه کساعتی بچوشانند پس حب النیل را نیکوب و باقی غلظتها را در افکنند غیر کل
 و بچوشانند و در آخر کل را اینگونه و در جوشی بپزند و با لایند و آب باید که یک من باشد و
 و انگاه ده سیر روغن زیت و ده سیر روغن کرچک و ده سیر روغن کنجد و ده سیر روغن شمشاد و ده سیر روغن

و درم سحر شانه یا آب بارود در روغن یا نه انگار بخورم گل قیوم گرفته در آن ریزند و گاه دارند
و سحر سحر از مختصات صنف اجزاء ترکیب آن گیسو رنده الطین کین ملخ
یک سن نبات و انحر و تیکوخته و دمن در دمن آب میزنند چند اندک نرم گرد و مهر اشود پس
آنرا بیا لایند و باز و تر گس تیکوخته و دمن و تخم انحر و و شبت سیر و تخم خرد و نیکو فتنه سیر کرب
یک سیر زفت سه سیر شیر خرمی در فنگند و چندان بچوشانند که آب تا کین آید آنرا اصابت
بیا لایند و سه سیر روغن بلبل در چنبره گرفته سبب سیر و روغن کنجد آینهخته اندر آن ریزند و نرم سحر شانه
تا آب برود و روغن بماند و این برضو مالند و نه او است نمایند در موضع گرم فریستند و اگر شراب
تن مالند بهترین نافع بود و باد و در هوا و بدر تحلیل کند مجرب است و همین لیست اصل
از مختصات صنف اجزاء ترکیب آن بگیرند مار سیاه یا اغنی را سر و دم آن
دیاره در شکم کنند و او را بر روغن شبت اندازند و بعد در آفتاب تابستان چیل و در پرورند
و آنکه در آب شبت بچوشانند و بیا لایند و روغن کنجد بر آنگند و نرم سحر شانه تا آب برود و در
بر اندازند و در این روغن تحلیل اکثر و در مای صلب کند تخفیف از مفاصل و در این الا و جماع
از مختصات صنف اجزاء ترکیب آن بگیرند غلت ج تا توره گرفته و
تا توره و تیکوخته یک سن در آب برستور بچوشان چون نیک بچخته شود بالای وی عشر آن آب
مستقیم تا توره گرفته در آن اندازد ساعتی بچوشان و دیگر بیا لای پس قدری از روغن پنبه دانه
در انگن و نرم سحر شانه تا آب برود و روغن را نگار دارد و اکثر در دمارا تسکین دهد
چون فایده بماند و از وی آینهخته و رنگ از مختصات حکمای رنگ و مجربان
ایشان اجزاء ترکیب آن بگیرند زیت و مسطکی و در میان هر یکی درم کند و در
مردار سنگ و تو تیا و سفیداج از زیر و صمغ آلو از هر یک حبیب درم زنج سفید و پوست نانچ
و ده توره و ولید و صمغ سر و از هر یکی ده درم چنانچه بخواهد درم زیت را با بخاخاک کنند و دای غیر
جمله را کوفته خیمه آنرا بنیکو با آن خلط کرده یا سقین گل و روغن سید حرک در روغن نبات و روغن شبت
ببرشند و بقدارم قدری چنانکه زیت زنده نشود و گاه دارند و دیگر شی از مجربان است و در آن خواص
و آذری بچایان اجزای ترکیب آن بگیرند سیاه باب بهلی درم مسطکی سی درم کند و سبب درم

هر در سنگ ده درم خا پنجاه درم صمغ صند و پنجاه درم عود قرنی یا زوده درم حله را بجان و ستور
 در زو غنها سه مذکور بر سر شند و نگاه دارند تا من روغن منزه زرد آلود تلخ را بجای دهنه در روغن گل
 فرمودم و انفع بود بر آب و گاه بود که جفت مالیدن بر ریشهای صلب آن زنگار نیز اضافه کنند
 و توتیای هندی بهم بعضی اضافه کنند نافع بود روغن خشخاش چوبه از مخترعات اهل یونان
طریق آن بگیر آجر آب نارسیده و بشکن و پاره ها ساز بمقدار جوز یا دانه ها را در کوزه
 خدای تافته میکن و در روغن زیت کهندی انگن که جوز تمام روغن بخور دانی بکوب در قرق
 و اینق و قطیر کن به ستور آن و آن مقطر را نگاه داشته های ر و سر و در او استر خارا نافع بود
 و الله اعلم اما نیز اسهال قار و فی از مخترعات سببا کان بود و فاروق برای آن گویند
 که فقره و طلا از هم جدا می کنند **اسرای تر گیب آن** بگیر مسابوی دو آتشین اعلی
 و دوبرابر آن زاک سوز با آن گرم کن و حله را اینکوب در قرنی کن آن مقدار که زود یک قرع را
 شغل کن و چهارم یک خالی باند و برگردان حکمت پر بار کن چنانکه دستور است و برگردن قرع
 آنجا که محل بلذیق است لکه بگل آلوده را بر این پیچ باندازه دهن اینق تا در قطیر است بیرون بآید
 و محل وضع لوله اینق هم در دهن قابله از یک طرف بگل نباید گرفت تا هوا بسیار داخل نکند و از یک طرف
 باز کند آتش تا دیگر بند نشود پس متصل آتش نرم در دیکه ان بکن چند آنکه تقطیر بسیار شود و آگاه اند که
 تیز کن آتش را که بچوشن بریزد و شیشه را نشکند و با سنگی آبهام مقطر گردد چون آبهام تمام گردد و بخار
 زردی در درون او پیدا آید و آن هنگام آتش را بتدریج بیشتر باید کرد و چند آنکه رنگ بخار سرخ
 نماید و تسرع و تا بله را با آب بردارد و نگاه دارد پس استخوان قوت آن کن چنانچه قدری در شیشه
 شیشه آن کن و در زیر خاکستر گرم کن و سوزنی آهنی را در آن انداز اگر فی الساعه جوش و بخار
 آن پیدا آید و سوزن از تمام کرد و آنرا تمام حل ساخت بغایت خوب است و الا فکر حادثه
 آن باید کرد و آن چپند نوع است ای آنکه باز در وقوع کرده که از قطیر آن کنند و بوقت ظهور
 بخار آتش نکوبند دیگری آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از قطیر آن در چهار مقدار
 از آن تیز آب ریزند و با هم تقطیر کنند و بنقره که از این بزند و تصفیه کند چنانچه ذکر آن کرده شود چون
 نمک و آب کم داد و مقطر شود تدبیر آن چنان کنند که نمک را بر تابه گرم کرده با حتما طریایان کنند

چنانچه خصلت یافته شود و انگاه در طرقت متعالین نرگند و در موضعی ننگ و در موضع دیگر نرگند و بعد از آن برآورند
 و تقطیع کنند تا آب خیلی حاصل شود و دیگری از انواع نمک بد آب است که چون نرمی آن از
 خلط است باشد از خامی و کمی جزو حاد چنانچه بر آن گفته شد آنرا تصفیه باید کرد و چنانکه قدر
 نقره حاصل در بولته بگذرانند و با آن از آب داغ شده از بلندی چنان در قناری بر آب نرم بریزند که
 اندک که جله بریزه بریزه شود این وقتی است که بر او نشود و الا باراد و بهتر بود بعد از این بریزه بار
 خشک کرده در قدری از آن نیز آب بریزند و در قابله باید که یک نصف آنرا بگل حاکت گرفته باشند
 از این پیلوس پس آن پیلوس گل گرفته را بر سر خاکستر گرم نهند تا آب گرم شود و در نقره بیشتر
 اثر کنند و جله را حل سازد بعد از آن تمام در آن بانی نیز آب سرد بریزند و نیات بخت سازند و بریزند
 هر چیزیکه در جله آن باشد مثل بچون خوات برید و شود و غلیظ آن به نشیند و صاف آن بر بالا
 ماند و آن صاف را بگیرند در عایت حدت با سفید و این هنگام تمیز آب حاد حاصل شده قدر
 سیاب در و باید سختی که آن غذای او باشد ضعیف نشود و بدان مدبر گردد و اکنون چون
 بدست و احضار سد سرخ کنند و ز روی بول برافشید کنند و هر جا خواهند که حاد استعمال کنند بچون
 و اگر نرم خواهند با آب صاف آنرا کم کنند آن مقدار که خواهند یکی با چهار برابر آب نیک شام
 و اگر حبس یا بعضی صمغ یا اجار نافه حبس معاجاست درین حل کنند شفت تمام و در نوعی دیگر
 از مرار و تیز از مختار صفت مسدود است اخذ آن بگیرند از این سیاه طاری آنرا
 مدتی بچوستان در مقدار آب بدستور آنرا بنفشه شود و بچون قرصی انگاه از این آن در دوا
 و از شفت نصف و از لیا و دیت درم و در قرص آن مناسب کن چنانچه میبین شد و دیگران
 حکمت با بزرگستور تقطیر و بعد از دو روز و ترک استنشع مبارک که در سردی بخورد و دیگر قدر
 مسطر گردد و بعد از آن بر دار و نگاه دارد در قرص قوی و اگر خواهی بنفشه تصفیه کن و الا غذا
 آنهم قدری سیاب در آن بریزد و با نقره بهتر بود و خواص آن بوقت استعمال سمات و قند بکات
 مسکن اگر خواهی و الا بنفشه است

باب بیست و نهم

در بیان بعضی الفاظ غریبه که شتار منته اطباءست و او را از آن مذکور و در طب مصداق آن درین باب آورده

و طریق تدبیر است بعضی از وی از طبع و احراق و سحر و تقسیم و پروردن و غسل و شستن و کشیدن
 و دروغن کردن رب در مثال است و اگر چه بعضی ازین جمله در ابواب سابق بتقریب معلوم شد
 اما الفاظ غریبه طلال عبارت است از دوائی سخت آنجا که اکثر لته بدان بیالایند
 در عضو افگندند و گاه بود که همچنان بر عضو بالند همچون طلالی صندل بود و بر سه جهت صدماع گرم
 صفا و عبارت است از دوائی بارطوبت فی الجمله که اکثر آنرا همچنان بر عضو نمند و آنرا جمعی معتد به
 و تاسک اجزا باشد و گاه بود در لته کنند تا بر عضو قرار یابد همچون صفا و گل و برگ مورد و وزیر و آب جگر
 سرشته بر شکم جهت رفع اسهال صفا و عبارت است از دوائی خشک که بر طوبت آنرا گرم کرد
 اکثر در لته کنند و بر عضو نمند و گاه بود که عضو را بر بند بران نمند و لته بر بالای آن نمند تا بر شیان
 همچون گاه در یک گرم و نیمه در استسقا طول عبارت است از دوائی که اندر آب سخته
 طبع آنرا بر عضو معلوم باشد که بریزند و یا بنجرا آن پیدا رند چون روی بنجرا شلغم سخته جهت نزل
 و یا در آن نشیند سحر و ط عبارت است از دوائی خشک یا تر که بر بینی بالاکشند و یا دواخی خشک را
 بگشت در دین بینی بالند بنجرا سحر و ط عبارت است از دوائی که بر بینی
 در دهند و غیر آن قیصر و طی موم و روغن بود و باشد که دواها هم در آن کشند لیکن قوام آن چهار
 بود و شقوق عبارت است از دوائی تر که بر بینی کشند و ط عبارت است از دوائی که قطره
 قطره بر عضو در چکانند و ط عبارت است از دوائی که بر بینی یا در دهند و بر بینی یا قطره آورد
 بنحو عبارت است از دوائی که بر آن کشند و تر و جامه و شام و ابود و بنجرا آن پیدا رند بنحوی
 عبارت است از دوائی چند تر و شقیقی بهم گرم که تر و یکسخت و میسر از ترابوی آن نشوند و سخته
 بر شام و اعضا می رسد و یا لند صرخ عبارت است از آب گرم و روغن بنیم آینه تا بر عضو
 و بدان بنشیند نرم تا نرم گردد و آن فعل را قریح گویند و ط عبارت است از دوائی آشیانی که ظاهر
 عضو را بدان بیالایند و بالیدن ادمان بهم ازین تسبیل صفت و ترهین آن طبع را دهن گویند
 نقوش عبارت است از آنجا که دوائی مثل اثمار خشک در آن نفیسانیده باشند چند سائست
 سحر و ط عبارت است از دوائی خشک که آنرا سحر کرد و باشند بدان مالند و ط
 عبارت است از دوائی که آنرا بر و کشیدن و یا عصر و یا اندر کسب یا لته افگند و یا سحر یا لیدن گیرند

لحوق عبارت است از دوائی فلیط القوام با لزجت که آنرا همچنان می سیخند و نچرخند و در ور
عبارت است از دوائی خشکی تر بدوده که اندر زخمها پاشند و غرور عبارت است از دوائی آنباک
که بدین نگا دارند و نخی بجلوت آنرا می چسبانند و دوائی نفس حقیقه عبارت است از دوائی آنباک
که از راه پس اندر ریزند شیان عبارت است از دوائی که بهیئت استخوان زینوسازند
بوقت ضرورت از راه قفار دارند و فرجه عبارت است از دوائی که بهیئت شیان سازند
و زمان از راه پیش بردارند حمل عبارت است از دوائی که کوفته و خفته و سرشته زمان از طرف
بردارند قشول عبارت است از دوائی که آنرا با برنج یا بله آلایند مردان یا زنان از راه پیش
و اما اوزان در چشمش دنگ و انگ که آنرا دانه گویند شش جد بود اما اوزان
چشم دو جو متوسط بود و کفبال یکدرم و ربع درمی بود قیصر اطراف نصف دانه بود
قیصر اطلس دو نیم دانه بود و خمس درم دانه و جبه و ثلث و سس جوی بود و قریب
ربع درم دانه و نصف بود و زخم قریب بتقال بود یک من و سست و پنجاهشت
درم و سبع درم بود که مجموع آن چهل سیر است میشود سیر شش درم و دودانگ بود و آن
چهار شقال و دودانگ میشود و گویند که سیر شش درم و نیم بود و گویند شش درم و سه سیر یکدرم بود
و طل قیصر دوی بیت سیر بود و طبعه از عمل و آنچه بدان ماند از شش و چهار شقال بود
و از دار و یک شقال تا یکدرم سگر هم که بعضی آنرا پاره گویند شش سیر و ربعی بود و وزن زین و شقال
و نیم بود و وزن سوم دو درم سنگ و سبع درم سنگ بود و شش درم درخی بود و طل دو سیر بود
ا و قیصر یا یلاف مصره سیر چهل و هشت جوست با قلاب یونانی
بست چهار جوست برمه و قیصر طیت جوز مطبقه با قلاب مارنه درخی است
و نزد بعضی چهار شتارن است حوزا و پوله سه قیصر طیت یک ششصد درم و کسری بود
قیصر بیت پنج من بر است یکتوله و دواست خرتوله شامیه یک قیصر است
و اسه اعظم سیر قیصر بعضی ادویه چشمتن و بعضی صبیال چنان بود که پوست
آنرا در کنند چنانچه مغزها درست بر آید پس آن مغزها در صره با آب نیکوتر کنند و سرنگان تازه
در گردان گیرند آن مغزها را که از هر طرف دو و بعضی است سه انگشت زبل بود و انگاه آنرا در شش یا کستر

و بر بالایی آن آتش کنند چند آنکه بر دهن زبل در گیر دوختی بدرون نرسد آنرا بطرف دیگر گردانند
 و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز بدرون زبل در گیر و انگاه آنرا بردارند و پرده را بر آورند
 و مغز را پاک از میان آن بردارند و بان آب گرم بشویند و هر مغزی را از طول چنانچه شصت است
 بدو بشکافند و پرده در میان آن است دو شاخ آنرا پاک از میان خند با بدرون کنند و مغز را
 بکار دارند چنانچه مس چنانکه بوس را قطعها سازند و سر تخم مرغ را سوراخ کنند و سفید ه آنرا
 بر آورند و قدری غسل جالی در آن مح کنند و نیک بسم زنند و آن پارچه ای سی از میان آن
 کنند و سر تخم بگیرند و در شیب آتش نرم خفته کنند و نگاه دارند که رس ازین سازند خشکی آن
 کبت بود و این اندک قوت بیس اکثر سازد و تپهای بسیار را بقوت چنین تدبیر موافق بود
 و اکثر جوگیان چخته استعمال کنند چنانچه مردی چنان بود که تازه آنرا قطعهای خود سازند
 در میان شیر گوشتند با گاو و نرم میویشانند چند آنکه تختی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیرد آید و انگاه
 بر آورند و در سایه خشک کنند و بکار دارند آنچه سخت با قوت بود و نوبت در شیر تازه جویشانند
 و زور آنرا بدان ستانند طین سقمونی چنان بود که سیبی یا سیبی شیرین را سر بردارند و
 میان خالی کنند و سقمونی را در آن جوف گیرند و سر آنرا محکم ببندند چنانچه هیچ منفذی نبود و
 بعد آنرا در سیب گیرند بطبری گشتی و در تنور گرم در شیب خاکستر کنند چنانکه آن سیب با
 پخته شود و هنوز پوست آن سوخته باشد آنرا بردارند و سقمونی از میان آن بدرون کنند و در
 سایه خشک سازند و بکار دارند سوختن خر خشک چنان بود که خر خشک زنند و آنچه خواستند
 در دیگ مسی سفید کرد و سر آنرا محکم سازند و آتش می کنند چند آنکه از حرات دیگ خر خشک
 سوخته گردد و اگر دیگ مسین نیابند در ظرف آهنین هم توان کرد و اگر آن هم نیابند در کوزه چخسته
 که ضخیم از گل ساخته باشند کنند و سر آنرا محکم کرده در کوزه خلاص آن مقدار آتش دهند که در آن
 که سوخته شود و هنوز تکلیس نیافته بردارند سوختن عشب و آنچه بدان ماند
 چنان بود که آنرا در شیشه لایق مقدار آن کنند و در گل حکمت گیرند و در سوچه اگر هم میان آتش نهند
 شش ساعت بردارند اگر قبول حق میکند فنها و الا باز اعاده کنند و احتیاط کنند مکمل نشود که
 قوت آن برود و سوختن شاخ و آنچه بدان ماند بطریق سقمونی اولی بود سوختن شیر خشک

که ابریشم را بر روی طبعی سخت گرم نهند و ابریشم را بر آن میگردانند تا نیکو خشک شود و بوی
 آن قریب بویهای خیز بریان که میماند باشد چون لبایند سخن گردانگاه بردارند و خوش بوی
 چنان بود که آنرا بر سر انگشت نهند و آب است که با در آن میسازند تا از وضع خود دیگر و
 و آثار خوشگی قریب بگلش شدن در آن پدید آید و سخن نیکو قبول کنند انگاه بردارند و خشک
 بکار دارند سائیدن سنگها چنان بود که آنچه صلب بود با تش آنرا بشاوند و آب
 یا در آب آهک اندازند و چند فوت تا چنان شود که مشتوق پیدا کند و بر وی منقش گردد انگاه
 سخن کنند و آنچه صلابه کردنی باشد از جواهر صلیبیه غیب صلیبیه بعد از سخن با آب عرقهای غیر آن
 بر سنگ سماں صلابه نمایند بر آن نیک سوده شود و سخن طبعی چنان بود که درون
 میرد از سنگ بیند و طلار اندران بگردد از نیکو را تا بوی آن در یک طلا شکند و گرد
 پس سخن کنند و اگر براده سازند یا نیک شکند و در طبق طبع کنند و در چینی صلابه کنند تا نیک
 نرم شود انگاه در بوی کنند و بر سر آتش نهند تا گرم شود و در لغها برود و طلا سماند و خاک نرم هم
 نیکو بود و سخن نفی چنان بود که بوی تر اسفند آب قلعی بنید از نیکو و نقره را چند کرشاند
 اندازند تا شکند و گرد پس سخن کنند و اگر بستور نیکو طبع کنند هم نیکو بود و سخن باقی صلابه
 در کشتن اجاد نیکو گرد و طبعی لا جاور و چنان بود که نرم سائیده آنرا با آب صلابه کنند
 تا نیکو نرم و هموار گردد انگاه از خشک کرده بر روغن سدر رس میرشند و مجلّتی سازند انگاه آهسته
 آهسته در آب گرم میاندازند و آنرا در آب می آید بگیرند و هر گاه دیدند که در روغن آب چیزی
 بر نی آید و جز چیزهای آن چیزی ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را نشان کنند و لا جاور
 را خشک کرد و بکار دارند و ازین جمله آنچه از سر آب آن گیرند نیکو بود و چینه آینه فرنگ
 آنچه منقوش بود هم بستور لا جاور و باشد و آنچه از جمله غیر منقوش باشد صلابه نیکو و سر آب آن
 گرفته کافی بود جهت استعمال برین قیاس بود و در سائیدن سنگها طلا منقوش بخلاص بود و چنان
 باشد که سخت طلار البطره چندان بر روی سندان بکوبند که همچون کاغذ تنگ گردد و در آتش
 کوفتن هر خطه باید و تنگ آنرا تا صفتی تا بهتر فرمان برود و بعد کوزه بگیرند از گل سرخ و صمغ که قوت
 آتش داشته باشد و آجر از نرم بکوبند با سس آن نمک طعام و آن در توبار با آب تر کنند

و هر دور وی آنرا باین آجر و شکسته سوده یا لایسند و در نه کوزه قدری ازان بر باشند و یک
 ورق را می خند و ازان سوده قدری بر آن میریزند چند آنکه ظرف پر شود و انگاه که ظرف پر شود
 سه آنرا بگل محکم گیسند و یکدانی سازند باندازه کوزه و کوزه را بر سر آن میگردانند
 چنانچه از هر طرفی منفذی بود که آتش ازان بالا بر آید و برگردان همچنان گیسند میزنند
 فراختر آن و دو هفته منفذ در آن بگذارند و یک شبان روز در آن بگذارند آتش کنند چنانکه
 از سوراخهای بالایی کوزه بیرون آید انگاه آنرا بر آورند و در قمار بشویند و بگوشتن نازک سارند
 و بکار دارند چنانکه معلوم شد نفقه و ملیحه ششوش بر و پاس بود و آن چنان است که گاهی
 پسندد در خور آن از خاکستر کوزه آهنگری و یا از آجر و خاکستر استخوان سوخته نفقه را اندر آن
 گذارند و صفت آن سرب پاک اندر آن نفقه گذارند و دم بر آن بپسندند از بالا چنانکه سرب
 جمله سوخته گردد و نفقه و صفت شسته بخرج اندر آید در گاه و بیگاه همچون شاختی نفقه از میان گاه سرب آید
 همچون برده سفید بروی وی پدید آید بسته گردد و آنرا بر دارند و حق نموده بکار دارند و صفت
 سیاه چنان بود که از ازلت سفت بگذرانند تا هر خاکی و جرمی که اندروی باشد در
 لته بماند و چیت آنرا بکار دارند و صفت مس اگر بستر نفقه میر باشد پر و روان اجناس
 توتیا با انواع بود اما آنچه در غوره و اشباه آن پر دارند که عصا را آن گیرند و توتیا سوخته را
 بنیکوب در آن بریزند و در آب نگاه دارند چهل روز سیر آنرا بکبابی صفت توتیا بسته دارند تا گردد
 زیر زرد و در آب نگاه دارند و ظرف چینی باید یا شیشه بعد چهل روز بر آورند با شیشه و چنان
 خشک ساخته سخن کنند سخن خوب و در تخم بنگاه دارند از آنچه در حیوانات پر دارند مثل شلغم
 یا در فواکه مثل سیب یا بیکه سر آنرا بر دارند میان خالی کنند آنرا کی توتیا بنیکوب در آن کنند
 و سر آنرا بنهند و در خمیر گیرند و در شیب آتش خیمه سازند و بر آورند و خشک کنند و حق و کل گردد
 نگاه دارند و آنچه در شکم حیوانات چون موش پر دارند همچنین بود که در میوه گفته شد شستن آنرا
 آنچه از اجبار شستن آن مقرر و دستور بود و لا جورد دست و دسه و سیلوی خطای و حجر ارستنه
 و توتیا و آنچه بدینا نزد یک بود و علی آنها بوجه الاحمال بر آنست که در طبقه آنها مذکور گشت
 شستن شکر و زردیچ و سرخ چنان بود که بسنگ سماق و سنگهای دیگر

و صلب یا در چینی هموار با آب نقطه صلابه بسیار کنند و در ظرفهای هموار درون پاک آنهارا در آن
 آب بسیار بشویند و نشان کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته خشک سازند و بکار دارند و شستن
 کل که اندران پاک بود و چنان است که آنرا در آب قلیه آغشته کنند و میشابند و تقریباً
 بعد از آن می جنبانند و در ظرفهای پاک سراب آن میگردانند پس خشک کرده بکار دارند
 شستن بود و آهین و مس چنان بود که بطرقة تنگ سازند و با تش سنج
 می کنند و در بول گاومی انگشتند چند آنکه سعی قبول کند انگاه سعی کرده بکار دارند شستن
 قلع می و سرب هم بدین نوع بود و لیکن آنها را کمتر فائده یافتند تا نگذارند شستن
 خط و سرب چنان بود که صفا سازند و زاج سیاه را بر سر که بشویند و بر سر و
 آن طلا کنند و دستور خلاص آتش دهند و بعد بر دارند جمله سیاه و سریع الانکسار خشک شسته بود
 و آنرا در آب نمک بشویند و سعی کرده بکار دارند و تقریباً شستن که آنرا صفا سازند و بر
 و کبریت یا لایه در بوته کوره زرگری نرم نرم و بر او میدهند قی خا پنجه تافته شود و لیکن نگذارند
 بدین فعل خشک و سریع الانکسار شود و آنرا بر سر که بسیار بشویند و سعی کرده بکار دارند و آنچه در سحر
 هر یک سابق گفته شد هم نوع و شستن است لیکن این طریق اولی بود و شستن سیما ب
 چنان بود که در بوته گرم می کنند نیک اندکی گوگرد را بر آن می پاشند و در چینی میسوزینند
 و بعد سعی در آخر هم در چینی بر روی خاکستر گرم نهاده سعی میکنند چنانکه تمام خاک شود و سریع
 ریزه از آن مانند و اگر در اول با واره های خشک سوخته در چینی کرده سعی میکنند چنانکه با آنها
 تمام خاک میشود و هم نوعی از شستن بود و اندکی آب و اشباه آن اندران کنند و صلابه می کنند
 چند آنکه آنها تمام خاک شود و هم شستن چوب است که در چوب چنان بود که آنچه آهین بود
 بکسند و اندران کوره همدادی آنرا چندین کرات بتابند و اندر سر که اندازند بعد از آن بوضار
 نفع می آنگینند آن مقدار که ریزه ریزه شود و برفق و مر از این تدبیر کنند تا زرد ریزه نشود
 و اگر اول در عرق شونیز کرده انگاه آنرا همچنین سعی کرده بکار دارند شستن و عرق سنجها
 و نوع بود یکی آنکه نیکوب کرده در آب بخوشانند بسیار انگاه آنرا صاف کرده روغن بنفشه
 و میخوشانند نرم تا آب برود و روغن بازماند و این ضعیف بود و دیگری آنکه بهار اینم قلع سازند

و در یکی کلین نوکند و سرپوش بر بند و در آنرا انگلی حکمت حکم کنند پس در یک راس بفتح
 قوی سوراخ نماید محاذی آن طرف آهنی یا مسی نهند و آنچه از اینجا فروست یکدفعه و غن آن
 بود و بوقت بود پس اگر حدتی داشته باشد با ربع آن در غن کشد و غیره استعمال توان نمود
 کشیدن روغن شبانه آنچه مغز نیکو دارد و بدستور مشهور بایک کشیدن و آنچه مغز بسته
 دارد و صلب است بدان نوع مذکور بایک کشیدن لیکن بزور چون جوز ناشل و بز رنگ و اسفند
 اینها را بختبر روغن کشند و زیره و اسفند و آنرا در کتب طبیبی طریقتش همین است اما در امتحان کردن
 بسیار احتیاط باید کرد که روغن تخمها سوخته نشود و کشیدن روغن چوب یا چنان بود که
 بکیر ندوب نیم خشک را و سر آن در گیر اند و روغن میوه آهین یا مسین نهند و طبیبی روغن
 مانند آن بر روی صفتی ظاهر گردد و آنرا با گشت بر دارد و دیگر دارد و کشیدن روغن
 ملا و حب و نوع بود یکی آنکه نیم بسته اند و نیم کشند و بدستور مذکور در تخمها روغن گیرند و دیگر
 آنکه ابرو را گرم کنند نیک بلا در برابر آن میگیرند تا از آن روغن بکشد و دیگری آنکه بلا در برابر
 نیم کشند و بر سر صفتی از احتیاطها هستند و دسته ها و آنرا گرم کرده بر آن زد و کشند تا از آن
 روغن بصفحه ظاهر شود و در جمله اینها دست و اعضا را از آلائش آن دینی را از کشیدن بوی آن
 خط باید کرد و اگر با کشد بدستور بگویند بجا نیست نرم و اندک خشک آب بر آن زنند و درست
 قوی اندازند و کشند و روغن با سلاست از آن گرفته شود کشیدن روغن از صفح
 چنان بود که آنهارا بشکافند و غالب اندراب طبع کنند تا آنچه چربی کند بر سر آید و اندر جبهه کشند
 و بدستور روغن کشیدن روغن مار بهر طور جو شایند بشرطیکه سرد دم و
 زهره او را بیزان کشند و پیدا او را بگذارند و اگر در طبع او روغن آنگونه و بر شایند
 تا آب برود و دهن بماند هم نیکو بود جهت کمی چربی دارد و اگر در روغن برورد درست بدستور
 عترت و در اینج هم بجا نیست قوی بود و اکثر روغن دارد از این گوشت کشیدن روغن
 بنفشه چنان بود که بکیر نذر و تخم مرغ بکیر نرم کنند و قدری نوشا در بر آن بزنند
 و در فلیت کشند که نیکو نگلی حکمت اندوده باشد و قدری موسی تالیف برسد فلیت نه کشند
 و فلیت را سرنگون بر و بکشد آن باز کشند و در شیب دهن فلیت ظریفی نهند بدستور عترت از آب آن

